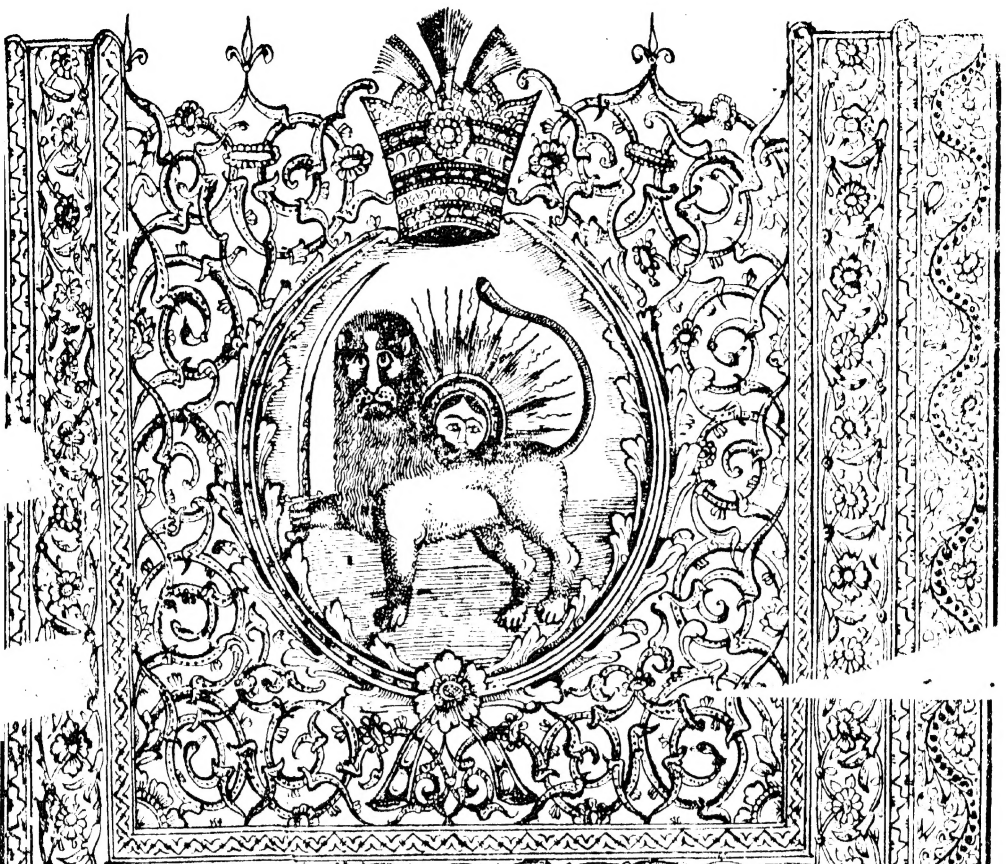


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228849

UNIVERSAL
LIBRARY



بسم الله الرحمن الرحيم

بواله محمد و سپاس آلی شکر بیست و نهار بار کا پادشاهیکه سر پرده غنچه و برتر از کون و بخت شاد روان غنچه و خارج از زمین و آسمان
شعر کل میر تقی ایوب هم سرین جلال رفعت و سنا فاله دی بدع البیة تعالی منه جهان بدع الاشیا نیابی تو چهره و مشکر خدای
درون سر پرده غنچه جای مالک الملکی که اساطین لاطین سر رقت و عودیت حضرت فی الحالیش بر زمین مسکنت نهاده نشو اشیا
و اتفاقا نشان غنچه و ان فی آیت که سلطان مبین و شیخ نکر و دوایب الموهامیکه خدین حجت آملین تایشانی خضع و خشوع بر ساحت غنچه
لا یزالیش نمائند و زمره و تنگنای بخت و آیت که در فی الارض ختم نشود سپید پادشاهیکه پادشاهانرا پادشاهی فیض نیت و است
سر فخر از آن تاج دارانرا کردن تابن بطوق خدمت و است و صلوات و سلام بر پادشاه و ما فی ظلام و عامرین اسلام که کواد و است
بر خدا آدم و من و من تحت لوائی طرز است و رایت نصرت آیت پنج مرتبه معلم و الی نصب گشت پناه و آدم من لئال و الطین تنگنای بخت
من مانند این لبان عربی مبین غنچه و شکر محراب و کون رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالت را طراز آینه و ما در سنگال آثاره عالمین
ماه مجلس شکر آفتاب سحر اقتضای مناجی مره سپاس مقدسی فخره و صفی صدر شریف و کا و صفا ابو القاسم حبیب الله محمد پی ۱۴
صلی الله علیه و آله و سلم سپید ایضا در شین بر دو عالم محراب مبین و آسمان هم ای گنیت و نام تو کوید بوالقاسم و احمد محمد
و شریف روح و روحان الطاف رحمت رضوان ال جلال و الاحباب و اصحاب چار و ادا و ادا که میادین برین ایشیر عین و
شهرستان ملت را صحنه صحنه و بند اما بعد چون ای عالم آرای طراز زمان خدا و نمایی ملکیت پناه نظر لطیف و رحمت لطیف صاحب
نفس قدس مالک زمره ریاست آیت میشه نوازی یافت و احسان تو که ما بی مستان کن سلطنت خاقانی مقرب حضرت
سلطان فی ان طلیف و امید و وار و غنچه و هر اسان هر بد و نیک نظام الشریقه و الدیم و الین و الدینا بیلا شکر الله تعالی علو مقامه

و بنو مناسبتی که بنده کثیرین بنی شیب شایسته تکلفات بخلاف شیوه مترسلان بی ملاحظه عادت و نخست ساعت زمان مجازا
الاقامه و قمر خاس در قمر مجلد سادس کشتت بر قضایای بام دولت حضرت صاحبقرانی امیر تیمور کوکابی و اکثر اولاد نام اشراف امارت
تأمین کننده قمر که طاعت بر میان بسته در آن محل الشان خضر کرده لشکار و در نسب همایون حضرت
صاحبزیر سلطان فاضل الله علیه و شایب الغفران سلطان کیاب و کامران قطب الدین امیر تیمور
کوکاب بن امیر قاجاری بن امیر توکل بن امیر المکیه نوایان بن امیر کجیل نوایان بن امیر تاجار نوایان بن امیر سوغان چین بن امیر قاجولی
نوایان بن قنماغان بن ابی قرقان بن قیدو خان و نوایان بن قوقان بن کجک خان بن ابی القوا بعضی از حالات ال انقواد در قمر خاس
نهیست شعبه حضرت صاحبقران که کار از اجداد بکنه خان و سنده خان بن ابی قرقان جدا میشو و از جمله اولادش قنجان چهارم پدر
کنیز خان قاجولی نوایان در ششمین حضرت صاحبقران و امیر قاجولی اصل قنجان است و در آن مان کنیز خان بعضی از ممالک محروسه
نویان بن قنماغان را زانی اشته طایفه از امارای معتبره از اهل اسلام و در آن مان کنیز خان بعضی از ممالک محروسه
و در قنماغان صاحبقرانیت خورشید مارانی ملک است اسماء لشکری رعیت پروری نبوی قیام نموده خاص عام زبان سبحان و کجک
م کشور کشانی بر بنی قیام و اقدام نمود که نزدی آن مقهور بنو و کار تجارت و عبادت و انوار شفت عافیت قنجان نوایان
بر عایمان و مشن است بعد از وفات ختای خان امیر قنجان بنی الواس و صاحب احیتار بود و در ایل قنجان شهرستان جیات را از والی
روح پرداخت چون قنجان نوایان خت بنزل یک کیشد و پھر ناسازگار آنچه مقتضای طبعش بود بطور حوادث بام ویالی در قنجان
خان مراد و متوالی کشت میان و لاد ختای بنمایه ختای وی نمود که زبان قلم از تعریف توصیف آن قاهر آمد و بواسطه کثرت فتنه و
فرزندان قنجان نوایان بجای قنجان کشت که از شهر بنزیر کوین آمده حال قامت انداختند و اولاد خدا امیر قنجان نوایان بنی ایل
بعد بطریق تصدی امر حکومت آن یار میشدند و همرا دپاشای که در ولایت ما و انصاریت شوکت حشمت بر می افروخت حکومت آن
خاندان است و این سلم و قمر میرانش در شهر پرورج ال آخر سلسله سلطان ابوسعید بهادر خان قاتل است و در شب ستم شیب میت نم

نذکره موافقت آن که بید و در سالها منو است امیر تیمور کوکاب در قنجان بقتله و اکثر کشت طالعی که مشری است فاد و سعادت از آن کند و زهره
نویان ختای که آن ساز و جهان بنو حضورش در قنجان و بنو کوکاب از ایند زانیه میوش علامت جهان گیری ظاهر و از خیمه همایونش امارت عالم ستانی بامر
و چون وان ضاع که زانیه مست اشراف و مبادی شد و قنجان در خط خیرش از بدایت و سالک و عید و طرد و ختنه تیر انداختن است نال سنیو و از آنکه
بر اکثر بنو رنج سگون ملک شد در سلطنت نگران سلطان خان بن میورا غلغان و مخالفت امیر قنجان با و
اینچهم میان ایشان واقع شد در شهر سلسله نگران سلطان بنی الواس ختای که از اولاد بود و بر سر سلطنت بکنه کشت و او دپاشای
بود بنایت و بنو و ختای که بی کاک بر استیصال خاندانهای قدیم و ستم لاک ایل و اجاب القیوم شره تمام داشت بکنه ایلانک عقوبت بسیار نمود
و در و خشم گرفته و بر سر رضامندی از ایل الواس هر کسی که بقبور رنای طلسمه رخا زرم و صیت بجای آورد و توجار ردوی و شدی ارکان و از نزال
آفتاب سلطنت و از بدعی شب نماز کجکا از بار کاک حضرت احدیت سلطنت می نمود و چون لغت سیاست بر میر قنجان که بنو عقل و کیات و کال
جلالت و شجاعت از اشراف اقران بیت ماز داشت رسید و از بنی حیدر طلب فرمود و خودش بکنه بنو سینه پادشاه طلع شده خاطر نشان هزاران
سپاه کرد که اگر پیشترستی بکنه ایلانک ستمکار و از پای آورده یک تر از نازده گذارد و اکثر امارا در مخالفت نگران سلطان با خود مشق ساخته و سالی
سری سپاهی متکاثر است که رایند و دانشند از نزال و کتای قنجان بنی بر دشت غیرت بخار بقتیرم و نگران سلطان خان حادثه که متوقع
و منصور و بنو اطلاع یافته با لشکر فرسوان در حرکت آمد و از عملته گذشت بدشت قنجان و زنی رشود و عتاید و فریق با یکدیگر ملاقات نمود
و در اثنای حال قتال ناصابت عین الکمال هر کسی که پیش امیر قنجان سیده و از قوت شیش بنو فرزند عاقل مانده غنای یافت و نگران سلطان خان
بطرف قنجان رفت و در آن نستان از فرط سربا اکثر چار بایان و در عرصه تلف آمد و امیر قنجان نصف دشمنان کاه شده بار دیگر با میفرخ و
سای قنایت ارجع آورد و رات نصرت آیات بر افراشته روی است مدافع اعدا و نگران سلطان خان نیز توجار و شد و بعد از طایفه
و اکثر کشت عانیان و کشته شد امیر قنجان فرمود که چون نگران زمینان بخواست لشکریان رعیت که کجک خان و و د و نیز در آن غایت

بارای هر وقت جوان بهرام میر حاجی کنا را رسیده و در آنجا با و گفت که چون شما عازم غراسانید که رخصت فرمایید من را راجت نموده با امر آجتماعات کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم و اگر دست موفقی تقدیر افتد می بخانداق قدیم رسد و این الوسل زیرین با غیظ و کینه ای که با منید چون این کلمات الهامات و اودا بود و در خاطر امیر حاجی بر لاس حاکمی که آمده آنحضرت را رخصت اولو میر صاحبقران غنیمت بصوب لایست خطفت گردانیده بخوار رسید که حاجی محمود شاه میسوری لشکر خنجر عجمی شده تخیل می انداختن نهیب تاراج در مملکت زندان میر صاحبقران حاجی محمود شاه و سپاه جبهه گفت که شما چندین وقت نمائید که من با امر ملاقات کنم و جواب می دیشان آنچه بایق مصلحت دید وقت باشد تقدیم نموده شود و سخن من سر خنجره آنحضرت را که نشان قضا بر من داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران بصوب اردوی مرا تاقه با آنجاست ملاقات فرمود و ایشان آنرا تایید و زانی انوار توشیح بکافی در نامه بهمانوش دید و مقدم و اگر ارامی داشتند و زوای کلام کوهر بارش بنیم شدند و اقبال استقام نموده توانا متکثر و در قضا اقرار آنحضرت نهادند و پس ایامی مقدمه کشای امیر صاحبقران طوفان که بالا گرفته بود تسکین یافت و خلایق از هارست اسر خلاص شده زبان عاوشای آنحضرت کشادند و امیر صاحبقران کیاست کاران را راجت کرده و تبه لغات بر محافظت و استمال این الوسل نداشت با حصار لشکر شهر و توابع و مضافات آن فرمان داد و در آنک زمان فی رطل رایت آن بود که کیاست بسیار جمع آمدند و حضرت صاحبقرانی اینحضرت میور میست درین اثنا غافلیتی میان امر آجتماعی که بار دوی پادشاه باز گشتند و در آن وان تعلق تورخان نیز عازم کشاکش خویش شده بود کفار در سپاه قایمی که بعد از راجت

خان در ولایت ماوراءالنهر و توابع آن دست داد و در آن لاکه توغلن تورخان ولایت خود باز گشت امیر حسین میره امیر خنجر لشکری جمیع آورد و زکابل سرپون آمد تا اشقام غم خویش امیر زاده عبداللہ را رخصت نمود و آنهنگ خجک امیر سپاه سگد و کرده و لومچی فرستاده از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر خضر میسوری استمداد نمود و بعد از تقدیم شورت سر بران گرفت که امیر صاحبقران و امیر خضر ملتمس اجیرین نمودن است و امیر بایزید و توغلن تورخان و دتا امر آجتماعی که بکونی نماند امیر بایزید با مضای آن غم روان شده چون بخنجر رسیدند که توغلن تورخان اجموع لشکر راجت نموده در کنا را با جوباره با غنم خود بکشی گشته است و او از آن اندیشه و غده غداغت یافته در همان موضع جل فاست نداشت امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی بکو کوه آسیر غم معاونت اجیرین حرکت کردند و از قلعه که در بنده بنین هشتمار و در گذشته با پوستند و با شاق روی جبار سپاه آوردند و خدمتش تاب نخواست وینا ورده و لایت انظر خوانده توجه بخشان گشته ایشان را عقب و ان شدند و امیر سپاه الی الی بدخشان بفرار و در دست تهنیت نمود و امیر حسین بر آن لایت استیلا یافت بعد از ضبط مملکت کیتقا و بدو کخیر و خنجرانی با سپاه قسایند و امیر صاحبقران و امیر خضر را غدر خویشی نموده رخصت انصراف داد و ایشان رضمان عادت و سلامت و بوی لایت خویش آوردند و چون از امیر خضر بگذرا امیر صاحبقران و بطاعت کرم سلطنت سپاهی اقصا آن کرد که ترتیب طومانی سلیک که سر او را پادشاهان فی دمی الاقدار باشد لاجرم از موضع کشم بدخشان شهر از امیر خضر رخصت فرمود و باز در روز چهارم رشت و قطع کرد که گشت رسید و اصحاب جیش و سورت لرتب استه چون آواز و وصول امیر خضر سمیع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچنان شکر و اکرام و جلال تو اند و بدقتیم رسید و خنجر و بوی و عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوبی لایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کمار در قعر و شرف خود متکثر کرد و خنجر حاج معدلت احسان ساکنان آن خطه بخت و در خلال این احوال امیر خنجر سگد و زار است مخالفت امیر حسین بدو داشت سپهری از می روی کشید و امیر حسین معتمدی نیر و امیر صاحبقران در ستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید از آن آفته اعلام داد و حضرت صاحبقران کمار از فرط طموت و فوت که ذات همایش محبوبان بدو فرو بجمع لشکر کفران فرمود و با سپاهی هزار روی گشت اقتدار بمعادنت امیر حسین در موضع قلعه خنجر میو چشم و قدم خویش را با شاه مسته خنجره مقدم سویت با شاق در حرکت آمدند و تخیل را نده در حصار امیر حسین ملاقات نمودند و خدمتش از وصول ایشان مسرور و شادان گشته شرایط تقه و دجوبی بجای آورد و دشمن تهر و آوازه گردان صف شکن گریخته بود و روزگار خاک و بار بر سر و چشمه و امیر حسین بعد از طوبی اغوشی اطهارت و سپاس یک از ایشان را بقتدر شرف دولت خویش و اند داشت چون امیر صاحبقران زور بند امین بگذشت بمسابع علیه و امیر حسین رسید که امیر حاجی بر لاس کنگام توجیه سپاه جبهه خوف از سرخ در ده داده و توجه غراسان شده با زانده است با امیر بایزید عهد پیمان در میان آورده قرار دادند که بعد از جمع لشکر با امیر خضر میسوری و نده و اکنون امیر حاجی در خطه کشم جمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران چون حقیقت حال اطلاع یافت با آن مقدمه سپاه که همرا داشت از پایمانی گشته با امیر خضر سویت و با اتفاق متوجه شهر بشدند و امیر حاجی بر لاس لاکه کارانای غم که از کلمه دستان سام نریمان نمی پذیرا شدند و غان سبک کرده و رکاب کاران را استقبال ایشان مبادرت نمود و هر دو سپاه کینه خوا

رشد و اقبال و علامت ترقی و جلال شاید در مورد توفیق همایون ملک را بر می زیرین فکر و دین او مغفوض گردانیده و خود در عین عظمت و حشمت به تبتیر
 سیر سلطنت مراجعت نموده بعد از رفتن آن امیر بیک دست ظلم و ستم و کینه را در فریب و دست در مقام حاج و غنا داشت و چون امیر صاحب
 ملا خطه نمود که معاشر بیکجای خلاف ضامی سلطان مستی غارت و عین مصلحت بد و مهاجرت و محض صواب است در رفتار و عمارتی و بی احترامی
 نهاد و در میان پادشاه بر سر راه ساج و اوریند بعد از تقدیم شورت هر دو امیر پیش کل حکم خوف فشد و آن غدا ارجاع پیشه را ندیشان شد که ایشان را که دو امیر
 اگر یکدیگر را و آگاهی قیاسی نیست موارغان غریت بیجا بیاریا بنحیف گردانیدند و کل با هزار دست و کل در عقب ایشان چهل روان گشت و درین
 طلوع خورشید جهان که با امیر آن شصت مرد رسید و از اول بدو جوانان چنانچه بجهاد دران طرفین جنگ ریوس شد و آتش فتنه زبانه کشید و طوفان بلا بالا گرفت و
 کوشش کانی سید که از بزرگس کل خان با نفر و از شصت نفر از امیر باقی ماندند و دیگران کشته شدند و برخی مجروح شده که بخت کند که دروغ
 از اتباع امیر صاحب قریب امیر شرم طغانی قایل لاس و امیر سیف الدین اسبانی از حرکت بازمانده بود و ایشان را پادشاه بجهان بیکجای مشغول بودند و ب
 ایلمی با در اندک سبب شطرنج شکستید و او پادشاه با تیر و کمان آنک جنگ نشان و حضرت صاحب قران و کمان او را پاره ساخت تا دست زنگ بازو
 و رشت حیات و بمقراض تقدیم نشان بخیزد و دو با یکدیگر امیر حسین بنک کس باقی مانده بودند بر سر کل اخذ و تیغ جلادت آخه مردم تحمل را متفرق گردانید و جمع کنند
 و قصد امیر حسین گردید و حضرت صاحب قران خیمه آتش نشان آن کس را از رانگنه ساخت امیر حسین از آن معرکه بدو روز و با شاقی روان شده و مخالفان را بعت
 را ندانند و بار دیگر از آن محله اشتغال آید امیر حسین از پادشاه و خاتونش و لشکر آنها را که خود را بدو داد و امیر صاحب قران را عذر بانو که بجهانستان
 جای برداشت امیر حسین را شده و از آنجا روان گشته و بیایان را ندانند و از آن جهت که چهل نفر که از او راه نهر بودند و ظلت لیل اسبان ایشان را که که بختند
 و امیر صاحب قران کل بغایت نزد آن گردید و حرم خوشنمایان آن کس را که خواهر امیر حسین و از پادشاهان سپهران مد و تکران سر را که که امیر صاحب قران حرم
 در جای پنهان ساخت تیغ جلادت از نیام بر کشیده و از حرم جنگ شد و در آن شاخه ای محمدی در میان آن و طبقه که دوست قدیم امیر بود و بخت تراشیده و زکامه
 از جنگ باغ آمد و سبب کشید و امیر سوار ساخت حضرت صاحب قران با ضرورت نشسته و میان آن که بر سره چون جنت طبعیت و ذات بهت ایشان معلوم
 داشت و در دیگر دو و یک قطعه ایل ایشان کشیده حاجی محمد سر سبب ما بجهان مرتبه شسته غریبی که نامش قاجی بود ملازم کرد و آنحضرت را با امیر حسین رسانید و
 صاحب قران امیر حسین سوار گردانید و شوق و توجهمو می شدند و آن موضع رسید چاهی کردند و در آن روز و توقف نمودند و درین تنگه علی بیک جونی قربانی از رجال
 خبر در کشته شصت نفر از تنوران سپاه و بدین جانب فرستاد و امیر حسین حضرت صاحب قران را که با هان بزد و در موضع خوشنمایان خوش را داشتند و
 محمد بیک برادر بزرگ امیر علی بیک از بزرگ جبارت و آگاهی آید از جد و دلو سر حبت امیر حسین و امیر تنوری را که کات منصف فرستاد و زبان تو بیخ و سر زدنش برادر
 خود کشاده و بنام و دو که بر فوریت در کات قیام نموده مراسم غدر خواهی تقدیم رساند علی بیک از فطرافات و کالانات و فوج حشمت ایا و بخت محمد بیک
 خود تصرف نموده مراسم غدر خواهی تقدیم رساند بسی پادشاه ایشان و دو بکشت پادشاه آن کس را پندیده غریب شام و در کاران غدا که آنچه خود موفک
 پانچا بکشت و نشاء الله تعالی و دست قدیم صاحب قران مجمع اسبان ایشان را که بولس طایر کنونگی مبارک شاه و در زمان سلطنت صاحب قران است
 بلند و مناسب و چند رسید کفار و در میان بعضی حالات که بعد از رفتن امیر حسین علی بیک دست او چون حضرت صاحب قران
 و امیر حسین افس علی بیک جونی قربانی خلاص شد که که مشورت نموده لای ایشان آن فرار گرفت که امیر حسین بطرف کریم پیر میزد و آن دو حضرت یار
 و الواسخ و چون دو صاحب قران که در آن یار خود و نزول نمود ملک مغزالدین حسین که تکرانی اجه شاهی اطلب او فرستاد و امیر صاحب قران هم برات شد
 ملک را غر از و خرام آنحضرت غایت بماند بجای آورد و سبب خاصه خوشنمای کشیده مبلغ ده هزار دینار بیک مقدار و وسعت خوار غله و مال خر و خالدا
 و امیر صاحب قران بعضی الملام با کشت چون امیر حسین شنید که امیر تنوری با ملک مغزالدین قاتل فرمود و بجا سبب لایت خود مراجعت نمود و دست و لایه و
 اخلاط ملک است شده و روی انصوب نهاد و روزی چند برات رطل اقامت انداخته و غلغله تو رخا که کارا یکی از امار او بود و رسالت پیش ملک فرستاد و مصلحت
 سفارش آنکه چنین استماع افاد که امیر حسین بیک پوسته باید که او را که قدیش فرستد ملک با ضرورت امیر حسین اطلبه که تو بند و یکی از نوکران که که برانشاه
 موسوم بود با توفات پادشاه انصوب نمود که که ازین بار دوی غلغله تو رخا فرستاد و بعضی پادشاه رسانید که ملک مغزالدین امیر حسین که که تعلقه که
 فرستاده است و می ران قلمه وفات یافته و بعد از آن روز و غلغله تو رخا امیر حسین ملک مغزالدین را بخلعت و تشریف سرفراز گردانید و اجازت مراجعت را از زانی
 اما امیر حسین که که در قلمه مجبور بود ماندنی است و ظلت لیل از قلمه فرو آمد و بر سبب جان رخا رد و سوار شده با بعد و دی چند عازم قدار کشت ذکر

قضاای امیر متور کورگان چنان میرتور غمگین کرد و بجا نکران آغادرست از توابع بخارا گذاشته بطریق اخایان این اهل اوس را بدو متور کورگان با پانزده کس سعادت پس سرفراز شد حضرت صاحبقران با بقدر مردم توجه را گشت و در آن موضع کلاسیب انداز چون کینه شد بچول کستان آمد و بنا بر شدت حرارت هوا بجا را آب سایه چهل دلت یکماه با ستر عظمی و بجای نکران غادر بجا سیر برده و درین مین را غوغا با پانزده کس دیگر در زمره ملازمان آنحضرت یافت یکماه دیگر در سیلاب غار آب سیر برده بعد از آن توجه بر مقدس شد و چون صاحبقران سائر ملازمان هر قدر دواعی نمود بجایگاه کشیدند و بدست چل و پست در در قریب اینجای رفت لای شهر متوقف گشته بعد از آن قضای مت مذکور پادشاه موی منصور با طایفه وفاداران شب در میان بجایگاه آمدند و در آنجا بجا غلغان بهرام جلار ملاقات فرموده بدیدار یکدیگر میسر و شادمان گشتند و با اتفاق از آن موضع سوار شده روی بقصد مارنهادند و بدین طریق تقدیر آمد و بهرین طریق در یکی و عده کاه قلاقی بر حسین صاحبقران بدو پیوستند و از آنجا بمیاست اجتماعی رو بستند و ماندند و در آنوقت اهل سیتارا دشمنی بدیده بود که طاقت مقاومت و در حین حرکت خویش نمیدادند چون کشت عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقران از شاهان نمود و توسل حبه و لیسان عایت او بر دست خویش واجب است و بجای وقت و مطا بهر او با نهر سوار بر دشمنان نشاند و بر خیمه شکر آمدن فغانان و در بر خاک ارا نداشتند و اهل سیتان بهر خود وفا کرده از آن موضع بیروست پیروان آمدند و جمعی کثیر از آن سکیان سر راه برایشان کشته قاتل فاش دست او امیر صاحبقران در فتنه نکران از سر آمد را با بقیه بود بهر تری سکنه نیر این خاک پاک میخواستند و لشکر سیتان از ابریش شاند و امیر حسین صاحبقران بر میر رفتند و حضرت صاحبقران حبه بجهت جراحات پیش تو من توقف نموده امیر حسین را نود کس کباب بقلان شافت چون نماند و رسید بیکجک پناه سر راه برایشان کشته و مجروح شغل شدند و از کثرت فغانان لشکر امیر حسین متفرک شدند و خدش را دوازده کس شت سوار و چهار پیاده جان از دگر پیروان به موضع شتر گرفت چون جراحات امیر صاحبقران است و مقم او بصحت تبدیل یافت و متور خواجه غلغان و پیش چهار نفر از ملازمان غلغان میسج کباب را صرف منطف کردند و بکجه زول فتنه کفایت احوال و اوضاع امیر حسین موع کحضرت گشت و سوخ نام نوکیر بر ساینده شده سلامت نفس و ذات همایونش مثل افرستاده پیغام داد که موع ملاقات ارفست را شایان این اوقات صدیق لاسبران پانزده کس سعادت دست بوس حاصل کرد و حضرت صاحبقران و وزیر نجیب امیر حسین چنان که در کتچن میاید آمد و خود متعاقبا و در سرعت به مساعت نموده ناکا از طرف اصفیای میخواستند و چون خبر کیر شاخت که غلغانی پیرس است که از او توبه امیر حسین کباب بقلان شدند با جد سوار بر ستم استقبال میاید بنا بر بارشارت صاحبقران از طرفین تعجب اند و یکدیگر پیوستند و منازل قطع کرده با رصف سید و نوزاد فرمودند و امیر متور کورگان جمعی را بقلاوی تعین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که سیاهی سواران از دوز میاید صاحبقران را کسار سوار شده از غلغان کشت از طرف است رانده پرسید که شما چکسانید کشفه طایفه از نوکران امیر متور یکم خدمت و میر و میر حضرت صاحبقران پیشتر رانده معلوم کرد که تظفر بر لاس امیر سیف اید و توکت و جمع دیگر غلطیاند که از سراط صدمه شند میاید چون امیر صاحبقران بلا زمان بفرزاد یون دل سعادت فرمود روز دیگر شیرجه را از ملازم کحضرت مختلف کرده بخیم اقبال تو من مانده بعد از آن پشیمان شده بخیمت پیوست این منی میاید توکت شگفت شد و چون صدیق سوخ خبر صحت و حرکت امیر صاحبقران امیر حسین ساینده بر فور سوار شد و با صد و سی اروپا ضد و پناه پیاده روی با رصف نهاد و در آن موضع کحضرت صاحبقران ملاقات کرد یکدیگر را در کنار گرفتند و آنچه گفتنی بود گفتند و در خلال این احوال بیع امیر حسین صاحبقران ساینده که کنگلی بوقا سمد و زور قلعه لاجورد روار بهشت رسته و راه مخالفت کشاده است شیرجه را نابردار قتی که باو داشت تعجب نمود که بقلعه رفقه کنگلی بوقا را بجای مت ساند و کنگلی بر کفایت اقد اطلاع یافته راه را پیش گرفت و در شایان این اوقات سیمد کس قوم دلاوران را دن زبهره غلغان از زمان قدیم باز در سنگلا زمان امیر صاحبقران شطام داشتند خود را رست و متوجه دره موصوف گردیدند و در آن محل امیر حسین کباد و سیتا ارتباط کلام آمد و بود از احوال امیر حسین یافت با شایان پیست حضرت صاحبقران بیکدیگر را با کسب کباب قلعه فرستاد و خبر تحقیق کرده مراجعت نمایند و متور که از گذر تر مد کشته شده چون بقلعه رسید دید که پناه حبه بغارت لایت شغلون و کسب اتفاق و خوشی و متعلقان خود و جوار شد و امیر حسین صاحبقران از دره اوصاف کوچ کرده بدگر زد رسیدن الحامی قادر آمدند و در آن موضع بیع امیر حسین امیر متور رسید که امیر سلیمان لاس امیر صاحبقران دست در گشته باز دره عمان عزیمت بجای غلغان از توابع بلخست یافته در آن موضع با امیر حسین پیست صد بهر کس که از ایشان از اسلام بجهت نداشتند و چون بطالقان سیده قریب باب سور زول نمودند و در آن موضع بکریب بانی و شیرین سخنی متوطان میان امروشانان نشان صلح شد و ملا از آنجا اهنکاس بک کرده در آن مکان از مرگ بسالی سر میافتند و از آنجا متوجه خلکان گشته از چو کاند شدند و موضع دست توکت امیر صاحبقران در آنجا نشانی صاحبقران ز زان پاکنده پهلوی احت بر تر استراحت داده بود که شخصی از نزد

ایرجین آمده گفت قدم پنج باید فرمود که امیر را بدین شایع است آنحضرت توجه شد چون مجلس حیرین سینه بود و پونا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند حیرین
 شیر بهرام شکایت کرد و گفت در وقت چنین که بجایان نمی دیک سیدایم خدش طریق سوفا فی سلوک هشت تنه از ما جدایی می جویم صاحبقران چند نوبت بان
 سبزش و بیضی شیر بهرام بجا داد و هر نوبت از هیچ جنبه آنحضرت اعراض نموده و مناقبت شیر بهرام از حیرین مختلف نموده بجانب الجوان وان شد و در آن دن
 نزد امرا محقق شده بود که تو غلطی سید و کینه و سپاه خنده را سر کرده با بعضی امرا پای جبارت بنشینانند و جمعی از سرداران متعلقان خنده با پیست هزار مرد و از برای
 تابل سنگین نشسته جدال قتال اگر بسته اند حضرت صاحبقران اعتماد بر عیون عنایت یردانی کرده ارشش هزار کس در لشکر کا ظفر ناپا بودند و هزار کس اختیای
 فرموده و از کثرت دشمنی غنید شده در حرکت آمد و در پل سیکس با ظفرین هم رسیدند و مقابل بر سر نشسته و از چاشکاه تارواح قابض ارواح بکار خود اشغال شده
 و دلاوران جانپس بدین سعی اجتماع در مراسم نرم و پیکار بر داشت خورشید شکر گذار پای زمینان پسرمان دند و چون دشمنان را در محرم بر بود که محاسب
 و هم از شمار آن عاجز می آمد صاحبقران بدین ایالت ربانی اندیشه بر دفع و حل آن واقعه گماشته و دشمن و موافق و دشمن را بی خبری حضرت صاحبقران عهد و بندگی کشاکش
 امیر موسی امیر مویران را آفرید و سر بهادر را با پانصد مرد که در این سبزه و طریق نرم و پیکار رستم و اسفندیار بنعم ایشان کتر از نالی بودند و در پل سنگین
 در مقابل غلغلان باز داشت و خوشنویس را با یونان با پانصد نفر در جانب آلاک توجیه نموده و در جوف لیل مجموع خیل شبنا از آب گذشته بعلال جبالا
 رفتند و در دیگر تار و لغان از بی اسبان معلوم کردند که جمعی از آنکشته اند سپاه خنده از این مخفی غنچه خبر خاطر استیلا یافت چون شب آمد و صاحبقران
 دشمن سوز فرمان آتبار کو بهای بلند آتش سپارافروخته امرا می جبه از استماع خبر و روشا پاد آتش شب تیر و مضطرب پای ثابت و قارشان تزلزل شد و
 ادا بر بصوب سحر آمدند و بکشد خاقان بدین لشکر فخرین حضرت نشان آفریدان آتبار سحر جبالا مثال سیل را سحر آمدند و قایمیدان کجراتی
 تکامی می مخالفان کرده و فرخ پیکان ضرب سحرمان باز نهادند و ایشان آوردند و در نمرال حضرت صاحبقران قوافل سرت شادمانی نزول فرمود و حیرین نیز پناه
 سوار رسید باز آنحضرت را با و نیز از کس که هر یک از ایشان با هزار سوار زار و بر بری میگرد و بر پیش و اگر دور و در بند است و دل سید و دمانی کس فوج فوج روی
 توجه باستان فرخنده ایشان آورده و در سلاک سیلانان نظم گشته و امیر صاحبقران از جمله و هزار مرد که همراه داشت سید کس که میزد و دیگر از اتوبه در
 اینجا امر سر نموده و در شاه طریق فرمان داد که امیر بر لاس و امیر موسی امیر جاکو و امیر جلال الدین لاس و امیر منو که بر لاس طایفه دیگر از متبعینان که در میان
 جبه بودند خرم پشینه و لشکر جبه مخالفت نموده و مغارت ایشان خیمه را کرده و ترکند رسیدند و از آنجا تار و لغان قار نامر و فرمودند که از چون گنشته ایشان را
 از کیفیت حال اعلام کنند حیرین امیر تیر و یوز فرستاد و قیام تار و لغان قار از آن تزلزل که کرده و بیکجا پنج داندند و امیر را بوسیله پسر تیر و یوز و کخی بوقا که از قلعه باور
 کرید بودند و پسر ابوسعید که داماد او بود و فرمودند خودی هر سه پیش از هر محل که عداوت بسته دست جلالت کشاده و صاحبکای بی محکم ظفر ناپا رسیدند
 و بر آب میاه خروشان و جوشان فرستادند و از طریق کذا را بر گرفته کین که دند و تیر و صاحبقران جسا شارت از حرب خنده غرض سارک تار و لغان که نه
 سخنان و شمنند حکایات فرمیده آب سیکو آب آتش صولت و حدت ایشان بکشت سپاه آنظرف آب زه که زکر میفرستد و لشکر حضرت شکار کربخا
 جوی میزدند و از جانبین محل که از محبتند مجال خلبانتر صد سپهوندان را بر بلخ میزدند و عاقبت حرب عظیم واقع شد و باجمه چون سپاه کینه خواه در
 برابر بلخ رسیدند و در میان کشند و بر تار و جوانا و قول لشکر است صفها راست کردند و از امارات اقبال امیر حیرین صاحبقران کمال
 انگه در آن و از امیر سلیمان لاس و سایر امرا که در ترم بودند تشریف و مرام زانی ده شسته حضرت صاحبقران پشند و متوکه نیز رسیده و نتیجه معلوم و شد
 بود از فضایل و دیار ما و از انحصار ساینده و از وقت و انا اشغال بولایت غربی ناپا قتال و جدال التهاب داشت و در آن روز تیر و لغان از رسید
 تیری مجروح گشت و حضرت صاحبقران کلان حمله آورده و بیکدشت تیغ فخر و کین را در لشکر جلالت شعار بر زمین نهاده و مخالفان هر چند بعد و سپاه و حمله
 تیر و لغان بودند چاره کار خود خرمه لرزیدند و بعد ازین شج سپهین توانا لغات بر عرض لشکر ظفر تیرین انداخته و هزار سوار بر تار و لغان آمدند
 و حضرت صاحبقران با طایفه از ایشان پیشتر از دیگران وان شد و بخار چون سیده در کشتی نشسته از بر ترم عبور نمود و قراول بطرف قلمقه فرستاد و صحبت
 احوال معلوم کرده و سامع علیه رسانند و غرض خوشی را که از آب لکات است انداخته از پرده عیب چو روی میزد و لغان پانصد و پنجاه و لغان
 شایسته احتیاط غافل ماندند و مقدم لشکر اجونی برادر کوچک انکجا از ایشان گنشته و بخار آب بمحکمهایون سیدند و امیر صاحبقران پای ثابت و قار
 چندان پیشتر که مجموع سپاه از آب گذشته آنجا عبور نمود و هر دو لشکر در طریق آب تیکجا خیمه قامت ده مقابل یکدیگر نشستند و چون این دست
 منفصلی گشت مقرر شد که امیر سلیمان لاس و امیر جاکو بی لاس و امیر سیف الدین با دوست نفر از آن سیصد سوار بطرف کس المیار توجه فرمایند و چاه

هوشون شوند و هر کس از لشکریان مصوب باشد باید که دو بند شاخ بسیار بزرگ از دو جانب هر کس خیش و کوفته تا از کثرت بزرگ غبار وار و غمگش شهر را
 نهشته بکینزد و اول و لشکریان بر حسب فرموده عمل نموده توجه بخیر نمیشدند و دروغش بعد از شاهانه ایراد کرد و غبار و کله از برای فرقه نظریه
 روی بکینزد و با بجمله امر او شهر بنزد و کله ده آن بار در تحت ضبط آوردند و در آن وان ایسا سرخ اجخان معضت تاشا را یعنی با که در چهار تنگی
 کس واقعت لشکرگاه ساخته بود و سپاه آن لشکر بی این نظر ایستاد و جمع شد و امر آن مار بهر بیاییشی از ایشان توالتات انداخته و قرب
 بآن اوقات از دست توغلق توغرخان در حاکمات خویش فاریات فیلان توغور و امیر حمید آمد و بودند که ایسا سرخ اجخان ابرندتا ضبط الواس مملکت بد قیام
 نمایند درین اثنا حضرت صاحبقران کماکار با صد سوار بشکر کرده عزار آمد و خلق آن بار از قدم سعادت انار و خبر باقیه با جوار سعادت پاسبوس سرفراز
 گشتند و بعد از جمعیت لشکر آن اخی معاودت نموده بجمله الیک رفت و در آنجا شیخ محمد پسر پان سله و زبانهفت قوشون سپاه باحضرت پیوست و
 امیر حسین باقیه لشکر حضرت آل که در اطراف بودند رسیدند و شیر بهرام که در دشت لک از امیر حسین جدا شده بود و لک بعد از چهل و نوبت و از غلبت
 بالشکر خدایون بکینزد و یون لمحو گشت و مبیات اجتماعی متوجه جانب حرار گشتند و در آنجا بزیارت فرار فایض الا نور او را چشم فاکر گشته از روح
 مقدس آن بزرگوار استاده و همت نموده مانی عهد پیمان ایمان نمود که گردانیدند چون امیر تیمور بدستاری سپاهانک بالشکر سپارد و میدان
 قتال سپاسیند و روزی در پیروشن این مهم تالی میفرمود که ناکاه خوبش در رود و سپاهان سرخ و زبان فصیح او از می شنید که شاد باش و غم خور
 اندای عرو علا بشما حضرت فیروزی ازانی داشت چون پدر شد از حضار پرسید که بچشم از اینجا دیدی زبان آورد و گفتند ازین سخن آنحضرت اسبقین
 معلوم شد که آن از اعلام غیب مسموع آنحضرت شده بود و چنانکه نفس از نمود و امیر حسین امیر صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس و دشا و دشا
 غوغو علا سعادت سوار شدند در ترتیب عتبه لشکر در لایط حرم نمودند امیر حسین دست است بر آستین برافراخت حضرت صاحبقران کماکار
 بزمه بد آن دو جانب چه امر گزیدایت حضرت شاعر خوشی ساخت این صفا راست کرده روان شدند لشکر و شکر که دلش آریفی بود بهمین نوال در قول
 یقین نموده میره افرا ایسا سرخ اج و امیر حمید زینت یافت و مینه را بشکوه امیر توغور و امیر لکچک ازین سبب با بجمله بعد از تسویه صفوف و موضع می تین
 افواج فتن ملاحظه شد از غرور و کور که و کوس و غره دلیران گوش که درون گشت از ضعیل اسبان جدا کردند و نیکون افاد و قرا و لان سپاه بخت
 روی حضرت صاحبقران آوردند و آنحضرت پایی ثابت و قرار در موضع خویش نشوده و بهادران پاهضرت آیین دست خیمه و کان زده از خم سپاهان
 ستان خنده در قضایات سپاهای قاده و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور بر سر یکدیگر تاختند و رایت مقاتله و محارب و جوش و ثریا برافراخته و غل
 دلاوران سپاه حضرت شمار دلازان و زورکاران را در دزد و جمعی کثیر را رخا کنگ انداختند ایسا سرخ اجخان اسکندر غلغان امیر لکچک امیر حمید و
 امیر یوسف خواجه در پنج تقدیر بر سر دستیک شدند اما طایفه که ایسا سرخ اجخان گرفته بودند چنان اعتقادیکه تراز و دمان خیمه خان را در پیش از آنکه سواران
 سپاه خراب یافتند و با لکچک سوار ساخته راه گریز باز داشتند و دیگر امیران پیش امیر حسین آمدند و در همان شب حضرت صاحبقران بشکر کرد و غیب
 کینچنان شتافت تا کنار آب نام رانده و سوله بر دشمنان گرفت و بزخم شمشیر آتش با جمعی از آن طایفه خاکسار را بباد فدا داده و امیر جاکوی امیر خیلدین
 بالشکری بر قد و دست سادوین فتح نامدار دشمن و جنس متین بسما و اتفاق افاد و امیر صاحبقران بثورت امیر حسین از عقب کینچنان اند و شهر
 بعد از امیر مصحح خویش که دانیده و از آب خنجر کشته شده تا شکت و امضرت نام اقبال ساخت امیر حسین و صاحبقران هر یک در موضعی که بودند عاصه
 بهراج لوطاری شده بخند روز شخایا فتنه و بعد از نوبت امیر تیمور کماکار بغرم معاودت زاب خنجر عبور نموده و بقصد شکار بجرک انداخت و
 امیر حسین در دوق بهمین امر مشتغال نموده زهر دو جانب امر او لشکریان در حرکت آمدند در موضع افاد و هر کما بهر سپید قاشی کردند و از آنجا بفر
 رفیع جناح مرحمت احسان سیرالی آن بار بسوط ساختند چون دست تعرض سپاه خنجر و ملکات و و طالع و ترکشان گاه شاه امیر حسین و حضرت صاحبقران
 قیامی کرد و امر او نوینان مجمع کشته نبایر صلیت کالبشا غلغانرا که از نسل ختایان و بیاد شاهی بودند شدند و سرزمین سور و لو و سر و ترقیم
 رسانیدند امیر حمید را ندویرا که رفیق میدید شدند بنده چشم پرده و او خدمتش معروض تنگ یاسا کرد و دین و در آن استان امیر حسین رسالت
 و نند صاحبقرانی در شهر و کس کش بغایت کامرانی شادمانی گذرانیدند کما در میان جنگ لای و کشته شدن
 جمعی کثیرا سپاهیان پر خاشجوی رزم آزمای چون فصل شتا را غریب و خسر و انجم سپاه در زمرستان از خانه و
 بوج کرده چیمه بر مرغزار خل و منہیان بعض صاحبقران کماکار رسانیدند که ایسا سرخ اجخان بالشکر بجهت توجه جانب و ورا انهر است آنحضرت

فرستاد و امیر حسین از وقوع این حادثه آگاه شد و او امیر حسین فرمود تا بولادو غا و زنده چشم و سپهر محمد خواجای بر دمی ملک بسازد و با بابر از آن آتش آید و نماند
 سرعت تمام بامیر تقوی کورگان متحش شدند و چون ایشان حرکت آمد به آنحضرت پیوستند از آنجا بگذشتند و چون تشرول و شمرن زدیک بود
 امیر صاحبزادگان در میان جنایات و آشفتگی کنایات امیر حسین با لشکری شمرن از چند و چون جنبش آمد و از آنجا بامیر حسین عیون
 نمود و از آن طرف سپاه جنبه نیز رسیدند و در لب آب خیا م قامت نصب کردند امیر حسین بامیر تقوی کورگان طبل ارتحال زدند و کوفتند و از منزل خیش
 سوار شده پیشتر رفتند و چون قراولان یکدیگر را دیده سران سپاه ازین منبری خبردار شدند بجهت لشکر و تسویه صف و اشتغال نمودند امیر حسین فرمود امیر
 جاکو و امیر سیرف الدین امیر مرداب لاس و عباس میرزا و دیگر شیران پل اکل لشکر لشکر در قول تشرول کردند و خبر خوش طایفه که بجا سرک را کوتاهی دیده
 از روی میدانتند بر دست است بآید و قلیق و ملاخی از لالت بود و اول بجای تیر بر دمی بولادو غا و دیگر دلاوران پیشتر سپاه صاحبزادگان بجا
 در جوانکار کوراد دست چپ کوندرایت جلالت بلوچ مهر و ماه برهنه شدند و قتل امیر ساروغا با قوم قیام پیشتر و در برابر اول تیر خواهان طلاق تشرول
 و چون هر دو لشکر ماندند و کوه بولادو صفت کشیدند و بسان و دریای مان از بار و صرد و تیغ آمدند نظم زدند و ریتنگ اندر آمد سپاه یکی از کفری و مدیبا
 که باران و بود و شمشیر تیر جهان شکوهر در دریای قیر فضایی معرکه از کثرت بهادران جیش شمرن از زمین شکوهر و بی معرکه از برق تیغ و صاعقه خطر آشفت
 و چون سپاه امیر حسین حضرت صاحبزادگان بعد از رخا لغات شمرن زدند و خوف و عیب نمایان ایشان استیلا یافتند سپاه کار جریله نماند و بنک دیده که کشت
 آن از بدایع و صنایع قادر و چون صنایع کن فکون نیست پس حسند و اگر که خورشید در برج جوزا توطن داشت تا که امیر ساروغا در عرصه بولادو
 کشت و آواز عرو و برق ساکنان عالم بولادو قاطعان خطه غیر صیحر و زخم شش پاره کردند و چندان آب از دیده و حجاب و انکشت اگر قایل سادگی لی جل
 بعین منی المانی بی سیر نوع در آن ایام بودی تا جابر غیاث فیاض علی الاطلاق کردی تیر از کثرت غم ختم گرفت و کان بی سست کرده علت استرخا پذیرفت
 پای لشکریان روزی بهار پای بطور بحر محیط شت و ناز و شد و بوسات از قطرات امطار رخا کنان کشت که سپاه و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود جان
 سپاه پانچانی پای جلاد است از فروخت و محبت عصمت شفت سپاه بر کشتی شمرن زدند و دشمنان نماند و سر کشیده بقدر میسر در محافظت حاکم و سلاح غیش
 میکوشیدند و چون هر دم این طرف ایشان میرسیدند نماند از سرانداخته با ستمها تمام حربه می نمودند تا آنکه طوفان آب شمرن شاد بر روی نموده بود و پست
 چنان تفت خنجر جان و فروخت که بر چرخ از او کاه و مایه بوخت در این اثنا حضرت صاحبزادگان از عیون غایت و انباده دست راست لغات سیر جوق
 بشکست و ایام سرخو اجغان از شداید جان حال روی بفرز نهاد اما مینه لشکر خضم میسر امیر حسین غلبه کرد و شیرا و حاجی که قتل بودند تباراخی زنده چشم را
 زنده بامیر حسین رسانیدند و سپاه این جانب آکنده و تفرق گشتند و شیر و بزم و لوف و بوقا استاده کوششهای مردانه نمودند و از آنجا بختان افش
 الدین در حاکم اشقام آمد و تار شجاعت و مراد کلمی کلمی بختی بطور رسانیدند و از تهور دشمنان آتش حیت و عصمت حضرت صاحبزادگان بازنده مابنده قوتون
 سرخا لغات جمله آوردند و پیشتر الدین تاب مقاومت لشکر شجاعت کاین حسین قدرت گشت نیش دیده از سر که غایت یافت امیر حسین نظف و مضرت
 مستوق گشته دل قوی کرد و چشم آکنده خود را جمع آورده و بجای مقرر شده بود با سپاه امیر صاحبزادگان که خوشنایان بهادران زانو افتاد و مصلحت در
 که امیر برای جلوه پیش نهاد تابان شاق و سر دشمنان قتل ایشان با چنان تهور و مستاصل سازیم که دیگر و تخیلاتی بجای غایت مخالفت مقاومت نیاید و چون را
 او ان تیر در جابجایی و دیکو سید بود و کوب شرفش برج بهبوط نزول نموده و طبیعت و تغییر یافته از جاده صواب انحرف نمود چون تابان بهادر
 پیش او رسید و سپاه امیر تقوی کورگان بکذا و زبان سفاهت هدیان بکشا و دودین کشتا ناکرده تابان بهادر را چنان زد که تپان شد از پای را فاده حضرت صاحبزادگان
 باره مدعی ملک نازد و روان نموده که البته در حرکت تعجب سپاهیکر و دشمنی چپاید که فرصت می شود امیر حسین چنان این سخن شنیدند دست بضرک زدن
 بستم ایشان بکشا و آقا زلف که زلف کرده گفت که من بچشم که مرا پیش میخواند اگر شما غایت شدید و اگر مغلوب از تیغ سیاست من سالم نخواهید ماند ملک محمد
 قهر و از زده خاطر باز گشتند و بخند حضرت صاحبزادگان خندند و دوست و رعایا و خوش زده درخواست کردند که هم نمک رفته اند و بیای اجتهاد
 طریق بیاید حضرت صاحبزادگان سخن دلخواه مان بسمع رضا اصفا نموده و رقم تخفیف بر صغیر و رکار کار بر کشت مهر و دگر و بعد از رسته کوشش فرود آمدند و
 در آن شب چند نوبت امیر حسین که طلب امیر صاحبزادگان دست آمد و چون خاطر خطه آنحضرت از بخان رشت امیر حسین بچیده بود و دعوت و از حاجت نمود و
 التماس و مبنول فرمود و دیگر که این سخن را موافق باغ و رز آمد و هر دو فرقی منها راست کرد و بنه و میره و قلب پارسند و تیغ اشقام از میان میروان آورد و در
 سر یکدیگر بچینند و سپاه جنبه پست داده روی کمر زانو زدند و لشکر این جانب امیر تقوی کورگان و درین اثنا طوق پیشتر الدین از او جدا ماند و بود

با فوجی از کشتن کمان لشکر و مکر که بدید آمد و نهران عطفه عنان کرد و پیش از طغی و تخریب کشتن و مهبات اجتماع می نمود مردم بر طرف شدند و از صدقات حمله
 رزم از نایان لوله در زمین زمان غدا از غصه جی سپنج بوقلمون کی پر میج کاری قرار می استمراری نبرد در یک محطه فانی مغلوب شد و قوام با پایان
 آب کل فشرده قریب و مزارک در معرض تلف آمدند و دلک من بخدی الغیر العیلم امر او اعیان سپاه بخوار شفتی و در از ان بحر خوشوار سبیل
 نجات ساینده هر قصد آن کرد که این الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو جبهه سالی سرای شده ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو جبهه سالی سرای شده ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو
 رحل اقامت انداخته جاسوسان فرستاد که اگر خبر توجیه سپاه جبهه باور ساند توجیه دیا برنگردد و امیر صاحبقران بمکی مهت بر جمع لشکر مصرف داشته
 بسی سپارد و زده تو خوش مرتب کرد و ایند و توجیه خواج خان جاورچی عباس سزا در با بهشت شون فرمود تا برسم مغایریت طلبت سرفه نمایند و اینان
 بموجب فرموده عمل نموده جاورچی ران بر شرب شر مشغول شد و در غیاب سکر با دوا و خواج و بهند و شاه گفت که عفرین تو شیارا اگر رفته پیش امیر خواجه
 فرستاد و رسیدن با نجاها است رفتن این سخن استی استی می هم و بر سر سخن دراه داده که بکنیت حقوق ساقی تو فراموش کرده بدین سو پستند و از شکو
 کبک تیمر سپارغ و توفیر و شیر اول انکو جان سپر حاجی بیک که برسم مغایری پیش آمده بودند غمخیز شده و پسر توجیه خواج و با بهلان و آورده و پیشان منهرم شده
 سلسله آن جمعیت کینه گشت و حضرت صاحبقران پان قضیه اطلاع یافت دانست که آن نیا از امارت بخت لیر حسین است در دفع قضای بهرم سعی و کوشش
 فایده ندارد و اجرام از آب نمویه کشته بلخ نزول و اقصای ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو جبهه سالی سرای شده ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو
 بضط کنا آب مقرر ساخته نام رسم نقطه و استباه مرعی استی از سوانح حالات خبر دهند و توجیه خواج با غلغان با واسطه تقصیر می از وی صدور یافت سپا
 رسانند و بساط عیش و عشرت مبطوط داشته و مقرر مصلوح کو اقبال پسند ذکر محاصره سپاه جبهه سمرقند را چون امیر
 حسین حضرت صاحبقران را آب نمویه بیکشتند لشکر توجیه سمرقند شدند در انوقت که مذکور خندق شهر بندگی است مردم سمرقند از وقوع این طبع
 عظمتی تحیر شدند مولانا زاده سمرقندی کجایات جلالت از انبانی و زکات نیست ساز داشت مولانا خرد که کار می کردی از ناز و دلیر بود مردم شهر را بر
 صیانت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط سراسر ای که چهره غریب و تحریف و دنا را با سمرقند متابعت ایشان کرده در مقام همانند آمدند و طریق آمد و رفت
 گردانیدند و بساط عیش و عشرت مبطوط داشته و مقرر مصلوح کو اقبال پسند ذکر محاصره سپاه جبهه سمرقند را چون امیر
 ایام محاصر امتداد یافت نزدیک آن شد که شهر سخر کرد و مولانا دمسلمانان در معرض تلف آیدیم عنایت زلی از رنوب لا تا سوا من روح الله و زیده
 و بادریان سمان جبهه افتاده از هر چهار اسب یکی ننده نماد و ازین جهت خوف رب تمام برضایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه گشتند و بعد
 از تقدیم مصلح چنان دیدند که رجوع نمایند و با مضای اربع نیت اکثران جماعت کشته بار پشت بسته پیاده و قبذل و بی یار خود نهادند و چون عایک
 سمرقند کار خنای عظیم انشیر بدو بالک کفای انجان مقامت کرده منتهای بیخ و در سید طایفه که از ایشان بقوت مکتب ممتاز بودند و نسبته کیکری
 و شرارت مصطفی جبارت از حد خود پسر ننهاده دست تعلیم و تعبدی آوردند و دران صحن کضعف شور بحال سپاه جبهه را یافته بود و غم
 مراجعت نمودند امیر صاحبقران عباس سزا در از انچو کن بزند و میر می تو جبهه سالی سرای شده ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو جبهه سالی سرای شده ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو
 صاحبقران پان کجا جی حالات ایشان اطلاع یافت سمرعی به خان صبا به بشر توفیر و تپا پیش امیر حسین که از ان لغت غیر قریب و را آگاهی داده بگوید
 بیعمل تمام توجیه باید شد تا در شطام ملک سمری اتمام نموده و چون فرستاد آن خبر را با امیر حسین ساینده خدش را رسم لشکر حضرت آفرید کار ریجای
 آورده و کوچ کرده توجیه سالی سرای شد و حضرت صاحبقران ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو جبهه سالی سرای شده ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو جبهه سالی سرای شده ایل الو سرخ و در از انچو کن بزند و میر می تو
 همایون است بقال امیر حسین وان شد و در حد و بقلان اتفاق ملاقات دست داد و بدین یکدیگر سرور و خوشدل گشتند و در شطیم امور ملک و
 سخنان گشتند و از توجیه سالی سرای شد و در حد و بقلان اتفاق ملاقات دست داد و بدین یکدیگر سرور و خوشدل گشتند و در شطیم امور ملک و
 امیر حسین امیر توجیه کوکان یکدیگر را طومانی داده و قرچان شد که امیر صاحبقران آن نستان در کش و خشب قتلای فرماید و امیر حسین رسالی سالی سرای
 برده و فضل بهار بافاق روی توجیه بیلده سمرقند و هم را و داع فرموده امیر حسین بالای سراسی فث امیر توجیه کوکان غم خشب فرموده و دران
 رنستان حضرت صاحبقران تو الشات به عارت قرشی افکنده با تمام رسانید و چون انچو امیر حسین با خف پلاکات بهر قدر رسید مولانا زاده سمرقند
 و مولانا خرد که بکار می کردی از ناز و دلیر بود مردم شهر را بر
 و سبب اشتها رنغ و خشب غریبی است که بکک خان رود و فرنگی انوضع قصری نهاده و مولانا آن قصر افرشی خوانند ذکر توجیه حضرت

صاحبقرانی و امیر حسین بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیر حسین بعد از تکلیم حرکات ناپسند چون ش
 ریح خیام زرد فام سلطان کلرباغ و بوستان بصب فروید امیر حسین حضرت صاحبقران عادتند رایت نصرت قرین بجانب سمرقند بفرستند و
 آن خطه فردوس را بضر بر سر برده شرف تکلیف ساختند و در اثبات از سرداران انواع حرکات شیع صادر شده قطع و استیصال
 از جمله واجبات شمرند بنا بر آنکه امیر حسین پیش از وصول حاجی سمرقند لایحه فرستاده بود که در ایالت علم پناه بکمان کل نرسد شما استقبال نمایند
 اجتماع بافسانه و سنون و مغرور شده در آن موضع بایترکات تنوعات رسیدند و امیر حسین قبل مجموع آن طبقه فرستاده بود و عرق شفت حضرت
 صاحبقرانی در حرکت آمده مولانا زاده سمرقندی از آن مملکت خلاصی ادو باقی سرداران سر برادر پرتغ قهر و سیاست کشید چون امیر حسین تحت حکومت
 تکلیم یافت حرم جمع مال طبعش مستولی شده دست ظلم و پیداکر کشاد و از وضع و شرف طلب نقد و جنل غار نهاد و مهم مرتبه رسید که بر
 مخصوصان ملازمان حضرت صاحبقران مثل امیر جاوید میر سیف الدین و اقیو قاکا بهادر و غیر هم مبلغی خطی تکلیم کرد و مصلحت کاشان و جبلک نام
 بر یک رفته بود و در کفره بخارا آورد و چون ران و ان شکلی واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان را بر عرصه نهاده بود ایشان را دایه ان غارت
 و حضرت صاحبقران ریانوال در مقام مساعدت خواص و عوام خود آمده هم و زور و حلی فساد و انباشان ادوار انجلیا پاره کوشواره حرم خاص خویش
 اینجا میکان که خواهر امیر حسین بود و نامت بیخ و چون امیر حسین که بچه خواهر تعلق بدیده را بر شناخت مابا واسطه شروختی که در حیات و مستولی
 شده بود از سران در شواکت داشت با این همه مبلغ ستم هزار دینار از مبلغ و جباقی مانده بود و از کمال اشفاق حضرت صاحبقران رعوض ان بیان
 خاصه خویش پیش امیر حسین کشید و در پیش حرم حقیقت حال اطلاع یافته بهسان اقبال نکرد و با حضرت گفت که من بسالی سرای بیروم و اعیان
 که مبلغی سنگین چیت استکرامی خرم حسین صوفی پیش از فرستادن کریم مساعدت مبلغ مذکور را در غلبه مل رسال نامی در و بنا شد چون امیر حسین
 بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران که کش مستقر شرف و بود اقامت کرد و ان مبلغ را نقد کرد و ان غلبه و فرستاد و از لوم دانات حسین خاطر
 از وی منفرد چخاست و بکل طمع از سر کس منومست مخصوصا از پادشاهان ذکر مخالفات و تراغ میان امیر حسین و
 حضرت صاحبقران چون امیر حسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران از زده خاطر از وی کشان از ماند جت تشکین خاطر نشناط
 شکار میل فرموده بغلبه تمام سوار شد و درین اثنا جمعی از افعال ناشایست و احوال ناپسند بایست امیر حسین قهر و از زده خاطر بودند و میداند که تا
 میان امیر حسین و حضرت صاحبقران طریقی صادق و موافقت مسلوب باشد چنانکه کسایت و مخالفت و اراقد و مهادت جلالت یکدیگر و حله آغاز
 نماده نوعی ساختند که الفت یکسانی بوحشت یکسانی تبدیل یافته شیر بهرام و بهرام جلای که از باس و سطوت امیر حسین بر اسان بودند با امیر تیمور
 کشته میسایم که دل امیر حسین با یک زار است نیست اما از خوف انکه ملایم مزاج حضرت تو نباشد نمیتوانستیم که این را بر زبان آوریم اکنون طریقه
 آن نیست که بر خلاف اوافق نمایم و لشکر جمع آورده روی بهت دفع او کنیم و درین باب با غلبه نموده و دغدغه خاطر مایون حضرت صاحبقران است
 تقاضای میرفت با ایشان رخا الفت امیر حسین بدستاشده عهد پیمان بستند مقرر چنان که شیر بهرام هورت قدیم خود که خندان و در نه
 لشکر جمع نماید و امیر تیمور نیز نه رولایت خویش ترتیب پاهای قیام نماید و شیر بهرام بخندان فیه و لشکر فراهم آورده در موضع حصین حصین حبت با اعلان
 کلمه عصیان مبادرت ده رایت امیر حسین افراشت و خدش سل و سایل نداد و متواتر دشته ام فریب را راه و نهاد شیر بهرام بکلمات و فوهم
 امیر حسین منبر رفیده شده را کمشت از ان بالا برآمده بادر یک اطاعت و نیتا نمود و امیر تیمور که کراچان دانست که شیر بهرام با حسین پویست با
 رفته و مضمون انکه نشأما الفت نزاع تو شدی اکنون با حسین منجی گشته دعوی نیکو میکنی و دباش که هم و جزای تو در کنار تو خدو عاقبت
 آنچیز بر زبان حبت پیمان حضرت صاحبقران شتاب و پوست از ان امیر تیمور که کراچان دانست که شیر بهرام و امیر جاوید و عباس سوار
 با سپاهی طرف خند و رفته تا ایل جلای را ضبط نمود و امیر موسی علی درویش که خیر مایه فتنه و فساد بودند بگرد و امیر موسی علی درویش را توجیه امر
 آگاه شده بگریختند آنحضرت بمروند و انکشتا لشکر آن را جمع کند و در راشای این اوقات امیر سلیمان جاویدی که طریقه مخالفت امیر حسین تقدم
 جبارت می نمود از آنحضرت روی گردانیده با پوستند اما امیر علی برادر امیر خضر میور علی ایا حسن حاجی محمود شاه با نام هم میوریان و مقام ط
 و انقاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اطله ص که خدمت میان بستند و در غلال این حوال بواسطه وفات حاجی توتکان انگاه که خواهر امیر حسین در موم
 محرم امیر صاحبقران در غار طلال اند و بر صفات و رکال امیر حسین نشسته علاقه خویشی که میان ایشان بود منع کشت در پائین سرج و تنین سجاد

صاحقران سعادت مند با سپاهی سیکلک نغم رزم امیر حسین بصرک آمد و امیر سیف الدین بابا کرده و بنوه در مقدمه روان ساخت و درین ایام حسین تصور آنکه حضرت صاحبقران سعادت فرین بشو و فریب نماند شیر بهرام در دم تواند آورد و ملک بسا در و عبداللہ سپر و را بعهده اند که چون ساس دولت بخش است پیش آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما تو درین ثبوت بر سپیل اشفاق بر تینق امور ملک و ملت قیام نموده ایم و چو کمان قدرت کو دولت از میدان کف و اقارن بوده و ترا و آنکه بعد ازین حال همین طریق سپرده آید و اعتماد تمام باین عهد نامه کرده پس غد غده با خانی قیام نماید و چون به نضر شاعر قلمفکد گشته دیوان ول فرمودند ملک و عبداللہ بشف مستبوس آنحضرت فایز شدند و مراسم سفارت بجای آوردند و حضرت صاحبقران کا مکارمیدانست که آن بخان شهن بر مرکب و فریبست لاجرم بآن عهد نامه اشفاق لغزو و دو ان کلمات فرستیدند بمع رضای صفا نمود اما میسوریا باندیشد که شاید که مهم صاحبی تمشیت پذیرد و خواستند که از لشکر سپاه یون خلفه دیو پور حجت نیش نیند و مقارن این حال امیر جا کو و عباس بنادر که بمرافقت بهرام جلایر بگذر رفته بودند رسیدند و امر با اشفاق صلاح در آن میدند که رؤسای میولیان را باندیشد خلاف دینیه داشتند بیکر حضرت صاحبقران ان ضامده بر زبان فصاحتی کنز را بید که اگر مادر اتحاد دولت پیش اقدام جرحین امور نمائیم دیان التجا بدین آستانه نمکنند و عمارت با نمایند که اگر قدرت و ملت مؤسس لطف احسان بشد شرفات آن از ایوان کویان بگذرد و اگر کاخ سلطنت ملی بر بفرود و عدوان بود در اندک مانی با خاک یکسان شود با بجله حضرت صاحبقران کلاش قوم میسور را نوازش فرمود و از آنجا معاودت و پنج وعده قرشی انفرق و قوم خود تیزین داد و امیر حسین و شیر بهرام با سپاهی افزون از حوصله و دام متوجه نجانب شدند و امیر حسین بطریق مکر و حیل حضرت خاندان دار را با صحنی که با دو کون غورده بودند از میر پور فرستاد که نزاع و وحشت متلزم ویرانی ملک و پریشانی رعیت است و سقین سیرت که بهت آنجا مقصود بر ترفیه حال عباد و تعظیم بلاد و مصار است اکنون صلاح آن و بیکر است که لشکر و طرفت بخانید و مرکب را با با بضد سوار در صحرای مکه تا بامیکه بیکرانه سپیم ملک و ولایت این و فتنه ناساک و خواطر مطمئن نخواهد شد و هر چند بنمیر آفتاب اشراق خسرو افاق این معنی کالشمس فی رانقه النهار سنگشت هوید و کما قواعد عهد و میثاق امیر حسین امون من البیت العکبوت است لیکن چون امر با اشفاق عرض شد که صلاح و صلحت حضرت شهریار عالی مقام بر بقضی رای مرأنا مدبر صاحبی رضی شد چه بود لشکر را در حرار کند شسته با بضد سوار برار روان شد بهیت آنکه دوستی ارباب بر خرم و حیت ماطد در بدین توقف نمایند و باید که سنجاب تنگ چلک که وعده کاه ملاقات امیر حسین است بجه نماید مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام در نونک بر طبع ملک افکنده و دفر خاک گردید و فرمان اقامت بزار سوار بجانب صاحبقران وان کرد و یکی از نوکران امیر تور که در میان خانان بود و بکریچه و بچهل تمام رانده در زمانی که حضرت به نوفر و آمده بود شب بنگام رسید و بهرام نامی که از نوکران صبر در وفاق میایون ضریافت از حاد که کاهای و بهرام بنابر عدم عقل و قلت سجد بآن سخن اهل کانت و چنان پنداشت که چون امر اوسعی در اصلاح مینماید افشا این جسر موجب تفرق جمیعت و متلزم فساد گشته و را با فساد و منوب خواهند داشت و مجز راست کوی از درگاه رانده لب ازیم بکشد و بخرگاه و لشکر این امیر حسین چون طایئ که گمان رسیدند و از اتفاقات حسن ان امیر سعادت مند که مؤید بود بتاییدات بانی پیش از وصول خانان در زمان عیانیت دانی سوار شده بود و متوجه وعده کاه گشت چون وصول سپاه اطلاع یافت و بر سر سرعت فرموده به تنگ حرم رسید ملازمان حج و از آن آنکاه گذرانیده سر راه بردشمنان که رفقه جنگ در پوست بازوی قدرت آن سپاه جو شش ریزه گذار باز داشت و از آن موضع حضرت صاحبقران را بجهت خطف گردانیده دشمنان نیز روان شدند و هر دو فریق جنگدان میرفتند تا بقامش رسیدند و انحض غایت الهی دیکر خان را یا رای را باند که از آنجا قدم پیشتر نهند لاجرم خائب و خاسر در آنجا توقف نمودند و چون خبر این اقد بجزار رسید لشکر این حضرت صاحبقران را بنگاه باز دهمشته بود بیکرانه گشتند و حضرت با معدودی چند که در ملازمت کاب میایون مانده بودند از راه حرا بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت ایها بران متد گرفت که کوچ مارا با خان نقل کرده در جوار نجران که از بجا حقوق و لذت های دمت بهت صاحبقرانی است بشتند و روزی چند بر بزد آنکاه با خاطر جمع قلع و موع خانان را از وجه بیت سازند و با مضای این بجهت بر کسی غریبات خود سرانجام ساخته در ظلمت لیل کوچ کرده راه خان پیش گرفت و از دیکر لشکر امیر حسین فرقی نزول کرده امیر موسی امیر روشاه بر ترق و فتنه ان باریست خال نموند حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بجاه استی رسید چنان بجهت توقف فرمود که افراد خدم و حشم با و پیوستند آنکاه با شان غمت مقصد تقیم داده از آب انوه بیکر گشته و بچال آمد و سر چاه شوارب منزل ساختند و حضرت صاحبقرانی ایلیان پیش ملک مغزایان حسین محمد بکچ فی قربانی فرستاد تا استخرج نمایند که ایشان بجهت با حضرت در چه مقامند و در مقام خلا فذیا و فاق زمان غلبت سلوان و ماه و نیم

اعتدایا فیه کاروانی که از افراسان توجه ما و راه انهر شده پس چاه شوی رسید شیر کار کامیاب ایشان را در آن موضع باز میداشت چون ایلیان ملوک
 نموده شرف تعقل بساط بوس حاصل کردند امیر صاحبقران کاروانان از خصم فتنه داد و گوازه در انداخت که ملک هرات از غلامی حضور ما کرده
 و هنوز کاروانیان از مقام خود روان نشده بودند که آنحضرت بلازمان متعلقان و ارشد روی توجه هرات اندازد باز کاروانان بصوب قرشی رسید
 امر او وجه سپاه امیر حسین بن حضرت صاحبقران ملازمان و پسریدند بجا رکشد که امر عالی عنت که شما از احوال ایشان استفسار مینمایید بجانب
 هرات پیش ملک فتنه امیر حسین بنی موم پیغمبر امصدق داشته از قلعه قرشی مروان مد سپاه پاکند جمع آورد و با همت هزار سوار عیان از لیل
 ساخت و در خاطر داشت که بد کند رود ملک سوار و با چرخ ابر و از قرا و ناس که امیر حسین ایشان را بد بجانب هرات سده بود در غرقا شون توبه و کیند قرار گرفت
 کفار در توجه صاحبقران بجانب تخت و اعتدای او بر معاندین که چون امیر تیر و کون کاروانان حضرت
 فرمود تا بجانب و راه انهر روند بنسب مایون بهست هرات در حرکت آمد و بعد از رحلت قافله با رکش در منزل مبارکش ول کرده موازی می شد که قافله بقرشی
 تواند رفت از آنجا اصل قائم شده انداخت بعد از آن یکی بهمت دفع دشمنان تصور کرده اند و در آن وان یاد دزد و دیت چهل و سکه س از ملازمان
 آنحضرت رسیدند و از جمله ایمان و خواص و دلیران صاحب اختصاص سی و غنمشان غلامان حضرت صاحبقران امیر داد و امیر سار و بوغا و جلایر و حسین با درو
 امیر سیف الدین عباس بنی در از پیشه قیام و اوقو قافله با در از قوم نمایان محمود شاه بخاری بعدی قلیل غنیمت بقرشی بقسیم داد و آنکه در آن
 حوالی نواحی امرانند امیر حسین با دوازده هزار سوار جلاد است این گزین بست در کین بنیم و پیکار داشته بودند صاحبقران دشمن صمد در سار کی شب
 روان شده بخار آب امیر رسید در همان شب چهل و سکه در آب انداخته مجموع ایشان عبور نمودند بنا و قریه خستار از حاطه نموده بلا خطا آنکه می جز
 بجائی نرسانده و کشته ها و اگر کشته بخار آب فرستادند تا بقایای سپاه از آب بکشد و شنبه یک در سوار مانع فتنه و آمده ایلیان امیر موسی که در اینجا
 بودند که فتنه و در آن یره گسیا شدند و شب توقف نموده روز دیگر روی جبهه را آوردند و شب به کام در رفت و گشت نزول نمودند و هر که آداب بر گیر و خفت
 مراجعت یافت بعد از غروب آفتاب بر گشت فتنه و در آن محل امیر جا کو معوض داشت که مصلحت آنست که اعتماد بر ملک چون کرده بر سر امیر موسی شپش چون
 بریم اگر او در دست فتنه پای مراد بر سر کرد و در نیم حضرت صاحبقران که موقوف و مخصوص تائیدات بانی بود فرمود که سپاه با بغایت اندک اندک عیان داشت
 چشم نمایی سد و تفرق روی غایبان آسان جمع نشود و وظیفه آنکه شما در بین یکان توقف نماید تا من قرشی بروم و در برج و باره و محل فلول و نظر ارم
 و به بصیرت تمام مراجعت نمایم این سخن گفت و بعد از ملازم خویش ساخته ریحان تعجالی روان شد و بجا خندق سید نزول فرمود و چون آب خندق
 فراوان با سیمان بمیره سپرده از ممر تا وی بر بالای خندق انداخته بودند و آب از آنجا بصحرای هرات بدات ایوان از نوب آب را بدو پای مبارک
 نهاده و بجاک نیر آمد و بعد از عقب آنحضرت قسیم سپاه تا بدوازه که بجانب هرات است سید حضرت صاحبقران سبب در نهاده و آنست که از آنجا بجا
 انباشته اند از آنجا باز گشت نظر احتیاط بر باره انداخته جانمی که دیوارش سپید و نموده که محل زبان داشت در آمدن بقاعه امنیت از آن محکم که بخاک
 بالا رفت بود معاودت بخند و تعجل تمام ملازمان سبب بار دیگر با ایشان توجه قرشی شده و چهل و سکه سایلین سیمان باز داشته و صد سکن باز و بنا که
 از بور و بالغ آورده بود و بجاک یر فرستاد تا از دیوار کی بعد از نموده بود و قبله در آمدند و خود با صد سکن یک بر در دروازه بایستاد و دلاوران
 سپاه نصرت امتا چون پای جوار نهادند دست بقواتهم شمر برده از یام شقام مروان کشیدند و روی بر دوازه نهاده چون با بخاری رسیدند محافظان
 مست لا یعقل ما فید و بیغ پدید آمدن و از روز و کار ایشان آورده بلکه به ترفل دروازه بشکستند و حضرت صاحبقران بخور کشیده با آن صد سکن
 در آمد و از آن غلغل دلیان قلعه کشائی لاله و دلول در حصار افتاد و مردم قرشی از خواب سر بر آورده شان خیزان به طرف وان شدند و با یکدیگر
 که کمر صورت قیامتک میدند لشکران خط قرشی نموده زن فتنه زندان امیر موسی بست آوردند و محمد سیک بن امیر موسی که در صحرای سب و
 بفرمود حضرت صاحبقران اگر نیر باز دادند بقدر آنکه مخالفان از پی و هر کس متفرق می کردند شوند و در همان شب محمد سیک پسر پسر صورت اعتبار
 نموده خنثی اول از جای سبده پاشی ثابت و قمار استوار داشته کس پیش ملک بهاد در فرستاده و از آنان افتد اعلام داد و طلب داشت و زد و کید
 از دشمنان مقدار دوازده هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمدند و بقرشی سیده طرف حصار را فتنه کردند حضرت صاحبقران و الاقدار
 بنسب مایون قصدی ضبط یک روزه گشت امیر سیف الدین ایما فتنه روزه و دیگر نصب فرموده و سی و غنمشان غلامان امیر عباس با قوفا
 فرمان آداب و برج عروج نموده بنیم سپاهان ایشان نگذاشتند که دشمنان خاک سار پر میون فضا و بجاک نیر کردند و در آن و راه امیر مؤید از لات

باسی کس پروان آمد خود را بآن سپاه کز خواه زنده و دستان ستم و اسفند یا منوخ ساخت و شصت سرباز مخالفان گرفته قلعہ درآمد و درین اثنا در که بهادر چون ولت از اعداء مغارت جتنه رسک سار کلازان حضرت صاحبقران عظیم حضرت صاحبقران ظفر قرین است تیغ جلالت آنکه در سر دشمنان تاخته آثار مهول و زقیامت ظاهر گرداندا امیر سیف الدین که از علم نجوم حلی و شست بعضی سنانند که امر و توقف اوست و فردا تعرض انبیا این سخن مقبول افتاده آن عمریت را روز دیگر موقوف انداختن شب از جانب مخالفان نیندیشی بهادر بادیست که هر یک با درع و سپر بودند زدی که روزه آمده بسر بردن روز دیگر الحی بوقا و اقیهتو بهادر با پنجاه مرد از قلعه پستون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علی تان و درویشک بر فوجی بر حسب فرمان اجبالات عان برسمند و با سبک در عقب آن بهادر شتافتند و از صف اعداء طغاسیمو را به شمشیر کشیده متوجه شیران شمیمچاکست و یک ضرب تیغ اقیهتو بهادر بحال نایف از جمله سپاه امیر موسی و زبکی و بغایت شهور و دلیر و بقوت بازو افزون نپزل و شیر قدم در میدان و غران قبا پای سارست پیش رفیر و دوست و چنان گرفت که محال آن نماندش که قدم زجای بر گیرد و بکام رسیده مهم و اتمام رسانید سرباز بوقا و الحی بهادر از بالای بر تیر باران آغاز نمود و طایفه از مخالفان که در آن وقت و تیر با پای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کینکها در سر کشیده و بکینک سپاه جلالت متغایر نیز ایشان را از آنجا رانده و زخمینا شاه کدرایند و وار سپاه اعدا توکل با صدمه و حمله و پیاوگان دشمن بر دست تیر باران شاده لشکر ظفر مال سعادت قرین ابر گردیدند حضرت صاحبقران سپهر قدر با پانزده سوار زهرا رایت جلالت برافراشته پروان تاخت لشکر مایزاقی و شوکتی تازه وی اندازده حاصل شد الحی بوقا و بهرام بوقا و بهرام توکل وی کبریا آورده درین اثنا از بهادران لشکر حضرت شما جوانی داد استیغنی بهرام فرو آورد و روز دیگر حیات آن نامور بشام اجل منتهی شده کارش با تمام رسید عاقبت امیر موسی با هفت هزار سوار خاک بی ناموسی اوار بر سرستق و خود بخت آبروی شجاعت مردانگی سخت رفتا بلانک نفری مقرون بکوف بسیار بکریختن فرم او و صحرا و پاسبان متفرق و پراکنده گشتند لیکن ملک بهادر با سپاه تراواناس که بعد دختیار بودند بطرف روزه با حرار هنوز پای ثابت و قارب جامی خیش استوار داشت حضرت صاحبقران کار با شصت نفر از شیران شیکه کارزار وی جلالت ایشان و ملک چنان دید که از نفس خویش متوجه جفا اوست در حوصله خویش تا بمقامت نید و در جلالت و قوت شاعینت لاجرم قدم فرار در راه ادا بر نخواست و عنان مراحت بقتول خود منطف گردانید و بجانب کسند تولی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروز جنگ که از برای حفظ ناموس و تنگ دست در پنجه شیر و کام نمک شادی نماند بر دنا از عقب ایشان وان شد مخالفان ساسی سپاه نظیر ناه دیده در اینجا تیر و قوت شتند نمود و از بارقه شمشیر صاعقه گرداد شاه دولت یار آتش در ضمن تنگ و وقار دشمنان افتاده بپارشتن داشت تفرق حال ایشان آه یافت حضرت صاحبقران ظفر قرین سنان ادا که امیر سیف الدین ایچاکو تاتنگ چکک در عقب کینکچان فیه بقدر میورد در مغارت سپه تقصیر نمایند و ایشان از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الحاله ایال و اعمال در آن باب رزیدند و آنحضرت بمضمون این حدیث که چون شیر بخود سپه شکر باش عمل نموده در ارتکاب آن امر خطرناک اقدام فرموده عنان سبک و کارکنان که داند بهر جناح به حال در حرکت آمدند و امیر داود رایت تجلید برافراشته تقصیری سنان رفته در روان شد و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساد لشکر بودند از وصول ایشان آگاه گشتند و تقسم بدو قشون شدند فی الحاله فوجی برمی تیر و ضرب تیغ و تیر الحی بوقا را زگر داندند و فوج دیگر حضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت بیاروی ولت و سر بخت قدرت ایشان چنان تافت که از سطوت و صولت و فوجی که الحی بوقا را رانده بودند کوهستانی در کلدان شته راه انحراف پیش کرد و خسرو آفاق از نزدیکی فرطان مراحت بدو روی بفرشی نهاد و ایوان امیر جا کول و امیر سیف الدین که در اتصال فرمان و تیر زید از عقب دشمنان زده بودند اینجا بالامه تاتنگ چکک تاختند و لایح و طایفه دیگر که گریخته بودند که فیه با سیر اعلای آمدند و حضرت صاحبقران کیمی سنان آن مناسبت در قرشی پروان شتات نداشت و بنظم احوال عایا و اشراف ایشان از بهارت زراعت مرفروده و شود حکومت بخاک تعیین نمود و بنی شاد که در خراسان بهر روز نمبر بی مرشد بکائی میسر و طلب است آموید با تواضع که شمشیر خنجر پیش و با وار زانی داشت و علی میوری که با فویش را طراف سرگردان بکشتن بخار و محو شاه که دادا بود پیوست حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشان را طایفه مخطوط نظر غایت عافیت گردانید و کز توجه امیر حسین بجانب حضرت امیر صاحبقران چون امیر موسی از صولت با سیر صاحبقران کرمیه با حسین بیست و صورتی اقدار بی یاده و نقصان چنانچه شاهده او شده بود باز نمود امیر حسین از استیغنی این اقدار تعجب و تحیر که چنانچه لشکریان فرمان او از سالی سرای پروان آمده بر جناح و قتل بجانب صاحبقران وان شده و امیر موسی ده هزار مرد و قرا و ناس و جمعی از اشراف اجماع تیر و

و جانشا سپر ایق و فولاد و بوعار از پیش فرستاد و ایشان با ندرت با دود حرکت آمده و از قلمه گذشته قریب شش چک فرود آمدند و چون حضرت صاحبقران پهلوان به کفایت حال اطلاع یافت به پیش پهلوان رفت و خویش حرکت فرموده و از راه یلغدر مرغ و در میانیکه داشت راع زیر پر پناهنده روان شد و جمعی ابروان کبری فرستاد و انجاعت پنج شش کس را از دشمنان گرفته پاد و در دگر فغان بعضی ساندند که لشکر امیر حسین در شب اینک چک کشته در جگه الیکت و ل کرده اند و باز کسان بجز کبری یقین نموده سبع اشرف ساندند که امیر موسی لشکری مسلح بر بالای ان فاصه کشته چشم انتظار در راه دارند و حضرت با دوست کس ملازم رکاب همایون بودند و دست اجل المیتس توکل زده پای را راه نهاد و مهر و پاد چون سیاهی لشکر دیدند سواران انداخته و از ایشان کوشش حله عرش سید صاحبقران سعادت فرج پندیده و درین یکدک فغان غلغله اند و فرصت پهلوان فوت شده مراجعت اولی است از راه که در دگر فغان غمیت کجانب قرشی منطف گردانیده لشکر امیر حسین با کچشم یقین قلیت ملازمان حضرت صاحبقران ثابته ایشان کشت چکس از ان راه هزار سوار را می آن شد که یکدک پیش نهاده از قشای لشکر قرش سیر و دو و آنحضرت خط قرشی با وجود همایون مشرف ساحه از انجا بخارا رفت علی میوری محمود شاه وظایف خدمتکاری بجای آورده که عودیت میان پان بستند و چون امیر جا پیش ازین محمود شاه بردم سببست چوب سرور و پیش نه بود و درین لکه حکومت بخارا تعلقی و میداشتیم شده از روی و لشوایی چند نوب بعضی ساندند که یون خراسان عین صحت حضرت صاحبقران بن امیر جا کور و واقعی نهاد و خدمتش با ابرسیف الدین عباس سادار شاق نموده پر حصل آنحضرت بدان سرزمین رفتند و بعد از چند روز بر رسیدن قتلای امیر حسین بخارا متواتر شد حضرت صاحبقران شجاعت مارس عادت آثار با علی میوری محمود شاه گفت که یقینی مرداکی آنست که سپاه از شهر سرون فده فرصت پیشون نگا داریم و چون این معنی در حوصله ایشان بکنج عرصه داشتند که اسبازا آسوده داشتند درین مقام توقف کنیم اگر دشمنان توقف کنند خوب الافقه ما کنند جواب ایشان را گویم حضرت صاحبقران کما را آثار وضع انحصار بر صفحات و زکار علی محمود شاه شده فرموده از انجا بیرون آمده عزم خراسان شده بلباب سیده ده شستی سا که از بالای می اندک و از اسب کشته و یون را آمده برود و عبور نموده در ماخان باغری میایون پیست امیر حسین بعد از رفتن امیر تنور کورکان لقا به بخارا از ول کرده علی محمود شاه با شاق بخارا بیرون رحا فطنت شهر کوشیده و سپر ممانعت در روی کشیده لشکریان امیر حسین و می مستی بخارا آوردند و جنگ در پیوستند و بخارا بیانی جلادیت پیش نهاده از انرا فایض الانوار شیخ عالم سیف الدین باغری غنان باز کشیدند مردم بخارا تصور ان ترکان چنان مخرم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نیست از غلبه ایشان شافند و چون این مردم بخارا و او دیوار پست یافت و از ترک مراجعت کرد و تیغ در تاج کمان نهادند و جمعی کثیر از ان طبقه قتل ساندند و بقیه السیف زبشت در صورتی شهر باز گشتند و درگاه دانه را غنیدند و دم کشته و علی میوری محمود شاه هر خدیجی نموده که از اسب بخارا بار دیگر بر روی عروج نموده بمجا فطنت شهر قیام نمایند و فیض و کجس از کجیخت خانه خویش قدم سپردند و ایشان با ضروره دل از حکومت برگشته و شب به کام عازم خراسان شدند و بموکب محبته پوسته در سلک سایر ملازمان حضرت صاحبقران اشطام یافتند و بجلت نداشت سر و پیش انکند از تقصیرات خویش بان معتذر و استغفار گشادند و لطف عیم صاحبقرانی شامل حال علی محمود شاه شد و بجله کی انما و اسبمان اهورا سرافراز گشتند و روز بروز غنایات پادشاهانه در بار ایشان سمت تضاعف یافت و یفت با یکی این ظاهر گشتند حضرت صاحبقران نشاط فرموده چون از ان کار ساست وی نموده باز گشت و فرمانان تانیتا انما انشرو تا بسز شد و اسبمان بدان فربه ساختند و درین اثنا میانیان خبر ساندند که نیکی شاه بین اوقات صاحبقران از کربت عزبت خاص شده و در دست حکومت و ریاست عظیم با فده سراز کریان عصیان آورده هر که امیدند که ملازم آنحضرت بکنند و در محسوس میگردانند و میکنند که بموکب میایون ملحق نموند نایره غضب حضرت صاحبقران پهلوان را استماع این سخن استحال یافته باشد و ملازمان ابطال جال شایک کرده و الیغار کرده از راه مرتزک ل با میور رسیده از پایا بر و الیغ محل گذار حینت مار فرموده و امر با جاسد کجانب شیباب فرستاده خود او دست و وار چا شنگاه در آب انده تا به کام نازشین مجموع سلامت بکشند و از کنار آب باز شکر کرده که کاه منزل نیکی شاه را در میان گرفتند و او پهلوانی نگارده روز و معرکه پزیر و شیر روی نگردانیدی و سینه اندازی و بغایت سختی کن پیکان و در وقت می سهم در صحن نیم آسمان طای کرفتی در ان صحر چون احساس وصول لشکر کرده دست بیز و کان و داول تری که پنا داشت که جان کشته شد و در که دحامی بها در رسیده خدقش دستگر کرده و بحسب فرمان کشتیها با نظرف آب بردن تا امر که چهار صد نفر با شارت حضرت صاحبقران انجانب فده بود و عبور نمودند و در خلال

این احوال سامع علیه حضرت صاحبقران ریائوال سید که سپاه بخارا در حوالی قراوانس با جمایر خالی از روم و مهر سر نشسته اند بهت پادشاه اقطاعی آن کرد که بطغثان و تحریک سنان تقریر در میان ایشان اندازد و با مضای این غنیمت در جوف لیل سوار شده بر طغان خیل را ندود و موضع پرسش بان تم رسیدند لیر غل را که راس و طیس ایشان بود بگریزاند و از آنجا منظر و تصور معاودت منموده از آب گذشت مدت یکماه سر جانها را از تویر ضربتایم اقبال ساخت آنجا متوجه باخان کشته باغرق میایون پست امیر جاگوار رسالت پیش ملک حسین گشت فرستاد ملک شریط عظیم بجای آورده نسبت حضرت صاحبقران اظهار یکدیگر موافقت کرده در باب ظاهر و باطن معا و نسبت با نعمانموده گفت چرخ میروم اگر تیمور کوکان را از طرف دنیا رخفره باید بمانی محبت مودت استحکام باید و ارکان و بجهت ایمان کید و تشییع یزد و امیر جاگو قبضی حب الوطن را حجت نموده آن کلمات را بر سر دارا بهفت کشور رسانید و درین لایحه از ملوک غور نسبت با امیر نوروز صدور یافته بود در نظر و ضمیر امیر تیمور کوکان توانا که در خاطر خلیفش خطور نمود که غنیمت آن طبقه مجبور سوفا نیست بعد از تقدیم شورت منسند سعادت خود را که شکوفای باغ سلطنت نمره شجره خلافت پیش ملک فرستاد و مبارک شای سحرهای باکی او موسوم گردانیده بملک پیغام که چون حسن اعتقاد و یابی سرریز نیکو گردانی بجای تو نام حاصلست قره العین غنی در پیش او فرستاد و در خاطر چنانست که غرق و متعلقان او درین یار گذارسته غنای غنیمت بطول اصلی و یورت قدیم منطف کرد و توقع از ملکات ملک از آنکه لطف و نفعه در باره ایشان بنده اول افتد جز بزرگی بزرگان نیست قدیم و عاداتی معهود است ذکر توجه صاحبقران کجایب ما و راجع الحضر و منخرم شدن لشکر امیر حسن بعد از رفتن امیر زاده جهانگیر نزد ملک برات است امیر تیمور کوکان مقتضی آن شد که لشکر بطرف دلاختر کشیده و سپاه امیر حسین که در اینجا ابراهیم بال ششند که کوشانی دلاختر با سید کس که در آنوقت از زم کباب فلک فرسای بود ندرویی جو و بکل آن آورده از چون عبور نمودند و شب بیکر کرده چون در شد در چهار باغی رانده دم در کشیدند و از تعب ابراهیم زاده از آنجا روان شدند و از آنطرف غزازی را در میان که فتنه طایفه از نوکران امیر موسوی که در آنجا بودند اسیر و دست بیکر شده و جمعی از رؤسای افغان با اتباع خود بگریختند و در که و شخ علی سبادر و شخ از بهادران یاغی پنداشته با ایشان جنگ کردند و چندین کتله از آن جماعت پیش صاحبقران الاکبر آوردند و آنحضرت مندر آن دانگهای را بی طرف بصاحبش تسلیم نمودند و بچگونگی دست یاری و بر سر سده و در آن لایحه را کس از لشکر قراوانس در موضع قرری میدان حیدر اقامت ده بود امیر سلیمان شای میسوری بر آنجا اوج و بند و شاه با اتباع خویش ایشان پوسته و اما کمک که کوره یزد و جین و چه حضرت صاحبقران از قرشی گریخته و با جماعت ملکی گشت و آنجا جماعت عظیم دست داده بودند و آنحضرت از این جماعت آگاهی پنداشته نگاه فرستاد غروب آفتاب از قرشی سوار شده و نیم شب قتل سید و در آنموضع خبر گرفت افغان مسوع او کشت رعایت غرم و احیت ساطع نموده و بر فور از دیوار پست پیروان آمده تا روز در ظاهر شهر توقف نموده با مادر از آنجا روان شدند و ایشان طریقی امیر جاگو از اسب فاده چنان زنده و مجروح گشت که فراجش از حد اعتدال انتقال یافت امیر صاحبقران سی سوار ملازم حدتش گردانیدند و او را با باخان پیش امیر زاده جهانگیر بردند و بعد از مرستادن امیر جاگو غنیمت بخارا را بشکر قراوانس مصمم ساخت مجموع امراء و بندگان در آنجا حضرت صاحبقران این یکت با آن شد که مگر علی میسوری جنگ بان تم صلح نمایند اینست چون در خلاف و معروف گشت فرمان اجبا لاذعان نافذ گشت او را بجلالت سازانید و شخ علی سبادر بموجب منموده با شصت از بریم متغلائی در حرکت آمد و از جانب افغان هندو شاه با سید را در مقدمه لشکر بود و مستر و لاجانین سیکه میکر سید شور عرب رگرفت از فرد و لست صاحبقران متغلائی شمرن کمین و قهقور شده روی بگریز نهادند و آنحضرت بعد از استماع غلبه سپاه بلخ پناه فرود آمده بسان آسایش داد و در وقت غایت شین میان و ز با عتقاد دولت و زلفون سوار شده و آن شصت مرد را هفت تن شون ساخت هر یک از امار و بهادران در موضع خویش باز داشت مردم خود را که بقلک کار تصفیه بند و بکثرت شمرن عارف استمال و دجوبی نموده و بر جنگ لیکر دایند و چون طایفه فتنین دست او علی میسوری بدو نوکر روی بغیر آورد و حضرت صاحبقران کامکار با سواران اندک ایستاد پای جلاد دست بیکار در میدان زم نهاد و از نسبت آتش را بر شمشیران آن همه عدد در مقام مقاومت ایستادند و خاک دلی بر جرقه غوا پاشیدند و در حمله نخستین که بختند و لشکر حضرت انتاب کمال گایست جلد البک عقب مغرمان خستند و رؤسای ایشان را بدست آورد و غلام قراوان از اسب سلاح و غیر آن افتاد و با جاتی و طغانی میپا که در سوان آن نسبت بکفر صاحبقران اعدا خلاص و مانی اختصاص میدیدند شمشیر پای جبار پیش نهاده بیکر مدده مجموع سپاه جلاد این سرهای ایشان بتغ کین و شمشیر اقامت از بدین اسباب پیش حضرت صاحبقران واردند و در دند و آنحضرت ازین صحنه متاثر و عکس گشت حکم نمود تا کابل ایشان را بشهر کشسانند و از باب عایم نماز بر آن و قتل کزاند و بعد ازین شخ نامدار شهریار عالی است کامکار

بطرف سرفه نضت فرمود چون دیکر آن شهر فردوس اندر رسید و چون قرا بهادر با لشکر امیر موسی از شهر پروان آمده در کنار آب حیات سر راه گرفت و خبر
صاحبقرانی بمنجه و مسره و قلب را بسته بر دشمنان حمله آورد و بجهت توجیه مبارزان این کسبانی ثابت و قمار مخالفان تزلزل شده روی بگریز نهادند
ایقتور بهادر از عقب او قرا بهادر از ریزه گری میسده ششیری انداخت که تمام تر باش قلم شد و او قرا بهادر را بهار و باضه در محفل نموده بار
دیکر بغیر زرم سر پروان در بهادران جلالت نشان و ایشان بناد و مخالفان پیش از آنکه خود را بیکدیگر شود خائف و گریزان توجه جانب شکر شنیدند و
پیش از پروان مدین لشکر سرفه در شهر کوچا گرفته مجال آمد و شد سواران سده و شدند و چون بخیکان بجلالت رسیدند از غایت هم هر یک
که بر ایشان استیلا یافته بود اسبها را چنان بکشدند که زینها می شکست بعد از انقراض دشمنان حضرت صاحبقران که در وقت آن رسیده سرفه کرد که بگویند
از روضه رضوان چند روزی قهقینه و ده و طغان شاه از کس که بخیه بگویند تا یون پست و ارغوان شاه که حضرت صاحبقران را در بکری می فرستاده بود و بعد از
برادر خویش همراه آورد و آن شخص تفریر کرد که باجای تو بود و لا در کنار آب تم فدا کرد و نه و امیر حسین با لشکر سنگین رقیش قرار گرفته بغیر حضرت امیر
صاحبقران مطرح شده انوار عین بود که داشت که چند روز هم جنگ و رنجهت در و یکم الامور موجوده با و قاتلها چون قتل آن فدا شد و اما از روضه
مفسد ان ابرار آورد و لاجرم سپاهی بعد از غور و راجون نام رکاب تاون کشته بودند حضرت از زانی بسته باشند و کور قدیمی بطرف پایان آب
سرفه نضت فرمود و در اصل طی میکرد تا بتاشکست رسید و کراخیلاط حضرت صاحبقران کیتیستان امیر کبیر و
و بگرام جلایر و لشکر و فرمان امیر حسین جنگ امیر کبیر و بگرام جلایر و آن مخالف حضرت صاحبقرانی با
امیر حسین بن خان جبر رفته خان بهت هزار سوار همراه ایشان بجای جنگ نشان و ماوراء النهر فرستاده و چون در آن قتلایافته بود که لایق الویس پیش بهرام
شوند و بکرم بر لایق رضی لایق استولی شده و در تاشکست کبیر و لشکر جبر قرار گرفت امیر صاحبقران نام از موافقت و صداقت نیز در مخالفت حسین
با حضرت کبیر کشته شد اما چگونه خدای لایق حضرت باشد بقدریم رسانید امیر صاحبقران بان بطن سرزنش بهرام کشته گفت ای سیدم که تو را بار
دیکر بر در خانه خویش محتاج و بمقدار پنجم و عاقبت آنچه بر زبان یون حضرت جاری گشت قوع انجامید اما امیر کبیر و شرایط اغراض و اقرام مرغی داشت
و آنچه از مراحم و شوق داشت بطور سر رسانیده و وعده ازدواج و دسترخوش که از تو نام فلقی قاعمره و تو غلقیمو خان تولد شده بود با امیرزاده جهان
علاوه خدمات پسندید و گردانیده مدت یکماه بساط عیش و نشاط گسترده بخیر گذرانیده و در این اثنا امیر حسین حضرت صاحبقران از اما امیر موسی امیر محمد امیر
پان سده و زو و باجای تو و لایق استولی است هزار مرد و اسرار باقی که معسکرا و بود پس آن مدبر زرم و نیت حضرت صاحبقران و ایشان و ایشان از
سرفه نضت در کنار آب یلعون فرستاده امیر موسی حکم کرد تا ملک سوار با سه نفر کسین موضع و زرق و دود و سرانجامی اها محافظت نماید و این فوج لشکر
بموجب فرموده عمل نمود و توجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران این شیر کبیر از کشتن آب و نمیدانیدند بی غنچه و تماشای او و هزار سوار جبهه که امیر کبیر و
یقین کرده بود بهت استیصال اعدا مقصود گردانیده و حرکت دشمنان یون با بضه سوار بر سایر سپاه پیش کرده و از آب بخند که کشته و کبیر کرده
خود را بر سپاه جهان شاه زد و آنها منزه گشت و بجانب زرق رفت بر سر خرمن تاخت و نکذاشت که دانه را داد و در کشتن امیر سربزرگ و دو چون خرمن زنده و
کو فدر و بی زمین نهاد و آنحضرت ساعتی در زرق توقف فرمود تا اسبان آسودند و سید کس با غنایم بهما کشته و دوست مرد را از زرم رکاب
گردانیده بدفع ملک با در لایق استولی از اذاعت و سی مردان را در رزم فروان کرده و دو کس را بطرف دست راست و دو دیگر بجانب دست چپ افتاد
و فرستاده خود با صد و شصت کس در عقب او شتاف و مخالفان دیدند که آن سی اربی اندیشه می آیند تصور آنکه سپاه مغول از پشت هم و لیس خود
راه داده روی بگریز نهادند و لشکر حضرت قرین تنغ اشقام از نیام کشیده جمعی کثیر از اتباع ملک فردو آوردند و کراخیکان جن بامر آرسیدند اما کبیر
هزار مرد مسلح داشتند از مهابت حضرت صاحبقران که کرات رزمای ایشان جاری گیر شده بود و هم در آن شب طبل ارتحال کو فدر روی گریز معسکرا امیر حسین و
معارف این حال قصه جی خبر رسانید که آن سید کس که شما ایشان در موضع و زرق گذاریدند مسلمانان از اغارت اسیر کرده توجه ابا خود کشته از استیلا
این خبر کرد و طالع حایه صیر نور صاحبقران سپاهل نشسته از کشتن امیر کبیر و سیریت در استیلا صیران با اسلام مالی منسه مود و مصلحت چنان دید که
شست کس را سپاه جبهه سپاه خود را از اجانب کوه لشکر جبهه بناید که انجاعت تو هم شده دست از بهران برداشته سر خویش که نیت پر انسانی مود
تقدیر زوایا نموده چون انجاعت جیب منسوده سیاهی خود را در و لشکر جبهه نموده خوف رعب رزمای ایشان استیلا یافت و اسیران مسلمانان
انجا زوایا اسلام غارت شده بودند که داشتند و هوشیاری غایت داشتند و سپاه فیروز نشان را بر کشتند و مسلمانان از نذل اسیر کافران بن غیر شایسته

خلاص یافتند و چون از آن غدغہ فراغت حاصل شد صاحبقران کا کارانچون عبور نمودہ در موضع حمرکزول نمود گفتار در توجہ و انخرام
مخالفان نوشت یکروز و وقوع مصالح امیر حسین با حضرت صاحبقران چون مراولشکران امیر حسین پیشان خاطر
و شکستہ دل میں امیر حسین سیدناش ختم و غضب و مشغل کردیدہ ایشان اسر ز نشا کردہ و ملا متہا نمودہ و مجموعہ را بتقصیر موسوم گردانیدہ گناہ
ساختہ بنصر خورشید لشکران آن محل سید و از تمامت سپاہ دو ہزار سپاہ کینہ خواہ برگزیدہ و فستون ادا از ارباب خجند گذشتہ بر باد آتش بکا
برافروزند و ایشان حسب فرمان وان شدند و چون توایں خبر رسید کہ حضرت صاحبقران تافت با تفاق امیر جنر و پا یضمد و نامدار اختیار کرد
روی جلالت شہانانند و نیم شب بکذا را رسیدن سید حکم شد تا بر غوکشید مخالفان کہ ہر کیشال آن ہستند کہ با رسم و از سیاب بخود پیچیدہ اند
بجہر آن آواز از کنار آب ہمان محظہ بر گشتند و با خجالت شرمندگی کہ مردن بہتر از آن ندکی امیر حسین بیستند و مقارن این حال ہجرام جلا پرست و
امیر تیمور و دیگر خیر و بالشرکتہ از ناگفتہ اہنوستان ہنس کہ فٹ سیرام رسید و آنجا توقف نمودہ شیر رفت چون اغر حضرت صاحبقران امیر خیر و
در آن فوجی و ایشان ہم متوجہ منصوبہ در حد و دیوارام با غرق خود رسیدند و از انجا امیر تیمور کوکان ہار بوقا و آقو قاہدار را بطلب لشکرش انیس
الدین حاجی سپک از امر اصحاب اختیار قبہ بودند فرستاد و با شاق امیر خیر رقم قتلان برانرا کشیدہ متوجہ منصوبہ و آنحضرت باشند سکس مانند عرض کہ
لازم ہوجہم باشد لازم رکاب بجا یوں دندم حاجت دہ ماگشت حل اقامت آگندہ تمام رستہاں را آنجا بحر می شاکامی شب و روز و زشتیہ
و چون رستہاں تمام شد فصل بہار روی نمود سار بوقا و آقو قاہدار کہ با شارت امیر تیمور کوکان جہت ورودن لشکر بجانب جہد رفتہ بودند رسیدند آواز
لشکر مغول شایع شد امیر حسین سالی سالی اسرای از استماع این خبر اندیشا شد و با خود گفت کہ اگر از جانب جہد لشکر می امیر تیمور پیوند زمام حکومت ملک بکا
از قبضہ اقدار ما پسٹرن و در بلکہ جان شیرین نیز بر عرض باشد سمیت آنکھنیل چشم حلیہ جان ہم زد چون جہاد کہ تواند دم زد لاہوت
مصرف تنگین این آشوب گردانیدہ بعلم و شایخ خجند نہایت توسل جنہ از ایشان التماس کرد کہ با حضرت صاحبقران کا کار اخطا فرستہ بودہ در خمدادہ
مخالفت نزاع کوشند و غار می بر صغہ خاطر ہمایوں نشستہ بزلال و عطف فرستند اصحاب خرقہ و ارباب عہد بقضی کریمہ و اطاعتان من المؤمنین اقتلوا
فاصلہ اپنہا ملتمس امیر حسین را بجا یوں دل تبسول کہ دہ زرو فور غبت قدم در عہدہ صالحی نہادند و با شاق مجلس جہت این حضرت صاحبقران شد بعد از تقدیم
مراسم دعا و وظائف شام و وضو کدایندند کہ اگر فوجی کلہ الصلحہ خیر طریقی یافتہ سلوک شود عند الحاقی و فی الخالی پس تسخیر و پسیدہ باشد کہ آشی بہہ حال بہتر
از جنگست چون امثال این حکایت عرض را می اشرف علی گشت عن صمیم القلب تبسول فرمودہ اندیشید کہ اگر صلحان ریمان در دہ نمودہ غایق و قال اند
قضیہ بتطویل انجامد میان بہتر کہ پیوسیدہ دیکر پیش امیر حسین دم و اسچہ گفتنی باشد بشافہ بگوید و برین معنی جازم شد و خجند نام نوکر خود را با علما غری
کہ در خاطر داشت پیش امیر حسین فرستاد و انقب و دن و عون غماہیت بانی نہادہ با باہب ما بمعانی کردہ از اب چون گذشتہ روی توجہ بہر قدر نہاد
و چون بقصد رسید خواست کہ بشہر در آید خبری خلاف اقع سمع شریفش رسید کہ امیر حسین رخت بشہرستان علم رہتہ است آمدن بشہر مصلحت نہایم
از انجا عمان غریب بکنا بشارت دمان مطوف ساختہ چون بحر می شادمان سید طاغہ از سپاہ امیر حسین و چار خوردہ لشکریان مخالف کہ چند قشون دند و مقام
مجاہدہ حضرت صاحبقران را بیک حملہ متفرق گردانیدہ چون از اب ہم کہ گذشتہ موضع عیازی سید امیر موسی غلبہ تمام پیش آمدہ سر راہ گرفتہ بعضی از
ملا زمان حضرت صاحبقران و از انستہ حضرت خبر داد کہ عزم ملاقات امیر حسین ارد تا سپہر مودت از خار و خاشاک و رت پاک سازد و امیر موسی کہ بہت پایا
خود فرو شدہ ان سخن اسموع نہ داشت با لکدار ما خود را از مالش امتحان کردہ بودہ وصف جنگ بسیار است از مضنون جن بہ الجربہ حلت اللہ اسہ غل
و ذابل اند و حضرت صاحبقرانی در میدان جنگ از شیر و ملنک دی نمیکردانند فستون ادا امیر سرفا لیدن حاکم ہار و با نجاہ سواران عقب مخالفان را مہلہا
مردانہ کردند و خوش غلین ہما کس شغ از انما کہ بہت نہ شیر رفت سپاہ امیر موسی چن دیدند کہ از پیش و پس ایشان مردان ہر کہ متوجہ شدند روی بگریز آوردند
و لشکر جلالت شہار کہ گنج گناز انکامیشی کردند و جمعی لیرا اقتبل ساینند بعضی از اسب فستہ و آمدہ بجان مان طلپدند و مقارن این حال سباع جلال بیوت
کہ تجہد امیر حسین دیک سیدند و حضرت صاحبقرانی با جان شصہ کہ کابستہ برآمدہ بایتاد و در ہمان محظہ سی قشون لشکر اوائس سمندہ ہمزہ
و قلب مرتب استہ پدید آمدند و بر دو فریق در برابر یکدیگر صفہا راست گردند و حضرت صاحبقران ہر فراز ہماں پستہ دور و زو توفت فرمودہ معرض
بہادران از قدم رنجہ فرمودن معلوم گردانچسپن دست ثابت طعن و ضرب زد و پای پیش نہاد و آنحضرت ایشار با ہما بجا گذشتہ ہا مردم خوش گزشت
و شب ریان قیام شفا رسیدہ فستہ و آمد و در ان موضع با شطا رنجشہ کہ پیش ازین نزد امیر حسین فرستادہ بود توقف گشتہ چون خجند خبر توجہ امیر

بلخ را بقلعه فرستاده شهر بایر و غراب اند و تیر قلع بند و آن وی مبارک ناید و متعارف آن حال خبر رسید که لشکر خنده باز متوجه ما و راه لخم شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که بهشت عالی دفع آن حادثه کما شتد غنا جلالت بانصبوب تحریک دهد و امیر موسی مصحح خورشید گردانید و چون خبر توجیه تاجیه توجیه حضرت صاحبقران امیر موسی غنیمت و راه انهر کرد و از ریچون عبور نمودند و سپاه خنده تا شکست رسیده بواسطه هجوم لشکر گنبدستان بهمانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران امیر موسی از عقب لشکر در حرکت آمده جلگه کش معسکه ساختند و درین اثنا میان امر آخته نزاع و مخالفت تمام روی نمود و باین سبب که اندکی بحال لغافان آید و ما را و راه انهر از قرض لغافان صون محفوظ بماند بعد از آن حضرت صاحبقران امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاد و رخصت طلبیدند که در عقب لشکر تیر کشند و چون آن مستان ایشان نشان بقصر عهد و پیمان قدام نموده و با قدام حاربت پیش آمده و قند ز غارت کرده بودند امیر حسین دفع دشمن خلکی اولی استیلا علی بطلب ایشان و آن کرد ذکر توجیه امیر حسین و حضرت صاحبقران بطرف خندان و وقایع آن چون از جانب سپاه خنده فرار یافت حاصل آمد امیر حسین و صاحبقران بیکدیگر مرتب استماع عازم به خندان شدند و چون از ریچون گشته و نزل پیویده موضع کشم از جلاد یار بخندان حضرت شایم سپاه بگرام انتقام کشت امیر حسین و صاحبقران که دونی غلام پسر خود جهان ملک از پیش و آن سرور و خوشین با او خان کشم توقف نموده نظر و از فوج بخندان سپه و از جانب خندانان بر عقبه گرفتند و او آمده سر راه بگرفتند و بجز رویت نظیر سیر و هم را نشان استیلا یافته پیش آمدند و از آب عبور کرد و پل ویران ساخت و گذرهای آب که فوج بقدام نهادت بایستادند و حضرت صاحبقران جای میگردانید و ساخت و فوج از لشکر نظیر فرین آید و پاشیده و پنهان از آن عبور کرد و از آنجا به کوه و شامانچان عبور سپاه آگاه شدند و بار دیگر از اختیار کرد و بجای بلای خندان و آن شدند و در دره ازینج که محل لغایت شکست و آب بک برک از آنجا به متصل به سر و توره با هم پیوسته مجموع بایستادند و لشکر فیر و از بار دیگر روی ایشان آورده و بگرفتند و از سر بک چون دلی پخوان گذشت و گذاراه آب را محافظت ده پانی قارستوار داشته و غلای سپاه بضرر ایشان رسید و آن سرکش مکان که تا بعد از غمی وی بغیر آوردند و لشکر منصور شاه علی بخدانی را اسیر کرد و کوفتند بسیار گرفتند و در این اثنا بجمع حضرت علی رسید که طایفه از مردم بخندان که بکجه در دره جمع شده اند لاجرم آنحضرت جهان ملک با گروهی بنوبه بر سر ایشان فرستاد و سپاه انجانب بدخشانان رسیده و دست بفرست تا راج بر آوردند اما در همین مراجعت و بختیانی سر راه بترکمانان گرفتند و چون رعب کرم کشتان ملک بگرفتند و در آن چیره شدند آنچه سپاه امیر حسین فرات کرده بودند بدستند و شصدهای سوار را فرود آورده و سبب جایشان را گرفتند و بعضی از ترک را بقتل آوردند و چون این خبر محوش بسمع امیر صاحبقران رسید آنش خشم جان سوزش اشتعال یافته بی توقف سوار شده بیالای کوه بآمد و راهیسیان را دشت و مصوب بیک اکثر بهادران از رکاب بمایون تحلف نمودند آنحضرت بر برای تنگ با سیرده که کمر و دشمنان بچو و بچنگ تنگ آیداده و چنگ تیر بکشان بعد از سعی و کوشش فوا و آن لشکران را از سبب متغلبان خلاصی داد و از آن جانب باز چاه مرد و پسر در سر کشیده و نزدیک صاحبقران رسیدند و شید غارز کردند و دست مرد و دیکر از عقب ایشان بید آمدند و الحی و لوفانی و غده و تماشای در میان لغافان و دیده چند تا چنگ اسیران بگردان تقریر خوشی و کلام و کلام اشارت بخبر صاحبقران که ده با ایشان گفت آن شخص که می بیند امیر تیر و کور کاست اسیران شمارا خلاص کرده و بشناسید باین جنگ سپه چو امیر بکیند یادگان نام شهسوار میدان مردی کشیدند و دست و پا زنجار بکشیده داشتند و دو کس از آن جماعت بیای سنگان پیش آمده پیشانی خدا عبت زمینان حضرت صاحبقرانی ایشان گفت اینجا از سبب و جبه که از لشکران اگر فوج بدست صاحب پارید و سپارید اما اسیران شمارا تسلیم کنیم ایشان قبل از این غمی سده مراسم دعا و شایجای آوردند و باز گشتند و حضرت صاحبقران گفت حادثه و اقبال مبادت نموده و در اردوی بیایون آمدند و اهل بخند غنایم که از لشکران از جانب کوفه بودند جمع گردانیدند و نظیر کجیا آنحضرت صاحبقران ساندند و مرسم خضر وانه با اطلاق اسیران فرمان فرمود و بعد از آن منصور و نظیر و خط ملک اگر مراجعت نمود و چون در وسط بخندان و ول که بعضی سپاه که از جنگ کاه رنجیده بودند آمدند و بعد از شویکاه مجموع را بچوب یا سنج اخت ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان سبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد و بیان مخالفت آنحضرت با امیر حسین بوقت شامی در آن و آن حضرت صاحبقران گیتی شان معاودت نموده بدخشانان و لخم فرستاده امیر حسین با آنجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد میان سلسله و زخلانی اتباع و اشاعه خو جمیع آورده را بخلایف و عناد بفرشته اندامید که بخواب مارت شب بنودی تو جگر و دماغ انداز اتش این قند را فست و نشانده صاحبقران کامکارا چا با کجی بربند و در فارغیم مراجعت کرده در آن اثنا شیخ محمد پسر بیان سلسله و امیر بخیر و کتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی فرستادند

جلد ششم

بیان انقراض کفایت امیر حسین

روحه الصفا

والتاسل امداد و معاونت و ذلک کتب در راه دست امیر حسین شاد بود و امیر تور از زیر قضیه واقف شده و چون صاحبقران را منکسیده با میر حسین ملاقات نمود و خشن بر سر اعراس و احترام غایت العجب ای آورده و در خاطر امیر جهان که چنانچه در کمال امیر حسین آن کتب و یوان از سر بسته بکشاید و امیر حسین اصلا خود حکایتی بر زبان نیاورد و طریق یکسانی مسلک داشت از جاده دوستی که بنی برافشای امیر حسین یکدیگر اخلاف حبش ازین صحت رت اندک غبار طالی بر صفویان صاحبقران او کسر نشست چون از کشته در واقع محنت قرار گرفت شخص خدمت مبادرت نموده عرض داشتند که امیر حسین در خاطر غدیری از دینخواه که شما را بکمر و اما حضرت صاحبقران کما کار از کمال مکتب و قانع کتب و تعین بخود داده و او ان عمل عمت سار نکرد و متعاقب این خبر دیگری آمد و مکتوب خان به حضرت ساینده ضمن آنکه امیر حسین را امیر موسی گفت که انتها از فرصت نموده و تورا بکمر حضرت صاحبقرانی از قوت نفس حکایت ثانی ااعت با نمود و حضرت صاحبقران ولایت از نفس نهایی یون بسمند کرد و ان غلام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و چون بخوار آب سید امیر حسین را در اینجا بسته داده دیدش از آنکه تکلم آغاز کند شتی رسید شخصی علی از کشتی سپهری آمد آهسته با امیر حسین گفت که ای معنی رسید که شکر بت بایده و امیر حسین و حضرت صاحبقران آورد که گفت بایده که بی حسیه از آنکه رتی بکمرگران سنگ صولت شش ترش اینک دشمنان خاکسار را زده و ایراکنده کردانی که زنده چشم و بعضی لاواران که پیش فرشته اند از عهد این امر پرون نیست و آنکه حضرت صاحبقران سپاه خود را چون عبور نموده بزنده چشم و سایر سرداران که در خطای بودند پیوسته روی بسبب اتصال دشمنان ندانیدان چون از توجا میسر میگردید و کان کاهی یافتند و شیخ محمد سلا و بجان بخند رفت حضرت صاحبقران عقب و شتافت و خشن از چون گذشته اما از اردی قرا که رفت و حضرت مظهر و منصور باز کشته در خط کشش و ل نه مود و امیر حسین از آنکه بکتاب بلج توجه نمود و در قلعه هندوان است که در استقرار با فرافراخه بفرق فردان ساینده و چون تسلل در کارخانه سخن تمنا بسوزن و قدر خلعت سلطنت به قامت قلیت امیر سعید و نظیر تیر و میوه جهان کرد و شبه بود و در این مضمون عالم اسباب کتب قف بران داشت که شایبه وجود طالبان ملک از میان جبین و لاجرم درین ایام چند صفا کتب سیده بر طبع امیر حسین ستولی گشت که امرا و اعیان ولایت روی از موالات و صفات و کردار ایند و از آن جمله عرض مال امساک بر کمان مزاج او سستلایافت با آنکه حضرت صاحبقران نیکو عهدی که عفا دازان و از و داد و وظایف اتحاد و نکته نامری بکنند داشت امیر حسین پس بر مکر و غدر میکشید با فساد خویش و لاد و غا و امیر خلیل سر خشم و محبت و داد و بخار و خاشاک پوفانی و بدعهدی سیر و مکر کرد و ایند تا صفوحه و پیمان طاق سیمان بنده مکر و حیل آغاز نهاد و تواچان فرستاد که از تعلقان و منتبان حضرت صاحبقران هر کرا اسمی رسمی است به شد مجموع در جلای طین تکلیف نموده از خط کش بلج آوردند و شیر بر یک غار که خواهر حضرت صاحبقرانی بود بسبب آنکه شومش امیر مؤید میر چاوری را در سر شرب کشته و کر خیمه بودیم بلج آورد و امیر موسی که در آن طرف آب که صاحب آنحضرت و پاکوچ طلب داشت و این محرکات لاتی مکرار است علامات قهده امیر حسین شد که سابقا نسبت با حضرت صاحبقرانی اندیشیده بود و امیر با تکلیم گفتن آن نشده و در این لاکه بد و درین صفحات طالات امیر حسین از روی معانی کرمیت داشت که خشن راعده و میثاق بکوه نهد و مقرر صد است که دستبری نماید لاجرم بهت کشتی بردن آن جا که کشته مقتضی شاد و هم فی الامر عمل فرمود و امیر موسی ارکان ولایت شال امیر داد و امیر سار و غا و امیر کاکو و امیر سیف الدین غیر هم در مقام مشورت آمد و مکر و غدر امیر حسین بخان در میان آوردند اما امتش الکله گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان و وثوق و اعتماد نیست جمعی بخواهان معلوم شد که وی داعیه مکر و غدر در خاطر دارد و اگر نزدی در این باب کجری کرده نشود شاید که امری وی نماید که دست اقدار از دست ترک او قانید اکنون صواب بخان سیمانید که یکدل و کجی به شکند با جمع آورده و همی هست دفع او مقصود کرد و انیم و اگر درین باب ممال و اقبال و رزم عرض مال بخان در معرض تلف ناید و آن مانع است و ندارد و حضرت صاحبقران کیمیستان آن بخان ابعصم رضا اصفا نموده در مخالفت امیر حسین ایشان همدستان شد و در اثنای مشورت علی برادر حضرت موسی بر حضرت ران خلوت در آمد و امر از مخالفت امیر حسین بفرمود و از و خا متعلقا قتل آن تر ساینده و امر از کلمات و متاثر و تمیز کشته از خلاف فی اندیشید که کشتند و از روی اتفاق آن جن که مقرر که عقل معاشن است پاسبان ساینده و تیر سبب مجاریه اشغال نمودند کفار و نهضت صاحبقران بجانب بلج با دلیران صف شکن و انقراض دولت امیر حسین بر جصلای بن امیر قرغن حویرا و نوینان از افعال اسپند امیر حسین معلوم و متفرشته از باس و سطوت و هراسان شد و امیر صاحبقران نیز مکر و غدر و از حد کان برتفعین پیوست امیرام و مامور در مخالفت خشن همدستان شد با یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون جلبت حضرت صاحبقران عدو بند قلعه کاشی از سمت قانی فرس بر و مراد بود و از آنکه خلاف امیر حسین شایع کروانیده با حضار لشکر افغان داد و هند

جلد ششم

تذکره استقلال امیر تیمور در کابل و کابل

الوصفا

آورده از جلال قانم زبان بغداد را استغفار بجای مراحم خسرو ایتلس و مبدول اشته از موقوفات حضرت فرزادان قدس که هیچ آفریده مراحم و محرم
اوشود تا پروان آمد بهر جا که خاطرش را بدرد باز ایچین کس فرستاد که فریاد می می مشروط با کماله تیمور عهد و پیمان برسان آورد که نقد
جان من بخند و هیچ آفریده را تفریق نماید که تعرض من باید و حضرت صاحبقرانی که در عهد بشاق و صدق و صفا بلکه در جمع فضایل نفسانی سرآمد سلیمان
خواجه قین و زان بود بران جمله پیمان بست و مستر بران گرفت که روز دیگر سلامت بران آمد بهر جا که خواهد و دوام چهره و پیمان این ملک که ع
به عهد را چون خوشتر نندارد بر این سخن عتقاد نمود و چون ماند با سس کوهاری را بخند ایچین با و نوکر پروان آمد و از کمال دهشت و حیرت نند
بجای آورد و کیف و التفیق قدم هر طرف می نهاد تا بشکوه فاد و در قریب صبح شده بود که نوکران را بجهان از خود دور ساخت و خانق و لرزان بالای نامر مجسمه
شهر ویران از آسب تعرض لشکران تا آنکه در وقت نند و تخریب را با تمام مانده بود و دست داشت ایام غول کجربان و رسیده رفتند از است پست
از مرک خدر کردن و روز روز و لغت روزی که قضا باشد روزی که قضایست و از عجاپ حالات غراب اتفاقات آنکه شخصی سبی که مرده بود و
هر خدی که بجهت نمی یافت که بهر خاطرش آمد که آن بالا رود و نظر را بطراف جوانب داشت و صحران از دشتی که سبایی کم شده پیش را بدید و صهیلا
کوشش سده خداوند سبب مفقود چون آن ناره برآمد چهره و دیدش ساخت و خندش را یام رفاهیت با آنکه یک کف کند مریان هیچ مبارز پهلوان
در آن حال ازیم جان شستی و وارید غلطان این شخص داد و در گمان هر خویش سالها فرمود و بولعید خوب میداد که در دینده و آن مرد ایچین را بسو کند ان عظم
امید و از وطن خاطر که در دینده فرود آمد و در کا حضرت صاحبقرانی در صورت هفتصه به تفضیل معروض کرد دیند و شاه و سپاه بران حال اطلاع یافته پاد
و سواره بجایستاره شناختند ایچین چون بدید که گروان نبوده استیاق دیدار عزیزش توجه از آن از آنزیر آمده در سوراخ دیوار همان مسجد و در فرید و چون دست
اجل کربان جانیش که شد و مقدار می زاد اما بهر سبب پروان اندر دم بالای بنده رفتند و پیش نیافتند و از آنجا راحت کرد و پی بکاف دیوار بردند و
از کافش عجا و وار پروان کشیده دست کردن پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند حضرت صاحبقران با کبر و سرکشی و غیره است که از تفتنی عهد بجا و نود
هچگونه تعرض باورسایند و روی بر آورد و گفت که من از تفتنی غن و در کد شتدم و جنابای و را کان لم یکن انکاشته چون در آن مجلس سپهران و در دلیبر
کیه و خنکای اضطراب غار نهاده معروض حضرت صاحبقرانی گردانید که ایچین در کم قیاد را کشتند است و را بمن بیدر و با تمقتضای شرع شریف بعضی
رسانم آنحضرت کجی و را شنیدند و نه منمود که تو از سر این عوی گذر که عاقبت خامش غن تا بر روزگار او خداید رسید و را این گفت شنید حضرت
صاحبقران ادا یام کد شته کرد و حقوق مصاحب قی بخاطر گذر دیند و از تلخی نه منساق ایجای ترکان غا خواهر ایچین جز ان الم بر غیر شرفش استیلا
بکریت امیر بجا تیکه از نیک بلایم واقف و چون قش آنحضرت و خلاصی را بر تپای میابد که در دانست چون ایچین با می زان غرقا سیال حال جانید
به دست از جان شیرین بیداشت لاجرم که بجهت شمشارت با میر نمید و ایچین و کرد و ایشان این منی دریا و بهر حضرت زلف ایچین شتافیکه
او با تمام رسانیدند و دو پسر ایچین با باغانی که برگزیده و بود از میان داشتند و دو پسر دیگرش که بر تپه طرف یار بند رفتند و در غربت پدر و برادران بچ
و لشکر بر قلعه هندوان استولی شده مجموع غرایم دفا این چهره با باخواتین و متعلقان و منتیان او پیش حضرت صاحبقران بستان آوردند و حضرت
مرامک غانم و خضر غان سلطان الو سراسر غادر شیر برغان که بر ساری خواتین ایچین بهر تقدیم داشت بهر حال را داد و دیگر خواتین زنان و دختران
با مرأقربان سایر ملازان نامزد فرمود و نیاع و می است که هر روز دست گردان هر می کند و حرفی است که هر شب بجهر دیگری هند که سس و است
هر دم در مقامی نند و خطبه سلطنت هر جمعه بنای خوانند و ملک الایام نهاد و لاس این اسس و این قاعه عظمی در رمضان سنه احد و سبعین و ستمائة اتفاق
افتاد بعد از قتل امیر حسین مندر جان طاع شرف نفاذ یافت که مر دم از قلعه هندوان شهر بخ و فرود آمد و وضع آغاز عارت کرده و توطین ند و حصار
نکور را ویران ساخت و غایم فراوان بست لشکران فاد و کفر و احتیاج در میان ایشان بدیدشت و ذکر سلطنت حضرت صاحبقران
کیتیشان و سعت نمودن امراء با آنحضرت چون مقتضای کلور که بر توتزع الملک مرتقا و اشکر کارخانه نندل من ثابا حکومت
و سلطنت ایچین بن نوشت مینشان دیوان ملک مالک ایجاد و انشاء قضای الله و فی کلیر نشان شد و اناجلناک خلیفه فی الارض فاکرمک اناس این سخن نام
خجند فرجام حضرت صاحبقران شورشستان طلب الحق و الدینا و الدین ایچین و کورکان بنشستند پان این سخن آنست که ایچین که دم از است و دستمال نند
بر زبان و بنظر لفظ اما و لا غیر می بجهت بیخ فخر ملازبان بارگاه گردون شنبه که موافق حکم شریعت غرا و طبع بود کشته شد و مجموع مالک بر
تحت تصرف بندگان آمد و او را کین فتح از بندد و لطراف یا غرسان ما و را ایچین شمع یافت و خوی عظیم و عوی خاطر قاصی ادا می ستولی

دینیتا کید قواعد شایق و تشدید بانی پیمان امر او نوئیان و دجه و ایمان الو سبختی غیری که در ولایت بلخ متوطن و مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سالدور
و امیر بجاتیو و امیر خیر خلیلی و امیر داؤد که از قوم دغلات و دیو سار بوغاسی طایر و امیر جاکوی لاس و امیر زنده چشم و شاه شیخ محمد دختانی و دیگر سرداران
بافتاق سارا عظام و اهل سیکام که لایک میر قیل لاس کلمه علیهم اجمعین الموت فی القبری در شان ایشان نازل شده و حدیث اتی فیکم التقلید کتاب الله و غیر فی در
شان طبعه عالمکان و اینکه ده پیش علی بنی سالی ایاب فخر اعظم اسادات صاحب الکرامات القمات سید بر که وفان او کان در دهان دادا بو
الدهالی خان داده علی البر که در صحت انساب ایشان یکپسین حضرت صاحب حقانی بر سر جریان بی نشانده عهد سپت آنحضرت زه که در دوسر دران
قبایل منول شید و عادت خویش را هم جلوس کای آورده زانو زند و در هم و دنیا رشار گردند و اورا شاه صاحب حقان اند و جلوس بیایون آنحضرت زانی
عشر رمضان سنه احد و بعضی سبعا اتفاق افتاد و چون حضرت صاحب حقان بر سر جریان بی و سلطنت تکل یافت و رضایم و فایان امیر حسین که ساهابی را
بدست حص و آنچه آورده بود کشاد و مجموع ایمان حضرت ارکان و لست طبقات چشم و مندر دهم را بموایب پیکان عطایای بی پایان خوشود و بفرمود
گردانید و چون از ضبط و یا سایشی لایست بلخ پرداخت مراد خان سپر جو نام بر لاس را بکجوت است انجانب فرمود و بغیریت یار ما و را و لهر رایت بضرت
شعار برافراخت و چون بل بسته از آب رضای غایت ملک باب کشد که امر و سرداران بهادران که امر سر جان سپاری خدمتکاری بتقدیم شای
مناصب او و بعد از چند روز که در جنگا قتل آنحضرت زه از رتبه ملازمان که بیایون فراغت یافته عنان غریب بکجاست سمر قتل انظاف دادا ملی آن
سزین مشمول غایت مرحمت صاحب حقان بضرت قرین کشد آنحضرت بهت پادشاهان بر غارت قلعه و حصار و آئینه رفیع مقدار و سرامی رنگارنگ کجاست آن
بلده جنشال امرکز رایت و لست اقبال گردانیده پای تخت کجاست پرتوالتفات تذکر غللهائی که بقایان لایست ایه باشد بودند آنحضرت امیر موی بکجاست
حضرت صاحب حقان از مویکالی تخلف نه ده بود چون خبر شدن امیر حسین فتح قلعه بلخ شنید بکجاست بخت در کوه و صحرا کجاست تا بار دگر از آب موی کشد
متوجه شبرغان شد و بزنده چشم پوست باغوا و اضلال و هتغال نمود و از امر صاحب امیر موی سپید بخرسد و در تیر ماه سال که حضرت صاحب حقان چنان شای طرح
قرمائی انداخته طلب اشرف ایمان الو سبختی بلخان فرستاده مجموع ایشان تقدم طاعت و انقیاد پیش آمدند زنده چشم سپر محمد و ایداروی که بشکوه
از جاده ستیقم انحراف جست حضرت صاحب حقان که کار بلخ فرستاده از و خاست مخالفت و راتحزیر نمود و بر تو قله اقبال کعبه اهل بیص من بود زنده چشم
شرایط اغراز و احترام بجای آورده فرستاده را کسل کرد و وعده داد که در عقب تو بایست و کفن می ایم ما سبختی خویش و فاکند و در این لاشعنی که بر قول او و لوثق
و اعتماد تمام بود از جانب شبرغان آمد و جمع بمایون ساینده زنده چشم شبهه باغی شده بخوابد و پیش ازین امیر پادشاه ارادت پیرش نیکو
با امیر حسین و مقام باغی کری آمده بودند و چون حسرت را بار و اوقاد را صاحب حقان که کار کشیدند از جانب خراسان رغاس بجهت مسرت وی بگذاشت
آنحضرت آوردند زنده چشم چون از توجا ایشان کای یافت اسباب مبارزت از نقل و مشرب آنچه ازین باب تواند بود بر راه ایشان آمد و در موضع ولید سلطان
بساط نشاند که در ایشان اطوی او و چون از بخار خردا عمارت کشید پادشاه را با پیرش که فتنه بر پای هر دو نهاده و بر بار خود مهر سپرده و مجلس
خاص با او گفتند که این شخص بار دوی میر تو را کجاست بسان در خینه با هر چه گفتند که مهم ایشان او را شای اقطع رسان و بر چو را لایان فرستنی چند بوده
در همان شب پادشاه و بلاخی را نقل رسانید حضرت صاحب حقان بران قضیه مخفی مطلع شده با امیر بجاتیو گفت که تو را ب شبرغان پاید رفت اقربا خود را
ملاست و بضیت که بقرینای حاضر کنانی بجاتیو گفت تیر که بضیت من مفید نیفتد و در میان مجلس نه ده و شمر سار شوم حضرت صاحب حقان فی خدای را بجاتیو را سید
دهشت بیم باست و اب و سپر شخ ایدو یوسف تابان در شبرغان فرستاده از زنده چشم را بھر طریق که تواند در سلک سار پلانان خدمت مقرر کردند و
خواجیوسف تابان در چون شبرغان سید و با و ملاقات کرد آن چو ایشان اگر فدیته ساخت و فکر لشکر کشیدن حضرت صاحب حقان
بجانب شبرغان اختصاص یافتن زنده چشم بعواطف حسنه وانه چون خبر رسید و قی خواجیوسف تابان بهار دگر بوش شبرار
زمان سید انش چشم او در التماس آمد با لشکری پیکار تیغ و صول شبرغان شد و از آب جیون عبور نموده چون مقصد رسید زنده چشم در قلعه کجاست
کشتی و دران با نضو حصار در میان گرفته سورن انداختند از غر و شکر که در جوش و خروش نادار صاحب ناموس لولد در کنبه انجوس شاد زنده
فی مرده و نی زنده پیروش و در هم خویش جریان بدو شمر ماند و دست ردا و سرتیپان ده زو امیر بجاتیو آمده بجاتیو زنده چشم را بر لال محبت احسان
حضرت صاحب حقان بکجاست بکجاست بر خفا جمع نموده و آنحضرت از سر خون زنده چشم در کشت بعد از آن زنده چشم امیر موی با خود پیروان آورده و عتلا
غمت متبخر خویش مطوف گردانیده چون شبرگر رسیدن اهل امیر موی شحات صاحب احسان امتنان جریش زاره و ریان ساخت فاقش انجالتی

جلد ششم

ذکر هیست مغولستان و افغان

روضه صفا

کرانایه پارس و حکومت ایل الوس و اربوی زراغی است چون ککلتاششوار و بازنده چشم را بتوقع خسروانه دنیا و آخرت موخ کراننده سرخلاف داد
بار دیگر از گریه عصیان آورده پیاپی این سخن است خان اده ابوالمعالی ترمذی تصور آنکه ظهور مهدی آخر الزمان و یکیت این حدیث شایع گردانیده که سن
حضرت سال پیشه را و امیر المومنین علی را در خواب دیدم که مرا بتقریبین مبعوث شریعت است پس تنبیه مامور گردانیده و بدینانه و افسون خاص عام را فرفته و
زنده چشم ساده لوح را نیز از راه بدو خاطر برنجافت حضرت صاحبقران کما کما قتل را و او دید ابوالمعالی لمخنی گردید و با شاق دستش را بر آید و ایل الوس بخ
بر آورده و چون خبر این امر را صواب بسمع اشرف شهریار کما کار رسانیده خطای در و او را غولش و بور و الیغی را با سپاهی تیز جنگ آمین جنگ بکرم
فرستاد تا مشرشری که مشغول کشته ضرب تیغ آید از منظمی گردانده و چون سپاه حضرت را متناهی بدر رسیدند چشم سپاهی ایشان دیده بگریخت کرانان و
افغان خیزان و در اقله شهرخان انداخت اسباب حصار داری و تباخته حضرت صاحبقران کما چون است که زنده چشم است سلطان را بدو ارجا
باز خداداد سران دانا میرجاکو بالشرکی توجیه شرفا شمع و دو و موجب فرموده از آب کدشت سپاه منصور قلعه را در و در میان کدشت و زنده چشم
بادی پر کرده و خاطری افسرده آن نستان رنجنا می محاصره بر سر برد و چون لشکر سبزه و ریاحین را با فایغ و دشت محیط شد زنده چشم دست طرعت زد آن
امیر جاگورده و امیر جاگور و اباطین حضرت صاحبقران رحمت شمار امید و اگر گردانیده زنده چشم از حصار بیرون در مقام خیالت و ناست سر و پیش افکند
بایند و امیر جاگور و امیر صاحب پیش ساخته سپاه بر سر سلطنت میر رسانیده و امر با اتفاق زانو زده ملکات کمانه خسرو آفاق را شفیع جوامع و ساخنه گزینی
ذات جمیع صفات حضرت صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده چشم را لطیف احسان یافته نموده و ضعف شیخو حیات و خشنود حکم را در هر چه لشکریان
از ولایت و کوفه بودند باز دهند و آنحضرت انعام و احوال و قبول دواب است نه از حساب زنده چشم و از بران عفو و اغماض را و خطاب فرمود
که از کمانهایم در کدشت نشسته تو را بخشیدم تو هم بر جان خود بخشیدی خیال حال زوایع خود پیران کن این الطاف دستانه و عطف جنبه و طبعیت
در حسن جبلت زنده چشم را و در هر که و خدایت کفران لغت باعث محض آنکه موضوع خواهد پیوست ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجان
مغولستان و معاودت نمودن چون سپاه جبهه چند نوبت بار و اراعه نگارنده بودند و رایت استیلا و استیلا بر افراشته از
جمع سپاه فروان اده در شهر نشین و سبعین و سبزه مانند امواج بحر حرکت آمده چون از آب چگون کدشت حکام آنجا کره و از کجی که خد نکاری
در میان بسته داغ ایل و بندگی هیچیچ دند و خاطر خطیر حضرت صاحبقران کما از آن مفرغت یافت به طویل الوس که تنجید و سخت تصرف و تنجیل از آن
بارگاه فلک اشتباه آمده بودند که یک تیور را نصب نموده بقبر و اقبال خود معا و در پیش و مقارن وصول آنحضرت برگرد دولت خرسید که یک تیور حقوق است
فراموش کرده با اعلان کلمه عصیان بدرت نموده است و بهرام جلایار با امیر عباس و نظامی بهادر و شیخ سبها در روی جلادیت کف یک تیور آورند و مفاد و
مسالک طی کرده چون باریغی رسیدند ایل بهرام تخریک ایر صده خود مگر می که با خد قش عداوت میم داشتند خواستند که او را بیکر بهرام از غدر ایشان
آگاهی یافته و صورت حاضر را با امرادریان داده بنا بر صلحت وقت آن سخن انسان است میضد از اسماالت داده غافل ساخت و هر دو سپاه مرکب
آب عایشه خواتون کیان آنجا حایل بودند و صف ده بایستادند و آخر الامر امر انبیا بر مقتضی وقت در میان کار آب باجی افغان آشتی کرده مراجعت دند و بعد از
بازگشتن جمعی که نسبت بهرام جلایار غدر اندیشیده بودند بیا ساق رسانیده و چون بکجا یون پیوستند حضرت صاحبقران دوان از مصالحه ملاز
استکشاف نموده ایشان را توجیه و سرزنش کرد و با حضار عاگرد و آن سران اده چون جمع آمدند بغیر خویش متوجه شهر گشت رایت نصرت آیت چو آن
سیرام و نکی کدشت خان افغان بجهت استماع توجیه آنحضرت سر را رزق را اختیار کردند و در محارمی قفا متفرق پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با
دینان شیشه نرنیزه گذار تا موضع منکر تفرج که نیکان انگاشتی کرده و سپاه منصور غنائم محصور کرده رایت عالیات از آنجا بفرم مراجعت را تهنه از
آمد و در اثنای طریق مشفق بوسیله یکی از رفقایان بگاه معروض ای شهر را گیتی نه گردانید که امیر موی زنده چشم و پیر خضر میوری را یکدیگر عهد و
میثاق بستند که چون موضع قرا ساسی سند و باره بشاکم می ندیشده آنچه در باطن از اند نظور رسانند خان اده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابوبش
سرقدی با جانیان دیر بای اتفاق نموده و من بکجا میبدم که اگر پیش واقع شود هم در مجلس اول کتاب ایشان ثابت نام حضرت صاحبقران و جنت فرمان اده
مجموع ایشان در موقف پر غبار زده شدند و بعد از شرط اعتیق و تحقیق ارجح است بجهت خود اعتراف نمودند و چون امیر موی خال محمد علیا سراسر یک خانم بود آنحضرت
از سر جو میا و در کدشت انتساب خان اده ابوالمعالی بخاندان بت باعد نکاحات و شد اما حکم قضا جرایغ یافت که از ملک محروسه بیرون دود و باوا سخن بر
خضر میوری بواسطه آنکه خواهرش در سلسله کناح امیر سرف الدین و شفاعت و از آن رطه خلاص یافت حضرت عالی منقبت در بار شیخ ابواللیث سرقدی و ایل

که چون هائی که سرست ایشان رکاب و دست افروخته اند باید که بکجه روند تا اعتدالی دی نمایند و زند چشم بر این رنج واجب الاذعان و محسوس را بپرو
آید تا اشتباه نشوند گفتار در و فرستادن حضرت صاحبقرانی علیه السلام تواجی و مولانا جلاء الدین کشتی را
بخوار زم چون امیر صاحبقران کشتی کشتی تان از ضبط و نسق کوس ختای بزرگداشت علقه تواجی را برسم رسالت مش صوفی حسین علی خوارزم
فرستاد و پیغام داد که کات و جنوق تعلق باوس ختای اردو تو چند سالست که از آن لایت که شده و آن عرصه را در تحت تصرف آورده و وظیفه آنکه اکنون
دست تظاول از آن ملک که تا کنی کاشکان با ضبط نمایند و مبانی محبت و مودت نامه استوارانده علقه تواجی مجلس حسین صوفی رسیده پیغام بگذار و
خدمت شریک بود و مال و کثرت مال سپاه ساز و غرور بود و جواب گفت که من این لایت را بفرستد شیر که ششم شمشیر شریک را که گرفت علقه تواجی را بگذاشته
این سخن خوشنیت نیز و حشمت بکیز را بسامع علیه ساینده و باطن صافی حضرت صاحبقرانی ازین جواب رشت متی و متاثر گشته خواست که بالشکری قیامت اثر
متوجه آن کشور کرده و مولانا جلال الدین کشتی کشتی بکلیه علم و زیور عمل رسته بود و نظر حال ملا و عبادانداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توفیق نماید که آنچنان
رفته کوشش حسین صوفی را بدر رضایح پایا بکوشش لایا بکند و لافاده بدان جانب که نمود و چون بقصد رسید و وظایف بند و ضعیف چنانچه علمای مری بر او
تقدیم رسانید و در اطفا نایر شریع و مبانیه مودت و اخوان مال سلمان در روعه تلف نیاید و عرصه ملکات اهل توحید و عرفان با پمال حوادث ناپسند و ران کرد
و حسین صوفی از کمال اعجاب سخن از جناب القات نمود و این سخن گفتار کرده منموده آن عالم ربانی را مقید و مجبوس کرد و دند و چون این خبر حضرت صاحبقرانی
رسید غم غم از زمین صدم کرد و ایند و در بهار رسته ششمین و سبعین و سبعمائة لشکر را جمع آورده سپاه لشکر ایشان مرتب ساخت امیر حاکم را بکومت نشاند و تظاولان
فرستاد امیر سیف الدین را در قندار و غرور که داشت و خود با سپاهی حساب پرورن بر حرکت آمده و از بجا را گذاشته چون بکجا را ب چون بوضع
رسید مقدم سپاه منصور سپاهی مستول دیده بی غنچه شمشیر و فند و جملہ برد لکڑ ایشان را دستگیر کرده بپایه سر سلطنت میرا آوردند و چون ظلم خون مضرب غیام
سپاه بگرام اشقام کشت پر امیر و اول و شیخ مؤید کاشکان حسین صوفی اتفاقاً تا خطی تاجدار و از نامه بسته را عناد و بجاج کشادند و عداوت و محبتی ترتیب داده
آتش زخم و پیکر را فروختند سپاه نصر شیار دست توانائی از دستین قلعه گیری حصار ستانی بیرون آورده و حضرت صاحبقرانی فرمود تا بنیرم و خاشاک آتش
و غنچه بایون بکجا رخنه کرده و اشارت کرد که کوا که ملک بغضیل را رود از دستگیری مردم نتوانست که بجا که یزد آمده و حصار را استقامت ناید و خناری سپاه
بان امر مامور شده بی تعلل و توقف از خندق گذشته و بی بغضیل آوردند و مشر و تا خواجہ نیز قدم بقدم او حصار دند و لشکریان چون مرست عال بیرون ال قنا
کردند با ایشان اتفاق نمودند و نخست شیخ علی هادی را با بغضیل برآمد و مشر و دست پائی و زدند و می برآید و هر دو بر زمین افتاده با دیگر شیخ علی هادی را
بغضیل برآمد و از آن جانب شخصی نیز حواله آورد و بسپار قدرت نیز هضم شکست و تیغ بر سر وی انده و سپاه قیامت سباز اطراف جواب افتاد و در
رشته دست غارت امیر را آوردند و دیگر مراجع حصار و از باطلایان فرغانه از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال سلطان قضا مشال
تقاضیات که کوا که ملک اجمه نقیصه می کرد و رخنه خندق کرده بود و چوبی با ساق زده و بر دم غصه بسته بر قدر رسانیدند و غنایات الدین خان از شتر و قتل بود
و چنگیز او را تیر خان کرده بود و خواجہ یوسف را بجا تیراوردی دیگره لاوارن و بسبب فرمان تیرش و ان شدند و بر لب آب که لای خانان کیم برهم غنایات
جبارت پیش نهاد و تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش بکجا را فروخته گشت و مکی خواجہ و کلک خواجہ که را س و رئیس سپاه دشمن بود و حرکت اندوختی
کرده عاقبت وی منسار آوردند و لشکر حضرت اتمام جماعت اتفاق نبوده بسیاری از ایشان را بر روی خاک و رورطه لاک انداختند حضرت صاحبقران
کا مکار سپاه جلا و شتر را فرمان داد تا اطراف خواجہ خوارزم رفته و شعله فقر و فاقه آتش منب ران لایت دند و چون حسین صوفی استلای لشکر حضرت
اعتمادتارده کرد و بعد از بغیر و یکدیگر و با فاقه توان طاق و مقابله شتریان را در قلعه درگنده در استحکام برج و باره می نمود و عاقبت صلاح ران
دالست و استرضای خاطر قناب اشراق خسرو افاب کوشیده کات و جنوق تصرف کاشکان و یوان اعلی را بگذار و دو مباضای این غنیت لایان
جرب بان با پلا کات و فتنه قناب شاست سباز کا فلک اشتباه فرستاد و مقارن این حال که کوه خیر خدانی که حدود حصار از آن حضرت صاحبقرانی را در باطن بنیان
میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بر عمد و پیمان امیر تیراوردی کورکان اعتماد نمودار و صلح و آشتی کشائی بی تخاصی از شهر بیرون آئی که اگر لشکر تیراوردی نیست
و غارت طرف فتنه و فی الواقع چنان بود و عداوت که در روز و مضاف من تا توانیش لشکر خوارزم پوسته حسین صوفی بمعاذت تیراوردی و حصار
مستطرد شده پیاده و سواره از شهر بیرون آمد و بر لب آب ران کرد و در و فرسنگی شهر واقع است ایضا حال با فتنه و کور که و نقار که کوفه سورن انداختند
حضرت صاحبقران که درون تان بان مقدار لشکریان که در اردوی بمایون باقی مانده بودند سوار شده و میرا رسته بر غوغا و غیر کشیده و در حرکت آمد و

جلد ششم

در ذکر سیف خواص و جود

الصفحة ١٠

در کنار آب قارون که میان هر دو کوه حایل و فاصل بود رسید وصف ده بایستاد و کس از بندگان خاص نداشت اسبان را باند بکشد و لشکرا را نیز
حمله آورده جنگ آغاز شد امیر ابوبکر بنی و ولایت قاهره هزاران سپاه نظر بنامه خوارزمیان غالب آمد مکر و دونهی از خاک ناک انداخته جمعی اسیر و دیگران
و حسین صوفی را مفلوک و چند کجی بکسار در آمد و در وازا بایست لشکر فریاد و اثر پیرا من شهر سرگشته کردند و جمعی تباخت قبیله بود و مقتضی لوط را بکشتن مکه بکشت
پسوند حسین صوفی فرین غزن افسر کشته از آن غصه پمار شد و در میان چند روز سراسی فی را و دوا کرد بدرباری شافیت برادرش یوسف صوفی بجا
افوشت چون از امیر یوسف صوفی غایت جبرید صادر نشده بود و سایل انجینه دست تضرع در درامتن تابعت و بخت از صاحب سخن گفت حضرت طغرل او را
مبذول فرمود و برادرزاده یوسف صوفی را که اق صوفی برادرش از شیر برکت خرغان و ربک بود و دهت امیرزاده جهان کی خطه کرد و یوسف صوفی بجان
دل آن چون در اضیضه تقبل نمود که بعد از رتبه بساب لایق آن مجایشتن تن عصمت ساهرگاه که حکم شود ساهرگاه کیوان هشتاد و روان کرد اندو بجای و عناد
بجبت و داد تبدیل یافته شهر را کشته استان غایت بقتل شرف اقبال خویش معطوف ساخت و شاز و اصول بقصد غدروختان کجی و ختلافی ظاهر
شد و المخی فرستادن او پیش حسن صوفی و تخریب نمودن خدمتش را بر رخاغت و محاربت حضرت صاحبقرانی ثبوت پیشت چندگاه دیگر ان منضم شد لاجرم خبر
سیو و شمش خان و را باند کرده بمقد فرستاد و انوکران اچیرین بقصاص لی غم خویش دست تصرف والی جانش از انظرستان آن تاد ساختند و کس
توجه حضرت صاحبقرانی بجا بست خوارزم کثرت ثانی بعد از رفتن کجی و ختلافی سپه و سلطان محمود و ابو تنجی پسر خضر میروی و
محمود شاه بخاری از مکه بکابل و کثرت بنده خوارزم رفتند و صرفی محمل یوسف صوفی شده خاطرش از تابعت مصادقت حضرت صاحبقران انواع کلمات
فرموده بگردانیدند و او بر نفس قواعد عهد و پیمان در نهم بدست مردی موثق اقدام نمود و لشکری فرستاد تا کات را غارت کردند و چون بر یونان
خبر رسید که صیبر انون تافت در بهار سنه رابع و سبعین و سبعمائة با حضار عا که گردون آشوبه منان او و از اطراف اکناف بلاد و امصار رسای
بر درگاه عالم پناه مجتمع شدند و با کروی نبوه روی همت بنقام یوسف صوفی فرموده روان شد و چون امیر یوسف از توجه ریاات حضرت باات کا
یا شادان کرده خویش شپان شد و زبان اجتهاد و استغفار کشاده طایفه از اکابر و اعیان ابا تنو قات لایق بکابل و کجی فرستاد و تقبل نمود که علی
بر حسب عده که کرده بود روان سازد و حضرت صاحبقران ستوده حصال قبول پورش یوسف صوفی اقبال نموده رقم غفور صغیر و کیده از آنجا که
رسیده بود و عاودت نمود و چون ابر الملک سمرقند رسید نزول اجلال فرمود و ترسپا بساطی مثال او در بهار سنه و سبعین و سبعمائة فرمان
و اجب لا ذهان نفاذ یافت که امیر بایکد کار بر لاس و ایر و او و اور دن ایا توجت آوردن محمد علیا بخوارزم روند و ایشان بدایای پادشاه و تخت
همتا بجا بست قصد شتافتند و چون بخوارزم رسیدند و امیر یوسف صوفی ملاقات کرده تکریمات بکزدانند و خود شش قدم امر ابرار علم غار و احترام
تلقی نموده از وظایف تعظیم و احترام کتفه و کنداشت خدو علی خان اده بانگی که در قوه مجتله شکر بخت بعد از آنکه امر اطوی ادبایشان سپرد و شرط و عت بجا
آورده و راعه عقد کردند و فرستادگان قاصدی بر سپل غفل ایصال این خبر بایه سر افعلی فرستاد و چون صورت حال معروض اچ حضرت صاحبقرانی شد فرمود
تا فرضا خاتون که عروس سیر قی و خان و دباسایر خاتون ارکان ولایت اعیان و ملک امرای عالی تبار و نویسندگان فیه مقدار راه اقبالش رفتند و سادات
و قضاة و علما و فضلا و ارباب رس و قوی اصحاب هد و تقوی امور مع کات حسب فرمان یافتند و دار السلطنه بمر قند را بانواع کفالت تجلات بدیع بوجه حکم
آگین بستند و خان اده را بختی نیتی که از بدو ایجاد عالم آن غایت یده عروس دنیا قربان یده بود بمقد آورده و فرمودند و مجلس خاص باین شرح عطر در ساعتی که
از آن اقتباس سعادت می نمود پادشاه زاد امیرزاده جهان کی در سلک ازواج کیشند و چندان ابر و املای در هم و دنیا و غیر و غن و شک و دفر شکر زدند که تقد
لکن از یز قوه ناظمه پروست ذکر توجه حضرت صاحبقران گردون متلع وقع لشکر حته کثرت سوم در غو شپان
سنه ست و سبعین و سبعمائة صاحبقران گردون آشوبه با کروی نبوه غم مغولان کرد و چون با قطخان سید نزول اجلال فرمود و باران برف تنوا
کشته سر ابر شپانجا مید که حرارت غریزی رچارم مرتبه سردی غار نهاده بمقتضی لایق قبول مردم پارمند و چار پای سسلوان رع و طیف مد مرام
پادشاه ناشامل حال فی ماندگان شده حضرت صاحبقرانی از آنجا مراجعت نموده و دو ماه و درمقد کردند تا به او با عبدل ایل کشت در غره و شوال لشکر و جمع
آورده بجان تبه منضت فرمود و پنج محمد سپان سله فرو و عادل شاه پیر بچرام جلایر که بعد از فوت پش در بطریق اهل جلایر حسب منان واجب الاذعان
مستعلق او شده و در کار شاپانزاده عالم پناه میرزا جهان کی بر رسم غلای و ان فرمود و چون ایشان رسیدن کشته بموضع حارون و دل گردن بکرن
شخصه از قوم تبه را که در پیش شاه زاده و امرا آوردند چنین گفت قمر الدین لشکر اجمع آورده در موضع کوه که توبه نشسته چشم در راه حاجی پیک در دوام آن شخص را

پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده تا صورت حال این نمود و آنحضرت سرعی نزد فرزند ارجمند و امیر اروان که در کتب تجل تمام توجه قمر الدین کردند و ایشان به موجب فرموده چون وی بشمن بنامند و قمر الدین را توجیه لشکر حضرت قمر الدین دریافت تا به مقام دست اندازان که گفتند فتنه توان خویش سپردن و دیگر که غور باین مضمون حبیب و میکانی صحنه ناچست آن سده است و رغایت علی و در آنجا سه روز و نیم جاریست قمر الدین با اتباع خویش از دور رود گذشت در دره سوم فرو داد و راه آمد و شد استوار ساخت شاهزاده عالی مقام را با مردان دولت و لشکر جدا متعاقب سپاه جبهه رسیده در برابر ایشان صف کشید و لشکر آغاز کردند و بعد از آن دست از جنگ باز داشتند در موضع خویش فرو دادند و چون سهمناک بهادران جلالت شان در دل دشمنان عاری گردید بود و جنگا روی بگریختند و بوقت آنکه حجاب طلعت پیش ابصار برتفع شد غلای لشکر منصور قمر الدین را تکامیلی گردید که لشکر از کربلایکمان بقتل آوردند و چون قاتل عالم افروز عرصه ربع مسکون ابنو حضور خود مین کرد اینحضرت صاحبقران طلعت سحبت فرا بانصیه سپاه انبیا رسیده مشران اذنا میر حسین و اوج قمر اباد از عقب دشمنان نشیب آب را روان شد و سپاه نظر کمال باغی رسیده چهار پامان دواب اموال ایشان بگرفتند و بعضی از قبایل هزاره و منول که بر این در آورده و در حجب فرموده توجیه فرزند شدند و شجر افاق قصد قطع و قطع مفسدان جبهه تا موضع پای طایفت امیرزاده جهانگیر بشارت صاحبقران با تدبیر پی قمر الدین سپاه جلالت این و انشد و هزاره که در موضع اوج مشران توطین و دنا غور لشکر منصور پای طایف و ادوات کشته شده و اموال ایشان با غارت آماج رفت خبر قمر الدین که در کوهستان که متحصن شده بود بهیچ امیرزاده جهانگیر رسید امیرزاده جهانگیر از عقب او شتافت و قمر الدین ابصر و راه را از ایل الوسر خمد جدا شده به موضع دوردست رفت امیرزاده جهانگیر مواضع و منازل قمر الدین را شدد و خواص قمر الدین را میسر الدین توان آغا و دل شاد آغا و دشرش مست آورده و خبر حضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این حدیث روح افزای از موضع که در آنجا پناه و رسته توقف کرده بود کوچ منمود و بیالای قرآسمان آمد و امیرزاده جهانگیر سالم و غایب رجعت نموده در آن محل شرف لازمست سعادت پای بوشش یافت آنچه از غولستان مست آورده بود از صامت ماطن نکیش که در دل شاد آغا را نظر کنیا اثر رسانیده علاوه بر خدمات پندیده گردانید و ایات طایف از آنجا حرکت داده به موضع پاتاشی رسید و از آن محل صحرای ربه باری نقل کرده حضرت صاحبقرانی در آن مقام چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و دل شاد آغا این و جلیس خود گردانیده و چون از زمین شرمسور و لوهو و سر و سر لغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ربه باری کوچ کرده از این میان گذشتند و او را سپردند فرو داد و در آن موضع محمد علیا قلعن کان باخو این امر نام یافتگان دولت که از سر قذیرم استقبال متوجه شده بودند بشف بساط بوی فایز کشند و در آن نیاز و تینت بجای آورده و شاد و نکیش که در دوازده طوی عشرت فارغ شده روی بخند نهادند عادل شاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرو داد و در تبرت سباب صیافت قیام نموده و در آن وقت که آنحضرت لشکر بفر الدین میردیش محمد پان سلسله و زور عادل شاه و ترک در لالت بیکه کرد پیمان بسته بودند که هر جا مجال نسبتان جدا نموند و مکرانند و چون آنحضرت در زمان حفظ و عنایت ملک و الجلال درین صحنه بخند رسید آنجا جماعت محمد تاز کرده دست را بر آن اندک بوقت طوی چون کشت خورده شود پیش پیش آنحضرت نه نندای جبارت پیش نهاد و دست برد نمایند صاحبقران و لست یار و وقت هشت کشیدن حکم اتقوا فرامست المومن فانه نظیر نور اللغاتا مکر و غدر بر خیال و شمایل ارباب اتفاق مشایه نمود و پیش ریشره نهادن از مجلس خواست بر فرورسار شده بار دوی مبارک رجعت منمود و دشمنان ایشان حیران ماندند و آنحضرت لشکر باین ارضت انصاف ازانی داشته خود بنفش اشرف توجیه زنجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع است و رستان ران تبعه شیعه بعشرت کامرانی بگذرانید و عادل شاه در آن مستان غریب با بوی فایز شده و اعتراف بکجا کرده صورت آن ای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بر عرض رسانید و در تجدید پیمان سوگند آن اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در آن مجلس واقع شد از آنچه دولت و افزون بود و حضرت صاحبقرانی بنا بر تقضی مان آن سخن باشیند انکاشت عادل شاه را با آنخان از وصیت فرمود و چون مستان نهایت انجایمید حضرت پادشاه و شوکت نواجیان بجمام صولت باطل بسیار اطراف انکاف عالم فرستاد تا باری یکمیزم رزم والی خوارزم توجیه فرماید و چون امر او گردن کشان افاق بیکه پادشاه باستحقاق جمع آمدند از موقف جلال که بفتن شیخ محمد پان سلسله حکم صادر شد و او را در مقام رعو باز داشته کنایه شسویست قهر خدش را برادر مریمیک سلسله سپرد و ناچون مریمیک که بیخ پدا کشته شده بود بقصاص رسانید و گم فی القصاص حیاتیات اولی الا باب ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعبت سوم بطرف خوارزم در اول فصل بهار سنه سبع و سبعین و سیمانه حضرت صاحبقران کامکار غم خوارزم جزم کرده آن بوقایه با در او بر قند او و فدا داشت امیر سار بوقایه عادل شاه

جلد ششم

تذکرات امیر قمر الدین خان

الصفحة

جلایر و خای بھادر و الچی بوغا و دیگر امراء را باسی هزار و سیصد و ان کرداد دفع شرق الدین کی گرفتار و سعی بلنج نمایند و راست نصرت پناه و دشمنان غلط و
تائید حضرت آقا بجانب اعزازم بفرخواست چون موضع سباز غبار سم من حضرت صاحب جفران جهان کشای عطرسای غار بخا دباسع علیه سده
ترک املات که از آن جانب بامردم خود متوجار و وی یون بوطریق انصواب احتیاط نموده و هم بی جایگاه بخود داده بجایبیت اصلی خویش
روی آورده است و آنحضرت پولاد را باجماعت بهترین پوشش عقب ترک فرستاد و ایشان شب روز رانده و زمانی از حرکت نیاسودند تا در نوای
فاریاب و رسیدن ترک برادر شش مش و فوجی از ارلاتیان با ایشان بود و بدینکارا ب سبب تیر و کمان و ده جنگ اشتغال نمودند عاقب شامت
کفران لغت و در کاران جاهت حاصل گشته روی بگریختند و لشکر خضر قرین تکامی کیده پولاد تنها ترک سید و اسب ترک در آن لایزنگ تاز
بازمانده مجال حرکت نیست لاجرم ترک پدیده شده بیک چوبه تیر اسب پلاد بنداخت پیش از آنکه پولاد قدر است کند تیری بکیر سیاحت و افکن چنانچه از خود
او بگذشت لیکن سپی او رسید پولاد نیز پیاده گشته از روی تیر قدم جبارت پیش نهاد و هر دو دلاور با یکدیگر در او خنجرند و بفر و لرت قاهره پولاد ترک
بر زمین دو خنجر سر او را زدن جدا کرده باز گشت امان سر بگریختن بر سر سید خندش امان اده شرا و از سر خلق باز داشتند و سر هر دو گرد
کش ایسا بر سر خلافت صیرر رسانیدند و درین اثنا سار بوقا و عادل شاه جلایر که حضرت صاحب جفران ایشان با کرده ابنوه بطلب قمر الدین فرستاده و
ولایت عالی قاضی و خبث عیثت بطور آورده ختای بھادر و الچی بوغا را بگریختند و بعدی دروغ اندکان حق تعالی بطاق نیسان پناه دروغند و شقاق
بامراء اعتقاد اتفاق نمود و عاصیان بر سر قند بجا صر شغل شدند لایق بوفا که حاکم شهر بود سعی بر دو یکل یون دستار و در حال
معروض داشت حضرت صاحب جفران و افع و دشمن غلکی را و الی است بر فور باز گشت امیر زاده جهان کیر را پیش برسم غلامی وان شاخته خود با قول
لشکر عقب را بدوشاه زاده عالیان بر موضع کرتی با مخالفان طاقت کرده صف جنگ بر راست آمدی و لرت و از دشمنان عیان رنور کردند
و بدشت قیاق فتنه پناه بر سر خان بند و چندگاه سار بوغا و عادل شاه ملازمت رکاه نمودند و آخر الامر عرق شرارت ایشان بر سر کتاده و در آنکه
خان بر بیلاق فتنه بودند لکرون کردند و تیغ بی شری از نیام بی از می پروان آورده با یای خان جنگ بر پوستند و او را کشته از آنجا بگریختند و بقرالین
لمی شدند و او را بسکوک طریق غارت غوایت لالت کردند و ذکر جبارت قمر الدین بر بعضی مردم و توج حضرت
صاحب جفران بجانب جبهه دفعه سوم چون از بوغا و عادل شاه قمر الدین پوسته اتش حقد و حسد و را که از قدیم در باطن داشت با خود
و افساد و رافروختند قمر الدین را بشکر آتیه بولایت اندکان آمد و هزاره قاق از امیر زاده عمر شنج بهادر که در آن لایزبط آن ولایت بر توالتات اخته
بود روی گردان شد و قمر الدین لمی شدند و امیر زاده عمر شنج را بجال مقابل و متا لمانده پناه بکوه بر دوشی تعجیل دستار صورت حال را معرخی
حضرت صاحب جفران کردانیده و تفریکری که باغی کرده بنوه رسید از غموری و ولایت اندکان از کشتار حضرت بعد از دور و در غم و غم و غم و غم
حکم فرمود که هر کس از لشکر این از موکلبیون تخلف نمایند یا سارسانند و قمر الدین چون از توج حضرت صاحب جفران آگاه گشت پای قارشن منزل شد
مراجعت نمود و موضع اباسی سید و غرق باقی مغولستان و ان کرد و خود با چهار هزار سوار در یکجای خدر باستاد و حضرت صاحب جفران نیز از آنجا
لشکران انبکامی دشمن فرستاد و از شیران شهبز زیاد پنج هزار مرد دلازم رکاب فلک فرمای نامند و درین حال میان شیخ علی بھادر و ختای بھادر
سخنی واقع شد ایشان نیز عقب باغی باختند و دیگران هم بان و بھلوان موافقت نموده چنانچه چارصد کس با دوست علی اختلاف الروتین با حضرت
نامند و قمر الدین فرصت غیبت نیست با چهار هزار مرد و شیر زن نیز که از از لکین کدپرون خست تیغ کین از نیام پروان آورده و توج پادشاه اسلام
شده ولایت انتقام بفرخواست حضرت صاحب جفران که کار دست کل این عنایت پروردگار استوار داشت مضمون فکر کریم و کم من فتنه قیام بکیر
باذن الله بخاطر کد زانیده بھادران سپاه را استمالاد و گفت فل می بدو داشت که شیخ و حضرت ارشیش لکشتار از لرت اعوان انصار است
سعاد و خجائش و از دست ندر و جنگ با زوی و در دست و من بود که اراندک شمشیر او بریدیم بجای رسد که نامت بودند و در شهر با شیر
سکار بنفش غیش منصفی نرم و سپکا گشت بھادران مورمانند بجز خورشان و خروشان و بی شمنان و دند بضر تیغ و جمایه شمنان ایشان از شرف
و پریشان باختند و قمر الدین با آن به شجاعت سپاهی که می گشت لشکر پیش از آنک نفری وی گردان کریزان شد و امراء و بھادران بجز بفرشته بودند و فوج
فوج متعاقب هم رسیده در عقب شمنان اندو قوم خدای الوسل را که ایسر کرده بودند و تهور وقت از و باز ستانند و گردان ابھرف و زکندران
فرمودند و امیر زاده عمر شنج و ختای بھادر بفرموده دارای هفت کشور روی توج بجانب کشتار آوردند و حکام انجا و ولایت اندک شسته و حرمای ایشان را

بمقدور ساینده مالی انجارا مانند کان کو چنانند و قمرالدین لشکر را جمع کرده در سبکباج با اتفاق ساروغا و عادل شاه جلایر مل فاست انداختند و حضرت صاحبقران سپهر احشام مغرم از ایشان وان شد و بعد از تلافی فتنه و انحراف اهل غلام و شقاق اوج قراها در کجکشان اتفاق خود نهاد قمرالدین رسید نوکره الدین تفرق شده خدمتش نرسیدند و آن پاپان پاپان و دواج مستلها در بالک چند زخم بر عضا داشت میخواست که بچند درخیز قمرالدین که در ششم میجا شیرخان می دانند و قمرالدین از شش تیری کشاد و ده بر سب قرا بجا و زو از سب فاده خدمتش سپرد سر کشید با تنی در دست م در راه نهاد و از عقب و بار یکشت قمرالدین کمال بجا و دسی و دست برین کرده گفت طیفه حلال کنی بجای آوردی اکنون من بهین قمرالدین باش و باز کرد و الا ضرب دست زخم شست من پس تیری آکنده بر سنگ راز و کرد یک بست بر آن نشست اوج مستلها در زبان تنجین قمرالدین کشاده پیاده و مجروح بازگشت و ساروغا و عادل شاه بجا بست یک کریمه فولا و خراجی و عقب ایشان ششافت بعد از ملاقات جنگ پسا واقع شده دست فولا و زخم تیری از پشت باز تابند و ایشان بای میسر در راه نهاد و از یک و خلاص شدند و فولا و بعد از چند روز بهمان خیمه در گذشت و ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهانگیر و طلوع امیرقبال شاه رخ بجا در سلطان حضرت صاحبقران متعالین خرد امیرزاده جهانگیر پسا و فولا و نوان بر سر گذشت و شسته متوجه غولستان شده بود و چون از آن پورش منظر و منظر لاجب نمود پیش از وصول حضرت صاحبقرانی بمقدور فولا ناگزیر امیرزاده جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بکوالی آن مبداء فردوس مانند رسید عاشر شهر ما بهر مکرده و پلاهما و مکرده بای سیاه در گردن آکنده غمخیزان و موسیکانان ابیده پر خون بکوبت بایون سید حضرت صاحبقران کپل عقدا و نشاند امیرعال غایت ملول متاثر و از زده خاطر بود اما شیوه تحمل و اصطبار را شاعر خود ساخته زبان بکلام آتاند و آتالیه را چون بکشاد و غش امیرزاده مرحوم را بموجب منموده بهر نقل کرده و در آن خاک غنبر سرشته خون آکنده زمان حیات شاه زاده پستان بود و از وی و پسر او یکبار مانند یکی امیرزاده پسر محمد که بعد از چهل روز از وفات شاه زاده مغفور متولد شد و مادر امیرزاده پسر محمد در ملک غادر ایا سسرخ ابریسوری بود یکی امیرزاده محمد سلطان از خان او برادر زاده یوسف صوفی حاکم خوارزم بود و امیرزاده جهانگیر که محبت و صفای سریت انصاف داشت متقارن احوال امیر سیف الدین حضرت یار است پستان حاصل کرده متوجه که معظم شد و چندگاه حضرت صاحبقرانی در فراق فرزندانیکو خصال پسندیده فعال غ و ملول و غمخیز و دناست و تحمیل خور و متاثر پنج چهاردهم ربیع الآخر سنه شان پچمن و سبب آیتاب طلعت شمس بهار از افق دولت سعادت بهر جهت ابله کشت چتر مایون شهریار بایون و ابجبال آن بود و عاقبت محمود پاک اعتقاد و روشنائی بهریت و ذکر بعضی از وقایع و منصبت رایت حضرت ایت بجا بست جمعه بعد از وفات امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از وفور حزن ملالی که داشت تنقید امور مملکت نبی پرداخت عاقبت شفاعت در خواست خواندن امر آروی توجه به تدبیر مصالح مملکت آورد و با حضار عساکر منصوره فندان او و درین اثنا بمسامع علیه پیوست که عادل شاه جلایر در کوهستان قراچی ابعاد و دی چند تنب و زمی مشب بر سر آنحضرت المی بوبغا را با پانزده هزار طلب و فامزد و فندان بجا و ایشان جب فرمان از سر قند پرون آمد روان شدند و بعد از طی منازل باز رسیدند جمعه از لشکران اجبته و با خود همداه ساخته و در آن کوها بطلب و مشغول شدند خدمتش روحانی افتوا که میلاست جهت احتیاط راه و دست فحما بر آن لاست میروند بیست و نوزده و شاکت کفران نعمت خسرو افاق شامل حال عادل شاه شده معروض تنغ یا ساکت ساروغا که در مخالفت حضرت صاحبقران اتفاق نموده بود بعد از دو سال جریله و راجل مال رحمت احسان و غفور همتان ششایالت لایت ایل و الویس قدیس را بوی زلانی داشت چون قمرالدین هرگاه که فرصت می یافت دست بازال ممالک محروسه دراز می کرد و حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را با امیراق بوقا و خمای بجا و غیر هم از امراف نمود و بارتیصال قمرالدین قابل نمایند و در باب قلع و قمع او غایت جد بند و دل دارند و ایشان از سر قند پرون آمد و تخیل هر چند که روان گشتند و در پایان فوران قمرالدین رسید جنگ و پیوستند و قمرالدین مقهور و منهرم گردانید ایل و الویس را و غارت امیر کرد و بغنیت فراوان بهر قند باز گشتند و بهر شاهانه خسرو و شمن نور باقی را گفتا کرده بار دیگر غیمت طلب مغولستان بقسیم داده رایت نظر پکر را گرفت و محمد یک پسر امیر موسی امیر عباس و اقیو بجا و در انیش اجمعی وان باخت و ایشان با الوعالم کخیل اسقه قمرالدین آنجا یافتند و میان ایشان مجار عظیم واقع شده قمرالدین منهرم گردید و مردم و دیکیا برضی تنغ و غارت کشته حضرت صاحبقران تا موضع بوجها از عتب عثمان برفت و در آن موضع سمیع اشرف اعلی رسید که توغش افغان از اسر خان تهمیم شده با یک پلا و جنگ کرده منهرم کشته است بمهر تقدیر معروض داشتند که خدمتش با این کا آورده وصول و نزدیکی آنحضرت بمسرتج را و ریک را با استقبال فرستاد و آن سال حرم غایت پسا آوردند و خود بعبادت اقبال مل لاجب نمود

در سمرقند نزول نمود کفار و آمدن توغتمش اعلان بدرگاه جنر و کتیستان حضرت صاحبقران ریانوالا چون ضمن
 سعادت اقبال سمرقند نزول جلال فرمودند که توغتمش اعلان فریب شهر رسیده آنحضرت هم میفرمود از کجای آورد و سپید استقبال سوا
 شد و با یکدیگر ملاقات کرده به بخان سمرقند در آمدند و آن میران با هیئت اسباب صیانت چندان تیب و آو که شکم نیاز میرود دید که از پیشد بعد از تقدیم
 مراسم طوی سور و مهر و در حضرت صاحبقران بود و منصور و اموال مخصوص از سیم و زر و جواهر و درواشته و سببان امور و استران مدار و استران
 بارکش و غلامان بی و شش و خمیه و خراکه و سر اسب و بارگاه و با و ملازمتانش کشید و طفل و طفل و حشم علا و ایشاند کورده گردانیده و را بکومت
 اترار و ستناق فرستاد و چون توغتمش خان سیر و دولت نمک یافت قلع بونار اکر سرخان با لشکری راست که محاسب و عجم از تعداد آن عاجز آید توغتمش فرستاد
 و میان هر دو گروه قاتله فاش دیوده با وجود که قلع بونار در آن مضاف برخیزد توغتمش منظم شده بار دیگر روی برکاک کتی پناه آورد حضرت
 صاحبقران چنانچه بنیاده از نو بختیت اسباب و شایع توغتمش مرتب است و در کمال اهتزاز گردانید و اسر خان مراجعت و استماع نمود و سپید
 خود و جوارا با شاه زادگان حاجی زاد و امراد و شایع چاهی سپاهی فزون از اوراق اشجار بدفع غوث اعلان فرزد کرد و میرد و لشکر یکدیگر رسید و جنگ افروز
 کردند و آن بخت نیز شکست توغتمش افتاده سپاهش بعضی کشت و برخی را کشته شدند و روی جنگل و سپاهان بناده فراخی بجهاد و اترار و اتقا بقب خود توغتمش
 سعی بسیار نمود و انجرا را بچگون ساینده از اسب پاده شد و جامه از تن بیرون کرده خود را در اسب کفند و فراخی تیری باز روی آورد و توغتمش سر
 و مجروح بشنا از آب کشته شد و جنگل پنهان شد و فراخی چندانکه او را بخت نیافت لاجرم نومید گردشت از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقرانی اید و کلا
 جبه استماله و دلاری توغتمش فرستاده بود و امید گردان آن اوقات توغتمش اعلان بخت اسب پادام حضرت و در ساند و از آن اتفاق آنکه توغتمش خسته و زار و
 بر زرخار و خاشاک افتاده دل ملاک شده بود و امید گردان جنگل رسید و اواز از مزین شنید و از پی آمده رفد دید که توغتمش کانی که از آن خوش بنایافته
 امید گردان بر بالین و کلا ز رخار و خاشاک است فرود آمده و پشت و مخجوری توغتمش کالجیب پنی بجا آورد و تن و را بلباس لایق پوشانید و کول و مشرب
 مناسب بخور و شرب داد و چون توغتمش خان اجبت سید گردان بر اسرار و در ظاهر بخا را بارگاه فلک هشتا حضرت صاحبقرانی رسانید و بار دیگر توغتمش
 خان مشمول غایت عاطفت آنحضرت کشت تبیین التفات خسروانه آنچه محتاج الیه و بود از اسباب دفع و کما کار می مرتب میا کشت و در حال این
 احوال اید و مغول که در زمره امرالوس حجاجی نظام داشت از اروس خان که بخت بغیر ساط بوی سرافراز کشت بعضی ساینده که اروس خان با لشکری گردان
 بطلب توغتمش اعلان می آید و مقارن این حال الحیان اروس خان بدو می آید و یون آمد بعضی صاحبقران ساینده که اروس خان سیکوید که توغتمش سپهر اگشته
 پیش شما آمده است یا او را با تسلیم نمایند یا موضع جنگ معین نمایند صاحبقران کایا بغیر موکدا رمقی عقل و معرفت خصصت می بایم که کسی پناه بین
 آورده باشد بخضرم سپارم اما حدیث موضع در هر جا که بایم ملاقات کنیم موضع جنگ است ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب
 مغولستان بغیر رزم ارس خان حضرت صاحبقران کاکا چون الحیان ارس خان را کبیل کرد و بقرنولتفات بختیز و ترتیب لشکر داشت
 و مجموع ایل و اروس خجایی الجمع کرده با سپاه کران لشکری باین حرکت آمد و مغول و مسالک پانوده قریب بقطعه انزال نزول نمود و از انجانب ارس
 خان با جاد و زادگان حاجی زاد و وجود دشت قیاق در حرکت آمده بر حقائق نزول کرد و میان هر دو گروه هیئت فرخ نامد مقارن این حال برف باران
 عظیم بارید از غارتخاد و لشکر سرازستان غنی اختر آورد که از مهابت شدت برو دشتان رعد و برق و جنگ کشت از ذی جات فردی بجال حرکت نماد
 که در طبیعت مظهر کیرفت مزاج سمندر در میان آتش فزدگی نرفت درین ست سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر میشتاب بودند که بچکاس مال آن نبود
 که قدمی مش خند و چون باقی الحاله اعتدالی میداد که حضرت صاحبقران مندان ادا تبارق تیمور و ختای سادر و محمد سلطان شاه که از ملک هرات وی گردان
 شده بود کتای یون پوسته بودند بر دشمنان شیخون آوردند و ایشان رجسب فرموده با پا بضمده و آئوده روان شدند و در شب تیمور ملک سپهر
 از سرخان کایا به سپهر لیسوا رجسبت سپهر کایا آمده بودند و چار شدند و قریب بصبح جنگ آغاز شد از سیدن نیزه ای بوغایای ملک اعلان انخرام پیش
 کوفه سپاه این جانب بست و معمود و مظهر و منصور و مخالفان شکوب و مقهور شدند اما با تبارق تیمور و ختای سادر در آن معرکه بغیر شهادت فایز کشته شدند چون
 لشکر فیر و از مراجعت نموده بارودی مبارک سیدن حکم جهان طاع صدور یافت که امیر محمد سلطان شاه بجز کیری و دو و بمقتضای منموده عمل نموده
 پیش رفت و شخصی ارقه پایا سپهر اعلی رسانید و از تقریر آن شخص بوضوح پوست که بالغ ساقین و کوچک ساقین از بهادران پاداه ارس خان صادر
 بجز کیری آمده اند و ایشان ابا قی تیمور بهادر و اتند داد که در انزال لشکر اطفا رسید و ماند و دیر وین شهر اتفاق ملاقات افتاده و آق تیمور بهادر و کس از

نمودن یوسف صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت بدان جانب بدان آنکه حضرت صاحبقرانی
 بانزار رسیده جسته شد سر مادر مقابل ابرس خان نشان بایان ساینده یوسف صوفی لشکر فرستاد تا اطراف بنجارا غارت و تاراج کرد
 آنحضرت الطیث یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرائتی موجب خلاف چیست یوسف الطیث را نیز مقید ساخت حضرت صاحبقران عادت مند
 چون برین فعل ناپسند اطلاع یافت نامه قلکی کرده آن ابی بکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف است یا شد که بر الطیث نکشتن است بند
 ماعلی الرسول الا البلاغ اکنون باید که الطیث را روانه این صوب گائی یوسف صوفی از کمال خود پندیدی قلت پیر سپک اینزند که روان آن گفتا کرده سپاهی
 فرستاد تا شتران آنکه را که در نواح بنجارا متوطن بودند را ندیده بخوارزم بردند و در نشانی این حال است امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک مراجعت نموده شرف
 دست بر شمرهای مخلص نواز حاصل کرده و احوال و اوضاع طوائف ملوک الیکبر از وفات سلطان ابو سعید بھادر خان ممالک ایران استیلا یافته بود
 تفصیل معروض ای نوکر دین و هم دین اوقات حضرت صاحبقران کما کار و قتر میر می تو مان آغا را در جبال نکاح آورده و در جانب غربی سمرقند عبارت
 باغ بهشت مانند شد آن اودرستان کن سمرای ابی بجم دولت اقبال فرین گردانیده و بھار ستم ثمان و سحر و سباعت بنار بی ادبهای یوسف صوفی
 لولای توجه بجانب رزم را فرات از ایلامی که از گذشته شهر خوارزم را مرکز و در میان گرفته و لشکریان بھرام شقام هر روز صبح و شام طرح جنگ انداخته
 در مهم محاصره غایت جدا و اجتهاد و تقدیم رسانیدند و سپاه قیامت اثر با طرف جانب خوارزم در آمد غنیمت ایسر بسیار کرده و در نشانی این اوقات
 یوسف صوفی رفقه حضرت صاحبقران ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مرد از برای تو من رحمت بلا باشد اکنون لایق بحال و عبادا که تا بهر دو شخص پاک
 جرات در میدان بجای نده بخت آزمائی کنیم سپست تا قبضه شمشیر که الایخون تا دولت اقبال که بالا که حضرت صاحبقران شجاعت انصاف فرمود که
 یوسف صوفی از سراسر انصاف سخن بگوید و من نیست که لیر از روز و از خاطر دارم و بر فور جید پوشیده و شمشیر جلالت میان تیر بر سینه کرد و در آن
 سوار شده و روی بر حاکم بنوا امار از نو زده و امیر حاجی سیف الدین دست بر عنان شهر بار کرد و آن ده گفتت بندکان ستمی در بدن اشته شده
 خداوند کار در برابر جرم خود و دوزین سخن آتش غضب صاحبقرانی را فروخته زبان بشنام او کشاد تیغ از نیام کشیده حواله کرد امیر سیف الدین عنان
 از دست گذاشته قدم از جای خود بر گرفته پای از پس بند و آنحضرت کنار خندق بی توقفت تعلق را ندو از داد که با یوسف بگوید که ما بنا بر تیر تو دینیا
 آدمیم تو نیز بوبده و فغانی قدم از دروازه پسترن خوف رعب بر خیز یوسف صوفی استیلا یافته از گفتن شیمان شد و محافطت یغین بر بنام موسی
 راجع دست دوم در کین حضرت صاحبقرانی تصور آنکه شاید که عرق حیمت و در حرکت آمده پروانی بدید که بار آواز داد که هر کس سخن خود فغانمید مرک و
 باز زندگانیست این سخن نیز گوشه زنیقتا و آنحضرت مانی طویل کنار خندق ایستاده هر چند ازین مقوله حکایات بر زبان آورد فایده نداد و یوسف
 صوفی از غایت خالت شمر ساری م در کشید جوابی بیرون نبرد و آنحضرت از آنوقت ملاکت ساست وی نموده بشکرگاه بازگشت لا در آن
 نظر قرین بحال شجاعت مردانکی جنود او دین آفرین کردند و او آتشید بهادران اوج علید رسید و در خلال این احوال از جانب پدغز به نوبه و بمسکر
 بهایون ساینده آنحضرت از کرمی که در جلالت حجت مکرور داشت فرمود که هر چند یوسف با در مقام جنگ عادت شش می و شصت نمید بد که
 نوبه را بی او بکار بریم باید که نصیبی ازین طبق ندرین بناده پس و فرستاده امرا گفتند بر طبق چو من ایغالین نیز میاید است علی بن فرستاده و در وجب
 فرموده و رابطین ندرین بناده شخصی بخار خندق بر دواز بالا ای برو پرسیدند که بر طبق چیست آمده جواب داد که خزانه نوبه است که شمر را یستود خلافت
 از برای یوسف صوفی فرستاده است آن طبق را بر کنار خندق گذاشته مراجعت نمود و ملازمان یوسف طبق را بر گرفته و پیش او بردند لیکن از کالت
 راسی قلت تیر و سوزاند و طبق ابدربان بخند فرستاده و ناخزنده بار از بالا در خندق انداختند و یکی از سرداران با جلیقه از بی باکان خوارزم دروا
 باز کرده و بیرون افتاد و امیر زاده عیسی شمشیر جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته در ایشان او تاختند و خاک مکرر را با خون را میختند آتش حرب
 بالا گرفت و از هر دو طرف مبارزان به خاک هلاک فغاند و کردی بنوه زخم دار گشته دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطرب شده بھار پنا میدند و نوش و
 پسر آق و با و الطیث یوسف را در آن مکر زخم رسید و نوش روان صحت یافته الطیث یوسف را در حالت نمود حضرت صاحبقران مستعد و اما استادان هر جای شش و
 کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بنک ششمنق مزاج و ویران ساختند و مدت چند روز را معاصر امتداد یافت و عوارض نفسانی بر طبعیت یوسف صوفی
 استیلا یافت مرضی مهلک برزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد و بعد از وفات یوسف میان رکان ولت و اخلاقی میگردید زمره جانب
 مانیق صوفی که زنده و سرفروم از ولای خواج لاق که بعضی بودند و در انداخته الامر خواج لاق مغلوب شده خود را از روز و از پروان انداخت و صورت و

بعض صاحبقرانی رسانید لای عقد کشای آنحضرت افشای این معنی کرد که لشکریان بهایت اجتماعی توجیه بخوارزم شده جنگ سلطانانی اندازند سپاه
 ظفرینه بیکبار در جنبش آمده روی جرات جلالت بجهار نهادند و قوت بازو و پرتی فیر دیوار را زخما کرده در شهر رخنه داناگران مسکن از کنگداشتند و
 سادات مشایخ و علما و اشراف اهل بازار و ارباب حرفه کوچاینه شجر کش فرستادند و ملوک و خدو در خوارزم ماند حضرت صاحبقران شیخ علی بباد
 بدار و غلای آنجا نصب فرمود و لوامی فتح و نصرت بر فراخت عنان ملودت بجان و دلانهر مطوف ساخت و بمقبره و اقبال سیده رشتان در پنجره سراسر
 قشلاق کرد و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کلکار ربناء و حصار کشی در آن اوقات ابرام اوتوان هزاره و صد سائر لشکریان بهمت فرمود
 بطالع سعد بن سید نهادند و در اندرون شهر موجب فرموده استادان طرح سرای عالی انداخته تمام ساختند و بیاض سراسر شهر ریافت ذکر ارباب و نمود
 حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین بطلب ملک غیاث الدین علی مبرات و تعلیل نمودن ملک و توجیه
 نمودن امیرزاده میران شاه بحسب فرمان سحر اسان صاحبقران کیستیستان از قشلاق پنجه سراسری قاصدی پیش ملک غیاث الدین یک
 سفر الدین چین گشت فرستاده و حکم بکمال اول بهار در استوار ایل و بهار ارام دار و نوینان رفیع مقدار تقریباً حاضر خواهند شد توقع آنکه ملک نیز باین موب
 توجیه بایک ربار و فرستاده مصروف حرکت احسان به تقدیم رسانیده از شرایط ادب و تعظیم بکنند داشت اما در رفتن تعلیل نموده معروض پادشاه را علی کز
 که اگر امیر حاجی سیف الدین باین طرف قدم بر نه فرماید تا موقت مصاحبت او و نظهر وطن خاطر بدکاره عالم نپا بهشتایم و ملتس ملک رحل قبول قاده
 امیر حاجی سیف الدین دشمنی و دشمنی سبعین و سبعین بوجوب فرمان توجیه مبرات شد ملک غیاث الدین را غر از و احترام و غایت مبالغه بجای آورد
 اما در رفتن بجانیت و از آنجمله بانه بنیته حساب نفرو و ترتیب پیشکش تعلیل ننمود و با تمام شهر بندگی در مبرات بیکتال سبب کرده بود و مراسم جد و اجتهاد
 بظهور میرسانید و از بلوکات غله پارس شهری برد و چون قتل امیر حاجی سیف الدین مبرات از صدا عتدال الح و نمود و بر مکتون نیز ملک غیاث الدین مطلع گشت
 متوجه پادشاه را علی شد و اینچنان اوضاع و اطوار ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید و در خلال این احوال علی یک پسر را غوث شاه جونی قربانی بنا
 طلب حضرت صاحبقران بار و وی هیاون پیوست مرام پادشاه مانده رقم غفور ذرات و غثرات و کشید و صنوف غایت ترتیب ربار و مشارالیه از زانی و دختر
 او را حبت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرد و طوی سکین ترتیب داد و در باب توجیه مبرات او بخان در میان آورد و مستر بر آن یافت که در او اهل فصل است
 بکریاس کرد و در آن سانس حاضر شود تا در یورش مبرات ملازم کاسب هیاون باشد علی یک قبول نموده موکدان عظیم بر زبان آورد که از قول خود عدل
 ننماید و از جاده انتقام طریق متابعت انحراف بخود یا بجنبت و طالع ضعیف او را بر خلف عدد باعث محروم آمده و بعد از مراجعت علی یک جونی قربانی
 رای عالم آسای حضرت صاحبقرانی افشای آن کرد که امیرزاده میران شاه روانه مبرات شود امیر جهان گیر بلا پس و امیر حاجی سیف الدین اوق بوقا بهاء
 و امیر عیسی و امیر محمد سلطان شاه و قماری برادر توک و قوصین تا بان بهادر و روس و غا و دیگر امار و شیران پیشه بچا پانچا و قشون از سپاه طفر انتساب
 در ملازمت کاب فک فرسای شاهزاده توجیه صوب خراسان شدند پانچ و زستان در پنج و بشیر خان بگزیداریند و چون مستان آخر رسید ترکان
 سر قندی بغیران که معمور ترین لایت ملک بود باخته و عظام موفور از اسب کوسفند و شتر دست آورده بازگشتند و درین اثنا علی یک جونی قربانی
 اعلی پادشاه را علی فرستاده معروض داشت که اگر بحسب مقررات فتح آینه بکتاب خراسان در حرکت آید نیکو کیسه عجری شده در طریق نیکو بندگی همگان
 نقیصه نپا کف قمار و در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان بجانب ایران را و از آنجمله اشین و صحن و سقا
 در فصل بها حضرت صاحبقران چهار قدر یورش خراسان او جبهت عالمی نیست ساخت بعد از قطع منازل بقصر اند خود رسید از حسن اعتقاد کی نسبت بولیات
 بدین بابا لشکر رفت که بی شک از جمله بدال و تاد زمان خود بود و او را بخند و جنون سینه که کشت بجان حضرت صاحبقران انداخت شهریار کامکاران
 روی فل خیر زبان مبارک کذرا نیک پادشاه پادشاهان خراسان اگر سینه زمین است بر این یورش ما از زانی خواهد داشت چون خبر توجیه را
 نصرت آیت بسیم ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آنجا بکومت و ضبط سرخس قایم میبود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمد و تعقیل بساط جلالت را
 مشرف شده لوامی سامات و جهمادات رسانید و حضرت صاحبقران کامران از نواحی چل ختران ایلچی پیش علی یک جونی مستطانی فرستاده و چا
 داد که باید لشکرا جمع آورده هر چند زود تر بحسب عدد بار و وی هیاون بودند و علی یک از بخت طالع بر کشته آنکه خود نیامد فرستاده را
 نیز حضرت مراجعت او در نوازیح مسطور است که چون ملک غیاث الدین در دیار نیشابور با جمعی از سرداران نزاع نموده بود بسیاری از لشکرا و
 در آنجا بودند حضرت صاحبقرانی عنان غریت بجان جام و کوسویه ناخت تا لشکرا آن جانب بکک ملحق نتوانند شد با جملہ رایات جهان کشای چون بجز

رسیده می سر و ارکان موضع بقدم طاعت و انقیادش آمد و مشمول نظر عاطفت احسان گشت رعایای لوسویان نیز در سپاس لشکر قیامت اثران افتاد
و چون میت در بر و تقوی که کوششینی و انزوا می غایب لایستاب قدوة العالی الرحمن مولانا زین العابدین بیایدی بقدره و انقضای بیعت جمیع مایون حضرت
صاحبقرانی رسیده بود و بزم ملاقات و عازم ترمایا شد و بدان موضع رسیده شخصی امپش و فرستاد و حسین را رسالت او گفت که بخدمت مولانا برو و بگو
که امیر تیمور دین قبضه نزول کرده شمارا بدین و بامید رفت و فرستاد و بموجب فرموده بنزد مولانا زین الدین بگو بکر رفته زبان این کلمات کشاد مولانا
در جواب فرمود که مرا امیر تیمور هیچ هم نیست حضرت صاحبقران یک اعتقاد چون این سخن شنیدند فی الحال روی تو بچو بوقایع مولانا نخواهد و بگو بگو و حتی اتفاق
ملاقات افتاد و مولانا سخن نصیحت امیر بر زبان مبارک آورد و در شنای محاوره و ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی بامولانا گفت که حب املک خود نصیحت
میکنی که خرم خود و مرکب محرمات میشود و پوسته بنیات اشتغال بنیاد مولانا در جواب گفت که او نصیحت کرد و من نشنود حضرت جبار تقی شمارا بروی نگاه
اگر شایسته نمید که برار بشمارا دین سخن صاحبقران حاجت کیری و رقت کرده انپش مولانا پرون آید از حضرت منتگوست که من فرمود در زمان دولت
میر کس از ارباب غلت اصحاب خلوت که ملاقات کردم و بفرستادم و بر سر از خود در دل و یا فتم بخلاف مولانا که در حین دیت مهمم بکس بود
بالجمله حضرت صاحبقرانی آن عالم ربانی را دواع نموده و لایت غرمت بجان هرات برافراشت و بخت بقصد فوشنج رسیده و رباب استیاد قلعه بر بلند و
اسباب حصار داری مرتب است و چون فوشنج و خندق آب داشت لشکر حضرت شمارا در و اسباب فتح و تجنیز حصار مرتب است و روز چهارم فرمان
قضا جرایم صدور یافت که دلاوران از مواضع خویش حبسیده دست قلعه کشائی از استیمن بزم از مای پرون آوردند و بجهاد ان لشکر منصور روی
توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون انکو تیر و سپار میوید و امیر زاد علی و عمر ولد عباس بجهاد و بشیر و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب
خندق گذشت و تفصیل بر آمدند و از اطراف و جوابت خنما کرده و قلعه در آمدند و رباب فتنه را با ساق رسانیده هر چه در آن قلعه یافت شد بجا
غارت و تاراج رفتند و ذکر حضرت ریاات حضرت ریاات فوشنج بدار السلطنه هرات حمت عن الافات چون
خواطر آفتاب مشرق سحر و آفاق و فتنه قبیل فوشنج فراغت یافت عنان غرمت بجان هرات را السلطنه هرات فتنه ملک عینا شالدین بجماعت و کثرت اعوان و
انضام و غور شده و از حصار روزگار غافل ماند و حضرت صاحبقران بظلمه هرات رسید و بر کوهی می نشستند و آنحضرت بنا بر حزم و احتیاط فرمان اقامه بر اجساد
خندقی منسج برده چنان سازند که مخالفان اجمالی آن ننماید که بزم شینچان آمد و شدند نایند و لشکر ان بموجب فرموده عمل نموده و در زمانی که حضرت صاحبقران
سوار شده اطراف جوابت شهر احتیاط می نمود و طایفه از دلیران صف لشکر غوریان مردان بدو و از ده بازگردید و پرون آمد و جنگی صعب آغاز نهاد و لشکر
نظر قرین آن و زانمار جلالت بطور رسانیدند و مخالفان آنادر و از ده دوایند و خلقی کثیر را بقتل رسانیدند و چون تیره کی شت فوه با صره لا از حصار
محسوسات مخروک گردانیدند و جوابت مشاعل افروخته تا طلوع غیر عالم افزوز پاس داشتند و روز دیگر لشکر حضرت انتساب پای رکاب آورده و مصطفی
در مقابل حصار باستاند و درین و زبای از دروازه پرون نهادند و محارب مدی نمود لیک طایفه از ان جماعت در ظلمت بریم شینچان از دروازه
خواج عبدالله انصار کی دشمن بود پرون آمد و سر کسرا گشت تبجیل چه تمام تر مراجعت نموده و دیگر و رباب حضوره پرامون حصار صف زده
جنگ ساطانی آغاز کردند و حضرت صاحبقرانی نفس جمیع مایون سوار شده و فرسب بجهاد آمد تا مشاهد کار از ارکان بجهاد ان حضرت شعار از دست و دست حضرت
قوی تازه و جیتی و انداز یافتند و بگو بجهاد و سر بجهاد و شپرا بی جبارت پیش نهادند و لشکریان از اطراف و جوابت وی بجهاد
آورده نزد باغها بدیوار رساندند و آن و ملک عینا شالدین بر علی بر دروازه پزل پزل اظهار پودی کرده سعی و کوشش مردانه و بطور رسانید و لیک
تفصیل بر آمد خلیل میاوی و دو دیگران نیز بتابعیت و بر بار و بار افتند و فوجی قریب بکوشک مرعنی از مرعی که آب پزل بشهر در می آمد و در وقتند و دروازه
شکست بقیه سپاه باندرون شهر جدید و ریختند و مالی هرات رستین و آویر عاجز آمده روی بگریختند و ملک عینا شالدین بشهر باندرون که بخت لشکر
فیروز اثر قریب و هنر انفر دستیک کرده و پای سر خلافت مصیر آوردند و مرا هم خسروانه از سر جرایم ایشان که گذشته مجموع را طاعت می کشید و حضرت انحضرت
از زانی دهشتن بر دم هرات بخام داد که بر کس از مالی شهر که تفصیل و دلال و ام و عیال او و رضایان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید امر سخت و غضب با و
رسد و مردم هرات گاین سخن شنیدند که بکار خود غنیمت است و دیگر بباره زفتند و ملک فرمود تا بر دروازه و ملک نذر دادند که بخلاف این باید که بر
و باره روند و در محافل شهر قیام نمایند و رعایا بیاد و غافل در کوش بخاده پا از زان و فراغت پرون ننمادند و التماس بکن کردند و سبب شیخ میاوی را سبب
جلاد می که بعد از این شدن پدرش و ظهور امیر قوام الدین را زانند و ان نیم جان که بخیل بود و پیش ملک عینا شالدین آمده با او گفت که انهر محله کی

کشت تا که بران تو بمشده شهر نگاه دارند ملک جواب داد که من بابق خون بجای نمی آیم بخشاست کند کشت پس شهر بچم نگاه توان داشت و نزدیک حضرت صاحبقران
کسان بشارت پس یک فرستاد خلاصه رسالت آنکه این مملکت بیست تعلق پادشاهان میداشته وال کبریا از آنجیکه نینزان بوده اند اگر
ملک بساطت و عیسایان غنا و طوی ساز و بصلاح حال بلاد و عباد نزدیک تر باشد والا اموال اولاد و چندین هزار مسلمان در صدمه تلف خواهد آمد
ملک غیاث الدین دانست که چاره خبرت است منیت لاجرم پسر بزرگ تر خود امیر محمد و اسکندر شیخی ایایه سرای علی فرستاده و وعده پروان آمدن سایه حضرت
صاحبقران ملک اود را بصنوف الطاف نوازش اخلاص داده خلعت و کبر کشیده و رخصت بازگشتن داده و اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال قضایا
اندرونی را زوی معلوم فرمود و ملک زاده بخدمت پسر رسیده دیده و کشیده خود را معروض داشت بعد از سه روز ملک غیاث الدین را باغ ناغان
بشرف بست بوس استعاده یافت با فخر مرصع و کمر کران بجاسر افزوده بر حضرت بازگشت روز دیگر سادات علما و اشرف الناس روی بقتل علیا کریا
کردون ساس نهاد و بصنوف نوازش را غرض مخصوص آمدند و حضرت صاحبقران از باغ ناغان کوچ کرده بمنرخ زار آمدستان که در شرقی هرات و ت
نزول جلال منسوب بود و در آنجا نفل خنایان و دغایان که سلاطین غور و دغایان در تنهای می دید می نمود بودند منسلان او ویر لایع جهان مطاع صادر شد
که حصار جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا نظام الدین که مقتدای علمای خراسان در آن زمان
بوداد و است که خدای معجز از شهر و ولایت کوچانیده بخطر کشسان و چون برج و باره خراب کردند و در وانه های شهر را که مفرق است بین دو اسامی القاب
ملوک غور بران ثبت نموده بودند بر حسب فرمود و بپسر رسانیدند و اندک ال باقی برای مالی هرات حواله شده سه روز نقد شد و در آن لافله اسکندر که
آنم بر جلد رابع و ناسر کشیده در تخت تصرف ضبط امیر غوری بود پس ملک غیاث الدین در آن قلعه بود و ملک غیاث الدین متوجه جات قلعه شده
بجست پیرو لطف تیرا و از آنجا پیران آورده بدر که کتی نه پسرانید امیر غوری نیز بجای کرانایه و انواع سیور غا میشتی مخصوص کشت و پنج هرات در محرم سنه
ثلاث و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد گفتار در توجیه حضرت صاحبقران بجا بست طوس و کلات و آمدن
علی یک جونی قربانی بیا از جهان پناه چون خاطر ظریف پادشاه کتی کشای کشور کرازی رضیه بپنج هرات امان گوه فراغت یافت امیر جهان
بن امیر جاکو را فوجی را لشکر جبار بطرف نیشابور و سبند و اردوان ساخت که آن لایت را در حیطه ضبط آوردند و بعضی یانین توجیه طوس و کلات شد تا
بجای هلی یک جونی قربانی برکنار شش عهد و نصیت توجیه آنحضرت مبر و سکون زد و درون علی یک خت بر بستن پن آنجوف و رای چانه بیار کا کردون
اشتباه آورده و نواج علی مؤید سبند واری حاکم بر دکان نیز چون رغبت صاحبقران علی منزلت کبابی یافت از خصوص نیت و صفای طوبیت برسل ساعت
بجانب اردوی اعلی و آن کشت آن مرد و مرد را بر بساتون بوس حضرت صاحبقران و دستار استعاده یافت بهوار فخر وانه و عواطف پادشاهانه منتهی و لطف
شدند با بخدمت صاحبقرانی در دیار نیشابور زیارت بوسلم و وزی رفت استقامت نموده از آنجا متوجه اسفزاری شد و چون آنجا رسید کاشان امیر ولی
بجای خلعت او پیش از نصب خدام و تعیین بورت مقام بلخ و اجبلاذغان غافل بود و پست که سپاه نظریا بپنج شهر پرازد و لشکران و بی اسفزاری
نهاده بجای و شهر بخند و خلقی شش را قتل آورده غلامی بی اندازه گرفتند و از نازل مسکن در بلده اسفزاری از ننگ داشتند و حضرت صاحبقران از آن موقع
الچی باز ندران پیش امیر ولی فرستاد امیر ولی بوشه حضرت صاحبقرانی را بر چهره تمجاده با غر و احترام فرستاده و بالعافه تمام نموده و در امر اطاعت و انقیاد
سخنان الچی را مقتضی امر باز گردانید و وعده داد که غنچه پسر جلال دولت بساط بوس فایز خواهیم شد و حضرت صاحبقرانی چند روز در بعضی از مرغزار
ولایت سمنان ساکن گشته تا اسبان لشکریان فوت یافتند حکم قضا بران شرف نفاذ یافت که طایفه غزاه را که قتل امیر حاجی بر لاس و بلاد ریش یک کوه
نموده بودند بیاساق ساینه و آن موضع را بر رسم سیور غالی سپارید و میز و امر حاجی بر لاس ازانی داشت و مدت آن مقبضه در تصرف ایشان
و حضرت صاحبقرانی از سیلاق و غوغای تو منقض نموده غنای غنیمت بدلا ملک سمرقند منطف گردانید و ملک غیاث الدین و دیگر حکام را بموضع خلش
فرستاد و از آنجا بچرا رفت مستان آن بقعه فرزند بعیش و طرب شادمانی گذرانیده درین اثنا امیر زاده میران شاه که بحسب فرمان بجزر سمرقند و کلات
برادری ملک غیاث الدین گرفته بدر که کتی نه پادشاه خود را بجا قتل کرده و تارن این احوال و خرف فرزند خراب کرد و رسک از واج امیر محمد یک امیر
موسی نظام داشت نقدیات بقایض ارواح سلیم نموده برای یک نقل فرمود و از وی یک پسر ماند که موسوم بامیر زاده سلطان حسین بود حضرت صاحبقرانی بعد
از اقامت در آن غنیمت و نجات کلام الله جت ترویج روح آن مرحوم را روان خوردنی اجناس پس پوشیدنی و سایر صلاحت مافات بر لاق و قرا و سایرین
رسانید و قتل الله گفتار و در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت دوم بجا بست خراسان بمنزله جرات که یکی

الیتام پذیرفته بود که المیخ خواجه علی مؤید صید معلّم بآنکه علی پیک جونی قربانی و امیر ولی المکیه اتفاق نموده غازم سهره و از نماینده وار چنانست که بنده کنیز
بدست شمنان گذارند حضرت صاحبقرانی اجصار لشکر فرزان او دورا و آخر رستان از چون عبور نمود آواز غمیت زندران را نداشت تاگاه
با عسکر کرد و آن سرجوای حصار کلات ساخت دواب چهارپایان المیخ جونی قربانی را که بحصار درینا ورده بودند عرض نمیداد تاراج ساخت امیر زاد میرزنا
از حرکت ایات نصرت آیات آگاه شده از حرس هر دو نمانده بار دوی همایون پوست ملک غیاث الدین سینا لشکرهای هر ایت بقدر قتل بساط حیات
مناط مستعد گشته در سلک سایر ملازمان انحرطایافت پیش از وصول حضرت صاحبقرانی علی پیک جونی قربانی متعلقان و منتبان خود را قبله کلا
آورده پشت پندار دیوار حصار باز نموده بودند بحصانت حصار و متانت قلعه فرو گشته از جاده صواب انحراف جهت بقدم متابعت پیش نایمتر
پادشاه صایب پیغمبی امیر تنور جهان کیر از صوب کلات بجانب اپور در حرکت آمده و بموضع کرت نزول نموده سپاه منصوره جار رسانیدند که غمان
غمیت بدفع امیر ولی منطف خواهد شد علی پیک جونی از حرکت مراجعت حضرت صاحبقرانی حسبیر یافت آواز غمیت بار دوی بمطرف زندران
شنیده بود این نسبت نیز از حوادث زمان غافل شده مجموع اسب کوفته و شتر کجسار برده بود پس در فرستاده در علف غار را مار مارده خود مطرین
نشت حضرت صاحبقرانی اردیکه عطش غانی کرده در ظاهر کلات نزول فرمود و لشکریان مست بغارت تاراج چهارپایان را ز کرده اکثر سیاقان که
که اهل قزوفا قد بودند صاحب حمل و نافر شدند و بعضی از ایشان که بریهای اصلی قدرت نداشتند خدا و قطارهای سب استر گشتند لشکریان نصرت
شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نوایب و زکار در میان گرفتند و کور کرده سورن انداختند و فرشان را یک دست سر بر دوش و منقب
در وازه حصار که بدر وازه چهارده شتهار داشت برافراختند و دیگر در وازه بر شاه زادگان امر اقامت علی پیک لیر علی لم هول ستان خیزش
کرده خوف رعب بر ضمیرش خیال استیلا یافته کلیل از بخار روز و روزش از شب پیشا و تمیز نیش لاجرم دست راسن جضوع و خشوع زده سر از کپا
تضرع و زاری آورده بریان مسکنت نیانزع و وضعی عقد کشای کرد و ایند که من از اعمال کنه پیده و افعال پسندیده خود شرمسارم و اگر حضرت با
کریم پاره و نذرانک قدم بچشم فرموده و فریب و اذه آینه سعادت من بمس حاصل نیامد و رنی نماید جزو جرم کسش میرزینش بیرون و زنی عتین فرمود
در آن وزیر بانج سوان در حصار براند و آن حصار را بی اشت بغایت تنگ و تاریک در وازه پهلوانک اندر سراج خاطر دشمنان سیاه و تاریک چون علی پیک
معلوم شد که آنحضرت با معهودی چند تشریف آورده چشمتیست شرارت طبعیت او را بر آن داشت که جمعی را دیکر کلا نشانند تا فوست غیبت است که مریخی عقد
اندیشید حضرت صاحبقران ولایت زامانی دور و دور از روده کاه توقف فرمود آن عقل پرست قبول خود و فاش نمود و هر نماند و آنحضرت راجعت فرمود
و چون حضرت صاحبقرانی بلند ریشید و قرض علی پیک جونی قربانی توقف یافتش خشم و غضب و ملتب گشت فرزان قضا جریان شرف نفاذ یافت
که لشکر قامت اثر روح آن کوه و مکر نند و اشارت علیه صا در شد که جمعی از مردم کمریغ فوجی از اهل بدخشان که در فرست که بک ری زما فشت این
متبومی آمد با لایران سوار و پیاده دل بستیزت معناده از حال غش در حرکت آمدند و پادگان بحکویت بدخشان هم در آن شب آثار جرات جلالت
ظاهر ساخته بکوه براند و مقارن وصول ایشان بصفیح جیل طایفه از بجا دران سپاه نصرت نشان بغور زده و نیز کشیده بدروازه رسیدند و آن تنور
بجا و آنکو تنور و دیگر سرداران شمنان از مقابل خود را ندیده بالای کوه آمدند و بشتر و عمر عباس با فوجی پیش فرستد که مریی استاده بودند که دشمنان متوجه
شده حضرت صاحبقرانی طایفه از پرولان آمد و عمر عباس و بشتر فرستاده از جانب چپ حمله کردند و بعد از شش و کوشش اعدا مقهور و شکوب گشته فریاد
بر آوردند و علی پیک را کار بجان رسید و محروض داشت که اگر لشکر فیوزی از دست از جنگ باز دارند من و پاسبان اطاعتش آمده و برین
مغنی عهد بستن بمان ایامان من خلفه و مکر و داند و نیک و در و مچش جامی ملازم ارجونی قربانی با دهرش که نامزد شاه زاده محمد سلطان بجا و بود
پروان فرستاد و ایشان بمان مجر چاکی علی پیک ابغرض ساینند و نزدیک حضرت صاحبقرانی در حفظ و حمایت نیر دانی نوار شده تا در واه کلات راند و
علی پیک طوعا و کرها از حصار پروان آمد و پشیانی فراغت بر خاک مسکنت نمانده بجان مان طلپد و درخواست نمود که فوج بدست شما بصرت شما
از حصار بگشت علی پیک رجوف لیل بلی که لشکر نصرت شعار از آن جانب لا رفقه بودند مستم که داند و بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار
پندار نموده باغی شد و کشته ارد حصار را سنگین خنیزه دم در کشید حضرت صاحبقران سعادت قیرن بعد از چاره روز از آن موضع معاونت نمود
و در قلعه فستد که در آن زمان غراب بودند و ل کرده و آن قلعه میان کلات اپور دست بحسب فرزان احب لادغان لشکریان تغییران بی و ایتم
نموده بعد از دو شب مان و از آن کار باز پراختند و حاجی خواجه بکو توالی آن قلعه مقر شد و جمعی از مردان کار زار و دلاوران و زکار بمصاحت او

شش
جلد

فکر استخیرتدین و قصد از فتنه

الصفحة
روضة

معین گشتند و حضرت صاحبقرانی امیرزاده علی میرزا و دیگر خواهرزاده آنحضرت بود با شیخ علی حصار و توهمات ایشان بجا فطنت ایهامی کلمات بازگشت تا طریق آمد و شد مخافتان معاندان مسدود ماند و کفر فتح قلعه رتشی ربعی ملازمان کاب سپهر احتشام و آمدن بلخی و لای فارس خلاصه دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع علی بیگ جوینی قربانی چون رزمان ندکانی محمدنکاهی او فتنه خانه حضرت صاحبقرانی مانند بحر امواج و در حرکت آمد که اندک التفات برنگه رتشی نه انداخت حصن رتشی رتشی قلعه حصین بود و موضع حصین بود که کوئال آن حصار ملک علی سیدی می بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را با وسپه و بود و فوجی از سیدیان را آن حصار را با و میری برده و آن جماعت از میان قم غور بفرط جماعت و غور جلا در کمال مدانگی و بشوهر فراز انگیز امتیاز از هشتاد و از غایت تدبیر و دوراندیشی آن قلعه را بدخایر من و ان اصفان آلات و ادوات نبرد مملو و مشحون گردانیده بودند و آماده جنگ جلال شده حضرت صاحبقران کینی شتبان با ملک غیاث الدین گفت که ای صاحب غیاث کرا تواند چون غیاث علی میرزا و دشمنان فتنی ایشان چرا گردن کنی میکتی ملک غیاث الدین بر دروازه حصار رفت و هر چند زبان نصیحت کشاد و هیئت نیتاد و بر بجزیر طاعت افتاد و درینا و درند حضرت صاحبقران کما فرستاد آن که جا خوانان ایهام بریده خندق از آب کتی گردند و نقب چیان بکار خود مشغول شده بهادران جنگ پیش برده و استعدا و انبیا خنچهها نصب کرده چند روز کوششهای مرادانه بتقدیم رسانیدند و آخر الامر سیدیان علامات عجز و انکسار و رفتار و باطن خویش جای داده امان خود گشتند حضرت صاحبقران قم غفور و عفا حاضر عزت ایشان کشید مجربان المطف و احسان خویش نوید داد و سیدیان از قلعه رتشی بر و آن آمده با هر اقل عتبه علیا مغرور و سرور اگر گشتند حضرت صاحبقرانی چون مرصاید ایشان آثار جلا درت و جرأت مشاهده فرمود مجموع را رتشی نوارش مخصوص ساخته و با نغات و مسیور غلات نواخته فراوان اقامت متعلقان و منتبان متوج داریا و را آنهر کردند و بصیانت محافطت قلاع حد و درگسان قیام نمایند و چون سیدیان با خانه کوچ کرده متوج آن محسوب گشتند و دارو علی لایت رتشی از قبل امیرزاده ویرانها بسیار تخفیف یافت و مقارن برین حال عمرش را از قبل ولی شریاز شاه شجاع که بفضل و کمال جاه و جلال اشتهار تمام داشت بجهت پهلکات بایه سیرا علی رسید و بوسیله قربانی خواص تبرکات گذرانیده مکتوب بر شتبان انبیا کجی و بیرون قواعد اخلاص و دو تخریبی بعضی رسانیده بود انواع عنایت سیرا علی اختصاص یافت حضرت صاحبقران رجا بکتوب نامه نوشتن می بود و فرط لطفت و نرمی و محبت شخصی از ملازمان بایه سیرا علی را با تنوقات که لایق سلاطین ذوی لا قدر باشد صاحب عمرش را گذرانیده خدش را خوشنودن شاه کام چان بارس کسل کرد و یکی از پرده نشینان و دمان مظفری را بجزیره سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده چمان که خواستکاری نمود و ذکر هفت حضرت خسرو کیسیستان از رتشی رتشی بصوب دیار مازندران و مراجعت آنحضرت از راه بدخواه دوستان بعد از فتح قلعه رتشی حضرت صاحبقران استیجاز مازندران و محبت عالی همت ساخته با آنجانب وان شد و از راه روغند گذشته که بود جامه ضرب خیام لشکر ظفر نشان گشت امیر ولی حاکم مازندران را استماع این خبر پریشان بی سامان شد و از خواص خویش امیر حاجی طایفه دیگر با بقور نامی اسب و قطار نامی شتر و لطایف نقشه و ظرافت متعدد که عالم پناه روان ساخته بزبان استعانت عرضه داشت که اگر این بیت ملازمان شده سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده کمینه از سر اطمینان خاطر قدم و در سلوک طریق رشاد و سداده بخدمت ایشان فرخنده نشان مبادرت نماید آنحضرت و هم اسعاف اینجا بر صحنه ملتزم و کشید از موضعی که رسیده بود و غلج بر تافت از راه سلطنتان بر سرمان عبور فرموده و بمرغ زار را در کان فرستاد و بعد از توجه زیارت حضرت لایات بجا مازندران امیر شیخ علی حصار و تحقیق عمر که کوهکلات کرده با تکی چند از خواص ملازمان خویش شبی سوخت و امیرزاده علی میرزا و دیگر که با اتفاق بر حسب فرمان شهربار با استحقاق محافطت طریق و محاصره کلات سینم و بیالای کوه برآمد و در نیکو شب اوه غلط کرده بجزیر بند باختر و دو دشمنان بر این حال اطلاع یافت و شیخ علی بهادر را تیر در کشت داشت ترک بنک کرده دست از قصد کان باز نداشت چون مجاز سهمانی گشت امید می انتقام نماند چار و مقام تسلیم او را بپند ز فکر و قلع و دلا و کرد و علی یک مقدم او گشتن بنا نموده شادمانی کرد و در اغزاز و اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت بسیار بجا آورد و با او طرح بجا بست مصالحت انداختند و شیخ کنان خویش ساخته و در آن تابستان مضططون انبشار یافت و سپاری را رتشان قلعه قدم برداره عدم بخاند و چون حاکم اکان مضرب را پادشاه عالی مکان گشت امیر شیخ علی بهادر و دو علی یون پوسته احوال علی بیگ را باب حصار و عجز و بیاری که بل حجت و خسار بعضی صاحبقران کا سکار رسانیده و نافرمانه و درخواست کرد که خون علی بیگ تیغ سیاست بچینه نگردد و چون ملتس شیخ علی بهادر بشرف اجابت قرآن یافت علی بیگ را تیغ و کفن بایره کفک استباه رسانید و ملزم خسروانه کان گشته را بچینه دافران قضا جراین نفاذ بهوست که علی بیگ سایر امیر جوینی قربانی را با کوچ و متعلقان بمر قید برد

و دستور حکومت هرات را باسم غوری سپرد ملک غیاث الدین قلی شده به حسب فرموده ملک نیز متوجه داوران کشت از غایت شقاوت در راه بر کوفتی اقدام نمود که قاضی بخیر بآید شد که او را ندیده بهیچ قدر بدو سپارنش نرسیدان بیرون طریق مبارک انحراف می نمود و امیر که متوجه که بدو روئی متغیر کشت حکومت دستور محمود بخیر بجای میزد قمار گرفت چون حضرت صاحبقران مستقر سرسلطنت نزول اجلال فرمود ملک غیاث الدین بر علی یک ابابیر بزرگ شمشیر محمود سرخند موقوف است و علی یک جونی قربانی ملک محمد بن حسین امیر غوری بن ملک غیاث الدین را ندیده با ملک کان پیش امیر زاده عیسی شیخ فرستاد ذکر فتنه غوریان و هرات و انتقال خطرات در ماوراءالنهر و شرح دیگر حالات و احوال ملک غیاث الدین ملک محمود و برادرش در زمان حکومت ملک غیاث الدین حسین و پسر او ملک غیاث الدین بر علی یک فاکت کشتی را بعبت ساری و زری شب می آوردند و شبی بر وزیر رسانیدند و آن ماری غرضان در تحت تصرف ملازمان عسکر علیاد را کشیدند و در پای سرزخلافت مصیر عرضه داشتند که باندگان اعمام ملک حسین امیر و حشمت تمام اهلک و سبای پاران را تصرف شده ملک غیاث الدین نیز میان مرغی داشت اکنون احوال است که بمن التفات پادشاه عدالت شجاع در مرکز خود قرار گیرد حضرت صاحبقران کار پر تو حمت بلحاظ ایشان انداخته حکومت غور یک محمد که برادر بزرگتر او بود از زانی داشت ملک غیاث الدین شیخ شمس بنده کرده و ده سال آن گذشته از غایت پنهانیت حضرت صاحبقرانی خلاص یافت مطلق العنان شد و در اواخر سنه رجب و شوالین و سبعا که حضرت علی خاقانی را و انصاری امیر زاده میران شاه در موضع و پنج و پنجاه راز را بمرغاب قتل کرده بودند ملک محمد از جانب غوریان را طایفه از ارباب جمل و غور و توجیه هرات کشتند و ابو سعید سپهبد ایشان پوست چون بشهر رسیدند جمعی از ارازان او با شش آنجا متحی شدند و داروغه و محصلان را نگران امر آن جهت مهمت ضروری هرات بودند پناه بکسار احتیاج الدین بردند و غوریان دست بگرفتند و فساد برآوردند و چند روز پسرم علی آمد که از جانب تیان را و رافرد بود و در قلعه رسانیده آتش در آن زدند تا ترک توهم نموده خود را از بار و بیزاری نداشتند تا جان با سلامت بیرون بیداریدند و غوریان بر همان کشتیگاه انعام کردند اهل صلاح و ارباب عیایم و جمعی که از ضرر بگذرد داشتند در کوشها بخندید و عیایم و کشتیگاه ظاهر شده و چون خبر این اقدام میرزاده میران شای رسید امیر حاجی سیف الدین امیر آق قبا فوجی از سپاه حضرت آیت الله بر سپل تعین یافت و هرات فرمود و وزیر اعقاب بایسته لشکر در حرکت آمد امیر چون بجای شهر رسید غوریان مقابلت پیش فرستاد که جو جیبان فرستاد اتفاق دست او و جوانان چنان در قتال جدال فیه ممل گداشتند و خواران فرستاد روز افزون حضرت صاحبقرانی بکشت بر غوریان افتاده جمعی کثیر از آن طایفه قتل آمدند و بقیه سیف بشهر کشیدند و ظلمت بیایم اندکده و متفرق شدند و امیر زاده میران شاه از عقب سپه پناه و کشتن نصیه کردند و برای اعتبار از روی کشتگان چند نفر را برداردند و چون خبر این اقدام برآمد سیف الدین رسید فرمود تا ملک غیاث الدین ملک میر محمد که در سرخند مجوس بودند و امیر غوری علی یک جونی قربانی را امیر زاده عیسی شیخ در اندکان مضبوط ساخته بیک نگاه میداشت بیاساق رسانیدند و در سنه شمس و شوالین و سبعا که حضرت صاحبقران در غار اعدا بعارضه چند روزه این مرحله را فی سبیلی جادوانی رحلت نمود و از روزی چند خواهر بزرگ آنحضرت قاضی تکان آغا که خوانی خیره عادل بود و اوصی حق نامالک حاجت گفت و آن مختصر را در جوار فرار حاصل لاوار ابن عمر خیر انانیتش دفع کردند و آنحضرت امیر زاده علی بابا لشکری فراوان بر قلعه واقع قرار دید که خیر مایه سپاه جبهه بودند و فرمود و غنیمت یابون متوجه خطه کوشش شد چون امیر زاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد و قوم بگریز از ضرر بگذرد داشتند فرصت غنیمت شمرده آنچه در غرق و یاقته بیدار غارت و تاراج دادند امیر زاده علی بکشت خاطر بازگشته بار دومی اعلی پوست حضرت صاحبقرانی امیر علی شیخ بجاد و سیف الملک پل امیر حاجی سیف الدین آتش را غنیمت شایحتاجی را با فوجی از لشکریان مدافع میابکان جبهه فرستاد و بعد از چند روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهان شاه جاکو و املی و غاوشش الدین پسر و جی قراجهاد و و صایر تورا بدو هزار سوار جرج فرمان حضرت صاحبقران کار را عقب آنجا عت و ان کشتند و امر اسبق قوم بگریز از ضرر و پیا بان ایستاد بسیاری از ایشان انقبیل رسانیدند و املی و عیال آنجا عت را بایستی گرفته و احوال و احوال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند و در تاشی بهر امیر جهان شاه و دیگر سرداران از عقب میر قند ملاقات نمودند و چون امیر جهان شاه مامور بود که در طلب قتل الدین سعی نماید تا آنجا که میسر باشد از عقب و شتابد و جمیع ایشان ابا زکر و اند و از اسی کول گذشته تا کو توبا قنای فتنه و چون از وی خبری نیافتند معاودت نمود و بهر کسب یابون میروند و انواع و بگوئی و سیور غایبی اختصاص یافتند گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان بسجانب ایران منضت فرمودن آنحضرت از آنجا بطرف سیستان فتح ان رسیدن بهر حضرت صاحبقران طفر قریب پانزده سال نگر لشکری بیرون ز قیاس و تخمین جمیع اوند و بغیر تخمین از نگران از جبر تر مد بکشت چون کار ابر در

مضرب خيام پناهضرت انتساب گشت امیر جا که کرجسب فرمان بکجاست کلبستان اشتغال منمواد عقب رسیده بعبادت بساط بوسه سرفراز شد
بعد از عرض سمات ملکوت حضرت مراجعت یافته بجانب لایق که موسوم با بود شتافت و در این لایق رسید که تومس که میسری بخودی علم حصیان
افراخته پای را بدین غوایت ضلالت بنهاد است بچین شیخ داود سبز واری که حضرت صاحبقران و را در سبز واری بلند مرتبه گردانیده بود بکفران
نعت اقدام نموده و دروغه آنجا تابان باز در گشته است چون امیر زاد میران شاه بران جهل اطلاع یافته امیر قیاق بوقار با طایفه اردو لیران ملا بجانب سبز و
روان ساخته است امیر حاجی سیف الدین امیر قیاق با جماعه راه اشتغال می نمایند و درین اثنا گفتار باب سیستان نیز سمع حضرت صاحبقران
گشت و آنحضرت امیر شیخ علی و قیاق بشار را با سپاهی راست بجانب امیر ولی فرستاده تا در برابر او بنشیند و نگذارد که از مقام خود پیشتر آید و روی توجع بجانب سیستان
نماد و چون بهرات نزول فرمود بنابر اتفاقی که مردم آنجا غوریان نموده بودند مال بافی برایشان حواله رفت زیادت نصرت ایات بطرف سبز واری و در حرکت
و لشکر این حصار بدربار و در جماعه کردند و حصار را رفتند ده دیواری عظیم بنیان و شیخ حکیم زیر کمر بنقب چنان ایستاد که سیمنو با طایفه دیگر در زیر دیوار
مانده هلاک شدند و دود و دگر کس از قلعه پرون آوردند بر بالای کدیکه بنهادند و کل خشت استوار ساخته مناره ساختند اعتبار دیگر سرکشان و متمرکان باشد
فی الجبل شامت مردم قنابک بی کسبی غازی و ویرانی در هراسان واقع شد و تبصیر و بهرات و سبزو واکثرت در کمان کجایی سید که زندگان اجمال تحسین
نماد و مسلمانان از اوطان خود جدا نمودند بکرب غریب مبتلا گشتند و چون خطر خطیر و جان گیر از قضیه سبزو و فراغت یافت طایفه از سواران پیشین
نیزه گذار را بجانب سیستان بپیش نظرهای وان گردانید و خود را غلبه ایشان متوجه شده و در این اثناء پنج هزار کس از متروان سیستان پیش آمده و
عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته شده و برخی وی بغیر از خود و چون سیستان از غبار غم سمناد با پای ملازمان کاب عطر ساسی آغاز نهاد و بدو
نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران بیایای اشته برآمده و شاهان تاج الدین کجایی جمعی پیش قطب الدین سید غریزمن بپس سرفراز گشتند و
باب صانع و بالفکره اظهار خستگاری بجای آوردند و بنصوف نوازش اختصاص یافت آنحضرت بایشان بکجایت مشغول بود که ناگاه سیتانیان از راهته و مکتل
بغیر جنگ و یکار پیاده و سوار از دروازه پرون افتادند حضرت صاحبقران کالکامه در سوار و کیر کله باز داشت و فتنان اقامه امیر محمد سلطان شاه باغری نزدیک
پیش و دود و دگر حمله اول بطریق کور و فتنی وی از پیش خود و او بوجبه منموده عمل نموده مخالفان از عقب ایشان وان شدند و آن و هزار مرد و از کیر کله پرون
آمدند و یکدیگر حمله آوردند و آتش حرب بانه هلاک افروکید و سپاه منصور بنیر شمشیر آرد و مار از روزگار مخالفان بر آورده و مردمی مرداکی اند و چون
زمانه با پسایم نام زندگان بر گردید و در ده و کرده دست از خون بختن باز داشتند و در برابر یکدیگر فرو افتادند و در یکدیگر حضرت صاحبقران قلب را بغیر شکوه خسروان
ترنیز و دود و دگر و سپاه و وجود همایون امیر زاد میران شاه زیر دینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین قیاق بوقار با و دیگر سواران ملازم او گردانیده
و بشیر و امیر خداداد و امیر سار و با و لشکر قیاس از اطراف جوانب حصار را احاطه کرده و رعایت عزم را مرغی داشتند و پیش خود خند می کردند و چون
شب رانده هزار کس از شهر غریزمن شپخچان پرون آمدند و پیشتر از این عباس و بهرات خواج که بر لیرایشان افتاد بودند تغافل نموندند تا آن قوم از خندق گذشته
بیشان را دود کردند و دست جبارت اسب مشتری چند تلف ضایع ساختند و بعد از آن سپاه نصرت نشان از اطراف جوانب تیر باران کردند
و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک و بوار انداختند و دیگران از فرازش گرفته شهر را کردند و در یکبار از آن هر دو لشکر و لیران هر دو کشور با می رسیدند
نهادند دست بقبضه شیشه و در دست خنجر بردند و امیر زاد علی بن امیر مکیه با پانصد و ارب رجاعتی که در برابر ایشان بودند همه کشته شدند و بجمع را بدوازه
رانده از عقب ایشان شهر رفتند و شهریان او داده او را با پانصد کس در میان گرفته سپاه نظرقریب دست از جان شیرین شسته و در مقام سربازی آمدند
و راه پرون شدند و دیافند در مرکز نهادند و در آن حال قیاق تیمور بشار را بپار سوار نام و بجانب شهر شتافت و محافظان را روزه را رانده
بسیستان آمد و جمعی که در سپاه نصرت شار بسته بودند بضرر شیشه صاعقه که در پر گنده و تفرق گردانید و امیر زاد علی بقوت خود از آن مهلکه بسلامت
پرون آمد و بموکب همایون ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین انست که بیانوی قدرت توان سپهر شمشیریان بپتونانفت از حصار پرون آمد
روی عجز و استکانت به خاک ساحتیار کاه گردان سپاس نهاد و ملازم پادشاهان ذیل غفور و جباریم و پوشانیده بجان ایشان را دود و زانی که حضرت صاحبقران
کامکار با پانزده کس می جیه و خوشن بختی از بغیر فرستاده قریب بی هزار کس از بی کمان سیستان مجموع با تیر و گانست یکدیگر کشته از بار و نیزه کردند و
از راه خمارت جبارت نموده با وجود آنکه شاه قطب الدین کالکامه ایشان را ملازم سپاه سربا علی بود روی بمسکین همایون نهادند حضرت صاحبقران کالکامه
مشاهده فرمود و بخت بظن لشکر عیان کجای قول مخلوف ساخت با کمان سیستان را باز آن کردند و جمعی بر کمان شهریار کادمان سید حضرت صاحبقران

سعادت قرین چون تیر جلوت کین سید فرمان آقا شاه قطب الدین ایبک کرده و لشکر مرتب کرده خواست که نفس همایون بزم دفع مخالفان رسید
 رود آمد دست رعنان ملک همایون ده انحضرت رخواست بندکان مخلص شونده امر او بجا دلان زمین و بیار بیکار آمدن نمود و بزم شیر
 قیرونی که کزان پیمان امیر خاک ذلت بجان انداختند و اندکی تراشیدان حنت و بخرج از معرکه جسته شجر درختند و دروازه بسته تصور کردند که سبب
 حوادث را یک مشت کل از توان داشت و لشکر منصوره به فصل آمده از صدمات ایشان رخنه نبورید آمد و شهر را منجر ساخته دیوار را جند انداختند و
 منازل ساکن شهر سیستان را وای ز غنم گردانیده بکس از پاسبانان که در آن لیده یافتند بسیار رسانیدند حضرت صاحبقران کاملاً
 بتقل اموال شاه آن یار امر فرمود و حکومت سیستان را با توابع شاهان از زانی دهشته شاه قطب الدین میروسان آن یار بر سر قند فرستاد و فرمود علما
 و صلی سیستان را اگر بخواهند بقرا بزدند و چون ظاهر همایون حضرت صاحبقرانی ازین امور فراغت یافت متوجع است شد و در راه ملازمان کاتب شجر را از آن
 حصار منجر ساخته و چون بکنار آب میرفت دل مستمرد و از طوطی لشکران حضرت شعار زلزله در بند رستم افتاده و مفاصلش از بزم کینه خراب شد
 رایت نصرت ایشان از قلعه در حرکت آمده و درین اثنا بمساع علیه رسانیدند که توسن یکودی بجای کچ و کران فداست حضرت صاحبقران که بردن
 امور ملکات آگاه بود امیر زاده میران شاه بدفع توسن نافرود و امیر که پیشتر بجهارم که بغیر صابرت انحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگران
 نام دادر ملازمت شاه زاده روان داشت ایشان و زو شب از حرکت نیناسودند و در جلگه قرن توپن جوشم و رسیدند توسن سوار شده و مصطفی
 در مقابل لشکر منصوره آمد حاجی سیف الدین در حمله خنث سرش از تن جدا کرده مبارک کیتی پناه فرستاد و صاحبقران ظفر قرین بالای اسب بر سر ایشان
 و درین اوان ملک مقصود که درین صاف ایچسیر انحضرت تیری بر دست مبارک انحضرت زده بود با بخت با ای شرف بساط بوس دریافت حضرت
 صاحبقران همین که چشم بر وی انداخت و را شناخت و چون مجلس اشرف اعلی پروان فت از موقف جلال منظران اجل الاذعان سدد و ریافت که ملازمت
 او را تیر بان کردند مصرع این که لاین عقوبت همچنان بسپار نیست و در انشای یورش قلعه مقصود و قلعه سرخ نیز تصرف بنکان حضرت
 صاحبقرانی آمد و در خلال این احوال خبر رسید که از اول توسن سوار کس در قلعه جمع شده اند و مسلمانان از سر میرسانند صاحبقران لشکران آن صوب کشید
 و سپاه منصور خنک را ندانده کوششهای مردانه نمودند و حصار را منجر ساخته بعضی از مردان ارباب عیسان را از کوه بریزانداخته و برخی را گردن دهن سر
 زمین از زلوت وجود ایشان پاک ساخته و بعد از فتح عنان غنیمت بجایب منتهی شد و در انجام مردم بقای کحصین نموده بودند و رایت شور و سر
 بر افراشته بجا دران سپاه ظفر پناه در محاصره آن حصار نیز غایت جد و جهد بزدن و اشته بیزی و دل حضرت صاحبقرانی قلعه را یکپاشا نمود و متع
 در مخالفان بجهاد از سرهای کشتگان سار بر آوردند و پیش ازین و غایبان از تحت سلیمان المچی پای میرا علی و مستاده اظهار افتاد کرده بودند و از غنم
 طلبداشته و درین با خبر رسید که ان جماعت قدم از طریق طاعت پروان نهاده یا غنی شده اند حضرت صاحبقرانی عنان غنیمت با بظرف انعطاف
 داده و بر همان فکر که بر ظاهر قلعه نزول نموده اشارت کرد که رزم از میان پل افکن شیر شکار مکتب نرم و پیکار شدند و قتالی تعصب وی نمود و میرزا
 علی اکو تهور و طایفه دیگر از بجا دران نام و بخرج و کشتند و یکی شاه پسر مبارک شاه بود و الیغی تقی اکو و چون قتیور بجا دربی تاشا و دو غنم در شال
 این معارک قدم سینه ها و رعایت ضرر نمیکرد حضرت صاحبقرانی خنثش او را و ز پیش خود باز داشته بود تا پسکی آن نزد و چون خبر فخر ام
 باورید آتش غیرت اشتعال افیاب حشمت آورده را زورده رخصت جنگ طلبید و متبول نیتاد و آتش حرب جلال نوعی فروخته کشت که از اجماع
 مخالفان بسیاری از قشونات مرکز خود خالی گذاشته مکر رمضان اخراجی که پای و تزلزل نشده و مانند کوه بر جای خود ثابت قدم باستاد و حضرت
 صاحبقران فلک شکوه فرمان اذاجبی زامرا حکم کرده آن گروه بنوه را بر جای نزد داشتند و عید خواجه که در صومس بود بر سر یکی کین کرده چون
 دشمنان ابروی که از افاد یکی را از ان جمله موسی گرفته از اسب فرو کش و سرش از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آورد چون روان
 کوکی جن جن جبار قتی بطور رسانیده از انحضرت احسان بخش یافت و سپاه ظفران از طرف بوسه وی جدا نموده و داوران یکی مقال دادند و ایشان را
 مقهور گردانیدند و قلعه را در تحت تصرف را کردند و میر که در آن حصار یافتند برهنه رجاات خوشن تقسیم نمودند و بسیار رسانیدند و چون خاطر همایون بر
 صاحبقرانی بفرود دولت و زمین سرول و زمزم و غایبان سپید فراغت یافت عنان بچو بصبوب قند و تافت پیش از ان امیر جهان شاه و اسکندر شین و
 بهادر در حجب فرمان آن طرف رفته بودند و سران آن موضع را بقید و غلول را ردوی علی مرستاده و چون رین لا قنده را مضرب خیام لشکر نصرت شما
 کشت صاحبقران گردون قدر امیر جهان شاه با کوراصنوف نوازش عطا اختصاص داده و خنثش بسیار بی تیر قلعه کلات که از احمات قلات

ایرانیست نامزد فرمود و او توجع بجانب شد آن حصار را بفرمود و قتل و غارت کرده در میان آمد و اقبال را حجت نمود و بار دوی همایون پرتو
مجد و انبیاات خسروان سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده میران شاه از راه حصار و بر باطل سلطان محمود رسیده فرودست بپس حضرت صاحبزاده
استعدا یافت چون تمام خلیستان را از جانب اقبال غایت بجایست تحکاک و خویش محطوف ساخت
و بعد از قطع منازل طی مراحل در راه سلطنت سرگذشت و در احوال جلال فرمود و چون سه ماه عیش و طرب شادمانی بگذرانید بار دیگر داعیه تخریب از نذران انظار
خیبرش برزید و فکر لشکر کشیدن حضرت صاحبزاده را بفرمود و زمام و الی و لایست ما از نذران سابقا فرزند کلک بی
گشت که امیر ولی مانده در آن عده داده بود که متوجه گشتن شود چون قبول غیش و لمان نمودا حضرت را این مخفی بر خاطرهایون کران آمد و بعضا
لشکر حضرت شعار فرمان داد و انبر تر که گشت و تلخ را بخدمت دولت اقبال ساخت و چند روز را بجا توقف فرمود و در این اوقات که ایچیان بکبت آوردن حضرت
سلطان و پس از آن شاه شجاع برای امیرزاده میران شاه پسر محمد بجانب فارس رفت و چون در راه علی مرتب را بر بنیت تمام بقصد اسلام بلخ رسانیدند چند روز
در آن تمام بجهت افزای ملبوس و سرور گذرانیدند و از جمله ایچیان حاجی خواجه که آن مسافت بقدام بپس نهاده بود و پای زاهد و پیرون نهاده میا سارسانید
بالحکم چون حضرت صاحبزاده کامکار از بقعه اسلام بلخ در حرکت آمد و مرغاب سید محمد علیا خان از هر دم محرم شاه زاده میران شاه از حضرت استقبال نمود
فرزند از چند روز امیرزاده خلیل سلطان که دو ساله بود همیشه داشت بانوی عظمی را بملک خانم خان اده طوی اده و خان اده بهرات مراجعت کرده و هر
ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان اصحاب خوش سیرت و بدو یکس از خاتین بنیاد توانا غدار و دوی همایون مانند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه
ماوراءالنهر شدند حضرت صاحبزاده مرغاب نهضت کرد و از راه بکته شمش بجز رفت و از آنجا روان شده و از اسب و کشته شده سوار سپاه
حضرت انما گشت و در آنجا سمع اشرف اعلی سید که نوکر امیر ولی کو توانا حصار درون قلعه را مسخر کرده اند و باجماعتی در آن موضع متحصن گشته اند و جنگ
بیکارست و شیخ علی بشار و سواران که پیشتر فرود بودند در موضع کا و کوشش بقبول امیر ولی رسیده جنگ آغاز کردند و بشیر پای شتاب جلا
پیش نهاده حمله آورد و دشمن از مقابل تری بردان و زد که دو دوازده تن کشته شدند از جانب حلق و اسیر و فتنه و بچه لوان دل و جود و جوی چنین بایل متوجه گشتن
بیک ضربت سرش را بدن جدا ساخت مخالفان منقرض شده و بشیر آن سر را برده در زیر پرسم حضرت صاحبزاده گفتند و حضرت شرف احاد از آن
داشته موضع کا و کوش سیورغال و گردانید و لایت حضرت شعار در حرکت آمد و نظام قلعه درون نزول نموده و لشکر حصار را در میان گرفت و جنگ
در انداخت و یک و یک تخریب کردند و آن فکند و کوتوال قلعه را بامر که در قلعه یافتند بسیار سارسانیدند و حضرت صاحبزاده از درون نهضت نموده و
از دهستان عبور فرموده و از آنجا بجهان که گشته در سنان فرود آمد و بموجب فرمان از امر از راه و صده و یلیغ واجب از دهان صدور یافت که بر
جوبایل بستند و هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ واقع میشد زیرا که در تخان بجعل و پیشه را بریده و بدید میساختند و دست و پا را در لایق و فرینش آمده مجازات
دست میداد و در آن معارک حاجی محمود شاه میسوری و آق تیمور بکهور و پسرش شیخ تیمور بکجهای مروان کردند و مدت نوزده روز جنگ و جدال حرا
و قتال میان این دو لایق بین نوال گذران بودند و در پیستم امیر ولی با جمیع لشکر استراحت و مانند برق با در حرکت آمد و پای جلا در پیش نهاد و بقدرت
و توانایی سعی و کوشش نمود و چون سعادت اقبال میبختان سپاه حضرت مال بود بر عهد و اجتهاد و فایده مرتب بخت بکته خایب خاسر و شکسته و
پرشیا و غایب از گشت و لشکر حضرت قریب یک ماه میزد و پی و تا خند و بسیاری زمانه را باینان البصر بتبع تیر از پشتین بر زمین انداختند و بعد از آن
امیر ولی حضرت صاحبزاده از عالم عمومی خلیستان و لایت خطی و اوی و ضعیفی او داشت فرمان اقامه اتومان را بر کوسای قوشون خاطر ضبط و
استحکام جایی خویش و پیش از خندق فرود آمد و از چهره افضلیها مرتب گشته و در آخر روز پادشاه صاحب یقین مساعدت ملهم توفیق از سپاه و
افزون سی قوشون اختیار نموده و در یک کجی باز دهمت چون صفحات و نگار مانند باطن چشمان حصار و کامکاران را یک تار گشت امیر ولی با
دیو سار بجان غرور و پند از حصار پیرون آمد و بفرمود شیخون و آن شده و در محاکم بکته بار دوی همایون بر برابر امیرزاده میران شاه رسید و در آن روز
حمله کرد و چهره و چنگا که ترتیب اده بودند بضرر بشیر و اعمال سنان بدیداختند و جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی را خندق بر یکدیگر افتادند و در آن شب هون
امیرزاده میران شاه بن خویش متوجه بداندیشان گشت فرمان او سپاه بفرزندان تیر باران کردند و مقارن این حال آن سی قوشون که در یک کجی دشته بودند
از محل خود در حرکت آمد و بدشمنان را خند و بضرر بشیر آتش آرا و ایمان خاکسار را متفرق ساختند و امیر ولی پیش ازین فرموده بود که در آن
جایه بسیار کینه بچهار اقلعه کرده و آب چاهها سر داده و بچنگا پر دشته بود و در ظلمت لیل از نذران لایق از جمله سپاه منصوره روی گردانیده و اکثر ایشان

در چاه بوار فاند و هلاک شدند و مضمون من حضرت ابوالفتح فی موضع بیست و این واقع در شوال سنه ست و نمانید و بعد از روی نمود با بچه خود
 در عجب و حیرت و بیستولی شده در بهمان شب بانکه نفری رسپاه و عیال طفلان برداشته از راه کوه کجایب منان بر پس پل تعین نمودند
 و کوه و تعلقات آن در قلعه کرد که گذشته خود بطرف می رفتی به نمود و حضرت صاحبقرانی خدا داد چینی و ایرش شیخ علی بهادر با و دیگر ائمه نام دار و
 لشکر جبار به کماشی فرستاد و ایشان را در دوری سیاهی سپاه و بیرونیده خنک از نیم خود را در ولایت رستم را انداخت به حمایت جنگ و کربا
 بلند از غرض و استیک سپاه حضرت مشارع خاص یافت حضرت صاحبقران حکومت لایت استر اباد را بقمان پادشاه پسر طغایمورخان که مدتی بد
 از خوف میروی را طرف انکاف سرگردان بود ازانی هشت و مجلد خامس است که از این فایت که ایولی بر یکی از امار طغایمورخان بود که کشتار در
 توجیه رایت ظفر سیکر حضرت صاحبقرانی از استر اباد بر می از آنجا اصبوب سلطانی و معاودت
 آنحضرت از سلطانیته باز آمدن از آن موضع بمرکز و فرود پس نشان بعد از آنکه تحت استر اباد رحمت
 نصرف صاحبقران آمد آنحضرت فرمود که امیر آتی بوقا و اوج فتنه ایجاد و اغرق و لشکر دزدستان آنجا باشند و از هر ده کس سلف اختیار کرده که از
 رکاب شرف اعلی جدا شوند و در ضمان حمایت غایت که در کار رسوا شده روی بی بخا و بیکجا آن لایت را بد و از هر وصول آنحضرت پای ثابت
 و قار سلطان احمد بخدای پسر سلطان و میس جلای که در آن و آن سلطانیته بود نزل شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امار امقلان ابایس خونی
 در آنجا بگذشت و خود بر جناح استعجال بجات تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرموده پادشاه بخت کشور با شصت نفر از شیران به پیجا و ننگان
 در میای غادر قلب فضل شتا و چون لشکر بر سر مروری سلطانیته آورد و بخا لغان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند بوقا را بر دشته بجات
 تبریز شتافتند و عمر عباس قلعه را ضبط کرده و المی را با اعیال این شتره پیش حضرت صاحبقران فرستاد و جمعی از ارازل و اباشان با و از آمدن سلطان احمد
 محصلان آن که عمر عباس بنشین کرده بود که فرستاده و امیر خود ضبط قلعه کوشیده چون کذب خبر بوضع پوست کزان پکاران قبل رسانید و
 چون شدت سرانجامیت انجامیده موسم حرکت لشکر در رسید حضرت صاحبقران کما را با سپاهی قزاقان از خیر حساب شمار عازم سلطانیته گشت
 عادل آقا که از عظام امرا سلطان و میر مع دو بعد از وفات و متوجه تبریز گشته ملازمت شاه شجاع بنیود و پس از رحلت شاه شجاع در ملازمت پسر سلطان
 زین العابدین بر می بطلبید داشت عادل آقا بجانیه کرایس که در آن اساس شافت بمنصب بلند و عطا می ای جز اخلاص فایت آنحضرت لایت
 سلطانیته مضافات توابع را با و ازانی هشت و محمد سلطان شاه با طایفه لشکر خراب و معاودت و باز گذشت تا اتفاق یکدیگر آنچه توین از ولایت
 یاغی در خون تصرف آورد و چون زین محمد فراغت وی نمود حضرت صاحبقرانی به سلامت سعادت عنان معاودت بکوهستان مقام تافت و ملوک آنجا
 از احرار و ولست پیوستن از خزان نموده در موضع حصین متحصن شدند و لشکر ظفر قریب دست بغارت و تاراج بر آورده و پنج مین بسیار بگذشتند و غنیمت فراوان
 بدست ترکان افتاد و چون آن بایگاریوب بجا و منتهی شد رایت فتح آیت بطرف نازد بان در حرکت آمد و تخریق ساری می جبهت آن موضوع غایت یک
 گشت و داشت این اوقات سید کمال الدین سید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند بتاعت مطاوعت موفقی شده نواب خود را بانشار و پیشکش بپای
 سر را اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه باسم همایونش خواندند و حضرت صاحبقرانی سادات عظام را بکوفت شصت مصادقت لایق
 پادشاه ترغیب و تحویص فرمود و از دیار نازد بان توجیه ما و آنحضرت گشت آن استان بمرکز و عبرت و شادمانی بگذراند و رستمان در آنچرخ برای بطریقه
 بسر برده و در آن رستمان توغیث خان از جاده صواب انحراف جبهه قرب صدمه اگر کس از اکثر ایشان از اسلام بجهتند استند با و از ده شاه زاد و از
 شاد و سرور ایشان موسوم به یک خواد و امرا بی انصاف مثل داود یک و علی یک و علی یک و قراخی غیر هم تبریز فرستاد و ایشان آن لایت رسیده آید
 ملوک بود و از قتل و اسیر و غارت تقدیم رسانیدند و چون دین مقام بخاطر فائز رسید که نمازین معنی بعضی از مجلدات سابق است که از شش فایده در مقام
 بر فضیل این بجات کیش آمد و ذکر توجیه حضرت صاحبقران کتیبتان بار دیگر بحاجت ایران که مورخان
 آید این یورش شش ساله تعمیر میکنند در شهر سنه ثمان ثمانین و ستاد صاحبقران گردون آن اعیان پورش ایران از خطر
 خطیر برز و با حصار لشکر فرزند و فرزان او بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان ابن امیر داود و بعضی از امار و دیگر ضابطه ماولا تعمیرتین و مودود بر آتی
 معمود شده روی تاج بایران بخاد و از چون عبور نموده و ساکت منازل نموده چون خبر در کوه رسید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم
 بانکه با بیک با یون بیست و پیش ازین سمیع اشرف اعلی سیده بود که ملک غزالدین حاکم آنرا کوچک قافله باز کرد از رستمان یکدشته انصافت کرده است

واموال ایشان برده و در خاطر خیر سوخ یا فایده بود که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشد و درین اوقات که فرزند و کوه ضربتیم سپاه کرد و لشکر کشت ای عالم آرامی بکشتن اموال ملک طرف نموده میان از بیانی ملک غزالدین حرکات ناشایست و دشمنه عرض کرد ایندین صورت علاوه کنون منیر انور شد و کشتن قضا بجهان فدا یافت که تو اچان از برده و نفرا حیت ما کرد و تا ملازم کتاب همایون باشند و بطالع سعد و نجات یون حضرت صاحبقران غرق نگذاشته عازم رستان کشت بختی که چنانچه در اصل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد آتش هفت غارت ران خود زدند و قلعه خرم آباد را که پناهگاه اهل سرق فساد بود و خراسانه ویران گردانیدند و اکثر درون لران ابدست آوردند از برای رگور زدند و لران و آن آتش بحداد و عمر عباس و محمد سلطان شاه مرصی کشته اند و از فدا بر بقا پوستند و خواجه علی نوید سرمداری او بعضی از معانک تیر می سیده بود بعد از آمدن بهمان خرم در کشت با جلد در حال این احوال بمع همایون حضرت امیر صاحبقران بهمال رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده از بغداد بر تیر انداخت و آنحضرت تیر زاده میرانش با طایفه از امرام و ابرسم خلاصی فرستاد و شیخ علی بحداد را در غرق گذاشته خود نیز روان شد سلطان احمد جز توجیه لشکر فرو اثر شنیده و کلاک انفرادی و قتی نظیر زبان انده بجایب بغداد شافت و حضرت صاحبقران مظفر دین امر حاجی سیف الدین ابار و دیگر امار و بحداد را در انجا روان فرموده و چون ایشان سلطان احمد رسیدند خدمتش احوال اشغال گذشته جان از آن رطبه پرورن و دوا یاس پس پر شیخ علی بحداد با معبود چند از خعب فیه در موضع ملک نار سلطان احمد را دریافت با او کرده و بنوه بود حربی معصب وی نمود و لیا پس فتح ابر راجی کران سیده سلطان احمد از آن محله خلاص یافته در رفتار بابا صبا معنای کرد و جراحات لیا پس خواجه بسو المراج بچشده رحمت فراوان کشید اما آخر الامر حق و غوغا شفا از زانی آتیه در پایش اندک نقصانی یافتی اند و در آن میرش در بخوان خون زیش عظیم واقع شد و مردم همپا عرصه تلف گشتند و از آن جمله قاری نایق مقداد پندکس بگاه و دود پاک ساخت ترو شک آن لایت آتش انتقام سوخت و ممالک آذربایجان ریخت تصرف بنده کان صاحبقران کتیستان آید آنحضرت بجوای شنبه غازیان ول منمود و لاکبر و اشرف سادات علمای تبریز سادرت بخدمت نموده معادلت مست بوس در یافتند و بموجب فرمان ال مانی پاریان آن لایت حواله در اندک مانی بوصول پوست و آن تابستان تیر نو نواحی آن ضربتیم سپاه حضرت انجام گشت و چون رمدت حکومت عادل آقا امر آنحضرت صاحبقران بمجاونت موافقت و در عراق نبوده است بود انجیر و کتبه خاندن بخشی تمام در خاطر داشتند انکو تهور امور شد که بسطایه رود و سنان متعلقان و در روز معین بکرد و غزایان و دایان و اگرک با ساهامی راز اند و خسته هماید و انکو تهور برب فرمود و عمل نموده بسطایه رفت و شرط خذنگا بجای آورد و چون مقرر شد که عادل آقا را بهمان عده بکرد و ازین خبر آگاهی آید خواست که دستبرد می نماید و حضرت صاحبقران برین مانی اطلاع پیدا کرده در شبی که روز دیگر و اعیه و داشت فرمان او که مجموع ملازمان جب پوشیدند و یاس دشتن قایم نمودند و عادل آقا صاحب بگاه آمد بحداد را از اطراف و چو او آمدند و او را بگرفتند و عادل آقا تافت و دامت بسیار اظهار کرد و لیکن هیچ فایده بران تیرت بخشش و بعد از چند روزی یواری بر زیشش انجند رخنه در قهر حیات او افتاد و مرچ داشت از اترقه و امتعه و اسب و شتر و خیمه و خوراکه ببا قراج رفت و عادل آقا که او را در نظر نارد و بعضی از توار کج دیگر بسیار عادل تیر کرد و اندازم می بود که بفرمان با قاخان ر بدایت حال شهنه سلاح خاندن فدا بود بخدمت سلیمان نامک سلطان و پس آمد و شش سینه و دو کلاه و یک کرا و عروج یافت و چون سلطان عراق عجم پیر خود کیش حسن رازی داشت عادل آقا از راه نیابت و بکومت آن ملک مشغول گشت بعد از رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس پس سلطان حسین بن سلطان احمد پادشاه شد بواسطه مستبد و استقلال عادل آقا قیسی نسبت با و در مزاج سلطان احمد ظاهر شد و سارق عادل بن مانی ریافته در مقام کاف و غشی آمد و چند نوبت لشکر اجماع کرد و قتل سلطان حسین را بجهان ساخت و چون طاقت مقاومت و در خیر گشت یورش ندید شیر از پیش شایع رفت مدتی که ملک فارس خلاف طبع روزی یکبار آیند و در آن و آن که رایت ظفر بکرد حضرت صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود شخصی ابرکاه عالم پناه فرستاد و خلوص نیت معروف است و آنحضرت و اطلبه داشته و حکومت عراق را مغضوبی رویت او گردانید و ثانی بر حرکات ناشایست قدام خود چنانچه از آن محروض گشت عاقبت جزای اعمال پسندیده که دهنست شامل و نکار او گشت بعد از کشتن عادل آقا حاکم غلخال محمود خنایی امرونی را که در قناری نیاف پیر و او سرش از بدن جدا کرده و باروی همایون فرستاد و ذکر توجیه حضرت صاحبقران بجایب کرجستان و منجر شدن بعضی از قلاع در اشنای راه و رسیدن آنحضرت تفکین و غریمت نمودن او از استیجاب تقبلاق قرا باغ حضرت صاحبقران که کار در افضل آستان از تبریز بر سر بند کرد و آن خرام وار شده بر آن بخوان در حرکت مدو ریت فتح آیت چون بحداد کرانی رسید بحداد را سپاه حضرت نشان قلعه اسخر ساختند و شوی انجیر حین نام گرفته و دست بسته سیده سینه ریخته

و از آنجا روان شده بظاهر حصار رسوا که برکنار باب رسوا واقع است نزول کردند سپاه حضرت شاعر فخر آفران حصار را منهدم ساختند و در قلعه تولا ن کمان
 کر فیش حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در جنبش آمده بقارص سیده و اهل آن قلعه در حصار را بسته بعد از جنگ جدال حکم آن حصار که موسوم بکویت
 بود را جزو مضطر گشت و سپاه حضرت انتساب حصار را غارت کرده ویران ساختند و در عین بدست شدت سرارایت حضرت امتداد و تهنیت از آنجا آمد و از راه
 کینوش قتلگس که از امهات بلاد ایرانشهر است یکدیگر میان املاکات آراشت اعتماد بستاری قلعه بخاده روی بر زم و پیکار کردند حضرت صاحبقران این پرورد
 فرمود که چگونه روا باشد که طایفه اگر چنان که از نور توحید و عرفان بهره ندرند و در وسط مملکت مسلمانان دست را گرفته دعوی سلطنت کنند و ازین عجب آنکه اوقات
 سلاطین اسلام بانکه چیزی را ایشان قانع شده تعرض بکفر و فجور نمی کرده اند اکنون که تمام محام جانان رقصه اقتدار است که رفته بر زمین و بیست و بیست و بیست و بیست
 میدنم که در صلبین شور را از لوث جور و اجابت بلخرپاک کردند و چون مجاهدان ملت احمد مسل از زبان آن قد و ارباب ول این کلمات شنیدند و پیرا و چیرا
 از اطراف و جواب پیش برده کوششهای بجا آورده نمودند و بتائید پادشاه لم یزالان صحنه بجهنم پیچیدند و ضربت شمشیر را بر کارزار باران باران فرستادند و در سر
 ریش ایشان ملک قنار را دست کردند بسته بدرا که کتیبه پناه رسانیدند و جیب فرزان بندگان پایای و کفاند حضرت صاحبقران اقلیس حضرت نمود
 طبع مبارکش بشکار رغبت نمود و چون جبر که هم رسیده حیوانات زکوره و آب و غیره ذلک مشاهده نموده سپهنا از ملاحظه آن خبره ماند و از بسیاری
 شجر که افکنده شد شکریان این بر دشت آن مجاز کند و چندان آن صحرا و بیابان را ندیده و در مهابت و خوش و طهور و نجوم و موسوم این عیش و فراغت روزگار گذرانید
 و حضرت صاحبقران سعادت قیران آن سرزمین روان شده هر قلعه و حصار که بمرسپاه حضرت شاعر بود یعنی اجتماع بار و غنی زبان این در این سرزمین
 کشت چندان سیم و زور و لعل و کوه مریدت لشکر افرا که دیده از نوین اهل احتیاج پر کشت چون لایت شکی محل نصب خیمه ها که بکهر احتشام کشت حضرت
 صاحبقران کردند و غلام همایون و بجاوری از عمارت کرد و در آن طریق از مرفه و دیر جهان به توجیه شکریان شد و ایرمچیک میر موسی بدایا قنیت رفت
 در ولایت مذکوره و ظایف قتل و منسوب غارت تقسیم رسانیدند و در موضع قبله باره و بیایون پیوستند و حضرت صاحبقران قلعه سرخ را نیز خرابه ساختند
 یحسان کرد و آینه بجای راب که در نزد فرمود و بر آن آب پل بسته عنان غنیمت بجای برد و معوض ساخت اهل آن ولایت متقاعد گشت بقربا باغ رفت
 و ملک بقراط قتلگسی بچلیس همایون آوردند حضرت صاحبقران و را بقبول است و پناه دعوت فرمود و ملک بقراط در مهابت اهل اسلام غرطایه قتلگسی را
 بمملکت خود معادست نمود و در این لادالی لایات شیر و انات امیر شیخ ایرمچیک خدنگاری بیان بسته در آن زمان که در بارگاه فلک اشتباه از برجگاه
 و منقوبات نمیکرد این بر پشت غلام زور خرد بخیل عرض در میان ایشان ایستاد و خبر خوش تمام کرد پادشاه هفت کشور روشن شده بر توالتفات اهتمام بر
 احوال و انداخته تمام ممالک شیر و انات با مضافات معنوبات بختش از زانی داشت و شیخ ایرمچیک حقیقت شیر و انات واقف شده علم با مهابت با و ج مهر
 و ماد بر افراشت ملوک کینان این را لاسبت بهلا زمان عتبه علیا طریق موافقت و مقابعت ملوک داشت و ولاد و نواب خود را با تحفه هدایا که لایق
 چنان پادشاهی باشد بارودی اعلی فرستادند و در انشای این اوقات امیر شیخ علی بجا که بموجب فرمان محافظت عراق می نمود و از راه اردبیل آن مردم
 سر کرده بقربا باغ رسانید و حضرت صاحبقران آن رستان نیز در آن موضع بهرست شادمانی و عیش و کامرانی بگذرانید و ذکر نهضت حضرت
 صاحبقران بجایب برود و رسیدن خبر توجیه لشکر توغتمش خان بجایب از برای بیان در اوایل سینه متع
 و تمام رایات حضرت آیات حضرت خاقان کتی کشای وی غنیمت بمقام حجت قزاقی برود و در آن یورشش بمع همایون رسانیدند که توغتمش خان
 نخل خلاف بر جو سپاه عدوت نشانه و از لشکریان وارد کنایه کردید و اندک غنیمت عبور داشته است حضرت صاحبقران شیخ علی بجا و انکو توبه
 و عثمان عباسی طایفه دیکلر بجا در آن نام دار افغان اذنا را بکشد که شسته تقصیر آن قضیه نمایند اما اعلی بقدر رجب فرموده حضرت صاحبقران
 کامکار و در حرکت آمده از آب بکشد و بیاعی رسیده پرسیدند که شما کسایند ایشان جواب دادند که توغتمش خان را در دست تاده تا لشکر امیر تپور را شکست دادیم
 امرنا بر و صیت حضرت صاحبقران غلبه کشته داشتند بخلاف عادت رجبک مسابقت نموده باز گشتند و مخالفان این منشی بضعف و خجرت حاصل کرد
 خیره کشته جملة آوردند و بتیر باران مشغول شدند اما بالصوره بجایب ایشان تاخته دفع جایل واجب هستند و اندک هشی می نموده چهل کس از لشکریان
 کشته و در این اثناء امیرزاد و میران شاه کورکان سیده بر تیغ آتش بار دارند و روزگار ایشان بر آورد و پای ثبات و وقار از دست لرزل شده قرار بر قرار خنجر
 کردند سپاه حضرت شاعر را غنیمت که آن قوم بی گنا را با آن طرف رسیده رسانیدند و جمعی کثیر را کشتید که در پیش شاه زاده جوان بخت آوردند و شاه
 ایشان را بکشد و بدرا که کتیبه پناه فرستاده آنحضرت در مقام عنایت آمده فرمان اقامه جمعی بر بدم بدرا که آن جماعت وان شدند و همراهمانی رسانیدند

و چون موکب یایون در کوچه نزول فرمود بجمع اشرف سید که بانو غمی سرالملک شایم امیرزاده شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان احوال ملازمت بسته از جانب قند میرسنند و وصول این مرده شعله شتاق فروختند حضرت صاحبقران ادیکه طاقت مفارقت ننماید بر جناح استبحال بسبب استقبال روان گشت و در موضع مزدا اتفاق ملاقات دست داده و در هیچم و دنیا زشار کردند و شکیمهای مناسب بعرض رسانیدند حضرت صاحبقران دولت از آنجا سوار شد و بجانب قلعه التجی که کماشکان سلطان احمد جلایرچاقط آن اشتغال مسینه نمود توج فرمود و بقصد رسید فرماهی بن طاع صدور یافت تا بجادران لشکر منصوره و رشب بکوه بالا رفه و روز دیگر قهرآقصر افضل نیز برین بکرقتند و محافظان از ضد مات لشکر فریاد و زاری کشیدند و بالای قلعه باز آمد و عاقبت کار ایشان باین سید دهن طلسمند و سوگند بر زبان آوردند که اگر سپاه دست از خنک باز دارند ما پرون کشم فرمان قضا مناصد و دریافت که بجادران معاونت نمایند ناکاه بری پدیدار شده باران عظیم باریده حاضری بر کوههای قلعه پراست کردید و چون آبی بر روی کار تختضان قلعه آمد بقول خود وفا کردند و دیگر رایت عصیان افراختند حضرت صاحبقران محمد میرکر پیشبر مجرم بود و اوج قرا بجادر بحاصره قلعه التجی باز داشته غایت غریت بجای غلبه مطف گردانید و پیش ازین شیخ علی بھادر در حسب فرمان توج قلعه باز یدیده و امیر حاجی سیف الدین امیرایکدو تیر نیز بار بار شارت علیقله آورده و امر باتفاق نهب جان بر کار کردند و خندق را خنک ساخته جنگ را زداختند و قلعه را بغلبه و قهر کرده و حاکم اور بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند ذکر توج حضرت صاحبقران بدفع قرامحمد ترکان در اثنای این اوقات بجمع اشرف اعلی رسانیدند که ترکانان دست بکنند در آنکرده قافله تجار و دیگر آیدگان روانه کان ایستاد و تعرض برسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت را بآن توج فرستاد و اتباع او شد و محمد میرکر را که بحاصره التجی موبود و طلب داشت اغرق در آتش فرستادند تا در آنجا توقف نمایند و بنشین یایون را طایفه از دلاوران نام دایمغا کرده و چون قلعته باز یدید که او را حصار آیدین نیز گویند رسید لشکران ایل الوسل آن سرزمین را از تعرض شیخ علی بھادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده غارت تاراج کردند و آنجا بقلعته را بنیک فدا شام ترنگه که در آن نواحی بودند بغارت یدیدند و چون رض و م از غنای موکب یایون عطر سازی گشت و قلعه و آن تخت تهر بندگان رکاه آمد حضرت صاحبقران را بآنجا بیا نشان و آن کرد و طهرت الی آن لایق را بتابعیت مطاوعت دعوت فرمود و طهرتن اظلالی و انقیاد کرده مصروف خدمت را و خوشنود باز کردند و آنحضرت امیرزاده میران شاه را با فوجی از سپاه نظر نشان بکجی می فرستاد محمد ترکان را بقرایوسف فرستاد و شاه زاده توج شده بمیان ایل الوسل آمد رسید و مرسم غارت و البته تقدیم رسانید و با غنیمت سپید و مردود و خزان پی سپیدار گشته بار دوی همایون پوست و پمچان محمد میرکر با طایفه از مبارزان ملنگ آبنک بهمان مهمامور گشتند و عبور ایشان بکوهستان و در دامی تنگ واقع دشمنان را بحال اطلاع یافته سر راه بگرفتند و بعد از محاربه و کوشش بسیار از آن تنیق جان پرون ده بار دوی علی بنی شد و شیخ علی بزرگون بر لاس و قباش دپسر ریغوجی و بنک قوصیر با طایفه انیساه بر داین از راه دیکو بموجب فرموده سردری می فرستاد محمد بخاند و در کوهی بلند و محلی صعب المسالک بار یدیدند و یارانی را به شعل افیلا لاخا جود میرکر بقتل آمد و چون فرستاد محمد بدین جیل شایخ مرتعی شده بود و از خنک یاده فایده مقصود و امر امر اجتناب کردند و دولت یایوسل استعاده یافتند و حضرت صاحبقران کا مکار دیکر با یر جهان شاه را با لشکری شمرشکار بدفع مقصدان بکر فرستاد و ایشان شجر ترکان را مراکت اسلحه و غیره بدست آورده و غانم آن گشتند اما شاه ملک پیر غیاث الدین بالکسن که بی فرمان حضرت صاحبقران فیه بود و بسیار با کشته فیتند و آنحضرت را رض و هم بصحای موشش رفت و ایل الوسل ایلغی انقیاد پیش آمده و از آنجا روان شده ببحصار عادل چون نزول فرمود حاکم آنجا پیشکشهای لایق احرار سعادت زمین بس فرستاد و حکومت ایل الوسل موسی قنقوض رفت و یوق نرنگار در حرکت آمد و با مجموع سپاه از بندامی بگذشت در اوقات با غرق همایون پوست از آنجا متوج دان و سلطان شد و ملک غزال دین انصیت لشکر کرد و آن توان بقلعه و آن که حصار می رعایت مستاد و رعایت بود بر سر کوهی بلند واقع شده بود و بیکطرفش محفوظ آبی عظیم است در آن بعد از دو روز بره نمانی بقتل و آن غرامید منظور نظر تربیت گشت اما از ایل حصار ناصر الدین نامی اسرار کرد و اندید سرانگه رپان عصیان بر آورد و در راهها استوار ساخت و طریق پراپی شش گرفتند و شایسته انتانجک شلو شد و بعد از پیشت و بقیه و غلبه شهر اکثرتند و بعضی متهوران جابل را گردن زد و برخی را دست و گردن پای بسته از بالای کوه بریزانداختند و کج جان طاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند و در میان باب تواریخ چنان هشتمار یافته که بانی آن شدادین حادث و قلعه مذکور بر کوهی بلند بکج و سنگ بر آورده بودند و هر یکی از آن زکوه قاف نشان میداد و محکم استوار می آن بر تیر بود که هر چند امیرایکار بالنگران خود جهد و کوشش نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست کرد یکی از فضلا تاسیخ فتح آن قلعین باغی کشتارست رباعی شای که بر تیغ ملک ایران بحرفت ماه طلسم سر صدک یوان بخت

تَجْرِیْ صَفْهَاتِ افْکِ حَنْدِ مَحَلِّزِ

تاریخ گرفتن چهار دان را که پرسندت بگو گویان گفت حضرت صاحبقرانی فرمود که او که حاکم ارض و دم کتصله دین ایک نیمه سو یک میزب و و یک نیز
ریش تراشیده کرد و در دو بار و در روز یک کوچ فرمود منم جو دگر دوش زد و در تنگانی اکنهند تا مجموع لشکر بروی بگذشتند و در اثنای این حالات غنی
الازر بجان بار دوی همایون آمده انواع تخت و بدایا و جام و اجناس متنوعات و تبرکات از نغایر غنیه و لطایف اندوه و سببان را به او و اشراف قطار
بعض ساینده غلامان و خدمتگاهان و محض میگرد که مدت بجات رخ و در تنگانی جان سپاری شد قتم خود میبود و دیگر از جاده مستقیم طاعت مناسبت نمود
تو لایم حجت و حضرت صاحبقران دریا نوال المیزان شرفیات کرد آن یه دوده فرستاد تا مشهور ولایت طهر تران با نام و نوشته و از آنجا ببادت معاونت نمود
و چون بسلماس رسید ملک غزاله دین بغایت خنده و نادمه مخصوص کرد این حکومت لایت کردستان را با موقوف دشت و دین را حاکم ارمی بر ک نام برده
منای طاعت نمود و احرام لازمست بده بکاره پادشاه اسلام آمد و بهلاکات گذرانیده شمول افت و احسان گشت و حضرت صاحبقران همچنان نیز یکی
در غایت حرم محال و بختید و ارمی را بوی مقرر داشت چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرصه داشتی مثل بر سنگت و ضراحت و مخوفی بنفاز
فرزندان و جملد رایع گذشت آنحضرت راز زمان که نگران رسید علی پیشین العابدین در ستاده پیغام داد که پدر تو شاه شجاع تو را بجانب سامناش فرمود
وظیفه آنکه دین را و آن که لایت همایون نزد یکسخت بی توخت باین صوب شتابی که پیش نهاد خاطر داشت که چنان تربیت یابی که محمود و ملوک مدار چنان
رفع مقدار کردی در غایت عظمت و جلال است بقابل خویش با کردی ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و آنحضرت
آنجا و رفتن آنحضرت بدرالملک شیراز چون آنشاب و ملت سلطان بنی العابدین بعد غروب و افول رسیده بود بمجا ذریا مقبول
توسل جبهه در آمدن تغافل و تکامل نمود و ایلچی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشته خیال فرستاد در داغ جامی او و رای شجره یار قاق بر یغی اصلاح یافته
نیج و یار عراق فارس عزم گشت و در پاییزه متع و ثمانین سبزه نامند بجز تواج در حرکت آمد و عراق را با امیر حاجی سیف الدین امیر زاده میرانشاه و
بهادر بری فرستاد تا در سارق قشلاق کند و فوجی بیرون بقیه سیاه و نظیره عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بجزام شقام گشت و در آن
سلطان بنی العابدین را پیش از بود مید نظر کاشی و اکابر و اشراف و سادات و شایخ و علمای بجز است مبارکست نموده شرف دست بوس دریافتند و
بنوازش و بوجی امیدوار شدند و چون حضرت صاحبقران قلعه تبرک را بفرقه و موم خویش ترین اوده بود و در دوی باز گشت و امیر آیت پور را ضبط نمود و
نقیس فرمود و حکم شد که در اصفهان را سبب اسلحه آنجا باشد بملایان رکاهت سپارند و جمعی از سپاه نظیره را بجا فطنت درواز نامانم و در و رسای
اصفهان بار دوی همایون آمده مالی مان قبول کردند و بجهت تکمیل آن محصلان طلبه شدند و حضرت صاحبقران ایشان را در و باز دوشسته کرد
برلاس امیر محمد سلطان شاه و ملک تیور سراق بوقا راجع ضبط نام شجره ستاد ملایان نیز با اصفهان آمدند تا نرسد که کلان تران رحلت کرد
بود و وصول نمایند و چون محصلان را بعا شد و دیگر دند و متعرض اهل و عیال ایشان میبختند اصفهانیان اتفاق علی کچه پاک از اجمال مسئولان آن میار بود
در مقام معارضه و دفع آمدند و دست بعض محصلان توکران مراد را زد و در جمعی کثیر را بقبل آوردند و اهل حیدر که از غر و بجه و کشت بعضی از لشکر
که از ایشان اهل ان طلبیدند در شب فتنه و خروج از اسکیب بغداد میان گشت و در آن شب بسیاری از بنجده که حجت مهات شجره فتنه کردند
و عدد مقتولان به هزار رسید و محمد سرخسای بهادر در آن پور شش گشته شد و جمله رازل اناس در واز شتافته حافظان را از آن محل غزال ساخته و بنگام
و ضبط مشغول شدند و مخاطریای کر می جدال قاتل اند و آواز دل و بوق اوج حقوق رسانیدند و روز دیگر بنیان صورت اقدار موقوف حضرت صاحبقران
کردند و آنش خشم جهان موشخس بنای فلک اثر کشید و فرمان قضا جران غازیات که لشکر بلاد تا روی بر زم و سپکا را آوردند و ایشان را بر تنان محافظه فرستاد
حرکت از بوجی میکردند و پان تیمور و اق بوقاد در آن محله که فتنه آمدند و عباس عثمان ایتیری رسید با صحت یافت و چون شهر خورش حضرت صاحبقران
فرمود که محلات را بسبب عیال همایون احاطت کنند و خانههای جماعتی که از کمال ضرر و محصلان را از تقصیر آن پدیدان نگاه داشته اند محفوظ دارند و بقیه را
دو کتبخ اشتغال از بنیانم و ن کشند و بقرن عام تمام نمایند و بپست میاست و اندک گردانی در چشم جهان و رشد روشنی از موقت جلال حکم رسیده
که تو مانا و بهزار جات مصدحات بجهت و رسد خویش کسر شکان پاورند و تو اوجان برای ضبط این عامل دیوانی علی و بخانه و براهیت قل شتاب و
جمع آمده در ظاهر اصفهان را از روس کشکان نار بار آوردند و از غریب اتفاقات که جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون فتنه پناه بر و آمدند
رفتن ایشان بی بارید و اقدام اجتماع بر آن بت بماند و روز دیگر لشکریات شرعی بر برده و بهر را انجمن پرون آورده بر پشت خون نشاندند و بسبب
در آن نزد کفران اهل طومر و روز ابو عبدل از آن قران کسین در سرطان روی نموده و چون ظاهر حضرت صاحبقران از فتنه اصفهان فرغت یافتی علی

سار بون و نوبان شاه را ضبط آنجا داشت غمان غنیمت بجای شیز تا فت در آن وقت حاکم آن سرزمین سلطان بن العابدین بود و چون از توجیه راجع شد
آیت خبر یافت روی بگریز آورده از جانب کازرون برادر شوهرش شرافت در آن وقت حاکم شوهرشاه منصور بن مظفر بن علم بود و با وجود آنکه میان ایشان
چندان صفائی نبود سلطان بن العابدین تصور آنکه مضمون باشد باید بهیلا احتیاط و همت نمود و خواهد یافت پناه با و آورده اند است که هر کس در دشمنی
کند نخست بکشد بداند است بخاید و سلطان بن العابدین چون بگولی شوهرش رسید شاه منصور کسان مرستاده مرا و نواب و را بوعده ای که یکی از آن در
خاطر داشت بخصیصت ایشان چنانچه عادت سابقی داشت طریق سوفائی سلوک است پیشش این تصور رفت و چون با سلطان بن العابدین اندک نفری
پیش نهاد شاه منصور جمعی از مرستاده شاه را زاده ساده لوح را بگریزفتند و بهر در آوردند و در قلعه سلاسل محبوس کردند و اندک آنجا جماعت که از سلطان بن العابدین
برگشته بودند بقتل ایشان فرمان داده و صاحبقران دست نواز شوهر که از در لول پنجه سینه تیغ و شمشیر سمعته بی لایع می سازد پشازر سید و در ظاهر بهر
نزول اجلال فرمود حصول اعیان و رؤسای خدمت شتافته و بغیر سباط بوسه می افراشته و مسلح بکنیزان دنیا را یکی بمسول کردند که در امان عزیز ملک تسلیم
عامه نمایند و عثمان عباسی تحصیل آنرا مشغول شده و مذکور تمام و کمال بمسول می سپرد در روز عید خطبه باسم و لقب همایون آفرینش یافت و در این
سلطان علی الدین احمد برادر شاه شجاع اگر باریان را بختیارالدین حسین را که اعقل امر آجانبان بل صنادید ایران و بخدمت حسن و کمال پناه فرستاد و خود سپهر جان
رفت بخیر آنکه اگر سپاه حجتی بظفر توجه نمایند و قلعه در آید و حضرت صاحبقران باندیشید سلطان عماد الدین احمد اطلاع یافته فرمان داد که در هزار
سواران از جانب بریم المیار با امیر اختیارالدین روان شوند و قلعه سیرجان و شهر کرمان را محاصره نمایند و سلطان علی الدین احمد بواقعیت حال آگاهی یافته
متوجه اردوی اعلی کشت و تعبیل دست ریانوال مفتخر و سرفراز شد و عنایت پادشاهانه شامل حال رانده و همچنین شاه ناصرالدین یکی برادر زاده شاه شجاع از
و شاه ابوالفتح نیز شاه شجاع را سیرجان آگاهان کرد و کیر لاری که شتابش بکیر میل داشت می شود و سایر حکام اطراف وی برگاه عالم پناه نهاد
و مجموع این طوائف پادشاهانه سرفراز گشتند و گفتار و بر بجوم نعمان و معاودت سحر بارفاق بدین سبب از فارس عبرت
چون که در این راه دشمنستان کاری پیشرفت متوجه درگاه توغش خان شده و غوا و افساد بسینا کردند و او را بر آن داشت که باریکتر حضرت صاحبقران
طرح مخالفت نداشت چندین شاهزادگان جوئی نژاد و امرا و نوپسان بکاتب برکتان روان کردند و ایشان را رشتاق گذشت سیران محاصره کردند و متوجه
خواجگان بوقا که حاکم آن موضع بود در مخالفت پای ثابت میفرمود و پریان هر چند بی کوشش کردند که شهر را منسوخ سازند میسر نشد چون کند غم غافلان بکنگر
مقصود رسید دست از محاصره باز داشت با طرف جواب ممالک محروسه بمنه غارت آغاز کردند و شاهزاده جهانیا عمر شیخ بهادر که در آمدگان
بود لشکر را جمع آورد و متوجه ایشان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر لعل برادر امیر طغای بوغا بر لاس و امیر عباس و شیخ تیمور سراق تیمور بهادر بضمبط قهر
باز داشت بجای شاهزاده عمر شیخ روان شده و میسند و اتفاق از آب چگون که گذشت در رخ فرخی انزارد در موضع جنگ که هر دو سپاه بهم رسیدند
و بعد از تنویر صفوف بر یکدیگر حمله آوردند و نور حرب گرم گشت از اول و زنا وقت غروب خورشید عالم افروز زمان مجاری امتداد یافت امیر زاده عمر
که قول بفرشکوه و آراسته بود با فوجی از بجاوران گزیده خود را بر قلب دشمن دو از آنجا پیروفت و از سپاه منصور دور افتاد و امر شخصی اجتناب ملحق
بقول مرستاده و آن شخص شاهزاده دهلجی که قرار داشت نیافت امر او بجاوران ازین خبر متوجه شده سرخوش گشتند و شاهزاده عمر شیخ چون معاودت نمود
بیکجایان در قول نهیتا ساف و مختصر بسیار خورده چندان خنک کرد که باریکترش را زخم رسیده از حرکت باز ایستاد و آخر الامر بدرخواست یکی از ازل زمان سوار شد
تنهاری بامکان بخار و مردم تصور آنکه حضرت شاهزاده که قرا گشته میخواست که دل بفرار بخشد و روی بقبل ارجال آمد و ناکاه شاهزاده رسید حیاتی تازه
یافتند و نوبت بیکر شاهزاده عمر شیخ لشکر را جمع آورده درین اثنا مسوع گشت که انگاه تو برادر زاده حاجی بکبک لشکر کران از جانب معلوتان ابطراف گشتند
و سیرام آمد و مردم او دست بغارت و تاراج بر آورده اند شاهزاده عمر شیخ بآن مقدار که لشکر داشت بجهت آمد و در آنجا شنید که آنجا جماعت متوجه اند
و شاهزاده فی الحال بزم آنکه سراه بروی کیر و دراجت نموده در کنار آب چگون بمقابل ایشان سیدوزا پنهان کنار با ضبط کرده چند روز بکنار آب برابر یکدیگر
می رفتند و تنه فرصت میزدند شبی که انگاه تو را حمله اندیشید جمعی از مسلک داشتند و منمود تا بر کنند آتش میفر و خند و خود با سپاه بالایی آب وان شد
و بدلاست شخصی از آنکان که ناری پیدا کرده و از آب گذشت صف لشکر سپاراست امیر زاده عمر شیخ استقبال و نموده میزان مجاری با اشتغال یافت و شاهزاده
بجوشهای مردانه مبارزه افکند گرفت اما چون کثرت مخالفان با و از توصیف بود غنائ کابینا آنکاتان فت و انگاه تو را استعانت و روان شده دیدیم
فرخی بامکان نمود آمد و خواست که بجا بر قیام نماید شاهزاده از غلبه غیرت و حیثیت آنکه نفری از حصار پیروفت خود را بر سپاه دشمن ده مانند شیر بانی

جلد ششم

ذکر فتد توفیق شایسته ما و آل الله

الصفحة

و اضرب بشیر نوک نیزه بجز خیم را بیدید و چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات مطار افروخته بودند توکل بحادث شریف نام بر او کرده و در میان ایشان
 تاخت و عیان سبب شاهزاده را گرفته و از آن مکر کمپون آورد و انکا تورانی صلحی در وقت ندیده راه کاخرستان پیش گرفت و شاهزاده غرض بجای
 بتکامی می فرستاد ایشان بوجوب فرموده عمل نموده بسیاری اسپهاده چند معروض تیغ فخر گردانیدند و درین اثنا لشکر تنهان بمادران نظر آمد و آنچه ممکن بود از
 قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و امیر عباس و امیر سیاهان شاه که از جنگ جو کلک مخفی گشته بمر قند آمده بودند و در محافظت شهر جد و جهد تمام نموده و فوجی بجز
 از سپاه توغش خان که سلطان محمود بکچیز و خدائی برده نمائی ایشان اشتغال سیخو و انجاعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده و امای سیخو شهر در داغ
 مخالفان طالبی گیریده بجا صر و شغال شدند و طغاسی قایلر لاسس را ملتمس قهری کردند و درین بدبختی تمام قلعه پر از دست بجنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان
 سپاه جبار نیز بخارا را بنویس گشته روی بخارا بیکر لادولایت و از نظر آوردند و در زیر پر سایه آتش زده قریشی خراب کردند و دکان را بکسوی غارت تاراج
 کردند و مقارنین ثل امیر عباس نجم پزیری که در جنگ جو کلک باوریده بود متوجه سرای آخرت شد و بعد از حدوث وقایع با معروض حضرت صاحبقران
 آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود تا باسی و با تیغچن تمام متوجه بمر قند گردد و امانی آن لایت را از وصول ایست همایون اعلام دهد و ولایت عراق فارس بر ارباب نظر
 قیوم فرمود و حکم کرد که علایج با فضل الساجین سید شرف جرجانی در کف حمایت بجای از شیش را بفرستد و بکشتن بکند و همچنین امیر علاء الدین یاقی که در ایمان
 امر شاه شجاع بمرید شکست و کیاست استیلا زداشت با جمعی دیگر اعیانان بمر قند آمدند و توجع انجاست شوند و از اهل حققت نیز طایفه که در بزم سندی عدلی و انلیز
 نداشتند بحسب فرمان غریبت یار مارا و نظر نمودند و حضرت صاحبقران کتی استان چون بنده عضدالدوله نزول فرمود و تلخی بچکان ملهذب خراسانی بجز
 عرض ساینده که کردار و غنایدین از سر قدم ساخته شرف دست بکوسر حاصل نمایم حضرت صاحبقران ککار توکل با ورجی امان یار و ستماد و ملهذب شهر
 تسلیم نموده بموکل علی پوست چون خطا بر قوه که اعلام نظر بکشت ملهذب بانهدر حاجت خدمات پسندیده بجای آورد و همچنین پسندیده فاشه و شکوت
 ابر قوه با و تفویض شد و آنحضرت رسی با غرق همایون پوست و از آنجا امیر زاده میران شاه کور کا و امیر حاجی سیف الدین افروستا و انکسای
 آن یار حج آوردند و قمر و کاشان قزوین اسپه و محروسه داد و ملکت می اموی اسپه و کاکار ازانی داشت و ملوک ستمدار و کیدانات در رخصت فرمود که
 با وطن خود روند و فرو کرده را با سکنه ریشی عنایت کرده و راهبان بکشد داشت زمام حکومت امانت داد که کفایت امیر جیشداران که از قستان غلظت
 بود و فساد و استسار با در بنام سپاد شاه پزیر و طغاسی و تورخان فرموده سمر را بر رعیت پروری معدلت کسری صیبت مسند و و ناز از مراحل قطع کرده
 بمر قند رسید و پیش از وصول آنحضرت ابغی ملک که داشت که کیش بود و موجب فرموده خدا و جبین و شیخ علی بجا و و نر تانان طایفه دیگر بجا و دران عقب
 مخالفان فتند و بسیاری از ایشان امنیت گردانیده بار دوی همایون معاودت نمودند و چون انکار با امانی زار و ارکان ولت و سوادمان رمر که
 جو کلک واقع شده بود دین منی بر خاطر اشراف علی کران آلاجرم دران وان اجضا و مجموع ایشان مسلمانان او و بعد از تحقیق و تفتیش امیر سیاهان شاه و کاکار
 عظیم فرمود و بران خواجه کوکلانش که در جنگ سستی کرده بود بر حکم ریش ایشان سرخ و سینه زاب بر روی و مایاند و بمر پوشانیده و کوکلک
 چون باینده نفر بر سر بیصد کافرا انکا تورانی شیخون برده بود و اسیران بچند و آن نواحی را از جنگ کفار خلاص داده بزرگ سیر و غل و انواع محافظت
 و احسان مخصوص آمد و حکم خان فرایشان فدا گشت و شاهزاده سیر شخ بجا و در چون ولت مست بکوسر حضرت صاحبقرانی استعدایات آنحضرت
 در انکوش کرد و سر جیش را بسپید و شرف و بها دارانی است و پای قدر و منزلت و از فرق فزندان بکشد بکشد و کمر لشکر کشیدن حضرت خندان
 نوبت پنجم بخوارزم و شیخان ملک است چون حضرت صاحبقرانی ارچون بکشد توغش خان باند پس ضعیف که از پیشان و کزید سر
 خویش گرفت اما در دیار خوارزم بعضی از ساه زادگان حبی شاد و امر اید بخدا که بوجوب مسند موده خان کور بلان صوبه آمده بودند و با اتفاق از
 غبار فتنه می انکینین لاجرم خسرو بادن داد دفع ابل شرو فساد و وجهیبت عالی همت ساخته و در شهر سسته تعبیر بهجه ان غایت بجانب خوارزم
 سخط کرده اند و چون موضع اکبر امضرب خیام سپاه حضرت شکار گشت حضرت صاحبقران ککار کوکچا غلغان بنمود و قتل غلغان که از توغش خان
 کزید بودند و باقی آنحضرت آورده با جمعی از ایشان و ان ساخت و انجا هست از نصر بیکر که عبور نموده عید خواجه را قراول گردانیدند و اوایشان فدا زکله با ان
 ایمن خان که از جانب توغش خان در خوارزم بود شخصی گرفته همراه آورده و شاه زادگان کچنر خانی امر حضرت صاحبقرانی کله با انان از حضرت صاحبقران
 کیتی تان فرستادند و آنحضرت وضاع و احوال ستمندان معلوم فرموده روان شد و چون برین سید و از انجا عبادت و اقبال بکشد و از جانب
 خوارزم شخصی آمده خبر آورد امینش اعلان حسین صوفی بمریت غنیت دانسته که از انجا که کردند و متوجه دوی توغش خان کشد و بار دیگر ولایت خوارزم

باسایه مالک محروسه خفاف شد و حضرت صاحبقران میرزاده میران شاه کورکان و محمد سلطان شاه کوشلیدین عباس اوج قزاقها در وایر کویبور
 با جمعی دیگر بجایداران سپاه تکانشی بخانان وان فرمود و ایشان بموجب فرمان ز راه برگشتند در حرکت آمدند و بشنان رسیدند و از قل و غارت
 دقیقه ممل کنده شدند و از آنجا بازگشته نظرمصور با اموال ان محصور بار دوی علی ملحق شد و حضرت صاحبقران وزی چند در خوارزم توقف فرموده حکم کرد
 که مجموع سکان آن لایت را کوچانیده بمقصد بردند و عمارات عالی آن بدو فاخره را با زمین هموار ساختند و بجوگاشتن و در آن شهر ساکن داری
 و ناخناری نمایند و در تمام خوارزم دیوار کمی تقصیری خطه در سایه آن آسایش نمایم و جویند و چون خطه حضرت صاحبقران ازین فضا با بازپرداخت بقبر
 سر ریاضت خود و عبادت نموده غرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافت و در زمانی که حضرت از بورش در قیاق نازک و موسیکه بهشت تازانایان
 فی الحاصل امور کردند و مردم اطراف جواب آن یار را فوج آورده بزراعت امارت ترغیب و تخریب نمودند ذکر فحاشا الفت محمد میر که پسر ششم
 بکرامت که بمصابت حضرت صاحبقرانی مشرف شده بود و اشتیاق آفتاب شرقی شهر یا قاف برصنعت رونگار محمد که
 تافعه محمد علی سلطان بخت یکم که از خیرات جرات سلطنت بود در جبال کج او آورد و مرتبه نقوش بکشت حکومت خندان توابع آن بروی مقرر شد و
 این بیت انجده شعرا و ست مپت میر که در عشق جان کر و دشاچی غم ملک معنی ایسری ملک خندان باش مدتی بکومت کامرانی گذرانیدند
 و عاقبت بدید بعیرت او پیشیده شد و بکفران نیست قدلم نموده بخاری عمل خود کفری کشت بیان این سخن است که در آن وان که حضرت صاحبقران
 ممالکستان پیش فتنه و فساد و غوغایان وی خوارزم بخاد و بلو الشج برادر خود میر که از استان فرخنده نشان وی گردان شده بکفری که لام بجا در آن
 خرافیت و اعتقبات و تعجب تمام روان شد و اسبمان الشکیان گرفته در پی ابوالفتح تاخت تا او را در پای رختی خفته یافتن از حرکت ناپسندیده پرسیدند
 جواب داد که برادرم محمد میر که باغی شده و اطلبید و خشان استم که با و پیوندم و لام بجا در بلو الشج را مضبوط ساخته در بخارا پیش شاه زاده عمر شیخ رسانیدند
 شاه زاده مسرعی بجای خوارزم روان است تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران ساند و شاه زاده تجمل چه تمام بر طرف سمرقند رفت و در آنجا
 اشکاف احوال نمود و تحقیق سویت که محمد میر که باغیان اعلام کلمه عصیان مبادرت نموده و انبرق در طرف حصار شادمان فتن ملک باس و اقویو بجا در لغات
 کرده و باین گفتا فکوره و حصار شادمان تاخت جبارت نموده بجه خانه خاص نازیده بمجموع آلات حرب ادوات طعن و ضرب بلرزان و باش تشریف نموده
 و حشری انبوه جمع آورده بمهر و سب خلعت او تمشی جنگ جلد است چون شاه زاده عمر شیخ بتفصیل حالات اطلاع یافت حضرات لشکرا و اورا انهر منان اوده از نزد
 پرون مدو و طلیغ غنچ توقف نموده تا سپاه بجه کشتند و از آنجا چون پیشتر خشمک توجیه حصار شد و از یاس و است اقبال صاحبقران بجه و آواز مرزا
 عمر شیخ بجا در میان فتنه تفرق پرکنده شدند و میر که ملاقات و بار بر صفحات احوال حشر مشاهده کرده شکست و خاکسار روی بفرار نهاد و از آب حشر کشته
 بجای خندان فتن و شاه زاده متعاقب و در حرکت آمدند و خندان بجه کمان قوت نموده و میر که روی خندان بر واره آورد و دشمنان بدین کمان سزین
 دست بر سینه ملتزم و بخاد و غوغایان را بقلعه زاده محمد میر که محروم و یاکوس از آن موضع بازگشت و اکثر از ماش از دافقت تخافت نموده پیش از سه چهار کمان
 نماند و سپاه فیر و پیانه هر چند در اطراف جواب و اطلب استمه نیافتند و امیر زاده عمر شیخ بخندان سیده در فکر که مقصیر که بود و زول فرمود و نظر بود
 که نصیحه روی نماند که خاطر بجا کی زود غده میر که با سپاه و بجه اتفاق عثمان میراد و عمر با چند نوکر بمقصد میرفت و در لثامی ادهر چشمه رسیدنی باسان
 که از جاده متعقلم خوف شده بود و خاطر شش افشا که در آن باب تقصیر و تنبیه کجای آورده تا معلوم شود که حقیقت حال صیت لاجرم باشان فتنه چون آنکه
 مسافت طی کرد و محمد میر که را دید که با چاکر کس نشسته و اسبان العلف که استمه فی الحال اشارت عثمان نوکران اطراف جواب و در گرفته آن چاکر کس هستند
 که دست بتر و کمانی را از کتف میر که مانع آمد و ایشان اسبان ایدست آورد و بعد از آن میر که را مضبوط ساختند و عثمان و امیر صاحب خویش گردانیدند
 متوجه جانب میرزا فتنه شدند و در اثنا راه از جانب شاد زاده خبر رسید که ولایا سا را ساخته عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابوالفتح را نیز بر سر قند
 ازین بر داشتند و انقضیه بعد از آن غلام محمد میر که امیر زاده عمر شیخ بجا در عازم سمرقند شد و در آنجا شرف دست بوس حضرت صاحبقران بدین داد استم
 یافت و همان وان محمد میر که اظهار ریائی کرمی کرده از نزد بازگشته امیر جهان بن امیر جاکو بالشو کورلدای امیر دمی طایمان بموجب فرمان جیب
 از ادعان بجای بار دوی میبایم میرفت و در اثنا ایل مو دلدای غنی شده مراجعت نموده امیر جهان بن امیر جاکو یوسف بن ابی و جیند برادر زاده کورلدای
 در عقب ایشان وان شد و قعیل زاده در بقلان بخانان سید و میرچه دشتند ببا د غارت و تاراج داده و معارف امیر جهان شاه شید که امیر که
 در حصار لشکرا جمع آورده و در مقام باغی کسیت و اباسپاه نظریانه بغرم زرم میر که روان شد و خواجیه یوسف را نیک رفت و بر علی از حاکم بکشت

سنة احدى و عشرين و سبعمائة از اقامت حضرت محمود بن محمد بن سید و پادشاه زادگان و مجمع لشکریان از آب بخشد و تیمور قلای اغلان و سونگ مجاهد در
منغلی پیش و ان شدند و امر آمد که در اول تعیین نموده پیشتر از خود فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را از دور دیده بر فور بازگشتند و امر از آن حال
آگاه ساختند و امر آمد که این استاده خود را بر دشمن نمودند و مخالفان چون یکپوش شدند و شب آمد و چهل و بیست سوار ترحل نهادند و در خواب غفلت فرو رفتند
و لشکر منصور در بهمان شب بر سر خنجران رسیدند و اکثر انجا عت را قبل رسانیدند و بغیر السیف و می بجز بر آوردند و از آب ارج که در شش پیش تو غمش خان رفتند
و خدمتش را آن و ان از خیر صیران عاجز کردند و بسوی غارتبیده و بعضی از صحاری موضوع نشسته بودند و در کجیکان چون و از آن توجه و تسلط سپاه ظفر پناه آگاهی
دادند و خوف و بر سر سپر صیغرش استیلا یافت یکدیگر با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد بی توقف در یک بجانب پشت قیاق غنائت و حضرت صاحب
چون بزمیت نشین مطلع شد امر حاجی سید الدین را غرق متوجه قندکر داند و خود پادشاه زادگان و ولت یار و امر اعلی مقدار از عقب مخالفان در حرکت آمد
و خواججه قوچین و امیرانشه خراچی و دولتشاه حیدر حاجی با چهل م زامی بر زبان گیری فرستاد و در موضع سارق بنجافان رسید و کبلی عظیم واقع شد و لشکر
ظفر نوا از جهل اجماعی که قبل آوردند و بغیر السیف بجز خنجران و در وقت معاودت سپاه ظفر نشان را آن پادشاهان یکجک ترخان که با صد خانه و ارشده بود
دو چار خوردند و بعد از مجاربه و باخیل و خمش گرفتند در موضع آق بوقا بدرگاه کبلی ناه رسانیدند و حضرت صاحب قراول علیقدر از آن محل کوچ کرده و منازل
مراحل قطع فرموده و بعد از آن قوچون نزول فرمود و در آن و ان اچلی از خراسان رسید و معروض داشت که حاجی سید جونی قربانی
و ملوک بنو و سر براری و مجسمه و لشکرهای کلات و طوس باغی شدند و از خراسان پشت و آشوبت و ذکر بعد اعتبار و سبب عیسان
حاجی سید جونی قربانی حاجی سید سمرعم علی یک بن ارغون شاه و در زمان ولت و اعتبار و اختیاری نداشت و در غایت خلافت سنی
فلاکت و زکارت یکزدانید و مجز اولاد و ایام حکومت علی یک پس که بقاعده که بر نشیند و جانشین که که پس شد دست داد و در آن زمان که با طوطی آسمان ساس
حضرت صاحب قراول از آن دیار خراسان طوطی که در بواسطه شانت مخالفت علی یک که در کوه و اعیان جونی مت بلنی در معرض خط و غضب حضرت صاحب
آمدند و آنحضرت حاجی یک از نظر ظفر غایت احسان گردانیده و حکومت طوس را و از زانی پشت در وقت که شهر ابراقاق تو جیتر عراق فارس شد حاجی
ظفر کرد و در رکاب همایون ملازمت نمود و بعد از استخراص از اصفهان مبلغ خطی بدست و افتاده و شروت کنت از قراول و رکذشت و کارش بجا می رسید
که حضرت صاحب قراول تر و از برای امیرزاده و شیخ خواستگاری نمود و چون آنحضرت بواسطه عدم لشکر قیاق از قراول سبب حاجت نمود و حاجی یک که ساجک
و الا بر امر موضع خویش فرستاد و نفس میا یون بهادر و ظفر رفت و او از شایع گشت که آنحضرت از تو غمش خان انظارم یافته و باور و ظفر رفت و تو غمش
محاصره نموده و حاجی یک خیال سلطنت و از ظفر در داغ جای آمده بود و گفت که تو غمش نا استیصال از غنایان بخندارم و خود را گرفت تا او از منزل
فارغ شود و این بر خراسان ضبط نمایم سبب این تصور است باطل شهر طوس را احصار ساخت و شک و خبیثه نام تو غمش خان کرد و یوسف خواجهر قراول
که در طوس مقید بود و چون آورده ببارت نشاند و درین وقت ملوک سر بر تربت کرده و میران شاه ارسلر و از روان شد و امیرانگاه شاه زاده عالمیان بنی
و چون بجای طوس رسید حاجی یک و از او اخذ و اخذش فریاد می شد و خبر این فتنه و دهرات فتنای امیر آق بوقا که اسان بطوس فرستاد و حاجی یک از فتنه
ایرکایان پندیده ترسیدند و از دول و جای که بر نیامد و میراق بوقا لشکر با خراسان و غیر ذلک جمع آورده روی بطوس نهاد و حاجی یک به وقت طوسان تبا
شانه جنگهای مردان کرد و از او از منزه شده و شهر را آمد و میراق بوقا از یکجانب و شیخ محمد و از غنای یک جانب طوس را احاطه نموده و عاریت خرم کرده و کرد
خند می کند و در مدت محاصره و تمادی شده خلقی کثیر از طرفین قبل آمدند و درین اثنا میراق بوقا اچلی پیش حاجی یک فرستاده و پیغام داد که ما هست که
بر دست راست بخت کرده و ماه دیگر بروست چپ بخت خواهیم کرد و انگاه سه ماه بهشت خواهیم فرمود بعد از آن سبب که تو بر روی خواهی حسد پذیر
چون خبر تویش و فتنه خراسان بسمع حضرت صاحب قراول رسید حماری اناق و حاجی عبداله پسر میر عباس و دولایم آند سارق را فرستاد و از آنجوان
عبور نمایند و در دفع مخالفان غایت جهد بنه و ان از دوا نشان بر حسب فرمان از آب که در شش غماری اناق بکابل رفت و یکس که بر میراق بوقا
پیوستند و چون از راه امر از خنجران تو غمش خان رضایان شایع شد میراق بوقا و سایر ملازمان و موافقان حضرت صاحب قراول صدای کوشش
باوج آسمان رسانیدند و اطوس میان و در یکروزه و پنجین بیظیان عیسان احصار میکرد و میراق بوقا حاجی عبداله و اسکندر سارق را بسره و از فتنه
دولایم پیش خود باز نهاد و بعد از رفتن امر حضرت صاحب قراول امیرزاده میران شاه را فرستاد و اقامت بر قندهار کرده و ملوک محمد بن ملک غنایان
او به پیشش زین را عابدین محمودیت گردانید و از نسل ملوک کرت و اعتباری نمایند و امیرزاده میران شاه به چهل و چوشتا خراسان شاف از آنجا بجز

و غایت از حضرت صاحب قراول یک
یاد است از آن سبب که در زمان
طوسان

جلد ششم

فصل امیر تیمور کو مرکان بخت بگوئیست

روضة الصفا

مازندرانی راجست آوردن غزنی حاجی یک بقعه حاد فرستاد و سکان آنجا مجموع نقد و جنس را تعلق بجای یک پست تسلیم نمود و در منزل اداکان
خواجه مسعود را از نیشابور رسید و یکیشی لایق بعضی ساینده مقبول قناد و سفارن ایران را تاج حضرت خان اوده از برات کجبتین پست شاهزاده
تا مشهد استقبال نموده بعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجای بلاد کان معاودت فرمود و پانزدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میران شاه کورکان ملو
حکام اطراف را حضرت انصاف داد که موضع خویش و نیز خود بطرف هرات متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا خدمات پسندیده بجای آوردند
از آن موضع خبر که در حرکت آمده پست و ششم شعبان باغ زافانی انفرق خوش رنگ گلستان را درم ساخت و دولا ناعلا الدین علی هیتنه در مع شادنا
انشاء کرده بصلوات پادشاه اختصاص یافت و این پست از آن قید ثبت قناد و قصیده هائی مفرخ توماه نورگشته عالم از کجبتین لطف نظر
خط کشید و بصفوف کافور غدار است حسن جمالت مکرگشته و در او اسطر مضان ایمان سلطان احمد از کرمان رسولان شاد بخی ازیز در رسید و در
او اخر رمضان ایلچی را و از آن خبر آمد و اجازت خوانی که حضرت صاحبقران در غلستان وی نموده بود و بعضی ساینده و در اوایل شوال باز پیش آنحضرت
و میر تقی میر و خواجه پیر امیر قیو رسید و دست توان نقد با هم اکلا شاهزاده آورد و شاهزاده تیمور خواجه را بصفوف نوازش اختصاص داده بار یک ایلچی
صاحبقرانی رسید امیرزاده میران شاه را طلب داشت شاهزاده متوجه خدمت گشت و در وقت شرف پست بوس آنحضرت غایب شد و چون پست بخت شش حاجی
یکجی فی قربانی و اطراف و کثافت سرگردانی شد آن خبر برای اعمال سینه خوش رنگا کرد پان این سخن است که چون حاجی یک بجزا جریب رسید عماد الدین عالم
آن موضع اورا گرفته و در صاحب مقتدران بنیدکران برگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقرانی از وی پرسید که درباره تو چه قصه کردیم که یا غی سینه
زبان اطقه و از جواب لال اند بعد از پرسش و اثبات کناه در پای ثوق بیاسار ساینده و ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجا بمان
جته و مغولستان بعد از فرستادن امیرزاده میران شاه کورکان آنجا اسان شهر یا آفاق اعیان است که لشکر بطرف تو غمش خان دشت خجانی
کشدا متفران بگاه فلک اشتبا عرض شد گفت که گرامی اعلی صاب پن کجبتین بیت صافی و غم درست بخت حضرت خواجه اعلان غلظت تیمور خان و
انکا تو اقیام نمایم تا دیگر ایشان را بی زحمت خود پیرون نهند و پیرامون جبارت و فضولی بگردند و چون این مهم فراغت حاصل کرد از سرست طهارت وی توجه
بهشت خجانی کریم و خجانی علی پسندیده و تو غمش خان و لشکر یگان کرکنا را ایشان بنیم و حضرت صاحبقران کمار را علی مرا می نامد و را پسندیده و سخن ایگان
بمع رمضان صفا نموده و در شهر سینه احد و عین و معار غریت جاسب غلستان مصمم گردانید و از موضع آل بوشر عنان سعادت انظاف اوده برگاه کور
باشی اندم و خواش در حرکت آمد فرمان فرمای استحقاق بعد از طی مسافت بقصد و زناق برآمد و بنا بر لاغری اسبان او و نفر سه کس را بر قندرتا
و فرسوده مجسموع لشکر ایران داد و اوس ساخت و بر مرکب همایون سوار شده روان گشت چون بمزابل رسید و مردم از بی آبی و مرزمت و شقت
افادند و دوسر روز در راهها کبابها کاندند و اندک آبی حاصل کردند و بدین محنت مشقت میرفتند ناگاه از فیض فضل ربانی در چله استبان بمرغاری سینه
کدند و میر علف برف و پنج فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه با دواب چهارپایان پیراب گشتند و لشکر و سپاس کک ماب بجای آوردند و درون شت
و در و صلهای انغویانی را بشکاش و شغل گشته کورسار کردند و در آنجا نزول کردند و میرا ایلچی پسر علی که قراول سپاه حضرت شعار بودند و در آن دشت باهرا
سوار و لشکر انکا تو را که طلب قوم بکرم میکنند و چار خوردند و آتش سکارا فروختند و مخالفان و بجزیت نهادند و سپاه منصور شخصی از دشمنان میک کرده
بیاید سر خلافت میرا کردند و بعد از تقیض آن شخص خان تغییر کرد که انکا تو را در موضع اورنگ مانسته است حضرت صاحبقران ولت یار شیخ علی عباد را
میرا انکا تو را اجمعی از بجا و دران بر سر انکا تو را فرستاده و بجزی اده غلط کرده بطرف دیگر افادند و در روز سوم به یافه با کوز رسیدند و فرود آمد حضرت
با امرا و شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان ناگاه شده باشند و پراکنده شده و وظیفه انکا تو را از وجابت متوجه
ایشان بنویسم و سه راه آنجا امت بکرم و امضای این غنیمت امیرزاده عمر شیخ را با طایفه بخت و اند ساخت و امیر جلال الدین حمید را بجزی کرانیده
جنس بلعین حبیب سپاه برهه دیکر و او شده موضع قراور را دوسر و می مسکرمایون گردانید و امیرزاده عمر شیخ تعیل تمام رانده در منزل فوای با بجا تو
رسید و دلیران شیرشکار آتش بزم و پیکار فروخته و بجا و دران حضرت شمار مخالفان انقبض بخت آتش با متفرق پراکنده ساختند و انکا تو را را از ولایت
پیرون کرده و دختران و پیکر و حوران خورشید منظر و اشرو است بسیار و اسبان اهورا گرفته و امیرزاده عمر شیخ بجا و در نظر و منصوب با غنایم مخصوص
معاودت مخفیه بشفقت مست بوس پیر کو را استعداد یافت و چون را شیخ علی عباد و انکو تیمور که بطلب باغی رفته بودند تا غایت را دوی ایلچی
جبری نمود آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ بجا و در فوجی از بجا و دران مطلب ایشان وی برده نهند و شاهزاده بحسب فرموده در حرکت آمد و امرا

جلد ششم

ذِكْرُهَا الْفَاتُ مِثْلُ قِيَمَةِ الدِّينِ

الصفحة

[illegible]

در گذشت اورا که شهباز عالم پناه آوردند و حضرت صاحبقران از آن شخص حال توغتمش خان استفسار نمود و عرض داشت که مدت یک ماه شد که ما از این ایل الوس بیرون آمده ایم و درین موضع متذکر گردیم و از احوال ایشان یاده خبری نداریم اما درین و سه روز سهوار جبهه پیش آمده و در پیشه که نزد یکت ساکن شده اند و آنحضرت فرمود که چه خواهد بانی نفرز بود و مردم لاجوق را کویانیده باز دو برساند و عید خواهد بوجوب فرموده عمل نمود و ایشان را پیار و دو پیچند و جیب شارت روی توجه و جلالت بدن پیش نهاد و چون بهر ایشان رسید آن جماعت قدم پیش نهاد و بجای پیشغول شدند و بعضی از آن ده نفر کشیده و برخی را و شکر کرده بپایه سیرای علی رسانیدند و بعد از تفقیش احوال توغتمش خان بطل جیل کو شکوچ کردند و سافت بسیار پیوند و نواز ایجا کو میکاند و شسته و ریخته و چهارم جهادی الاخر کنار آب تنقض ضرب خیام حضرت انجام گشت و همان تخطه و ال اشغال برطل ارتحال فرمود و در جنبش آمدند و بمقتدر رسید و سوار و پیاده خود را برابر زدند و در و از آب عبور نمودند و از آنجا رایت توجه مندراخته بعد از نشتر و رنکار آب سموریه فرود آمدند و مقارن این حال امیر زاده سلطان محمد بجای شخصی از زغالان گرفته بساحت سراق جلال رسانیدند و بعد از پیشش جواب داد که گرویی سپاه در اینجا بودند و چون آواز ده توجبه لشکر منصور شنیدند کوچ کرده رفتند و چون تحقیق پوست که باغی نزدیکست فرمان اجبه لاذغان نفاذ یافت و یکس از هزاره و قوشون خود جدا نمود و لشکریان شمن سوزر مطلقا در شب آتش نفرز نمود و بعد از آن افواج حدم و حشم مسلح و کلک متعاقب یکدیگر میزدند و چون موضع انیک میخمد دولت پادشاه ترک و تاجیک گشت حضرت صاحبقران ریاض صبح روز شنبه غره جیب بمرکت مایل شده بر مرکب نامون نورد و سوار گشت و در سر تل نعل نموده مسلمانان را که منقلای پشته انیل بگذرند و چندان ایستاد که سپاه قول سید و لشکر دست چپ و راست خود را برابر زده بمشنا عبور نمودند و نگاه پادشاه اسلام از پل گذشت و آن شد درین اثنا قراولان سسکس از زغالان گرفته پیار و زدند و حضرت صاحبقران از نگاه احوال برپیده ایشان بعضی رسانیدند که توغتمش خان را ندانند لشکر نظر نشان خبر داشت و نوکرایه کوازار دوی شهر را بر جهان آمده با و کشتند که امیر سوز کورکان با سپاهی فزون از نظرات باران میرسد توغتمش خان بر فور تو اچان اطراف ممالک جوخی خان خرمستاده سپاه بلغار و جوانان جمع آورد و کشتند که اکنون رفیق کول شسته است و انتظار دیگران میرود و چون برای عالم آرای حضرت صاحبقران احوال دشمنان را بخشافت با آنجا رسید بوج توغتمش فرمود تا افواج بجادران صف لشکر مبارزان مردافکن بموکب همایون پوستند و دران منزل فرمان همایون صادر شد که تورا و چپا آماده و معیار دارند و لشکریان روحانی خود خندق کنده از دقایق خرم و احتیاطا فلفل نشوند و زردیکرازان منزل کوچ کرده توجبه جانب دشمنان شد در خلال این احوال حضرت صاحبقران عظیم الشان امرا و تومانی قوشون را احضار فرموده ملتجی بدیر هم و دنیا ریختند و قیامت ایشان خلعتی کونا کون را راسته انواع نفایس علاوه آن عطا فرمودند و در اشیای راه کل لای تیره و سیاه پیش آمد و بر جمت بسیار از آنجا بگذشتند و نیم استراحت برافراشته هر کس در وثاق خوشت را گرفت و بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند که از زغالان سده قوشون خود را بماند و باریخ نامند که گروسی اینوه از دشمنان ظاهر شده اند حضرت صاحبقران سعادت قیرن با طایفه از ملازمان جلالت آیین سوار شده پیشتر رفت و فرمان داد تا مجموع لشکر صفایار است تا غلبه روان شدند و مقارن این حال قراولان شخصی را گرفته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و بعد از استفسار چنین تفریر کرد که توغتمش خان میخاید که شمارا کشیده پشتر بر زبیر که چنین شنیده که خوردنی درین رود و بغایت نایاب و عزیز است و شخته تقبل او امر فرموده آن چاره صادق القول گشته شد و سونجک بجادر و ارغون شاد ما مور شدند که با آنجا توجبه نمایند و خبری که با شنبه سمع اشرف عالی رشا و ایشان با بشال امیر سادرت نمودند و چند فرسخ دران بیابان فته از زغالان اثری نیافتند و پشتر باز گشتند و صادق شخص متول بوضوح پوست و بعد از مراجعت سونجک بجادر و ارغون شاه شهر بایرام جاهه مثال داد که بشتر بجادر زبان کیری رود و چون چند مرطه قطع کرد و بخیلی رسید و پیشتر رفت و از کس فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع شده بایاران خود بر سر آنجا حامت راند و باغی از حادثه آگاه شده جز خنک چاره و گیرید و بطوروت آن قوم خون گرفته پاشی جلالت پیش نهادند و در مقام مقابل آمدند سپاه حضرت شعار بر خیمه و دما را زور کار ابل و دبار بر آوردند و چهل کس از ایشان اوستیکو کردند و قراولان را بدرگاه شهیرا عالم پناه رسانیدند و بشتر بجادر منظور نظر عاطفت و احسان پیکران گشت و یاران و نیزه و نیزه پادشاه از اختصاص با فیه شاه و مجرور بزان چهل نفر احوال توغتمش خان استفسار نمود و ایشان بعضی رسانیدند که خان حکم کرده که لشکر در فوج کوچ جمع آیند و ما پشکارکان آنجا میقیم و اورا نیاقیم و نیزه معلوم هاشند که سبب نیامدن و بوعده که چو بود لاجرم در جنگل و پابان سرگردان میباشیم تا بدین محنت و بلا بشاکر دیدیم و بعد از عرض این حکایات بموجب فرمان آن اسیران را بقتل رسانیدند و درین اثنا بهر شقاق را بر جرح و حسته بپایه سیرای آوردند و

زانروزه عروضی بهشت که از جانب سرای همدی که خان بنیدکان جارسایند و بود رفتم و او را در آن موضع نیافتم و هر دو یک حالات اطلاع نداریم و حضرت صاحبقرانی ندیده تر خانی به جلال سپهر میرسد و مولای صابین تیمور با طایفه از دلوران بقزوینی فرستاده فرمود که چون سیاهی سپاه مخالف به پیشگاه غلبه شد از راه فریب خود را بدیشان بنمایند و روی بگریزیند تا ایشان فرغیت شده پیش آیند و هر چه روی بنمایند بی توقف معروض در یارید و بجاداران حرب روان اجب الاذعان توجه جانب دشمنان شدند و از لای اب لایقنای گذشته چشم ایشان بر سواران فرادلان توغتمش خان شاده از ایشان پانزده کس جدا گشته بدلتجانب توجه نمودند و صابین تیمور ازین طرف پیش رفت و با یکدیگر کجکایت گفتند و صابین تیمور مراجعت کرده مولای بیخند حضرت صاحبقران و از کار داند که کیفیت واقعه را معروض دارد و اینهمان شمال و صبا شده خود را بموکب همایون رسانید و آنچه دیده بود بمعصود نشینان برگاه اعلی رسانید و ذکر فرستاد و **فرستاد و قتل رسیدن ایدکوتیو مورچون مولای** بارودی همایون آمد صورت حال معروض شد حضرت صاحبقران کامکار لیسرا ایدکوتیو را با چند هزار سوار جزا ریزه گذار فرمان او که طرف مخالفان رود و بختی کثرت و قلت ایشان نماید و محل و منزل آن قوم معلوم کرده خبری رست پادرو دو ایدکوتیو را با طایفه از دلوران صف شکن و آن شدند و از کل و حل کثیف گذشته بجلال حمید و غلبه ترخان و سایر قزاولان پوست و چون اتفاق پیشتر شد از یک مسافعی پیو و چند جمعی رسیده و غوغا شدند بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظر میکنند ایدکوتیو را فوجی از دلوران شیرشکار و مردان کارزار را بجانب ایشان فرستاده و مخالفان چون از تپه سپاه کا کشتند از پشته بگریزند و فرستادگان بر پشته میجای اجتماع بیلا رفتند و از آن طرف پشته سی قوشون مردار بسته دیدند که صف کشید و در کین فرصت نشسته و حرب پیکار آمدند چون قزاولان بعد دو دشمنان اطلاع یافتند مهاجمان توقف نموده کس نزد امیر ایدکوتیو فرستادند و صورت حال معروض داشتند و ابی بل پیش انده بیالای پشته برآمد و کثرت دشمنان ملاحظه نموده مصلحت مراجعت دید و سخت مردم خود را باز کرد و داند که به آهنگی از و حل آب بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن بل ایستاد و چون مردم توغتمش خان ایستند که مدد قزاولان حضرت صاحبقران دور است و در راه آب و کل بسیار توجه جانب ایدکوتیو شده و او پامی ثبات و وقار فرموده چندان کوشش نمود که سپاه چنان کیر سلامت از آب بگذشتند و بعد از آن همان معاودت انعطاف داد و از عقب یک تیر روی خورد و دیگری بر اسب می رسید و اسب بقوت شده از پا درآمد طازمان اسب بیک کشیده چون قدم در رکاب آورد آن اسب نیز خرم تیری بنیاد و او سپاه روی با جدا نهاد و تیر می انداخت تا شهادت یافت لامرد اقصانه و لا معقب محکم و در آن محکم نیز ملک سپهرا یکبار بر لاس بر سر و در آن احوال شرم و اوقات امر ایدکوتیو ریجای آوردند و مقارن ایرحال صاحبقران همپایان مردم اندک بخنار آب رسیده فرمان داد و قزاولان از آب بگریختند و بر خیم چکانستان اعدا دولت قاهره را برانند و امیر حاجی سیف الدین میر جهان شاه که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و در آن محل هوناک امیر جلال الدین میر حمید آثار جلالت و مردانکی بطور رسانید و از مخالفان سه نفر را دستگیر کرده پایا بر سر سلطنت معصوم رسانیدند و حضرت صاحبقران از موضع خود مراجعت نموده در لشکرگاه نزول نموده و طایفه که در آن محکم اندکها نمودند بطلایمی بی پایان نوازش سپهران مخصوص شدند و اقربا و بازان دکان ایلر ایدکوتیو نوازش فرموده و ایدکوتیو غایت الدین شاه ملک زراعی داشت و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیر ایدکوتیو کشته شد و هم لشکر حضرت شاه سلیمان یافت و شبی رغایت هوان بر سپهر داندیشهای کونا کون گذاریند با جمعی چون نزدیک بشن او بود که حضرت صاحبقران رضایانید حضرت و الجلال بجانب شمال میرفت لشکران بجای میدیدند که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق از صبح ظاهر میشد و چون یکی از شرطه صلوة وقت در آن اوقات که خسرو انجم چند وقتی حیزه و برج شمالی میزد و غار خفتن بر بنده مکلف بر حسب شریعت غمرا و ملت سفارض نمیشد و بنابر آنکه توغتمش خان رسیده یورتی توقف چندان میکرد که جستجو و نظر در و در و رسند و قریب بان شد که آن گروه ابنوه بسته آیند حضرت صاحبقران با شایان و همراهان باب شورت منموده گفت که امیر زاده معشای با پست هزار سوار نام دارد و چند مردان می مثل موچک سلطان بخرو حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیره همی قدم بردند و او پنجاه توقف نماید و شاه زاده و لمر بر حسب فرمان و آن شدند و روند و نیکو خبر دادند که اولان جانبین هم رسیدند و چون نامی همایون ازین خفیساکاهی یافت بر توغتمش بر با ساهی سپاه انداخت که شارب و در رقیه طبقات لشکر و محاربه

حضرت صاحبقران و توغتمش بان یکدیگر در آن دان که مسافت میان فریقین است تعارب پذیرفت و بر سر میایم پیدا آمد و بعد از شش و زهواصافی شده آنحضرت روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و مبعات و موضع قندچهار استن سپاه طغرایان

جلد ششم

جنگ سلطان امیر قنوق خا قنجا قی

الصفیاء

منور و هفت قول مرتب ساخت قول اول نام سلطان محمود و یاساشی آن سلیمان شاه رجوع نمود و قول دوم را که آنحضرت شخصاً داشت بشاه زاده محمد سلطان سپهسالار و بجاوران سپهسالار و دیوان شیرینکار اسحاقام داده قول سوم بوجود امیر زاده میران شاه کورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطان بضبط و بر طاقان تفرش و موضع این قول دست راست میس گشت و قول چهارم در دست چپ امیر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم بقتل و اهتمام امیر زاده عمر شیخ بازگذاشت پوشیده ماند که در تاریخ بر سپل اجمال بهفت قول پیش کرده اند بجله حضرت صاحبقران مغفرین پشت قوشان از دلاوران جلالت امین اختیار نمود و حکم کرد که در عقب قول بزرگ توقف نمایند تا اگر کجکام بدو فوجی را بعد از احتیاج آید ایشان را داده و مستعدین یعنی باشد و از آنجا سباسباهی پیش میآید و توغشخان قول بر انظار سپهسالار خود بشاه زاده کورکان مثل اشور غلغان المیتش غلغان یک پولاد و علی غلغان و امرا لوپس جوجی خان مانند علی و سلیمان صوفی و نوروز قنوق و علی یک برادر بزرگ یکدو حسن یک و دیگر بجاوران پشت قنقا قی آرایش داد و در مقابل خود بافاق صف کشیده از آنرا دحام لشکر محالفت چشمانیره و از غبار سباسبان هوا تیره گشت و در وقتی چنین صاحبقران لشکر کشای فرمان داد تا لشکر از چهار پایان مسدود آمد و نیمه وضرها بر پای کردند و در اکثر و ثاقا آتش افروختند و توغشخان از کمال تحملگری و قنار سپهسالار حضرت شعار قوت التفات ایشان تعجب نمود و حسابها بر گرفته با خود گفت که اینجا چنانچه مردمانند که در روزی بدین هولناکی پروای خیمه زدن بختی خوردن دارند و با خوف و خستگی تمام بتبوی صفوت مشغول گشت و سپهسالار اعدا چند قوشان از لشکر حضرت مال باده بودند و حضرت صاحبقران پیش از شروع در قتال جدال فرود آمد و از سر صدق و نیاز در حرکت نماز بگذارد و حسین اخلاص بر زمین بخاده از بارگاه صمدیت ظفر و حضرت مسالت نموده سوار شد مقدار این حال امیر یکدیگر و مشایخ عظام خواجه نظام الدین یوسف و شیخ اسماعیل که نسب ایشان بقدره ارباب صفاء و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتهی میشود دستها بجا بر آورده و سر بابر نه کرده از حضرت باری تعالی ارتفاع اعلام اسلام و شوکت حضرت صاحبقران انحصار دولت توغشخان طلب داشتند و جناب سیادت آب روی بخیر و کامیاب آورده بر زبان حجتیه بیان کردند که توجیه حقیقت فاکت مفروضه دلاوران هر دو لشکر و صفدران هر دو لشکر پای می رسیدن از شجاعت محض دست از استیمن جلالت پرور آوردند و آتش زرم و پیکار بنوعی بر فروخت که دل بهر خون آشام بر کشکان محرمه مبعخت پیش از پهلیمیر حاجی سیف الدین شیرینشقام از نیام بر آورده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که در برابر او بودند در هم شکست و صف اعدایم فرو ریخته و دشمنان وی بگریختند و چند قوشان را بل شقاوت و عناد که زیاد آمده بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین بر آیند و دستبرد می نمایند روان شدند و چون امیر جهان شاه تنور ایشان مشا به نمود با سپهسالار خویش چند سواره برایشان گرفت و همه را بنوعی و شمشیر را که دایند و امیر زاده میران شاه کورکان خوش جهان نور در بکنجیده باز روزگار جمعی که در مقابل او قرار گرفتند بر او زد و از آنجا فرار داشت قنقا قی گشته گشتند و بعضی از آنحضرت پیش گرفته و امیر عباس افواجی اندک خود را بر سر قوشان زده و در شامی که فرار از سبب گشت بار و یکپای در رکاب آورد و در پشت پنا نشست و بر فراز او شمشیر تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ علی بجاورد و شیشه خان جمعیت بر اندیشان سنگ تفرقه انداخت و شاه زاده عالمیان امیر زاده عمر شیخ بجا در رایت جلالت بر فراخته و بر برانغا راخته هر که را در برابر خود یافت و در بدن و جوشش کفن ساخت و پیری یک و خدا داد و حسنی نیز کوششهای مردانه نمودند و آنحضرت بجاوران سپهسالار حضرت نشان غالب آمدند و مخالفان را بهم فرو ریختند و بعضی کشته شده برخی را کشتند و توغشخان چون مقاومت با حضرت صاحبقران ریزه گشت خود نید روی از آنجا که او اینده متوجه جاسب امیر زاده عمر شیخ شد و شاه زاده مانند کوه را بنوعی پای شانه و قنار بیغیر و توغشخان چون یکم در هر که او نیز نیست عنان غریمت بجانب شیخ تیور و هزارهای سلدوز تافت ایشان هر چند شیشه آغاز کرد و بد فایده نداد و توغشخان با امرا و سرداران لوپس جوجی خان حمله ای پی پی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاهان جهان کشتای صف آرای شدند و امیر زاده عمر شیخ بجا در بام دوم خویش در مقابل توغشخان آمده جنگ آغاز نهادند و حضرت صاحبقران در عقب کجکامان بیوفت که یک تواجی رسیده و معروض داشت که توغشخان در عقب لشکر مفروضه کشته است و دیگر بی زاری امیر زاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او منعطف کرد و اینچون توغشخان چتر فلک فرسای پادشاه هفت کشور شاهده نمود و پای شتابش از جای رفت و دست جلالتش از حرکت باز مانده راه فرار پیش گرفت و تمام لوپس جوجی خان شکسته رکاب و کسته عنان متفرق و پریشان شدند و از آنجا جدا افتادند و حضرت صاحبقران کردون غلام در آن مثل فروید و مجموع شاه زاده کورکان امرا و نویسندگان شرف تعقل سبب جلالت مناط در یافتند و زبان استنباطا بر بهمنیت آن فتح نام دار که سرایه فتوحات روزگار بود کشته و شمارا کردند و آنحضرت ایشان را زار و آغوش گرفت و همه را

بنایت پادشاه بنواخت و از هر ده نفر هفت نفر اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاد و دلاوریان بجهارم اشقام تیغ قهرازیام برکشیده از سپه دشمنان مشتافتند و مانند برق جبهه در حرکت آمدند و آن خون کرشکان بخت برکشته را از پیش میسر قایل و از پس و آتش قایل توان کرد که از میان این و میلاد چند کس خست بساحل نجات کشیده باشند و مال و منال اسباب چندان دست لشکر حضرت نظر افکند که زبان نطق از تعداد آنکس و لال بود و شاه زادگان جوئی نژاد کویچه اغلان و تیمور قتل غلان و از امر آلکوس پس آید که پیش ازین یکصد سال از توفیقش خان وی گردان شده ملت عبید علی حضرت صاحبقرانی سینمود بخلعت کرمانی و جامهای قیمتی سرازار شده نواریش تلم یافتند و ایشان پرای سر بر علی را نوزده عرضه شدند که اگر لایق ام آری صاحبقران افشا فریاد بندگان آل آلکوس خود را که اگر درش دران پریشان سرگردان شده اند جمع کرده پایوریم حافظت پادشاه طمس آن و پادشاه زاده اجابت مقرون است و فرمان داد که از برای هر یک نشوری علیجه در قلم آوردند و مضمون آنکه یکجکس فراموش و متعرض ایشان نشود و باج سرازار بجماعت بخیرد و کویچه اغلان و تیمور قتل و آلکوس و کامیاب ترک پوی آمدند و تیمور قتل غلان آید که او را ترک که بطلب آلکوس خود رفته بود هر دو قوم خود را یافته کرده بنویش ایشان جمع شدند آن یک رهبرای خانانی شت قیاق و مملکت جوئی خان را بطن راسخ شد و این ادا عیال مارت بهمانی از بطن سرزده حقوق ایدی و نسیم صاحبقران از فراموشی کرد و تیمور قتل وی به پادشاه و آید که او با قوم خویش بطنی رفت و کویچه اغلان چون بمجلس خاص بزم و شرف محرمیت اختصاص یافت بود بعضی از متابعان خود در صحرا و شد باز خورده بدرگاه عالم پناه مراجعت فرموده و لمحوه نظر عنایت پادشاه بمانگشت و جمع امر و نویسنده آن که بموجب فرمان تباخت ولایت یابی رفته بودند با غنائیم موغور و اموال نامحسوس و ذخیران به پیکر و پسران خورشید منظر و اسباب اموال و اشتراک بر بردار دوی همایون معاودت کردند و چندان غلمان و حوران پری رخسار در مسکن همایون جمع شد که از برای حضرت صاحبقران بختیاز نفر بر گردید و در آن منزل حنبت نشان کنش از باد بهشت حکایت میکرد و اب روایش از چشمه حیوان خرمید و طبع صافی پادشاه سپهر شست میل طرب و عشرت فرمود و مدت پست و شش روز در آن مکان ایل فرو کرد که شکار جوئی خان اولاد نام دارا بود و دوا عیش و کامرانی داد و ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بدار السلطنه سمرقند از دست قیاق چون این فتح نام دارا حضرت صاحبقران کامکار را میسر شد و در شت و جزایر کسی از قهر عا که گردون آفرینما حضرت صاحبقران معنا قرین وی توجبه بجا بستمقندتخا و از غنائیم اموال تمامت صحرا و پادشاه لال شد و حسب نظر و رود مستقر و شادان قطع منازل سینمودند و کثرت خلائق در اردو مرتبه بود که هر کس شاق خود کرده بود و چون بکنار آب پی رسیدند نزول کردند و کویچه اغلان حسب رایت که تیمور بر سر ریخانی نشاندند انداز اموالی مسکن مالوف و ملازمت تیمور قتل و امن گیر شده از جاده صواب سقیمه مخوف شده راه پوفامی سپردن گرفت و بر حضرت صاحبقران بجا بطن و وطن مالوف خود شتافت و چون از آب پی عبور نموده و فتنگی چند سپودند حضرت صاحبقران هدایت امیر حاجی سینالدین اوراغوف که آهسته تبجیح هر چه تمامتر در حرکت آمد و پادشاهی پر خطرمی همودتا در ذی القعدة سنه ثلاث و تسع و شصت از حیران گذرشته در اتراف رود آمد و از آنجا بعدادت و اقبال روان شد و خانه خویش را بوجود شریف مزین ساخت و نویسنده آن خوانین برآم استقبال بجای آوردند و پیشکشیهای لایق گذاریدند و حضرت صاحبقران کیمیستان فرمان داد که طوطیهای غنیمت ساخته بعیش و طرب مشغول نموند و چون چند روز بپای و سرور بگذراندند امیر زاده میرانشاه بر حسب فرمان توجبه فراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکنت قشلاق کرده آن صوب رایت اقبال اخراخت و امیر حاجی سینالدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه بمقرب همایون پیوست و درستان در حدود تاشکنت بفرغانه بال گذاریدند و در اوایل بهار توجبه ستر بر سلطنت گشت و از آب مجند گذرشته شکار گران در حرکت آمد و چون موضع آقیا مرکز اعلام نظر شعار شد حاکم طفت حشر و امالک سلطان محمود سبکتگین را از کابل و غزنیم و غیر ذلک تا حدود آب سند پناه زاده پیر محمد بن میرزاده جهان گیر زانی داشت بموجب فرمان امر اعظام مثل حسین صوفی و غیاث الدین ترخان قطب الدین محمد زاده پیر سلیمان شاه و حسین خواجه پیر امیر عباس و شمس الدین دیکر سرداران بجا در آن در رکاب شاه زاده ابا بل و عیال روان شدند و هم در اوایل سال که کور پادشاه مویضه صور سایه التفات بدار السلطنه سمرقند انداخت و آن سرزمین را بغیر وجود همایون خویش نب و زینت داد و بعد از روزی چند که در نفس شهر باطنها که استوار آنجا نهضت فرموده که آنکل موضع خیام پادشاه دیداد گشت و حکم جهان اطلاع صادر شد که حجت از دواج اولاد و اخذ در آن مکان حنیه و عمرگاه و قبه و بارگاه با وج مهر واه برافراشتند و اسباب طلوی بزرگ که لایق پادشاهان باشد

آماده و مهیاد اشتند و دوشتر غیاث الدین ترخان زادرجاله کناح امیرزاده ابوبکر بن امیرزاده میران شاه درآورند و برای مرگ از شاه زادگان ردوی ملحق
ترتیب دادند و بساط زهد و تقوی در نور دیده شد و صومعه شینان ایام که در آن جناب زحرا ایم و آقام قدم بر قدم شیخ احمد جام داشتند یک کرسی
سیم اندام از سر نخاوه برخواستند و رطاهای کران کشیدند پست اساس تو به که در نجی چو سنگ نمود پسین که جام زجاجی چگونه اش شکست
و چون خاطر خطر صاحبقران جهان کیر از آن قضایا فراغت یافت بغیر پیر شیخ سالد لوی غریبت برافراخت و ذکر لشکر کشیدن سلطان
صاحبقران بمالک ایران و فتح قلعه مانه سرسبعی پناه فیروزی شرچون بمسمع علیه حضرت صاحبقران
نصرت قرین رسید که طایفه زولات حکام ایران زمین در زمان عنیت موکب همایون پایای از حد خویش فراتر نهاده اند و بخلاف توره و یاساق
انحضرت عمل نموده اند بغیر منیرش گذشت که یک فوت و یک بر آن یار کذا فرماید و ایشان را کوشمال بنزداده و با مضای این غریمت در قصف رجب
اربع و تسعین بمات رایت جهان کیری برافراخت و در غره شعبان از سمهند با در فرار شینانجا را بغیر سارا تبدیل یافت و در آن موضع بر مزاج شهر یار در
دل مرضی عارض گشت و بدان اتفاقات نفرویده کوچ کرد و تاجوی زر که از اعان انجا راست عنان باز کشید و در آنجا رحمت قوی شده و خاتمی اولاد و طلب
داشت خطرات عایات سرملیک خانم و تومان عا و قرة العین سلطنت سلطان بخت یکم و با سیر فرزند ان آغایان از سر قندرون آمده و ثبات
شناخته بپای سرخس و روی نین حاضر آمدند و درین اثنا فرمان صاحبقران صادر گشت که امیرزاده محمد که برسم مغلاسی از پیش قدم بود و از چون عبور
نموده بود سپاه منصور را بموضع که رسیده بگذار و دو ماجبت نماید و خاتمی و فرزند ان ارکان و ولت و ایمان حضرت دست بقصد کشاند و اول
صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در یازدهم شعبان آن مرض صعب که روی نموده بود بجهت صحت باز آمد و چون
مزاج اشرف با اعتدال مال گشت فرمان اجب لا اذعان صدور یافت که بدست و سابق میرزا محمد سلطان پیش قدم بپاسایشی لشکر مغلاسی توجیه
خاطر صرف دارد و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران بر دیگر مضبوط ممالک ایران سوار شده و چون بموضع ایامه نزول فرمود مهادیا
سرملیک خانم و تومان آغا را با سایر خاتمی خدمت انصاف بدار السلطنه سمرقند از رانی داشت و از چون عبور نموده در خوشان امیرزاده سلطان
محمد و لشکر مغلاسی پوسیت و امیرزاده سلطان امیر جهان شاه بالشکر پیشین از وصول ایات نصرت آیات امیرزاده سلطان محمد طغی گشت و بانو عظمی
خان اده از جانب هرات رسیده و در آن مکان حضرت پادشاه عالی شان اطومنی اده تهنه های سنگین کشیدند و اردوی اعلی از خوشان نصرت فرموده
جرجان موضع قیام سپاه فیروزی نشان گشت و در آن مقام قدم سادات عظام امیر سیر بر که پیش ازین بر سالن زندان رفته بود باز آمد و گفت که سید
غیاث الدین پیر سید کمال الدین در صد و اطاعت و فرمان برداری خراج گذار نیست و چون پادشاه باین داد در شهرت را بدو داد و بختی عظیم پیش
که از کثرت درختان جاسوس هم را در آنجا راه نموده و حکم و اجب لا اذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون شکار قطع کرده سواره بجایان و چنان کنند
که عرض هر یک یک ستر بر تپا باشد و ملازمان که شیش و شش پکار بودند بدین طریق بختل بریده پیش میفتند تا بپای می رسد و در آنجا حقیق پیوست
که سید کمال الدین که گریخته بمانه میر پیش سید رضی الدین فتد است و مانه مرست نیست که در چهار فرسخی آمل افتد نزدیک بدریاق و قرب آن موضع
حصاری بغایت مرتفع و استوار ساخته اند که یک طرف ان اتصال مجدد است و دیگر جانبش بسیار غناک بود که بهنگام متوج آب دریا در آن بخت
و عرض آن غناک که حکم در یاد داشت قرب یک میل بود و پرامون قلعه مانه سردرختان بلند سردر هم کشیده چنانچه در چشم میسند و ان حصاری گیر میسند
و در آن بهنگام ولات و حکام ساری هر چه داشتند از نقد و حسن آبخا پرند و سایر متمولان آن لایت با نفایس اموال را آن قلعه خزیده چندان فقره
و طلا را آموغ جمع شده بود که قوه مدر که کمان نمی برد که عشره شیر در خارج موجود باشد و این معنی برای عقده کشای حضرت صاحبقران مشکفته
روان شد و سپاه نرم آزمای را آن کل و لای بختل راه بریده و چون آبل رسیدند پادشاه مجبور فرمود که سید غیاث الدین بمانه سرود و پدا
نصیحت کرده بپای سر را علی حاضر کردند و بعد از رفتن سیدزاده اردوی همایون از عقب و در حرکت آمد و سپاه بمقت پسران بختل و
پیش راه صوا ساخت میگذشتند با بجلد و زور و شنبه پست و هشتم ذی القعدة قراولان عا نین یکدیگر مرید و بختی صعب روی نمود و حسین خواجه
پسر شیخ علی بجا و در آن مکره سلاخرت اختیار نمود و بعد از سه روز رسید کمال الدین از قلعه پرون آمده بشف و سبوس سرفراز گشت و زبان باستان
دولت دیر باز کشاده ان طلیه و حضرت صاحبقران کیتی استان بر زبان کوهر افشان گذارید که منسل شما بندول میدارم شرط آنکه حکام
این ممالک بر کلام یکی از سر زندان خود را با مال چندین ساله پیش فرستند و در سفر حاضر لازم باشد و پدران ایشان چون یافت و محنت

در روز اول خود معلوم نمایند که کمال غلبت و اطمینان خاطر توجیه بخاست نمایند و این خبر که گوش مالی مانده سرسیده کردن از خطا متابعت به پیچندگی الحمله
نقاره زدند و آنها را مخالفت کردند و رای علم را می شهر را کشور کشای قشای آن کرد که سپه پادشاه و ارغون شاه و دیگر سرداران غیر هم از برادران با
کشتی بمان چون رعیدان از آن زنکار قلم برودند کشتیهای بل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر و تخییر قبله مانده سرسند و آنجا محنت بنا بر اشارت
صاحبقران رفته سفایر را باب خلاف را بدست آوردند و مردان کار و دلیران کارزار را با جمل و نقاره و نفیر میکشیدند و آمده روی قلم از تیغ تاش بار
بجادران سپاه نصرت شمار مانند مهر جان تاب می رخسید و از فرخوش کور که کوس کوش کردند که میشد چون ایت نظر سپهر تو توجیه قبله مانده سر
افکنند و شکان میانی را بقتضی فرمان حضرت صاحبقران از اطراف حصار از جانب خشکی فرو میکنند و در آن روز جنگی مست واد که زبان پان از قربینان عاجز و
قاصر آید و عاقبت مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقتور ساختند و حصار پر و ن استخر کردند و ایند و ایشان اندرون که بختند و در غده ذی الحجه آثار شجاعت
نظور رسانیدند و جنگهای معصوب کردند و بعد از هشت روز ساکنان قلعه مانده سر عاجز و مضطرب شدند و کر و کر و رفته قلعه پر و ن آمده روی توجیه بارگاه
فلک شکوه آوردند و بخت سید کمال الدین سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت مبارزت نمودند و صاحبقران یک عقد در اول اوقات با ایشان سخن
خشونت آمیز و در آخر بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه را با کرام و احترام و بذل انعام نخواست و بعد از ادای موعظاتی از انقباض ساری فرستاد و در
محافظت آنجا محنت مبالغه و ناک بود و حضرت صاحبقران چند روز در آنجا توقف نمود و موال قلعه را که از خیر حساب پر و ن بود در کشتیها مال مال کرده و با
و لشکر بمان بخشید و قلعه مانده سر را فرمان را می هفت کشور با کاک برابر ساختند و چون از فواده و سبب سبب اشرف علی سید که مردم آن میارید می شیر
و بدعتیده و دیگر ایشان را و قتل بل صلاح و تقوی و ارباب علوم و مستوی میچاک نداشتند و رینگ واجب از اذعان از موقف سیاست صادر شد که بمان
نا رستمان که طبعیت حکم شرع و شریعت را حکم سازند و شیخ علی بجا در با شقام سپهرش حسین خواجه و اسکندر شیخ محبت انکدر و ایشان سید قوام الدین
پدرش افراسیاب را کشته بودند و در میان رانده قتل با فرط کردند و بر حسب شامت علیه سید کمال الدین که ابا اهل و عیال از راه دریا با بجا بست خوارم زد
و پس از آن سید رضی سید عبداللہ را از سر قتل کردند و بتاشکنت رسانیدند و چون لایت ما زندان در تحت تصرف کجاست که حضرت صاحبقران
در آمد و بستان با قبله رما ملک و ان شدند و از آنجا میوجب فرمود و پلی با فتح نامه و پلاکات که از ساری آمل قلعه مانده سر حصول موصول شده بود عاجز
سر قتل کشت با محنت و پلایار رسانیده شاه زادگان و خواتین اعیان را غلبه استمته چون تیغ را زندان سبب ایشان سید امیر زاده شاه رخ بجا در
امیر زاده خلیل سلطان امیر زاده رستم و حضرات عالیات سرالملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین تهییب سبب سفر مشغول شدند و آنحضرت در محرم سنه
حجس و بیستم به سبب ایشان آمد و در موضع شاسمان از اعمال جرجان قصری ساخته البیان ساختند و دار و علی ساری را بجهت قارن که مودش
فایس بود مشغول گردانید و حکومت آمل را با اسکندر شیخ سپه افراسیاب رزانی داشت و در کف حفظ ملک و احوال سعادت و اقبال از ولایت
ما زندان عاودت فرمود و بعد از طی منازل پیغمبر اندک و پیش سمان رسید و در قریه که عمارت عالی نعمت آنحضرت احداث کرده بود فرود آمد
و بنا بر اشارت عالی تو اچیان اطراف مملکت رفته کشید و رکاب کتی نهاده و رفته و شاد زادگان و آغایان که با ستمد عالی ایشان قتل بودند در چهارم می
مبارکی و طالع سعد از ستم قیدی و ان آمده و ایوار و بوشه کج کرده از آب عبور نمود و بلخیان سیده و از آنجا گذشته و بنه و ان نزول فرمود و واغراق را
گذشته شبی روز مانده بعد از نیمه شب سمان زور در حلقه قرار گرفتند و ان مقام حضرت صاحبقران از طریق عطف و مهربانی استقبال نموده و با
یکدیگر شادمان گردیدند و آغایان شاد زادگان را میسم تبار و شکایت تقدیر رسانیدند و از آنجا و عین ارتجاج و مسرت کوچ کرده سایه انقلاب بر شامان
انداخته و کفار در توجیه شهر میار فرخنده و مقدم بار و دیگر بجا بست ممالک فارس و عراق حضرت صاحبقران
کامکار در دست و چهارم بنه با فوجی ایشان پیشه نظر از شاسمان کوچ کرده از مرده و نفرسه غلامان نموده و در اغراق بانوی غلی سرالملک خانم و تونان
آغا بگذشت و صاحبالملک و سلطان آغا و کتا و آغا را شرف مصاحبت اختصاص داد و امیر ادا کار بر لاپس و امیر جهان شاه و امیر عباس و حاجی
محمود شاه و اوج قراچین در جهت ضبط و نسق و در روی بهایون مقرر شد و که با ستمکی پانیا و امیر زاده محمد سلطان را منتقلای ساخته و از آنجا
امیر و بی که شاد و لشکر بمان اردو امانت سمان میسم شهر یار کامکار بگذشت و امیر زاده محمد سلطان برادرش که در قتل بودند تقوی و سیدند
شیخ خواجه شمسوار که عالم آن سبب بود و بیک گریه پیش شاه زادگان آورد و ایشان را برادرگاه عالم نهاده و رستند و در آن محل حکم سلطانی
وفات یافت و اتق شاه نام کوکوشن بجای نوشتند و ضبط و قلم مشغول شده بود و چون شاه زادگان توجیه آن جانب شدند و بکوشان سولیان

اردوی همایون که خبر ساینده شاه زادگان بایک درله چمان حرکت آید و امیرزاده محمد سلطان امیرزاده پیر محمد از کرستان مراجعت نموده بجمهاری
 منقر رسیدند و لشکریان آتش جنب و تاراج در آن ولایت زده بار دیگر از پیش حضرت صاحبقران کیتی ستانجی سیدک شاه زادگان بایک که گردان را
 با علی دعوت کنند و هر کس سرکشی کند سرای عمل او در کسارش نشیند و بر غارت ایل و اوس باغی مبادرت نموده و حد آن ملک از قطع الطریق و مغلطه
 پاک سازند شاه زادگان بحسب فرمان بویک بجز درستان وان شدند و چون بحجالت کوه بی ستون سید سوچک بجا در ویتور خواجه و آق بوقا و بشیر
 بجا در با طایفه از لشکر منصور تهاختند بعضی ابولایات فرستادند و شاه زادگان از در بند باجی خواندن حرکت آید و چون را منوضع نزول فرمودند
 یکی از سرداران کردستان همپس اجرای حکومت آن لایه پیش ایشان سیده معروف داشت که سر اهیهای آن ولایت نیک میدانم اگر فرمان شود
 راهبری کنم و شرایط نیکو بندگی بجای می آورم امیرزاده محمد سلطان بیکر و شیش و خلعت خاص سرافراز ساخت و شیخ بجا در را منقلای ساخته حکم فرمود که
 آن سردار کرد و غنچهچی و باشد و شیخ علی بجا در بوجوب فرمان غنچهچی روان شد و درین اثناء والی کرستان بر امیرزاده پیر محمد سلطان شاد با با تحف و
 هدایا و سبمان نسی و نقایس از متعدد بکر شاه زادگان عالم پناه فرستاد و امیر شیخ علی بجا در را نیز بخدمت شایسته خوشنود کرد و امیرزاده محمد سلطان
 رقم قبول میکشید و برای امیرزاده کیش و کسر و اندک و شیخ علی بجا در را با زخواند و امیر شیخ علی بجا در مراجعت نموده در اثنای طریق فرود آمد و به آتش خون
 مشغول شد و غنچهچی چون مطلوب خویش را بویکس شد بود ناکاه کار دی شیخ علی بجا در زود چنانچہ دم زد و همان بخت غنچهچی باقی و جی کشته شده و ضامن
 کلمه کلماتین ان موضوع پوست فکر توجه حضرت صاحبقران بحسب لایحه و خوزستان و شاه کاسکار
 در موضع رودبار دیکه جمعی از لشکریان ابر کزیده امیرزاده میران شاه را با بقیه سپاه آنجا بکشد و فرمود که چندان توقف نماند که اغرق و پیوند و غنچه
 با آن طایفه کزیده متوجه بر و جرو شد و امیرزاده عمر شیخ با لشکر دست چپ فرمان او که از راه دیگر در حرکت آمد و قلعه کیور را بقتل و غلبه بکرفت و کوتوال قلعه محمد قی
 اسیر کرده و از آنجا رانده روز دیگر بموضع مورس رسید و مظفر بر بانی که کاشته محمد قی بود بشرف بساط بویکس شرف شده و از آنجا گذشت و در کمر و دزد
 کرده اسفندیار کوتوال آنجا از راه غزنو نیاز از قلعه پیران آمد و سعادت ملازمت دریافت و امیرزاده عمر شیخ محمد قی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد و
 حضرت صاحبقران کیتی ستان بعد از طی منازل و جرد و مخیم دولت و قبایل ساخت و امیرزاده عمر شیخ بجا در در آن موضع پایه سیرا علی رسید و آنحضرت
 سیب الدین قلندارش البصطبر و جرد و نصب فرمود و حکومت بخاوند و این شیخ یکا شیل زبانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بمحرم آباد رسید و ملک
 غزالین بحسب مفاد و ملت دلا و از آنحضرت قرین و ناو رده فرار بر سر آمد و اختیار نمود و صاحبقران فلک تمکین جمع البجا صره قلعه عین نموده امیرزاده عمر شیخ را
 بیکامیشی ملک غزالین فرستاد و اگر سپاه را بنا داشت اطراف روان داشت و غنچه همایون متوجه تر شد و بهر منزل که میرسد روان لا در را دیکه کاه
 میکشد و نعلی ریحل در میدان ایشان طایفه زردان و مندان که از قلال جبال منهدم می آمدند و دست با ذیال لشکر منصور دراز میکردند از پایه
 در آوردند و حضرت صاحبقران پهلان زخم آبادی زده منزل قطع فرموده به بل آب زلال سیدند و امیرزاده عمر شیخ که بیکامیشی ملک غزالین
 رفته بود با کشته در آن موضع بموک همایون پوست و معروف داشت که مسالک و مراحل بسیار بود و اما از ملک غزالین شری یافتیم و امیرزاده عمر
 که ضبط و یا سامیشی اغرق و تعلق بر می رویت و داشت و حسب فرمان در کارشان انداخت و وقت شاه سردار که از سبب شیخ آب در سپاه جلا شانه
 رفیع مقدار از خراسان که بخت بواق رفته بود بحسب فرموده شاه منصور بحکومت آن ولایت کشته شغال داشت و چون از وصول آیات عالیات
 خبر یافت بزبان خرافات و استکانستان طلبید شاهزاده از سرزمین ایشان که کشته و ملک پران آمد ملازم رکاب حضرت انستاب کشت و
 امیرزاده میران شاه در ضمان حفظ و تأیید باری سبحان با غرق عاودت فرمود و آنحضرت امیرزاده عمر شیخ را بجزیره فرستاد و شاهزاده چون آنجا رسید
 در روغ که از قبل شانس منصور کوتوال آنجا بود از خوینده از خوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران چون بموضع ذرفول و لپسید بود و از نسل الد
 سعادت دست بویکس حاصل کرد و پست خوار و رفته بر سر پیشکش تسلیم خازان نمود و آنحضرت زردفول نصبت فرموده متوجه تر شد و امیرزاده
 محمد سلطان امیرزاده پیر محمد در ظاهر تر بموک همایون بویکسند و علی کوتوال و اسفندیار که از قبل شاه منصور حکم تر بودند که بیکمیشی از رفته و حضرت
 صاحبقران خواجه محمود سبزواری را بحکومت قتران داشت و کندیست بر کمره قلعه سفید انداخت و سپاه منصور بعد از تیغ آن حصا پادشاه کاه
 متوجه تر شد و با شاه منصور جنگ کرده و از زبان برداشت و بعد از قتل شاه منصور بقیه آل مظفر را بدو بویکسند و بختن نوارش اختصار فی
 آخر الامر آتش غنچه صاحبقران اشتهار یافته و خشک آنجا عادت را در هم بویخت و این حکایت تبصیر در در قهرچا هم مسطور گشت و کمر نصبت

حَدَّثَنَا

رجعت حقیقتاً از کشیدن بر صفا

الصفحة

حضرت صاحبقران از فارس پس بجای عراق و اصفهان حضرت صاحبقران دست نواز و شمن کداز بعد از تخریب
بشراز و قتل آل مظفر در ورزیست و فخر جمادی الاخره هجری شصت و تعیین معنائی عنان عزیمت بجای اصفهان منقطع ساخته منازل مراحل طی کرده
نقش جهان اصفهان ابغور وجود خوش نشین و زینت داد و چندی روز در آنجا اعیان و طرب گذرانیدند و بطرف قریه ای که آن توچک نام بود و مردم آن موضع
کازغلات اسمعیلیه بودند که ریخته در رفتن آنها خصم جیستند و لشکر قیامت مهین بر حسب اشارت علی از بلندی جوی بریده است به ریشیب انداختند و بقتل
دادند و مجموع مردم از مرگ آب آتش و درخشان شدند و حضرت صاحبقران شد در آنجا مبرورده روز دیگر صحرای سرانان کل زول سپاه حضرت شعار
ساخت و از آنجا سوار شده نشاط لشکر فرموده در آن شت لشکریان فرک و راهگوشی انداختند و مقارن حال خطرات غایبات سران ملک خانم و توان
خان و حرم محترم امیرزاده میران شاه و دیگر خواجگان و غفایان بلوغ قشکی که در آن شت و صحرا بدست بویس صاحبقران ممالک نشان استعدایافته و
میکشیدند که ایندند و نشانه تقدیم رسانیدند و از آنجا کوچ کرده و قطع مسافت نموده و در منزل سلسله های همان از بنار رسم بند طایران خاطر ساری ساخته
و منزل جلال فرمود و در خلال این احوال امیرزاده میران شاه اغرق را که در شت به پای سریر خلافت میسر آمد و جهان شاه و وزیرش الدین عباس قیام
محمود شاه و اوج قزاقها در که در اغرق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بکوبک همایون لحوق شدند و امیرزاده محمد سلطان چند روز
در اصفهان حل قامت انداخته بود و بعد از تقصیل احوال آن ملک با ردی همایون آمد و بانوی عظمی سرالملک خانم و توان آغا حضرت صاحبست زلفی را
طوی عظیم دادند و عافیت خسروان ملک کردند و با کوبک و با توابع و مضافات تاحد و دروم امیرزاده میران شاه کوکبان از زلفی داشت و شاهزاده جوانی
از سلطانیه تبریز و دیگر ممالک ساری میکشید که در که طوی پادشاهان مرتب گردانید و بزعم عیش و عشرت اشتغال یافته چند روز در بله و ولع بگذرانیدند و حضرت
در سیصد و پنجاهمین سال کوچ کرده امیرزاده میران شاه را بر سر منقاری بطرف قزاق روانه گردانید و حضرت صاحبقران ابراهیم و نوکیستان شکار
سنان میرفتند از موضع جنگ که بگذشتند و در اثنای این اوقات نیز پیش امیرزاده میران شاه ایلمه معروض داشت که قزاق محمد ترکمان در میان کوهستان
نشسته است و کوچ و حشم خود را در موضع حصیر کوههای بلند برآورده و خیال قاتل جدان اردو چون ای صابیت شکار ازین قضیه خبردار گشتند
راه قلعه صفایان روان گشت و بعد از شبان روزی بقولای رسید و فرغانه از پاساظره و انجموع راههای مخافان را طی فطمت نمایند و ترکمانان را در حصن
و در باسی صعب السالک راست قاتل جدان برافراختند و سپاه مغز پناه پیش فته جنگ در انداختند و سیاقان بیلائی کوه برآمده جنگجویی مردان کردند
و عاقبت زخمی خورده با رکشت و بهمان زخم در گذشت و چون ترکمانان جلالت لشکر حضرت انتماشا هدیه کرده همه بزرگ اموال اسباب و لوازم
از کوه زیر آمده روی کبیر بخاند و جو و دلف و رود و کوه بالا رفتند و ناسعد و گرد گشتند و شیخ بنیر بجا در سپاه منصوره از عقب کربکیگان شتافته
بایشان رسیدند و سپاری از آن بخت برکشکان را بقتل آوردند و بیغلیه ایست نیم جانی پرورده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از آنکه در آن حدود
حصن حصیر جیستند حضرت صاحبقران بنیر آنها رخصت داد و لشکر جلالت ایشان اطراف حصار را فرسود و گرفتند و از دولت قاهره بانکه زلفی
قلعه را سخر ساختند و کبر از آن گشتند و از عمارت و برج حصار را شکستند و حضرت صاحبقران از آنجا عادت فرموده در دشت قولای نزول اجلال
فرموده و از آن منزل روان شده در کنار فاشی اغرق قشکی گشت پیش ازین امیرزاده میران شاه بنیر سارق قوغان فرستاده بود و اوج قزاقها در راه
محاصره گردانده بود ایشان قباح حضرت صاحبقران بر دو قلعه را گرفته و دشمنان را متاصل گردانیده و باغیان هم موفور بار گشتند و بمجسک همایون
پیوسته شرف و تکیه پس حاصل کردند و درین اثنا خانان و دهنت لشکر یک حرم محترم امیرزاده میران شاه طوی عظیم ترتیب نموده حکم و اجاب الاذعان
شرف انفاذ یافتند که امیرزاده میران شاه و امیرزاده محمد سلطان ابن طوی توقف نهند و امیرزاده میران شاه متوجه مخافان شود و امیرزاده محمد سلطان
بطرف روم و کردستان و دو قطع الطریق که در آن حدود با ضرر مسلمانان مست برآورده اند بنیغ نیز مهم ایشان را قطع فرماید و شاهزادگان را بقتال
امر مبارک دست نموده خانان و طوی پادشاهان داد و شاهزاده از دشت قولای کوچ کرده با طایق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت ملک منان
بیایان رسانید و در سوم شوال مقتدرای شیخ آن روز کار شیخ الاسلام عظیم عبدالرحمن سفرانی بدست سر که بود روز و ده تقوی و کمال معرفت
اتصاف داشت از طرف دارالسلام بغداد با اشارت سلطان احمد بغدادی بر سر رسالت بیای سریر اعلی آمد و آنحضرت چنانچه عادت پسندیده او
بود در تنظیم و تکریم رباب دانش و پیشانی اقبالی لغایت کوشید و مقدم او را با غز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت بجای آورد
بعض سنان که سلطان احمد میگوید که من بنده و خدایگارم و در مقام متابعت و مطاوعت را شخ دم و ثابت قدم بپاسم ما را ای آن خدایم که

عقرب مسلک خدام بگرام شقام منعقد شوم و سعادت پای بوس حاصل نمایم و در خاطر خیر صاحبقران کشورستان چنان بود که اگر سلطان احمد بر رؤسای خطبه باسم قلب آنحضرت بخواند عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون ازین باب سخن در میان نیامد و نقد اخلاص سلطان احمد بکلیت یافت بدایا و کشف که صاحب شیخ عبدالرحمن مستاده بود و ملحوظ نظر التفات کشت و آنحضرت جناب ارشاد ما ب راجعت خاص و زرواسب جامه انعام فرمود و رخصت از زانی اشت پوشیده نماد که شیخ الاسلام کور نسبت سلسله ایشین بخرم شیخ زین الدین خوانی است گفتار در توجه فرمان فرمای بلاد نوبت اول بجانب دارالسلام بغداد و حضرت صاحبقران چون مستاده سلطان احمد را بطرف بغداد باکر دادند غایت آن صوب تقسیم داد و فرمان اجبا از افعان نفاذ یافت که امیرزاده محمد جهانگیر با حضرت غالیات بجانب سلطانیه مراجعت نماید و در آنجا توقف فرماید و حکم شد که هر فردی از برای کشتن آب و نوشاج مرتب دارد و در ورسیر و هم شوال چنینست و تعیین سماعت صاحبقران عنان غایت بجانب بغداد مخطف گردانید و در موضع ماق بلایق نزول فرمود و از آنجا ایوار و شکلی کرده و بسیاری از کوه و نامون ملی کرده در ورسوم و هم قراولی از لشکر پیش شد و شب از عقبها و گریو با کدشت و بهنگام صبح صادق صادق و از حال خبر داده اید ایشان گفتند بی چون کرد سپاه از دور رسیدند بدان اقدام نمودیم آنحضرت فرمود که بکوتیج آوردند و حکم کرد که همان خطر دفعه نوشتند و بر بال و بستند مضمون آنکه گردید و دیدیم و از وصول لشکر یکجا خبر داد و چون تحقیق پوسیت احاطم کرد بود که از سپاه امیر تیمور که کوان کرخت بدین طرف می آمدند و سلطان احمد بر رسیدن کبوتر اول اضطراب راه داده احوال انتقال از آب گذرانید بکوتیج و در ورسیر یافت و حضرت صاحبقران امیر عثمان بجهاد را بقراولی از پیش فرستاد و بنیمن هیاون سی فرسخ راه بیک راندن ملی نموده روز ششم ماه مذکور بغداد رسید و سلطان احمد جلایر صل و نقل از آب گذرانید و جسر بریده و کشیده شکسته غرق کرد و خود در آن طرف سواره استاده بود و هم همراه نوازل آسمانی متضاده که ناکاه آواز کوپس که کوه کشیدند بی توقف بجانب دجله روان شده افواج لشکر را بکوتیج از عقب می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و پایین خود را بر آب زده می کشیدند و محمد از آب گذشت کشتی خاصه سلطان احمد را که شمس نام کرده بودند بدست آورده بدین طرف آب رسانیدند و حضرت صاحبقران رکتی نشسته از آب عبور نمود و امیرزاده میران شاه از موضع کد تهر با عقاب مشهور است با طایفه از اولاد و بریاد لاسب اب راندا زحاف نورالدین مشهور بکافظا بر و نقوس است که گفت از حضرت صاحبقران شنیدم که گفت از من را زانو تو قیام که او را گریو بکنا و دجله رسید خود را در آب بکشد و ششم سلطان احمد را بدست می آورد و دم القصه سلطان احمد را بنیب لشکر فیوزی اثر بجانب دجله روان شد و حضرت صاحبقران بلایق با جمع شاه را که کان امر او نویسنده ان بجای می نشاند و شافقتند و چون بموضع کوه رسیدند انبیا علی اغلان سایه خاصه مقربان از نوزده عهده داشتند که درخواست بندگان آنست که شهر باکر امکار بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد بستر راحت مشغول شوند و مواد و تختا بان از عقب سلطان احمد شتابا و را بکچک و بریم و حضرت صاحبقران را آن موضع بازگشت و بدارالسلام بغداد راه سراسی سلطان احمد و خایر و نفا با کار و والی بغداد باقی مانده بود بدست آورده جمعی از عقب سلطان احمد رانده و شکلی کرد و هیچکس بجای بخار فرات رسیدند و معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشت و کشیده غرق کرده و جسر بریده از راه که بلا پیش رفته است و عثمان بجهاد را با ویکر بجهاد را ن گفت که صواب چنان بیند مایه بر آب شتابا بکریم و از عقب یا غمی شتابا بر ایشان گفتند بکنا را بر روی و کذا بر یکدم و برین ای اتفاق نموده روان شدند و درین اثنا چاکر کشتی یافتند و امر از سفاین بنشته و اسبان را چهلوی کشتی داشتند بکشدند و چون بمیان از فرات عبور نموده در پی مخالفان شتافتند و اموال ارباب و اوان از چرخه خراکه و غیر ذلک که در راه از غایت دهرشت و حیرت انداخته بودند بکرفتند و چهل پنج مرد از امر اولوئیان اعیان مثل انبیا علی اغلان و جلال حمید عثمان بجهاد و سید خواجه شیخ علی بجهاد و غیر هم بر سبل تعیل روی برده آوردند و اسبان لشکران از رشار بازمانده آن چهل پنج نفر درشت کرد که که بمطابرت با بود سلطان احمد رسیدند و او قریب و دیر روار جزا در دشت و از آن مردم دویت سوار نام دار باکر شته حمل آوردند و دو بار از آب فروانده و شتابا غا کردند و از زخم چکان جان ستمان ایشان مخالفان دی کردان شده امر او سوار شدند و باز در پی آن جماعت روان گشتند و سوم بار اعدا چنان حمله آوردند که امر را راجال پاده شدن نبود و چنان طایفه مبارزان طرفین با یکدیگر درآوختند و عثمان بجهاد در آن و زودا در می و شجاعت داد و دوشش شتابا شمشیر از کار بازماند و سلطان احمد بمساعی ایشان طایف از آن مملکتیرون بر دوام آید شهنشاهان اگر باز مانده و غنایم نامحصول گرفته باکر شته و بزار تبرک و مشد

زده یک برج حصار را در شب پنداخت و لشکر قیامت اثر حصار پر و ن اگر فتنه مخالفان بھزارند و ن کشیدند و امیر حسن اخوت و خشیثت زیاده کشت و دل ز جان شیرین بکرفت و بجهد و جهد تمام بجای قتل اشغال نمود و برلغ واجب الاذعان نفاذ یافت که توابعان پرامون قلعه را بر آ تو مان قوشون بخش کنند و مقرر شد که چهل نقب بزنند و هر نقبی در عمده امیری شد و هر کس بکار خود مشغول خود شد و مجموع این مردم زیر برج که منصوب بایش بود در اندک وقت خالی ساخت و امیر حسن چون دید که مهم و خالی از اشکالی نیست مضطرب شد و کس پر و ن فرستاد و بجز می خویش اعتراف نموده بان خواست و حضرت صاحبقرانی فرمود که بجز پر و ن آمدن چاره نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن آنحضرت بامیر حسن رسانید قلع و قمع از او زیاده شد و خوان یکدیگر مشورت کرده و طبل عصیان کوفته بر سر حرن تختین رفتند و ازین حرکت آتش ششم جهان مود شغال باقیه فرمان اذکار کوس و کو که در فریاد و فغان را کردند و بعضی از یواری قلع که مجموع آن ابر سر جو به کار گرفته بودند پیش از آنکه آتش در زند بفتند و اهل حصار رخنه استوار ساخته فلانی و آنکس بجنگ و جدال اشغال نمودند و سپاه جلادت شعار صدی رزم و پیکار شدند و برلغ جهان مطاع صادر شد که هر جا که محو ف ساخته باشند بر سر توپخانه بهیر و نفست پر کرده آتش در آن زدند و در شب این عمل تقدیم رسانیدند و اکثر دیوار ها افتاد و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیکر دیوار که دست غیر بدان رسیده بود محو ف ساخته بهیر و نفست در آن بیتیه کرده آتش نهند و لشکریان بموجب فرمان موده عمل نمودند و مجموع دیوار ها بپاشیدند و امیر حسن و اتباعش در شبانه این جلادت و دود حیرت بدماغ متصاعد شد و فلقه کوه برآمدند چون حصار کثرت باین متبهاجم میگردیدند قرضه و زاری میباز کرده و منادیان را بر آورده و امر و مقرآن شفیع انکیزه زنجیرا خواستند و شفاعت امر ادرج قبول نیافت و بهادران سپاه نظر انتا بقعه کوه برآید و امیر حسن بامر که در قلعه بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که رعایا را از پناه میان جد ساختن بپای نرسانند و لشکریان را بر آ تو مان و قوشون ممت نموده میماست کنند و بمقتضی فرمان تمام آن معندان قطع الطریق را بپاسار رسانیدند و از سزای کشمکش توابعان منار ها ساختند و فغانهای بدرگه داران اغراب کردند و بموجب حکم یک یو ا حصار بکشدند تا برونگار معلوم علیان کرد که استوار بی آن قلع تا چه غایت بوده است آن فی کت لبعرة لا ولی الا بصار ذکر مرا جعت صاحبقران بر اردوی و توجیه بجانب دیار بکر و از اینجا بطرف مار دین رایت ظفر بکر روز دوشنبه غره صفور رضمان سعادت و اقبال بجانب غری معاودت نمود و نشاط لشکاره از خاطر خطیر پادشاه جهان کیر بر زده و منادیان اذکار زمان کاب نصرت انتساب بآن مرقم نمایند و بموجب فرموده عمل نمود و جگر زده آنحضرت مشب بر چو ل تفت من موده و روز دیکر جگر بهر سیده صید فراوان انکند پیش ازین امیر زاده محمد سلطان که کنایه شط بواسط رفته بود و طایفه از امرام مثل رستم طوقا و شمس الدین عباس و غیره با از آب شط که شسته بودند و امیر زاده میران شافیرا بشکر خویش از در جلالت کثرت انده بجانب بصره توجیه نموده بود و شیخ تیمور بجهاد و اوج قرا بجهاد و مشر و ارغون شاه و مجموع شاه زادگان امر اولایت یاغی را غارتید بودند و عرصه مملکت را از قطع الطریق معندان پاک ساخته عازم اردوی علی شدند و چون عراق عرب با توابع در حوزه تصرف بندگان رکاه در آمد آنحضرت خواج محمود و سبزواری را بکجاست و محافطت بغداد فرستاد و مخبر بهایون عازم دیار بکر شد و امیر زاده میران شاه را با فوجی از سپاه جتقی ضبط بعضی از ولایات ببالای آب بغداد روان ساخت و جسر تبارک از آب کد شسته آواره مرا جعت شایع کرد این تمام مخالفان از شرط احتیاط غافل ذایل شوند و سپاه نصرت شعار را بنظر احتیاط در آورده از مرده نفرو و نفرا اختیار فرموده و امیر زاده محمد سلطان غیث الدین خان و اوج قرا بجهاد نیز بر حسب فرمان اردوی توفت نمودند تا بعبط و یاسامیشی آن اشتغال نموده از پی سپایند و آیات نصرت آیات ببالای آب روان شد و چون بقلعه کرکوک رسید اهل حصا تهمدمه و گردانیده باب موافقت بکشدند و آن قلع برسم سور غالی مزد امیرا یعلی موصلی شد و در خلا این احوال میر علی جهانگیر و سایر سرداران آن نواحی شرف بساط بو پس حاصل نموده بعبایات پادشاهان سرافراز گشتند و آنحضرت حبت زنان و فرزندان ایشان بزم و زو حلی زواریا رسال نمود تا باینجا پیران مرتب داده حبت و تخران چیز ترتیب دارند و از آنجا نهضت نموده در اپرل مشغول اند و حاکم آنموضع شیخ علی طوی سنگین کشیده و وظایف خدمتکاری تقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده کنار آب خنات سرداق جلال شد و از آب کد شسته بهوای موصول از غبار رسم مند با در قمارش مشک سا کشت و زیارت یوشم جویس علی بنیا و علی السلام رفته فرمود تا حبت مارت هرزاری ده هزار دنیا یکجکی خادمان از نقد و حبس تسلیم نمودند و صلوات و صدقات منداوان بمسجدها آن موضع رسانیدند و دین شانا امیر زاده میران شاه که بمختار ایل الوپس صحرائشنان فتنه بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری آورده در موصول بعبط بوکس

جلد ۱

ذکر شہادت امیرزا و عمنہ

الصفحة
روضة

لشکر قول زد با بخار بر دیوار فاخته بالا برآمدند و سایر بهادران یک جملا آوردند و دشمنان آن گرفته شتر را منحرساختند و مخالفان از بیجان وی قلعہ آوردند و لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسیاری از پسران پاهیکر و دشمنان خورشید منظر در زیر دست و پاهای و آب هلاک شدند و بسیاری از تشکی هلاک شدند و جنود و غنایم و در پای قلعہ یک اشتغال نمودند و این حصاریت در نهایت محکمی استوار می بر سر کوه بلند واقع شده و شتر و بلغان شورات و منظومات خوش بختانت و حصانت آن قلعہ اشارت کرده اند القصبه بجاواران دلاوران سپاه فیروزی نشان آن در تابشب آتش نرم و پیکار برافروختند و دیگر بهادران شهبه که به اندرون قلعہ رفته بودند و پناه بگرفته بودند آوردند و در باب حصار چون قوت پنج لشکر نصرت شعار شده نمودند خوف و خشیت بر ضمایر خود داده و قلعہ و زاری آغاز کردند و بجان بنیهای خود استند و حضرت صاحبقران ولت یار از پای قلعہ بازگشت و بارودی همایون نزول فرمود و امانی درین بغور پیکارها پرون فرستادند و باج و خراج و قبول شده از اتفاقات که مردم آن سرزمین دوستیکر کردند آن بود که در اثنا تفرغ و تنفع ایشان از جانب سلطانین از نزد سراسر ملک خاتم رسیده خبر رسانید که روزیک شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعه با میرزاده شاهپرخ در قلعہ سلطانیه و اهلبی منت و بختند بی منت فرزند می ارجمند ازانی داشت و از استماع این ایشارت و بشکرانه این عطیه کبری از سرسراب مارین گذشته بلکه بالی را که قبول نموده بودند بدیشان بخشید و نام حکومت آن دیار در قصبه سلطان صاحب برادر سلطان عیسی بخدا و از آنجا عنان غمیت چید و دیار با بخش کرده عازم میری شد و شاهزادگان امرا و نوکیمنان هر کس را بی بازگشتند و بخش خویش از راه سور مراجعت نموده چون بکنار شطرسید میرزاده میران شاه راجعت ضبط آن ولایت بر بالای آب و دجله بر پیل استیعال و ان ساخت و خود از آب گذشته در مرغزاری که طیب بنیش از با و بهشت نشان میداد نزول نمود و بغیر میت آنکه متوجه الله تاق شود ذکر قلعہ آمد چون حوالی الله تاق مضرب خیم صاحبقران کردند و اقتدار شتر سواران از آن مرغزار کوچ نموده بود که انپش شاهزادگان کاسکارا میرزاده میران شاه کورکان و محمد سلطان بجهاد لایح رسیده خبر رسانید که بالی حصار آنکه یکجای قلعہ مغرور شده اظهار سرکشی میکنند آنحضرت فی الحال امیرزاده جانشانه در مقدمه روان گردانید و خود با مجموع سپاه در حرکت آمد و لشکریان از آب دجله که در آن موسم بغایت تنگ میداشد عبور نمودند و بر ظاهر آن قلعہ فرو درآمدند و طناب در طناب کشیدند و آنکه حصاریت که در رفعت با یوان کیوان لاف همسری در در زانست با سدا سکندری عوی برابری میکنند خندق آنرا تا مرکز زمین منورده اند و دیوار و آتاج علی علین برآورده و مجموع باره آن را از سنگ تراشیده ترتیب داده اند و بچ استوار ساخته اند و عرض دیوارش مرتبه ایست که دوسو در یکجای هم توان اندازند و بر سر باره هم از طرف شهر و هم از طرف پرونی یواری یکس مرتبه کرده اند و اند و بعد از آن ساخته و سنگ اندازان گذاشته اند و وقت شدت حرارت هوا و بیکام برودت سرما غلا یق در آنجا آسوده تواند بود و در اندرون حصار دو چشمه شکواری جریان دارد و چند باغ بارور در آن است و از بنای حصار که تا زمان محاصره حضرت صاحبقران چهار هزار و سیصد سال بوده است که در مدت این اوقات هیچ کس بقصر و غلبه بر آن نمیتوانید که خالد بن لیکه که بعد از ایام محاصره از همیکه آب شنبه می آمدنچانی در آمده بود و بر آن موضع مستولی شده القصبه چون حضرت صاحبقران بجهاد آمد رسید و دیگروار شده لشکریان را بر محاصره ترغیب و تحریص نمود و سپاه نظریه بیک اشتغال نمودند و هر چند از بالاسک میر بختند پای ثبات و وفای بجهاد در آن جلالت آیین از جای خود تزلزل نشدند و حضرت صاحبقران غرضی تا عثمان بجهاد و ارغون شاه هر یک بر جی راقبت زده راه آمدند و میا ساختند و ارغون شاه پیش از بر بغضیل برآمد و لشکری از اطراف و جواب حمل آوردند و قلعہ را که در مدت چهار هزار سال یکس نبود دست و بازو نگرفته بود و دوسه روز سر ساختند و در حصار ریخته دست بغارت کشوند و سپاهیان آنجا در لغها رفته ناپدید شدند و کس از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان یاساقیان بالای برج رفتند و تجویب آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام آن عمارت فرصتی دور و دراز زمانی دیر بازمی باست که این معنی میسر شود اندکی از سرهای شرفات انداخته دست از آن زداشتند و از آنجا کوچ کردند و در اثنای راه پای میرا علی غنمه داشتند که بقی صوفی دل گروان کرده است و میگریزد و بر حسب فرمان او در زمان حاضر ساختند و بعد از حاضر شدن بکناه خود متصرف شده و جمعی که در آن باب اتفاق نموده بودند نام برده و صورت حال آنکه پادشاه خطا بخش جرم پوشش ایشان بر حرکت را کبارت و مرات از وی مشاهده فرموده ذیل عفو و اعماض بر آن پوشیده در برابر اعمال ناپسند او مراحم خسروان و نوازش ادا نشان از زانی دهشت بود و چون تجدید آن اندیشه خطا از وی صادر گشت صاحبقران اقبال و فرمان داد ویرانچ و الاذعان نفاذ یافت که جمعی که با او اتفاق نموده اند بسیار رسانند ذکر توجه حضرت صاحبقران بجا سبب الله تاق و

جلد ششم

يُوسُفُ امْرُؤًا جَبْرًا نَبِيًّا

الصفحة ١٠

فرستادن بعضی از شاه زادگان با طرف حضرت صاحبقران استحقاق بعد از پیغمبر آمدن توحه الله تبارک و تعالی و سرداران قلاع حلقه اطاعت در گوش می‌کشیدند و بر دوی همایون شتابانند و قتیلت قوا هم سر خلافت می‌بهره و از شهنشاه و خارج قبول کردند که هر سال مبلغی خیر بخانه عامه در سانسند و چون شهر بار روی زمین از سافا رفتن بگذشت راهبا یقین نمودند و غریبان مقرر کردند و امیرزاده و میرسلطان برادرزاده داشت و رایت ظفر یک از راه سوار جنگب حمای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاد رخ ملازم رکاب حضرت اقتساب بود اما آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب هتربسیار در آن عقبهای بلند کشتی آمد ملتفت شد و در روز سه شنبه یازدهم رجب از قنات آفتاب دشوار و راهبانی هموار عبور نمود و حمای موش ضرب خیم و سراوق غر و جلال کشت و امیرزاده ایران شاه و امیرزاده محمد سلطان را آن محل بار دوی علی بن و حاکم تغلیس حاجی شرف که در مجموع کجستان کجی اخلاص نمود و در آن موضع بدولت پاسو پس سرافراز شده اسبان از در قار کبک زانید و از آن حملای بی که با تمامت اسبان نهم دار حکام ولایت اطراف که بر کیم پیش آورده بودند و ولیدند بر پیوسته کشته حضرت صاحبقران خدمتش انتظار نظر اقرام کردند و ملکات و ارباب تمامت و دیگر ضعیف و مختافت بر وی سلام داشت و قنات قابلیت او را کجالت طلا و زر و کوشی و شرف زین شرف ساخت و بین صوفی را با کسپر و قمار و قلعین مضبوط دارد و در غزل این احوال محمد درویش را با کسپ را با طایفه از سپاه بجا حمله قلعه فتح فرستاد و چون قراوسف و اشام ترا که به آواز توحه توق در رکاب فرار برشته از اختیار کرده بودند حضرت صاحبقران را آن باب مشورت فرمود و راهبا بران قرار گرفت که جمعی از جنگبانی ایشان فرستاد و حضرت بران افغان را و این پنج و جهان شاه بجا در را با یکسر داران محبوب و ساخته از حمای موش در عقب نشان فرستاد و فرمان داد که تا آنجا که میسر و مقدور باشد روند و عنان را بکشند و در دفع و شوقته ایشان سعی اتمام تمام نمایند و نفس همایون چند روز در آن حمایون نموده بجهت استیصال طایفه که تا غایت خوشین در اری شعار خود کرده بدینکاه و کیتی نیاید تا شنبه و دوازدهم امیرزاده ایران شاه را با لشکر بزم ایشام فرستاده فرمود که هر کس که بقدم اطاعت و انیتاد پیش آید بفراموشی با احوال و نرسایند و آنکه ترمود نماید ولایت و الوپس و ریاب دتا راج دهد و بعد از فراغ از کربکمال اعدا بجا کج قلعه الفخ بفرستد در محاصره آن سعی اتمام نموده و در این میان مطاع صدور یافت که تو اچان با طرف مالک محمده روند و لشکر از کائناتسکان جمع کرده بدینکاه و کیتی بنه آورند و ایشان بر حسب نسمان و من شده و اکناف و اطراف جهان جهت اجتماع لشکر کردن تا شرف و پیرانند که دیدند و رایت فتح آیات از حمای موش در حرکت آمد که بجا الله تبارک و تعالی از کشت و حضرت است ستم ستم ملک خانم و تومان غاوت و آغایان و خواستین که در سلطانیه توقف نموده بودند و درین راه از آنجا سپردن آمد توحه جاردوی عملی شدند و چون حوالی اخلاص کل تهر رسیدن بساط جلالت مناسط شد و الی حدی بدر که کیتی بنه آید تا شرف شرف زمین بکسپ دریافت و با پیشکیمای مناسب گذرانیده و در محل قبول شاد و عرق و رحمت و عاطفت حسروانه در حرکت آمد و اخلاص را بسو رفال و از رانی داشت و حضرت صاحبقران را آن پاپان محل کار فرمود و از زمان رکاب حضرت اقتساب بمقدام آن مشغول شدند و بعد از دوسه روز بکربکمال رسید و آهوی میوند و قوج و پیشک کیتی و کوزن میسر و ان می‌کشند و چون ست یازده ماه شاه زادگان و خواستین از آنحضرت جدا نموده بودند و سلطانیه اقامت داشتند و درین راه لاخر آمدن ایشان بمسابع علیه رسید و شعله شیتاق ووز بانی کشد و باره اوج کلایا در حرکت آمد و در ایشان اوقات اتفاق افتاد و چون آبال بکچان از رشتات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران بر و مندر کشت و صاحبقران ظفر و لفظ التفات به نظام احوال ملکات انداخته و موقع و استیصال عدل را به جیمت ساخت و تیمور خواجه اوق بوقا را بمجد و محمد درویش که بجا بقلعه الفخ مشغول فرستاد و نفس سعادت فرین توحه قلعه آیدین شد و انالی قلعه اقبال قبول کرده هر چه داشتند از صامت و ناطق سپردن فرستادند و با عیال اطفال بیکر کوه آمده و مشربادالان با و ج آسمان ساینند و مزاج اشرف صاحبقرانی که متصف بعد از انصاف بود ایشان را از سپردن آمدن محاف معذ داشت و از آنموضع بازگشته شب در میان کوچ کرده با و ج کلایا نزول فرمود و مقتدر این حال طهر تن و الی زربان که سابق اخلاص را لواتق و شفا داشت به طایفه اید اید و دوی سعادت انتار رسید و آنچه آورده بودند بکیمیا اثر رسانید و بغایت بی پایان و عاطفت پیکان اختصاص یافت ذکر فتح قلعه او و نیکس چون اکثر حکام سرداران اطراف که کوه توالان قلع را بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز باحت بارگاه جهان بنه آورده بودند صر و خواجه پیر شاد و ترکان که حاکم قلعه او نیک بودند نیامد و فاطمه شهریار جهان که بر توحه پیغمبر از حصار شد و امیرزاده محمد سلطان را در دست سوان کرد و رایت حضرت آیات باده دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران کسپ هر ایشام پیش از امیرزاده محمد سلطان ان مقام رسیده لشکران فی الحال چیک دارند و خسته و بیاس و دولت روز افزون از شاه زمان حصار را با زمین بکسان ساخته مصراتع شملک کوه محصور شدند و بجا دران

پناه نظر آن ایاد کشته فی الحال بگری که برآمدند و نزدیک دروازه رسیدند و روز دیگر مصر پر و ناپ خود را هر دو با بحث و هلاسی با د شامند پایا میریزد
اعلی فرستاد و معروض داشت که اگر این غلبت امان ایام از سر طمان خاطر خدمت شما بمحضت صاحبقران کشور کشای فرستاده کازانو اخته فرمود که آنچه
مصرف شده مقبولست و با او بگویند که از سر بر میباشم و در کد شتم ما باید که بزودی بیرون آید تا عنایت ماحل حال او کرد و و ایشان اگر کشته نبوده اند
و این بخنان او بی گفتند مصر از طالع ضعیف و بخت نحیف کلمات نیکو خوان را بسج رضانشیند و اهل قلعه دست بر تیر و مکان بازیده جنگ آغاز کردند
و روز دیگر طرین پیش فقه مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرد و از ابتاع این کلمات خوف و بر اسپس او زیاده شد باز بر خود را بتسلیم از خوشایان بیک
او بود و از دلاوران آن سرزمین بجات و جلالت آیت از دشت با بسامان با در قمار بیرون فرستاد و ایشان زبان قنصر و استکانت در پایه بر اعلی
معروض داشتند که مصر را میدارند که آنچه سابقا التماس نموده بشرف انجلاح اقران باید حضرت صاحبقران کامکار دهنست که مصر و انجیه دارد که کجاست
تشابه لاجرم فرمان همایون نفاذ یافت که بکهاوران لشکر ضرورت طلبت لیل با بی کمر گرفته تا روز چهارم عظیم و مردان گرد و در انشای حرب و قتال انجیه
تیر می انداختند که بران خبری نوشته بودند بمحصل انکیه میان مصر و تسلیم خوشی نزو یکست و استظهار اهل قلعه و استحباب این بقعه دست اگر فداش امینند
کرد و اند خطوری تمام بر احوال مازعان را دیا بدو حال انکه بر خیزد و نور پادشاه هفت کشور انجست این معنی پر تواند اخته بود و روز دوشنبه حضرت صاحبقران
پیر مصر را پیش خود طلبید و او در کسینش سالیکی بود و در ادای سخن و حسن تقریر و حرکات موزون و کلمات و دلفریب از بانای زنان امتیاز داشت و چون بیات
سرای علی سید روی بقدم همایون بندگی صاحبقران نموده و زانو زده ببارفتی فی انی یخون پدرش خواش نمود و عرض داشت که اگر پادشاه اگر کشن او کرد
من بروم و سعی کنم که باشد شیر و کفن بر بگاه پادشاه آید و انحضرت منمود که هر چند خون پدر تو بخینی است و او را بخویشم بشرط انکه پیش آید حضرت صاحبقران
از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندى از فرزندان خود را در بر مصر پوشانید و حامل یکی از شاه زادگان را گردنش انکند و او را با جمعی از ملازمان
استمال نامه نزد پدر فرستاد و او را چون بین بهات بقعه در او گردن مالی آن بقعه در جوش و خروش آمد زبان بدعای ابا یوسف بگشادند و مقدم نکرد
علیا را بقدم اغراز و احترام بقی نموده و مصر انجاعت کلماتهای فاضل و زو را بر خود شل کرد و اندام از غایت سراسیمگی بی مقصود بنزد و زهره داشت که گفتا
از قاعه بیرون نهد و خود را بر بگاه فلک استنباه رساند تا نشی بی بدیل را از ان محکمه بر نامد و چون مصر در آمدن تاخیر و استوائت جایز داشت حضرت
صاحبقران فرمان اذنا قلعه را ویران ساختند و در اثنای این اوقات مادر مصر را بخت و شکش انحصار بیرون آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاد
و بر زبان استکانت معروض داشت که سپهر بند دایست از بندگان این استمان و راجه حال آن باشد که در مقام منازعت خدام عایق مقام آیین
از غایت خوف و خشیت که بروی استیلا یافته دست دپای میزند و اگر مصر خوف و بر اسکن بخورد راه ده عجب نباشد حضرت صاحبقران و او را خلعت
و نوار شش فرمود که اگر بر است بجان مال و لشکری دارد و زو بخیر است شتاب و از هر چه پند از خود پند و اهل حرم سراسی ملک خانم و توانم آغاز و دیگر خوشتر
مادر مصر را خلعتهای فاخر داده و کسبیل کرد و چون بقعه در آمد کیفیت حال با سپه در میان نهاد و مصر از غایت تفاوت و ادبار بر خصمان اصرار نموده
فرمان اجب الاذعان بنهاد و سوست استادان بمنزله برابر بقعه غارتی بلند ساختند و در اندک زمانی بنای بر رفیع تر از صهار با تمام رسانیدند
و انضرب سنگ عاده و بتجیق محصور از زبانه آوردند و چون پنج ماه از ماه رمضان بگذشت قلعت آب بر تیر رسید که مصر بی تاب گشت و مجموع
از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ و ایوان قلعه او نیک از زخم سنگ عاده بر خاک یکسان گشت و از اضطراب و پریشانی نایب خود را پیش شاهزاده محمد
سلطان فرستاد از ازی و قنصر از سر گرفت و شاهزاده جوان بخت او را پایا بر اعلی رسانید و از گفتگی مصر و سراسیمگی او کلیه چند معروض داشت انحضرت
فرمود که اگر بگرگاه باشد با سپه بی و در این باره و بر حسب فرمان فرستاده را خلعت پوشانید و آن شخص با بصر ملاقات کرده آنچه دیده و شنیده بود با کفایت
و مصر در روز جمعه شوال از ملک و مال گرفته مادر خود را دیگر بار بیرون فرستاد و آن عورت پچاره روی بر خاک نیاز نهاد و زار می فغان با وج
فلک ایزد رسانید و از سر سو زد که از برای سپهران غو بهت ماحم پادشاه شامل حال و شده و فرمود و او را بتجیق مام باید که همین بخت بیرون آید و اگر
در آمدن قتل غلیخون خدین خلائق در گردن و خواهد بود و مادر مصر را بدین خاک باز گشت و از صورت تهیبه پسر را که گردانید و مصر را بشیر کمر
بیرون آمد و با میرزاده محمد سلطان انجما نمود و شاهزاده جوان بخت مصر را میداد و اگر دایند و در کاه عالم پناه آورد و کلمات او را معروض داشت و شیخ
جواب میدی گشت و حضرت صاحبقران خون مصر را بشاهزاده بخشید لیکن بر لبع واجب ابتاع نفاذ یافت که سلطان عیسی الی دارد بر مصر را بسلطانی
برند سلطان عیسی را انموضع توقیف نموده صرا بر سب قند و ملازمان او ملک همایون بموجب فرموده عمل نموند و حکم شد که تمامت آلات و ادوات

حرب و جنگ که در او نیک بود و پیروان آوردند و امیر همیشه بجا فطرت آن موسوم گشت و ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالک
 نشان و فرستادن لشکر بجایب کرجستان و ولادت امیر ابراهیم سلطان ششم را یکی بکشی بعد از تخریق قلعه
 او نیک پنج روز در آن موضع بباطن نشاء گسترده و ادعایش و طرب داد و از آنجا مراجعت نموده روز هفتم ماه شوال را شکاره امیر حاجی سیف الدین از ماوراء النهر
 آمده مهمات ملی معروض داشت حضرت صاحبقران در جلگه ای که نموده روضه رضوان بود منبر داد و چند روز توقف نموده روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور
 فرمان داد تا طوی غلیظ تم تیب کردند و در آن طوی امیر طهر تر امینش و ولایت از رنجان نواحی آن بلند پای که در اندیشه و کلام صرغ اختصاص داده روانه گشت
 و امیر بزرگ امیر جاکو پیش ازین با طایفه از پیر دلان بر خاشجوی قبله آمدین شده بودند و بدینجا رسیدند و باب محاصره و جنگ دیدن نموده حاکم آن قلعه را بگریز
 چون تسلط سپاه منصور شاهیده که در دانست که همه اهل چهار پامال حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حیل اندیشیده امان طلبید و التماس نمود و عهد کرد
 که اگر لشکر دست از محاصره باز داشته از پامی حصار پیرون و نیکو سازانجام یابد امیر بزرگ مقسور و اماند و دل بسته از آنجا برخیزد و قرب آن محل نزل
 کرد امیر بزرگ بی آنکه امیر بزرگ را اعلام کند بیکجا منجر از حصار پیرون آمد و بدرگاه عالم پناه گشت و گفت و چون اردوی همایون رسید منظور نظر عاقل شد و حضرت
 صاحبقران لایت آمدین را با و بخشد و بال آنجا و کمزیرین و را باز کرد و آیند و المپی فرستاده امیر بزرگ را باز خواند و در خلال این احوال بران غلغان امیر حاجی
 سیف الدین امیر جهان شاه و امیر عباس منسوب شده از راه افغانا لشکری کران متوجه کرجستان شدند و آنحضرت فتنه بیابان از کجاستان انشت
 عازم آن صوبه کرد و لشکریان نظرقین از اعدا هر که را میا فشد قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران کامکار باشاه زادگان و فوج مقدار و امران و
 چون لشکر فارص رسیدند و نظایران که صحرای دلکش بود منبر دادند و از جملة فوجی که در آن و آن وی نمود آن بود که در روز پنجشنبه پست و ششم
 شوال خدمت و تعیین و سمعانه حضرت ملک متعال امیر زاده شاهبرخ را فرزند می سعادت مندرگشت فرموده امیر ابراهیم سلطان موسوم آمد و بانوی
 عظمی سرامیک خانم کس فرستاده خاطر ظمیر پادشاه جهان کیر را از اصال شبارت فرخناک و مسرور گردانید و مدت پست و یک روز بخشن و مسرور
 لهو و سرور گذرانیدند و حضرت صاحبقران با محال حسرت و شادمانی از بنظر رفتن کس کوچ کرده در دشت تنگ کول نزول فرمود و در آن موضع امر و بجا آورد
 که بغزوات کرجستان فتنه بودند و قلاع و بقاع آن ملایت رانج کرده با غنایم مغرور بارگشته بغیر سلطان فخر گشتن و بار دیگر طوی کرده بر پشته پنج عربین
 نزول فرمود و ذکر رفتن شاه زاده جوان بکنت شاهرخ بجا و بر جایب سمرقند و توجه حضرت صاحبقران را
 و دیگر بجایب کرجستان در دست و یکم ذوقیده سال کور خاقان بگویند منبر داد که امیر زاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بطریق
 مملکت قیوم نماید و چون شاه زاده مشارالیه غم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا ملک خانم و توان آغا و دیگر خواجه و آغایان را غرق فتنه
 آنجا ب تاسلطانیه روند و ایشان را آن موضع توقف نموده شاه زاده توجه قصد کرد و نور با صر سلطنت و عزم با حرمت بموجب من بود در حرکت آمدند
 و بعد از رفتن آنجا محامت بار دیگر ادعیه اعتراض فیصلت جهاد از خاطر ظمیر پادشاه جهان کیر سر بر زد لاجرم عنان غنیمت بجایب کرجستان که قبله ایتق است تار و خنطن
 ساخت و ایشان اقبال و جبال مواضع استوار پناه برده بودند و سپاه جلا دت شعار بگویم با لافیه در باره آن سپیدان قتل و غارت بقتل رسانیدند و نظیر
 و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت نموده و حضرت صاحبقران لشکرا کخان میرفت تا بتقلید کس معظم ترین با در کرجستان و دارالملک سلاطین ایشانست
 و از آنجا بازگشته بولایت شکی آمد و امیر حاجی سیف الدین امیر جهان شاه را با جمع امر ابر سپل ایثار بطرف آن لایت فرستاده تا هر که از دایمی را کید
 ابواب عاقل بر روی او متوجه سازند و هر کجا لغت نمایم سیاه او را براندازند و ایشان بر حسب فرموده عمل نموند و مجموع کوه و دشت بر نارا
 غارت کردند و ایل و الو پس آن نواحی اجند کرده بار دوی همایون رسانیدند و امیر شیخ نورالدین پسر ساروقا را با لشکری منکین بکوهستان و
 فرمود و ایشان چون بکوهستان درآمدند سیاه علی شکی حاکم آن موضع ایل و ملک را و ادع کرده از خوف جان روی بگریختند و امیر شیخ نورالدین آنست
 در کوهستان زده با غنیمت منبر روان بدرگاه حرم و صاحبقران معاودت نمود و در خلال این احوال کس از جانب شیروان آمده خبر آورد که لشکر تو
 خان علی غلغان و الیاس خواج با جمعی دیگر از شاه زادگان جوخی شاد و امر اید بخدا و در بند آمده بعضی از ولایت شیروان را که باج گذار آنحضرت بود عارت
 و تاراج کرده اند حضرت صاحبقران فی الحال بجایب ایشان حرکت کرده مخافان چون از توجریات ظفر کتا حرم یافتن قرار اختیار کرده
 از آن محله کجا بکشدند و آنحضرت جهت قتل و در علف زار محمود آبا و نزول منبره و در قبه سراق جلا دت نشان با و کیوان برافراشت و از آنجا
 مسرعی را بطلب حرمها و اولاد صغار سلطانیه فرستاده و سرامیک خانم و توان آغا و دیگر خواجه و فرزندان عالی مکان بر حسب فرمان روان شده و

و نازل طی نمود و از آب که کشت ته سعادت دست بوس حاصل کردند و دین ایشان را میرزا ده میران شاه از ظاهری نصبت نموده روی بآرد و می اعلی بخداد و چون موضع آبی رسید حضرت حق سبحانه نور باصره او را بدیدار فرزندش زیاده کرد و اینده حضرت صاحبقران این سخن را شماع نموده آن پسر را بجل نام بخداد و امیرزاد پر محمد بر حسب اشارت علیه بای حسین خداداد امیر سوکجک و علی یک و لشکر خاص وان شده دیرین مقام بغرباط بویس سرازرا گشت و ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد از فریمیت و جلوس او بار دیگر بر سر بر سلطنت بغداد سلطان احمد جلایر چون از سبب لشکر فیزی اکثر کزین شهابت جلب توجه نموده اشرف و ایمان آن را بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام مندر انفرای مصوشا بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه نموده آنچه بایحتاج او بود مرتب و آماده کرد و اینده سلطان احمد با جمعی در ولایت حلب بروز روز شب میرسانید و سلطان برقوق کسی از در او مرستاده خود را بنده و خدمتکار خوانده پیغام داد که ملک و مال خشم و خدم حکم شاکرت دارد بلکه بر مجموع آن اگر رقم ملک کنی هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را سه اسب نام دارد و خلعت نفیس و افسر و کمر صغ داد و عازم دمشق شد اما بر آن بده سلطان احمد را بدار اماره فرو آورده اسباب بایحتاج ترتیب دادند و چند روز در آنجا بظا و خرمی گذرانیده روی بمصر بخداد و چون بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال نمود بایه رفعتش را از دره کیوان بگذرانید و صدوی اسب تازی می جامه زربافت شکیش کرده سلطان از قریب بر رویل در موضع نروده و او را در و بر روز ماکولات اندید چش و میفرستاد و سلطان احمد بزرگات بسیار میبهران میداد و چون ایام صیانت بنهایت انجامید در امور مملکت با یکدیگر مشورت نمود و رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با لشکر با متوجه حلب گردد برقوق رخصت ناکرده و سپاهی عظیم را رسته گردانیده و سلطان بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران از غزو که رختبان مراجعت نموده عنان غریمت بجا بشت قیاق منقطع ساخت و بنا برین مصرایا نغزده خواهی کرده باز کرد و اینده از حلب متوجه دارالسلام بغداد شده و خواه محمود سوارای بغداد را که داشته بطرف سی شتافت و سلطان احمد در سمنه و متعین و سبعا بار دیگر بخت عراق ممکن یافت و بر خاطر خیر اید و شاه جهان کیخضر بنمود که تو غمخش خان را مجدداً کوشمالی منبراد با دیکر پای را نندازه خویش مندر تهنه کشار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شمال و وقوع محاربه بزرگ با تو غمخش خان را و اخر نشان که سلطان عدالت شعار بجا راست و ایل و بخارفران فرمود بر خاطر خیر و خیر آفتاب تاثیر حسن و جهان کیخضر بنمود که مجدداً کوشمالی منبراد با دیکر پای را نندازه خویش پر و نغده بواسطین منی پر توالتفات بر احوال سپاه ظفر نپا انداخته همه را انعام داد و و خطرات عصمت سنا را با اغرق بسلطانی روان گردانید و منبران اقامه ملک خام و توانو غا اولاد و صفار از سلطانی بدیدر و و دیگر خویش را آنجا توقف نمایند و در هشتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائة خدیو آفاق با لشکرهای ارسته بجا بشت قیاقی علم توجه بر افراخت و پیش ازین حضرت صاحبقران ظفر قرین شش لیدن الالبغی را که مدی چرب زبان شیرین سخن بود از دقایق امور و اوقات و بر غنث و ثمین حکایات مطلع و برابر ادکلام بر حسب مشقنی مقام داننا را از ایل محمود غزنوی مکتوبی بمنشن بر و عود و عید و محتوی بر صلیح و جنگ پیش تو غمخش خان مرستاده بود و او از در بند کشته و بدشت قیاق تو غمخش خان رسیده مکتوب خسرو آفاق رسانیده بخان حضرت صاحبقران را از و فریخته دانی و کمال سخن انی نوعی تفریر کرد که در خاطر خان موثر و جای گیر آمد و تو غمخش خان خوست که دست در دامن صلیح و صفایان و به آموزان و راجکات منسپنده از جاده صواب بخوف ساختند و کلمات خست آمیز در جواب نامر نوشت و شش لیدن المالبغی را از ر و جامه داد باز کرد و اینده او در کنار آب سمور بکوب همایون پیوست و بعد از شراط زمین بوسی مکتوب تو غمخش خان معروض داشت و از ان جواب ناصواب آتش خشم جهان سوز حضرت صاحبقران شتعال یافته بعضی سپاه و ترتیب لشکر فرمان ادا و آب سمو در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا دریای قلمز مهت فرخ باشد در عرض محل لشکر افواج سپاه مانند بحر خضر در جوش و خروش اندند و قبل دست چپ در دامن البرز کوه و قبل دست راست محیط بر ساحل قلمز لشکر کی که بار هستی و کثرت آن از زمان افراسیاب تا آن غایت در یک موضع به یکس نشان میداد و حضرت صاحبقران مویه بناید اسمانی برایش کرد و در غلام سوار شد و از بدایت طلوع نیز اعظم توبت ظلام را سحر قل بر افکار و جو افکار کشته مجموع را بنظر حسیطه دآورد و بھر قومی که میرسد سردار را بجماعت زبان بدعا و شاکشاده اسب نمیکشد چنانچه رسم عادت ایشان بود و آنحضرت شرف محمدرت از انی میداشت و بعد از فراغ ازین امر شاد را دکان امرات و قنات و قنات روان شدند و از در بند کشته بقومی از جو خانان تو غمخش خان رسیدند و بنوعی اطراف و جواب از روز بزرگ شکان و فکر گفتند که از هزار کی و از بسیار اندکی از ان معرکه جان پرور نبردند و درین اثنا تو غمخش خان شخصی و تراق نام را بر سات مرستاده و آن شخص چون بکنار روی همایون رسید کثرت و از دحام سیاه ظفر نپا دید و بر سیم

و چنان بکشت و تیغ تمام را زنده بشمار که خویش چو سبت و معروض خان کرد ایند که اسیر تو کرد و کمان با سپاه کران نیک میرسد و تو غمشان را ز اجتماع خارج
پیشانی هر سان کشته قواچی را با طایفه بجهاد دران شت قیام و انتقالی ساخته روان گردانید و آنحضرت در موضع ترقی نزول مسعود و شنید
که قواچی با غلبه تمام در کن راب جوی منزل کرده است حضرت صاحبقران کا سکار بادل و ران را در شبیکه کرده روی بحدادت با ایشان نهاد و یکام
صبح از آب که نشسته بضر بشیر آب دارد و از راز و کار دشمنان خارج سار بر آورد و از آنجا پیشتر رفته کنار آب سوخت مضرب خیم بضر است که کشت
و تو غمشان را بشکرهای کران بر کنار آب ترک فرود آورده و عابجهام پیش داشت در استوار می کشی سعی نمود و چون انهدام قراچی و توجیه آنحضرت
آگاه شد پای ثبات و وقار او متزلزل شده روی بگریختن و دشواری کار مکار با سپاه ظفر ناکه گذارید کرده از آب ترک عبور نموده و تو غمشان از آب
جوی رسیده توقف نمود و چنان فرستاده بفرستاد شکرت طلب داشت و حضرت صاحبقران را با نوال بواسطه قلت زاد سپاهیان کنار آب طلب داشت
خوارش در حرکت آمده تا ایشان از غلات آن یا بجهه و رگشته با ستظار تمام کمر قلع و قمع می افشانان بندگان و مقارن این حال متروان بمساع علی
رسانیدند که تو غمشان را شاه زادگان جوی نژاد و بجهاد دران شت قیام کما کن راب در عقب لشکر مسعود می آید حضرت صاحبقران طلبه عود اولی
بر زبان مبارک را زنده و مینه و مسیره و قلب و جناح را بسته چون مسافت میان بر دو کر و سمت تقارب پذیرفتان و شاه دکنه خواه در برابر
یکدیگر فرسوده و کاند و فرغانه شد که جبهه خرم و احتیاط بسیاران پر امون حکم بجا یون خندق کنند و هر چه را استوار گردانیده و بموجب فرموده در پرتو
خندق میگرد و فرزند و حکم شد که اسم کسی را بجای خود حرکت بخند و او از بر ندارد و مجموع وظایف بتیظ معی است و از اینچون بر چند با شنید و در آن
ایشان غلغان نژاد جوی خان چهره بعهده بنابر پوفانی خورشید که بکینت و روز و دیگر که حضرت صاحبقران فلک شکوه پرتو نمیر بتظیم و تیسق لشکر کوشک
انداخت و هفت قول مرتب گردانیده قول اول و از وجود امیر زاده محمد سلطان نیسب و زینبیت داد و بمردان صف لشکر دلاوران مردان گلستان
و استحکام داده بضر همایون بایست قشون را بسته چون کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر غلغانی روی نماید بتارک و زلفانی اشتغال نماید
چنان افغان نیز از بر پشت شیر آتش دلهما افراخته بدید آمدند و از بوشم و خروش و فخر بجهاد دران پل افکن بر پهره شیر فلک آب شد و اگر دگر هم سواران شمشیر
رخسار محروماه بآب کشته و درین آستان از جانب جوانان شریفی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست جمعی از شاه زادگان مثل کجند و دران
و یک مار قیام دگر نویسنده ان مثل او و صوفی در مقابل مسیره این جانب آمده بجنب مشغول اند حضرت صاحبقران با قشونهای خاصه که در زمر راب
بضر متعصب بودند روی با ایشان نهاد و حمله کردند و مخالفان از صوات سپه ساه تصور پشت داده روی بگریختن نهادند و از جهه پیست و هفت قول
جمعی از پی که بر نیکنان وان شدند و دشمنان بقول خود رسیده باز گشتند و از ان جمعی که ایشان را تقاب نموده بودند برخی رگشته بعضی بکینت حصار
خود را رسانیدند و قشونات متفرق شده ایشان بی تخاصی پیشانده را آنحضرت حمله آوردند و امیر شیخ نورالدین سار بوفار عایت حقوق یای می احاطه بضر
مملکت ستان کرده و از سر جان کشته فرود آوردند و با قشون فادار آمد در سید فرود آمدند و قشون قول رچهلوی شیخ نورالدین پیاده شده شبیه
کردند و حسین ملک قوصین اقوشون خود رسیده و قول ایشان مغنم شده در خدیوکاری می گریستند و بنوک پیکان جان ستان جان شرح چمنند
و هر چند بجهاد دران شت قیام متعصب هم فوج فوج میرسیدند و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانیک کردند و سپاه ظفر ناکه که فرود آمده بودند
تیراندختن مشغول بودند از جای بر نیستند که رفت و جو بیکای خون ران معرکه جریان یافت و سربهای مبارزان را ان میدانداخت و امیر زاده محمد
سلطان با قشونهای خاصه محمد رسیده حمله آوردند و مجموع بجهاد دران اتفاق متوجه بر انکار دشمن شدند و بر خیم پیکان و شمشیر خون پر دست از جانشین
با تو بان خود از سب پیاده کشت و دست جلالت کشاده تیر بان آغاز کردند و دشمنان هر چند بمردید که می رسید و شبیه و تیر سربازان را زنده
آن پر دلاوی شانت فشرده مخالفان از خیم پیکان بگریزد و باز گردانیدند و در انشای این احوال امیر جهان شاه با فوجی از سپاه ظفر ناکه بمعاضدت
امیر حاجی سیف الدین از کوشه در آمده با اتفاق خود را بر قبیل دست چپ تو غمشان زد و ایشان را زچان اندیکه دیکه میسار آمدن نکردند و خواج و
نیز وظایف شجاعت بتقدیم رسانیده مقابل خود را از جای برگرفت و امیر زاده و ستم پسر شاه زاده مغفور عرش بجهاد دران یک خرم شکست
مخالفان را بوجت و نام پدر خود را در صغر سن بر پنجه اقتدار زنده ساخت و علی پیک از محض و صان تو غمشان را بباران و ملازمان خویش رسانید
در آمده زبان بلاغ و کرافت بر کشاد و امیر عثمان عباس امیر رزق طلب داشت و عثمان بجهاد با قشون خویش پیشانده و مرد و قوسون بیکدیگر زدند
و خون هم بضر بشیر و خنجر و صحرائی میچای کشیدند و عاقبت عثمان بجهاد دران بیرونی و است روز افزون شدن از منکوب و زبون گردانیده بجهاد دران

رواران میسر با قبال صاحبقران عظیم المثال بکلمه زعین عنایت ملک متعال اهل عدوان و نادریم شکسته سپهر امتفرق پیریشان ساختند و توغتمش خان پلچ
 و است که کار نوعی گیر است بر مهارت مال ملک تاسف خورده باشانزدگان جوجی نژاد و امادشت قچاق از آنمگر کشت دادند و لشکر بجهارم شقام
 تیغ کین از نیم برآورده بسیاری و دغا لغز انقباض ساینده فرزندان دولت یار و امرا رفیع مقدار مرام دعا و شایجای آوردند و نوزده زبان تنبیت
 کشادند و صاحبقران کردون اقتدار ایشانرا در کنا گرفته ختین و ستایش منمود و چون ایات نصرت شکار از ایجاد حرکت آمده کمارا بست و کجا
 معسکه میایون ساخت و آنحضرت امیر شیخ نورالدین از میان ارکان ولست امتیاز داد و بسبب آنچه در کجوازی صادر شده بود هب خوب
 جامه طلا و زر و کمر صاع باو بخشید و مبلغ صد هزار دینار یکگی برسم انعام با و ارزانی داشت و غنایم و اموالک در آن مصاف حاصل شده بود با آنرا
 بکذاشت و امیرزاده میران شاه که پیشتر از جنگ از هب افتاده بود پای مبارکش کسری یافته بود بضبط اعراق تعیین نمود و امیرایک کار برالپس و امیر حاجی
 سیف الدین ادرلانست شاهزاده بکذاشت و مغنی شریف بالشکر شیر شکار در پی توغتمش خان وان شد و چون بجنگاراب اتر رسید غنایم شفا
 شامل حال سپر الپس خان قوری غلان کشت و جمعی از بهادران که در سلک ملازمان عتبه علینا اشتقام داشتند همراه او ساخت و بجایم زر و کمر صاع
 و انفس زرنگار و اسرافرا ساخت و از باب بکذاشت و نام حکومت دشت قچاق و الویس جوجی خانرا در قبضه اقتدار و اتحاد و شاهزاده و انظر بضبط
 سپاه و یاسامیشی الویس مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و توغتمش خان عروس ملک راسته طلاق برکوشه چادر بست و از نیم جان ک
 خان مان کرده بکجنگلستان بولا با معدودی چند آمد و خواص و مقربان و بهر طرف در حرکت آمدند و لشکر فزونی شایم نوبت نیز در دشت قچاق قتل
 و غارت کرده نزدیک نظلمات رسیدند چنانچه در یورش اول آن موضع رسیده بود پیوستند و چون مان غیبت حضرت صاحبقران از مالک محرو
 امتداد یافته بود رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که امیرزاده میر شیخ باشنرا کس پازر معاودت نماید و غنایم الدین ترخان پیش الدین عیاش
 با ردیلخ ول کردند و شمشیر که قراویوسف باغبان از ترکانمان را نواحی الم تافت و غنیمت خوی اردو و شمس الدین عباس و غنایم الدین ترخان چنگ
 قرار یافته بود روی توجه بسمو قند بخاند و امیرزاده پرمحمد بالشکر خوشن تبرز آمد و لشکریان آن نواحی را جمع آورد و چون جمعیتی تمام دست داد و امیرزاده پرمحمد
 روی توجه بدفع قراویوسف بخاند و در خوی نزول فرمود و شمشیر که قراویوسف در قراقرز بهشت شاهزاده بی تماشای بر سر ایشان تاخت و تاراکم از نیم جان
 کریمچه بدر بند هابی پیش قراویوسف رفتند و خدمتش فرار برقرار اختیار کرده و امیرزاده پرمحمد المغانسه موده تادربند هابی فت و لشکریان از عقب قراویوسف
 بجنگامیشی مرستاد و ایشان او یک رانده از وی اثر نیافتند و امیرزاده پرمحمد باز کشته سلطانیه آمد و خان اده و اطوی اده خلعت خاص پوشید
 و خدمتش توجه بشیرازند و کز تاخت فرمودن حضرت صاحبقران بدست راست او جوجی خان بعد از
 فرار توغتمش خان پادشاه مالکستان تاخت الویس دست راست جوجی خان او جهیمت ساخت و بجانب آوزی روان شد و امیر عثمان عباس
 در مقدر مرستاده و امیر شراییه در موضع منکوب یک بار ق غلان طایفه از الویس و از یک رسیده آتش هب و غارت در خان مان ایشانند
 و معدودی چند از ان طایفه جان بکجا کریدند و با تیمور غلان آوازه توجه لشکر منصور شنیدند و بابل سرباری که پیوسته با هم عداوت داشتند بگل
 جسته و اعانت یافته توان افتاد و بروم رفتند و حضرت صاحبقران از آب آوزی بازگشته آینهک روپس کرد و لشکر نظرفرین رکنار آب تن بر کر یکبار
 غلان سیده خدمتش چون علیار کشت فرزندان متعلقان خود کدشته بیک پیر از میان پروان فت و سپاه نظرفرین عیال و را بدر کاه صاحبقران
 آوردند و آنحضرت حبت ایشان خیمه و محرکه تعیین منموده اسباب یورش آن جماعت معین داشت و نقد و جنس ایشان را زانی فرموده همه را
 خوشدل شادمان از عقب یکبار ق غلان وان وان کرد و امیرزاده میران شاه بار دیگر با سرداران بازگشته نوبت دوم توجه بر انفار جوجی خان شد
 و بمقصد رسیده و بقیه مردم را غارت کرده و مجموع اهل الویس روپس خان اغار تیده تالان کردند و پس از آن خوب و دشمنان مغرب را هیر کرده و
 شتر و کوسفند منراوان بدست آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام قوچی متداول آماج کردند و چند قبیله دیگر را که از خوف شیر لشکر
 مالکستان کوه و سبازان میگریختند در یافته ایشان ملحق گردانیدند و حضرت صاحبقران چون بشهر ننگاه که از اقامت بلاد روپس است
 رسید لشکریان مجموع انولایت را بباد غارت و تاراج داده آنحضرت چون بعد از قطع منازل حصا را زانق نزول فرمود امیرزاده میران شاه بکوبک هابی
 پیوست و از آنجا حکم جهان مطاع نهاد یافت که اهل اسلام را از باب کفجه بساخته را کردند و منصرفه ضال را بجنم و بلس البوار فرستادند و خدیو افان
 از حصا را زانق نهضت نمود و برست قویان وان شد و بنا برنگد چکیان علف زارهای ولایت را سوخته بودند در آن راه چهار پای بسیار زار پای می

و اردوی بمایون از آب ولای فراوان گذشته موضع قویان محل قامت سپاه ظفر نیا کشت و امیرزاده محمد سلطان جانشاه و امیرزاده میران شاه
و طایفه از مجاهدان جتاخت اطراف و جواب چرخ شتافتند و هر که را یافتند کشتند و هر چه که دیدند کشتند و بازگشته بموک اعلی پسته و چون خاطر
آفتاب اشراق از مهفات ولایت رو پس و چرخ فارغ شد عنان غنیمت بجایب البرزکوه منعطف ساخت و در اشنای طریق امیر عثمان عباسی اسطقتی
غریق برف فاشد لایق و قضا و بلا مقبب لکجه حضرت صاحبقران جهان کشای امیر حاجی سیف الدین ادرغرفی گذشته بنیت غراب البرزکوه بالا
رفت و بسیاری از بی نیان که در دره و قلعهای محکم محسوس بودند بدو رخ فرستاد و وظفرو منصور با غنائیم محصور با غرق معاودت نمود و همه
حاجی سیف الدین آنحضرت را طوی ابدشامان داد و هفت روز نعلیش و شادمانی بسر برد و چند روز دیگر توقف واقع شد چهار پایان بحال خود باز آمدند
و لشکران بسیار بودند و حضرت صاحبقران کامکاران را غرق جدا شده بجانب قلعه طاوس توجه نمود و ایشان از سرداران البرزکوه بودند و حکام آن موضع قلع
حصین هستند که قوه و اسمه بان راه نمیر و نور با صره آنکه آن نمیکند و قلع طاوس قلعه بود که در کوه چنانچه طایر اندیشه هر چه پر و بال میزد در شرفات
آن نیز سید جمعی از فقیه کرامت را که در سیر کوه قدم بر قدم میفرمایند طلب داشت و شخص نفیث آن قلعه امر فرمود و ایشان هر چند احتیاط کردند پی
برایی که موصول باشد بقصد و نبرد و ولای حضرت صاحبقران بعد از تدر و امعان شارت فرمود که چند نردبان بلند ترتیب اند و بر یکدیگر پیوسته کرده
بر کراولین بخاند و وظایفه از پر دلان بیالابرا آمد و نردبانها کشیده بگرد و دم نصب کردند و باز معراج بهادری مرتقی شده و نردبانها بالا کشیده بگرد
سوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شیرین شته از عقب بهم برزد و بان آمدند و وظایفه از دلاوران و زکا را بر قلع جبل عروج کردند و طایفه
بر میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم گردانیدند و با تیغهای کشیده را بر بر قلعه فرستاد و آمدند و هر دو گروه حمله آوردند و هر چند از قلعه تیر و سنگ و تیغ
و قش کابل در از مرغ روح مئی میساختند و دیگر مجاهدان این ارتضدی آن کار میشدند و اهل قلعه سراسیمه و حیران شده دست ایشان از کار و کارشان از
دست رفت و ملازمان رکاه پادشاه هفت کشور بدین هیچ قلعه را منفر ساختند و کولاد و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم قتل آن فرمودند
ضال صادر شد و هر دو را از پای را آوردند و چون سبج بمایون رسید که او ترکوپناه بقلعه پولاد برده است و ترکو یکی از غلامی احرار غنمشان بود و بدین جهت دست
از امثال و اقران سبب ما زمام داشت باجماع حضرت صاحبقران بر دزدن و زکوار که ملازم رکاب نصرت انتخاب مینمود بر اسالت نزد پولاد فرستاده و مکتوبی صحیح
او گردانید مضمون آنکه ترکوار را که بخیه نزد تو آمده هست باید که او را بدرگاه عالم نیا فرستی الا هر چه بینی از خود بینی پولاد جواب داد که قلعه دفع دارم شخون مروان خلی و
ذخیره بسیار و مجموع ایشان متعدد و زرم و پیکار نجاتان بر بدن ارم محاسنت که زنجیر را بسپارم ازین سخن نایه غضب شهر یاری التها بایسته فرانی
که لشکران قلعه او را که بجنگی پرداخت بود و مسلکی سخت مانند کف دست هموار سازند و سپاه ظفر نیا به دفع درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب
همایون را راه بموضع سیده چندان عمل یافتند که هر چه چو هستند برداشتنند و آنچه کار نداشتند بگذاشتند و چون بجوای قلعه که دره هونک بود رسیدند
و مردم حصار فدا و ارایش آمدند و بعد از بستن و آویز و پر قفا و مست انداخته را که زینش گرفته و سپاه نصرت شعار قلعه را که فرستاد و از عمارت آنکه داشتند
و ترکو که بخیه بجانب البرزکوه رفت و از برانغا امیرزاده میران شاه خبر فرستاده که او ترکوار را که کشیدگی کرده ام و اسراسیمه و حیران رکوهستان البرزکوه در آمده است
و صاحبقران سوار شده متوجان صوب کشت و چون موضع ایامه مضرب خیام جلال آمده و او ترکوار در آن موضع دست و گردن بسته بدکا و کجوان اشتبا
آورده و بشفاعت بعضی از امر اهل قلعه و در توقف مانده و فرمان شد که بر کعب و بندگران نهند و جمعی که در آن موضع حصین حصین بودند غارت یافته و سیر کشیده
و حضرت صاحبقران بر روی همایون فرمود آمده چند روز در دیار طاق و فو احمی آن سیر برده محمد افغان که در آن وان بموک اعلی پسته بود و غریخت
متوجه قلعه سیم شد و جمعی که که بخیه نیا به قلع و مواضع مینوع برده بودند از پای را آورده و تر و خشک آن یا را پاک بسوخت و جمع کلیه مواضع با صنام و قلع
ساخت و از آنجا بازگشته بامن کوه دمن رسیده ایل و لو پس آن عرصه را بتاخت و از آن موضع معاودت نموده پیش کشت شد و رعایای آن دیار که
قبل ازین اقدام طاعت و انقیاد پیش آمده بودند بنایب پادشاه اختصاص یافتند و زیات ظفر یکرا از آنجا هفت نموده لشکران آن حور متراقت و صلح
و آنحضرت چون بموضع بوقار فر رسید در آن محل قشاق فرموده در آن یورت طایفه از مردم مغول قبایل مقتود قاری قوموق بدرگاه جهان پناه داشتند
و در آن رستان جمعی که که ایشان را بلیق جان میخواست یعنی ای کیان بجز امیر یافته بودند و در توجه بارگاه تعقیب و تقاضای رزیده بودند بجهاد در آن سپاه فرستاد
باستیصال ایشان امر فرمود و آنجا جماعت از آنجای عظیم کهن عظیم سبب بود که در شته مجموع جزایر ناخشنود و باغینت بسیار بازگشتند و معبر خجسته لمحتی شدند و در
اشنا فرستاده امیران بان که بر حسب فرموده لعلط حاجی ترخان اشتغال داشت و اردوی همایون آمده عرض داشتی بپای سر را اعلی مساندند مضمون آنکه

کالاهای آن موضع سرخافت و اردو و کزدارک هم و نفرانید کار شکل شود و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان امیرزاده میران شاه و طایفه انجباران و امرا عظام را در غرق کد کشته با وجود شربت سرا و کثرت برف و یلغار فرمود و بعد از قطع مغاور و مسالک چون بجای ترخان نزدیک رسید محمدی طوعا و کرها با استقبال هرچون آمد و آنحضرت او را در ملازمت امیرزاده پیر محمد و امیر جهان شاه و دیگر امرا تجزیه برای فرستاد و بنفیس مایون در شهر نزول کرده بعد از تحویل مال آن صامت و مناطق آن عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیر محمد و امرا بالشکرا از آب آمل وی بچ کدشت و محمدی را نیز پنج فرستادند تا با همیان محظوظ شدند و چون شاهزاده مشارالیه با سپاه بهرایی رسید بکافات آنکه لشکر عیش و خشن در آن زمان که حضرت جمعی تیسر فاس و عراق اشتغال داشت بمباران شده آتش در سزای سلطان زده بود که بخرجه برای پشتمار دارد و ایشان نیز آتش مهر را روشن کردند و احتشام و صحرانشینان آن ولایت را بمنوی نیرو و برسا هستند که دیگر اثری از ایشان نیافتند و مجموع سکنان حاجی ترخان که کوچانیده و دلان شهر را آتش زدند و خسرو آفاق بالشکرا با پورت قشلاق معاودت فرمود و در آن مرستان بنا بر صورت سرا و بعد مسافت از محمود و دملک محروسه پشته چهارپایان تلف شدند و عسرت در میان لشکریان بر تبه رسید که یک سر کو سفید بدوایت و پنجاه دینار کپی و یک من زرین به بقا و نیار و کایه کاوی بصدیقا کپی یافت نمیشد و عاقل پادشاه از شال حال ابران شده حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که تواجان مجموع غنایم را که در آن یورش بدست آوردند برایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی و محظوظی خلاص شده بعضی پاکوان سوار گشتند و ذکر مر اجبت حضرت صاحبقران را در شمال شرح بعضی از قضایا چون تمامت ممالک شت خور و سایر بلاد شمال را تحت تصرف بندهکان صاحبقران سپاه آمد و از این ستمان و تعیین و سبانه از بونگار تم برادر و بندرایت معاودت بر فراخت و از آب ترک بر روی کچ کدشت نه موضع برقی معسکرمایون کشت و بطریقا به نیت غزاروی به لشکرو به جهاند و مرکز و اراشکو برادر میان گرفتند و درین اشناسوقل از قاری قوشون با ستمه رزم و کل مبداء کل شکو و در وقت داین خبر سمیع اشرف اعلی رسید آنحضرت با یافصد مرد نام دارا یلغار کرده با استقبال ایشان شتافت و سواران را فرمود تا کباب کران گردانیده آن خون گرفته باشند و کار ایشان را به تیغ خون ریز و پیکان آل و نیز آخر ساختند و سوقل سپاه فرار نموده بالای کوهی برآمدند و ابراهیم خان را عقب رفتند بکوه برآمد و بیک چوبه تورا و از بالا غلطایند و سرشش از تن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران ساینده و جمعی رازنده بدرگاه عالم پناه آوردند و بجهاد وین شکو بر افکار استراحت ساختند و مجموع پیداینا را به تیغ جهاد بکنداریند و اموال ایشان را تصرف شدند و حوالی و نواحی آنرا تا شتمه بیاد ایل کفر و غنا بر انداختند و غنیمت من لوان گرفتند و مقام در این حال علمای قاری قوشون علیا و قضاة بدرگاه عالم پناه آمدند و زبان بعتدار و استغفار کشان و خدمت بجای آوردند و پادشاه جهان همه را بکلی کران یه و کمر شیشه و سبانه تازی خوشدل گردانید و بر غز و جهاد تجزیه نمود و دایای که داشتند را مقرر کردند و در ضمان سعادت و اقبال را بجا روان شد و قطع مسافت کرده ظاهر قلعه ترکن امضرب خیام حضرت بنجام کرانید و کفار و اشتران بدارالبر و فرستادند و کوهی بنوده از مخالفان این پناه به موضع حصین برده بودند در شکافها و کوهسهای بلند خزیده بودند آنحضرت همت با سستی ایشان منقطع ساخت و جمعی از انجباران ملاقات کین در صند و قضا نشنند و طنا بجا از قلال را بر آب برک و اشکافا که کفر قضا و در آنجا متحصن شدند و فولک داشتند و مجموع آن کران را بر خرم خیزه و تیر و زرخ فرستادند و اموال اطفال ایشان را بکرفتند و چون اکثر قلاع و ولایت البرز کوه از لوث وجود پاک کشت ولایت حضرت آیات از بجا در حرکت آمده و چون موکب همایون قریب ولایت زر کران سیدامالی اینجا بقدم ایقنا پیش آمده زره و جی بی اندازده برهم پیشکش بکنداریند و مشمول عوارف خسروانه شدند و اهل قلاع نیز امان طلبیدند و بنوازش را کشت و پادشاه نااختصاص یافته و چون ردوی میا اندر بنده کدشت را می عقد کهای عبارت و احتکام قلعه اینجا فرمان داده است آنجا که دست کراجتاد بسته بازوی هنروری بختاوند و حاکم کشور و شامخی امیرش ابراهیم که در آن یورش نظر کرد و در ملازم رکاب همایون بود پیشترین رخصت طلبیده بشایران آمده بود و بر تیه اسباب یرغ و سوار و اشتغال نمود و در آن ولاد که رعایات ظفر نکار با بجا رسید خدمات لایق بجای آورده و لوازم خدمتکاری بقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل بسا که نزول فرمود و امیرش ابراهیم بطریق عظیم مرتب دهکشته پیشکش پادشاهانه کیشده عاقل شهرباری و ارجحمت خاص و کرم صر اختصاص بخشید و چون او را نیز حکم کرانمایه سرفراز گردانیده ممالک شیروان توابع و لواحق بدستور سابق ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه در بند را می غلط نموده از سر حد بانیکو با خبر باشد و چند روز در آنجا بعیش و عشرت بکنداریند و بعد از آن در جنبش آمده از آب که بکدشت و موضع آنجا هم ضرب خیام پشتمار کشت و درین احوال حکم شد که امیرزاده پادشاه به ضبط ولایتی که سابقا به مغرض شده بود قیام نمایند و آن عبارت از در بند کایه و باغ و از بندان

جلد ششم

ذکر خروج بعضی دیگر از عجم

الصفحة
روضة

ماتر سردرم و فرمان هخامنش را نفاذ یافت که چون انضباط و نسق آن ممالک بمردان و بجا حصار قلعه انجمن مشغول شود و شاه زاده مشارالیه بحسب فرمان غنیمت رفتن نمود و حضرت صاحبقران را در انگوشتش گرفته و دلع کرد و امیرزاده رستم و امیر جهان شاه را با سپاه همراه او گردانید و وصیت کرد که در محاصره قلعه انجمن اجماعاً نزنند و امیرزاده میر شاه با وزیران و اعیان و لشکریان و در خراسان نماند و بودند و طلب ایشان کس نداشتاده بود و رسیدند و برانهار سپاه شاه زاده قزاق و پنجوازا و او یک یورت ساختند و جوانان را لشکرش سوق بلاق و در کزین برای توطن کزین کردند و شاه زاده جوان بخت انچه بد و اهتمام بحاصره قلعه انجمن مشغول شد که فرج سلطان محمد طبری در یزد و بجلول ریختا و ند و توجه امیرزاده محمد سلطان بجز سلطان محمد سپاه ابو سعید طبری که سابقاً در زمره ملازمان آن ظفر دیز در مسیر بدنا اتفاق نموده خروج کردند و کاشته حاکم نیر در بقتل آوردند و از کار نبرد نیز طایفه از رزمیان برداشته و مال و اسلحه آن لایت را که در خانه قاضی اموال محفوظ میداشتند برزد و چند هزار قاش حبت سربلک خاک نمیزد بودند از شهر نرون برده و جامه سپار و خشمه و پایی که با ایشان عهدستان شده بود انانقه عا می دادند و امیرزاده پسر محمد و شیراز نیز ازین قضیه آگاه شده و بنیت یورش بر ترتیب محاصره نیر مشغول شدند و هنگامی که مرافق هفتان و غیر ذلک از آن موضع متوجه دفع این فتنه شدند و در ظاهر نیر جمعیتی عظیم دست داد و سپاه اطراف بحاصره و محاربه مشغول شدند و چون پرتوین خبر پیشکاه خیمه انور حضرت صاحبقران رفت فرمان اجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پسر محمد با تیمور خواج آق بوقا و دیگر سرداران و بھادران بدان صوبه شتاب و چون روحانی نیر علف ناری که قوت چهارپایان حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسبان خود را در بلاق کو شک زرد و نواحی اصفهان که انشته آنجا سپاه روند و بحاصره مشغول شوند و شاه زاده و امرا و لشکریان بحسب فرموده عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند نیر را محاصره کردند و جنگ آغاز نمودند و هر روز و نوبت بدان محاصره علی سینم بودند و یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحبقران آن بود که امیران نیر بر لایس که بر حسب فرموده انحضرت بضبط تخا و ندا شغال مینو و نوکری داشت بجلول حکم که امیران نیر را بتلبیس و جیل و لاک ساخته بر بخا و ند مستولی شده و اسباب مدافعه و مقابله می دادند و بر رسول نفس فریب هوا غرور بخوره داده و چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل مراحل سلطانیه رسید سلطان عیسی الی اردین از نیر پیروان آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بروی مسلم داشت و او را با نظرف منفز کسل کرد و بر بلخ و اجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین فرخ خدا و حسین و دیگر امرا و لشکریان متوجه بخا و ند شوند و جزای بجلول حرام نک در کنارش ننهند و ایشان بر حسب فرمان با انضوب و در حرکت آمدند و رایات ظفر نشان از همان بجایب نواحی عراق منقصت فرستاده و امیرزاده مشابه چون امرا و بجا و ندر رسیده حصار را کمزور و در میان گرفتند و بعد از سعی کوشش بخا و ند را منسخر ساختند و او را باب فتنه و فساد را بتبع خون نیر نیز بر زدند و بجلول کافرتی را گرفته بآتش سوختند و چون خبر این فتح نام در اسمع شهرایا کمکار رسید مسدرا ن عالی ناقد شد که امیرزاده سلطان حسین امرا و سپاه بستان توجه نمایند و معتمدان قطاع الطریق رستان اجماعی فرستند که دیگر معاودت نتوانند کرد و کله خا رسا حل فتنه جمع و بجز و بر آنا اقصای هر موزر تحت تصرف اند و ایشان با بنال امر بردارست نموده رایت توجه بر افراختند و چون نواحی همان آند نماه مبارک رمضان نشرعت قدم رزانی داشت و حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون از صلوات اقصیام و ملاقات و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان اجماعاً شیراز روان کرد و انید و مسدرا ن که امیر حیرال محمد و امیر شهر ملک و امیر ارغون شاه در رکاب شاه زاده مادر هم موزر بودند و تمام بلاد و سواحل و کسیرات متخلص گردانند و امیرزاده محمد سلطان و امرا بر جزیب روان شدند و در خلال این احوال خبر نیر و بدسام علیه رسید که چون مان محاصره استدا یافت قریب سی هزار مرد از کرکی ملک شدند و پسر ابو سعید طبری ابتاع لغیمی کنده و از آنجا پیروان فتنه روی بغیر از بخا و ند و سپاه منصوره را خبر شده و پسر ابو سعید که راکس و شیل ایشان بودند و وجود بدست آمده کشته شدند فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاه زادگان مراجهت نموده لشکرا نیز از حضرت و هند که با وطن خود و امیرزاده محمد و شاه خراسان متوجه قندزو نقلان شد و امیرزاده پسر عیسی بخ بعد از دفع نیر بار دوی همایون فتنه از آنجا پیر حضرت معاودت نموده متوجه شیشرا نکشت و چون بمقصد رسید سونجک که ملازم او بود و امرا شاه زاده بکنده خاطر عرضه داشتی سپاه سیر اعلی فرستاده قضیه صرف و اتلاف امان رسا بنمود و و لتخواجه که نیابت شاه زاده میکرد با سونجک اتفاق نموده رای عقد کشتای حضرت صاحبقرانی که برین حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان انضباط و نسق نایب فارس و سبها نکاه و اهتمام نماید و امیرزاده پسر عیسی بخ و سونجک و دو لتخواجه سیر قدر فتنه حضرت صاحبقرانی چند روز نظر التفات از روی باز گرفته بار دیگر بر سر عنایت آمد و شاه زاده را روان کرد و سونجک را نمانه کار ساخته حکم کرد که با تومان خود بنید و رستان رود و مدت سه سال بفتح بلاد و قطاع آنجا اشتغال نماید و دو لتخواجه را کوشش معنی بریده امیرزاده اسکندر رشیع شد تا جان مان فیت و شاه زاده او را بخا و ندان کرد و با محمد میرزاده محمد سلطان

شمال حضرت صفی صاحبقران ستوده حاصل حکومت خراسان میبستاند مانند دران تامل و درمی بدو درج سلطنت و در بی برج خلافت شاه رخ مجاهد
 از رانی داشت و از امان نام دارد و از هر تومان فوجی را به بلازعت و یقین نمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امارت صایب اندیشه تا مغربنده و شکار در پیش کوچ باغ
 برند و شاه زاده در شهبان سینه تنوع و تشیع و سبزه از آب آتوی که داشت و در نازل مراحل قطع کرده از راه انداخته بکچک رسید و در آنجا امیر لوقی بوقا با شکر
 و ایوان بلده هرات بدولت زمین بوسه مستحکمه شریک و شکار و پیش بجای آوردند و از آنجا روان شده بر وزی فرخنده در سرخرازه کدستان کرد
 که در یک فوجی هرات واقع است نزول فرمود و امه مبارک رمضان را در آنجا بایان رسانیده انوار عافیت و احسان را بوقا قطار خراسان تافت و سرداران حکام
 ولایات باستان دولت آستان آمده شمول غایت و احسان بی پایان گشتند و شاه زاده شاه رخ از کدستان کوچ کرده باغ زافان تشریف آورده از
 فرزند و موان سرزمین بی افشار برتر که بنوع آستان نهاد شاه زاده جوان بخت را بطالع معدی بی شایسته تاج و تخت رسانید و بسینه موسوم گشت و حضرت صاحبقران
 عدیم المثال از باغ شمال سوار شده رایت عزیمت بجانب شهر برافراشت و چند روز در جلگه و گش کشتن نشاط و طرب گذرانید و از آنجا کوچ کرده و شهر درآمد
 و راق سر از نزل سینه فرمود و امه مبارک رمضان در آن بقعه بطاعت و عبادت و قیام و صیام بسر برد و از آن محل نهضت نموده به پلاق سلطان فوج لید
 و در آن موضع امیر زاده محمد سلطان را بر سر فاس فرمود و رسید و پیشکشهای پادشاهانه را جامه های زر و دوزی و هبسان تزیینهای زنجیر و عرصه رسانید
 و مجموع شاهزاده خانرا غلتهای طلا و درویشانید و حضرت صاحبقران بواسطه آنکه نفسش شاه زاده محمد سلطان را غایت ربانی از نظر عظیم نگاه داشته بود
 و وظایف شکوچهای آورده منصل این محل آنکه جمال الدین فیروز کوچی حسین حاجت امیر زاده مشارالیه بر وزی برسم خدمتکار بی پیاده در رکاب او برافراشت
 چرخ کار در بشاه زاده زد چنانچه آنکس جراتی بر اندام مبارکش رسید و خود از نیم جان بطرف کوه وید و بدنه افشاده حیات طبعی را وداع کرد و بعضی از ملازمین
 شاه زاده از عقب شتافتند و او را در آن دژ مرده یافتند و سرش را بر بدن جدا ساخته و آورده بر نیزه بجهان نور و آنجناب انداختند و ذکر خوانستند و کبریا
 دختر خواجهاغلان از دو واج امیر زاده اسکندر و توجیه رای عالم آرامی بعمارت مانع و دکشای حضرت صاحبقران
 شمع جهان پر خضر خواجهاغلان را فرمود تا پیش پرورد و وجبت آنحضرت خواهر خود را از وی خواستگاری نماید و از برای این تمام این مهم حکم شد که عینا باید
 ترخان با نقایس استه و وظایف افش با شمع جهان مراقت نماید و ایشان هر دو بر حسب فرمان توجار و وی خان شدند و شهر را بادل بر سر قدم غزاه
 کا کل که بواسطه عطر آینه نشین طرب افزای جان دل بود منزل کردند و درین اثنا محرم محرم شاه زاده عالمیان شاه رخ مجاهد ملک آغاز رسید و شوقیات
 نامی و پلاکات کرامی بعضی رسانید و فرمان عالی رباب ترتیب حساب طوی صد و ریافت و مدت سه ماه و عیش و عشرت اشتغال نمودند و شاهزاده
 آتشی سلطان آتین شریعت غرادرسلک از دواج امیر زاده اسکندر کشیدند و در پائین همین سال یعنی شمع و تشیع و سبزه تا معاشرت حضرت جهان بینی فرمان
 فرمود که برکنار مغز از کان کل بسینا و باغی رفیع نهادند و هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر یکی از اراکان روزه عالی ترتیب دادند که طاق آن
 بلند می از فلک کردون یکدشت و باغ و دکشای موسوم گشت و در آشنای این اوقات حضرت صاحبقران ملک سمات را بابت حضرت آیات را در جنبه آورد
 از آب همچون بکشت و در تفریق بر جنبه پس مضرب ملحق کردن ساس گشت و در آن موضع قشلاق اتفاق نموده لشکریان خانهای میستانی ساخته و از
 و بویار پرده شدند و آنحضرت تقصیریه بیهوش تشریف برده بر باریت شجاع میوهی مشرف شدند و آن بزرگوار از نشاندن نام زاده محمد حنیفه بن امیر المومنین علی و فرما
 واجب از آن نفاذ یافت که بر سر هزار وارد الا انوار و عمارتی وسیع رفیع طرح اندازند و بر حسب فرموده طاقی بسینا و نهادند بغایت بلند و منار و کندی
 سی کرد و درسی کرد و در طرف کبند و چهار صنفه دیگر دوازده گز و چهار صنفه دیگر باجرات و حیض و ملک از عمارات اساس افکندند و منارمان شد که بخت
 مقبره منکی سفید و رغایت تکلف تراشیدند و نموشش غرب و بدین شکا شدند و فرمود که مولانا عبد الله صدر در انعام آن اهتمام نماید و در عرض نوسال
 پسر مولانا مشارالیه آن عمارت با ختام رسانید و حضرت صاحبقران کردون غلام صلات و صدقات بجا و در آن مقام انعام فرموده بار دو
 بهایون معاودت نموده و مقارن ایام شهبان آمده مطنظه وصول تکمل غلام را بنوع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آقایان غیر از آنیک غلام و مدت
 امر اسوار شده پانزده روز و ماه با استقبال شتافتند و در پیشینه غره ریح الاول سینه ثمان با تکمل غلام نیت حضرت خواجهاغلان آتین شرع شریف
 برای هفت حریف شهریار عالمیان امیر تهور کورکان گردانیدند و درین اثنا اطمینان جو خان که از جناب خدای آمده بودند باحت و تنقولات آن ملک
 بار دوی همایون رسیدند و پیشکشها را بمحل عرض رسانید و مضمون سال داد کردند و رخصت انصاف یافته خوشدلان بکشتند و حضرت صاحبقران
 عالی بجان امیر زاده محمد سلطان را بعد از آنجا بختی آفتاب بخت فرمود که توجیه منوستان شده ان سرحد را ضبط نماید و هر ی یک سار بوقا و بهر حاجتی

شیر
جلد

عزیز امیر صاحبقران بختیار ہندوستان

الصفحة
روضة

الدين خلدو اچسني و ايشيرس لدين عيسى ديكلمار ايل باجل پز رسوا رطالزم و ساخته فزان اكه دكر دوايشره سورى خندقى احداث نمائيد و شيان
روان شده و از عقبه قوتان كندشته نواحى ايشيرد رايورت ساختند مردم را بر زراعت و عمارت ترغيب نمودند و در اوايل حمل حضرت صاحبزاده
از يورت قشلاق كوچ كرده متوجه مرقند گشت و در آن بده چند روزه بعباش و خوشدى گذرانيد و بجاى كشنه نشت فرمود و در بهشت فرخى نشد
يكوى رسيده كه در دهنه آن رودخانه است جايى مندرج احباب الاذغان نغذايافت كه در آن مكان خرم باغى سازند و در ميان باغ قصرى بخت
پروازند رايات نصرت ابتدا از آنجا منقضت نموده و امن كوه براه رباط بام در حركت آمده و در اثنائى طريق ميرزاده شاهرخ كه از قشلاق استر اباد براه
خان متوجه در كهاده عالم پناه شده بود و شرف دست بوس حضرت صاحبقران فلک شكوه حاصل كرد و پلا كات و تسنقات محل عرض رسانند و حضرت
از كش كندشته المچى بالغ را محض اقبال ساخته در يورت قديم خویش چند روزى رحل اقامت انداخته قباكه راه سعادت اتنا بجهت جوار فراخت و ذكر
اسباب يورش و پندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان صوب در رمضان ملك
مندان حضرت صاحبقران تاج بخت كينىستان قندوز و بقلان كابل و غزني قندهار تا سرحد هندوستان ميرزاده محمد پهلوان را زانى
داشته بود و چنانچه سابقا اشارتى بر آن رفت شاهزاده شاراليه بعد از تسليق امور اين ملكت بالنگر اى را آستى متوجه فرخ ديكلمار و دهمصار
گشت و بامرا و نوسينان مثل امير قشلاق قندارى امير قطب لدين عمزاده امير سليمان شاه و بجلو اهل پلوان محمد درویش بسلام قارى ايناى و
بيور خواجاق بوقا و شامان بدشاه شاه لشكر سپاه و شاه بها الدين ديكمر سرداران شجاعت آيين كه تفصيل اسامى بيشان موجب تفصيل ميشود
در حركت آمده او غايبان كرده سليمان را غارت كرده و از اسب سنده عبور نموده بر شهر بيجيك استعلا يافتند و از آنجا روان شده منازل قطع كرده بموتان
رسيدند و در آن وقت حاكم شهر ساركن برادر بزرگ ملوبود و اين برادر بعد از فوت سلطان خيرو شاه سپهر كاه و سلطان محمود را پادشاهى برده
بر ملكها هند اسيه تلام تمام يافتند و ملود و ملوى بملازمت پادشاهى اشتغال نموده ساركن مضبوط موتان آمده بود القصبه پناه منصور موتان را محض
كرده هر روز دو نوبت بچكناى مردانك كرده و اين خبر بحضرت صاحبقرانى رسيده موجب آن شد كه بجاى هند توجه نمائيد و راه رجب كنده شانه
هجريه با سپاسى افزون از اوراق اشجار و فطرات مطار و روى بر انصوب متحد و اميرزاده محمود و اميرزاده ميران شاه را بفضله سمرقند بازداشت و
چون رايت نصرت انتساب سايز وصول آن بيايادخت ارباب آن بيار پايه سريه عايقه دار آمده عرض داشتند كه ما جمعى از مسلمانانيم و كافران
و سياه پوشان هر سال انعام بزم باج و خراج سلبنى مى ستانند و اگر دواى آن بهمان احوال سير و مردم را بقتل رسانيد عيال اطفال را را بگيرند
نايره خشم و غضب حضرت صاحبقرانى از اين سخن اشتغال فته در دفع آن كافران استمكار تاخير و تسويع جايز نداشت و از سپاه فيروزي هزاره هفت
س هزار اختيار كرده بى توقف بعبادت و اقبال سوار شدند و تعجيل ميراند و چون موضع پريان رسيد اميرزاده و رستم و برهان غلغان بعضى از امارا را با دو نفر
سوار از جانب دست چپ بطريق سياه پوشان فرستاده و انحضرت از آنجا منقضت نموده بجاوك رسيد و مندرج اذنا قلعه كغراب و ويران شد
بود عمارت كنده و كشروران و مجموع لشكريان اسبان خود را در آن محل كدشته پياده بيالامى كوه كتور بردانند و با انكاف آب رجزا بود چندان
برف پيش آمد كه پاى اسبان تا بزانودان برف فرو ميرفت و از رفتن باز نماند و در شب كنج مى بست سپاهيان بر بزرگان ميرانند و در روزه
اسبان را برالامى منده و زليو با بند كشته توقف مينمودند و باند را خروزر روان ميشدند و بدین طريق مسافت مى سپوونند تا بر بالامى كوهى بغيات
مرقع برآمدند و چون كافران را ندروى زده و منزل گرفته بودند و بواسطه كثرت برف از بالامى آن كوهها مستور و آمدن متعذر مينمودند امارا
و لشكريان از قلال جبال بعضى اطناب مى نمودى آمدند و بر خي بزدوى برف چسبده خود را بغياب روان ميكردند و بعد از نوبت زمين ترا
ميكرفتند و از براهى حضرت صاحبقران غازی مى ن پرور چرمى از جوب ساخته و حلقهها بر آن اچتبه نموده و طناهاى دراز را طول هر يك صد و پنجا
كز بود بر آن حلقهها بستند و انحضرت جوب احرار خواب جهاد بر آن چمر نشسته چند كس از قلعه جبل بر ابعاد طول رسيان مى رسيدند و ميكنداشتند
و دو كس ديكير بيل و شل از در برف جايى نمى نهادند و محل استيادن راست ميكردند تا آن قوم مى رسيد و مى آمدند و باز چمر را فرو ميكنداشتند
و بار ديكير محل قرار مريت سياختند و باين طريق عمل نموده نوبت پنجم بامى كوهى رسيدند حضرت صاحبقران غازی عصا بريت كرده متعدي
يك فرسخ پياده مير فرمود و چند سراسر اسب خاصه طناها بجا برگردان و ساير اعضا بته از فراز كوه نشيب كدشته شدند و اسب سلامت بپايان سيد
و باقى در عرصه تلف آمدند حضرت صاحبقران سوار شده ديكيران پياده در ركاب همايون روان شدند و كغراى ديار مجموع بلند بالا

و عظیم جمعی زورمند بودند و اکثر آنها عت بر نه با هم اختلاف میکردند و مقدم ایشان از غدا اشکویند و آن مخالفین را از بسیت خیزان زبان پس می زدند و
 و آن طایفه نیز زبان خود را در کف کس می بستند و کس نمی توانست بر ایشان خیزد و هر کس که از آن طبقه در میان ایشان افتد و تیر سنج بر لغزش آن قوم و قوت پیدا کرده
 نرجمان شود و آن طایفه قلعه داشتند که باقی عظیم از دهن قلعه ایشان میکردند و از آن طرف کوهی عظیم بود که سر مغرب آن کشیده و پیک تیز رو
 و هم از وصول کمر آن طایفه بریده و آن را پیر از وصول لشکر پادشاه جهان کمر یک شب از زوشیه آگاه شده بودند و رخت و اقمش خود را بیالای کوه برده
 و تبه و آگاه کس آنجا نماند رسید فارغ اقبال نشسته و چون سپاه نصرت شعار بر حصار ایشان امسیر یافته نیز از کوه سفیدی چندی در آنجا نماندند و کوه غلغل
 گرفته آتش در رخا باد و پیمان زدند و فرمانهای یون صادر شد که دلاوران طغریشان که مجاهدت بیالار و نروند و بموجب فرمان مبارزان مجاهدان درین غلغل
 و چرخ با وج علی بن ساینند و روی جلالت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنان را زانده موضع مرتفع گردید که برای ایشان شرف بود و دوی سلطان
 تواجی از طرف دیگر حمله کرده کار را بموجب ایشانشان انده در مقام انجامت باستاد و امیر شاه ملک نیز با آن زمره فخره و جفا پیش برده و غایت
 سعی بجای آورده و آدمی و مردی و داد و از پیمان این و غازیان سعادت قیمن چارده نفر از بالایی کوه بغز شدادت فایز شدند و بشربها در خواهم
 منحل و شیخ علی داور و موسی کمال حسین قورچی کوششهای بجای در آن نموده و باقی امر آن توان و قوتش از اطراف و جوار حمل آورده بسیار ای زان پیمان
 به تیغ جفا کردند و بعد از سه شب مانده که پوسته لشکر پادشاه هفت کشور با کفار کتور جنگ کردند آن روز بر پشت کمان جنگ آمده امان خواستند حضرت
 صاحبقران قاسم سلطان شیر را پیش ایشان فرستاده و پیغام داد که اگر بخت مبادرت نماید و زبان بکلی توحید بکشاید جان مال مان یا پیدا و حکومت
 ملک بر شما مقرر گرد و فتنه فساد چون بواسطه ترجمان بر بحالی این کلمات اطلاع یافت بعد از سه روز زمره سلطان آقا بدرگاه پادشاه عالم پناه نشاند
 و اظهار سلامتی کرده زبان بضرع و زاری کشادند که ما از جلد بکاینم از فتنه های منبر مان بچون بخت و زکین غایت پادشاه اندیشا از خلعت پوشانیده و دست
 انصراف داد و چون زمانه را پس از آن روز که آن تیره دلاان شپخون آوردند و فتنه صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار شده کشته گردیدند و بعضی
 انجا کشت مجروح و خسته جان پیرون بردند و لشکر اسلام بدان کوه بالا رفته آنچنان شرع تقبل ایشان گویا شده بود که کشته و زدن فرزندان مخالفان را بیک
 گرفته و از سرهای کشته کمان سار را ساختند تا اولوالابصار ببیدند و عینار در آن بخریسته و اندک آنچ صاحبقران کامکار را در آنجا اسهل و جوی میسر شد
 و بیکس از سلاطین دومی الا قدر را سعی کوشش بسیار دست نداده ذکر فرستادن صاحبقران بن برور محمد از آردار بخت
 حال میرزاده اسکندر و برهان غلغان چون از رفتن امیرزاده و برهان غلغان مدتی نگذشت و پنج جزئی از ایشان نیامد برای صوب
 نمای پادشاه هفت کشور بران قرار گرفت که یکی از مردم کشور را بفرجی ساخته محمد از آردار با بلایه از خان بکجان و چهار صد نفر از ترک و تاجیک تقبیل
 حال ایشان و آن ساخت و انجا عت بر حسب فرموده و بچند حرکت آمده و بمشقت بسیار از راههای باریک گذشتند بکوههای بلند پر برف ایست
 و سپر بردوش است و آکرده پشت چسبیده خود دلاان بالار مار کرده بر زمین رسیدند و از آنجا روان شده و بقلع سیاه پوشان رسیده و در آنجا از آنجا
 و مخالفان شری ندیدند و پانی سپاریدند که بجای راه رفته بودند و آن پی سیاه پوشان بود که از توج سپاه ظفر شاه آگاه گشته باستقبال شتافته بودند و
 در دژهای تنگ کین کرده بودند و چون امیرزاده رستم و برهان غلغان و قوتش و انداد و سونج تیور و کیمی غیر هم بدان دژهای تنگ رسید بعضی
 کشته بودند و برخی غافل و آنداده و سبب از اجفلت را کرده ناکه سیاه پوشان از کین هر چون آمده بر سر ایشان بختی نمودند و برهان غلغان از غایت صحن
 و بدلی جنگ نکره بجای تیر و کمان انداخته کینه بود و چون عدلین مشاهده کرده بودند که مسلمانان روی بگریختند از آنجا عت ایشان مانده و بسیاری از آنجا
 بدرج شهادت رسانیده بودند و از امر قوتش و شیخ حسین صوفی و دولت شاه اختاجی را بعد از سعی و کوشش فراوان بدرج شهادت رسانیده بودند و بچند
 محمد از آردار پی سیاه پوشان دیده از عقب ایشان و آن شد و چون بدرج جنگ در آنجا واقع شده بود سیاه پوشان و چهار خرده و نرجم تر و شراب
 و حلیه زده و دلاان و زکامان حاکمان را بر آورده هر را مقتور و منکوب ساخت و اسبمان اشکر اسلام و آلات حرب ایشان را گرفته بودند و از کفار گرفته
 سالم و فاقهم را حجت نموده برهان غلغان و سپاه کینه بختی شد و از لشکر این هر کاسب و سلاح خود شاخت بگرفت و محمد از آردار و برهان غلغان
 گفت که صلحت چنان است که درین موضع فرو نایم و چون روز شود کوچ کنیم و آواز سستی و بدلی بعضی برآمده لشکر این با او موافقت نمود
 انحصار پادشاه هفت کشور بعد از فتح کوه و قتل آن فرقه قتیقش طریق نموده راه خروج پیدا کردند و بعضی مواضع مرف سوراخ کرده راه میساختند و
 حضرت صاحبقران کامکار را با ابرار فریغ مقدار و سپاه نصرت شعار در حرکت آمده و از غیبت و جبال عبور نموده و بجا که نزول اجدال اقمش داشت

فرمانی داد که یاقان محمد و معاون شونذ تا نزدیکی آن مهم سرانجام یابد و آن حصار شمل بود و در مساجد و معابد و دیکه امارات عالی بنای عالی می کشید که
 امیر شاه ملک و جلال اسلام در تمام مسجد جامع اتمام نمائید و چنان قلعه پنج عریض حدت چهارده روز ساخته آمد و حضرت صاحبقران در رختخوابی از
 کف بود که چون عمارت تمام شود موسی کسان او را نگذاشتند که بپورت خود باز گردند و ایشان شمه ازین حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جیح
 از آن کار فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را به تپا نمایند و زمانی که بام او را کار کان ولست کرد و قلعه کشتند و هفت نفر از خشم موسی که در
 عمارت قلعه داخل شده بودند بالا نخواستند و دروازه قلعه ایستاده بودند و چون حضرت صاحبقران بر سر دروازه رسید یکی از آن هفت نفر را خبری
 بقلم حضرت انداخت چنانچه از هر تیر از سب جهان نورد و بر مید و از کمال عنایت ربانی که نزدی حضرت صاحبقرانی نرسید آتش خشم جهان بود و فروخته
 از دروازه و دیگر حصار آمد و امیر خشم موسی را که بکار گردانده بودند بکشدند و آن هفت کس که بر بالای دروازه غدار اندیشیده بودند و یکی از ایشان
 تیر انداخته بود از سبب جان مست بخندید تیر و کمان نیزه چند کس از خرم دار کردند تا کلمه کی سیتانی ندیدان بخنده بالا رفت و ایشان را بقتل رسانیدند
 همان در موسی را با دوست کس از اتباع او گرفته بملک نمود پس مرد و او با سه نوکر مجموع را بقصاص مردار کشته از سرهای ایشان مناره ساخت و
 بر نعل و اجبل اتباع نفاذ یافت که خشم موسی را بغارتیدند و طایفه از سرداران آن قوم را از پای در آورند و عیال و اطفال اموال آن خاندان ها
 خراب بدست مظلومان ایراب افشا و طاغوت پادشاه آن حکومت قلعه ایراب و ریاست اشام آن ولایت را مملک محمد از زانی داشت و فکر
 توجه صاحبقران بجایب قبیله برسانی و عبور حضرت از آب سند و وصول موکب همایون
 بدیاری می رسید چون ولایت ایراب به رحمت صاحبقران کامیاب بحال عمارت و فراغت آمد و رایت نصرت از آنجا در حرکت آمده و توج
 خطه شخوزان شده بود که و جنگل قطع فرموده حد و آن یا محل نزول سپاه نصرت شعار کشت فرمان قضا جراین نفاذ یافت که امیر زاده خلیل سلطان
 با طایفه از امر و اغرق از راه قنچای متوجه جانب بانوشدند و آنحضرت با صد هزار سوار را بلغا فرستاده بود و بطرف قلعه تفر روان شد و پیش ازین امیر
 سلیمان شاه بالکوه خراسان تیر فرقه بود و آن قلعه را عمارت کرده و چون خبر همایون داد اسایه وصول آن یار انداخت منیان مسایع
 رسانیدند که قبیله برسانی از اشام او غافل گشته با فرمان جاد در شده بود که باردوی اعلی پیوند پای از دایره متابعت و مطاوعت پرورن نشنا
 و در آن وقت امیر زاده پیر محمد بعضی از ولایت پند را غارت کرده غنائیم بکابل میبردند این جماعت پدیدین سواره را گرفته دوست تعدی استین
 بی کی بر آورده خبری از آن اموال بوده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلهای مرده بر قطع طریق اقدام میسپاریدند و از استماع این خبر آتش خشم پادشاه هفت
 کزبان بگلک کشیده بود و هم در آنروز بجهاد دران اردوی فیروزی نشان و ان شد و بعد از سه روز بمواطن آن بد کرد و دران رسیده فرمود که سواران
 از اسبان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلهای در آید و آب شمشیر آن عرصه را از آرایش وجود ناپاکان بی پاک سازند و دلاوران پر خاشجوی بموجب
 عمل نموده درنگ و بوی آمدند و خلق نامعدود از آن عاصیان را تیغ قهر بکند زاریند و عیال و کودکان ایشان را کشته آتش هفت تاراج در خانه ان ایشان
 و بعضی از آن طایفه بفرار شقت جان تبک پای سپرون بردند و حضرت صاحبقران این درخواست که در آن کوه چندان توقف نماید که بقیه السیف را
 او غافل را بدست آورده بر داریاست آویند تا عرصه آن یار از اضرا ایشان باطل امری که رسیده کردند و مقدار این حال شوی آن قبله او را بدست
 صادق و اخلاص تمام رومی نیاز بدرگاه کیتی پناه آورده پشانی عجز و افتقار بر ساحت مسکنت بخدا و زیان باعتذار و استغفار کشاده توبه و انابت
 و سیل خلاص و نجات ساخت و چون منبر و غصه صدف نیت و پاکی عیثت و در پیشگاه خیر انوار یافت بر جرایع ابر و فرغ و اغراض کشیده با نواع
 عنایت و عطا طفت او را بر تیر بر فغ و محل بلند رسانید و بعد از تیر قلعه تفر امیر سلیمان شاه شنیده بود که خشم کلانان که کرده انبوه و قبیله بالکوه
 فرمان حضرت صاحبقران سعادت یار را بجمع رضا اصفا نموده اند و چونیک سپاه سر بر اعلی نفرستاده اند امیر مشا را لیه بر آن قوم قوی میکل تا خت بود و بموجب
 آتش قهر متورس ساخته خاندان ایشان را با دغارت و تاراج داده و درین لکه رایات نصرت آیات با انجا رسیده امیر سلیمان شاه مظهر منصور بموکب
 همایون پیوست و دیکه و بندگی بموقع قبول فدا و در غره محرم الحرام سنه احد و ثمان تا اردوی کجیان بوی باز نواحی قلعه برسانی منقبت نموده در
 حوالی قلعه تفر نزول فرموده از آنجا امیر سلیمان شاه را با طایفه از سپاه مظهر شاه بپوتان پیشان میرزا ده پیر محمد روان کرد و کونانی قلعه تفر شاه علی فراری
 داشت پسند کس از سپاهیان شپش و گذاشت و از آن موضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزم شاه
 بعد از آنکه وفور و اوال از تیغ خان کرختی بود و خود را آب نده کشته بود فرود آمد و حکم جهان مطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سندی بنده

در مدت دور و ناز و پای کشتی و فی جبری ترتیب دادند و مقارن این حال سیّد محمد مدنی را که از کوه مدینه کمر بر سر آلت آمده بود بغرض رسانیدن حکام و اشراف آن اطراف انتظار قدمیدارند که درایت همت آیت مملکت و مد نظر حمایت و رعایت خویش آورد صاحبقران و را نوازش فرموده با گردانید و رسول امیر شاه حاکم کشمیر را که بجهت عرض عبودیت و نماندگی بود خلعت داده رخصت انصاف از زانی داشت و با سکنه شاه پیغام داد که باید لشکریان آن نواحی بموکل همایون بودند و در دو شبانه دوازدهم محرم سال غ که صاحبقران از آب سبک گذشت و لشکریان برگرفته بر کنار چول چر نزول کردند و آن سیاهانیت طویل عرض که در میان این تاریخ چول جلالی است متاراد و از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزم شاه در صین فرار از چنگین خان این چول را رفته بود و خلاص یافته بود و درین اثناء امر او و مشوایان کوه جو در وی توجه بدین کاه کیتی پناه آورده و بیکو شکار کنند و پیش ازین بکند کاه امیر برستم طغای بوغاز حسب اشارت علیه با فوجی از جرکیک منصور بمولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جو رخنان غریمت منقطع شد و همین کسان را در چند روز ننگ آمده است و ظایف خدمت و مینافست تقدیم رسانیده بود لاجرم در نیولاعنایت پادشاهان شال حال و شده سرور و آسوده خاطر بمنازل خود باز گشتند و ذکر شهاب الدین مبارک شاه طتمی و عناد او بعد از انقیاد و شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که بر کنار آب جدا کین است و در آن اوان که امیر زاده پیر محمد جابجی بویه و مولتان رسید بدین کاه شاه زاده آمد و در سلک سایر ملازمان عتبه علیا اشقام یافت چندانکه بشریط ملازمت قیام نمود و چون حضرت انصاف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد پس فحاشی و لغت در روی کشید از طریق متبع عبودیت قدم پروان نهاد و چون کنار آب جند محل نزول عساکر پادشاه برو بگرشت و انحصان شهاب الدین آگاه شد موج غضب او در ملامت آمده مشرود که امیر شیخ نورالدین ابومان خویش را و ان شده مانند ریای جوشان توجه قصد گشت و چون بحد و خبر پیر رسید دید که شهاب الدین خندقی عظیم فرو برده است و باره بلند بر کشیده میبای مجاری بست و در حوالی آن حصن حصین بچرخه بود و پنا و لشکر شهر را بهفت کشور مانند برق از آب گذشته آتش حرب بر افروختند و چون مانع تیره و تار شد سپاه نصرت شعار بمنزل خود فرو داده آرام گرفتند و شهاب الدین باده هزار مرد کزین ششگون آورده جنگی عظیم در پیوست و امیر شیخ نورالدین سپاه جلادت آیین پای ثبات و وقار بنشیند و حملات متعاقب و متواتر کردند و در عتبه بر سر بمخاطره پنهان استیلا یافت از پیش آتش از بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و برخی از کینه بیشترت بسبب کشتی حیات مباحل نجات رسانیدند و در آن هین حضرت صاحبقران بالشکوه رسیده در حوالی آن خبری فرو آمد شهاب الدین و سبت کشتی حبت روزی چنان میا ساخته بود و در آن شب شکسته و منکوب با متعلقان خود بکشتیها در آمدند و بر آب جدا در آن مردان شدند و حوچه او که دیدند و امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین با اشارت شهاب نصرت شعار کنار آب رفته جنگی عظیم نمودند و بسیار می زان و طایفه را به تیغ اشقام بکشد و بکشد و چون کشتیهای شهاب الدین بحد و مولتان رسید امیر زاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه با جرکیک منصور را برایشان بگرفتند و آن مدبر را در میان آب و سنگ کیک کرده طعمه ماهیان ساختند و شهاب الدین خود را در نیول انداخته بجزایر مشقت از آن در طره خود خوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک بر حسب فرمان بکشتیهای فرار آمده مجاهدان لشکر و روزی از جمعی کثیر آتش قرار دست استاند و با عنایت بسیار کشتیها را گران بار از حیالات و اجناس گوارات بار و وی اهل معاود نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا حرکت کرد پنج شش و در کنار کنار آب روان شده بلب آب غافه در برابر قلعه ای مسند و آمد که آب جود آب غافه و ملان محل بکیکری بودند و آنحضرت فرمود که جرکیک بر آن دیابند نمود و مدت سه روز بلی متبر ساخته و پرداخته آمد شهر بار بالشکوه قرین از بل گذشته بکنار آب ملی برابر شهر قد بار کا و معاود انما عقبه جزا بر افروشت حکام و رؤسا آن بلده با سادات و علما و اشراف بیرون آمده بشرف دست بوس استعوا یافتند و همان روز حضرت اعلی خاقانی از آن آب بر روی رود و در غره صفر سینه خود و عثمان را به حوای ملی ضرب بنام خدام پسر احتشام کشت و مبلغ دو کلمل سهم بلان اسم المالی شهر قریه و حکم که سادات عظام و علما اتمام زان مطالبه معاف و مسلم باشند و مصلان بکار خویش مشغول شده مدبران را با جمیع جرکیک که از اوراق اشجار و قطرات مطافزون بودند رسیدند و بنحوا احتیاج تمام داشتند و مبلغ واجب الاتباع صد دریافت که هر جا غلبه شد بر دارند و لشکریان دولت بیل جیبا بطلب غله و شهر بخند آتش رخا خازند و آنچه یافتند بجاوداقت و قاراج دادند و بنیاز منازل سادات و علما و ارباب زهد و تقوی جانی مصون و محروم پس نماند مقارن این حال سیح همایون رسید که طایفه ابر حکام ملی با امیر زاده پیر محمد در مقام متابعت آمده بودند اکنون بر حصین انکه پان یغیان بر آورد و حکم فرمود که امیر شاه ملک کوشش بفرموده ایشان را کوشانی بسزاد و دهت و امرا و لشکریان و ان شده و بککلهای در آمده قرب آنجا از بند و راب و زرخ فرستادند و با غنائیم نامحسور را بر کشته و روز شنبه دهم صفر سال مذکور درایت نصرت آیت در حرکت آمده و فرود کیکری نواحی بابل

که در کنار آب پناه واقع است لشکرگاه کشت و در آن موضع بمساجع جلال ساینده که نصرت کوکری و وینار مرد در موضع جال و دغا غلیم پناه ساخته که بر آب کرده است حضرت صاحبقران لشکری بایان ماند بجز خضر جوشان و خروشان وی توجه ایشان بخدا بر لغا رفیع وجود امیر شیخ نورالدین و ایلان آرایش یافت و جوانان را بر شاه ملک و امیر شیخ محمد الیکو متورزین زینت گرفت و علی سلطان تواجی بپادگان پیش قول آمده جنگ و جدال گشتند و فقر کوکری ز غایت جمل و غرور با هزار نفر از جنگ جوان هندوستان بر برابر سپاه نصرت نشان صف را می کشت و علی سلطان تواجی و پادگان جوان در کنار آب جال آتش حمال و قتال ساف و خشت و بگلات متواتر آن مدیران را زیر و زیر ساختند و مخالفان مندر نمودند امیر شیخ نورالدین امیر که داد و داغ عقب آنروز بر کشکان شتافتند و بنوع شمشیر آیدار که از خاکساران را بد و رخ فرستادند و لشکریان اموال فراوان غنایم بی پایان گرفتند آتش در خانه ایشان زدند و عساکر گردون با ترجمت و شفت پس از آنکه ولای که نشسته موضع شاه نواز مرکز ریاست واجب الاحترام گشت و آن قریب است معتبر در اینجا غلچ و غمرا آنچه توانستند برداشتند و آتش در ترمه غله زدند تا که بران را آن غنچه نشوند و اردوی جهان پوی ز شاه نواز کوچ کرده در کنار آب بیا و در برابر قریه میان فرود و درین حین محمد شاه زاده شامیخ هر یک نام از بهرات رسیده اخبار شاه زاده رسانید و تحف و پهلکات که همراه دشت گذرانید و کمر ستخر مولتان و وصول امیر زاده پیر محمد بموکتب حضرت صاحبقران سابق است گذارش یافت که امیر زاده پیر محمد موافقاً محاصره کرده بود و لشکرایش هر روز در نوبت جنگ پیش می بردند و چون مدت شش ماه برین مقینه بگذشت عسرتی در شهر پاشده که از سگ و کرکشان نمائنده شاه زاده بر آن دیار مستولی گشت و در این اثنا باران بسیار چند روز متصل آنرا اهل هندوستان بر دشکال کوبیده باریده اسبان امیر زاده مشارالیه و لشکرایش تلف شدند و مجموع سپاه شانزده از بیرون شهر درآمدند و حکام و سرداران را بپایند کردن کشی آغاز کردند و در بعضی مواضع غلچ و غمرا قبضه آوردند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند که ناکاه ما پیچ طوق ظفر بکری پادشاه صفت کشور از آن یار طالع گشت و امیر زاده پیر محمد از ضیق فکر و اندیشه بیرون آمده و با توابع و لواحق متوجه اردوی همایون گشته در چهاردهم صفر بر آب بیا و بمسک ظفر پناه پیوستند و در روز شنبه پانزدهم صفر رایت ظفر بکری از آب پناه که نشسته مقابل قلعه چچان محل نزول خود نصرت نشان گشت و چهار روز آنجا توقف واقع شد و در آن منزل امیر زاده پیر محمد طوی بظمت ترتیب داده تخفای نامی بحمل عرض ساینده و نویسنده کان دیوان اعلی در روز پنجشنبه او شغول بودند و در همان روز که آنها را گذرانید حضرت صاحبقران تمامت آنها بر خواتین شاه زاده کان و امراء و وزیران و اهل زمانه عمت علیا قیتم نمود وی هزار اسب بلشکریان امیر زاده پیر محمد که اسبان در بر دشکال تلف شده بود و در آن یورش بعضی پیاده و برخی بر کاه دشت بباردوی آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع چچان مرحد جوال امراء کز ریاست و اقبال ساخت و ارباب دیبا لیکر پیش از آن داغ متابعت امیر زاده پیر محمد بر چنین بجا ده در مقام ناک گذاری و فرمان برداری آمده بودند و شاه زاده مسافر کابلی را بدار و علی آن مملکت با هزار سوار مرستاده بود و در آن وان که بر دشکال واقع شد با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر با آن هزار مرد و قبضه ساینده و چون آواز که توجاع علام ظفر انجام در ولایت مولتان و دلی بخش صغیر و کبر رسید آن متوجهان بی ک از بیرون جهان خاتمان را وداع کرده بقله بطیر مرستند و چون صاحبقران سپاه در صحن شرف و اقبال بموضع جوال نزول فرمود امیر شاه و دولت متور تواجی را در غرق که نشسته حکم کرد که ایشان برده دیبا پور در حرکت آیند چنانچه در محل سانه بموکتب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران باده هزار سوار جوال بر جناح استعجال وان شد و ایوار و بشیکر کرده عنان غمیت بر صوباجون معطوف گردانید و بصلح مسیت و چهارم ماه چتر همایون شهباز حجاب سایه وصول بر آن یار انداخت و پیش از آن شیخ منصور و شیخ سعد که آن یک پتره را می معروف و این نجات فراخی موصوف اکثر خلایق بموضع را بقدم شیخین در برابر اب اعتراف داشتند بر جلای وطن زعیب و تخریص نموده بعضی از آن قوم مصحوب شیخ سعد که بطرف بطور و جری همراه شیخ منصور بجا بابت دلی رفتند اما بجا عت سادات و علما بنا بر آنکه غایت التفات حضرت صاحبقران نسبت بخود میدادند و بنازل خویش توقف نموده در آن بامداد که خورشید رایت نشان از افق ان یار طالع شد ایشان بدر کاپادشا اسلام آمدند و مجموع بنایت خسروانه سرازار گشته خوشدلان گشتند و حضرت صاحبقران مولانا ناصر الدین عمر و محمد پیر خواج محمود شهاب را بدار و علی آن شهر بنشین فرمود سادات و علما از دعا کردون آنرا گرفته و آزرده خاطر نشوند و کز تسخیر قلعه و شهر بند و قلعه لطیف قلعه بطیر حنی بود در غایت جهانت و موضعی در غایت رصانت در میان حوال بیابان واقع شده و هرگز لشکر بکانه آنجا نرسیده بود و بدین سبب آن جردن و دیبا پور و دیگر موضع دیار هند خلایق پناه آنجا برده جمعیت و کثرت عظیم در آن سرزمین دست داد و مبره که شهر کجایش آن نداشت لایق

با شرف عزیمت نمود و هزار نفر در دام بلافاصله غیرت بجوفا شدند و زن و فرزند آن طبقه در سنگ یکایمیران انحراف یافت و ماده و شرف و دانا که ازیم ایشان با صبا از یکد و افاق خیزان یکدشت بکلی قطع گشت و در آن حوالی طایفه از سادات عظام که در قریه مقام داشتند بقتلاری لطمه توغی قدم میدید و نغمه بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و عاطفت خسروانه به راستی با جامه پوشانیده داروغه بکاشت تا ایشان از آسیب لشکر قیامت اثر می فطنت نماید و حضرت صاحبقران رکنا را بکملگر در قریه بسامانه بود با غرق پوست و در روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول از آنجا روان شده در کوه تکیه گویه و آمدند و شاه زادگان امر آنجا و انوار سیرداران و لشکریان دست چپ که از غر غار کابل برآیی که یقین شده بود بر حسب فرموده در حرکت آمده بودند و در آن راه دمار زور و کار متردان برآورده و احوال اقبال ایشان از غارت و تاراج کرده بود و درین مرحله بکوب بساکن ملحق شدند و رایت نصرت شمار از تکیه گویه در حرکت آمده و مسافت قطع کرده موضع کیش که از سامانه تا آنجا پنج فرسنگ و دو میلست محل نزول بساکن نظر بنجام گشت و کمر توجه اعیان لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران و بیان بعضی از وقایع چون شاه زادگان و امرا و نویسندگان که بطریق مختلفه روانه شده بودند و رایت نصرت آیت مجمع گشت بموجب حکم قضا مضاجران امرا برانکار و جو انفار هر یک در محل خود بجای خویش در حرکت آمدند بعض چهار فرسخ و دو میل تا شش فرسخ با سایشی کرده توجه نمود و دلی شدند و در روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول برسندی رسیدند و مالی سامانه و کیش و رسندی که تکیه پناه بدلی برده بودند و رایت نصرت انستاب از قلعه رسندی روان شده بقلعه توقیع نور رسید حضرت صاحبقرانی مسعود و آتش در آن حصار زندان آن مینه و عمارات از یکد داشتند و با هیچ طوقی نظر سپار و توقیع بوی نصرت نموده و دوازده گروه قطع کرده سایه وصول بشهر صومیت انداخت و در اندرون آن انباری بدلی آمد که در از صد و شصت هزار من گندم بوزن شرع از آنجا برداشته و بچین اردوی مبارک منزل منزل میرفت و در روز بیست و هفتم فرمان عالی نفاذ یافت که امرا دست راست تا عمارت سلطان خیز و شاه که در دو فرسخی دلی بر بالای کوهی ساخته و بجان بنای موسوم شده تا خت گشته و مجموع شام و صحرانشینان که گشته و اسیر کرده اموال ایشان از ابداع و دوازده بار دوی همایون معاونت نمودند و حضرت صاحبقران کردون محل روز دوشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول از آب چون که گشته متوجه حصار لوفی شد که غلف زار و آن صوب بود و در بهار روز بعد از قطع مسافت بر نظام قاعه نزول فرمود و امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و امیر ارد و حسب حکم سپاهی آن رفته بودند و بنابر تکرار کردن کشی کوتوال قلعه که بمیون میسوم موسوم بود بجا صره و خاکش شدند و از اطراف و جراب نقب زده قلعه را بزرگتر بایند و بکبر از سبلمانان جدا کرده به تیغ جاکد که زار بایند و و خانان مؤخر و مشرک که غرضه تاراج از اموال سادات که از آسیب مصون و محروم پس اند و قلعه را سوخته ویران ساختند و غره ربیع الاخر حضرت صاحبقرانی از حصار لوفی سوار شده بجای آب چون برابر جهان بنای آمده گذار و احتیاط فرمود و بار دوی همایون معاونت نمود و امیر جهان شاه و دیگر ملازمان بکاه را فستاد که اطراف و جواب دلی را تاراج کرده غلیمپارند و بهر سازند از کرم بجا صره انجا متعارف لشکریان هرب و آوده باشد و روز دیگر خاطر انرا پادشاه کیش شامل تیغ عمت جهان نمائنده با هفتصد سوار رزم از ما با انصوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزهت نظامان را آن دشت و صحرانگریست ملا حظ فرمود که محل خاکب لایق تر باشد و تقارن بر حال علمی سلطان توامی و حبسند بول لایمی که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی گرفته آوردند و بعد از استفسار قضا با محمد سلف که بلی سلطان بود در معرض تلفت آمد و درین اثنا ملو خان چهار هزار سوار جو شش پوش نیزه گذار و پنج هزار پاده جزار و بیست و پنج هزار از میان زینتان را با شمشیر بیرون خرامید و نزدیک رسید و حضرت صاحبقرانی از آب عبور نموده بکسکه کاه پوست و قزاولان سپاه جلادت شعار رسید و بزخم پیکان جهان نشان رخنه و فرجیات بسیاری از عثمانان بکند و مخالفان چون ضرب شست سپاه پادشاه ممالک شان مشاهده کردند سپهرقاومت نداشتند و معرکه گشته دادند و در حین کمریز بکشی فلجکی که منکام بکار غرطوم و کسکه شرفلک استوار میکرد و مقتضای ارباب اسلام از وقوع این صورت بظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران همپا استلال کردند و یکدیگر را شارت دادند و روز جمعه سوم ربیع الثاني حضرت صاحبقرانی از مقابل جان نمک کوچ کرده در جانب شرقی قلعه لوفی فرود آمدند و در آن عین شاهزادگان و امرا و نویسندگان که بتاحت رفته بودند در پای سر سیر خلافت مقیر حاضر آمدند و شرف نیکی دریافتند و شهرایکامکار در آن مجلس خاص کشون با ناظم و مقاب و خواص بوقبقر وافی و عبارت شافی توره و یاسی سلاطین سابق و میرسان آورد و مشراطی رزم و میدان اری و لوازم حرب و تیغ گذار یکا گذارش نمود و در بهار روز و همان مجلس شاهزادگان و ارکان دولت بفرغ عرض ساینده از کفار هند تا باین مرحله زیاده از صد هزار مجوس و عبده افغان اسیر شده و در اردوی همایون متبینه و دیگر کن در روز و صاف ابالی دلی میل بودند و با

پونصد فرس او که تمامت اسیران که در دست ملازمان رکاب حضرت افتابند معتبر سازند و اگر کسی را قتال این امل مهال زند او را نیز بکشند و کوه و جبال و تعلق به آن شخص کرد که این خبر رسانیده باشد تیغ سیاست بگردن دنی درآمده بر وایت اقل صد هزار بپایند و را مقبول ساختند و مولانا صلی الله علیه و آله و سلم که در سلاطین ارباب عظام انتظام داشت و ملت العزم سفیدی و بیخ نکرده بود و در آن روز پانزده هجری و رطبه شیش سر ساخت و بر لیل و اجبالا اتباع لغاذا یافت که از هر ده نفر یک نفر در یورت توقف نموده بجا فطنت عیال و اطفال اسیران عزم به داد و ده و چهار پانان از تاراج حاصل آمده قیام بنای آنحضرت در همان روز روی غنیمت بشهر نهاد و بر کنار آب چون من و دو آمد ارباب تیغ و اصحاب تیغ و تقویم از نظرات مسعود و محسوس حدیث میگذشت و در باب تأخیر و تحمل خشک بختی میرانند و حضرت صاحبقران آن کلمات اعتبار نکرده روز دیگر بجای نزار با دو و سترغ دعا و اولاد بیت رفتن بجای شهر کلام محمد بکشاد و آیه برآمد که هیچ و فیروز بیشارت داد و باز به بیت ملو خان کشت و پناه شاه کشته بودند و قتال نمود این آیه از سوره نحل برآمد که ضرب الله مثلا عبدالموکلا لا یقدر علی شیئی و من رزقناه متارزقا حاشا فو غنی من شرا و جبر اهل سیتون آن سعادت مند صاحبانید اعتماد بر شما قرآن مجید کرده از کنار آب چون منصف نمود و از آب عبور نموده و دیگر طرف آن محل نزن و لپسایه حضرت ماب کشت الکفران عایت خرم و جنتا مرعی است خندق کنده و از شاخ و دخت چروحصاری ترتیب دادند و در پیش خندق کلام میفرمود و پای و گردن بهم بستند و در پیش چینه افتادند و فرمود

محمدرضا پادشاه اسکندر سرسبز مجاهد باوالی کشور میهندوستان محمود بن سلطان فیروز شاه حضرت صاحبقرانی صباح روز سه شنبه فقه ربیع الثانی بر تو التفات بر حال لشکریان انداخته و بر مقتضای امری اصابت شعار برانغا بود و امیر زاده پیر محمد جبار و امیر بایکابر برلاس و امیر سلیمان شاه و قماری و تیمور خواجاق بوقا و دیگر امیران آرایش گرفت و جوانان را از و فو رصو لست امیر زاده سلطان حسین و شاه زاده خلیل سلطان امیر جهان شاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زب و زینت پذیرفت و هر اهل و سب و اتمام امیر زاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر زاده و سایر نو سینه ان انتظام یافت و باهمچو رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی از اوج علیا و قلب مستقر سلطان ابرو ج تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجر نرم گاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود ملو خان کشت و امیر و در خیز خط طغای خان میر علی و دیگر ایمان میبند آمد و در همین ملک معین الدین ملک بافی و سایر سپاه لاران آن نواحی رایت جلالت برافروختند و القصد حاکم ملک دلی به هزار سوار نامدار و چهل هزار پیاد و هزار سوار علی اختلاف الرواقین که مجموع حرب و پیکار را آماده بودند و خاطر بر مرک قرار داد و مع اسباب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب روی میدان کارزار نهادند و آماده اعتماد و عمد و منتظران را ایشان سپاهان کوه سیکر غریت نظر بود که عدد آنها اصد و پست میر سیدمه را بیکار و کیمیر است بودند و بر پشت آن ایال میت تختها و صند و قنما حکم ساخته و در بر صند و فی چند ناوک افکن چرخ انداز فرار گرفته و بخش آنکشان رعد اندازان در پهلوی صف سپاهان پای در مرکز جلالت استوار کرده اینها همه هر چند پیش ازین مکرر دیده بودند و صفها شکسته و تن دشمنان بل افکن ازین پیکان و توک سنان خسته اما سیکر لیلان دیده بودند و از افواه و لسان شنیده که بیکشان بشا بایت که هیچ سلاح بران کار میکنند و قوت شان در جنگ که در خان قوی را که مضمون اصلها ثابت و فرعها فی السابرا صا دق آید بیا و غرطوم از میان بردارند و باید راسته انبیا را با بشارت پهلوی از آن در آورند از استماع این اخبار و بباله خلائی درین باب غده سب بیا در خاطر لشکریان پیدا شده بود و چنانچه در وقت تعیین مواضع اشرف و اعیان حضرت صاحبقران ملکستان از و فو رشعت و مرحمت که نسبت باهل فضل و دانش داشت از ارباب عظام که در آن یورش ملازم بودند شرف و فضل کشی و مولانا عبد الجبار سپه قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیر هم پر سپید که شهاب کجا خواهد بود ایشان از دشت آن کلمات وحشت آمیز که شنید بودند بر فوج جواب دادند که در آن مکان که خواستین و عورات باشند چون حضرت صاحبقران آن غده و پریشانی از ملازمان مشاهده فرمود از برای اطمینان خاطر ایشان بر زبان مبارک که در آنند که در پیش صف پناهی سازند و خندق کنند و در پیش آن کاو میشان را پهلوی بهم داشته که کجا و پانچا ایشان از هم کام و سیکر استوار ببند چنانچه که دشت و خارهای خشک بزرگ از آنهم ساخته بودند که چون سپاهان حمله کنند پیکان آنها را در راه ایشان نماند و بجا که غایت از برای همه حال شامل و زکات حضرت صاحبقرانی بود که کوب و لوت و اقبال آنحضرت نبوی در معان آمد که شتاب با مثال این موزند و در همین تلافی فریقین شهرایه کامکار که در میان لشکرگاه بر بالای پشته سواره ایستاده بود از اسب فرود آمده روی صدق و مبدکاه ملک کار ساز آورده و در رکعت نماز گذارده و زبان انصرع و استمال سینه مال مخالفان شکست نموده و چون دهامی آنحضرت از غرطوم نیت در نهامی طوبیت بود فی خیر و تسویف از اجابت ظاهر کشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آن زمان که حضرت صاحبقران کامران و کاکانه از برای کجا

جلد ششم

هزیمت سلطان محمود خان و ملو خان شهر

الصفحة

حقیق میکند و در خاطر امر که در بر او و نذول میر شیخ نورالدین امیر شاه ملک الله داد افشا که آنحضرت طایفه را لشکر قول مبد برانگار باندگان نکر
نشانه دولت و استیلا و علامت نصرت و استعلا باشد چون حضرت صاحبقران دست نواز دشمن که از ازاوای نماز فارغ شده علی سلطان توج
والطون نجیب و ملوئی کمال ابا ملو برانگار روان کرد و جمعی دیگر از بھادران بجنگ بھارول فرستاد و ایشانرا از وقوع این حالت و صد ویران گریشت
قوی گشته بر اقبال خویش و ادباجضم جازم شدند و شمشیر شجاعت آخته و لایت شجاعت افراخته بی همت و متحاشی بر دشمنان تاختند و آثار مردی در
خویش بر صفحات روزگار یادگار کرد گشته بدینین این مقال تفصیل این اجمال که قراولان نصرت کمال سوخت بھادر و رسید خواجه نصرت قادی و
صایان تومر و محمد و ویش لاس و ساید و اوران چون مخالفان را دیدند که از نظر برانگار توجه شده اند و کین با گشته که رفتند و چون قراولان جضم از
ایشان برگشت شمشیر کشیده و باز واکشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از پانصد کس بر خاک هلاک انداختند و از قنبر ملو برانگار امیر اراد
پیر محمد و لشکر خود از جای برانگیخته بر دشمنان حمله آوردند و بمجاونت بخت سرمد شیر بریل رسانید و بھادران برانگار باتفاق پیش اندامی سر سپاه
مخالف را که با تمام طغیانان استظهار داشت از جای برگرفتند تا از حوض گذر نمایند و قدم از قدم ایشان برگرفتند و حوض کویت عقیق و عمن استیلا
سلطان خیر و شاه و وسعت آن بجزایلیت که تیر تیر بیک پرواز از انجاست با نظر میسر شد و موسم بر شکل چنان آب زلال را که سجاج مجید که
دلیل است کمال کافی باشد و مرقد خیر و شاه بر کنار آن افتت القصه در قتل جانان را میزاده سلطان حسین امیر جهان شاه و عینا شالدین ترخان و دیگران
بقوت باز و دست راست مخالفان که بفر دولت و شکوه ملک معین الدین ملک مانلی که مانند کوه آهن سینود در هم شکستند و امیر جهان شاه دشمنانرا
تجاشی کرده و از رویک در روانه دلی عنان بزرگ شدند و چون بھادران کشور بندر وستان از قلب سپاه با پیلان از بسته حمله آوردند و امیر زاده تومر
امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین بر مقابل آمده روز و روشن در چشم ایشان سپاه و تیره گردانیدند و دولت تومر نواجی مشکلی خواجه و سایر امان و توان
بمساعت و ولست و دوز افرو خود را بر پیلان ده پلایانرا از پشت آن جبال در قارنا و کوشا ساختند و بزخم شمشیر خرطوم از دصفت پیلانرا انداختند
بر خاک مذلت انداختند و سروران کشور بندر بقوت و توانایی قار فرسوده و دست جلادت بر آوردند کوشش نمودند اما عاقبت علامت این بخت
بر صفحات روزگار خویش عیان دیده روی بفران بخاند و از بسیاری خسته و کشته با مون پشته سمت شادی پذیرفت و امیر زاده خلیل سلطان امیر
سن مانند شیریان باز حمله کرده و پیل قوی میکل گرفته بخدمت حضرت صاحبقران رسانید و سلطان محمود و ملو خان کریمیه شهر را گدند و آنحضرت در دروا
دای اندام برج و باره آن بده فخره را بنظر احتیاط درآورده و از اینجا برگشته کنار حوض خاص را نصب سردار حلال اختصاص و دوشاد را کافران امر
و نونینان و خواص مقربان را پای میرا علی خان گشته مراسم تنگینت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آش شجاعت و مردانگی مبارزان پل تن در دلاوران
کسین است قاهره در آن محله ظهور یافته بود بر پیل تفصیل معروض ای عالم رای گشت و آنحضرت از جلال نعم الهی برفت فرمود و لشکر ششده بی منت
و دهنده بی غمت که از اراکین و بزرگترین بجای آورده و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان انصار خراسین موفور و ممالک ممو مخصوص گردانید
باورسایند ذکر سرون آمدن سلطان محمود و ملو خان از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران
کامکار طایفه از بھادران و امراء از عقب ایشان بر پیلان ملو خان چون سلطان محمود و ملو خان
کریمیه شهر را حصار خود ساخت و از اعمال پسندیده و افعال کوهیده خویش در زمانیکه ندامت سودمند نبود پشیمان شد و بنا بر آنکه خبر او را کسی چا
نداشت در همان شب که زمانه بزرگ رایان تیره رای برآند هر کدام از ایشان رو بدروازه بخاند و خاطر بر گریخت غریب فرستاد و از شهر روان
رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملو خان آگاهی یافت طایفه از اراکین و بھادران را از عقب ایشان فرستاد و آن جماعت
مانند برق و اشتافه بعضی از کزنجیکان را دریافتند و سپر ملو خان را با سیری گرفته با غنیمت فرستاد و آن معاودت نمودند و هم در آن زمان فرمان قضا
نفاذ یافت که جمعی از اراکین عظام مضبوط و از اقام نمایند تا دیگر کسی از شهر سرچون نرود در روز چهارشنبه هشتم ماه خاقان شرقی انتساب آقاب برین
فیوز نام علم فیزی برافراخت و عید که که قریب دروازه میدان بود از دو وازمای جهان نمایی محل جلوس پادشاه جمجاه گشت و در آن محل
سادات و قضا و علماء و اصحاب درس و فتوی و ارباب زید و تقوی روی بعتبه علیا سنا و دوشرف و سبوس فرایز شده و فضل الله لمجیب
ملو خان با عمل دیوان متوجه بارگاه فلک اششبه شده و در وی نیاز بر خاک آستان فرخنده نشان بخانه سرفرازان و با مات با وج سلمات
و احسان دولت و متنبیان خاندان نبوت بشاه زاکان با جنت و ارکان دولت توسل جبه دست در و امان استیمن زدند و ملتمس ایشان

جلد ششم

تذکره فوجان بلاد مرند

المصفا مروضا

دریا صورت مرج البحرين باقیان وی نمود بحداران جلالت شعار بعضی از کمال شمره مدفع اعدا دین خود را در دریا انداخته توجیه نمودند و برخی بایان با
گرفته بر آن خاکساران تیر باران کردند و متهوران سپه را در سر کشیده بفریاد و جیغی که سپاهان خود بر آب رانده بودند و چون شنا
کرده بجا افتاد رسیدند دست و در کنار کشتی تازه بی تماشایی باندرونی را زدند و مخالفان را به تیغ جفا بکنداریند و بکشتن کشتیها مالک شده و در
آن سفاین نشسته روی جلالت باقی کمران آوردند و بغیر از دو کشتی که شتون بود با سلی و مردم جنگی بدست هندوان نماند و ایشان آن هر دو را در
ریان ریایکدیکه بستند و بازوی تهور بر تیر انداختن بکشانند و از تلطم امواج بجهت جمعی کثیر در غرقاب خفا افتادند عاقبت سپهسالار نظر نشان
مجموع آن بکشیان از طعمه مایان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران ریابا بر پرداخت رایت منصوب بجا
تعلق پور بر فراخت و در شب انزلی امیرالدواد و بایزید و قوصیل التون کشتی که بقراولی رفته بودند دو کس آمده خبر آورد که در آن طرف یکی از کوهها
مبارک خان نام سپاهی سنگین فراهم آورده خیال جدال در سر و تنهای محال در خاطر دارد و دشمن را که در آن محله کاه نیمه لطف الهی را بشنا
نموده بنیت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح بکیمز از نرغز در آید کجک بکشت و یک گروه را قطع کرده نماز بجا بکندار و دو دلاوران غزاشه ب
اندیشه توجیه جانب حضم گشتند و چون نزدیک بابل عدوان رسیدند دیدند که مبارک خان بده هزار سوار و پیاده پشماره بر مقابل و مقابل همیا و آناه
شده ایستاده است در آن حال منیر نور پادشاه هفت کشور گذشت که اعدا دین کشتی کین آخته اند بعد دسیار آمد و لشکر اسلام دین بر حوق و مقام
اندرک و سپهسالار بنفاز و جوانکار که با طرف رفته اند بنایت دور چاره بفران عینیت که پای تحمل دین معرکه استوار داشته دست در جلالت تیر و کحل
زنجیر و سعی و کوشش خود را در بیان شمسین بفرستاد و عینیت پادشاهی شریک دین عینیت و از غزایب اتفاقات آنکه نشان این اندیش بخرم
سوار از توکمان شاه زاده شاه رخ کمپش ازین بسید خواجه و جهان ملک از آب کدشته بودند و بچگون رفته بودند رسید حضرت صاحبقران
کامکار زبان بشکر ملک و آب کشاده اشارت فرمود که امیر شاه ملک و میرالدواد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب نظر افتاب بودند بر دشمنان
رانند و از کثرت و شوکت آنجا محنت مطلقا غنچه خاطر راه ندادند امر دولت یاری توفیق با آن هزار سوار تیغها کشیده بجا آب اعدا تا خند و چندان
خوف و رعب بر صغیر مبارک خان اتباع او استیلا یافت که بی لبث و در رک روی از معرکه جک بر تافتند و چند روز در حیات طبعی را بر زبان و
تنک اختیار کرده بجا آب جنگل شتافتند لشکر شهیدان نظر لوار پی ایشان رفته جمعی کثیر از آن سپیدان کمره را در ورطه هلاک افکندند و عیال و اطفال
ایشان را سپهر ساختند و حضرت صاحبقران آن محل نزول دهستان مان خبر رسید که در دامن روه کولیکه بر کنار کجک و کنگ واقع است چند فتنه از
هند و مجتبع شده اند بر فور با پافند و توجیه انقبوس گشتند و باقی جرک بکوفتن غنایم از رخوت و بجا بر شغول بودند و چون قریب بدنه کولیکه رسیدند
در آن مقام از اعدا ملت اسلام کرده انبوه دیدند با ساز و بهمتی تمام و امر اتومان امیر شاه ملک و علی سلطان با وجود قلت انصار و اعوان بر سر ایشان
رانند و بغیر بشیر صاعقه کردار غرض جمعیت ایشان را سوخته مخالفان را دران کثرت و غلبه غلوب کرد اینند و لشکریان با خند عینیت شتافتند
زیاده از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماند در آن حال کبری پر کینه ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده همه دل از زبان بر گرفته و بشیر بکشتی
متوجه موکب همایون شدند و آنحضرت تا بغیر فتنه قتل اعدا کفره فخره اقدام نموده باشد بدست مبارک تا سر کفار نام مبارک افکند و عثمان
با تجمبات تافت و چون شیکه نزدیک رسید یکی از ملازمان خاصه نادانسته معروض داشت که این شیخ کوبه رسیت که در سلک بنککان رکاه
انتظام دارد و در روی همایون پیا شد و بنا بر این خبر حضرت صاحبقران نظر فرین روی کوبه آورده و شیخ کوبه بعضی از لشکر اسلام را تیغ شنب
و آنحضرت چون بر کفیت واقعه مطلع شد غنایم اطون آن نطف ساخت و یکی از سپهسالار نظر فرین آن کبرتنومند را تیری بر شکم و شمشیر بر پیشانی
زده از پشت زین بر زمین انداختند و دست و کردن بسته نزد پادشاه اسلام آوردند حضرت صاحبقران از احوال پرسیده و پیش از
جواب جان داده بود و در همان ساعت خبر ساینده که کوه کولیکه که از اینجا آتموضع چند کربوه را بست غلبه بسیار از انفجار و اشرار هند جمع آمده
و از اینجا تا مقصد راههای سخت و پشامی پرداختست چنانچه با دسیار از مضایق آن بدشواری میکند و حضرت صاحبقرانی با وجود کاه
در آن روز و نوبت محنت و مشقت رزم و پیکار اختیار کرده بود با طایفه از بنیکان خواص از امر آتوشون وی سعادت بران ره بخاند و چون
طریق صاحب السلک پیش بود و کفار و غنایم از پیش از پیش و لشکر خاصه در غایت قلت در خاطر ظریف پادشاه موعید منصور ظهور نموده که اگر درین وقت
فرزند عید میر محمد و امیر سلیمان شاه برسد از لطایف صنع الهی باشد و حال آنکه سه روز قبل ازین ایشان را بنایه دور دست جت غارت و تاراج

اوقات بناموس فرستاده بود و ممکن نبود که بموکب همایون رین اوقات پیوندند و در هنگام نماز دیگر شاهزاده چون بخت و امیر و شورش و
 بطریق که بر جنبر انور که شسته بود بقیل کتاب خضر انتساب فایز کشت و شاه و سپاه با انتظار تمام بر سر کافران شقاوت انجام را ندید و بر خشم شمر گذار
 دمار از روزگار ایشان بر آورده باغنام موفور و اموال آن محصور بموقف غرور دوم معاودت نمودند و در آن واسطه همایون سید که بالاتر از کویله سار
 کرده راه یکست جنگل کاوی و آب دریای تنگ از آن سنگ پرون می آید و کمران کشور چندان تنگ رومی پستند چنانچه از یکسایه را
 بدان موضع می آیند و از جمود طبع و خوی بر آن کاوسکی که یکی از جهادست و نفع و ضرری از آن تصور نمی تقرب سینما مید و مردکان خود را سوخته
 خاکستر از آهراه می آورند و در آب ریخته و این معنی را و سیکه نجات و رفع و درجات دانسته زرو نفعه نیز در آن آب میاشند و زندان را آن آب قدیم
 می نهند و آب بر سر خود ریخته سروریش می تراشد و این صورت را از جمله عبادات می شمارند و چون روانای سنگ مذکور می آیند و ندان مانده بودند که موا
 فراوان از مواشی و معقودات داشتند حضرت صاحبقران اجنت غنا و غنیمت بدانصوب تافت و از آن زمره ضلالت تصور کرد که جنگ و جلال
 که خیاال محال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر حضور بدان تهر رسیدند از بر انظار امیرزاده محمد سلطان امیر سلیمان شاه و از خوا
 دیگر سران سپاه و از پیش قول امیر شاه ملک و سایر اهل اوسر و داران لشکر حضور حمله آورده و اکثر آن پدینان بلکه شش رایتیج جهاد بجانب جبل المهاد فرستاد
 و اندکی از آن و در طبعیم جانی بفرار شقت پرون بردند و چون عصه آنولایت از آلالیش وجود اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی پایان است
 غازیان و موصدان افتاد رایت نصرت شعار در بهار نور بار کشت از دریای تنگ بگذشت و در ساحل آن بحر حضرت صاحبقران ریانوالی انانیشن
 گذارده باد لشکر پادشاه و از جلال که امثال آن فتوحات در آن یورش کرامت فرموده بود قیام و همان ساعت سوار شیده پنج گروه را قطع کرده و در
 طرف زیر آب تنگ که نزول نموده بود قبه سراق جلال است انتظار براج تریار افزاشت و کمر غم مراجعت صاحبقران بگو
 سوا الگ چون اطراف و نواحی ملکات دلی از خبثت وجود کمران و سبت پرستان پاک شد حضرت صاحبقران بن پرور غم مراجعت مصمم
 گردانیده روز سه شنبه جمادی الاول سنه احد عثمان را به از گذار آب تنگ نهضت نمود و حکم واجب الاتباع صدور یافت که یو یختان بروند و غرق
 بموکب همایون رسانند و دیگر روز بمسابع علیه رسانیدند که در روزهای کوه سوا الگ که آنرا یک ملک و دانگی از هندوستان می شمارند جمعی کثیر از پدینان
 بدر کوه را یکی یکرا تناف نمود و ترصد رزم و پیکار نیز در این جهان مطلع صادر کشت که سپاه ظفر نیا که در غرق اند کوه بر آه آن کوه روانه شوند و آنحضرت
 بنفس همایون ایضا فرموده بعد از قطع مساک نزدیک بکوه سوا الگ فرستاد و در آن محل امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین بر لغزین
 گرفته شرف باطل بوسی ریافته و امر او نویسندهان بر این درخواست معروض داشتند که اگر رای ملک را می اقتضا نماید رایت نصرت در ضمانت اقبال و
 سعادت معاودت نمایند تا مانند کان بروید و دمار از روزگار اهل شرک و عناد بر آوریم آنحضرت جواب فرمود که در ارتکاب ام جهاد و فایده نیست
 یکی از اموال بنوی و دم فایز شدن سعادت اخروی و همچنان شما را در این اقله نظر بر ثواب اخرت و غنعت و غنیمت است من نیز خوانان این
 معنی ام که در حال لشکریان بنیایم اموال کفایت می کند که در آن نعیم مدعی سعادت ابدی برسم و هم در آن روز فرمان قضا بر این خاقان فرود
 جنگ صدور یافت که امیر جهان شاه که از امر اجوانان بود پیش ازین سبک نهفته جت غارت و تاراج بیالای آب چون قنبدیاید و بسیاری از آنجا
 بفضیلت غزا و جهاد محض و بجهه و کردند و خدش بحسب فرموده متوجه کتب بموکب همایون ملحق کشت و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بفرمانت
 کوه سوا الگ رایت توجیه را فرخت و در آن تهر علمی بود تیره رای بفرور نام و چند هزار اربابش و جبال فراهم آورده و بجمانست جای محکم موضع بجای
 پندار بدماغ راه داده رایت تخت و استبداد برافراشت از بر انظار امیرزاده سلطان جیدین امیر جهان شاه و دیگر ملازمان رکاه فلک استاده
 حمله آورده روی بجهار بآن کمران آوردند و امیر شیخ نورالدین امیر شاه ملک که قوال قول بودند دست از استین جلاست پرون آورده و فرغ
 استیصال مخالفان را و جهار جهت ساختند و حضرت پادشاه فلک شکوه در دانه تهر توقف نموده بود و چهار بوشن لشکر با نرا قوت دل فروده قاتل شر
 دست داد و از امر بنیایم فتح و فیروزی بر پرچم رایت جهان کشای حسره و غازی می روید که آن مخالف بی باک بعضی کشته شده و برخی غیم جانی
 تنگ پاپرون برده اموال ایشان از نفوذ و رجوت و دو اب و اسلحه بدست مجاهدان می افتاد و از وقت حدالت حکم قضا بر این نفاذ پیوست گذار
 مردم زبرد دست که هر یک از ایشان میبید و چهار صد کا و گرفته بود بوجفت تانده و نیز دستستان لشکر دهند و از میاس باطلعت پادشاه کاملان
 افراد و احاد سپاه نیز مخطوط و بجهه و کشته زبان بدعا و ثنائی خسرو و بر بجهار کشتادند و رایت نصرت شفا از آن مرطد در حرکت آمد و بار دوی همایون رسید

جلد ششم

عزرا امیرضا فرزند هندوستان

المصفاة مروضة

بنابر کثرت اعمال و اشغال یاده از چار کرده شمس از روزی طی نمیشد و چون بعد از طی مغا و رسا ملک از موضع کند رکده نشسته و از آب چون عبور نمود
حدی بیکر از حد و موالک ضرب خیم سپاه شریار کرد و ن فلام کشت بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود رای هست از رایائی چند تن
که بتداییم حشری انبوه که مامون کوه اکثریت ایشان بسته آید فراهم آورده بکوههای بلند و پشتهای محکم پناه برده و جز بد رخت افکندن و جنگل بریدن
آن موضع در آمدن امکان نداشت و حضرت صاحبقران غازی چندان توقف نفرمود که روز شود و هم در شب یازدهم ماه شعلها فروخته فرمان داد که لشکر
بریدن رخت و سپار کردن آن مشغول شوند و در آن شب بفرودست روز نهم و ن دوازده کرده راه پیدا کرده آن مسافت قطع نمودند و صباح روز
پنجشنبه رایت نظریک پیمان کوه موالک کوه کوه رسیدند و در آن محل ای رتن مینه و میسر و قلبه جناح آراسته تن بر زم و پیکار بخاده بود
اما در بایت حال کوا و کوه کوه و کوه پس صلی پیکر کوش هندوان آه یافت رعب و هر کس رضا یار ایشان متولی شده از میدان تیز رو
بودی گریز بخانه لشکر اسلام اکثر اهل فلام رایتیغ اشقام گذرانیده هر چه داشتند از صامت و ناطق همه اگر افتند و هر یک را حاد و افراد سپاه
صدکا و دود و دویست کا و وده نفر و هشت نفر بده دست افشاده و هر جانشان که دست چپ بعد از او بود و در کوه دیکر ساخته بسیاری از روز و هندو را
منیت گردانیده اما زیاده غنیمتی مردم او نیافتند و لشکرهای مست راست و چپ آنفرصه را تاخته و هماترا ساخته شب جمعه شانزدهم ماه بیکر چنانکه
پوستند و روز جمعه حضرت صاحبقران شش کداز باز کوه موالک برآمده و از آن مرحله تادیا کیر بوبت پانزده فرسخ بود و آن ره جنگل بسیار کوه
استوار داشت و رای عقد کشای حضرت صاحبقران برقع و مفتح کفایت را یافته و در مدت یک ماه در میان کوه موالک و کوه منیت غزو معین
لشکر اسلام را دست داد و هشت قلعه حصین بر آن رخ و دو نواحی منجر ساختند و آن دیار باندک روز کار رای زبشت و جو دشمنان پر استه شدند و بانوار
توحید و عرفان آراسته آمد و در نظرها مسطور است که یکی از قلعهها قلعه شیخ بود و از خوشایان ملک شیخ کور و مالی آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در
میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و ظاهر کردن انقیاد بطوق بندگی و فرمان برداری پارساستند اما دلائل اتفاق و علامات خبث
اندرون از صفات احوال ایشان ظاهر و لاج بود و چون امانی بر ایشان انداختند و از مزاج و اوضاع آن کرمان آنجا ذیل غدر و فساد و ترس رفت
یکی از بندهکان رکاه فکری لطیف انکیزی مقرر گردانید که با خاسپس و جمال افانی بستانند و باز اعلیه و کمنه کافی که اندک شنی بجاد داشت هیت کرن
بر آن نماده آن وزیر بکشکان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و بفر و ختند و بدین حریق پیچ سلاح در دست ایشان نهادند و از آن
واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر در ملک خدمت دهند و شاه خازن که یکی از بندهکان رکاه جهان پناه بود و دین و دین و اسطمان و تنج
از جاد و شریعت و متابعت انحراف بستند و بعضی از مسلمانان از اقبال آوردند و بر ذمت غازیان لشکر اسلام اشقام آن بیابان شقاوت فرجا
لازم گشت بجای پادشاه کفر و روی جلالت پتیر آن قلعه آوردند و آنرا فتح کرده و دهنار کبر رایتیغ غرا بگذراندند و دوستیصال از خانان ایشان بقت
دو داند و آسان ساینده و ذکر غزوات حضرت صاحبقران رنواحی هندوستان و دیگر وقایع و حالات
چون خاطر نور صاحبقران از غزوات حدود کوه موالک باز پرداخت در روز نهم همدی الاخر حضرت صاحبقران سپهر اشقام بریند گردون خوار
سوار شده و لشکران صفها کشیده برانغار و جو انغار و قول را ریستند و آوازه پیکر و تپیل با وج فلک رسانیدند و مخالفان این بجزو استماع طغنه
تقاره و کوس و سورن سپاه نظریه را بگذاشتند و بکیر ختند و بسان مرغ آبی و پشتهها و جنگلها مادی گرفتند شیران پشتهها چیرا برداشته درین
جنگل توقف نمودند سپاه نظریه پایم رقلعه بخاده غله فراوان بدست آورده همان روز از آن مقام در حرکت آمده و چار کرده مسافت پیوده فرو بردند
و در همان روز با وجود تنور و فولاد و معتد زین لیدین از دلی برسم رسالت پیش اسکندر والی کشمیر رفته و احکام واجب الانقیاد با اسم آورده با انجیان شای
اسکندر در آن منزل سیمده سعادت باسط بویغی از شند و در روز پنجم ماه رسولان شاه اسکندر در صحبت زین الدین رحمت انصار دادند
مقرر بر آنکه چون دست پست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد باید که در کنار آب سندر سیده باشد بعد از آن ایلی را کسل کرده سپاه نظریه را و معی
معتبر را تا ختند و خاطر خود را از غله و علوف چند روزه فارغ ساختند و لشکران فیروزی شریع را قطع چار فرسخ که مجموع کشت زار بود و بسمع آب چوب
بود و آمد و چند بویت از آب بگذشتند و در اس کوه بطرف دست چپ قصبه جو بود و بجانب راست قریه سنود در هر دو محل کرمان
قوی بیکر نر و میند بودند و کوهها و جنگلها از غایت حصانت و منات داشتند چنانچه چار و ننگان عبور بر آن موضع را از محلات می پنداشتند و
آن جناب عیال و اطفال خود را با اطفال جناب فرستاده رای ایشان با طایفه زنتهوران بی باک بموضع حصین از کوه پناه برده هیتاده بودند و قریه

جلد ششم

ذکر تسبیح نفع و فلاح هندوستان

الصفی

می انداختند و غیره و در این عالم آری نبی صلی الله علیه و آله را که از ایشان بجا می آمد که شش به یکبار از ایشان تعرض آن جماعت نمود و اما قریباً
 ناخت کنند سپاه نظریه بر حسب فرموده عمل نمود آن را غارت کردند و در وقت مراجعت تقصیر جمود در آمدند و غله فراوان بر گرفتند چنانچه احتیاج
 ایشان آمده گشت و رایت حضرت شعار از آنجا حرکت آمد و خبر و گردان قدر فرستاد که چند قوشون از مردم جلا در کین که جنگل توقف نمایند
 و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمود عبور نموده و چهار گروه زنده اندر ره جمود مرغزاری که چهار فرسنگ علف خوار بود در کنار آب جاده فرود
 آمده و چون اردوی کیهان بی از ره جمود دست و پویان آمده روان شدند و آن و با هفت تصور آنکه پیش از ایشان جلالت شعاری مانده
 از جنگل بی بیرون نهادند تا که بجا در آن جلالت آیین آنکه یکبار پروان تاختند و بران مدبران سپیدین جمله آوردند و بسیاری از آن طایفه را بر خاک پاشید
 انداختند و دولت تیمورتاجی و حسین ملک قویونلی ای جمود که زخم دار شده بود با پنجاه که و یک سیر و دستگیر کرده بدک پادشاه اسلام دین پناه رسانیدند
 و بنا بر صلی و وقت زخم اورا معالجه نمودند و بعد از و عدو و عید بسیار ای جمود زبان توحید گویا گردانیده و گوشت کا که در مذبح و کیش ایشان حرام است
 بموافقت مسلمانان بخورد و بشریف و اغراض را از گشت و در آن منزل خبر رسید که شاه زادگان امر که بطرف لمبارفته بودند شیخ که که نقلا خلاص او
 از بویه استخوان تمام عیار بیرون نیامد گرفته و پان این سخن آنست که شیخ برادر حضرت گوگرمی که ذکر او گذشت در بدای پور شش هندوستان تپیل
 استان فرخنده نشان فایز شده تبرست و نو از شش اختصاص یافت و مرتباً و بجای رسید که هر کس که در حد و دهند گفت که من از اتباع شیخ گوگرمی ام و جان
 از سپاه و شش هزاران یافت و در آن زمان که میان آب و دریای گنگ در دریای جون مسکن گرفتار بود شیخ که که رخصت طلبیده که بولایت خود رود و
 پیشکش و ساوری ترتیب داده در کنار آب پناه بار دیگر شرف بمطایب می استعدا بدو چون تپیل و اباجابت مقرون گشته بعد از قطع منازل آنجا
 که ملکات بود و قرار گرفت و بساط نشاط و کامرانی بکشد و رقم سپاهان بر معاد مقرر کشیده با وجود خلف و عده و قلت التفات نسبت به بندگان حضرت
 صاحبقران کثرت عجب را شعار و رنگارنگ را در آن خویش ساخت چه در آن اوان که مولانا بعد از آنکه صدر و هندو شاه غازی که دیگر از آن در که از فرزند
 می آمدند به اینجا رسیدند مطلقاً بجا ایشان پذیرداخت و شرایط صیانت و مروت بجای نیامد و در لاجرم قهرمان قهر نبارت ولایت و اخذ و قتل او شد
 کرد و مضمون این کفر تمام غلبی لشکر ظهور پوست و ولایت حضرت پناه در چهار ماه و جنبش آمد و پنج کرده را قطع کرده در منزلی با زیربست و آ
 گرفت و در آن روز و فرستادگان امیر زاد میرانشاه رسیدند و اخبار شاه زادگان در دو تنه امان احوال و اوضاع ممالک محروسه و غیر آن بعضی ساینده
 و روز بیست و پنجم ماه هندو شاه غازی که ملک گشت که بحاجت سمرقند رود و بشارت وصول میوکب میملیون سیمع مالی آن یار از صفار و دیگر بر سر ساند
 و هم در آن روز نو که امیر زاد میر محمد شاه زاده همیشه از فارس بر سیدند و کجای حالات آنجانی معروض داشتند و پیشکشهای لایق از شیرین
 مصری و غیر آن بگذرانیدند و در روز بیست و ششم ماه از کنار آب جاده نهضت نمود و شش گروه را پیموده در سپاهان فرود آمدند و در ولایت
 هفت سعادت و اقبال و آن شدند و بر سر تلی محمد حضرت صاحبقران فرستادند و در آن روز و شیرین ظاهر شده بجا در آن پل شکار بر بلبل صید
 تاختند و پیش از همه همیشه نور الدین همیشه زده آن شیر را ز پای در آورد و مقارن این حال امیر زاده رستم و امیر جهان شاه که تباحث لها و رحبه
 تادیب شیخه گو گرفته بودند با غنیمت فراوان اموال بیایان میوکب میملیون پوشیدند و انواع نقود و تبرکات بجل عرض رسانیدند و نسبت
 پادشاهان مجموع آنها را برایتادگان پیر علی بخشید و در آن میان نظر مبارکش به میرزا زاد افاده اورا مشمول غایت پیکران گردانیده بجا
 خاص ترکش باند ز که آن مخصوص آنحضرت بود اختصاص داد و هم در آن روز حکم شد که شاهزادگان حاجت و جاهد و نویسنده سران سپاه
 هر یک از راهی معین بحاجت وطن مسکن خود باز گردند و تمامت مخدوم زادگان و ارکان دولت از بیرون عاقلت پادشاهان با کلیل خاص و میان
 مبارکشان بجزر صاع موش و زین شد و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که نظر کرد در اطراف رکاب شکار جهان را بودند همه را خلعت و زین
 داده و بر این فرمود و حضرت انصاف از زانی داشت و خضر خان که از بند مبارک کز ختیه پیشش سودن ملک بیابا رفته بود و از آنجا در جیران
 چتر فلک فرسای پناه نظر رایت جهانکشی آورده بکومت موتان تعیین نموده بود و چون رانج و دشکارهای وسیع عریض بود و آنجا
 و حوش مثل شیر و لیلک و کرک و گداز و کوه پایی و آهو و کوزن که بود و غیر ذلک و اصناف طیور مانند طاووس و طوطی و سایر مرغان را زنگا
 یافت میشد خاطر خیر حضرت صاحبقران میل شکار کرده و لشکر این بجه که روان شدند و چندان شکار افکندند که کلاب و دواب مدتها از نجوم
 و دوسوم آنها اشباع گرفتند و چون از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم ماه هشت گروه زنده در موضع صهیان که سرحد کشمیر است و در آن

زمان انواع سبزه و ریاض آراسته بود و اندک نشاء در این باره فرمود حضرت صاحبقران کشورستان بصوب
 متقصر بر خیالفت میسر و در یک شب سینه جامی الاخر اعدل خوفین و ایل و او را عساکر گردون آید جدا شده روی توجیه در
 السلطنه سیر قند محاذ و بر سپل تعیل میت کرده راه قطع کرده موضع سائیت از توابع کوه جود محل نزول شهر بار صاحب جود کشت و در زرد و شنبه غره
 رجب انبار را و انده حوالی قریه بروج را مضرب خیام اقبال ساخت و از آن محل در همان روز بعد از اذان نماز پیشین بپی در رکاب نصرت افتاب کوه
 بچول جلالی آمده و بسرعت هر چه تمامتر رانده نماز شام زنگ چول بیرون آمد و چون قریه بروجی می کرده راه قطع نموده در کنار کول آب برشکال
 مخوف بعبادت و اقبال سر و آمد و روز دوشنبه دوم اذکار در ریای سینه بغیر مقدم حضرت صاحبقران کیتی شان شک جنبه حیوان کشت و اما
 که ضبط قلعہ نغز و باتوان حدود و نواحی تعلق ایشان می داشت مثل سر علی سلسله و شاه علی قراجی بر حسب فرمان قضا جبرایل بر آب سینه پل ز سه پاه و جگر
 از کشتی بسته بودند رایت نصرت آب از آن پل فرود آمد و تا وقت استوار بکنار آب توقف نموده ایستاد و در برابر پل زده کشت که اغرق و لشکر
 که از عقب متوجه اند به تکی بجز رانند و بعد از قطع مسافت در حوالی توبه بارگاه پادشاه اسلام با وج مهور واه را در شش پیر علی سلسله و دیگر سرداران که
 چند دفعه شرا و غایان در قلعہ با تو بر آید و مقتضی برین واجب الاتباع توقف نموده بودند و درین مکان تعیل سده فرخنده نشان فاخر شده و یک تقویر
 اسب و یکدوازده رکاب و کل عرض ساینده حضرت صاحبقران پهلوان شام کشت کا درین از محل انعام و خم می کشت اسبها را همان بجا در آن بخشید و حکم کرد
 که کا و انرا از هر کس که بر سپل تعرض گرفته بودند ایشان رسانند و بر علی اتباع در آن محل چندان توقف نمایند که لشکریان را تا بجا بگذرند و در روز پنجشنبه
 جمادی الاخر مطابق اول فروردین به جلالی که روز نوروز بعد رایت نصرت شعار بجا بجا تقویر حرکت آمد و روز جمعه فاس شهر کوه قلعہ نغز از غار و ملک
 عطرسای کشت و در آن روز نوکران میرزاده میرانشاه بموجب فرمان توجیه ترنیز شد اخبار فتوحات از جنگ که بند کلان خاص در کشور هند باندان اختصاص یافته
 بودند و سامع مکان ممالک آذربایجان رسانند و در آن روز امارت عالی صدور یافت که محمود در آنجا و هند و شاه بکمال رفتن لشکر آن ناحیه را جهت دفع
 اوغانیان پانزده و حضرت صاحبقران ممالک گستان در رایت توجیه بجانب هندوستان جهت فساد اوغانیان و مهتد بساط امن و امان در
 میان مسلمانان امیر سلیمان شاه را فرستاده بود تا قلعہ نغز را بجا عمارت آورده و میرشار الیه در تعمیر آن قلعہ مساعی جمیله مبذول داشتند و اما در کنار
 قلعہ چند آب خوشگوار خارج حصار آمده بود درین اوقات راسی عقد کشای اخقانی آن کرد که آن چند داخل حصار شود و دوسه روز آن عمارت کفین
 تعیل یافت و بعد از اتمام آن هم حضرت قناری از نوکران امیرزاده پر محمد با سیصد کس از قشون سه اعلان از احضار جوجی خان اجپار
 صد خانه کوچ او را بک مقرر شد که بجا فطرت آن قلعہ قیام نمایند و ضبط قلعہ بریاب و شوران بیشین حرن سخت کان عم زاده امیر شیخ نورالدین
 مفوض کشت و رایت نصرت آیات در حرکت آمده بکینل قطع نموده و روز سه شنبه نهم ماه از حوالی کیندش مبارک شاه روان شده منزل
 کرمج میخیز اقبال خسرو با بخت و تاج کشت و درین مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی بیارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد و روز دهم ماه از موضع بیکار
 کوچ کرده اند آراک کفله آراکاه سپاه نصرت پناه کشت و در آن روز مولانا مفت را پیش امیرزاده شامبرخ فرستاده تا مدو و وصول قلعہ
 فرسای برساند و چاشت آنروز از آن منزل جنبش آمده هوای کابل از غبار سم منند جهان بیامی پادشاه نظر لوامی عطرسای کشت و چون
 انبار روان شده موضع غراب محل نزول ملک نصرت نشان کشت و فرمان قضا جبرایل صدور یافت که در آن سر راه رباطی مختار رنج و اجر و جت
 مرتب سازند و باندک فرصتی آن عمارت با تمام پوست و روز چیشینه پانزدهم ماه نوکران حضرات بهت آیات مرملک خامه و تومان اغا و
 خواتینم آغایان پادشاه زادگان رسیده پلاکات گذایند و احوال سلامتی بغرض ساینده و حضرت صاحبقران گردون توان کسی
 اغرق فرستاده که پلازرا تعیل با و رند و در هفدهم ماه عارضه که بود بکلی زایل شد و روز شنبه پانزدهم ماه حشر و کامیاب از موضع سراب نهفت
 نموده متوجه بقلان کشت و در قریه آخر نزول فرموده چندان توقف کرد که شش خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قرا لایع معکشره یا قان کشت
 و در آن منزل خاتین امیرزاده پر محمد و امرا و رعایا و با بقلان سا و ریحایی لایق مرتب داشتند و نظر بکجا اثر رسانیدند و موکب همایون از آن محل جنبه
 و منازل را محل قطع فرموده همان شب بلب آب چون رسید ذکر عبور حضرت صاحبقرانی از چون به اسعد طالع و ملا
 با اولاد و وصول سمرقند در روز شنبه پست و یکم رجب سده احد و ثمانه آن بکر محرم و احسان یکمینی آمده از آب بکشت
 و در آن مکان محذوم زادگان امیرزاده انیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مجلسین تق عصمت و جلالت مرملک خامه و تومان اغا و یکم سلطان

جلد ششم

سقطه امیران و پادشاهان و پادشاهان

الصفیاء

و سایر شاهزادگان و اعیان و جمیع اشراف بلاد ماورالنهر و مرقند برسم استقبال آمده دیدند بدیدار حجت صاحبقران سعادت مند و مستساخند و زبان بدعا و ثنا کشادند و مرام تنبلیت تقدیم رسانیدند و پیشکشهای شریف و ارکیده در هم و دنیا بسیار زار کردند و در آن مکان توقف نموده در روزیم خان آمده علاءالملک از اجاسادات آنجا که بغیرت ذکر و نایبیت شان اینبار داشت طوی سبکی کشیده و منوقات مناسب بفرمود رسانید و روز سه شنبه بیست سوم ماه حضرت صاحبقران به بند بار خوارشوار شده و قطع منازل مسدود و موضع دوری و بیگانهی عسکر ظفر قرین شد در آن مرحله درمی سرچ خلافت امیرزاده شاهبرخ از قبلا اسلام هرات رسیده شرف تعظیم انام فیاض مشرف شد و لوازم تنبلیت بجای آورده تبرکات مناسب بموقف عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده محمود امیرزاده میرانشاه که شهباز جمجه او را در بر گرفته کشته بود بدولت سباطوی سرفراز آمد و چون در مدت غیبت آنحضرت بارها و کافرا یا معاش سپندیده کرده بود تبریت و عافیت پادشاهان و اخصاص یافت و در روز سه شنبه سلیمان رایت نصرت شعار از آنجا خدمت نموده قبه الحضرای کشان از مقدم همایون آنحضرت حجت و شش کشت و انحراف عیفت و وصفا سر بر تبرکات شهریار دین از بر زیارت قدو کلا و صلیب شیخ نورالدین و سایر شایخ بزرگوار و پدر عالمقدار شتافت و نذر و صدقات فقرا و مستحقان را بر احتیاج رسانید و از آنجا روان شده و مسافت چپوده در کو شک باغ دکشا در ظاهر موقوفه کرد و آن حین انجام رسیده بود و نزل جلال فرمود و در آن مکان از بهت شاهزادگان و اعیان و اشراف و اعیان حضرت حاضرانده زبان تنبلیت کو یارک دیدند و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان مانند که کجالبه و آید به سلطنتیه قدسی این وقت و اسعد ساعت در آمد بزیارت فیض رسان فخر بن عباس تنبلیت تبرک حجت و از آنجا نایبانه معصیانه انقاد فرمود و بعد از نماز نشین باغ چنار از سر قدوم صاحبقران و دستهای محو و کلمات ارم شست و از آنموضع فرخ افزای سیاه هشت و غیر شربت نقل کرده سباطو طمعه داشت و درین ایام سلیمان غرق که در عقب بودند رسیدند مکان یار ماورالنهر که مدت ایامت پیلنیده بودند از آن مکان و ترکیب غریب در تعجب افتادند و انکشت تحیر بدندان گرفته بحال صنع قادیچون آفرینا خواندند و حضرت صاحبقران ممالک تستان مجموع را و اعیان و امرا و نویسندگان اعیان و اشراف و اکابر اطراف ماورالنهر با طاعت و بخشش و بدایا و تبرکات و منوقات ممالک هندوستان فرخ ناک و شادان گردانید و سارنگ برادر بزرگ طو خان که در پنج نقدیاری و دستیکر شده بود با و در پنج پیل و دیگر متعدد و نفایس کشور بهند با سر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا که در سرحد و مونس تستان قرار داشتند را مرغانی روان کرد و شاهزاده شاهبرخ حضرت انصاف و قیام توجه بهرات کشت و در این ایام و اوقات بتعمیر مسجد جامع که کمون ضمیر قباب تاثیر پادشاه جایگزین بود و در آن او در اثنای این اوقات امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد و مونس تستان بود با سعدودی چند از خواص مقبران رسیده در خانقاه تومان آن مشرف پای بوس استعدایات و بمراستمان روشیکش قیام نمود و آنحضرت قره العین بملطنت را در اعوشش برش فرمود ذکر اصابت عین الکمال بحال امیرزاده میران شاه و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران به ایران و یورش مفت ساله و در پاییز سنه ثانی انتحیر و سیمت امیرزاده میرانشاه کورکان از بوسه کشار دامن گیر شده و اسب رسیده شاهزاده از بالای زمین بر زمین افتاد از شدت آن سقطه پوشش کشته و ازین فاعه عظمی خللی فاحش باغ شاهزاده خردمند راه یافت آنکه ملک هلاکو خان را نوعی ضبط کرده بود که نزدی بر آن مقصور بود و بنا برین اکثر اوقات او بزنجی صادر میشد که مرضی و پسندیده غلامان و کاه و چرخانی بخون بچنای فرمان میداد و کاه از طریق اسراف کجی برآه که انی منیاد و بسیار از امور که لایق متبملط نبود ارتکاب مینمود و از آنجا در ایل فضل تستان همچو لشکر بجانب بغداد کشید و در شهباز و زمینی و منزل قطع یکدیگر تصور آنکه سلطان احمد جلایر از آواز و توجه رایت نصرت شمار بغداد را کدشته راه فرار پیش کشید و همچنان میراندا بظاهر اجداد نزل نمود و بنا بر آنکه سلطان احمد میراندا در آن محکم محاصره دارا تسلیم تعمیری را در پای قادر و اسباصطبار کشید و اسب تحمل بدندان تجلد گرفته جای خود محفوظ داشت و چون المچان از تبریز متعاقب رسیده خبر طغیان مالی آنجا که معروض گردانیدند و بعد از دو روز که مدتی السلام مرکز خیام سپهر احشام کشته بود رایت فتح آیت از آنجا مراجعت نمود و هر روز کوچ میفرمود تا مقصد رسید و در پاییز همین سال بمحروم توهم غفلت سید علی شکر که از لاریت کشته و با کرده لشکر بوی او کشید و حاصل ملکش را از نصاست و ناطق با دناج داد و چون صیت اشتغال شاهزاده مله و سرور در قاطر را قشایافت که چنان که از زمان سیف و سنان لشکر توران و زروایا می افتخار خردیده بودند در مدت غیبت حضرت صاحبقران گردون غلام و رفتن او بجا بپند و ستان پای جبارت از حد خود چوین و پندارده دست تقدیری ذایل ممالک محروسه دراز کردند و در آن اوان سلطان نجران میر حاجی سیف الدین بموجب فرمان

صاحبقران سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعه النجی محاصره کرده و در کوه طلع دیواری کشیده بود و بلند و محکم که هیچکس را مجال دخول و خروج
 ۱۱۱ الی حصار یافت به شکسته بودند و در مصیقت حیرت افزاده در این اثنا کرکین خان حاکم کرهستان جمعی از کرچیان پیدین آمدند سلطان طاهر
 و محصوران قلعه النجی فرستاد و سید علی شکی با وجود تکی بر یور اسلام بواسطه آنکه لشکر شاهزاده ولایت او را غارتیده بودند و با ایشان اتفاق نمود و متوجه
 قلعه النجی شده بملکت آذربایجان درآمدند و مقصدی خرابی مسلمانان شدند چون سلطان بخارا از حاکم خانان آگاه شد بصورت از در قلعه
 برخاسته بتریزیت و صورت حادثه بعرض شاهزاده میرانشاه رسانید و انجناب پسر خود امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان بخارا
 حاجی عبداللہ عباس و غیره تمسکین دادن فتنه امروند و ایشان پری جلالت بجانب النجی آوردند چون کرچیان بغض هر النجی رسیدند سلطان
 طاهر از آنجا فرود آمد و با ایشان ملحق شد و قلعه را بحاجی صالح و سید احمد علیشانی سه از نادر کرچی سپردند چون معصوم و کرچیان استیصال سلطان
 طاهر بود بعد از آنکه انصورت میسر شد مراجعت نمودند و هم در آن نواحی لشکر تبرزیرا با ایشان ملاقات دست داد و از جانبین بتبوی صوفی شغال
 نموده میران محاربه اشتعال یافت و چون مخالفان بر غایت کثرت بودند از نادران کرچ برانغا و جوافا غارتشاهزاده ابابکر را از جا
 بر گرفته و در این اثنا سید علی از قلب پیران تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد امیرزاده با آنکه در سن سیزده سالگی بود بیک چوبه تیر سید علی شانی را
 برخاک ملاکت انداخت و چون کرچیان غالب شده بودند و لشکر تبرزیرا منهدم ساخته و کرچیان نیز روی با وطن خود نهادند امیرزاده میرانشاه ملق
 عیش و عشرت و شرب خمر و ولعب شده از شتیق مورملکت تغافل میوزید از آنجست احتلال باحوال ملک راه مپاشت و در این اثنا حرم محرم امیرزاده
 میرانشاه خان زاده از شوهرش سببی از اسباب پنجه انداخته تبرزیرا گرفتند حال صغف دماغ شوهرش را بعضی رسانید و گفت کرد این او ان استی علی
 سایه وضوان آمد و یار نیند از او اظهار مخالفت خواهد کرد حضرت صاحبقران بار دیگر توجیه ایران جازم شد و چون نتیجی سمیع فرخنده امیرزاده شاهزاده
 در حال کجی سپاه نصرت آل فرمان او امیر سلیمان شاه و امیر سید خواجه را در مقدمه روان ساخت و بعد از اجتماع لشکر شاهزاده جوان بخت برآه
 بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جهمان اتفاق نزول افتاد توکل قرار از اروی علی رسید خبر رسانید که سپاه فراسایه شاهزاده تبرزیرا
 روند که ریاست جهان کشای اینچون عمود نموده از بسطام و دامغان خواهد گشت شاهزاده بالشکران خراسان عنان بجانب شامستان تاق و در
 آن راه بسبب صعوبت طرق و علفهای جاگرای چهار پنجه در عرضة تلف آمد که زبان تقدیر آن عاجز گشت و بعد از ترقب و شقت بنوه بغیر و زکوه
 رسیدند و بهر روزی و فروری زانجا روان شدند حضرت صاحبقران ممالکستان امیرزاده محمد سلطان را بخت ضبط ممالک توران در
 سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا را در خدمتش باز داشت و امیرزاده اسکندر و ولد امیرزاده عمر شیخ بهادر را بکومت اندکان تعیین فرمود و خبر ممالک
 و عجم در هشت محرم سنه ثانی تسوار شد و منازل مراحل قطع کرده چون بلخ رسید و از آنجا براه بل بفضل الله آورده چون سارق قتل عام محل نزول
 خدام عالی مقام گشت حرم محرم امیرزاده شاهزاده بلخ ملک آغا و کوهر شاه آغا و فرزندان از بهرات آمده در آن محل بقرس باطوبس فریاد کردند و هم در آن محل
 آق بوقایت از بهرات آمده شرف مست بوس ریافته و از بناوارش خلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا انصت نموده هزار
 فایض الاوار شیخ الاسلام احمد جام درآمد و استیلا بخت نمود امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد و در آنجا
 اتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر و بک با دودنار کن حسب فرمان در کاب شاهزاده روان شد و ریاست جلالت سماء از راه نیشابور و مسطام و در
 آنده از راه ری گذشت و در قریه ایوانک شاهزاده شاهنجه بهادر که موجب اشارت علیه از راه نازندان متوجه عراق شده بود در آن موضع بظلمت
 جهان کشای استقلال یافت و در وصول امیرزاده میرشاه امیرزاده سلیمان شاه که موجب فرمان شتر عازم تبرزیرا شده بود چون به
 مقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میرشاه را با مقدمه و دی چند بار روی جایون و اندر چون ایات جهان کشای از ولایت ری بگذشت امیرزاده
 میرانشاه بوبک بهایون ملحق شد و پادشاه زاده را بار داد و تفرخ و آقا قوت و جلال الاسلام تبرزیرا فرستاد و نواب کارکنان او را گرفته بند
 کردند و قریه ای دیوانی را ملا خط نموده اموال چند ساله را که تعلق بخزانة آرمه میداشت و شاهزاده آنها را بفرموده داد و بود از آنجا بیرون نوشته شد
 نمود چون لای انصرت اتما بسلطانی رسید مظفر نظری که صاحب ختیار عراق عجم بود از آن صغفما آمد به تقبیل باطل جلالت مناع علم مبادت ز اخوت
 و اعلام ظفر فجام از جانب فراده و در ویل بجانب قراغ توجیه نمود و در صحای موغان اققان شکارکنان در کنار آب ارس فرود آمد و بران آب
 پس بتبوی نمود و در قریه ای قتلای اختیار کرد و از آنجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه بفرستد و نیز بی سرافراز گشت و امیرزاده

برایشان آمده بودند هر یک فرار و حال پیشیها بعضی رسانیدند چون شیرین سید علی شکی رلاتان شیرین داده درین لایسک
سید احمد که متصدی مضرب پدیده بود و التاجی که شیروان برده و او را شفیع ساخت، بکنه پدیده و او را شفیع کرد و امیر شیخ ابراهیم شیروانی که از بندگان
خاص مزید قریب اختصاص داشت سیدی احمد را پیایر خلافت مصیر آورده و در آن باب کلمات شفاعت آمیز بجل عرض رسانید و التماس و بغیر
اجابت اقران بایشه مضرب سید علی بدین رشن روی مقرر گشت و امیر شیخ ابراهیم در مقام اطاعت که سبب ترتیب اسباب طوی مشغول شد و چند
اسب و کوسند گشت که مطیعین آن از کچن آن عاجز آمدند و تواجیان یاج برشکریان نعمت نمودند تا بهر را بچند و سلاطین تسلیم نمودند و دیگر یاج
جشن که مناسب آن بود ترتیب نمودند بعد از آن پیشکشها از گزینگان هروی و غلامان عربی و فو و دهنده و جانوران پرنده و نفایس و فقه و طب
امتنعاج عرض چندان رسانید که از خیر قیاس و تخمین بیرون بود از آنجمله ششزار اسب کبیر و در آن احوال در یک روز از اطراف و کافه خبر رسید
که دلالت بر قوت دولت و یر پای میگرد که تخت آنکه توفیق و غلامان که بعد از آنرازم و قشقران در پیش حضرت صاحبقران بجای داشت قیاق و قندوب
دم از نرد و غنی لغت میزد و در نیوالات یافته برج و مرجع بملکت او راه یافته است و ایل و الوسن تفرق شدند و دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر شام
با و متعلق بود بخت برایابی کشیده و میان امر او خواص و حرب و ترع و واقعه و پسرش فرخ که و یعهد پدراست چندان اختیار می دارد و
ریکی آنکه سودخان و پشاه ممالک حقایق از خیر اسی بدین برای فعل کرده و سپاههای فرعیات آنکه پریشان و پدایا مسند و دیگر آنکه خضر حاسب
اعلان و دیعت حیات را بمقتضای اجل سپرده و میان ولاد او شمع جهان اعلان و شیر علی اعلان و شاه جهان اعلان و مخالفت پدیده و ضد
یکدیگر دارند و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده عمر شیخ بهادر با ام او بهادران بمجستان فقه و بفرد دولت و زافرونی مخالفان غالب آمده است
و ایشان را منکوب و زبون گردانیده و از استماع انجمن با یکدیگر در ردای علانیات را یافت مواد بجهت نشاط و جویز ممکن است مضاعف کرده و یغیا
اجمال احوال امیرزاده اسکندر در قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجا اعلان وفات یافت ملک او بهر آید شاهزاده شاهی
فرصت غنیمت شمرده لشکر پیشمار از اندکان و نواحی آن فراموش آورده بجانب کاشغر رسید و چون از آنجا فراغت یافت خضر صیدار قش و دکنی لای و
امثال این ولایت را تا خشد و بعد از آن بجانب آستونافند و در ظاهر قلع و قمع فرود آمدند و قریب یکصد شانه روز جنگ و پیکار دشمن سوار آمدند و یافت
مقیمان آن قلع و وساکنان آن بقعه دم از ایل و انقیاد و زده و شکستها بیرون فرستادند و شاهزاده جوان بخت بعد از این فتوحات بجانب ختن تاخت و از ختن تا
خان لنگ که دارالملک پادشاه خاسته از راه آبادانی و آب صد و بیست و یک منزلت بختن رسید و آلیا بارش را بخت بند روی توجیه باگاه آتش ازاده گشته
بر سر تخت و بر کار و در انواع تبرکات اصناف پیشکش بموقف عرض رسانیدند و امیرزاده اسکندر بعد از این مقصود بکاشغر مراجعت نمود و آن سن
در اوضاع سمرقند و از خبر ویان شنید و تقویر بر کردگان بدرگاه شیراز زمین فرستاد و یک تقویر دیگر از آن جناب اسباب پیش امیرزاده محمد سلطان
روان کرد و خدمتش شاهزاده مشارالیه در آن وان بعزم یوش حبه و مغولستان لشکر چند منزل پیش آمده بود و چون امیرزاده اسکندر رسید لنگر
در سمرقند توقف کرده از پیش قدم بود و آثار جهان گیری بطور رسانیده و بمعنی بر خاطر امیرزاده محمد سلطان کران آمده و سلاکات و در درگد
بسر قند مراجعت نمود و چون بهار شد امیرزاده اسکندر از کاشغر باز آمد و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان بآن بجانب سمرقند
منعطف گردانید و با آنکه بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان بمان تیوریک که آنجا بود و با پیست و شش نفر و کور امیرزاده
اسکندر رقبیل رسانید و کاشغر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب کفار کر جنتان حضرت شهریار غازی است بر
جنت و جبارت کر جیان که سال گذشته آمده بودند و سلطان ظاهر از مضیق محاصره خلاصی داده و با خود برده بودند و در اول که قریب از آن جن
نزول بکفر فیزی نشان بود و غنیمت کفار کر جنتان و کوشمال ایشان تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد از خدمت مراجعت از زانی داشتند
و حکم کرد که هر دو نفر از دود و روزه بردارند و ملازم رکاب حضرت انتساب باشند و بنشیند و اعزق در میان توقیف نمایند و آنحضرت تا مژده
عالمیقدار و طایفه از بهادران بعزم نرم خشکای کی از سر واران کرج بود و این فرموده بر سر آب کرل بشند و مجموع مردم با سانی از لنگر کشند و پیش
ابراهیم بالشکر شیروانی سیدی احمد با سپاه لشکری با دودی علی پیوسته و اعلام ظاهر انجام از شکی گذشته بطرف دره جنتا رواند و مجموع آن دراز
تسابق اشجار بر مرتبه بود که جاسوس هم از آنجا که از تنواستی نمود لاجرم فرمان قضایان نفاد یافت که لشکر جلالت پیشه بهر دوازه و ترویش خنجر
وده منزل آمده و میساختند و لشکران از آنجا بسبب ولت توانستند گذشت و در آن اوقات مدت بیست شانه روز برف میبارید و با وجود شسته

سرا و برفت و پنج تن میان میزاند تا بموطن که چنان سید و مهر که راکه یافته کارش ساختند و مهر که پیداشد زیر خاک پنهان گشت و حشاد و جنگها دوست
خبر و عساکر گردون نثار عقب و تارده آقا و خاند و غنیمت چهار پای فراوان بپشت آورده عنان مراجعت از آنجا یافتند و کلیسای ایشان را نیزین هم
کردند و قصه آن را باز از غارت عالی و اشباح و شتر که گشتند و بنابر شدت سرما و عدم قوت سپاه و علین چهار پیمان حضرت صاحبقران یافته
و رخت و دواب با غرق بگشتند و متعارف این حال بختی که بی منت امیر زاده خلیل سلطان را پسری گرامست فرمود و او را بر کمال بخاد و چند روز متعاقب
عالیشان شاه زادگان ابرو و نوین عیش و طرب بسر برد و ذکر بعضی از حالات امیر زاده پیر محمد و توجه سپاه منصوب
بجانب بغداد و فرار سلطان احمد از آنجا سابقا گذارش یافت که حضرت صاحبقران از ولایت جام امیر زاده رستم را پیش از
امیر زاده پیر محمد پیش از فرستادن اتفاق متوجه بغداد شوند و چون امیر زاده رستم و سونجک بجهاد باده هزار سوار پیش از رسیدن امیر زاده پیر محمد برادر را
طوی اده خلعت پوشانید و صد هزار دنیا یکی بخید و امیر سونجک و برادر زاده اش از راه تشر و هسان وی ببناد بخادند امیر زاده مشارالیه با امیر
رستم نیازم انجام شد امیر سعید برلاس و علی یک علی ابضط و نسق امور مملکت پیش از بکشد و چون امیر زاده پیر محمد بپشتان سید متراض نمود
با رگشت امیر زاده رستم و امیر کور غیر میت بغداد از در قتل گذشت در راه تمامت اشام ساکی فیلی از غارت دینار کج کردند و چون بدینی سید امیر علی
که از قبل سلطان احمد برادر و الی آنجا بود پای رسیدن مقلد و معارضه نهاد و عساکر منصوره بیک حمله و از منفرم ساختند و فوجی از نوکران وارد کشیک کرده
کرده کردن دند و از صدمت سپاه ظفر پناه خرابی تمام بدینی اه یافت و چون امیر زاده پیر محمد بپشتان داشت مراجعت کرده پیش از در آمد و بواسطه
و غوغای جمعی مردم شیر که ملازم شاه زاده شده بودند تصورات باطل در دماغ راه داده و ترتیب بمومات قاتل و تدریس باطل مشغول شد و طائفه از ملازمان
او از آن اندیشه های حاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تحقیر و تفتیش همان نوکران آن خنان در حضور شاه زاده و امیر از باز آمدند و امیر سعید
برلاس امیر زاده پیر محمد را در قلعه قندر مضبوط ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن بقعه ساکن شد و علی یک علی با حفظ پیش از باز داشت و عمدت
مشکل و وقوع این حادثه بار دوی علی که در قرا باغ بود فرستاد حضرت صاحبقران بر لعل واکه امیر الداد شیر از رود و مفسدان امیر را سیاست کند و آنرا
رستم را بجای برادر بزرگ بنام و خدمتش انبک کرده بار دوی همایون ساند و امیر الداد بموجب بدست موده در حرکت آمد و چون پیش از رسیدن و نشان فرار
ملک فارس انجست امیر زاده رستم بجانب عراق فرستاد و در مدتی بعد از فرار امیر قلند مشور خاقان منصور امیر زاده رستم رسید و شاه زاده چون
برضمنون آن خوف یافت در حال عثمان غریمیت بکلمب شیلز تافت و حسن جان از حسین خندان و اول حسب فرار آن رکاب امیر زاده مشارالیه را بگشتند
و امیر سونجک بره جبال و توجیه بار دوی همایون که در قرا باغ بود آورد و چون امیر علی قلند را ز صدمت عساکر گردون با اثر کینه میخاد و رفت و کیفیت
بعضی سلطان احمد را سینه منقش قلع و مضطرب عظیم نمود و از غایت سرسختی فرمود تا در واز ناما بستند و در آن هنگام حضرت صاحبقران حکومت خزان
در کفایت امیر شیر و ان شاه بخاد و بود و اول جمع مال آن سر داده دست ظلم و ستم بکشاد و جمعی از متعینان جویره را بقتل رسانید و با هزار سوار کشتن
مناوه در زمره خدمتکاران سلطان احمد اشظام یافت و سلطان احمد بکشم غراز و احترام نگریت پایه قورش از فرقی فرقی بکند رانید و شیر و ان پوشید
و پنهان ابرام بغداد و ارکان و ولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و میر کی بیلگی خیر از ده هزار دنیا تا سیصد هزار دنیا بغدادی محفوظ و ممنون ساخت
از قضای الهی تفصیل و جی که بکسر داده بود از نویسنده شیر و ان ظاهر شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد که در جهاد نام افشاد کوره بجهاد آن چینه را برض
رسید و در آن فصل مبلغ ده هزار دینار با هم را فاع بپشت بود و تویم سلطان احمد ازین جهت یکی در شهر رانده فی الحال کوره بجهاد را بنشانند و بدست خود را
زد و در آن اوقات سلطان احمد شیر و ان با فوجی از ارامش قطب جدری غیره بتاخت قوم و برات فرستاده بود و یا کراختاجی را روانه کرد تا
شیر و ان را بقتل رسانید و سر او را مصحوب خویش بفرستاد و او را ناما بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عذاب
بعلت نماند و شیب بسیار دوست در دمان جلد زده یک کیل زام او را ارکان و ولت خود را در خلوت می طلبید و او را امیدوار کرد و ایند می گفت که روش
که فلان کس ترتیب یافته این نگاه است همچو جی آن که گردون کرده با مخالفان و لست من اتفاق می نماید اکنون مصلحت چیست آن کس را نوزده
مهر و خض میداشت که هر چو رای صواب نمایا پشاه اققن ناما عین صواب خواهد بود سلطان می گفت اگر تر از تربیت فرمایم باید که توانمند دیگران
یک نفران نعمت اقدام نمائی و با عصیان را پیشوی شخص با تفریح و زاری سوکند بر زبان آورده عهد و میثاق می بست سلطان می فرمود که در این
رسان اموال جهات و غنائم آن عاصی را برسم سیور غالی بخیر و چون آن چاره برین خدمت قیام می نمود و دیگر را طلبیده بهمین نوع بروی میکاشت و

هرچی که توانست یک هفته دو هزار کس از مردم خود را در شهر از میان برداشت و منقوس گشت که روزی سلطان احمد میان و محمد بن خورشید بابت خدمت کردن ده از بالای قنبر زیر می آمد فراموشی او رسید سلطان با وی گفت که فلان فلان از کشتن فراموشی گفت نیکو کردی باید که من تو زنده باشم مهم دیگر آنست سلطان در خنده شده شمشیر از دست برداشت و فراموشی بکشتن ایان فراموشی بکشتن که روی پوشان حرم را با و فاختون کشتی نشاند بهجانه آنکه بواسطه میفرستم و چون بواسطه رسیدند طرمان ملاحان که در کشتی بودند با شارت نامبارکش همه را غرق کردند القاصه سلطان پرچم چون از قتل آمد و متعینان خواص و محمدان باز پرداخت در غایت و یکس از ازیقیه السیف پیش خود راه انداختند آتش خاص که با و جریان می آوردند و دینار و نیکو یاکین که سپرده را آنجا باز می کشند و چون چند روز روزگار تیره و بدین تیره بگذشت شش کس از محمدان را که برایشان اعتماد تمام داشت و در اجل آنجا عت تاخیری بود فرمود که هفت سب را بطوایف خاص بیرون آورده با آنجا بست و در غایت ایل کشتی از آب بگذشت و با آن شش نفر سوار شده و روی شمس قراویس ترکمان بخادمی بدستور است بر میزدند و بجادم سپرده باز می کشند هیچ استریده به غیبت و اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قراویس ملاقات کرد و غارت بغداد را که همچون وی عروسان را بسته بود در نظر و جلوه داد و ترکمانان را با خود بمیدان اسلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانید و خود و کشتی از آب بگذشت و در میان سلاح و نوب خوب و در غایت و اقمه مغرب بقرایوسف ترکمان فرستاد که داد که هر کس نداشت و نگذاشت که دست تعدی بهال عایدار کنند و بنا بر آنکه آنچوم سپاه حضرت صاحبقران هراسان بود جاسوس بکاشت و تقصیر احوال آنحضرت می نمود و چون در او آخر سنه ثانیین می شانند اسموع او شد که رایت پادشاه هفت کشور غریمت بیو اسپس در انداخته که اگر خدام عالیقدر بولایت روم و شام را در راه خلاص و نجات او مسدود کرد و لاجرم عیال و اطفال و اموالی که در بغداد بود برگرفت و با قراویس از مدینه الاسلام منصف فرموده و از فرات گذشته عازم روم گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تپه تاش و ای آنجا و دیگر امیر مصر و شام با ساز و اهت تمام بغیر جنگ از شهر بیرون آمدند و صفها پیاوستند و شاه زاده نورالورد و شاه زاده مقصم و علی پادشاه و سیاهوش شاهین و فرخ و جمعی دیگر که از سیلاب بلا سبب میان و مصر و خود ایشان پیا در دنیا ورده بودند آن یو کشتن همراه سلطان احمد بودند و یار علی برادر قراویس و چرس و خود و الیاس و قاسم و دیگر سرداران ترکمان با کرم خویشی قراویس ترکمان آن ایامی همچو مدینه بکجه چون ترتیب صفوف از جانب دست و اندامه حرب بالا گرفت و آخر الامور عظامی مصر و شام و وی با نهم بخادم در شمسختن کشتند اموال و اسلحه و ان بدست لشکریان افتاده سلطان احمد و قراویس چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعاض نموده بجات روم روان شدند و چون نواحی شهبی رسیدند میان ایشان بخوان اصحاب اغراض نقاری بدیده قراویس تحلف نموده سلطان احمد توجیه روم گشت و چون شهباز غازی الیدرم با نیریشین که سلطان احمد نزدیک رسیده بقدیم استقبالش آمد و هر دو پادشاه از اسب فرود آمدند و یکدیگر را در کنار گرفته اسبان کشیدند و فیض سلطان را طوی پادشاهان داده مجلس بنم پارسا است و اغراض کوتا بهیه را حبت خرج مطنج و گذاشت و خود بر سر سارفت سلطان احمد چند کاه بعیش و طرب گذرانید و فیض او را به بر ساطب داشت و جشنای عظیم ترتیب داد و بعد از فراغ از سرور با سلطان احمد کوتا بهیه رفت دین ایشان قراویس نیز از نینب لشکر قیامت شربانه بروم بروید و الیدرم با نیریشین جاح احسان بر گشته و رفت بود تا مالق شهر روی مسلم دشمنند و قراویس در آنجا حلال قیامت انداخته پای در اوس فرغت کشته کشتار در توجیه حضرت صاحبقران بجایب کر جستان چون وان بشار در رسید حضرت صاحبقران کامکار از قنلاق قراغی پروان آمد که بن سور فرمان او و شاهان و امرا و گردن کشان اطراف را جمع آورده و رفقیه توجیه بجایب کر جستان با ایشان مشورت نمود و چند روز سب و سروسر و گردانیده روی جلالت بولای ملک کرکین بخادمه بعد از قطع مسافت در صحرای بر دمع طهران که همیشه نویشین از جمله بندگان میزشیر و از آنرینجان روم رسید و پیشکشهای لایکشد حضرت صاحبقران بکلامه مصع و خلعت زرینفت قامت قابلیتش را زینت و زینت بخشید و حضرت انصرون یافته بصیانت و محافظت نوالایت کاشی از تفریح و میان مامون گشت و رایت نصرت شما را از بخادر حرکت آمده چون در حد و کربستان سیدالچیش ملک کرکین فرستاد که ظاهر سلطان احمد بر رکاه فرستد که کرکین بر بلربرجایب نبه و وفق صواب کشته فرستاده چون با کشت و غن آن یکیش سرع خجسته پادشاه بزرگ منش ساینده آتش ششم آنحضرت شعل کشید و غرق را که نشسته تبجیل چه تمامه روان شد و فرمان او را لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال را داده دست نوب و غارت و تحریک عمارت و قطع اشجار و رفع آثار کشتادند و ایشان بر حسب اتفاق فرموده بنای عالی را بن زمین بهوار ساختند و درختان و غلها میوه رسیده و خوشه کشیده از پنج بکنند و کرجان شقاوت فرجام از غوف حایان حوزه اسلام پناه بمواضع حصین قلاع حصین بودند و سالکان مسالک غرا و جاد در اندک

پانزده قلعه از قلعه شرکان منهدم ساختند و هر یک بدین اسلام در نیامدند و بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صند و قهانه و جمعی از آنرا
ملکها و بخارا و غیره استوار میساختند و سرزمینی که در برابر مغارن کائن پیدیان در آنجا تخصیص بودند و میگردیدند و ایشان دست به تیر و کمان کشاده و کشتن
مقتدر و پریشان میساختند و حضرت صاحبقران کرد و توان جمعی از مردم غرسان را بجا فطنت تغلیس نامزد کرد و فخریه های او را در دشت مقران فرود آمدند
چون جلالت غازیان موبک نظر قرین مشاهده نمود از میدان سینه نروی بودای گریز بخدا و از سر واران ناموران کرج با قدم انقیادش آمده این
خواستند و چون آنولایت در تحت تصرف ملازمان خرم و جهانبگیر آمد بموجب فرمان کلیسا بار ویران ساخته و جای آن مساجد و مابده بنیاد نهادند و
بعد از فتح ملک کربین حضرت صاحبقران با کلبین باغرق و یکدکشته از دشت مقران بر سپیل تعجیل آمده جانی بیک کرجی روان شد و اطراف آن
دیار بیداد غارت و تاراج داده جانی بیک از خوف جان پاسبان را علی شافت و جمع حصار و قلاع را بجا بر تیل نام نواب حضرت نموده و لشکر منصوره را بکشت
قل و غارت کرده با غنایم موفور در نظر آیت فیروزی سمات بازگشته باغرق ملحق گشت و حضرت صاحبقران سیدمخواجه و امیر شیخ علی بھادر و امیر جبار
بناخت ولایت کرجیان و اند ساخت و خود راه سادات کلمه شیخ علی بھادر از آن راه رفته بود و در حرکت آمد و راه باب جهاد و اصحاب مجاهد و اجتماع حجت
اضرار کفار غلبه را بر آورده و کلیسا بار ویران ساخته با سب و کوفتند بیکبار مرام حجت نمودند و بار دوی سپوینستند و در آن نواحی قلعه بود و در غایت
رصانت و نهایت متانت بموجب فرمان ربهان وزیر آن قلعه سپه سالار یافتند و حضرت صاحبقران فلک اقتدار بجا از فتح آنحضرا امیر جهان شاه و دیگر در آن
نقلیه تمام بطلب کرکین که در جنگها و پیشا سرکردان بیکشت فرستاد سپاه نظر سپاه فوج فوج در آن که همچا و در تابستان فتنه و در چارواک پیشتر حجت کشته افتاد
طایفه از خواص و نوکرانش است بیک کرده باغیثتی که از غیر شارب و ن بود و مراجعت نمودند و بار دوی همایون پوستاند و حضرت صاحبقران از آنجا روان شد
نهاب که کشته بعبادت و دولت فرود آمد و مقارین حال لای صوابهای حضرت جهاکشای عصبه داشتند که جمیع سرداران کرج بجهاد زیریت پناه بردند
آنحضرت با اینار روان شد و سپاه با آنجا کشیده لشکریان آن قلعه نام و دارامکر و در در میان گرفتند و جنگ در آنجا افتاد و فرقه متفرقه بقتضی برین واجب آمد
حضرت صاحبقران جنگ سلطان فی تقدیم رسانیدند و قلعه را فتح کرده شرکان را بجزیم فرستادند و درین اثنا سبقتین پوستاند که کرکین شفاوت قرین و قلعه
سوریت نشسته و در وازهای آن را بر خود بسته آنحضرت بعد از آنکه لشکر گردون که بکچون رفته بودند بینه سپاه و باغرق را گذاشته و با نصف و یکجانب آن قلعه
ایضا فرمود ملک کرکین از استماع این خراز حصار با سوز و کداز بیرون آمده بطرف آنجا زد و کشت و جنود و نظر و در و بان قلعه رسیده بیک حمله کردند و تیغ آوردند
و طایفه از جهادان بکاشی کرکین و آن شدند و بیکباری از تاراج او را در راه گرفته بقتل رسانیدند و اوازاب ایتر و کران کشته نیم جانی از وسط راه
بسالجناحت کشید و چون کرکین با خبر و چاره کشت سلطان طاهر سپه سلطان احمد جهاد را بر آنش خود براندا و بجای روم عنان بر تافت و عاقبت ملک
کرکین را زار و اعتنا و استخار آمده سوگند غلاظ و شاد بر زبان انداخته که مدت ایامات از وظایف خدمتکاری و جان سپاری ادای جزیه فوج
کداری و تمام و تقصیر جان نثار و در احم خزان و عذر را بپذیرفت و جهانبیشر اباب غفو و انما ضشت و عنان غمیت بجات ولایت ایوانی که
یکی از امرای عظیم الشان کرجستان بود منطف ساخت و آن یار را نیز تاخت و لوای شوکت بطرف منازل قلخا قلخا برافراخت و آن قوم را نیز
غارتید و حصارهای ایشان را بزمین یکسان ساخت و چون عساگر گردون با اثر اکثر ولایت کرج را غارتید و تشر را ماکن و مساکن آن و زرخیان زدند
لواهی کتشی معاودت نموده و مسافت پیچیده سیلاق منکول حجت نزول بر عصب قبول آمد و در آنجا جمیع از حامیان حوزه دین تمیز بر سر آن طایفه از کرج
بی ایمان در موضع فرسند نشسته اند و رافع واجب الاتباع صدوز یافت که امیر شیخ نورالدین جمعی از حامیان حوزه دین تمیز بر سر آن طایفه از کرج
آنحضرت را عقب امیر شیخ نورالدین روان شده با آن موضع رسید در مدت پنج روز بهفت قلعه از قلاع مشرکان را مفتوح ساخته با خاک یکسان کرد و بیک
خسر و جهانبگیر از آنجا بازگشته در اردوی همایون که در منکول نول فرموده رسید و درین اثنا ایمان فرمک رسیده پاسبان را در آنجا حمله قیام و روم
بود و بدست ایشان قاده بفر حضرت صاحبقران رسانیدند و بوسیله امر او مقربان را که راه فلک شبنامه حاضر آمده صورت اخلاص و دولتخواهی
سرداران خود را در نظر گسیا اثر جلوه دادند و گزنامه فرستادند حضرت صاحبقران بقصیر روم و لشکر کشیدن
بجانب سیواس ایلم درم با نرید که در آنوقت قیصر روم بود و بزمید شوکت و کثرت ساز و عدت و مفتی ملک و بیاری عوان و
انصار و انبوی لشکر جبار و خدمت کاران این پاسبان را قیصره از منتهی تفر و امتیاز داشت بنا برین اسباب بخار و ویندار و در داغ خود
راه داده پای جبارت و جرات از حد خود بیرون نهاد و پیش طهرت ملی از رنجان که از زمره بندگان حضرت صاحبقران بود و ملحق فرستاد که تو را بعد

ازین طبع و متقاد میاید بود و خارج از رنجان آنقدر و دراصل کمرده بخزان عامه رسانده و مستاده دیکلمات از زبان فقیر در مجلس طهرتن گفت که از رتبه و بقا
بعید مینمود و طهرتن صورت واقعه را عرضه داشت و ملک همایون کرد و حضرت صاحبقران خواست که نخت نصیحت نامه نویسد و بزالل و محظت غنا طین
و نخت که بر حاشیه میزد و نشسته و نوشید لاجرم و پیرایش خود خواند تا صدر کتابت و پایان کلمه را شنید و که رحم الله امر عرف قدره و لم تعید طور یعنی ای نجی
بر آن کس است که آنکه مقام و رتبه خود شمس ساسد و از حد و مرتبه خود تجاوز جایز ندارد و پایی ز پای که دارد و من تر نهند و بعد از آن قلم آورد و که الله و الله که
امروز بطالع سعود و بخت فیروز نام احکام ملک ملت در قبضه قدار و انانیت با زمان ابرکاه بندکانی رکاه ماست و در صده رنج مسکون و بیطریق
بنایت ملک چون و اراده قادر کن فیکون در تحت تصرف خدا شکاران شایسته و جان سپاران بایسته و مملوک و سلاطین ایران و نوران حلقه عبودیت
ما در کوشش و غاشیا طاعت ما در کوشش و اردو سرداران اطراف و کرون کشان اکناف از مقتضی فرمان جهان مطاع و برینج واجب الاتباع ما بمقدار سر
مونی از یکدند و در بنمیر نور ما روشن است که سلسله نیست توبه تر کمانا منت می شود همان بهتر که در سفینه نداشت که استغفار یعنی و زورق حیات خود را
از طاعن امواج بحر غضب با ساحل خجالت و سلامت رسانی و چون رین مدت استماع میرفت که اکثر اوقات توفغرای فنک مصر و نشت تا نایت تحریر کیم
توجه و تعرض بدانصوب از کس قوت بخیر فعل نماید چه خاطر خطیخو است که مقتضی ان الملوک اذ ادخلوا قریه افند و ما از مروعا اگر کردن با اثر تفرقه و طاعت
شامل حال مسلمانان کرد و و شادی شمانت نصیب و شتمان سپیدیان شود اکنون وصیت است که از طریق در کوشش آبا و اجداد خود اعراض و انحراف نمانی
و به پای جبارت با دایغ و غایت نه پائی و ابواب بلا و فتنه بر روی خود و ملک خود نکشی و السلام علی من اتبع الهدی چون مکتوب بجه و توقع دفع
میزین و موشی کشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند و بخشنده ایشان ایلد رم بایز فرستاد و ایشان بر جناح استیصال وان شده چون بمقصود رسیدند آنچه و
سفارت و پیغام گذاری بود بجای آوردند اما در مصفا و سودا چندان بخشش آمده بود که بسجین نصیحت و افیتون و عظمت تسکین باید و در برابر بخشان
و حش و اکثر بزرگان اندک مراد محاسن که داعیه مقاتله و در سر و سودای مقابل او در خاطر است و مخزون و مکنون ضمیمه آنکه اگر او را محبت نماید با
و سلاطین و انقیاب و بر و م و فتنه او چون اگر که کلمات قیصر بعضی و پشاد و اکثر رسانید انشخشم حضرت صاحبقران چنان اشتغال یافت که وصف
توان نمود و اسپاه قیامت با پس غنیمت جانب سیواس قسیم داده چون است نصرت شعار بجد و او نیک رسید ایلد و او که جبت آوردن ایلد
پیر محمد شیراز رفته بود و او را بنده کرده و بار دوی همایون رسانید و خدمتش بموجب اشارت علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده و بر غور پرسیدند و جواب ریا
زده بند بر دستن و شیخ زاده فردی و مبارک خواج که در آن زمان شایسته معلم شاهزاده بودند و بیاساق رسانیدند و حضرت صاحبقرانی حضرت
عصمت سادات سلطنت خاتم و دیگر محرم و شاهزاده ان یک یک بجانب سلطانه روان ساخت و محبت ضبط مهمات ایشان امیر زاهد
و امیر خداداد و مولانا قصب الدین با قومی متعین شدند و رایت نظرفشان با لشکری کران و کسپهای بی پایان از آنجا در حرکت آمده و چون هوای رز ز تالار
از بخار و ملک همایون عظمی آنکشت امیر طهرتن که در وی انبوه بار دوی اهل حقیت بنیای و عاطفت حسن و انوار کشت و بعد از دو روز و طوق نظیر
از آنجا در حرکت آمده و از آن رنجان بگذشت حضرت صاحبقران راول محرم سه شنبه و شان با تا ایلیا فرموده متوجه سیواس شد و درین اثنان میان
بمساح علیه رسانیدند که ایلد رم بایز سپهر خود کشری با متو تماش که از غلطای امر ارم بود و بزرگ شهادت و صراحت امتیاز داشت با دیگر سرداران
و بجا دران بر سر منغالی سیواس فرستاده بود ایشان از استماع توجیه رایت نصرت نشان با خاطریشان اگر که شتند و آنحضرت امیر جهان شاه
و امیر شیخ نورالدین امیر سلیمان شاه و سید خواج پر شیخ علی بجا در و دیگر متعین از آنجا کاشی و میان فرستاد و امر آنکه کو تخیل تمام بشکرم و م رسید
و آنجا محبت را برکنده ساخته آتش منب و غارت در آنجا و در زند و با غنائم بسیار مراجعت نموده در ظاهر سیواس بار دوی کردند و اساس بنیاد
و شهر سیواس را بر وی استوار و دشت از اساس آنکه از شکستهای تراشیده مرتب ساخته بودند هم یک و کز و مسکه و عرض قاعده دیوارش و کز و پیک
سردیوارش شش کرد و ارتفاعش تا شکر که پست کز و از سه جانب محفوظ بکنند قی عتیق بود چنانچه نقب زدن میسر نمیشد زیرا که چون مقدار یک کز میگذشت
است چون می آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود نظره و بود و نقب کردن صورت می بست و مصطفی داروغه فقیر با چارهای را و ارجا و شیش زن تاز
در اندرون شهر سیواس و پیکار مرتب ساخته در مقام جلالت پای مقام و و معانت فشرده استاده بود که آن شهر از خانات سلطان
علاء الدین که تینا و سلجوقی بوده القصد و آنطرف شهر که نقب زدن تثبیت می پذیرفت غنچیان کار خود مشغول شده سپاه جلالت شعار از اطراف و
جانب جنگ دوانداختند و استنادان با عراده و متخندق نصب کردند بعد از پیجده روز برج و باره از زخم سنگ اختلال پذیرفت و بنیها تمام شد و بروج برج

جلد ششم

سَبَبُ جَدِّكَ الْخَيْرُ الْجَانِبُ شَامِرٌ

الصفاء
روضه

[illegible]

بمشركيدن رفتن سبائيل شام مي ميگردند راضی ميشد و در آن باب لا يسمع قول قلت نمودند پس پندیده را می حضرت صاحبقران کردند و غلام مي داد
 ذکر نهضت حسن و کامياب امير متویر کورگان فتح قلعه بهستی و عتاب چون حضرت صاحبقران غدر را از غلامان
 در تايخير پویشن يار شام بواسطه انکه لشکریان از پشت سر فرزند و ستان و کرجان مطيه و املشان آسایش نياشته بودند بجمع رضا اصفا نمودند و
 داوود افواج لشکرانده بجزا خضر در حرکت آمده متعاقب ليکدر حرکت شدند و امير زاده شاهرخ با جمعی امرای سر خم غلامی را حلاوت پرست رخنه متوجه قلعه گي
 شدند و با بنجار سيدندان چمنی بود حصين در ميان دره بسيار و بر سر کوهی بخايت مرتفع واقع شده چنانچه خطوط شعاعی از خاک ريزان ميکنند
 و استواريش نهجه که اختلال برج و باروی آن در رهايت چاکس ميکنيد و ستان حصار کصابت و رصانت آن مغرور از غفلت رصود و محافت و رصانت
 آمده و عاگر کرد و در آن اثر یک حمله شهر در تحت تصرف آوردند و مناطق و صاست آن عرصه رصوب تاراج آمده و اقبال و شام بدری مقبل نام بجا فتنه
 مينور و در ميان قلعه خنق کرد و آن ساخته و پروخته بودند که بچطرف که نيز پوست رنگ می انداختند و در آن اشاکه حضرت صاحبقرانی با حيا طبرج و
 باروی قلعه مشغول بودند ناگاه سکی کران از خنق کرد و آن کشاد يافت چنانچه نزدیک بچينه خاص آنحضرت بر زمین آمده و از آنجا غرید و با نديرون خيمه افرازد
 مشايد اين صورت همچنان محترما چشيد جاده و فراغ ادا که اطراف و جوار را برادر بخش کرده لشکریان رصبت موضع خنق رصوب کردند و در پنا
 مکان که سنگ محافان بر زمین آمده بود خنق سکی که از خنق انداختند بچنق اندودن آمده آنرا در هم شکست و در خلال اين حواله مرزاده تمام زکاک
 رسيده بطرف باطوب پس مشرف شد و لشکریان بجهاد در آن جنگ راندند و خنق چنان حصار می چنان استوار بجمع جواب محوف ساختند و برج
 بار که از بر سر چوب کرفتند مقبل از ميسر آن اقدح جان کسل در قلاق و اضطراب شاه و تعاقب ليکدر گيسان آستان فرخنده نشان رصبتاد و عجز و بچکا
 عرض داشت شيراز بدين رصبت سرود که قلعه را چون غلبه و فخر خراسان خلعت عفو و لغراض در پو شام و اگر از درين قلعه که بستان استنهار دارد و در خراسان
 مردم کوته نظر عمل بر بخور لشکر فريزي آنرا کنند و فرزند صفراز موقت جلال منهدمان صدور يافت که آتش در قبا زدند و بر جبال انداختن آغاز بچاندان راوشايد
 آنحال ارکان ثابت دولت مقبل و مبارزين حصار انهدام و اخلا از سریت و بی لبث و درنگ هر چه دست مکننت مقبل آن بيسر بيساز لطايف اقسيم
 و نفائس استعد و اسبمان اهورا و اشتران قطار در رکاب سادات و علما و مردم با فرهنگ پرون رصبتاد و شاه زاده جوان بخت شاه رخ
 شفيق ساختند تا آنحضرت از سرخون سپاه در گذشت و پيلا کاترا قبول فرمود و فرمود زلات هم کيشه عدنان غریم بصوب قلعه عتاب معطوف کيلا
 و آن حصار می بود مانند محراب ديان محکم و برج و باره آن از سنگ تراشیده و کج و خنق در عقی می کرد و در عرض هفتاد و کز و خاک ريزی سنگ بچرخ
 پرامون حصار کشیده بودند چنانچه در اندرون آن ميتوانست راند چون لشکریان در نظر است فتنه آيت بد بنجار رسيده شهر می شتون بر غل و غنچه
 اما که کار و اشرف و ار باب اقتدار بچا رخنه بودند و طایفه از صنایع و محرقه در و از راه بسته و نشسته بيمين که رايست نصرت آيت سايه و صوان آن
 انداخته بچا فتنه در و بپيش آمده شهر را سپردند و خبر رضا و سيد چاره ديگر نداشتند و کرم راجعت حضرت صاحبقران سبائيل
 حلب و فتح آن ولايت و بعضی از حالات در آن وان که حضرت صاحبقران رصود و بهستی و عتاب بود عرب
 و هم اسر رصبت متویر کاتش که اقبال بادشاه مصر بط و حراست حلب تعين بود بخوئی استيلا يافت که نامها کوشته پيش فرخ زاده که کم صرو شام فرشتا
 و آنرا بچا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با ساز و دست تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تيمور تاشل ايتام نماند و بروفق
 اشارت فرخ شد و آن که اميرالامراؤ شق بود با سپاهي از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون بحلب آمدند و بچنان از ساير ولايات عرب چون
 حصص حرمی انطاکیه و طرابلس و کنعان رطبه و قدس و کرک و غیر ذلک امرأ و سر داران افواج بچند و متوجه استجاب شدند و بانک زمانی سپاهي بچا
 و بچا از شماران عاجز آمده و رطب مجتمع شدند و بعد از اجتماع تيمور تاشل و امی عرب که انرا عقل و کياست بچهره تمام داشت با امرأ و سر داران عرب
 شاقه و با نر حضرت صاحبقرانی بشمرون گرفت و گفت اين اوشاه کويدين عند الله است لشکرای غلیظ شکسته و قلعه حصين فتح نموده و اکثر عمو
 عالم را بضرر تنگ گرفته که بصلحت ايند و انفا و اطاعت و آيتم و سادات و علما کپيش و حرمی تمام دارند و سیدلار می و کيسه شالاقی و بچکا
 مناسب مصوب ايشان فرميت شايد که عنان تو بچا زين صوب بگرداند و خانان نامرئس با بسلامت ماند بعضی که از را می ضرر ديگر داشته اند
 متویر تاشل استحسن شدند و بعضی از بچا شل شدند و در آن امثال و از اين سخن سر باز زدند و از تدبير اعراض نمودند و گفتند اين ملک بر و ديگر ملک
 منت ندارد و باره بلند و امصار و قلاع و بچا می کاین طایفه بخور کردند و کل و خشت خواست و نامی شهر و حصار نامی از سنگ خام و درين ولايت

بر خاک ریزانند و درنگ یوار که بیکجای غنیمت است و اگر که بود بوقت بریدن شغل شدند و از مولانا نظام الدین شامی که در وقایع صاحبقرانی قری ساخته مقولست که در آن وان که اکثر مصروفان طلب محاصر میکردند و صاحب وقت بهم خود اشتغال میدویدند و یکی از ساکنان حصار بودم در برجی بنا بنظر اعتبار و صنعت آن روزیکار و جرات و جسارت سپاه حضرت شامی که کرمی ناکاه در قلعه باز شد و پنج مرد خوش پوش از دروازه پروان آمدند و سر طنبانی که جانب دیگرش بدست مردم حصار خود بر میان بستند تا در شدی خاک پیر سپید غدا میگردید و تیغ کین از نیام شتاق کشیده روی بجای نعت بخانه و بقیعیا را بجای در سپاه نظر نشان که با ایشان بودند علی اختلاف القولین همه را بر خیم ترین اخشد و اهل قلعه آنجا غت را بطابا اگر کشیدند و موت و جیات آن پنج نفر معلوم نشد القصه را باب حصار از موضع آن است برداندر شیناک شده دیگر کس را یار نماند که از سوراخ نگاه کنند تا پروان آمدن چو رسد و درین اثنا فرستاده حضرت صاحبقرانی با مکتوبی بقلعه درآید مضمون نوشته آنکه حضرت باری سبحان ذیالقدرت از فی قدرت لم یزل زمام محاسن عاذا در کف قدرت را مینماید و عرصه ریح مسکون امروم و منظر نشان کرد آید و حصان قلعه و رزانت بلدان مانع تسلط و تصرف لشکر ظفر نیاید و بسیار مرد و کثرت آلات بزد و دفع محاکب آتش خشم جهان سوزان میکند و اگر بجای مال خود فی اریه و تعلقی بطاعت و انقیاد پروان آید و در قیض نفس و اموال و اهل و عیال سعی نمائید و بشدون و تهور تاش با سادات و علما و اکابر و اشراف پای خیم و انکسای پروان آمد و باحت باک شافیه روی نیاز و افتقار بر زمین بخانند و یکدل غزاین مقالید را تسلیم نمودند و حکم جهان مطاع صادر شد که شدون و تهور تاش با سادات و علما و اکابر و اشراف پای خیم و انکسای پروان آمد و باحت باک و سپاهیان که در قلعه بودند غزاین را متصرف شدند و همت پادشاه غزاین قدیم و جدید را که در قلعه طلب بود بملازمان عتبه علیا بخشید و فرما واجب الاذعان بنفاذ پیوست که شرفات قلعه بر زمین قهر از روی که بر راستمان میکشید بر زمین افکندند و حضرت صاحبقران کامکار اسیر بوغا را که در حصار بدست لشکران سعادت یار گرفتار شده بود میفرستاد فرخ حاکم آن یار در ستاده پیغام داد که شدون و تهور تاش در پیغ تقییر لیسود و بخیر فرج و خلاصی ایشان موقوف بر سیدن امتیاز است او را درین نمودی بدین صوب فرست تا اسیران ترا از آن و کثرت سجن چیل تمام راز سخت و آنحضرت سید برادر الدین ملک هزارگری شاه شانان عامل سیستان موسی قوی بوغا با جمعی دیگر از سرداران بجای غلبت قلعه طلب بگذاشت و بنید برادر الدین ازین بختین بنمود و بعد از آنزده روز که در آنجا توقف فرموده بود عنان غرمت بصوب کیه ولایات مغنط ساخت و ذکر توجیه پادشاه ظفر لوباجانب حصص حمی و تبحر آن موضع و شهر بعلبک در آن وان که نظام طلب محل قرار و استقرار اردوی پهایون بود حضرت صاحبقران امیرزاده محمد بن امیرزاده و مرشیخ و امیرزاده ابابکر و امیرسلطان شاه و امیرسونک و دیگر سرداران بجای فرستاد و چون شاذرا و نوایان بمقصد رسیدند بشیر را منخر ساختند اما فتح قلعه اندرون شهر بنا بر جصانت و رضایتی که داشت در غیر توقف نماند چون صاحبقران انقضیه فراغت یافت بخت تخییر قلعه حمی او جه همت عالی نمت ساخت علم دولت با تصوب بر فراخت و چون مالی آنجا از پای قلعه ماب و کثرت پای منصور شاه که در دوازده الفنت و عناد دشیمان کشته چاره خبر طاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق پروان آمد و شاه را در کان امر را که پیشتر آمده بود شفیق ساخته بجان مان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایم که در آن یورش بدست آمده بود بر بخار و مملوکان امر و خواص و مقران تقسیم نمود و چون دست ریزان تبحر حمی بگذاشت ولایات فتح آیات متوجه حصص شد و چون عصبه آن دیار مرکز اعلام ظفر بخار گشت ارباب حصص نا پسینی که یکی از امارا عالیشان که پیشتر رفته و کرده بود بقدیم مضارعت و مسکن پیش آمده و بدین واسطه از تروض شکر قیامت اثر صون و محفوظ ماند و چون خاطر انواران هم فراغت یافت عنان غرمت بجای بعلبک تاخت و موکب پهایون بعد از طی مسافت بعلبک رسید و خلاقی از شاه بده حصار آن که از بیکجای بزرگ تر بهی شده بودند تعجب نموده چنانچیک ملک که در گوشه دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از نظر بی پشت کمر نظر را بسافت در آمد و از جانبی شانده که در راه واه و السنه خواص و عوام دایر و سایر است که آن بنا بر اشارت سلیمان بنیم و یون ساخته و پرداخته اند و انداخته علم القصه فتح شهر بعلبک با سهل و حی میسر شده لشکریان از پیرو و غلبه روان که از آنجا یافتند سرم شکو و سپاس بخشیده بی منت تقدیم رسانیدند و بموجب نامه مود حضرت صاحبقرانی امیرشخ نورالدین امیر شاه ملک و امیرسونک و غیرهم نامرأ باسی هزار سوار بجای دمشق در حرکت آمدند گفتار و رهنصت و محاربه با فرخ حاکم مصر و دمشق و مفتوح شدن مصر و چون در آن در آمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقفت استند و یافت حضرت صاحبقران از آنجا هفت نموده روی توجیه بجای دمشق نهاد و در آن مدت که دیار عرب بغیر وجود پادشاه جانیان راسته بود امر آذمشق و غیرهم آن اخبار مکرر بعرض فرخ حاکم مصر و شام بود و رسانیدند و حدیثا

بر توجیه جانب دشمن و دفع لشکر خجاسی ترغیب نمودند تا از جاده قیوم فرستادند و راه صواب گم کرد و لشکری فراوان حشری بی پایان جمع آورد
 با تحمل فرستی تمام عنان غریب لطرف شام افت و چون دمشق رسید در استحکام شهر وضبط وفق حصار داری مبالغه لاکلام نمود و پان این سخن است
 که فرخ شادای که لباس ایل فقر لبس بود بغایت سخن رفته بخیر رسالت نامزد کرد و دو فدائی را مقرر ساخت که لازم باشد تا فرصت حمله بخیر زهر آلود سستی
 بذات همایون حضرت صاحبقرانی رساند و آن هفتن صوفی و کشش با آن فدائی که هر یک را بخیر زهر آلود رساق موزه بود روی بیایر سیر را علی بن زیاد
 و مقصد رسیده با او رسالت قیام نمود آخر الامر بغیر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی صورت یکدل آن مخاذیلین خاطر خواج و موهومانی که از نوین
 دیوان اشرف اعلی بود جلوه گردید و بعد از تفتیش و تعقیب خبر نامی بر آلود از اساقهای موزه ایشان پروان آوردند و مفسدی که مقدم دستا دکان بود ناچار گشت
 واقعه را برستی در میان نهاد و حضرت صاحبقران مؤید و منصور صلوات و صدقات موفور بار بار با فقر و احتیاج رسانیده بر بلخ واجب الادعایان
 بنفاد پوست کائن مذبذبا بجای زهر آلودی که با خود دشت کارش ساخته و جنبه یکدش را سوخته و درویشی طریق ادا و گوش و بینی بریده با نوشته پیش حکم
 مصر مستانده و رایت نصرت آیت از آنجا روان شده و قطع منازل کرده بواجی دمشق رسید و قبر سایه مضرب چنم فیروزی شعار گشت حجت رحمت
 خرم و احتیاط سیاقان پر امون اردوی همایون خندق می کردند و حضرت صاحبقران ملک مکان بر فراز انبساط برآمد و برج و بارو شهر را بنظر حیات و در
 و اشارت فرمود که قرولان بزوئی جلادت کشاده هم از گز و راه دست بردی نمایند و بنا بر منتهای اجاب الادعایان امیر سوخت و دیگر بجهاد ان پیش
 و از آنجا صایان بخیر بجهاد و دانا خواج و توکل و برجی قصد کردند که بباد حملاتش آنکس غرض جمعیت مخالفان بنورند و از دست راست سید خواج و شیخ
 بهادر و از دست چپ امیر زاده مستحکم و ایشان آیت مبارزت بر فراز شدند و عاقبت بنیم فتح و فیروزی بر برجم لوامی نصرت انتما و زنده شامیان با آنکه
 پیش گرفته و لشکر منصوب بعضی از ایشان را گشته و فوجی را بیکر کرده بد کاه عالم پناه رسانیدند و شش خبر بختن خواندند و ششنان شدند و جماعت بیدنیان
 که از حلب همراه آورد بودند فرمان او و همه را به تیغ سیاست بکشد را بیدند و چون لشب شد از پرده عیب امری بسی عجب روی نمود و فصل این مجمل آنکه امیر
 سلطان حسین که ذکر بجهاد روی و دین اوراق گذشته و غلوستی اغوا مشی مفسد فتنه اندوز از اردوی همایون پروان آمد متوجه شهر دمشق شد شامیان
 از بن خیر صبح با لاطلع مال آمدن گرفت و مقدم او را مقدر نظیر پشته و خندش آید و غلظت تمام شهر آوردند و از تمام تقسیم دقیقه فرود آمدند
 و از آن زمان امیر زاده شاد را بدوشش امیر شاد ملک را ازین افتد گاه ساختند و او صورت عاده را بعضی حضرت صاحبقران ساند و چون و زشتار کرد
 همایون کوچ کرده و یک فرسخ فاصله ای که بطرف کفنان مصر واقع است محل نزول خدام چهار چشم گشت و بر طبق فرمان لشکریان که در کار و دود و دیوار
 از تنگ بمقدار شخصی بلند قامت برآوردند و در پیرامون او خندق می کردند و مستلوانان بر هر طرف رفته تا بحد لازم برای پاس معین نمودند و بعد از دو روز حضرت
 صاحبقران کرد و نولام امیر زاده شاد را بر سران پیش فرمان فرمای مصر و شام فرستادند زنده مهارت آنکه امارت و علامات عزم غم ملا و درم جایگز
 شنیده بدو دست بر عقل این معنی نمائند که عرض سلاطین نام و از ارکیدان لشکرها و لشکون کشور و از کتاب منازعت و التزام مشاق شکر و ایوار
 معایت ناموس نامست و گزینندگان را اقامت مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت التماس را طلبیدیم و نمرستادی تا عاقبت مهم بخیر
 با آن شد که اردوی کجیان پوی متوجه با انجاست و ازین سبب پریشانی و آشغال همایان احوال ساکنان این بیاید اذیت و مع ذلک اکثر
 بد کاه و ارسال نامه و در و پس سبب بر وجهه دانی را با اسم لقب حجت میا را بید بساط مخالفت در نور دیده شود و راه منازعت مسدود کرد و رعایا و جنایان
 در زمان سلامت و عاقبت مانند والایا نظیر نهاده و قتل و غارت و بی و نوب و جرات و جرات عادت دارند و بباد که از رسمی ایشان همایان باز
 و سلام خدام پذیرد و تفرقه تمام بحال نام راه با بد چون مستحاده شهر داند نامی مصر و شام بخلاف سابق اغراض و اختراجهای آوردند و رفته و رفته
 او کشیدند و چون را آن یاد آتش زری و در عذر داری میوزیدند این معنی در نظر ایشان لغتی لاکلام داد و جمعی کثیر ازین طایفه را پیش مستحاده و انبر
 خود قیام نمایند و این صورت است و توت خویش تصور کردند و بدست که سیلاب فقر که در حرکت آید ناسب ماند و نا آتش مبار و ناسد اند
 و در عذر انداز تصایب شاه توران را بعضی از امیران گردانید و در عقب و اشرف و ایمان لشکریان پروان مستحاند و ایشان را بر سر بر اعلی
 و پشت که حکام دیار مصر و شام میگویند که مانند کان در مقام اطاعت و انقیاد و در از طریق مخالفت و عناد و بدو و دیگر طایفه را بر سر مستحکم که در ارم
 خسروانه از مرمر بکشد و بعد ازین شرایط سحران برداری بجای آوردیم و از بعضی ای جهان کشای سر موی بخا و دوازدهم از مرمر بکشد و بعد ازین
 خسروانه اید و ارم و خاطر بر آن قرار داده ایم که خبر از عطا و حث دست العزیزیم حضرت صاحبقران امیر از ر و غلظت بخشد و باز گردانید و چون

جلد ششم

ذکر ششمین روز از منتهی صلاحتان

الصفی مروضا

اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن یورت از علف شمرانده بود و فرمان علی شرف نفاذ یافت که یورت چنان علف غوطه را که در شرقی شهر واقعست بنظر احتیاط در آورند ایشان بموجب منموده عمل نموده جهت نزول موکب همایون موضع مناسب پیدا نموده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بنوطر و نذاجا را باز از علف باشد و چون اردوی همایون جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه لشکر ظفر نامه بار ویم و فور وضع و مقصور یکجای ایشان راه یافته است بطل آن خیال کوفته بجانب شرقی متوجه شده است باینکه یک گفتند که فرصت غیبت باید شمر و چرا که اینها اجتماع از شهر پرون ویم و واپس بیست لشکر خجایی در آمده بر ایشان حمله کنیم بچسب از مام احتیاط را در دست نماند و جمله متفرق و پرتیشان کردند و نماند و بجای جلاوت مابصریات روزگار پایدار بماند باین اندیشه باطل و سودای فاسد مجموع چندین مصر و شام جمع و جوشن اردوی پوشیده و نیزای عربی در دست و شیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمده بودند نیز و کان سیف و سنان کار و خنجر و سایر اسلحه دیگر بدست گرفته که روی انبوه از آن طلبه سر در پی سواران بخانه چندین خلق از شهر پرون آمدند که صحرای دمشق از ایشان لالاکشت و در ظاهر شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد و کشت آن یک مکان بچسب نشان نمیداد و چون مستولان از وقوع این حال صاحبقران سپهسالار اجزا دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان بگذرد و آلسیده و دولت از دودمان مصریان اشغال کرده دست در عروه و شقی و توکل زده بازگشت و روی جلاوت بمعالدان بخانه و فرمان آنکه لشکریان منسود آمدند و از سنگ حامل انتقال ناپی ترتیب نمودند و خزانه و خیمه و سپاهان برافروختند و شهر یارین را برانجا که کس از خواص مقربان بالای شته برآمده بمبار و غرض نیاز شغول گشت و بعد از املت ظفر و نصرت از دکانها احدیت پای مبارک در کباب نصرت منتساب آورد و غریوکوس و کور که و نغره پروران و همیل اسبان لرزه در کبند زانته الدیان ایشان شاده این اشلند دم جوان غار تمام رسیدند و حکم واجب لادنا صادر شد که بر لغار امیر زاده میرانشاه و امیر زاده شاهرخ و امیر زاده البکر و امیر سیلانشاه و دیگر امار و مجاهدان روی بخانخان آوردند و ایشان بایشان امر قیام نمود پایی رسیدن مقابله و مقابلت نمودند و از جوان غار سلطان محمود خان امیر زاده خلیل و امیر جان شاه و عیناث الدین ترخان امیر توکل و شیخ ارسلان و دیگر امارات و مان افکنان کشتن و سرانداختن شغول شدند و در مقدمه و بر اول قول رادر اتومان و امیر سوکنج و امیر شاه ملک و سید علی و شیخ علی بشار از امارات و شون صایان و تور و محمد ازاد و توکل و رجب و سایر مجاهدان نصرت شعار را بایت شجاعت و منازعت برافروشته دست باز و می تیراندن تیغ زدن بر آوردند و از جمیع جوانب آتش بیکار بالا گرفته روز رست بخنجر ظاهر گشت و میان جان تن و سر و بدن فراق روی نمودن گرفت آخر الامر نیم خیزد و ظفر بر پرچم ایت نصرت آیت وزیدن گرفت و لشکریه روی شام به انضمام رفتند و سپاه پهلر حشام شامیان را ناکن عمارات و شوق زانند و بیات از ایشان بیتیغ تیر که زانیده بر خاک مذلت انداختند و چندان سیاه بر زمین افتاده بود که محاسب و هم بهر حدان نتواند رسید و این واقعه عظمی در روز سه شنبه نوزدهم ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانه اتفاق افتاد و در اثنا حرب و ضرب امیر زاده سلطان حسین که معسره پناه شام همین اهتمام و اعتنا تمام داشت و در برابر امیر زاده میرانشاه و امیر زاده شاهرخ اتفاقا تو بلاق قویون که از حمله از مان کاب جانب شاهرخ بود و بر سیده غنان ابلش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش بر دو غوغو بجهل رفت صورت گرفتاری و اربع همایون حضرت صاحبقران ساینده یرلنچ جهان مطلع بچس و قید امیر زاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از چند روز خدش شفاعت امیر زاده شاهرخ چوب با ساق زده یکدشتند اما همچنان در مقام حجاب مانده یارای فتن خیزند نشان نمیشد القصه روز دیگر بیهزار هفت کشور از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده اندک مسافت قطع نموده در وین شته نزول فرمود و دیگر روز از آنجا غم آنحال شده حکم عالم مطیع صدور یافت که شریف و وضع محکم است در حرکت آیند و در پیش صفوف عسکرون آثار سپهان شکوه مند مانند صفی ترتیب دهند و دندان خرطوم آن و اب میب را بسلاحهای کونا کون بیاریند و لشکر قیامت اثر باین نیت وزپ روانه شدند و نزدیک دمشق رسید بالای موضعی رفیع که بر شرقی شهر بود برآمد و کوس و کور که زده سورن انداختند و دمشقیان چون بیکت سپاه که تا غایت بر آن اطلاع داشتند و قوف یافتند و روشی مثال فرغ آنکه که در دشت محشر شوند استماع نمودند چیران سراسیمه شدند و بدیهت تمام بدفع قضای مبرم مشغول شدند و لشکریان پر شاخشوی از آنجا شمشیر برکنار جوی مفاک که حکم خندق داشت فرود آمدند و از تور و کا و سپر پارس اردوی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از رعایت خرم و حسیطه طر حسب یرلنچ جهان نظر سواران تندخوی از جوی گذشتند و در برابر دشمن صف کشیدند و مخالفان اگر چه بسیار بودند آلات و ادوات حرب کما حجب وینعی همراه داشتند لکن از یم و تشریدی که روز پیشتر شاده نموده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بجای خویش توقف نموده قدمی پیش نهند و درین اثناء

جلد ششم

فرانر حاکم مصر شاه شام مصر

الصفا روضه

والی مصر و شام و امرا علی قیام مثل نوروز حافظی فی یک و دیگر خواص و مقربان مساز باط مشورت محمد داشته پرسید که در دفع این واقعه عظیم رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگر چنانکه فوتوری بحال راه یافت و طایفه از مردم دیار ما متبیل رسیدند انچه مدت و المنة که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ زن نیزه گذار شما بسیار صلحت آنست که پشت انتظار بدیوار حصار نیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم جمعی عینا که بجز تجربه و گیتا متناز بودند از این پیر سران زدند و گفتند که خود را به اندیشه باطل و خیال فاسد بازی اودان کار خرد مندان نیست در آن ساعت که انجماعت بر عایت ضبط و محافظت کوچ میکردند ما بهیات اجتماعی از قهای ایشان را ندیم و آنچه مقدور و میسر بود کرد و انکار ایشان سعی می کوشش نمودیم خبر بوار و حصار فایده بر آن مترتب نشد چاره آنست که امر و زاین قوم را بجنان این شیر شکنین اده و چون مانده بپس سو کواری پوشد ترک ولایت شام کرده در پرده قلاک با سواران خویش راه مصریش گرفته روانه شویم و درین شهر خجندیان رعایا که ره انبوه اندا که بجز نظام اهل و عیال خویش جنگ کنند و قلعه و حصار را بخاوند فلما مطلوب والا ما خود را از غرقاب ملمات بساحل نجات رسانیده باشیم هم را این سخن تحسین و مقبول افتاد فرخ حاکم مصر و شام المچی پیش حضرت صاحبقران کرد و ن غلام فرستاد که آنچه دیر روز واقع شده رضای در آن مقرون بود و جمعی از رجال خال آن جبارت اقدام نموده بودند و ما برهان عبدیم که معروض داشته ایم که رای عالی صواب پسند لیکریان امر و زور دست از محاربه کوتاه سازند و فتنه ای پای ایقتاد پیش آمده بخدشتی که عهد کرده ایم قیام نام المچی بابرگاه فلک استباه رسیده و پیام گذشته و پیشکشی که دشت بگذرانید و بطریق فرمان جریک منصور عیان از مرکز بر تافته منبیل خود فرو آمده و چون سلطان مملکت صبح از نیم کو اکب کرد و ن خرام بنکام شام روی انخرام بجایب ولایت مغرب نهاد فرمان فرمای مصر و شام با اکثر مقربان و مخصوصان ساختگی که بر کرده در نیم شب جمعه صلوات تفرقه داده و هار شد و از دشت پر و ن آمده روی منار بصوب مصر آورد و شخصی در میان مردم عجمی متناظر دار و از ایشان روی کرد و ان شده بچنان هر چه تمامتر پیش امیر زاده شایر رخ آمد و کیفیت حال از نمودن شاهزاده که مشارالیه او را پیش حضرت اعلی فرستاد و چون ای عالم رای بر آن فتنه مطلق شد و در آن حبیل از دغان صدور یافت که امیر زاده ابابکر و امیر جهان شاه از جوانان شهر را مرکز و در میان گرفتند تا کسی چون تواند آمد و امرا با تمکین و سونجک و امیر آلود و جهان شاه و علی سلطان دیگر که بداران و شهرایان غلبه از جندیان بر عقب کر بخیکان روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساخته بر خاک پلاک انداختند و دیگر هر چه دشتند از صامت و ناطق بکشتند و نیم جانی بخوار شقت پیرون بردند و زدند که شهسوار کرد و ن خرام پسا د شام را انخرام داده و توج حصار و فیروزه فام شد حکم قضا مضامنا در کشت که لشکریان تبریب تمام در حرکت آیند و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند ایشان بر حسب فرموده عمل نموده و انحضرت قضا ملقب را که از تخریب ملک طاهر والی مصر بود در بر قلعه واقعست بفر دلب خویش تدبیرین او و شاهزاده کان و نویسنده ان رعارت قلعه نزول کرده تمام محلات پیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آنست تحت تصرف آوردند و چندان افش و امتنه غریب و اسلحه بدیع بدست عساکر گردون مائل و فاما ملحاجان چالاک از شمار آن عاجز آمدند و صاحبقران که پیر سیرت از جن عقیدت و صفای طویت بفرم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از زو جات طاهرات سید کانیات و خلاصه موجودات بوده اند زیارت بلال حبشی که منظوم نظیر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی بود سوار شد و در آن بقاع مبرک مرا میا ت بقدریم رسانیده روی توج بمنزل همایون نهاد و عرب و مهر اسپن رضای را ملی دمشق افتاده سادات و علما و مشایخ و صالحا و اکابر و اشرف و رؤیس اعیان بقدر مطاوعت و اذعان از شهر پیرون آمدند و بابرگاه فلک استباه رسیدند و زبان بدعا و ثنا کشاوند و تبرکات و تسوفا بی انداز کشیدند و مال بان قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و توج به تحسین آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر آلود و از نو سیدکان خواج مسعود سنانی و جلال الاسلام دمشق را آمدند و روز جمعه بر سر منبر بنی امیه خطب بنام ولعت همایون پادشاه بیع سکون حضرت صاحبقران خوانند و کفر فتح قلعه مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران و سپان و دیگر قضا یا ام چند شهر دمشق بعد از سپر قوق بی کلفت جنگ و شقت محاصره در تحت تصرف حضرت صاحبقران تسلیم گرفت اما زیوار کو تو ل و طایفه از جندیان که در قلعه بسر بردند لایت خلاف و عناد برافراختند و بمنارعت و محاربت حصار را وسیله نجات ساخته آتش رزم و یگانه کردند و انحضرت آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری لشکهای بزرگ ساخته و از بلند می و عروج سر فلک البروج یکشده بود و بنفایر و افراوان مردان جنگی مشغول بودند و از ستم نادک و دلفور و قارورهای نخط عالم نوز و ضرب سبک عدا و تخمین و دیگر اسباب ممانعت که اهل حصار را آاده و میباید داشتند محال نمیدادند که پرمونان گردد و حضرت صاحبقران فرمان داد که شاهزاده کان و نویسنده و سایر سرداران و جرتیب پیش فتنه اطراف را احاطه نمایند

جلد ششم

غیرتکامبر بنو نیشامی

الصفا مروضا

و سرکار بخش کرده عراده و فنیق و دیگر اوقات حصارگیری مشغول شدند و عقب زده آب خندق را زده بنچیان اینچنین چنگ بنگ کردند و هشتال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت و در عراده از این ناوک کفکان آتش از این بهمانی که منقوض باشند و در این اوقات اشارت علیه صدر یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرسلیمان شاه و دیگر نوکیسان و قلاق بحاجت کفان کنند و کامت چهارپایان سپاه حضرت نشان و حمایت رکاب ایشان بحلف خواران شدند و بر بعضی منموده عمل نموده و در حال این احوال بنچیان شکمهای بزرگ را بشن میبافتند و سرکه بر آن ریخته و شکسته پیرونی می آوردند و در تجویف برج و باره و طایف سعی و اجتهاد و تقدیم میرسانند و پیش از سربروج برج طایفه که سرکار التون بخشی بود و بلندترین مجموع برجها بود و بر حسب فرمان آتش بر آن زدند و تاف و تاف و او را کشته شد و بجایداران لشکر فیروزی شعار سپرد و سرکشیده بمحل تمام توجه حصار شدند تا که مقدار دیگر از دیوار بر زمین افتاد و عناری عظیم بدیده شد و قریب هشتاد کس در زیر آن ماند لشکر جلالت شعار که با تجماع توجه قلعه بودند باریکیت ماند و مخالفان فرصت یافته رخنه را محکم نمودند و ماخو فی عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافت و با آتش و دیگر فتنه از دوند و جانت دیگر از حصار برفتند و بالضروره نیز دار کو تو امل و کلالتن قلعه در دما از باز کرده روی توجه باستان حضرت ایشان آوردند و محتاج خزاین و مقایده در و بر ابله زمان عتبه علیا سپردند و نیز دار که رهسپار رئیس اهل حصار بود و بشال واجب الامتثال سایاق رسید و اموال سپهران تصیر و ارباب دیوان آندو انحصار اوقات حرسین الشرفین انباری معتبر و قلعه بود و چون رای عالم رای بدان اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ آفریده دست تصرف بدان را نزنند و یکی از توابعیان بری ملک نام صدمن خواند آنجا برداشته بود و دخترش را اشارت شهنشاه سیاست چوب پس پیش زده بجای جور از وی گرفتند و مقتدایان دیانت موجب اشارت حضرت در صد و پنجاه غله آمد و میرک من از آن سبه دینار که یکی فروختند چهار سال بود و او ایام پریشانی و غور و بیسیار کم یافت بود و مبلغی خطبه از انبار حاصل کرده مجموع را بخدام حرسین تسلیم نمودند و چندین که تمامت ایشان عید و مالیک بودند بعضی از ولایت چکرس و برخی از دیگر ممالک بموجب فرمان بر شاه زادگان امر اتمتیم نمودند و باقی اهل قلعه را از صغیر و کبر و غنی و فقیر گرفته و محقران را از ایشان جدا ساخته با دیگر شپه و ران بر امر انجمن کردند که خان کوچ ایشان بهر قدر رسانند و همچنین حکم شد که در کمال الدین مولانا سلیمان که هر دو از زمره طبیبان بودند خان کوچ بار السلطنه بهر قدر رسانند و همچنین در خلال این احوال حضرت صاحبقران از فقر البیت بکوشک فرخ آمد و تجسس که یکی از امرای عظیم بود و در قتل رسانید و در انتقام روح بخشش از این برید که مردم به هوا و هوس خود آن همه عمارات بشکافت رفع ساخته و پروخته اند و از برای مهمات مسلمین یعنی حریمهای خاتم النبیین بشکست و مروت آن نبود که بر سر مرقد فرخنده ایشان خشک چند بر بالای هم نمهند و بان که بر سر آن دو مزار تبرک و وقفه عالی مرتب سازند و شاه زادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان از امرای شیخ نورالدین ملی سلطان و مشکلی حاجه بمقتال امر قیام نموده غایت سعی و کوشش و نامت پست و بیخ روز و کینه از تنک سفید تراشیده که در رفعت و استواری از عمارت حرمان نشان میداد و سمیت اشکال فیت و چون نقد را بچ آن ملا و مشکوش بود بمقتضی حکم لازم الاعلاعت نفوذ و زرار کار بسته و تخلص برده بنحایت صد شقال و پنجاه شقال و ده شقال و کمتر ازین بقب همایون و اسم مزین ساختند و کوکرت نفوذ و دیان ایشان بر تبه بود که در اندک وقتی از محل دارالضرب مبلغ سیصد هزار دینار یکی بخزانه عامه و اصل شد و اشارت علیه بار سال فتحا مها و فرستادگان فتنه مسکو که اطراف ممالک حبت خوانین و اغایان و شاه زادگان و سایر اشراف و اعیان انداخت و مشران فرستاد باصیاف و شمشیر کلاه دانی بر روی توجه به مالک ایران و توران نهادند و صاحبقران جانی که خواجرجن را بقتل مش اسرار شاه شهر رخ فرستاد که امیرسلیمان شاه و امیرزاده با سپاه فیروزی شعار بجانب ساحل دریای فرنگ رفته و آن حدود و نواحی را از شهر عک تا زانند و ایشان عثمان آن دیار تا شنبه جموع آنور کشته غارت و تاراج کردند و اسباب و اموال سپهران بدست آورده کامیاب و کامران برگشتند و در خلال این احوال قریب بیست حضرت صاحبقران بدیده آمد و بنحو بعضی صعب گشت چنانچه امرا از آن کجنگان فرستادند و امیرزاده میرانشاه را بهیچ از سرداران سپاه که موکب ایشان بودند ظاهر و مقارن وصول شاه زادگان نوکیسان آن رحمت صحبت تبدیل یافت و در این احوال حضرت صاحبقران روکش منیر اندیشه بر خاطر گذشت و در مجلس خاص بر زبان کوهر بیان گذارید که یکوست و جمع میسرید که در آن وان که مروانیان ابلت پست نبوت سعادت میوزید و بدخصص معاویه ویزید که نسبت با دما و ابن عمر و صبی حضرت رسالت پناه و وسط کرم و امیر المؤمنین حسین از ایشان حرکات نامرضیه صدر یافته بکمان شام با اجتماعت معاونت می نمود و غفل و در اندیش این صورت بسیار سست شد و کچونکه طایفه از امت افضل و مایه و سرور اصفا باشند بر این

جلد ششم

تذکره بعضی افعالیان متوفی در سال

الصفیاء
بر مضمون

دارش در حضرت از بک جلاوت و غلایت ربانی فایز بشیخ غایت و ولایت رسیده باشند جانب اهل بیت او بکندارند و بادشاهان ایشان را سازند
هر کوه جزو غم و غم و غم یعنی رباره اهل بیت طاهرین را وادارند بالذاتی عجب و اکنون این نقل بر بنیاد رسیده چاکر خلاف آن بودی از و اول
مالک الملکی که بمکه ملک و سلاطین بدایع عهودیت او علم با است و افشار با وج فلک و ارباب سرحدات و سوارانی این حیثت حواله اولاد و احاد
ایشان که بشیخ با و اجداد خود متصف اند بر فی و از نوید است این معنی درین هفتصد سال یکس از رباب و تجلی مال از باطن تیره خویش خست نیافت که
بر سر مقبره و در حرم بزرگوار رسید مختار چار دیواری طرح انداخته و از ابتدا رحلت ایشان تا غایت مراقبان هم نشین و هم صحبت حضرت رسالت پیروان
و رونق بوده چنانچه مشاهده رفت و بعد از اذان این کلمات که از دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان کیمیت است خلیفان را منادی عقیده
آنحضرت مجرای معلوم شده روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلاث و ثمانه پناه است سمات به نیت غارت و تاراج روی فخر شجر آوردند و دست
تسلط و استیلا بر روی و منب کشاده طریق مدارا و موساسا به بندند و مشق را از پیروان قوی و ناتوان همیشه و اطفال و سواران اسیری کردند
و آنچه سالها از بزرگان اندوخته بودند از روز و جوهر و زر و زیور در یک ساعت بدست پادشاه و الا که قادی صحت پیوسته که غارت کران را روی
همایون صنوف فرسی و روسی و سقرات و سایر قماشات اسکندریه و پشیش گرفته می انداختند و بجای اینها زعفران و مصلحات از کمر و افسار
میکردند و در نقصان این جلال است از شجره کجی کش در مشق افشاده و طبقه و سر طبقه که از چوب ساخته بودند و رنگ و روغن تریل اده و بر طبقه
بنایند پاک سوخت و پیش ازین که کش در آن غمیری شاد و با وجودی و اهتمام اکابر و شرف و عاقل مردم در اطاعت آن تارک و محل محرق و شکست
آتش فروغی نشست و درین اوقات از غایت پریشانی بآن نپرداختند و در آن اوان جز این تراق مسجحه سحر و آفاق سیده امیر شاه ملک را با فوجی
از لشکریان آتش آمیز که در روانه فرمود تا جامع خیامیه را از آن حادثه صیانت نمایند و چون متفق آن از چوب بود و کمی و کوشش ایشان مفید نفعی
و شعله غضب پادشاه بجایان چنان بالا گرفت که منار مشرقی مسجد مذکور که از سنگ ساخته بودند تمام خاکستر گشت و منار عروس که نزول عیسی بر آن خواب بود
بنابر ضامن گور شده و وجود آنکه اصلش از چوب است و ظاهر آنجا کج اندوده اند سالم ماند و بسجک آتش در آنجا تصرف نکرد و چون تمامت مشق سوخت
و آنچه در آن شجر بود تاراج رفته آتش منب و غارت و مجموع بلاد شام و فروخته گشت رای عالم آرای پادشاه جهان کشای غرم معاودت تقسیم فرموده
و از موقوف غنائات عیادت علیه صدور یافت که سیدان مشق سایر ولایات شام را را کنند و حسب فرمان بدینجان مشق را جمع آورده باشند و آن
شهر رسانند و روز شنبه چهارم ماه حضرت صاحبقران کردند و توان و ست کام کامران بجای کفان در حرکت آمده بره فاره و نیک روزند
و بنحو رسیده نزول ابدال فرمود و در آن منزل که نمون بود از فردوس چنان باغ رضوان حکم شد که و مثال واجب الا مثال نویسند یکی شعر بر آنکه
امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان موجب فرمان نشسته بودند و اد حسین و پیری یک و سایر بونا غار لایضا است و دو نواحی گذشته
خود متوجه پای سرای کشی گشته که ایالت تحت کله کوهان را به او حواله شده و دیکه بنی بر لکه محمد علیا توان آغا و فرزند آن بجای اردو می
روان شوند و این و نشان بجهت شرف نوش که شسته مسجوب دانه خواج را رسال نموده و حضرت صاحبقرانی از آن مرحله نهضت نموده سه منزل
قطع فرموده حوالی حصن از بنار و کوب نصرت فرین مسجبار گشت و بنابر آنکه مالی آن یار در مدت غیبت رایت نصرت شمار از جاده افتیاد پای پروان
از عمویش که منور است پس ایشان رسیده و آنحضرت جلاله تقیم مشورت شاه زادگان امر اعظام افواج لشکر قیامت اثر بجای طرف مرستاده از آن
امیرزاده و تهر و امیرزاده اکبر و امیرسلطان شاه و امیر شیخ نورالدین بمحض فرموده باده هزار سوار بطرف هرگز که زبانی سیلانی غنیمت روان شدند
حشم و اقتدار که کجی میرفتن تبار زد و امیرزاده سلطان حسین امیر براندق با پنج هزار کس متوجه صوبه انطاکیه گشتند و همیرزاده خلیل و ستم طغای بوغابرا
و تهر خواجاق بو قادی سلطان قوچی و دیگر سرداران را پانزده هزار نفر روی تبریکانان کوک که برکن رفتن نشسته بودند بخاند و امیرزاده اکبر با
برافرا که در طراست ایشان تعیین بودند تا شجره ذی رفته و دست هم اگر کوفند از حشم ذوالقدر گشتند و آنجا جماعت که کجی خود را یک مظهر انداختند و
شاه و دکان مذکور را لشکر متوجه و از آنجا بگشته و از بول گشته بکنار آب فرات آمدند و از آنجا روان شدند و همیرزاده سلطان حسین با بجهاد
جوانان را به انطاکیه رسیده آنچه یافتند با تاراج دادند و از آنجا عنان غرمت بصوب حلب رفته و راه امیرزاده خلیل سلطان را شکر قول کرد و در
رایت و میرفتن چو ستم و اتفاق متوجه قاهره روم شده در آن حوالی بکنان رسیدند و آن قوم چاققت در برابر عساکر که در آنجا تصرف کرده است
تور بر زمین و پکار کشاند عاقبت تیج حسین سپیکو کوب که اس و رئیس ترک بود کشته شد و برادرش از حاکم ستمین روی سپا که زینحاند و سپاه بجهاد شقا

جلد ششم

ذکر فتح حلب بمحض فتح نیکر

الصفی

تبع کین از نیام هر دو آورده و جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان گرفتند از آنجا که از مقصد خبر گرفتند و دشمنان آمده و چون پادشاه نظر هوا بجای جمعی رسید شنیدند که مالی آنجا از بخت بد و طاعن نفس انهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتحاکاه توجه در آنجا ترتیب داده بودند کنده و میران ساختند ازین فعل کوهبده شعله خشم جهان کورش بالا گرفت و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده سکن آن شهر را بکشتن و کشتن در اینده و مساکین و دند حضرت صاحبقران آنجا هضمت نموده بعد از قطع منازل چون بجای حلب رسید سید غزالدین هزار جری و شاه شایان و موسی بونیفا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب فرمان آنرا احاطه کردند و آتش مشرور شهر زده بقیه تجارت را بسوختند و رایت نصرت آیت از حوالی حلب هضمت نموده بچهار کوی بکنار آب فرات رسیدند و درین مکان امیر زاده رستم و امیر زاده ابابکر و امرا برانرا بموکب همایون پوستند و امیر زاده خلیل سلطان امیر زاده سلطان حسین امرا قول و جوانان را نیز آمده بغزنین بپس استعدایا قند و اکثر کشتن مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند کوفته و یاراد روی آن غنیمت بیک دینار فیروختند و چون آن پورشش امیر زاده سلطان حسین آنرا جلالت و مردانگی بطور رسانیده بود ملحم خسرواندر رقم غنوبرالات ایشان کشیده مشرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاه زادگان و امرا که بقیقون قبه بودند با غنایم بسیار با کشته بار دوی همایون محض شدند بیریغ جهان مطاع صدور یافت که از فرات عبور نمایند و از جمله گذراندن رخت خاصه و کشتی از پره آورند و نویسنان و لیکان بموکب سر دشمنان از آب بکشدند و بجای قلعه میره نزول فرمود و آنجا بقدیم طاعت پروان آمده بقدر وسع و مکت خویش بشکستهای لایق گذرانیده مشمول عنایت حمزه و انکشت و حکومت آن موضع بروی دست یافت و از عبور لشکر منصوب کرد و طای بر حاشیه بغیر سکن آنجا بخت و دشت و دشت این اوقات امیر قرا عثمان بدکاه فلک هشتمانه آمده پلاکات بکل عرض رسانید و ملحوظ نظر عنایت و عاظت گردید و چون تهر زار شهر را بکا بکا از آنجا در حرکت آمده خاطر خیره حضرت میلشکار فرمود شاه زادگان امرا و نویسنان و سایر طرازان بخروزه راه بگردانند و در پرچم راس العین جگر که بهر سیده شکار کنان متوجه شهر و حاشه اشرف و اعیان آنجا با تخت و هدایا بار دوی اشرف و اعلی آمده مستظهر و اسوده خاطر امر اجبت نمودند و رایت نصرت شمار از روحا هضمت نموده بجماری رسید که موطن جمعی از اربابان بود لاجرم فرمان قضا مضامناذ پیوست که بجا بدارن پس این موضع را از بخت وجود کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشانرا عنینت کرد و قلعه را بضمیمه کردند و درین اثنا هند و شاه خراجی از رنمزه آمده خبر خوشش رسانید و نوکوان آغایان و خوانین که پیراه او بار دوی بزرگ رسانیده بودند بخت و هدایای ایشان معروض داشته آنجا بصحت سلا حضرت بازگفت و ولایت ظفر قرین وی توجیه بدارن آورده هند و شاه خراجی و نوکران آغایان و خوانین که با او آمده بودند با مکتوبات و پلاکات رخصت امر اجبت یافتند و سلطان حسین کفای که بکس کفایتها را در داکم بدارن و دیگر سرداران اطراف و اکنت بدکاه کیتی پناه توجیه بودند از عنایت شامل و عاظت کمالی و دشمنان محمود و سایر اعیان اشرف شدند و چون سلطان عیسی حاکم بدارن که چندگاه بموجب فرمان ر قلعه سلطان میتن و بموجب پس بود ملحوظ نظر عنایت و عاظت شد و فرمان اطلاق و نفاذ یافت و او بعد و سپان ر میان آورده بمانی چار با ایمان غلام و شاد او را گردانیده که مدت العشر ایط خدمات تقدیم رسانیده در دست رضای خاطر حضرت بهیچو جاسپال اغفال جایز ندارد و در نیوقت که چو فلک فرمای متوجه شام بود مناسب چنان می نمود که بخش خویش در سلک خدام عالم تمام انضمام داشتی و اگر بنا بر قرب جرات جوار اعدا این معنی ر بسته بخدمتی بایستی که یکی از سزندان بیاوردان احرار این سعادت تعیین فرمودی و چون برین امور از اندیشه باطل و رای قاصر قضیه کرده از قلعه پروان نیامد و چون ظاهر بدارن از وجود پادشاه باد و دین همت فرامی جرح برین کشت خیمه آفتاب تاثیر سایه تغد و التفات بحال و انداخت و ایلمی فرستاد خدمتش را طلب داشت از کمال شقاوت و بی عقلت از کوشش پروان نیامد و در خواش در در چهار دیوار حصا غریبه از اعتنا مثال عدول حبت بنه آنکه استخلاص و محاصره قلعه بدارن بطول مان مختلست و علف خوار که علیق سبسان لشکریان از آن حاصل شود در آن حوالی بنود از موقع جلا میریغ عالم مطاع نفاذ یافت که متجده و فرمان برداران محب و ع اسواق و دوروب و قصور آنرا با زمین هموار و بکیان ساختند و تر خشک آنولایت را با آتش قهر و غضب سوختند و رای ممالک شان امیر قرا عثمان را که بر آن قلعه قرب جواری داشت بغایت بی ایمان سرفراز کرد و اسبند امر فرمود که در محاصره سلطان عیسی لغافل و کمال جان زنده و عنایت پادشاه حاکم حص کف و حاکم از زیر و دیگر سرداران اطراف که متعلقین بمم دولت و به اردوی گردون شکوه آورده بودند با جماعی طلا و زر و کمر شیشه زر را بخصا ص داد و رخصت انصاف ارزانی داشت و موکب نصرت قرین قله نصیبن رسیده بیریغ صدور یافت که آنرا خراب سازند و مالی آنجا مقابل در و ب پیش آورده روی است کانت بزمین بخاندن و زبان بخرع و کدر

بجشد و عرق کشایش در حرکت آمده فرمان شایکس کس نزار ایشان نشود و درین ایام امیرالامین دایم امور کشت که متوجه کرجستان شود و بجای حضرت صاحب
ناید و خدمتش بر حسب فرمان بهجات روان شد و فکر لشکر کشیدن و فرستادن صاحبقران فرما فرمای
انام بجای کرجستان و طرف مدینه الاسلام چون اردوی جهان پوی ز ظاهرا درین رنجش آمده کوچ کرد و فرمان
قضا امضا و ویراقت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و رئیس شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و تیمور خواجاق و قافا و سید خواجیه پیر
شیخ علی بھادر و دیگر بھاداران سرداران متوجه قلعه النجی شوند و بعد از فتح قلعه روی بقیع و دستبصال کرجان نگه میدارند و حال نشند و شاه زادگان با
امرا و لشکریان حضور برایت شجاعت با آنصوب برافراختند و در جنگ تمام توجه اعلام نصرت انجام بجای سید اکس و بلاد شام از ملازمان امیرزاده میرزا
و شیخ محمد داروغه و از بقربان امیرزاده شایرخ و امیر فرید و شاه بترقنی شارت زنده شهریاران روزگار بجای حصار النجی رفت و بقیع مشغول شد
و اما قلعه با وجود قلت عدد از برای قوتی بجان رسیده پوست و چرم کند و قایده روح کرامی ساختند و بعد از فتح آن انبصر و دروازه باز کرده قلعه را
تسلیم نمودند و کو تو اقله سلطان اعدا خلاطی را بنده کرده بارودی همایون فرستادند و شاه زادگان امرا و احوالی قلعه و انیک رسیدند از فتح حصار النجی
آگاه شدند و لاجرم عنان غریمت بجای کرجستان افتاد و در اولایت دست تسلط بغارت و تاراج برآوردند و ملک کرکین چون بر تو بقیع سپاه نصرت
قرین اطلاع یافت از دروغ و بیزارانده اطمینان فرستاد که من کی از کترین زندگان استان سعادت آیشام و هر که که لومای نصرت انتقام سایه عافیت
برین یاراند از بنده بدرگاه پیکر شتابان شایم و شاه زادگان کس فرستاده صورت اطاعت و انقیاد اورا معروض آید بر سلطنت مصیر گردانیدند
و دست از تخریب کرجستان باز داشتند در سکول و آن حوالی توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان ایشان برسد و در خلال این احوال
یرلغ واجب الاتباع نفاذ پوست که سلطان محمود خان امیرزاده رستم و امیر سیدمانشاه و امیر ضراب و جاکو رستم و طغای و قافا و دیگر سرداران
و امرا با گروه انبوه از سپاه جهان کشای بسیل تخیل عاجز نمیدادند و ایشان بموجب حکم روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل مقصد
رسیدند و قبل مدینه الاسلام فرسود آمدند و در آن موضع شخصی فرخ نام از قبل سلطان احمد جلایر بک بکومت آن موضع قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر
از اترک و لغو اب که در بغل و مجتمع بودند فرخ شقاوت منجم خیال غلامی رنجید جادو در مقام مهاغت و منازعت آمده خاطر برزم و پیکار
قرار داد و چون از توبه لشکر جلالت آماردن نواحی و حوالی هشتمتاریافت امیر علی قلندر از مندی و جان احمد از بقوه مداین پروانند
قرب میدارند و از جلد عبور نمودند و منسخ شاه از حله و میکایل از رجز روان شده و به اتفاق با سینه پاره و مکمل متوجه میدان رزم سپاهانیا
سینب گشتند و از این جانب امیرزاده رستم امرا و لشکریان هوار شدند و مخالفان از لشکری و اردو میان گرفتند و بجای و جلد رانده در حوالی
عمارات جنگ اتفاق افتاد و جان احمد با فوجی انجماد و ان لشکریان قتل رسیدند و اغلبی از بجنده خود را در آب انداخته غرق شدند و امیر علی
قلندر و معدودی بجز از شقت نیم جانی تک پاپرون بردند و فرخ بی فرجام کپش از حکومت مدینه الاسلام اختیار و وجودی نداشت با وجود شکستی
چنین که بر امرا سلطان جلایر را یافت دل از عمارت برنجی گرفت و به عمل و عسی روزگار میکند و ایندو دیگر و غدر و بجا میکشت و بزبان تنیده
تقریر میکرد که سلطان احمد با من مستدار داده و مبالغه و الحاح نموده که اگر صاحبقران بخشیمایون خویش متوجه این دیار شود شهر تسلیم نمایی تا بر عیت
ضرری نرسد و پسر آنحضرت بر چند شاه زادگان امرا بیایند و در مقام مهاغت یکجبهت باشند و بعد از این کس سپار و بقدر میویشات قدم نموده ملک
نگاه دار و من مخالفت سلطان منست و آنکه کرد زیرا که بر کشیده و دولت پرورده نعمت و ایم و بدین غدر دل پذیر عصابه مخالفت بر پیشانی بست و
علم بدال قتال با فراخت و بسیاری از رعایا و لشکریان از فرقتی در مخالفت شھر با خود یار ساخت و در محلی که دریای میجا در توج آمد فرخ و امیران
افشار که گریخته نداشتند پیش می آمدند و دست بشارت پروان آوردند بر محاربه و مخالفه مشغول میشدند و فکر توجه بر آیات فتح آیات بجا
بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرخ بدین نهاد دران و ان که حضرت صاحبقران از ولایت
شام مراجعت نموده بموصل رسید بموجب فرموده برآید و بجهت امیر سید شاه و سپاه بیک هفته مکث نمودند و از پیش امرا و نویسندگان که بجز
فرموده به بغل در فتنه بودند قاصدی آمد و صورت عفو و عناد فرخ معروض ملازمان رکاب همایون گردانیدند چون آنحضرت بر آن حال اطلاع یافت
با جمعی از سپاه نصرت تعالی با بغل فرموده و ضبط و نسق امور غرق در محله امیر شایرخ کرد و فرمود به تیر بر روند و بخش همایون متوجه دارالسلام
بغداد شد و برآه الطون کو برک در حرکت آمده بعد از قطع منازل مراحل مقصد رسید و بخار و جلد طرف پیمان آب در مقابل دروازه قریه تعالی

جلد ششم

تکبیر مصر بعد از آمدن لشکر

الصفی

طوق نظیر یکیرافراخت و لشکرهای قهرطراف و جواب شهر را حاطه نموده نچیان آئینش بچک بمقتضی شادرت حنر و فرزند بکار خویش مشغول شدند و شاه زادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از امرای عظام امیرسلیمان شاه و امیرشیخ نورالدین و برندق و جان شایر و رستم طغای و قاضی و علی سلطان و سایر امرای تومان و قشونات از سرکار خود هر کس نچیان برکاشته بودند و بجای دران هشیار کاروان اعیان و حمایت ایشان بازداشتند و فرخ از برای تحقیق آمدن حضرت صاحبقران شخص مهمند که پیش از آن دیده او بدیدار آنحضرت روکش شده بود بهر رسالت پروان فرستاد تا بار دیگر طلعت همایون و رابعین القین مشاهده کند و آن تنه پیاپی سیر راعلی آمده مشافهه بادای سفارت قیام نمود و خلعت و نوازش سرافراشته مراحت کرده صورت حال را چنانچه مطابق واقع بود فرخ رسانید و فرخ با آنکه میدانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی محقق کرده او را بدو غوغا متهرم ساخته و آن صادق را محبوس ساخت تا بدیکران کنوید و در انکار ایتان با پادشاه کیتی ستان اصرار نموده برقرار سابقه پسر پشمری بر سر کشیده و بازوی تهور و جبارت بحاربه و مقاتله یکیشاد و درین این حالات و وزیران شست تقدیر کشاد یافته برقتل خواجیه سعید منانی و شکلی نشست طاعت مرک حشت لیک از تقدیر کاه نکش سبب بود که تیر حضرت صاحبقران لقمان توابعی را بطلب یار شاه و شایر خ و فرستاد و فرمود که با غرق متوجه بغداد شوند و لقمان موضع قلای شاه زادده مشارالیه رسیده مجموع باکرشته بودند و چون آن لشکر یکران بدلا السلام رسیدند و دویست و دوهشت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری آن عظمت را که دور آن دو فرخ بود چون کینین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرنان ادا که در طرف پایان آب فترین ابرتیه العقاب جبری بر روی حله بست تیر اندازان جلد را در کاسان بازداشت تا یکس از زیر آب نتواند کرخت و دستخط آب آب بشاه زادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شایر خ و در رفت و ایشان در مقابل سوقی السلطان نزول فرمودند و محمدآزاد و شکلی با طایفه ارسلان بهرام منولت بنا بر اشارت علیه بکراست مقابل شهر قیام نمودند تا پنج فرسده بدین و در قصه طرف خروج و دخول بغدادیان چنان مضبوط شد که موری از خانه خود یا را بیرون آمدن نداشت تا بکرختن مردم چهره سردین ایشان احمد علی شاه که کوتوال قلعه الحی بود و بعد از فرخ خدمتش را میقتد بر کاه فلک هشتبانه آورده بودند چنانچه سبق ذکر یافت بموجب فرموده قتل کشت و حراست آن قلعه ملک محمد آویمینی مقرر شد و مقارن این حالات امیر موسی که از طرف ماوراءالنهر پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود از آنجائی معروض داشت و یک قطعه لعل وزن صد و پست شقال که از کان بدخشان حاصل شده بود بمجلس عرض رسانید و فرخ با آنالی بغدادی دست از جان شیرین شسته و دل زدنی و اینبار بر گرفته سعی کوشش مینمودند هرگاه که نچیان از غل خود فارغ شده آتش در رفت زردی و مقداری از دیوار حصار سیف تادی مردم شهر شرایط چاکب دستی بجای آورده او را بکج و حشت بکجه است و اگر کردند و در آن او را خورشید عالم تاب در برج سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا مرتبه بود که خرچک و قهرآ کباب کشی و سنگ خارا مانند موم و سکه ارشش آمدی لشکریان در چنین حالی جفا پوشیده و از باد تا شام با ساختن آلات طعنه ضرب اشتغال نمودند و با آنکه چند نوبت شاه زادگان نوکیسان را نوزده حضرت جوته سنگی که از اطراف و جواب حمله آوردند و شهر را قهر اقتدار تحت تیراندازی صاحبقران بدان امر بهر همتان نمیشد به اندیشه آنکه شاید که اهل بغداد از عیسان پیمان شده از در عجز و سکت و آیند و رعایا با کمال ایمان حوادث و نواپس نموده و ملکی چنان با بیرونشان نشود و آن روز برشته کان مطلقا قنبه نمیشدند و از کمال شقاوت و ادبار چنان بر عیسان اصرار مینمودند تا در شهر عسرت و تنگی بدیده آمد و بجز نام از آن نشان نبود و درین اثنا بیروزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و فوکر سسکی آب ییادان داشتند و اکثر منازل خود رفته بروج خالی گذاشته بودند و خود را بر سر چوچیا تعبیه کرده بودند از شاه زادگان امیرزاده خلیل سلطان و از نوکیسانان شیر خوار الدیرین رستم طغای و بوقاروی انتقام بجایست و دارالسلام که بر محصوران ایجاد انظلام شده بود را آوردند و زدن و زدن با خنجر و دیوار حصار بخنده پیش از میرامیر نورالدین بیلا تراشه و طوق نظیر کابیر فلک و باره فراخت و از جانب یکیرامیرزاده شاه رخ و امیرسلیمان شاه و دیگر امرای تومان قشون از اطراف دیگر امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرای هزاره و صده حمله آورده و دیوار بی شهر را در خندق رحمتند و بر غوغا و غیره کشیده مهابت نفع صور دران ساعت بطور پیوسته انظار اطراف و جواب لشکریان رخنه کرده و شهر را در اندوه و شکران هول و در رختا بجزر جبین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران را از نو بر سر آن جبهه شتم نموده که در پایان آب بر حسب فرمان بسته بود و چون پیاپی چاکب با تیغهای کشیده بغداد را آمدند و غون کردن کان حصار مانند و خوشش شکار بی بھر جابت که روی آوردند سیلاب با بار خود محیط و در و راه مناص و نجات بر غوغا مسدود یافتند و غل تیرا از مهابت تیج آتش را بخود در آب انداختند و بارالقرار رفتند و گویا بنوه در کشته نداشت و جمعی شانه

جلد ششم

تذکره حضرت صاحبزاده حضرت نیکبخت

الصفی

روضت

آب گذشته چون بکبر رسیدند از غمناک دله و زنده اند و فرخ با طر که چند روزی کشتی بر خشک رانده بود با یک دختر که دشت و جمعی از محضو
در سفینه رانده بجا ببالای آب کریان شدند اصحاب قبضه کنار کنا را رب می رفتند و ایشان تیر باران میکردند تا از سهم بچکان جانستان خود رانده
آب می انداختند و بدان زیر و زور خویش اطعمه بپایان می ساختند و جمعی از طر زمان آب در آمد و مسنج را مرده پیر و آن آوردند و بر خاک بندت و
هوان انداختند و چون ران دشت از سپاه جتای و لشکر جهان کشای جمعی کثیر و جنگ حصار از پای رانده بودند و قهر زمان آید که کبر
سری پا و درویش میانی سرفشانی آغا نهاد و خورشید رسم خونریز که در زمان بچکان رخ می آن آمده بود تازه ساخت و بازار سیاست چنان که کم کشت
که دلال اصل هر پشاده و ساله و کوک و هفت ساله هر دو را یک بجا می فروخت و مشعل غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک یکسان می سوخت و توپ
بر حسب رینج سلطانی بشمار گیس می افغان پر دشت و از آن سر با عبره لانا طیرین شمار را بر افراختند و سادات و علما و مشایخ و صلی که خود را
بدرگاه کیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند و عافیت خسروانه ایشان را نوازش نموده و مرکب و طبوس داده و فرمود که همه را بمانی که خواهند ستان
و باقی خلایق را در معرض تلف اندود و کار اغنیاء و مسکین این طریق و فضیلت یافته نوبت بمسکین رسید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و
مدارس و خانق و سایر بقیع خیر مجموع اسیب و ویران سازند و لشکریان روی بر آن مهم نهاد و عمارات عالی و سافل را ساق و پوت و بقاع
زیر و زبر ساختند و از ابنه ترین و کلفت تر نکند اشتند و احکام الله الواحد القهار و در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یک شنبه بیستم ماه ذی القعد
سنه ثلث و ثمانه اتفاق افتاد و زمان محاضره قرب بچکان فراموش نداشتند و ذکر حضرت صاحبزاده از دار السلام
بغداد و حضرت صاحبزاده منصور و عشره اول ذی الحجه احرام سال مذکور پای دولت رکاب سعادت آورد و مقداریک فرنج بجای بالای آب
رانده و در روضه مقدس امام موسی زبیرت مشغول شده از روح آنحضرت استمداد بخت نمود و هم در آن نواحی نزول اجلال فرمود و موسی که از سر قند
آمده بود با امثله و مناشیر و تحف و انجیر بازگردانید و رینج واجب الاطاعت بنفاذ پیوست که سلطان محمود خان و میرزاده خلیل سلطان امیرسلطان
و امیرشاه ملک و دیگر نویسندگان و متعینان که تفصیل آنجا بخت موجب تطویل میشود و پس از تحویل در حرکت آیند و ایشان امتثال مبادرت نموده
و از حد گذشته تا مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی حملوات الله علیه رفتند و روی نیاز بر آن آستان لایحه از مجاوران آن بقعه مغفله متبرکه که هندو است
نمود و ساکنان بقعه شریفی را استمال و در بختی داده سپاه ظفر مال که در رکاب اصحاب و ارباب اقبال لایت حله و واسطه را غارتیده با کرم و
در ملازمت امارت برگشته بار دوی اعلی پیوستند و حضرت صاحبزاده از راه شهر روم و قلعای متوجز تیر کشت و اغرق و مظم لشکر را بعهده اماران
گذاشت و فرمود که به استیلا بقعه پانین و مسج منردی از تومان و قشون خود جدا نشود و غنیمت نفیس اینکار کرده شاهزاده عالمیقدار میرزاده میرزا
و امیرزاده شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان ملازم رکاب حضرت انتخاب ساختند و گردان کمره در آن راه بقطع طریق قدم پیش نهاد و هرگز
از دوی همایون جدا میشد دست بر می نمود و چون صورتی می افغان بمساع علی رسید فوجی را در دکانی بازداشت و همین که ایشان
در آمدند مجاهدان را کسب گاه بیرون افتند و قرب می از نفر از قاطعان طریق را گرفته از درختان لبوط که در سر راه بود پا و کتیدند و روانی را بخار و ایت
کرده اند که درخت بلوط آنجا یک سال بلوط بار می آورد و یک سال ذوالقصر ریاست نصرت آیات چون بجای رخت و رسید حضرات عالیات ملکی
و خان زاده و دیگر چرمهای شاهزادگان اولاد سعادت مندر مثل امیرزاده الف یک کورگان و غیره برهم استبتال و سجال نمودند و مقام سینه شرف دست بک
حاصل کرده زبان بدعا و متین فتوحات این بکشادند و به شارب و شکش قیام نموده و از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون بیلاق آن دیار محال
از دوی با عظمت کشت سادات و قصصات و علما و فضیلا ی عراق و آذربایجان که به نیت احراز شرف ملازمت از موطن خویش مهاجرت نمود
بودند رسیدند و شربت نوازشش و عافیت نوشیده خلعت غر و کرامت پوشیدند و مدت پست روز در آن موضع توقف و اقصیه و هر روز با قوت
فرغ از شیب ملان مجلس بایون بوجود علما و فضلا که از اطراف و کناف عالم وارد دوی همایون جمیع آمده بودند فرین بود و اکثر اوقات فرخنده آیت تحقیق
سایل شرعی و فایق عقلی معروف و مقرون بود و مقارن این حال امیرزاده رستم به شارب علیه متوجز پیشه از کشت و فرمان شد که حسن چند اول و حسن جان
بعد از رسیدن شاهزاده موسی توج بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن وان که پادشاه سپهر آتشام مفتوح بلاد شام و تغال منید و ایلدرم بایزید و یک
سلطان احمد جلایه و قراویوسف ترکمان که از صولت سپاه کرده و در آن خرام کریم پناه آورده بودند لشکر کشیده و با شقام و تخریب سیواس را زنجار میامیز
نمود و با طر قنک کرده و بر شمره و کی کشت و در آن محاربه قبلت بایزید در آن دست نوکران قراویوسف اسیر افتاده ایلدرم بایزید به شفاعت سلطان احمد

حکومت از رنجان را بطهری ازانی دشت امارت فرزندان او را بر سرافرازد و خود نیز مراجعت نمود و این بنی سیم همایون رسید و به براج انش
کران آمد و در آن ولایت موضع بهشت رود از نزول ملک فرزند رشک یوان لاجوردان و کشت نویسنان بعضی رسانیدند که ایلم قدم
باز متوجیان جانبیت از استماع این تقریر آتش خشم جهان سوز را بکشید و بر لیغ واجب الاذعان بنهاد چوست که امیرزاده شاهرخ بهمت عالی
بر دفع هجوم فقیر و مقصور و مصروف گردانید پس پادشاه و امیرزاده ملک و دیگر امرا و بجا داران و سرداران را بشکرامی فیروزی اثر در رکاب
فلک جناب او در حرکت آید و امیرضرب را پیش شاه از دکان امرا و نویسنان که بجا سب کرجیان رفته بودند و در نکول توهت نموده ارسال
نمود که بموکل میرزاده شاهرخ پیوند و شاه زاده مشارالیه بموجب فرمان روان شد و در شاره با ولایتی شدند و چون طوق ظفر سیکشاه را ده چون
بخت باونیک رسید شخ علی بجا در خواهرزاده طهرتی انش او آمد خبر رسانید که قیصر روم ز کرد از صواب خویش نام و پشیمان شده و طهرتی
شیفع ساخت که حضرت صاحبقران جرم پوشش رخم غفور ذلات او کشیده از سر جرایم و عشرت او در گذرد و پیمان بسته که چون مهم مصاحبه
باتمام رسید در بر سعی طهرتی کسان او را نگه داشته باز فرستاد و طهرتی کجی و ارسال رسیال متعوج دارد و امیرزاده شاهرخ شخ علی را در ملائمت
و مصاحبت یکی از ملازمان بیا سیر خلافت مصیر فرستاد تا صورت حال از نماید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی بهشت
روزی با وجان رفت و درین اثنا محمد علیا تومان آقا و دیگر خوشن و شاه زاده سلطان ابراهیم و امیرزاده سعد و قاضی زمار و آنحضرت بجاوت ملاقات یافتند
یا فتنه شوقا و پیکار کات بعضی رسانیدند و بعد از چند روزی حضرت صاحبقران سعادت مند از وجان تبریز روان شد و در راه برا هم صید
طیر اشتغال فرمود و چون بمقصد رسید در دولت خان نزول کرده ابواب راحت و نصفت بر روی رعایا وضع قاضی آن یار بکشد و کاخ برایا لایق
نویسد و درین بالا حراج علی سمنانی از مبرات و خواجه سیف الدین تونی از سربار بدرگاه عالم پناه رسیدند و غریبا بکوس دریا قیچک شاهی
کران گذرانیدند و چون خواجه معصوم سمنانی را ببنداد گشته شده بود چنانچه گذشت و حضرت صاحبقران آن دو خواجه را بدیوان ام فرمود و لشکر گوی
اثر خنجر از امضرب خیام ظفر فرجام ساختند و حضرت صاحبقران باطنیه از خواص و مقربان تهنج قلعه النجف کران زدودی فتح شده بود تحکم فرمود
بعد از ملا خطمبکسک ظفر قریب معاودت نمود و درین ملاطرتی از جاست از رنجان رسیده بعبادت بساط بوس فایز گشت و از آنزاده صورت
عرض نیا زایلدم بر ما نیز بعضی رسانیدند و بنال تقریر و پذیرش خشم آنحضرت از منطقی گردانید ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران
بجانب والی کرجستان ملک کریم و قشلاق نمودن آنحضرت در فراغ و رسیدن رسول امیرزاده
محمد سلطان رسم فرستاد حضرت صاحبقران سعادت قریب از رنجان رسولی پیش والی کرجستان فرستاده خبریه و طراح طلب داشت و در آن
امیرزاده سلطان جنم امیرزاده بابکر و امیر جهان شاه و دیگر اعیان امرا بر حسب فرمان خیریه مظهر لوا از حوالی منکول وان شده به امیرزاده شاهرخ
پیوسته و به اردوی همایون رسیده و رایت نصرت نشان از جلگه آنجان در حرکت آمده قطع منازل کرده سایه وصول بر کوکبیکر انداخت و
از آنجا ادای عیصید و مسکار از خاطر خطیر سر بر زده چنان کوزن و پنجه انداختند که پشت کا و زمین از تحمل آن خم گرفت و چون از آن امر فراغت یافت
فرود آمد شاه زاده شاهرخ بجا در با امرا ملازم بر حسب فرمان مراجعت نموده بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده و
چون صحای مشکور محل نول سپاه منصور شد امیر اید کو سپر غیاث الدین بر لاس کرمان رسیده و پیشکشهای لایق بجل عرض رسانیدند و در
مکان المچی که کرجستان رفته بود باز آمد و ملک کریم برادر خود را با محف و اموال سکران متوجار دوی همایون ساخت باج و خریه را ملزم شد و
حاطقت شامانه در آنجا آمده محذرت ملک کریم پذیرفت و از سر جرایم او در گذشت و برادرش را نوازش فرمود و خلعت خاص پوشانید
مقضى الامام بجانب کرجستان باز گردانید و بعد از چند روز موضع قراول تپ محل نول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت و از آنجا نشان بعضی رسانیدند
که امیر حاجی سیف الدین بر مقضی فرمان از سر قند پران آمد چون بنیابور رسید بخوار رحمت حق چویت و حضرت صاحبقران بنابر سابق عهد
او بغایت متاکرمت و زبان بکلماته و نانا الیه راجعون بکشد و یک ماه در حوالی قراولیه توقف و اقیع شد و اردوی کیهان پوی در حرکت آمد
متوج قشلاق قراوغ شد و چون مقر رنجان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار متوج بهشت فحاق شود و وی بجانب در بند خیمه زدن و دعا
این حال را طرافت داشت فحاق لیجان رسیدند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده برین سبب شعله خشم جهان سوز شکین پذیرفت بشارت مباح
رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان را بشکسکران که بنقضی بر لیغ واجب الاذعان از سر قند پران آمده متوج شده منازل قطع کرده باقی نام رسیده و متوج

جلد ششم

اینگاسیا امیر بختیاری

الصفی روضه

شاهزادگان امر انبرم استقبال نموده و انبرس کشته و اتفاق عنان توجه بارودی علی معطف گردانیدند چون شرف بساط بوس
سرافراکش شد و شاهزاده مشارالیه وظایف انجامی بجای آورد و حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شاهزاده بعلت
زادنده سلاکهای عیدم المثل بموقت عرض رسانیدند و اما که در رکاب شاهزاده بودند یکیشا لایق گذرانیدند و چند روز در وی اعظم
طویمهای بزرگ واقع شد و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانید و از جمله چیز که باو بخشیدند نفوز است
مجموع بازیهای زرد و سرافنا روضه بود و بعد از طی جشن و سوز و لهو و سرور و ضعیف آفتاب اشراق خاقان منصور سایه التفات بتظیم امور مملکت انداخت
و امیرزاده اسکندر که امیرزاده محمد سلطان بنابر جریریکه از وی صادر شده بودند کرده همراه دشت دیرین لابنابر بر سر آمده بود و یاساق زدن و زبرد
ایلغار و رستمادون فرمان و مشارق و مغارب در شهور سه اربع و شانمانه باطراف و جوار
پیش ازین سمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از هم عساکر گردون آفریند و در گذار کشته گزینان شده پناه به ایلدیرم بازیده بود و در آن واکاوه
توجرات فتح آثار جانبی را روم در میان مردم انتشار یافت و سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر غریب اراق قیصره قرار داد و متوجه عراق عرب شد و
از آنجا بغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت جمعی که مانند نبات النعش برکنده شده در زوایا غریبه
بودند و رخصت و چون ثریا مجتمع شدند چون صورت ایرجاده شمع ووضای صوابهای گشت و بعد از تقدیم شورت رای بر آن مسترار گشت که
چهار فوج اسپاه نصرت شان هر یک برای و ان شوند امیرزاده محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیرسلیمان شاه و دیگر بھادران سر باز به یورش کردند
و واسطه مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیرجبار شاه با جمعی از امارا و طایفه از لشکر نظرنپناه نمودار اسلام بغداد دشتند و فئین رفت که امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده سلطان حسین دیگر و جوه و ایمان با چند قوتوان از لشکر نظرنپناه غریب بعضی از ولایات عرب نمایند و امیر بندق با جمعی از ارباب شجاعت
و جلالت بغرم تاخت خوزیه و قلع و قمع مفسدان کرد که در جبین ماحبت از بغداد دست جبارت بزدی و راه زنی بر آورده بودند مکرر بنند و با آنکه
قلب شتاب و هنگام هجوم لشکر شاهزادگان و نویسنده انبثال فغان ببادرت نموده هر کوی برای روان شدند و در نواحی رستنداشی
خاتون که اگر او بغداد بنا بر کثرت برف و شدت سرما را کوها فرو داده و صحرانشته بودند ناکاه سپاه نظرنپناه بر سر ایشان برسیدند و کوی بنوب
قبل رسیدند و فوجی از آن بیگان روی بکوه بخاندان از آن غرقاب خونخوار جان برکنار کشیده و از کثرت تلج و سورت برودت سرما آن صورت دت
نداد لاجرم مراجعت نموده فغان لانان برآورند و مجموع عرضت بدین گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیرجبار شاه روی توجبه بغداد نهادند
و راهبها چنان مضبوط ساختند که مرغ و هم از شب و فست از آن مجال پرواز نبود و منازل طی کرده ناکاه به آنجا رسیدند و سلطان بمرتب غافل بود که
از غایت اضطراب و پنهانی بی زار خود را در کشتی انداخته از شط مگذشت و از آن طرف تاب پسرش سلطان طاهر و فوجی قلیل از لشکران و نوکران بر
اسبان باد سپاری سوار شده حلیه پیش گشتند و در دیگر چون معلوم شد که سلطان احمد یکدم جانب رفته است امیرجبار شاه و بختیاری بی رکا
تا حد عنان بکشد و بنابر آنکه سلطان جبر و ایران ساخته بجزیره خال و یالک رفته بود امیر مشارالیه هم آنجا توقف نموده سرعی بر روی علی را
داشت و صورت حال را معروض ای صوابهای پادشاه جهان کشای گردانید و امیرزاده سلطان از راه چپمال رفته در منبری است بغارت و تاراج
بر آورد و مالی آن نواحی را پایمال کرد و امیر علی قلندر که از قبل سلطان الی آنجا بود کرمخیه و از شط عبور نموده ایل و او پس از آن حد و جمع کرده
پناه ساخته پامی جلالت بهیشت و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پانیده سلطان امیر جهان گیر بر لاپس با پانصد مرد و بھادر بطرف بالا
اب رفته از شط بشتنا عبور نمایند و از قفای خالفان آیند و بخش شریعت در برابر ایشان بایستاد و چون پانیده سلطان از شط گذشته پیش
معاندان فرو گرفت و لشکری که در مقابل او ایستاده بودند و امیرزاده محمد و امیرسلیمان شاه و دمار از زور کار احشام فنی مساک بر آورده پیرا
غارت و تاراج کرد و امیرزاده رستم که از شیراز بغرم قسلاک متوجه شوشتر شده بود با آنجا آمده و حشوب فرمان ایشان طبعی شد و از آنجا اتفاق
عباده و واسطه نمودند و بجزایر بگذشتند و در مسجد بزیارت سلطان احمد کتیبه قدس سره رفتند و دست نموده و از آنجا پیرون آمده و در
روز را قطع کرده عباده را بتاختند و او بجزایر گشتند و از آنجا مراجعت نموده شوشتر آمدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز گشت و شاهزاده
و اما آن رستمادون عراق توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و در اول بھادر حرکت آمده و در وازده
فرسخی بغداد واقعت یکدیگر رسیدند و اتفاق روی توجه بارودی همایون آوردند و کرامدن اطمینان روم از پیش قیصر و

لشکر کشیدن حضرت صاحبقران آن کشور در آن اوان که حضرت صاحبقران مالک استان در قرا باغ بود فرستادگان
ایلمدرم بایزید برگاه عالم پناه آمدند تفصیل این را جمال انست که قرا یوسف ترکمان از زیر باز دست بر آورده بود و قدم جبارت پیش بخاده بر سرگاه
مبادرت می نمود که دفع آن بر زمین پادشاه واجب و لازم بود چون راست فتح بیت بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرا یوسف
از بیم لشکر منصور و طرف روم که کینیت و قیصر و صد ترسپا و آمده این معنی سمیع حضرت صاحبقران سید و ازین جهت تجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب
روم از خاطر خطرات حضرت سر بر زد چون این معنی را طراف و افکار اشتیاق یافت توهمی عظیم بر باطن قیصر استوکی گشت و امانی آن یازید در قلع مضطرب
افشاند و سادات و علما و مشایخ و صلیحای مملکت روم پیش ایلمدرم بایزید شکر از جهانبختی و لشکر کشائی حضرت صاحبقران بزرگداشتند و گفتند که این
دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت را روی نموده بی تاید و نصرت حضرت خالق خیر و شریک نیستد و با چنین سعادتندی مخالفت و زدن از
طریق صواب و زمینهای اکنون صلاح و صلح است و صلح در قبول نصح ایلمدرم بایزید یکی از قضای ممالک خویش ابا امیری سخن از چرب
زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت و یکپارگی مبنی بر اطاعت و انقیاد و فرستاد و ایشان در قرا باغ از آن پیاپی بر خبر و صاحبقران سیدند و مکتوب را
بوسیله شاه زادگان و نویسندگان عرض بهایون رسانیدند و حضرت صاحبقران جواب الپجانی سخن گذار فرمود که چون الی شما پوچسته بغزای
فونک وادای فرضیه جهاد از سر جد و اجتهاد قیام می نماید با الطبع راضی هستیم که لشکر آن یکیشیم چاین پنجغرابی مملکت مسلمانان شتات پدیدیا
میشود و توقع چنانست که حاکم شما قرا یوسف ترکمان از سر کار یکی بکینحت آنکه شمشیر را بروی حکم ساخته قضیه و الوافصل رساند آنکه او را بگذرده
پیش ما و دست تدابیرش ثبوت نماید و او را بشمار و جزایر ساینم ایوراز مملکت خود بیرون کنند تا سلسله نازعت و مخالفت انقطاع یابد و بمبانی
محبت و دین استحکام پذیرد و ما بعد از آن رخزای کفار شرط مساعدت و معاونت بجای آریم و بطریق مخالفت مسدود داریم الپجانی و موم زبان خضوع
و مسکنت گفتند که چون پادشاه مادر مقام مطاوعت و متابعت آمده و آنچه خاطر خواه بندگان شهیار دین ناپه باشد سر از خلاص بجای خواهد کرد
و درین اشیاء میلشکار از خاطر صاحبقران سر زد و از آب ارکس گذشته لشکر و شمشیر فلک شمشیر کار تمام عرصه آقام و صحارای جبال آن یار را احاطه
نمودند و بعد از آن حرکت بهر سیده چندان شکاری جمع شد که شاه زادگان الپجانی و موم بموجب فرمان از صید افکندن ملول شدند صاحبقران
کامکار بار و روی بهایون مراجعت نمود و بعد از چند روز بر حسب اشارت علیه طوی پادشاهان تزیب دادند و فرستادگان دم در آن طوی بکلیت
نفیس و کلاه و کمر سوار گشتند و آنحضرت با ایشان گفت که ما این متان برین مکان توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار و رمضان و حفظ و یابند
کرد کار از آنجا روان شده بجد و در موم می نیم و انتظار وصول سوال الی شما میکنیم و اگر از آنجا نب جواب مرغوب رسید فمطلوب و الا بییم که بکن
خبر که باشد چوموم که باشد چونسک و بایزید میدانی به الپچی کری مامور شد که با جمعی به اسم رسالت همراه الپجانی و موم پیش ایلمدرم بایزید بروند
حضرت صاحبقران مکتوبی به مصحاب ایشان بنویسند و فرستاد که آنچه در باب قرا یوسف گفتیم بقیه رسالتی که از ما بزرگ خود را بفرستند تا درین بن
اساس محبت بایمان استوار گردانند و ابواب رسول و رسائل مفتوح گشته بخار خلافت که سطوع یافته فرو نشیند و بعد از مراجعت الپجانی و موم
حضرت صاحبقران ریانوال بحضرت عظیم که منظم شده بود و نظر کیما اثر آنحضرت در شکارگاه بان افشاده بود فرمان داد و تواجیان از بار آمد و لشکری
قسمت نمودند و قریب یکماه جوی که طول آن ده فرسخ بود بکلیت پخته شد و از آب آن جوی بی مستر و طوحین و باغات و بساتین معمور گشت و آن
نخبر بر لاس موسوم آمد و ذکر بهضنت صاحبقران از قرا باغ از آن بصحاری شمشیر شهابی بجهت قدوم در توج
بجانب روم بنا بر آنکه ایلمدرم بایزید بغزای جهاد قیام ننمود و مترد و میسود و چون مملکت روم فتح و بیض است و والی آنجا ایلمدرم بایزید لشکر فرستاد
داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند و سموع میشد که شوکت و عظمت بمرتبه اسیت که دوازده هزار سبکبان اردو سپاه حضرت شعار از سه سال
ایور و بشیکر کرده از آنجا بخت با آنجا بخت تا ختن الیغادر و زکار گذارنده بودند و آسمان لاغوشده بنابرین قضایا نویشان امرای و پیشروم با
صوابی شمرند و صاحبقران سعادت قرین غم پور شش و موم جرم کرده درین و هم رجب سندان و شمانه از زور قشلاق روان شد
و موم در قرا باغ بنه زاری نزول فرمود و در آن نواحی چند روز حل قامت انداخت تا فصل شتابناک رسید و از آنجا در حرکت آمد بجانب صحاری که
رایت نصرت بر افراخت و امیر زاده محمد سلطان بر حسب فرمان از آب کر عبور نموده و در کنار آب روان شد و حضرت صاحبقران فلک قدر
مولانا عبد الله صدر از برای ضبط اموال اصفهان فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قمی را که در سلک صد و ران نظام دشت جنبه قیام

دیوانی شلزار سال نمود و رایت نصرت آیت از بروز و کج کشته حوالی نمکور را نسل ساخت و بعد از چند روز که تمامت علف آن حوالی فواری
عرضه لطف آمد و فراع برای بختیاق قازم اتفاق شده و چون کنار آب بندر که حد کرت جاست مضرب خیام نظم بیکر گشت در پست و چهارم رمضان
سنة اربع و ثمان مائة باری سبحانه و تعالی از بزم بخت خویش تزی کرانمایه بامیرزاده شایخ از زانی دهشت یعنی امیرزاده محمد جوکی بطلال سرطان
از کوهر شاد آقا تولد نمود و امیرزاده محمد سلطان که از آن طرف در حرکت آمده بود جماعت لکیزانان لبر زراتا ششم شمشیر و کر زکار ایشان ساخته باغ
چساب درین محل اردوی نظرافتساب پوست و چون شخیرا موی مظهر از موضع بندر کوچ رفت بود حضرت لاهوت سرای ملک خانم و دیگر خواتین
و سایر اولاد و احفاد کرامی بموجب فرموده بارگشتند و چون تیز رسیدند بقضی فزان بقیه فصل تابستان را در آنجا گذرانیدند و در اول ایلتیز تو جملطایه
گشتند و بمقصد رسیدند دوست در کردن مقصود حایل کردند و چون حوالی منکول نزول لشکر بانغار و بانغار و قول گشت حضرت صاحبقران بارگشت
الچلیش فیقر فرستاد خلاصه خیام که هر چند لشکر حضرت شعار روی توجیه این یار بخانه اندام اقبال هاست که سابقا اعلام کرده ایم اگر سخن بمانی و طایفه
کاخ را که همیشه داخلین مالک بوده کاشانگان باز گذاری ملک روم بر تو مسلم انداد را آن روز و بوم نغزای کافران هشتغال غمی و ما بقدر امکان
تو بقدر یم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال نمودن سول خبر آمد که قرا یوسف از فیض روی گردان شده بریده از روم پروان فوت
اتخسترالچلیش گفت که ایلدرم بایزید را بکوی که متعلقان دارند دما فرستاد تا قوا عدوسی نمک در دکر فتح قلعه نوم و حصار کاخ و تحریک
عمارت او و رسیدن الچیان در آن وان که حضرت صاحبقران صحرائی منکول بودند نسیان اربع همایون رسانیدند که درین
نواحی قلعه است محکم استوار موسوم قلعه تر قوم و فریب بدو سیت نفر کر جیان بدین میان موضع حصین پناه برده اند و متعرض آئیده و رونیده
و اهل اسلام از ایشان متضرر میکردند و در آن هنگام حاکم ایشان شخصی کر می نام را نایب خود گذارسته غلبت نموده بود و چون این خبر جمیع اشراف اعلی رسید
یرلیغ واجب الاستماع صدور یافت که امیر شایخ نورالدین امیر شاه ملک و موسی تغایبوقا و دیگر شایان پیشه و فاشیشیر کی از نیام کشیده روی اشتقام بدیده
آورند و کرجیان شقاوت فرجام بدت پنج روز در مقام منع و معارضه سپاه اسلام حرکت المذبحی یکروز در ششم چهره مقصود روی نمود قلاعه فوج گشت
و سپاه بهرام اشتقام مجموع آن کرچان بدکش و زخ دست اند و حصار را بدین یکسان ساختند چنانچه از عمارت اثری نماند و تحریک طغای حاکم
آن موضع بود بدو راه عالم شایه شتافه داح حسن و انداز بر جریه و دگر گشت و چون رایت نصرت نشان قبله و نیک رسید چند روز در آن موضع تو
واقع شد و ده ماه از معاد آمدن الچیان شهر را بخت قدم از مالک روم گذشت و نماند و یعنی موجب مالا خاطر خطی حضرت صاحبقران همال شد و برینا
مبارکش صریان یافت که نژاد و تبار اعتباری عظیم دارد و هر چند با ایلدرم بایزید از روی رفق و مدارا سخن بکنی عرق ترکمانی او را نمیکند که از در و فروفت
و مصاحبت در آید و چون هوای رض و دم ز غبار موکب جهان پناه غایب بگشت شاهزادگان کاخ نویسنان که در زمستان از قرا باغ اران ابقار و
اطراف مالک رفته بودند و دشمنان از مقهور ساخته و ایل و احشام با غنایم اموال برگشتند و از لاطاق و او نیک گذشت درین محل بکوب همایون
پوستند و در آشنای این اوقات شخیر قلاعه کاخ از خاطر خیر حسره و جهاکیر سر برزد و آن حصار است که به استحکام و ستواری موصوف و معروف بر روی
سنگ پابند واقع شده و پیرامن و بیافات و باطن کشتن بر انواع کلها و ریاحین آریست و دامن آن رود فرات که غیرت فرای آب حیات جریا
یافته و از بلایع و صنایع هستدیکار که هر سال موسم بهار طیور صغار و سفور ستر و زبوسینه فرو می آید و مردم آنهارا گرفته و بخت و نمک سود کرده و در آوانی
و ظروف ذخیره میسازند و هر چه در آن سه روز بیکرند بالشن رخ شده می پردازند و قضیه چون بر تو التفات حضرت صاحبقران بر تیر قلاعه کاخ افتاد و امیرزاده
محمد سلطان را نژاده التماس نمود که آن امر را مغضوض کرد و دوشمش شاهزاده جوان بخت با نجاج مقرون گشته آنجناب با امر انومان و قشون کسب
از اوراق اشجار افروزی آلات محاصره و جنگ حصار و ادوات روزندم و یکبار به آنجناب توجع نمود و چون حضرت صاحبقران کیتیستان از آنجا
رسید امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و نویسنان را با فوجی از سپاه جلالت شعار و عجب شاهزاده مشاور ایه فرستاد و چون ایشان
بامیرزاده محمد سلطان پوستند و بلطف و جاست قلعه محیط کجای صهره اشتغال نموده و سپاه نصرت ماس همت بر فتح حصار کشته آب طایفه
باز گرفتند و در آن از یمان ترتیب داده طایفه از مردم کمریت و ظلمت لیل کجایم بالارفته و سر طنا بجا را بر آن بالا استوار ساختند و امیرزاده
محمد سلطان سامی جمعی آنجا در آن قلمی کرده و قرض نموده که آن مرد با نجا بالاروند و آن مردان کارزار در آن شب تار فرموده شهر بایر دولت یاگزشت
و اهل حصار از توجع دلاوران خبردار شده از سر اضطرار دست ملافت بر آوردند و کسبهای کران تپان کرده در مقام ملافت آمدند و در آن شب چند نفر

و بعد از آن

خطا شده از بلاد رقادند و دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطان را نداشتند و از تنبلی آن اقله و غنای سر که رخسار قلاب زرد و فضای هوای او را در کشت
ایر زاده محمد سلطان مجاهدان بجنگ و جدال حرب و قتال اشتغال نمودند و ایر زاده ابابکر در باب تیغ حصار سعی و کوشش میفرمود و نوکران
اویش از هر بیلا در آمدند و آخر الامر عساکر از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقتور ساختند و بیک جنگ سلطان بن حصر حصین را سخر کردند
و چون این خبر به سامع شهر کار مکار رسیدنی بحال سوار شده توجبا بنجاست گشت و با تاجار سیده برج و باره قلعه را بنظر احتیاط در آورد و چون
مسافت میان از رنجان و حصار کجای هفت فرسخ بود تبه سباب محاربه قیصر مشغول گشت و چون جنگ با یکدیگر پس ضرب سر او کرد و در آن ساق
قیامی آنچند که صاحبقران و ابرسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم بدکاهه پشتر تپه آمدند و چون راده از لی بخیرانی آن روز بوم
متعلق شده بود ایلدرم بایزید بعد از متابعت راه مخالفت پیروان از جاده صواب منحرف گشته سپاه میانی رشت و سخنان حشمت آیدر جواب فرستاد و
در تسلیم قلعه کجای بجایزیدان بیستک حجت فی الحکم رسولان قیصر بوسیله شاه زادگان نوینان بپای سپهر میایون حاضر شده و از نوزده چندان
شکاری و دوسر سبزی بموقف عرض رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فیضی باز نداشتند و حضرت صاحبقران بعد از استماع این حکایات شربت
و پلاکات و از اراده و بعد از تشکیک سورت غضب فرمود چون کسی سعادت سعادت سخن نصیحت یک اندیشان عمل ننهاد هر چند خود اتم
که ایلدرم بایزید از خواب غفلت بیدار گردید و با دلا اسلام از سیاست سپاه بگرام شقام ماصون و محروس ماند چون خدا نیخواست که فایده بران
مترت نمیشد لغوی بزجاج والی شما مسئولیت که اگر کوچ قراویوف را میفرستاد و قلعه کجای را بر یکا لشکان با تسلیم نمود و هم ملکش از جاد
دوران سال میماندند و قلعه کجای بی منت و درخت تصرف بندکان آمد اکنون با وی بگویند که چون سخن را بسمع رضا اصفا نمودی انتقضی شمن
تجارت جایز دشتی ای ثبات استوار در طبعیت اگر مرد و شبکی بپیشاری من ای یک رسیدم بخندار جای فکر عرض لشکر و حجت
فرستادگان قیصر و بعضی حالات دیگر چون غریت حشروانه بجهان روم تقسیم یافت و از پای سپهر بر کرد و در آن سال
فرمان صادر شد که لشکریان را در صحرای سیواس عرض نمایند و آنحضرت بر بالای پشته که سر پرده ظفر قرین اوج سپهر برین افراشته بودند نشست
عساکر منصور چون فوج فوج در یاد رواج آیدند و گروه گروه مانند کوه از جای خود جبیند و پیر انداز و شیر زن از فرق داخل بخار و غرق آهن هر فوج
از آن افواج که در مقابل خد او نداشت و تاج می آمدند و دارا کیش ایشان آمده و زانو زده اسب میکشید و زبان بدعا و شامی می نعت میکشود و آنحضرت
سر عافیت و استایش میفرمود و بدن پنج و بیسون تومان تومان و هزار هزار و قشون و قشون میکشند و چون نوبت بایر زاده پر محمد سلطان رسید
که در آن زودی از سر قدامه بود سپاهی عرض نمود که چشم کردن بر برانشان جوانان نداشتند بود و دیده کواکب زرب زینت موی چنان باز شد
و شاه زادگان جوان بخت فرمودند که هر فوجی از لشکر بر کنی دیگر این جمعی را مجموع اسلحه از کمان و تیر و کفش و نیزه و جاق و غیر ذلک از علم و سخن و سایر اشیا
سرخ بود که ویران و فرقه را سفید و زمره را سفید و تمامت زهره بر و جوشن پوشانند بخر خضر و جوش و غروش آمدند و ایر زاده شارا الی سپاسی چنین
بعضی کاه آورده و حضرت صاحبقران شرف احاد را زانی داشت و چون از اول بدادنا از پیشین طبقات حشمت خود را در نظر فرمان فرمای اتم جلوه داده و بر لب
جهان طاع صدور یافت که در دست نادگان روم را سوار کرده آنحضرت رسانند و از آن بارگاه هلاک اشتبا که تقبضی فرموده عمل نمودند و الحیا از ارشاد
کثرت و حشمت عساکر کردند و آشوب و تزلزل آمدن و دود و حشمت و جیعت بدماغ بر آمد و خوف و خشیت بر ضمایر آنجماعت استیلا یافت و روز دیگر حضرت صاحبقران
و الا که رسولان قیصر را نوارش فرموده و حضرت بازگشتن داد و گفت که با ایلدرم بایزید بگویند که چون آیین غزاورم جهاد و مملکت تو قیامت موافق بخرج
مانیت که آن یار دانا سبب لشکر منصور را می رسد این همه طریق ملار او و اسامی سلوک میزدیم اگر متعلقان قراویوف ترکان را فرستنی یکی از فرزندان
ما روانه داری از سر زدن جلی خود را اگر می تر و ایدم و غار و حشمت از میان بر خیز و مملکت روم بر تو مسلک کرد و تا مردم آن یار فیضی با سکون عالم
بغزای کفار روند و بر قمعانان فاسق قاجر مشغول شوند یقین است که چون هم برین نوال بشد بکت آن در حال و اجل بر و کار بر بختان اصل
کرد و السلام علی من اتبع الهدی الحیا این مراجعت نمودند و نهیای سیم اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود و نواحی قلعه است موسوم بماردک
و در آنجا طایفه از خانان متحصن شده اند و بمناسبت حصار دم از تو و عناد و غیره باغی علی صادر شد که ایر زاده نورالدین ایر بر بدق متوجه آن صوب
گردند و در تحریک و ادب ساکنان آن بقعه سامی چلیب دوان از نو امر باقتال امر مبارک نموده با طایفه از نجاران سپاه رومی بدست
مخاند و چون بقلعه رسیدند و از آن حرب اشتغال یافت و هتیمان بکار خود مشغول شده دیوار حصار را میزدند و لشکر حضرت متعاقب تباع و ابدا

جلد ششم

کتاب فی الفی

الکصفاء

جماعت اشترار را بار بار باو فرستادند و عمار را بازمین بهار ساختند و ذکر توجه آن بر کنیزده خالق البریه بصوب قیصریه و کوه
در حوالی سیواس جمعی مردم که بطریق مسالک آن یار و قوت داشتند بعضی همایون رسانیدند که راه توقات جنگستانست و قیصریه گروهی انبوه
و حشری کردند و شکوه توقات آمده و سربازان رفتند و فوجی از دلاوران که جنگل دیده بودند و تنگی گذار مشایده کرده و اقیانیا گفتند بنابرین حمله
نکین بر ده قیصریه در حرکت آمد امیر سلیمان شاه را با لشکر انجم استباه در مقدمه بدلفصوب روان ساخت و علی سلطان توابعی را از عقب فرستادگان
فرستاد تا بگذارد که لشکریان قیصریه بپشت روند و موبک بحمله بش منزل از سیواس قیصریه رفته و چند روز در آنجا توقف فرمود و طایفه که پناه میبستند و در
برده ارباب جلادت نقاب نموده بهر از رز و ایامی پور آوردند و آنچه میخواستند غارت کردند و چون وقت رفع محصل آن زمین بود بموجب فرمان شهباز
عالمقدار را رسپاسا بهر شارباعتی باو غارت آنجا بیاورد و اجتهاد بهر میان بستند و بعد از آن فرمان قضا جرایان نفاذ یافت که امیر زاده بابا کبر و امیر شهباز
بقادلی انیش و ان شدند و آنحضرت با بقایای سپاه از قیصریه بجای انگوریه عنان غریمت معطوف ساخت و سه منزل قطع نموده روز چهارم در کوه
قراشهر مضرب خیام لشکر بگرام فخر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان سیماهی لشکر المیدرم بایزید را دیده اند بر حسب فرموده شاه زادگان نوینان سب
سپاه منصوره توره فرستادند و امیر اسام احتیاطا غل نموده برگرد خود خدخی کنند و اطراف آنرا محکم گردانند و حضرت صاحبقران ولت امیر شاهکار
با هزار سوار بزبان گیری در ستاد او در ظلمت لیل متوجه جل دشمن گشت و سرعت فریب ده فرسنگ رانده و در پنج صبح نزدیک اردوی المیدرم بایزید رسید
دیکینگاه ایستاد چون قراولان دشمن نزدیک رسیدند از قیول ای پروان بخداوند بر جماعت حمله برده و حریفی صعب روی نمود و چون قیصر طلع شد که عید
اندرک رسپاسا حضرت نیکوای جرات پیش بخداوند بر غاظر او کران آمد و دو دوحیرت بدماغ او متصادف شده امیر و سرداران سپاه خود را در محل خطاب
عتاب در آورد و بهنگام طلوع آفتاب طبل جل کوفته متوجه شهر شدند و امیر شاه ملک مسرعی فرستاده صورت جنگ توجه المیدرم بایزید معروض ای
صواب نمای گردانید و حضرت صاحبقران دور اندیش ایاس خواجه و شیخ علی بکها در و صابین تهور و بلادرش ملود و دانه خواجه و امیر حسین و
سلطان ملک مراجعت نموده شب بهنگام بدیکه حمله کرد و میاب رسید و چون در شد صاحبقران شاه زادگان امیر اسپیل شورت کشند که درین مقام
استوده شوی تا چهار پیمان استراحت نموده از کوفت پروان آیند و دیکه انگیمیان ملکیت یاغی در آنیم و غارت کنان میر ویم و باطراف و جوابت لیغا میفرستد
تا المیدرم بایزید از سر ضرورت تعجل از عقب ماتوجه شود و بعد از قیل و قال حضرت صاحبقرانی را ثانی را مرج دشتی سعادت پای در رکاب همایون
آورد و امیر زاده سلطان حسین باده هزار سوار در یورت توقف نموده و امیر برندق مقبضی حکم واجب الاطاعه و دیکه امیر امیر شهباز انگوریه فرستاد که
از آنجا بخت دشمنان متوجه شوند سر راه ایشان گیرند و لشکر پیاده بحسب فرموده با امر اموافقت نمودند تا در راهها چاهها فرو بردند و فوجی از آنجا بخت
تلاقی شده دو کس را بگرفتند یکی کشته و دیکه بر مصحوب خویش ساختند و در آن شب قیصریه با هزار سوار بزبان گیری آمده بود و بی جزا ز دلاوران
سپاه ظفر شپا که در شسته در درگاه پنهان شد و ایشان چون بوقت ظهور صبح بگشتند با فغان فغان و بیچاره خوردند و با آنکه شصت نفر پیش نبودند و یاغی ترا
نفر پیش بان ر مقام جدال قتال آمده جنگ کنان بسوی قیول خود روان شدند و میان چون از دور سیماهی سپاه شاه زاده مشارالیه دیدند بنهر
شدند و امر او پاکدگان که در راه بکفر چاه و احداث میاه مشغول شدند و امر انیش انگوریه رانده تمامت بل و الوس آن حدود و نواحی را غارت و تالاج
کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افشا و ولایت فتح آیت بعد از سه روز به انگوریه رسید و در آن ولای المیدرم بایزید یعقوب نامی را از ازار
خوبه انگوریه فرستاده بود که بجای ظلت قلعه آنجا که بکجا کرد و ان پهلونیزه قیام نماید یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال شد و کشته بود و حضرت
صاحبقران الاکمر روز دیکه بر یکت عالم نور و سوار شده اطراف و جواب قلعه را بنظر احتیاط در آورد و اشارت نموده که بجاوردان جلاد شتاب
روی جرات تبخیر حصا آوردند و بر حسب فرمان پیش فتنانیزان محاربه و مضارب استتال داده و نفعیان نقاب زده آب خندق را پیرون برد
و جمعی از ارباب جماعت مثل مقصود نوکل ورجی و علی شیرو شمسوار و غیر جم بر جی از بروج عروج کردند و نزدیک آن شد که قلعه مفتوح کرد و ناگاه از
قراولان خبر آمد که قیصر اجندی زیاده از عدد اخرا از عقب آمده در چهار فرسخی رسیده است و حضرت صاحبقران بر دوی همایون با لشکر انجم
که بالا رفتن بودند جنگ کنان بریزانند و بر حسب مثال استمالات لشکر کوچ کرده مقدار یک سب تا خنیش پیش رفتند و از عقب آب کشته بنور و فواید
و بنابر رعایت حرم مراد چون عسک خندق کنده و داخل او را استوار ساختند و بر لشکر روم چشمه خوردی روان کوی واقع بود و در آن کدالایی
بعین از آن یافت نمیشد و چون لایت رومی و از آنجا پذیرفت و علم شب مشک فام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون افکند صاحبقران فرمان او که طایفه

و پنجاسات و قاذورات آنرا مانند طبیعت اهل خلاف و شقاق تیره و مکرر گردانیدند و حضرت صاحبقران صفای طوالت پاکیزه و عظمت دراز زمان که مردم را مبتلاست راحت خفتند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهادند از بارگاه همسایگان سازش و نصرت مسالت نموده و کل بفضل الهی که در اصل اسباب ظاهر بر اینجا طاری کرده بامدادان که از بهت خشم دیدان فریز جنگ شش روز و یک شب رومی روز در رسیدن امصاحبقران استخوانه و اثر کرب جمع عساکر فرات را دو قول همایون بفرستد که حضرت را لایق گفت و لشکر جوانان را بفرات اقبال امیرزاده شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان سربامات برافراختند و امرا بلند مکان مثل امیر سلیمان شاه و امیر اویکارانده خودی را در شتم طغای بوقا و سونجک بجاد و رویکر امرا در ملازمت شاه زادگان مقرر شدند و قبل از ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و علی سلطان توابعی و موسی طغای بوقا و از جهات برانفار را بایت شاه زادده دولت یلدرم زاده میرانشاه با وج مهر و راه رسید و امیر شیخ نور الدین امیر بزدق و علی قوچین امیر طرین و بشیر و حاجی عبداللہ و سلطان سنج و حاجی سیف الدین بن عثمان و امیر شیخ ابراهیم شیر وانی و غیر هم در خدمت شاه زادده مکرستند و قبل از ایشان تاش توراغلان بود و امیرزاده احمد بن شیخ و شمسوار و جلال و برجی بود و در دست راست قول قیامت بنیابین منوال یوسف ابهری حاجی اباسونجی و اسکندر بنید و لوقا و خواجی علی آپردی دولت تورا و حسن باخانچه و محمد قوچین و دیگران را در آن مشرک کردند و چهل قوتوان را بسته را در سایه با چو طوق نظیر یکدیگر بازداشت که از هر جانب که بید و احتیاج افتد جمعی از نامداران بدلفوب روی آورند و چندین بختی فلان کوه پیکر از بقیه غایم بند را در و مانده بودند بعد از اسلام کونان را بسته نطق اندازان کمان اران بر آن نشسته در شش صفوف عساکر منصور را در شمشیر و آزارانجا بنیالیدرم بایزید را بر شش لشکر خود از فرخ و جیساغان و غیر ذلک پرداخت و اولاد و هست با و طبقات ششم و فوج خدم خود را در مجال مناسب جای ادوار انجمن بر بلاس افترخ کرد که برادرش بود بابت هزار سوار از دم افترخ در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند و دعوات انجمن در پوشیدن جوش چنانست که سرپای آسین نغان همیسان که در چشم عضو سپیدمیت و بندهای آنرا پشت پای هم بسته نقل میکنند و قاتل میکشاند و خود از ایشان جدا میشوند و در قبل مسی و سپر بزرگ خود مسلمان جلای ابا زده است و خود در قول استاده سپر علی و موسی مصطفی را پس پشت خویش جاسی او و محمد علی که ارشد اولاد او بود و عظام او را در و شمل نوح پادشاه و عهده یک و متور تاش و خواجی فیروز علی یک و حسن پادشاه و سرح و ابرو کوس و بقوب یوسف آمل ترین با تیغ سپر لیدرم بایزید و احمدی و سپر عاهد و محمدی نقل و غیر هم یک با گروه انبوه از لشکریان بجای خود مشرک کردند و قضا بامات ستخته و در باب بنام و صرامت روی کین میدان رزم آورده و کل مسلح در حرکت آمدند و چاشت سلطانی سوار و پاده سپر بر سر کشیده ایستادند و از جانچین کوس و کور که زده سون انداختند برآمد بک کوس و نالندای و کوه اینچین جنب از بجای پدید آمد هزاران آسین تری نغان که دید چون تاش را پس کشتار در محاربه حضرت صاحبقران با قیصر و محبوب لیتم اقبال بر است ظفر سیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید حضرت پادشاه دین پرور بر سر مقام و آیین بیشتر پاده شد روی ضراعت و اتفاقا که در کاخ قادریه رخساره از بارگاه ملک الملک استیلا بر معاندان و استیلا بر مخالفان مسالت نمود و چهره مطلوب در مرات امید حضرت جلوه کرد و روی رزوی بی نقاب بدیده و ویرین مشاهد فرمود رکاب نصرت انقباب آتای مبارک مشرف ساخته و توکل بسته بنیده و خبر و کل کرده و توجیه صاف کا که بشت فرمان که لشکر فیروز سوات نغان اهل جلالت و عمداتین قهر قطع سازند و تیغ آتش بر عرض غرور و پندار ایشان از دریم سوزند و بجاد دران نصرت شعار شیر با کشیده و بازوی کشاد پیش رفتند و پر دلان و درمنزای جلالت در میدان مقاومت و ملافت نهادند در آن معرکه خونخوار کشت امیرزاده میر محمد از قبیل انفار مخالفان را که قبلش بر سرین قیصر مسلمان جلای او را از جای برداشته و امیر جهان شاه و امیر عثمان نیز و در و انکی داده دست چپ کشش از ما نند و دل ایشان را هم شکستند و کشتی که از دیگر اولاد پادشاه روم نیز پنجاف و کیاست یازده است از ملازم دلاوری و جلالت نکته نامرعی نگذاشت و چون مقاومت با بجاد دران موکب همایون از حیرکت و قدرت خود پر و نید دست از جنگ باز داشت و بامدم خویش پشت از حرکت گرفته راه انظار پیش گرفت و سلامت از میان بدر رفت و از قبل برانفار امیرزاده سلطان حسین چون شیران پیش و بان بطلا از دلاوران وی جلالت میدان خناده از برق تیغ خونریز آتش بر رخس ثبات و وقار مخالفان زد و امیرزاده میر محمد سلطان بعد از طلب خصت از آنحضرت مبد و جانفارسه شامافته و در دیای همجا غوطه خورد و کشتی حیات مخالفان را در غرقاب افکند و سپر بر سر ارجی که برانفار و میان بمجا خدمت او مانند سدا سکندر استوار و کج بود و دلاوران افترخ در برابر آمده آثار جلالت بطور رسایند و چون دقت از طرفین عقبه کردو مینگیرانند و عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمدند و دراز روز کار ایشان برآور و دلاوران معرکه چندان ساده کشته شدند که زبان تقرار شمار آن عاخر که امیرزاده اسکندر و امیرزاده میر محمد و شیخ و امیر شاه ملک و بجاد دران پر خاشجی قول علی اند و بازوی شجاعت بمردانگی کشاده بسیاری از

این مردم با استعمال لنگ مردم خوار میشد و بجز غوطه دادن و چون آثار ضعف و فقور برهنه مات روزگار را باب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت علی
فرمانفرمای با استعناق بنغازی پست که سیر شاه زادگان امر او نویسندهان پیکار روی شجاعت و مردانگی بشکریه قهریه سند و انچه سپاه طغرناپه امر زاد و نیر
و امیر جهان شاه و امیر شیخ ابراهیم حاجی عبدالله و سلطان بنجر و حاجی سیف الدین و دیگر امرای بنکین و امرزاده شایب رخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیرسلیمان شاه
و رستم طغایپوقا و دیگر شیران پشه و غا انیسره با اتفاق حمله کردند و نیز آن قتال بر تبه استعقال یافت که دل بهرام خون شایب برین واق فریزه فام که لشکران هر که
ببوخت و آتش حرب چنان برافروخت که در دهمیر حکم کردناری گرفت و شخص سخی نگه در آن مان که امیرزاده محمد سلطان را زلفا قهر را از جای بر گرفت و شش قطعه
از سپاه آنجناب بر فراز پشته که محل ایشان بود برآمدند و ایلام بازید و در میان لشکری و اردو میان گرفتند و قهریه را نیز و زلفا بنوع که بود سپهر نمائند بر روی
کشیده پای تجله سفید و جواهران و دم و فک که طالب نام و تنگ بودند و محافظت خود را از جمله واجبات شمردند و بهنگام اصفر اقبال از راه اضطرار ایستادند
و دولت خویش را از آبلاتو جوشیب شدند و پای را بدین فرار بخاده حکم اندازان تیر باران کردند و جمعی شیر را تنگ مذلت و مهوان افکندند و بسیاری از
کریمیکان از تنگی فقر و ان پیردند چون خورشید در شرم رجا ساد بود و هو ابغایت کرم و در آن مرحله آب یافت نمیشد و چون فتنی چنان که طرز فتوحات
سلاطین کرد و انقدر توانم بود و روی او حضرت صاحبقران مویید تصور و عین کارمانی و سرور از انجام حاجت کرده بار روی همایون نزول نمود و بپای
شکر و سپاس و اهدای بی منت و بخشیده بی منت قیام نمود و شاه زادگان و امر او نویسندهان تقبیل و قیام سیر سلطنت مصیبت یافتند و از نوزده زبان تهنیت
با دای آن فتح نامدار کشاد و روز مجید نوزدهم و پنجم سناریع و شانزدهم تلافی فریقین انظار مصیبت اتفاق افتاد و چون و میان مظهر گشتند و قهر از موعده
پروان رفت و جمعی از انجباران بحریک عثمان نموده سردر پی ایشان بخادند و سلطان محمود خان ایلام بازید رسید و خدش را و تنگ کرد و همان ان
دست بسته بدیده کتی نهاده آورد و چون چشم بختنه خاقان مویید مظهر قهر را و خنث کلمات درشت از آنحضرت ممدوریافت بعد از آن فرمود که دست
کشاد و شرف جلوس از آنی پشت فی نمود چون عرق لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خطا بخش بر حرکت آمده ایلام بازید را نزد یک خویش نشاندها
او از بان عتاب که مرقون بر فتن بود و طالب نموده که هر چند تنگ بدین موط و موط باراده قادر و خیر و شر است و یکس از راه اختیار میست اما از روی
النفاد در استی را عاقله اسباب سبب این بر محنت کتب و رسیده خود بودی که باز خواست خود گشت و بار پایی را خد خویش پروان بخاد و بر چند قهریه بنوا
نمودی که مکی باعث بران میشد که سبب حاجت تو کرم و من تحمل میگردم و آنچه فطینه مسلمانان بود بجای می آورد که بسا از عور سپاه منصور غبار مالی بر روزگار
مسلمانان غازیان این یار نیستند و در خاطر و شکر که از نصیحت من بشنوی و در غریبان که از توانا سس کردم مضایقه کنی بال و لشکر کوچ بر آمد و کرم و کوچ چیز تو
در غنای مردم و بان هر چند مکن از معلومت که در قهریه یکس واقع میشد و استیلا و استعلا و تنگ و تسلطی که باری بجهان و قتالی بماران را میشت نصیب تو میشد
آنها رخصت و غضب تو به نامایات بما و اتباع و متعلقان میرسد لیکن بشکر از حضرت و مظهر که پادشاه و اگر جوانان کرده در باره تو و اولاد و نستان تو خیر و
نیکی تو بخوبی اندیشید خاطر اسوده و ابرویج دغدغه بخود داده ایلام بازید سر خجالت و انفعال بر پیش افکند و کسب لیم و تقصیرات خویش انظران نمود و گفت
فی الواقع خطا کردم که سخن چون شناسا و شنیدی نشیندم که خرد و صاحبقران رقم عفو و اغماض بر ذلالت بنده مجرم گشتن و فرزندان از نماند و آید و آید و آید و آید
و طاعت پر و ان نیرم و بد آنچه مقرر باشد و طغینه خد ککاری و جان سپاری بجای آوردیم و حضرت صاحبقران پورکشش نیر و ارا حققت پادشاهان پونا
خاطر شن و بعد از این چهل هفت کی که دایند قهریه چون آنجست و رحمت و انظر که بعد از ادای و عام و عرض داشت که فرزند از مومنی مصطفی را در که با من بود
و از رحمت ایشان غده عظیم بر من متوایت اموال نگرفت و ان عالی نادیده که شخص حال ایشان گشت که از نماند باشند و رسانند تا بسایه الطاف و بند
نوازی اسوده کردند و متش قهریه بند و اول فادنی الحال تو چنان چسب فرزان علیه با طرف و جرات روان شدند و بعد از چند روز موسی مصطفی را بدیده که
نام نهاده آوردند و عاقلنت پادشاهان قهریه از کاز انجالت خارج است و شش و شش پیر دستا و چه در آن وان قریب منزل محبت حرکتی مختلف قهریه
غضب کرده بودند و حسن و پاکس از یار چنانی نابرفزان و حسب الاذعان حضرت صاحبقران ممالکستان بمحافظت و موافقت اوقیام نمودند و ذکر
فرستادن صاحبقران کرد و ان بسطت لشکره اطراف اهل نزاع و ارسال فتنها مها مالک محرو
و اشتغال بعیش چون شیدا مالکستان از میدان ندم منصور و مظهر کوچ کرده در مغازا را کوریزول نسود و در یعقوب کو نوال از شهر
آمد و محتاج و در ب تسلیم نمود و او را بجای سلطان تواجی سپه دند و کشتگان یوان ملی بموجبا اشاره علیه تقبیل و توجیه مال بانی الگوری قیام نمودند و در
همایون نفاذ یافت که امیرزاده سلطان محمد بر ساکت حکما قیامه بود و توجنماید و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و شیخ نور الدین و دیگر امرای باغ و تنگین به خط مل

آنو لایت قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر نوینیان گناریر نقد که بنامی اسکندر است ساخت کتند و فرمود که امیرزاده سلطان جنین امیرزاده کوچک و امیرسلیمان شاه و امیرزاده رستم و طغاسی بوقا و سید خواج و شیخ هلی بجا و در و پهلوی سلسله در با دیگر امرا و بجا و دران متوجه جانب قوین و آق شهر شدند و منال آنجا جمع کردند و مجموع بر حسب اشارت علیه عثمان غنیمت با طرف ولایت و موم خطف کردند و ایندند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فرغت یافت بر لیغ جهان طاع صادر گشت که چند شیخ نامدار باب قلم و اصحاب خامه در سبک تحریر کنند نشان بلاغت شعار درین باب رسایل و چستند و مصحوب الیچان فرسیر بمالک ایران و توران و ان ساختند و قیام پیش افغانی و خاتین سلطانیه فرستادند و یکی بدار السلطنه سمرقند نزد امیرزاده عیسیخ رسال رفت و یکی بجانب کابل پیش امیرزاده جهان کیو و یکی بشیراز پیش امیرزاده رستم و همچنین بکستان و کاشغر و قزوین و خوارزم و خراسان و از ندران و کیلان و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و کرکستان و لرستان و کچیکلرکان و سیستان و بدخشان و بلخ و تخارستان و هندوستان و سایر بلاد و امصار و قنماها رسال فرستادند و دران سال خوانده غیاث الدین سنانی ضابط مال برید و بود و بنی زاموال دیوان عالی رتبه عین یازار می ساخت و در عین اتمام خبر فرمودم رسیده آنرا در الفیض نام کرد و بدان شهرت یافت و بی تکلف در تمام روی زمین باز خواند آن تکلف و آیین کس نشان نیند و بر لیغ واجب لا اذعان نقاد یافت که امیرزاده غلیل سلطان باشکیران امیر صدر کستان و در لاقی نواحی ملایم و حفظ و حسیه طاعت قدیم رساند و امیر شیر و دولت متور و تواجی ملازمت و کباب آنجناب مامور شدند و چون راق و ولا امیر تاقی بوقا و در هرات بجای رحمت ملک محفوظ ریوست و حکم شد که امیر مضرب و در موبک شاهزاده مشارایه تا خراسان فرستادند و در آن یار توفیق نماید و مقتضی من بود عمل کردند و حضرت صاحب دولت یازار نواحی انکوریه در نشان خطه و تاید و فیکار و نصرت من و در و بعد از قطع منزل بسوی حصار رسید و به بالای قلعه برآمده اطراف و جواس آنرا احاط نمود و جلگاه آنجا از نزول موبک همایون سرکبند و وارکش و در تقاضای عین حالات حضرت صاحب قنران کرد و ان توان و دست پر و امیرزاده شاهرخ را باده تومان لشکر نظار شرط و کول حصار و استوانوس و کثیر فرستاد و نفس همایون متوجه کونتا بهیر شده بدو بجا رسید شمری بدو غایت خوشی و زیبانی متصف بطیب آب و هوا و مشغل جلگه و گلشن مشحون به سودای خوب و مقرون به شمای خوشگوار و لاجرم مدت یک ماه در آنجا توفیق افتاد و ارباب و انالی آن بلده طیبه با اشارت علیه خلعت امان پوشانند و مال مالی بخزانده عامه منسوخ و آوردند و مبلغی خطی از اموال متور تا ش کرد و کونتا بهیر و ضمیر آن شد و درای صواب بمالک آرا ارباب از وصول بختا بهیا امیر شاه ملک و امیر عبدالکریم و حاجی سیف الدین و دیگر بجا دران شهادت آیین را با فوجی رسیده نصرت قرین بطرف کونتا و خواندایی و منتشر را روان فرمود و چون تمام مالک روم تا کانار و دریای مغرب جولانکا به سپاه پادشاه کواکب موبک گشت و بعضی از اولاد و بی بنده دو بار نکرند و زمره و چوان نظام داشتند رای شهرای عرب و عجم اقتضای نشاط و طرب فرمود و مجلس بزم بود و شادمانه دکان فلک تنگین و خاتین بزم چون زینب و زینت گرفت امد اغظام و نوینیان علی ایقام و در پایه سیر علی دب تمام شش و وسایقان کلندام با دایم رنگین و جامهای زرین و قدحهای بگون و نینیان خوش از نوشانوش شراب را غوغای سیم قیام این کیند از رزق پوشش ساینده و در غفلت این احوال سپاه نصرت آن اطراف و اقلات اخت بزد چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رستم و یازار زمین را خواست ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن از اردوی همایون صاحب قنران حور نشین دیوان چون شاهزاده جوان بخت بفرمان صاحب قنر و تخت بجانب پرا رواند پنج ششمانه روز چنان تجلی اندک از سی هزار سوار که لازم کباب آنجناب بودند نیا ده از چهار هزار کس را و بهر سار رسید و پیش از وصول شاهزاده و امیرسلیمان جلای آنجا رفت و از غنایین پدیدانچ از روی سست میستوانست برادر بر گرفته و بی توفیق بدر زنده و جمعی از عیان ملکیت کواکب کیش که بر سار و دامن آن بافت و طایفه از ارباب حمت و مکت با حل و یار کثرت بود و از آنجا شش نفس الدین محمد خجری با اشارت بر سار شل رسید محمد خجری و مولانا شمس الدین محمد قبادی دیگر کار و اشراف عمایم از شهر سرون رفته بودند و عساکر منصور نکاییدشی کرده همه را در یافتند و رستم غارت با ایشان از کس قوت بجز فضل آمد و در صحرا که به شیخ خجری رسیدند و او پیشش اگر قدیش امیر شیخ نورالدین آوردند و دو دفتر قدیر و یکی شهر غنی گشتند و بودند و در سلطان احمد جلایر که الیدرم نیزه مبتسپه خود مصطفی خواستکاری نموده بود و در بر سار اقامت داشتند و مجموع بدست سپاه فروری اثر افتاده در آن وان که در اوسعت ترککان از رستم سلطنت لشکر صاحب قنران کثرت پناه برده بودند بموجب منسوخ الیدرم باز بر سار روزگار نیکد زاید و چون آواز و وصول را بیت فتح آیت بقصیر سمع او گشت که بیخیمت بجانب ملایم و مرغورفت و درین اوقات که امیرزاده محمد سلطان بر سار آمدن شهر بیغی و منازعی مسلم و مفر شد و امیر شیخ نورالدین بقعه در آمد و خجری قیصر که دشمن بود و زنده کوه و جواهر و اجناس بقیاس در بخت بقرون آورد و نویسنده کان یوان علی سیف الدین تونی تفصیل از بزم غنات و غارت ثبت کرد و بعد از انضباط امیر اهل لشکر نظر آل عرصان ولایت را با مر و ب غارت و تاراج رفتند و امیر بر سار را که از چوب و فی ترتیب یافته سرانچ شریکیش

بجزوایب خوش چهری نشینند و مانوس سرداران قوم پناهنده و اطراف و اکناف ولایت افروخته گشتند و لشکر طلب داشتند و از مبارزان سپاهیان آری
 حشری شده و گردوی شکوه جمع آورد و در کثرت ذخایر و تحویل اسلحه و اسباب نبرد و حصار داری بقضای غایت کوشید و امیرزاده پرمهر و امیر شریخ نواز الدین
 قضیه را نگاه کرد و امیر غرق را در دامن کوه شهرتیه بگذاشت و بخش هایون ر قلاب زمستان عین بزندگی بتاریخ روز شنبه جمادی الاول سنه خمس و ثمان
 بالشکر کیا کرکشت و خوشتر نشان میداد و توجا زیکرشت و بر حسب مسدودان امیرزاده محمد سلطان امیرزاده میران شاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سایر ارباب و ایما
 که ایشان بودند روی توجا بر میرنهادند و چون تخریفات کارساید و وصول آن یارانداخت جریمه منصور از جانب حصار که شکلی اقصای پشت جنگ آغاز کرد
 و اما با سپاه خود بغنچیان کار خود باز داشتند و منصب عداوه و تخنیت و امثال این اشتغال نمودند و بعضی فرغانه قضا جرایم میرشاه ملک مردان کل را در آنرا
 فرمود که در طرف دریاسه کرک قلعہ در آب بود سه پاهای بلند استوار ساخته بطریق جبر تحکام دادند و برای همین که سپاه منصور بر آن استیاده بود بهشت
 قیام توانند نمود و در آنجا آبدیاری قلعہ و دریا سدی بسته راه آمدند و مخالفان مسدود شدند و بکسر و محال آن نمادند که بوسیله کشتی خوردنی و سلاح بکسار بند
 و بهادران فخر شعار ببالا آمدند و بحرب مشغول شدند و در انشای این حالات امیرزاده محمد سلطان امیرزاده میران شاه اغرق را در و شلاق بجهت امیرش لاری علی
 گذاشته بمکعب علی پستند و امیرزاده محمد سلطان آتش بکار افروخته بهادران فیروزی اثر بکسار روی جلادت بر زم و پیکار آوردند و از این جانب مجاهدان مین
 بزخم پیکان و زور و نوک بکمر و زخمیاری مشکار از رخ میا خند و از آنجانب بی کان فرکت تیر چرخ و قاروره لفظ و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند و
 میان هر دو فرق مدت دو هفته نیزان محاربه و قتال اشتغال یافت بغنچیان بکسار و ن آورده برج و بار و بر سر چو بجا گرفتند و بغنچان بفظ و همه پناشته آتش زدند
 و دیوارهای قلعہ سزگون شد و بسیاری از کفار از دیوار حصار افتاده و جنگل جل نون شدند و غازیان و لمتند و شمشیری کشیده روی جلادت قلعہ نهادند
 و بغنچای قتلالمشکرین حیث و جدت و هم از آنجانب که مرگ را یافتند از پائی را آوردند و معدودی چند از سر قضا خود را در کشتی انداخته بخار اشتقت جان از آن
 خوشنوا سپردن بودند و معایین اسلام از عمارات اهل شرک و ظلام که بچ و آجر ساخته بودند و از اثری شراب بار و شسته اثری نگذاشتند و در بعضی از مواضع افروخته گشتی
 بزرگ را که آنرا کوکوب گویند و دوابان اردو شون بدوان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب نزم و بیکار ببرد و شرکان از میر توجا بر جای بجا شده بودند چون نزدیکی
 این موضع رسید از برج و بارو و اینها نزد اغرق دریای حیرت و دشت گشتند و کشتی باز داشتند و اشارت علیه بغنا سپست که از سرای بکشتیان که
 بتیغ جدا از بدن جدا ساخته بودند چندی بکان موی شستی ایشان انداختند و آن بداندیشان چشم صورت حال ایشان مشاهده کرده غایب و خاسر دوابان را
 برافروختند و مردم آن را که بر ستان و رصات انحصار اطلاع داشتند تخصیص قصیر و کم کشت تیر و غلبه بدندان گرفتند چنانچه از ابتدای محاصره تا زمان
 سپست و زریاده در میان نبود و فکر آمدن اولاد قیصر پیش حضرت امیر و مراجعت از مساحت از میر در خلال این احوال
 شیخ رمضان مذکور کار از نو و مسلمان علی لیدر مریز و یاریده بود و دیگر یاریده و انواع کتف و پلکات که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود بجهت داشت
 و بوسیله امر ارفع مقدار بمهراموخت عرض رسانید و ضمیر قشایب اشراق شیهه را فاق پر توالتات بر احوال فقیر انداخت و حکومت آسرتیقه را با توابع و
 مضافات و مضایم و ملحات با و از زانی دشت و منشور جهان مطاع عالم مطیع در آن باب بکیت یافت و شیخ رمضان با خلعت فاخر و اسباب با زین نروا و سرو و کم
 مضع ارسال نمود و هم در آن چند روز انیش پسر دیکه قیصری علی رسولی سخن دان و موسوم قطب الدین بآستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمان دار
 و امیر داری قیصرزاده را عرض دشت و او نیز شمول الطف و احسان بی پایان آمد و درین اثنا شاهزاده محمد سلطان با موکشت که بجانب قلعہ توجا کر یک
 رفته راه از میر جم بر کنار و بیا و اقصیت توجا نماید و آن حصن که جمعی پناه بدینجا برده اند برای عقد کشائی منسج فرماید چون شاهزاده با امثال امر با و
 نمود و ساکنان حصار و کت سپاه ظفر پناه مشاهده کرده بازوی اقتدارشان را کار بازماند و اعیان قلعہ بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند و ملزم
 باج و خراج شده بجان مان خواستند و شاهزاده خبری را بشان مقرر شد و بمحصلان استیغای آن و جو مشغول شدند و امیرزاده مشارالیه انگلکان که
 همراه بودند با بکشت و با غرق خود پوست و چون شیر با جهان کیر از قضیه انیسر که بران زیروخت و پرتو نقد و التقات بر خالی از میرسلطان انداخت و
 ایشان را انواع قطع و اصناف اسلحه اختصاص داده و باب غزا و جهاد و صیتنام خود روایت نصرت شعار از نواحی از میر نصرت نموده بارودی همایون
 و از آن مکان وان شد و چون محاربی نارین مضرب مرادات جلال گشت رسول حاکم خبریه ساکن کدورسلک ملوک افروخ انظام دشت پایه سر خلافت
 مصیر رسیده و پیکشای ایشان بگذرانید و حضرت حاجقارن را بر آه و اطوع و عنایت پنهانیت از زانی دشت و رحمت انصاف داد و منسه مان تحم
 الاختال صد و یافت که امیرزاده اسکند و علی سلطان تواجی و دیگر ارباب و سرداران یغیا را ملا می کشی که در بهر ملاقات کنند و ایشان بی توقف روان شده و

جلد ششم

تکه چگونگی زار الملک حمید

الصفا روضه

نب و تاراج بقصری غنوده اند و در آن بلده نشسته از تمامی ملکات مال باقی نمانده و از آنجا منظر و منظر را بر کشته بارودی همایون ملحق شدند و ایات نصرت
آیت از لایزین در حرکت آمده چون بکلیک استواران نزول نمود و امیرزاده محمد سلطان که از صفی سپاه پروان آمده بود از سپاه جدا شده و پیش آمده و
پای بوس ریافت و حکم شد که خدمتش لشکر را از غار زجابت مست چپ با انکوریه رود و در قصر به یکوب اعلی بودند و شاه زاده جوان بخت و منتقون لغت و
فرمود تا حرکت رسید و حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده سلطان حصار رفت و طایفه را از چاقان که در جبال آنجا توقف نموده بودند بضر تیغ بک
بکد راند و در احم خسرو از نام البت کوتا به و منتقون لغت و غار را شمر و الویس که میان زد گرفت کفایت میبوی چلی میخاک و کجسبارت با و میرسید و از ایلدرم
بازید که بنی و شام رفت و بعد از فتح آن دیار نظر کرد و از ملازم کاب فیروزی آنارکشت و اعلام ظفر و جام از راه الغ بزیق در حرکت آمد و امیرزاده شام رخ کار
یورت قشلاق خود توجه شده بود و بمقتل قایم سیر غلاف میر ششتافت و اشارت شیرار جانی بخاندن پوست که لشکران وی آنجا آورند و در باب جنگ
جبال اقبال شال بهادرت نموده بعد از سیاست مردان اسیر طفلان زنان حصار را با زمین هموار گشت و ذکر طول و عرض و طرح عمارت
و ابعین و املنه و بسایقین از الملک حمید در ملک حمید دریا چایست طول آن بیست فرسخ و عرضش چهار فرسخ است آب آن غلب
خوشگوار و در آن کچره چند رودخانه نیز روانیک جانب پروان میرود و در اطراف آن باغات بسیار است و بسایقین پیش از شستن بر انواع کلمها و رباحین
و برینا در بای اندک شهر بندگی زنک احداث کرده اند و با کرمی شهرت گرفته اند در جانب آن متصل است باب و یک طرفش کوه پوسته و در کتب توار
از آن قلعه فلک آباد پیش کرده اند و در میان آن و کچره و در غیره ایست و در پیش کجی کجستان مشهور و دیگری بنصبی که برنگ تر است قلعه ساخته اند
عمارتی که شامی پرداخته و مردم آن حوالی و انواع احوال آنچه محتاج الیه ایشان بود و در قلعه نگاه داشته و درین لافله کثیر از آنجا مجتمع شده بودند و احاطه
دریا که از چرخ جانب آن محیط شده فارغ نشده اند و چون صورت این حال برآید منیخرو سپاه جلوه که آمدن خیال آنجا قلعه از خاطر سربز و دشمنان آنجا
الافتال صد و ریافت که برآه آن شهر باز در حرکت آیند و چون آن و از مراج ایلدرم باز میگردانند و غلبه شده بود و مرض صعب بر پوستی که کشته
اطبا حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم فقیر گردانیده تا بمداوا و معالجه اوقام نمایند و ایشانرا با غرق روان آن شهر ساخت
رایت نصرت شعار از آنجای مرغ افغان و فود و شب رسیان کرده صباح سه شنبه نظام لری نزول فرمود و روز دیگر مقتضی برلغ جهان طاع امیرزاده شاه رخ
امیرزاده اسکندر و امیر سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین امیر شاه ملک و دیگر امرا و سرداران توجه حصار شده و بعضی کوه برآمدند و برخی بطرف دروازه
شتافتند و حصار را منسخر ساختند لشکران شهر و راندند و از آنجا افغان جمعی کثیر را قتل رسانیدند و کوهی با بنوه خود را در آب انداخته پناه آن و خبر به سربز
و برلغ جهان طاع صد و ریافت که معجزه بیند و کشته ها از چوب و پوست کا و مرتب سازند و فرمان بران اقبال امیر بهادرت نموده مجموع شاهزادگان
و امرا و نوئیان و دلاوران کجکلیه مادی و راندند و روی قلعه پست نهادند و از آنجا کز و در میان کشته کوس که کوه و کوه فود و حصار را نشانه جرات
و جسارت لشکر نصرت آنرا مدح و کوشش و تحریف و شایع با کلمات آنجا محنت بود و آنجا برگاه شاهزادگان امر برده و بجان مان یا دشمنان شکر که او را باخته
کوچ نقل نمایند و قلعه نصیر نیز در حوزه تصرف بندگان رکاه آمده اموال جبات آنجا بموجب منسوخ بر لشکران تسلیم یافت و درین اثنا از اردوی امیرزاده
محمد سلطان خبر آوردند که قوه العیر سلطنت بخجروان قواست و از استماع این خبر با خوش خاطر حضرت صاحبقران شگوش و پریشان گشت و ایلمی از
فرستاد که بچل شخصی را بفرستد روان کند تا صورت حال چنانکه هست بموقف عرض سازند و بنس همایون توجه آن شهر شد و چون عبور رایت فتح آیت لشکر
جوانخوار اردوی امیرزاده شاه رخ اتغابی افاد و شاهزاده جوان بخت طوی عظیم کرده پیشکشها کردند و امیرزاده سلطان حسین امیر سلیمان شاه نیز خدمات
شایسته تقدیم رسانیدند و در این اوقات امیر محمد از قونی به برگاه کیتی پناه شتافت و انواع محنت و مداوا از نفوذ و اجناس بموقف عرض رسانید
و عاظت خسروانه که او را از بند قیصر خلاص داده بود با گردانید و اردوی کجیمان پوی از آن منزل کوچ نموده و ذکر وفات ایلدرم با نیری
امیرزاده محمد سلطان در روز پنجشنبه چهارم شعبان المعظم سنه خمس و ثمانه جزا شد که پادشاه بعد ایلدرم بازید و آق شکر از دست ساتی
اجل شربت مرگ چشید و برض خنای و ضیق النفس و رکذشت و حضرت صاحبقرانی بمصنون کلمه عفت از صبح الغریم بخاک کردند و زبانه مبارک بر کلمه انا
مذوان الیه را چون بکجا چه عزمان داشت که چون تمامت مالک روم مجوز تیر لشکر جاکو و دیار با سبب سلطنت قیصر کرده و شسته کجسروان فراید
و مجموع آن مرز و بوم خدمتش ازانی دارد و با یکدیگر کسروان استیصال عهد کرده اند و چون خسرو سعادت بجز در زمان نایه الهی آق شکر رسید
از آنجا که قیصر از نقد و بجوی نموده غلبه باوشانید و علی علی لدمیلی و را سملت کرانه ما و کوه شمر و قصب و کرکش خند و پارک طلاس از ساخت و صد

جلد ششم

برکشتن امیر تیمور از کبستان

الصفحة

شعار خود ساخته چنانچه و دو فرقه شدند و هر دو سوی آل خویش یورتنی اختیار کردند و بعد از آن قضا می یابم میدرم یازید بر ما ملک روم و آن فواحی استیلا یافته قرا تارا داخل لشکر مردم گردانید و از برای ایشان بر ما ملک خود منزل متعین کرد و چون آن گران لایت عوارضات دیوان چندان نپسندیدند با یک فرصت خور و بر یک آن قوم صاحب ثروت و مال را غنایم و حال شدند و در آن هنگام که حضرت پادشاه گردون غلام بقصر غالب آمدن را عیله ز غلط او سر بر زد که قرا تارا کوچانیده در میان او پس جبهه جای بد و از ترسان که سر داران پسندیدند که کتی پناه مستأقند عنایت خسروانه ایشانرا بخلع طلا و دوز شمشیرهای زرین و انعام و نوازش در کیمیز و زو محترم گردانید و بعد از چهل روز بان حبه پان گذارند چون چاکس از سپاه منصور تعرض قوم مذکور شدند ایشان خود را ایل و مشاوه استند و دیو رقصای خود بفرایع بال نشسته بودند و آن وقت که رسولان حاکم صرب را روی علی رسیدند پادشاه نظر لوانته روز در منزل توخت نموده در باب نقل قرا تارا ربا و لایق مشورت مشرود و درای عالم آرای بر کوچانیدن آن قوم قرار گرفت و چون قریب چهل هزار خانه و وار بود و مردم متعین در میان ایشان بسیار بودند فرامان او که شاه زادگان و امرا و نوئیان هر یک برای روان شده اطراف و جوانب آن قوم را پنهان حاطه نمایند که هیچ کس از هیچ جا سر و نتواند رفت در رعایت خرم و احتیاط مایه انعام فرمود که غلطی از برای ایشان نرساند و بتوققی اشارت نماید امیر جهان شاه و دیگر امرا و سپاه برانکار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بجای توقات و ماسیه و در حرکت آمدند و امیر سلیمان شاه با طایفه انجباران جوانان اطراف فقیر و مسیوس و آن شدند و بعد از آن صاحبان سعادت قرین بقیت خود فروری آثار را میگردانید و عمان غریمت بصوب صحرائی ماسیه و اراضی فقیر که آنرا کس مسکن ایلوس قرا تارا بود منقط ساخت و امیرزاده شمس مز و امیرزاده غلیل سلطانرا بکف طوق متعین نمود و ایشان خیال فرار بدماغ زانده پسندیدند چون ملک نظر انتساب بعد از قطع نایب از پل آب قرا تار مشرود و رفیک پورتهای ایشان رسید کس فرستاده رویای ایشانرا طلب فرمود و فی الحال و سر و او قوم مسته تارا را باز یک پارسایه سر بر سلطنت میسر ساخت که گردانید و غلط طلا و دوز که از ریکان بخشید و بخت اطمینان ایشان سو کند یا کرد که درباره شمر غریمت و در متعین ازین جانب بطور غواهد رسید و مدتی مدیست که آب و جدا و شاه افغان سلاطین گذشتند از قرآن من که یورتن اصلی و ماوی قدیم ایشان بود سر و آنده اند و در دیار غربت روزگار گذرانیدند و اکنون بنیات این دوی از پناهی آنجا در حوزه تصرف بندهکان زکاه ماست و حکم یک ولایت دارد و طایفه آنکه حکم جلال من لایمان را نصب العین منبر ساخته بجای ما و لایق مایه اموال و عیال و اطفال خود در رفعت اردوی علی توجه نمایند و مدت العمد و نظایات و عنایت زنده گانی کنند و ایشان بعد از ادای لشکر و سپاس و دعا و شاهی مقیاس بعض ساینده که بجای دل مطیع و نقادیم و بندهکان زکاه ماست دولت بازان شد که در زمره خدمت غیریای نظام یافته حیات چند روزه بیایان ساینم حضرت صاحبان هر یک و کلمات کلانتر قوم مسته تارا را فی الحال و بر کرده بنابر احتیاط و حرم حکم کرد که اسلحه ایشانرا که زین بقور غار سپارند و آن قوم را جوق جوق ساخته و برابر آتومانیتم نمایند و بر لایق جهات مطاع صدور یافت که بیکسان ایشانرا کوفتند و چهار پای مخزن موجب بیکبار ایشان نشود فکر نکنند و منبره مو که از جمع تکالیف و اعتراضات معاف و مسلم باشند و یورتنان ایشانرا بر سر آبهای خوشگوار و علف خورهای مناسب منبره و دوزند و چهل هزار خانه و اربابواشی و مواشی و مقرون پسندند و حتی علی هم اردوی عظم شدند و کمر مراجعت پادشاه حجه بعد از تسخیر بلاد روم بجایب سمرقند و خراسان چون تمامت ممالک روم در تحت تصرف لشکر پادشاه جبا بیکر آمد رازی اقباب اشراق خشت پر توالتفات بر مراجعت بجایب آذربایجان و عراق انداخت تا قضایای آن مملکت را سرانجام داده و توبه بمرقد شود و نشان بجایب سلطان ارسال رفت که حضرت علایات سراسر ملک خانم و تومان آغا و خانزاده و امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغاها و شاه زادگان که آنجا بودند توجه نمود و تا قلعه و ونیک پایند چون صاحبان کبستان انحصار رسید و انت که امالی آنجا رعب و هر پس بخود راه داده پناه بپنهان کرده اند و لاجرم فرمان قضا مضا و در کشت که علی سلطان تو اجمی با طایفه از هر یک منصور متوجه ایشان نشود و چون نزدیک آنجا رسیدند ایشانرا بر چاهان آهنگ جنگ کردند و علی سلطان از سوراخی که در روشنائی غیب بود نگاه میکرد و نگاه تیری چاک کرد و شاه رک او آمد و زمان روج روان تسلیم نمود و برادر علی سلطان همه ایشانرا از پای در آورد و موکب همایون چون از سیو پس گذشت حضرت صاحبان کاسکا را بریز زاده قرا عثمانرا خدمت داده بر جای خوشنمش و ان ساخت و چون مرغزار از ریحان از وصول موکب نظر نشان غیرت فرای روضه رضوان کشت و طهرتن خدمت پسندید بجای آورد و بیکشاهی الایق بگذارند و چون ملکات ملکانه طریق را بخلعت خواص اختصاص داد در خدمت مراجعت از رانی داشت و چون رزقه الروم منزل شهر اجبایشان شد امیرزاده النزیک و امیرزاده محمد سلطان جهانگیر و امیرزاده سعد و قاص و ابودی همایون رسیدند و حضرت صاحبان فی ایشانرا دوا بخش مهر بانی که در قزلبان عطف و لطف بخش فرمود و چون خواستین آغایان بر حسب فرمان از سلاطین توج

که بآل سلطان اجماعی طرح کرده بودند در مقام خدایان و خدمت ایشان این صورت را بفرستادند و در ظلمت ایل سرخوش گرفت و راه بغداد پیش قزاقیوسف از مردم
جلد آنچه توانست بدست آورده در دست سلطان توجیه شده و چون بغداد رسید فی الحال شهر را ستم ساخت و سلطان اجماع از بیم جان بر کوه ششمی گشت
و چون شب در آن قرا حسن نامی سلطان را از بغداد پیرون برده او را بر دوش گرفت و قریب پنج فرسخ قطع کرده در راه کاهوی بدست ایشان آمد و سلطان احمد
بر آن سوار شده و هر دو بتکبر رفتند و سارقان را بر دوش گرفتند که در آنجا بود در مقام خدمت آمده چهل سرباسب کشیدند و از نفوذ و اسلحه و درخت و امتعه آنچه بدست
قدرش بر آن میرسد پیش سلطان اجماع بگذرانید و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند شل شیخ مقصود دولت یا عدل غیر هم بتکبر گشتند
در ظلمات و اجتماع شده بودند و سلطان و داع مشهوره از آنجا عنان توجیه بجا شام تافت و قزاقیوسف بر قامت عراق عرب استیلا یافت چون
امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده رستم از برادر و حرکت آمده با امیرزاده ابابکر ملحق شود و کل ایل را از بغداد
و سوجی از خاندان و ملازمین امیرزاده رستم بفرستاد و اتفاق در دفع فتنه قزاقیوسف ساعی جمیله بفرستاد و از آنجا چون امیرزاده ابابکر بر حسب فرموده بفرستاد
عبدالله حاکم آنجا را با دیگر سرداران که در بیچ فتنه میکوشیدند گرفت و بند کرده بارودی همایون فرستاد و امیرزاده ابابکر غرق را گذاشته و ایضا کرده
متوجه دفع فتنه قزاقیوسف شد و امیرزاده رستم از برادر و حرکت آمده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست و شاه زادگان مذکور با امرا و لشکرها منصور از فرات گذشتند
و در زیر حله بکنار نهر الفتح که قابل قریب است بفرستاد و سلطان اجماع را که از سر هزار کس خود و قزاقیوسف با قلیه تمام حوی را خندق ساخته جنگ شده
و آمده استاده بود و چون امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر نهر الفتح انداخته آتش عرب افروخته گشت و یار علی برادر قزاقیوسف با حدودی چند نفر
معه بپروان رفته روی توجیه بجا شام نهاد و مجموع ایل و حرم را که قریب با بنیادهای خان بود با اموال منسروان از کوه و دره و کاه و کوه سفند و غیر این بدست
تصرف بنیکان را که کیتی پناه آمد و نوکران امیرزاده رستم حرم قزاقیوسف را که مادر اسکندر و سپند بود را سرگرد و غیره و عرب را که حکومت اعراب بریه
تعلق با وید داشت با دیگر سرداران و تمددان آن نواحی که مذکور و مقهور ساختند و در لاشای قیصر لقاان ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر برادر
قزاقیوسف را بارودی همایون آورده صورت فتح از چند معروضه داشتند و چون ظاهر امیرزاده ابابکر از جانب قزاقیوسف و دیگر میزبانان جمع شد از سر
فرایع بال بهت عالی بنمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک غلها مشغول گشت و ذکر آمدن رسولان ملک کرکین
بدرگاه صاحبقران کیتیستان ملک کیتی کشای حضرت صاحبقران از حوالی قارص منصف من بوده ملک کیتی را
و پیش از توجیه برایت منصور امیر شیخ ابراهیم شیریانی که همیشه طریق جان سپاری و خدمتکاری سلوک میداشت بر حسب فرمان روان شده بود داخل و بیچ
ولایت کرکج را ضبط کرده چون ملک کرکین که حاکم و والی آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر خیزش متولی شده رسولی خود
چرب زبان پیشکش و اموال منسروان بدرگاه خسرو کامکار فرستاد و خلاصه عرضه داشت که این بنده خاکسارند و دلان شایسته که پادشاه و مقتدا
نفس همایون توجیه این یار کرد و در غرض امتثال او امر و نواهی حضرت شهریاریت بجا دل مندهان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقروض
سال سال بی تاخیر و تسویه بخزانة عامه رسانم اما سیه سیه سلطانی بر من میبایست و درین لایارای این نذر کم که شرف نقیض سلوک و جلال بر ایامی که
عاطفت بیکران حضرت صاحبقران ملت بخت تا بعد از ازاد خوف و بر سپاس نده سلطان اردین مبارکاه پسر اساس شتابم و آنحضرت بآن کلمات رو
اندود و التفات فرمود و در جواب منسرمود که با کرکین که بود که قضیه توجیهی که شرف اسلام شیعه جرایم تأثم ایشان میشود سبقتی ندارد و اگر بکایت خود تعلق
باید که چند روز و تسبیح دست تابی و بعد از وصول از نگاه ماهال از دوبرهون میت قبول ملت اسلام با اصرار بکفر و ظلم و بر تقدیر احوال عنایت ثامانه
بنوعی شامل تو کرد که در جهان را از شاه آن الحشت بخیر بردان ماند و اگر توفیق رفیق نکرد بر حسب منسرموده صاحب شریعت غرا علیه الصلوة انما
خبر بپای تو فرستادم و ترا منظر مستوئی باز کرد و غم والی استنبول که در دین کیش با تو موافقت است التماس بدین رکاه و در شنیده باشی که از مواید احسان با تو
سان مخلوط گشت باید که در آمدن غل نمایم که هیچ کس نمیدانم بود و بعد از آن الحان رضخت مراجعت یافته باز گشتند و در لاشای این اوقات
تبریز پان تو حین نویسنده منکام عمال از با بجان بدرگاه فلک شهبان آمده جانوران اسبان بموقف عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شمان
که در قبل علی سنانی ضابط اموال یوانی آن ملک بود رسید و پیشکشها گشود و چون وقت رفع محمولات کر جتان بود برای صواب نمایی تجویز فرمود که
مخالفان این غلات از زمین بگریزد و خود را قومی ساخته مخالفت از سر بگردانند و حرم حسب اشارت علیه امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا بر سر میخار روان شده بود
کج درآمدند و باب غنا و شقاق را متفرق و پراکنده ساخته امیر شیخ نورالدین چندان نمکس و رزید که لشکریان غلها بگریختند و امر او سپاه بعد از آن

مقرن سلطنت و غنیمت توجه در کاه پادشاه شدند و مکر شرح توجه عنان جهان بما بصوب تخرقله کرچیا
حوالی آن قلعہ در ولایت کرچیا میان دودر عین بر زمین بلند واقع شده و بر آن موضع منافع کوہی بر جمع جواب بلند و مسوار و موثری
بجسد و پنجاه کمره با وج دو اگر کشیده و از یک جانب آن کوہ شعبه فصل گشته و باز تنفاع از آن کوہ در گذشته چنانچه گردن و ج لاسکان با فراشته و از
سکوه و بر بر میان نروبان اصل آن قلعہ تواند شد و آن کوہ بچیک راه باریک پچای پنج طرف ندارد و در پلش بواسطه رود و شرف ضیق محل نزول
لشکر و مضب چنان توان یافت و بر بالای کوہ کرچیا قلعہ ساخته بودند و رازہ بر آن نشاند و حوضهای وسیع عین جبت آب باران هر دو دشت حاکم آن
شخصی بر زال نام وی اغراض عظام از دزدان گرفته و انبوه از کرچیا بر تخصیص با و موافقت دشتند و چند کلد خاک و کو سفند در آن قلعہ میرید و همیشه خهای
ایشان از کثرت در شمار نمی آمد و از شراب ناب و شون پوایت مذاب بود و چون حضرت صاحبقران جهان کشای بر صورت این قضیه اطلاع یافت عنان
سند جهان پهای بصوب تخر حصار مذکور تافت و چون قلعہ مذکور در وسط بلاد ارباب غنا بودند و در آن آب چندین یافت نمیشد و بقوت چرسد و پیا
اندر کنار قرب مخالفت در اینجا قامت نمیتوانستند کرد و بنا برین فتح قلعہ از رحایات بشیرند و از نهضت رایت نصرت افتاب بدفوض استعجاب
مینمودند فی الجمله در مجرای عیش و محرم الحرام سنت و شانماتہ موکب میان و نواظر قلعہ رسید و ارباب حصار بر سرم میکش اندک هدیه بیرون فرستادند
و زبان التضرع با نواظر اطاعت و انقیاد کشادند و چون استند که مردان سالخورده و باتیغ چون کودکان بجز و وزیر راضی نخواهند شد رایت بکجوباد
برافراختند و سکنهای تعاقب و تیرهای متواتر از بالا بر می انداختند و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرای رفیع مقدار و اطراف حصار فرود آمدند
و اشارت علیہ نفاذ یافت که امیر شاه ملک در برابر دروازہ حضری فیض حصین ساز و دو دیکر ابرار امر فرمود که از دو جانب دو قلعہ دیکر نگیند بنا را نگار
فتح قلعہ و حصار برودی مسیر نشود جمعی از لشکریان آن قلعہ ساکن گشته بجا صر و قیام نمایند و امیر شاه ملک بمساعدت دولت روز افزون و در مدت سرفرو
قلعہ برافراشت که گنجایش قامت سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعہ بر پشت قلعہ نقل فرمود که شکل عراده و تحقیق در آن محل تیری می نپرست و
بر حسب فرمان از برای عراده چینی از سنگ و چوب ساختند و چندان برهنه ساختند که مشرف بود بر قلعہ و چون از اکیسب سنگ عراده و تحقیق برج و بار
قلعہ دور افتاده بود و کرچیا فارغ اقبال نشسته و غده از آن بمخاطره را مینداختند و چون یک هفته برین هیچ بگذشت از قوم نکیریت که در رفیق کوہ و مکر بر کج
رحمان از اندک کج نامی در شب جمعه میت و دوم ماه مذکور طریق اختفی روانند و بر جانب سنگ پاره که در جانب جنوب قلعہ بود بر آمد و بجا رفتند
یک سر کو سفند بر گرفته بالای سنگ بر آورده و در آنجا کج کرده بنشان گذاشت و بکس از اهل قلعہ بر آن اطلاع نغیثاد و روز دیکر کجک سر گذشت شبانه را
در پای سر بر طلی تقریر کرد و حضرت صاحبقران سر مو که از ابریشم و ریسان طلا بجا آفتند و نروبان مثال چپها راسری در یک طناب و سری دیگر آویزا
کردند و امیر شاه ملک در پامان قلعہ ایستاده پنجاه مرد از ترکان و مبارزان خطه خراسان از نروبان بالا فرستاده و کرچیا آن شب پنجاه غلبت غنود
بودند چون و ششی صحیح صادق را قاف منتشر گشت کرچیا تیره اندرون سراز بالین غفلت بر گرفتند و در حرکت آمدند یکی از فراسایان آن آواز بلند
بکمر کشه و بر خاتم پنا و سرور اصفا علی بن الصلوٰۃ اہمنا سلام فرستاد و محمود و غیره که از زندگان امیر زاده شامیخ بودند بر آن قلعہ نفوذ کرده کرچیا
بدافع آن از حال که در خیال ایشان نگذاشته بودا گاهی بایده سر سید از طرفی بشتافتند و پای ممانعت فشرده دست مقابلہ و مقابلہ برداشتند و شہر یار
دینی ارباب و پای عالم سپای سوار شده و در برابر قلعہ که در لیلان سپاه حضور الارفعہ بودند ایستاد و مجموع لشکریان قلعہ بکمره زدند و اگر اشرار ساینند و سواران
انداخته کور کور و کوفتند و چون از آن سنگ پاره قلعہ چنانکه یک و باریک بود که زیاده از دو کس بچلوی هم نمیتوانستند ایستاد و سخت پردی سپر
در سر کشید و پای تهور بشرف در و نفر دیکر با دوست به تیر و کمان ازین دکانا داشتند و قضا و قدر تیری بردن ایل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از دست خنثا
باز پس افتاد و بعد از آن سوار و ای و از دزد زخم خورد و با کشت و عاقبت بنیم شتخ و نظیر بر چرم ریایات مجاهدان بر می زدند سپاه نصرت قرین بر می خورد
قاهره قتل و از راه بکشتند و قلعہ چنانکه از یک شمره از وصف او شنیدی ہم در روی یک شب بنیعت و سیم ماه مذکور منخر ساختند و چون کار از دست و
تیر از شدت رفته بود که چنان فرستاد الا مان بوان کیوان ساینند و لشکر فیوزی نشان جمعی از آن نادانان از بالای قلعہ نیز انداختند و نزال عالم
قلعہ و دیکر کرشانه گرفته دست و گردن بسته بدنگاه جلال آوردند و مجموع مردان از تیغ سیاست بکند زبایند و زنان و فرزندان ایشان را سیر کردند و طاعت
حسروان زن نزال ایشخ ابراهیم و مالی شیروان بخشد و فرمان فرمای هفت اقلیم در کف و ولت و اقبال مراجعت نموده با ردوی همایون فرود آمد و
حراست قلعہ را پس از اعیان خراسان موسوم بمجید توران که به پادشاه توران اشتهار یافت تفویض فرمود و طایفه از فراسایان را پیش او گذاشت

جلد ششم

کفایتیتمو بحاجات بنجار تعمیر سلقان

الوصفا

فرمود که اموال آن حدود و نواحی را در ایام حاج خود تصرف کرده بگذرانند که بعد از آن که چنان بر اموال لایست مسلمانان کردند ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب انجناز و مراجعت از آنجا چون خاطر خطیر خسرو جهان که از فتح قلاع کرچان فراغت یافت بعد از تقدیم شورت و ترتیب طوبی با عظمت غنیمت جانب انجناز تقصیر داد و امیر شیخ نورالدین امیر شاه ملک و دیگر امران و نویشان را با سپاهی فزون از قطرات امطار در مقدمه روان ساخت چون مر جبریکیتی ستان بخجستان بود شیران پشه و غادرخان بریده راه میساختند و بقدیم صدق پیش قدم دست بهنب و سی بر می آوردند و غلغل و بخت و طاس بکون سپهر می انداختند و حضرت صاحبقران با غلبه نهضت نموده بمیان کرچان را آمد و از عبور لشکر مضبوط و قریب بمقدار فرسخه و دیر عرصه تاراج شد و کلیساها که از نسک افراشته شده بود با خاک یکسان آمد و کرچان هر که بدست افراشته شد و بعضی از مواضع کفار کرج که در میان مغارها و کوچهها بودند به نزد آنها بالا رفته متحصن شدند از موقت جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندلها را برنج و دینا استوار بستند و در هر صندل قوی یک نفر از افراد و نفران را برب جلالت و شجاعت نشسته و طایفه در برابر کوه استاده و صندلها در برابر رخا با فرو میگذراشتند و آن بجا در آن تیر و شمشیر سپید غنچه یک میگردید و کپتیمی چاکبی از صندل و قیاسه خود را در مغارها انداختند و بانکه در هر مغار چهل و پنجاه کس بگذریده بودند و بر همه غالب می آمدند و مردان را کشته زنان و فرزندان ایشان را اسیر میکردند و اموال و اطفال آنجا بخت اباد غارت و تاراج میدادند و برین سبب مواضع مخروش گشت و کنایس مخالفان ملت مضار اسهلمد ساختند و باغات ایشان از این منیج برانداختند و از مرغابی و ویرانی و قبیحه نامی بگذشتند و در بعضی بوست باز کردند و بعضی را به آتش سوختند و چون مضار کفار بنیابت انجناز میزد و در شب چهارم ربیع الاول سپاه بهرام محل را کشته بارودی علی می شد و در روز شنبه با یک هزاران موکب فیوزی نشان سوار شده صید سران را بکشدند و باز در جمعی سپاهم مذکور داعیه شکار از خاطر غافان مودینه منصور سر برز و در آن محرابان و پنجره های آن افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند باز دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و پیش ازین سرداران کرج که در اردو کیهان پوی اسیر بودند کس و ستاده گرگین را آگاه می داده بودند که اگر بدین طریق راست فتح تیت خسرو سرفراز به انجناز رسد در کربستان از کم کیشان با تو نشان نمائند ملک گرگین از این سخن شعر شده جمعی از هم کیشان خود را با یکیشهای نفیس در بگاه پادشاه اسلام فرستاده چون الحیان گرگین را ردوی حجت پادشاه روی زمین رسیدند دست در اوس شغفتا ارازه و امار فرصت حجت در وقت مناسب از نوزده عثمان فراغت آیند گرگین را سپاه سیر اعلیٰ حوض داشتند و در آن باب فضلی مشیغ انداخت صاحبقران که بهت او بکلی ابراعلم دین مقصود بوده شفاعت ایشان را نشیند و آن کلمات را بسجده رضا اصفا نمود و امارادین قضیه بهار باب در پس و قوی رجوع کرده فتنها و مفتیان مجلس همایون تقریر فرمودند که چون این جماعت خبر قبول نایند حکم شرع است که دست از اید و مضار ایشان باز دارند و قتل و غارت تفرص ننمایند بالاخره حضرت صاحبقرانی بموجب مستوی آمده اسلام عمل نموده و سرگرم جنبانیده فرستادگان در میان ما پس امید حضرت انصاف داد و چند روز در آن نواحی معیش و عشرت و صید شکار اشتغال نمودند و الحیان مراجعت کرده هزار نسک مسکوک به القاب همایون تھیار با نهار باران ز غفایس افش و غرایب امتعه و اونی طلا و نقره و یک قطعه اصل آب دار خوش رنگ بنسک مچده مثال من همایون رسانیدند و مستول جزیه و خراج را بقبول عمو و موافق موکد ساختند و حضرت صاحبقران را بخت برافراشته بعد از قطع چند تن از قتلین رسید مجموع دیر با و کلیساها را که در آن حدود و نواحی بودند منهدم کردند و ایند و چون از آب کر که کشته شده و مر حلیه بود حجت عمارت سلقان عنان غنیمت بقرا باغ منقطع گردانید و در حوالی سلقان در محلی مسعود و آمدند و برای انخاب اشراق پر توالتات بر تعمیر سلقان انداخت و آن شهر از دیر باز خراب و ویران شده بود و نوعی که از ایند و عمارتش خشتی برجای خود نبود الفصه منسلل منجب الاذعان بنفاد پیوست که مهندسان خسرو معاشران و ضمیمه طریح شهری کشیدند شمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و پوت و دروب بسیار و باغی و بساتین و عیان در ساعتی مسعود و زمانی محمود اساس طرح شهر انداخت و بطناب پیوده بر شاه زادگان امارت متبذ نمودند و لشکریان را به تمام بر کار عمارت مشغول شدند و مجموع آن ایند و عمارت را خشت پنجه در یک ماه تمام به اتمام رسانیدند و در باروی آن بکر خیرک دو هزار و چهار صد کوبه و عرض یوازش پاینده کز و ارتفاع آن قریب پانزده کز و عرض خندق سی کز و عمق شش پست کز و کنکره و نسک انداز ترتیب دادند و شهری چنین با وجود کشت بازندگی و شدت سرما و برودت هوا در یک ماه چنانچه سبب گرفتار یافت ساخته و پرداخته و برای صواب نمایی قضایای آن که کز کلا از رود ارس پس حدودی بریده شود که آب آن از سلقان گذر و قله رفیعناش اراضی آن خود و نواحی محصور و مسکون کرد و لاجرم منسلل ان قصنا جراین نفاذ یافت که امر او شاه زادگان و نویشان کفایت آن مهم قیام نمود و تواج مسافت جوی را بر سپاهیان امتت کردند و بانکه زمانی بخری روان و جیری جاری که طول آن مقدار شش فرسخ بود و عرض پانزده کز شرح میبا

و آید شد ذکر ارسال حضرت صاحبقران منار ابولایات تحت تفتیش احوال بیروستان در آن و آن کداری
 پلکان مرکز رایت فیروزی نشان بود با شرافت و ایمان ممالک توران ایران بر ساینده نزعیت شاه زاده مرحوم محمد سلطان و تینت فتح دیار
 از اینجا و اقطار اهرام قبله قبل ال کعبه آید بستان بودند بر کاه و شیر استوده خصال جمیع آمده به کام بارعام و مجلس فرمان فرمایی نام از علما نام دار و فضل
 رونما جمعی عظیم منعقد میشد و چون خاطر خطیر حضرت تحقیق مسایل دینی معارف یقینی و ملکات فکانه و اخلاق حسنه و انده بود ملکات لطیف و حکایات بدیع
 در میان آمد از جمله کلمات ارباب فضل و دانش نصیلت مدال احسان عزت برواست نشان منجر شد و حضرت صاحبقران عدالت نشان خواست که
 آن بحث بحد کفار بی کرد و آخر شود لاجرم با افضل فضایل انساب خطاب فرمود که در این زمانه ساقیه دشمنان سالفه و علمای ملت سلاطین و ارباب و ائمه
 نصایح مستحقان کرده اند و بر امور مستحق عیب و تحریف نموده و از افعال نیکو سپیده و آمانی پسندیده منع فرموده اند و درین عصر شما را هیچ راه و تکیه ندارید
 و فساد مملکت و رعیت هیچ باس نمیگوید ایشایان مثل الکلمه معروض است که که مکه و المکه که پادشاه دین پرو و وحدت کسره و مظهر نصیحت ائمه اهل بیت
 دارد و هر کس در اجرای احکام علمی و قوانین عملی از آنحضرت تقلید بکند گرفت و حضرت صاحبقران صفای سیرت از ان کلمات نکرته مطایب واقع بود و اعراض نموده
 فرمود که در امثال این نشان که بر سبیل تائید و تحسین گویند اصلاً خوشش نمی آید و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که هر یک
 از شما که از ناحیه آمده اید احوال در و غلکان و معاش کاشکان نسبت بر عایا و وزیرستان اعلام کنید تا اگر از برودتی حقی برزیر روستی فتنه باشد عید
 مشغول شوم علماء و فضلا زبان عاوشا کشوند و هر یک آنچنانکه بدو عث و بیش مملکت خود میدارند مستند عرض شد و حضرت صاحبقران رعیت
 طایفه از اصحاب در پس و فتوی که بر مبد و تقوی موصوف بود چنینست ما فرمود و هر یک از ایشان را بهین متین از قبل و دیوان اعلی قطری از اقطار ممالک
 محمود فرستاد تا تحقیق محام نموده و مظلوم از ظلم ستانند و تمکات را از کوشمال مالشی بفرمایند و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و اگر
 بعضی سازند تا علی باب این عواطف آید و اگر شسته در مجاد امر امان بچلو بر استراحت نهند و در صبح و شام بعد از دولت روز افزون پادشاه اسلام
 قیام نمایند و شیخا و رجبان فرمان که مولانا قطب الدین قمری را که پیش ازین اعمال فریست آمد و دوی همایون آمده بودند بکشند و سبب قتل و انکسار
 اشرف اعلی سید که مولانا می شاید رحیم توجه بدر کاه عالم شاه و سلج سید هزار دینا را یکی بعلت مشار و پنکیش از عرایا و تحریفه از گرفته است و قدم عالم
 انصاف و مروت پرور نماده و حکم شد که شیخ درویش آهی خدش را با دوشا نه در شکر برود و آن وجوه را بصاحب آن اموال نوکرش را غنور که
 حرکت ناپسند از و صادر شده بود و ضرری چند بخلاق رسانیده از خلق پناهنده و اشارت علیه بصد و بر پوست که مولانا صاعده که همراه مولانا قطب الدین
 قمری و نویسندگان از فرار پس آمده و صورت ظلم مولانا می مذکور بمسابع علیه صاحبقران رسانیده بود و همراه ایشان پیش از برود و خاطر نشان مردم بجا بکنند
 و هر جیف و ظلم که مولانا قطب الدین ابرکتان بجا برت نموده رضا و اشارت حسن و کامیاب آن مقرون نبوده و حضرت صاحبقران خواجک ملک متکا
 با ایشان جهت ضبط اموال فرس و انداخت و چون انجامت بموجب برلنج پادشاه با امثله و احکام پیش از رسیدن از غور از خلق بر کشیدند و روجه کرد
 ابنه از مردم شهر و روستا در محقق جمیع آمده بودند و صحنی بام مسجد ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین را و پای منبر سنگین با دوشا نه حاضر ساختند
 و مولانا صاعده بن برآید و مخان شهر را صاحبقران از اسمع خلاق رسانید و این است خواجک عماد فیه تغیر کرده برین پنج بر زبان گذارند ملت اگر از ایشان
 این مملکت رزاهه ملان کنزد و مردم دانکان مولانا است و از اطراف و جواب قلعه و شنای پادشاه رعیت پرور بکوشس ساکنان عالم علوی رسید
 در مدت دو ماه سلج سید هزار دینا را یکی را که همراه آورده بودند در حضور رقعات و سپهان ملک بی فتنه و رو کور بخدا و ندان اموال تسلیم نمودند و در آن
 باب خطوط نوشته با اسمی حضار مجلس موش گشت و بعد از آن شاه زاده جوان بخت امیر زاده پیر محمد بن امیر نلعه عمر شیخ مولانا قطب الدین را باند
 دوشا نه بر گرفته و زهر شد که داند ذکر توجه امیر زاده کا همکار بجانب ولایت مازندران و کیلان چون طر خطیرانی با
 جهان فی مبعی حضرت صاحبقران از عمارت پلکان فراغت یافت و عنان عزت خواص از برای قشلاق بجات قربان یافت و چون آنجا رسید حضرت
 صاحبقران و شاه زادگان مسران سپاه و قوریا که بموجب فرموده ساخته و پرداخته بودند نزول فرمود و لشکریان نیز در منازل خود قرار گرفتند و امیر زاده رستم
 که پیش ازین بفرمان اجب الاذهان صاحبقران که مقرر شده بود که جهت قتلایای تغویض ولایت و الوسن لاکو خان امیر زاده عمر در قراغ حاضر کرده و از راه
 قلاغمی دست تار و جکته با ردوی همایون پوست و شرف زمین بکوش دریافت و در آن و آن کنهیان بمسابع علیه رسانیدند که اسخند شیخی که بر حسب بیخ
 حضرت صاحبقران مضطرب و در کوه و دماوند مشغولست از و عصیان بر ترو نرزد و در حقوق تربت حضرت صاحبقرانی بر طاق نیان نهد بکهران بنی قادم

جلد ششم

سفر نایب میرزا شاه به کابل

الصفیاء روضه

بنیاد بر معنی بهر حال اشرف کران آمده از موقت جلال امثال واجب الامثال صدور یافت که امیر سلیمان شاه با اتفاق امیرزاده رستم متوجه بری شوند و اگر خبر باغی کرسی
اسکندری مطابق واقع باشد یادگان قم و کاشان در کمرین راجع آورده از عقب و برود و سزاواری آن کافرمت را در کمرین رکنش نمایند و ایشان را موجب نرا
روان شدند و ایرتخا را بر ابراهیم بموجب بدرگاه حضرت صاحبقران آمده ساور می فرستاد و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جوشن و سایر اسلحه
و غلامان خوشنظر و انیزه کان ماه پیکر و مشغولات دیگر بعضی ساینده و کهنه را به یکبند و همچنین بطایلی مال امارا از نفوذ و اجناس کران را برگردانید و
در آن رستان هر هفته بجهان طوطی عظیم الشان ترتیب داده بوعظایط طیش و طرب می پرداختند و در تقاضای این حالات از عراق عرب نورالدین و سپهسلطان احمد
که سیه مرعده از مرغل زندگانی طلی کرده بود و کل خسار شش در باغ جوانی نوشکند و پیار و در بصره قهر نهال افش از جوئی برخلاف بالا کشیده بومنی کشت و در آن
این اوقات سید بر که علیه الخیة و البکات رسید و حضرت صاحبقران استوده فضال از رخا که بهر استقبال چون آمده جناب سیادت آملی جهت اقامت رسوم و تفریح
امیرزاده محمد سلطان مستار از سر برداشت و آنحضرت سید مشارالیه را در آغوش گرفت و بهر دو سپاهیکر رسید و هم در آن زمان از جانب داوران لهر عیان و
اشراف و سادات و علمای مشایخ اداکن عمر قد و خواجی عصام الدین خواجی فضل کشتی و اولاد شیخ الاسلام کشتی و عبد الرحمن و دیگر رکان آن یار و سایر بلاد و
امصار بدرگاه پادشاه پھر اقتدار آمده و مراسم غای شاه زاده نام از تنبیه هم رسانیدند و بزال موعظت و فیضیت نایز و فرقت اگر انتساب و پشت نشکند و این
و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر محقق سیال بی بی تمام دشت هر روز بعد از آنکه رای عالم را می ران و تنبیه امور ملکی را غایتی روی نمودی فضلی نام و علمای اعلام و مجلس
واجب الاحترام پادشاه اسلام جمیع آمدندی و بمباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بمکتب جنیف بود مجلس ارستندی و درین اثناء خبر طلی
ملک آغا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر امیرزاده شاد را به امیرزاده خالد و سلطان محمدی روی همایون رسیدند و شرف ملاقات فایز شده و نفایس
هندوستان بموقت عرض رسانید و فکر توجه مخدوم زاده عالمیان شاه رخ مجاور بصوب کابلان و وقایع
ترکان در قرا باغ چون حکام ممالک کابلان ارسال سلو و پایا کفتمانوده پیر خسرو جهان شای استظلال کشید و دیده امیدوار از راز غبار رحیم
سمند جهان پیار و ششانی نظرموندا از موقت غیرت پادشاهانه بر لایع جهان طمع بنفاد پوست که بر جی نازیه نظریا به جنگلتان کابلان آمده در آن حد و شفا
کنند و ایشان باقتال امیر سادرت عنده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاه رخ با چاقو توشان از هر یک ضو و متوجان صوب کشته تفرق آماج روند و فرقه
از جنبه شاه زاده مذکور را به امیر سلطان ایوان خوشمیر جهان شاه و ایرتخا ابراهیم و دیگر شران پشه و غلامان رکاب نظرانستاب انتخاب باشند و چون حکام کابلان
از توجیه فیوضی آثار خبردار شدند کسان فرستاده مبلغی را مقرر به ارج و خراج قبول نمودند و شاه زاده کان قضیه باج و خراج را بعضی همایون رسانیدند و
در محل قبول افشاده جمعی بجهت تحصیل اموال بکابلان فرستند و سید رضا که از حکام آنجا امتیاز داشت متوجه بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین دیگر ولایات و
سرداران هر یک بمقتضای راجحت و بهر ایامی سپار ارسال نمودند و چون بجماعت بساحت بارگاه جلال رسیدند بنا بر آنکه سید رضا که از اهل پست نبوت بود
صاحبقران صافی عقیدت خواست که ترتیب از نوعی شروع نماید که سایر ملوک کابلان بمنون منت او باشند لاجرم از مال نولات که قریب پانزده هزار من
ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه هزار دینار که یکی مقرر شده بود و آنچه بملکت سید مشارالیه و امیر محمد میر سید شای جناب سیادت ماکب کشید و
و محصلان بحسب فرمان از مطالب نصف و ثلث مال که مرقوم رقم تحقیق شده بود باز داشتند و از جمله وقایع زمان قشلاق تشرایع آن بود که
سید بر که مریض گشت و صیحه جیات آن سید بکرا و اطوی کشت و حضرت صاحبقران از وقوع این حادثه بغایت مضطرب و متالم شده و آنرا امر
منمون کل کل نفس فرائد الموت و انصب العین بنهری ساخته اشارت علیه صدور یافت که نفس او را باند خود برده و بسپار امانت در خاک ننهد و در آنجا لا
غایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندری آمد و نام ایالت ولایت همدان و بخاوند و روج و مواضع دیگر از کرکوچک باطنایم و لمخانات و تواجیع و نشانی
در قبضه اختیار و بخاوند و چون فصل ثبات آخر رسید و اوایل فروردین سلطان علی حکم باردین ازینست و بکل تمام بدرگاه پادشاه اسلام و بجلالتین تقی عصمت
که نام و امیرزاده ابکر کشیده بود با خود همراه آورده ملک غلام الدین نیز از سلطانیه رسید و پیش فزادان بموقت عرض رسانید و درین اثناء حکام لازم الانقیاد
پیوست که وجود اعیان لوکس کوفان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر کس سهری یا بار داری کوچی فرستند و بجهت کوچانیدن ایشان
جمعی معین شدند و چون دبارک رمضان روی نمود و مدت یکسال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته بود و آشی عظیم دادند و بعد از آن نشاط سکار
از خاطر خطیر خسرو و کامکار برزید و آنحضرت سوار شده شاه از کان عظام و صحرای آن نام هر که انداختند و بعد از سه شب از فزادان اطراف که بر کیم رسید و بعد از آن
انگندند و چون از آن کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران بسادات و علما و اکابر و فضلا امر قد و بخار و سایر بلاد داوران لهر شرکت افروخت و روم چنان آگاه کرد

نیز ایشان نگذاشته بود و حضرت نصر و ازانی اشتیاق جماعت را بطول می‌ساختند و فکر خبش را یات ظفر سیکه و تفویض
ایالت الواسطه را کوخان بمیرزا عمر چون رین پور کش حنبه اثر در میخانه پادشاه هفت کشور مقرر و بدینکشت غم مراحت بجانب
مستقر سیر سلطنت از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زد و در اوایل بهار و در چهارم رمضان المبارک سنه ست و ثمانه از شلاق قراباغ هفت نمود
بجانب دار السلطنه می‌فرمود و حرکت آمد و برات ارسپس حضرت به سعادت و دولت عبور نمود و در علف زار کنار قره قیغمت آباد که از فرای شهر برلاس است
از تختشان بهشت حضرت نزول فرموده و در آن محل امیرزاده شاهرخ از قول آغاچ معاودت نموده بموکب همایون پیوست و درین اثنا عاطفت خسروانه
حکومت ممالک از باجیان الماتوع و لواحق واحد و دروم و شام بامیرزاده عمر بن میران شاه تفویض نمود و برین واجب الانباع مال تغای حاصل از زانی اشت
و فرغانه که شاه زادگانی که تصدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نهیچند و بجار و حاضر شوند و لشکریان پدرش در ملازمت او گردند و
امیر جهان شاه بن امیر باکورا بچند امیر دیگر ملازم شاه زاده گردانید و شاه زاده را بتاج و کمر صغ و خلعت خاص و اسببان ازین خنقاص داد و حکام ممالک مثل ابر
شیخ ابراهیم شیر وانی سلطان عیسی حاکم اردین که مستندیل کرجی و شکر و جالیک و بنظام هر را خلعت داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و او بصوب
سیلاک التاق توجه نمود و فرغانه فرمای آفاق از آنجا کوچ کرده و طرح شکار را نداخته صید فلوان انداختند و کنار آب آفاق که آنجا الار و کومینا از فرزول کوچ
همایون رشک سپهر بود کشت و چند روز در آن منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان بآغاز انجامید و فرستاده دستان امیرزاده رستم و امیر
سلیمان شاه و رفتن امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک در عتبات ایشان بجانب رسی سابقا کست
کنار شایسته که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بقبض شایسته حشر و حجاب و بختن حال و دفع اسکندرشاهی توجه صوب رسی شدند و چون بدینجا رسیدند روش نشاند
که اسکندر از ترکی لوی قلعه فرار کرده و به دست حکام شاه و سپه خویشان خود را بجای یافت آن قلعه نصب کرده و خوشن کوه رستگار گزینیه است و امیر سلیمان شاه و امیرزاده رستم
بهشت روز در طهران بباطا قاست انداختند و از پادگان آتولایت و قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک و دیوار مر دمجم آوردند و در پی اسکندر رستاده رستم و امیرزاده
در آمدند و بعد از محاصره قلعه نور انخر ساختند و در آن محل ملک کیورث پیش ایشان آمد امیرزاده دولت یا بنجامی بحرب خدمت عمل نموده ملک کیورث را که میان
او و اسکندرشاهی مخالفت بود بکشتند و در پیش ایشان اسکندر فرصت نماند و از راه فریب پیغام دادند که دشمنان فرستادیم بیکدیگر غده و تخاش پیش آئی و اسکندربان
کلمات اعتبار نکرد و بکیورث صلح و صفایش گرفته و بیکدیگر عهد و میثاق بسته در بعهده ای اتفاق نمودند و در کوههای سخت پشتهای درخت خریدند
و در اوایل سال که کنار آب اقلق منجم سپاه نظرنه پاشا شد قاصدی پیش امیر سلیمان شاه آمده صورت واقعه را معروض گردانید و راسی عقد کشای المپی پیش امیرزاده
بخراسان دان کرد که با لشکریانی بجا از راه آمل و ساری روی توجه دفع اسکندرشاهی نمود و چون در ارضی اردبیل ضرب خیمه نظرنه پاشا کشت خسرو پور و روز
امیر شاه ملک و سپه علی سلور از پیش بری فرستاده پیغام داد که از احشام خلج و لغواب که در نواحی قم و کاشان و ساوه توطن دارند از دست فرار آورند و بیکدیگر
توجه شده بامیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه پیوند و موکب زار و سپه دیار که در شسته بموضع سر جمعتنزل فرموده در آنجا دلداری که ضبط قلعه و نیک تعلیق و
میدانست بچیل از عقب رانده غربا بطوکوس دریافت و حضرت صاحبان جهان کشای تنه خدمات دیرینه دلداری او را در انوشش مهربانی کشید و سرش
نمود و خلعت و کمر و او فرمود که حکومت که دیگر ملاقات شود بانه وظیفه آنکه از صلاح و فساد این بلاد غافل نشوید و احمد جلایار تازی که مزاج واقع شده و از او
اندیشه نیست اما از قرا یوسف ترکمان با خبر باش بعد از اتمام وصیت او را و داع کرده حضرت مراجعت از زانی داشت و چه نظرنه پاشا را از آنجا روان شد
پست و پنجم شوال رمضان ملک و باجلال سلطانیه رسیده پست دوم ماه مذکور است منصور از سلطانیه هفت نموده صحرای قزوین بجا که بوسی ساحت بارگاه رسید و بوسید
و امیرزاده ابکبلا زار و پهل و اسب روی برده آورده در مدت نه روز آن مسافت بعد را سپوده و صحرای قزوین بجا که بوسی ساحت بارگاه رسید و بوسید
سرای گلخانم در خراسان کرد که پیش امیرزاده میزان شاه که در بغداد است باشد و متمسک شده زاده بمندول افتاده و اجازت داده و مبلغ چهار صد دنیا کلکی امیرزاده
ابکبلا لغام سه نموده و حیل که از نواحی بغداد است بحکم شاه زاده مشارالیه شامی بلکه دختر حاجی سیف الدین بود بر حکم سیور غالی انعام فرمود و امیر سلیمان
بوجوب فرمان توجه سلطانیه شد و حکم شد که امیرزاده ابکبلا از عقب امیر سلیمان شاه رفته بافاق در دفع بکندرشاهی سعی تمام نمایند و بعد از طی منازل که بکوره امیرزاده
رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و سپه امیر و پیوست و ایشان را آنجا رعایت خرم و احتیاط نموده خندق کنند و بشانهای رخت استوار سازند
مدت پست روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و از اردوی همایون خبر داد که از عقب اسکندر روند شاه زاده کان و سران سپاه برب فرغانه
و چون آن راه بختان بود بسیار قیافه رخت آهنگنده راه میکشادند و در کمر او گذر که مخالفان خراب کرده بودند بختها و چوبها که از او عبور میساختند و آنجا

اسکندر می شناسند و بر که لایم افتد نال حیات او از او چنان شود و نایب قهر قطع میکرد و چون موضع سارق قش مخم اقبال پادشاه باد و دوشکست
 و در آنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد از فرزندان حضرت مراجعت یافته بجانب غزنین کابل روانه شد و برینج جهان مطاع صدور یافت که امیرش الدین عباس
 و دیگر که از نقل دست آتا را روانه کویان ملک آذربایجان منوط و موطیعی و اهتمام ایشان بود از راه خاروسه سنان در حرکت آمده قطع مسافت نما
 و با اشارت علیا از توان هر یک میر قوشون که مکرر بود در خیل خانه از آتا را ایشان را ندید بشکیر و او را اگر در دوی همایون پیوستند و چون مجوز خیر
 صاحبقران بر قلعه کنگان که در دامن دماوند واقعست و در آن و آن غراب و ویران بود اتفاق افتاد بنوعی آن کج و خشت پنجه منبران او از آنجا
 از دماوند بکشت و بر فرخی و فیروز که رسید ذکر عروج امیرزاده و عالی مقدار و پهلوانان جبار و قلعه فیروز
 کوه از امحیات قلعه ملک ایران و بجهانت و رسانت استوار داری قلعه گردون شکوه فیروز کوه است و استحکام آن را فواهد و انسند مذکور است
 و رکتب تواریخ مذکور و موطور و چون لیت حضرت شعرا بجای آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار اطراف و جواب قلعه را حاطه نمودند و کوه
 زده سور انداختند و دماوند و بهادران گردون شکوه بقدم جرات پیش قدمه تسلیم دادند و تیسر سبب حصار گیری از عاده و خبیثی اشتغال نموده
 این حصار از سر خطرات خطر بر زم و پیکار مستمر را داده پای ملافت و ممانعت میفرستاد و دست پیر و کان زده پیشتر می روی کشید و چون نایب قلعه کشای
 کوس کو که در کوه خسته اند که با بالابر آمدند و روی جلادت پیر حصار را و زنده پسر اسکندر شیخی و جمعی از درویشان یوسا که در قلعه بودند از شایسته این حال مضطرب
 و سرسیر شده از غایت خوف و در هشت پسر اسکندر و سایر تعلقان او که آنجا بودند نایب طرعت بدگاه عالم ناپه شتافتند و فوجی از سپاه منصوب
 رفتند و اسکان آن قلعه را بکوه پروان آوردند و حصنی چنان حصین بدو و فرستاد شد و در تصرف نهد کان حضرت آمد و حضرت صاحبقران بکی تویی جمعی بخواه
 غضب فرمود و روز یکبار دوی کسان پوی کوچ کردیم فرسنگ رفتند و بمرغاری منور آمدند و شهریار و آل کهر و حضرات عالیات سرای ملکه خانم و
 نوان غار با امیرزاده الف یک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اچیل و امیرزاده معد و قاضی از راه سلطان میدان روانه میفرستادند و درین اثنا
 بسمع اعلی رسانیدند که آتا را می شده فتنه فتنه اندامیان این سخن است که طایفه از ایل قرا آتا را که نقل ایشان بهمد خواسته تکی برش شده بود در ظاهر
 دامن ساز کرپان عسکریان طغیان بر آورده و از بر جنمای موم از مرکب در نه اخته راه که بریزش گرفته و در ونگان طوایف دیگر که از عتب ایشان می آمدند
 برین حال اطلاع یافته تیغ خون بیزانیم که بشکستند و قرب سهر از راه از ایشان را درون پروان دامغان برده عدم دست اند و چند فوج از آن قوم بجانب
 چکشان شتاب گرفته و باز آمدند از امیرش الدین عباس با خود بر دو چون ای عالم آرامی شهریار جهان کشای زین حادثه کا کپی فایت پان
 و سیف الملک و دانه خواجه و رستم بر لایس و قارسی بجهاد را با پادشاه و جوار و عقب کر بختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عیسی و امیر بندق و از
 از لشکریان بکاش می شتابان آتا را بعتب بر حسب فرمان روان شدند و چون ایل قرا آتا را بعضی کشته شده و برخی گرفته و زمره همراه امیرش الدین عباس فرستادند
 امیرزاده مشا را لایه و دامغان را نداده از آنجا بازگشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و پان توپین دیگر بجهاد و آن که سخت اغیب
 قرا آتا را رفته بودند از بسطام عقبه لشکر و گذشته موضع قراغان بکنار دریای قازم آن مردم رسیدند و سپاه منصور پادشاه پیش نمودند و معاندان که
 انبوه ایشان جنگ کردند و سهر از راه از آنجا بعت تیغ انتقام گذاریدند و قرب دوی از خانوار از قوم قرا آتا را بدست آوردند و پان توپین از آن موضع بازگشته
 روی توپ به اردوی علی شاه و شاه زادگان و خواجین که پیش ازین اشارت واجب لاطاعت متوجه میفرستاده بودند چون بسطام رسیدند امیرزاده شایخ
 از ایشان جدا شده بهتایبعان به نیشابور عازم جرات کشت و حضرت عالیات سرای ملک خانم و توان آغا با اعزق بزرگ بر راه جابجاء در حرکت آمدند
 ذکر توجیه رایات نصرت آیات بجانب اسکندریه و محارب سلطان حسین حضرت صاحبقران فیق و استیصال
 اسکندر شیخی را هر مهمات و دست غنیمت خسروا بجانب پلا و صحر که داند و امیرزاده شایخ را که در آن و الا آنکه مرضی روی نموده بود و در انبوت کوفه
 و کم فرمود که کار و لشکراش همچنان ملازم اردوی اعظم باشند و لای طفره بکویان پلا و حرکت آمد و در چند روز عا کفرست مازکوها می بلند و ده سپه
 ثریب می کردند و بعد از قطع راه و دشوار سپاه فیروسی آتا بیلای کوه چلا و برآمدند و اسکندر کا فرغت بصدمه شت روی شقاوت بجهاد و نهاده و کوب
 همایون یک روز در جلاد توخت نموده روز دیگر با خعب اسکندر شتافت و در آن راه دره است عیق پیا درخت و بنا بر روین و بزرگی که پیشتر در
 آن موضع چشاند زمین آن از خورشید بی بجهاد است و غلط و لای و کشت و در آن دره است عظیم غنایت تیره که هر سبب دشمنان و از آن میزان که
 و از غایت مسعوبت طریق و دشواری بجهاد در هشت تنار یافته و لی که بر بالای آن بسته بودند اسکندر از آن عبور نموده چل از راه ساخت چون کشتن آن

تغذیه نمود و طاعت گذاران به اشارت فرمانده و بکل آن و پل بستند و حضرت صاحبقران نیز از گذشته و یک منزل قطع فرمود و بالای شسته پیرخت کلا فرمود و سواران به جداران اطراف و جواب طلب اسکندر فرستاد و غنچه چنان ایشان سادات مازندران بودند و ما تو حسین شاه ملک برلاس مصدر برلاس و شیخ درویش که همگی دیو کجاواران رسیان جنگل را فساد و در حوالی رای قلمزم به اسکندر شیخ رسیدند و بکنند و او دست سوار و پیاده از قیتول خود بیرون آمدند و رزم و پیکار شدند و شیخ درویش که همگی پیروز و راه داده عنان از گرفت و لشکر منصور که به اسکندر رسیدند بپشت نفوذ نمودند و بار دست بر شمشیر و در معارک مشاهده خاکشته بود فی الواقع اسکندر و لاوری میراث دشت چند و اهل قراچ میراث مقرر شده و فتنه او از نسل شپشند که پدرش و حبش کور و زما و با نوبت و دهر ستم دستان است القصد آنست بهادر از پیغمبر و باز خواست خسرو کامیاب پای تجله فرشته بایست ماند و دست به تیر و کمان باز میداد و در مرک بخاند و اسکندر چند نوبت با سواران خویش تیر و کمان را کف از صف پیش انداخته و در نزد و شیران پیشه و غنا از موقف خود را بل شده تیر باران کردند و گفتند که بفرد دولت قاهره از لشکر می دمی برخی یافت تا در آن خان بگریزان بخت از پیش اندک نفری براه نیت شتافت ملت سکن که به دستم روزگار زنگران بخت چنین گشت خوار و قزاقان لشکر فیزی از نزد هستند که اسکندر در آن جنگل کلام طرف کجاست و مقارن این حال ابراهیم برلاس و سیف الملک حاجی سیف الدین حاجی عبدالعزیز عباس اغترب رسیدند و به اتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست ببارت و قراچ و در آن کردند و غنیمت پر و ن از تخمین قیاس گرفتند و شب و در آنجا توقف نمودند و میرزاده بهر ستم که به میرزاده ابابکر و میر سلیمان شاه و امیر سوختک پیشتر آمده بود به ایشان سپویت و از جانب چپ و راست به حرکت آمده بهر زاده و اهل سرب رسیدند و امیر علی بهر اسکندر و زنان متعلقان خدمتش را اسیر گرفت و درین اثنا میرزاده سلطان حسین به پیشان و نفر رسیدند و بهیات اجتماع جنگل در آمدند و از پی اسکندر روان شدند و به یکجا آمدند و آن بچوان و پوفار و در جنگستان یافتند و با او دست پیاده بود و پنجاه سوار با ضروره دست از جانب شیرین شسته آماده قتال گشته در برابر ایشان آمدند و غنچه افغان که گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون غرغری کردند و روی به میرزاده شایه و ملازمان و بخاند و ایشان مراجعت نموده و تیغ اشقام در معاندان بخاند و اکثریاد که از اسیر خاک پاک انداخته و اسکندر مغرور و مغلوب بجا بکشان بیرون رفت و در حال حال و اختلافت بعضی گفته اند که در آن ره به صدمه جانی پیرو و برخی بر آنند که جنبه سلامت نفس لباس ابل تصوف پوشیده وضع صوفیان احسینا کرد و اول اول الصواب و التحقيق قرب و میرزاده سلطان حسین از آنجا باز گشته از کاران در رای قلمزم به میرزاده بهر ستم و میرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین برگزیده بنوه و در جست و جوی اسکندر و ترک و پوی آمدند و کناره ریای مذکور بجا بکشان که بعد از قطع پنج فرسنگ فرود آمدند و چون آن ظلمت آباد از اسکندر نشانی نیافتند مراجعت نموده به اردوی همایون پوستند و عزت خسرو شاه را و کان و امرار از نوبت نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان گردانیده بطلب اسکندر باز بجا بکشان فرستاد و آنجا بجا بکشان بشارت و در میان جنگل ملای رانده شفت بیسار کشیده رفتند و در آن ایام مقبل دیده ابر بر حال اسکندر میکشیدت چنانچه شاه را کان محل فرود آمدن بین یافتند در مقارن این حال محنت و رحمت فرمان حضرت صاحبقرانی رسید که باز کردند و ایشان بر حسب فرموده مراجعت نمودند و راست منزه و از فرار شسته که نهفت نموده از پی که بر آب جهنم در سببه بود مذکوره همه را بجان مان بخشیده شب هنگام از پیش شاه را کان از میرزاده ابابکر و میرزاده سلطان حسین قاصد آمده خبر آورد که با کجا جهنم دره رسیده ایم و بی بل عورت از آنجا متغذراست و رای می استعدا دل بستن بهاریم آنحضرت محمد از ادب و توکل باورچی و کی گشتی آن چو فرستاد تا بر آن آب بستند و شاه را و کان و امر و لشکریان از آن بل عبور نمودند و بخند شتافتند و رایت ظفر نشان از آن منزل بجا بکشان جلگه کلا شت رسید و چند روزی آن صحرا را قاصد انداخت و مقارن این حال حضرت صاحبقرانی امیر غیاث الدین بهر رسید که کمال الدین علی را که میان ایشان اسکندر شیخی عداوت قدیم بود بمخوف غنای گردانیده و ایالت و ولایت ساری را بوی ازانی داشت گفتار در ایام غار فرمود و چون صاحبقران بجا بکشان مرکز دولت و وصول آنحضرت بهار السلطنه سمرقند چون از اسکندر شیخی پیچا بجا بکشان بجز نام و نشان نماد و اقربا و اعوان انضار و دقتبند لشکریان دشا فلک اقتدار در آمدند و غریمت خسروانه بجا بکشان ما و آنحضرت قاصد به موجب فرمود امیر سعید برلاس و دیگر سواران ملازمت امیرزاده رستم صوب اصفهان روان شدند و آنحضرت امیر سوختک ملازم امیرزاده ابابکر گردانیده بخاند و رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده که بهمان و و پنچین اشارت علیه صدور یافت که سیب غزالین بهر از هر چپ و سیب غالی آبل توجع نمایند و ملا ظفر فرجام از کلا ره دشت نهفت نموده و بعد از چند کوچ بیایم ما و کبوسنگ رفون نزول منبر نموده و چون فیروز که به ضرب خیام نصرت انجام گشت امیر سلیمان شاه را بکجاست فیروز که در و اسجد و باز داشت و بیان تو معین که داروغه ری بود و فرمود که قلعه کلان رود و

الصفحة
روضة

مضبوط انجامی قیام نماید و از اتحاد حرکت آمده به بطام رسید و باریت سلطان العارفین فایز گشت و فقرو سوا کثیر بر اصلات و صدقات داده پسر پادشاه که حکومت استرآ و تعلق بوی میداشت درین محل اردو علی بیست و پنجاه بموقف عرض رسانید و از آنجا بقیه تفرقه هب کشید و بعد از اختصار کلمات خاص بموجب فرمان وی بولایت خود نهاد و هم در بطام دانه تاج که از غنیمت قوم قزاقان را بر خیزد و بعد از احوال جماعت را معروض کرد و ایندو حکم شد که سرداران ایشان را بکند کرد و بمقصد برونطی مسافت نموده بر نیشابور فرستاد و در روز چهارشنبه غره محرم سنه و ثمانه از آنجا کوچ کرده عشق آباد نزول فرمود و در روز جمعه سوم ماه موضع جام محل خایم ظفر فرجام گشت و از روح مقدس نده چل احمد استمداد نموده چون کنار آب جفران محکم همایون شد امیرزاده شاه رخ تشریف آورد و پنجاه و پنجاه و هشت خسرو و همه را بنفر زندان بخشید و اوقاف و قوا و قوا و جونی متربانی که در مدت شصت حضرت صاحبقران سرانگاریان عصیان برآورده بودند و شاه شیخ هر و ور گرفته بد که جهان پناه آورده و بعد از ثبوت کناره و در برابر باغی کد کد غا بود بکلی نایب گشتند و حضرت صاحبقران ریر مساعت نموده امیرزاده شاه رخ را بجلالت برآورده و ایندو در لاشای راه دارو و عکان قری و هفتبای و دلا و دلا و دلا پیامی رسید و اسبان را هموار کشیدند و ملازمان را کباب فیروز انشایب الاغان مانده خود را میکشیدند و بر اسبان آسوده خود سوار میشدند و بچهل میل میزدند و چون خاقان استوده خصال و حوالی پنج بقرب قریه سیاح آینه نزول احوال فرمود و موکب همایون از آن منزل انصفت نموده کشتی را همچون کبکشت و در ترنجان خانه خاندان علای الملک نزول فرمود و از آنجا بکشت انده چون از کشت در حرکت آمد بعد از چند روز باغ فراغت و قصر جهان نامدار که از وی ظفر ناما گشت و در آن محل اکابر و اعیان همه قند بر کاه کردند و شب تیار رسید و آنحضرت بعبادت از قصر جهان مناسوار شده در قصر باغ چار نزول فرمود و از آنجا بشهر قندور آمده مدرس میرزا محمد سلطان کتافیت ساخته بودند منظور نظیر کیا اگر کشته بود تشریف برد و از باغ چار گرفته بساط عیش و محو داشتند و از اشرف درین وان از پنج اعتدال انحراف نموده و بعد از یک هفته بصحبت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض باغ بهشت بصحبت روی نمود و باغ شالفت و از باغ شمال باغ بلند نقل فرمود و از آنجا بشهر دانه خاندان امیرزاده محمد سلطان انبندم من خندت درین ادد و امر فرمود که متصل مدرس شاه را در محرم کند و ایندو مرد متشاهدات بنای معماریان چاکب وستان را ندک زمانی قیدار رخ نام نقش پر او خند و نقاشان بر طلا و لاجورد کش فریختند و خاندان در حوالی مدرس بود و در آن گروه باغی که از روضه رضوان نشان میداد و مرتب گردانید و چون مسجد جامع که احداث کرده است آنحضرت بود که گذار کرد و در کاهش که در مدت هفت آنحضرت برآورده بودند بواسطه کوتاهی و کوچکی نپسندیدند و اشارت علیه بناد و پوست که آن را ویران کردند و مسجد ترویج بر آن انداخته بایوان کیوان برهنه را خند و در خلال برین احوال صاحبقران عدیم المثال از کمال عدالت نویسد که آنرا عمل داران را که کشیدند کرده و بعد از تحقیق بگردان وی ضرری بنسب خلق رسیده بود و سیاسی میسرمان ادد و درین اثنا الملی آمد که او از دست فحاشا آمده شرف زمین بوسن ریافت و تبرکات که همراه داشت بگذرانید و هم در آن دلا و شیش طاکم فرج لمی رسیده و سلکات متکاثر بر عرض رسانید و از آنجا به پردای منصوم و وضو داشت که هرگز نظیر آن در متخیله مانی صورت که نگذاشته بود و پیش ازین حضرت صاحبقران فرمان داده بود که در باغی که در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیواران تقریباً از پلند کشی بود فرمان داد که گوشکی در میان آن با تمام رسانند و درین اثنا قصری بود پادشاه اندام تمام رسیده و هنرمندان آن یار در سنگ تراشی و خاتم بندی طیولی اند چنانچه هر کاریک خاتم بنیان را بکوبند دندان سازان ایشان بهمان مزدی که از پیش یار و پسران دلاجم از سنگ مرمر در آن قصر بنا منظر صور بدیع نظور آوردند و کمال جذافت و مهارت خویش اظهار کردند و آواز بسیار خمیه زیارت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقران آن منظر تحسّم فرمود و بر تریب طویلی پادشاه اندال را بهشتی باز پ وزینت آمده و همیاشت و امر او بر عیان بود از منشا و تمتن قیام نمودند و الحیان از فرخ دلا طویلی خارج بودند و ذکر قورلتای حضرت صاحبقران کشور کشای و ترتیب جشن عظیم تبه ترویج شاه زادگان چون از دیر باز جنس و فرسند از بنامه اندیشه و تفریح و تفریح و تفریح بود که بعد از فراغ کار دروم و شام شکریه و خطاب و دیار اهل شکر و طعم کشید و بوظایف نذ و جهاد قیام نمایند و درین اوقات که در مقروض و متحرک سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از تکاب آن سفرو در دراز معنی را شاهان نام دار را که بر عفت و دادرسلک از دواج کشد چ بقای شکل خلاصه بحداد میت موقوف بر نیست مسلمان و قضایان بنفاد و پوست که طویلی پادشاه ترتیب نمایند و خبر دستند که اشرف اطراف و اعیان اکناف بقبلی می حاضر کردند و از شاه زادگان بچرخ خانی تازی علان با تو اعلان بعضی حضرت صاحبقرانی رسانیدند که مناسب چنان سینا که درین طویلی امیرزاده پسر محمد جابگیر از غنیمت امیرزاده شاه رخ از خراسان پاینده فرمود که آمدن شاه رخ مصلحت نیست چه مجموع لادعاق و ماضی همان بوجود او قوی اند و لایم طلب امیرزاده سر محمود توجه نمین شده موضع کل از برای جن و سور و حقین

و روز کیشنه غریب اول سمنج و ثمانه از فرزندل شهریار انگلیز شک فردوس بن کشت و از برای نزول مایون چهارپده سر اسیر مایون صحرا و ایون
 کشیدند و سر خرگاه با وج قمر برافراختند و دوازده پای کتی آرای که ظاهرش از سرقلاط هفتک و اندروش از مغل های طون فرکت بود و بطنای امیرش
 ستونهای نقش معنای نرین همی از فرش یک هفته برای کردند و آن دوازده پای چنان وسیع بود که بهای آسای بر سر سبب از کس از روی تخمین نداشت
 می انداخت و از برای خلعتین شاه زادگان و امرا و نویسمان چینه و خرگاه و سایه بان بارگاه برافراشت و در آن مکان از آنجا و افکار چندان غلایق جمع آمدند که از
 کثرت ایشان دیده خیره ماند و درین شانمکلی بوقای حاجب که از امرای ملک برقوق و منسون فضایل انسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان
 و قوف بر لطایف علمی و مشهور بر قوانین علمی انصاف بان صفات از ارباب تحقیق آیتا زداشت پیش پرش ملک فرخ حاکم دایم رسید و انواع تحف و هدایای فا
 بموقف عرض ساینده از جمله نواد یک زرافه و شتر مرغ علاوه بر کفات که روانید و امیر زاده خلیل سلطان که در ده و در کستان بود پیشگاه حاضر شده و
 دست بوس ریافت و امیر زاده پسر محمد جبار که کربلای طلب و کسی از پای سر خلافت بصیرت فیه بود درین اثنا رسید و حضرت صاحبزادگی او را در لغوش مهربانی
 گرفته جرات وقت برادر مرحوش امیر زاده محمد سلطان زده شد و شاه زاده ملاسم شایسته پیشگاه قیام نموده عافیت جنس و انا و را بخلعت طلا و در کمر و افسر و از آنکه
 و خواص ملازمنش اجامه پوشانید و ایشان از لباس سوکوری پروانند و حضرت صاحبزادگی درین پروانم و مضمون کلمات کما و توالد و ارام منظور و نظره داشته و
 که ارباب تجسم ساعتی معود حیات ساز نمودند و در آن زمان محمود در حساب شایسته عالی مساوات و عفا و علما و اصحاب و در سپر و قشوی بجای ایون حاضر آمدند و
 الف کبک و امیر زاده ابراهیم سلطان امیر زاده میران شاه و از اولاد امیر زاده عمر شیخ و امیر زاده احمد و سیدی احمد و شاه زاده ابیقر امیریک را که بیکر از کرام خاندان
 و دو دمان مملکت باین شرح طهر عقابسته و در آن محل جنب مثال بام آمده توده خضال شیش الدین مجری بعد از رعایت شرائط عقد تقرات خطبه شایسته
 فرمود و کلمات اسباب و قبول تقاضای قضای سر قند مولانا صلاح الدین تعلق بود و نیاز بی شمار و کوهر بسیار را کردند و حضرت صاحبزادگی باین مناسبتی برآمد
 و خواستن افغان تا قیام بر سر بخاده چمن خوبی را بدین رخشان موضع زیب و زینت بخشیدند و راه رویان زهره چمن اطراوت کل لطافت نسیران آن بر زمین نشاند
 بعد حضور خویش خیزان اند و امرا و بزرگ و نویسمان سادات و اکابر و قوریان و رای و دوازده پای را که در کشته سایه غلایق از امرای ظهوره و اشرف مقدار
 یک تیر سبب از دوازده پای و در محل جلوس احتیما نمودند و سیالان بهرام مصلحت با خلعت های طلا و در بر زینهای موضع سوار شده و وظایف تقدیم رسانید
 و فیان کوه پیکر را به انواع تکلفات تحتنا بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و کثرت کلمات و مشروبات به مرتبه رسید که رسم جمع و عطش از میان برخواست
 چند بار نور شاه و کد اصغر و کپرنای و نوشن سبب بر بند و زخراش جنس و سوارچیان مصر و شام و دیار فرنج و بلاد هندوستان و دشت قباچ و سایر کارا برو حکام اطراف
 و مجموع اهل و سران سپاه و با خلعت های فاخر و انعامات و افرس و رو کرد و آیند و چون ایام شربت منتهی شد حضرت صاحبزادگی سایه التفات بر امور ملک و ملت
 انداخته و در اجرای امر معروف و نهی منکر باین تمام نمود و بخلوت ساری نیاز در آمد و مراسم شکر بانی تقدیم رسانید و در بعضی از قصایا ساقا بر
یورش خطا و حضرت صاحبزادگی بکاست شهرت جو نموده در مدینه محمد علیا سرای ملک خاتم نزول نمود و در آنجا امیر زاده محمد جبار که را خواست حضرت
 انصاف و ادب و بزرگواران مراجعت نمایند و امیر زاده سیدی احمد بن عیش که مادرش حم شاه زاده مشارالیه بود درین قریباتی بمصاحبت شاه زاده محمود
 به راه او روان کرد و ایند و الاچمی مصر اخلافت و کما و زانی پشت و از مواید اکر ام بکره و کرد و آیند و دستوری آیت که بجوش خود باز کرد و دولا عبادت کشی رسانید
 رفیق او ساخت و کتوبی در عرض سبب کرد و در طول هفت کرد و اب زرقلمی شده بخطای مولانا شیخ محمد میر خواجه حاجی میرزی که در حسن خط و حسن کتابت سرمد و روکار بود و
 مصر ملک فرخ و صحبت ایشان روانه کرد و چون فرخ پیغام داده بود که اسلاطین احمد و جادهای و قوا یوسف ترکمان را که در کشته بند کرده ایم چه چاشنارت شود و باره
 تقدیم افتد حضرت صاحبزادگی در جواب نوشت که احمد جلار را بند کرده و جسته و قرا یوسف ترکمان را بند سازند و بکثرت تحف و طلاکات که هر یک
 آن خراج مملکتی بود از رسول و اما رسال داشت و سایر اچیان که از بلاد فرنج و دشت قباچ و هندوستان آمده بودند مقرون بنوارش و احسان از گردان
 و بانوی عظمی که آغا که بنا بر فرمان از بهرات درین قریباتی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته مراجعت نمود و درین اوقات بکسان حکومت و ولایت
 و یکی و اشرف و ولایت جته واحد و خطای به شاه زاده جوان بخت میرزا الف کبک کورکان از زانی پشت و دما ایالت اندکان و طراز و کاشف و کثرت کفایت
 امیر زاده ابراهیم سلطان نهاد و از امر شاه زاده مشارالیه محمد طغاسی و قوا شیخ محمد معلول و محمد آقا و جوشه بدشت اندکان و حاجی لافا هم آورده و بدشت که
 و عدکا و اجتماع سپاه بود حاضر شوند و حضرت صاحبزادگی کاسکارا زده سه ساری ملک خاتم سوار شده و در کورک سرای که از تخت داشت معاصرت
 بدولت و اقبال نهد و لاجلال فرمود و امر اعلی بنفاد پیوست که امیر بدقی نسخ لشکرا احتیاط کرده باز پند که چه مقدار مرد و درین یورش لازم کاب مایون

خواهید بود و امیر شایسته شخص نموده بموجب سانی که از کمان کل سردار یافته بود معروض داشت که از بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و مازندران قوم فراتر آمده ایشان را از روزگرم کوچانیده آورده اند و دست نه از سواران نام دار جمع میشود و در نظر نامه سطوار است که علوفه خاصه حضرت در عین یورش خطای صید بشا و هزار و شصت و دوازده مرد در شمار آمد و همچنانی استماع افشاده که مجموع سپاه صاحبقران کامکار در آن وان مقصد نیز ارسار و پیاده بودند و القصد مان بخواهد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سید علی احمد و خدا و حسینی و میرشیرالدین عباس و دیگر امرا با لشکر و در تاشکنت و شامر خیزه قشلاق گشتند و شاه رحیم در روزهای سابق فاکت بکشتند و در آن اوان توجه چنگیز خان به ملک ماوراءالنهر و ترکستان آن بار و دیار نماد و عمارتش چنان خراب و ویران شد که یک خشت بر سر نماند و بنا و در شهر سبز در ربع و تسعین و سیمای حضرت صاحبقران بهمارت آن فرمان داد و موماران چاکب دست باندک فرصتی حصاری هسته و راسختند و طاعت کدبانان آن حدود و حوالی را آنجا نقل نمودند و فی الجمله از غون شاه بکومت سمرقند مامور گشته ریاست فتح آیات در پیش و دوم جادی لادل نسیم و شامگاه که آفتاب بر اوج قوس بود موضع قراقرم نهضت نموده و بعد از طی مسافت سایه و صولان ملاقا و تاخت و آفتاب عالم تاب روی در نقاب سحاب کشیده برف و بارانی عظیم بریده بادی تند و سرمای قوی بدیده و حضرت صاحبقران را از آنجا سوار شده و تحمل انده و در اقلوات گشته و آمد و در آن اوان خورشید در خانه جدی و شدت بر درمیش که اگر کوه ایشی کفیت آن بر خاطر گذاریندی فی الحال طبعش از پنجاه و نیمی و با وجود این منی زمان مان سرامقوی تر میشد و مجموعی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان تابشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین بصری و بسنی و فرزند و آنحضرت امیر باقر را بجا بجا تابشکنت روانه ساخت تا بر سایندن تغار لشکر قیام نمایند و در آن رشتان کرد و دهنای شجون انواع کالوات می آوردند و بسان و تجملات از اطراف بدرگاه اعلی برسانیدند و شجیر در دیال مجموع آنها را بشاه زادگان و امرا می بخشید و چون وقت و شمشت پادشاه و رفاهیت سپاه و امر امیر تهر رسید که بود که زیاده بر آن متصور بود و باب فرست از مضمون کلمه اذا تم امری فی نهضت بغایت حایف و هراسان شدند و از بیم زوال دولت دیر باز بخطر بغایت نمی غنودند و ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب آنرا با آنکه آفتاب در او اخر جدی بود و شدت بر دشت هوا بر تبه که زیاد و عباد از فقر و قسوت آنش و در خ فقر سر میزدیدند حضرت صاحبقران کردون توان را بر سر فراو جهاد و امن گیر شده و صبر فرمود که سورت سرباکت شود و بجانب آن ملکیت ریاست غنیمت بر فراخت و عنان توجه بخطر از امر منقطع ساخته و در آن دلافران و ادکل امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر سزندق و شمس الدین عباس و خدا و حسینی و دیگر شاه ارلات و محمد درویش بر لاس رستم طغاسی بقوا و عبدالکیم حاجی سزندق با جمعی از امرا نواحی تابشکنت و شاه رحیم قشلاق گشتند و چون آفتاب به نصف حوت رسید و جیش آید و با اتفاق توجه نمایند و موبک همایون از آب سجون بر لاسی عبور نموده نزول نمود و در آن سال از اوایل قمر تا او اخر حوت کاروانیان غرابا و غزلک از کدرا می سجون بر چون بروی پنج یککشتند و روز سجون بنوعی بسته بود که ناسه که نمیکند بآب می رسیدند حضرت صاحبقران از کدرا سجون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم ربیع پری سیک را بفر و وجود خویش بیست سها بخشید و شاه زادگان امرا هر یک منزلی فرستادند و از غریب حالات آنکه در سرانی که از برای نزول آنحضرت عین شده بود از مریخاری آتشی در صحنه خاندان و اندک احراقی روی نمود و اگر چه در زمان فرو نشاندن اما از حد و شایان مریخاری غایب و شریف زیاده گشت و در آن اوقات مردم خواهان آنحضرت و حضرت صاحبقران بهمال موسی کمال فرستادند تا تقصیر نماید و راه چنان شده که توان کدشت بانه و بفرموده عمل نموده احتیاط کرد و بارگشت و معروض است که اصلا عبور ممکن نیست و دیگر که از جانب سیرمهان کار آمده بود مراجعت نمود و بعضی ساینکه در آن عقبه دویزه بالای برف نشسته است و درین بنا که قراقرم که از پیش تو قشمش خان که از دیار زد و دشت سرگردان می گشت بدرگاه جهان پناه آمده و روزی که حضرت شاه و شاه زادگان رویوان نشسته بودند و امرا و بر گرد و آنحضرت صف زده بودند بواسطه امر اشلیری سیک و شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و خواجی یوسف و غیره هم بساط بوسس فریادند و پیغام تو قشمش خان را بران تصرع و شکنت بعضی رسانیدند که برای عمل کفران نعمت صاحبقران بر صفحات روز خود دیدم و محنت آن کشیدم و در است آن کشیدم و مدتی شد که در حرا و پیابان پریشان علی بی سامان میگردم و از خوف عدالتی فراغ بال نیست و انغمز که مرا هم حسروان از سر ذلت این چاره و کند و دیگر ای از دایره اطاعت و انقیاد و چون بنهم و مدت العشر ابطه شکاری و دبان سپاری قیام نمایم و خلق کریم شجیر از هفت اقلیم تهر اوجرا که از نوکران قدیم تو قشمش خان بودند و از سپاه فرموده استماله او در جواب فرستاده بود که ما را بعد ازین یورش دشت قیاق و الوس جوجی خان را از شوا بیک کدورت سازغان صفقا ساخته ایم و در خاطر خطیب صاحبقران چنان بود که هم در آن چند روز از آنرا بجانب ختای نهضت فرمایند و امین و شاه زادگان که برسم شایع آمده بودند باز گردانیدند و خوا رخصت انصاف داده پلاکات از برای دشت و خواست که او را با منقولات و استمانت پیش تو قشمش خان فرستد لیکن یکاسته قلم تقدیر خلاف این اندیشد و تدبیر بود حکم شد الملک تقدیر و فکر اشراف حضرت صاحبقرانی ازین مرحله فانی به دارالقرار آن جهانی حکم فیضا جریب

جاریست و نیز تیرا جل بر هر دو لکما کرایست بچ سر و قاتمی بچو پارچیات بالا کشید که از یکجا بخت مخفی نشد و بچ مخفی رخساری رحمن نهنگانی شکفت که از ضرر
 حوادث شرم و بخت هر که رشت حتی درین کاخ فیروزه نظر آورد و روزگار پونا که در وفا انصر وجود آورده و هر کس علم رفعت به اوج شریا برافراخت به اندک زمانی
 ابویکی خدشش ادر و رطعنا افکنده غرض از توبی این کلمات و تهدید این تقدیمات که درین وان که صاحبقران زواری السلطنه سمرقند پیرون آمده بخیله اترار
 رسید و بنا بر کثرت برف و صعوبت مسالک رحل قامت و بساط کامرانی بخت زمانه که در چهارشنبه دهم شعبان سنه سیع و شصت و شصت فراج همایون از جاده
 اعتدال اشغال گرد و بتی محرق بذات پسندیده صفات آنحضرت عارض گشت و حضرت صاحبقران بان حجت پان به اعتذار و استغفار کشتاد و در جمع
 و معاصی از سر صدق نیت و عزم درست توبه نمود و هر زمان زحمت اشتداد میافت تا چند مرض مختلف جمیع آمده چنانچه از معایب کجی گیری زیاده میشد
 و مولانا فضل الله طبیب بانک دم عیسوی اشت و در علاج بد چنانچه مینمود و میفیدنی افاد و چون شهریار و خوش خیم چنین میدانست که مرض علاج پذیر نیست
 و نیز حضرت کزیر بقرض توفیق رشته علایق و عوایق را قطع کرده دل آن امرنا که ریختاد و خواست رعیت آید و امر اعظم القدر را طلب شد و در باب
 تنسیق امور ملک و ملت سخنان بر زبان راند که محل آن اشت که پیر دیر عمر را بقلم زیرین بر صفحه خورشید نگار روان مدلل این حدیث ساخت که پیر محمد
 جایگز و یعد و قایم مقام منست و وظیفه آنکه شمایر بوق عطا و عت مسلوک دارید و از منازعت و مخالفت او محترز باشید تا سبب تفرقه حال بر آید
 و سعی چندین ساله من ضایع نشود و باید که امر حاضرین معنی بغلاظ ایمان بود که گردانده و سران سپاه را که خواهند سوگند دهند که سران فرمان و نه چند
 و هر شش نورالدین و امیر شاه ملک و سایر خواص و مقربان که بر سر بالین جنس و روی زمین حاضر بودند در کرایه افتادند و زبان بدعا و ناکشاده گفتند که مجموع
 ایام زندگانی ما فای یک نخله حیات صاحبقرانی با قاتنی از حیات و فتنی در تن باشد پای از دایره خدمتکاری پیرون نهیم و بقدر مقدور لوازم چنان
 بجای آوریم چه خلاف رای ولی نعمت موجب بخت و مستلزم نعمت است بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده میرزاده غلیل سلطان
 و امرار اطلبه را بر عبادت ملاقات فایر کرد و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان نیز شنید که از ایصال این وصیت تا شنیدن ایشان از شریا
 تغا و نشت و حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان کنجایش آن ندارد که غایبان حاضر کردند و انچه الله و المنه که هیچ آرزو در خاطر نماند که
 ملاقات قره العین شاه برج که میخواستیم که نوبت دیگر دید و بدیدار و روکش کنیم میسر نشد آنگاه پادشاه و الا که روی بفرزندان که لازم رکاب همایون
 بودند آورده و کوشش ایشان را بر درضا صیج پارس است و بر مواهبت یکدیگر و لالت کرده از منازعت تخذیر نموده و چون نصیحت به اتمام رسید مرض غایت تهلا
 پذیرفت و ضعیفی عظیم طاری شد و اشارت علیه صدر یافت که مولانا حبیب الله از میان موالی و حفاظ که در پیرون بقرائت کلام چون مشغول بودند باز آمدند
 آید و بقرائت مشران حمید و تکرار کلمه توحید مواهبت نماید و چون زمانه لباس سوکواری بر برگردید میان شام و خفتن کلمه بر زبان مبارک جاری گردید
 و جان بجانان سپرد تا تواتر الیه را جعونی این حادثه کبری در هفدهم شعبان سال اندک و اتفاق افتاد و مدت زندگانی صاحبقرانی هفتاد و یک سال بود
 و زمان سلطنتش استقلال سی و شش سال بود و سی و و نهمه زادگان با یکبار گذشت چنانچه تفصیل ایشان مختصر بزماسعدت و وقت ماموست
ذکر قامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقران و ارسال نعش مبرور آنحضرت بصوب سمرقند و در آن
 تا که رای قاتب اشراق خاقان بنکوار در ابر توالتفات از حال مقیمان این کسبند و اربا زکرفت علامت روز قیامت آنشکارا گشت و ناله و غوغای
 و کپه کوش مسکنان طایر و پسر سیده و شاه زادگان افرغرت بر خاک مذلت افکندند و امر او خاص کر بیان چاک زده و خواب سرشک از دیده
 و رخسار باروان کردند و خواتین بزخم ناخن و بیخا خراشیده و تنگ بر جراحت سینه پاشیده و از لوازم تعزیت و سوکواری نیا سوخته و نعش او را از
 اتراب بر قد نخل نموده و در کبندی که بخت خود ترتیب داده بودند دفن کردند امیر صاحبقران وجودی که اکثر اوقات به امور جمعیگری و تنظیم ولایت ستانی مشغول
 داشت دقیقه از استراحت و عیال و کیم سادات ممل و محفل نمیکند داشت و همواره بر عایت مشایخ عظام و عرفای عالی مقام همت یکپاشت و تحمیل محبت و حرمت بر
 دلهای نرویان و کوشش شایان یکپاشت پوسته طلب همت از باطن فیض مواصل ایشان از خواست مینمود و بخدمت لازم السعادت این فرقه علیا
 میکرد و واردات تمام بخدمت مشایخ که در ظهور میرسانید و بندگی شایع زین الدین یا بدی خلاص تمام میوزید و جو شش های کوشه نشینان فقیران شوی
 و در صف ادای این دولت می کوشید و لا جرم بر کس مبراد هم آغوش گشت و صیت صلاحتش از ایوان کیوان گذشت امیر چهار پسر نام دارد داشت اول
 غیاث الدین جایگز و در اویل سلطنت پدر در سنه هفتصد و هفتاد و شش علم صلت بصوب آخرت برافراشت از او و پسران او محمد سلطان که امیر و راجه
 کرده بود بعد از فتح روم در شعبان سنه هفتصد و پنج در روم وفات نمود و در هجدهم بعد از فوت بلورش ولایت عهدی بدو منصوص گشت امیر و در حال حضار امرانگی

جلد ششم

ذکر حال شاه رخ و ابرار او

الصفحة

در خورش حاضر بود به اطاعت و وسعت نمود و پسر محمد در آن هنگام حاکم زابل و کابل و حدود هند بود اما در سنه هشتصد و نه بر دست پسر علی یکی از اشراف
 او بود که شش و دوم مغالدین عرش که حکومت فارس و هشت و در زمان پدر در سنه هشتصد و هشتاد و شش و پای قلعه نانو تیری بدو رسید و بدو گذشت
 و بعد از او سرتیور جای و را به پسرش پیر محمد بن عرش داد و سوم جلال الدین میرانشاه تختگاه بکرا کوخان که عبارت از آذربایجان بوده باشد تا حدود روم و شام بدو
 عنایت کرده بعد از پدرش در سنه هشتصد و ده در محاربه قرا یوسف ترکمان که شش و شصت و یک ساله بود که قرا یوسف احوالش در گذشت چهارم معین الدین شاه بن سلطان
 شرح حال و اجلا گفته میشود **میرزا سلطان شاه رخ بن امیر تیمور** پادشاه شریعت پرور و مروت شعار و شجرا عدالت کسوفت و ثار بود و در تربیت
 دین پس و ترویج شرع سید المرسلین و تنظیم سادات و ذکر عیون فای معرفت سمات معنی یلغ مینود و دارای فرایض و کسب و نوافل مداومت و مواظبت و در جهل
 میکرد و در خیرات و مبرات و تقی و ماس و طلب علوم و وظائف و تحمل مشایخ بجای می آورد و صفت رعیت پروری و عدالت کسری موصوف و معلومست و شجاعت بیبا
 معروف بود و در سنه هشتصد و نود و یک بمکه امیر صاحبقران برسد و حکومت خراسان قدم گذاشت و بعد از فوت امیر حسن حیث الاستقلال لوی سلطنت بر فوشت
 بابر ازاد که در اطراف ایران و توران لوی حکومت افراشته و در قلم خلیفت بود و در ولایتی طریق عناد و استبداد می نمود و کثرت و قنات جنگ که در
 و ایشان اندک فرصتی بعضی نیست و نابود شدند و برخی به اطاعت و انقیاد آمدند آن پادشاه بر تمامت ممالک ایران و توران که در تصرف کما شنگان امیر بود استیلا
 و سه نوبت بقصد استیصال قرا یوسف ترکمان و پسران او و بست آذربایجان شتافت و در نوبت اول ثانی بعد از فوت قرا یوسف در آن اثنای واقع شده بود اما اسکندر
 و میرزا جهان شاه پسران قرا یوسف مقاتله نمود و غالب آمد و در نوبت سوم میرزا جهان شاه در مقام اطاعت و انقیاد آمده بخش پسرش رسید چون امیر اسکندر از
 توجه میرزا شاه رخ خبر یافت بجایب روم مخفی کرد و دید میرزا شاه رخ حکومت آذربایجان را بر میرزا جهان شاه مسلم داشت و مملکت فارس و اکثرت کفایت میرزا پیر محمد
 بن عرش گذاشت و دارالملک اصفهان را امیر از ترمین عرش تفویض نمود و ولده مهدان امیر را اسکندر بن عرش مرحمت نمود و بعد از چند که امیر را پیر محمد دست
 بعضی از ملازمان خویش بقتل رسانید و برادرانش میرزا ترمین و میرزا اسکندر با هم مخالفت کرده فتنه ظاهر گردید و میرزا اسکندر بچندی طرح سلطنت انداخت و امیر را
 شاه رخ مخالفت کرده مخالفت ظاهر ساخت بعد از آنکه از میرزا شاه رخ در سنه هشتصد و پست و هشت و ولایت فارس را بدو سپرد و بوالفتح ابراهیم سلطان
 شفقت نمود و امور مملکت و نظام رعیت بواجبی ضبط و مستقیم نمود مدت چهل و سه سال بعد از امیر صاحبقران من حیث الاستقلال ای پادشاهی کرد و در احداث
 مساجد و مدارس و خانات و سراسر سامعی و جلیبای می آورد و آخر الامر در پست و پنجم و بیست و پنجم سنه هشتصد و پنجاه در نواحی ری وفات نمود و لادش و چهاردهم ربیع الاول
 سنه هشتصد و هشتاد و دو بود و تاریخ او گفته اند فطم سلطان جهان شاه رخ آن مظهر نور در هشتصد و هشتاد و دو و آن بطور در هشتصد و هشتاد و شش پادشاهی شود
 در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور چون میرزا شاه رخ لوی غنیمت بصوب آخرت برافروشت پنج پسر نام دارد و پسر و زکریا که گذشت اول میرزا علی که
 که سلطنت توران و ترکستان بوی مفوض بود احوالش مذکور خواهد شد و دوم میرزا بوالفتح ابراهیم سلطان حکم پدرت پست سال حکومت فارس نمود و در
 زمان پدرش در سنه هشتصد و سی و هشت ازین جهان اشغال شد و مولانا اشرف الدین نزدی کتاب فخر نامه بنام تیموری به اشارت او ترتیب داده بنام
 موش ساخت سوم میرزا بابایقرا و نیز در زمان حیات پدر در سنه هشتصد و سی و هفت جهان زار بود که در سنه سی و هشت و سی و نهم از عالم ابد دور میرزا سلطان
 محمد میرزا با احوال هر یک اجلا مذکور خواهد گشت چهارم میرزا سی و شش ایالت و ولایت زابل و کابل و حدود هند بدو مفوض بود و او نیز در ایام پدر در سنه هشتصد و
 وفات نمود پنجم میرزا محمد جوکی و نیز در زمان پدر ازین عالم فانی در گذشت **میرزا خلیل سلطان بن میران شاه بن امیر تیمور** در یورش تمامی
 امیر تیمور بود چون امیر در تاراج که ملک الجار برادر اقرار اشغال نمود با اتفاق بعضی از اماران بزرگ در نواحی آشکنت برادر که سلطنت جلوس نمود و از اینجا به
 تمام توجه نمود که دیده ابواب غزنین بگشود و حاصل بحد و کان که سالهای می شد و آن که امیر اندوخته بود چهار سال تمامی از او بوضع و شریف و قوی و ضعیف
 بخشد **مصرع الله** گفت که در و که اندوخته بود در سنه هشتصد و هشت و پانصد و پنجاه میرزا پیر محمد در نواحی نصف مصاف داد و پنجم که داند در سنه هشتصد و
 امیر خدا و او یکی از اماران بزرگ او بود و باغی شده و او را که فرزندش بود و شمع جهان پادشاه غنیمت است از سلطنت توران طلب کرد چون شمع جهان بحد و توران
 رسید امیر خدا و او پنجم شمع که در حدین ملاقات حکم پادشاه غنیمت است و سر او را بریدند و نیزه میرزا شاه رخ و اماران رسان داشت میرزا خلیل سلطان ان نصیب
 خلاصه غنیمت و بعضی حصون تحسیر کرد و در دین اتان میرزا شاه رخ توران آمده میرزا خلیل سلطان بعد از عهد و پیمان بنجد میرزا شاه رخ رسید اتمام تمام فتن
 میرزا شاه رخ او را بکومت عراق نامزد نمود چون میرزا خلیل سلطان عراق نزول اجلا نمود بعد از مدتی در سنه هشتصد و چهارده در کوشی براسود میرزا
 الغ سپک بن میرزا شاه رخ محمد ترغای نام داشت و در فضیلت پروری و دال تو نظیر داشت در کثرت کمالات لغفانی ممتاز و مستثنی میاد و در فنی

هلاک رسید و گوهر شکوایم را قتل رسانید سبب اخبارش از توران خراسانرا گذارم به املا بخج رفت و میرزا جهان شاه خراسانرا گرفت و در ششصد و شصت و دو میرزا جهان شاه و در هرات نزول نمود و سلطان ابوسعید با سپاه انبوه بغرم رزم میرزا جهان شاه و در مرغاب نزول اجلال نمود و عاقبت صلح در میان آمد و میرزا جهان شاه خراسانرا سلطان ابوسعید سلم داشت و در سنه شصت و هشت و سه و سوای مراجعت بطرف عراق برافراشت و در حکام مراجعت بجز دیار که رسید اناری از عموری گذارست سلطان ابوسعید در هرات نزول نمود و در واسطه ستم مذکور میرزا نجرب میرزا احمد بن میرزا تهر با اتفاق میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم رحمد و سرخس سلطان ابوسعید صف داد و میرزا سجد دین جنگ آهنگ آخرت کرد و میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم سلم را نمود و در سنه شصت و هشت و چهار به استرabad توج نمود و میرزا سلطان حسین که در اینجا استقلال فیه بود از او منساک کرد و بعد از آن بلاد بخشان و حصا و شادان و غزنین و کابل و سیستان را بخیطه تصرف در آورد و چون میرزا جهان شاه در سنه شصت و هشت و دو و بعد از حسن یک حاکم دیار بکر متوجه گردید بکام قضا پس بجز تقذیر کشته بقتل رسید و لشکر او پریشان و بی سامان شدند و از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب رسید کسان فرستادند و از هر طرف بدرگاه عالم ناپه سلطان رو بخاندن سلطان ابوسعید سپرد خود سلطان احمد را در توران گذارم به هشت و دو و او اخراجت و در یکایک فرود عترب بود بصوب آذربایجان توج نمود قبل از وصول و امر انارش رفت بود و تیغ عراق نموده بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور کرد و محل میانه رسید حسین علی پسر میرزا جهان شاه بخجست آن شهر را غرامید و از جانب حسن یک مکر را لیحان به اردوی آمدند و درخواست صلح میکردند سلطان از غنای غر و قبول نمیکرد و التماس حسن یک را بجای نمی آورد سلطان از راه درپل قبرانغ رفت چون سلطان صلح نپذیرفت و حسن یک را ناامید فرمود حسن یک را ناامید فرمود حسن یک با سلطان مخالفت و راه تر دمسد و ساخت و قطع عظیم در میان اردوی سلطان انداخت اردوی او پریشان شد و حسن یک جنگ کرده بظلمت سلطان خواست کشتن را نمایان حسن یک با پسران به او در رسیدند و وقتی که از اردو پرون رفته بود که در فتنه حسن یک آوردند حسن یک به از سه روز و در بدست یادگار محمد نمید که هر شاد یکم داد و بقصاص بده سلطان ابوسعید را بد از بخج فرستاد مولینا جلال الدین وانی در تاریخ او گفته نظم سلطان ابوسعید که در شش و نود و پنجم پیر چو او نو جوان ندید اتحی چنان بکشتی کشی که کشته بود تاریخ سال قتل سلطان ابوسعید مدینه هجرت سال بود میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید آن شهر را بصفت رفت و نصف متصف بود در زمان حیات پدرش بخج ستم نمید نمود چون واقعه سلطان ابوسعید شش و نود و پنجم تیغ هرات لشکر کشید چون استیلائی سلطان حسین بر آن ولایت استماع نمود بمقتضای کله العود احمد تیغ خویش معاودت فرمود و بپشت و هفت سال سلطنت ماوراء النهر کرده در سنه شصت و نود و نه از در فغان بخج رقبای روی آورد میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید را آن پادشاه در هجرت با عدل و انصاف و اتحاد قواعده و جو رعایت از سلاطین و زکار ممتاز و مستثنی بود و در یکا رعایت اخلاق و رعایت اهل استخفاف بکانه آفاق سپرد و در سنه شصت و هشت و دو به دارالملک هرات خرامید و خلق را بنود رعیت و عدالت کسری طعن کرد اند چون مردم شهر عمارت را می سلطان حسین اظهار کرد و در سلطان محمود صلاح توقف در شهر ندیده به اتفاق امر اصوب سمرقند و نهاد بعد از وصول بدان بده سلطان احمد ابواب لطیف و احسان بر روی بردار بکشاد چندی که میان برداران طریق موافقت مسلوک بود و آخر الامر سلطان محمود به بجهان شکار باقی جمعی از امر ابوط حصار و شادان حرکت نمود و آن ولایت بر تخت سلطنت نمکش کشته به اندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندوز و بقلان و تری و توابع آن در حیطه تصرف آورد و آن مملکت را از غایت عدالت کسری و رعیت پروری معمور و آباد کرد و چند نوبت سپاه سبب کتور و جبال سیاه پوشان کشید و لوازم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از آن گروه را بقتل رسانید لاجرم بقب سلطان محمود غازی کشت و طغرای فرمان خود را سلطان محمود غازی مینوشت سلطان محمود را با سلطان حسین چند نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد در سنه شصت و نود و نه بعد از فوت سلطان احمد در سمرقند دست استیلا بهم رسد مذکور از در فغانی برای جاودانی امتثال نمود مدت سلطنتش بیست و هفت سال بود بعد از فوت او پسرانش میرزا ابیقر و میرزا سلطان فعلی مدت چهار سال را در سلطنت با یکدیگر می نازعت نمودند و طریق مخالفت بهم سپردند تا آنکه میرزا ابیقر از میرزا سلطان علی انخرام یافتند و بدین خبر و شاه که از بکر گردان پدرش بود شتافت آن کافر تحت در ستم نهضت و بخواه و را بقتل رسانید و در آن اثنا شاهی یک خان و زبک قصد توران کرده بخج را تسخیر و فاندانگاه سمرقند را محاصره ساخت و والد میرزا سلطان علی را بکج خود نوید داد و میرزا سلطان علی تجریم و ترعین مادرش بخجست شاهی یک خان رسید و شاهی یک خان را و مادرش را بقتل رسانید میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شایب رخ آن شهر را بوفو و کارم اخلاق و محاسن ادب و تربیت اهل فضل از سایر سلاطین کورکان امتیاز داشت و در تقلید شریعت غرا و ترویج ملت پضا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و در قو

جلد ششم

در ذکر شاهزادگان آل قیوم

الصفحة

میرزا شاهرخ مملکت عراق و فارس ابر فرزندان و برادران و کاکانت می نمود و ولایت فارس ابر فرزندان را بمحمد خورشید میرزا ابراهیم سلطان عنایت فرمود شاه زاده در سنه شمسعد و هفده پای عزت بر سرند حکومت فارس نهاد و ابواب عدل و دابر روی روزگار اهل آن دینار بکشاد و در سنه شمسعد و هفده میرزا باقر اصفندی نموده در نواحی پضا بشاه زاده و مصاف داد و میرزا ابراهیم شکست یافته پای کزیمت خراسان نهاد چون میرزا شاهرخ از حقیقت احوال خبر یافت بالشکر فراوان بدفع میرزا باقر شتافت چون میرزا باقر طاقت مقاومت باشکست شاهرخی داشت لهذا قدم در طریق طاعت و انقیاد گذاشت میرزا شاهرخ ولایت فارس از او جو خضم مصفا ساخته میرزا ابراهیم سلطان را شکمن گردانید و خود را زهرا کرمان توجہ دار الملک خراسان گردید میرزا ابراهیم سلطان سالهای نسلوان کمال استقلال کامرانی روزگار گذرانید تا آنکه در سنه شمسعد و بیست و هشت مرض کشته بجان جاوید خرامید **عبدالمیرزا بن میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ** بعد از نقل میرزا عبد اللطیف در ماوراء النهر سلطنت رسید سلطان ابوسعید بلا خروج کرد و جنگ نمود و خنجر کرد و چون از پادشاهی میرزا عبد اللطیک سال گذشت سلطان ابوسعید با تلقای ابوالخیر خان پادشاه جوخی خان رسته شمسعد پنجاه و پنج با میرزا عبد اللطی در چهار فرسخی سرخرند مصاف داد و میرزا عبد اللطی کشته گردید و میرزا سلطان ابوسعید سلطنت رسید **میرزا اسکندر بن عیسی شیخ بن امیر تیمور صاحبقران** در اواخر دولت امیر حکومت پمدان بوی مفضول بود و وقتی که میرزا ابابکر بن میرزا شاه دعوی استقلال سلطنت نمود و وی متوهم شده در پمدان یکاب شیراز شافیه و برادرش پیر محمد اورا بتبقات برادرانه دریافت و حکومت زیوراد و عنایت نمود چندانکه میان برادران طریق محبت سلوک بود در سنه شمسعد و یکاکی بر یکاکی انجاسید میرزا پیر محمد اورا بنکرده بخدمت میرزا شاهرخ روانه گردانید میرزا اسکندر در قریب طبرستان کسته و از میان محافظان جنبه باصفهان توجہ نمود و با جهرای میرزا رستم عازم شیراز کشته بعد از چهل و دو کمرسیرت فارس را غارت کرد و به اصفهان حاکم فرمود میرزا پیر محمد بجهت دفع اوبه اصفهان لشکر کشید میرزا اسکندر و برادران و جمعی از اهل فساد بد و سوسه تبلیغ رفته فتنه ساز را بکینت عاقبت بدست میرزا شاهرخ افتاد و بشکر پیرخی مطلق العنان شده پای سادہ عازم شیراز گردید و میرزا پیر محمد اورا با انواع اغراض و احترام ناخته خاطرش مطمئن گردانید چون میرزا پیر محمد در سنه شمسعد و دوازده از غدر حسین شربت دار کشته گشت تمام امر او دست بخت میرزا اسکندر داده جاہ و منزلتش از او ان کیوان گردشت آنکاه با حمت هر چه متماثر بصوب اصفهان حرکت نمود زیرا که سلطان معتمد بن سلطان بن اعبادین بن شاه شجاع نظر از جانب شام آمده بدستجا استیلا یافته بود و در وضع آنکاه اصفهان بهر سیه آتش قتل شغال نمود زیرا اسکندر نظریافته سلطان معتمد و ران جنگ بقتل رسید و آنکاه میرزا اسکندر با فغان و نظرعنان یک ران بطرف شیرانکبر و اندر دست مہشقد و سیر و دیار داران میرزا رستم و میرزا باقر ابرو نواحی اصفهان محاربه کرد و شکست داد و بعد ازین در اندک زمانی تمام فاکد عراق را در عوض تصرف در آورد و بلکہ اصفهان ادار الملک خویش کرد و با میرزا شاهرخ شمار مخالفان را خلاص ساخت و در جمع قلع و خود اسم شاهرخ را از خطبند چنان بر سنه شمسعد و هفده میرزا شاهرخ در حدود طبرستان این خبر شنید بخت کوشمالی می توجہ اصفهان گردید بعد از وقوع محاربه و محاصره و تکیه شده برادر میرزا رستم پیش را میکشید و بهم در سنه شمسعد و بیست و هشت بقتل رسانید **میرزا رستم بن عیسی شیخ بن امیر تیمور** در وقت حیات امیر صاحبقران امیر حکومت اصفهان مشغول بود و در سنه شمسعد و نه با عوای برادرش میرزا اسکندر بصوب شیراز حرکت نمود و برادر بزرگترش میرزا پیر محمد بدیاری نهاد بعد از چهل و بی نایل مقصود عنان مراجعت باصفهان انضاف داد و چنانچه سابقا مذکور گشت میرزا پیر محمد بالشکر بوی ولایت عراق در آمده بعد از تلقای فرزند میرزا رستم انخرام یافت و التماس بد کرد که میرزا شاهرخ آورده بکاب خراسان شتافت بعد از چند کاه از میرزا شاهرخ اجازه ت مراجعت خواسته توجہ عراق گردید و در سر فرخی اصفهان با میرزا رستم مصاف داد و انخرام یافت دین نوبت بدولت امیر قرا یوسف ترکمان التماس آورد چندانکه در ظل حمایت امیر قرا یوسف توقف نمود آنکاه بصوب اصفهان شتافت و در شمسعد و هفده بفرمان میرزا شاهرخ لوای حکومت اصفهان بر فراخت و مدتی به امر شاهرخی به ایالت اصفهان و نواحی آن می پرداخت و در سنه شمسعد و سی و شش در پمدان یاردار و القادر انزل ساخت **میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا باسنقر بن میرزا شاهرخ** در آن زمان که میرزا جهان شاه ترکمان از خراسان به آذربایجان مراجعت فرمود میرزا یادگار محمد به اشارت عمه خویش زن حاکم بود ملازمت جهان شاه را اختیار نمود و چندانکه در ظل عایش و رعایت فراغت اوقات گذرانید چون در سنه شمسعد و هفتاد و یک چنانجا به تنفس حسن بیک کشته گردید امیر جن بیک و در تعظیم میرزا یادگار محمد سماعی جمعی از نظور رسانید و سپاه انبوه بوی داده او را بتیتر ملک موروثی ترعین فرمود و در سنه شمسعد و هفتاد و چهار میرزا یادگار بالشکر بر ابرطوف خراسان حرکت نمود و تخت ولایت جرجان را تسخیر کرده آنکاه توجہ مقصد شده در نواحی چارسلطان حسین بوی رسید بعد از تلقای فرزندش شک عظیم دست داد و شکست بجای میرزا یادگار افتاد و جمعی کثیر از لشکر میرزا یادگار کشته شدند و در فرخی یکم در خدمت میرزا یادگار

بلاست ایچین یک آمدند نوبت دیگر ایچین یک لشکری به صاحب میرزا یادگار و را بخراسان رسانیدند و این نوبت میرزا یادگار ملکات مودودی را
مستقر کرده لوای اقتدار برافراشت آنگاه بجست تمام مدارالملک هرات فرامید چون کثراوقات از باده انکوست و بی شعور بود و هرگز خیال ضبط ملک
در کاخ داغ او گذرنی نمود لهذا سلطان حسین در سنه شصت و هشتاد و پنج با شصت و پنجاه سوار بجرا الیغار کرده چون بلای ناکمان اسیر وقت آن شاه را زد
غافل رسید در باغ زاغان ویرا در یافته قتل رسانید نسل میرزا شاهرخ بدو منتی کرد و مولینا کمال الدین عبدالواغ در تاریخ واقع وی گفته نظم شد شاهرخ
ششید و هم شجر شفر از سال شهادتش در بایز خیر میرزا عمر بن میران شاه بن امیر متقو را میرزا حقیق را نوبت آخرت به شصت و دو هزار
توران بجواریان آمد میرزا عمر را در توران حکومت داد و او مدت سه سال را آن دیار داد عدل داد بداد چون امیر از نفر شام و روم به آذربایجان مراجعت نمود
و در قریب از راه و النجف طلب خدمت نمود و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض کرده حکام فارس و عراق را تابع او ساخت و حکومت عراق
به برادرش میرزا ابوبکر داده و ابوبکر میران شاه را بیت مراجعت بصوب بغداد افراخت بعد از دو سال انیم خیر فوت امیر در تبریز میرزا عمر رسید و او از پدر
و برادر حاجی نکرته سرسلطنت را بود خود فرین ساخت و میرزا ابوبکر را سخا عاز بغداد طلب کرده در قلعه سلطانیه بقید اداخت بعد از چند روز کسین
کرده سلطانیه دست اندگیرزا ابوبکر انقبیل رساند و خاطر خود را از عمر او فارغ گردانید چون آن گشت انخانی که میرزا ابوبکر محبوس بود داخل گشت میرزا ابوبکر
پیش دستی نمود آن شخص را با دو نفر دیگر بکشت و از بنیر و نده قلعه را تصرف نمود این صورت در سنه شصت و هشت بود درین هنگام میرزا امیران شاه
دمحل کالیوسس توقف داشت میرزا ابوبکر نیز پدر گرفته بر سلطنت عراق همت گماشت میرزا عمر را زد و با پانچا بود میرزا ابوبکر سلطانیه را بکشت و آنگاه با سپاه
کینه خوا آهنگ جنگ میرزا عمر نمود میرزا عمر نیز منزل میانه رسید اکثر امرا و طریق پوفانی سلوک داشته از وی روی گردان شدند و نیز میرزا ابوبکر آمدند
چون میرزا عمر فوت مقابل و مقامه با میرزا ابوبکر در خود میداد چار بطرف عراق و فارس نبرد میرزا عمر و محمد میرزا رستم روانه گردید و از ایشان استمداد نمودند
با عساکر فارس و عراق بقصد میرزا ابوبکر مجب و در کرین آمدند و میرزا ابوبکر نیز با لشکری آذربایجان برابر گرفته یکدیگر جنگ کرد و میرزا ابوبکر غالب آمد و میرزا
عمر مغرور شده بخراسان نبرد میرزا شاهرخ رفت آن شهر را ویرا و اغرا و اقرام کرده استر اباد و مازندران را بدو عنایت نمود چون راجای قوت گرفت
بامیرزا شاهرخ باغی شست در سنه شصت و نه در حدود عام جنگ کرده شکست یافت و بطرف مرغاب مندر نموده میخواست بمیرزا قدر و در حرم کام
داشت بدن سبب بصوب اقصی شافت میرزا ابوبکر بن میران شاه بن امیر متقو را شجره شجاع و دلیر بود و بجاکام امیر در بغداد و حکومت میبرد
میرزا عمر او را فایده طلب کرده در قلعه سلطانیه محبوس ساخت بعد از اندک وقتی از قید خلاص شده جمعی را بخود متفق ساخت و بر قلعه سلطانیه
گشته لوای اقتدار برافراخت چون این خبر میرزا عمر رسید قهقهه دفع و لشکر کشید میرزا ابوبکر طاقت مقاومت در خود میداد بخراسان محل کالیوسس نزد فرار کرد آنگاه
در خدمت پدر با سکر عمر متوجا آذربایجان گشت نوبت دیگر قلعه سلطانیه را تصرف نموده سوکتش از ایوان کیوانی رگدشت بعد از این استصواب بعضی
امرا روزی چند پدر را تحت سلطنت نشاند با لاف و رقم غل بر صفی حالش کشیده بر سر رستم را نهمی متکرر کرد و در سنه شصت و هشت در نواحی کون
به یاور و او را شنج عمر مصاف داد و پنهرم گردانید چنانکه قبل گزشت آنگاه بصوب عراق حرکت نمود چون شیند که سلطان احمد جلایر بطرف تبریز حرکت
کرده است با سلاطین عراق و فارس صلح کرده متوجا آذربایجان گردید و از آنجا با سپاه منسداوان بدفع امیر قرا یوسف ترکان عازم شد اجا استراحت
فریقین سرورین با چنانین مقابل و مقامه نموده روز سوم بی سبب ظاهری بطرف رند و تبریز فرار کرد و در آنجا نیز توقف نموده بسطانیه رسید در سنه شصت
نه از قزوین و همدان لشکر روانه جین نموده با امیر قرا یوسف جنگ عظیم نموده میران شاه در آن جنگ قتل رسید و پرده کیانش دست پناه امیر
قرا یوسف افتاد و خویشی فرار وادی هزیمت نهاده عنان یک را بطرف کرمان نطاف داد در آن اوان حاکم کرمان سلطان اویس بر ابوبکر
بود و حکمت میرزا ابوبکر را هم خدمت استقبال نمود و عاقبت مخالفت نموده میرزا ابوبکر نسبت سیستان افتاد و بسبب لشکری میرزا شاهرخ نوبت دیگر کرمان
آید گشته کردید



بسم الله الرحمن الرحيم

حصول سعادت و این حمد و در کاست که البوشر را بقضه خاک تیره پافید تاج و تاج با احتیاج خلافت بر فرزند یافوش خداوندی جاعل فی
الارض خلیفه و خلعت باطلعت علم آدم الاسما کلها پوشانیده بر سر بر جنت المادی نشاند و وصول کرامت که مین شکر واجب الوجود است
که از محض حکمت اعظام حال عباد را در اطراف کفاف فاق برافت و سیاست بعضی را زود اندازد و ذوی الاقدار شش منوط و مربوط گرداند
از پیش طغیای غرای فرمان مخافه و التواضع صاحب رت شنا و ستایش را بدشنامیت که ملک ملکوت و جمیع کونات در حیطه تصرف است
و نمائش و پاید و فائز تواریخ پادشاهان و ذوات و اجالات شکر صاحب الجودیت که از اعلی تا بیسط غیر یک نواله است از نوافض و
امثال او میت ینابی توبی حمد و شکر خدای درون سر پرده غیبی و احتیاج صلوات طبیات زلیکات و بذایات تسلیمات و اذنیات
بر وجه مطهر و مرقم و شریف و ریح و صاحب حوض کوثر که نصیبت جلالت کسری در ایوان کسری و قیصر نداشت پست پیر پادشاهان که در اندر
بد رکاه و بر زمین نیاز و بر روان ال اصحاب عزت و احباب و با و اما بعد حسین کویده و خیر کثیر القصر اضعف عباد الله غیث
الدین خواند میر که چون علت غائی جمیع این وراق ذکر صاحب جعفرانیت که این بنده بلکه سائر فضل او کا فیرا با عمو و خصوصاً مریون
کریم و احسان اوست خواست که این کتاب را بسبب سلف تاریخ شام تاریخ ساز بنابر آن در مجلدات سابقه احوال ابتدای فیض عالم و آدم و خلقت
جان بر تان و ذکر نبی علیه السلام صلوات من الله المنان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار ذوی الاقدار که مشرب از بعثت حضرت
خاتم انبیا اکمل الصلوة بوده اند و مخصوص ذکر ابتدای خلقت نوح علیه السلام و حضرت شعی پناه صلوات الله علیه تا انشعاب و وفات و علیه السلام و ذکر خلفا
راشیدین و ائمه اثنی عشر علیه السلام و ملوک سلاطین که بعد از بعثت ظاهر شدند و چنان حکمای عالم تقدیر که بقوت حکمت عالم ابدان را
مع و ربو ابادان و کشته اند و دارند مندرج نمود اکنون بعد از تمام مجلدات سابقه با بشارت حضرت عالی مرتبت کیوان رفعت شری طلعت
خویش منزلت صاحب قلم و شمشیر امیر علیه السلام تعالی طلال جلاله علی رؤس المسلمین ذکر بعضی وقایع حوادث و سوانح مهمات از گذشته
نموده و جلوس بر سر سلطنت و غزوات و اکثر حالات حضرت صاحب جعفرانی اعی حضرت خاقان منصور مظهر الوالی و الفاری سلطان چین
در این محله بنوک غایه شکیبش نام در حیرت بر آرم الما مومعه و مشروع در آبناب نموده شد امید واری از حضرت جلای که انبیت که توفیق رفیق
گرداند اختلاف سبب بقایان قلم بهم مرقوم فاکم گرداندنا مجلدات کلام از کتاب تمام رسد و مقبول طبایع و فضایل حال و استقبال
کرد و در این فاکس چه قدر اقیام قیامت یاد کاری خلف با مذ و اما ان شریعت فی القلم سبب من الکتاب بتوفیق الله ملک ابواب کفشا

در میان شمه از علو نسب سلطان حسین میرزا کریم نعم و حسام آلا هم از جانب پدر و پسر از طرف رضا صده و دو سال سلطنت نمود
بود و البته پندیده اطوار آن خرد و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزا دود با یقربان میرزا عمر شیخ بجا درین امیر تیمور کوکب کائنات
ولاوت با سعادت خاقان معین منصور در راه محرم انعام سبده شش و اربعین در میان مانده در میان شرق و شمال دار السلطنت شهر تبریز یک سیریل
توکی در سمرقانی که بدو تاج نه اشتیوار و ادوات قیاده چون مدت هفت سال آنسین شریف خاقان منصور ستوده خصال در گذشت فی سینه
نسب و اربعین و ثمان مانده سلطان غیاث الدین منصور متوجه دیکاه ملک غور گشت با والد ماجده خویش طریق مشورت مسلوک میداشت و بخت
میرزا ابوالقاسم برآمده و در سینه ثمان و حسین در ثمان مانده که میرزا ابوالقاسم با برادر طایفه میرزا ابوالقاسم ابوسعید مصاحبه فرمود و خاقان منصور
بلا حظه قربت قربانیت سلطان ابوسعید میل فرمود و از میرزا ابوالقاسم با برادرشده بنمقدش شتافت روزی چند بر تواریع اطاعت
سلطان ابوسعید بروجات احوال شتافت که مقارن آن سال سلطان ابوسعید بر میرزا محمد بن میرزا یقربان حفر کرده رایت مخالفت را فراخت و
سلطان ابوسعید بر سایر میرزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سینه کسب قرابتهایان در قلع شهر مقصد و مجوس ساخت چون آن
محنت اثر در دار السلطنت هرات بعضی معطلان فروزه یکم رسید متوجه شهر گشت که دید و بعد از وصول قصد از سلطان ابوسعید التماس محمل فرستاد
ارشد که مبنی در قیاده و آن قیادت ابوالقاسم بن عوف پروین و عثمان غنیمت بصوب با صواب خراسان اعطاف داد و خاقان
منصور در غایت سرعت و شتاب قطع منازل مراد کرده بخیرت میرزا ابوالقاسم با بر استعدایافت تا آخر ایام آن فارس ضمنا رعا فرستاد
ببر و آنجا بمرو و شاهجهان شتافت میرزا امیرالدین بن خجریه بصیرت فرد دولت و اقبال را ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرمود
نبسته خود را که پرده نشین حمله عصمت بود و چاک سلطان نام داشت بحاله کاش در آورده در شعبان سنه احدى و ستین و ثمان مانده که میرزا
شاه محمود بن میرزا با برادر دست برد سپا و میرزا ابوسعید بن علاء الدین با نهزام یافت و میرزا بنجر سلطان حسین میرزا اور مرو به نیابت خویش
تعیین نمود و عثمان غنیمت بطرف مشهد مقدس شتافت و در غایت میرزا بنجر میان سلطان حسین میرزا و حسن رالات که از برکشیدن دولت بنجر
بود و بخار شتافت رایت خاقان ابوسعید بنجر میان سلطان حسین میرزا و حسن رالات که از برکشیدن دولت بنجر
از شهر پروین غرامید جان علی سیاه و ابوالقاسم سوار از مردان هزار با تحضرت تخی شده لهذا امیدوار گشته عثمان یکران بجانب شهر اعطاف
و بی و غوغا بر آورده و امیر حسین بن مقصد ساحتهای رفت و کامرانی بر سر نهجها بنیانی نهاد و روزی دیکه جمعی از ملازمان میرزا بنجر با هم اتفاق
در وقتی که سلطان حسین میرزا بخت جان و پزیرند از شهر پروین رفته بود دیکه رستمی غدر از نام انتقام پروین کشیدند و نوزالدین شیخ بهادر
و شیرعلی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالی مقام از شربت شهادت چنان شدند و علم طغیان را فرخته بهواری میرزا بنجر و از ناراضی مضبوط شدند
و در مقام استحکام برج و باره و بی برادر جان علی بیکه که داشت از شهر بگریخت و خود را ملازمت رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت بجان
آن زنده تاج و سر بر متوجه دفع مخالفان گشته باشد نفرازمه داران برجی که بطرف کاکچکانست برآمد و مرد می را که در انظر فیضیل بودند
بر خیم بیکان دیده و در زمره مهاجرت بنابر آن در شهر غبار افشانده و آشوب ارتقا عیاده و خواص عوام که مخالفت خاقان قیادت حشام را
بر میان بسته جمعی از ملازمان کباب که در میان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویدارند اندیشه و بصوب فرار و در ملازم از آن برج
پایان آمد بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان منزل حسن کچرس مردم ایراد بخی ملازمت مبادرت نموده قرب و دوستان
در طلب رایت نصرت شعار جمع گشته و مقارن بن حال سلطان بنجر مستقر خویش رفته و جمعی کثیر از ملازمان و لشکریان از عقب موبک بجایون
ارسال داشت و در میان مردمی و بلخیان نیز آن قتال شتعالافته اعدای نیابت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جان علی سیاه و ابوسعید
شهادت رسانیدند و سایر ملازمان کباب نصرت شتاب لشکری کشته میدان کارزار را بجا افغان کشیدند که از بار گذار گشته چنانچه با خاقان کاکچکان
زیاده زیست و پنج نفر از لشکر سلطان بنجر بسیار بود و محمد جهان و قتل احمد از اصابت میالغ تمام آنحضرت از عمر که پروین بر دوش ایستاد
با گشتند و خاقان با استحقاق بجان نبی را و چاق شتافته مدت پانزده روز در میان آنچه ترکش حل اقامت انداخته نگاه از آن بر
کنون کرده موضع احتضار و در این غبار رسم سینه جهان پناه مشک بر ساخت و چون در آن وقت میرزا ابوسعید در طبع اقامت داشت و از شرف
امیر سلطان بر لاس افوخی از خدمتستان آسمان اسرارید انجانب کرکته توقف مناسب نمود از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده و فصل شت

جلد ہفتم

استقلال سلطان حسین بن محمد جرجا

الصفحة

در سامانی که در میان خوق و مرو است اوقات گذرانید و پای دیوانه شکیسائی بچند اشطاف لطیفه می کشید گفته اند در سامان توجیه حضرت خاقان دشمن شکن بجانب طرین و ظفر یافتن چون سلطان ربیع تجکاه طو و رضامند سلطان جین بامست و دو نفر از ملازمان که اگر پیاده بودند نشان بجانب کوکب سید مرو و حضرت نموده و از آنجا خواهد روی سیدان با چهره زلف نایاب روان فرموده از آنجا رفتند سر سبز شده آوردند و آنحضرت ایشان را بر خدام قیمت کرد و بصوب طرین روان شدند و بعد از وصول بدان موضع از پس خواجش که با قو از لشکر ایران سلطان بجز کریمه بودند بکوب همایون پیوسته و خاقان مقصود آنجا حاکم را منظور عاقلست گردانیده و در آشنای راه مصر و بر شتر کمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سبک سایر ملازمان موکب نصرت نشان نظم شده لغات و عنایات یافتند و چون منزل کی کوئی محل نزول گشت خبر رسید که امیر با جین بوسطه هجوم میرزا جهان شاه تر کمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند از جرجان کریمه و از طرف سپور در عقب موکب همایونی آمد سلطان بعد از شنیدن این خبر بایستد نفرموده و ادراکه در ظل علم ظفر سیکر جمع آمده بودند و کمان یکران بجانب جرجان اعطاف داد و صوب حاجی و منزل سپور و امیر با جین سید با و حمل دیران میزان حرب فروخته شدند و نزد شجاعان با سلامت و دشت گشت کو شهر شیراز از عکس نوکشان رنگ قوت را می گرفت و یکان تیر کشش باران سوزل که شتر کمان رنگ الماس بکافی و کونامل نشان می گرفت عاقبت سپاه جرجان طرفه تیر گذارشته روی بطریق کریمه میزدند ملازمان موکب نصرت نشان با با جین حسن را که در حمله حیاتش را باب تیغ آتش نشانان لطفاد و مد و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التماس درگاه عالم نهاده آورده لطف پادشاهانه شفیق حرام خود کردند و از دست عواطف سدید ریغ خرو و نه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فرستاد که مقدمه فتوحات خاقان تحت صفات بود و در سناشی و ستین و ثمان ماند روی نمود و آن حضرت از سپور و بنارفت و مال را بر سنبل تولایت را که بر شتر امرا و کسپا بیسان قیمت نمود و ذکر توجیه خاقان منصوص بر بجانب استرآباد و فتح آن ممالک در آن ایام که ولایت سنا و سپور و مضرب خیمه عمارت نصرت انجام بود و شاه عزیز و عبداله مقلدین و عبدالرحمن را غون از سلطان سنج روی گردانیده و موکب همایون پیوسته ملا در آن شاقرب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاه بیسان حدود جرجان باستان آستان سلطنت رسیده عروس مملکت استرآباد و از نظر آن حضرت جلوه دادند از سنا با سنا استرآباد فروموده و مقارن وصول بغیر و زید محمد خدی داد که سابقا در سبک مرای میرزا با بر شطام داشت با جمعی شتر موکب همایون ملحق گشت و روز بروز از مردم توقفتن و سپاه سپاه پوش ملازمت میرسیدند و از آنجا بجانب حسین سعد لو چون از توجیه خاقان منصوص خبر یافت از استرآباد و در آن سلطان سید از مکر ساخت و در سباج و دشنه از عشارول ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمان ماند جانین تعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و قیام نمودند و مقید مقدمات مقابل و مقابل کرده ابواب قتال و جدل بر روی ابطال حال کشودند تخت فوجی از سپاه حسین بعد از نزدیک قلب گشت که نصرت اثر رسیده مستعمال الت بکار گشتند سلطان بغیر نفیس پیشانده از چشمه تیغ بدار یکی از شجاعان از شربت ملاک شپا و دیگری خود را پیش انداخته و نیز از همان قدح جرجا خوشگوار و کرشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت پروان داده سیکر میگردانیدند و ایدم زمین را از نوکشان بسان لعل خشان کلگون ساختند سعد لو حسین و جمعی از سرداران تر کمان چون از دست بدو خاقا و دلیران موکب همایون ظفر نشان مشاهده کردند یکبار پشت از معرکه گردانیده روی بودی فرا آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نمود بسیاری از تر کمان به تیغ سپور کد رانیده و سعد لو حسین و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب حکم قتل رسانیدند و خاقان منصوص بدین شرح فرمود

مما حضرت پروردگار عظم سلطانه بجا آورده جمعی که در آن معرکه بجوان جلادت کوی مهابت روبرو بودند با صنف الطاف نوازش نمود و عوارض ستورات ترا که از لباس خط لشکر ایران گردانیده بر فتن و طرب با لوف اجازه فرموده که شاد در جلوس خاقان منصوص بر سیر سلطنت جرجان و منزل سلطان میدان ماجر لایت نصرت نشان آن مظهر عدل احسان بر اوج تسبیح و ظفر چهره کشود و کلزار مملکت جرجان از خار جو و رطیان سپاه تر کمان پیراسته گشت همغان دولت اقبال استرآباد را بمن مقدم شریف خیرت افزای کاستان ایدم شت و قدم بر سبک سلطنت و جھان بنانی بخواد و چون این جلوس همایون در مبادی عشارول و کج که بیشتر بقدم منیمت اثر عید بود روی نمود محمد خدیو و سایر امرا و ملازما و بعض خاقان بادی و داد رسانیدند که انس چنان نمایانید که قطعه عید بنام سلطان معید مزین گردانید

بجانبین طرفه پسندیده موافقت و اتحاد بطور پیوند و آنحضرت این سخن را بمعروضه رسانید و فرمود که خطبه بنام محبت فرجام خوانند و روی نزد

از قشاقاب فرخندہ ارشام بیکر قبول رسانید ذکر طلع آفتاب دولت سلطان معید زرافق دار الفتح استر اباد و محروم شدن
اہالی آن مملکت از سایہ حرمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل سنہ اربع و ستین ثمانیہ بمساجہایون سلطان حسین مرزا کہ بعضی
احشام عرب کہ در حد و سپاہ جند قامت دارند بموجب مکتوبات آن ولایت شدہ نسبت بایندہ ورونہ طریقہ راہ نئی بجای می آرند بنابر آن عبدالعلی
ترخان زبا فوجی از سپاہ حضرت نشان تباد پس بتجماعت مامور ساخت و عبدالعلی بعد از سرانجام محام اعراب تواجی نیا بوروبہ و سبزو از ناحیہ اعلام
اقدار برافراخت چون این خبر بموضع سلطان سید سید عبدالعلی فارسی پر لاس حسین شیخ تیمور و امیر نور سید میرد بد بجانب فرستاد و علی
ترخان از توجہ امرای خراسان و توقف شدہ باستر اباد مراجعت فرمود چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان میگشایند بود خاقان منصور بر او
عضب فرمود و امرای سلطان معید بعد از وصول آنکے دکان عرضہ داشتی بہر آن رسالہ مضمون آنکہ عبدالعلی ترخان بچو کہ استماع خبر
توجہ بندگان مراجعت بجانب استر اباد انعطاف داد و بعد از سلطان حسین پیوست آنحضرت در غایت حثمت و عظمت در آن مملکت برسد اقبال
نکند اردو و لواحق استتعال برافراشتہ غیر از اسرا و لشکر یاری می بند سلطان سید پس از توقف بر مضمون آن عرصہ یورش جرجان پشیر خا و خاطر
ساخت و با تمامی سپاہ خراسان در روز چہارشنبہ چہارم شہر جامدی الاول بدان جانب وان شدہ اچون خبر وصول امرای سلطان معید
بالنکے دکان استماع فرمود احمد و بابا یاقوت با قومی جلایر پشت بردولت کردہ از موبہایون روی کردہ ان شدند و از آن مرفوری تمام
بحال عساکر نظر انجام راہ یافتہ و قصوی در قواعد بنات جنود حضرت ورودید گشت لاجرم سلطان صلاح مقابلہ و مقابلہ میدہ بصوب بخیر
و خطہ اوراق خت برافراشت شکریان سلطان معید را میرشد کہ تعاقب آنحضرت نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکر بانی کہ متعاقب کاب
ظفر باب بود یکباش اند و خاقان چون بہجت روز طعی مسافت نمود با پانصد کس بجارامویر رسیدہ بکشتی عبور نمود و سلطان معید بعد از آنکہ
خبر نہضت آن حضرت شد و ہمغان حضرت و اقبال استر اباد شافت و ایالت آن مملکت السلطان محمود میرزا نقویض فرمودہ غنائم را
بصوب خراسان تافت و ذکر شدہ از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیردق سلطان مصطفی خان نہضت ریات حضرت
نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان سلطان حسین میرزا گنارامویر از فرزندول موبک خیرت افزای کاستان ارم ساخت مرد شہر
و سلطان علی را کہ در آن نواحی ساکن بود دنا زد و مردہایون شدہ امان و خرم شدہ غریب با بوسی حاصل نمود و در آن نزل بخاطر خاقان تہود
تاثر گذشت کہ عبدالرحمن جاد و را بشہر وزیر زرم مصطفی خان فرستد و ظہار اتحا و نمودہ ستم و غماید مصطفی خان در آن زمان در ملک خواقین
ادریک استقام داشت و در بعضی از بلاد و خوارزم ریاست یافت می فراشت القتیقل از آنکہ عبدالرحمن جادوی روی بارودی مصطفی خان آورد
ناکاہ قزو لان سپاہ حضرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یا عیان رسانیدند و بہر کس از آن جماعت را کردہ سپاہ سیر سلطنت حیدر آوردند چون
پرتو تحقیق بر استکشاف آن حال افتاد و بوضوح پیوست کہ پیردق سلطان بر او مصطفی خان است کہ در آن نواحی منزل کردہ بنابر آن خاقان
منصور آن مردم را کہ ہشتہ بر پیردق سلطان کلمات محبت آمیز بنجام داد و سخن صلح و میان آمدہ عقد اتحا و انعقاد یافت و در خلال آن حوال
پیردق سلطان را دعویہ صلحت با خاقان بلند منزلت بر فاطر گذشت و خواست کہ بنامی ظاہرت را بقواعد صاہر ت حکم کردہ اند و کہ حجرہ
پادشاہی را کہ ہمیشہ آن ظہر لطف حرمت آبی بود و بجای آنکہ خا خوش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باستر اباد فرستادہ
از خاقان و الاثر از این التماس کردہ بود آنحضرت مہمتات پیردق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از اسحاق امر سر رضا جنابندہ و دورہ التاج سلطنت
باکوہرکان جانیث از دواج یافت و دری برج دولت باکو کلبا و ج سعادت اقران نمود زمرہ از امرام مصطفی خان کہ ہمراہ پیردق سلطان
از وی جد گشتہ و کیفیت و تہمہ مروض کرد ایندہ بنابر آن میان برادران مولد نزاع در میان آمدہ و از جانب سید سعید میدان قتال جدال گشتہ
چندین نوبت صورت ستیزہ آویز چہرہ کشود آخر الامر مصطفی خان در شہر وزیر کہ دارالکاکش بود متحصن گشتہ خاقان منصور با تھا پیردق سلطان ان
بلدہ را محاصرہ فرمودہ و مدت چہل و یکروز سپاہ دشمن موزیر من شہر مقام داشتند و ہر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت و محار
ہمودہ ہمت برافندا و اعلام میدکرمی کما شدند و در آن یام پست و خنوبت مقاتلہ اتفاق افتاد و نیز طرفی اغیار اہل بسالت انہدام بنا
زندگانی دست داد مصطفی خان صواب چنان دید کہ رسوم مذموم مخالفت را بر اندازد و از در صلاحہ در آمدہ اساس موافقت مرتفع ساز
قاصد نزل خاقان منصور فرستادہ مافی الضمیر خویش اعلام داد و آنحضرت ملتس را بفرجا جابت مقرون کردہ اندہ شرایط انسانیت بجای آورد

تو بعد پیمان بایمان تاکید پذیرفت چون خاطر خطیر از محاصرہ و زیر فراغت یافت بنا بر استصواب آن صوفی بصوبه و ان شتافت بعد از آن
 که چند روزی در آن منزل بشتاد و غری بگذرانید در شش و ستون و شان ماہ مسامع علیہ رسید کہ سلطان بیلز ہرات جتہ مخالفست
 محمد جوکی لشکر تبرکستان کشیدہ بمحاصرہ شہر جتہ اشغال اورد و بنا بر آن خاقان عالی مکان فرصت عنینت شمرده پای مبارک رکاب ظفر نش
 در آورده با گرد اندک ایسہ بسیار بجانب سترابا و نہضت کرد میرزا سلطان محمود کہ از قبل پیر حاکم آن مملکت بود با جنود ناموہ و میدا
 قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صحت اتفاق افتادہ آفتاب خست و حضرت از مطلع خاقان منصور طلوع نموده و از امرای سیرخان
 محمود امیر شیخ حاجی ولد میر حسن خاندان و امیر سعد و یری یک بعضی دیگر از سرداران کشتہ کشتہ شامزادہ عنان بودی فرار انعطاف داد
 خاقان منصور در واسطہ ماہ شعبان سال غلہ کور با سترابا و در آمد بار دیگر بر بند سلطنت قدم نہاد و خطہ جرجان از فروغ آن جو شہزاد ج
 کہوستانی غیرت فرمای بروج آسمانی گشت و خطبہ کرت بعد غری با سم و لقب ہمایون مزین شدہ صیت این خست از زوہ و ہزنیہ کرد و
 دکنہشت و آن خسرو انرا ضبط مملکت رابعہ الرحمن راغون باز کشتہ عنان غریمت بصوبہ السلطنت ہرات معطف گردانید
 ذکر محاصرہ بلکہ فخر ہرات چون خاطر آفتاب سیمار ضبط خطہ جرجان فارغ ساخت بجانب فرسان نہضت فرمود این جہز
 بمسامع مرا سلطان مید کہ در فرسان بود رسید امیر سید اسیل راغون و امیر سید مراد کہ در حد و دیشا بود و عنان ریز خود را بلکہ السلطنت ہرات
 رسانیدند و در شوال سنہ خمس و ستون و شان ماہ مردم بلوکاترا شہر آورده اسباب حصار داری با حسن و اکمل و ہی ہرت گردانیدند سخت
 بجانب سرخ رشتہ آن خطہ را در زیر تیر کشیدہ و یا لقتل در عمدہ کی از اہل عنما و کردہ عنان بارہ جہان نور و ہرات محظوف گردانید و در
 شنبہ بیست و چہارم و بقعہ از را کہہ و تشار کو چہا ماہان در آمدہ باغ را غا ز ان شین اوج سلطنت ساخت و بتصور انکہ شاید مردم ہرات بی لگا
 جنگ پیکار و روانا را با کشیدہ چند روز اشغال ایش قتال در حین تا خیزند آشتہ و حال نگہ ہریان بہبود اداری سلطان سید از ان اند
 بغایت و در بودند و روز و در استحکام برج و بارہ و تیلہ سباب قلعہ داری و مقابلہ می فرودند و در آن شان روزی خاقان سید منصور با جمعی
 خواص خدمت بی زحمت و خصل و چشم بزم جام بر بریش کرد و نون گرام سوار شد و از باغ راغان پرون غرامید و جاسوسی کرد دیکس بود و سرعت برق و
 بہشت شافقہ این خبر میرزا سیدان ایشان یعنی او خظیم نہ شد و بہت بر صیدان شامہ از قلعہ دولت کما شد و با بن عظیمت جمعی کثیرہ عرق
 در جوشن و تیغ تیزانہ پرون تا خندہ و نہ شد کہ چون خسرو ثابت و دیار شہا بر بنہر خشک فلک سوار شدہ تیغ ز کار کشید از زحام لشکر
 ظلام فیندیشد و شیر ثیان ہر چند شہا ماند و خرد و ہوا را کہ کلہ بر سود و اندمیت اگر چند بسیار باشد کوزن ندارد بر شیر کشیدہ وزن و چون خاقان
 منصور بر هجوم ہریان اطلاع یافت دست بجہت تمام بر عروہ و لقی توکل زدہ مانند بحر موج زن و شیر صف شکن بہریشان تافت و حسان خون
 آشام از نیام اشفا کم شدہ بعضی نفین بر آن حشر پیکران تاخت و در حلاول جمعی کثیر را پامال اذلال کردہ با خاک اہکیان ساخت و بقعہ ای
 روی بہریت نهاد و روی بشہر در آوردند و بہر از جیل خود را برج و بارہ رسانیدہ دست بہ تیر و کمان بردند بعد از انکہ بازہ روز بر این ہوال گذشت
 ساکن ہرات را خیال طاعت و انقیاد در دل نکشت خاقان منصور از باغ راغان کوچ کردہ در انکہ کہ درستان قہہ بار کاہ با وجہ مہر و ماہ برفرا
 دوسہ نوبت با عا کہ حضرت تشریف یک بدروازہ خوش را زدہ جنگ اذخت اما بنا بر کمال استحکام شہر و نور مخالفان بہرام قہر صورت چہر
 نکشود و اعلام طغیانہ از کہدستان در حرکت آمد و در خجہ باد نزول ابلال فرمود انکہ ہمارا زان موکب منصور چند روز از وقت طلوع بہت
 ز رنکار خورشید گذار بام این نیلی حصار تا بکام اشغال متاعل ثابت و سیارہ بروج سپہدوار از جانب دروازہ فیروز آباد با استعمال آلات
 جنگ پیکار پرداختند و بزم تیر و لہر و پیکان خندک سینہ سوزہ و یازامروج کردانیدہ آثار کمال لاوری طہر ساعندہ مردم ہرات نیز
 اکثر ان یام دروازہ باز کردہ جنگ پیش مہر و زوہ میر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ثیان و ہریان میدان تا خندہ و لوزم جلالت و قہ
 شجاعت بجای می آوردند و از زمان موکب ہمایون اگر کسی بدست ہریان گرفتار می شد کوش سپنی بریدہ از شہر پرون می فرستادند
 و از شہر نیز کہر کہس و در خجہ بقدر امیر سیکست لشکر خسرو جہاگیر و از نیز جہان شربت و جہر میدادند و در این اثنا بعض خاقان مظفر لو رسید
 کہ سلطان معبد امیر را جوکی صلح کردہ از آب توہ عبور نمود و بنا بر آن عازم رزم آن پادشاہ عالیجا کشتہ آن مقدار اختلاف و در آری ملوکار کا
 دولت پید شد کہ کار از استقامت و مقابلہ و مقابلہ در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنہ ستہ و ستین و شان ماہ علم ظفر چرم بصوبہ خراسان حرکت آمد

جلد ہفتم

در بعضی از واقعات الملک

روایات

وبعد از خاقان منصوران قلعه را با آتش پاره کرد و کشتی نورد برآورد و عاقبت سترایا و کشت و با جمعی از ملازمان یکدل طغیان را از مرص فرمود و قرین سعادت و عافیت بدالملک بر جان رسید و عید الرحمن را خون که بالمشات خاطر بایون در آن ملک پای بر سر نهاد و حکومت میبرد طریقین از ویشا ریجائی آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی خاص در زمهر اهل حصا در محل نشست و ابواب فرج و نشاط بر کشاد و با دکلرنگ دست سابقان شوخ و شنگ دیکه دوش آمده و نغمه خود و چنگ زسار و طربان خوش آهنگ بلند شد و رضال این احوال خبر تو را بنجاسید که سلطان سید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته تخت بقلعه سرخس شتافته امیر سید آقا را شمشیر کرد و خان یکران بدینجا بتابد لاجرم خاقان منصور با طبعش و انباط بدست عزم و جهت ساط در نور دید و با امرا و کلا دولت طریق مشورت سلوک داشته تمامی امر امین الملک و معنی اللفظ معروض گردانید که عادی در غایت گذشت و سپاه نصرت بنا در نهایت قلت مناسب چنان است که مملکت استر را در بار گذاریم و دست در جمل تشین شکمپانی زده مهم جنگ حرب چند کاهی موقوف داریم خاطر کار بر و اصا غر بوجه جانب واق قرار یافته چون پرده مشکاف شام صفی زنگاری ایام را مانند خال خنار خوان کل اندام رنگ و ارازی داشت خاقان منصور علم نصرت بر افراشت و در آتش و یچو که نور با صره از رویت شیا عاقل بود و راه غلط شده بر مری افتاد بواسط مجاوره دریا و دوقرکل لای انواع عقب و محن بخاقان عالیجناب ملازمان موکب نصرت یاب سید و سپه چار شهبان و روظی مسافت کرده قرین صحت عافیت و اوراق نزول جلال فرمود و وطن عاقل طفت بر مفارق ساکنان آن حدود و موط داشته بکنای از ابو فوسه انعام و احسان تو انش فرمود و ذکر فتح شهر و زیر و بعضی دیگر از سوانح حرج خا شیر چون سلطان کثو کیر و رضمان مان پادشاه قدیر در موضع اواق آفتاب مشرق بر افراخت و باالی اطراف آن دیار را در سایه علم بلند پایه مجتمع گرد مسمول عواطف و کامرانی ساد دولت خواجه و زبک که از زمهر اهل خلاص مزید حصا امتیاز داشت با ظرایف تحف و تبرکات نزده مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر بناط علاقه ابوت و نبوت و اتصال سلسله محبت و مودت بنجا طر عاظر میگرد که بدینجا ب توجه نماید و چند روزی طریق اشتراط و انباط سلوک داشته در سرانجام مهمام کثو کشانی موجب ای صواب عمل فریاد و دولت خواجه بشهر و زیر فرشته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذارید که چنان استماع افتاد که آن فرزند جمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرمود و بهر ولایت خراسان که رسیده خطبه باسم و لقب شیر نقرش بر می گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فوری بقوه سلطنت مارا با دلاجر و غنچه می شود که چون آنحضرت بدین ولایت لشرف آید چنانچه باید و شود لایز عده خدمت و ضیافت پیرون شویم آمد و این معنی جواب طعرب جویان گردانگاه عثمان و لد محضوفی و توغرات و یعقوب و علانرا باستقبال موکب همایون مقرر ساخته و صیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رساند و دولت خواجه و زبک اجازه داد و جعفر خوش و می بقتلاق بخداد و دولت خواجه و زبک سپاه سر بر خلاف صفیتر آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و زبک آفتاب مشرق را اواق در حرکت آمده کنایه چون محل نزول موکب همایون کشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان توغرات بخلاف مصطفی خان دلیله خنکاری حضرت شهرباری نذر بلکه که رعصیان بر میان بسته خیال قتال بر توجیه میکار و بنا بر آن خاقان منصور اینچنین عبور نموده کنایه و صفا و کرمی ضرب خیمه عمارت نصرت فرجام کشت و چون امارات و وصول ایام منف و مینه و اهل شهر و زیر شد جمعی شیراز اصحاب جلالت از آن مله پیرون آمده و آتش بقدم محاسنیت پیشانیده روز و یک که مشهور عصبه پیر در مع قول الصبح در پوشید و لوی خطو اشعاعی از خانه حصار نیلگون گردانید و مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان توغرات که میرزایاق مشهور بود از نواد بشیط بر شده بعضای صحرا غریبه صف کار را برپا راست و خاقان منصور بوجه دفع آن متهور شده از نصر مکرین مردان جلالت آیین آتش محاربت فروختن گرفت و ازینان قتال ابطال جال غرمن حیات و لیران صف بر صف احتراق پذیرفت و در آن شام محمد علی زعجب حوائف که سر کرد و دولت خواجه و زبک بود و رآده او را دستگیر کرده بقلعه در آورد و اما سپاه مخالفان تاب صدمات شهر بار شجاعت صفایت نادر و بقلعه گریخته و در آنرا استحکام داده و زیر برج و باره برآمده و آغاز تیر انداختن و سنک گرد و دهمبارزان موکب همایون سپرد و تورا مکر کشیده و بیای مردمی از خندق گذشته مانند یکب در ی بنجا که ریزه صعد و گرد و دهمبارزان نسیم غم بشیم فتح و غیره و زبک زعجب و لمانصر الامن غدا صید و نماند و رواج مشکین فواج طغور و فوری زنگار فرخنده آمارا بقیع امد للانس من رحمته فلامسک لادامیدن

گرفت و عثمان توغرات باتمامی اتباع و لشکریان صفی خان قرار برقرار اختیار نموده شهنشیر وزیر را کشته و بندهاگان موکب های یون بتایم شمشیر آلات
بدان بلده آورده و ولایت تسلط برافراشتند هم در آن و آن عثمان توغرات نیز لطف خرد و از شمشیر حاکم آثم خود ساحت عبت به سپهر شهنشام آمد و
پادشاهان شامل حال او گشت و در خلال این احوال مالی شهنشیر بعضی زینده تاج و سیر بر سر ایندند که وطن لوف با خط خوارزم است و مصطفی خان
حیف و تعدی را جایز داشته بدین دیار آورده بود و میسر که این پشاکان پشاکان من عنایت خاقان عالی مکان بسکن معهود معاودت نیام
و این ملتس در جبهه قبول افتاده علم غرمت بصوب خوارزم برافراخت و بانکه زمانی معمار علالت آنحضرت جرجانیه را معهود و آبادان ساخت
و بعد از آنکه تمام ایالت مملکت را در قبضه قدرت رسیدن العابدین خونی بخانه در سپان توجه موکب های یون بعزم رزم و ستیز و
و قوی محاربه با امرای سلطان ابو سعید در ولایت ترشیز و شهر سوسه ثمان و تین و ثمان مانده که میرزا سلطان ابو سعید
از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر با سپاهی پر خشم و قهر مراجعت نموده سیلاق با و غنیمت را مضرب سداقت عزت و جشمت گردانیده سلطان حسین
میرزا از خوارزم را بکشتن بخار رزم جزم فرموده عثمان باره همچنان نور و بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سرخ الی نور سراج منزل سعادت
نیاسوده از راه باغ و نرسا و پور و سج و سبز و اور و نسا و نور و ترشیز خراسان و عمارت ماثرب و ایامی که عبور نموده بودند بلوازم هفت تالار
اقدام فرموده و از مخالفان کپرس که دیدند بقتل رسانیدند سلطان سید از استماع این خبر عثمان تاسک از دست داده از ولایت باغ
بولایت خوش شگفت و از امر اکبر را میسر شایع حاجی و امیر حمید را با چند تومان از سپاه خراسان بدفع ملازمان موکب طغرشان نامزد نمود
و امر از جناح استیصال بدینجا نبایغا کرده فوجی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در فوجی ترشیز با آن شیر نشسته تیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر یار
از شهنشام و سوار تیغ که اگر کسی در ملازمیت رکاب طغرشان نباشد دست در عروقه و تفرق و من یتوکل علی الله فحسب به ده مضمون
کلمه های یون کم مفرقه قلیل غلبت فتنه کثیره باذن الله بر خاطر عاقل گذرانیده و با آن جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار و پیوسته حضرت
صف کارزار پارسا است چون نزدیک بقلیسیاه و شمشیر سید مانند شیران که از کله آسمان نیندیشد و بسان بازماند پرواز که کثرت تنو نظر
همت و دنیا و درویشان حمله کرده نه کس از دشمنان پرتیغ نصیب شمشیر خورشیدش مجروح و بی روح گردید و در آنمگر که سایر بهادران موکب
های یون نیز لوازم جلالت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا در آنوقت شد امر سلطان سعید چون حال بر آن منوال دیدن عثمان بود
که بر کردار ایندند و دلیران شکر حضرت نشان تیغ شتاکم کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند و از کثرت خسته و کشته صحرا باشته بر برگشته و چون وطن
مانده مستوفی مقرر گشت بعد از اختصاص بفتح و نظرها زده و دنیا و بورد و مشمکه کشته صحای ماخان از فروزولای یون غیرت روضه ضوان گشت و
از آنجا بنا بر استصواب زمره از امرای هر دو کشته شده و بعضی حجت سرانجام همت خود بشهر شتافت و طایفه بصلی و تاراج در
قصبات و قری متفرق شدند در این اثنا امرای سلطان که بعد از آنهم سبک گیر پیوسته بکشتی موکب های یون می مدنیاستی نموده چون بنا
بر تفرق و پناه توقف صلاح نبود سوار کشته بره جوی نوردی بصوب پابان خوارزم آورده بعد از وصول بمزارش بخا طهای یون خلوت نمود که پیغمبر
مالی حقوق رود و آن بلده را در خنجر کشیده که در وقت حضرت خاقان متوطنان آن مکان با ظهار مخالفت مبادرت کرده مقارن حال
با باین را بحسب خاقان صف شکن که بجهت حقوق رفت و مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خویقان قلعه را بسقوط کرده و بنا
ایت مدافعت و مخالفت برافراشتند پس ای صوابان چنان قصه فرمود که چند کس از شجاعان از بالای جبهه جامهای کهنه پوشانید و در آن
سوار ساحت اقله فرستاد چون قلعه را دیدند نفس نفیس لفظ بر آن شتافته جنگ در اندازند تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیز بیدین خیال حده لغز
از امرای جوخشن پوش متوجه قلعه شدند و شلیک های جونی را خاقان طغرا و امتقا بجماعت ارسال داشت تا براه که ایشان بخون و آینه شسته
خبر آورد و چون شلیک بمقصد رسید و یکبار آمد آمد و تیزی توقف بشهر فرامید در این اثنا قاضی مویذ از شهر پروان آمده بملازم حضرت شتافت
عرض کرد که حال عمومی بدین میان به حقوق آمده لاجرم آنحضرت بطرف شهر روانه شدند چون مراد بطریق قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان
بقتل رسانیدند و بیالای قضیل خراسان و همان زمان مرد و هجوم نموده دست باندا حنن ترو و سنگ بر آوردند و عبدالرحمن را غولزاد و زخم
از قضیل نیز بزد چشید و پس از آنکه خاقان بنصوب روانه نزدیک رسید تری چند بجانب شهنشام انداخته صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن
بر شتری بار کرده روی بر آه آوردند و دیگر عبدالرحمن فات یافته آنگاه موکب های یون بهزار است تاشده از آنجا بقلعه بر شک فرامید و آنرا تسبیح

عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید که فشار در میان ریش خاقان عالی مکان جهه استمداد نزد ابوالخیر خان چون خاقان عالی مکان مضمون چند کاهمی دیگر بازو کار سازگار در صحرای خوارزم و حد و بخارا بگذرانید خاطر اشرف علی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاتان دشت قچاق و عمده خاقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه بخیر ممالک خراسان شود با جمعی از خواص و رفقا از اهل احصا صری برآید و بعد از قریب صول دشت قچاق ابوالخیر خان از توبه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاهزادگان جوینی نژاد و نوینان جلالت نهاد با استقبال فرستاده جهت نزول تهایون موضعی مناسب تعیین نمودند و روز دیگر بارگاه سپهر اشتباه درآمده چون چشم ابوالخیر خان بر بشیره همایون افتاد و انوار دولت و کامکاری و آثار ذات استقلال و تقلید مورثیهاری مشاهده فرمود از روی شغف و محرابی بمبانی جهان بینی را در انگوشت کشیده نزدیک بخود جا داد و لوازم نوازش و پیشش تقدیم رسانیده تشریف مجلس نهم نشاء فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب باق قهیر بگوش درآمده بعد از آن که دماغ ابوالخیر خان را بنجایاده خوشگوار کرد کشت جهت استخوان قذاح ملامتی بکف خاقان ستوده خصمانه داده آنحضرت بخرج شراب بسیار قیام نمود و اصلافاوت در اوقات فغان ظاهر نشده این معنی موجب از یاد اعتماد خاقان شده زبان تحسین خاقان ظفر قرین بگشاد و ابوالخیر داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب بتشر نشان بخیر خراسان نافرود نماید با محجب تقدیر در آن اوقات یا ماحیات خن با لقصا سید علی الواس و زکب میر بتد پریشان شده مذکور قچاق مجال اقامت محال نمود و آن خسرو حضرت نیک از یاد پرینا و اوز یک قطع نظر کرده باسی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسیار فتح و ظفر بمعنان آنحضرت بودند غرمت خراسان نموده چون سپرد از وصول موکب کیتی نور و غیرت افزای منزل محرم عالم کرد و شد خبر ویرانی میرزا سلطان ابوسعید در قرا باغ با سینه و فواید طایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصوبی دغدغه با سپرد و آمده اشرف ایچان انولات بلو نم ثنا وینا اقدام نمودند و با طهار خلاص و دلخواهی خدمت موکب پادشاهی زبان حال قاتل کشود و این سبب بدلاسلطنت بارت سیده میر تاج الدین حسین ملکی و امیر نظیر که در شهر مرام حکومت و دارو نمکی اشغال اشکد بضبط برج دباره پرده شدند صورت واقعه را سبب عرضده داشت کرد میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بغرم رزم خاقان نهاد از چون عبور نموده سلطان حسین با پا نصدمر و جلالت اشکال که در آنو در سایه لوی ظفر شامه جمع آمده بود و نذا سپرد و جانب مرو نصخت کرده امیر مبارزالدین ولی سیک را بطرف نیشابور و مشهد فرستاده میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قرا باغ کرکشته بود و در فرجه بود با میر ولی پکت سیدین بجانبین صورت مقاتله وی نمود و شاهزاده منظم بارت شافت و حدیث واقعه را ظاهر کرد و این مردم فوج فوج روی مید بد رکاه عالم پیاده آنحضرت و در دنیا بران میرزا سلطان محمود بطرف و را از انهد در حرکت آمد و چون خاقان حضور افرو گشت بعضی بجهت رسید در اینجا شنید که سلطان محمود میرزا بشکر اندک خوف بسیار از نیم فرخی اردوی کیهان پوی میکرد و بعضی از امر اجست طلبیدند که بقدم جلالت پیش سر راه بران شاهزاده بگذرند خاقان از کرم جلی تجوین معنی لغز نموده و فرمود پکت حکیم همراه کرکشته پدر کشته و بخت کشته میرزا سلطان محمود بصحبت و سلامت در حد و داند بخود میرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال از گفته برادران برافت و موافقت یکدیگر ترک تخیل خراسا نمودند و از آب آمو یک شتر روی سبب نموده و اما خاقان ظفر لوان چون از قصبه پنج ده کوچ فرموده بعد از طی منازل یکده و مرجه امیر سلطان راغون با جمعی کثیر از ارباب سلطنت میرت موکب تهایون رسیده بعد از تعقیل کاب ظفر مشاب فانگشت آنکه خاقان ظفر نایه امیر شیخ ابوسعید خان در میان راه دروغی بمرت ارسال داشت و در روز چهارشنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و بعضی ثمانه موکب بجایان بشمال کود بولونگا رسید و ادات و قضاات و اکابر و اشرف که آن خبر بجهت اثر نشود و بدینهم استقبال استیصال نمودند و با انواع التفات و صططاماع سر فرار گشته زبان بدعا و شاکشوند و در پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارزالدین ولی سیک از جانب ضل اقدس رسید و بعد از تهایون بوس مشرف گردید و در این ایام مهم سلطان ابوسعید کورکان در قرا باغ از آن بعضیصل انجامیده بود و در فرجه عاشر در مسجد جامع و ارباب سلطنت بارت خطبه بنام و القاب نوبک کامیاب خاقان قیصر بولاب ترین پذیرفت بروقی مجارب امم و صدق توانرا بخار عالم سیاه راغان تشریف برده و قدم بر سر رجها بنانی نهاد و رانی تشر آراچان انقصا فرمود که قطعه سکه را با سامی و القاب انتمه معصومین علیهم السلام فرین گردانند و صیت این نیکنامه را در اطراف آفاق افشاند و آواز تجوید تو اعد شریعت نبی ناشی از اوان کیوان بگذرانند اما جمعی نطق بان مذمت بعضی که در آن زمان در هرات بغایت معتبر و موقر بودند

بپای میر سلطنت میسر نشد و بابت حج رسوم اهل سنت بخان کتار غیر خطبه منع نمودند محل چون محقق عدم قبول اتمام اجتماعت نبود در مجید
فطر خطیب تنویر شیر زبان بقرانت خطبه کثوده هم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات را و اعیانه عقد را و اج شهر با نو یکم بیت سلطان سعید
از خا طرها یون سر برزد مجلس شرف بوجود سادات و قصصات و شرفینیت داد و عهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرابجهال الخراج در آورده
اما بحسب قضای قضایان حضرت اعلی و مهمل علیا الف استیناس اتفاق فیما و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده و میرزا سید
و خواهرش پانیده پیکر را و جلاله کالج کشید و پنهان بجا پنهان محبت مودت بوقوع انجامید و هم در آن اوقات با حادث باغ جهان آفران داند و صحران
مدق و مهندسان حاذق چهار باغ وسیع چها صد و چهل جریب تفریغی در غایت زیبای زینت طرح انداخته ذکر و وصول مره از ازام او
وزرا و صدور سعادت ملازمت خاقان منصور و هم در آن اوقات که دار السلطنه هرات پسین جلوس همایون فرین شد امیرضا
حشمت صابیت پر نظام الدوله و الدین میر علی شیر از روی سلطان احمد میرزا که کشته ملازمت حضرت اعلی رسید و با صانف اطراف و قضا
سرا فرار شده در سلک کاه جهان پناه منظم گردید صورت حال سپید اجمال نگذاری کرام و اجداد عظام آن امیر با اعتدال از قدیم الایام در
مخصوصان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان ناز را بر نامه انشطام داشتند و نقش منفعت که کتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر او لوالا نصبار
مینکاشد و آن جناب در ایام طفولیت و بپای دیوان چندی سپهره و خدمت خاقان ظفر لوالا میرزا پور و در قیام آنحضرت بامیرزا ابوالقاسم بابر
مصاحبت می نمود و میرعلیش نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات کرد خاقان منصور از مشهد مقدس بهر و شتافین
امیر صافی ضمیر هم در ولایت توفیق نمود و تجمیع منشیان و محلات شمول گردید در زمان دولت سلطان سعید بدالسلطنه هرات رفته روزی چند
در ملازمت ایشان گذرانید و ناخوار حال تربیت و رعایت نیافت بنا بر آن رخسار ان بهر فرشته در خاقانه خواجه جمال الدین فضل الله ساکن گشت
و اکثر اوقات را بمطالع صرف داشت کاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر محمد حاجی که صاحب چهار سر و کار مارا و الهه بود و در اختلاط می نمودند و آن
ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشته و امیرعلیش نیز همراه او در آن شده بود و بعد از تحقیق خبر واقعه
سلطان سعید و استیلائی خاقان منصور بر ظفر لوالا بریده از خیره هرات از امیر حاجی رضعت طلبیده و اجازت حاصل نموده روی بهرات آورد و در قریب
فطر سعادت ملازمت حضرت خاقان صاحب تائید را دریافت در روز عید قصیده از شایع طبع نهاد که هر بیت آن رشک لوالا آبدار و غیرت کوهر
شاه جاور بود و شیرزم همایون نمود آن موجب زیاده خاقان عدالت نهاد و گردید و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار زیاده در خدمت
پادشاه کامکار میشد تا کار بجائی رسید که سرانجام تمام از تمامی عظیم اموجهور از نزدیک دور برای صوابنایش بقویض یافت چنانچه از حکایات آید
بوضوح خواهد انجامید و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سعید مراد او غلامی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قربانان و خواجگان
الدین ها و ستمانی و مولانا قطب الدین انخانی و خواجه سیف الدین محمد بشا نگاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و میرزا سید
محمد مصعب مارت مشرف کشته خواجه طامس مشرف یون شده مولانا صدر الدین بامر صدرات احتصاص یافت و مهم وزارت تعلیق بخواجه فطر گرفت
مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچک والد و ول میرزا سلطان احمد بن میرزا میرزا
بن امیر تیمور کورکان از طرف قرا باغ بدالسلطنه هرات سید خاقان منصور است از منظر نظر اتفاق گردانیده میرزا کیچک با رعایت طفل و علم و خیر
و شرم مغر داشت و محترم ساخت غنائی ملک مان قبضه اقتدار و وفادار و کجایندگی تربیت و پرداخت هم در آن ولایت شایع می والی سینا
و امیر شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و ملحق نظر مرحمت گردیدند هم در آن اوقات امیرزین العابدین زلات بلا نیت خاقان حجت تصفحات سید
بتیمور ولایت بلخ و شیرخان مامور گشت و با اتفاق عم خود امیر محمد بن امیرا کارشاه زلات بدالین شافیه میان ایشان و امیرا علی مغول از قبل
سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید در آن حدود و مقام روی نمود و بار علی گرفتار شد امیرزین العابدین ولایت راجت تصرف در آورده و بار
مغولان بشهر فرستاد و شجیه سیاست قانی و انتقام سباید و هم در آن ایام خاقان کردون غلام امیر شیخ زاهد طار میرزا مالیت ولایت استرا و قرا
ساخت انتخاب بدالین شافیه چنان شود که میرزا منوچهر که برادر کلان سلطان سعید بود از و افند قرا باغ خود را بجوالی ساری رسانیده و لوی سوار
بلند ساخته امیر شیخ زاهد طار می آن خیال همان بخاطرش بگذشت و ناگهان بر سرش تاخت سخت وجود او را از الوی حیات پر داخت و در آن اوقات
که میر سلطنت و قبل از سلطان جین میرزا اطراف خراسان را منو ساخت و لده آنحضرت محمد علیا فیروزه پیکر چهاردهم شهر محرم الحرام سنه ۸۵۷ هجری قمری

در مقام آمد و برآمد میر یوسف پیکار میر حسین پیکار که در سلطنت خانیان و شطام و شمشید با میر شهاب و قزاق و نیل و باد و نیز اسوار و سکن و کوهک میرزا
 با دکار محمد نامزد کرده شاهزاده آماه رزم و پیکار شده عثمان مراجعت انقطاع او در ولایت خراسان ظلم و شرارت آغاز نموده و هم در آن ایام جمعی از
 کلاثران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با اقوان خود داشتند بکربان فرستاد و میرزاده زینل پیکار بن میر حسین پیکار ملازمت کرده تکفل و تحریک
 قلعه قستان کشید و شاهزاده سوار صوبای ایشان بدینجا آمد و فرستاد تا بخبر بر سر آید و سرشخ زاهد تا حد اساس حیاتش بر انداخته و اینجی برادر
 هرات رسید بعضی از مردم کوتاها ندیش از خاقان روی کردند آن شدند بطرف اردوی میرزایا دکار که رنجیده آنحضرت بغیر از آنجا عت الشات نمود
 ایر عبدالحق فیروز شاه و سپهران ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی شیرازشکریان برسم المیغار روان فرمودند چون این طایفه بمشهد مقدس رسیدند
 بعضی از جنود میرزایا دکار محمد که درینجا بود و دیگر کیمیه در سفر این بار دوی شاهزاده پیوسته شد و امر المیغار بانک برادران کان رفته خیمه اقامت
 بر افراشتند میرزایا دکار محمد بسوار در آمد آن بلده را تسخیر کرده بر تواین خبر بر پیکار خاطر خاقان تافته در عه ماه رمضان با سپاه فراوان ببلد
 فاخره هرات هتخت فرمود و در آنکال و کان امرای المیغار را بخود ملحق کرده عازم بنوا شده میرزایا دکار محمد چون این خبر شنید بسوار را باقی
 پیکار از سایر خواص و نیز اعمدا و امتیاز داشت سپرد روی توجیه بطام و دوامغان آورد بعد از آنکه بنوا در محل نصب لوائی جهاکشای خاقان
 کشت عمارت نصرت آثار باندک مالی آن بلده را بخیر تسخیر کشیده قاضی پیکار با همشاد تن از نانبان عقیده و مغلول گردانید و قاضی پیکار
 با اسیران بزدان احد شتافتند مگر نصرت شارب بعد از فراغ از هم بسوار و سوار و جیرزایا دکار محمد شده چون موضع پنجده پایان ولایت بخر آباد
 معسکر خاقان و الاثر داشت قزاولان سپاه شاهزاده یار علی ترکمان و سپهر و خیم ایل علی که برسم المیغار از اردوی ظفر اناسیرون رفته بودند
 و چار خوردند و در سر بلج جرم شعل سنج و تیر معرکه رزم کرم کردند قزاولان یا دکار محمد مغلوب شده ما هیچ علم آفتاب عطیه از آن منزل در کمر بست
 بر تو وصول بقصبه جابرم افکنند این خبر در معسکر ظفر اشریعی یافت که میرزایا دکار محمد مسلک جمعیت آید سرشخ حرم بنوا را که در دهنه استرا داشت بود
 بر سر شجاعت از هم پیچیده و امیر بقلعه شماسان که کیمیه بعد از چند روز بر آمده دست نیانزدنی بدولت شاهزاده آویخته بود و شاهان این سخن
 فوج فوج از سواران زنوکب خاقان فرار نموده روی بار دوی شاهزاده آوردند جابرم آنحضرت بر سایر امرای ارکان دولت بی اعتماد گشت و از جابرم کوچ
 فرموده پس از قطع مراحل و منازل شهبه عده رضویه علی الحلف لفظ شناسا و آتیه شتافت و التاجا عقبه علیام واجب الاحترام آورده آداب طوا
 آن قبر عرش طایف بجای آورده انضارت ریاض دولت را زیارگاه و لبس الحطایا مسلک کرده بطرف بلخ تون که محل نزول اغوق همایون
 روان شد بعد از وصول بمنزل توقف عرض نیکه در و اسالطنت هرات غوغای عظیم دست داده خاقان سوده خضال میر نظام الدین علیشیرا
 جته تمیید بساط عدل انصاف رفیع رسوم ظلم و استغاثه اسالطنت هرات رسالت داشت و نشانی در باب تاملات متوطنان اندیاز شرف صدر
 یافت و امیر علیشیران بلده فاخره شتافت و فرمود تا آن نشانزار و رجمه بر بنوا نند لاجرم حلقای طعن آسوده خاطر گشته زبان بدعای دولت
 سلطانی کشودند چون نظام الدین امیر علیشیرا بار دوی همایون معاودت نمود خاقان منصور بطرف اسالطنت هرات هتخت فرمود و بتایج میاد
 ذیجی باغ نظرگاه نزول فرموده در هجدهم ماه از آنجا بانک بشتر که در برابر بلالانت شتافت و از آنجا بنایت دکار محمد را چون از مراجعت
 موکب ظفر اناسا و قوفیافت تا مشهد مقدس عثمان نیکران بانک کشید و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه که شسته در حد و بلخ
 و خان طغیان با وج آسمان رسانید این اخبار در اردوی ظفر اناسا انتشار یافت بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلص حسته عنا
 بصوب فرار انقطاع دادند و پریشانی تمام بار دوی خاقان راه یافت لاجرم حیرتی عظیم بر جنین خسرو جهاکم طاری شده میدانست که بکدام
 جانب توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد میر مظفر بلاس رسیده عرض داشتی رسانید اناسا و بغیر قبول مقرون
 شده هموای قضا را بنجایا رسیده پادشاه کامکار رشک انار گشت امیر مظفر بلاس بغیر ملازمت بر سر فراز شده لوازم خلاص بندگی و امر شنب
 و سر افکنند بجای آورد و انقصا و هتخت همایون میان اراکلیان اتفاق افتاده امیر میر محمد با اولاد و قریبا بقتل توایم سرسدره اناسا قاصد
 از آنجا قرین بین وسعادت کوچ بوقوع پیوست و چهار باغ قصبه بینا رنظنه کوس نزول همایون بلغه آواره گردید و از اطراف جمعی کثیر از اهل
 ملازمت سده بلند مرتبه رسیده هم در آن منزل قامت داشت تا وقتی که ایت هتخت بمسکرامت برافراشت ذکر جلوس میرزا
 یا دکار محمد بر سریر سلطنت خراسان در اوای که سلطان حسین میرزا از آنک بشتر تو بصوب قلعه نزه کوچ کرده هنوز بظفر

میرزا کا محمد در ولایت طوس بود اما عمہ پادشاہزادہ پائندہ سکیم تحریک میفرید و ن برلاس سلطان احمد از نرنگی کہ پسون ہرات داشت بفرستاد
آن پلہ فاعزہ راجتہ برادرزادہ ضبط نمود و شاعر شادمانہ زوہ فرمود تا در روز ششم ماہ محرم احرام سنہ خمس و غیر ثمان ماہ خطبہ نام میرزا کا محمد
خواندند و در آن یام مولانا حسرت شاعر قصیدہ در مدح پائندہ سلطان سکیم در سلاک نظم کشید کہ مطلعش این است بہت چمنان کہ فضل حق فایم سیدنا
رسد ملک بقیس ثمان پائندہ سلطان زار رسد چون میرزا کا محمد بولایت جام رسید با سہم کار و اشرف ہرات ہستالت نامہاروان کردید
و از شمال شہر کدشتہ از عقب سلطان حسین میرزا تانگن ارباب مرغاب رفت و میر حسن شیخ تیمور از الضبط آتحد و تعیین نمودہ ولایت غرمت بہتقر
دولت و عظمت برافراشت و از راہ باطنجاب بولایت ہرات درآمد سادات و قضات و اکابر و عیال بر سہم استقبال نمودند شایر ازہ غیریم
ایشان قیام فرمود و ہمراہ بنوازش ہدیہ نفیض فرار ساختہ مرای آذربایجان کہ قربان ابوالخیر میر حسن یکک کوکب شاہزادہ بودند و در سلاک
میل اقامت نمودند آنجناب ہمراہ در باغات و بساتین سلاطین جنات این فرود آورده غایت رعایت و بارہ ایشان بتقدیم رسانید و چنان تفرشتہ
کہ در خطبہ تخت و دعای دوام دولت امیر حسن یکک بر زبان راستند کا میرزا کا محمد را نام بردند و میرزا کا محمد بعد از تکلیم بر سر جہانباغی منصب
اشرف دیوناخواجہ قطب الدین طواہر سمنانی سلم داشت و نام سرانجام ملک شال بقضہ افتد را پائندہ سلطان سکیم باز گذاشت چون آن شایر
سادہ بسیار بعین و عشرت مشغول بود اصلا در ای نظم مملکت و ضبط امور و دیگر داری بکسر ظلمی صادر شد شرط بازخواست بجا نمی آورد امرای تکرمان
در اطراف ولایت خراسان بولوب جور و طغیان بروی رعایا و پچارگان کشادند طوفان بلا بالاکر کش بسیار می از خراسان قدام در وادی حلا
نخاندند سلطان حسین خلیس و لید میر حسن یکک الذک دکان خیمہ اقامت فرار شد متعرض متوطنان آتحد و دیکشت و ظلم و تعدی مرای برادرش ملک
کہ در ولایت قستان بودند از حد اعتدال در گذشت در خلال این احوال میر حسن شیخ تیمور کہ بختہ ضبط کنارب مرغاب تعیین بود بوسطہ کہ در تیکہ ازہ غیر
جلایر در خاطر داشت ازہ سرخر بجاغ سہماق و جہر تکرمان کہ سیر فعال و بود توجہ نمود و طوہرین امر موجب آن شد کہ کثرت دیگر آفتاب ولایت خاقان
منصور از اقبی دار اسطنہ ہرات طلوع فرمود در میان توجہ خاقان منصور بصوب مستقر سیر عزت و کرامت بعد از
تقریر مشورت با امرای صایب رای و افر تخریب در آن یام کہ قبضہ میندازیمت مقدم سلطان حسین میرزا بغیرت فرمای قضا
فردوس اعلی بود علی التاقب التوالی بمسامع جاہ و جلالت رسید کہ میرزا کا محمد از نشاء بادہ غور بغایت مشغول است و بیچوت بقدر کثرت
و دشمن کشی بر لوح دل نگار داریو عدالت ایمان حضرت و صوت فراغت در بلاد خراسان سنور کردد رای بچمنان کشا بران قرار دادید کہ کینا
بجانب دار اسطنہ ہرات تازند و بصبر حلاقیات اثر شمال اقبال مخالف از انج و بنیاد بر اندازند از نیمہ کوچ فرمود و بطرف آب مرغاب ان شد
پس از قطع منازل در توکن نزول فرمود از توکن روان شد ہر پل تا بان از فرزول جایون عزت پہنہر قلمون کردید میرزا کا محمد در دار اسطنہ ہرات
در غایت اعتدال مقام و آرام فرمودہ بود چند ہزار سوار بہرام اشقام صبح و شام ملازشت مینمودند و از خراسان تا بغداد و ملک پی در پی داشت
بیچاکس را خیال اشغال اندولت پیرامون خاطر نیکداشت بوالغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدت و وعدہ و نیندیشیدہ بالذکر از ارا
رکاب حضرت شتاب زکنارب مرغاب المیغار فرمودہ عثمان یکران بدالضوب الغفاف داشتہ مانند فلک الافلاک در شبانہ روزی عالمی بود
یکشاکاہ سہوی سیلغ زاخان نزول کردہ میرزا کا محمد را بچمنان جاودان روان فرمود چون بن خبر غریب حادثہ عجیب سامع ترا کہ کھاطبہ بیخ
نوزمرہ در باغ زندہ اقامت داشتند رسید ہمانشب عثمان اضطرار بدست قاید قرار دادہ مضمون بہزم اجمع دیولون لبر و صلف بحال
ایشان کشت امیر علی جلایر را کہ راق و قاق قعات شاہزادہ بود روز دیگر پاسا رسانید و العظہ و الکبر الداعی محمد و آن پادشاہ والا جاہ رؤ
چخت بنہ پست و خیم ہجت زیارت تربت ستودہ حضرت تباری خواجہ عبدالہضاری بکا زکا تشریف بردہ روی نیاز و اخلاص بران سدرہ سینہ
نسبت بجا دران آتحد لوازم نوازش بجا می آورده ہم دران وقات بمسامع حلال پیوست کہ میرزا الغ یکک لہ سلطان ابوسعید میرزا بجاغ مرو تاشہ
شعلہ پریشانی در خمر جمیعت متوطنان آنولایت انداختہ از استماع این خبر صرصرہ خاقان والا کہ در امر شازادہ ولایت طفرظرا نجتہ استیصال ہنایان
اہل خلاف بصوب مرو نہضت فرمود چون بندہ کرس از فرزول ہمایون رشک فرا می سپھر قرض شد بوضوح پیوست کہ اعدای دولہ روز
افزون از توجہ موبک فیروزی نشان خیر یافته غرم فرا جزم کردہ اند خاقان منصور بر عرت ہرچہ تا متر از ہمان معبر ماند با دار آب کہ شہر متوجہ مرو
کرد کہ میرزا الغ یکک اتباع اوتاب مقاومت با آنحضرت از خضر قدرت خود زندہ عثمان بصوب فرار کرد و ایند خاقان منصور در غایت جہت

و کامرانی بر آمدن سلطان طوقان داشت ذکر و آمدن قبة الاسلام بلخ بتیغ میرزا سلطان محمود و آن وقتیکه میرزا یاکار محمد ثانی
بعد از حسن بیک تظہر کشته روی تیغ خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود و از آب موہر عبور نمود و فتح بلخ را پیش خدا بہت کردہ از
سر داران بلخ سلطان علی با ظہار ہواداری میرزا سلطان محمود مبارک دہت نمودہ و دروازہ خواجہ عکاشہ را بر روی سپاہ شاہزادہ بکشود لاجرم
میرزا سلطان محمود و فتح بلخ کشتہ میرغول و دیگر کردہ مصحوب یادگار کردہ زجلہ معاندانش بود بجانب سمرقند روانہ نمود یادگار در شاہی را
بایل خدمت خاقان عالیجا شدہ و در حقوق تربت سلطان محمود را بر طاق سیاہان بخادہ برافست میرغول خان غرمت بصوب مرو اعظف
و او را و ایل حوت بمساع جلال رسید کہ فوجی از امرا سلطان محمود میرزا بسیاری از سپاہ جلالت ایشان ہم الیاف بکبار آب مرغاب تاختہ اند و بر امیر محمد
ارلات و امیر مظفر بلار و امیر کریم غاکب تاختہ ایشان را سیر سیر تہدیر کردہ اند و بر آن آتش غضب خاقان ہشتعالیفت و غم قتال سلطان
محمود میرزا را جرم کردہ عنان بکزان اطراف آب مرغاب تافت و در میان نہضت ایت نصرت ایت بجانب دشمن و وقوع
مقابلہ و مقابلہ در موضع چکمن سلطان حسین میرزا با دیای لشکر مظفر اثر بغرم رزم در ملاطمت آمدہ و از فرار ہماہرک رمضان با اقبال لہو
ہمعنان از یورت قشلاق بکبار آب مرغاب نہضت کردہ روی بولایت اندوخد آوردہ موضع چکمن محل نزول سپاہ صف شکن شدہ بوضع پیوست
کہ میرزا سلطان محمود و اندوخد و نزول جلال فرمود خاقان حضور تہدیر بہاقت مقابلہ کردہ خود را مستعد معرکہ رزم و پیکار کردہ صبح روز یکشنبہ
کور کہ و کوسن لرلہ و عالم انداخت و غیر و نفیر و سورن کر و زمین را متزلزل ساخت خاقان مظفر صف لشکر بر آست میمنہ و میسرہ و ساقہ و مقدیرہ
بروان خجہ کردہ و شیران پشتہ کار مستحکم ساخت و بعضا می معرکہ پیکار را میسرہ لوی مقابلہ و مقابلہ بر فراخت میرزا سلطان محمود پای جلالت
پیش نہادہ جنگی عظیمہ در پیوستہ شد کہ جسم بیط غبار از شدت صدمت ہم توران بصفت ہماہر متواہنک ہوا کردہ دغال مراکب ہواکب اقمقار کرد
و بجای ایت کہ آفتاب جہا شتاب در ثواب بخت متور کشتہ چہرہ نمودہ عاقبت بہتر اقبال شدہ و نصیرک اند نصیر عزیز اکبوش بہوش خاقان
مظفر نورساندہ و علامات بخت و انکسار بر صفی تاحول سپاہ سلطان محمود میرزا بوضوح پیوست و جنود مظفر و رود خاقانی را بہت فتح ایت
نصرت و فیروزی فراختہ اعدا را منہزم ساختہ و جبکہ شیر ایشان کشتہ شدی آن جنہا لام الغالبون در عالم انداختہ القصہ خاقان حضور
بعد از فتح و ظفر نزول جلال فرمود و پیریک از امرا امناب صلیبہ و مراتب سیتہ عنایت فرمودہ باید کردہ و منزلت ایشان را بفرق فرقیہن رسانید
از انجملہ احمد شتاق را کہ پای حرارت و در میدان جلالت بخادہ بودہ و چند زخم برداشتہ با یالت قبة الاسلام بلخ سرفراز ساخت و تظہر پیکر
ہمایون در ضمان حمایت قادیچون از منزل چکمن بنواحی اندوخد بازگشت و روزی چند را بجا حل اقامت انداخت و اتحاد اللہ المنعم الکیم و الصلا
و السلام علی سیدنا محمد و آلہ اجمعین ذکر و وصول میرزا ابابکر و لسلطان سعید بکلازمت خاقان منصور صاحب تاج
راشای پان حوال میرزا سلطان ابوبیہ بوضوح انجاسید کہ میرزا ابابکر شاہزادہ شجاع بلند بہمت بودہ و در ایام پدر بزرگوار بملک بدخشان
حکومت ینمودہ بعد از واقعه دباغ امیر جلال الدین بزرگ خون بدخشان رشتہ غاشیہ متابعت شاہزادہ بردوش گرفتہ بدین واسطہ جمعی کثیر
از اہل و لشکر بایں در آن ولایت جمع آمدہ ہماہر میرزا ابابکر بصفت اشظام پذیرفت چون در موضع چکمن بغایت داور و دالہ خاقان دشمن شکن
بر میرزا سلطان محمود مظفر یافت میرزا ابابکر داعیہ سرمود کہ با خان منصور طرح خلاص و محبت اندازد و م از موافقت اسخا دزدہ کہ کیمہ از دودنا
پادشاہی در عقد ازدواج مشطہ سازد بدین غرمت از بدخشان بکبار آب آمدہ بلخی پایہ سیر بر اعلیٰ فرستاد و شمشاد از کنون صہیر بنواب رکاہ عالم اپنا
پیغام داد چون پر تو مشغور خاقان منصور بر این صورت افتاد بغایت بہتج و مسرور کشتہ بعد از استشارہ و استخارہ مقرر گشت کہ بہر بہر حضرت
سلطان میر علی شہر بہت شاہزادہ رود و در بغایت پغایت خاقانی امیدوار کردہ اندہ بکلازمت سہدہ سہدہ منزلت شتابدایر شہر
بد رکاہ شاہزادہ رفتہ چنانچہ از کمانات و توکیاست آفتاب متصو بود اوی رسالت فرمود شاہزادہ با اتفاق امیر جلال الدین بزرگ
عازم ملاقات شدہ از آب جیون کشتہ وردہ قاضی شرف تلافی دست او و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و متوال
عواطف اکرام نوازش فرمودہ چہرہ بخش و سرور و عیش و حضور پر داخت و جملہ نشین متعہفت و حشمت سلطان حکم را نامزد شاہزادہ
کردہ خاطر شریفش اعظم و در خاک ساخت بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضہیر میرزاں مہر سپہر خلافت متوجہ سراسر انجاس عظیم سلطنت
و جہانباکی کشتہ میرزا ابابکر را کرت بعد از پیروشدن غلغلا دور و بختن لبان کردون توان مغفور و مہاجی کردہ اند و امیر بزرگ خون

بسیار خاص شاہزادہ بانعام جامروز و جناب غیب دیگر سرفراز ساحتہ رخصت انظراف ازانی داشت چون شاہزادہ بولایت بدخشان سیہ
از میرزا یارغون برچند باغواهی جمعی حشیار و اعتبار جناب مارت شمار موافق مزاج ایشان بنودا و در جہت شہادت رسانیدن لاجرم اعتبار
تمام بر احوال ملک مال میرزا ابابکر راہ یافتہ میرزا سلطان محمود طبع و در تخریک ملک بدخشان کردہ شاہزادہ بار دیگر بلازست خاقان خصوصاً
وروزی چند در ظل تربت و رعایت آنحضرت بفرارخت گذاریندہ در صحن مخالفت احمد شقاق فرار نمودہ عثمان غنیمت بصوب بدخشان
منعطف گردانید چنانچہ در ضمن حکایت آیندہ بوضوح خواهد ہست ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاہ
غریب از کتم عدم بصحرائی وجود و ظهور در آن و اینکه بواسطہ استیلائی میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوہستان دیش کوہ
ہماون خاقان معزیت کیش مختلف نمودہ طریق فرار می نمودند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا امیر محمد کیر بن میرزا محمد سلطان بن
میرزا جمال کیر بن میرزا کورکان بانفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزد ہسم و بیست و پنج سوار و بیست و شش نفر از دست ساقی سلمانی
اردو ہماون روی کریم بک سیرش را آورد بعد از وصول بجد و آنولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل بن لاسر کہ از عظمی امیر سلطان سعید
بود و در شداد حکومت مینمود ایلمچی نزد شاہزادہ فرستادہ و رابطہ اعلیٰ و اعلیٰ نمود و از میرزا محمد عمر بای برسد سروری نخواستہ و راو اینکه خاقان
منصور بدفع میرزا سلطان محمود داشت شالشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاہ بسیار از فساد بفرستاد و آثار قدرت را
ساخت شتر اسد و لشکرش بر کانون و دو مان متوطنان آنولایت تافت در وقتی کہ خاقان منصور از اند خود معاودت کردہ میرزا را با بکر
اجازت توجہ بجانب بدخشان دادہ و مظلوم و مضروب کچک توجہ امیدہ رایت قامت بر فراشت خبر عصیان و طغیان میرزا محمد عمر در آنجا متواتر
مسموع شد خاقان منصور استیصال حال قبائل و رایشنا بہمت ساحۃ متوجہ قستان کردید بعد از وصول بمنزلی حاشہ اجور شاہ غریب
از فدیہ بکلم آنکہ بموجب شریعت غرابیالہ کالج خاقان سعادت اٹھا و دادہ بود و قول نمود چند روز تمہید بساط طاو و عشرت پرداختہ
چون از مراسم شہین طوی پرداختہ از آنجا کوچ فرمودہ بعد از طی مراحل موضع اسپندار کہ داخل ولایت قانیست شتافتہ خبر قرب وصول
قراولان مخالف استماع فرمودہ فوجی از بہارزان میدان جلالت بر سر لریان فرستاد تا مکہ اسیر سا حشد و پیاپی بر سر خلافت صیہ آورد
آنحضرت از آنجا بہت تعیش حال میرزا محمد عمر نمودہ بوضوح پیوست کہ شاہزادہ در طاف قبضہ قاین فرود آمدہ بجا صراحت شال ارد آنجہ خاقان
شجاعت پناہ چہار ہزار سوار را رسپاہ نصرت شمار بر کردہ بسپاہل المغیار متوجہ مخالفان گشت چون این خبر میرزا محمد عمر رسیدہ فرار بکسر
افتیاد نمود و بعضی از جماعت نصرت آثار و اقا قب نمودہ غنیمت بسیار گرفتہ و آنحضرت بدلاسلطۃ ہرات خرامیدہ آن رشتان در آن بلکہ
جنت نشان بگردانید تا میرزا محمد عمر بعد از وصول بکشد مار فوجی دیگر شکر جہار فرار ہم آوردہ بطرف قبضہ فراخت و آن خبر بمجمع شریف خاقان
رسیدہ امیر مظفر لاسر و دیگر از امرای مظفر شترابا فوجی رسپاہ مظفر اٹھا بدخانب فرستاد و این بجانب مهم بمقابلہ انجاسد در انسانی کہ و فرستاد
بر مقتل شاہزادہ خوردہ مملکت شترابا بخت انصرف خاقان جم اقتدار دادہ آتش فتنہ با یاری تیغ و تیر فروخت ذکر سرفراز شہان
بعضی از ارکان دولت جاوید مدت کوششہ شدن امیر حسن شہین تیمور و سبب فنا و عتقا و او چون خاطر ظہیر
خبر و جہانگیر ہمسورہ متوجہ آن بود کہ امیر علی شیراک بار کتاب خیرات و مہارت و لطافت طبع و صفای خیمہ شہینہ لفظ داشت با علی مرزا
جاہ و جلال بسازد و راہیل طلوع بنا شہینہ سبب سلطنت و جہان بینی محافظت مہر بزرگ ہمایون زادہ عمدہ آنجناب کردہ امیر نظام الدین شہینہ
بعد از چہ کاہی کہ بلوازم مصداری پرداختہ از منصب استعفا نمودہ التماس کرد کہ امیر نظام الدین شہینہ احمد سبیلی مہر دار باش خاقان مغفور
این ملتسم بفرما جابت مقرون داشتہ در شعبان سنہ ستہ و سبعین و ثمانیہ آن پادشاہ بندہ نواز داعمیہ کرد کہ امیر و واجب لا غرار منصب امار
عالی مرتب دیوان علی سرفراز سازد ہم در آنروز کہ امیر علی شیر رسید مارت دیوان نشست امیر سید حسن ارد شیر بزدین منصب سرفراز گشت و ہم
آنسال خواجہ قوام الدین نظام الملک خوانی در منصب وزارت دخل فرمودہ بسبب ارت امیر نظام الدین شہینہ وینابت خواجہ محمد الدین محمد
امور سلطنت و پادشاہی تجدید و رواج و رونق گرفت و محاسن پناہ و رعیت بتاکی صفت نظام و شطام پذیرفت و مقارن رعایت و تر
انجامت احسن شہینہ تیمور بجزای اعمال شہینہ خوش گرفتار گشت و دست سیاست خاقان روزنامہ زندگانی آن شیر شہینہ شجاعت را در ثواب
ذکر پیاپی نصرت رایت آفتاب شراق حبتہ دفع مشنہ و فنا و احمد مشتاق چون احمد شقاق در قبۃ الاسلام

با مایلیت میردخت بخا نخت و غور کاخ و داغ راہ وادہ طرح اساس استعلاال مذخت بجد و جہد نام و اسباب کلام ادوات آلات خلاف عمد و
 ہم رسانیدہ قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستادہ خود را در سلک لکخواہان ایشان مشطرم کرد ایند چون این اخبار در سلطنت
 ہرات شوع یافت خاقان منصور تبارک را بر خاطر عالی مآثر قرار دادہ را بات طفر آیات را بغیرت فتح قندہ الاسلام بلج برافراشت قزوین
 سلطنت و جہانبانی میرزا بدیع الزما را بجمکومت دار السلطنت ہرات مقرر کردہ میرغول در طراست شاہزادہ گذاشت احمد شناق از توبہ
 خاقان باستحقاق و قوفیت شہرج و بارہ بلج را مضبوط و مستحکم کرد ایندہ خاطر برخص قرار دادہ الچیان قمر میرزا و سلطان احمد میرزا اگرچہ محل
 خود منضت نمود اما فوجی را مرامو شکیان ہمرشد را با بجانب وان فرمود چون ماہیچہ علم نصرت ششم خاقانی حدود بلج را نورانی ساخت
 کیفیت تحصیل و فوج احمد شناق تحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قمر و چین سپن فکندہ تہرتب آلات محاصرہ و تسبیح ادوات محاربہ
 فرمود اطراف شہر را مراقبت کردہ ہر کس جو رطل خود نزل نمود و فر فرمای خانقین در برابر برج شاہ حسین منزل کزیدہ مقرب حضرت
 امیر نظام الدین علی شیر دروازہ شیرخوار را معکوم کرد ایندہ و سایر امرا و اکان دولت و عساکر مریخ صولت آن حصار سپہر کردار را مکرر درین
 گرفتہ و آب خندق اطراف یکراذہ پانچیمان جہہ ہموار ساختن آن آغاز دخت فلکن و کشیدن خاک خاکشاہ کرد درین اثنا
 بعض حضرت اعلی رسید کہ سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاہ نصرت اشما بکجا را آب آویہ منزل کزیدہ و داد احمد شناق را پشیمان و ہمت بلند
 ہمت کرد ایندہ بنا بر آن شرف نفاذ یافت کہ امیر مظفر بلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس مبعبر تر در رفتہ در برابر مخالفان دولت قانچہ
 اقامت مرفع ساحلہ و شکر ہمرشد و حصار را از غور مانع آمدہ لوی مقابلہ و مقابلہ برافرازد احمد شناق از استماع خبر وصول سلطان محمود
 میرزا بکجا جیچون قوی دل و ستہطر خاطر کشتہ قدم در ادوی خلاف لفاق استوار کرد ایندہ در زیبا نخت و غور دلتش جنگ و جدال را فرمود
 نہایت شجاعت و پہلوانی ظنور میرزا بدین جہہ صبح کہ شہسوار نیزہ کذا آفتاب کند بہمت بر تہیہ حصار سپہر و ادوی مذخت خاقان منصور
 بر بارہ کہہ یکسر کشتہ فتح آن قلعہ آسمان کردار را پیشینہ و خاطر اقبال مآثر میساخت و صدای لقاہ و فغیہ زدو کہہ ایشیر رسید و غور
 کزنا و سورن رکان عالم را ترنزل میکرد ایندہ بھادران موکب ہمایون و سپہا و چتر بار کسر شیدہ پای در میدان قتال مینہادند بدست جلا
 عقابان تیر مرگ کاتیر از آشیانہ کمان در پرواز آورده از مغر سر و شمنان طعم میدادند و آن شمار روزی میر رسید بد کہہ ماہ تمام فلک انکی
 بود و بیزید قوت و جرات از پہلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی نمیداد فوجی از دلیران معکوم ظفر قرین جنگ پیش بر دہ بنوک پکان دلد و جمعیر کہ
 و فضیلت با نداشتن جیرو سنک میر و خندہ ہنرم ساخت و از خندق تفصیل کدشتہ پای و تہویرش مینہاد تا بکجا رخنہ شرجی کہ در میان خاک
 ریزاست رسید و خواست کہ از خندق بگذرد و یکمہ شجاعت برج شاہ حسین بر آید احمد شناق چون حال بران منوال دید جمعی کثیر از دلیران لشکر خود را
 از بارہ بیایان فرستاد تا ہما ہفت ایشیر رسیدہ آغا را مقابلہ کردند و آن سید بلند قدر سیر چہ پہلوانی نیزہ کی را کدشتہ چنان پیش خود کشید کہ آن شخص
 بروی در افتاد و آنگاہ بر زر را کشتہ خواست کہ بشیر قلع سرش از تن جلا سازد کہ ناگاہ دیکری پیش آمدہ بیزہ حملہ کرد و آفتاب ہمچنان کشتہ
 دست دراز کردہ نیزہ آن شخص کشتہ بدستور سابق کشید تا از پای درآمدہ ہر دو کشتہ سرای ایشان را بریدہ بخطر خاقان فریدون فرسایند
 لاجرم آنحضرت آن زدہ اولاد جید کردار را با صناف الطاف و دشنامانہ و انواع عواطف خسروانہ نوازش فرمود و بانواع انعام از اسب زرد
 خلایع قیمتی و اشیاء دیگر سرفراز کرد ایندہ در علوق در و منزلتش افزود القصبہ بنا بر کمال متانت و حصانت شہر و قلعت بلج و بسیاری خنجر
 مدت محاصرہ چہار ماہ ممتد کشت مقدارین احوال امیر مظفر بلاس در کنار آب لوی محاربت برافراخت و امری در غایت غایت رو
 نمودہ حضرت خاقان منصور و فوج آن حادثہ متغیر کشتہ بر اجبت و امر فرمود شرح این واقعہ نگاہ آن یام کہ امیر مظفر بلاس در کنار آب لوی
 می رہ برافراخت و لشکر دارا النہر را از غور مانع می آمد کاہی بعضی از نواب و درگشتی نشستہ بمان آب را میرفتند و از آنجا بہ بعضی
 ایشیر خلیع الدین محمد بن میر علی بن امیر برندق بن امیر جہان شاہ بن جاکو بلاس پیش آمدہ در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روز نهم ہر
 بران قرار گرفت کہ از امیر مظفر بلاس از آنطرف امیر محمد و امیر جہانگیر بلاس دگشتی نشستہ بمیان آب مشہو اسطہ گفت و شنود تا
 و اساس صالحو را مکرر سازند بر اینموجب بتقدیم رسانیدہ و در آشنای قیل و قال کاہ بادی تند درویدن آمد دلی ہشما کشتی امیر مظفر
 بلاس اسبوی مخالفان برودہ چنانچہ ہر چند ملان سعی نمودند مفسدہ را نگاہ نشو اندشت مردم سلطان محمود میرزا کہ در کنار آب بود

تجدید
فرستاد

غلبه فرج و انضباط و سردار و جرمات رسانیده سوارانند چشم انداز میز طغری لاس در بحر اضطراب سرگردان شده و چاره مختصر آن دانست که خود را
 باب انداخته شناکنان روی بار دوی خود آورد و مخالفان آغاز شبه کرده هر تیر که در ترکش داشتند خنجر بنا بر آنکه مشیت ایزدی مقتضای انظار
 انش جیات و نشو و نوچ یکایک پیکانهای آبر سیمام اغذوبی نرسیده و بوسیله اسبی که یکی از نوکرانش در آب افکند انتخاب بسا حلیجات خراسان
 امیر طغری لاس اگر چه یکشتی عافیت یزدانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی کثیر و جمعی غفیر از سرداران سپاه
 که در کشتی با و رفیق و در آن قضیه و راجع بقیق بودند بدست شکیان محمود میرزا گرفتار گشتند و در بنی عجب و احتلالی غریب بر حال سردار و سپاه
 روی داد حقیقت حال کیفیت و قهرا بایستادگان پایه میرزا علی عرض داشت نمودند و اجازت و استراحت و معافیت و مراجعت طلبیدند
 حکم همایون از مصدر جاه و جلال صادر گشت که امیر طغری لاس و دیگر و آحاد و افراد شکر بگویند که در آن مراتب پیوند در این اشیاء و
 امتداد ایام محاصره و محظوظی تمام کرد و روی علی بنک شیع بدیافت هر کس مجال فرار و فرصت گیر یافت این المکر و یان بجای وطن
 والوس خویش شتافت چنانچه در طراست رکاب طغری لاس زیاد از و نیز اگر گمانده بود بعد از وصول امیر طغری لاس بموکل گردون
 اساس دارد و روی طغری لاس فرمان واجب لا اذعان از پایه سیر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیش به دار السلطنه
 بهرات رفته بعد از وسع و امکان در فراهم آوردن غله و لوازمات و روانه کردن بار دوی کیوان مشکوه سعی بلیغ و بیستام کامل معمول و مبذول
 دارد و امیر نظام الدین علیش بهر حسب العزم و عمل نموده و در غله و خوار غله و جو بات حاصل ساخته و شران حشام عرب را که گرفته آن غلات را
 بجانب بلخ روان ساخت ذکر توجه خاقان منصور کامیاب از طایفه بلخ بکنایه آب مرغاب فرار گردون میرزا ابابکر
 از منزل قاریاب بعد از مراجعت امیر طغری لاس آب آمو به سلطان احمد میرزا ابابکر سمرقند سلطان محمود میرزا پیوست و هر دو بر
 داعیه کردند که بموافقت آب آمو به عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشند حال آنکه خاقان اقدام فرمایند خاقان که کشورش بعد از تحقق
 این اجتناب مقتضای ای صوابها تو اچان فرسید به دار السلطنه بهرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشت که دار و عکار از گونید که چنانچه
 آن حدود و مراجع ساخته علی اسرع الحال بموکل طغری لاس پیوندند و از آنجا به سلطان محمود میرزا چون دید که سپاه طغری لاس بر کننا را
 کسی نماد میرزا ابابکر سوار جراح فرمود که از آب عبور نماید و معسکر نصرت از پیشین بر دو و متوجه گشته تا بخود قرار داد که پهای جلالت
 از منبر شتاق بگذرد و بار دوی همایون در آمده دست با شتاق تیغ و تیر بر آورد و بحسب اتفاق روزی نواب همایون خاقان علی پاد
 کوه پیکر نشسته کرد و مور و صلهای بر می آمد و در آن اشیاء نظرش بر بلخ مشتاق افتاده و شجر پستان فرمود و در جهان شب میرزا ابابکر
 بکنایه آب نهر رسید چون دید که بلخ ویرانست خیالی که کرده بود بطغری لاس نوشت و در آنجا بخاننور انداخته باز کرد و دید روز دیگر خاقان منصور
 طایفه از بلخ بهالت را بکاشی او فرستاد تا بعضی زبیرا لهای بهر پایش باز کرد ایند و بعد از وصول امیر ابابکر بکنایه آب سلطان محمود میرزا
 باشکر بلا اشتها آغاز زندگانش کردند و خاقان منصور از بهرات عدا و خوف یافته صلاح در آن دانست که بکنایه آب مرغاب شتاید و بلخ را اجتماع
 جنود طغری لاس و دهقان یکران بحرب مخالفان تا بدین بر این غریمت از طایفه بلخ کوچ کرده از راه دره کرسانو چهار یک خرامید و از آنجا نیز نصرت فرمود
 حدود قاریاب بخیم معسکر طغری لاس گشت و میرزا ابابکر در منزل قریب طغری لاس بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرامود و چون خاقان کینا
 از قاریاب کوچ کرده بمکراب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بطایفه بلخ رفته اند اما بخلاف منصوب احمد
 مشتاق که ابوبلخ شجر بر روی ایشان نگشوده و برادران از تخیل آن بلو یا بوس گشته بقصد دست بردار عقب بموکل گردون مراتب حرکت آید
 لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت مشابه چیده پوشانیده از کرکات بچکدو رفت و از آنجا متوجه بلخ میان شد و در شامی راه سلطان
 برج الزمان میرزا و امیر مغول باد و نیز پیاده و سوار از جانب بهرات رسیده موجب اظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نمود
 فراز پشیمانی کنایه آب معسکر طغری لاس ساخت و در منزل میقات ولایت مار و جاق و باد و غصن و حوالی رودی کیهان بوی جمیع گشته غله و کوفته و
 سایر اجناس که مطلوب خدام موکل گردون ساس بود و بغایت رزان شد و شکیان از رنق و غلا بحسب فاقیت رسیده و مقارن وصول
 همایون بکنایه آب هر روز فوج فوج از ولایت خراسان با حکام سرداران بلدان ملازمت پایه سیر خلافت مصیر رسیدند و زبان شاکرد
 ساخته تخریب یکبار میگردیدند و از آنجا به سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون منزل گرامت میدند و بر اجتماع جنود طغری لاس مطلع

گردیدند و بسی عظیم رضای ایشان استیلا یافته و مقارن آن حال از جانب اولاد نیز آمد که میرزا ابابکر از نوک خاقان منصور فرزند کرده چون بدیشان رسید
سپاهی مجتمع ساخته و توجیه حصار داد و از اطراف نظر همت گردانیده بنابر آن برادران را کاشمش موکب نصرت نشان بپوشانید و کشته عثمان از معرکه قاتل بطرف
ماوراءالنهر سخط ساخته و حدیث مراجعت ایشان بصحت پیوست و امیر مظفر بر لاس را با بسیاری از سپاه موکب کوکب گردان اساس متقابل مد
ماوراءالنهر ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده علمه و تاطاف هر طایفه عثمان یکران بازگشتند و کنگاه ایلمچی نزد احمد شقاق فرستاد و او را نصیحت کرد که زیاده از راه
راه خلاف شقاق نپساید و بجاده و فاقه مستقیمه اتفاق آید چون احمد شقاق از آن خفا و دوسختیاری بعبایت نامدم بود و جواب داد که غرض من از اطراف این
جرات و جسارت آن بود که مرا بفرست زور و قیطان ندازد و آنگاه من بجا نینماید و در میان آمده احمد شقاق قبته الاسلام بلج را با امیر مظفر
سفر و روی توجیه بجانب رودی همایون آورد و امیر مظفر کمینت محال را بایستادگان پاییز علی عرضه داشت که چون عرض کنی رات مرغان
بنظر انور همایون رسیده خاقان کامیاب بجانب تهر تهر سلطنت کوچ فرمود و مقارن وصول سیده فخره هرات احمد شقاق با تیغ و کوفته بنیان
خلافت ایشان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده کرد و انفعال بحال حالش نشسته و بلطف محرمات آن مهر سپهر استقلال بسته از حرکات تابنده
شرمسار و عنایت پدید بر خیزد و امیرزاد خاقان منصور از غایت کرم جلی و عاطفت غیری ذیل غوغا و بخشش بجرایم او پوشیده و از جانب خاقان
ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیت او پوشانید و کفار در عقد ازدواج خانم سلطان سلیم بنت میرزا سلطان
ابوسعید و بدیع الزمان میرزا چون طایفه طایفه خاقان منصور رسیده خصال از تهر قلع بلج فراغت یافت و زمام حکومت آن مملکت
در قبضه احشیا شاهی را کما کما میرزا پس از یک قرار نهاد و آنجنابان جانب نشسته امیر مظفر الدین بر لاس باستان آسمان اساس باز آید و بعد از
کاه بواسطه حلول اجل طبعی رکن گشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد برندق بر لاس باقی امیر چاکر بر لاس از سلطان محمود میرزا روی
کردن شده و بدین سلطنته هرا تهر امیدند و ملحوظ عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر لاس را برانی یافته در دیوان تا واهی و مال مقدم
بر جمیع امر مبرز و مقارن وقایع مذکور ضمیر آفتاب شرف خاقان کشو کیر یا بلان شده که خانم سلطان سلیم بنت میرزا علایا الدوله بود و در سلک
از دواج بدیع الزمان میرزا انضمام و بدایا حشمت و سوره و مود و یکبار امتداد یافته ذکر آمدن میرزا ابابکر از بدیشان بجا بجانب خراسان
و مغلوب گردیدن و رشتہ حیات و انقطاع یافتن میرزا مظفر الدین ابابکر در منزل فاریاب از رکاب ظفر اباب خاقان
کامیاب تخلف حجت بجد و حصار شادمان شتافته متفرع من مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقب
موکب شقاقی تاب متقاومت نیاندره پناه بکوهستان بدیشان برد و از آنجا لشکر فرستاد و سرور آورده متوجه خراسان گردیده و بنواحی مرو شاه جهان
آمد چون این خبر بعرض رسیده امیر ناصر الدین عبدالخالق خیز و رزاشاه و مغیر الدین سیاه و امیر احمد یار را با هزار کس از مردم کارزار بدین
شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن شکر گشت یافته از مرو بجانب بلج کریمت و از آنجا براه کابل بستان شتافته از نسیتمان عثمان یکران
بطرف کرمان تافت و پسگامگاه که مرا از فرقه از چهار طرف شهر بغیر کفرهای در میسند و غیو سورن با وج فلک نیلگون رسانیدند و در
کرمان قرار برقرار احشیا رانده میرزا ابابکر بشهر در آمده و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاشرت ننموده و کرداد شاه عراق و اذربایجان
پس از اطلاع بر این واقعگی از امرای باده پسر را با بسیاری از اهل تهر با شتلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابل و مقابل بآن سپاه و در کینت
خویش ننیده بار دیگر بصوب سیستان خنث فرمود و چون بجد و آن ولایت رسید شنید که مرض مزمنه در پای بر حضرت خاقان منصور استیلا دارد
بنابر آن با اتفاق پیرام یک میر علی ترکمان و سایر امرای لشکریان بر جناح استیصال توجیه و دار السلطنه هرا گشت چنانکه بکنان آنکه خاقان منصور از
فاریاب یلغار کرده میرزا و کار محمد را کفر کشنده اندیشانش آنحضرت را سپهر اقتدار و تسلط بتدیر و عمو و مبتلا کردند خاقان منصور از خیال
محال شاهزاده و قوفیه با وجود شدت مرض در محله نشسته با پانصد سوار جلاد شتار که در آن زمان ملازم آستان اقبال ایشان بودند از دست خود و
متوجه قصبه استقرار شد و تواچان بر اطراف ممالک محروسه فرستاده فرمان با جمعی سپاه نصرت پناه داده میرزا ابابکر بر توجیه موکب همایون و قو
یافته در غایت خوف و باسترا با نهاده در منزل جمعی از آنجناب میکشیدند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل را ردوی خاقان عادل میکشید
و آنحضرت در طی مسافت بمشابه مسارعت بنمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل و اسطه بنموده آنکه میرزا ابابکر بکنار آن کرمان
رسیده با معده و چند از آب جو نموده و در آنطرف و در مسیبت ندکی و کثرت بارندگی فرو داده میکشید تا نمود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش

جست نام بود و علی الصباح سپاه کشای بخارا بکرکان رسید و تخت امیر علی میرخور و پلنگ تویش با درویشم انداختی و یار محمد سپاه حوالی باب از آب گذشته و متعاقب موکب کلب کرد و در مرتب عبور نموده میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خوش در خواب بود از آواز نغمه و سوزن پدیدار شد یک سوار شده مجال فرار یافت جمعی بهادران موکب نصرت نشان بجای میشتی و اما موکب شش میرزا ابابکر بهرستان شافت و در خانه یکی از کلاشتران قنبرل فرو آمد و اسبی طلبیده که خود را از کواب بلا بسا جل بخت ساند آن شخص بخت قبول بر دیده نهاده و آنجا را اسطین کرد اینده و جمعی در خفاش باز داشته در ساعت متوجه پایری را علی گشت و بعد از وصول کیفیت حال عرض نوایک میاست ساینده خاقان منصور قنبر علی جلایر را با فوجی از شجاعان جلایر نهاد و کفرین میرزا ابابکر بهرستان فرستاد و یک کلاه که در خانه که محل نزول شاهزاده بود محبط گشته و در آخر جرب سنده ریع و عثمان نه آنجا را گرفته و شسته حیانتش به تیغ نیزه افشای یافت و بهرستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خوش فرو داده و طریق عذر مسلوک داشته بود از عقب فرستادند و موجب حکم هیون میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهرل برده خاطر کار را و صاعدا که در غده تمام داشت از آن نیده فارغ گردانید و میر نظام الدین را که حاکم شهر بود از وصول آن خبر متوجه و سرور شده و ندو و صدقات مستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیمه از آن خطیب که پسر خان محبت مستقر بر سلطنت معطف ساخت و در زمان محبت و عافیت بیای جهان آرای رسیده بدستور محمود اعلام عدل انصاف بر فراخت گردان

امیر ذوالنون بپایه سیرد و ملت و از افرون و تفویض نمودن خاقان منصور ایالت ولایت غور و زمین داور را بآن امیر داد و در امیر ذوالنون و لد حس بر صبری که بصفت شجاعت و بهادری را که شجاعان کثیر الاوصاف ممتاز بود و بصفا فی عقیدت و وفور عبادت از پیشتر ارباب دانت مستثنی بود و در زمان میرزا سلطان ابوسعید در سلطنت از آن استان سلطنت ایشان بر سپرد و بهنگام که میر ذوالنون رزم و یکبار با استعمال سیف و شمشیر در حاشیه نهایت جلا دات و مردانگی بجای می آورد و بنا بر آن منظور نظر عنایت شده بهر مت و رعایت گشت با صناف انعام و احسان محمود امانت و اقران شده بهرینه که از مراتب قریبا و اخوان و گرد گشت و بعد از واقعه قریبا باغ امیر ذوالنون بهر شتابان روزی چند در خدمت و دکه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع می داشت منصب یافت بنا بر آن خاطر برقرار قرار داده و در وقتی که رایات فیوزی نشان متوجه یاد که میر ذوالنون بود از بلخ قزاق قبویشان عنان یکران بصوب ولایت منصف گردانید و بهر مت و رفیر توالتفا سلطان احمد میرزا بروجنات احوال شتافت و دوسه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب نیازت که در میان امرای ترخان و ارغون بوجود پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدر سلطنت بهرل رسید خاقان منصور توجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور بوی تفویض نمود و حال نگه در آن ولایت اقوام هزاره و نوکدای در آنچند و استیلا داشتند و خیال گزنی استقلال در لوح خاطر می گشت و امیر ذوالنون فی شهر سنده ریع و ثمانین ثمانا بهر مت و کراکند میاید بیار متوجه آضوب گشته و در مدت سه چهار سال چند نوبت با آن جماعت مجاربه فرموده و بقوت دولت خاقانی و عافیت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بطرفه نصرت احصا صافیه ولایت مذکوره در خیر نتیجه تصرف در آورد اقوام هزاره و نوکدای چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر لغیا و وطاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمانبرداری نهاده و بکر پراس خلاف گشتند و مال خراج برگردن کردند و از نظام عبادت استکبار گرد گشتند و بیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول افتد خاقان بنده نواز نامت و فنی امور مملکت شد بار و فراه و غور و ساخر و توکات نیز در قبضه اختیار و نهاد اما چند سال بعضی از شاهزادگان از این نوبت با هم حکومت قندار سحر و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافته و ولوی تمت و شوکت فرا حاشیه بر توانوار عدالتش بر ولایت سالامون و سونی لونی و لوانی استخا تافت و بی ثنایه بکلف عافیت تصلف شجاعی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای و طایف طاعات و عبادات لایت سعی و استقام می افراشت از صبح تا شام در اقامت آن ساعت بصف و احسان گذرانیدی و از ایام تا شام در اقامت نوافل و قرانت قرآن بسر بردی

میدان جلال و مصاف قتال و محاربه و سغدیایر و نور جلا دات و پهلوانی و آفرین کردی و در محراب عبادات روان ذوالنون مصری اکرام ادبم به کمال اخلاص و نیاز مندی و شرط تخمین بجای آوردی چون امیر ذوالنون بجمع نفایس موالی افزونی ابطال جان مستطفا مقام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور کرده و در ادای مال مقرر شرایط تعافلی بجای آورد و حکومت شد بار را بر سپهر بزرگ خود شجاع یک تفویض نموده و در آن علی ساخر و توکات بعد العلی خان عنایت نموده و ریاست غور را بر امیر غفر الدین و امیر درویش نفوس ساخت و خود در زمین داور ساکن شد چند کرت بهر خاقان جمشید منزلت ساینده که امیر ذوالنون بوفور نزارین و وفور و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته و بکبر و جملت و از این

در گذشته داکتر و شهاب میرزا و انون بالشک و شاد و زمین داو و بک و فیروزی و ثری بیست خاقان حضور مدت مدید سخن ابلغ رضای لغات میفرمود و در آن شب بدیع الزمان میرزا بدرنگ را اظهار خلاف نمود و میرزا انون که از تلامذہ دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود کشتی موافقت را با هر المتجا کرده جان بسا حلیات کشید چنانچه کیفیت این سخن در محل خود مسطور خواهد گشت گفتار در طرح بسیار خاقان منصوصه فلک ارتقاء ملک بقیع مرقد جنت منزلت اسد الدلخالب در قریه خواجہ خیران در شهر و سرنه خرمین و ثمانا که معین السلطه و اخلاص میرزا باقر ادرقته الاسلام بلخ لوی ایلالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده از واری استا غیب صورتی در غایت غایت روی شرح این حال بر سپهر احوال آنکه عزیز نفس الدین محمد نام که نسبش زبده عرفای کرام سلطان بایزید بطام اتصال می یابد و سرنه مذکور از طرف کابل غزنین در قبه الاسلام بلخ نشانت و شرف ملازمت میرزا باقر ادریافت و تاریخی ظاهر ساحت که آنرا در زمان سلطان سخر ملک استیضاف کرده بودند و در آن کتابت مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمده اصفیا موطا و انوار مولایب اسد الدلخالب امیر المومنین علی بن ابطالب در قریه خواجہ خیران در فلان موضع است بنابراین میرزا باقر اسد الدلخالب قضات و شرف اعیان بلخ را جمع آورده بایشان مشورت کرده بقیه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف فرمود و آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود کندی دید که قبری در میان آن موجود بود و فرمود آن قبر جعفر نمائند نگاه لوجی از سنک پیچید شد که بر آنجا مشغوش بود که بذا قبر اسد الدلخالب رخ رسول الله علی السلام را در حرم فریاد و فغان از زبان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همکنان روی نیاز بر آن خاک کسودند و نذر استحقاق رسانیده ابواب نیاز و خلاصه کشودند و این خبر و ولایات استحقاق یافته اصحاب مراض منزه روی میدان آستان جنت نشان آوردند بسیار آن طایفه صحت عاجل یافته مقتضی المرام با و طاق خود جمع گردیدند لاجرم از حرم خاص علوم در آن سده سده مقام مرتبه واقع شد که مزیدی بر آن تصور میثوند و کثرت نفوذ و جاس که بر سپهر ندر می آورد بدرباره آنجا سید که عقل از وجود رواج و تعجب می نمود و میرزا باقر چون حال بدین منوال بقاصدی همکنان برق و باد در السلطه هرات فرستاد صورت حال آنقه را بایشان دکان پای میرزا اعلام کرد و خاقان حضور بعد از اطلاع بر مضمون آن عرض را در نظر و انصورت غریب متعجب شده احرار طوا آن قبله امانی و آمال نسبت با فوجی را از امر و خواص بدینجا بنیضت فرموده پس از وصول غایت نیاز و خلاصه بجا آورد و قبه و محال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت نموده و اطراف آن ایوانها و پیوسته طرح انداخت و در آن قریه بازاری مثل بر دکا کین و کرا با بنیاد نهاد و یکی از آنها بلخ که حالا آن شهر بزرگ شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت امر ثقات استمان علیه السید تاج الدین مذخودی که از جمله اقربای سید بر بود و معلومست و هموربت انصاف داشت تقویض نمود و مکتم شیخی را بشیخ زاده بطام غایت کرده جنت موقوفات و نذورات علمای عینین فرمود و آنجا خاقان عالیجاه عمان مراجعت بصوب سمرقند و کرامت لطف و در رمضان صحت و عافیت یلده فاخره هرات مستقر شد و ابواب لطف و حرمت پروری بر وزیر کرباسی و رعیت برکت و انصاف ظهور مرقد نور شاهی بواسطه روشن حضرت خاقانی و طرح عمارت و تعمین موقوفات و اطراف آن شهرتیار یافته هرگز اندک خطا عتی داشت علم توجیه را بنیاب برافراشت و چندانکه آمد و شد خلایق بر آن عجبیه مرتبه مبتناه بود که بر سال قریب صد تومان کپکی از نفوذ و جزئیات آنجا می آوردند و شیخ و نقیب عمل آن فرخنده مقام تمامی آن اموال اصفیه را زایران و رتبه خواران و عمارات میکردند و قریه خواجہ خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک مانی انقدر جمعیت در نواحی سده مرتبه دست او که شرح آن بکشتن و نوشتن راست نیاید و ذکر بجز روشن آمدن محمد سلطان بمشیره زاده خاقان پهلان نال مشر بخش اوبصر صرفنا از پامی در افتادن شایزاده محمد سلطان خسروی کجس صورت و سیرت و صفای طبع سیرت موصوف در اوقات شباب با م جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شریطی مطالع کتب متدول بجامی آورد و از باطن قدسی متوطن شاه قاسم نور بخش هرات ساکن سعادت میکرد بعد از آنقه قریب باغ مصحوب الدو والد خوش که خواهر کلاش خاقانی را بود و از قریب هرات آمد و در طالع طفت خال خضمال آرام یافته بود و بر تو غایت آنحضرت بروجنات حاشیای عظیم مهمات سلطنت اقبال حسین توجیه خاطر خطیرش صفت استظام پذیرفت چون چند سال بدین منوال بگذرانید بعقل و فراست علم و یکاست خویش مغرور شده اما خیال استقلال از اقوال افعال او واضح و لایح کردید خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر بمشیره عزیزه روز چند تغافل پادشاهانه شکار روزگار بایون ساخت و تصور انکاش میرزا کجیک بمقتضای عقل و حرور کار فرموده از جاده سقیم عبودیت انحراف نماید بنا پیش پرداخت و در آن شمار در جنبه خاقان منصور با اتفاق آن شاهزاده مغرور کار

شافت و لازم طواف نماز فیض انوار حضرت باری خواجہ عبد اللہ نصاری بجای آورده خان را محبت بصوب سمرقند خلافت و شانہزادہ جلاو
بجہ دفع حرارت خورشید برقع حجابات نمود و حال آنکہ خاقان کامیاب نزدیک و در آفتاب طی مسافت میفرمودار نشاء آن ترک آو
نایرہ غضب قیامت لبس او شعل گشت و خاقان منصوب بعد از نزول میرزا و منزل ہمایون با خدیویرا یکجک فرما ند و کار از اندر گذشت امری
عظام در ساعت شانہزادہ اگر فتنہ بقلعہ شیشا الدین در یکی از برج سپہر و ج مجوس گردانیدند و بجای افغان ہشتا سپہرند چون میرزا یکجک چند گنا
مانند لعل صیم کان و در جوف صدف عمان و قات گذرانید و عرق شفت اصلی و مرصحت جلی حضرت خاقانی در حرکت آمدہ و ارامطلق العنان
گردانید بعد از آن شانہزادہ در غایت التفات و ملازمت بدر کاه و جلال آمد و رفت میکرد و از افغان اقوال سابقہ نامدہ بودہ لازم اعتدال و استعفا
بجای آورد اگرکنہ بخشند شرمساری بہت عاقبت الامر رخت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضہ منورہ خیر الانام علیہ السلام
و السلام و ضمیرش پید شدہ بمباغنامہ دلجی ح مالا کلام اجازت حاصل کردہ باطایفہ از فاضل نام رویدان مقام فیض انجام آورده قافلہ
خدمہ دوی الاحترام و بدرقہ مالک الملک لیلان معنان سواکب کوکب ششام و چون ہوا ی تیز از بخار رسم شب بزان خرو صافی ضمیر غیر
گشت پادشاہ مظفر لوالیعقوب میرزا مقدم شرفین را عزیز و مغنم شمرده بار سال تحف و ہدیہا انشا بہتہ و تبرکات بایستہ مبارک نمودہ و بکرا
میرمان نوازی بر وجہی فراخ و بہت عالی نفس بود و بجا آورده التماس ملاقات شریف فرمود میرزا یکجک جواب داد کہ چون من احرام طواف است
و زبان حال قال بادا کلیم لیسک اللهم لیسک یا سم نالیم اگر آنحضرت لطف غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف ورده و موقضا
حدیث العازم نزار علمایندیت از آنظرف پذیرد کمال و نقصان و زخرف شرف و درکار باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطہ ناموس
پادشاہی این التماس را ملحق قبول نکردانید و میرزا یکجک نیز بای ہمت در دامن استغنا پیچہ چند روز درین گفت و شنود در گذشت آخر الامر
بر آن قرار یافت کہ میرزا یکجک یکروز زیارت یکی از مزارات تبریز و دو سلطان میرزا بداجا بجا بترتیب حضور از رانی فرماید و در روز موعود در
معمود در میان ایشان ملاقات ست و دودہ زہر و طرف لازم عظیم دیکرم با تمام رسید سلطان یعقوب میرزا میرزا یکجک را در آغوش
مرحمت و لطف کشیدہ و صناف اشفاق اعطاف ظاہر کردانید و آن شانہزادہ توفیق رفیق بعزت و احترام از تبریز بولایت شام رشتہ از آنجا بمصر
شتافت و میان آنحضرت و ملک مصر بتوسط سلطان یعقوب میرزا ملاقات و قیام یافتہ و میرزا یکجک از مصر متوجہ حجاز رشتہ
بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف و ضعیف بہ بیول عمان بارہ خوشترام بصوب خراسان و لطف و د چون در عمان مان حضرت
العطایات نزدیک بذالملک ہرہ رسید کوشش ہوش میرزا سلطان احمد داد کہ یکم خروصول فرزند از جہنم شنید و د و حاکم ایشان از آسیاری رجا
سحاب عنایت حضرت باری شمرہ سعادت جاوید بار و گشت و در ریاض تنہای تن و د و مختلف راویہ فراق مرثوہ وصال کلہای مانی و ال
شکستہ سلطان احمد میرزا و مہدی علیا موکب عالی شانہزادہ را با قدم ہشتاق استقبال کردہ عیونی را کہ در بیت الاخران ہجران صفت بہضیت
عیناہ من سخن گرفته بود از نیمہ مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات جتہ صفت شانہزادہ عالمی مقام
بنوفین گذاردن حج اسلام لازم مجاہد لیلی بجا آورده مذکور و صدقات مستحقان رسانیدند و بچنین سادات و قضات و علما و مولی و امر و د
و صدور و مالی براسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و شارقایم نمودہ کمال خلاص و احتضاص طاہر سا خند خاقان منصوب میرزا یکجک را
چند فرسخ استقبال فرمود و از آنقدر عطف و مہربانی ظاہر کردانید کہ زمانہ بر آن منصوبہ بنود و میرزا یکجک غایت فرح و سرور بوطن ناو
خود در آمدہ ہموار منزلت ہرات با فوجی از فلما جتہ صفات بفراحت صحت بدلت و بیشتر اوقات فرخندہ ساعات را تحصیل فیض ال
و تحقیق تنایک گذرانیدہ بہت بر کتاب سعادت اخروی نگاشت و چون محالست کہ بہر غدار درین مرحلہ پایدار بابت قار آمدودہ و قرار
گذارد و شدہ بکس نہ تنوع و ثمانین و ثمانناہ مرض جہر ضرات آن شانہزادہ بلند مرتبہ شستہ معالجہ و دای حکما و اطبا میفہمید و کار
از ترتیب غذا بہ شربہ و گذشت داعی و امید عوالی از اسلام ندای یا ایہا النفل المطہنہ بکوش ہوش میرزا یکجک رسانید و شانہزادہ خاطر
از نعمات دینی و فارغ گردانیدہ بضایف خانہائی ششٹی لافضی کذلک لایعین غرامید نہال مثرہ بخش کذلک اقبال بصرف خفا از پائی رشتہ
وزرہ آفتاب نور بخش خوش کبرج استقبال و دارا و ج کمال وی بخصیض بال نہا و الدیر کردار و الدہ عفت شمار آن شانہزادہ علیہ السلام
بدست اضطراب لباس شکیبائی پارہ پارہ گردانیدہ خود را سجااہ افکند و سیلاب شک تحت التری و دوداہ با وج ثریا رسانید

پست بست غم کیسا چاک کر دے زیدہ خاک لافناک کر دے زخون لہن کر دے گلگون زد واد ایٹان تیرہ کر دے و خاقان حضور بنزل شاہزادہ مرحوم تشریف بردہ سلطان احمد مرزا و ہمیشہ عزیزش آپریش منوہ تجرید کھنچ جہد مطرش اشارہ فرمودہ اعظم املا و نوینان ویتا و گاہ پائیدر آسمان نشان بآئین ملاطین گشت آئین بلکہ تہج جہنمی کہ خادہ بلاغت قرین از تقریر آن بچہ و قصو اعتراف ارد جنازہ مغفرت نڈازہ شاہزادہ رادر محفہ منادہ برداشتند و مقامی سادہ علم و اشراف و اکابر و اعیان و خواص عوام طبقات انسان سیاہ و بشایت روان و ازادہ کوچہ خیابا بعد کاہ شافند و بر تابوت مغفوب رحمت حی لایموت نماز گذاردہ آن کو ہرکان پادشاہی ہرزو کہ در کار زکاہت ہمیں صلیت بنایا فتنہ بود بطریق سنت ہنیر البریکہ الصلوۃ والسلام بخازن خاک سپردند ذکر آمدن بدیع الجہال تکیم ہمیشہ خاقان از ولایت جرجان بصوب خراسان و از دواج خان زادہ خانم بمظفر حسین میرزا چنانچہ در ضمن دفاع ساقی استفادہ میکرد بدیع الجہال یکم کہ ہمیشہ خاقان حضور بود در آن سال کہ ولایت جرجان از حضرت سلطان سید باکر گذشتہ و خطہ اول ایت قباب مشرق بر فراشت پر بدایق سلطان احمد خان کہ از جملہ خاقین شہت قیاق بفرید شوکت و مکت امتیاز داشت آن درہ التاج سلطنت رادرجا الکاخ خویش را آورد بدیع الجہال یکم را از احمد خان دو سپر و یک شتر تولد گشت و آن خاقان عالیجاہ درخت سفر آخرت برسبتہ مہدی علیا جتہ ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمدہ و سپر کلار شہر سلطان محمود خان و کرسیم سلطنت آباد جلد و توقف کرد و سپر خود و ترہبا در سلطان و خواہرش خانزادہ خانم مرا والدہ ہمیشہ را فرمود و چون محفہ زنگار آن مہد عفت شہار بخد و دہرت رسید خاقان حضور جہال نشینان تیق خلافت و شاہزادگان و اماراد ارکان دولت را با استقبال سامور کردہ اند تا بدیع الجہال یکم را بحرمت ہرچہ تمام تر متعز و کرمت رسانند و لوازم نیاز و نیاز سجا آوردند و عظمیہ بدیدار برادران و مادر روشن کردہ و نیکو شہای لایق کشیدہ حضرت خاقانی بظرف عطوفت و مہربانی در ہمیشہ عزیزش بکر سبتہ شرائط انعام و احسان مرغی داشت و در خلال این احوال ای ہمایون ستودہ جہال چنان قضا فرمود کہ سلطان با یقرا میرزا را بدرگاہ عالم بنا طلبیدہ نام حکومت آن مملکت را و قبضہ ولایت امیر نظام الدین درویش علی کوکانند بعد از وصول با یقرا میرزا بہرست بچہ تختان شاہزادہ عالمیکان مظفر حسین میرزا بہرست اسباب طوی و بزر فرائض چار طاق فرما ند و باغ زافان جتہ آن کا تقسیم باقیہ ہر یکی از شاہزادگان و نوینان و درکد حوض آن باغ کوثر مثال از آب عذبت مال لال بود چار طاقی کہ از غایت نیست و زب چیرت روانی سپہر خضر امین و صنایع و محرفات راست کوچہ در باغ را نا گذار حوض از با حشن چھار طاق ہای ترین کا کہیں غایت آئین کارخانہ چین در شکل فرای برو ج چرخ برین کر دیند نہایت بہر و کا کہیں شدار کستہ میا بر آن ہرچہ دل خواستہ و خاقان حضور از باغ جہان را می بآئین لکشی نفل فرمودہ و تہہ ماہ ہر روز وقت نما پیشین باز را زمرقباں با کرکا بہشت آئین و چار طاق خاصہ ہمایون کہ بطلا و لاجور نقش و مصور کشتہ بود و نیز مرعش و نشاط می نشست یکہ از امرای و شاہزادگان و چار طاق قضا خود و کرکا کہ شہر راجہ ریجانی و استماع الحان غانی قیام نمودند و روزی کہ طوی بزرک موقع سبت در ساعی کہ اصحاب شچم و اکابر ارباب تقویم حشیا را نمودند نہایت بمظفر حسین میرزا ختار بتقدیم رسیدہ دست عنایت حضرت خاقانی را در دولت و نوینان و مقربان حضرت سدرہ مرتب را خلایع نغیبہ پوشانیدہ بعد از انقضای تذکر زانی از آن جشن و سرور و وصول مظفر حسین میرزا بحد و بلوغ رسید خاطر آن حضور متوجہ آن شد کہ خان زادہ خانم و شربدیع الجہال یکم را با وی در سلک دواج کشد و فرمان ہمایون بہرست اسباب آن کار نفاذ یافت و کرت و یکہ دستور مذکور باغ زافان مرہبستن چار طاق و سایر مہوجات سرور و سورہ بوقیہ پیوست و در اوایل شہ اشقی و فقیرنہ ثمانا نہ ساعت مسعود و زمان محمود سادہ و قصات و علما در مجلس شرف عالی جماع نمودہ جناب شیخ الاسلام و لانا سیف الدین احمد العمازانائی و دو کوہرکان کامرانی را با یکہ کرکا بہشت و در آن محفل شرائط نیاز و نیاز و الباس حضا بہشت آئین چنانچہ باید و نشاید بتقدیم رسیدہ ہم درین لیالی میان ابوالنضر مظفر حسین میرزا کی کورکان و خانزادہ خانم لوازم زفاف بوقیہ انجاسید پست چو جان و تن بہرست زانسان کہ جان زن نشد فرق تن زانجان و چون سنت از تعالی و دن تجہلست اللہ بتدبا ہماورہ قضا آن بود کہ در وازنا پادار و دنیا ہرچہ معارف جراحی باشد و ہر محبتی تسلیم معنی ہر سوروی قرین غری و سرور و متصل بغم جان گذاری بود در خلال این احوال پادشاہ جہد خضال با یقرا میرزا برض اسماہ تہلا کشتہ بجوار مغفرت غرضی اشغال نمود اینمنی موجب ملال خاطر ستودہ آثار خاقان پہمال شدہ چنانچہ کہ دستور است بسو کوری و تعزیت داری قدم فرمود و بعد از اطعام و شام و خات کلام و الجہال الاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اوس میرزا

جلد هفتم

در حکومت علی شیر نوائی در شیراز

روضة الصفا

و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و شهبان آنحضرت را بجمع کرد تا به زلباس تعزیت بیرون آورند و در استان آن سال قبل شلاق مرد و دیاب متبذبا عددان و تشید ساس صلاح اهل طبلان بدستور محمود اتمام کردند کفار و در سرافراز کرد و ایند خاقان منصور وزیر منظور برای و تدریس که علی شیر را بحکومت استرآباد و در استان سمنانی تعیین و ثمانا که خاقان عالمیکان در در شاه جهان طرح شلاق مذاحه بودای ممالک آرای چنان اقتضا نموده که امیر معول بعد از فوت امیر ولی بیگ الی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال ایشان آمده و در خدمت باشد و غیر آنحضرت سلطان امیر نظام الدین شیخ قلی حکومت دار الفخ استرآباد و سرافراز کرد و چون مکتون ضمیر میرزا با میر صاحب تدریس در میان نهاد بنابر فرمود سلطان خاطر عاظم بعد مکتول ممالک خاقانی و کثرت شفق بسلول طریق مضیات بجای بقبول این امر زبان بخشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا بجناب روی توجه بدینجا آمد و در دوازده سال زمان با کارگاه عالم پناه امیر با علی و امیر بدرالدین همراه بود و چون بنزدیک استرآباد رسید امیر معول الشیر باز گذشته علم غریت بصوب مرو و فراخت و کلفشان استرآباد و از فرزند امیر عدالت نهاد و غیرت افزای کلستان ارم که تسلاوات و علمای و اعیان و اکابر و کلاشتران جرجان با صنایف الطاف آن امیر سروده و اصاف مشعر و مباحی شدند رعایا و مزارعان پس انوار معدلت اقتضا از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در میعاد امن و امان بفرخت نمودند حکام ولایت مازندران و رستم را و کیلان چون جبر حکومت استرآباد شوند رقبه بقیه اطاعت و آورند و در سل و رسایل استرآباد و رستم اندوخت لایقه و تبرکات رایقه ارسال شده بود اهر اخلاص خود را بطریق عرض نهادند و در آن اوقات که خطه استرآباد مستقر تحت آن امیر با حمت بود پادشاه عالمیاه خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا خاندن معتمدان بخندان با خلع فاخره و شوقا و افزه با آنجناب و آنکه و آیند و فرامین عنایت آمیز و مناسیر رحمت لکن فرستاده کمال محبت و مودت بطور رسانید و مقرب سلطان ایلچیان و تمامی سالکان مسالک جهانبانی را اسباب انعام داده و بجایه و زرنوازش کرده و فراخور محبت بلند خویش محبت یعقوب میرزا و حکام کیلان و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و تفصیلت معدلت و رعیت نوازی بر سر بر آن مملکت ممکن فرمود و در آن زمان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرد و منور داشت و نوبت دیگر خوابه مجلد الدین بمسند وزارت پانهاد و علم اعتبار و اعتبار بر فراخت و چون خاقان منصور فصل زمستان را در در شاه جهان پایان رسانید مانند آفتاب ثایل پست الشرف خویش شده بصوبت السلطه برات خراسان و در آن شاخه فضل الدین محمود بنور فراست داشت که عنقریب خوابه مجلد الدین محمد در صد و ششام آمده و اربعه صادره و مواضعه قبل خواهد کرد و ایند بجهت تخلص خود تدریسی اندیشیده به آنجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسر کار استرآباد و در فقه محاسبات سنوات سابقه را مفرغ گردانم و بقایای اموال یوانی را محصول سازم خوابه مجلد الدین محمد بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خوابه فضل الدین باشد معایب و اراسان خاطر نشان خاقان و الا که سازم او را اجازت داد و خوابه فضل الدین مانند نیز خانه بجان بسته با استرآباد و شتافت در رعیت آن خوابه بلند مرتبت کو کبکجه و جلال خوابه مجلد الدین محمد بدرجه کمال تصاعد نموده جمع صد و دوازده و اکثر نوینان و امار که ملازمت آنجناب عالی که رسبند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشوران از دست انداز عثمان یوان نجات یافته در میعاد عدالت و نصف فارغبال نشسته و خوابه مجلد الدین محمد متصدیان اشغال در مصداقه کشیده هر کس در وقت اعتبار و اختیار خوابه نظام الملک خوابه فضل الدین را موی پادشاه داخل داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرت و بدن میر سید فود آورده و لا جرم در اندک مدتی دو صد هزار تومان کپی از بابت امرا و وزرا و جلا دیوان عالی و بھامان تحویل آن در خزانه عامه مخزن گشت و اکثر نویسندگان تبادان و محتاج کشته کار ایشان بدینجا رسید که از فرط محاسن هیچ عمل در ایریا را بنود که یکدینار و یک من بار از رعیتی بر سپیل رشوت بستاد و از کمال سیاست هیچ احوالی زهره داشت که بمقدار سر موازای بیازاری رساند و خوابه مجلد الدین محمد هر روز صبح تا وقت پیشین همت بر فیصل ممالک سلطانی و سرانجام امور دیوانی می کماشت بعد از آن تا بنزدیک شیش طاغیه از افاضل روزگار و علمای عالمی که در صحبت میداشت و سخنان بزل نیز لطایف طرب بخیر بسیار میگذاشت و هر کس در این باب بیشتر مبالغه می نمود نزد خوابه مقبول تر میگشت و در دولته آن مجلد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمه کونا کون و فاکته متاخیر و ولحم طریما شستون مبالغه فرمودی و متمم السلطه با وجود این فعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت شد خوی و درشت کوی بود و مانند کفری غضب بر فراجل استیلا یافته زبان به فحش و دشنام میکشید و امرا و ارکان دولت را بهر بزه بکلمات نامولوسی میربخانید و اثر بد زبانی و اکثر با محکیان و مقربان استان خلافت ایشان میر

و از مضمون کلام میفرماید و لو کنت فظا فلیط القلب تشغوا من حوکه غایت غافل بود و در تقضای غموی و کمالین الغیظ و العافین عن الناس سبیه
عدول نمیدوید با علی بن ابی طالب که مرگد و شش بر میان جان بشد و در کنگاه مگرد و غدر منظر فرصت نشد و بعد از آنکه آنجناب سه سال در محال
جستیار و استقلال اوقات گذرانید معاذ و معاتب شد و از خراسان فرار نموده در راه مکه مبارک بریض گشته به عالم آخرت انصال نمود
چنانچه از نصن حکایت آید به توضیح خواهد انجامید ذکر بریا ضحیان خرامیدن والده بدیع الزمان میرزا بعد از طلاق خاقان
والده بدیع الزمان میرزا سلطان یکم جنت میرزا سخر ملکه شد غموی و درشت کوی بود بواسطه علوسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقانی
بلند نمیدوید و هرگاه که آن پادشاه عالمیجا منبت با بعضی از خواجین زیره چین الشافعی شتر میگرد یکم از محال غیرت و خشم شده نهایت خشونت
با خاقان و از خلعت سجای آورد و چون این معنی از حد اعتدال تجاوزت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش در گذشت بنابر
علی بن ابی طالب ملکه حشمت انما در غایت خزن و مال روزگار میگذرانید تا در شهور سه ثلاث و یقین و ثمانه در مریض شد و بریا ضحی جنت منزل گردید
سلطان بدیع الزمان میرزا بلکه جمیع شاهزادگان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت یزداش را بعلیقتی هر چه متا سر پوشید و در کعبه مدینه
برید که بنا کرده و معمارش بود و دفن نموده و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری تقدیم رسانید و گنج رفیق خواجہ فضل الدین
و آمدن امیر کبیر از استرآباد سیاه سیر خلافت مصیر خاقان بادین و داد و استغنا نمودن زامارت آن سرزمین
چون خواجہ فضل الدین محمد چند ماه در ولایت استرآباد در ظل غیایت و رعایت میر نظام الدین علی شیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات
گذرانید خواجہ محمد الدین محمد که تصرف و تخصیص خود را از جانب و خاطر نشان خاقان مضمون کرده بود و فرامین مطاعه در باب طلبش در القع استرآباد
روانگردانید خواجہ فضل داشت که اگر بایر سیر بر علی معاودت مینماید نایره غضب خاقانی که بیا و سعایت خواجہ محمد الدین محمد استحال شد
خرمن زندگانی و در استحقاق خود که داند لاجرم چاره جوئی گشته بعد از مایل اندیشه بنا بر استصواب میر نظام الدین علی شیر متوجه عراق و دیار
شده و پس از قطع منازل طی مراحل شرف ملازمت میرزا یعقوب و ریاضه مشمول لغام و احسان بیکران گردیده امارت قافله حاج براسه
مصلوبانیش موقوف گشته بدان واسطه که در آن حج اسلام و طواف روضه منوره خیرالانام علیه الصلوٰه و السلام دریافت و قرین حصول مراد و مرآ
بعراق و در بایجان شافقت ما نظام الدین علی شیر چون مدت یکسان خطبه حرجان بضبط امور ملک مال شغال نمود اشتیاق ملازمت خاقان
و از کرمت بر میسرش غلبه کرد و بعد از استخاره امیر بدر الدین را در استرآباد قیام مقام گذاشته بدر السلطنه هرات فرامید و دیده بدیدار خاقان قیام
منور گردانیده التماس نمود که بایالت آوالت بدیکری از کارکان دولت موقوف کرد و تا پیش ازین آنجناب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت
اعلی این طلبت بفرمود قبول فرمود و در اندیشه و مقرب السلطانی بفرغ بان در وطن با لوف و مسکن معهود اوقات نموده بواسطه ترک مارت و منصب
بروز جاه و منزلت و تعظیم و تخرش و افتخار و کاما کجائی رسید که خاقان مضمون با مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را بر این موجب بقل می آورد و جناب
بهیت مآب معالی یاب زبده اربابین و دولت قدوه اصحاب ملک ملت نویسنده انحرافات موفی المرات رکن السلطنه و اعتماد الملک
و لد و الدانی مقرب حضرت السلطانی نظام بحقیقه الدین علی شیر ضاعف الدین توفیقه القصد بعد از انکام علی شیر از حکومت استرآباد
نمود و باریکه امیر خواجہ بایالت آن مملکت توجه فرمود و اگر خواستگاری نمودن مخدیره پسرده عصمت بنت میرزا الغ پیک
بنت میرزا سلطان سعید را از برای اختر برج ششم باریکی شاهزاده محمد معصوم سبع جا و دجلان سید که شاهزاده میرزا الغ پیک
میرزا سلطان ابوسعید پسر پسر محمد در دپیت و چشم و آتوی و دم شکار و دوبر و دوشتر و دوشکار و دوبر و دوشتر و دوشکار و دوبر و دوشتر و دوشکار
که آن پریچه و دیکمال کخاج از دواج شاهزاده محمد معصوم بریاند بواسطه آن بعلت میرزا الغ پیک انفع و مبابی کرد و از بنا بر آن قاصدان سخن
با محف و دیار و از آن جهت میشت آن مدینه الغ پیک میرزا فرستاد ایشان بعد از طی منازل قطع مراحل و کمال شرف ملازمت آن پادشاه
و ریاضه بعبارت لایق دای رسالت نمود و نیزه بچ سلطنت و جهان بینی را برای در می و ج خلافت و کشورستانی خواستگاری فرمود و میرزا
الغ پیک آن مجلس بجزاجات قرون گردانید و چون خرقه قبول آن دختر فرستاد بر السلطنه هرات رسید خاقان و الا که بجهت ترتیب طوی
بستن شهر و کوه فرمان فرمود و زمین لان تا باغ جهان را می کوه چاه و بازاری را آیین بشد و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره قضات
و اشرف قضایا و مجلس بایون نشد و متعاضای شریعت آن دوشاهزاده حشمت قرین را بیکدیگر عقد بشد که هزار در عرض میان

نمودن امیر مغول زجاده مستقیم و مخالفت نمودن سپهر آئین بجهت خاطر خیر المملکت و الدین چون امیر علی شیر ز ولایت تبار
استقامت و سلطان حسین میرزا با دیگر حکومت آن مملکت را با امیر مغول و در جریان با هم فرمانفرمانی اشتغال داشت رجوع نمود فی سبب سرکشی
سبعین و ثمانیانه حکم جایون صادر شد آخر الامر بواسطه تحولات لغزانی و تزیلات شیطان و عصبانیت و نافرمانی بر پادشاهی بسته و بجای امیر
تنگی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجہ فخر الدین در ساخت بدست پیشروی اواب نشسته و فساد برکشا و عیاجیب سید کمال الدین اجل که بعلایق
طهارت ذیل تصافات و بکذا و درون حج اسلام فایض شده هشتاد و چهار مرتبه از محل زندگانی طلی نموده بود و در جبهه شهادت رسا
و خواجہ شمس الدین کرد که صاحب دیوان امیر نظام الدین علی شیر بود و در آن وان بضبط سرکار خاصه شیر لفظه انتخاب اشتغال داشت از نصب سید
کمال الدین پاسته دام اجل ساخت امیر محمد امین در قفا چون این حال مشاهده نمودند از روال الفح استر با دست و بهرات کشتی کیفیت حال عرضه دا
نمودند خاقان مقصود از کفران نعمت امیر مغول تعجب نموده زمام سلطنت استر با و در قبضه قدرت را هزاره کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت
روی توجہ با منصوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان که بخت و در سنده و تعیین و ثمانیانه سلطان یعقوب میرزا و از منظور نظر
عنایت و التفات گردانیده و در سبک امای عظام امیر نظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند ماه و در ظل تربیت میرزا بایستاد و در روزی که شایسته
بعضی از اعضای دولت قحطانک اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق پیوفانی نهاده بخانفان پیوندد و اما در وقت تسویه مصروف غامت کفر
نعمت شامل حال آن مکتوبه فعال کشته صوفی ضلیل که راق و فاق مهمات میرزا با تقریب و کیفیت غزیت و استماع نموده و ساعت آن
نک حرام امین خود طلبید و بضرب عنقش فرماداد رخنه کر ملک سرانگنده به کشتی و تقریر و موافقه کردن خواجہ محمد الدین محمد
خواجہ نظام الملک است و آنوقت که خواجہ محمد الدین محمد در کمال قدرت و جمیعت مهمات ملک مال پرداخت اگر چه خواجہ نظام الملک چندگاه
در متابعتش بود و کامیکند ایند آخر الامر مانده بای و شبکه اضطراب فساد و عریضه در باب شکایت خواجہ محمد الدین محمد نزد خاقان مقصود رسد
آنحضرت بنا بر التفات و عنایت آن صیغه ایجنس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون بر توشعور خواجہ محمد الدین محمد بر کرد و نزد خواجہ نظام الملک نشاد
هکلی هست بر دفع مشا و مقصود داشته جمعی از اشترک عمال بر تقریر و لغز نمود و ایشان در مقام قبل و قال آمده و عدم اشتقاق پادشاه مدد علت شد
خواجہ نظام الملک مع اولاد و اتباع و شجاع معیند و مواخذگشته محصلان بهرام صولت اتجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجہ راجه متوکلان
اثانت یکروز در چهار سروق بلده هرات قید گردید و چون یز و اضر خواجہ صفت شمار از حد اعتدال در گذشت و تمام جمیعت و مملکات ابلع و خواه
وجوه هرات و اطان گشت خواجہ محمد الدین محمد ترحم کرده اشارت فرمود تا بنزد پادشاهی خواجہ نظام الملک برده باشند و او مطلق العنان که شد بنقد
این حال نایره رشک جسد و کارکانون درون مرادار کارکان دولت آغاز شد خال کرد و با هم اشتقاق نموده قواعد عهد و پیمان را بظاظ ایمان مکتوبه
که خواجہ محمد الدین را از فضل و امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بمع خواجہ محمد السلطنه رسیده بخاطر شرط خطور کرد که چون دست از سر انجام مهمات
سلطنتی باز دارد و متحمل است که نوثیان عظام و مقربان بارگاه سپهر عظام نوبت و دیکر از نظام الملک بر سریر وزارت نشاند و خواجہ نظام
الملک را در خلوت طلبیده گفت که من کرت دیکر ترا بر سر وزارت ممکن میگردد و نام و نام قطع فصل در وقت و وفق مهمات دیوانی در قبضه داری
مینم بشرط آنکه لازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بخالفت و عصبان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت بدم و ثابت قدم بود
با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یکا نکی نپردازی خواجہ نظام الملک این معنی را دوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجہ محمد الدین
کرده اساس معاهده را بنظم سخا ساحت روی سبب انجام مهمات وزارت آورده کشار و در سرکشی کردن امیر و پیش علی برادر امیر کبیر
نظام الدین علی شیر و رقبه الاسلام بلخ چون امیر نظام الدین در پوش علی بکرات و مرات از نفقات استماع نمود که اعتبار و اختیار
خواجہ محمد الدین محمد مرتبه رسیده که اصلا برادرش امیر نظام الدین علی شیر در هیچ معنی دخل بنماید بلکه در هر معنی دخل میکند و جانب تقیض گرفته و
عناد میکند و بدینکه اگر چندگاه حال بر این منوال باشد شاید که منزل خدام امیر علی شیر را و سرایت کرده از حکومت معزول شود لا جرم خاطر
بر آن قرار داد که خاقان مقصود را متنبه سازد که اگر دست خواجہ محمد الدین محمد را از دامن غر و جاه امرای معایت پناه کوتاه نگردد و نام غیر معلوم
طریق خلاف خواهد بود آنکه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در نول و بلخ اسم حکومت داشت تدبیر کرده فرمود تا مهر جایوز را بکند و در نشا
در باب طلک هزاره و قلم آورده بان مقرر موع ساخت و نزد آنحضرت فرستاد امیر ابراهیم حسین مقصود فرمود که آن نشان از کفر غایت قافا

صد دریاخته بنابر آن توجیه بطرف ابراهیم بن ابی طالب بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر ویش سلیمان را آغاز شد که در چون از حسین میرزا
 بیایه سیر اعلی رسید و کیفیت حال غدار امیر ویش علی و آنچه گذشته بود خاطر نشان خاقان حضور ساخت که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود
 رابط موافقت استحکام یابد هم بلج را فیصله یابد و ادلاجرم فرمان فرمود که امرای عظام هرات غزو فراهم آوردن لشکر اشغال نمایند در آن شانزده
 از مرغلوف امیر ویش علی چون ملال را خاطر داشت بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان گذارید که عجب حالتی است که در ویش علی طریقی را
 مسلوک داشته و ایچه کشی دارد و مقارن این حال خواجیهات الدین محمد ده دار که بفرط کاست و کمال فهم و فراست بی نظیر و زکار بود و پیوسته
 بصیق کلمات هرات مطالبات فرج انجیر رنگ ملال از رات خاطر همایون میرد و پیش آمده گفت شما بجهت بی ادبی این غلامک کتابدار این بخت
 الم بخاطر راه ندید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلج رفته علی سرع احوال آن سلاسل اعدال بخدمت میرسام خاقان منصور از نشیندن سخن رخنه
 خواجیهات الدین محمد را اجازت رسالت بلج فرمود و او بهما روز پنجشنبه استیصال توجیه ملاقات امیر ویش علی گشته بعد از آنکه نامی را مانت نصر
 آیات بدلتوب در حرکت آمده کوچ بر کوچ بر غایت شافیه از آنجا توجیه بحث خاتون شد و خواجیهات الدین چون بلج رسید امیر ویش علی را
 بر اندیشه کرده بود ملامت نموده از وفات کفران نعمت تحویف فرموده بغیایات خاقانی امیدوار گردانید و آنجا برادر از اطراف خلاف نداشت
 پهنایت دست داده و صحبت خواجیهات الدین محمد با استقبال موکب مقرران و آن کشت و چون به چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجیهات
 روز دیگر در کشت خاقان رفته امیر ویش علی را با کاه همایون در آورد و چون دوسه روزی ملازمت نمود و غبار افعال که داشت بر لال امرام
 پادشاهانه فروخت التماس کرد که خاقان منصور بدینجا بن تشریف حضور را رزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته سمیت بر استیفا و لذات شحات
 امیر ویش علی را سباب تمل و تکلف امتحان حاضر کرد اینده که دیده بندگان از نظاره آن حیره گردید و جناب مارت تاب در آخر صحبت لغو نامعدود
 بنظر در آورده تمامی حیره و قبه و بارگاه و سباب تمل با فرشتها ایریتمین و اونی صینی و زرین و یمنین شکشک و در ترفین این نیکو خدمتی موقع
 قبول یافته حضرت خاقانی نسبت با آنجناب لوازم الثفات و غنایات بجای آورد آنگاه خاقان حجه کوچ بر کوچ بر توجیه بلج کشت و بعد از وصول چهار
 باغ امیر ارغون که در ظاهر آن بلده است از مقدم همایون مزید حضرت و نصارت یافت آن رستخان قشلاق و آن مکان اتفاق افتاد و حیا انجیر
 حصار شادمان در خاطر نشان و ادلاجرم همچنان قمر سیرجه استیصال لشکر با بجانب امیر ویش و النون ارغون و سایر امرای ولایت روان کشتند باند که
 زمانی سپاه بسیار و عسکرها همایون حضرت نصرت شمار جمع آمدند بیت بسد شد برگاه و آنجا بخت که هم با کمر بود هم تیغ زن کفار در غارم شد
 خاقان منصور بجانب حصار شادمان تخییر ملک سلطان محمود در اول فصل بهار خاقان منصور عزیمت تخییر ملک سلطان محمود
 میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علی شیر را در بلج گذاشت با سپاه موفور و اہبت نامحصور و در منزل با شایه بنصرت فرمود و بعضی سپاه طفل و سکا
 مشغول کرده و در آن روز بنابر اہم و امیر علی در ویش مواخذ شد و خاقان منصور را و اصحاب جمعی را ز اهل اعتماد بجانب بلج باز گردانید تا در قلعان بلد
 معیند و آنگاه ولایت نصرت پناه عازم اربنک کشت و چون سلطان محمود میرزا بر این معنی و قوف یافت با لشکر تیغ کدو جوش و از انحصار شادمان
 پروان آمد به حال چغیانان تحصیل حجت و خروشاہ را از بندش خود طلبیده برادرش امیر ولی و پیروی را بجا فطنت آن بلده مقرر ساخت و چون قصه
 اربنک از فرزندول حرم و حشید فریبک شک افزای پھر فزود رنگ کشت سلطان و پس و میرزا جہاگیر برلاس با فوجی از جنود آزاب کشت و تاجش
 عنان کیلان باز نگشید و اموال متوطنان تجارت را راج کرد اینده سالما غانما باز گردید آنگاه سلطان حسین میرزا خواست که آزاب جو رنوده بصوب
 معسکر سلطان محمود میرزا توجیه فرموده قدم در میدان مقابل و مقابلہ نمود چون بسبب مرض لغزش جمع المفاصل مجال سواری نداشت و امیر ولی
 در قندلایت خلاف حمادی افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باغ نصرت همایون شد و کشت و دشمن را در عقب خود گذاشتن از رجا
 طریقہ خرم پروان و کست بعد خروشاہ که در شد و مظرف و صفت نیست که گذرانی آمود را بجا فطنت خواہد نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت تاثر از غیور
 مانع خواہد بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت مترد و کشته ناکا امری دست داده و صاحب رای امیر محمد بوضوح پیوست حرکت نصرت
 بجانب شد و اتفاق افتاد تیسرین این حال آنگاه امیر ویش شجاع الدین ارغون بموجب فرمان از طرف مین و او توجیه ملازمت خاقان منصور بود
 نصرت آنحضرت از بلج با فوجی را سپاه شریک با آن بلده رسید ز غایت غرور پیش از آنکه تہ سپاه هزاره و نوکد و بدو پیوند داشت نفر از دلیران
 جلالت اثر و بار بیک نهاد و خروجه و قتل لشکر امیر ویش و النون بقدر رسیده امیر علی با بعضی مدر و مکمل مسلح سر را با آنجناب بگرفت و امیر ویش و النون بعد

وصول بدینجا اکثر مدت دشمن نیندیشید مستعد نرم و پیکار کردید و هر چند جمعی از دولت خوانان گشتند که چون مردم ما در غایت قتلش با این سپه
 رزم خواه قدم در میدان قتال بنماید بخدا این سخن بجای نرسیده آن شیربشہ شجاعت بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در محله اول معیرت میل و جمع
 گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدای بسیار بودند ملازمان امیر ستم نشان فرار بر پیکار هشیار کردند و سپاه قتل را بخوابان ریسان گرفتند
 متواری زخمی بر سرش زد و چنانچه از پشت زمین بروی زمین افتاد و سایر دشمنان هجوم نموده او را کشتند و امیر ولی سید مظلوم را در دام خود گرفتار
 دیده عثمان بصوب قتلگاه رواند و جراحان علیکده و معالجین زخم امیر و المون اشارت فرمود و چون این خبر بعضی خاقان رسید خاطر شرف علی را
 فریافت که تخت بطا هر چند شش تا شصت مهم برادر خسرو شاه را فیصل و بد آنکاه روی سلطان محمود میرزا مندا لاجرم اردوی کیمهان پوی از اینک کج
 کرده متوجه قتلگشت بعد از طی منازل بطا هر بلده رسید و کن راب نیکی مضرب سداقت سلطنت و اقبال شد و عساکر طفره تا ترن شد و در میان گرفته در
 بابر قلعه مقابل سرکوب سا خند تیر دلد و زترک بر تارک سر کشان مید و دخت و پیکان خارا لکدا شعلات جان سوز در قضای هوامی فروخت و چون
 سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از اینک معلوم نموده و قصه محاصره و محاربه قتلگاه را شنید و هزاره سواران و لیلان روزگار بجای آنکنا
 نامزد کرد و سرداری آن سپاه محمد علیی بوغا که از بسیار امارت جبار برید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مغفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر طفره بخاک
 منصور شوخ چون زده دست برد نماید و محمد علیی بوغا تکفل آن خدمت شده در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از خبر غیر شنید از آب آتوم عبور نموده
 نیم شبی در کنار اردوی همایون رسید چون لشکریان موکب کردند مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فرزندیک یکدیگر فرود آمده بودند و خیمه
 طناب بر طناب کشیده محمد علیی بوغا شناخت که بجسر فیروزی شرد و آید خیال آنکه هرگاه سورن اندازد شاید جمعی از عساکر حضرت تا مرقوم در میدان
 مقابل و مقابل بنهند و بدن جهت نفقه دارد و وقوع یابد آغاز فریاد کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صفت شکن رسید فرمود که تاجان جبار امار
 بهادران رسانیدند که اصلا از خیام خویش پر دین نیانند و بغیر از دغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد علیی بوغا دید که فایده بران غوغا ترست
 دم در کشید و عثمان دبار بصوب کن راب گردانید بعد از آن خاقان منصور نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت فرمود که با سه هزار سوار تبع لکدا
 از عقب محمد علیی بوغا نهضت نمایند و ابوالمحسن میرزا بر حسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر ارسال داشت
 و ابوالمحسن میرزا در کنار آب بخالفان رسید و در ساعت لیلان موکب علی بیاد محله آتش قتال التحاب اند و محمد علیی بوغا تاب مقاومت و مجتهد
 خود ندیده عثمان بوای فرار کرد و این وقت که دشمنی شسته خود را از رویای بیجا بسا صلح نجات رساند و در محلی قدم در غیب نهاد و تیر عمر
 از پشت قضا کشا و یا فته زورق جیات و را غریق لجه فنا گردانید و نیم فتح و خطر از مصعب غایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا زنده و زبانه
 علیی بوغا و پیشتاد و لغو در کنار آب سرباؤند و جمع دیگر زخمی بکمان قادران از آن دلاوران روی بجالم عقبی نهادند و دیاری همچون از خون زکشتگان
 زکحل بدیشان گرفت و ریک نامون راب میاری جسته آنروز بر کشتگان کشتن ستادی پذیرفت و شاهزاده مظفر و فتح و فیروزی و بجکر بایون سعادت
 مژده خاقان منصور ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار را شاهزاده پیشانیش بر کشت و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا در پنجه تقدیر سیر
 و شکایر شده بودند بخشید و از کنار آب بیک کوچ فرموده و چهار باغ خسرو شاه که بیرون قتلگشت منزل گردانید که کیمهان معرکه محمد علیی بوغا بار روی
 سلطان محمود رسیدند و نزد پادشاه سعادت شما تحقیق انجامید که در مناخعت خاقان منصور غیر فریاده متصوینیت و رباب تمهید بساط مصفا
 بدایع الفاظ لطایف معانی از آسته چنانچه هر چند که سلطان محمود میرزا صلیب خود را که در پس ده خلاف مستور دارد و رسکال زد و واج
 خواهرزاده و جویدر محمد میرزا کشیده بدلا سلطنت هرات و نند و بحال الوقت امرا و قتلگشت دست ایشان بدان رسد بر سبیل مشکش ارسال رانند امیر
 شجاع الدین اولون ارغون را از قریه غم نجات داده و تحملی مکرر مبارکاه عالم پناه رسانند آنکاه موکب کردن مراتب روی بقصر سیر جاده و جلال
 آرد و سلطنت مملکت جبار شادمان و بطنان و بدیشان و قتلگشت را بدستور محمود میرزا سلطان محمود کدازند و چون این خبر بجهت اثر برادران و حاضر
 شاه رسید مظنه کوس بشارت بغیرت کا نا امید رسانیدند فی الحال امیر شجاع ذوالنون را فرود از مجلس پرسون آورده و خلع نفیبه پوشانیدند و در
 اعتماد و استغفار قیام نموده شکستهای لایق و مشوقات راقی مرتب ساختند بدیکاه خاقان و الا جناب نخست تاد انداخت حضرت امیر ذوالنون را
 نظر رحمت گردانید و پیرش فرمود استجاب تقبل قوام بر خلاف سیر قیام نموده زبان نیاز شفاعت امرای قتلگشت و مصلحت و مبدول افتاد
 و جهت امیر ولی خلعت طلا و دوزی فرستاد و هم در آن ایام امیر بزرگ تردی با غلام سب زرو و نفاست کات دیگر مغفوع و مباحی قضی المرام روی

میرزا سلطان محمود و دو بنابر نگه دیار صلح سماعی جمیعاً تقدیم رسانیده بودند که پادشاه عالیجاه نیز خجاستادت پناه را مسئول احسان پیکران کرد چون خاطر خیر خاقان کشور گیر از این واقع و امور فراغت یافت عثمان را محبت بطرف قبه الاسلام بلخ تافت و شطاطتکار از ضم فیض آثار بریزد و امر او مشکریان تمام صحرا را احاطه نمودند و بیکر روان شده چند روز جانوران شکاری را نذند و در منزل بابا شاه بود و پانزده هزار آه و پنج صحرای جمع و شاه هزار دکان عظام و امر از زخم تیر و تیغ و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکرها را نامور ساخته تمامی آن جانواران غرقه بخون ساخته و خاقان منصوبه قبه الاسلام بلخ شافت حکومت آن مله را بدو رج کاسکاری حیدر محمد میرزا زارانی داشت امیر مبارز الدین محمد ولی یک حاجت پیش نهاد در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه سرتیر سلطنت شده که مکار و کارگران از آب مرغاب عبور نموده و از پنجه که نهشته سعادت اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک مانی سلطان این سر را چند ماه پهلوی بر سترا توانی نهاده متوجه ریاض عقبی که دید خاقان حضور از وقوع این صیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت ملازم تفریت پر داشتند و از سلطان و پس میرزا یک پسر نام محمد سلطان نام ذکر سر انجام مهمات دیوانی را خاقان کرامتاً نظر کرد و در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک گذاشتن خواجه مذکور در انتقام خواجه محمد الدین محمد کوشیدن چون بسبب اتفاق امر ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه محمد الدین را از داخل در امور ملک شل عافیت و زمام امور دیوانی و سر انجام مهمات سلطان بکف کفایت خواجه نظام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک با علی دارج اعتبار و جشیرا ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت بر تریز و روزی چند منصب شریف دیوان علی شرف شده بود بعد از آن در جگر امرای عظام مهر زد و دست تصدی و در ترقی و تقصیر بسط و حل عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر اموال و صد و رطوعا و کران را مرسل طاعتش بجای آوردند و در ارتکاب مترویش سپرده و نشان در فرمان طاعه نقیض را این ابد و القابره قلمی میکرد و بی شایسته تکلف خواجه نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود و نسبت پیشانج و علمای ارات و اخص تمام ظاهر میکرد و هر که حاجت دربان برد خانه خود نمیکشید و هر کس را نمیپوشید می اندرگاه میخواست پیش خواجه رفته حال خود را عرض میداد و اولاد و حاجی و خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک و جوان بودند بحسب صورت و سیرت آراسته و نهال بود ایشان را صفات و سیمه و صفات و سیمه پیر گشته و خواجه کمال الدین حسین بچودت طبع و حدیث و ذهن سماحت پسان و طلاق لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین با وجود این و صاف در میدان جلادت و سپاهی کرمی کوی مسابقت را نشان قران میر بود و این دو بزرگ نام در زمان مارت و چشمیاد بر بزرگوار که در سلک مقرران خاقان شطرنج بودند و همواره حاجت فرق نام بعضی سیاست و مهمات خاص عام را سر انجام مینمودند چون تفریت نیابت خواجه نظام الملک اولادش درجه کمال یافت بنابر آنرا که از خواجه محمد الدین محمد در خاطر داشتند و شمرند پیمان و ابر خاقان نسیمان نهاده و پیرا سیر علی کاجی زبان بختش میکشاند و محاسن افعال آن خواجه استوده خصلت و حمیده بصیرت را در صورت متعجب باز نمودند و کثرت قول و اصرار می نمودند و قواعد سلطانی نسبت بخواجه محمد الدین محمد سمیت اجتهال پذیرفت و انتخاب متروم شده و نوشته اخفا منزل کردند و امرای بلاس شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جت و تحفه تبرکات نزد ایشان فرستاده و بر لاسان در مقام معاونت انتخاب آمدند و چون خواجه نظام الملک را این معنی و قوف یافت تقریبات انجنت و بقلم تیسر بر لوح ضمیمه نامه یونان بگذاشت که در بزرگ فتنه زامیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان و پس میرزا پخت نموده بودند که هرگاه احتمال میبایست قصر زندگانی خاقانی راه یابد و باسلطنت در اند و استماع قضیه مذکور و جنیمه بخش گشته کردن امیر محمد و امیر جهانگیر را بخود محمد گردانید و با وجود این دو امیر خواجه محمد الدین محمد بحایت امیر محمد امیر جهانگیر قانع گشته بجناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی رجوع کرد و انتخاب خاقان کامیاب ملاقات فرموده و بعبارت لائق معروض داشت که در خلعت خواجه محمد الدین محمد دو مهمات پادشاهی تسلیم معمولی ملک خوشنودی رعیت و سپاهست و اراتر مت پیدا نمود و بخانا ارباب غرض دیار باب و غناید شود خاقان منصور زبان قبول گشاده جناب مولوی آنچه گفته بودند و نشود بخواجه محمد الدین محمد پیغام نمود و خاطر خواجه طمیس نان تمام یافته روز دیگر بغضا طوبی سرفراز شده پست هزار دینار یکپیک مشکین کرد و بنور فراست در مجلس اول سوا مزاج شهر یار را نسبت بخود دهم نموده از پیر و نبدن شیمان گشت امان بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت ملازمت نموده هم در آن هفت روز در جمع که حضرت خاقانی در چهار گوشه که در حوض بزرگ باغ جهان آرای در بزم عیش و نشاط نشسته بود

جلد ہفتم

تَقْوِضُ اسْتِزَابِ بَيْعِ الزَّانِ مَهْرًا

الصفحة
روضة

[illegible]

محمد بنابر و نورالحادی که نسبت بخواب مارت بآبی داشت متوهم شده علم غریت بلکه نیریت بصوب قندرز فرشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا
مرحوم استغفار الصباح الیاف العلم خواجه جلال الدین غفر کشت و مقارن این حال ایت هایون خاقان پهلان بجانب حصارشادمان
در حرکت آمد سلطان بدیع الزمان میرزا برسم مد و متوجه کنارت آب شد کفار و در وفات سلطان احمد میرزا در سمرقند و غریت
منودن خاقان منصور بصوب بلخ و از آنجا بجانب حصارشادمان سلطان احمد میرزا که پسر بزرگ سلطان سعید میرزا بود در
فاخر و سمرقند سلطنت نمود و در غره و قیعه نشسته از اعراف و بر سر ای راحت و سرور اشغال کرد و میرزا سلطان محمود از حصار علم نصبت افروخته
سمرقند را بجزیرتیخ و آورده و راه محرم تنه تنه دکنشت و پسر رشیدش ابیفر میرزا در سمرقند پادشاه و فرمانفرما کشت و برادر خود میرزا سلطان
که داعیه مخالفت داشت گرفته میل کشید لیکن سبب مدینه شخصی که مباشر آن مرشیع بود استپی بنور دیده شاهزاده نرسایند و پسر بزرگ تر میرزا
سلطان علی محمود سلطان سعید میرزا که در حصارشادمان قایم مقام پدر بود چون بر فوت آنحضرت و توقیفات در ولایت سمرقند خطبه بنام
خود کرده تهدید ساسر جانیانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک کران امیر میرزا رخون سلطانم داشت و پسرین
سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفت نهاد و در مملکت قندرز و بقلان اعلام ایالت می فرشت بعد از فوت و لیسعت داعیه استقلال پس
کرد و اگر چه روزی چند نسبت سلطان محمود میرزا بر اسم طاعت بجای آورده اما آخر الامر برب سبب باری بطلان جانی افروزی اسباب ختمیت
و استقلال مغرور کشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن پیچیده بود چون این خبر بدار السلطنه برات رسید خاقان منصور عازم تخیل اول
شد تبارخ و ایام سده حدی و ستمانه عنان غریت بجانب قبه الاسلام بلخ اعطاف و سرعی همچنان برق و باد بصوب استرآباد فرستاد و سلطان
بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان متوجه آب نموی که شته بموک هایون پیوند شاهزاده شاهزادیه ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموه
زمان امور ولایت جرجان را در قبضه اقتدار محمدنوم میرزا نهاد و بساعتی محمود را استرآباد پیرون آید اما خاقان منصور چون بحره و قبه الاسلام بلخ
رسید شاهزاده شقا و متوجه جرجان میرزا و امیر مبارک الدین محمودی یک بلور زم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و شاد بتهنیه رسانیدند و چند
روز آنک تسبیای یکایک که در کیف سخی لخت معکوفت اثر کشته و در منزل بعرض خسرو عالی رسیده که خسرو شاه لشکر جلاوت اثر فرجام
آورده و داعیه کرده که بعد از کشتن لشکر و شمشیر شکوه از آب گذرنا مضبوط سازد و بقصد نصبت تاراج ممالک محمود سوله اعلام اقتدار برافرازد و آنکا
سلطان بدیع الزمان میرزا را روی علی رسید خاقان منصور در دیده سلطنت را سرور بسیار از لشکر قیامت هرس کرده جته مقابلت
خسرو شاه بجانب قندرز و نه ساخت و مردم آنجا بهواداری سلطان محمود میرزا از ملازمت بارگاه علی تکلف و رزیده بسر انجام پیشکش و سوار
قیام نمودند سلطان محمود میرزا چون قریب ضول موکب یونز استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد بانی و امیر محمود برلاس سپرده و خود در نقشهر
توقف کرد بنا بر معنسن عدم تخریب و رعایت غفلت میکند رانند و خبر چپامانی شاهزاده بعرض خاقانی رسید از آنجا جرجان استعجال بجانب حصا
ایغفار فرزد پس از قطع منازل در صحیحی که لوی قضای آفتاب در فضا سپهر خضر امر قطع کشت ماسچر ریات ظفر تاب برانک حوزی که از آنجا
تا حصا یک و فرسخی مسافت است پر تو وصول انداخت و سلطان محمود میرزا خبر نشوده با چند معدودی از ملازمان اطراف دره دروازه رفت
خاقان خسرو را بوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا با جمعی از امر و فوجی از عساکر یکا میثی شمنان روان فرمودند و شاهزادگان ایغفار نموده سلطان
محمد میرزا را فرار و ال ایشان بود در دره و در اینجا داول جوید سلطان محمود در سیدی تاجش بر صف حصار یان تاخت بحب تقدیر بشیر کی ازعد
ایزانی در آمده متعاقب آنرا قه شاهزادگان بان مکان رسیدند و مخالفان عنان بودی فرار کردند و ایند دنیا علیه بوالحسن میرزا صلاح
مراجعت دانسته روز چهارشنبه پست ویم جادی را آخر بار دوی علی ملحق گشتند و خاقان منصور از قه سلطان محمد میرزا خور تا سف خورده و چهارم
امیر عمر پیک سیلمان بموجب فرمان واجب الاذعان جته متوطنان آنخود و توجه نموده خاطر و در نزدیک ابو اسلف پدیدن تسلی بخشیده نجات
عنایت و عدالت خسروانه امیدوار کردند و از جرم خاصر عام ولایت حصارشادمان عنان غریت بار دوی هایون تاشند و احکام طاع
بنفاذ آنجا می که یکسلسله اعلی ادنی سپاه بکند از جوید برگاه متعرض مزاحم هیچ فریده نکرد و در روز پنجشنبه پست و چهارم اردوی نصرت بزرگ از
انک حوزی کوچ کرده موضع یک محله نزل سلطنت و استقلال شد و چهارم و در حکم جهانمطاع نقاد یافت که سه هزار مرد و سوار علم شاهزاده
فریدون حسین و امیر مبارک الدین و امیر ابیهم جشای و امیر سعید رخون از آب عبور نموده سلطان بدیع الزمان میرزا ملحق کردند و آنحضرت را آنجا

جلد ہفتم

ذکر سفر سلطان محسن بن النجاشی

مرصفا

آب و مظهر حسین میرزا از انظر توجہ شد و از وجہ بہت سازند و با طفا نایر و مخالفت آئین و عبادت میر خسرو شاہ پر داند و در وین شہنشاہ کی از نوکران ظفر حسین میرزا اکتوبلی کہ سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادہ بود رسانیدہ مضمون نگہ خسرو شاہ قدم حرات و جہارت از قند زہرون تھا و دو خاطر مرقابہ و مقابلہ سپاہ نصرت و ظفر دستگاہ قرار دادہ و فرمان عالی صادر شد کہ مظفر حسین میرزا از آب گشتہ بہ سلطان بدیع الزمان پیوند دوہر و دوشاہ از با اتفاق یکدیگر بر خسرو شاہ روند و در یک شہنشاہ بہت و ہم قاسم سلطان کہ از اعظم خوانین دشت تہجاق و اکابر سلطان بدیع الزمان است کہ از خاقان جم اقتدار رسید و در وین شہنشاہ موضع اقباس محل نصب خیم گشت و در آئین تحقق انجام مید کہ چون مظفر حسین میرزا سلطان بدیع الزمان پیوستہ خسرو شاہ از مقاومت عاجز شدہ روی غریمت یکدیگر بہت بجانب حصار دہن زد و آردہ شاہزادگان و نوینان اورا تعاقب نمودہ و اعلیٰ مرکز دار در میان کردہ اند و مجاہدہ و محاربہ شغال اند کہ لشار و توجہ خاقان نصرت نشان بمحاصرہ حصار شاہ و مان فرمان آفتاب شعلہ واجب الاتباع نفاذ یافت کہ از امرای انجم سپاہ باغلی بیار از پیادہ و سوار کردہ قلعہ حصار را محل نصب خیم ظفر انجام سازند و مورچہ لہا تقسیم نمودہ و از روی و ہتہام باہر محاصرہ و محاربہ بردارند سپاہ نصرت پناہ آن قلعہ رفت و دستگاہ را مرکز دار در میان کردہ و بنای حصار گیری ترتیب دادہ و عرادی و مخفیاتی نصب کردہ و از جانبین دست با شش تروسنگ کشادہ و از محاصرہ و محاربہ بجا آوردہ گماندہاں را رد و برق و درخش در آمدہ آتش در خرمن دیوان انداخت و عقاب تیر از آتشہاں بکمان پر داند و در کاخ دماغ پہلوانان ششیم ساخت چون چند روز حال برانیول بدگشت و از ہر طرف طایفہ شہ گشت کار با حصار با مضطر را انجامید قاصدی نزد جناب عرفان شاعر خواجہ حسن عطار کردہ و از او زندہ مشایخ بزرگوار خواجہ علا الدین عطار بود و در چغیانان برسد بدایت و ارشاد و تلمذ داشت فرستادہ و التماس نمود کہ پیر سیر خلافت شہ شافعی زبان لہام بیان بشفاعت جہانم ایشان بخشد و خواجہ حسن بی حال آن فرقت رحم آوردہ بار دوی ہمایون فرامید و بوسیله صد و عظم محل خاقان کرد و نہتہم در آمدہ و قتل انازل فیاض سرفراز کردیدہ گناہان محصور را از درخواست نمود خاقان منصور طمیر خواجہ حسن بجن قبول مقرون ساخت و خواجہ بقلعہ فہ شدہ من و امان و عفو و احسان رسانیدہ متوطنان فرخناک و مسرور گشتند و طہار طاعت و انقیاد کردہ و بہت مکتب ایشان بدن میر سید برہم شکش و شاعر صوبہ میر محمود برلاس از قلعہ بیرون فرستادہ و او کہ یکریک دون ساس شتافہ بغیر باطوین غر گشت و پیوستہ دین خلع فاخرہ سرفراز شدہ دست مرحوم پادشاہانہ با حصار یا ترا خلعت بخشش و بخشایش پوشانیدہ و زلال کارم خسرو ازہ بخار و عبادت آن فرقتہ را فرو نشاندہ قواعد صلح و صفای نمود کہ خواجہ حسن با صنف لطاف پدید رنج احتیصاص یافت و امیر محمد برلاس نصرت حاصل کردہ مقضی الہام بقلعہ شافت امرای حصار قبول نمودند کہ بعد از مراجعت موکب ہمایون ظفر اثر خندہ سر پر دہ عصمت کہ سلطان محمود میرزا مژدہ محمد میرزا کردہ بود و براق نمودہ بدلاسطنہ ہرۃ فرستد و میرزا سلطان معود را بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محض با کھشار و در محاصرہ نمودن شاہزادگان خسرو شاہ را در قلعہ فہ زد و انقیاد نمودن خسرو شاہ چون خسرو شاہ قوت تھا و با شاہزادگان و وزیر مکتب خویش نیدہ چہار دیوار قلعہ فہ زد و پناہ ساحۃ اسباب حصار داری مرتب کرد ایند شاہزادگان و نوینان بجا کہ نصرت نشان اطراف فہ زد را احاطہ نمودہ از جانبین سنگباری رعد آتش اندو شد کہ در اقلعہ پھر و در برسانیدہ دست با شش ناوکل لہو کشادہ خاقان منصور بعد از فراغ ہم حصار با تمامی مخدوم زادگان غریمت بدلا منصوب نمودند و ہوای قبادیان از بخار موکب نصرت نشان افشان گشتہ شاہزادگان و امراد لشکر بایان مانند باد از آب عبور نمودند چون دریای شکر قیامتہا شہ خاقانی در ظاہر فہ زد تسلط در آمدہ سلا رعب و ہراس اساس عبادت خسرو شاہ را اندر اسنادہ از مقام غرور پندار تہج و نمود علی التاقب التوالی قاصدان سخندان بان استقامت خلافت ایشان رسانا شتہ خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نہایت عاطفت اصلی و برنج و پچا کی خسرو شاہ ترم نمودہ فرستادہاں اورا بخلع فاخرہ نوازش کردہ سخنان غنایت آمیز بہرام فرمودہ انکا خسرو شاہ خطبہ سکہ بنام و لقب ہمایون موش و موزین ساحۃ نظر ہما در را کردہ حملہ مخصوصا نشان بود با پیشکشہا لایق بیرون فرستادہ و بوسیله امرای عظام شرف تقبل قوام سیر خلافت مصیر دریافت و زبان اعتدال استغفار برکشادہ با نعام خلع طلا دوزی و نفخہ و مہابہ گشتہ خاقان منصور بہتہ میر خسرو شاہ و برادران و نیز اثواب خاصہ رسال فرمودہ رکحال کلام اخلاق نصب مارت و دیوان اعلیٰ بر خسرو شاہ نفیض فرمودہ اعلام بخشایش جہانم و اتمام اورا بلند کردہ اند چون نظر ہما در از با کاه فلک آفتاب مقضی الہام بقلعہ فہ زد را گشت نمودہ و فرق تھا خسرو مہابہات خسرو شاہ از ایوان کیوان در گذشت و مہر خود را بقلعہ لدن کجا دل سر دہ سایہ

خلافت مصر فرستاد تا فرامین مطاع را بآن موخ سازد و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبه الاسلام ملج نهضت نمود و چون از بخارا روانه گردون مراتب جوئی آن بلده عطر پرگشت خاقان ملک بخش بایالت ملج با توابع و ضمایر از آب آمویه تا مرغاب سلطان بدیع الزمان میرزا اسلام داشت و عازم دار السلطنه هرات شده و جناح استعجال بایست نهضت برافراشت پس از وصول سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همیشه خود را که از حیدر میرزا بود و براق نموده بدار السلطنه هرات سیل فرمود و خاقان منصور و مرای عظام و وزرای کرام بترتیب اسباب سور و تهنیه و مهمات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور مسعود و براج زافان چهار طاقا ساخته شده و تعبیه با بعضی طوایف آمد و دوسه روز صفرا و کبار را بعیش و طرب بگذشت و زمره برج سلطنت را با بر صیص پسر خلاف بمقتضای شریعت غرامتارت کرده پس بجانبین طرفه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر بر سرور یار ماتی در عقب است و هر سرور را المی متعاقب همدان سالک بتاریخ بحر می نصدود و در سیده بود شاهزاده جلالت اثما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و نور فراست و کیاست از سایر پادشاهان امتیاز داشت بعلت فحاشه و کدشت کشت و در مخالفت نمودن بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار بکینه تفتاب برادر خود مظهر حسین میرزا دران و آن که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الادان از دارالملک جرجان غنائ غریمت بصوب آب آمویه انعطاف داد و زمام بایالت آن مملکت را در قفسه احشامیاری و لدار شد خود محمد نومن میرزا نهاد و چنان طمع می داشت که خاقان منصور جهان دستور آن مملکت را بر آن پسر مستغنا و متهم مسلم داد و اندیشه عزل پرامون خاطر طارک کند اما بخلاف مقصود آنحضرت و در روزی که سلطان بدیع الزمان میرزا خلعت پوشانید و عنایت کرد بحکومت قبه الاسلام سر سفره گردانید و در همان مجلس میرزا مظهر حسین اجتهاد فوایض بایالت دارالفتح استرآباد جاریه پوشانید بنا بر آنکه بدیع الزمان در وقت محاصره قندهار مظهر حسین میرزا را بخنجره بود و عزل لدار شد را تصور نمیکرد و از این معنی بغایت متعجب گشت و با امر او مخصوصان خود طریق مشورت را مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار و کدشت و بعد از آنکه خاقان منصور از قبه الاسلام ملج بدار السلطنه هرات رفته بدیع الزمان میرزا المپیان بهمان برق و باد بدارالفتح استرآباد فرستاد و محمد نومن میرزا پیغام داد که لشکری بای مملکت جرجان را فرستادیم او را بترتیب کارزار برادر او و چون مظهر حسین میرزا بدیاری بجانب شتابد مرگ بکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیشنها و عمت خود را همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نژاد میر خورشاه و امیر شیخ الدین ذوالنون را بخون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نمود و با شتر از انانی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب التبرکات پادشاه عالیجاه در مقام خلاص شده هر یک طرح بنا خدشکاری کردند حقیقت این اخبار و در دار السلطنه همراه تشکریا فاشه خاقان منصور در بحر اضطراب افتاد و چند نوبت رسل و ساعیل نزد بدیع الزمان میرزا روانه کرد و ایند شرایط نصیحت بجا آورد و لیکن فایده ندهد قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری دران رستان لشکر حضرت بشا سجد و ملج رسانند و بدیع الزمان میرزا را آویز نموده بمقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیریه عرض رسانید که اگر فرمان جمایون نغذا یا نبیند بلج رفته بدیع الزمان میرزا را امیدوار ساخته نوعی سازم که از نایب و دل آزاری بشاه راه خدشکاری آید و این معنی خواص مزاج بیاورن فاشه و امیر علی شیریه بوی بمقتضی نهاد و چون نزدیک آن بلده رسید شاهزاده استقبال مرعی داشته امیر صایب پسر بحسب تقدیر میرزا بدیع الزمان میرزا را و او را بروعایت حقوق و الدکا کما تخریص فرموده آن سخنان در ضمیر میرزا بدیع الزمان ماثرا شد و اینخواست سرو کار بلج را بمظهر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را با حصول آمان مانی رخصت انصراف دهد که ناکاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصاحبه بیکبارگی در گذر صورت حادثه اگر دران و آن که امیر علی شیریه در ملج بود خاقان منصور بتاریخ اعوامی خواه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که بنیچو استند که امر مصالحه بعضی امیر علی شیریه پسر بدینام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعه ملج بود نشانی ارسال فرموده بضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار پیرون رود باید که در آنجا بکشیده نگذارد که دیگران بلده در آید تا بمنزله عنایت ما احضار صیابی و این نشان بنا بر اقتضای فیضا مظهر بدیع الزمان رسید و شفقت پدر بزرگوار نمیدگشت امیر علی شیریه با حصول مقصود رخصت داده از مقام مرافقت و کدشت و مقرب حضرت سلطانی در ریخت محقر بپایه میرزا فانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفال آتش غضب و دشامی که صفایا اثما داشت سعی جمیل بمقدم رسانید تا اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور مظهر حسین میرزا را امیر محمد رفیق برلاس و امیر طارک بدیاری بجانب استرآباد فرستاد و بخش فخر عین غریمت بطرف قبه الاسلام ملج یافت و در اوایل سن بهار با لشکری بعد و اوراق ریاضین و از نایب

از تحت صفحانیم استیصال خال قبال پسر که توجهنمود و بدیع الزمان میرزا خبر نشود ابواب نعام و احسان بر روی مرادشکیان کثوده پیر
نظام الدین حسین و شیخ علی غلامی را حکومت و محافظت شهر و قلعه مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمایه با استقبال الدنما در آستان بلند
پروان خرامید ریاست قتال و جدال برافراخت و وزیرا خود حاکمان تا انک نیکی شستاشه در دانه دوره میل چراغ قبه الاسلام بلج باریکاه
با وج سپهر و ماه رسانید و از آنجا مواکب کردون مراتب خاقان نیز از سیمنه گذشته آنطرف دره مذکوره را معسکرها یون کرد و ایند در شب
بر لقب پدر و پسر بقصد یکدیگر بسته تار و زرد اندیشه کارزار بودند و لیکن جانی بنی سبب مصاف پر دشت بتسلی و اطمینان خاطر لب
میکشود خاقان منصور و لقب سیمنه و میسر و سپاه طفر نپاه بنو طلعت شایزادگان آن قشای عتقشام و فروجود نوینان بهرام اشقام زینت و
اشقام داد و به میدان جنگ معرکه فرستاد و از آنجا بدیع الزمان روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت و کوه
حسام زمر و دام از خون کشکان یک قوت ربانی گرفت و صفی خیر الماس اثر از خلق افشا دکان کونه لعل بخشان پذیرفت و در آشی این
حال همای چترهای یون فال خاقان ستوده خصال بهال قبال سایه بر آن معرکه انداخت چشم بدیع الزمان میرزا بر آنچه لوامی کشور کش
افشا و عثمان قتلک متاسک از دست داد و از راه اشیاء با خطر ارپشت بریدن کارزار کرد و اینده روی بودای فرار آورده و لاجرم دلاوی
مواکب حضرت نشان از سر افتاد و از سر رفتنی کرده شایه عرب را با جمعی از مخصوصان شایزاده را به تیغ سپید ریغ بکزد زبانه زمره را با سیر
کرد و چون بدیع الزمان میرزا عثمان یکران بصوب فرار و اوار یافت بواسطه نکی راه و از دحام خیل سپاه شواست که بر سیمیل سرعت از غرقا
پسجا خود را بسا حل حیات و نجات رسانید با طایفه از خواص که از لارزم مواکب سعادت اختصاص بودند بنیشته صعود نموده از طریق معده
اغراضی مسافت نموده ماکاه بر فراز کوهی یک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسوره چدر رسد و حال آنکه ابو الحسن میرزا
بجکم خاقان قصد کرفتن برادر کرده بود و از عقب رغایت سرعت می آمد لاجرم میرزا بدیع الزمان متحیر گشته پیاده شده و ملازمان رکاب چند طو
و دستار بر سر هم بپوشید و شایزاده دست در آن زده و پامان رفت چون شایزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه پامان آمد یکبارگی خار زخمی
در مسلک خدام عالی مقامش شطام داشت و از راه راست بد آنجا رسیده بود و در ساعتی اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا را
در رکاب در آورده عثمان عزیمت بطرف فند از غطفان داده اکثر مردم که بر بر آن کوه در خدمت شایزاده بودند سلامت پامان آمد
از عقبش روان شدند و خاقان منصور ریاست همایون فال بجانب قبه الاسلام بلج برافراخت کشتار و در خدمت نمودن را بیت
منصور بصوب قبه الاسلام بلج و محاصره نمودن چون میرزا نظام الدین شیخ علی طفا که حاکم قبه الاسلام بلج بود از واقعه بل
چراغ خبر یافت برج و باره و فیصل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید محفوظ و مضبوط کرد و ایند و خاطر تجسس قرار داده مستعد برافروختن پیش
جنگ یکبار شد ریاست طفر کتایت خاقان چون سایه وصول بر آن بلده انداخت هر یک منصور آغا را محاصره و محارب نموده مردم شهر را جز
نیرو سنگ و فو و حش نیزان و یکبار جنگ پر دشت لارزم شجاعت بجای آورد و چون مدت محاصره بلج از چهل روز گذشت و در شهر فقر و
غلامی عظیم واقع شده امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افشا و که آیا هیچ وسیله دست در دامن عاطفت خاقان منصور
استوار کرد و اند و از امر او ارکان دولت کلام یک شفع جرایم خود ساخته محصوران بلج از زبلائی غلامی بوسعت کاه معیشت رساند و در آن
وجود سلطان محمد زمان میرزا از افاق لاوت طالع کشت امیر شیخیلی او را در قحط غرت و بزرگوار می سپیده بر سر شفاعت نزد جد بزرگوارش
فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قره العین سلطنت عرق شفت و در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار
بلجیان برکشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک نزد امیر شیخیلی روان کرده بخان عنایت آمیز پیغام فرستاد و امیر شیخیلی مستحق
مشار الیه بدر کاه عالم پناه شتافته بعبادت تقبل بساط جلالت مناط مشرف شده بر تو نوار عاطفت سلطان خاقان نشان بر وجبت
احسان تافت چون امیر شیخیلی سه چهار روز در ظل عنایت سپید ریغ بسر برده رخصت حاصل نموده خاقان منصور ایلالت قبه الاسلام بلج و
توابع را با بر اسم حسین میرزا انقویض کرده روی بجانب کنارت مغربا آورد و اما بدیع الزمان میرزا از معرکه بلج با معدودی چندی از امر
و مخصوصان عثمان یکران بصوب فند از غطفان داده و بعد از وصول بدان حدود امیر خسرو شاه تحف خسروانده و تبرکات پادشاهانه از
و قراکاه و سر برده و سببان تازی نژاد را بهار و ستران و ستران با قطار و نفایل قشیه و لطایف متعه و نفوذ نمود و معدود و محبوب جمعی از خواص

خویش باستقبال شاہزادہ فرستاد خود نیز متعاقب ملازمت شتافت خسرو عالیجاہ با امیر خسرو شاہ و دیاب تخیج ملک و تدبیر امور دولت شریک مشورت بجای آورده چنان مقرر شد کہ بدیع الزمان میرزا بعد از شتافتہ امیر و النور انجو دلچلی کرد ایندہ سپاہ آنولایت را فراہم آوردہ از آنجا بجد و خراسان درآید و امیر خسرو شاہ از انطرف با لشکرهای قندرز و قلدان و ختلان و بدخشان متعوض حدود بلخ و اندخود و شیرخان شد تا آنجہ مدعاست بحصول پیوند و ہمنوی بدیع الزمان میرزا در طابہر قندز بود کہ امیر شیخی بخدمت رسیدہ در پی فوج سلطنت را بہار کاہ سپہر استنباہ رسانید و آنحضرت دیدہ بدیدہ فرزند زکوش کردہ چند روز با طابہر و بساط بسوط گردانیدہ بعد از آن شاہزادہ را با جملہ نشینان تنق عصمت و قندرز نامادہ عنان یکران بصوب فداوار و کر میر تافت پس از وصول بدان ملک امیر شیخ با جمعی از اولاد و شجاع یک مجمعہ مقیم بر اسم استقبال استعجال نمودند و بلو از میان زوئار و اخند ہم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدّرہ امیر و النور انجو استنکاری نمود با این شریعت مظہر در سلک از دلچ کشیدہ چند روز با طابہر و سرور و بسوط و بختہ این وصلت بمبانی خلاص امیر و النور و اولاد و نسبت با آنحضرت سمت استحکام پذیرفت ما در آن وان در روزیکہ امیر و النور بطواف یکی از مزارعات زمین داور شغال داشت فانی بطریق دلچوہان پیش آمدہ کار دی بجاء آنجانب ساینده ملازمان در زمان و را پارہ پارہ کردند آن حرکت را از آنجا امیر شیخی دانستہ امیر و النور و اولاد و قصد آن گمانہ نمودہ امیر شیخی در سر پرہ بدیع الزمان میرزا کہ چندان غوغیان سہ ہزار سوار مرکز را در سر پرہ را در میان گرفتہ کسی نزد آنحضرت فرستادہ اورا طلب ندیدہ چند بدیع الزمان میرزا در باب برانہ و نہ امیر شیخی سخنان کشتہ پیغام فرستاد و بمع قبول نشودند ما بعد و پیمان بامیان ہو کہ گردانیدند کہ امیر شیخی را کشتہ بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب مارت باب را با امیر و النور تسلیم نمودہ اورا بیکر از آنجنہ راضی گشتہ کہ خدمت بر میان بست و امیر و النور را چند کاہی یکی از قلع کر میر مجوس گردانیدہ خلاصا را مجازہ داد کہ بہر طرف کہ خود بہرود و آنجا بدر کاہ خاقان منصوب شدہ و در سلک مرا استظنام یافت و ہم در آن ایام کہ سلطان بدیع الزمان میرزا در زمین داور میبود حادثہ محنت محمد مومن میرزا اشتہار یافت شہر آتش غم و کانون درون ہلکان تافت چنانچہ شہر میگرد و کشتار در کر مٹا شدند محمد مومن میرزا بدست ابوالمظفر حسین میرزا و از پای درآمدن سلطان محمد مومن میرزا شاہزادہ بود کہ در میدان رزم چون شیر زیان و بہر شہر پہلوانی لباس حیات و شمعان انہم دیدی و دیوان بزم بہان برینان از رشحات دست کمر بارش کاشن مال و دستا نیز آنحضرت بخشدی چون آن شاہزادہ سعادت شاما از توجہ مظفر حسین میرزا بجانب استرا با خبر یافت میخواست کہ بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک مال گذشتہ بجانب قبتہ الاسلام بلخ توجہ فرماید لیکن متعاقب متوتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسیدہ مبنی بر آنکہ ہر چو جہان احتیاج از دست ندید و سپاہ جہان را فراہم آوردہ قدم در میدان مقابلہ میرزا مظفر نہید بنا بر آن میرزا محمد مومن با سپاہ جہار از استرا با و پرن خامیہ و عنان یکران بصوب معرکہ العطفات و از انطرف مظفر حسین میرزا ہمراہ شجاع الدین محمد برندق برلاس جوف مظفر اساس را یاسا ش کردہ در روز چہار شنبہ غرہ رمضان در میان آن دو فریق تلافی روی داد و آواز فیر و سورن بلند گشتہ بہر شہر دلاوران بواب طعن و ضرب برکشود و در خلال این حال امیر عزرا جو انار مظفر حسین میرزا بر بغار محمد مومن میرزا حملہ آورد و خوف ایشان را در ہم دیدہ محمد مومن میرزا چون مال بدین منوال دید با مبارزان قول چوای سیکہ از فرار و بد شیب آورد بجانب سپاہ عم تاحت جمعی از شجاعان را بر خاک ہلاک انداخت و راشی کروفر بسبب کج روی سپہر معرکہ بار گیران زیندہ تاج و سریر انہم کجیت و از پشت زمین بروی زمین و شاوکی از لشکران خراسان در وی و شہر پیایہ سیریش آوردند شاہزادہ را سنگین دادہ با سترا دادہ آمدہ اورا بہ بندہ ہرقہ مقید ساخت بعد از چند روز میرزا محمد مومن را مصعوب امیر برندق بجانب ہرک سیکہ گردامہ برندق محمد مومن میرزا را در ماہ صفر سنہ ثلاث و ستمائہ بمقصد رسانید و قلعہ حشیا را الدین جس نمودہ روی مٹا خاقان آوردہ و دکن آب مرغاب بشرف بساط بوس شرف گشت و کیفیت حال عرضہ کرد ما در مظفر حسین میرزا بقای شاہزادہ را مستلزم فنا خود و فخر نمودہ بمبانی بر آن داشت کہ آن تازہ نہال یا ض اقبال ابصر صغر را نہای درآورد و خواہ نظام الملک دلا و را کہ دلا و زمان صاحب احشیا ملک مال بودند ما خود متفق گردانیدہ و بشی کہ خاقان منصوب از شراب نکو پیغور بود حکم قتل آن شاہزادہ محاسل کردہ یا علی غنئی عبدالزمان یسا و ل و دو خمد و دیگر را بحتہ تمام آن معمر نامزد فرمودہ صبح روز دیگر خاقان منصوب از حکم شہر کشتہ و قوف یافتہ سر می از عقب ایشان رسالت داشت و نشان ہمایون فرستاد کہ بجان شاہزادہ اسپی رسانند ما آن چار با بکار بنا بنگاہ خدیجہ یکم اغا غایت

سرت علی مسافتمین و دناشی باروہای بستہ و درحکمی محمد مؤمن میرزا ابتدا و کلام این دو تعالیٰ است خالی شست پیش او آمدند شام ہزارہ کیفت حال دانستہ از بجای حرکت و با ایشان آغاز تلاش کرد آن بدبختان آن جوانیکہ در دو دمان امیر متور کو رکاب عدیل و نظیر بذات ملک کشتند و بجهت غلط مردم از برج بجا ک ریزانند و ہمانشب متوجہ اروشدہ در سرخیابان یابگی کہ نشان بخشش می آورد باز چون ضنا کا زور کرده بود غیر از اسف چارہ نبود و الدہ مغنومہ شاہزادہ شہید خان سلطان حکم بہت سلطان شہید و ہمیشہ سچارہ اش بخدا می سپاہ درگذر انداختند و بجای پرلرین جانہ جان چاک کردہ از فغان و شون آقا قیامت ظاہر سا خند پس از سر و راز از این مصیبت امیر نظام الدین علیش کہ بطوف روضہ مقدسہ رضویہ رشتہ بود بشہر رسیدہ از استماع این خبر محنت اثر دیگر اضطراب و غم و رفت و سیلاب خون از چوہا دیدہ روان کرد ایندوران یام چند بار بر زبان الہام سپان گذاریند کہ واقعہ محمد مؤمن میرزا حکم قتل شیخ محمد لدین بغدادی دارد زیرا کہ در انزمان تمامی ولایات ماوراءالنہر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته و ایران کشت پریشان باندک زمانی سپاہ اوزبک بخراسان استیلا یافتہ نزول بلایا و حلول زوایا در میان مودم ستوارانجا مید جزو لاشہ بجمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب غارینا و غم انتقام جزم کردہ با حصار لشکر فرمادہ ذکر توجہ نمودن خاقان منصور کو بجانب فشا زو قمر متون مقرر و متعجب شتار چون خاطر خفیز خاقان از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و آن شام با جمع جاہ و جلال رسید کہ سلطان بدیع الزمان میرزا با اتفاق امرای ارغون باشکری زیادہ از چند و چون داعیہ در کرد کہ با شتار محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابلہ و مقابلہ کنند بنا علی ہذا وایل جمادی الاول لوی کشور کشت بجانب فشا و کرکسہ در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون چون بہ نصرت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و فرار خان مملکت فراہ و زمین داور را فرمودند از ضرب خوردن آنچه و صحرابو و بقلعہ آوردند و مجموع حصون آذینار را بردار کاری ستوار کردند امیر ذوالنون و قلعہ باشک منزلی کریدہ بدیع الزمان میرزا و دیگر می رفتار شتار خود را مضبوط گردانیدہ و شتار یکبار حصار فشا را مسکن کرد چنانچہ مقرر شد کہ ہر کاہ خاقان بجانب باشک و بدیع الزمان میرزا با یک جنگ از عقب محکوم فشا اثر را بد و اگر علم نصرت شتار بدیع بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون موکب بجای و نزاع قتب نمودہ را بہت مجاہدت برافراز القصہ چون خاقان منصور بولایت فراہ مجبور نمودہ زمین داور را بد بو اسطہ عدم و جلد قوت صورت قحط و غار و روی علمی ست و دار نصیبت استحالت نزدیک آن رسید کہ سپاہ ظہرناہ متفرق و پریشان کشتہ بقدم متابعت نزد مخالفان روند خاقان صلیت در مراجعت دانستہ از ہمان منزل بلز اسطہ ہزار گشت و در شانی راہ مرضیضا صلح عام کہ عارضی است آفتاب احتیام بود طغیان کردہ و موکب ہمایون در او اثر جیبیخ جان آریسد و عارضہ مذکورہ اشتداد یافت بعد از چند روز محض عیانت رسا لایلین از دار الشفا و اوارضت فو شیخین صحت کامل شال وجود خمر و عادل گشت و صحیح المزاج کریدہ ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحد و دخر اسان محمد حسین میرزا از اکثر اولاد خاقان منصور بو فور متور و جرات ممتاز بود قبل از این تاریخ پیر سال در وقتی کہ خاقان ہمال پلو بہ سترنا توانی داشت از بعضی خوان توہم نمودہ با شتار برادر عیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان کرکحت مدت دیدہ و ولایت شکستہ بال پریشان احوال و قات گذاریند و وقتی کہ احتلال با حوال سلاطین اق توئلورہ یافتہ و در شتار عراق و آذربایجان نواب متور تر وقوع انجا مید کہ کوکب العرش از خصیضہ بار بار با وج اقبال سید فوجی از ابطال حال بطلان اعلام ہمایون فال التا کردہ آنحضرت باین جماعت مستظہر گشت و روی بوطن بلوف آورد بعد از وصول بحد و دخر اسان اشتیاق خویش بہ عادت پای بوب عرضہ داشت آنحضرت از توجہ و دلر رسیدہ و رشتہ استمال نامھا ارسال فرمود و در آن شتا بعضی از منہیان پایہ سیر علی رسیدہ بعضی سائید کہ آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عیودیت نیست بلکہ از غر و بد مذیشی بدی جانب توجہ نیمایدنابر آن خاقان منصور امیر سباز الدین ولی سکت و امیر عرپاک و امیر با علی با و ہزار سوار با استقبال شاہزادہ روان کرد ایند و با ایشان گفت اگر فرصت پاید اورا بی جہتیار کردہ بدر کاہ سپہر قد ار رسان چون امرامند مقدس سید محمد حسین میرزا نیز در این منزل متبرک منزل ساخت از بعضی مردم شتو و کار امرامند کرکشت و دوازندہ ولایت جرجان پیشکش گفت چون این خبر معروض خاقان والا کہ شد حکم ہما مطلق نفاذ یافت کہ امرامان دو ہزار سوار عازم شتار بگشتہ با بولمنصور ظفر حسین میرزا می کورکان پیوند در ملازمت شاہزادہ سپہر محمد حسین میرزا و دناشیان بر حسب فرمودہ جماعت

خاقان رسیدنش قیامت لب غضب سر فلک شیر ساند حکم لازم الاقبال از مقف جلال در باب سیاست ایشان با سمر سلطان احمد و میر عبد الخاق که او نیز در شهر بود و صد و یافت جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت و سنگاهی در روز وصول نشان که داخل ایام اوسط شهر واقع بود سواره بر در قلعه ایستادند و جلاد و برابا لا فرستادند تا تخت خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملک در نظر پدر کردن و زندانگاه خواجه نظام الملک بدر قلعه آورده پوست کنندیم در آن روز خواجه نظام الاسلام و خواجه عبدالعزیز و خواجه نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت بدین زمان میرزا طریقه دولتی و لشگاهی بطور رسایند بودند غضب پادشاهی مخصوص شد تا خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان و زندگان اموال بسیار کفایت کرد و دراز و دایم و میری خزانة عامه و کوشید غایت خاقانی نیز شامل حال تحت الشکسته منصب اشرف و زراعتی بگفت چون روزی چندین الامراء و لوزرا مهر زده پیشتر از پیشتر را بطریق خدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه که در لایحه کلمه کبریه دیگر ترقی نموده ب امارت دیوان بدجناب محول شده من حیث الاستقلال تصدی سرانجام ملک مال گردید و نشانیان و کاه عالم پناه و درنا شیر مطاع آنجناب باین عبارت سرفراز رسانیدند که ظلم عاظم قواعد سلطه و انحراف مقتضای الملک خواجه فضل الدین و زراعی عظم علیه الشک جمع و ملاذ خود دیدند و هر روز نگارانش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه فضل از صبح تا شام در مقام جبهان را مقام فرموده ب نظام میام برادر و در هر هفته دور و زود و شب و در باغ توقف کرده در آن لیلی با فضلا و مولی صحبت و دشتی و دباشی و غیرات و ساحتش عمارات بسیار مایل و زیاده بودی و در ایام حشمت ارباع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم غایت سحای شمع شمس قصر قبالش را مانند نور افشا بر اوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکنوی برکتا بهمانی روزگار باقی ماندیت و در کوش زانکه در اوراق روزگار باقی نذر خیر بود نام آدمی و فکر جنک انک نشین و ظفر بافتن خاقان او زانک نشین در آن وان که خاقان منصور با معده و دی رسیا طفر قزین و زانک نشین بدولت و اقبال نشسته بود و بمصدا درت خواجه نظام الملک و اولاد و اقارب و اتباع مشغولی می نمود و بطریق و پریشانی عساکر حضرت تبارک و تعالی بدین الزمان میرزا و شجاع یک سیده فرصت غنیمت نمودند و خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار شتر کداز بجایان بارودی همایون اطلاع نمایند و پسکات که خود را معسکر حضرت اثر رسانیده بدست جلاوت و مرادگی ابواب فتح و فیروزی برکشاند باین غریمت بر پادشاهان قمر سیه و در عرض شش و زود و راجه می سزایانند فریدون حسین میرزا و امرا می یارند و خود را در قلعه ضبوطه کرایند و مسری بدرگاه عالم پناه و در آن ساحت و کیفیت حادثه عنونه داشت نمودند چاشگاه روز جمعه است و چهارم شهر شوال این خبر بانک نشین رسید بنا بر قلت سپاه مقر بانگاه و بر کاندیشه و اضطراب و اندام آنحضرت بر حال گرم نیرانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده و سرعان همغان برق و باد در سلطنت هرات ارسال نمود که جناب مقرب السلطانی بخیر نفس سوار شده در کرمحلات درون و سپردن شهر برآمده از عساکر حضرت تبارک و تعالی در آنجا بار و در خدمت امیر علی بعد از ادای مناجات جمع بموجب فرموده علم نموده و در آخر روز با شاق امیر مبارز الدین ولی پک امیر عمر پک امیر باعلی از جناب استرا با رسیدند بموجب اشارت آن جناب متوجه راکد و دیدند ما قبل از وصول ایشان قراولان شاه حضرت کسکجا خبر رسانیدند که سلطان بدین الزمان میرزا بجای صرقله اسفرا لغات مکرده از ریاط آوزشکر و امیر و در کشته بسرعت برق و باد طی مسافت بیناید لاجرم اضطراب و کامیاب آنجناب روی و دراز و دایم و در فی الواقع اگر میرزا بدین الزمان همان طریق رانده و آنشب معسکر بدر میر سید و مهم آنحضرت را می ارنگاب تعبیه لشکر بفصل میر سیدان رسانید که در کارد و در کوه اسفرا زانند بخت خویش بوابت علی الصبح که انوار جود و فیروزی را اطراف خوا خاقان پیشترین هجوم کردند و موکب کوکب فروغ اشعه لوی چشای قشای قشای شده روی بودی فرار آوردند سلطان بدین الزمان بدین شجاع یک سیه یکدک مبارزان بوشش کسل تیج جلاوت و پهلوانی آخته و لایت شجاعت و کیستی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشته آنحضرت بتایید ربانی و ملاذ آسمانی و اثنی بوده چون همیشه خورشید برکت بر آمد غمان بکران همت بصوب تعبیه سپاه انعطاف داده مانند کوه را سنج دیدند و مقابل و مقابل و سیدانند بیکان دولتی و مقربان فلک اشتباهه در این مامل و تفکر کایا قوت طالع همایون چه شعبه انگیر و کداز خازن شاه راه اقبال بر خیزد سلطان سواد میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت روی میسر بدرگاه سلطان سلاطین پناه آورده بود و در آنجناب خاقان منصور آریا حسن لشکر در برابر دشمن مشغولی می نمود با باضد نفران نیز بران پشته مصاف یککاه باردوی همایون رسیده چمن قشای شایسته مظفر لوشاه و سپاه بطواع آنحضرت و ظفر و اثنی گشته خاطر مکنان مطمئن گردید و همان زمان امیر مبارز الدین ولی پک عمر پک میرزا

از استرآباد و فریدون جین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلات از طرف سبزه بیک فریزی اثر رسیدند و صفک رزار مرتب کردند و ایندند از آنجا ب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک لنگ نشین رسیدند خلاف تصور اردوی همایون از سواره و پیاده مشون دیدند و غایت دست اضطراب استعمال آلت کارزار بردند و صدای تیر و سوزن و طاق نیکون کردند و نکلند و حکم کردند و سواران شکر نصرت نشان با قدم مدافعت و ممانعت پیش و پشته آتش پیکار بنوعی برافروخت که دل برام خج که از کر کشکان بر حکم که بخت چشمه نور بخش آفتاب از خبار رسم بادبای تیره شده و چشمهای ثواب از غلغلۀ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت هنوز نصفی از روز نگذشته بود که خاقان منصور غالب گشته آثار انکس بر صفات احوال شکر زمین آوردند و ظاهر ظهور نموده روی بودی فرار آوردند و بیک تعاقب شایسته نموده بدیع الزمان میرزا بی آنکه روی بطرف خصم کند تیری چنان بر دهن عمر بیک که چند دندان شکسته داشت زین بر کنون شد شایسته از راه او ایستاد و بیک شسته در میان اسلکات بدون رفت و بچنین که علی میرزا خود را بشجاع بیک رسانید و آن ننگ دریای شجاعت از قرب و وصول دشمن آگاه شده عنان تکا و ترغیظ ساخته شمشیری بر روی نشان زد که دیکم مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه پست و پنجم شعبان روی نمود خاقان منصور لوازم حمد خدایا بجا آورده ذکر شمه از احوال و لاد احماد سلطان محمود چون غیاث السلطنه میرزا بایسقر چنگاه در سمرقند سلطنت نمود زمانه ابواب نفقه بر روی روزگار آن شاهزاده معدلت شعار برکشید و میرزا سلطان غلی کچول آنسال که خاقان عالیشان از خمار شادمان مرا نمود از سمرقند بجا اگر کشته شکر فراهم آورده بجانب کتک آبا و جلد خود توجه کرد و بایسقر میرزا بواسطه عدم استطاعت تاب مقاومت نیامد و روزی چند در آن شهر بختان شد بهنگام فرصت بعد از رفته پناه بامیر خسرو شاه برد و میرزا سلطان غلی بر سید سلطنت سمرقند متکلیف گشت و خوا بیچی دلخواه عبد الله در غایت اختیار و اقتدار بنشینت امور ملک مان خل کرد و در آنوقت که میرزا بایسقر بعد از رسیدن خسرو شاه از سلطان مسعود میرزا متوجه سمرقند شده آنحضرت را بامیر بایسقر برداشت بالشرکی بسیار علم نصرت بصوب حصار را فرستاد میرزا سلطان مسعود از مقابلۀ جنود نامعدود و عا بکشته تنه عنان غریمت بل غریمت بطرف خراسان غمطف گردانید و برو جکی مذکور شد صبحا روز شنبه پست و پنجم شعبان سنه ثلاث و تسعانه در لنگ نشین ملازمت خاقان رسید آنحضرت و در پیش نموده نوازش کرد و در قلب لشکر جای داد و بعد از شش با بعضی و نصرت ابواب طفت بر روی روزگار او برکشاد و در روز دوشنبه پست و هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت عطف و جنت ارادت شاهزادۀ دربارگاه جهان پناه طلبیده با شلخالص مالک موروث خاطر خیرین استیلا و دو باز دواج کرد از دو مان شایه میاید و اگر دایندۀ قانت شیرا بخلعت طلا و زرینت و دبا نعام زرد و بختیج خضاح مراد در استین ملازمتش نهاد و در روز پنجشنبه سلجمن شکر دگر بر موجب فرمان و اجاب لافان خدیج بیکم آغا و سایر مجلثینان حق عصمت بجهت تیر لقا و دواج سلطان مسعود میرزا با بیکم سلطان که بصبت صلیه حضرت خاقان بود از راه بدر سلطنت هرات رفتند و در رنج و غم غره و یقعه شاهزاده بدان بلد فرامید مسنداریان دولت خواستند که مجلس عقد آیند و روز یکشنبه رجب در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود و خبر جرح سعادت را با ناپسند دواج سلطنت عقد شد و چند روز با سواد و سواد و سواد و سواد سلطان مسعود میرزا در صحن نشاط و کامرانی با آن مجده بر سر دۀ خاقانی زخاف فرمود و از دست ساقیان کلعدارهای باده خوشگوار تخرج کرده در منزهات هرات عشرت نموده بشرایب کلزار طرب آب و ده سلطان مسعود میرزا چند ماه در طلال دولت خاقان سوده حصا در غایت جاه و جلال بگذرانید پس با وطن با لوف کرده با فوجی از سپاه طغرناپه عنان غریمت بطرف ورا لنگه غمطف گردانید چون بحد قندرسید میر خسرو شاه آغاز نکرد و تزیین نمود و در سلاسل متعاقب متواتر از شاهزاده خرمساده اظهار طاعت و انقیاد کرد و سلطنت مملکت موروث بشارت نمود میرزا سلطان مسعود بکلمه آن قدر فریاد شد بعد از شافت و طریق کفران نعمت مسکون داشته جهان بین آن قره العین سلطنت را نشتر زده با معبودی چند از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت میرزا اهل بیجا و امیرا مسعود بجا بر اقامه دی که بر کرم خاقان منصوب داشت نوبت دیکم بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هرات اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمود شایبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد چون آن خاقان کیتیستان غیر استیصال ولاد امیر تیمور کوکان مدعای نداشت سلطان مسعود میرزا شنید کرد و بیکم سلطان را بعد خویش را آورد و اما خسرو شاه هم در آنسال که دیده سلطان مسعود را بنشینت سیوفانی از غلیه بنیانی حاصل شد از غایت قنات قلب قل میرزا بایسقر که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود به هرات تا آن زمان در حصار حکومت ینموشه شفا بهمت

کرانید و بلاط ایفاجیل آن شایزادہ بلند محل را بچنگ آورده و رامہ محرم سنہ شمس و شمس بشتہادت رسانید نگاہ از روی استخوان روایت قند
و شلمان و حصار شادمان بکومت مشغول گشت مال حاضر بر زبان خامہ خاکدشت ذکر مصالحہ حضرت سلطان بادیع الزمان میرزا
در آنوقت که سلطان بادیع الزمان میرزا با هاشم بیگ زنجاب و شایزادہ بیگم از انکشتین المیگر کر و امیر و النون و ارباق و ولایت غور بود بنا
بر آن بادیع الزمان میرزا از آنجا عنان غرمت بصوب حکمر امیر و النون تافت آجتاب سنا ہزادہ را استقبال نموده و بانکہ مافی زایل نمود
و ہزارہ مکود و فحاق و غیر ذلک جمعی کثیر و طرایت بادیع الزمان میرزا و فر و النون مجتمع گشت و مستدر زم و یکا رشہ چون این خبر بر عرض خان
فریدون فرسیدہ بخیال آنکہ کرت ویکو و لدر شدرا کو شامی و ہد عازم ہرست کردیدیم در آن یام شیخ جلال الدین بوسعید پورانی از نزد امیر و النون
بار روی ہمایون مدہ طرح اساس مصالحہ نداشت خاقان منصوب بصلح مایل شدہ خاطر جوئی شایزادہ را پیشخدا دہمت ساخت تین استقبال
آنکہ پس از وقوع جنگ انکشتین بروزی چند خاقان سعادت مند جناب شیخ الاسلام سیف الملت و الدین احمد الشہتازی و شیخ جلال الدین بوسعید
بورانی و سید غیاث الدین محمد صدر ایجاب کہ بر میر فرستادہ بود تا بادیع الزمان میرزا الصیحت نمودہ از بادیع گفت بجا دہ مخالفت آوردند
چون سجدہ و فرادہ رسیدند نشاند کہ بادیع الزمان میرزا بر پسر المیگر رشک بر پسر بزرگوار کشیدہ است بنابراین شیخ الاسلام عنان مراجعت با
ہرست اعطاف شدہ اما شیخ جلال الدین بوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر و النون بغور فرستند و ہنوز آنجا تشریف داشت کہ سلطان بادیع
الزمان میرزا و انکشتین شکست یافتہ بامیر و النون پیوست و شیخ بوسعید در باب تہید بساط مصالحہ با شایزادہ گفت شنیدہ بودہ آنجا
جواب داد کہ حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مہربانی مدہ از مالک محروسہ تقدیر عنایت فرماید کہ معیشت جمعی کہ ملازم رکاب سعادت
اشنا بسہولت بگذرد من نیز طریق طاعت و فرمانبرداری مسلوک ہاشتمہ غاشیہ عبودیت و خدمتکاری بر روی بردوش خواہم گرفت و الا فلا شیخ
اجازت یافتہ روز چہار شنبہ سیم ذیقعدہ مبارکہ حجت آئین رسید و سخنان بادیع الزمان میرزا را بشرف عرض رسانید و بوجہ تکیہ
اساس مصالحہ نوبت دیگر مصحوب شیخ علی طہای کہ در آنوقت در ملازمت سدہ سینہ بود بجانب اردوی بادیع الزمان میرزا توجہ نمودہ باز
عرضہ داشتند کہ بادیع الزمان میرزا طالع میدارد کہ حکومت و ولایت بلخ بدستور سابق تعلق یوی کیو تا دیگر امیرمون مخالفت نکرد و حکم تہو
صادر شد کہ نشان ہستان خلاف نشان نشان یا ملت ہستان و فرادہ را بنام بادیع الزمان میرزا در قلم آورد و چون حکم ہما مطلق
بہر بزرگ مویش گشت خاقان منصوب امیر شیخ علی با اجازت داد کہ نشو و فیض السور را نزد بادیع الزمان میرزا مدہ بدستور سابق در دست
شایزادہ باشد و چنان سازد کہ آنحضرت بکومت و ولایت ہستان رضا گشتہ از مقام مخالفت منازعت در گذر آنگاہ علم نصرت یم
در روز جمعہ سیزدہم محرم بجا بکے تقریر بر سلطنت و حرکت آمد و روز و شب شایزادہ ہم پر تو و وصول بر باغ جہان را انداخت و از آنوقت
معبولت روز افزون و دارالطنہ ہرگز روشن ساخت ذکر توجہ محمد حسین میرزا بجا بناب استرآباد و شکست یافتن ظفر حسین
میرزای کورکان در اوخر سنہ ثلاث و ستمائہ میرزا محمد حسین میرزا کہ بادیع الزمان میرزا ظفر اثر فرماہم آوردہ لوی غرمت بقطرف استرآباد و ہرقت
ابو المنصور ظفر حسین میرزا را توجہ برادر و افکشہ با سپاہ جہان با استقبال پرور غرامید روز جمعہ پت و دوم ذیقعدہ سنہ مذکورہ و نواحی
کنب قابوس طاقی فریقین دست داد و لاوان کارزاری بنامہس کرد و غبار بزرگ و کتب لا جورد رسانیدند و شای شیخ اقبال علی
ضعفی کہ در آنروز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود و غشی عظیم روی نمودہ شدت آنحالت بمیانہ انجامید کہ لشکریا تیرا دست از کا ماندہ از مرکز
پکار روی بودی فرار آوردند محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدالفتح استرآباد آمدہ ابو المنصور ظفر حسین میرزای کورکان تا بولایت ہنر و آ
عنان باز کشید چون این خبر در مدہ فاخرہ ہرست بعرض خاقان منصور رسید و در اوخر سنہ اربع و ستمائہ امیر برندق بر لاس امیر کمال الدین
جلال حسب حکم روی بسنہ را آوردند با بک محمد حسین میرزا پیوستہ دیاب تدارک آن اخلال سماعی جمیلہ مبذول دارند و کمون ضمیمہ تہا
چنان بود کہ بغض نفیس متوجہ تصوب کرد و اما ابو مظہر مخالفت ابو الحسن میرزا در تاخیر افتاد خاقان منصور روی بروشا ہجہان آورد ذکر
توجہ محمد حسین میرزا با استرآباد و سلوک ابو الحسن میرزا و طریق عصیان و نہضت را بہ نصرت است
خاقان منصور بروشا ہجہان در آن دان کہ خبر شہادت محمد یونس میرزا در اطراف افاق اشتہار یافت از شر شرعاعت آن
اثر شدہ و المرکان و دور و نزدیک ترک نماز کہ مافت ہر یک از شایزادگان کہ در ناحہ انوا حی غرسان حکومت مینمودند از کرد و

خدیجہ یکم آغا اندیشہ مند گشتہ در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا نمودند از آنجمله حاکم مرو ابو الحسن میرزا بابر در اوجیانی خود محمد محسن میرزا که در سنا و پور و سلطنت میکرد و طرح یکاکی انداخته رسول و سایل از جانبین در نزد آید و مرسم محمد و سیمان در میان آورد و ازین خبر در اوایل سال قصد و چهار بار در سلطنت بہارت رسیدہ خاقان کامکار بجناب سلطنت شکاری میرزا قوام الدین حسین باری درامہ بیع الاخرہ مذکورہ بمرو ارسال داشت تا بزلال مواعظہ و نصیحت تیرہ عدوان ابو الحسن میرزا فرو نشاند و شاہزادہ رابران واردار کس نزد بردار خود فرستاد و اورا نیز از مقام عصیان در گذارند میرزا قوام الدین حسین بابر فرمودہ بمرو نزد ابو الحسن میرزا فرستاد شرایط نصیحت و موعظت بتقدیم رسانیدہ و فائدہ رسالت او مترتب گشت ابو الحسن میرزا بمغایر و پذیر و تنگ جہت از سر عصیان و خلاف در گذشت بنابراین خاقان منصور عازم تادشایہ گردان شد بعد از اجتماع جنود و فرسان در روز چہار شنبہ پنجم جمادی الاول زباغ زباغ ان جہان آرا منضت فرمودہ در سخت صفر نزول اجلال افغ و از آن منزل بقصد شای فرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا و امیر عبداللطیف رابا قوی از ابطال جال بجناب استتعال از زہ سرخ متوجہ مرو گشتہ محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علی شہ و میرزا صر الدین عبدالحق و حاجی پیریکاول رشتہ توقف کردہ ریات ظفر پیکر و رجمہ ہفتم انوشیروان بسر کچہ سابق سلمان رفتہ سہ چہار روز در آن محل اقامت نمودہ چہار شنبہ دوازہم ربیع الاول در ہستم ربیع الاول در آن مکان غیرت فرای روضہ رضوان گشت از آنجا آنحضرت قاصدی بارض اقدس نزد حیدر محمد میرزا فرستادہ پیغام داد کہ با اتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سہیلچی اتحاد و در اجتماع ساجدہ دفع محمد حسین میرزا کہ یککشتہ تہار دار و متوجہ پور کرد و آنکاخہ لوای ظفر پناہ از زہ دہنہ کو تل بصوب مرو در حرکت چون ابو الحسن میرزا از توجہ موکب ہمایون جنیافت برج بارہ مرو را ترپت فرمودہ خاطر بر حصص قرار دادہ عساکر منصور آغا زنجی صرہ و صحابہ برگزیدہ سہ چہار بارہ حال باین سوال جاری بود بعد از آن پدرو پسر زطول یام گذشتہ ملوک گشتہ پن بجا نین صلح کونہ روی نمود و آن یام کلان ناوہ سپہر اشتقام ظاہر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام کرد اینہ بود فرصت غنیمت شمرودہ با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت تآب در او فیصل ہما از نشاندہام غایبہ در بجانب مرو شاہ جہان و کر طینا امیر خسرو شاہ اکبریت دیگر و سوان گشتہ شدن نظر بہا در و جہد رقتن از تقدیر ملک و در اوایل نستان کہ خاقان در ظاہر مرو نشستہ بمحاصرہ ابو الحسن میرزا قیام مینمود امیر خسرو شاہ وقت غنیمت داشتہ با سپاہ بی نہایت جہد و قہتہ الاسلام بلخ توجہ نمود و میرزا ابراہیم حسین بنا بر قلت لشکر طریقہ غم را رعایت کردہ و رشتہ تحصن گشت و این معنی موجب جہارت امیر خسرو شاہ جنود و قہتہ ز ولایت اندوخت و شہرغان دست بغارت و تاراج بر آورد و در کربلج رایت اقامت فراشتہ از روی اہتمام با مر محاصرہ برداشتہ چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شہر مبارزان بہرلم قہر ابواب جنگ و جدال بروی یکدیگر کشودند از آنجملہ روزی امیر خسرو شاہ و نظر بہا در کہ بوفور رتور از جانب عان ابقلان ممتاز بود جنگ پیش آوردہ نزدیک بخوار قلعہ رسید و از طرف میرزا ابراہیم حسین تنگ بکردی رشتہ بیرون رفتہ مستدفع دشمنان کردید و پن بجا نین حربی در غایت صعوبت دست داد امیر تنگ بکردی ظفر یافت و نظر بہا در منہدم شدہ عنان ہریت بمعکرتہ و شاہ تافت امیر تنگ بکردی و اوراق قب نمودہ تھا بنظر بہا در رسیدہ با کشتہ شہر کین ازینام اشتقام بکشتہ و بران پهلوان بر تہم توان حملہ کردہ امیر تنگ بکردی تباہیزدی تیغ خضم را بسر نمودہ یک ضرب حسام نظر بہا در را از پشت زان بر زمین انداخت و بزخم دیگر و اقامہ ساخت از وقوع این حادثہ لشکر خسرو شاہ و لشکر شدہ شکست خاطر گشتہ مردم بلخ سطرہ قوی خاطر ابراہیم حسین میرزا نسبت با امیر تنگ بکردی اصناف الطاف بتقدیم رسانیدہ و در وقتی کہ خاقان منصور از مرو مراجعت فرمودہ و در سرخ بود کہ خبر طغیان خسرو شاہ و محاصرہ بلخ مسموع شد لاجرم محمد معصوم میرزا با امیر عمر بک و دہزار سوار تیغ زن نیزہ گذار بر سپہل المغار متوجہ بلخ گردانیدہ موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمدہ چون خسرو شاہ بر توجہ ان پادشاہ عالیجاہ و قوفیافت اقدام ثبات و وقار شہر نزل گشتہ بطرف قہتہ شہ تافت محمد معصوم میرزا کیفیعت حال از پیچیکتہ عرضہ داشت کہ در فرمان واجب الاذعان ہمت تفاق یافت کہ امیر ناظر الدین عمر بلخ فرستہ ملک ابراہیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا موکب ہمایون پیوند بعد از ان ریات عالیات بزیلایق با دقیر خراسیدہ منزل بابا خالی بمعکرتہ کشتہ ازین قدم ہمایون خیر پسر بوقلمین کردید و این شام امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاہ بدر گاہ عالم پناہ رسید بخوار بکلیہ خاقان منصور رسانیدہ بود کہ جہد قلندہ پیوستہ و مجلس میرزا خسرو شاہ ہنست ملازمان در گاہ عالم پناہ نمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب فرمودہ و بار گاہ پھر شہ تباہ یافت چند روز مقید بودہ بقتل رسانیدہ کشتار و پریان پیوستن محمد حسین میرزا و ابو الحسن

سپیدیکردن آن و آن که خاقان بنصیر از نامبرو کوچ فرموده بر سر شتافت و در سرخس خان غرمت بخوار آب مرغاب داشت ابوالمحسن میرزا را ستاد ایام قلعه داری به شنگ آمد و آن بلده را پسلی زامرا بمقدمه خود با فوجی از ابطال حال شهر بران پیش رزم و جدال وی توجبه بملاقات کیک میرزا آورده بعد از وصول مجدد و سپردن کیک میرزا مقدم برادر بزرگتر را با غزوات حرام استقبال نموده مراسم نیاز و مشکش حاجتی بجای آورد و آن دو در یکی سپهر مجانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده و در شصت مورچه جانی قرمز مشورت در میان گذاشتند خاطر بر مجاریه بدر بزرگوار قرار این خبر در منزل با خاکی سبغ اشرف آن آفتاب برج شرف سید امیر مبارزالدین بی بی کاکا با علی در جبهه رعایت و تربیت رسانید و بکسوت در اسطیحه هرات سرافراز ساخت و بد بخانیت و آن کرد بعد از آن موکب ظفر نشان با نظفانیران طغیان شاهزادگان بجا نیامد و پورده نمود خاقان منصوب با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در مخفی نشسته بر سرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا چون قرب وصول لوامی جهان گشایا یافتند از پورده بیرون فرستاد و خان باره کیتی نورد بصوب لایت سنا تا فتنه خاقان منصوب داشت را را خبر توجبه فرزند را استماع نموده تصور فرمود که دخیله قتل جدل دارند بلکه گریز بر تیر هشتاد نموده کمال لغو اعمال طایق و صحیفه خاطر میگردانند بنابران ابوالمصطفی ظفر حسین میرزای کوکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بن دق برلاس با اکثر لشکر ظفر ساس بکامیتی ایشان روان ساخت و تفنن نفیس در حرکت تانی نموده با شنگی لایت حضرت می فراخت چون شاهزادگان نزدیک بجلو ایستاد رسیدند بخلاف متصوره که ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا بغیر تمام مظهر رزم و پیکار ایستادند و قلب و سینه و میسر و مرتب ساخته دل بر شتغال نایره قتل و جدل نهاده اند لاجرم ایشان نیز به تعبیر سپاه پر دشته بر دوسپاه روی بر سر کا هندا دند و در دشت خلوا چشمه غارب و فیض تلاقی انجاسید و لیلان روزگار و درم آوخته کام جمعی از جوانان بسبب تفریح جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید و آرزو نهولان کز جوانان شاهزادگان بر آهیم ترخان برزغفار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده و خان باو وی قرار یافت و کیک میرزا نیز سینه لشکر خود بر ابن حسین میرزا ناخشان شاهزاده را نهند یافت ظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر آن منوال دیدخواست اقتدار دران نموده پشت بر معرکه گردانید اما امیر سلطان علی خان ایشان را شتابان گرفتار آن حرکت مانع گشت لاجرم مظهر حسین میرزا دل بر مقام نهاده بقاتل قدم و زید خاقان منصوب در دره کشتی بجلو چشمه بود از کربحکان انان و جوانان سپاه فیروزی انا خبر یافت و کمال انو ق حلی بنایت زلی زخمه بیرون آمد جابجنگ در پوشید و مغیر بر سر نهاده و خان بکران بسان باد و باران بجا بخت معرکه پیکار الغطف اده فرمود که انهاره و کور که مایه زایلند و آواره ساختند و موران انداخته ریات نصرت آیات برافروختند بطنین از دره بیرون آمد چون چشم ابوالمحسن میرزا بر آنچه علم نصرت شیم افشاده بقیق انباشت که خاقان نصرت ششم میان سمیت انعم رزم چیت بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان را یافت نسیم شج و ظفر بر چرم علم خاقان نصرت اثر زویده هر یک از آن دو شاهزاده و خان بطرفی تا هشتاد کیک میرزا برادر استرا با در رفت چون کربحکان سپاه خاقان حقیقت واقع را شنود و تیغ از نیام مقام کشیدند باز بگری روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالها غام را بعت کردند بعد از مجاریه خلوا چشمه که کیک میرزا با ستر اباد شتافت و میان برادران بساط محبت مهتد یافت خاقان مظهر لواری توجبه با ستر اباد و نهادن خبر شاهزاده رسید و توجبه کنایه آب ترک شده از میان ترا که آن سرحد گشت و در شاهزاده کیک میرزا ارد و بازار برادر را غارت کرده بطرف خراسان غرمت نمود و مانند شیر خیمناک بی ترس و باک بجد و آنولایت در آمد کیفیت حال را با ابوالمحسن اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهده مقدس را بنام محمد حسین میرزا نوشته شاهزاده فرستاده سرور و تفریح شسته بمشبه مقدس شتافت و قدم در وادی فرمانرواری نهاده خاقان منصور بعد از طی منازل خطه استرا با و اعتر کستان نام سر اختیار اناناقا صدی از در اسطیحه هرات از نزد امیر مبارزالدین بی بی کیک سپاه سیر را علی رسید و بعرض رسانید که میرزا بدیع الزمان با سپاه بلا انجانبی هرات تشریف آورده با اتفاق امیر و الملون رخون بهمت بر تنیخ ملک خراسان کاشته خاقان منصور این خبر شنوده نشان حکومت استرا با و تفریح مولانا شمس الدین علی شاه سیدی نرد محمد حسین میرزا ارسال داشت مکتوبی مبنی ان رضایح مودمند و مواعظ و پستند بنام شاهزاده روانه ساخت بر سرعت برق و باد علم را بعت برافروخت بعد از وصول سفر این زمام ایالت آنجا را بقضه اقتدار امیر مبارزالدین نهاد و کوچ کوچ بسیر و ارشادت حکومت آن بلده را با توابع و مضیفات بمظفر حسین میرزا داده مولانا شمس الدین محمد پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فرامین مطاعه را بشاهزاده لازم تلخیص رسالت رسانید که آنحضرت بار دیگر استرا با در امیر سلطنت ساخته شکر جبار فرامهم آورده رایت بنحوت و عظمت برافروخت که

نصبت بدیع الزمان میرزا بعرم شیردار السلطنہ ہرات و رفسا و بجانب مرغاب بعد از معادلات و آن دان کہ ابو الفانی سلطان حسین میرزا غمان گیران بصوب ستراب و انعطاف و سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین و ویرانیات غور خراسان و شیرخراسان کرده سپاہ ہزارہ و نکودری و قیاق را جمع کرد و آئندہ بعد از تقدیم مشورت علم نصبت برافراشتہ با جنود نامعدود بیالای ولایت ہرات رود شافند از مراعی و مویشی امرا و ارکان دولت خاقانی ہرچہ یافتہ تصرف کرد و از آنجا متوجہ دار السلطنہ ہرات شد بعضی از مردم بلوکات کہ در باغات بودند و از ذوالنون را شہادیدہ تصدیق کرد و نہ کہ بدیع الزمان میرزا مراجعت کردہ میرزا ذوالنون بالشکرانک و غور و سیار نزدیک سیدہ مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چچک توبہ رت آمد میرزا محمد ولی بہک شکرت شدہ دوسہ ہزار کھلک داشتہ در رگہ محمد معصوم میرزا و سید عبد اللہ میرزا بعرم رزم از دیوار بستہ پروان رفت محمد معصوم میرزا در قلب سپاہ باز داشت و خود و میمنہ و یشادہ از آنجا بنسج الزمان میرزا در نواحی لک لکچاندہ با میرزا ذوالنون پیوست قزو لان خراسان ساند کہ سپاہ یاعنی نمودار شد ہمان ساعت میرزا ذوالنون بارشکران غور پای در رگہ آوردہ چون شیرخان متوجہ شہکار شد در نواحی انک کشین فریقین ہم رسیدہ آوار نمودن و غیر از یوان کیوان در گشت از ہر دو طرف شیران پشہ نیر و تیغ لکچنیک کہ تاحشد کرد از فضائی ہجبا و ج فلک تیز کردہ رسانیدند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میکفت و تیر مرگ را دل چلو نام از اسبان اجل دشتان میفت و شمشیر مارک شکاف پاک ضربت از فوق و تا بناف می کافت و از شامہا سچہ لوای کشور کشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکہ داشتہ پرونیاز از شہادہ اتحالت دست زکار و دل زجای رقت سخت سید عبد اللہ میرزا و امیر باعلی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و سید عبد اللہ میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بہک گریز بر تیرہ اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد اللہ میرزا مصلحت و آمدن شہر ندیدند روی بارہوی بیایون آوردند اما میرزا محمد ولی بہک سائر کرخیکان بشہر آمدندہ دروازہا بکشدہ بروج را بر مردم اعتباری سپرد سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور و انک کشین نزول جلال فرمودہ پس از چند روز از آنجا بہ بل مالان نقل کردہ طلوع میداشت کہ بی لکچہا شہر خجک پکا کردہ ہریان شہر دو بندہ بنابر آن ہزار و ماسا کہ زینہ سپاہ را اجازت عرشا چون مدت چہل روز حال بر این سوال بگذشت و خبر وود خاقان منصوب سمیع بدیع الزمان میرزا شد مصلحت در حرکت دیدن بلالان پہل سالار شہ تافتہ از آنجا غمان غرمت بطرف آب مرغاب منت پس از سہ روز اعلام نظر انجام خاقانی پرتو وصول برسود ہرات مذاخہ امر اعظام و اکابر و شراف بلوازم استقبال قیام نمودند خاقان منصوب بکمانہا تریش و نوازش فرمودہ امیر محمد ولی بہک جماعتی را کہ در ایام محاصرہ شرایط جلاوت بجای آوردہ بودند بید غنایت سرفراز کردہ اندر باغ جہان آرا نزول جلال فرمودہ نواحی عیش و نشاط با وجہ حق رسانیدند کہ تفویض سلطنت بلخ بدیع الزمان میرزا و یارزاد محمد ابرہیم حسین میرزا پاپا بہ سیر خاقان مظفر لو اچون بدیع الزمان میرزا از ظاہر بلکہ ہرات کوچ کردہ بخاراب مرغاب شہر تمامی لشکر باغین و چچک توبہ رت و ایت و مجتمع کشند شجاع بہک نیز از شہار ہلازمت رسیدہ در روی عالی جمعیتی عظیم دست واد بریدہ بخشی از قبائل خاقان منصور و قلعہ مرو چاق حکومت نمودہ از تسلیم حصار ابار کردہ شجاع بہک دی بہ تخران قلعہ آوردہ سپاہ ہزارہ و نکودر و سیاہ واد لشکر سپہر بکرت شدہ دست تیر و کمان برد و بقدم جلاوت و مردانکی متوجہ آن حصہ حصین کردیدند امیر بریدہ از صبح تا نیمہ روز بعد مشغول شدہ با الاغوز از مقام دست عاجز شدہ شجاع بہک قلعہ حصار مرو چاق را گرفتہ امیر بریدہ دوست و کردن بستہ پای مراو شاکستہ بدیع الزمان فرستادہ آنحضرت جریا و العفو و اغماض مقابلہ ساختہ با طلاقش فرما ند خاقان منصور در قلعہ ہرات زو فر سپاہ و کثرت استعداد و فرزند و الاغوز و قوف یافتہ مولانا فصیح الدین سترابادی را جتہ نشیت آن ہم بخاراب مرغاب دان ساخت کہ سلطنت مملکت بلخ از کن راب آمویہ تا مرغاب من حیث الاستقلال تعلق بدیع الزمان میرزا داشتہ باشد و از ولایت نام نامی آن شاہزادہ کرامی و خطبہ رایت اسم ہایون حضرت خاقانی کردہ اند و یکویسی یکازید و پسر طریقہ ناستودہ مخالفت و غنا و بطور زبساند بنابر آنکہ ابرہیم حسین میرزا بلخ بود و چنگاہ با خبر و شاہ قلعہ کردہ آن ولایت را از شہار است نمودہ بود خاقان منصور را و غدہ شد کہ مباد شاہزادہ آن حظ را بریزد کہ تہ ہذا از بختہ فیشہ و یک حادثہ کردہ بنابر آن خداجہ شہاب الدین عبد اللہ فرمود کہ بجناب استحال بلخ شہادہ بتقدیم مقدمات مناسب چنان سازد کہ ابرہیم حسین میرزا و بابا تسلیم بلخ میرزا من قلعہ نکرد و بجانب ہرات نصبت فرمودہ پسر بزرگوار پیوند خواجہ جرب فرمودہ کار بند شدہ قبل از وصول بدیع الزمان میرزا ہذا سجد و شرف ملازمت ابرہیم حسین میرزا حاصل کردہ شاہزادہ را ہلازمت پدر بزرگوار مایل گردانیدہ از بلخ پروان آوردہ در شامی راہ

و دوری برج نمداری را با یکدیگر ملاقات دست داد و ابراهیم حسین میرزا لازم پیشکش و ثواب پرداخت بدیع الزمان میرزا برادر آغوش مهر با لی نشیده بزبان تفتاده و جلوی او را بنواخت آنجا بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقعه الاسلام ملج غرامید و هم پیک در خدمت شاهزاده توقف نمود ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان حضور را پیشگاه دهمت کرد و ایند چون ماچو رایست فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا را فانی آلولایت طلوع کرده جنل مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان طایرستان سایه کسرت امیر خسرو شاه رسل و رسایل را با تحف شایسته و مشوقات بایسته نظر شاهزاده فرستاده اظهار متابعت و محالست نموده در ممالک فتنه و فتنان و ترمه و حصا رشادمان و قبادیان و عثمان و بدیشان خطبه و کلام انحضرت ترنیل داده بدیع الزمان میرزا قاصد و را با صناف عوطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و با نعام ضلع فارغ و زرد و زلف و نعل و دیگر مفخر و سرفراز ساخت و بجهت امیر خسرو شاه نیز قبا ی زرد و زرشم شیر مرغ و اسب ازین مرصع میبار فرموده کسب کرد و خود بر تخت فرما نقرانی اتخذه و بدولت و اقبال تنگن کرد و در میان سلوک محمد حسین میرزا کرت و دیگر در وادی طغیان و نافرمانی نهضت رایت نصرت آیت حضرت خاقانی بسمت خطه استرآباد و نوبت ثانی چون محمد حسین میرزا در مملکت استرآباد تنگن تمام پیکار کرد اکثر توابع و لواطی آلولایت را بنحیض و در آورده خیال تسخیر ولایت خراسان در خاطرش افتاده و او انحراف خشم و شعاعه با سپاهی شجاعت نهاد روی توجیه بطرف اسفرین نهاد و یکنا که منزل امیر بدالدین را دایره وارد میان گرفت و کسی نزد آن شیرمشی پیا فرستاده او را با طاعت و انقیاد و دعوت کرد امیر بدالدین رعایت تربت خاقان منصوب کرده سرکجه مطاعت شاهزاده و دنیا و دینا و دینا که مردمی که در طار مش بود دست بدیر و سیف و سنان برده سپاه استرآباد نیز آغاز کار کرد و امیر بدالدین مانند شیر عین برایشان حمله نمود و در بنجم ناوک دلد و زو ضربان سینه سوز و زندها سینه بهادران میکشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بود و دنا و در میان که فتنه و زو اطراف و جلوب علی التوالی التا سمحان خون آشام و حسام بهرام شقام بوی میرسانند و آن شاعر ضامن کرده و را با عوطف شاهزاده امید و اگر داندند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را در معرض هلاکت نینا و را امیر بدالدین اصلا آن مخنا را بسمع قبول نشینده حرب میکرد و تا فتنه که از ضرب تیغ ابدان شتر شهادت و کشتید چون طغف حسین میرزا در سربو و طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدالدین استماع نموده غم رزم جزم کرده با حضار عساکر فرمان داده سه هزار سوار جرابا فاق میر محمد قاسم برسم منغلی روانه داشت محمد حسین میرزا پس از فراغ از امور اسفرین بعزم سبزوار و در حرکت آمده و در ویش محمد کوکلتا شاپر و جنود خویش نموده روانه ساخت و در نشانی طریق امیر محمد قاسم بدویش محمد کوکلتا ش و چار آمد به سگانه رزم کرم کردیده آن امیرزاده پسندیده خلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود و دین اشتال نایره قتال جلال بزخم تیری ز پای و در قافه و در ویش محمد کوکلتا ش بطرف و نصرت احتضار و دین بسیار از جنود و طغف حسین میرزا را به تیغ پدیدار بکند راند و زمره را اسیر کرد و ایند چون کرکچان کعبه شاپر شاهزاده رسیدند و کیفیت ابعاض رسانیدند مردم بنابه بهم برآمدند که طغف حسین میرزا را مجال توقف ننماده روی بطرف لایت ترشیر آورد تا قصبه تربت حمان یکران بانگش یکیک میرزا بعد از استماع این خبر شعله قدس خالی گذاشت و رایت غرمت بصوب ولایت سنابوید برافراشت از اینجا محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استرآباد تا نسا بر راجله که سپاه طغف پناه ساخت طریقه عدالت مرعی داد و قبل و غارت و تحریک شهر و ولایت پرداخت کیفیت و قایل آنکه خاقان حضور با وجود ضعف تن و استیلا ی لازم پیری بر شهرستان بدن از غایت خیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه و محفه محفوظ با و از رخ و فیروزی در آمده امیر نظام الدین علی شیر و امیر مبارز الدین محمد ولی یک در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنده تعامد روی برآه آورده علم نهضت بجانب استرآباد برافراشت و در آنجا راه مظفر حسین میرزا و امیر خیر برلاس و سایر حکام ولایات موبکب هایون پیوسته و تمامی سپاه خراسان در ملازمت کتاب ظفر امشب جمع گشتند و عاکویان و شاهانان که قصد بر میان بستند چون خبر نهضت رایت ظفر آیت محمد حسین میرزا رسید صلاح و توقف ندید کرت و دیگر عیان بودی فرار کردند حضرت خاقان بعد از طی منازل از الفتح استرآباد بفرزول هایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر تفاق مالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بمسبب مصلحت و انصاف ابتیاح رسوم بدعت و اعتیاد پردنیه بدستور معهود رایت سروری و رعیت پروری برافراخت و آن شاه محمد حسین میرزا اعماد و برکمال شفقت و عطف حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت رسولان سخندان باستان سلطنت ایشان فرستاده مانی الضمیر خویش را عرض داشت بنکان خاقان نموده خاقان منصور از این معنی بغایت متبج و مسرور شد و فرستادگان شاهزاده را با صفا

الطاف و غفور و مہربانی کردیند و سالت نامھا ارسال داشت و بلاقات فرزند ارجمند طہار شوق فرمود و محمد حسین میرزا بعد از مطالعہ کتابت طالعہ سحر
اردوی کھان پوی در حرکت آمدہ خاقان خصوصاً میر محمد یزدق را با استقبال شاہزادہ نافرود کرد و ایندو زبان لہام بیان گذاریند کہ ہر سنج منزل
طریق خرم و حسیاط را نامری نگذار و نیز کہ محمد حسین میرزا بغایت نزدیکیت مباد کہ خود را ایک میرزا رساند و دست بردی نماید امیر محمد یزدق
بعد از طی مسافت بنا ہزارہ رسیدہ مشکش کشیدہ از زبان خاقان خصوصاً سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت آمیز نہر و رض داشت شاہزادہ
نسبت بجناب مارت تاب لوازم اعزاز و احترام مرعی داشتہ ہمعنان داشت و نسبت غریمت بصوب اردوی معلی بل فرشتہ داشت و رغایت غرور و غفلت
قطع منازل نمود و از قرب حوارج محمد حسین میرزا غافل بودہ بخلاف فرمودہ پد بزرگوار طریقہ خرم و حسیاط را رغایت میفرمود و ناگاہ محمد حسین میرزا
بدانجا بایستایا کردہ در یکی از آن مراحل کہ اکثر سپاہ ایک میرزا اطلب جو کجاہ پریشان شدہ بود بخنجر اردوی برادر رسید محمد حسین میرزا
سیاہی سپاہ محمد حسین میرزا دیدہ داشت کہ مجال توقف محالست با اتفاق امیر محمد یزدق و امداد ارکان دولت خوش سوار شدہ بطرف
اردوی ہمایون کرخت تمام کسان و شتران و خیمہ و کجاہ و اسناد اٹھال و در محمد حسین میرزا عنایت کر فتنہ بخنجر آب ترک بازگشت چون خاقان
استماع نمود آنچه بر ضمیر انور گذشتہ بود فرزند ارجمند را بوقوع انجا میدہ فرمان فرمود کہ امرای عظام و وزرائی اصفا احتشام براق ایک میرزا از آنجا
ہمایون سرانجام نمودہ باستقبال او فرستہ امرا آن اشیاء را از فرشتہ ہزارہ فرستادہ بعد از آن مراسم استقبال بجان آوردند ایک میرزا بر سر تل
سکین سعادت دست بویا فرستہ از افعال سابقہ اعتذار و استغفار نمود با انواع شغفت و عطوفت و اصناف مرحمت و ارادت و محتر و مہربانی
گشت منصب مارت دیوان اعلیٰ بشاہزادہ سعادت تعلق گرفت و فرامین طاعہ بھر عالی زینت پذیرفت و این اثنا بتقلی عالم غیب
ارشاد یافت لایب محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار رغایت مذمت دست دادہ و جہتہ عذر خواہی حضرت پادشاہی قاصدا
سخنان با پیشکش فراوان بدر کجاہ عالم پناہ فرستاد خاقان پوش پذیر معاذیر آن فرزند را برنجس قبول تلقی نمودہ عرق شغفت ابوت در
حرکت آمدہ بار دیگر سلطنت جرجان بوی نقویض فرمودہ شاہزادہ غرم مراجعت بمقرباہ و جلال جرم کردہ عنان گیران بصوب خراسا
الغطفان و در اثنائا راہ قاست قابلیت محمد محسن میرزا را بخلع طلا و دوز و کمر صغیر زینت بخشیدہ بتجدیالت ولایت طوس ابد و عنان
کردہ فرمود کہ با وجود سربا و بارندگی در طی مسافت طریقہ سعادت بتقدیم رساند و اگر اٹھال مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر
جغتای روز دوشنبہ پنجم جمادی الآخر قاصدی قمر سیر زاردوی اعلیٰ بدار السلطنہ ہرات رسید و این بشارت رسانید کہ موکب کوکب مرا
بر خراج استعجال متوجہ سیر سلطنت و استعلاست روز شنبہ نماز پیشین امیر نظام الدین علی شیر با جمعی از اجد اصحاب اعزہ اجاب بہ سیم استقبال
متوجہ گشت شب چہار شنبہ در باطریان مغرل گیرد روز دیگر بجانب رباط امیر محمد ولی یک کہ در آئین محل نزول خاقان منصوب بود توجہ فرمود
و بعد از طی ناک مسافتی فوج فوج از ملازمان سعادت مشاب زینس رسیدہ بتقبیل انا مل فیاض آنجناب سرفراز میکششد محفہ حضرت خاقان
نزدیک رسیدہ مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمدہ بغرم معاقلہ خاقان عالم پناہ پیش رفتہ چون پامای آنجناب را قوت رشتا نداشت
بود بطایف اہل خود را نزدیک محفہ رسانیدہ بتقبیل انا مل فیاض قیام نمودہ بواسطہ استیلا صیغف ہم آنجا بنشت ہر چند خاقان سعادت مند
بطایف و دججوی آن امیر صافی ضمیر و مخاطب ساحۃ احوال پر سید صلاح جواب ثنات و اذین معنی موجب پریشانی خاقان شدہ فرمود
کہ آنجناب را در محفہ خاصہ خوانند و حکم شد ہم مشب بٹھر رسانند و خواجہ عبدلہ را بتعمد حال آن محتر سپہ کمال باز داشتہ بنفس متوجہ رباط
پریان شد کجاہ علامات سکۃ و بعض بشیرہ مقرب حضرت سلطانی ظاہر شدہ جمعی کہ از علم طب و قوت داشتند فرمودند ہم انجا بر فیض انصاف
باید کردہ تا صوت صحت روی نماید ما مولانا عبدالحی زیار کاہی کہ او نیز دم از طبابت میزد خلاف طریق سلوک داشتہ گفت کہ بعد از وصول
ہرات و اجتماع اطباء و علاج شروع پیدا کردہ خواجہ عبدلہ را ثانی را صواب شمردہ مقرب حضرت سلطانی را در محفہ خوانندہ روی براہ
آوردند لاجرم بعد از نصف زیادہ برنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافت و درین شب جمعہ آنجناب را بمنزل رسانیدند علی الصباح
تمامی طبایع جمع گشتہ و نوبت دیگر قصد کردند ما چون کار از دست رشتہ بود فایدہ مذہمان لحظہ خاقان غفر قرین برالین امیر عدیم الظنیر
تشریف آوردہ اورا بغایت مشغور دیدہ دل برد واقعہ ناگزیر بختاد و قطرات اشک از نواریہ دیدہ باید روز شنبہ صبحوت آن عارضہ بیشتر شدہ
صبح یکشنبہ مرغ روح مطہر شفق غالب گشت و از شکنجای بیکل جمالی نبرات ریاض جاودالی پرواز نمود علی الصبح کہ خورشید خاد

از سقف نیلو فری مانند شعله اندوازد و درون ماتم زدگان ظاہر شد این خبر محنت اثر و در اسطینہ ہر تاشخا ریافت نایزہ اندوہ زکا نون در خواص و عوام سر بر زد و آواز ناله و فغان میزد و وزیر و برنا و پسر صد و کسب بد پیر مرد و زناخت بدن بی بدیش بطریق شریعت غرا غسل و اندوہ جنازہ رحمت اندازہ اورا بعد گاہ ہر ت بر دند بعد از اندوہ ناله بکندی کہ در مسجد جامع اصناف خیرات ہمین صلیتہ ساختہ شدہ بود در سائندہ و مقتضای سنت سینہ خیر الیہ علیہ السلام و التحدید فون کرد ایندہ حضرت خاقان سہ روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطان فی توقف کردہ با ساریا سنج آن صیبت مشارک بود آنجا بہریت آتش ہفتہ اشارہ فرمود و امر انوای و خوانسا لار آن مقدار طعام مرتب ساختہ کہ در شہری بدین عظمت منزلی کہ کنجایش کشیدن ان اطوہ داشتہ باشد نیافشد لایحرم حکم ہایون نفاذ یافت کہ سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و صدور و وزرا بکلی تمام فرق بر ایاد و روز جمعہ آن صیبت عظمی در صحرائی حوض ہامیان در شمالی عید گاہ دار اسطینہ ہر ت جمع آمدند خاقان منصور در نیمہ وازدہ پایہ جایو کہ در منزل برا فرجہ بود بند برکت نشستہ مجلسی دست در ہم داد کہ در زمینہ سابقہ و قرون ماضیہ ہر کہ چشم دیدہ وری بر آنچنان جمیعتی نہیادہ بود نواجیان و خوانسا لار آن غار اش کشیدن کردند بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام اللہ پر و احتشامات بجای آوردند خادم بارگاہ شہر یاری اصحاب سوکوار بر سلب کسوت تعزیت مامور کردند و لباس فاخرہ پوشانیدند کفار و ریان آمدن ابو الحسن میرزا بجلالت حضرت خاقان و پیوستن بعضی از شاہزادگان بجوار رحمت و مغفرت حتی رحمن شایزہ وافر تہو معین الدین ابو الحسن بہاد چون اجتماع نمود کہ پدربزرگوار نسبت برادر عالیقدر بحال عطف و مہربانی بتقدیم رسانیدہ ایالت ولایت طوس و شہد و نسا و پاور در اجمع توابع و الواتی ہوی مغفوس کرد ایندہ احرام طوف قبلہ اقبال و کعبہ مانی و آمال استہ در جان و اوقات کہ علم علیہ و وفا یافت باز با مانی عذر خواہ و دلی شجون با خلاص پادشاہ بدر اسطینہ ہر ت شافت خاقان منصور آن قرۃ العین باطنت را در خوش شگفت کشیدہ انواع اصطفا ع بجای آورد شاہزادہ دوسماہ در ظل عنایت و پناہ عطف و ولہ ماجد خوش بعیش و عشرت گذارینہ و خست زارانی فرمود و بجانب مرو راضی و شاکر توجہ نمود دریاہ ربیع الاول سہ سبہ و تسمانہ شاہزادہ سعادت شام محمد معصوم میرزا در قاین مجریا سہل کبیدی بعالم ابدی پیوست چون این خبر بخاقان رسید ولایت قاین کہ سیورغال و بود بہ برادر عیان و انبراسیم حسین میرزا و دو ہونہر حاجت محمد معصوم میرزا ہست یا مہنیافہ بود کہ دست زمانہ اہل نیل طال و کجیر چہرہ آمال خاقان پسندیدہ فعال کشید شاہزادہ عالمیان محمد حیدر در سنہ شان و تسمانہ بجلال محل طبعی در کشت فرش شاہزادہ مرحوم با آئین شریعت سید المرسلین در مدرسہ سلطانیہ دفن کردند در شوال ہمین سال سلطان سکنند میرزا کہ برادر زادہ و داماد خاقان منصور بود در سفر آخرت قتل محمد حیدر میرزا نمودہ و در حال این احوال عبدالہامی میرزا و تیرہ عا سید احمد بن میرزا میرانش کہ نسبش از جانب لہہ بسلاطین آق قویونلو پیوست و مراد یک خاتم یزد کہ در عراق اعتبار بسیار داشت از صدقات سپاہ طغیانہ نواب کامیاب شاہی فرا نمودہ بدر اسطینہ ہر ت رسیدند خاقان منصور مقدم شرفیاب شاہزادہ امیر زادہ شہ میرزا عبدالہامی را بنزد الشافعیہ و مہابہی گردانیدند علیا سلطان یکم را کہ سابقا در جلالہ کجاس سلطان اوس میرزا اسپر و داوی در سلاک از دواج کشیدہ ذکر توجہ ابن حسین میرزا بجانہ بستان و میان بعضی حوادث کہ در آن اوان روی نمودہ حاجم حاجی لڑ کہ کو تو ال قلعہ لاش بود ہوا خواہی خاقان منصور با حاکم بستان امیر سلطان رخون یا عی شدہ و عہدہ اشتی پایہ میرزا علی فرستادہ مصنون انکہ اگر ولایت نصرت شان یکی از شاہزادگان سایہ وصول بدین حدود اندازد قح بستان بہولت میسر کرد و بنا بر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا با دو ہونہر سلو بر زد آرمودہ جرات بخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود آنحضرت بدلولایت شتافتہ شدہ و دستا زاتامتہ در اوقا اقامت بر او اخت چون ابن خبر بسیم امیر و النون رسید با شفاق و دلدار شد خوش روی مہکشاہزادہ آوردہ و در طی مسافت مسامت کرد و حسب حاجی کہ ہنوز ابن حسین میرزا در خواب بود و لشکرا نش تفرق بودند ما چہ علم امیر و النون پر تو وصول بر نواحی اوقا ناخت شاہزادہ متحیر شدہ با سید سوار کہ در آن زمان کہ در بستان سعادت آیشانش بودند متوجہ لکشت از آنجانب فاضل کوکلان شکر مند علی سکر خوانان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال راستہ بہادران جانیست باستمال تیرو کمان و سیف کمانان بودند مقارن ابن مالانیک طرف فرود آمدن با جمعی از دلیران قوم رخون و از جانب یکم شجاع یکم فوجی از لشکر ایران قندار مہکرا رسیدند و شاہزادہ لاشکاری وارد میدان کرد و فدا شد بہرست ساعی مجاہدہ اقدام نمودہ و لاشا کرد و فرانش را بترجمہ روح ساختند لایحرم عنان فرار بصوب ہر ت تافت امیر و النون را بہت عنایت

سپہر بوقلمون فراخ مشہور و منور بنیاد و درشتافت در ستم و ستغناء فریدون حسین میرزا بختی خیال کز کردہ بجهانہ نگار زبیرت پرویش
 راہ استرا با و در شکر گفت بعد از وصول بحد و آنولایت محمد حسین میرزا مرسلہ استقبال بجای آورده درباره برادر انواع اشفاق و عطف بجای
 و حسب تقدیر ملک قدریم در آن ایام محمد حسین میرزا برض حصہ بتلاکشتہ در گذشت فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوکاری و تقزز
 داری بسندہ سوری نشسته قایم مقام بردار شکر گفت کھنار در میان مبادی ابو الفتح محمد خان شہپانی سالک مسالک
 جهان بانی محمد خان شہپانی ولد باق خان بن ابو الخیر خان است و ابو الخیر خان از خوافین الوس جوجی خان بوفور جاہ و شہمت و مردانہ
 و عظمت ممتاز بود و دام اہیات در محال قبالت سلطنت و استقلال می فراشت چنانچہ سابقہ مذکور گفت کہ سلطان ابو سعید میرزا
 از وی استغناء نمود و چمن بہت آن خان عالیشان و فراخ سمرقند دست داد و در محلی خاقان مضمون ابو الغازی سلطان حسین میرزا از وی خوشش
 آمد و نمود و محمد خان نوری پیکر را بچہ بود و قنار عویسی کرد و بوقلمونش در شہر سبک خمر و ستغناء روی نمود چون آن ولد را بچہ بہت و سیر
 جدش ابو الخیر خان و پدرش بود و باق سلطان را اجل موعود و بعالم آخرت رسانید نقش بجاگیری و کشورستانی بر لوح خاطر مہتمم ساخت اطرا و از
 بساطت خود دعوت کرد و چند کاپی و درشت چاق و حدود خارزم بلوایم تنیز و کزیر پرداخت بواسطہ و فوری شکست عدای دولت از قفا
 عاجز شد و بجا از غریبہ عالم آمد عبد العلی رخاں و را بہر قہر بردہ ملازم سلطان احمد میرزا ساخت سلطان احمد میرزا با وی در مقام تعلیم
 زندگانی نمود پس ازین کجا ہی کہ محمد خان فی الجملہ راقی در ہم کشید از میرزا سلطان احمد یکچہ بار دیگر سر در سپاہان و صحرا بخدا بعد از وفات
 سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا کہ ہرج و مرج با جوان یار و را از نہ راہ یافت محمد خان شکر می فراموش آورد و سجد
 کرتان شہادت آن مملکت را سخر کرد و اینہ در ستم و ستغناء غم تنیز و کزیر و از النہ جزم کرد شکست کن بر کنکہ و تنیز فرمودند از تخت بخت
 خنجر کرد و ظاہر آن بدہ فروہ سنانہ محل نصب سردقات پادشاہی ساخت و حال آنکہ در زمان خواجہ یحیی ولد خواجہ عبد اللہ بر آتشہر ستم
 تمام داشت جمیع مہمات ملکی مالی را بقصدشای رای خود سرانجام نمیداد و سلطان غلی میرزا از سلطنت جزمی داشت ہر روز بکار زنت خواہ
 رفتہ خلاف فرمودہ او را محال می پذیرفت چون محمد خان شہپانی چند روز بلوایم محاصرہ مجاہدہ پرداخت داشت کہ سلطان غلی میرزا ارکان و
 او را بطریق بخت خواجہ نیک شک آمدہ استمالہ نامھا نزد شاہزادہ ارسال داشتہ پیغام داد کہ در این ایام کہ ما پچہ لوی ظفر اعلام بر تو و سوا
 بروالی من دیا را داشت کہ بخت استیلائی خواجہ یحیی و عدم اختیار تو در امر شہر یاری بوضع انجامید بہت عالی نیست متوجہ فراغ حال و فراغ حال
 تو کردید با جرم مناسب چنان بینا کرد کہ باب مخالفت مسدود کرد و اینہ از شاہزادہ موافقت بارگاہ عالم پناہ لی تا در سلک ولاد و صلبی نظام
 و ظفر عاقلست پسر بیع فراغت و فانی بچنین برفقہ محبت آمیز نمودت انحرز نمودار سلطان غلی میرزا فرستادہ او را بمناکت خویش نوید از شاہ
 بالفاق آن ضعیفہ سادہ بان افسانہ و فہون فریختہ گشتہ غم ملازمت محمد خان جزم کردہ در روز جمعہ کہ خواجہ یحیی اکابر سمرقند و مسجد جامع با و
 نماز اشغال داشت با یصدہ ہزار امر و لشکریان روی توجہ باردوی خان آوردند و سید چون اجل آید سوی ہمہ بارود محمد خان در مکان
 کل با آن شاہزادہ سادہ دل ملاقات کردہ دوسر روز ظاہر عنایت و عطوفت فرمود آخر الامر طریق نقض عہد مسلوک نمودہ بخال حیاتش انصر
 پس از انہای در او خواجہ یحیی اکابر سمرقند چون حال بدینمیان دیدند بغیر اطاعت و انہاد چارہ داشت جناب خواجہ بدرکادہ با اگر از او
 و اولاد و قرابتان از عہد سلطان غلی میرزا روان گشتہ مالک سمرقند و بخارا و توابع دہکت لشرف محمد خان درآمدہ دست تقدی باموال عایا
 در از کردہ بلوایم جوہر و پس از اشغال نمود چون سہ چارہ بدین نوال گذشت ظلم از بکان از حد اعتدال تجاوز گشت از سایر ارکان سمرقند
 مینمود قاصدی بہ عثمان برق و باد بدرکادہ خسرو عالیجاہ ظہیر الدین محمد بابکہ در اندجان قایم مکان پذیریش میرزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید
 و اینہ تنیز مالک مویش داشت ریاں فرمود پیغام داد کہ مناسب است کہ شاہزادہ بر جناح استیصال متوجہ بخاکہ آبا و اجداد خود شوند
 بروحی طی مسافت نمایند کہ در فلان شب اظہار بلکہ سمرقند رسند تا بندہ درواہ شہر را بہانہ دہب دولت و قبالت بروی ملازمان شاہ
 جاہ و جلال کشام و راہ خروج از بکان کہ در این بلکہ بظلم و تعدی اشغال از بند مسدود کرد و انہ چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابکہ رسید
 بغض سمرقند و از گشتہ قاصد را مشمول انعام و احسان باز کرد و آیند و متعاقب مواکب کرد و در مراتب بجا بندار الملک و را بہر
 متوجہ کرد و در حال آنکہ محمد خان شہپانی بعظمتی ہرچہ تمامتر در کان کل نشسته بود و خیال آنکہ سمرقندیان طریق خلاف مسلوک داشتہ نیز از محمد

جلد کفتم

ذکر نصر محمد بن محمد بن کابل

الصفحة

با برابره در آوند بخاطرش خطور نمود و میرزا محمد با برابره غایت متور با نیک زمانی آن مسافت را طی کرده در شب موعود بدر و از نه قمر قد
 رسیده خواجه ابوالکلام با اتفاق تمامی اعیان و اعیان حجب عده بتقدیم رسانید آنحضرت را بشعر در آورند و در وازه را مضبوط ساختند و بکوشش
 امرا و لشکر بایان محمد خان امر کردند لشکر از جان و دلباش و بجور نمونه روزی شش نفر را هر که دنا و ماش سمرقند در منازل از بکان ریخته دست بختل و غارت
 بر آورده بعضی از لشکر بایان و خواص خان بجای طایفه از مردم و در اندیش بگریختند بایر لشکر بایان گرفتار شده روز دیگر بیست حضرت پادشاهی
 احتصاص یافت قرب سیصد و نیک هر یک بنوعی غیر که بر خاک هلاک افتاده عثمان بسوی عالم آخرت تاهشند علی الصباح که خنرو خاور و خنرو
 ینو فریاد نمود حضور بنور ساخت طاهر الدین محمد با برابره بر سرند سلطنت و جهان بینی نهاد و رعایا و پیکار بکان سمرقند را امنیت و فراغت دست داد
 محمد خان در کابل از یغیت حادثه و قوف یافته صلحت در توقف سمرقند دیده همان روز کوچ کرده متوجه ترکستان کردید حضرت پادشاه محمد با برابره
 چندگاه در آن ملک در غایت رفت و بصفقت قاضی نمود بقدر مقدر و در باب استمالت سپاهی و دهیت سعی فرمود اما چون غلات آنجا را
 جنود نامعده و از یک ضایع کرده بودند نقطه و غلای عظیم بوقوع پیوست محمد با برابره با خطایش رعایا سپاه اند جانرا متفرق ساخت محمد خان از
 انصورت و قوف یافته با نیکند بهمت برکنه و بختیر سمرقند فکند با سپاهی افزون از چند و چون عنان بکرا بظرف آن بلده فردوس مانند مغلفه
 بعد از شیوع این خبر محمد با برابره بوسطه لشکر روی باند جان نهاد اما بی آن شهر بر کرا قدرتی بود ترک وطن با لوف نموده و آن بلده بدون منازعی جزیر
 شتی خان و الامکان در آمده بهمت بران و قتل اکابر آن مکان بکاشت از انطایفه جمعی که مجال داشتند با طرف ممالک ترکستان و ایران و توران
 شناسند زمره که پایست دام تقدیر شده بودند سپاه نیک خون ایشانرا با خاک راه آنچند خواجه ابوالکلام بمصلحت آنکه کسی در ایشان
 میاسی شریفی تراشیده روی بترکستان نهاد اما چون او را اجل سیده بود آن حرکت نافع نیفتاد جمعی از لشکر بایان محمد خان شپانی او را دیده
 شناسند بنزد خان بر دیچون چشم آن پادشاه بهرام قهر جو خواجه ابوالکلام در افشار پرسید که چارایش خود را تراشیده آنجناب در جواب بیعت خوا
 بیت چراغی را که از دبر فروزد بر آنکس بکشد کیش بسوزد اما این لطیفه هیچ سودی نداد و همان لحظه قهرمان قهر شیاری در عالم آخرت
 فرستاد رایت استقلال و اسید دان خان و الاثر در دگر کلام و اما و الاثر بصفقت استقلال و ارتفاع پذیرفت سمرقند را دارالملک ساخته ایلالت
 بنجا را توابع را بر او خود و محمود و سلطان غایت فرمود حکومت ممالک ترکستان را با عمام خود کوچ کوچی خان و سونجک سلطان کنیز و دشمنی
 میرزا الغ بیگ که کور کانت غولض نمود آنجا خیال بصدیق امیر خسرو شاه و بختیر ملا و حصار رشادمان و عثمان و بدخشان و فدر و بقلان بلوچ
 خاطر نکات علی العاقبه و التالی سپاه پیکار یک بغارت و تاراج آنولایت مامور گردانیده رایت استقلال تسلط بر فرست کفشار در
 بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بختیر شتی امیر محمد مقیم چون بمقتضای آیه که کل شیئی مالک لا وجهی شتی
 و دوام خاصه ذات قادر بچون و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محنت فرمود جمیع متوطنان ربع سکون در شورش سب و تسامیه
 الغ بیگ بن میرزا سلطان بوسید در ولایت کابل بجوار رحمت خدا و بدخرو و کل بیست پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آن دیار گشته بجای پی
 بر سرند حکومت بنشست بسبب عجز سن شاهزاده در میان مراد ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد و شرم ندانکه تمام سرانجام حزنی و کلی اثرش
 خود گرفته بود امیر محمد یوسف و امرای دیگر از شهر بیرون رفته فرصت گاه میداشتند که از میان بردار تا گاه بمساجید ضعیف که شرم در
 در دیوانه سلطان آنش بکشد با سید و مملکت بخیال رسیده بر سر شتی خند از بختیر شتی تمام بجال کلبیان راه یافته این خبر در کرم
 بسمع و له خوز و تر امیر و النون محمد مقیم ارغون رسیده و در آخرنه عثمان و شمعانه لشکر هزاره و نکو در پی او بر کیم شیده و بختیر کابل اپشن ناد بهمت شتی
 و بدخجان بنضت نمود میرزا عبدالرزاق فرار برقرار چشمی کرده محمد مقیم بدولت و قبائل در آن مملکت مقیم شده و خیر میرزا الغ بیگ بجبال کالج
 در آورد این اجنار در قوسیکه بدیع الزمان میرزا و امیر و النون در کنار آب آمویه بودند دید ایشان رسید موجب بهتاج و فرج مزاج بکنان شد و ذکر
 لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بغرم رزم خان عالیجاه و بارگشتن از کنار آب آمویه بسبب اتفاق خیر و
 شاه چون صیت کیستی ستانی ابوالفتح محمد خان شپانی در اقطار لفاق مشهور گردید و سپاه و نیک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه
 کرد ایند خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصد از نرد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بر مقابل و متناظره خان ترغیب نموده امیر خسرو شاه بپزلی
 ارسال داشته از پد او را یک متناظره نمود و پیغام که رسانید که هرگاه مکتب طای شاه زاده بخنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار رشادمان و عثمان

بعد نشان و شد ز بهتان بارد و محو اسم بیست و درین یورش ملازم رکاب ظفر باب خواهم بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا رسل و رسایل نقیض
 و زمین دادر فرستاده امثل و حسب لادعان بنام امیر ذوالنون و اولاد در قلم آورده مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه اتخذه و در جمیع ساحه
 بقیه الاسلام بلج آید تا در ملازمت موکب علی بدفع لشکر او نزیک فتح ما و الله تعالی قیام نمایند امیر ذوالنون لوازم اطاعت بجای آورده با دو
 هزار سوار و چهار سوار جانب بلج کرند بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعوارف خسروانه احتضار داده ابواب مراحم بر روی روزگار شکر نشود
 امیر خسرو شاه نیز تحفه شایسته و تبرکات باینست بنظر امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که دیاب آمدن بجای آید آمویه تعجب نمایند چون آن زیست
 بیایان آید حرکت آید نواب شاهزاده توقیف و رزیده پس از رستان که سپاه سبز و ریاحین در کنار چو سوار و اطراف کوه سار صفت کشیده
 بدیع الزمان میرزا عزم یورش همیشگی فرموده در آخر سنه ثمان و شصت و هشتاد و نوزده هزار و سیصد و شصت و شش پویش نیزه گذار زنبه الاسلام بلج بجانب تبریز
 روان شد امیر حرکت بلاد سلطنت بهرست و فرستاده زید بر کوه راسته نمود حاکم تهرام میر محمد باقر که بمیراثی اشتها دارد فی الحال با پنجاه نفر
 بتقبیل بساط سلطنت تاب پرداخت و لشکر کشیده حمایت و انشای یافت آنجا بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین را بخون و اسیر ذوالنون را
 قولاغ رانز امیر خسرو شاه بجهار شادمان فرستادند و او را از وصول موکب علی بجای آید آمویه تصیم عزم رزم با محمد خان خبر دادند و فرمود
 که بزودی بمسک ظفر آید تا نشان اعدا با سرع الحال دفع اعدای ملک میر کرد و امیر سلطان حسین را قولاغ با امیر خسرو شاه و برادران و امیر ولی یک
 پیروی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا و موکب امیر ذوالنون زایدیشان رسانیده ایشان را از تبریز و جاردی علی ترغیب تحویص نمودند امیر خسرو شاه
 بر عزم مساعدت توقیف از اطاعت سرسجده بنما کردند آید که هرگاه بدیع الزمان میرزا محمد خان شهبانی فایز گردد شاید که طبع مملکت میرزا اسطفا
 محمود قصد نمایند لاجرم عذری مقیم بر زبان آورده فرستاد و کاز اجازت مراجعت از چون ایشان باردوی بدیع الزمان با کشند و خلاف عه
 امیر خسرو شاه را مغرور داشت فی الفور شاهزاده از آب آمویه مجبور نمود و مقدار آن حال امیر یک پیک از پی سر اصلی باز کرده از تبریز و چنان موضوع پیوست
 که خاقان منصوص بخلاف مقصود بشکرمه و بمنقرست لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت مسلوک داشته طبل جعبت فرو گرفت بعد از
 و نه ول بقیه الاسلام بلج در چهار باغ ابراهیم منزل کرد امیر شجاع الدین ذوالنون را اجازت انصراف از زانی داشت و خود انتخاب علم نهضت فقر
 غریب فرشت و بدن جبهه انصافی تمام بشکرت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع شهنه روی نمود و محمد خان بلج ملاذ را رسانید و اگر شته از آن
 مجبور فرمود که فرشته که از خواص بدیع الزمان میرزا بطور رسید و بدنسب محمد خان از آب آمویه که شته بلج آمد
 سید جعفر که در احوال گذشته مذکور شد که در سلک سادات و شت قیاق معظم بود و خوین از زبک نسبت با و در غایت محبت سلوک می نمودند از باب
 ما و الله تعالی بلج شتافت و شرف و سبب سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرده چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شتایش
 روی گردان شده التجا بطل غنایت پادشاهی آورده ام و ما دام احمیات لازم و دلخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بدانست
 مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان پیکران گردانید جناب سیادت تاب صغما با امر و مقربان شاهزاده طریق احتلاط مسلوک داشته
 در خلوت زبان بلج و شامی محمد خان یکم شادایشان را ملازمت او دعوت کرده با انواع مواجید فریب میداد امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را
 بسمع رضا قبول نموده حقوق تربیت و رعایت سلطان بدیع الزمان میرزا که نسبت با اجتماع بتقدیم رسانیده بود بزرگ داشت که حقیقت را
 برای سلطان بدیع الزمان میرزا معروض ارد پس از عرض مطلب صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امر و ارکان دولت جبهه شتو
 محمد باقر ترخان در غرگاه دیو انخانه مجتمع گردید بعد از اجتماع اجتماع بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر یک و شنج علی طغای و با شت محمد
 ارغون و یار و کار و ابوالفتح و ابوقتا و محمد باقر ارغون و شاه منصف و لاکر قش عاصیان مامور گردانید امر اناعت آن زمره کمک بجمار را مقید گردانید
 و بهر یک را پیکار از اهل اعتماد سپردند و از وجات ایشان بجهت ضبط و تودر دژ حاکم ایشان شاه محمد باقر و آفتاب ترخان و بنک کیدکی بستان
 رسیدند و عفو پادشاه شامل حال ابراهیم سلطان و جهاکمیر کلاس و قراقرم محمد و سید جعفر خواجگشته حکم عالی با طلاق ایشان صادر شد امیر
 منصف که محصل امیر سید خواجه جعفر بود گفت که چون غیمه باینه فرشته جناب سعادت ثابت گذاشتن اوصاف دولتیت و بخلاف رصی
 بدیع الزمان میرزا او را بخلق یکشده و مقارن این خان کیتی تها از معبر که می جو نموده و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان
 عنان یکران بطرف کرمان معطوف گردانید و ذکر طلوع آیت نصرت آیت ثانی از افق مملکت بلج و گرفتار شدن

اہالی آن بلکہ بعین خوشکوار و محنت تلخ در اوایل پانہین سنہ تسع و ستھمانہ محمد خان شیبانی ریاست کوشستانی بر فراخت و بنا بر استند عا
ایر محمد باقر خان از مہجر کی مہجور نموده نواحی اندخود را تصرف سداقت سلطنت ساخت و محمد باقر بمکب عالی پیوستہ مشکش کشیدہ ماہ نظر
نظر الثقات نشد و محمد خان را با نظرف آب کو چایندہ و خبر محمد خان کیستی ستان در چہا رباع میرزا ابراہیم سلطان بن بدیع الزمان میرزا رسید
بنابر پیشانی سپاہ و عدم جمعیت ایران رزم خواہ مصلحت توقف نذید و نور حد قہ سلطنت و محمد بنانی میرزا محمد زما را در بلخ گذارستہ ایر سلطان
قلنجق را در ملازمت شاہنزدہ باز داشت ریاست عالیات سلطانی از راہ درہ کربان بجانب خردوان تافت و محمد خان شیبانی چون ہم
اندخود را فیصل داوروی توہج بلخ آورد و فوجی از لشکر یان قیامت از او زبک بنا چہ بنہان نامزد کرد چون آنجا رفت سجد و آن ولایت بدست
ایر علیخان ولد ایر محمد یک صد نفر اہل رزان دلاور و عزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان آنجا رفت و ابانجا بمقابلہ وقوع انجامید و در شتا
سیرتیری با سب میر علیخان رسید و لشکر او زبک وارد شد کہ وہ بندی کران بر پایش نہادند و بار دوی خان بردند و ماہی ریاست نظرات خان
در کمال حمت و کامرانی از افش طابری طلوع نمود ایر سلطان قلنجق و سایر اہل را و ایمان کہ در امکان بودند خاطر رجعتن قرار دادند و از آنجا
محمد خان شیبانی قریب دو ہزار کس از سالکان سالک پہلوانی در برابر دروازہ شتر خان منزل گیریدہ جای محمود و سلطان برادر خود را بر دوازہ عراق
معین گردانیدند و دیگر جمعی از سلاطین جوہی شرا را در دوازہ عکاشہ جای دلاور برابر تمامی بروج بلخ امر او نونان فرستاد و نخست ایلمچی شہر فرستاد و
سلطان و سایر اہل را و بلخ الزمان سیرنا باطاعت و اقیاد دعوت فرمود و چون این سخن در سمع قبول لیخان جای نیافت تہت سبب قلعہ
گیری شارت فرمود و بعد از یکہ شککہ او بیکان جہر و طوبیہا بہر سبب نذید و آب خندق را بطرفی دیگر انداختہ راہ توجہ بخاک بر مہرب کریدہ
و حکم جنگ سلطانی نہیاد یافت و سپاہ او زبک از جمیع جانب شہر آوار سورن و کردہای و صدای کور کہ و کوس در غم طاق پھلوس
اندخند مانند مور و بلخ دوی بخندق آوردہ آثار شتر خان ہرما خند و محمد خان در آن صبحا جوشنی شبت نمک پوشیدہ را سبب کوہ پیکر کوہ
کردیدہ قریب دو ہزار سوار و زبک جبہ پوش شاپوش و روان کشند و چہر و طو را در سر کشیدہ بخندق دروازہ شتر خان وارد شدند و مردم خواہ لال
میرکی غار را اضطراب کردہ دست بہ تیر و سنگ کردند و آنجا شتابان از آنرا کہ از بیکان بخاک ریزنا لا رفتہ زبک بخندق شہر رسیدند
انداختن تیر و سنگ منع نمود آنجا ہنکی طرف و شمنان فگندہ و آن جہر بہ جری خوردہ بردارندہ آنرا بخندق غلطایند و بعد از آن سیر دلاوران کہ در آن
برج بودند دست باندختن ناگدیدہ و زور و سنگ مرکب ہنک بکشودند و سپاہ خان چارہ منحصر در فرار داشتہ بسیاری از ایشان در آن خندق کمر
و بر زبک کمرافشا دند و چہنمین از جمیع بروج شہر بہادران بہرام قہر خراب تیر مرگ تیز از شمشیر کمان پرواز دادند و کمانھای رعد را بغرش درآورد
ابواب محاربت و مدافعت بر کشادند و اگرچہ در آن روز و کمان نہایت جلادت و مردانگی بجای آوردند و جمعی شہیدان از ہر خیم و کمر افکن مجروح
ساختند اما چون گرفتار شہر از قبل محالست عاقبت انہم را فشدہ و در آن جنگ قریب نصف نفر از جنود خان تیر خیم سهام خون آشام و بضر بنکست
از عالم فانی بجهان جاودانی روی آوردند و بر این قیاس دہ نوبت دیگر چہر یک و زبک در بلخ جنگ سلطانی اندخند و مانند روز اول مہی از
پیش نبرد لا جرم مراجعت نمودند بعد از آن خاقان از ضایع شدن لشکر باز اندیشیدہ امر او بہادران را با اشتغال نیران قتال نامور گردانید اما بعد از کمان
و قضیت محصوران یکو کشید و در آن شتابانی میر علیخان بند بر پاکر بخت و کمر در دوازہ شتر خان فریاد بر کشید و نام خود را بہر دیند و جمعی از نوکران خواہد کمر
با یاران دویہ اورا بردند و بمخلص و محامد لائم الہی بجای آوردند چون محمد خان شیبانی مدت سہ ماہ و ظاہر بلخ نشست و دانست کہ نتیجہ آن ناگہک
تیر قہر پذیرفت و در اوسط ہمان زمستان طبل مہرجبت کو فشدہ از آب میوہ بکشدہ سیر قہر شافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاہیت برو جتا
احوال ساکنان قہہ الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصرہ و تغذی از سبب و زبک طہر آن ملکہ و توابع روی نمود کہ مہندی بران نقصان
کرد و کرشمہ از حال بدیع الزمان میرزا دران وان و پیمان مخالفت میرزا ناصر الدین عمر یک آن یام کہ محمد خان شیبانی
باسپہا ہی بعد و قطرات باران بجا صر قہہ الاسلام بلخ قیام مینماید چون بدیع الزمان میرزا در ولایت جزوان بدرہ خور شخص نمود و چند نوبت
رسل و رسایل ہا بہ سیر را علی فرستاد و کیفیت پدا و لشکر قیامت شرا و زبک شرح دادہ است و اگر خاقان منصوب چون از اسبیا را آنحضرت
در دن اشت و باب ارسال بدو رسم تغافل و اہمال بجای آورد و امیر عبداللطیف خان تبار و امیر ابوالقاسم بخشی را فرمود کہ بالشرک با و غیس و ملاز
بسر طلالان رفتہ صل قامت اندازند و کن راب مرفا بہ مضبوط و مستحکم سازند و بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جزوان کچک تہمت شد

بقیت ایام نستان آنجا پیاپی رسید چون سلطان بدیع الزمان میرزا آیین فرورین سپاه سبز و دریا حین بعضای دشت بساط با نیز
 کیش را آنجا کوچ فرموده صحرائی جور جا را محل نصب لوی ظفر شاکر دین و اطمینان نزد امیر خسرو شاه فرستاد و کورت دیگر را بسلوک طریق نفیست
 دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع اوزبک ببالغه فرمود و بار دیگر امیر خسرو شاه اطهار را بفرستاد و برادر خود امیر ولی بیگ بملازمت شاهرزاد
 فرستاد و مقرر نگذشت چون بدیع الزمان میرزا در حضور امیر محمد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نمیداشت خود نیز با شکریای بسیار
 از حصار شادمان و حشلان و شذر و بقلان بخدمت شتابد و در مقابل و مقابل محمد خان تقصیر جایز نداشت و چون میرولی دینم فرخی اردوی
 عالی منزل گردید قبل از آنکه بفرست بوس بدیع الزمان میرزا مشرف گرد و امیر عریک خیال باطل کرده نایمشی با وی ملاقات کرده و او را از نسبت
 شاهرزاده ترسانید تا فی الحال طبل حیل که در شمعان بشیرغان شتافت و عریک در آن بده متوقف شد امیر ولی بیگ غمان کیران بفرست
 و بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی برین داور نزد امیر و النون فرستاد و پیغام داد که علی سریع السیر احوالی بخیر و حال متوجه مرکب ظفر
 مال گرد و تا دفع امیر عریک نتایج شبرغان بوقوع پیوندد و بغیر این از آن منزل کوچ کرده غمان بجانب چکمه تافت و کمر نهضت خاقان
 منصور بخمال گرفتن شاهرزاده عالیجناب مراجعت نمودن بسبب عرض مضرت و منزل ترتاب چون خبر تحسن امیر عریک
 در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چکمه و هرات شتای یافت خاقان مخصوصا سپاه موفور عازم کنار آب شد و بخمال آنکه شاید
 آن صید وحشی را بدلم طاعت در تو اندازد و آن سپر کش را بار دیگر مطیع و شاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترتاب را معسکر ظفر باب
 ساحه و آموغ جگت بقتیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاد و کار از امضای آفرینیت در گذشت پس
 از چند وزی از دارالشفا و شزل من القرآن ماهوشفا و رحمه للمؤمنین شفا عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و از آنجا بدیع الزمان
 میرزا بدین کوه المور رسید و نهضت و مرض پذیر گوارز او بوضع پیوست و دیده فرمود که قدم در طریق خلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت
 آستان شتابد و تسبیل انال فیاض نموده بار دیگر شرف ملاقات خاقان منصور در یاد بنابر آن امیر سلطان بایزید بلاس باکیاس کرد و آن سپاه
 فرستاد و بنوایب را که پسر قنبا س پیغام داد که اگر حضرت خاقان در قریبیم و آثم این مهالک سپیل سرگردانی را باب عفو و رحمت فروغ
 و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنت هرات لوازم محمد پیمان در میان زد که قصدی نمیداشت حلقه اطاعت و کوشش شده سپاه میر
 اعلی می آیم و غاشی در متابعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آیم چون امیر سلطان بایزید بدگاه خاقان عالیجا رسید و بخان
 بدیع الزمان میرزا را بعضی رسانید و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت رزائی داشت و اجابت ملتزم طاقا تر از جزیره
 انداخت تا اردوی همایون بطرف بده بهلت کوچ کرده خاقان صاحب جنت قرین صحت و سلامت بتفر سر سلطنت رسید و لوازم
 و رحمت بجای آورد و ذکر توجه میرزا بدیع الزمان میرزا از المور بطا هر شبرغان و باز آمدن امیر عریک بآستان اقبال
 آستان در آن ایام که امیر سلطان بایزید از دگاه خاقان منصور بار دوی میرزا بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و بسبب عدم اجابت ملتزم
 عرض فرمود شاهرزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کلاه مملکت از خار طغیان معاندان بستیاری کلام یک از معافان پاک گرداند و امیر عریک
 که اطهار را خلاف کرده در قلعه شبرغان تحکیم شده بود بچو طریقه از طریق غناد گذرانیده بجا ده اتحاد رساند مقدار آن بشری حجت مقال از نزد
 امیر و النون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض ساینده چون این مخلص را برخی لفت امیر عریک اطلاع افتاد و سپاه زمین داور و فر
 و غور و ساخر و نوک را جمع آورده بجناح استیصال غمان توجه بجانب شبرغان انطاف داد و بعد از آنکه عز و سبتوس حاصل کرده بعضی رسانید که
 دولت روز افزون آنکه مرکب همایون نیز بطرف آن بده نهضت نماید محام مخالفان فخیل یافته دست غنایت آبی ابواب فتوحات نماید
 بروی ملازمان آستان پادشاهی برکشاید بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بیدن چو فتوح و نصرت واقع گردید و از المور و هرات
 غمان کیران بصوب شبرغان منتطف گردانید چون با چو علم ظفر شاکر قطع منازل مرحله کرده پرتو و صولن سه شنبه باز از انداخت امیر و النون
 از آنجا بیده و امیر عریک از قرب صولن کوک عالی و باز آمدن امیر و النون و قوفی شط خاطر بختن قرار داد و برج و باره شبرغان را مضبوط
 ساخته ابواب غناد و لجاج برکشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر را فراخته و سپاه جلالت شاهرزاد را کمال ساخته صبح روز چهارم
 از یورت کشتن بظفر شبرغان رسید و صدای تبار و نفیر وادی سون و کوفه نای با وج فلک ساینده و سلطان بدیع الزمان میرزا در عید

آن بلد نزول جلال کرم امیر و النون در درسه سیدی محمد میرزا فرو آمد و سایر امرا و شکیان آن بلد را در میان کرد و شتاب خندق را بطرفی دیگر
 افکند و جهت پرباشن آن آغاز کشیدن خاک انداختن و حث کرد تا ما چون خاطر امیر و النون مایل آن بود که بنیامین صاحب و واقع شود و
 عمر یک پانزده روز در سلک سایر امرا و نوینان میرزا بدیع الزمان نظام باید اصلا اجازت حث جنگ حثت انداختن تیر و سنگ میند و پیوسته
 جت تمهید باطل و صفا فاصدن بخندان نزد امیر عمر یک میفرستاد و بعد از فکر آمدند سیر امیر عمر یک امیر و النون پیغام فرستاد
 که اگر آنجناب قدم بجهت فرموده با معبودی چند از زمان بدین قلعه تشریف آورند و خاطر امرا بتا که قواعد عهد و پیمان بخشد و از انانی شرف
 بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا میکشایم و بدین پیشه بکار نشسته و طریقه خدمتکاری و جان سپاری سلوک
 ینمایم امیر و النون این التماس را بفرما جابت مقرون گردانید و صبا حلی عالم درون شرفان گردید قبل از آنکه پامی در کباب آورد و بدیع الزمان
 میرزا بمنزل جناب مارت تات تشریف برد و در آن زمان آنجناب را چنان بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدم غایت و بنده نوازی بقلعه فراموش
 امیر عمر یک بالغات خاطر فیاض امیدوار گردانید و هر آنکه در حصول مقصود داخل خواهند بود و این معنی را بامیر عمر یک بدیع الزمان میرزا از
 صواب بدین صاحب تدبیر نگذاشت و امیر و النون و دوسه خدمتکاران میرزا شرفان کشت امیر عمر یک چون این خبر شنید ظنه بشارت
 با دج سپهر و ادر رسانید و پل وان انداخته حضرت پادشاهی و جناب مارت پناهی بقلعه نشاند و امیر عمر یک شمشیر گردون و کهن اندر دست
 سعادت بساط بوس دریافت و زبان اعتذار و استغفار بر کشاند و بدیع الزمان میرزا و فرزندان و عشرتش را با آب غماض فروخته و اورا بمنزله
 تربیت و احسان و شرف و مهابه کرد امیر و النون و دوی اعلی معاودت نموده همان روز از ظاهری شرفان کوچ فرموده و دوا حسی شش بنه بازار معسکرها یون
 شیراز کا مکاشفت و صبح روز دیگر امیر عمر یک بلازنت شادانه از سر مخالفت و عناد یکبارگی در گذشت و کز توجه امرای عالیجه با عزم
 ملاقات امیر خسرو شاه و پیمان افتادن امیر شرایلیه از مسند دولت و کامرانی بادی نکبت چون شرفان بر پنج سطو
 فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعظم نوینان و امرا و اباب مراسم طرست ممالک خراسان از داخل بوالفتح محمد خان شپاسانی شریط مطبورت
 بتقدیم رسانید و بنا بر استصواب صحابای و تدبیر خاطر دیار تاتیر آن قرار داد که امرا اعظام شجاع الدین میرزا و النون و امیر ناصر الدین عمر یک
 و علیخان و اسفندیار و یحییان و شاه منصور و امیر خسرو شاه و شهبانو که اندک استمال داد و طمن گردانید و بار دوی علی رسانید که با
 سپاه ممالکی که در تصرف است دفع لشکرا و نیکو تدبیر و ابا با سه هزار سوار عازم شد زنده هم در آن ایام خسرو شاه و در اندیش سید حسن پادشاه
 که در سلک صد و هشتاد و پانزده سوار اعلی روان فرمود که تا کیفیت احوال بعضی قان ستوده خصال رسانید و طبع عهد و جان نماید که هرگاه آنحضرت
 بخیر است و الدیر کوار شتاب غنایت و الطغات و تربیت و رعایت با دکانها موکب علی از سه شنبه بازار بجانب دره جرد حرکت آید اما امرا عظام
 که متوجه شد زب و د چون یکد منزل قطع نمودند امیر شرایلیه منصور بقدر رسید و خسرو شاه را بر توجبه امرا عظام مطلع گردانید خسرو شاه متوجه کوهستان
 از سر حکومت و گذشت تعیین این مقال نگردد و حال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شپاسانی با جمعی شتر از سالکان کلسا
 پسوالی عزم رزم امیر خسرو شاه جزم کرده روی بعقد نآورد و امیر خسرو شاه اگر کیفیت حادثه و توفیق الله بعد الرحمن که در سلک قرائتانش استقامت داشت
 با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال انجی فرستاد و بعد الرحمن بکث حد دوسالی سراسی از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال شتقا
 یا شیری بر کتف بعد الرحمن یک خورده روی بانهزم نهاد و کمر بختان معرکه در محلی امیر خسرو شاه در شد زب و د بشه در آمدن پریشانی تمام بحال
 شد زبان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال محض نکت و زوال شتال کرده بود با وجود چیز بسیار و وقت حصول
 کبار عیان نکالک تما سکت دست داد و شد زب باز گذشت با طایفه از خواص خویش روی بکوهستان آورده و امیر شرایلیه منصور مراجعت فرمود
 در منزل غلم با امرا عظام رسید و صورت و اقدار معروض گردانید امیر و النون از کمال عزت و شجاعت فرمود که شیری چنین معمود را بتصرف بکار
 گذاشتن و از این موضع رایت مغاودت بر فراشتن شود مردان مرد و شمشیر دیران صف بزمینت بلکه داعیه است که بقدر زردیم و آن بلد را
 مستحکم سازیم و بتصرف محمود و سلطان نگذاریم و امر اطوعا و کربا در مضای این غرمت با امیر و النون اتفاق نموده آن شیر شته دغا همان ساعت
 بخش کرد و ارفع خود را بطرف رودی علی باز گردانید و چون امیر و النون در ظاهر شرفان نزول فرمود و تحقیق پیوست که مولانا محمد کشته
 که در دفتر غایت معتبر بود و خاطر صغارا و کبار را بر امتناع بت محمد خان شپاسانی مایل گردانید و انتظار وصول محمود سلطان میکشاید تا شهمرد و سایر

جلد هفتم

ذکر حالات خوانین با محمد خان شیدا

موضوع

بسم الله الرحمن الرحیم

و امیر و النون قاصد آن بخندان نزد مولانا محمد و سایر قدزبان و دستاورد ایشان از صلیت پناه و نیکبختی و ثنوی نمود پیغام داد که مناسب است
 که درواز بکشی این که من با سایر امار عظام مشهور آمده طرف جانب را مضبوط گردانم و بمعاذت غیبت الهی مساعدت دولت پادشاه
 در دفع اوز بکان محال شهادت حضرت تقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبولی نمود و در مقام بیواری محمد خان را نسخ و مودود و زکریا
 قدزخان و بنابر آن امیر و النون با سایر اماره کجانب را ردی عالی مراجعت نمود و در ره خبر غلاقات بدیع الزمان میرزا چاره کار و در شرف
 خاطر بر بزرگوار است عزم توجیه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی زاهدان و شیخ پرون آورد و بدستور معهود و
 آن بلد را به نیروی شجاعت و سپهسالاری امیر سلطان قلیخان بازگذاشته است و قیام شرعاً بصوب بزرگان برافراشت و بعد از وصول
 بحورجان زمان حکومت آن ولایت را بکف کفایت و جلا دات امیر علیخان و لذت عمر یکشاد و او را بقصد بزرگان فرستاده از راه بکهنه
 بالک شکست شافت و در آن منزل میرجن با و روی زیاده بر سر اعلی بازگذاشته الطاف اعطای که از خانقا منصور نسبت بحضرت عالی معلوم
 بود بعضی ساینده این معنی موجب یاد و تقسیم عنایت آنحضرت گشته فضائی میسر از این مقدمه میون پناه مضارت ریاض رضوان پناه
 و در آن منزل میرجن و شاه سعادت ملازمت استعدا یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجات احوال موفور لا احلا الشیء
 چنانچه عقیق مسطور خواهد گشت تفصیل این روایت بعد از اخبار پشیمانی خان با محمود سلطان بر زبان خانه بخندان خواهد گذشت و ذکر
 لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الجیه خان و میان وقوع محاربه میان خواقین عالی شان ابوالفتح محمد خان
 شیدائی و آیتان که پادشاه منوچک امکا کاران طبرالدین محمد یابری میرزا عمر شیخ کورگان متوجه دارالسلطنه سمرقند بود کرت و در کجاست
 احمد پشائی شغال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برکشید و با آنکه جهانبگیر بر زبان دولت قیام از دی جد شده بود
 بدستور پشیر سم سلطنت بروی طلاق نیمه و بنا علی بد چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیمانی خان بازگذاشته و استیلای بر مالک
 موروثی میسر شده و بتأشکست شتافته و چون کاه مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از تحت محاربه و محاصره برآورد و سلطان محمود
 خان با ثاق برادر خود سلطان احمد که بالجیه خان شهو گشته بمبت بر آن محاکمات که لشکر بصوب اندجان کش و آن مملکت از سلطان احمد
 منسل شریع نموده پادشاه جهانبلاغ سپارد و این غریت را از خیر قوت بغیر آن بود تا رنج منتهست و شهادت پناه فراوان بر اقصو
 شده و قبل از آنکه مقصد رسد و دست و گردن قصود کند شیمانی خان بالشکری بعد و قطرات باران در رسید و در آن ملاقی لشکر
 دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانبه و الجیه خان بدست و زبکان میسر شدند و پادشاه جهانبان عیان بصوب
 بعضی زوالات مغولستان العطف و دیده امیر شیمانی خان ازیدن یکم فرخ غفور و شنی یافته قاصدی همعان برق و باد بتأشکست خود
 بمغولان انجالی پیغام داد که اگر سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست کار فرار گشته طبرالدین محمد یابری پادشاه روی بودی فراوان
 اگر شمار لغنا است که بایره غضب قیامت نسیب خرمی کوشا از اسحق نکو داند دشمنان خانی را هر جایا بنابر از کر نمانع آید و آن دو خان
 عانی شمار داد و سه روزی نگذاشته بعد از آن حضرت داد که بهر جا که نوبند توجیه نمایند ورشته حیانت ایشان را بر وجهی که در ضمن حکایات و لاد
 جعائی خان نوشته شده مقطعی گشت بعد از این بدین شان پشیمانی پشته از پشته رفیع گشته سمرقند را دارالملک ساخت و برادرش محمود سلطان
 بدستور سابق لوی حکومت در بخارا برافراشت و بالتأشکست و ولایت سلطان محمود خان و الجیه خان با عمام کوب خجی خان و سونجی سلطان
 که والد ایشان و شیرزاد الف پیک که کانت اعلی گرفت و مندر بار و غلی شاه رجه با میر یعقوب که در سلک عاظم امرا استقام داشت سمت
 اختصاص پذیرفت و کر رسیدن امیر محمد باقر بکلار سمت حضرت پادشاه عالیجه طبرالدین محمد یابری و میان سبب
 وصول امیر خسرو شاه بد رگاه بدیع الزمان میرزا چون پادشاه اسلام پناه از مرکز سلطان محمود خان عیان یکران بصوب
 منقطع گردانید و یکدور روزی در طی مسافت و قات گذرانید و بوضع بیوست که فوجی از معاندان دانه دره را که در آن راه واقع است مضبوط
 ساختند و بخان ست بر پای جلادت حکم کرده و تیغ عیان آخته بنابر آن حضرت پادشاهی سلوک آنظریق تتر از واجب و بسته بر
 غیر معهود بجانب حصارشادمان شافت و عیان توجیه بطرف دیده الرجال ترد تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از وصول پناه
 شعی اخبرت بر بستر استراحت می نمود وصول موکبتایون ببری را فوری عظیم دانسته با ساری و پیشکش بخدمت شافت آنحضرت در با

توجه بفرمانی که تضرع مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحبیت پیر بر عرض بنده تاج و مسرر رسانید که چون محمد خان شهبانی بر ممالک در انزلی استیلا یافته و شرار بقدر و پریشانی بر صفحات حال عمت و سپاهی حضرت پادشاهی راه یافته مناسبت است که چند روز بار و زکار سینه کار در سازیم و بجانب کابل فرستاده خود را از حدود مملکت از یک دور اندازیم و دشمنان را در شوره و غمناهی روی توجه بجانب کابل آورده بجهت اتفاق موکب عالی بر منزل واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود و لاجرم با تحفه لایق ملازمت حضرت پادشاه شتافت و بی تمام بایق و جهات که داشته بود و سه نفر فرار بر قرار اختیار کرده علم غنیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا افراشت و در مقصد بمینه خبر رسید که امیر خسرو شاه بخدمت پادشاه عالیجا . میرسد و بدیع الزمان میرزا بنا بر مکارم اخلاق جرایم سابقه و رانایا بوده تصور نمود و قزوین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امار و ارکان دولت را با استقبال امر فرموده و خود نیز از اردوی عالی پرورن رفته بر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسرو شاه را در منزل عبادت و بدین مناسبت و آن حالانی که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود معروض داشتند و همان روز بدیع الزمان میرزا بهمت بر سر انجام اسباب مکتب امیر خسرو شاه مصروف داشته و بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته غرض ملاقات خاقان بجهت صفات مصمم گردانید و زمینیه کوچ کرده و در النکب چیکه قبه عرگاه و یزد و فلک مهر و ماه رسانید و ذکر وصول موکب شاهی بظاہر بلده کابل و مشغول شدن چون ظهیر الدین محمد بابر با استصواب امر و نونان و درگاه غم و تیکر کابل خرم کرده راه آنولایت پیش گرفت و بر غایت طی مسافت کرده فضای آن بلده را زمین مقدمه بایوش نظارت کلان ارم پذیرفته امیر محمد مقیم چون تاب مقاومت نداشت و شکر تحصن گشت و بعد از چند روز دیگر که چریک منصور کابل محاصره نمود و دست و پویان آنجای ملازمت کشور کشانی مانده و کار مقیم از صبر و شکیبایی در گذشت طلب عفو و امان و منسلت عهد و پیمان نمود تا بحد مشیت و کلیه شهر و قلعه سپرده و عیان بصوب کر میر و شاه تبار با بد و محمد بابر پادشاه بنا بر تمس محمد مقیم جواب داد که در زمانی شهر کشاید و محمد مقیم بولایت پادشاه امیدوار گشته تا که بایرون خراسان مشرف بساط بوس دریافت و پیشکش شید محمد بابر پادشاه و عده اول العوارف خسروانه و عوطف پادشاه سرفراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و بایق و استعداد فراوان رخصت رشتن بوطن بلوف را زنی داشت و حضرت پادشاهی امرای و عوافت تائیدات و معاضدت توفیقات نامنایا هی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم محققان بخت انصرف در آورده معمر و آبادان گردانید و طوایف فزار عرگاه که با مال جور عدد و دست نخوش ظلم و طغیان کشته بودند در معاهد امن مان رسانید و ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب بهرات با اتفاق امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسرو شاه با امید لطف و عنایت خاقان کشور کشا حضرت امیر خسرو شاه ملاقات بدیع الزمان میرزا نمود و آن قره العین سلطنت را بقیاق حضرت خاقان عالی راسخ بن شده و امضای آن غنیمت تضمین صلاح دین و دولت دانست بدیع الزمان میرزا از چیکه تپای مبارک در رکاب سینت شتاب آورده از نرسل تانان بجانب کشکر قدس عینا شیده در حرکت آمده و خبر حضرت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه بصوب راسلطنه بهرات شوع یافته خاقان منصوب بغایت متعجب و مسرور گردید و بجهت طمینان بدیع الزمان میرزا و امیر عالیشان جناب شیخ الاسلام سیف الملک و الدین احمد القطارانی و شیخ جلال الدین ابوزید پوران و سید نظام الدین سلطان علی شیدی که مشهور بمیر خواجه پن بود و امیر عیث الدین امیر سیف الراجزی و قاضی صدر الدین محمد لاری را که خلاصه میثاق و سادات و علما و قضات ممالک خراسان بودند بجلوس قضی بخش طلب فرموده و در حضور ایشان دست بر مصحف محمد و کلام مجتهد نظام سبحانی نهاد و قواعد پیمان را بغلاظ ایمان موکد گردانید که نسبت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصدی بخاطر عاظر بایون نکذرا نم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم گاه آن پنج بزرگ را رخصت فرمود و که باستقبال شاهزاده و امیر شتابند و کمال عطف و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان نمایند تا بی دغدغه غنیمت را با مضار رسانند و اکابر عظام دینی الاحترام متوجه ملازمت شاهزادگان گردون غلام کشته در لشکر مقدس عینا شیده بآن سعادت فایز شدند و بر یک پیشکش لایق کشید که بخت محمد و بقیاق سلطان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان نسبت بآن نر و واجب العظیم کمال اعزاز و احترام بطور رسانید و بوقاف ایشان تشریف برد و همه را بخلعت فاخره و انعامات و افزونه نوازش کرد که روی بمقصد آورده و چون در منزل دام و نر و ول جلال است و او ابوالمنصور مظفر حسین میرزا با و الدخود محمد علیا خدیو چیکه آنجا که برسم استقبال از بهرات توجه کرده بودند با حضرت عالی بدیع الزمان میرزا ملاقات

جلد هفتم عنایت امرای ایران بکبریا محمد خان

روایه

و غبار افکار که پهن بجا بنشیند و بآب لغت و روانت فرو نشاند و در تکیه بمانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که پانزدهم جمادی الاول سنه
عشر و ثمانه بود خاقان منصور از باغ جهان را متوجه ملاقات فرزند مستوده خصال حمیده صفات کشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تود در حرکت
بوقت نماز پیشین بواحد بجای کس که نیم فرسخ از قریه کرج پایان تراست از مقارنه آن تیرج سلطنت غیرت افزای پسر خضر گشت و بدیع الزمان میرزا
چشم بر بخت روان عالیشان افتاد و خواست که بشود ارباب جبرام رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانورده شرف پاپیوس در یاد خاقان منصور
از شاهاده انصورت رقت فرمودند و فرزند ارجمند را از آن امر عاف داشت و میرزا بدیع الزمان یکت از نوزده حضرت خاقانی و در آغوش محبت
و مهر مائی کشیده قطرات عبرت از نوره دیده اشظار روان گردانید و مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر سیر کرده زار زار بگریه شدند و حضرت خاقان
در غایت مهربانی بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بطور در ساینده در هم می نگرید و هم در آن مجلس که وجود سادات عظام و مشایخ کرام و
فصاحت اسلام و فضلا و علمای مشهور بود امرای کبار میر شجاع الدین و ذوالنون و امیر خسرو شاه و امیر شرف سبتوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر و
انفعال و محالیت زمین اخلاص خدمت بوسیده و لازم خلوص عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشانرا بوفور پیشکش و نوازش سرفراز و مقرب ساخت
و آنشب حضرت خاقانی در بزم عمری و عیش بسته ابواب فرح و سرور معشوق و بفتح راج و ریحانی و آتش میدن باده از غوانی حطی تمام از زندگانی کفر
رایت شادمانی برافراشتند و روز دیگر خاقان بر بخت روان سوار شده شانزده کسان عظام بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان پیشکش آنحضرت
روان شده میرزا و ذوالنون بجانب سمت راست و امیر خسرو شاه بطرف سمت چپ حرکت آمدند و در آنروز اصناف فراق نام با غلبه تمام داشت
صحرا و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طریق مبریده بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن کسی مشاهده ننموده و خاقان منصور
در عین سرح و سرور باین ترتیب نوآیین از ده خیابان بهار سیریل کچل که بنا کرده معماری آنحضرت است رسیده شانزده کسان عظام و ملر و نونان
ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و پاپیوش بخت روان آنحضرت را بردوش گرفتند و امیر خسرو شاه و امیر ذوالنون
و پاپیوش بخت فیروز بخت را برداشتند و بدر سه شریف و آفرودند نگاه خاقان بیباغ جهان آرا شادان و منزل امیر علی شیر زمین مقدم بدیع الزمان
انضارت پسر خضر یافت و هر یک از امرای مقام محبت افزا که بخت ایشان تیسین یا شصت بود و نزول نمودند و روزی چند در غایت سرور و بخت
بسر برده از سرچ راه بر سوختند و در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در تفریح پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند حرکت و دلزدند و رطوبتی
و در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شانزده عالیشان بجا آورد و ملر و صد و روز را و خواص آنحضرت را خلع فاخر پوشانید و نوازشها
کرد و چون امیر شجاع الدین و ذوالنون و غنچه داشت که مبادا حضرت پادشاهی طاهر الدین محمد با بربست به پیشش محمد مقیم غدری اندیشیده
اول رخصت مذبحه را بصلطه کاستان روی بطرف مشرق و در زمین داور نهند پس زده و روزی که در هر است بود و اجازت طلبیده و مشمول
انعام و احسان بجانب لایت خویش رخصت نموده بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هر است تشریف داشت حسبیه صلیبه میرزا الف بک
میرزا سلطان سعید که در حجر تربیت عمه خود پاینده سلطان یکم بپرورد بجهاله کجح در آورد و در روز عید سادات و قضات حاضر شده
قاضی احتشام الدین جن تعلقین کلمات ایجاب قبول قدام فرمود باین بجهانه چند روز مجلس ترتیب یافت و فروغ جام باده کلفام
بروجنات حال شانزده کسان عظام و امرای عالی مقام یافت و هم در آن اوقات خواججه حبه صفات افضل الدین محمد کرمائی که کمال احتشام
و عتبار و پاینده میرزا حضرت خاقانی که سابقا مقدم کلک سان گشت و شصت روزی چند مریض بود در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا با امر و وزل و سادات و مشایخ و علما جزا از آن خواججه عالیه از مشایعت نمودند و بکارگاه برده در بقعه که بخت بهیجت
ساخته بود بجا که پسر و چون ایام تقربت با انجام انجام میداد خاقان منصور بنا بر اخوای امیر مبارز الدین محمد ولی سبک تحقیق بخت و بخت
فرمان فرمود و تمامی ولاد و قربا و ملازمان و تنبسان آنجناب مؤاخذ گشته از آن اموال و نفوذ و نفایس غیر محصور بوصول موصول شد و خواهم
شهاب الدین سخی که با خواجبه افضل نسبت قرابت بیعی داشت و چنین استقام و منصب صدارت یافته بود و خواجبه جلال الدین محمد مینائی که
ایضا بسبب پست آنجناب بوزیری و وزارت نشسته و در بند ملاقات و بدین آنچه داشتند فرو آورده و محصلان حسب حکم ایشانرا از قید بخت
کشتار و مامور شدن شانزده کسان از خاقان بر فتن بکار است مرغابیت مقابل و مقابل شیبائی
خان و روشن خسرو شاه بصوب فشد و مقتول شدن و وفات یافتن ابراهیم حسین میرزا چون

سلطان بدیع الزمان گریہ می‌نمود و ملازمت خاقان عالیشان بسر و درای عالم آرای خاقان منصوب چنان اقتضای فرمود که آن شاهزادہ عالجیاب بافاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوینیان و امرای کنایه کنایه راب مغرباً محل محکم وظیفه یافت کرد و اگر محمد شیبانی خان بنیت کشو ستانی از آب آمویہ عبور نماید بمقابلہ و مقاتله او اقدام فرماید بنابر آن سلطان بدیع الزمان در ماه مبارک رمضان سنہ عشر و تسعمائہ و خطیرہ جیند کو کلکتہ شہ کہ در دامن کوه مختار است شہسار نزول فرمود و مختار آنحال از نزول مظفر السلطنتہ و اختلاف مہربا پادشاہ الہیجان بیایہ پیر خاقان جہماہ رسید مکاتبہ آنحضرت را کہ مشغول بود بر طیارہ موافقت بعضی ساینده و مضمول لغام و احسان شدہ اجازت مراجعت یافته با کردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیرہ جیند کوچ کردہ بچهل دھران شتافت آنجا بصوب کنایه راب مغرباً آن شد چون مرحلہ موری از فرقدہم جمایون انصارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین کوکان و میر محمد بن ذوق عقب رسیدہ بموکب عالی پیوستہ آنجا برادران کا سکار کاران ہمنان یکدیگر از راہ پنجہ بر مغرب فرستند و آنموضع بنا بر فرمان کہ از پایہ سیر اعلیٰ بوضوح آنجا رسید مظفر بذر السلطنتہ ہرات باز کرد و میر خیر و شاہ عثمان یکران بصوب قندھار و بغلان غطف کرد و آیند و جناب مارت ماب بعد از طی مراحل و منارل بحد و آن مملکت رسیدہ جمعی شیراز مردم ہر جا را و جمع کشند و او زبکی کہ دارد و خند زب بود با فوجی جنود امیر خیر و شاہ را استقبال نمود و انجانبین آن شرفال شغال یا فیدہ بسیار از اتباع امیر خیر و شاہ بر خر تیغ و تیر و زنگان کشت و کشت و بقیۃ السیف وی با بنزام آوردہ آنجا امیر سیر پنجہ تقدیر شدہ سردار سپاہ و زنگ و برادر از کوشی شاندہ بقتل زبردہ فرمود کہ بکو شہر کرد و آیند آنجا در ہمان بلکہ کہ علم کا مہرا افراحت بقتل رسانند و امیر خیر و شاہ عادل رعیت پرور و بدعت دہ پانزدہ سال دایم سلطنت سلطان محمود میرزا بہ نیابت در قندھار و قندھار و پس از فوت آنحضرت چند سال لایت حصار شادمان و حشمان و ترند و بدخشان و قندھار و بغلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاہ و جلال و غایت کمال دولت و اقبال لیت فرمان فرمایی برافراشت و آنجناب از ارتکاب شرارت سائر منہای مختصر و مجتبہ بود و ہموارہ با دای و طایف طاعات و قرانت کلام محمد ربانی و تلاوت آیات دینا بت بجا می‌قیام و اقدام میفرمود با ما و جود این صفات حمیدہ بقصارت قلب و قلت رحم انصاف داشت بحد تو ہم نقش ہوفانی و کفران نعمت بر لوح خاطر می‌نگاشت و چنانچہ مذکور شد حدیثی کہ از خود نام خود را بہ عصیان نا بود ساخت و اساس حیات و دیگر بر بدست جور و طغیان از بنسبا و بر انداخت لاجرم بآنکہ مانی شاست این افعال شام حال او شہ و سر خجہ انتقام ذوال احوال با طجاہ و جلالش در نوشت و در ہمین سال یعنی سنہ عشر و تسعمائہ شاہزادہ مظفر حسین از اسیم میرزا بسبب شرارت بر برد و ام بر بعضی محب کر فہار کردید و معالوجہ و تدوی اطبا فایدہ نداد و در و اورا و خرامام شوال حیاتش بزوال رسید خاقان منصور از وقوع این حادثہ غتا محزون شد و قطرات عبرت از فرادہ دیدہ بر گشود با الاخرہ دست و چہل متین شکیبائی زہہ بکلر کہیلہ نمایونی لصابرون جہرم بغیر سائیک نمودہ کھنہا در در غریمت نمودن بدیع الزمان میرزا بتاخت بلخ پسان و دوران و آن مدن الہیجان از نزول امیر ذوالنون و عثمان یکران بصوب قندھار تا ختن بلخاب کوہستانی است کہ آب درہ جزد و مغرب و ہرات و مرور و از آنجا متعجب میشود و بنا بر عقبات سخت و دشواری ہر درخت مردم آنجای پیوستہ در مقام سرکشی اوقات گذارندہ بکامیابی طاعت حکام بجا بقی آوردند و در شہور سنہ ثمان و تسعمائہ کہ بدیع الزمان میرزا در قبتہ الاسلام بلخ بساط سلطنت و جہان بینی مبوط داشت امیر محمد باقر با فوجی از سپاہ جلالہ اثبات دایم متوطنان بلخاب و آنجا احوال بد آنجناب فرستادہ میان محمد باقر و بلخ پسان میزان مقاتلہ اشتغال یافته جناب مارت مارت منہزم باز آمد و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجہ آمویہ بود شوانست کہ از آن طایفہ انتقام کش لاجرم در این ولایت کلب آب مغربہ و معکر طرف آب بود اندیشہ تاخت بلخ پسان و خاطر عاظر خطور نمود و ریات ظفر آیات را فراخت بد آنجناب بلخا فرمود و وینک گاہ اطراف و جنوب کوہستان را فرو کرد و از باب طغیان جماعتی را کہ بقدم اطاعت از عان پیش آمدند در طلال عدل احسان جای داد و با قبان جلال فاصد مراجعت بود کہ از نزول امیر ذوالنون بر پستل متعاقب متوازی الہیجان رسید کہ حضرت پادشاہ ظہیر الدولہ و الاقبال محمد باقر با سپاہی بلا آنجا لوہا جہانکشا بصوب قندھار و زمین در برافراشتہ مامول و چشم داشت چنان است کہ آنحضرت عثمان عطاقت بر اینصوب غطفانہ و دفع عدا دولت بر شہنشاہت کرد و اندامد سائر جمایون فال من مملکت محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا فرستادگان میرزا و النور و مقتضی الامر باز کرد و نیزہ موکیب کوکب مراتب متعاقب بجانب قندھار در حرکت آمد کھنہا در در شکر ظفر اثر جمع کردن بدیع الزمان میرزا بقصد

مقاتلہ و مقابلہ بابر میرزا و ارسال نمودن محمد بابر پادشاہ الہیجان نزد بدیع الزمان میرزا و طلب صلح کردن چون بایچہ نصرت شعار شہزادہ کا حکم بدیع الزمان میرزا بولایت قندھار نزدیک سید میر شجاع الدین ذوالنون و ولادش و محمد مقیم پشکشا پادشاہانہ و تبرکات خسروانہ صحیح داشتہ با استقبال شافند و بشرف تعقیب انامل شریف مشرف گشتہ توارش بسیار یافتہ و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاہی ظہیر الدین محمد بابر علی التاقب التوالی بار دوی عالی میر سید بدیع الزمان میرزا فرمادہ کہ تمامی شکر و سیستانی و غور و ساحر و توکک قلعه گاہ مروان و فرہ و معکر و زمین داور و در معکر ظفر اثر مجتمع کردند و امرای عظام حبت رسانیدن و چون با طراف لایات مذکور روان ساختہ امیر سلطان علی ارغون با سپاہ ہستان و سایر سرداران ممالک با جنود نامعد و متوجہ قندھار گشتہ و چون ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ از وصول میرزا بدیع الزمان بقلعہ مار و اجتماع سپاہ نصرت شعار و قویافت صلاح و صلح دیدہ رسولان بار دوی نصرت نشان گرفتار و طہار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرمودہ قوا عد مصالحہ نمیدیدند و حضرت پادشاہی عنان بصوبک بل کردہ و موکب علی بدیع الزمان میرزا از قندھار راہ زمین داور پیش رفت آنگاہ در باب تقصیر یور و قشلاق شرط مشورت مرعی داشتہ خاطر بر آن قریافت کہ رستار از دقطنہ فرہا گذرانیدہ بعد از انتقال آفتاب از برج شتابا اقبال ربیع بہر طرف صلاح و اندر خرمیت راستہ و باین غنیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفرہ اشتافت چون از برج زاکرہ رای عالی چنان قصدا کرد کہ برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون را با تالیق قرت العین سلطنت خلافت محمد زمان میرزا تعیین نمایند تا شہزادہ را بیستان بر دہدہ ہمگی ہمت بر عقد حال خجستہ مالش مصروف دارند و امیر سلطان علی باین لشکرات مفخوہ و متوجہ شدہ طویلیا پادشاہ ترمیب کرد شہزادہ را بوی سپردند ذکر عبور نمودن جنود محمد خان شہسائی از جیحون و تخریب نمودن بعضی حصہ و طلب نمودن خاقان مظفر کرب و دیگر بدیع الزمان میرزا را از قندھار برادر السلطنہ ہرات در اوایل سنہ احدی عشر و ہشتادہ کہ سلطان بدیع الزمان میرزا و ولایت بلخ و تاجیک صاحب وجود کہ بوری سپاہی در عیت قیام و اقدام تواند نمود بگذشت محمد خان شہسائی متعاقب متوجہ تاجیک و جلالت تاثیر بخان چگون میر ستادہ تا لازم قتل و غارت و ماسم تحریب شہر و ولایت ظاہر کردہ اند و ولایت یمنند و فانی تاجیکہ بہت تاج و عناد و پر داحتہ و اموال بسیار و غنیمت پشمار کردہ لیت استیلا و تسلط بر فرج شہد و الدایر ابو القاسم رلات محمد قاسم میرزا کہ نسبتش از جانب امیر بایستقر می پیوست و بشرف ہمایہ ہرات خاقان حضور شرف بود با شاق امیر شہریم جلایر و امیر باباجان ولد خواجہ جلال الدین میرکی و راجدہ و اقامت داشتند متوجہ دفع اجتماع کشند و پین بجایین غبار جنگ شین ارتفاع یافت اورکا زان صورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سردار بفرج شہادت فایز شدہ لشکریان ایشان روی بصوب بولار آورده بنا علی ہذا امور متوطنان آن ولایت بخش و تمامی صحرائشینان جلای وطن احیا کردہ و دود آہ ستم رسیدگان را بوان کیوان در گذشت چون اخبار برادر السلطنہ ہرات رسید خاقان حضور صلاح قتلان در باغ جہان رای دید و باغ شہر را کرد و حل اقامت مذاحت و بعد از اندیشہ و امل از ان ہمال قفا فکل کہ در باب بدو سلطان بدیع الزمان میرزا کردہ بود شہسائی ش خاطر عاظر بر آن داد کہ کرت و دیگر میرزا بدیع الزمان را بادر السلطنہ ہرات طلبد و طریقہ دلجویی بجای آورده آنحضرت را برسم مغلای بجای آب مرغاب رسان ارد و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمدہ با محمد خان شہسائی در مقام مقابلہ و مقابلہ آمد بعد از خواجہ شمس الدین محمد منشی را برسم رسالت نزد شہزادہ فرستادہ فرامین عنایت امیر ارسال فرمود و سخنان عطوفت انکیز پیغام بدیع الزمان آن کلمات را بمع قول جای دادہ و از بدو السلطنہ ہرات شد و خواجہ شمس الدین محمد راجتہ رسانیدن خبر شہر ہرات فرستاد و امیر ذوالنون شرف خستہ رزائی داشت کہ زمین داور شہسائی و غور و ساحر و توکک مجتمع ساحلہ را و ل ہارغانا بکران بجای آب مرغاب بدو موکب علی سلطانی در راہ شہجان سنہ مذکورہ متوجہ ترمیر سلطنت و خلافت دجھان بنائی گشتہ امرای عظام و اکابرانام برسم استقبال نہ ہرات پروان آمدہ بودند متعاقب متوجہ شرف ملازمت دریافتہ لازم نیاز و شمار بجای آوردہ بد سلطان بدیع الزمان میرزا بمعانہ و ولایت اقبال علی مسافت کردہ و در سربل قراہات حضرت علی فایز گشت و خاقان حضور کرت و دیگر دیدہ بدو شہزادہ سوز کردہ غایت شفقت عطوفت اظہار نمود بدیع الزمان میرزا پشکشا کشیدہ بد ستور نوبت اول در منزل امیر شہر نزول فرمود و گفتار دروغ خاقان عالیشان بقصد خاتمہ محمد شہسائی خان و انتقال نمودن خاقان ہرور از داور عزور در منزل

فرستاد و مولانا خطابی در انکبالیغ جهان آرای تقبیل بساط بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین که در کان فایض شسته پیغام که داشت معروض کردند خلاصه سخن آنکه شهبانی خان یکمیکه یکمیکه پیوسته آبا و اجدادش در حدوث و قایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین و دودمان عالیشان ماکر و شتاب متابعت بجای آورده اند مناسبت آنکه شهابست سینه بزرگان خود افتد انموده ابواب مخالفت سد و ساریند و از شایع مستقیم و مفت عدو و انحراف نور زید تا عرصه مملکت آبادان ماند و رعایا که و دایع خالق البرایا اندی مال عمارت نصرت آثار نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر حسین کورگان دانستند که غرض شهبانی خان از این مراسم چیست جواب آن تخان و المیجی اموقوف دهشته قاصدان بر اطراف خوا خراسان فرستادند و با جمیع شاهزادگان و جنود مظفر و و فرمان دادند و در خلال این احوال المیجیان از نزد سلطان اعظمی که حاکم قبه الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شهبانی با سپاه بعد و صاحب نیانی ظاهر بلخ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمجا و اشغال و و حال آنکه رعایای شهر را خیر و منعمانده و قوت سپاهی را بر سر عدم رسانیدند آنکه حضرات متوجه این حدود گردند تا شرا و زک معطل علیاید و پرتو انوار فراغت و رجعت احوال متوطنان این ولایت تا بد سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین کورگان بعد از استماع این خبر ابرام و ارکان دولت طریق مشورت سلوک داشتند و خاطر بر تقابله و مقابله شهبانی خان قرار دادند مجددا قاصدان جمیع شاهزادگان با نظر دیار خراسان فرستادند و در اوایل ماه سنه مذکوره از دار السلطنه بهرات ریاست نصرت نیات بصوب قبه الاسلام بلخ برافراشتند و از گرد کوکب مرکب چهره مهر و ماه رایت و چمن پهر را خیره ساز خند و چون نوحی چهل دشتان از بغار مرکب مرآت شان مشک افشان گشت ابوالمحسن میرزا نصرت که سپاه چون اعدا اختر از بلخ فاعز و مروت شریف آورد و دیده بیدار برادران کا کا روشن کرد و بدیع الزمان میرزا بهیشت از وی بزرگتر بود بطور از نوزده پیشکش کشیده و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک خراسان با بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از میرزا ابوالمحسن خردتر بود او را لعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم ایشا و نثار و ترویج یافت و از آن مرطبه تیر کوج و اقع شده بعد از نزل کن رآب مرغاب بنجین میرزا از قاین و میر سلطان اعظمی از سیستان و سایر امرای خاقان و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متوالی و معبر همایون پیوسته و هم دران وان کنه را مرد و الرود مضرب خیم جنود مظفر و و بود و زبرد و جمعیت بتابند همیمنان از سلاطین خراسان بر طبق دلخواه دوستان می افروند اما که میترخه مقال بدرگاه اقبال میرزا بدیع الزمان رسید و بشارت طلوع اختر برج جاه و جلال از افق غما ایزد متعال رسانید یعنی تشریف قدم میمنت بجوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابا پادشاه شیوخ یافت پادشاه عالیجا حفظه دار الملک کابل اجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشا از عبدالک و رعیت پروری وصیت نموده و تاریخ سنه اصدی عشر و تسعما پای مبارک در رکاب جو کرد و درون شتاب آورده زکامل روان شد بسوی بهرات و چون کلانتران قبایل و حشام از توجده مرکب سپهر افشان آگاهی یافتند پروای میرزا اجها نیکر نکرده هکلمان با ایشا رویش کلانترت پادشاه سکندر و روش شتافتند و میرزا اجها نیکر تیر تجرید فاشیه و کجوا بردوش کشته مرکب پادشاهی پوست بر تویشتر شتر با صناف اعطاف انواع الطاف معطر و مساهی گشت و چون حدود ممالک خراسان از بغا ستم مندا پادشاه و افراخان رشکستان شد خبر فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا ابوالنجا رسید و کیفیت جمعیت شاهزادگان و امیرا عالیشان و در کن رآب مرغاب تحقیق پوست و خاطر آن پادشاه خیزاندیش بر آن قرار گرفت که معاندت و مطا هرت بدیع الزمان میرزا و خوا پشتمها و همت عالی سازد و بموافقت ایشان شهبانی خان و سایر معاندان پردازد و لاجرم عنان یکران بطرف مرور و اعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بجهت ابرامی مرغاب فرستاد و چون بدیع الزمان میرزا و برادران این بشارت شنود بطلوع کوکب ظفر اقبال المانی و آمان ایمنه و ارشده بترتیب لوازم نیاز و ایشا را اشغال نمودند و بفرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد برندق بر لاس افروختند باستقبال کوکب ظفر مال حمیده جمال شامشند و در منزل دره نام ملازمت آستان سپهر حشام رسیده انواع مراسم و اشفاق یافتند بعد از قواعد نیک عهد و پیمان آن پادشاه عالیمکان در طی مسافت مساعت فرمود و سلطان بدیع الزمان از قرب و وصول آنحضرت آگاهی یافته هم عنان خان بر سر استقبال از و حاق نهضت نمود و در منزل کل باغان شام سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دودخه خلافت سیمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تحویل تقدیم رسانید و امرای آن پادشاه فرودس مکان قدم میمنت لرودم پادشاه را فو زنی عظیم داشتند و در لوازم معانداری و خدمتکاری سعی و همتا نمودند و آن قدر که توانستند قواعد اشفاق و یکاکی بابتیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند

و در باب موردین و دولت و دفع شر اعدای ملک ملت با یکدیگر مشورتها کرد و نهایت اجتماع و تقدیم رسانیدند و همچنین آمدن پادشاه
خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تخریر آن مجبور و تحریک بنات سیرندیزست و تفصیل آن بسی فامه و در زبان ممکن
نست و غالباً اگر آن سلاطین صاحب تمکین بآن پادشاه شجاعت آئین عزیمت را با مضامیر رسانیدند و ولایت خراسان از قرض و زبکان
مصون یماند اما چون تقدیر مالک الملک قریب نوع دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آنقدر امار و سپاه فایده روی نمود
کفتار در محاصره محمد خان شهبانی بلخ را و بفریب بلخ را کر فتنه بجا روبر غارات تاراج کرده معاودت نمود
چنانچه در ضمن کجایات گذشته و فحوی داستان مسطور گشته معلوم میشود که یک میرزا بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع شهبانی خان برادر
سلوک موافقت سلوک نداشت و در قریب خود یعنی شهباده رضویه ساکن بوده بقلم خیال لغش استقلال بر لوح ضمیر نگاشت ازین جهت فتوح
تمام بغیریت بدیع الزمان میرزا برادران راه یافت و تمسک بساط مشورت اشرت کرده امیر و الملون که غایت شجاعتش پیوسته باستقلال
قتال ره نمون بود بعضی رسانید که مثل این اجتماع که حالا اهل اوس میتور کور کار از اتفاق فساد و مشکل که دیگر میرزا در فرصت غنیمت داشت
قوی میدان حرب معرکه طعن و ضرب داشت و امیر محمد برندق بر لاس گفت که هرگاه بغیرم رزم اعدا بنواحی بلخ رویم که یک میرزا که بدایع
ممالک خراسان بآوردن طریق اتفاق مرعی نداشته لشکر بطا بر بلده فاخره هرات خواهد کشید بنابر آنکه مردم شهر با توابع خوانان حکومت
امیر محمد دلی یک اندوخ علی طغانی کوکلتا شازما حفظ آن بلده عاجز گشته محمد حسن میرزا دارالملک خراسان از مدح تصرف خواهد درآورد
بعد از وقوع انصورت اکثر امار و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ناری گردان شده هرات خواهند رفت اولی و انسب آنکه در این مینا
دفع دشمن خانی کرده و در اول فصل بهار که در صحرا و پساوان علف چھار پیاپی بسیار خواهد شد از روی جمعیت خاطر بقبال سپاه اوزبک قیام نمایم
در آثای این گفتگو خبر رسید که امیر سلاطین علی خان و لشکریان بلخ را بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از شهبانی خان امان طلبیدند
و خان ایشان را بمواید پذیر فرستاد و امیر سلاطین علی بواب بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خانی پیوسته و سپاه اوزبک بجا
غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساختند و پس از آنکه شهبانی خان شنید که سلاطین خراسان بمعادنت مظاہرت ظہیر الدین محمد بابا
مستطرون ملطن خاطر شده اند و درکنار آب مرغاب اجتماع نموده راز و نهان تائیر قتل دارند بر جناح استعجال بیت معاودت برافراشت
و از آب آمویه گذشته و را و در انهر طرح قتلای انداخت و چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت فی الواقع در آن رستگان
از آب آمویه و مقاتله شهبانی خان مافوق طاقت و توان بود و برای امیر محمد برندق ترجیح گرفت و در راه جب سال مذکور مولانا خطای محض
گشته سنگ نقره دیشد خانه جمعیت سلاطین امارای خراسان افتاد و این چنین میرزا غنیمت تون و قایم کرد و ابو الحسن میرزا روی بصورت
آورد و او را امیر و الملون و امیر سلاطین علی رخون نیز حضرت انصاف یافتند و بسیار امارای طرف استجازه نموده عثمان بجانب منازل خود فرستادند
حضرت خلافت پناهی ظہیر الدین محمد بابا پادشاه را نیز در مدخله و جلیط طرف کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده و ضمن این
مقال پیغام فرمود و پست جانیان ترمز و چشم آن دارند که زردامن انصافشان نگه داری و حضرت پادشاه انکمال خیر اندیشی و نیکوخواهی آنست که
بغیر اجابت اقران داده مصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان بدارالملک خراسان تشریف آورده زمین مقدم میمنت شیم بلده هرات
غیرت قزاقی گلستان را کم کرد و در منزل امیر علیوشه که مطبوع ترین آنست زمین بود نزول اجلال فرمود و بدیع الزمان میرزا در شرایط معانداری و مرا
نزل ساوری بقدر مقدور سعی و استقام فرمود و هم در آن چند روز بنابر مصلحت تفصیل مهم محمد حسن میرزا مظفر حسین میرزا بقصبه کوسوئے تشریف
برده طرح قتلای انداخت و امیر محمد برندق بر لاس بعضی دیگر از امار مظفر اقباس که ملازمتش بر میان جان بسته و چون مدت پست روز و آرا
هرات از فرود دولت پادشاهی شتری مایست بجهت عالی منزلت مخافت نمود از جانب جنود کابل اجبار محوش رسیده غم مراجعت بفرمود
محاربه با محمد شهبانی و شکست یافتن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان محمد خان شهبانی در اداسط
ومی انجمنه احدی عشر و تمانه از دارالملک سمرقند بر زمین ملکستانی نشسته از میگر کی عبور نموده بحد و اندوخ و شتافت و امیر شهابه
که در آن اول از قبل بدیع الزمان میرزا حاکم آن ولایت بود چون از وفور شکست و قوت دولت خانی واقف شد اقبال مثال بارگاه سلطنت
و استقلال خرابیده غایت موافقت بردوش گرفت و منظور از نظر الهات گشته آنگاه خاقان کیتیستان بر جناح استعجال را از اندوخ بکابل فرستاد

ایمان نمود بعد از وصول بمرو چاق کو تو ال قلعہ قصد در اطاعت فرمان برداری قدس بادشہ منصوب گرد و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا مظفر حسین
 کو رکاب خبر مرکب مخصوص از آب نمویہ بصحت نہیکوستانہ بود پس از وصول محمد خان بنو اخی با و غیر سلاطین خطرات بنای ثبات سلاطین امرای خراسان را
 منہزم ساخت خرق بخراشد کشد و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشتہ امیر شجاع الدین ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید
 و امیر محمد بزدق را بجمہتہ تخصص بدلہ فاخرہ ہر اتہصلت نمود قبل از آنکہ خاطر بر یکی از این دو صورت قرار دہند صباح روز دوشنبہ بمقام محرم محرم
 سنہ ثلث عشر و تمانہ آثار قرب وصول محمد خان شہسبانی با سپاہ ذنون از خود شہسبانی ظاہر گشت و مغلای آن سپاہ مظفر لوالہ محمد خان
 تیمور سلطان و عبدالصمد خان و محمود سلطان بودند از لغار و جوالغار آراستہ میدان قتال میدیدند سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر حسین نیز
 بقتبہ سپاہ پرداختہ ننگ کلمی دریای محیط را خود کہ بجاک ننگا کہ بنا شدہ گردانند و سیلاب بلارامبت خاک و خاشاک از فرش را باز دارد در
 مقام مدافعت و مقابلہ اندازند از جمله امرا و دشمنان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ طغانی با فوجی از شیران پش زرم
 از نامی در آرزو در مکر سترخان را ریشخیز ظاہر ہر سادہ و بضر بنشینک آہنگ زخم تیر مرکان شیر سفید زندگانی جمعی از سالکان مسالک سلوانی با
 در غرقاب فنا انداختند اما چون عمارت نصرت یرک و زکبیل ضعیف ضعیف خراسانیان بودند و بسان دریای پر موج فوج عقب
 بلوک میر رسیدند سپاہ و شتابزدگان از مقام دست عاجز شدہ عنان غنیمت بودی ہزیمت تافتند شیران دلی سامان ہر طایفہ از طرفی نظر
 ولایت خراسان شتافتند اما میر ذوالنون زبان جالشان پست تر مہم بود چہت نہ پند زمن دشمن بدکھان بخروئی شیر و پست کھان مانند
 شیر زیان کاہ بریمندہ و کاہ بریسرہ حملہ میکرد و از زخم تیر و خنجر خاک مہم کہ بخون پردلان نیکو ساحتہ نہایت جلدات بجای آورد آخر الامر و زکبان
 از اطراف جوانب و درآمدہ آن شہسوار میدان یکار از اسب پیادہ ساحتہ خواستہ کہ دست و گردن بستہ بنزد خان برآمد امیر شجاع الدین ذنون
 تن بچرخان زدند و بدست و زخم میکردند تا شہید شد اما امیر شیخ علی طغانی با جمعی دیگر از امرای خراسان امیر سپہ تقدیر شدند و سپاہ و قدرت و یک
 تابعد و توفور با طرک کچا کرا تعاقب نمودند مقدار غنیمت گرفتند کہ بنان پسان از حاطہ کمیت آن عاجز است و قلم و زبان از قلم اندکی را
 قاصر دگر متفرق و منہدم شدن سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین کوکان و سایر امرا و لشکر بایان شہسبانیان
 و وصول بیت نصرت نشان محمد خان بانک کہ بسان چون از منصب غایت نیم فتح و نصرت و مظفر شتہ علم محمد خان
 شہسبانی و زید بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوکان با اکثر امرا و دشمنان بقضای کلمہ القار مما لایطیق علمند ہر کس بطرفی منہزم گردید و رسید
 میرزا با جمعی از امرا مشہد مقدسہ رفتہ یکیک میرزا پس شد و عبدالباقی میرزا و امیر محمد بزدق برلاس در حد و دہن و بایران حسین میرزا بکشتہ شد و طایف
 بدیع الزمان میرزا بطاہر دار السلطنہ ہرات شتافتہ انشب در باغ تو منزل گردند و مخطوئہ متوجہ و دقت دار زمین و اورشد و مظفر حسین
 در جوف لیل ہرات درآمد و باغ شہر رسید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد الشافعی و امیر غیاث الدین ابن جلال الدین یوسف الرازی
 و قاضی احتشام الدین جن الطلب و در باب محافظت ہرات از ایشان استعانت جست جو بداند کہ نگاہداشتن شہر لشکر میشود و بجز اتہام
 فایدہ نمیکند و مظفر حسین میرزا فرمود کہ ہملہ من زیادہ از سہ نوکر بدین بلکہ درینامہ مذاکرا عرض کرد کہ بر این تقدیر بچگونہ با سپاہ او زکب مقاصد
 توان نمود بنابر آن پادشاہ ہزادگان عالیشان بصد ہزار در دو داغ و داغ ملک مال و مادر و عیال کردہ بعد از دیدن صبح با جمعی از خواص
 ملازمان از دروازہ فرات آباد ہرون رفت و از راہ تر شیر روی توجہ با سترہا آورد و صباح روز جمعہ ششم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر
 و اعیان ہرات در درختہ شیخ الاسلام جمع آمدہ و در باب افتد کہ روی نمودہ قرعہ مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر مسلک طر
 و اطاعت و تقیام محمد خان شہسبانی قراریا و غرضیہ بارد و فرستادند و ذکر معشوق شدن ابواب دار السلطنہ ہرات و آمدن فرمان
 عالیشان با کابریان و استقبال فتن ایشان سادات و قضات و علما و عارفا و کافہ برایا آن شہد و کمال الم و ملال
 بسر بردند و در توجہ و تفکر سرگردان بودہ برای مخلص خویش مردم اندیشہ میکردند صبح روز شنبہ برادر مولانا بنی از اردوی آن سالک
 طریق جهان کشای بدر السلطنہ ہرات رسید و نشان کہ منشیان استان سلطنت ایشان بنام شیخ الاسلام و قاضی احتشام الدین حسین قلمی
 کردہ بودند رسانید مضمون آنکہ چون ولایت نصرت آیت بحد و با و غیر رسید بدیع الزمان میرزا از وصولت سپاہ کثرتی منہزم گردید و میر
 ذوالنون ارغون کشتہ شدہ شیخ علی طغانی امیر سپہ تقدیر شد و بانک کہ بدست از مہرب سادات عزت ساحتہ ہمت بلند بر زمین

حال شکستگان بلاد خراسان کجاست ایامی که چون نشان برسد مطهر و مطهری خاطر بود بدین کار عالم پناه شتابند و بگریز از شرافت ایمان مصلحت ندیدند
 همراه آوردند اکابر هرات بعد از وقوع برضوی آن فرمان قاصد را با انعام و احسان خوشدل ساختند و هرگز در شورش الاسلام و عداوت او با اجماع و خیر الانام
 امیر جمال الدین عطا الله المحدث حسینی و امیر جنایت الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی حشام الدین جرجی قاضی صدر
 الدین محمد امامی و سید رضی الدین عبدالاول و خواجه جمال الدین عطا الله و خواجه نظام الدین عبدالحی صاحب عیار متوجه آنکه کدستان کشیدند
 بمحکم حضرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبدالرحیم کرمستانی که دیار کارگاه محمد خان شهبانی منصب صدرت داشت و خواجه محمود ساغری که با کرامت
 دیوان شرف بود آنقدر واجب التعظیم را استقبال نمود و در یکی از ایام فرود آمده پادشاه را آگاهایی دادند محمد خان شهبانی حکم فرمود که تخت گشت آن
 و انانی و شکست و سادری هر دو از اقرار دهند آگاه اکابر و شرافت اجماع علی رسانند و مولانا عبدالرحیم و خواجه جمال الدین محمود در آن با عتبت
 شدند و مقرر شد که عامل رعایا و محرقات مبلغ صد هزار تنگه که تنگه از آن بشش دینار یک یکی جاری میبود و سر انجام نماینده اکابر سیور غلات تمام
 مبلغ پست هزار تنگه جهت شکست خاصه خود فرود آورند و پانزده هزار تنگه بمولانا عبدالرحیم خدمت آرد و بعد از آن محمد خان شهبانی با راکه سلطنت
 و جهان بینی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبدالعزیز سلطان و محمدی سلطان و جهان و قاضی زار ارکسته آگاه
 و شرافت را بار آورند و اکثر جماعت مذکوره در میان خوف و جاذب آن حرکت کرده آمدند و امر او سلاطین تعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس
 از زانی داشته همان ساعت بر معاودت شارت فرموده جهان و قاضی زار منصب حکومت و داروغگی هرات مفتوح و مباهی گشته خواجه جمال الدین
 محمود و خواجه ابوالوفاه که بنحوا بدو مشهور است با طایفه تحصیل داران و لشکریان تبارج یازدهم محرم محرم بدار السلطنه هرات درآمدند و تحصیلات
 نوشته بشده و تمام وجود مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض کفایت حصول موصول گردانیدند و جهات و ملکات ظاهری و باطنی را
 و نبات کمرات خاقان مغفرت سمات و متعلقات بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوکان را تمام کرده آنجا عت رابار دوی همایون رسانیدند
 و ایشان بفرزقات خاقان فایز شده محمد علیای خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین
 بود در نظر محمد خان تحسین نموده جویان موصیلت گشت خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این بدو سال اطلاق داده و جمعی را زایل و بیا
 بر طبق مدعی و ادای شهادت نمودند باین شریعت خوار مسلک از و اج خان نظام یافت و محضر انکه سکه را که بصب صلیقه مظفر حسین میرزا
 و از تر عظمای ششالیها در وجود آمده عبدالعزیز سلطان بجای آنکاح در آورد و محمد خان باقی جمله نشینان تنق عصمت را با ریشه فرستاد و بیه
 مطالبه ذخایر و نفایس جناس ایشان محصلان تعیین کردند و مقدار لالی بدار و در شام و یاقوت رانی و لعل بدشتانی و سایر جواهر و هر
 طلا آلات بحصول پیوست که عیشر ایشان در خزانه چنان سیج پادشاه با استقلال نیکنی و از جهات امر او ارکان دولت آن دو دمان هر
 واقف فرمود که بود بدست آید لشکر قیامت اثر از یک هر یک از متموان خراسان را بجهان گزشتند و در تعزیه و شکست کشیدند و آنجا بودند
 از ایشان بحصول موصول گردانیدند و مضمون این آیه که ان الملوک اذا دخلوا قریه افندوها و جعلوا غره لعلها اذله باطل و بعضی ظاهر گشت و بسیار
 از اهل جاه و جلال با پمال خسارت و اذلال شده ناله و بغیر ضعیف و کپرت فلک اثر در گذشت نازنینان حرم حرمت بدست و دکان گیر گشته در
 تعزیه بودند و زهره چمنان جمله عفت اعقب مغولان بهرام صلیت و کوچ و باز گردان شده ساقی می آید و مذبا الاخره بعضی خواجه جمال
 الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوائف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم ماه محرم در مسجد السلطنه
 هرات خطبه بنام ابوالخیر خان و محمد خان شهبانی خوانده حکم فرمود که لعن الشیطان امام الزمان و خلیفه الرحمن بر زبان رانند و آن خان کیست
 فرمان داد که بر تنگجای صفا نمایند و چون بیکریب و زینت یابد هر یک بر شش دینار یک یکی جاری دانند و تنگجای یک متغال ساقه را
 به پنج دینار رسانند و در حال این احوال بعضی از امر و در مردم تاجیک ملازم سلاطین حکام خراسان بودند و زیم بقدری و حیف و زحمت
 در جبال حدود هرات تحسین ساحت انصاف و حشمت لحظه فراغت نمودند و عرضده و شته با یکاه محلی رسانا داشته بجان مان طلبیدند و فرایند
 مطاع دیاب آنجا جماعت صادر شده بملکان بشرف بساط بومی رسیدند و اکثر مطهر و نظریه پست گشته مناصب افتد خواجه معز الدین کاز
 و مولانا حاجی محمد قیامتی بر سرند و وزارت نشسته و امیر سلطان محمود روی تکمیل مهات جان و قاضی زار آورد و ذکر فتح کردن ملانمان
 خان کیستی ستان شهبانی خان قلعه حشام الدین سلطان بدیع الزمان میرزا کوکالی قلعه حشام الدین با عیاش

جلد بیستم

ذکر فتح حصا اختیار الدین قهر

الصفی

محمد ولد میرسرایان مغرض گردانید محرم محرم خود کا ملی سکیم دختر سزا الغریبک را ن قلعہ گذاشت فرمان واجب لافغان شرف تھا پذیرفت کہ نتیجہ آن کار کردن عقب گردن چون چهار روز بعد از کار پدید آمدند قلعہ برجی کہ بطرف شہر است بمجوف کشتہ روی با ہندام نمود و از مشاہدہ آن ایچکار ارکان بسات و ساکنان حصار تنزل شد قاصدی سار کاہ خلافت پناہ فرستاد و بجان مان طلبیدند و حسب حکم مولانا عبدالحق قلعہ عہد و پیمان را بمان موکد گردانید و از قبل خان سوکند بر زبان آورد کہ چون قلعہ تسلیم نمایند چکر بجان و مال ایشان نقصان نرسد لاجرم موطن قلعہ حشیار الدین بعضی با اختیار روزمرہ باضطرار از ضیق حصار بیرون فرامیدند عاشق محمد و شیخ عبدلہ موافقت شد و اموال و اجناس خود را فرو داد و رتہ بجان مان یا حشیار عاشق محمد کو کلان شد در عرض اسان توقف کردہ عاشق محمد را غوغ و شیخ عبدلہ کا دل روی بکلازمت بدیع الرمان میرزا آوردند و خواجہ جلال الدین میرکی بوسیله خواجہ کمال الدین محمود کہ فراش بودی شاپہ نقض بجات یافت و از نوینان سرار و عہد کا ملی سکیم را برنی کو کلک شایخا لکاح در آورد و عنایب پیکر اتمو سلطان بجرم در آورد کہ تو ای قلعہ حشیار الدین پہلوان درویش محمد غلغلی گرفت و جان و فامیرزا از بیرون درب خوش بد آنجا نقل کردہ متوطن شد چون خاطر خیر محمد خان شپانی از جانب حصار حشیار الدین فارغ گشت فتح قلعہ تیرہ نوکہ در تصرف امیرزین الدین علی بود پش نہاد ہمت ساخت و با عاظم امر او ارکان دولت قرعہ مشورت دیرسان گذا و خواجہ مسلم الدین محمد شایخ خاطر امیرزین الدین علی را بغلاط ایمان و تائیک قوا عہدیمان اطمینان دادہ بد کہ عالم پناہ رسانید و جنات امارت تائی مقالید قلعہ و ذخایر و اموال خاصہ خود را نیز تسلیم خدام پادشہ بر سلطنت مصیر کرد و از سایر لغرضات ایمن شد ذکر اتفاق کردن ابو الحسن محمد حسن میرزا بجنک جلال محمد تیمور سلطان و عبدلہ سلطان کہ در نواحی شہد محاربہ و قتال نمودہ ہر دو شہزادہ اسیر سرخہ تقدیر شدند و بشہادت رسیدند شہزادہ ابو الحسن بر زبان والد بر کوار خویش بامارت شہزادہ جان پرداخت باندک زمانی آن مملکت امور و آبادان ساخت و در آن وان کہ ابو الفتح محمد خان شپانی ولایت ماوراءالنہر را مسخر کرد ابو الحسن میرزا از کمال عاقبت مذمتی قلعہ سرخر بجبال عمارت باز آوردہ و بعضی از ذخایر و نقایس اموال بد آنجا رسانید و در اوایل سنہ ۸۷۰ ش عمر و ستخانہ کہ سپاہ او زبک بدیار عرض اسان درآمد آنحضرت غوغ خود در آن حصار استوار مضبوط ساخت و لوی توجہ بصوب شہد رضویہ بر فراخت محمد حسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر را با قدام تعظیم و جلال استقبال فرمود و بلایزم طوی و شکش بر داحتہ و مضبوط عیش و انبساط اشارت نمود و در آن شان کہ کجکان معرکہ منزل متواتر بکلازمت رسیدند و کیفیت واقعہ مشروح معروض گردانیدند میرزا ابو الحسن پیکر میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر جمیع نمود بلشکر و استمالت بہادران صفہ رشتمولی کردند و ایچمان تفریحہ آن مہم در بطرف بلاد غرض اسان آوردند و باندک زمان جمعیت تمام در ساری علم آن دو برابر عدالت کشیم بوقوع انجامید و سپاہ جنگجوی درشت خوی باریق بسیار و صلا مشہار آادہ کردہ آہنگ جنگ پکار کردند و چون محمد خان شپانی از این معنی خبر یافت بخان یکران ہمت بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان عبدلہ سلطان باین خدمت نامور گشتہ باجنود نامعد و دو عمارت را علام نصرت انجام بصوب شہد مقدس حضرت امام بر فراخت و بزر ایثار برخاج استعجال طی مسافت کردہ دو منزل انکی ساختہ ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا چون خبر توجہ اعلی شنیدند خاطر بر آن قرار دادند کہ در شہد مقدسہ توقف کردہ در نواحی آن منزل تبرکہ مجاہد و زبک پردازند و از آنجا بنائب تیمور سلطان و عبدلہ سلطان چون بقصبہ ہام رسیدند خبر توجہ شہزادگان عظام را شنیدند و از سرعت کہ حرکت نمودند باز ایستادہ تائی آغاز طی مسافت کردند تا کہ خرم رحبت ایشان استماع نمودہ باز بزر جناح استعجال وان شدند و در حساب کہ ابو الحسن میرزا و یکسک میرزا با کثرت زامر او ارکان دولت زیادہ شبانہ سرگران شدہ بر ستر ترحمت کشیدند و از غایت غلبہ مخاریال مجلس دیکر بلوچ صمیمہ پیکار شدہ خبر بشہد رسید و این خبر شایع گردانید کہ سلاطین ماوراءالنہر بالشکر بہرام قدر طریق نزول اجلال فرمودند و ابو الحسن میرزا بدہوش و اسوار شدہ بنوا حش افشارہ و تغیر شارت فرمود و بعد از اجتماع سپاہ و مکمل شدن بھادران رزم خواہ دلخا نہادہ عثمان یکران بطرف و بکان انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبدلہ سلطان از آب طرق گذشتہ بہ لغار و جو لغار و قول شکر نصرت شمار را بر مردان رود کار و شیران پشہ نگارار استہ بودند شمر خجک حرب آادہ طعن و ضرب گشتہ انظار یکشدند چون تقارب و نفین بتلاقی انجامید از مرد و طرف سورن انداختہ بغیر افشارہ نواختند و ملان دیو خوی و پردلان رزم جوی اسب جلالت برانجختہ در میدان کین خاضند و از نو رصعہ کرد و غبار جو شید فایض الانوار نقاب طلسمت آرد پیش خسار و جایل گردانید و از شعاع قہر ز کار و لمعان سر نیزائی شمع کرد

ساحت میدان نور شد و دیده مردان خرد و شکست و سپاه خراسان فاش و همه از تپه پرنای و پیر و گذشت امیر با محمود با جمعی که تیر از و سوار شو
 شاهزادگان از زخم تیر و تیغ و زنگان رخاک بلاک فاش و بقیه السیف دی بودی فرا آورد و همه تیمور سلطان و عهد الله سلطان از صورت تیغ
 حضرت شد و او سپاه طغنه ماه و از انزروی قهر و سیر شاهزادگان در میان کرد و شاه سیر سیر بخیر تقدیر رسا خند و دست بسته پیش سلاطین خود
 برد و بضر بشیر آن دو خرو و شتری بیست از پای داند چشمیت فلک سر از انداخته شد سرشت نشاکشیدن سر از نوشت نیز و کور
 که از حرکت که در مهر زم است و کین درشت و کمر محاربه و مقابل ابن حسین میرزا با محمد تیمور سلطان و عهد الله سلطان و فرار
 نمودن ابن حسین میرزا شاهزاده سعادت شاه ابن حسین میرزا بحسن اگر چه از اکثر اولاد خاقان منصور مغفور خود در تپه و اما در میدان جلادت
 بهادری کوی مسابقت از خوان و قران سیر و از ولایت قاین که سیرغال محال و بود بجانب نیشابور و سبزوار شتافت و سیر برق برلاس
 عبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته و جمعیت تمام و طلال ایت حضرت آتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا محمد
 محسن میرزا و سید عبد الله میرزا جمعی که تیر از امرا و لشکریان بدی بجانب شتافته ابن حسین میرزا از اعدا مطلع شده موضع بکرا معسکر گردانید و دل بر محاربه
 و مقابل نهاده سست و جنگ پیکار گردید و بعد از تقارب فریقین و ستادی صفین افواج آن دو شکست مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست
 بر تیر و همان و سیف و سنان برده خروش بر آوردند و سهام چهار را از آتش نهان کردند و صف در میدان در پر و زار و از آنکه شتاب کملی بر رخسار افتاد
 بست و پیکانهای آبدار شت دلاوران خنجر که در دوری بسته مانند پند پذیر و پر و دل جوانان نشست و از تیر و سواران ابن حسین میرزا
 غالب آمد و همه و سپاه مخالف آتش بر داشتند و عهد الله سلطان از زخم زده ایت قدر ابن حسین میرزا بر فراخت چون قلب مشعل شده
 بود و نوبت دیگر لشکرا و زنگ ظن ایت محمد تیمور سلطان و عهد الله سلطان جمع آمدند و پیکار بر سپاه خراسان حمله آوردند و ابن حسین میرزا بعد
 از آنکه بدین پیکر تیغ و طغنه اسید و ارکشته بود و بجای شکست یافته دل از ملک مال بر گرفت و غمان بودی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبد
 الله میرزا با بسیاری از ارامی خراسان در معرکه بقتل رسیدند و سیر محمد برق برلاس با فوجی از و سوار سپاهیان سیر سیر بخیر تقدیر گردیدند و ابن حسین
 بعد از فرار از معرکه خونخوار بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بغایت عنایت و نواک میانه نوا
 اثواب زر و زری و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نفوذنا معدود و مخصوص شته بقیه عمار در دولت و کامرانی بسرب و کشتار و اوقات
 خان شهبانی نژاد در مملکت خراسان و تقسیم نمودن ولایت و مناصب بفرزندان و امیران چون قدرت
 مالک الملک علی الاطلاق غرضش از خلعت با نهمت و امید یونی ملکه برایش با رقابت قابلیت محمد خان شهبانی مرتب ساخت و بصبر صبر نیاز
 خرم جمعیت و داد و الا نژاد خاقان خصوص بپریشان کرد و اینده هر یک از ایشانرا بکبک شری انداخت محمد خان بلوازم شکو و سپاس ملک ملک بخش
 پرداخته هر یک از امار و سرداران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده و باره محمد تیمور سلطان و عهد الله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالم کمان
 غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند و انعام و احسان فرموده ایتیم چه روی بدار و غلکی ولایت کوشنج آورد و سید یادی خواجده
 سید رقصی خواج که پسر عم خان بود در مشهد مقدس علم ایلالت مرتفع کرد و ولایت سبز و امتعلقیش بهادر کشت و علم ریاست قنبر فی زمر و شتا
 جهان را یوان کیوان در گذشت رای دریا خضر بفرمان فرامی قیام نمود و ایلان در شیراز باب دارائی بر روی خود گشوده زمام حکومت بپنج
 بقضه قدرت خرم شاه سلطان که پسر خود و پسر محمد خان و خواهرزاده پادشاه حالیشان ظهیر الدین محمد یار بود و داد و مقرر شد که قنبر نژاد و کولگان
 در خدمت شاهزاده بوده و سیر انجام مصحاح ملک ال قیام نماید سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عهد الله سلطان بدستور و ایلان
 خود در بخارا تیر حکم گشت و در خلال این احوال حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد یار پادشاه در کابل و غوغین با سپاه طغر قرین ایت حضرت
 بغیرم تیغ خنده بار فراشت و او لا امیر و النون شاه شجاع پیک میرزا محمد تقیم مستعد و زور پیکار شده بعد از وصول جنود سعادت در و دج و قند
 در قریه جلگه که در نیم فرسخی آن بلده واقع است بنجانبین خبار جنگ کوشین ارفع یافت نیم تیغ و فیروزی بر پرچم علم حجت شیم و زید و دم
 و النون عنان بودی فرار تافته مملکت قندهار و زمین داور در تحت تصرف پادشاه فریدون فرود آمد خراسان امیر و النون را که در مدت
 اندوخته بود بر امار و سران سپاه قیمت نموده ایلالت ولایت قندهار را بر ایلاد خویش سلطان سیرا صرغیوض فرموده آنجا بکابل بازگشته و کشف
 دولت و قبایل متغیر سیر جاده و جلالت سید و چون محمد خان شهبانی این اخبار شنید غم مخزن سرزمین کرده متوجه گردید پس از آنکه نواحی زمین داد

مسکون و شاد شجاع بیک میرزا مقیم باپکشما الایق بلاز شکتا فشد و شرف بساط بوسی حاصل کردہ غایت و رعایت یافتہ و مہربان
واجب الادعان در سایہ لوائی عبید اللہ سلطان برہم شکاری پشتر روان شدہ سلطان ناصر میرزا چون برہم اعدا مطلع شدہ دارک فشا
تخصر حسب و ارباب کلاثران آن بلکہ عبید اللہ سلطان و امرای آرخوزا استقبال نمودہ شرائط اطاعت و انقیاد بجای آوردند و بجا
آغاز محاصرہ قلعہ کردہ متعاقب مواکب کو اکبر مراتب خانی نیز بطا ہر آن حصار رسیدہ کار محمد خان باضطرار انجا میدلاجرم سلطان
ناصر میرزا طالب صلح و صفاکشتہ مغربینا آمد شد نمودند و چنان مقرر شد کہ شاہزادہ فی محلہ چنگش سپرون فرستد تا محمد خان از فشا
فرمودہ بصوب خراسان رود و آنجا سلطان ناصر میرزا چند سرباسان داشت و محمد خان روی بدر السلطنہ ہرات آورد و شاہزادہ
عزم کرد کہ حضرت پادشاہ کرد و چون خطہ فشا را از وجود شریف آنحضرت خالی گشت شاہ شجاع یک مقبضضای فرمان محمد خان شنبانی
سیر ریالت خود فرامید و بتدارک احتمالی کہ در ایام غیبت و ساختہ بود پرداخت و در آن وقت کہ محمد خان شنبانی در مدہ فشا
بود امیر محمد ولی یک غایت اطاعت ملازمان آن استان بردوش گرفت و بجانب بلکہ فاخرہ ہرات توجہ نمود و ہم در آن وان ایستاد
عمر یک و امیرزین الدین علی و بعضی دیگر بقایای مرا خراسان بسفر ماوراء النہر مقرر کردند و جمیع ایشان بصحت و سلامت ببولایت
روزی چند بفرات گذراندند و ہم در آن وقت امیر محمد برندق برلاسک در معرکہ بکد اسیر شدہ بود باجل طبعی از عالم انتقال نمود و
سلطان علی ارغون از نریستان بلازمت خان کبیریستان شافشہ پرتو انوار غنایت بر صفعات حوالش یافت و چون خدمت بودہ از
مراجعت یافت و بعد از چندا بسبب حلول جلالت حکومت تھذیب حکومت مملکت سیستان بقاضی منصوب میرزا برادر علی میرزای کوکلتاش بود چون
ہوا آغاز سردی نمودہ خان خورشید قشتام در غایت عظمت و احترام بصوب ماوراء النہر اعلام ظفر اعلام برافراخت و از اکابر خراسان امیر محمد
ابوسعید و قاضی اعجاز الدین حسین و امیر صدر الدین یونس و قاضی صدر الدین محمد لامی اسمرا بردہ تمامی بزرگان را باعام و احسان خواست بعد
عبور از کدہ چار جوی ہجرا شافشہ چند روزی در آن خطہ از ریج راہ برآو و آنجا بسر شدہ خرابیدہ قتلای فرمود و در آن رستان کہ محمد قاسم میرزا
از کثرا مسرکہ بکد بہ طرف اپوردر کچہ بود لشکری در کیشیدہ بمشہد مقدسہ رضویہ شافت و سپہادی خواجہ صلحت توقف ندانستہ عنان
میران بجانب مرو شاہ جهان تافت چون بن خرماب و ماوراء النہر رسید عبید اللہ سلطان بموجب فرمان شنبانی خان از بخارا متوجہ فشا ہزادہ کو
در ناامی مرو سپہادی خواجہ بکب سلطان یحیو سہ بافاق عزم رزم محمد قاسم میرزا کردند و بطرف شہد نہضت فرمودہ در رحلت لازم
اتمام بجای آوردند محمد قاسم میرزا چون خبر توجہ اعدا شدہ دل بمقابلہ بخادہ و شہدرا کوچہ بند فرمود و عبید اللہ سلطان با سپاہ فراوان بدخا
پہن بجانبین قتال صحبت قع شد و محمد قاسم میرزا در انشای کرد و فرمہم از ہم در گذشت جنود بہرہم فرما و ماوراء النہر جمع کثیر از شکران خراسان را متبع
سنت کشید و آنجا سپہادی خواجہ در آن خطہ بار دیگر ریالت بفراتحہ و عبید اللہ سلطان عنان مراجعت العظاف و کیفیت این مستح
عرضہ داشت نمودہ بپایہ سیر اعلیٰ خستند و شنبانی خان از تو ان رعایات سبحانی کہ شامل حالش گشتہ بود اطوار فرج و شادمانی کردہ

آن رستان از درم فشا بپایان رسانیدہ لازم جہانانی بجا آورد و ذکر متوجہ شدن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کوکان
بجانب ہجر جہان و اقراں شاہزادگان در استرا با و انتقال نمودن مظفر حسین میرزا از این عالم پر ملال روز
چہ ہشتم ماہ محرم سال ثلث عشر و ستعا کہ بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوکان از صولت محمد خان دار السلطنہ ہرات را وداع کردہ
آن یک از باغ نواین یک از باغ شہر برکسان با در فشا نشستہ روی بودی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان با میداد شجاع یک
کہ در ولایت کر میر وفشا فرمان بردار بود و بجانب توجہ نمود و بعد از وصول مجدد فشا را از شجاع پاک طریقہ نامرضیہ پوفالی مشا
فرمودہ رایت عظمت بصوب ملک نیر و زبرافراحت و کس نیر و امیر سلطان علی وان ساخت و او انتقال فرمان واجب الادعان بجا آورد
بارودی ہمائی را ہی کرد ایند آنجا بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجہ ہجر جہان شد و مظفر حسین میرزا نیز سبب اقامت جانب غریت نمودہ و
لاجرم در دار العیش استرا با و نوبت دیگر قمار نہ سعدین دست داد و آن دو برادر یکا شریک یکرا و آغوش کشیدند و میرزا فریدون
حسینی کہ پس از فوت برادر اعیانی محمد حسین میرزا در استرا با د علم حکومت بفراتحہ و دایالت دامغان فرستادند و چون خبر استقا
احوال آن دو خسرو ستودہ خصال بدر السلطنہ ہرات رسید محلہ نشینان حق سلطنت پائیدہ سلطان یکم و خدیجہ یکا آغا و بعضی دیگر بخدا

حرم سرای خاقان منصوب از جان و فای میرزا رخصت حاصل کرده روی بچو جان آوردند و ز سپاهیان لوس تیوری که ہر یک در یک بلد از بلاد خراسان ماندہ بودند با تاجا توجہ نمودند کرت و دیگر لشکر جلالت اثر و در طلب رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کو رکمان جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماہ مظفر حسین میرزا بعارضہ صعب مبتلا گشتہ عذیب و جرح پر خوش از قالب تن بجان بکشتن قدس پروردار کہ سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال مخفی سلطنت جرجان کشت و از غایت خفایت بدستور محمود آغاز عیش و عشرت نہادہ نوای پر صدای رنغون از فلک بوقلمون در گذشت و ہمزیکسال تمام از حصول سترابا و مقضی شدہ بود کہ خبر توجہ محمد خان شیبانی علی العاقب التالی استماع نمود و ذکر عبور و مرور نمودن خاقان کشورستان شیبانی خان از آب آموہ بغرمت پیخیر جرجان سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاہی بچو جوش و خروش و شتاب آن قباب تیغ زن و دانشمند ماہی چون پوش از آب آموہ عبور نمودہ و غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشتہ غرمت پیخیر ولایت جرجان فرمود چون کنار آب نرغا اتک مضرب پیغام سپاہ حضرت یزک کشت شیبان بموجب فرمان نشانی در باب تملک جناب سیف لانا می مظفر تکچی در تسلیم آوردہ مصحوب قاصدی روانہ فرمودند و حسب حاجی کہ بدیع الزمان میرزا داجیہ داشت کہ بغرم صید و شکار بجان بست مرغزار سوار شود آن شیبان جناب سیف لانا می رسیدہ و ساعت نزد میرزا بدیع الزمان برد و آنحضرت از قرب حصول عدا جزیافتہ دانست کہ با استطاعت سپاہ جرجا با خان کشورستان میدان مقابلہ بنیوان آمدن بار استصواب غنائی گیران بصوب عراق و آذربایجان اعطاف دادہ میرزا محمد ارادہ قلعدامغان نزد عیش فریدون حسین میرزا گذاشت و در مسافت مساعت نمودہ و راشای راہ جناب سیف لانا می و امیر علی کوکلتاش از موکب سلطانی تخلف و رزید و جناب سیف لانا می عازم ملازمت محمد خان شیبانی شدہ چون بہ پایہ سر رخصت رسید با صفا و لطف اختصاص یافتہ منصب اہل مملکت جرجان برای آنجناب موقوف کرد ایند آنکجا خاقان کیستی تستان کند بہمت برکنکہ و تسخیر کرد و امغان فخر پس از وصول بظاہر آن شہر ہر یک برام قہر اورا الہر آغاز محاربه و محاصرو کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زان میرزا نیز اظہار بنا ز مندی کردہ اما ان طلبیدن آن دوشا ہزارہ صاحب سعادت را مسمول لطف بی پایان کرد اندلس ز چند روز محمد خان میرزا رخصت رفتن بجان آب آموہ حاصل نمودہ و فریدون حسین میرزا بی استجازہ از اردو جدا شدہ بجان آب ترک منازل ترکمانا توجہ نہ نمود و چون تیغ ممالک جرجان و توابع آن محمد خان شیبانی را تسخیر یافت لوای کشور کشانی ارشاع یافتہ از ولایت و امغان تا ولایت و بختایت بلاد کرستان در سخت تصرف و غیر قرار گرفت تا بتان درالنگ دکان قہر خمد و خراک با وجہ مہر و شہا سیلاق کرد و زمستان با ورا الہر شتافتہ کاہی بدفع لشکر قراق و کاہی بتاخت دشت قچاق روی می آورد و در آخر سنہ عشر و شصت ماہ انعام سلطان کردان و ان انصیح حکام دشت قچاق بفرید شجاعیت مردانگی و کثرت جہل و حشم ہمتیاز داشت شکست یافت و در صین انہر انہر میرزا با بسیاری از عیان سپاہ خان قہل رسیدند محمد خان بفضل بہار پریشان حال ز خراسان معاودت نمودہ بسر اقوام ہزارہ و گنوری کہ در کومستان کر میروین و اورپو دند لشکر کشیدہ چون قباب قبائلش بسر حد و مال رسیدہ بود در آن یورش نیز کاری از پیش توانست برد و در اوایل شعبان سنہ عشر و شصت ماہ در حالی کہ بسیاری از سپاہیان و زبک سب اراق بیاد و فنا دادہ بود مدبارا ہرات آمدند و چون روزی چند دباغ جہان را بی از پنج راہ آسودہ خبر توجہ رایات ہمایون شاہ اسمعیل صفوی از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نمودہ لاجرم تہجد و پریشان خاطر بر جہل ہستعال ہر دشاہ جہان کربحت و در حد و آن ولایت بسر پنج قوت دولت شتاب لازال حصونہ عن و صمد لہستانی لہد جہان را نہم کبیخت ذکر کفایت عاقبت حال مال میرزا بدیع الزمان و انتقال و از جہان پر ملال در شہر استنب و خروج میرزا محمد زان ولد و در جرجان چون خاقان منصور علم غرمت بصوب عالم آخرت برا فراشت ہفت پسر یک احترام داد کار گذاشت ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در شہد مقدس شہر شہادت چندی ابوالمنصور مظفر حسین کو رکمان در سترابا دفوت شد چنانچہ گذشت ما فریدون حسین میرزا بعد از آنکہ ز حصار و امغان بیرون آمدہ میان ترکہ بقیہ بخت اندک سپاہی فراہم آوردہ بلاد خراسان آمدہ بدست و زبکان فسادہ رخت بقایا و فنا داد اما ابوجحش میرزا چند سال در طلال دلت نواب کامیاب شاہ اسمعیل در فراغت بسر برد و در شہر سنہ عشر و شصت ماہ دکانشان بجلت فجاء روی عالم آخر

حَقِيقَتُهُ

فَوْتُ بَدِيعِ الزَّمَانِ مِيرْزَا خُصْرُوحُ مُحَمَّدُ بْنُ

رُضْوَانِ

نهادا ماسلمان بدیع الزمان میرزا چون از دست برکشید از مملکت جرجان عازم ملازمت شاه بهسپهسالار خان گشت و خبر
 قرب وصول و مباحثه علیه نواب سده سینه رسید پیرام یک قراباغی حسب حکم آنحضرت استقبال نمود و در روزی که شاه منصور دین پناه
 جمشید خورشید بر تخت جثمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای عظام و نوغینان ذوی الاحترام آراسته بود پیرام
 یک آن خسرو سعادت آثار را بجالش شرف اعلی درآورده و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون شاه اسمعیل صفوی مشرف شده
 و چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه راج مسکون و اوقات گذرانید بموجب فرموده بکلیت می رفت با سپاهی که در طفل رایت جمع گشته بودند
 متوجه ستراباد شده پس بجای نین حربی در غایت صعوبت دست و دامن گشت بشکر بدیع الزمان میرزا افتاده آن پادشاه با نوجوانی از
 خواص از معرکه پیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت و تا حدود دته نشاند زاده بریکال در میان هندیان بسربرد
 نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاه بهیست و در شورش سینه شمع و شمعانه در خراسان بآستان ملک ملک آستان شاهنشاهی
 ایران رسیده بطوطعین التفات گردید و بصحبه اردوی کجیجان پوی باز بایجان رفته مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شرف غازان
 متوطن باشد و دیوانیان تبرزهر روز مبلغ هزار تنگه در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب سده عشرين و شمعانه که پادشاه
 روم سلطان سلیم نایز قشای مالک الملک ایل العظیم به تبرز رسید میرزا بدیع الزمان را بچرخ فکریم نموده مغز و کرم هر سه را خود با سلاطین
 میرزا بدیع الزمان بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بر مضطاجون کفر کار کردید مضمون آن که کریمه و مادر می نفس بجای رضایت
 صفت حال آن مکرر سهرقال گشت چون زمان حیات مقرر رسد داعی یا ایتمای افضل المطننه را لیک جابجاست کعبه بنزار حیرت در گذشت
 از وی یک پسر ماند و هو محمد زمان میرزا که از قلعه دامغان پیرون غریمیده بدرگاه عالم پناه شاه شتافت در شورش سده عشرين و شمعانه
 در ملازمت شاه بود چون شاه با استقبال سلطان سلیم نصرت نمود محمد زمان میرزا با عوای جمعی از مردم از آن یورش شگفت کرده روی
 با ستراباد آورده بعد از وصول بجد و دهنرا بر چرپا صدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین خرمستاد و اورا با طاعت و انقیاد
 دعوت کرد و امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین و دمان تیموری که درباره آباء و اجدادش ثابت داشته مثال مخدوم زاده را
 اتمال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و در ملازمت عالی خان بطرف جرجان تافت تمامی حیوان و سیاه پوشان جرجان
 غاشیه خدمتکاری آن بکبرج شهر یاری بردوش گرفتند بکبرادر دیگر سیف لانا می خواجده نظام الدین محمود و فرزندان بجهت شش
 امیر محمد مظفر که در موضع حصین تخصص نموده طریق مطاوعت بجای میاورند و محمد زمان میرزا بجد و این مستخ خود را پادشاه با استقلال
 تصور کرده روی بیضا طعش و نشاط آورد و مدت دوسه ماه جام شراب ناب با نند ساغر آفتاب در بزم ملک دایر بود و در خلال این
 احوال جناب سیف لانا می از خراسان متوجه آذربایجان شده و در منزل کلندر خبر استیلامی محمد زمان میرزا با ستراباد استماع نموده از
 آنجا با سفر این شتافت و برون سلطان ترا که حاکم آن ولایت بود بخود ملحق کرد و بگویند یک نیز از عقب سید بنا بر آنکه بسبب خبر وصول
 سلیم به تبرز را حیض بسیار در میان خلایق پدید آمده بود و جناب سیف لانا می و سایر امرای باطلی مسافت نمینود چون بقریه
 جوارشان رسیدند قراویس توپچی از درگاه عالم پناه آمد و خبر صحت ذات اشرف علی شاه اسمعیل و مراجعت سلطان سلیم
 و فرمان همایون که بنام سیف لانا می در باب اشراع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود و بنا بر آن امر
 عالیشان متبج و مسرور گشته با دای صدقات و نذورات پرداخت کردند و غریمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراشتند
 محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان با شاق امیر حسین هزار جری و سروران لوس صاین خان و کریملی را سترآباد پیرون
 خرامید و مقارن آنحال خواجده نظام الدین محمود و امیر مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قلندر یکی با دوست کس رسید فخر الدین کیوری
 و سلطان قبول اغلی با جمعی از مردم صاین خان بجناب سلطانی پیوسته در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سده عشرين و شمعانه در جند
 آن شهید که از آنجا تا سترآباد بحسب تخمین بیش فرسخ مسافت است تلافی فریقین روی نمود و منتقلای هر دو لشکر یکدیگر تا خند از سر دوش
 دوسه کشته شده بواسطه غروب آفتاب جمایشان که شتاب ظمانی در پیش قوت با صره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در
 خویش فرو داده آتش پارس شدند و صبح روز شنبه باز نصف قتال راسته همت برافشای و اعدام یکدیگر کما شد تیغ میانی کف

جلد کفتم

تک طبقه کرامت افروزان

الصفی

سالکان پهلوانی آغاز نشانی کرده بغیر مکرک شیرپام اجل کوش بهوش صغیر و کبر ساینده و شمشیر خنار فضای مکر را غیبت افزای
 لاله زار کردند آخر الامر محمد زمان میرزا با مضطر رسید و میان مردم صهای خان رفت و جناب سیف الامانی بر طبق نام خود
 مظفر منصور با ستر بادش تا هفت روزی چند ز راه برآورد محمد زمان میرزا از راه سیاهان متوجه غربستان شده و نزد امیر اردو شاه
 رفته با وی موافقت کرده و کالامیر اردو شاه بواسطه وصولی قوت گرفت باز نیل خان حاکم خراسان راه مخالفت پسرده بعضی انصفا
 بهرات را بناخت و قوم هزاره را فارغ است کرد و بغور رفته از حکام آنجا پیشکش کرده مراجعت کرد در این اثنا دیو سلطان که در بلخ
 حکومت میکرد آن ملک به پسر خود محمد بابا در سپرده عازم درگاه عالم پناه شاه اسمعیل صفوی شد محمد زمان میرزا و امیر اردو شاه
 طمع بلخ در سرافا ده در سنه احدى عشر و تسعده بولایت مذکور در آمده و ایماقات ولایت بلخ تابع وی کشید و در
 چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی عشرین و تسعده خواجه بلال الدین میرکی میرمنول وزیر بلخ بنابر بخشش از امیر بجا
 بشهر راه داده امیر محمد بجا در وطن گشته ملازمت و احتیاد کرد امیر خان محمد قلیخان حاکم شبرغان نیز نزد آنها آمده خدمت کرد
 مدتی در بلخ سکونت کرد و امیر اردو شاه حکومت بلخ را برادر خود قوام بیگ داد و شبرغان را به بنی عم خود امیر عربک پسر
 و این معنی بر محمد زمان میرزا گران آمده فیما بین ایشان اتفاق افتاده و جماعتی زایل اردوی اردو شاه از او گشته محمد زمان
 میرزا پیوسته تا کار بنابر امر رسید و اردو شاه با هفت کس بنهر با شبرغان کر سخت و محمد زمان میرزا او را تعاقب کرده اردو
 بلخ رودی کرد و متحصن اردو شاه امیر خلیل که از خصوصانش بود بکابل فرستاده استدعای حضور طهیر الدین بابر میرزا نمود
 تا شهر را تسلیم کند لهذا محمد زمان میرزا بدیده جرفرفت و بعضی امرای برلاس از بدخشان آمده مصالحه فیما بین محمد زمان میرزا
 و اردو شاه مقرر کردند و او صبح روز چهارشنبه ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و تسعده با چهل کس از خواص خود که مکر
 و مسلح بودند از شهر بیرون آمده محمد زمان میرزا را استقبال کرد محمد زمان میرزا با سپاه خود که یک هزار نفر بودند نزدیک و نشست
 نفر از ملازمان خود پیش آمده مقرر کرد که چون اردو شاه بمن رسد قدری توقف کرده بکلی از مقامی من در آمده بمن ملحق شود
 امیر اردو شاه بعد از وصول سواران از آن اتفاق متوجه سم شده قصد فرار کرد امرای محمد زمان میرزا او را گرفته بکشتند
 ملازمان اردو شاه که ریخته بشهر فرستند و حال در برابر درش قوام بیگ پان کردند مجددا کسی بکابل فرستاده استدعا
 حضور بابر میرزا کرد و چون خبر آمدن و متواتر شد محمد زمان میرزا در حوالی بلخ بدره خروشه بار دوی خو پیوست و علی بیگ
 جانب بابر میرزا بکجاست بلخ آمد و خود نیز رسید محمد با قریلاس از جانب محمد زمان میرزا بنزد بابر میرزا رفته اطهارا نشاند
 و توقع نقولین بلخ کرد بابر میرزا کلام را مشروط بآبدن او کرد و او مطمئن گشته عذر آورد و فیما بین خلاف بود با الاخره محمد زمان
 در هنگام محاصره بلخ گرفتار گردید و او را بنزد بابر میرزا فرستادند و او بلخ را بوی نقولین فرمود و تمانه تسع و عشرین و تسعده در آنجا
 بود تا لوایی جهائیزی بصفویه اعتدای یافت و آن سلسله مخدول شدند و نوبت دولت بلسله علییه صفویه رسید و چون
 طایفه تارک قراقرم و آن امیر تیمور کورکان طغیان کردند و حکومت یافتند بمجملی ز حال ایشان باعث را بطه کلام
 مبادی حال صفویه است بذا کرا آن دو طایفه اشارتی میروند و در کرا حوال ملوک قراقرم و بیلو بر صغیر و انشوران
 پوشیده ماند که ملوک قراقرم و بیلو چهار نفر بددت شصت و سه سال در بترید سرور بودند امیر قراقرم و بیلو
 قرا محمد بن پرام خواجه ترکان انشیرا در رسم روزگار و اسفندیار زمان بود در صف آرانی و لشکر کشی
 با و برابری نمینمودند و پرام خواجه ترکان که جد آن شهر بابر بود بعد از وفات سلطان اولین حکومت موصل و سجار
 و ارسلین نمود و قرا محمد از امیر خلیل القدر سلطان احمد الیکانی بود و سلطان احمد و حتر او را بجال خویش در آورده سردار
 قراقرم و بیلو بدو تعلق داشت و قرا یوسف و بدو حال را از امیر بزرگ و خوانین سترک بود و همواره در قم جهائیزی بر لوج ضمیر
 میخواست تا امیر تیمور مخالفت نمود چنان او را با صاحبقران طاقت مقاومت نبود لاجرم پناه به سلطان روم برده مدتی
 در آنجا سپید بعد از فوت امیر تیمور با پادشاه سوار بصوب آذربایجان توجه فرمود از حد مصر تا کنان رفات صد و هشتاد

مکر در آن
 در عهد خرد
 و خفا

موضع باکو لالان قلع و مستحفظان حدود و محاربه نمود و در تمامی آنجا که مخفی و مضبوط گشت چون بدیار بکر آمد نواحی آنجا را غارت کرده بشهر خلاط گندشت و در آن ولایت بقوت ملک شمس الدین حاکم اخلاط ساطع جهانگیری بکسر در آن اوان میرزا ابوبکر بن میرانشاه بن تیمور در تبریز بود چون استعداد قرا یوسف شماع کرد خاطر بدفع وی قرار داده بنوع آنجا بگریخت و بعد از تلافی فریقین سه روز بین آنجا بنین مقابله و مقاتله روی داد و در نیم بی سبب طاهری میرزا ابوبکر شکست یافته پای در میدان گیر نهاد و دو لک طلا و آذین بایجان خزان را رسانید امیر قرا یوسف فی شهور هشتصد و نه با شکست تمام به تبریز خراسان و بطن طراد داد و تعمیم بلاد بکسر آیند و در سنه مذکوره با میرزا ابوبکر مصاف داده میرانشاه و امیر که لقبش رسید و در سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد را با چند پسرش عقب میرانشاه فرستاد امیر قرا یوسف در آنک زمانی جمعی مملکت عراق عرب و آذربایجان استولی گشت و لوای اقتدارش از ایوان کیوان در گذشت فی شهور سنه هشتصد و هشت و الی شیراز بدست آورده و شیخ مبلغ کرامتد تقبل کرده رخصت یافت و در همان نزدیکی بمقر خویش شتافت در سنه هشتصد و پانزده با کسندیل والی کرjestان مصاف کرده و کسندیل امنه نرم ساحه با جمیع اقوام و اقارب تقبل آورد و در سنه هشتصد و شانزده لوای جهانگیری بصوب عراق عجم برافراخت و دیار قزوین و سلطانیه و سواد و طارم را ضمیمه محروسه خلافت در سنه مذکوره میرانشاه رخ بن امیر تیمور بادولیت هزار سوار قصد امیر یوسف کرده بسلطانیه نزول نمود میرانشاه رخ از غایت خوف جسته استیصال وی جماعتی حفاظ فرمود که دوازده هزار بار سوره اتان فتی حتم نمایند لهذا امیر قرا یوسف در منزل و جان بعالم دیگر انتقال نموده بچکس دست تکلفین و تهنیت نگار و کسی را فرصت نشد که او را دفع نماید و در همان خرگاه که وفات یافته بود بگذاشت شد و تراکم خرگاه او را غارت کرده جامعها را از شش پرون آورده بر بنداشت مدت حکومتش چهارده سال مگسری بود امیر اسکندر بن قرا یوسف بعد از فوت پدر پای عزت بر سر حکومت نهاد پادشاه سکندر جاه و رستم نهاد بود مکرر با میرانشاه رخ کورگان مقابله و مقاتله نمود و در زمین شیروان خرابه بسیار بطور رسانید و بجار و بخت غارت پذیر را پاک گردانید و در سنه هشتصد و هشت غزالدین شیریک کردستان و امیر شمس الدین بک خلاطی را بکشت و در سنه هشتصد و سی سلطان احمد که در تقبل آورد و در نواحی شیروان و مغان قتل و غارت بسیار کرد فی شهور سنه هشتصد و چهل بدست پسرش قباد بدخا و بعالم آخرت قدم نهاد مدت سلطنتش شانزده سال بود میرزا جهانشاه بن قرا یوسف شهریار دولت یار و پادشاه عدالت شعار بکجک میرانشاه رخ برادر بزرگ و ابا لئی عروج نمود و مملکت عراق و فارس و کرمان بر ملک موروثی اضافه نمود و در سنه هشتصد و شصت و دو طرستان و جرجان را بجزیه تصرف در آورد و هم در سنه مذکوره با لشکر فراوان بختگاه خراسان غریت نمود و در شهر شعبان المعظم بی زحمت و الم بر طاهری بهرات نزول نمود و اعلام عدل و انصاف در آنجا برافراشت و هیچ دقیقه از مراسم عدالت گسری نامرعی نگذاشت در این اثنا خبر رسید که پسرش حسینعلی از مجبخت یافته و جمع کردن اسباب بفر قرا یوسف را مشغولست لهذا با اولاد امیر صابقران صلح کرده در سنه هشتصد و شصت و سه عمان مراجعت بطرف تبریز انعطاف داد و میرزا بدخواست آنجا رشتان نهاد و او را در مملکت هیچ منازعی نماند فی شهور سنه هشتصد و هشتاد و دو با استیصال حسن بیک که دشمن قدیم او بود مکرر بست و حسن بیک به نیروی قبایل و مساعدت بخت شکر جهانشاه را شکست داد و جهانشاه را بدست آورد بیک پسرش بعدم آبا و فرستاد امیر حسینعلی شاه بن جهانشاه بعد از واقعه پدر ابواب خزان کشت و بعد هزار سوار را مواجب و مرسوم داد بجهت انتقام خون پدر سلطان سعید را از خراسان مکرر یک نمود چون دولت قرا قونیلو خرسیده بود قاید هرا بران مرتب بخت فی شهور سنه هشتصد و هشتاد و سه از جهان فانی در گذشت دولت انظاریفه بدو انقض یافت مدت کدام سروسهی را سپهر آبی داد که باز خشک نکردش با تشدید کرامتاد فلک تلج سروری بر سر که سند حادثه سردست و یابی و نهاد در ذکر ملوک آق قونیلو بر خاطر عاظر طالبا بن خیر پوشیده ماند

کہ از طایفہ آق قویونلو نہ فرج مارچ شہر باری رسیدند ابو النصر حسن بیگ بن امیر علی بن عثمان قتلچیک
بن حاجی بیگ پادشاہ کا مکار و شہر بار و دولت یار بود در شجاعت و مردانگی و سماعت و فرزانیکی یکس با او برابر
نہنمود چون بساط اقتدار میرزا جہانشاہ و اولادش از صفیہ روزگار در نوشت در تمامی ولایات ران و موعنان و ارکان
و از با بجان و عراقین و فارس و کرمان و ماخذ الفغان گشت و از حسن محلش اطراف و اکناف آن بلاد روی در عموم
نہاد و معات طہقات انام را در سلک نظام نظام داد و آن شہر بار را نسبت بجانان شیخ صفی ارادت تمام بود
چنانکہ خواہر پاکیزہ کو بہر خوشی را سلطان جہند ترویج نمود و دختر نکو میر خود را سلطان حیدر بن جہند کہ خواہر زادہ
وی بود عقد فرمود بواسطہ این موصلت مواد سلطنت و اسباب حثمت شہر بار سمت تزیید گرفت تا زمان حلول اجل
رسید و ایام حیاتش بہت چشمام پذیرفت فی شہور سنہ ہشتصد و ہشتاد و دو و ہسرای جاوید نقل نمود زمان او ان استقلال
دوازده سال بود سلطان خلیل بن حسن بیگ در زمان حیات پدرش بحکومت فارس شش سال داشت در او
زندگانی پدر بنا بر طلب امر علم غرمت بہت تہنیز را فرا داشت بعد از لوازم تغزیت قدم بر مہند سلطنت نهاد و ایالت
ولایت دیار بکر را برادر خود سلطان یعقوب میرزا داد چون بخت طبع و بخت و وسو تدبیر موصوف بود حکامینعی از
عہدہ دارانی بر توانست کہ لا جرم امر او الکا و دولت از وی متفرق گشتہ سلطنت یعقوب میرزا یکدل کردیدند و بسیار
از ایشان بکازمت یعقوب میرزا رسیدند بنا بر آن یعقوب میرزا شاعر محفلت برادر اظہار کردہ میدان جدال قتال
خرا مید و از انطرف نیز سلطان خلیل بدان حد در رسید بعد از مقابلہ و مقاتلہ سلطان خلیل گشتہ کہ دید یعقوب میرزا
بشوکت ہرچہ تا تہنیز توجہ نمود مدت حکومت سلطان خلیل ششماہ بود سلطان یعقوب بن ابو النصر حسن
بیگ پادشاہ با عدل و داد و شہر بار مکرمت نهاد و بود پس از قتل برادر و از یک خروئی اہلال نہ نمود در تعزیت
شرعیات عزاء و رواج ملت پڑنا بسیار میگویند و در زمان آن شہر بار معموری و آبادی مملکت بحال رسید اما در او آخر زمان
اعمال حسد خود را با فاعل نہ بدست نمود نسبت سلطان جہند تریخ حقیقت فرمود لشکر با دیشروان شاہ فرستادہ
اورا بغرض دانت رسانید و اولاد سلطان حیدر دقلعہ اصطخر مجوس کردانید و سلطان یعقوب در سنہ ہشتصد و نو
شش از انجمن اشغال نمود زمان حکومتش سیزدہ سال و کسری بود سلطان بایسقر بن سلطان یعقوب بیگ
بعد از پدر با اتفاق امر او ارکان دولت ہای عزت بر سر حکومت نهاد و بر عامر عایا و کا فہر یا نوید مدد داد و جمعی از اہل
بر سلطنت او راضی نہ شدہ میج میرزا حسن بیگ برداشتند و رایت مخالفت بایسقر را فرستادہ و در قرا باغ در میان
ایشان محاربہ بوقوع انجامید و نیم فتح بر پرچم بایسقر وزیدہ میج میرزا با اکثر امر اقبال رسید بعد از فتح و فیروزی بدلا
تہنیز خرا مید در خلای خیاں محمود بن اغویو محمد بن حسن بنیروی مخالفان بایسقر بغیر تہنیز و بہ تہنیز تھا و جنگ عظیم میان
او و بایسقر اتفاق افتاد محمود بیگ شکست یافتہ فرار نمود و ہم در آن نزدیکی بدست آمد باستقواب امر بایسقر اورا خجہ نمود
مقارن این حال رستم بیگ ولد مقصود بن حسن بیگ از قید و حبس پروان آمدہ با اعتقاد جمعی از ترک مقصد بایسقر کرد بعد از
مقابلہ امر بایسقر طریق پیوفانی مسلوک داشتہ نزد رستم بیگ آمد بایسقر بطرف شیروان فرار کرد چون داما دیشروان شاہ
بود اسباب سلطنت ویرامیا نمودہ بیک رستم بیگ ارسال فرمود رستم بیگ باستقواب امر اولاد سلطان حیدر را از قید
خلاصی دادہ سلطان علی میرزا کہ اکبر اولاد سلطان حیدر بود و بیک بایسقر ارسال داشت بی آنکہ غالب مغلوب نیما یابد
بایسقر علم نہریت بصوب شیروان برافراشت بایسقر بار و دیگر اسباب اشقام فرہسم آوردہ بطرف آذربایجان روان کردید
در منزل آہر باد اساطغ علی میرزا بایسقر در آنکہ لقتل رسید مدت حکومت وی یکسال و ہشت ماہ گشتہ رستم بیگ
بن مقصود و بیگ چون بخت حکومت بلوس کردہ و ملک موروثی بخت تصرف در آورد و توہمی بخود راہ داد
لفکر انہدام وجود سلطان علی میرزا افتاد در سنہ ہشتصد و نو و ہشت در میان اردبیل و تہنیز آن سلطان معنی را عالم

ہر
اسمعیل و ابراہیم

آخرت فرستاد و ہم در آن نزدیکی شتم جبار اساس و جودش را زیر و زبر گردانیدنی شہور سنہ نہصد و سہ حکم احمد پاشا
 بقتل رسید احمد پاشا و لد محمد اعز بن حسن بیگ بعد از فوت سلطان یعقوب از قرا باغ فرار کرده
 بصوب روم توجہ نمود پادشاہ آن مرز و بوم آنا شہر یاری از نا صیہ حالش مشاہدہ کرد یکی از بنات خود را با وی عقد
 فرمود احمد پاشا چند سال بفرانجاں در ظل عاطفت بقصر برآسود آخر لا مرہوس تخر ملک موروثی کرده با سپاہ
 روم و جمعی از ترکہ بصوب آذربایجان غرمت نمود رستم بیگ بعد از استماع این خبر علم مقابلہ افراختہ موکب عزادہ را
 استقبال فرمود بعد از تقارب فریقین امرار رستم بیگ طریق پیوفانی مسلوک داشتہ رستم بیگ دستگیر نموده نزد احمد پاشا
 برد چون عدم رستم بر بچہ و چغان داشت لہذا وجود او را از لوح ہستی سترند احمد پاشا در کمال استغفال بدار الملک
 عزامید و خلق را در محاد عدل و داد مرفوآسودہ گردانید مقدارن این حال اسہ سلطان و قاسم بیگ کہ از امر ابرار
 بودند الوای مخالفت برافراشتہ با احمد پاشا مجاہدہ نمودند و دشمنای قتال احمد پاشا مقتول گشت مدت حکومتش ششماہ
 بود میرزا محمد بن یوسف بیگ بن حسن بیگ سکا مکی احمد پاشا کشتہ کردید وی بولایت یزد رفته با اتفاق
 دوسہ نفر از امرای اعظام قدم بر بند سلطنت نهاد و در اندک زمانی در تمامی عراق نافذ فرمان گشت وصیت اقتدارش
 از ایوان کیوان در گذشت با اسہ سلطان و سلطان مراد مقابلہ کرد برایشان غفر یافت و اسہ سلطان در معرکہ بمیدان عدم
 شافت آنکہ بیلہ تیریز فرامید و بر کشت بخت نشسته لوای شوکت با وج آسمان رسانیدہ آنکہ فی شہور سنہ نہصد و چہار
 در جنگ سلطان مراد جام نامرادی نوشید و زمان حکومتش یکال بود الوند میرزا ابن یوسف بیگ در وقتی کہ احمد
 پادشاہ بقتل رسید الوند میرزا بدیار بکر افتاد و در آنجا با اعتقاد امرار ترکمہ پای غرت بر سر حکومت تھا چون استقلال
 نداشت لہذا الوای غرمت بصوب آذربایجان فراشت چون میرزا محمدی از توجہ برادر بالشرکی جز یافت تاب مقابلت
 نیاوردہ تیریز بطلایین شافت الوند میرزا بی ادب و شایکان آذربکاز اسخر ساخت و با سلطان مراد بنیاد صلح انداخت
 در حال این احوال آفتاب دولت حضرت شاہ اسمعیل از مشرق قتال تا سپدن گرفت فی شہور سنہ نہصد و ہفت با شہر یار کشور
 کشا صحارہ کرد و جناب شہر یاری نیست ہزار نفر از لشکر الوند میرزا بقتل آورد ناچار مملکت آذربایجان را وداع نمودہ باز رنج
 کرخت و چنگا ہشتمای عظیم برانگیخت عاقبت لامرد نواحی دیار بکر رخت بستی بدیار مینتی کشید سلطان مراد بن
 سلطان یعقوب فرمان فرمای فارس و عراق و خوزستان بود با ہفتاد ہزار سوار جبار پادشاہ اسمعیل مقابلہ نمود
 شکست یافت و از عراق دل کند بصوب فارس شافت چون خبر وصول شہر یاری استماع کرد

سلطان مراد در فارس تابینا و در بخوزستان کرخت در آنجا توقف نکردہ ببغداد

رفت بسبب استیلای باریک پیک پزناک از بغداد نزد علماء الدیبا پادشاہ

مرغش شافت بعد از انقراض دولت او نزد سلطان سلیم فیضروم

رفته تقرب تمام یافت آخر الامر فی شہور سنہ نہصد و پست

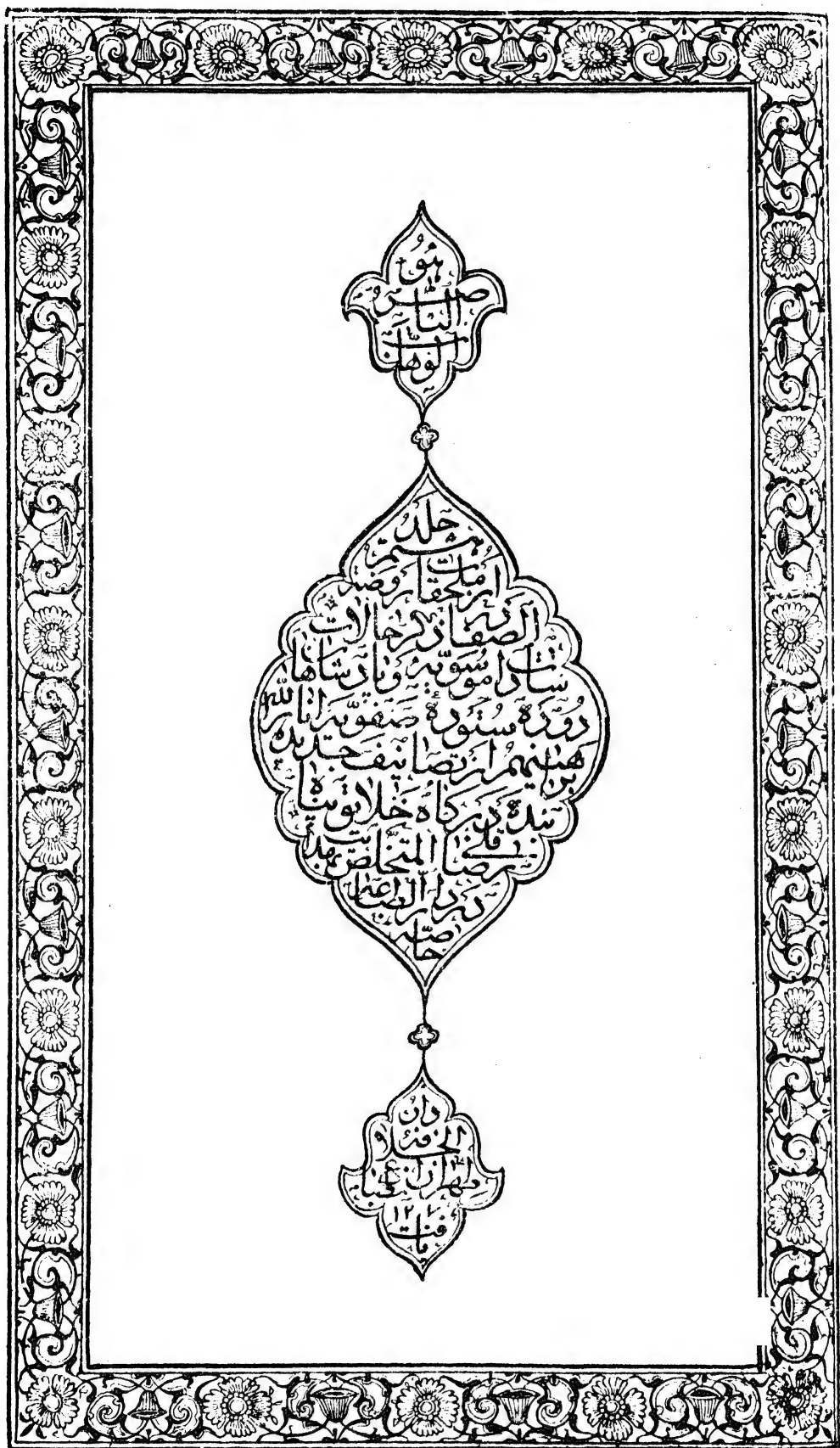
در نواحی اورفہ در جنگ قوزمیش سلطان

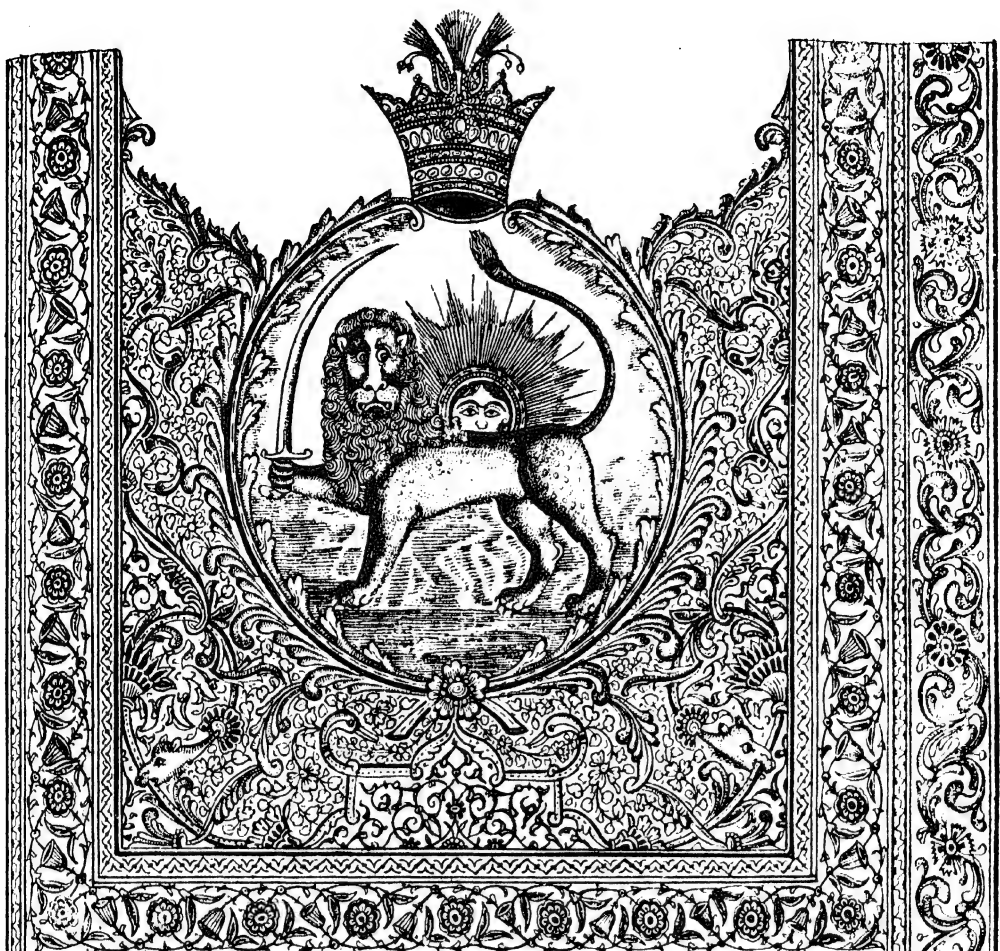
در گذشت و دولت ملوک آق قویونلو

بدوشی گشت تہ

حرر علی صہر

نقشی





بسم الله الرحمن الرحيم

تس قدر که بمقاله میاید سر کانه نفس مرید طایع از خزن سبع بدایع برکش و علی رغم شکاران دایک آدم صغی مراد به پیشگاه ارباب
برش مذونو نجایه فلا فشن او بروم شش جبه وسیع تاره ویرام بهفت فلک رفیع بلند آوازه کردوش بد بهر بهشت پرده
یعنی حوایر امشود دیده قبول وی نمود و اولاد و احفاد با صفوات شش متعصفی را که سادات پناه و قادات اصغیای دوده ستوده صفوی
بودند بر با شسده او جلالت و سندر شد و بنالت نجه داد و با اینکه سلسله وجود او لا و ایجاد حضرت مصطفوی حکم گشت بنیاد و آدم من این
والطین غل غای ایجاد فلک و عالم و در معنی بر سلسله صافیه صیفیه مقدم بودند و تخر ساخت لمؤلفه بود و بی در شق نور ذات و ادم
در آب و کل مکانات میران آیند مقدم بر اه پس سده در شان پادشاه مثال بوشش را تو قیغ و قیغ لولاک طمغانی و فتور بوشش
تصدیق صدیق دما ارسلناک طفرانی لی مع التذرع لعلو مقامش گشت ای است و من را آئی از کمال قرش آبی بلخ بعد بکمال
کشف الدجی بجماله حسن جسیع خصاله صلوا علیه آله پادشاهان عدالت شعا اسلام که تقویت شریعت عزای او گشت و نمود
سنت ادم زنده ای تحقیقه عدل سلاطین جهان و اکمل خاقین مانند خاصه حضرت شیخ یارون پرورد و پادشاه معدلت کس عشت
نواز مخالف که از ایران که شمشیر پیش مروج شریعت حجاز است و سنان ضعیف ممقوی ملت نازی و بهو السلطان دارکم الاعظم لانه
الاکمل الارشد الامجد الاسعد المحمود الناصر الدین شاه قاجار اعلی الله تعالی اعلام قدره من السمک لی السماک
و رفیع بنیان مجده من الارض الی قبه الافلاک و بعد چون بروی که در پناه چرخسین این کتاب مستطاب اشارتی رفیع
این ششم قیمت که نظیر هشتم جنت است جلوه کاه بدایع و قایع سلسله صفویه است و چنانکه در متن این دفتر بخارش یافته ایشان دوازده
و دت ملکان شمشیر نادوست و پنجاه سال و سامی سامی آن طبقه عالیبدین منوالست لمؤلفه ازال معنی دوازده و عظام حوایر
حسین و و سماعیل نام وان بهشت محمد و سلیمان صغی آنگاه سر عباس دو طهما سبک نام و از آنجه که طایفین افغان و افشار و سلاک

زان سلطنت این طایفه حکمرانی کرده اند و در شاه سال چندی بتابعیت و ملازمت و کالت و نیابت سلاطین متابعین شاه طاهسان
و شاه عباس ثالث ملک سنائی و جهانپانی نموده در خانه بن سلسله علیه مذکور و شرح حالش بن الاجمال و التفصیل مطبوعه خود کرده که در مصر
حسن القول قصه الکلام کفار در ذکر سلطنت و حکمرانی سادات عالیه در جات موسویه المعروف سلسله علیه صفویه
و مجمل اشاره بنبایشان از اجداد و اولاد چون از قرار که در مجلد مفهم و ضمه الصفاسطور راست از سلاطین کورکانه سلطان
حسین میرزای باقر که آخرین آن طبقه بود از فوت دولت ابو الفتح محمد خان شهبانی بن بوداق خان ابن ابو سحر خان ستم اصل
و ضعیف شد و بعضی از پسرانش حرکت مذبحی که دزدان بقیای اولاد حسن بیک ترخان آن قویلو الوند میرزا و سلطان مراد نام او
در بلاد آذربایجان کوفری نمودند و در شهر شوش نهضت و پنج هجری که سال خروج حضرت بهس در خان شاه اسمعیل صفوی است
بوقی تاثیرات و تقدیرات کردش آسمانی بلکه حکمت بالغه زردانی در ملک ایران کوکب اقبال شاه اسمعیل ابن سلطان حسین
سلطان جنب صفوی طالع شد و کردش آن دهر از بغیر و قهر و کید و یار عدم قانع و قانع بقیای امیرزادگان کورکانه و ترکمانیه بیکر
در افتاد و مذکور شد و لهذا مشتاج ابن مجلد مذکور صفویه خواهد بود و چون نسب شریف ابن سلسله علیه لطیف سادات عالیه در جات
موسوی میباشد بواسطه جدمحمد علی بن شیخ صفی الدین استحقاقی بصفویه شتهار دارد و تینا شرقی از حال آن شیخ بزرگوار و بیکار
ذکر حالات و کمالات قطب آفاق شیخ صفی الدین استحقاق قدس سر از لغز و نسب انتخاب که بحضرت امام همام
الکام علیه علی آباء و ابناء اسلام شئی میشود بدین ترتیب ذکر کرده اند و هو شیخ صفی الدین استحقاق بن شیخ ابن الدین جبرئیل ابن
شیخ صالح بن سید قطب الدین بن سید صلاح الدین رشید بن سید محمد کافض الکلام العبد بن سید عوض الخواص بن سید فیروز بن
زین کلاه بن سید شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید اسم بن سید جعفر بن سید محمد بن اسمعیل ابن محمد بن احمد بن
ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکام علیه السلام علونب و بموجب جدا و جدا شیخ صفی الدین اظهر الشمس
و این من الاست و در توارخ مبسوط است که همه از باب ذوق و حال از اصحاب فضل و کمال میده و لغو و عار خود را بطاعت
و عبادت صرف نموده اند و صفی الدین در بدو شباهت ز علوم صوری و معنوی فیضات بیکر کمال نفس و تحصیل معرفت افتاد
بصحب مشایخ عدا طلب بدیدار کمالین بنان رغب بود و بسیاری از این طایفه را ملاقات نمود از جمله بفراس فقه شیعیه شیراز
و کاروان مانند شیخ مصلح الدین سعدی و میر عبداللہ فارسی و جمعی از معاصرن اعمد را بدید و همانا بواسطه علو درجه و مقام خود بیک
از انرا بشیخی و ارشاد خود و سزاوار داشت و میر عبداللہ و از شیخ تاج الدین بر اسم زایدگی لانی دلالت کرد و از فاراس روی
بکلیان آورد بعد از شرفیابی بیکر دست ارادت بدو داد و قدم در راه طریقت نهاد و بمن همت زاهد و استعداد ذاتی
خود را مذکب مقامات بلند و درجات رجبند رسید و راهروان عهد را بر سپهر کید شیخ زایدگی لانی با الهام غیبی و اشارت لاری
یکی زینات کلمات خود را بوی خطبه کرد و در سخا و می در آورد و با وجود فرزندان عالم و عامل خلافت خود را نیز بدین مرید کامل داشت
بعد از وفات شیخ تاج الدین زاید که در سنه بمقصد بوده آواز کوس ارشادش از یونان گویان در گذشت و دارا ارشاد و رسول از
رجوع طویف مریدان کعبه و اطراف یار و سار گشت زیاده از سی سال بر سجاده ارشاد مکین بود و بیشتر از صد هزار کس را در ضمن اظهار
اسرار و اولاد و کار بر بطریق طریقت حقه اتمه انشی عشرت علیهم السلام الله الملک لاکبر را بنهایی فرمود که نیکو روزی امیر چوپان سپه
ایران از خدمت شیخ تقدیر میدیدن پرسید شیخ فرمود در برابر هر یک از اصحاب جلالت که سپاه ثنائید را از صد نفر از باب ارادت
موجود است امیر چوپان زین جواب صواب ظاهر است و بر باطن متغیر مانع القصد شیخ در مکاشفات خود دیده بود که اولاد و بی بی
سلطنت خواهند گذاشت و رأیت حقیقت آیت مذنب حقه جعفری خواهند برافراشت لهذا در باب تقویت طریقت جدیری و ترویج
ملت جعفری همه اولاد خود را وصیت نمود و در غیب میفرمود و آنان نیز نفس نفس اخفا خود را بهود و موایشن سپارش میکردند و در کام
وصایا بهر یک بخارشان آخر الامر در شهرت بمقصد و می پنج جهان غایت را که سرانست شیخ بدو کرد و در وی بعالم جاودانی آورد
شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین استحقاق بر دلی نور الله مرقدہ خلف القدر و خلیفه الحق و فرزند دها

و جمعی و خزانده شیخ زاهد کیانی در هنگام حلت بدینکلم و صایت و رسم ولایت بر سندان شایسته و در کالات و حالات به نظیر بود
 سید محمد نو بخش قناتی رحمة الله که از علای زمان و عرفای او بود و سلسله شیخ نور بخش به دستور است و از طایفه عجم میامیده و کاشف
 الاسرار معین الدین علی تریزی معروف بقسم الانوارات ویرا کزیده سلاطین محمد بد یافت صحبت وی جهد کردندی و قبول سعادت اراد
 آنحضرت عجب چنانکه امیر کبیر صاحبقران تیمو کیستی استمان بعد از مراجعت از روم و سفر تبریز و از پس آن مرز و بوم بعد از ملاقات و مقالات از
 آنجناب استمداد همیشی و استمداد های خدمتی کرد جناب شیخ بشیرین عبارت در عدل و داد و طلاق اسرای روم و آن بلاد با امیر کبیر مشارقی فرمود
 و او تمام آن اسیران مقید را زاد نمود و جمعی از آنها در خدمت شیخ ماند و بسیاری با وطن مالوف خود را ندان و او اخلافان با عجب اباراد
 سلسله علیه صفویه میشدند و زجام خلوص حتی صافیة صفوت نوشیدند بنور اولاد آن طایفه را در روم صافیة خوانند و از خانه زاد آن صفویه را
 الحاصل جناب شیخ صدر الدین محمود و سلاطین محمود و سلاطین دولک شرف بن تیمور تاش از روی یکدت و غدر تحقیق آن صد پادک صدر خواته
 آنجناب از جدی و تبریز موقوف داشت بشی شیخ صفی الدین آنجناب دیوار قزوین رسید و صدر الدین رخصت انصاری پس از دیار دیگر احضار
 خواست و شیخ برخیزد بکمان رفت چون جانی پکغان از بکت تبریز آمد ملک اشرف را اسیر کرد جناب شیخ صدر الدین را بخاند و بر سار بخت
 مرشد اندک باره آن سید بن بطین لوف یعنی از پس رجوع کرد و باقی ایام عمر شریف خود را بطاعت و عبادت در دارالشرا و دیار خود
 سینه بکار رحمت خالق پوست و ز زحمات ظلیق برت سلطان علی بن صدر الدین موسی اعلی الله مقامه صبی خلیفه با الاستحقاق
 پدر بود و غالباً بسایه و بر بنمود اندک سلطان فعلی سایه پوشش لقب و مشهور گشت کونیند امیر صاحبقران تیمور کورکانز ابوی خلافت صلی بوده
 و اسرای مرز و بوم روم را چنانکه بدان اشعاری رفت با اشارت وی طلاق فرموده و دو سه بار دیار ام سیاحت امیر بریده و قوت خود را از
 و توبه وی نمید چنانکه در تواریخ عام خاصه الم از تواریخ و تشریح این بیان واضح و آشکار است الحاصل آنجناب وقتی زیارت که معطره زاد الله
 شرفا رفته و شیخ ابراهیم فرزند از جند شتاب مفارقت وی بنا ورده بنوق قدش مجدداً بطبیعی شنافت و مجدداً سعادت دیدار آن شیخ مجدداً
 دریافت و بر شتد و سستی و خوچه سلطان فعلی در بیت المقدس کورس جیل بجانب سلطان حقیق جلیل نواخت و مرغ جان شربنا خسار طوبی
 آتشبان ساخت شیخ ابراهیم بعد از فرغ از کفر و فتن الدنیز کور حسب الوصیت بار و پیل زکشت شیخ ابراهیم بن سلطان لغاری
 در میان این سلسله شیخ شاه معروفست و باطن و ظاهر هر دو صفت موصوف در روم ساحت ثانی سخی خوش حضرت خلیل و در صدق و قوت
 خلیفه جناب اسمعیل بوده بعد از انقضای ایام حیات در گذشت شیخ جنید بن شیخ ابراهیم آنجناب بر حسب وصیت والد با جد بخلاف
 و وصایت استقراریافت و اشعه نوار کمانش بر وجات احوال او لوالالبصار تافت و در قزوین فرید عهد بود و در بک غنا حاتم وقت
 لقب سید لطایفه جنید بر او نسب در سلسله نسب حسب بحضرت رسول از اولاد آن نسب اوقات بقهر اشترار و غوغا کف
 راعب و اطهار حقیقت طایفه امیر طالب امیر جهان شاه ترخان بنا بر مخالفت مذمت بمایت مشرب از او خائف بود بدایمه ملک
 ستایش متهم نمید چون از کثرت صوفیان و درویشان و از وفور معتقدان و از کثرت گشتان اندیشه داشت بر او نیت و از از آنز و اصرار قادی
 نبود با الاخره بصیج و کنایت و پیغام و کنایت بد و اطهار کرد که دو شمشیر در یک نیام نمیکند لهذا سید بزرگوار سلطان جنید بجانب
 بکر مسافرت کرد و از وطن لوف مهاجرت جست مریدان سلسله صفویه و مخلصان دود و موسویه بد و پیوسته و درین کیف یعنی حصن
 کیف آسوده خاطر نشست در آن ایام ابو الفهر حسن یک آق قوینلو که امیر طایفه مایندری و مکیین میندر سوری بود و در دیار بهشت
 آن دیار بکر پیچیده و مکر کوس استبداد و طبل استعداد و بیلواخت و با طایفه قرا قوینلو چون آتشین اب غلبا خت لوی ولای او
 بر افراشته و مقدم سلطان جنید را کرامی داشته خلوصش بجائی انجامید که خواهر خود که یکم را در عقد زواجت سید در آورد و درین
 و بعضی نیکبای و خوش سر انجالی حاصل کرد بعد از چندی سلطان جنید بار و پیل رجعت فرموده و اندیشه خاطر میرزا جهان شاه از آن وصلت و
 وصول فرمود و با سلطان جنید بنیامی طهارت کینه و خلاف داشت و تخم بغض او در مرغ سینه میکا شت سید با اجتماع مریدان شارت کرد
 و از ار و پیل قصد غوغا و طرف طرا برون و شیران فرمود و در محاربه سلطان خلیل و امیری و ان سعادت شهادت یافت و این واقعه در
 بهشت صد و شصت هجری بوده سلطان حیدر بن سلطان جنید رحمة الله سید موسوی نسب حیدری حسب سلطان حیدر

الصفحة
رواية

[illegible]

جلد ہفتم

ذکر خروج شایعین از ضیق

الصفحة
مرفوعة

که از دو مان سعاد و سیادت بود سید اسمعیل و پسران او که حال حمایت و رعایت مینمود ذکر خروج حضرت سلطان صاحبقران
شاه اسمعیل پسر او خان صفوی موسوی و عروج بر معارج کشورستانی بتائیدات و توفیقات آسمانی
در سنه نهصد و پنج هجری که مدت عمر شریف سید اسمعیل بن سلطان جید صفوی بنیزده رسیده بود با شایستگی و امداد لاری و دیگلان اتفاق
بغت نقرانی همگام با شگلات و یات غم خروج و عروج بر معارج سلطنت و جهانگشائی نمود و بعد از و ذاع با کار کیا میرزا علی حاکم لاهیجان
در نهایت جاه و جلال روانه خلخال شد و از آنجا بار و پسر رفته بشیر لاطعین و زیارت مرقد شیخ صفی الدین و والد اجداد بای کرام پرداخته
از باطن فیض موطن ایشان استمداد و بهمت کرده مادر خود را نیز زیاده و از آنجا بکندار و پانصد کس از نصوفیان و صافیة صفویه قصد قربان نمود
و از آنجا بکندار که شکر از ریحان توجه فرموده و از راه که شیخ داغی شاه اسمعیل غم خروج و جهانگیری دارد چهار هزار نفر از میران سلسله صفویه
از حدود دشت و دیار بکر و سوسیس مجسک حضرت عباس پیوسته با هفت هزار نفر غم متخیر شیروان و محاربه با شیروان شاه فرخ بسیار قافل بدر
بزرگوار کرده در سو محل آب کپر ام یک قرقونلو بکیر کی بشیروان شناسه و از شیر و انشا آگاهی یافته مراجعت کرده گفت که فرخ بسیار
از غریت حضرت جبردار است و میگوید که بای درین ولایت نهدای بتو همان رسد که بحد و درت رسید شهباز و تخت ازین سخن
سخت خنکیننده هما نگاه از و در کعبه کرده بنماخی رسید شیروان شاه با پست هزار سواره و چند هزار پیاده در حدود قلعه کلستان بمقابله متقا
پرداخت لموقعه شمشیروان و شمشیر کیر فغاند در هم شمشیر ویر و لشکر پیوسته صفها بجنگ توفیقی و دو کوه پندرخاره سنگ زمین بکر
خون شد و زن موح خواست همی موج آن بکر بروج خواست و آرمه پکار شاه چون چوایی بر فراز کوهی روان شمشیر و شیر کیر بجنگی
شیر و انیان خون و میر بجنگی توفیقی و کرباره سام سوار بر زم است با کرزه کا و سار جندان در سپاه شیروان بقتل انداختند که در جسمشان
کوهها عیان بود و از خونشان رود و روان شدند فرخ بسیار نزد آن موه که و در از ضرب شمشیر آیدار گشته شد و هزیمت در سپاه شیروان آید
در زمان مان در آمدند و این شدند و شاه کیستان در محمود آباد شیروان شقاق فرمودند و شیخ ابراکیم معروف بشیخ شاه از راه دیابکلا
رفت و همه غزاس و فاین ملوک بشیروان بتصرف شاه کشورستان در آمد و در آن اوقات خبر رسید که الویزا سپاهی الویزا بنده بنحون
آمده سواران ترا که را بهدافه فرستاده شهباز و آن بخت جهانکه از توفیق بشیروان فتح غنیمت فرموده قصد مقابله الویزا کرد ذکر
احوال الویزا میرزا بن یوسف یک بن حسن یک قونلو و محاربه کردن با شاه اسمعیل صفوی و
هزیمت یافتن و رفتن شاه اسمعیل به تبریز و بخت سلطنت از دستش الویزا میرزا بن یوسف یک بن الویزا
حسن یک که بعد از قتل برادرش محمد در دست سلطان مراد خود بر سر حکومت ایران نشسته بود و تبریز تختگاه کرده و از کرب و سخت مره براه بر آورد
خواست که وجود مسعود او واد صفویه بجای از میان بر گرفته شود تا بی مشارک و منازع با شاه ایران باشد و دانست که در برده تقدیر چه صورت
عش بسته اند امیر عثمان موصلی را با فوجی رسانائی قونلو بهدافه شاه اسمعیل فرستاده شهباز جهانکه نیز سرب یک قاجار را با جمعی غازیان بشیر
سکار روانه فرمود بعد از ملاقی عسکرن شکست بر سر کرا الویزا رسید امیر عثمان جمعی از اجله و اعیان ترا که گرفتار شده پاسبانان رسیدند
امیرزاده الویزا در غضب فته خود باسی هزار سپاه حرا بمقابله لشکر قزلباش در آمد و در سر و بنحون در سنه ۹۰۰ هجری بزرگ سلطانی واقع شد که خبر
بیرغام مرگ بگوشن لاوران میر سایند و جزیع بکشی مجروحان کسی بیزیت زمین از میان خون کفشی چوشت و هوا از گرد سپاه
قبه از اکسون لموقعه و صفائی که الویزا البرز بود خرد خاره اش خنجر و کز بود جرنگیدن تیغهاش بهر شپاشاب ملک ستم
سهر نیزه هوا چون بستان شده زخون خاک نکی بستان شده روان گشته خون بر زرگر خود چو آن چشمه نرگویی
آید فرد ز البرز الویزا در بخت که هم سنگ سنگ محکم شکست چو دو سنگ محکم هم آید برانکو بود سست گی باید
با اینکه سپاه قزلباش زیاد از هفتاد و سوار بنودن چنان عجب از ایشان در دل ترا که در فغانده بود که تاب مقاومت نیاورده از آن سی هزار کس
جرا بجا باقی بودند و فراموید الویزا سست پیوند تیر روی بعرضه کر زندها و بیجانبار ریحان فغانده شاه اسمعیل صفوی با شوکت سلطانی
و حشمت جمشیدی روی بدر سلطنته تر کرده بخت سلطنت و شهبازی جلوس فرموده آنچه کنون ضمیر مهرش ویرش بود بطور آید حکم
بباون شهبازی جاری شد که بر سر از غنا بر خطبه بنام الله اشاعه غیر خوانند و در سر که لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ابی الله و شمس

پس از آن نام شاه در آن پاو و ندرتاج مقررات میدان سامی نه کرامتیت و تبرکات قوم و مردم دارند و اظهار تشیع نمایند و مضامین امثال این
اسات پیشین را آریزه کوثر عامر و خاصه فرایند که محقق گفته نظم چنانکه هست فکر او دوزده مثال که آفتاب بر آن سیر میکند و سال
بر آسمان ولایت و دوزده برجند چو آفتاب بنوت همه باوج کمال ازین دوزده برج دوزده خورشید علمیت محشر به کمال و مطلع آل
علی است آنکه بکجه حقیقتش رسد بغیر ذات خداوند از دستمال حاصل آنکه مذبح جقه شیع که از ظهور مهر بنوت تا طلوع ماه ولایت در
غام خوابود و در هر عهده از عالمی در از دانی یا حاکمی و سلطانی تعوی می یافت بلا تعلقه علانیه و آشکارا شد مساجد و منابر از مدیج و مناقب حضرت
علی ابن ابیطالب و اولاد اجداد و سلسله الغالب بی زینت گرفت و باب تقلید تحقیق پیوسته شد و بالباب سید از قشور وارسند و صیالی
که اما غنچه سادات صفیه که قادات معویه بودند و تقویت ملت محمدی را بشیر نمودند بطهور رسیدت بزرگ کاری کرد این بزرگ شاه علی
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ذکر خاتم حال میرزا الوند و وفات او میرزا الوند بعد از این بهریت باری دیگر بجای پادشاه
دشمن بند غنیمت کرد و فایده بخشید و چنان بود که در سنه نهصد و هشت سپاهی فراهم کرده در وقتی که شاه اسمعیل از راه ترکمان متوجه اریک
شده بود وی پیچر غنیمت آرد با پیکان کرده و بهر تیر رسید و دست تقدی باموال باب ثروت و صاحب کنت کشوده از آنجا با جان شش
چون آوزده حرکت جنود نامحدود و شامانه شنید الوند هیچ بلد از جان الوند همان کرکحت و از آنجا نیز درین بلی پسند و میگردافت و در آنجا نیز
در کارش سیداننده بکجه مخالفت قاسم بیک ناک توفیق شونسته بدار گیر روی نهاد و در ششور سینه نهصد و ده در دیا ریکرید و البو از نزل نمود
بع باک علی هر که در افتاد بر شاد و گرفتار آریه شاه اسمعیل با سلطان مراد دیدنیاد وی پسر سلطان یعقوب بن ابوالنضر چکن
ترکمان بود و بعد از رضا لوبالوند میرزا در بلاد عراق عجم و فارس و کرمان و خوزستان استقلال داشت چون زکاریا پادشاه اسلام پناه مستحضر آمد
در مقام چاره کار با حشاش و لشکر خاشخرفان و پادشاه غازی قیصریم خیر عاق فارس کرده سلطان از اینها میخواست هزار سوار ترکمان بهمان سید
و دوشکر در برابر یکدیکر صفوف قنار و جدل بر آریه شاداب توارنج نوشته اند که سلطان مراد در کمال استعداد بود و میخواست هزار سوار را نیزه کند
و سید صد عده توفیق ضربن دشته و شاه کبکی ستار بعد از دهمه اظهار دوزده هزار سوار از طوائف جلیله قراباش شسته بنوده است و دهمت از طون
فیض موطون حضرت عالیات نموده سپه غنچه و هم بیکدیکر در نهایت طمیسنان و امید صفائی از نموده و لمران و دوشکر دست و بازو استعمال
آلات حرب و اسباب طعن ضرب گشادند و پای در عرصه صحر که بنو نهادند و باز از جنگ کرم کرید ملو لقه کوس بغیر چنانکه رشه کبری سنج
بنالشی چنانکه لرزه بخیزد فاش کوبیده نخشان تیغ چکا چاک کریچوشن غفر ریح بهر سوزنده بصفتار خشت بهر جاننده سچو
کبوتر صحرایار خون و مرکب مردن همچو ساری چکرشته شاد و خسر غازی و فزونی سمن تازی همچون شیری که بر شسته با ژور آغول
سپاه سلطان از نامرداب مقاومت و ثبات بنا ورده فراز چشمیار کردند و قریب ده هزار کس از اق قونیلو در مرکز جنگ تقبل آمد غنیمت
بسیار و اسباب بشمار ضعیف سپاه پادشاه غازی گردید و سیم فتح و نصیر بر چم علم شهمار عصر بر وزید و اینو قنود و رسان نهصد و هشت هجری در
در محل موسوم بآله بلاغی همان وقوع یافت و مراد نامرداب بجانب بیشتر از فرار کرد و شاه اسمعیل با صفهان رفته آنجا را تصرف در آورده روانه
شیراز شد سلطان مراد بطرف خوزستان و شوشکر کجکت در ریح لاول سینه نهصد و نه توکب فیروزی کوکب پادشاه غازی در کمال جلال افت نهاد
استقلال در دشمن شمشیر زدند و ممالک عراق و فارس و کرمان و خوزستان تصرف و ایامی دولت آن شهمار کبکی ستان در آمد مراد
شوشتر نیز بحال در یک ندیده از پنجم سنان سپاه غازی که کیزده تراز بر آریه ای بهواری بود از آریه یغادر فرار نموده از بغداد نیز بامار بک نام بر ناک
بجانب حلب هرب کرد و در کجی خیزد تا خاتم کار و در مقام خود مردم و درین سال قتلان همچون دشمن قهرم اتفاق افتاد و ذکر مخالفت
حسن کیایی باز در تازی جلا دی با بعضی از جاگران دولت حضرت صاحبقرانی و حرکت اردوی پادشاهی
به سببه آن نادان و اشتطام مران سامان حکم حاکم فیوز کوه و دماوند و خوار و ولین و سمنان که مذبح و اتحاد و حکومت
نموده بود بعد از استیصال سلاطین اقی قونیلو که مذکور بهر کرد و اجتماع گردان و در خود استقلال دید لا جرم استیکباری کرد و لیا سیکان
یعقوب بیک و فلان که شاه جهان پناه حکومت باز نداشتن معین نموده آن خبر سزادان جور از فرط خذلان و غرور که بکوه کبک تقبل رسانید
و دوزده هزار سواره و جمعی پیاده و هر هفتم آورده کرد گشتی همیکرید سلطان جهانگیر جهان سنان بغیر تدبیر آن بدندان مانند کل خندان

هم در غار بهار سینه نصد و نه سالی قلعہ کجندان که از قلعہ فیجہ و قلعہ مینعہ بود توجہ کرد و بعد از تفرغ و تصرف آن قلعہ بقلعہ فیروز کوه که سرب فلک فیروزه
 فاکم کشیده داشت روی آورد و امیر علی کبی جلای از شورش یورش تاب سکون ندیده بهای عذر و لایه را طاعت و خراعت پوشید
 حسن کبیای باز در لای با این تکیه نیندازد وانی منت نه نشاند و زده هزار سوار و جمعی سادگان جلادان آثار سرده بر سپاه نصرت شکار گرفته
 کاری از پیش برده بقلعہ سنا که محکم ترین قلعہ آن ممالک و حصنی است صاحب الممالک متحصن نمود و دیو ساران از نذران خیر و دفاع برداشتند
 و هر جا در آن قلعہ خند لمو لقمه نه قلعہ بود که حصنی پیشین سپهر نه باره بود که کوهی سرش فراز سیاه در آن کوهی رزم آرنای و کوه کوه
 به پنج هرتن فولاد خای و بتیاب جبر کیش از راه جیل چون رستم همید کله ز روی حمید چون سدر بوقت جلوه همه بوده و شسته کش
 چون شد بجای جیل همه بوده شسته کش چو سرب پادشاه از سیاه قریب پیکاه برگردان قلعہ انبوه و کوه فلک شکوه مضمم و متر صد فتح آن باره
 خار و قلع آن دیو چاره بنشسته و غالباً از طرفین مجاریه اتفاق می افتاد و ابالی قلعہ و کمال طبع انسان و نبات بودند و مدافع غنیمت
 چون بر روی عالم آرای خدیو شکر طاهر شد که اهل قلعہ از راهی مخفی که از سنک تراشیده اند از روی قلعہ آب بغیر از راه پیرد حکم فرمود
 که راه رود و در کبر انداختند و آب را از ایشان میرید متحصن آن قلعہ از فراق آب چون ہی بر خاک پتاب شدند و بعد از آمدن مع لقمه پس
 سی و پنج روز قلعہ و قلعہ کسان تصرف و دنا عالم و عالمیان درآمدند و بقایا هر حدی نکردند و سی بعضی از اهل قلعہ کلمه قلم عفو بر جرایم اعمال
 و نایم افعال ایشان کشیده شدند حسب الامر اهل قلعہ بودی عدم روی ننادند و در شش قهر قلعان دهر ماده و نرو خشک تر نادان و دنا
 و پرو برابرجو شدند و ادبیک جهان شاه که ریش طوایف ترکمانه قونیلوی بایندری بود و حسن کبی را تقویت نمود و هم چون کبی
 خشک در آتش سوخت و کبی جلای که در درازا و لادیکان میگرد و در نفس کرده مغرب بد شد تا آنکه او خود را بخت و بام خرم و پرو
 کرد و با همان نفس چوین آتش در ذلی بیت چرخه که یزد بر فروزد هر کوه کوف کند و پوشش بسوزد علی بکمل بقول حسن التواریج این
 پوشش قریب بی هزار کس از غافلین قتل درآمد آمدن محمد حسین میرزا امیر سلطان حسین میرزا ابن بالقر از استرآباد
 و سلطان حسین برادر کار کبی میرزا علی زلاهیجان بدرگاه کشتی پناه حضرت پادشاه در بستن کبی که اردوی
 بزرگ سلطان بجا حصار استا میرد اخت مظفر حسین میرزا امیر سلطان حسین بن منصور بایقرا بر محمد حسین میرزا و الی استرآباد و غلبه کرده محمد
 حسین میرزا روی بدرگاه کبیستی پناه شاه اسمعیل آورده اعانت جت و پادشاه غازی و را مورد رعایات پغایات ساخت و با غلام تاج و
 زرد و شمشیر وضع و خلعت زرد و زواسب زین طلا مخرج کرده جمعی از غازیان شیرکار قزلباشیه بحد و امور فرمود با شاق و با سترآباد
 رفتند و مظفر حسین میرزا مظفر شدند و او را از استرآباد چون کرده محمد حسین میرزا استقلال مستقر نموده رجعت کردند و سلطان حسین برادر کار کبی
 میرزا علی که از سادات صحیح النسب از اولاد حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین بودند بحضرت آمده مورد الطاف بکران شد و از اردو
 مایون حضرت انصاف یافته بلاهیجان شتافته و در سال نصد و ده سلاق در خران اتفاق افتاده و پیشتر بام بشار گذشت و کار کبی
 حسن چون بلاهیجان شد ببارد مخالفت کرد کبیای فریدون و کلیل کار کبی میرزا علی اقبال آورد و میرزا علی با الضروره سلطنت کبی از اجد و بقدر
 و روی بکوشه عزت آورد و محمد که از قبل تر حکمان آن قونیلو بدروغی که ابرقوه منصوب بود و یکی از و ابستان رکاب نصرت ماب را
 کشته خود بکومت یزد میرد اخت طهار خود سمری و استبدادی میکرد و بعد از درین سال اردوی فلک شکوه متوجه شطام امور ابرقوه و یزد
 مدت یکماه یزد محاصره بود با الاخره مفتوح گردید محمد که دستگیر و اسیر شد و اتباع او بقتل آمدند و او در نفس کرده باصفهان برده و رسیدن بکسر
 آتش زدند و خاکسترش بر باد فنا شد چون در ایام غیبت شاه اسمعیل بعضی از جغتایان مخالفتی کرده بودند و موبک مایون علی بعد از فتح
 یزد بجانب طبعیل المعافر نموده قریب هفت هزار کس از لشکر جغتای و غیره عرضه تیغ پدید کردند شاه سلطان حسین بن منصور بایقرا که حاکم
 خراسان و زاولاد اسیر صاحبقران میر تیمور کورکان بود و در هرات با استقلال سلطنت خراسان بپنمود از اسماع این خبر و حشمت اثر پزیرا
 خاطر گردید اما پادشاه با انصاف و عظمت متعرض احوالی نکرد و بعد از یکمشت به مالک خود مراجعت فرمود و در زمان در اصفهان
 قشلاق کرد و بعضی از فتنه جوایان اصفهان بخرابک ابدی یک شاملو حاکم اصفهان حکم حکمران جهان بقتل رسیدند و رخنه در ملک
 سرافکنده و در محرم سینه نصد و یازده اردو زنهان گذشته تا شش سلیمان آمدند و شکار کردند همایام پنج و عشرت گذشت و ذک و قلیع

و اخبار سال نصد و یازدهم که ششم سال خروج شاه اسماعیل صفوی بود و شاه سلطان حسین بن باقر میرزا که از نجای اخذ
 ایرضا جعفران تیمور کوکان بود چنانکه در مجلد مفرم و ضمه اخلاص مطروست در و شنبه یازدهم ذی قعیرم رزم شاهی بکفان و زنگنه
 بادغیس روانه شدند و رزم با آلتی برخت کسی پیوست و از زحمات شاهی برست چکه چندین سال مرض فلج گرفتار و از اختلاف حالات بیشتر تر
 و از آزار بود اگر عمری بلند و طولانی داشت بمانا آمدت را یک ساعت نداشت بلی لمولفه جهان از دایمت مردم کزاکرویت غیر از آلتی تر
 از آن پیشتر که گینه فرسایدت کز زار بافی از او بایست نمود و گیت گیتی که بود و شیت سر سبز زانیت و سوبوشیت خوشیما
 او چو نکه پاینده نیت بد و دل سپردن خوش آید و نیت و شاه اسماعیل صفوی درین سال حکم کرد که هر که در وقت جنگ سلطان حیدر
 با شیروان شاه موافقت داشته تقبل رسانند از کیلان خبر رسید که کار کیا میرزا علی که منزوی شده بود و جمعی ایران داشتند که برادرش سلطان
 حسین در محله خود بقتل رسانیدند و امرای سلطان حسین اطلاع یافتند میرزا علی را نیز کشند و تبر خرم خیز را لا یند تقد و قع فیه آشکارا شدند
 سلطان احمد پسر سلطان حسین که از ملزمین کابستطاب و شاهی بود بموجب فرمان شایمانه با جمعی از ترکمانان بکجاست کیمان
 امرای سلطان حسین که کار کیا میرزا علی را گشته بودند با استقبال کار کیا سلطان احمد آمدند درین ملاقات بمقالات آینه تقبل رسیدند و سلطان
 احمد مستغلا بکجاست کیلان پرداخت و ادب حکام رشت درین قشلاق منظور نظر خدیو آفاق بود و آنکه آنجا بجز ولایه و توبه و انابه شایع چند
 برکنجیت و معفو شد ولی حاکم غلای اطرام درین اوان قبل رسیدند و بوقت بهار دوی شهیار با سلطان سینه رفت و همه جا شاکر گشت
 و پنجه افکنان با دوا بجان همیشند و در زخی قشلاق واقع شد ذکر وقایع سال نصد و دوازدهم و حوادثی که روی داد
 چون مشهوری پادشاه گیتیستان شاه اسماعیل صفوی شد که صارم نام حاکم کرجهان بر جاده عصیان ستیم است و در قطع طریق
 متر دین اسلام ثابت از ای جمعی از امرای قزلباشیه با قلع و قمع او برکاشت صارم بعد از مجازات بسیار صارم جلالت در نیام
 مخالفت بنیت و بنیت شد با بعدی یک شالمو و سار و علی مهر و حضرت شهیار درین کارزار غر شهادت یافتند پسر و برادر صارم
 گرفتار شدند و امرای دیگر بجای مراجعت کردند و برادر و پسر صارم با نوع کونا کون تقبل آمدند و پادشاه اسلام پناه و در سال نصد و بیست و
 ساخته جنگ علاءالدوله و ذوالقدر شدند و تسبیح بمقال آنکه بعضی از شاه جمجه رسید که چون سلطان نمر از بهر نیت جان بدر برد و علاءالدوله
 ذوالقدر حاکم بلاد بلستان و مرشرفه و مصابرت و مخصص حست با مستطمار لشکر علاءالدوله تسبیح دیا بر کبر پر دشته و ذوالایت استقلال
 حاصل نموده اشمار وقت را منظر است پادشاه ظل الله فرزند که اعلام نصرت فرجام بچانب از بختان در امیر از آیند چون علاءالدوله
 از قرب وصول آن لشکر قیامت اثر مطلع گردید بچانب بلستان رفته کوه موسوم بدینار ایشتیان خود ساخته مشطرنه باند بعد از مقابله
 طوفان و تسویه صفو جانین تشقیال بیا و جدل اشتعال یافت طایفه ذوالقدر بی حذر از قضا و قدرای بنات فشرند و به تیر و
 سنان و شمشیر جان ستان دست بردند و لمولفه نخستین سپردند رزم رزم شد آنکه بزد و سوگرم کرم بهم و رشاد آن دور و سپاه
 صبح سفید و چوشام سپاه و لیلان بکوز رندانست زیریده سرکاشه می بدست سوزان چو دند شمشیر زبان که در جمل
 کدایان زمین ناکش می کشاند می و با سرخ طلسمین قدیمی کومند سه شباز و زار نام اشام در میانه آن و لشکر خوز و خون اشام جنگ
 فایم و دایم تا آخر الامر شاه اسماعیل صفوی منصور شد و علاءالدوله و ذوالقدر مقهور و بچمال شامحه و کمال رسته پناه برد و لایت وارد وی و
 بنارت رفت بعضی از دیار که که تصرف شاه داده بود دایالت آن مجده خان استا جلو مقوض شد و درین سال میرخان موصلی رکن
 بخدمت آمد مور و لطف شایمانه کردید و بعد از مراجعت پادشاه پسر علاءالدوله که او را قاسم نام بود و پدر او سطی شجاعت و دلساز و قلا
 می سرود بر سر محمد خان استا جلوه به بار و در جمعی مقول شد محمد خان استقلال یافت و میرخان موصلی منصب مهر واری صفح آمد هم بدین
 سال قشلاق در زخی واقع شد علاءالدوله چند کمرت دیگر استعدا سپاه کرده بر سر محمد خان استا جلوت حه و کاری ساخته چند سه
 دیگر کشته شدند و خود شکستی فاش یافت و بالاخره بدست سپاه رومیه بقتل آمد و این علاءالدوله در مملکت مرش و بلستان و توابع
 آن صاحب بشتاد هزار خانه ذوالقدر و پدران و ملک صلحان سلیمان و ناصر الدین در آن ملک سلطنت داشتند و خود از آنها جلیل تر
 گردیده بود با سلطان مصر و در مکیه و خدیعت رفتار مینمود و بهیچیک خدمت نمیکرد پس از آن سلطان حسین میرزای باقر بعد از پند

که در سنجام ذکر آن نام شعیب مجتهد تکریم ظاهر میگردد و در غلبه از کازمان ایشان از اشراف حاصل میشود که تیر و شمشیر بر تن ایشان کارگر نمی باشد و باطنیه در دوی امیر المؤمنین علی عالی شده اند و از مرتبه وسط که طریقه حقه است لغت دی کرده اند و فاکس مذمت بی و غالی افراط و تفریط است و تحقیق مرتبه تعقل و توسیطاری لمواقع نامی و غالی از روش و شغل است کان یکی ضلالت این ذکر مضل است شدت زکرتی غلو کردی کند زکرتی کردی و نو کردی علی فی حال شهر یار و انشعار چون از غلبه باطله این طایفه عاقله اطلاع یافت و لا باشد و بدایت انقوع کثیر الاوعام امر سه مؤ و چون نمودی مذابا وجود شیع و سیادت انما لعل و عرب و طعن و ضرب فرما نداد صوفیان صفائی بیت محقق بر آن غایبان سبطان دست ایشان و بازوی بسالت کشودند و مانند شیران غریب و نه شین جوزیه بغیر شمشیر و طعن نیزه و چکل کشادند زمین از خون ایشان رنگین و از جیم ایشان سنگین شدند رزمی صعب دیو شدند که در صفت آن گفته شده لمواقع گردیده تیغها همه را روی قبضه سنج بر بستند و خنکها همه را زیرین شکار روی هوار و که جولا همان زکرتی اروج کشکان شده چون بود و تیار چون لاله زار زکرتی از خون و تلمیزان مرگ زخم خورده و چوستان ملا زار سلطان فیاض بن سلطان محسن شعیب که از جام غرور و پندار جمع بود و شرب شعیب شعیب شعیب میل کرده و در بنیان صبر و شتابش ترغیر روی نموده تاب قرار نیاورده و فرار کرده و انکوه ضلالت پڑده که بخدائی فیاض قایل بود و بدنی خدای ماند و هرگز از سر کبر پرستکه جان بدر برد از آن عقیدت مذمت یافت و بطریقه حقه معتدله شعیب معتقد و تبرک شعیب گفت پادشاه عادل بعد از شاه اسماعیل از آنجا بجانب ششتر که از تمامی آن بلاد خوشتر بود درآمد امای مامور بکشتن نیزه در رسیدند و ملک ستم حاکم ملک با نظر پادشاه ستم غلام رسانیدند با و ملاطفت نمود و بهمان ملک شملک فرمود بعد از استقام امور خوزستان و هوار عازم فارس و شیراز شده و بهیچا صبیح فکنان و شکار کنان ایشان را زد و حکام هر موزو لار و سایر بلاد آن دیار بخدمت آمدند و مخص شدند در آن زمستان در شیراز اقامت بود و در بهار و در سیلاق قصر زرد بمرغت و از آنجا بکمان و دامن لوند درآمد و زبهرمان با و از بکمان نهضت فرمود و در و در شیر زبهرمان که ششگاه بن فرخ بسیار حاکم شیروان در آن بلاد استعد و حاصل کرده پادشاه کینه خود از تیریز بجانب شیروان رفته و شیروان را از تیریز از نشاء بکساری محض شد و بعد از تیریز آمد پادشاه عجا به شیروان در آمده و بالست آن ملک بکین ملک لایله کرده و در بلده شامی توقف جست و پس از بیست سال جسد سلطان حیدر پدشیر را بار دپیل نقل کرده و با دو کو و شابران بتصرف درآمد مردم در بند روزی چند در بند و اندو در بر روی سپاه پادشاه قلعه کبر کشادند و از آنجا راه را باده تسلیم شدند و بکحضرت آمدند پادشاه جهان بکستان بجهت تفریح و باغ بچال قریع قشلاق کشید و در اوایل بهار بهیچای قلع و قمع اشرار بجانب سلطانیته فرمود و مستعد یورش خراسان بپدید و ذکر مجمل از وقایع خراسان و استیلا می محمد خان وزیر یک شهبانی در آن سیاهان و مخیالفت او با پادشاه کشورستان شاه اسماعیل صفوی و غرمت شاه کیتی پناه بدفع آن دشمن کینه خواه اجمال این مقال آنکه چون غافان مغفور سلطان حسین میرزا و لیزر انصوب با بقدر چند سال الاستقلال حکمران خراسان بود و از مر و شایگان خوارزم و طخارستان و زابلستان و فغانرالی حدود کامل و بدخشان و در تصرف داشت و بواسطه رابطه موافقت و اتحاد و صداقت و دوستی پادشاه کیتی بستان محرم سلسله یکاکی بود پادشاه جهان بخت جهانستان طمع و مرا لک انجمن و بعد از او و اتفاق فرزندانش کار آن دولت تخیل و جنبان آن کشور تر از لایفت محمد خان شهبانی بن بلاق سلطان بن ابوخیخان بن دولت شعیب او غلان بن شهبانی خان بن جوجی خان بن جیکر خان از مقام موطنیت در ملازمت سلطان محمد میرزا بن سلطان ابوسعید کورکان بمرتبه بلند سلطنت ارجمند شد و در بخارا و سمرقند استقلال یافت و در سال نهصد و دینزد لشکر سخراسان کشید و دوزد و دود و امیرزادگان کورکانی بر آورد و پادشاهی بکشان معروف شد از قاضی ترکستان تا اوای عراق و ایران در حکم و در آمد بخارا و نخوت در کاخ و داخل قوی شد و در آن زمان و لا غیر می نیز در سالی که کشاد بران بخارا شیروان رفته بود محمد خان شهبانی از راه سیاهان و دیرانی جمعی بغارت کرمان فرستاد اما آنکه شعیب زاده لایچی که پدرش عارف کامل و صاحب شرح کلشن از بوده بغارت از جانب شاه ایران تیرودی رفت با شهبانی شد و متدیای تیر کرد حتی اینکه پیغام داد که کلبه و عصا بجهت شاه اسماعیل فرستاد و وطنها را که که تو داشت کشکول عصائی جلدی و من از او لا و چنگیز و وارث ملک و شمشیر را که بر روی خود فایز کردی سزای خود خواهم دید و نیز در مقام تحویل پیام کرد که مر از ده که معظم است شاه اسماعیل در کدم ولایت و عودید

خود و شاه کیستی پناہ تیر پناہ جاکر فرستاد که ملازده زیارت حضرت امام حسن و الانس علی ابن موسی الرضا علیه التتیه و التناست و وعده ملاقات در
طرس خود بود و بعد از آن شاه ایران با جماع کران و دلبران اشارت کرد و در سال آنصد و شانزده مانند دیای جوشان و در عدد و شان از زعفران روی پلا
خراسان نهاد چون از نمنان در گذشت حکام او را بیکه در تمام بلاد خراسان حکومت داشتند بر سران روی بخراسان گذاشتند تمامی در هر است
اجماع کردند شاهی بیک خان که از پورتن سر راه برآه بازگشته بود از جبارت سپاه قزلباشیه خوف بر اس بقباس در راه داد و چون خبر
وصول شاه اسمعیل بمقدور مل قدس شنید جالوقا میرزا را در هرات بجا گذاشته بجانب مرو میآید این روزان شد و جماع سپاهیان شاه ملوقفه
بلی شمر چون چنگین شد بیک خان غزالان نیاز داشتند بیک همرفت سریش شده تاجدار همبکفت در دل بد و تخیلوار تو کا به یک
ایران زمین داشتی بتولن حراروی بر گاشتی بعد از در و وجود پادشاهی بارض اقدس مشد مقدس حضرت رضوی و زیار
آن سید مصطفوی مرقنوی علیهم السلام و استاذ بهت از ارجح پلک آبا و جد و الا مقام از طوس بر آید تقسیم رای تخیل هرات و مرو کرد و
خروشان و جوشان همرفت جابوقا میرزا و صحرای مرو بمقدور سپاه کینه خواه چهار شده ملوقفه رسیدند و زمی برآر اسشد
ز به فرونی روان کاسشد سر تنها ابرار نه شد بدشت و بتل لاله کارند شد اگر چه دانه محمد دین جنک کشته شد و لیکن جالوقا میرزا
و سایر او را بیکه شکستی فاحش یافته و از معرکه جنک روی برافزوده و باز گشته و بشاهی بیک خان پیوسته چندان هم و همسر در خاطر
شاه بیک خان غلبه کرده که بی مقابل و مقابل و مرو و متخصر گشت و شظا لشکر ترکستان پیوسته پادشاه دین پناه با سپاهی افزون از قطرات
مطرات بهاری و صفونی در میان چون سیلاب طاری بر طایر مرو و سراق شایه برآید و هر روز از طرفین مردان مرو و کران جنک
و بهر و میدن آمد و مردی و مردی میدادند شاه اسمعیل متظن شد که شاهی بیک خان بمسأله و ماطلا میام میکند اما سپاهیان وی از
بلاد ترکستان در رسیدن جمان رای تخطا چنان صوابید که بغا و الحرب خد غده پیری اندیشد و آواز انقلاب ایران در اندازد و جماعت
پرواز و تماشای بیک خان دین بهریت بدافعه ایشان غریمت کند و زحمار بد آمده و صحرای کارزار شمشیر طوافت قزلباشیه و چا
کرد و لهند لکتمو بی محمد خان نکاشت و بد و رسال انشت که ترابا و وعده ملاقات در دوزیا بجان شد و بدن دافتمودی مابوعده خود و فاکر
بخراسان آیدیم مع بد با مقابل و فرمودی و بروی همان درستی و چون روی پوشیدگان در گنج خانه نشستی چون بعضی واقعات در
آذربایجان و ایران روی نموده که مرجعت واجب شده اکنون بر تسم در هر جا که مقدر باشد ملاقات و مقالات خواهد شد و حکم کو چند
ارودی کیما پوی کرده روی برآه آورده شاهی بیک خان بعد از اطلاع ازین کابرجته دفع عار باسی هزار کس از مرو و پروان آمده و دنبال اردو
گرفت امیرخان موصول که بیک پادشاه ایران با سید سوار در ساقه شکر نامد بود حسب الامر از شاه بهر و وجود او را بیکه تقدیر فرار نموده سجا
ارودی پادشاهی بیکار کرد و خاقان منصور ازین کابرجه را حسب الامر علی بعد از غور و شکر شاهی بیک خان از روی آید که در سره فرسنگی در
بود جمعی سابقه کرده بل انشکشد و ره گزید و مرجعت بر سپاه او را بیکه بسته نگاه در محمود آباد و با هفده هزار سپاه جبار کرد و کابست نگاه
بودند صفوف برآر است با شاهی بیک خان تیر خواه و خواه دل بر مجار بهرند و بهادران و دشمن از صفها برون تا خشد و بایر و غیره و پیش
تیر هنگام جنک ستیز اگر م سا خشد ملوقفه جنگیان جمله در شتاب درنگ تا چه فرمان و در ملک بی جنک تا زنی سنان لکام جا
همه توسن زبانک طبل نای همه سپرو تیغ بهر کین قتال در کف بر یکی چو بد و طلال زده از پیر سلج هر یک بق صد بهر از شاهی
تازه بشرق روی ایشان ز روی و تن و سنگ پشت ایشان کسی ندیده بیک تن ایشان چو چو دل جو بر بی ایشان بیک
مهر بار زمین از خون گشتن پر جوی شد و سر از زخم شمشیر که قزلباشان چون کوی همرفت کرد و غبار بر فلک و ارتق بست و روز
روشن در پسند و پسندگان لیل غاسق می نمود و با لافه سپاه او را بیکه روی بودی فرار نمادند و بر چهره حال خویش خال عار شاهی بیک
خان جمعی از خواص مترجم برآید این المعرفین المنابر جبار دیوری بنظر درآوردند ما چار روی در آنجا کردند سپاه اسلام کرد ایشان را احاطه کرده
دست از ملک ایشان باز داشتند و شمشیری بران چون شیرهای غران بر سر ایشان خند و سر از ایشان در انداختند شاهی بیک
که خود را شاهنشاه ایران و تورن می شمر از زخمهای منکر و زجر جد چاکران مقتول کلام جان سپرد و سر او را بریدند و بحضور پادشاه
عمیور آوریدند هر عضو از اعضای او را بولات لایق که از او تمنای حیاتی و رعایتی داشتند ارسال کردند و کاسه سر او را پوست گنده و بجا

جلد ہفتم

مرجعشاه شمس العالی بک خاں

الصفحة
رقم

[illegible]

بخم یک شکی آت ذوقه و علق و لب بر نه شدت رسیده چند که امیرکبیر را بکلی حرکت بجانب قسلاک مناصحه کردند سودی نداد و بارخصا رفت و امرای و زبکیه را استماع صنف قزلباشیه قوت گرفتند با پنجم بجای ربه در آمدند نزام در سپاه قزلباشیه و رفقا و بسیاری از اندران با امیرکبیر بنشاندت رسیدند و باریاد شاه بخصا ریسیت امیرکبیر برگی و جلالت و جلال همت و شوکت مسلم عهد بود و کور و ملازم خاصه و که درین پنجه و استه پنجه از قزلباشی بود و اندوه روز صد که سفند بغیرا کیان و مرغ و غار و مطبخ و کشته میشد و تمام طعام و در طباق زرین و ظروف صین کشیده می آمد و در تواریخ نگاشته اند که همه روز ده من تریز و اچینی و زعفران و دویه جات و طبایخ خانه وی مصرف میشد و این در وقت بود که در ولایت پکانه ملک کرمی مینوید و در شهرهای ایران و ایام جلالت را قزلباشی بدید کرد و شعرای عهد را در دهها گفتندی و صلوات و جایزها خطیر گفتندی امیدی طهرانی در مع و اقصای گفته که از آنجمله است عیبت پنجم آنی که باشد بجهان نشانی کرد که جا بود الله تعالی علم مع القصة سلاطین و زبکیه بعد ازین نسخ از آب آمویه و چون که حدود ایران و ترکستان مقرر بود بگذراند و جانی یک سلطان متوجه هرات شد و احمد یک صوفی و دغلان قلعه جینارالدین را مضبوط کرده حسین یک باک لفاق کابره هرات شهر را متوجه بود و استحکام می فرود عید الله خان بیای حصار آمده و دوا بمجا صوره اشتغال داشت آخر میان جانی یک و عید الله مخفی لفت شده زبانی قلبه بر خاسته جانی یک از آب آمویه گذشته کبر میر رفت و عید الله خان در حدود مرغاب تیمور سلطان ملحق شده بطرف طوس می رفتند و بجا صوره شهر مقدس را و تمامت بلاد خراسان را ویران ساختند چون ازین اجبار پادشاه در رجوعی قمار اخبار کرد و عرق حیث و وفوت و عصب و غضب بلبست آنحضرت بجنش در آمده بجهت یورس خراسان و نادب و زبکان آن سامان ساخته شد لمو لفته بی شیر جانی پیوستم کور چو در پشته پند و آید شور ذکر گرفت شاه اسمعیل بجانب خراسان و فرار از زبکیه ترکستان چون بعضی ها کان حصو شاه اسمعیل غیور رسید که امیرکبیر ثانی کبر فلک عالی پنجم نائب بود در سپهنگام ثقب بخله زرم از نفاق امرای ایرانی مقتول شده و از زبکیه منصور آمده اند تیمور سلطان بهرات فته و حکام بهرات و غیره از راه طبرستان کرجیته اند و ارض قدس با مال سنا یک خول و زبکیه گردیده و اهل شهر محصور و محاصران منصورند حکم فرمود که سپاهیان قزلباشیه ذوقه را بهر رسته کرده سفند سفر خراسان شوند بخت بفرمان لازم الاذعان امیر خلیل سلطان حاکم شیراز و دلاوری سزاند از رسم مشغلی لشکر قیامت حشر بکینش در آمده سریع تر از باد صبا قطع راه کردند و مانند باد و برق بجانب ممالک شرق رون شدند و از خوانین ترکستان و از زبکیه بعضی استماع این خبر چون بنیاد المغش از یکدیگر معرق و شتر شده بادیه و موبه و سرعت پویه از آب آمویه گذشته شهر بارشیرازان و از دکان بچرخ و دکان شتار و از سفر از غنیمت احتضار یافته اما چون بر سر عهد و قرار خود ثابت بود از آب چون عود نفرو دوران چمن که معدن لاله و سمن بود بسط بساط انبساط و گسترشند نشاط اشارت کرد و معماری را ازین ویرانهها و غریبای آن ممالک عمارت نزل یک لقب خانی یا و بکومت هرات شافت دوه یک طاکم که موا بالای بلند تر از سر و از پنجم از زبکیه زمر و شاه پیمان بملاحظه ننگ عار و بی وقوع جنک و کارزار فرار بار دوی کیمان پوی آمده بود و مورد ویران پادشاه با عدل و دنده مغفوره دانه اش میچیزانه تبدیل یافت و در میان بکمان با شعار و دمار زمان کردش و تحویل جت لظلم می شاه را محو و کین مایدی در پاش در استین مایدی یکی جسته زندگی آب ان و کار و با هیچ کدو آب آن دیگر امثال و نیز هر یک را خور تقصیر نمگیرا می شدند که از چنان دشمنان روی تا فشد بلج و توابع از ابد بوسلطان نفوذ کرد و پس از روزی چند و ده یک را خواسته بر و برش را بخلع مردانه و تاج شامانه را رسته از دکان قصد زیارت حضرت امام علی ابن موسی علیهما السلام کرده و بقصد در طوس مقام از آنجا بر مرکب دنگ برشته بیاد و عین را ند و مقصد از دکان پسان این اشارت آنکه بعد از میریت سپاه قزلباشیه از شکست عجز و ان جمعی ازان راهروان ازان راه روان بودند ابل و عین بکمر و تلبس ایشان را از آنجا نهای خود برده است با ایشان را راج کرده با آن مردم نافردی نموده بودند بعد از تحقق این امر و متیقن بر وقوع این جور حکم بقتل نفوس عام ابل و الوسن با و غلبن خفت صا در شد و جمعی که در باب انصب مذہب بناین مشرب با قوم شیعی خلاف ادب نمودند بکافات کات یافتند و بعضی کفنی وجودی کرده بودند پس از انبات با وی عدم هموند امیر عبدالباقی که در بهسنگام ماموریت امیرکبیر با و را از شهر توسط او در امور و کالت وزارت و نیابت یافته بود و از ابتدایین یورش نشاء منصب صدارت بمقام علی و کالت ترقی کرد و با استقلال جانشین امیرکبیر شد

جلد هشتم در ذکر انجمن کارشاه اسماعیل روضة الصفا

در آنجا که داشته خوب و بگوار قال نزد میرخان رفته و حضور امر چنان بادی رفتار کرده که بر میروسا یقین شد که حکومت آتاپکی بامیرخان
و خود بود لهذا امیر آتاپک از دعیه و میهنه انگری بسیار میداد و از اسفار با جمیع خویشین بجانب هرات معاونت کرد و در آن
سنای قاصدی بسیار پادشاه فرستاده طهران کجاست و مصداقت و موافقت کرد چون روزی چند از دور و جنوب تازه هرات در گذشت
دو بر سر خان فرمان فقناجران حکومت خود را آشکارا ساخت و بر تن و تنق امور بر داشت امیرخان آتاپک چار از هرات بجانب
عراق عازم شد و شاه اسمعیل شلاق در آنجا گزید و دیو سلطان درین سال بکلم خسته و جمشید جلال لشکر گرجستان کشید و اکثر
حکام کرستان از پشم شمشیر جان ستان مطیع و مشاوش شدند و بخدمت آمدند حکام مازندران نیز باج و خراج مقرر خود را آورده و بجز
عامه سپردند و سیلا و دودار خود فرستادند بغیر آقا محمد و از فروز که کرکچه مازندران رفته و چون دیو سلطان حسب الامر پادشاه
مازندران رفته و در کرکچه بدرگاه جهان پناه آورد و رسال نصده و پست هشتم شاهزاده سام حسام میرزا هرات آمد و شاهزاده
طهاسب میرزا و میر آتاپک در شلاق و دنیا پان شرف حضور یافتند و امیرخان از شاه کیستی پناه الهامی ندید و حکم شد که امر او را کان
دولت تحقیق نمایند که سبب قتل میرغیاث الدین چه بوده و بدولت چه خیانت کرده و هر چه از اموال و امیرخان ضبط کرده است را
شود و بوزران آن سید شنید بکنه برسد و امیرخان تاب بی الهامی پادشاه ظل اللهینا و رده پمار شد و وفات یافت و از قبر
پادشاه عادل بدین سبب نجات هر چه در تصرف میرخان و ملازمان و از نال میرغیاث الدین دیدند بکلم پادشاه گزیده و با ولاد
رسانیدند و بکلم در سال نصده و پست هشتم شاه عالم پناه شلاق در تبریز کرد و میرزا شاه حسین صفهائی که وکیل مطلق العنان پادشاه
بود و باری روزگار در دست مہتر شاه قلی رکاب گذارشته شد و کیفیت این واقع چنان بود که میرزا شاه حسین شری از خیانت مہتر شاه
با پادشاه عهد شاه اسمعیل معروض داشته بود و حکم صادر کرده که بقید و حبس معتبر و از و خیانت و آشکارا سازد این امر تحتی متعویق
افتاده بود و میرزا شاه حسین از نیکی ذات و درین باب مسامحه می نمود مہتر شاه قلی در پیم و تشویشین نیست و اسوده خاطر نبود تا روزی
چهارشنبه پست ششم جمادی الاول این سال بود پادشاه ایران و مینزل شت بهشت تبریز بعضی از امر و وزیرا لیا عشرت را باده
میرزا میگردد چون مجلس شرب بام غالباً عالی از ف دی نخواهد بود بعد از انقضای مجلس امر متفرق شدند و بمنزل خود می آمدند همان
میرزا شاه حسین وکیل نیز سرست راه خانه خود گرفته بود مہتر شاه قلی از دنبال دست طایف در رسیده تا اثر ام نجاش و ارباعث شد
که فخری بر شاه میرزا شاه حسین ده فریاد بر آورد که حکم پادشاه است که میرزا بقتل برسد لاجرم غلامان و قورچیان که در اطراف دربار
پادشاهی بودند با و رفتند و مہتر شاه حسین را بقتل آوردند مہتر شاه قلی نادیده شده از او همه موافقه پادشاهی سرسپه
خود را بایست ساسیده بسو رفته راه فرار و بر پیش گرفت بجانب بار بگرفت و از آنجا بشروان آمده پناه بشیروان شاه برده و پادشاه
در بدرگاه پادشاه فرستاد و بکلم پادشاه ایران غلامان میرزا شاه حسین مہتر شاه قلی پاره کرد و قورچیان که درین امر با وی موافقت
داشتند با تاج و جوه بقتل رسیدند پست صبت حاصل سوی شرب شدن اولش شروا خراب شدن هم درین سال خوبه
صدرالدین که صدری مخصوص و منصب کالت میرزا شاه حسین مخصوص گشت و در واقع سال نصده و پست از هجرت حضرت
بنوئی و واقع در حیل شاه اسمعیل و پادشاهی فرزند او شاه طهاسب صفوی درین سال وفات
مال پادشاه و لاجاه و بنجوان شلاق فرمود و در ایام شکار قرق با لکای شکی رفته و بکلم مرا حبت سحر بار جوان شجانه
حاکم شروان بار دیگر با تحف و دیامی شاهانه بحضور شاهنشاهی کانه آمده مورد شفاق پیکران شده مغر زبیر و ان باز گشت اردو
بزرگ بار دیل آه و پس از توفیق قلیل برب خراب رفت در خاطر پادشاه چنان افتاده بود که روزی چند در سراب و شکار
و جرم و شرب بسر و دو غافل که در بعه سراب میدی و شرب که لب بقیعه بحسب الظمان با نیت بهرکس تشبیه بود و روزین
بمعوضه مبارک آن شمیرا با انصاف از موافقت اعتدال بخلاف تبدیل و کجی یافت و در روز بروز از یاد مرض را
طهور و بروز از دور و تصرف حکمان از عقده ازین رشته منعقد نگردد و لکن حاکم مرگ کرد مان پذیرد حکمتی با بدی بنسب
بدول و اجا! جلهم لایستقدمون ساعده و لایستخرون در روز و شب نوزدهم چنان خسرو پهلان ز عالم فانی بجهان

جلد هشتم ذکر واقعات و کلمات و مشاهدات موضع الصفا

و اما اتفاق متوجه روی بزرگ شد مصطفی سلطان استاجلو و کالت با دیو سلطان شرکت داشت و با یکدیگر باطن معاشرت میوزید
و او را یک سلطان نیز خوانند چون اجتماع امرای تکلور در آورده متوسل گردیدند تا ب توقف در آورند داشت از راه غلخانی با خاطری بزرگ
بسلطانیه رفت امرای استاجلو مثل قلیچ خان و منشا بیگ بدر یک و غیر هم حکم موافقت بدو نمودند و غریمت اردو نمودند
منار و حواریه و اوس تکلور پیش نهاد خاطر کردند و آنها از وقت را انتظار میبردند تا در بیت و بقع جمادی الاول نصد و سی و دو یک سلطان
که مصطفی نام داشت با امرای استاجلو اتفاق کرده با امرای تکلور در مقام سنگ جوی بنای جنگ نهادند رزمی عظیم در پیوست
پیری سلطان و قزاق سلطان و آنهم که گشتند از انا اوس استاجلو انزام یافته فرا تا شهر فرستادند لیا تکلور ایشان رسیده ناچار
که نجات بطرام که در تصرف حاکم رشت بودند عبد الله خان و قاضی حسان قزوینی نیز در قزوین اظهار مخالفت کردند و حمید سلطان صوفی
او نمکن استاجلو و الی کرمان بایشان لمحق شد چون امرای تکلور متوجه ایشان شدند تا ب ثبات و دایک و در جنگ نیارده متفرق شدند
قاضی حسان بجانب کیلان که ریخت و عبد الله خان و حمید سلطان بخاری فرستادند و دیگر در میان استاجلو و تکلور در الکای طارم جنگ شد
استاجلو دیگر باره انزام یافته و پادشاه دیو نیسپاه قزوین فتنه ایجاد قتل کردند و این خستین قتلگانی است که در قزوین واقع گردید
نصد و سی و سه در میان و میقات قزلباش منار و دیو نصد و سی و سه استاجلو از رشت برگشته از راه غلخانی با لیا و ارفال با بجان
سلطان حاکم اردو پل اقلین سا خدیو پادشاه ایران اخبار فرستادند تا انقلاب خراسان را استماع میکرد و اتفاق امرای پوهافق چاره آن
کار نمیدانست بغیر بورش خراسان از بورت قتل و حرکت فرموده تا جملای رفته بجهت بی تقاضی شکری بی نظامی کشور ناچار
قزوین رجوع فرمود و وزیریکه در خراسان فساد با کردند و جمعی از عباد اقل آورده بقتل نباشد نزدیک ناپسند شبان امین و کرک
کوفته شاه طما سب ازین آفت چون از بزن و می چید و بی چاره داشت زیرا که قریب پست و چهار سال امرای تربیت یافته بودند و بی
جست ویش با یک مال نیز دست آن فرقه بخصال بود بنا بر لحاظ وقت باین نا اطمینانات بصورت بقدر نیز حکیم شکور بود و عا و یکجند
خود زنده اند و بیما بچنین در میان امرای محاربات واقع می شد و از طرفین بقتل میرسدند تا جملای امرای طایفه تکلور از حد اعتدال گشتند
و باعث مال غلایا بپناه پناه گردید و پناه پناه بنور فرستاد و زوکیا است و است که مخالفت این دو طایفه با یکدیگر بود
و باعث تخفیف خست است از هر دو طایفه اعراض فرمود و حسین خان تکلور امیر امرای طایفه قزلباش می نمود و آن دو طایفه بعضی فتنه
کردند و برخی روی بودی و بار و فرار کردند و بعضی گشتند و طایفه شالمور در پایادشاهی اعتبار تمام یافته و بهلارج اعلی شتافته
لذا امور ملک ملت توأم گرفت و کاسلطنت دولت شطام یافت و در میان برخی از حادثات زمان و ناسبات دور
که از عبد الله خان و زکیا ساد و ایشا و ایران و ممالک خراسان روی داده بعد از قتل محمد خان شیبانی
در دست شاه اسماعیل صفوی که بکشته خان پسر ابوخیتر خان شیبانی که تراشش بچند واسطه بجوی خان پسر خنکیز خان میرسد و در
الطایفه از جمله بزرگترین پادشاه شده و عبید الله سلطان مقصدی مورث و بود و بحال استقلال داشت چندین بار بتاخت خراسان
آمد بتفاوت و اوقات غالباً بخواه امر حاجت کرده از آنجا در سال سلطنت شاه اسماعیل که بزمین بونجیر و دنا استه ابو سعید سلطان پسر کوچه خا
و سونجک محمد سلطان و الی تا سکنه و سپاهی بی چون و چندان و بخراسان آمدند و بهر تراحمی که کردند و میرش خان شاملو تا کاسام میرزا
پای شات افشرد و وزیریکه از تنبیه برات ناپوس شد چشم زخمی نیز در باغ مراد بنا رسیده مراجعت کردند و رسالی دیگر که دو وزیر خان
وفات یافته بود و برون سلطان تکلور که حاکم مشهد بود و منار و حواریه تکلور و استاجلو بقتل رسیدند و مقدس از امیری بزرگ خالی بود
عبید الله خان بن محمود سلطان که برادرزاده شیبکان است با بطبع تنبیه خراسان از معبر چهار جو گشته برآمد و از آنجا بمشهد
رفته شجره محصور کرد و مفتوح شد و از خود حاکمی و آنجا که امته روانه استرا با شدند زینل خان شاملو بعد از کوفت خود را بر داشته
بر می آمد و عبید الله خان یا البت استرا با در عبد الله بن سلطان پسر خود داده غریمت بلخ کرد چون پادشاه مطلع شد که عبید الله بر سر
استرا با آمده اخای سلطان تکلور و چند نفر از اعظم استاجلو و شاملو با سپاهی جبار بهر دزخیل خان فرستاد و در بی طاق
کردند اتفاق و نه استرا با شدند عبد الله بن سلطان قزاق مقامت نیارده فتنه از پدید خود لمحق شد اخای سلطان استرا با در تصرف

پادشاه ایران هم از غایب ماند و روح زیکان با صفا و با سده و بکر بکار و جنگیان و برای پرنسک افتاد و با خنجر کربا و شیر شکار
 آتشی می میفرمود و دست بسته و فوج بفرج را از امکا بی زمین و میره معین میکرد چون خسرو آفتاب بر سر خنجر سپهر نشست پادشاه
 آفتاب جمال شاه طهماسب نیز باره سپهر مثال نشسته روی بگونه میدان نهاد و میمنه و میره جنود را بر زمین و سرود خود را در دست
 پس زمره و در عمو و دستام در عظم امور مانند ایمان و قلب جای گرفت از دو جانب چرخیان و پیش از آن دو سپاه بعرضه حاکم
 در آمد و زمره با زمره مجاریه گرم کردند و از آن رصفوف اشغال جسد و بنیاد و قتال نهادند و پیش نشان و چشمهای زره خردن گرفت و از
 ششکجه تیر و دوج مرد از گردیدن لمو افه شیر و لان سلسله بکشید بر سر و در نشان ریختند بسکه شتابان بنوا سوزنخ گفتی کوبار و چون
 زنیج چه مد که و سپه تیر کرد دیده خور و قرص قمر خیره کرد و جوهر معدن قهر و زکال سطح شری مطلع بدروملال تیر و چون لقمان
 کاوش گزین خونها چون چشمه تروش گزین رخسار و پیچره لاجورد لعل و شش از شربت الماس سرد قواصب در بر سر و با صطکاک بود
 و مفاصل از یکدیگر افتاد کمر زاری بر زاری انقضا و دوی و تقعا اعصاب پیکار و انصرام آوردی زیر ترکان جوشن ایران نشسته
 از مرغ قربا نشان خفتان با سلان پرند گشت شمشیر در وید کاردک و دیکره کردی و جریان خون و مشت خنجر را امویه نمودی و از یکدیگر
 مبارزت فرسایان را بلند و از گردن و از میان فضا نه معارضت سستی تازه و سا خنده فضایی معرکه از خون لاله زار شد و سحاب بحان
 از سهام زار بار آمد لمو افه سر از تن فکنده شد و بالها زدوش از شصتها خنجر هم از دستهای از تیر و دال پر که بهر سو می پرید سیمین
 ریخت زباله و دال بر سلاطین گریستان بر جویه سلطان و سایر امری میمنه تا خنده ویش از بلطیر و صد شمشیر منظم و متفرق ساخته
 میره نیز یکدیگر یافت و کج و منتهی جوان بهر سوئی انتشار جسته سپاهیان و از یکدیگر نشان از آفتاب کردند و دست قطار و لقبل
 و سر و چپا و بر آوردند شیران قول که دو جانب شاه طهماسب بی ثبات افشده داشتند و تخم جان نثاری و زمری و قلب
 میکاشته اکثرت کرد و غبار از انظار آن سپاه کینه خواه در تنق استقامت و خفا پوشیده ماند چون کرد و نشست پادشاه و
 که زیاده از سه هزار سوار با و نماده و در فشی سفید با کرده بنوه و صفوف چون کوه و بر بر روی دید داشت که علم کج جان جوئی براد و
 بعید نه خان جبارت بخداست که فقط اتمام کار و بغیر و زی گریستن از عرصه پیکار ند سپاه خود را تسبیح و اسیر و کار را بی صعوبت
 خطیر و با امری خویش گفت که فرار ننگ عار است که گفته اند ع یک مرده بنام که کصد زنده بننگ چاه انست که یکبار به نامشیر
 اخته بر این کرده تا خنه بهر یک ضربتی زنده و از کد کرب بنده گشت و چرخان شامو و ذوالقدر سپهر بر سر فراخته و تیغها از فر
 اخته بکمره اسب برانگخته و دیگران نیز موافقت و مرافقت کرده چون کوه آهن کینش و آمد و هانا خوانین و از یکدیگر نشان از اسواران
 خود کمان بردند که ازینب اسر بل بریت معاودت غریمت کرده اند و از نحوست که کبطلع اقل خود و غافل ماند که یکبار رسیده بر اثر شمشیر
 صاعقه تاثیر بر خود ترک و تارک ترکان فرو و در دوز و دلاوری و چالاک و پیاکی این کرده قلب کوه شکوه انما متخلی و مترزل کرد
 بهم بر آمدند و در بسم قضا و چنان سر اسیم شدند که دفعه ثلوث شدند روی بگردانیده تفرقه یافتند و بودی که بر نشان افتند و کونند شدند
 برفق پیدانه خان رسیده که قوه سامعه شزایل کرد و چهل تن از علمای ما و راه انهر که در کار خان سجده و اجتهاد آمده بودند از البوا
 ره هموند و قربا نشیه که متفرق بودند اجتماع نمودند و بر قوت سپاه ایران فرو و بعد از فتح و فیروزی جنود نامحدود ما و راه انهر شکستی
 فاحش ایشان روی و او کونید جانی یک سلطان خیرش با هنگام از و بنال نیز بعبان مراجعت کرده بود و لشکر ایران از کمان لشکر توران
 کرده و آن حوالی سر و آمد علی الصباح با او نیز زمی بزرگ اتفاق افتاد و جانی یک نیز نام یافت و نیز و پیدانه خان شتافت
 پیت درفش و بنه خوار بکشد شدند و تیران زمین وی بر کاشته آنچه از کمان اغارت برده بودند با اسباب جثمت ایشان دست
 تر کمانان افتاد و سلاطین و راه انهر آمد و درنگ نکرد و امری قربا نش که در نیز میت و فرار را بی بسیار رفته بودند بعد از اطلاع از
 گردید خوار و جمل و شمسار و منفعلی را و پیوسته و شرمین در حیان خود و مقام جسد و شاه طهماسب چون درین جنگ از حسین خا
 شامو و دیکبار دید حکومت برات را بد و لغو فیض سروده بعد از ترقیم فتنه محابولات و ولایات و تنظیم امورات آن ساحات
 شاه با عیش و سرور و بختیاریا بر آمد و از آنجا غریمت قشلاق قم کرده و در آغاز بهار بر عزم شیراز و السلام بغداد و تنبیه و لغفار پیباد

جمله

در ذکر واقعات و شایسته

صفت الصف

روان شریفین این مقال نگه دین صدوی چهار ذوالفقار بن علی بیگ که کم کله بود و بوقی که عشر بزرگم خان حکومت بغداد داشت و بجای
دشت آمده بود بر سر او ایغا کرده و را غافل یافته بقتل آورد از آنجا بفرستاد بغداد و بکبرفت و بنی اعمام خود را با التام مقول
ساحت عراق عرب را بی رنج و کرب متصرف شد درین وقت که شاه طهماسب کاخ خراسان پر از حشده بغداد رفت و ذوالفقار در بغداد
محصور ماند بعد از مدتی که محاصره متداوم بود علی بیگ پیرو صوفی خلیل و حمزه در شرفست جبهه مغرب حصار آباد را ذوالفقار بسته
بشش ابر کاه پادشاه فرستاد و نوادرش و تزیینات یافتند و با عراق عرب متصرف شویم از محمد خان شرف الدین و عثمان بیگ
بغداد و تشریف و مثال افت و زیات نصرت یافت شاه طهماسب صفوی معاودت کینه دشمنان و قزوین شد و در سینه صدوی
شش شاه طهماسب اصفهان قشلاق گرفت و کوجم خان پادشاه ترکستان درین سال در گذشت و پسرش ابوسعید خان بسلطنت
و خانیست ترکستان استقلال یافت و امری استاجلو که بواسطه توهم زوجه سلطان و امری تکلوجیکان که ریخته بودند و سایل برانگیخته
باجویم سلطان مصالحه کردند و بدرگاه شاه طهماسب صفوی آمدند و قطع یافتند و در میان الوس استاجلو و تکلوجیکان نزاع شد و
بعد از مراجعت شاه طهماسب خراسان و پیش بر سر بغداد و دیگر باره عبید الله بخراسان آمده مشهده مقدس اکبر رفت و بر هرات رسید
شده بر سر فرار رفت و خبر شاه طهماسب رسید و عزم بورش خراسان کرد و بهشتا و هنر گس در اردوی شاه و جماع یافتند از او
این خبر عبید الله خان که مضطرب شد و زهرات بجانب مرو فرستاد و دیگر بار از سلاطین ترکستان استمداد کرد و ابوسعید خان و لد کوجم خان
رای او را پسندید و با او موافقتی نمود و لاجرم عبید الله خان مددکاری ینافه میا و له انهر شتافته و قتی که شاه طهماسب بحد و خراسا
رسید استماع کرد که عبید الله خراسان بخارا فرستاد است شاه ابوباکت و حجت بر روی مظلومان آن بلاد بر کشاد و بر جراحات قلوب
مجر و حان مرهم مرحم بجهت التیام و تسکین چون توقف سپاه قزلباش مالی آن بلاد از مدتی معاش بود شاه طهماسب اجعت فرستاد
در ذکر بعضی از اختلافات سال تصدوسی و بیستم که در ایران واقع شد و امرای شاه طهماسب یکدیگر کردند علی بن
الاجمال در روز و زوشقان نیل این سال شاه طهماسب از اصفهان به قشلاق و کندان غریت کرد امرای شامو که بسرا در حسین
خان برد و در پیش خان در ساکن شده در شیراز قشلاق داشتند و درین وقت بدرگاه پادشاه آمدند و چویم سلطان را با خود در مقام مکیدت
و خدمت یافتند چا پیش از آنکه او قصد تیسال ایشان کند در شب و شبیه سیم ذی قعد از قرار معاهده و مواعده با اتفاق بر اردوی
پادشاه که چویم سلطان صاحب بسیار بود و پیشون آوردند و چویم سلطان بجانب بارگاه شاه که ریخته حسین و واقعات کرد و تیر سیم
به داندخت حتی اینکه تیری بر تاج پادشاهانه که بر سر از کرسی سده بود رسید بدین سبب آتش غضب پادشاهی شعله و لهب کشیدند
چویم سلطان چون بسراق خاقان زان رسید یکی از قوچیان تور غلو و از ایشان ت و بواسطه سابقه خصومتی که با او داشت چینی
کاری برپیلوی آورد که فی الحال زیای در قشاق حسین خان چون و از یافت مراجعت نمود علی الصبح الواسر تکلوجیکان چویم
سلطان با خبر شدند شاه قباد پسر بزرگش را منصب داد و او قدر و شامو و استاجلو و فشتا را تکلوجیکان لغت کرده و رجالی مام زاد
سهل علی جنگ در پیوسته و بمایق تکلوجیکان مغلوب آمدند و دیگر در درگاه پادشاه صاحب اختیار شدند شاه طهماسب حسین استی نمود
بارد و طلب فرمود امیر الامرا حشده و عبید الله استاجلو نیز در امیر الامرائی با حسین خان شرکت یافت و میر جعفر ساجی وزارت داشت
و میر غیاث الدین منصور درین وقت صدر صد و بود و درین صدوسی ششم سعایت ارباب غوایت امیر جعفر ساجی مقتول
و احمد بیگ نور کمال که سابقا وزارت و پیش خان داشت منصب وزارت پادشاه ایران رسید و میر غیاث الدین منصور
سادات مشهور و شتمکی درین سال از وزارت مغرول شد و بجانب شیراز رفت و میر غیاث الدین بن محمد اصفهانی باین منصب منصوب
ذکر آمدن عبید الله خان و زبک بیگ بن نجم بجانب خراسان و قتل و اضطراب موران بلاد و
امالی آن سامان در سال تصدوسی و بیستم که شاه طهماسب عراق و فارس بر سر عبید الله خان و زبک بن محمد سلطان
که برادر زاده محمد خان شیبانی بود و همه ساله از شان صفویه دعوی خون عم خود شیکاف را می نمود باز عرصه خراسان را خالی دید و بگری
پیکران جمع آورده و بنیخ خراسان را آب چون گذشته قمش و غلا را با جمعی از اعیان و زبکیه مقدس بخش کرد و بگری گیری فرستاد از ره

بر سر مشهد مقدس آمد و برای خراسان با اموصافی از سنده جنگی پیوسته قتل و غلانی بزمیت یافته طرعت نمود و مرا بر یک مکان خود رجوع کردند و درین سال در سده نصد و سی و شست بود و دیگر باره عیدلہ خان بالشکری بی پایان بر سر هرات آمد و محاصره پیر خشت بسود عیدلہ غریز خان را مشهد فرستاده و قتل و غلانی را با ستر باد و خان کلدی بسا در راسنه و رامور کردند و جمیع ابقا تحت بسطام روزنه سنا منتشا سلطان و غریز خان تاب توقف نیاورند و مشهد مقدس رضوی پیش بورا خالی کردند اما ذوالقدر سلطان که حاکم و سنا بود بعد از اطلاع ازین کار از میرزا علی کریمی مدد خواسته با جمعی دلبران خون استام در طامیر بسطام با قتل و غلانی و چار خورده و بعد از انترام از ذوالقدر سلطان اردو و کلدی شسته با یلغار تا حوالی ساو جیلغ رانده بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر که با ستر باد و رامور بوده پنجبرخیه اردوی و در غارت کرده آنچه داشته برداشته معاودت نمود و بسلاست بارودی و زکیه محلی شد و بدین بهاری معروف گشت و شاه طهما سبکین بام بجهت رفتن و لامه سلطان تکلوروم و ترغیب کردن سلطان بن عثمانی را بشهر ایران و القاب آن مرز و بوم فرصت یساق بخراسان نداشت و عیدلہ خان در کمال طمیان هرات را محصور کرده بکشادن آن محصور بود و در یک آن بنیم آن محاصره نظویل و نظویل یافت و سعه محط و غلابا لاکرفت چنانکه محصوران شهر بلوچم کربه و سبک میکردند و بر سر نیز منزله رفتی با الاخره مقرر شد که توسط انا لبق ابو سعید بن کوخ خان شهر را خالی نمایند و کلدی از دین حال فتنه و لامه سلطان و حلال امر و با یگان فی الحکله اصلاحی یافت شاه طهما سب مقصد خراسان کرد و این خبر بغازی خان حاکم هرات رسید پس از آن ستمه ضعف تو گرفت طبل شاد و نه نواخت و در بکان از آن صوت صحبت سر سیمه ساخت شاه طهما سب لقا ص میرزا را با بدر خان استاجلو بکرکان و خراسان با مورسرمود چون بسطام در رسیدند با لصد بسور بجا در برداشته با یلغار با ستر باد و فتنه بشکام سحر و اودشت و لغاره خانه شاد و نه نواختند و بر سر و زکیه تا خشت شد قتل و غلانی فرا کرده چند بار در او با لصد تن از او زکیه بقتل رسیدند و خویش را با استقبال مرکب فیروزی کوکب شاه طهما سب فرستادند صوفیان خلیفه و دلوز با جمعی بر سر او زکیه سبز و ایلغار برده و جمعی را بقتل آوردند و با لبقی فرار کردند حیر خان شالمو و جمعی بر سر او بکان میثا بو را خشد ایشان را نیز مغلوب و مقهور ساختند عیدلہ غریز سلطان که با مغنیزا کس در مشهد مقدس ضویه بود ازین اخبار و آثار تاب نک قدرت جنگ خود ندیده از مشهد بیرون رفته و هرات باز کرد عیدلہ خان بدو خود ملحق شد و نیز راه بخارا گرفت که گفته اند نظم کرزی به شکام و بر سر بجای به از بیلوانی و سرزریای ذکر حلیت با د شاه و انش پناه طمیرالدین محمد میرزا با برین عمر شش و پنج میرزا بن میرزا ابو سعید بن سلطان محمد بن طمیر نشاد بن امیر تمور کورکان درین سال و اشار و محکم از احوال و و جلوس نمایون در مند و ستان چون ولاد و اتحاد امیر کبیر تمور بغدر کوبه سلطین و زکیه غالباً بر فساد میرزا با بر در بکستان و بدشتان کرد و فری داشت آخر الامر خویش شپانی او را ضعیف کردند تا آنکه بلاد کامل فتنه و مند و ستان را گرفت و چون مقدر بود که چند کاو و ولاد و در ممالک هند و ستان سلطنت نمایند در آن بلاد کارشش قوی یافت و با هر که مقابل کرد غالب شد و در سال نصد و سی و دهمی دارالملک هند و ستان تصرف طمیرالدین محمد با پادشاه آورده و از بعد از فتح با بر شاه غازی کشا شد آنچه شامان روزگار و بدینای بسیار در خزینه خود ذخیره کرده بود و تصرف و در آمد و نیز در بدل بخشش سامحه نمود حاضر و غایب انعام و بهره دان حتی بکجه و مدینه مذروت میفرستاد و مجموع مردم انعام میکرد و در مدت پنجاه سال عمر خود در دوازده سالگی پای بر سر سلطنت خراسا نهاد و سی و شست سال سلطنت کرد و اوقات باری کتابی است که او ترکی نوشته بیشتر سونچ ایام خود را در آن مرقوم داشته و در سایر تواریخ نیز مفصلاً مسطور است بصفت شجاعت و سخاوت و فضل و کمال موفوف بود و بعلو بخت و وسع غم معروف سال نصد و سی و هفت میریض کردید نمایون میرزا فرزند رحمت خود را که از حکومت بدشتان سابقاً حصار کرده بود بر سرید و بعد از فرزند و دیگر برید دشتان فرستاده بود و دو ولایت کامل و غریزین و قندار و پنجا برا بکان میرزا فرزند دیگر خود و کلدی شسته بود و لشکری میرزا نام نیز بسری داشت ایصال در دشت پنجه تخم جمادی الاولی سال مذکور زبهران غرور بسری سرور انحال نمود و حسب الوصیة والا سخراف محمد نمایون میرزا بجای و سلطنت جلوس کرد و دیگر باره ولاد امیر صا حقران در جوانی بکابل و هندوستان بملک

سنائی و مکرانی تجدید یافته و سلاطین سالها پادشاهی هندوستان گذرانیدند چنانکه در تواریخ مسطور است و غالباً با سلاطین صفویه و دود و اتحاد مورزید و کاهی و باب قندهار مخالفتی بواسطه امرای تعین شعار روی میداد که غریب و ضمرین روایات بدین اشارت خواهد رفت ذکر وصول شاه طهماسب بهرات و تقویض ایالت لبام میرزا و سونخ سال نصد و سی و نهم هجری است طهماسب صفوی در راه خراسان از فرار عید الله خان و زکب استحضار یافته و دست دوم شهر جامی و لشکر سال نصد و سی و نه بغرم یورشش باد راه لنهرا بهرات رسید در باغ شهر نزول و بر سر جهانبانی گین شد بتعیر ملا و ترفیه عباد و جد و جهنم و بود پس از چندی بقصد شیراز راه لنهرا از شهر آمده در آنک نشین معسکران خسرو مقربین بختیز و تقسیم سفر ترکستان کردند و از او یورش و شورش در بلاد و زبکیه در انداخت و حسین خان شاملو و نشتا سلطان و بعضی امرای تاجیک و غریبستان شتر نمودند و در عین عباد و اتفاق بد میرزا مخالفان پرداختند ولایت غریبستان را مسخر ساختند و امرایویش ترکستان مستعد بودند که ویکبار از جانب ایران جر رسید که سلطان سلیمان خان در روز غمیت لشکران مرز و بوم کرده شاه طهماسب حکومت بهرات را بهرام میرزا و سام میرزا و سام میرزا موقوف داشتند از غریب خان شاملو را با تالقی و تاسکی و مفتخر فرموده بر سپیل تعین بجانب عراق رخصت سابق گرفت و سام میرزا بطم و منق امور بهرات بهر دخت بناگاه خبر گشته شد و حسین خان و ترزلزل حوال قزلباشیه بمبا مع اهل بهرات رسید سام میرزا و تاجیک و خان شاملو ازین اخبار متوهم شدند مبلغی خطیر از متمولان بهرات اخذ کرده بغرم لشکر قندهار بفرستادند و در فرار و سلطان افشار را با خود ملحق کرده بطاهر قندهار رسیدند و مجاهده کردند و کرب شد و خواجه کلان جتای که از جانب میرزا کامران برادر سیاهون پادشاه بن طاهر لدین محمد با بر پادشاه مغفوف حکومت قندهار میراند محصور گردید و میرزا کامران که در حصه دلاهور بود اعلام داشت میرزا کامران پست هزار سوار بر داشته بغرم حفظ و شد با حرکت کرد و سام میرزا از استماع این خبر از پانی قلعه قندهار کوچ داده منفری میگردد و در نشست و بر میرزا کامران واضح شد که سام بی حکم پادشاه سام غلام مجاهده قندهار با قدم کرده بنا بر آن که میرزا بهر شاهزاده خود را خود میرزا متوجه و گردید سام میرزا چار با سه هزار سوار که بهر داشت صفت فعه و مقاتله برادر است مجاری عظیم کردند و جو افشار و بر افشار سپاه جتای از یکدیگر کسخت نادین حالی سبب غریب خان سلورانی رفته اسب بسرورده و غریب خان و غلطیه او را بقتل آوردند و سام و سایر بهران از کار آغزوار و تسنگ شده تاب مقابله نیاوردند و روی بگردانیده و فرستاد و در کمر سیرازین کارنامه شده و جمعی که او را درین خود سری تحریر و تحریر و تحریر کرده بودند بریدن نموده و بدین کارگاه پادشاه فرستاد و عند تقصیر خواست هم درین سال شاه طهماسب را کتاج بمناسبت و ملاهی که از عادات ایام شهاب بود خاسرو خانی نام و تاسیت قطعه کند عاقل مستی بخورد و اما نه مردم همشمار سوسی سستی چو خوری چیزی که خوردن آن چیز ترانی چون سرور نماید نظر سرور چونی کرکشی بخشش کونیندی کرده و در کونی عریده کونیندی که او کرده و شاه طهماسب چون با یلغار مقام بری رسید بختینا پست یک منزل ز بهرات تار می پشته نکرده بود لهند ازین تعجب اسب و شتر بسیاری رسیده و بنه شده درین سال ابو سعید خان بن کوخجک که خان بن بوخیر خان شیبک چکیزی که از همه اوس جنگیز و جوی بسن کبر بود و وفات یافت و عید الله خان بن محمود سلطان سمن و شتابر سرخند خانیست بکین جت ذکر وقایع حال سلطان سلیمان خان عثمانی بعد از سلطان سلیم خان و تحریض امرای قزلباش او را به تشنه ایران سلطان سلیمان خان که دهم سلطان ز آل عثمان بوده و رشوکت و جلالت و اسلیمان تانی میخوانده اند بعد از بدین برکت سلطنت برآمد استقلال تمام یافت با روسیه و بل قیاق و دشت و مجارستان و فنیک محاربات کرده و در اغلب موقوف و منصوب شد و تحریک امرای ایرانی و رومی و سال نصد و چهل ز راه اردو بماسپاهی بقیاس بغرم تیز حرکت کرد و چون شاه طهماسب بهرات بود و ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان با شتاب و بهر کس منقلای لشکر روی نموده بمرد و لامه سلطان تکلوجانک و کل و از بیجان آمده اکثر حال انصراف کرد و سلطان تیز از قفای وزیر و در حمله بمائی بود و درین تناخر مجت شاه طهماسب خراسان رسیدن بکبود و کبندی بسیع و وزیر و مردم رسیده بسلطان ابلاغ نمود سلطان نیز بهرعت تمام بهر تیز آمده و وزیر و میر یکدیگر ملحق شدند و سپاه قزلباشیه از آن کشت و بخت که با یلغار از بهرات کرده بودند زیاده از حد بی سامان داشتند بجهت تیره سفر تیز متفرق شدند

چنانکه در قزوین بخت از کس بیشتر در کاشا طهاسب نموده بود و پادشاه بهرام میرزا و القاص میرزا و حسینیان شاملو بعضی از اماران مقدمه پیش
فرموده بجانب تبریز فرستاد و ایات نصرت ایات متعاقب متحرک گردید و از تبریز معلوم شد که خواندگار روم از تبریز عازم عراق است
و نمایان جنود قزلباشیه و رومیه در سنوی قزل و زن محاطی رفته است و بهرام میرزا و همزمان و بعلت قلت تجلث قزلت حاصل کرد
از شکوه آن گروه بدان که التجار بداند و سپاه خواندگار چون دریای ذخار داشت و کوهسار را گرفته متموج و متبرجر جاب حرکت مینماید
این اخبار را مورد عدم تکافی و مایه وجود تجانی سپاه ایران مدب کاه الوذخان افشار با سپاهی هزار را زکوه کیلویه و ایلات و الوار در
واز و کر طرف نیز از شراف با دست و دست و شتون و شقه شقه اعلام کوناگون و وصول یافته شاه طهاسب را ده داشت که بهرام میرزا
میرزا و اماران لغاری شود خبر که سلطان سلیمان خان با سپاه پیکران از میان رونه و سلطانیه آمده بهرام میرزا و همزمان و نیز مغلوب و شکوب
باردوی علی الحاق گردید و محمد خان ذوالقدر بن شاهرخ بن علاءالدوله و حسین سلطان خلکو و جمعی نفاق باطنی را آشکار کرده بجانب
روسیان فرستاد یکبارگی قزلباشیه را شکسته و دم بسته شدند و پادشاه طهاسب بهرام میرزا و از آنجا بقراباغ رفته منظر فرج و آمد
جنود غنیمی بود که در بنج و التسموات و لایض نظم جمله فرات زین آسمان لشکر حقه کاه امتحان سلطان سلیمان احتشام و سلطانیه
منزل و مقام گرفت و از نواد اتفاقات اینکه در آن اوقات که سیزدهم عقرب بود هوا انقلاب یافت و قشای در حجاب سحاب رفت
شکوفه تراکم و سرمای شرف متر ارم شد و سحر زنگنه کافور باری گرفت و در بطماع رجال تاثیر کافوری کرد و لاجرم دستها از کار
و پایها از رفتار و ماند و نفس بسته شد و حرارت غیری افزوده و جمعی بیایان از چهار بابان و دو بابان مرده سپاه را امید
اقتصاد نمادند بلکه قدرت تقادم نبود و مؤلفه همی توکشی پر خنجر است و تیر هوا همی توکشی پر خنجر است و تیغ شمشیر نمیده کوز
سانک بجهنم دجوی مکنده شد چون سنان و برنده چون خنجر سپهر کفی الماس سوده ریخت سحر زمانه کفی کافور تر نشاند
هوا چو طرف چمن پر شاخه های سمن زمین چو بحر عدن پر سرشته های دراز از تو از برف آن سپاه شکوفه پای صطبار از شر
به رفته و جای استقرار نماده مانند قوم عا از ریاح عواصف بروق و خواف متجاشی و متجاشی شدند چون راه رجعت
از آن راجعه و جای جلایان را دندند شد از طریق سحر زو و عبور نمودن و بجانب صول موصول شدن و ولی و اسهل شدند
بهر ریج و کرب و بدای عراق عرب رسیدند و قلعه بغداد که در تصرف محمد خان خلکو بود و متصرف شدند و قشای را در بغداد متوقف
آمدند شاه طهاسب در کزین رفته و حسین خان که از امرای نفاق کزین بود با بعضی مقول فرستاده لامه سلطان ذوالقدر را و غلام
به تبریز فرستاده خود نیز آمده غازی خان هم به تبریز رفته چون از حرکت شاه طهاسب آگاه شدند از تبریز بقلعه وان فرستادند و
شدند سپاه قزلباشیه بعد از چندی توقف در تبریز بقلعه وان آمدند و از آن رستان محاصره قلعه وان اشغال داشتند
و زندگانی پریشان میکردند و میان مراجعت سلطان سلیمان رومی از بغداد متخیر بعضی بلاد و بواسطه
عدم حصول بجانب اسلامبول معاودت فرمودن درین سال خیریت آنکه نمصد و چهل و یک بود و دیگر باره
سلطان سلیمان خان عثمانی از بغداد قصد بلاد عجم کرد و قدم بعراق گذاشت چون بدرجین آمد شاه طهاسب از بای قلعه
وان کوچ داده به تبریز رفته و ملک پاک خونی بسبب یطنت و نفاق و بدخونی بقتل رسیده و شاه با لشکر رزمجوی رخا
خوی بجانب معسکر و بیکیبندش در آمده چرخان قزلباشیه با قراول رومینه و چار خوردند و غلبه کردند سلطان از استماع
این خبر از وزیر که منفعلی و سرعک بود برچیند گفت اگر از فوجی قلیل قزلباش قراول رومیه مغلوب یکدو پس با پا و دست
قزلباش چگونه پر خاش خود ابریم کرد با خاطری خرن از درجین عنان غریمت بلکه زام هریمت بجانب روم معطوف
ایت نصرت آیت پادشاهی متعاقب او در تبریز آمد چون بجد و قلعه وان رسیدند بهرام میرزا را با جمعی از امرای بهرام پیش از
دنباله پیش رومینه روانه فرمود بهرام میرزا با رومیه رزمی کرده مظفر و منصور شدند و ابریم پاشا مقهور زیریمت گرفت اردو
بزرگ شاهانه در وان نزول کرد سپاه رومیه که در حصار وان بودند بی تاب و توان از سطوت قزلباشیه فرار نمود
همانا قبل از آن سلطان سلیمان خان خواندگار محمد پاشای امیر لاملو و یار بکر را با نفاق و لامه سلطان و جمعی پاشایان با سپاه

بنی پامان با دژ قلعه کیان قلعه دژان روغن داشته بود چون انکروه بوسطن رسید بودند خبر وصول ایشان بشاه طهماسب رسید
ایلغار نیز مرده با دژ و زده هزار سوار بدیشان رسید و لامه سلطان تکلوعلامت میخواست قیامت آیت پادشاه ایران که نزل عالم
کیورک مینامیدند دیده و شناسانده محمدخان و دیگران خبر داد که پادشاه نصرت جلیس خود بنفس نفیس در زرین علم فیروزی تاسیست
ما را صلاح در جنگ با او نخواهد بود شما خود آیدند محمد پاشا و قی برین سخن نهاده و کوشی بدین حرف نداده مستعد جدان قتال شد
بقوت سپاه قزلباشیه سرور و بکثرت جیوش و میت مغرور گردیده صف آرائی و باز کوشائی فرمود مبارزان جنود شاه طهماسب
جمله حمله کردند شکستی فاحش بر رویه افتاد و جمعی تسبیح آمدند بقیه السیف از پیش بدر رفته بجانب حصار رجین فرستادند که در پیشگاه
روم از امانت خود جبار و سپاهی با عانت خود حاضر نموده دستان پاشا و بسیاری از پاشایان و جندی شایسته
و شایان با سنانهایی پرداخته و شمشیرهای آخته و سنجهای فراعنه بکایت قوم رومیه در رسیدند و در برابر شاه صف
بر کشیدند از دلیران قزلباشان باقی خان قاجار با گروهی جرایبسان پاشا دچار شدند و دست و بازو بجز نیزی برکشید
لمو لفته یکی سپه برکاش که هر تن از نواک شب سیه بر بودی ز روی زنگی خال همه چو غمزه خوبان سنانشان دلدوز
همچو بروی ترکان حسامشان قتال زمین بیکلستان شد ز دماغ و جروح هوا بشکل سیستان شد ز راج و فصال ز فوط ضرب دم تغیا
چو سیمین ز رز و طعن قد مجها چو زرین زال هوا ز کرد چو کردی بنسیرین فشان زمین ز خون چو بخاری با بندین سربال
بالاخره سنان پاشا بطعن سنان جان بستان قزلباشیه کشته شد و بسیاری عرضت تیغ پدید راج و قاجاریه و قزلباشیه شدند
چون خبر قتل سنان پاشا سلطان سلیمان خان رسید بر ابرام پاشا بازده و خاصه و فخره و خلاصه عساکر رومیه بر سر ابرام میزافروشت
در میان راه از جیش فیماین و جیش بهرام طیش مقابل و تقابل گرفت بعد از کرد و فر بسیار رومیه انزام یافتند و خلقی بود ایام
شتا فتنه مغلوب و منکوب و ماسور و منسوب از عرضه سینه به پهنه کیز روی کردند بر ابرام پاشا مردمی که در قلعه از پیش داشت بودند
از پیش بدر رفت و بار دوی خواند کار آمد با قبال پیر و شاه طهماسب صفوی قلعه رجین بدست آمد و کوه توالی آن حصن عالی با حرم سلطان
صفوی و غلغان تفویض یافت و سلطان سلیمان بجانب دم روی بر تافت شاه طهماسب چون از اطراف و کوناف خاطر جمع کرد
روی به تیریز آورد و در تیریز قشلاق گرفت و لوند خان افشار که درین ایام تقصیری کرده بود بحکم شاه بقتل آمد محمد پیک افشار بشک هرج
خان ملقب شده منصب منصوب گردید و در نصد و چهل و دو در اسلطنه تیریز قشلاق و باغ فراغ از راج راحت لبریز کرده و از
باستجمام و رکائب با تمام آسوده شدند و امیر داج حاکم رشت را که از شیروان گرفته و در نفس گرفته بود دند سیاست تمام پیا
رسید با نفس او را آتش زد و مشرح حال ملوک کیلان در مقام خود مرقوم خواهد شد و عید الله خان شهبانی که بر منده غامی ما و راء الله
بالاستقلال نشسته بود و یکباره بهوای خراسان و خراسان و چون صاحب طبع موزون بود و کای نظمی میفرمود این شعر خود را تیریزی
سرود میت خاطر باز متناهی خراسان دزد تن بجان شده من سبوحان ارد و سنان یالت بهرام میرزا بکیلان آمدن
عبید الله خان و زبک بخراسان و خل و تصرف در آن سامان و حرکت شاه طهماسب بطرف او و حرکت
نمودن او و بما و راء الله در ابتدای سال نصد و چهل و سه شاه طهماسب صفوی یالت کیلان را بشاهزاده بهرام میرزا از منده فرستاد
میرزا در فضل خراسان در شهر قزوین ماند و در اول بهار کیلان توجه نمود و اکثر آن ولایت را بحیط تصرف در آورد و عید الله خان شهبانی
از زبک از بخارا که مقرر حکمرانی او بود دستم میرزا را با سپاه از بکیه بتاخت و تاراج جام فرستاد و جمعی نیز بخواف رفتند و خراسان
خلیفه رومو حاکم مشهد که از جانب شاه طهماسب در آنجا بود با قوچی قلیل در جام مجار به اقدام کرد و بکیه مغلوب شد و خلیفه بر سر
از بکیه خاف و رفته بی خوف بر آن قوم حمله برد آنان نیز فرار کردند و بسیاری بقتل آمدند پیرام و غلغان و زبک که از جانب کیسکن
فراسلطان بجائی بیک سلطان حاکم غرستان بود بتاخت بپرت رود آمد خلیفه شامو که پری ششده ساله از جانب سام میرزا
در هرات بود جمعی تفرقه بر سر خود جمع کرد با استقبال از بکیه قریب ده فرسنگ پسرده تا سپاه ایشان رسیده جنگ در پیوست
سپاهیان شغری و روستائی بهرات را پای دزنگ ثبات نبوده فرار نمودند خلیفه مغلوب شده بخصاری رفته اسیر و منکوب گردید

و قتل رسید غنایم مو فربست و زکیه و افا و چون مالی ہرات بزرگی نداشتند آدمی تیز صوفیان خلیفہ فرستادند کہ بہرات رو و خلیفہ خود را در مشند معترس ناپ کرده بہرات رفت و در اینجا تحریک اجلاف ابواب اجتلاب و اعتناف بر روی خلائق کشادہ و بلطایف الجیل مالی جمع کردہ کاہی دم از رویای صادقتہ میزد و وقت میکرد و کاہی بمواخذہ و صادارہ زر و سیم میپرداخت و مقابلہ و مدافعت و زکیہ بہانہ میساخت مردم از کار او بہستہ آمدہ بودند و از خواستن او نام گشتہ خلیفہ را وظیفہ این بود کہ عبد اللہ خان و زکیہ با خود آمدند از آب چون گذشتہ بجہ و دطوس غرش کردہ نامی و کوسبر فلک بنوسر ساینہ شکر معترس مشہد رضوی را محاصره و اذنا پست کسان صوفیان خلیفہ بجز است برج و بارہ و احتشاد و جنایا و سپاہ و سورہ اہتمام تمام میکردند و از زکیہ را کاری انہش نہ فریت و خلیفہ پیغام میفرستاد کہ اینک خواہم رسید پوست خلیفہ را خواہم کند و بجاہہ آگندہ خضر جللی کیل خود را در ہرات گذارشتہ دیوانہ و ارباسہ ہزار کس غم رزم خان ترکستان پشندھا و خاطر کردہ روانہ مشند معترس شد ہمانا این خلیفہ طمع جماع در راہ غرضن کاہی دید جوالی کاہہ آستانہ و بختہ عبد اللہ خان برداشتہ زیر کہ بر کاہی در طرف شہر از دیا و سپاہ و زکیہ کمان بند و عبد اللہ خان چون از غم خلیفہ کاہ شد از تصور تنہا و در بجز اندیشہ فرو رفت و مقابلہ با او را ننک خود میسر و دیگر رشیدہ بود کہ خلیفہ را در ہنگام جنگ و کار از حالتی بآواراست و خود را با سپاہی قلیل جمعی کثیر میزد و غالباً غلبہ میکند سپاہ و زکیہ نیز از او خالیف بود و سپہ وجود عبد اللہ خان مبارز او مبارزت نمیدادند و ناچار خان و زکیہ با سپاہ با استقبال خلیفہ و جوال کاہہ اقدام جہت عبد الغفر زخان سپہ خود را با علی سلطان دلی خوارزم و انہش سلطان و سونجک محمد سلطان برسم مسفلای بر رزم خلیفہ روانہ کرد و خود از دنبال می آمد خلیفہ قراولان و زکیہ بر خورہ جنگی دلیرانہ کرد و مقدمہ یکپیش او برسم سگتہ سوارانہا را سیر کردہ دیگران کہ تجشند و خاک مذلت بر سر خود برنجشند و فرار او زکیہ کہ در قید اسار خلیفہ گرفتار بود بخلیفہ گفت خان باسی چہل ہزار کس در قفا است و اینک میرسد تو با سہ ہزار سوار بکوئہ از عمدہ این کار خواہی برآمد صوبہ مدین است کہ از اینجا بہرات مراجعت نمائی و ازین بلیدہ نجات حاصل کنی خلیفہ از غایت غرور بلکہ نہایت سودا و سخافت رومی پذیرفتہ مباحثہ کارزار شد چون کوکبہ سپاہ عبد اللہ خان با آن از دحام و احتشام طلع کرد خلیفہ با سہ ہزار کس خود صفوف راستہ و در عبد اللہ با ویشا بور ہر دو لشکر سیکہ یکمرتلاقی شدند از دو طرف دست بالات پکار و ادوات کارزار بردند و فی الحقیقہ و لاوران قزلباشیہ جنگی کران کردند کہ دیدہ روز کارمانندان ندیدہ و کوش افلاک نظیر آن نشیندہ بود و کار بجائی رسید کہ عبد اللہ خان تبرسید کہ مباد اپشتان زان معرکہ نہزام یابند و بر دیگران تازند خود با تمام قلب و جنایین بجنگ در پیستاد و آخر الامر شکست سپاہ خلیفہ در افتاد بمضمون الجئون فنون خلیفہ بعد از شکست فرار نمودہ خود را بجای رویواری خراب کہ در آن صحرا بود در افکنندہ عہد محصور شد و را بنیش غیر میوہ عبادت سی و پنج روز در آن فراہ با اینہم سپاہ گنہ خواہ مدافعت میکردند و زینہا را شکستہ آتش می فروختند و بگوشت اسبھای خود شاعت و تغذی میکردند و با او زکیہ بجای رہ و مضاربہ مشغول بودند چون زطرفی مدوی رسید و از زکیہ سپہا را پیش بردند جوالھا ترتیب دادہ بغیر از آن برآمدند و بر آن دیوانہ و آن ویرانہ تکی شدند خلیفہ و صوفیائی کہ در آن خرابہ چون مابیان روی تابہ و آفتاب گرم قیافتند گرفتہ کلا را عرضہ تیغ پدید ریع کردند و مناف تا پنج حسن التوار پنج کاشانہ کہ خلیفہ در اندک مدتی کہ در خراسان بودہ معادل ہما ہزار و ہفتصد تن از زکیہ بغات معقول نمودہ القصہ چون این خبر بہرات رسید خضر جللی و کیل خلیفہ قتل چندانکہ جوا معاونت مالی ہرات حصار داری کند بواسطہ سوء اعمال و اخذ اموال از او و خلیفہ از زوہ خاطر بودند و قلعہ داری را قبول نمودند بریدی فرستادہ عبد اللہ خان را بآمدن و تسخیر ہرات ترغیب و تحریک کردند و خان بظاہر ہرات آمدہ و متخصصین احکامائی شد بدادن شہر رضاند و پنجاہ و دیگر نیز از راہ تعصب و قنوت قلعہ داری کردند و آخر الامر کی از اعیان شہر با خان معاہدہ کردہ سیدہ از او زکیہ را بشہر راہ دادہ شہر بہرات تصرف سپاہ او زکیہ در آمد و آنچه لازمہ پمروتی و بی قنوتی بود با عموم خلائق از قزوہ بفل آوردند خضر جللی جمعی قزلباش در حصار احشیا الدین بودند با نیمان مغلطہ و مولید غرقوبہ مطمئن شدند و پیرون آمدند عبد اللہ خان آنہا را بعد از عیرائی روانہ بخاراکرد و در راہ ہمہ را بکشت شد مدت چہار ماہ در ہرات برسمند سلطنت و حکمرانی

جلد هشتم عنکبوتها بخراش و فتح هرات و کابل رضی الصفا

کینه زده پشتر متولیان تمام فضل نقبل ساینند و همانا یکی از آئینهای جغتایی بوده که بارها او را محنت نموده چه درین سال چه در سالهای گذشته که بطبع مال بلای را نیز گشته مع القصد شاه طهماسب محض استماع این اخبار سپاه جبار را اخبار و حضار کرده مانند دیاری جوش در مدغروشان راه فرشته چون شاه بدینان رسید و حرکت او بر عید الله خان واضح یقین گردید تا بوقت نیاید و نه بماورا الهند مراجعت کرد و دیگر باره خراسان صفاشد و هرات تصرف قزلباشیه در آمده اردوی شاه بهی جنبه و سپور در فرشته از اینجا با وجود کمال هوش و تدبیر و دقت و سپاهیان درین یورش بسیار رحمت و بیخ و محنت دیدند و از مر و بهرات رفته چند روزی توقف و بر فقر و وضع و عموم بریاد و رعایا اظهار کرامت و تاسف و تلافی بطور آید چون در سال گذشته سهام میرزا در قندهار شکست یافته بود و در قلعه بس منفعیل سمر میرد شاه و را خواسته اظهار محبت فرمود و کنا به معفو شد سهام میرزا در شکست قندهار با آنکه خود سربازان کار اقدام کرده بود شاه با جماعت جغتایی در مقام شتاق بر آمده قصد قندهار کرده سیر سلطان رولورا پشتر فرستادند و خواجه کلان که از جانب کارن میرزا برادر همایون پادشاه بن با بر پادشاه در قلعه قندهار حکومت محض استحضار از حرکت سپاه خویش قزلباشیه ثابت طاقت مقاومت نیارده بر راه بنکر متوجه لاهی رسید کجی خواجوا نام و کسل او که در قندهار بود و قدم شکست و انگار پشتر آنه و کینه کتختار یکجا کارن پادشاه ایران سپرد پادشاه بود و قزلباشیه قاجار که از امرای و الامقدر بود و حاکم قندهار نموده زیاده از این با و لا و میر تیمور و ولایات آن سلسله علیه خوار می داشت و داشت و مراجعت به فرمود چون خبر یورش پادشاه بعد از رسموع عید الله خان اطروش شد رعب و وحشه بر او غلبه کرده و بعضی مایا و سب از اینجا اردو نموده بنیت فتوحات قندهار و زمین داور بر آراست شاه نیز فرستاده و را خوشحال حضرت دودرسنه قصد حمل چهار از هرات بجانب عراق رجعت و با ساق و اتفاق افشا و محمد خان شرف الدین و علی را با سلطان محمد میرزا در هرات بنجام امور است گذار شد عید الله خان از طمع خراسان در گذشت و بماورا الهند قانع و صبور و راضی و شکوهر گشت و از آمدن و شدن عید الله خان و طمع طهماسب خراسان و ایران گشته بود و در قلعه فضل فرمود که دیگران بکونه تاخت و تاز را روی نمود و غوغا بود و پادشاه اندر ولایت و در قزلباشیه و در حکومت کیلان با خورکیا و حال خواجه کلان خانی و مال کار او بهرام میرزا بر داشت طهماسب صفوی که بکومت کیلان مقر بود چون در اینجا استقلالی حاصل نمود اعاده و عثمان و مرزا برکان سلوکی که شیوه کار بر ملوک است مسلوک داشت بندگان خد را خوار و خفیف می نکاشت جذب قلوب که بهترین صفت امیر است و در نظرش ناپسند بود و در محبت که از صفات حمیده خد و دست و چشم پیچوده مینمود با الاخره کیس و کیس نام طالقانی را که پادشاه ایران و کسل خان احمد فرمود بود و او استدعای حضور بهرام میرزا نموده و در کیلان محال احترام از او میداشتند و خوار کرد و در محفل حضور و را بی احترامی و بکمال خود در بند سار گرفتار لهند جیلانیان که مردم غیورند بهرام میرزا درین کار از رده شد و چند نگه با استیلا و توسط و شفع حبشند فایده بخشید چون میداشتند که این عمل بخلاف ای پادشاه کردن محفل است تحمل این باز نگه دیدند و درین کار و کردار بچند لحنی در سر انجاء این مهم درنگ نمودند و چون حاصلی نیافتنند با قزلباشیه بر خاش و جنگ در گرفتند و رحمت کیس خورکیا بر عزم شکر شاه نزد و سلطان مظفر نشاند بهرام میرزا را کار محفل شد و مرزا بابت مصلحت پذیرش آن حال بیلاق قزوین آمده بماد شاه طهماسب و در خا صفوی و طهران حکم گرفتند شاه قوم الدین نو بخش که از کار بر مایهات عراق بود فرستاده و از طهران بقزوین فرستادند که بعیش عشرت و خج و صحبت پیا سو دم درین کار خواجه کلان ملکه زده خاف قلعه خاف با خورکیا مضبوط و مستحکم کرده آغاز گشتری و گشت کرد جمعی از امرای قزلباشیه با غازیان ذوالقدر و دشمنان بقلع سلطان افشار بدفعه و محاربه و اموار شدند و مدت سه ماه قلعه استوار خاف را که از قلاع محکمه مینو است محاصره کرده و محاصره و در پای منار نصیره بکام پادشاه ایران شاه طهماسب با تسبیح و جوق نقبل آن واضح تر اینکه چون و خانه از این دولت بود و حیانت و طغیان نمود بعد از گرفتاری بکام پادشاه و از بیالای منار نصیره بریز بودند و حصه و در بیانی بسته برنگون و بخشد و مردم بد طبع و لعن کردند تا بدین حالت و این آلت راه دار عدم گرفت و ذکر فرستاد شاه طهماسب اقص میرزا را مستی شیر و ان و شمماچی و سپان مجملی از حسب نسب شامان شیر و ان

جلد ۲

در ذکر شیخ شیرازی

رضد الصف

و تصرف آمدن آن ولایت و اقراض و ولت شیروان شاه مجفی بناناد که حکام شیروان که اول آنها ابوالمظفر منوچهر و فرزند
سلطان خلیل بوده خود را از اولاد نو شیروان عادل میدانستند و بهشت تن را از غیلافه و شیروان سلطنت داشته و خود را بنشینان
مینمودند و ابوالمظفر منوچهر شیروان شاه حکیم خاقانی و شیخ نظامی است و پادشاهی عادل و عادل و سایر و کریم بوده بعد از او
کاوس بن کعبه از ان طایفه ساسانی نژاد شیروان شاهی کرده و در مقصد و هفتاد و چهار در گذشت پسرش بهوشنگ بجای او است
معاصر سلطان احمد جلایر بود و در مقصد هشتاد و چهار رحلت یافت عمزاده و شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کعبه پادشاه شد و باطاعت
میر تیمور کوکان و در مدتی پیشگفتی بامیر میگزیداریند هر چند نه مقرر کرد که غلام که بهشت تن بودند چون وقت غرضه غلام رسید
گفت نه فزونی ختم باین خنجرال میرا بر بوده و با او لقا یافت فرموده بعد از فوت امیر خراپوسف ترکمان لشکر شیروان کشید و او را
اسیر کرده مبلغی خطیر مصدا و راز او گرفته و دیگر پادشاه شیروان کرد و در سال شصت و هفت در گذشت پسرش سلطان خلیل بجای
او شیروان شاه شد بامیرانشا برج بن امیر خلاص میوزید قسرا اسکندر بن قراپوسف ترکمان بر او حاکم شد و او را مستاصل ساخته
آخر بمقتوب شاه برج و شیروان استقلال یافت و در شصت و هفت و هشت بعالم باقی شتافت جدش اسمعیل در محاربه
سلطان خلیل شهید شد مدت ملک سلطان خلیل چهل و هشت سال بود بعد از وی پسرش شیروان شاه فرخ بسیار پادشاه شد
و بنص و شش و ربعه شاه اسمعیل قتل شد مدت ملکش سی و هفت سال چند ماه کشید بهرام یک پسر فرخ بسیار بعد از یکسال فوت
نمایی یک بن فرخ بسیار شیروان شاه شد و بنص و هشت در گذشت شیخ ابراهیم مشهور بنیشتا به حکومت و سلطنت یافت و او با
پادشاه غازی شاه اسمعیل صفوی متابعت و موافقت کرد و کینه دیرینه از میان رفیع کرد چنانکه در ضمن اجبار اظهار شد بخدا
آمده چشمت و بازگشت و او نسبت مصاهرت نیز با شاه اسمعیل تحصیل کرد بعد از بیست سال سلطنت در سنه بنص و سی رحلت کرد
بعد از پسرش سلطان خلیل ثانی بر سرند شیروان شاهی نشست و پادشاه طهماسب صفوی اظهار خلوص میکرد و بمشرف مصاهرت نیز
مشرف شده و مورد تربیت شاهان بود و در بنص و چهل و دو وفات یافت مدت دوازده سال با استقلال پادشاهی شیروان بود
بود بعد از او شش برج بن فرخ بسیار که کودک بود و مالی شیروان قبول کردند و خود در ملک و دولت تصرفات مینمود و هر چه و مانع
در آن ولایت بطور رسید و در شصت و یک گنج و قلندری دعوی شاهزادگی نمود و جمعی بملکت رسیدند چون شاه طهماسب
کار چنین دید درین سال که بنص و چهل و پنج بود شاهزاده اقا حسن میرزا با باقی منتشا سلطان و جمعی قاجاریه جلایل ایشان و طوایف
و مردم قریب هشت هزار کس با قوچی باشی بخیر شیروان فرستاد و فوج قاهره از رود کر بازو روق و سفاین عبور کردند و
شیروانات در بند شیروانان بجای رفت پرداخت و قلاع و بقاع خود را محکم و متین ساخته حصارری شدند و القصد بهادان قریب
و دیرین قاجاریه و غیرهم اول قلعه سرخاب کلدی خان را تسخیر نمودند و بعد از آن حصار قبله تصرف دادند از آنجا قلعه کلستان که
حصنی است حصین میشد چون شاه برج میرزا در حصار پیفر بود و عساکر منصوره دفع و او را ولی شمرند حسین یک لاله وکیل شاه برج میرزا
با عساکر جلالت با قباله لشکر پادشاهی دادند و در پیفر و قلاتی فریقین واقع شدند و جنگ پیوسته کردید و سیه کینه خواه قلعه را
آن دره خشک از خون روان شیروانان رو و چون ساختند از راه لاله شکست یافتند و روی بر تافته قلعه کر بخت و طرح قلعه
واری بخت مدت چهار ماه این محاصره متدا یافت هر روز از طرفین جمعی قتل و جراحت می شدند و در پیش محمد خان حاکم شکی با
جماعی از دلازان با عانت بل شیروان آمده اندیشه شینچون زون بردارین سپرد و هشت مجتصم و رود و شیروانان ازین
ارو که پیش شیروان بود لغوه کشید و روی سپاه او در دوازده حملات متواتر و ضربات متوالی در پیش محمد شکی را در شکست
ماهی و پنجاب کردند و با الاخره خیز شده فرار حبش را کرد و بسیاری از سپاه کشته شدند چون امید قلعه کیان پیش محمد خان
بود از فرار و بوسیله ای قیام بجای آنها را نمود و در دستمالت و دستمان دادند و مشروط بر اینکه هرگاه شاه اسلام پناه شاه
تتبعها سب خود را ولایت را بمنت مصاهرت تا و مشرف مزین نماید قلعه را تحذیر کرده و میگوید که از خود و پادشاه شیروان حکم رود و این
معوج و اصل فلاح بینمایم چون امر بمشرفانقوم مطلع شدند چگونگی معروف داشتند شاه و لاجاه از مریدان بخت بمانند معنان روی شیروان

آورد آن نواحی را بغیر و تنکو خسرانی مغرور که حسین پاک و شایسته و قلعه گیان به حبس بودی بنصب شد و قلعه را تصرف کردند حسین پاک و بعضی
مغفین شیران در آن شهر پادشاه و هر حسن خاں را ساسیاست یا سار سید و دیگر خولان شدند و چون قلعه گمانی آمدند تا به
نیز حکم شاه پهلان را سبب جلال پادشاه و با وزیر بی تدبیر مرامت رخ نهاده حکومت الصفحات بشا پزاده القاص مغرض اشته دست
شیر و آفتابیان بمقرض انقضای مقرض میرزا بالالت و کالت و شیرای آن ملک صاحب ولتی بزرگ و ثروتمندی مسکه
کردید و خرازم سلطان عصیان برکشید چنانکه دشمن و قایع آیت تیمیم این اشارت و تحمیم این عبارت و وضع و لایع خود کردید و پادشاه
کشتاسب جاه شاه طهاسب و برتر توفیق فرمود و درین ایام محمد صالح نام مغیر و شکلی در استرآباد طغیان و وزیر و صدر الدین استرآباد
حاکم استرآباد و امیر دانت طایفه سیاه پوشان و معاشرت عمر غازی خان و ملی خوارزم و قرغانه و تا شکند که همیشه زاده عبید الله خان
اوزبک بود و پیرون نمود و استرآباد را تصرف کرد و چند نفر از امرامور شده صدر الدین خوارزم را داشته استرآباد و بر دین صالح طایفه
ایام سیام بود و دست طایفه و جنگلی رفته شادی پاک و بدست آورده و برتر و خوب پادشاه کبیری پناه رسانیدند حکم پادشاه و در
از مناره برتر و برتر انداختند و از غنچه جونی و غنچه کوئی فراغت یافت و تپس المصیر شتافت و حسین سلطان یثیری که حاکم قلعه بود
بر لب دریای فارس بار در شش علی شاه به خلاف اعتنا پویند جمعی کثیر از امرای دفع و امور شدند بعد از زحمت بسیار و او را که رفته
که دند و قلعه را غریب نمودند حکم پادشاهی حسین سلطان مذکور را و برتر و غرضه تیغ تیز کردند و بدین پور رسید درین اوقات مرض
طاعون در آن دیار انتشار یافته و خلق بسیار ازین بلی جان شکاریدار عدم شتافته شاه بیلاق فته بعد از رفع این بلا و دفع
این غایب برتر جمع فرمود و ما نظام امور شتغال نمود و در بعضی قایع وجودش ایام که در سال نصد و چهل و
تشنه روی و دو غرمت عید الله خان شیبانی بفتح خوارزم و شکست یافتن او و مردن و ولایت خوارزم
پشت اوقات در تصرف سلاطین اوزبک از اوسب جی خان و ولایت ایشان بوده چون محمد خان شیبانی در زمان حکمرانی خود
خوارزم را گرفت یک سلطان نامی را در آنجا حاکم کرد بعد از قتل خان شیبانی در دست شاه اسمعیل صفوی شاه اسمعیل لندی یک
نامی را با آنجا فرستاده شریف صفوی آنجا را از لندی یک اشتراع نمود پس از آن ملیار خان اوزبک از دست قیاق بر سر شریف صفوی
آمده خوارزم را تصرف شد و ملیار رسد و دهن صد و سی بر و بوقه خان بن محمد بن یار کاچینال خوارزم شاه بود و صفویان
خان بن محمد بن یار کاچینال برادر دهن صد و چهل و یک حکومت خوارزم داشت و سیس بن محمد بن یار الدین محمد حاکم شد سه سال
حکومت خوارزم کرد و بن محمد خان بن اوسب بار در شش علی سلطان دهن صد و چهل و سه که شاه طهاسب بدفع فته عید الله خان
بخراسان رفت بار در شش نصد پادشاه آید شراطیندکی بطور آورد و شاه طهاسب و تقفادت شایان کرد و دنا و پور و تولیع
آزاد بن محمد خان تقوی فرمود و برادرش در آن ولایات سیبلیا فتنند و بر قیامت بلاد خوارزم و کوچ مستقل شدند عید الله خان
اوزبک بخوارزم لشکر کشیده خوارزم را گرفت و بر سر خود و عید الله خان و دین محمد خان و در آنجا انان و کوچ جمعیتی کرده تا به
دوازده ترکی که رسم و قانون قزلباشیه بود بر سر کرده و زبکیه تابع خود و ترک خوارزمی که اشته آواره و راندخت که سپاه قزلباشیه
از استرآباد آمد و دین اوزبک و دین کران با اوزبکیه و پیوسته شکستی فاحش سپاه عید الله خان در فساد جمعی از عیبه قزلباشیه و بسیار
اسیر شدند عید الله خان شیبانی ازین بمنزله چنان شوش شده که با چند سوار با ملیار سر کرده خود را بخوارزم رسانید و عنقریب
سپاه مرکب بر سر و قاشان آورده از آن کزین شوشه بنا کام در دام جل گرفتار گردیده و قات یافت و بعد از او عید الله خان بر کج
خان بر سنده خانیات ترکستان نشست و نیز زیاده از شش ماهه دین محمد خان خوارزم شاه بعد ازین نسخ نمایان سر
کشتگان را اسیر و دهن حضور شاه طهاسب صفوی کرد و بر دین لطاف اعطاف شاه مغیر آید خلقی خاص و سیصد تومان
جایزه با ولتقات شد و غالب اوقات فرستادگان دبا دیا و خیل ترکمانی بخاکهای پادشاهی میرسیدند و حیواناتی نیز
بار در شش علی سلطان خلافت نمیداد و در اطراف استرآباد و خراسان دست اندازی دستی میکشید و غایب میکرد و می آمد و دین
ایام که شاه طهاسب در سلطه برتر مقام داشت معروض داشتند که امیر قبا و ظالم حاکم استار که حکومت آن ولایت بر سر زاده

سر از بقعه میگذاری باز نشیده و بر سینه حکم رانی نمیکند بکرم شاه طهماسب و قس غلیفه ذوالقدر مهر و سر کار با فوجی از غازیان شیرکار
و سلیمان یک توپچی باشی و امیر شرف متولی را پس از تیر برافروختن مورچه شبیه قباد بدقتا شدند چون ایشان در او پل بودند و غلیفه از
تیر تیر می آمد ایشان زود تیر چالش طالش بالشت تب و بدبختی حرکت نمودند امیر قباد از استماع و رود حشام و جناب طاقت جدل تیار و
بجنگ و مشه پناه برد و خرا لا مرد موضع از جوان با سپاه سوار و پیاده بمقابل جود و ظفر آمو و پادشاهی آمد بعد از تیر و ویز و چکا چاک
خنجر و شمشیر امیر و قباد چون کرکین سیلا در روی دلاوری بجنگل و پشته نهاد و سلیمان یک توپچی در گرفتن وسیع بسیار کرده و ران
جنگستان بی پایان بروی ظفر نیافت و مانند جانوران جنگلی در پشته مفقود شدند همیشه قصد لغز از طوالشیه بقتل در آمدند و برخی اسیر
شدند سرای ایشانرا بکج و پادشاه و ایشان شاه طهماسب بودند و شرح حال قباد را یاد کردند حکومت آن ولایت به مانند رخا مقوض
شد و حکومت شتافت و ایالتش در آن ولایت استقرار و متدو یافت در میان حضرت موکب فیروزی کوکب شاه طهماسب
صفوی بغزو کرجهستان فتح بعضی از آن بلاد بدست پادشاهی گیتیستان چون حکام و ولات کرجهستان
قرب جوار بر بلاد اسلام و ایمان کاهی ترک زاری و دست اندازی می کردند و بواسطه دشمنان دولت که از اطراف حرکت می نمودند
و مدافع ایشان لازم بود شاه طهماسب صفی را بجهان فرصت غزای کفره فخره کرجهستان کمتر دست میداد و لهند در اوایل سال نهصد و چهل
هفت اردوی کیهان پوی پادشاه اسلام پناه از تیر بر بقصد نشاط و نبساط و شغاش و اصطیاد شکار کنان بجانب قراغ در حرکت
آمد لظلم بصیر و مبدم بخر میگرد به بخر و گرد میگرد از صیدگاه قراغ با فوجی از شیران دشمن شکار و پلنگان مردم خوار بجانب کرجهستان
ایلیغ فرمود و دیر و شبی که از قلوب کافران و طره دلبران خبر میداد چون اسکندر و ظلمات قطع مسافت کرده در تهر تغلیس که معدن
البلق در و تله پس بود و ریخته و عیار قتل و نهب و سار بر لیکه دلبران غازی که جنگ شیراز با یاری میثم و دند ضرب صوالم سرافشان
روم میگویند کفره کرج را مانند بر کهای شجره و درخت از صحرای برخاک نمی شناسند و دره و تل و سهل و جبل خون جاری و نایب
لوارصا ب در صحنی حصین متواری آمد بالاخره از ستم سنان کافر کش غازیان شمشیر کشیدن اسلام و دلمه کلمه طینه گفت و بعضی اکابر و
عیان کرجهستان از ستم سپاه نصرت بنی بقعه موسوم به برتن که حصنی بود حصین پناه جسد مجاریبان اسلام کردن قلعه را فرو کردند
تا جمعی مسلمان شدند و باقی بقفس آمدند با برهنائی ابله لوارصا ب حاکم و والی تغلیس را که واهی بنوه بکوه زکوره که دار شاع برابر بودند
و برادر و مادر دست رفته داشت که درین طوفان بلا کوه عاصم شوند و چون کغان و بکر خذلان غرقه خواهد شد شهر را بجا بداسل
و دلبران مبارز مقاتل چون بازان شکاری بصید آن کسان کو ساری بازان و تازان شدند و بر آن قتل و طلل استعلا و سیتلایند
از ضرب تیغهای پیکر شکاف آن قلعه کردند و بطاف از خون انقوشم از جو سپاه شدند سیلاب خون از کسار بجایامون رسید و اطلال جسم از
اطلال بگردون پیوست و لوقه کی ز خاک هیزفت با دوش برکوه یکی زکوه همیکرو سنگها پرتاب چو جره بازان بصید کک که کسان
شدند تازان فوج بر جهان شغاب یکی بسینه سنان یکی بغرق حسام یکی بدیده خدنگ یکی بجلی طناب ز خون مردم تغلیس کشته بود
انگوه چنانکه دمن لوند پر زجوی و نایب القصد لوارصا ب ک تغلیس سجده و پلیر زکوه بکوه فرار کرده جان بدر برده معابد و کنایه
آتش بر مساجد و مدارس تبدیل نموده سپاه پادشاه غازی با غنایم دشمار و جو بر بسیار مظهر و منصور از آنجا مراجعت کردند و با کعب
مشکین ذواب و انس مصاحبه از زم تیر گشته و ز جام مراد دم آنجا کشیدند با اسرای خویش مشایره و معاقره لب بر زدیم بعض
شاه طهماسب رسید که علل الدوله عباسی والی و زین العابدین خلاص از بقعه انقیاد خلاص کرده در آنجا و داطها کردن کشی و غیر
مینایه و چنانکه باید بته نگریده و زیاده سدی گردیده لهند اعلام ظفر از تمام بجانب خوزستان و نیشور و زول تیر از دایما
از قم سنان هزاره پکان بدفع مخا افین هزاره وانه شدند چون حرم آباد لرستان مضرب مخیم خیام فلک قیام کردیم میرجهانگیر
والی لرگوچاک که مردی بزرگ بود و بعت به بوسی شرف فتی یافت و سر بر کنبه و در بر نوازش پیش از پادشاه حرمت شعایر
ولی بعد از سال و بواسطه قصور و جنایتی چند بدست عبداللہ خان آغا جلوه حاکم همدان بقتل رسید مع القصد صیت جبنش
موکب نصرت موزنب و عرب عجم و لوار زلزله در لکن میتران آن بلاد هر یک سیاحتی فراغت یار کردند از جمله والی مجهول ولایت

دزفول علامه دلا زخوف و حش و باس و سطوت شاه شمن کد ز دوست نواز تاب استقامت نیا ورده بحدت برق و سرعت بادری
 بجانب بغداد مناد چون عرصه دزفول معسر سپاهلما شنه کردید بولشج خان فشا را حکم آید باشند و سید شجاع الدین مشغفی حاکم
 حوزه از روی عقیدت و اخلاص وی نیاز بر کارگاه کرد و مناصر آورده شمول عنایات پهنایات پادشاهی شد بایالت اقلایت بدو
 مفوض گردید ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز با جمعی دلیران کوه بسات بتاحنت و غارت قلعه بسات مامور شدند مهملات آن
 بوقش خاطر خواه پادشاه معدلت بخدا شظام و فضیلت یافت لند لر حجت بجانب عراق ولی نمود بدولت و قبال حشمت
 و جلال بجانب قزوین بنصرت کرین شدند و مستقر بایالت باز آمدند و از بلخ و بخارا عبد لغیر خان بن عبید الله خان شیبانی و کسین
 قز سلطان و ولد جانی بیک خان و زبک الچیان بدرگاه شاه فرستاده طهارت کجی کتی کردند و حاجی آقای مهماندار بعد از مرضی
 الچیان ترکستان بایلمی کری آنگامان مامور شده با اتفاق و حرکت آمدند که خود در بعضی مشغول و آخر صحت یافت و بجانب مقصد
 شتافت چون لوس کلهر امکا من بخت بود که ابی بی ندامی و نافرمانی نینمودند و نفقار از امرای قزلباش جربا شتارت
 پادشاه تیره بیه نظایفه کمره مامور شدند و بر ایشان ظفر افتاد و آن لوس بوده بتاراج و غارت رفت و غازی خان بکلو که بهر
 سلطان سلیمان خان رومی بروم رفته بود باز آمد و شیران مامور شد بادرش مصطفی بیک و محمود بابا و شیروان بیکم القاص میرزا شیر
 برادر شاه طهماسب قبیل رسید و توقع این مرد رسال نصد و پنجاه بود که آغاز طغیان القاص میرزا و برادر عصیان و شد و در مقام
 خود خروج خواهد یافت در میان مجمل از احوال همایون پادشاه بن ظنیر الدین بابر گورکانی و آمدن و مملک
 ایران و ملاقات شاه طهماسب کیتیستان اجمال حال همایون پادشاه بن بابر شاه گورکانی آنست که بعد
 پدر خود بسلطنت بهندوستان رسید و نصد و سی و هشت حصار کالنج و بنارس کیشود و در مر اجبت طونی بزرگ دراکره سپا کرد
 که دوازده هزار کس مخلص شدند و دوازده هزار لال پوش از آنجمله کله های طلا و مضع داشت هفتاد و سب عربی و عراقی و صمد سب ترنگ
 و دوازده قطار شتر و دوازده قطار استرو و دوازده پستین بدم کشید و نصد و چهل و چهار محمد زان میرزا ولد بدیع الزمان میرزا بن سلطان
 حسین بایقرا که از بلخ کر کجی پناه بیار برده بود با محمد خان میرزا و حشرد و سلطان حسین مشغف شده با همایون شاه مخالفت کردند که همرا
 بدست آورده و مخدول کجول کرد بعضی کر کجی کجرات فرستد شاه بکولبار رفته محاصره کرد و سلطان بهادر کجراتی و فاغنه را مقهور نمود
 و کجرات را مشغف و در نصد و چهل پنج قند مارا که در تصرف سپاه قزلباشیه بود استرو نمود و بلاد بنگاله را تصرف در آورد و شیرخان
 افغان که با حاکم بنگاله جنگ داشت با همایون مخالفت کرد و میندازد میرزا بزرگ همایون نیز باغی شد و شیرخان وقتی غافل بر همایون
 شهنشون زده مظهر آمد و تفصیل که در تواریخ هند مسطور است همایون شاه روی بخراسان نسا دوز و هرات غزم خدمت و صحبت شاه
 طهماسب کرد سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه که در هرات بود همایون بزرگ بعب و عظیم تمام کرده و جمیع بختناج عرض راه اولاد و
 درو و کجی و پدر از خود تیره نموده و ارادانه کرد و در شمد هشتاد و نه تن سلطان حاکم طوس خدات کرد و شاه طهماسب از قزوین
 تا دماغان در تمام منازل را تعین نمود و در جمادی الاول سال نصد و پنجاه و یکم در بلاق سورق قزوین دو پادشاه عالی نسب و آلاب
 ملاقات نمودند و قیقه از دقایق حرمت نامری ماند و در شای صحبت همایون پادشاه از نفاق برادران خود شکایتی و حکایتی بر زبان
 راند و بهرام میرزا بزرگ طهماسب که در آن مجلس حاضر و منوس بود ازین سخن آزرده خاطر گردید و شاه طهماسب بجهت خاتمه همایون شاه
 در آن ایام سه مرتبه شکار کرد که در آنجا بعد از چندی شاه طهماسب هزاره مرد میرزا پسر خود را با دوازده هزار سوار شکار
 بدو اعانت همایون پادشاه به همراه کرد و در طوی بزرگ پادشاهانه اسباب سفر همیون را آورده بطراز و ساندند از نفوذ و جوهر فزاین
 مشکل و کمر مضع و فتنه زرنگار رومی و فرکی چینی و خطانی و سلطه و لوق رزم از قیل تفنگ شمشیر و زره و کلاه خود و غیره سبب اسبان عرب
 کعبی و استران برومی و شتران بختی خراسانی و خونی و خیمه و خوکا طلسم پریشان و شامیانه های بریشی و زانی کیلانی و خنیا و پیونتا
 کارخانه و طبل و علم و نثاره خانه همه ضبط پیشکاران شاه همایون داده شد و پیرام خازنیر لقب خاخر خانی و علم و نثاره و خلعتی و
 حرمت نموده و در غمسرود همایون شاه خواهرشیدن بریز و اردیل نمود و شاه ما فون فرمود پادشاه بهندوستان بعد از رسیدن شاه

ارسل تبریز روی بجانب هند بخانه تار سیدن بستان با آنکه ده هزار سوار با امرامو بودند و پست هزار سوار قزلباش بشاه همایون پیوسته و باق خان للبابارت آن لشکر را مو بود و قلع کریمیه و توجیه آن لشکر مسخر همایون شاه گردید و قلعه قندهار بعد از سه ماه در بندان معشوق نشد و پیرام خان با لچیکی نزد کارن میرزا بکابل رفت و ملاقات کرد و با میرزا مهمل و میرزا سلیمان و میرزا خان و میرزا دکان نیز مقالات نمود و بالاخره میرزا عسکری و دلیران لوس جغتای که در قندهار بودند مانخواستند بجزو الحاح بخدمت همایون شاه آمدند بر حسب شرط همایون شاه قلعه قندهار را برادر میرزا قزلباش و گذاشت و آنجا بماند بعد از مرضی سپاه قزلباش امرای جغتای بجائی غم استراحت و قندهار کردند و آن یام مراد میرزا بر حسب تقدیر رحی قدیر ممانت لوس جغتای قلعه درآمدند و پادشاه نیز درآمد بدفع خان قاجار خصیت یافته مراجعت نمود و قندهار و دیگر بار تصرف لوس جغتای درآمد و همایون پادشاه پیرام خان را حاکم قندهار کرده بسو کابل رفت و میرزا کارن همایون را زاده دلی پوستان و بدفات از او گشته بشاه پیوسته کارن نا کام بغیرین کریمیت و کابل تصرف همایون شاه درآمد و همایون بهندوستان و هندوستان استقلال یافت و شیرخان افغان و رسال و کوفات نمود و تفاسیل حالات سلاطین بهندوستان در تواریخ مسطور است و همایون شاه صاحب طبع موزون بوده و در زبان و ذریعه بخاری بکفایت همایون قطعه منظوم و صمنای از شیرخان شکوه و از شاه استمداد کرده قطعه خرو و عمریت تا معشای عالی هتم قلایف شاعرت را بشنید کرده است روزگار سفلگی کند منای جو فروش طوطی طبع مرافق بار زن کرده است و ششم شیر است عمری پشت برن کرده بود حالیا از روی خصمی وی برمن کرده است التماس از شاه آن دارم که بامخلص کند آنچه با سلمان علی دوست ارشن کرده است از کف و بدایای زنده احفاد میرزا کارن و پادشاه بهندوستان چند قطعه لعل بدخشان و مقلطه الماس رخشان بوده که چهار مثقال و چار دانگ زن داشته و حیدر سلطان که از سلاطین زاوای سنیانی بود و خدمت شاه طما سب ایمن و بخوابش با دو پسرش اتفاق همیوش و حضور روانه بهندوستان شدند و در آن بلاد برایت عالی استعدایا فشد و بالاخره بعد از فوت همایون جلالت و جبارت و زیدند بعد از رفتن همایون پادشاه شهباز ایران در بجای سال منصد و پنجاه و دو از قزوین قصد زیارت فرا کریش لانا و ارامزاده لازم التقطیم حضرت عبدالعظیم کردی در حدود ری و طهران نظیم بلاد ایران میر و اخوت و کاهای تنفرج و شکار خود را مشغول میباشند و دیگر باره از ری قصد قزوین کرده با تمام عمارت قزوین استقام فرمود و شاه طما از بدایت سلطنت تا سی سال امور ملک گیری و کشورستانی و ملک داری و شهرداری اشتغال داشت چون خط روان بهشت توان بدست امرای رومینه در آمده و پادشاه روم بخت ایران اسبابهای خارجه و داخله بدست آورده بود لهند بلا حظه قرب جوار سلطنت قزوین قسار فرمود تا پست و پنهان یک از قزوین شهیری توقف فرمود و با بکله اخبار طغیان و عصیان شاهزاده القاص میرزا که در دود برادر و شاه طما سب بشیر و ان شاهی اختصاص یافته و در او خراسان کوش زو خدیو بهمال و شهیرانیکو حصال طما سب شاه صفوی گردید و در سال منصد و پنجاه و سه بجوی شاه و لاجا از قزوین بری رفته و از آنجا به تبریز باز آمده و اوازه مخالفت بهرام میرزا بنیسمع محمدان و دیار شهیر بار رسید و محمد خان حاکم هرات امثال این را حیف پهر و غنیمت معروض داشتند و در همان یام محمد خان مذکور و شاهزاده بهرام حاکم همدان از روی خلوص ارادت بلکه از کمال شرافت و سعادت بخاکبوس درگاه فلک شهباه پادشاهی آمدند و بگوطف و عوارف شمانه مغاخر و مباحی شدند چون القاص میرزا در شیران از وفای نسبت بشاه آفاق سبل خلاف اتفاق کرده بود و ولده خود خان سکی خانم و پسر رشید و اکبر خود و سلطان احمد میرزا را بدرگاه پادشاه فرستاده و بطلب عفو و شفع نمود و پادشاه ایران نیز از کمال حسن اعتقاد بپایم او عفو فرمود و پرده زردی کار بکر گرفته و تنه کار را حوالت فرمود و تا خود در سیر چو آید بیرون و پادشاه با کنا و صاف اعتقاد و بجهت انما محبت و تاسیل اساس اخوت و فیث و طمو صفت مروت بدرخان و شاه مقلی خلیفه و سونک سیک معصوم سیک صفوی و قاضی معسکریا و ولده القاص میرزا را مو کرد و که در بهشت عهد سو کند داده باشند و این نمایند که توجیه پادشاه که پستی تان بغزای کر حبتا و بعضی از صدور حوادث که در آن اوان صدور و بر و زیافت و ظهور و نفاق القاص میرزا حاکم شیران موکب فیروزی کوکب پادشاه که تاسب جلال شاه طما سب بجهت نظام شیر و نوات و کر حبتان غریمت بلاد و ارمیت فرمود و بزرگ و نفاق مشبه که اندیشه القاص میرزا و الی شیران ابلاغ رفت که درین غر و با غازیان دشمن شکار و موافقت داشته باشند و تو هم و غلط

جلد ششم

بیان حکوم القاصص فی شیراز

روایه

اندیشی کرده امشیر و نادر را مظهر نموده و بولایات هر کس که توجیه فرموده پادشاه گفته اند و آن قبیضه شانس را صورت حال نقش خنای القاصص شیره
از بیشتر بفرمان و خلاف و لغت کرده و بحال فطانت و مٹھای متانت از زره شوره کل بجانب کرجستان روانه شدند و وقتی که
لشکر آخر خضر خرام فعلی بهم قدم راقی شهر نزول نمودند نوذخان حاکم زکرم و کریم و کاخ و ملک بقراط باشی آقو که بیکرات شسته بود
بر بار شکر یار دشمن شکار آمدند بیا و کتف و باج و ساد و خراج داده و سر بر خط اطاعت و وضاعت نهادند و نصرت و در ملازم رکاب شکر یار
منصور دینی بودند و در آن ایام شدت سرما بر می رسید که بهادر جوی سندان بود و باد بر روی سربان از کثرت برف مرکب بای می افتاد
بنود و رکاب یاری کشتار سهولت جبال و نادر و تلال کیسان هموار می نمود و ملول غله بر مرمر و پریشیم و سیم طلین کوه و چمن و دشت و کبیر
چون دکه زراد بهر چون بنگر حله و هر غنیر انجوه در آن توده توده دوع آماده دین جعبه جعبه تیر مع ذی اچش کردن شیش شکر یاری
مانند سیلاب علی عثمان لیل در موج و تیغ وادی و قنار و دره و کسار و الیه و همی می شدند و در می شکوفه بار و زمین را باطنی
شکوفه دار و تصور میکردند چون بمسکن و موطن کرجه رسیدند انتهای آبدار و تنهایی آتش بار کشیدند از ریختن خونهای سرخ بر زمینها
پر برف هر بقعه توده بود از کافور و شکر کف کنش آن شهر را بخون فسیلان کان بدیشان ساختند و کما سن رزم جویا ز ایمان
توفیق ویران مظهر و منصور با غنیمت نامحصول از آنجا معاودت نموده به بتدی آمدند در تنهایی راه ملک باشی آقو حضرت نصرت
و خلعت آفتاب طلعت مظهر با لکای خود رفت و ما نوذخان چند روزی در ملازمت رکاب طغر اشباب می آمدند و بلده کنجه و از حضرت
مخلع و روزها ساعات تغلیس و برقع فرمودند و چون سابقا اسفاری رفت که القاصص میرزا و ایام شروانش بی بساطه دولت و ثروت
و کنج و غنیمت سلطین چندین ساله شروان کبر چمرت تصرف و در آمده سپاه و کمن و گمن و غر و جونی و سایر اسباب حکمرانی بجهت خود آماده
و میباید بعد از نده سال پادشاهی شیروان طمع و میثاریت سلطنت ایران کرد بلکه باستحقاق مخصوص خود میباید جمع فتنه اندیش
مفسادت گیش نیز او را شکر یک نموده تا آخر الامر سکه زدند و خطبه بنام او خواندند و مخالفت خود را علانیه و آشکارا کرد و درین ایام نیز
باردوی شاهی سنار و ده مقابل و دفعه طایفه کمره را بجهت کرده بدن طرف حرکت کرد و پادشاه عادل عاقل بعد از رجعت از غر و کرجستان
غنیبه آن مغرور و نادر لازم دانسته بر اسیم خان ذوالقدر و کوچ سلطان قاجار و شاهی و روی سلطان زیاده و غلبه با جمعی از سپاه
بسالمت پناه مامور بشیر و نادر فرمودند تا آن ولایات تصرف نمایند و متروک و لتیاری که از معتدین و امیر و کبیر القاصص میرزا و کوچ و دینه و خزان
او را برداشته قلعه کلستان که حکمران قلاع شیروان است تخصیص شده امری قریب باشا در محاصره نمودند چون انجیر القاصص حق نامشنا
رسید از بلاد کمر کبیر بازگشته بدربند باب لا بوساده لشکری بر سر امر فرستاده مغلوب شدند و دیگر را به جمعی فرستادیم کرده بر سر غایبان
قلعه ستان روانه کرد جنگی صعب کردند و چند نفر از امرای مقتدر القاصص را بقتل آوردند و پادشاه ملاحظه کثرت قتل و خسارت اسلام خود
نیز از انصبوب توجیه نمود و امری پادشاهی بر سر القاصص بر و سوسان ایلیا را بردند حضرت شیر و نادر که لاف بر بری و همسری با پاد
کیشی ستان میرزا و دیگر تاب مقاومت بنا و در بجانب جنالی کرکیت مردم و فوج نفوج از او جدا شدند و بجانب رودی پادشاهی آمدند
و امر او را تعاقب کردند و کشتار آب سمور با و رسیدند حضرت شیر و نادر شجاعیت پناه چنان سر اسیمه شدند که میخواست بجای کلاه نموده
بر سر بند و بعضی جکه کلاه را بکنند فرصت نموده پوشیدن نکرده پای بی موزه سوار شدند و چهل سوار و نفر ملازم رکاب بشت ماب
راه دغستان گرفته نزد قرقم شحال شده در آنجا بکشتی شسته بکفه رفته از کفه روانه اسلامبول گردید و در نهایت خسران و ناواری از
شاهی شیروان و برادری خاقان ایران محروم ماندند و مشهور و بدنام و در بدر و مخدول و مغرور و خست و سلطان سلیمان
خاندان را در هم چسبست و خوار و جبری خوار و زوایا ضعیف و دنا همی نشست ایران قریب بایشه قلعه کلستان از اسفنج و در بندر اسفنج
پادشاه کبیر ستان سلطانی شیروان را از انبواب سمیع میرزا فرزند خود مغموض داشته و کوچ سلطان قاجار را با تانگی و لاله و دیگر
کذاشته معاودت فرمود در میان حکومت نواب سمیع میرزا و شیروان و خروج میرزا بران را از حفا
شیروان شایسته بکفه و خاتم کار او در ایام حکومت سمیع میرزا و شیروان میرزا بران نامی دعوی کرد که ازین بر
و عثمانی و پادشاه بریلم و بر حسب توارش این لایت موردی با من است و لی است میرزا بران بی حجه و بران زیاده جماعت فتنه

شیروان آمد و قلعه‌مان چل قامت افکند با ختمال امور ملک میکوشید جمعی افشانه انگیزان و بقیه سپاهیان و فتنه غنیمت داشت
بر سران معمول مخدول بسج آمد و میسوس موس خلق شدند چون بیشتر مردم بر عهدا معقول غالباً مفاست و شیطنت مجبور
وینا شدند خاصه عمر که می‌نگار می‌شدند و بر آن قضیه بسیار لباس تصدیق و تقویت آراشته تا کابجانی رسید که بران میرزا احتشام
و اقتصاد حاصل کرده در میان جنگل و پشته دعوی شاهی برپا کرده بر داشته و دختان جنگل را قطع کرد و اطراف خود را محکم‌ترین قلع
چون ساحتی متحد جنگل پیکار و محاربت و کارزار داشته نواب شاهرخه اسمعیل میرزا و کوه سلطان آنا پیکار جابا شکر
جبار غیر فرارید و آن طاعیان و قلع آن یا غیان حرکت کردند در میان مهرول شاهرخه و قراول آن مخدول حریفی سخت در جنگل
بر درخت اتفاق افتاد و مقارن آن حال موکب شاهرخه نیز در رسید مقدمه تجش شیر و دینا شکسته شدند و بران میرزا منبر
گشته از جنگل بصدر حمت و شفقت خود را بدختان انداخته بسیاری از آن کرده انبوه عوضه شمشیر طاک شدند و دیگران متفرق
آمدند اسمعیل میرزا منصور و مظفر دلا ایلا بارگشت و با شاهرخه نصرت و مساز آمد و رسالی یکدیگر پس بین که باغوی القاص میرزا عساکر
رومیه بطرف دیبا بجان قصد کردند و اسمعیل میرزا بدن رزم روانه شدند بران مخدول یکبار به شیروان آمد و روزی چند لای حکومت
افراشته چون مقدمه بنود جریع عمرش بصرفه و زمره در گذشت در میان لشکر کشیدن سلطان سلیمان خان عثمان
باغوی القاص میرزا و دلا میرزا سلطان تکلور سر آفرین بجان و بارگشتن تجانبان و بعضی صادرات
آن وان چون القاص میرزا پنا و پادشاه روم سلطان سلیمان خان عثمانی جنت و چندنی بدست الحاح و انکسار بدانان بولا
خوندار و آویختن معضدن عهد بکرمک و دلا عساکر و میه جبهه نمود سلطان نیز دست آویزی بجهت آمدن ایران بدست آورده چنان شدند
که وجود القاص کلید فتح ایران خواهد بود و مغالین این بلاد بمقابلید کفایت و ولایت القاص بی و ستیاری محاربه و مضارب به فتوح خواهد بود
علی بن ابی‌اتیمع لشکر و باحتشام و عسکر فزون و دلا عساکر انبوه جنود کوه مشکوه و زمالک و دم و مصر و شام و عراق عرب در کاب سلطان
صورت اتفاق یافته و در قصد و پنجاه و پنج با توپ بسیار و متب پشمار و چمپارهای تشبیر رزوی تجنیر ایران شد چون خبر شاه دین
شاه طهماسب رسید زیر تیر و زور آمده مدت یکماه با شطار و اجتهاد سپاه و دینش غانان قامت داشت اسمعیل میرزا با لشکر شرون
و سایر حکام و امر از اطراف و کفاف چون سلیهای کران ران و بار دوی بزرگ بمنزله محطی بود و ملحق شدند شاه و الاجاه و دلران کاه
مقرر شد بود که از تیر تیرا بر صدر روم غله و گیاه و میاه را محروق و معدوم کنند بر کی سبزه و تمامت عرض اهنگه باشند و قنوت
آبرائیر سجال بنا شده و از امر اعظام عبید الله خان استاجلو و بدرخان جسیقلی خان و ملووشا هویردی خان زیاده و علی جمعی دیگر
منقلا سپاه گردانیده بطرف مرند روانه کرد و خود بار دوی بزرگ بیکلاف شکسته و غلف نامی آن سیقاق محل نزول شاه بنشاه
آفاق کردید سلطان روم چون مرز روم رسید دلا میرزا سلطان تکلور که در دولت ایران عاصی و بدولت روم ملحق بود و دلا میرزا
فیما بین از اوقات میگردید با جمعی از سپاهیان روم بیکاصره قلعه و دلا میرزا و القاص خوش ناس با بعضی از امیران و پاشایا
و سجنو کیمیا نچینا بقدر چهل هزار سوار بقدر تجش بر سر مرزای مرند روانه داشت و خود با بقایای سپاه رزم خواه چون حمی زمر غور
لبزید و بجانب تیرا و در امرانی که بمنزله رفته بودند شاه هویردی خان زیاده و علی را با جمعی از امیران کاروان قزلباشیه بقراولی
فرستاده بودند بنا کمان و دو لشکر مقدمه یکدیگر مصادقه و مصادمه کردند و ترکشها از تیر چار بر پرستند و صمصامها از خون لعل
زنگارسته لظم دلیران بران برداشته جلد بر سونی جنگ برساخند قضا با سرتیره آبناز شد ننگ جل را دمان باز شد
جبار طرا و سگشت از درفش شاز زنگ شمشیر نمون غش زیاده و علی ران زرمگاه دلیربای سخراب و سوار بیکای سرتیره
نوکر دلا میرزا که در چمن مرند بودند زکرت جنود روم که فوج نفوج چون دیای موج در موج میر رسیدند خرم و زریه رزم کمان و تیر و کمان
خود را بدمن کوه کشیده جمعی را بکیر کیری و استحصار در مرند گذاشته بودند چون القاص میرزا و رومیان بمنزله دلا و ران قزلباشیه بکجه
اجبار اجبار لعل کارزار را در اینجا مامور بودند بغیر و سرتیره خود را بدیشان نمودند طرح جنگی محکم و قوی انداختند و بر سر پادشاه و تیرا شدند
چون زبونان خاک آلود بران کرده شدند نوش برید پوش تن بر و بر بخش سگ حلیه برید تیرا بر چشم زده می‌نشست و شمشیر را بیکایه نمود

جلد ششم

ذکر فتح القاسم

خبر الصفا

رفیق فوجی او کرده فوجی را خلاط و کردی را بعد از جزایر ستاده و خود نفیس الکا می یاسین حمیرا شته بموشا باد رسید سلطان سلیمان خان عثمانی از کارشاه ایرانی تخریب شده و دانست که روز بروز سپاه شاه دراز و زیاد خواهد بود و از دنبالان فوجهای سیال در میرسند و پای در روم میهند و خاک بلاد را بر باد میدهند بدین کار را می زد چون القاسم حق شناس گفته بود که عامه و خاصه را نایل و مرغاب بمنهند و اگر بولایت عجم رسم بر سرمن جتلی خواهند کرد و تدریس و کنکاج رومیه بر آن قرار یافت که القاسم میرزا و ولامه را بطرف فرستند که باالی ایران بدین بخت از دزد و دوی شاهی فایغ بال بولایت روم روانه شوند لهذا القاسم را با پیچند نفر از راه که کو به و شهر و رنجای عراق و ولامه را باد و زده هزار کس اتفاق پاشای ارض روم بطرف لایت مزبور بازگردانیدند و خواند کار از راه ملیس عبور نموده خود را بدیار یار کرد و از دخت شاه جهان پناه با جوشش و با خوشن و لایت موشن حاشه آنجا دزد را ضرب کرده و سوحه و زین بر انداخته و بادی آن بوی را میبدل کرد و چون آسمان کرد که لاله بخواب فوجی چند از روم سلیمان شده در تبریزان است و بارض روم میزد شاه کیسینه خواه بطریق ایغار بدلقوب حرکت فرمود و غما که منصوره کرده کرده از دنبال می رسیدند و ولامه سلطان شنید که شاه از دنبال ایغار کرده و غلبه هر اس و خوف و سوسوسه خاطر او و رویان غلبه کرده ترجاز از دخت راه فرار گرفتند و موکب آن کوکب تبریز رسید چون رویان فرار کرده بودند غازیان سپاه چند روز راه رفته سر و زنده بسیار آوردند از آنجا شاه بارز بجان آمده چندگاه لوی استقلال آن بلده سکونت یافت تا سپاهبانی که بهر سوی در کجا پوی و جدل بودند رسیدند شاه قلی سلطان را با لوس و احتشام خلاط را تا حاشه خنجر از اسب یکصد هزار کوفتند و پنجاه هزار کاه و غنیمت آورده بودند محمود خان افشار حاکم کوکب تبریز و شاه پور دی خان استاجو که بقولای رفته بودند با قزاقان سلطان جنگی عظیم کرد و جمعی بسیم و سیم کشته باز آمدند علی سلطان باقی او غنی که با دوزده هزار کس از سپاه نصرت همراه بناخت عادی و جزا و آنجا دزد و رفته بود با مرای سلطان و چهار شته مظفر از آمد بگرام میزد و او سمعیل میرزا که بجانب بید رفته بودند بمجا پاشای یک علی رسیده آهنگ محاربه ساز کردند و جنود بگرام اشغام بهرام میرزا خاک عرصه بید را از خون کشید و میه اطلس رومی ساختند باز کشتند مع القصد هر کس رزخ خدمت بالفتاک اکران و لغام پادشاه کرده و حشام مغر و نامور کردیدند و دین نهضت قریب پست هزار کس عساکر و میه بشته قزلباشیه را قدم کرده بودند و چندین برابر خسارت مدن سلطان رومی بایران از بلاد و تارکافت و از از بختان بایران آمدند سمعیل میرزا و عبدلته خان و کوکب سلطان را مخصر بجان بکشید و آن رون شدند سوندک یک قوری شاهی را با جمعی داوران بناخت شکلی نامور فرستاد و در میان رفتن شاهزاده القاسم بجانب بغداد آمدن بهمدان و بردن عیال برادر خود بگرام میرزا را و استحضار شاه ظهما سبب پادشاه ایران و خاتمه کار القاسم درین ایام و آن که پادشاه و لاجاه در رفته کبری به تخریب بلاد و اشغام آن صفحات مشغول بود القاسم با سپاس فرستی غنیمت شمرده با سپاه رومیه که باو افتاد و ما مور بودند بناگاه از بغداد بهمدان ایغار کرد خانه کوچ شاهزاده بگرام حاکم بهمدان که در غنیمت بگرام میرزا در آنجا سکنتی داشتند بگو جانید و در وقت حمله سلطان بغار تیرید و زهمدان را می قسم کرد و آن بلده را بدست آورد و جمعی از اجناد را که با وی بودند بناخت حدودی فرستاد و خود از قلم بکاشان شد و آن کاشانه را نیز تصرف کرد و از آنجا به سوی سپاهان نمود و اکابر و صاغز عراق چون از اتفاق می آگاه شدند ابواب شهر را بر روی آن مطرو و مسدود کردند و عامل شهر بیکار و بر برج و باره برآمدند و با القاسم متعدد نزاع و دفاع شدند لایق القاسم در کمال نویدی و یاس بغراق عراق ساخت و بر فرس طمع فارس شده به تخریب کارستان جنت شاهنشاه کوکب سپاه از راه خلخال و طارم بقزوین آمد و از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس را که درین یوشش ملزم رکاب بودند بکمرش القاسم دفع فتنه نگهانی و ما مور فرمود آن شاهزاده دل ساده از خبر وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان بچند و صغها مستحضر کرد و بر ایشان خاطر شده بهم برانده بر جناح استعجال همی رفت چون بکعبه ریزد خاصر سید قلعه کیان در بر روی بسند و بر فراز برج و باره نشاند القاسم فراتر آن قلعه را بکنک بکنک آورده بجهت تخلف قلعه کیان دیگر بقبل عام حکم داد از آنجا نیز در گذشته از راه بند میر عصله و له عبور کرد و دروازه آن حصار را نیز بر او بشتند و چار بجانب شیراز گذار کرد

در آنجا نیزه یافت از زار و کان بجای قلعه سید شتافت چند یک برادر ابراهیم خان حاکم فارس خانه کوچ طایفه ذوالقدر در آن
قلعه آسمان معبر بود و نظیرین ولی بر روی او در کشودند لاجرم راه شومستان و فیلان گرفته به بهمان رفت و از آنجا بشوش فرامید
میر عبدلولو باب شوشتری و سایر مالی شوشتر او را زنده اند و بواب منازعه و مجادله بر روی وی گشتند و یونس مخدوم بجانب زبول
تاخت از آنجا نیزه نهایتا بتدال بجانب بغداد و پنجاه و یک در آنجا رسید و میان نیز چون نشان و شوکت او دید
با او رفتاری درست نمودند و القاسم پاسبان از زنده خاطر بنواحی شهر زور آمد و با اگر او آن بلاد نیز مخالفت کرد در نصد و پنجاه و شش
سلطان سلیمان خان عثمانی در آنجا بجانب روم خواند چون از همه طرف دبار بدیده و بار شده بود با سلطان نیرشعبه بازاری و جلالت بسیار
بنیاد بخند و از رفتن با کرد و درین حال خبر امور بیت سپاه کینه خواه بگریختن وی از جانب ایران منتشر گردید و رمیه و کرا و متوحش گردید
و لکن او را در اتحاد و مصیحت حال ندیدند اجماعا بدفع و رفع او بعد استمان شدند وی ناچار خانه کوچ بهرام میرزا که بهرام برده بود
با عیصه خدمت امین بکرمست انگیزید با شهباز ایران رسان داشت و با اشارت سلطان روم عاظم آن مرز و بوم بر روی او و کینه
و مضطرب بحال الحاکم اردلان و سنج آمد و جنجال حال و معروض ایضا ضیای شاه طهماسب شاه بهرام میرزا و سایر
خلیفه مهر ابراهیم خان و بیست هزار سوار بر سرافراختند و در حدود قلعه میروان و از متفرق و منظم ساختند القاسم میرزا از نظر
در و در پنج و غنا بلکه غنی تجربند دید گشته و حیران نام و پشیمان قلعه میروان نزد سرخانی اردلان رفت و حکم همایون پادشاه
با فتحا سرخا بر دلانی در باب سپردن و صد و یافت و سرخاب بخیر مضایق و ایجاد چاره نداشت و القاسم میرزا از پادشاه کتبی پنا
القاسم نمود که جناب شاه نعمت الیزدی که برین سلسله علیه رابطه و نقاب کلیه داشت و خواهر القاسم نیز در جبال کجای وی بود
در میان بکرسپیل توسط و تشغ و اسطه کرد و القاسم سهرابی و طریق خاک بوسی استمان عطف پاسبان ستایشی در زور
لندا جناب مرغضوی اشباب شفا نعمت الدبام شاه و لاجا به نصوب مورشد و القاسم میرزا با بیست و یک نفر از ملازمان و بجانب
ایران او را چون بحضور مرحمت ظهور شاه طهماسب نیرشد شاه بدخوش بود که وی برادرین با توجه بد کرده بود که روی زمین ترفان
و بجانب شمن بر شتافتی نیمه نشسته و فساد در ممالک مس بر انگیزی خون چندین پیکانه ریختی پادشاهی شیران و کهن و غریب چندین
آن دو دان ترا بس نبود که مرام خود مستی تجرک سلطان روم سپاه بر راستی خود را از اوج غوغا بحضض فلت در آورد
و مراد ایران و سایر بلاد مورد ایراد کردی چون القاسم میرزا با سنجی پسندیده داشت لکن زمین انگریست و از خدمت بگریست پادشاه
فلک درگاه را عرق خوب بچینش آمد و عرق مروت و قنوت بجهت پرست از کمال یافت از خوش در گذشت و متعوض از روی سخت
ولی امرای قزلباشی چون بطریق ارادت و صفای این خانواده مراتب نمودند با کمال استغاضی راضی بودند پادشاه نیز
بنابر استرضای امر حکم این کار بدیشان و گذارشت جمهور را در صد و مصلحت در آن دیدند که وی وفالت و وکالت و امورات
ملکی یونس در قلعه قهقهه محبوس باشند لندا و پسرش سلطان احمد میرزا بیدن قلعه بند و بکار آن حصار سپردند و الاخره سبک
که بر سر سام هوا و بهوس گرفتار بود با پسرش نیز پادشاه فتنه و عاقبت الامر چهار در آن حصار و فتنه جمع چرخ باز گیران
باز یکجه با بسیار دارد ذکر حوادث شامخی و فتح شکی و نظام امورا تو لایت چون شیر و اینان همیشه با سب
بیانه مایل بودند که خود در امر وکالت دیوان و دالت داشته باشند و کمتر روی میدادند غالب و قات کسی بدست میکردند
و آزاره در می انداختند که از نسل میرزا نشاء و اولاد و نو شیران کسری است و در کی چند بهو و بهر شب میرسایند و بایه رجوع
و غزات ایشان پیو و بعد از خروج بران میرزا نام در خفای و محرابی را سلطنت برداشت شد عبدلند خان بر سر ایشان رفت
آب طعان و ضرب انداخته محراب فرار کرد و دیگری بدست آید و نیزه بقتل رسید و عبدلند خان استتالی حاصل کرد و در
بیچده سال حکومت میروان درین حال است و ولایت شکی و طرف و طرف آن شیران اتصال دارد و یکطرف بکرجستان
چپ است و طرف بدخشان و لبرز که به سه حسن پاک از فروغ شیران شاه به در آنجا حکومت داشت و ایام سابق نوبه
کرجی حاکم کرجستان که تاخت لشکر لشکر کشیده و در کشت پسرش در ویش محمد خان بجای پدرش است و از آن خانی با دوده صفو

کردند و بیکدیگر خوانند و دیگر را منسوب به صغری و نند کبر صغیری یا روم است و صغری از برای ایران شمرده می شده و این صغری و لایستی است
 و لکت و مملکتی است چنانچه مشتمل بر بلاد معموره و نواحی مشهوره مراغه و کوش و مصالح خوش دار و محد و دست از طرف مغرب بیدار و کوه و مرتبه
 کبری و نیمت مشرق با دیر بایجان و از جانب جنوب بکردستان و از جهت شمال با ران طولاً بهشتا و فرسخ و عرضاً بهشتا و مردمش لطیف
 منظر و سفید بیکر و شیرین رشتی محبوبه و بر و نیز ازین دیار بوده که دل شهیار را بر این دیار بوده و از بلادین ولایت است شهر اخلاط و غار
 مشهور با الجوز و بدین شهر و ان و موش آباد و الطاق و ملا و جرد و وانی و سلطان و تکریت و درین بلد بیکر است که چون
 در وسط ملک این فاشده و را بیکر این مند و درین شتا و فرسخ است و آبش شور و ان و در شیر و الجوز و اخلاط و شهر موش و
 بدین بر و در و واقع شده و آنچه صاحب ریخ روضه الصفا نجاته که بیکر و زینه که در حد و در و واقع است مراغه و سلماس و خوی
 در سواحل است و در میان آن جزیره است که در آن زراعت کنند و بجزیره و دیر بایجان را علیحدگی کرده و همانا سقیم است چرا که بجزیره
 از قصبه لاجرد تا ساحل بیکر دور و ز راه است و بلده خوی و سلماس ششمین حله از دور است و در میان آن جزیره نیست و بقصه
 پیشتر اوقات و در میان سلاطین ایران و روم بر سرین بلاد جنگ عناد اتفاق می افتاده همیشه از جانب سلطان سلیمان خان
 و شاه طهماسب شاه ایران بجهت این دیار حاکمی تعیین میشده و مایه التزاع بوده و لهند رسال نصیب و پنجاه و نه شاه طهماسب متخیر
 از مینای صغری حرکت فرموده قلع اخلاط را محاصره داد و بعد از چندین سال که نشتان با مان در آمده مامون و امین بنده شاه بفتح قلع اخلاط
 غریمت کرده مدت محاصره بطول انجامیده تا آخر الامر یکی از عیان درون قلع با چاکران شهیار را توطئه و موضعه نموده جمعی را پای
 قلع برده و بکشت و و راه بداد و درین شهر سپاه قزلباشان آمد یکم با شاه ایران اگر دسا کنین قلع مقامی تسلیل قلع ویران شد
 اسکندر پاشا که از جانب سلطان سلیمان خان حاکم ارزن لروم بود و در آن بلاد و سامان ایالت داشت لشکر بسیار فرستاد و
 قصد مقابلت با قزلباشان کرد چون این جناب بمسامع امنای دولت حضرت شهیار رسید شاه نواب اسمعیل میرزا پسر خود را با جمعی
 سواران پر خاشاک جنگ دوست که بنابر رزمگاه در دیده ایشان کحل جوهر بود بفتح اسکندر پاشا و الی رزته لروم فرستاد و
 ملاقی فریقین دست ادرم آغاز کردند و موقوفه دو لشکر یکدیگر و کشیدند همی تیر و دشمنان بکشیدند و هر دو آن تیر تا بار بود
 کمان کتخ و آن تیر تا بار بود و زارش سقرات یافته شد و زارش زربها شکافیده شد و زخون و لیلان و کرد و سوار زمین گشت
 سرخ و هوا گشت تار در ردوی اسکندر پاشا است عاده بود و سی هزار سوار از زربخان و کماخ و عمرش طرازان و کربستان
 اجتماع داشتند و قصه زمی سخت کردند که در آن وادی رودی خون در اندشت لاله زاری لعلگون گشت خا و هار جان زیاده
 و کوههای قوت سنگ شد از آغاز بر و غ و زلوع آفتاب انجام کرد و غروب مهر به تاب جنگ در پیوسته بود و قریب شام
 مقدس سپاه اسکندر بسا مقام یافت و آقا قلب زمین و میره سلب شد و چار اسکندر پاشا جناح غریمت بهای نهمین باز
 کرد و چون طیر و تیر بال بودی کمال پر و در سپاه قزلباشان دست بقبل و غارت فرایان گشاده و سپاه رومیه پای در آید
 پرانده کی و دشمنانند و بزرگان سپاه رومیه بسیاری اسیر شدند از جمله بزرگ اسکندر پاشا و قولل آقاسی و حاکم عمرش و ملاطبه
 و طرازون و بعضی غلامان معتبر سلطان بودند از خبر این شکست سلطان سلیمان خان خواندگار عظیم ایشان اسکندر را در عین
 عقاب مضائق عتاب مغلول و مجسوس کرد و از ایالت و حکومت از رزته لروم معزول و مایوس ساخت و خود به تهمینه یوریتان فرماجا
 پرداخت و رستم پاشا و کلیل خواندگار روم درین ایام فرصت یافته طبع با دشاه را از سلطان مصطفی خان پسر دگر بجا صفای
 موصوف بود و بر بنایند زیرا که وزیر مذکور از شت هزاره مذکور همیشه خائف بود و در هنگام فرصت در خدمت خواندگار از او عمر
 و سعایت میکرد و مارفته رفته با دشاه روم بفرزند خود مصطفی بدجمان شد و بقیق بکشتن خون و تصدیق کردن قیصر زاده را بکشند
 و پسرش سلطان را در این یکم جدا بجا مقتول ساختند و رستم بکر زار بچ قتل آن دو پکنه است رستم پاشای و کلیل و وزیر پاشا
 روم بعد از قتل آن شاهزاده مرحوم و کمال جلالت با مصلحت و کالت میرد اجات و سپیدی مدعی خود را جاری می داشت
 و بنوعه در بنص و نصت وقوع یافت و سلطان سلیمان خان درین بجانب ایران شتافت و در حرکت سلطان سلیمان خان

جلد ششم

عزیم سلطان سلیمان خان بایان

الصفحة

خونداکار روم بجانب آذربایجان و دیار بکر و ارمنیه کبری و صغری و ذکر بعضی از وقایع و حوادث پان مجمل افند
 انگیزی پسند پادشاه حاکم ارمنیه الروم اینکه بعد از مرگ خاندکار روی دل حاکم وان بوده و عتباری در دولت خونداکارند
 وقتی علی الغفلا زن خونجی آمده حاجی بیک بنی را با جمعی از رعایا بکشت بجهت این جلادت سلطان روم او را پیکار بیک از روم
 کرده در همان سال بر سر حسینیان سلطان روم بایرون آمده حسینیان از مقابل او بیکسو رفت و جمعی از بایرون بکشتیه مراجعت کرد
 و آزاره شجاعت و وسالت او بروم رسید و بکومت آن بلاد مغر شد بعد از آنکه از راه اسپهان اسمعیل میرزا چنانکه بمجا نیکار شریف است سلطان
 روم قصد یورش ایران کرد و بجهت استعدادین سفردر طلب طرح قشلاق انداخته تیه اسباب و طلب لشکر مشغول شد و شاه طهماسب
 قشلاق در آنجا کرد و منظر استقبال خونداکار روم بود سلطان سلیمان خان سلیمان خان از حذب وی آذربایجان بخداش
 طهماسب در خان صغوی نیز از آنجا حرکت کرده بیلاقات با زاراجای رفته که وی از عساکر عمان شکوه بسرداری اسمعیل میرزا و
 معصوم بیک صفوی میردوان و شاه قلی خلیفه مهر دار بایان و سلطان وان حدود روانه فرستاد که وی دیگر از طرف سلیمان خان حسین
 ولد بهرام میرزا و کاردانی شاه و برودی سلطان زیاد علی طرف یک فرستاد و بهر دو کرده فرمایش کرد که تماست معبر را بکسر پس
 سلطان روم را خراب ضایع و حاصل کیا عرض او را بکلی وحوش و آتش زده آری از آبادانی و غلبه قاتی گذارند سرداران نامور
 چنین کردند و بکشتیه بجهت آمدن در بیلاقات با زاراجای آسوده بنشیند چون سلطان سلیمان با سپاه حساب مشقت و غارت پست
 عرض این دیار کرد و فوج دریا امواج قزلباشیه بیکم پادشاهی تباختن و غارت کردن و سپهر آوردن ردوی و ما مور شد و از
 چهار سوی اردوی رومیه میزند که آن کرسته حمله میزد و بجای کله اسیر و سر و کله می آوردند تا وقتی که سلطان سلیمان خان آنجا
 در رسید جمعی کثیر از لشکر او قتل و اسیر شده بودند و رومی نبود که دلاوران ایران را عساکر رومیه زنده و کشته و سر و بیغیان و
 شاه طهماسب سان سپاه جبار خواسته چهل هزار سپاه آرسنه پرسته از نظر گذشت بعد از عرض پناه از بیلاقات با زاراجای با کوبه
 سلیمانی و بدین تنگنا خانی در حرکت آمد و لوله چو شیران خنجر جوشد روان شمشیر در جانب آنچنان سپه در کانش چو دیا
 موج ولی کوه آتش حفر فوج سلطان سلیمان خان بغلت قلمت آذوقه و نایابی قوت لایموت بجهت مرگت و راکب سپاه
 رومیه و اخبار حرکت لشکر شاه طهماسب توقف و بنحوا از مایه اندام بسیار شکست و انعدام وجود حشمت دیده العود احمد
 کویان بجانب رزمه الروم باز گردید و موبک همایون شاه در بنال و همیفت و سپاهیان و عقیدهای نمایان زده غارت
 و بیغیا همیکردند و مردمان معتبر از رومیه گرفته می آوردند سنان بیک که از دلیران سپاه روم ممتاز بود با جمعی بقراولی ردوی
 اشتغال داشت قراولان قزلباشیه آن قوم دچار شدند بعد از عطف عنان و استعمال سیف و سنان سنان بیک همایون
 او را دستگیر کردند و بحضور حضرت پادشاه ظل الله طهماسب شاه آوردند سلطان روم ازین اتفاق بغایت پریشان خاطر شد
 با محمد پاشا که صدر اعظم آن پادشاه و طایفه بود در باب مصالحه مشاوره کرد و او را درین امر ترغیب تشویق تمام نمود و می صلیح
 با معایب جنگ موازنه کردند و منازعه خیران بسیار و مصالحه منافع پشمار دیدند لهند با امرای آن و بهار رسید جانی که وسیله
 مصالحه است نخواست ارباب و شهباز فرستاد و سنان بیک نیز صمننا استدعا رفت پادشاه اسلام که همیشه خاطرش ترفند
 حال عباد و آسایش اهل بلاد مایل بود ابواب مجاریه بکشد و مقتضای کلام حکما که گفته اند عظم خطایا محاربه مرطوب لصلح در این وقت
 سنان بیک روانه کرده و شاه قلی بیک که از پیش سفیدان قاجار بود و او فرستاده و اظنار و داد و استیحا با سلطان سلیمان
 فرمود شاه روم نیز شاه قلی بیک را خورسند و مغرزد و مخلص باز فرستاد و اظنار بیکانگی کرد شاه طهماسب بنحوا غایت زاری را نزد
 نمود و قصد غزای کفار که در جستان شمشاد خاطر دریا مقاطر گردید و از طرفین ایران و روم معا دنت سفرای عاقل امر مصالحه نموده
 گرفت سنور و لغور و سرحد طرفین مغر شد و مسلمانان آسوده خاطر زندگانی کردند و مستعدان عجم تاریخ این مصالحه را الفتح
 خیر یافته اند و در کارگاه خیال جنب یافته و نظم پادشاه روم و شته کامکار صلح چو زنده بهم آشیار منشی قبال درین کینه بر
 غلغله افکند که لصلح خیر و ذکر لشکر کشی سلطان غازي شاه طهماسب و در خان نوبت چهارم بغر و کربستان د

و می‌رید با آن کرده و شاه و خاقان شاه طهماسب بتابعیت مجمل و افضل بفرموده بکفر نصار و ارمنه قصد کربستان نمود چون فیما بین شاه طهماسب سلطان روم و محمد مصالحو عقد موافقه تعیین سنور و نفور رومیه و قریبا شصتین مقرر بود محال قتل و کاردیل و کاخت از بلاد کربستان بپادشاه گیتی بستان تعلقی داشت و پاشی چوق و دایان و کوریان تا حدود طرزبون و طرابلس سلیمان روم متعلق بود و لوارصا لی کاردیل که از نیم مشیر غازیان ایران بخیال رفیع و قلاع منع مناصب به دست تفرض بولایت تغلب کشاد و پاشی حرات از حد شتر بخواریت مقرر است بدین جانب حرکت نمود و بمقصدی اکتفا نمود که کربلا بر کس آن اقدام که بادی عزیت نپذیرد و خود را طعمه مصام قرار میدهد و می‌خواهد جنگ نماید و عقبهای سخت متفرق شد مجاهدان اسلام بر سر ایشان بنا خند بسیار گرفته زن و فرزند ایشان را بر دلی گرفتند غلام و مویشی ایشان را ضبط نمودند چون سناحه برای صافی گشت و از خاشاک وجود آن خوسر پدخته شد که کوبه قبال وی بشهر کوری که مغرور اصاب مرتد تراب بود منعت فرمود از عابر پر درخت و مضایق سخت عبور و مرود دست و دگوری نیز متعسف شد و خوزیری پشمار در آن دیار واقع گردید چون عظمای کربچه از آن و آن هر یک بخشی متخص شده بودند کمبشاد آن مختار و قلاع از ما فذ مطاع صادر شد سخت قلع و مراد القور محاصره دادند مستحقان حصار بغر و زانوئی بودند و از غازیان چندان از این طایفه بکشت شد که در قلعه متواری و بقعه داری شاکر شد که بر قلعه کمان شک شده الا مان برآورند پارسیدان یک کو تو ال حصار بر آورده حصار را بدست داد و بعد از گرفتن این حصن بحصار آمد که بجمان و رصانت در آن دیار ضرب المثل بوده و باهران و کیوان در استحکام و بنیان برابر می‌نمود و شند از این جهت بلند و طالع از چند خروئی بگرفتند و در لوارصا برین حصار اسیر شهر بار شد و چند قلعه و حصار دیگر بجا آمد شاه و فری سلطان زیاد و غلی متخیر اولیای دولت آمد بدست و از کمال این احوال آنکه بعد از مراجعت از کربستان زیاد و فری از اسیران برنا و پیر و اما و محمد و نسوان و جمعیان در ردوی که بیان پوی شهر بار ایران و تصرف غازیان و دلیلان بود و آنچه از زبان و دشمنان و پسران عظمای و ایمان و زانو و آن بودند بطریق خجک مخصوص پادشاه ایران گردیدند و لوارصا غشا و ارد قفای تا از او اعتکاف بسته بخیان بود و از او نشانی بدست غازیان آید و شکار شکار و لند شهر بار رسید کمان بقرباغ منعت فرمود و در ایام نو روز و ششمان نیل فیکر طوی نواب شاهزاده اسمعیل فتاد و در آغاز بهار که لیل و نهار تاریک و می‌کردند از اعتدال نقطه ربعی طفلان چمن انشوی طبعی حاصل شد و در دشت را پوشش برند و پیران و از دوازده شوشتر کاسد و متاع چمن سار شد و بهار آمد و تازه شد بوستان نشسته خرم بهم دوستان چمن پر زگل گشت و طربسلی براسود و خوشدل بشاخ کلی باتیه که انبای ملوک ایشاد و بستامی که از ملوک عظام آید بهیچند خط بریزا قلع سوز از راج سرور لیریز بود و در تنگ هر شند شاه نعمت‌الدینزوی که از طرف مام کرام خوابزاده شاه طهماسب بجا درخان صفوی بود بجهال کجاک نواب اسمعیل میرزا آورد و مدتی بعیش و طرب گذشت و بر اسم خان ماکم شیراز که بنزد جمعیت و عشق از سایر خوانین و حکام ممتاز بود بواسطه بعضی جرایم مغضوب و منکوب و مخدول و مغرول آمد و بکام حاکم مطلق مقید گردید و علی سلطان تانی اغلان ذوالقدر را بقدر پایداری شاه و مایه اورسانیده بجای او حکومت شیراز داد و بقارنس فرستاد و دود و نه صد و نه منعت و سه حکومت ببرزرا بشاهزاده اسمعیل بن نقولین فرمود و سنان محمد میرزا که حکومت هرات داشت حسب حکام با علی سلطان نکاح و لای مراجهت و معاودت بجنور شاه طهماسب برافراشت بمایه خط تقصیر چند که علی سلطان کرده بود و سیاق دیار و کحوالی قزوین بضرر لکد توچیان قهر آگین پامال بل گشت و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا درین سال قابل خدمت شهر بار بهمال شد و با مالارض قدس مشهود قدس حضرت امام همام علی بن موسی مستعد و شاه شریعت پناه درین سال خیریت آن جمیع امر و تمامی عساکر نصرت آثار از مبارک شرب ببرزرا که از بخت و بهاشتنه را باعث است منع فرموده توبه داد و درین مرئی منع خمر تا که بجزین تهدید بلنج کرد و بعد از مضایح و پند توبه از نو که بسو کند داشت لند اهلکی ملازمان حضرت بلکه اغلب نایب و بریای دولت از عالی و اوانی و برنا و پیر و صغیر و کبیر زغال و کبیر و زید و عمر تبرک خمر و زمر و قمر گشتند و بطریق توبه و زید و ویرغ و تطهیر و تقدیرش یافتند و بعد لول لائب من لائب لک لائب

جلد ششم

ذکر فی الواقع و اصلاحی

الصفیاء

در مراتب صدق و صفا و طاعت و عبادت صاحب مقامات و درجات عالیہ بشند و شاه تقرر کرد که معرکه آریان و قصه خوانان از این کار
 منعوت نمودند که مایه لعبت لهو نکرد و جوانان بخیالات بشروی و عیاری عو قبا از می نقتند در نیز معادل پافند توان تیراق غار و رق
 خاصه شیر لقه که در آن شب سستی رفته بود بکلمه شجره را محتاط در آب روان محلول کردند و بجهت به یک از چهار دهه معصوم علیهم السلام مبلغی بتر
 نذر شده بود که هر سال یک طبقه از اجله سادات میدادند که در میان آنها تقسیم می شدی و هر سال چهل نفر از ایام و کبر و چهل تن
 دیگر از ایام نامنازانه پیر و داندی به علم سپردندی تا بوقت بلوغ با اسباب معیشت زندگی آنها را یکدیگر فرما و جت حاصل شدند فی علی
 بذالقیاس همه ساله چنین فنی و آل لغار را بخنود و بکرفت لاجرم در دولتش دوام آمد و غیر از شاه طهما سب و ششیرا اله عباسی پادشاه
 از اسلام بچاه و چهار سال ملک سلطنتش دوام و قوام نموده چنانکه بعد از ضمن بخارش و گذارش معلوم خود شد که هر سال بیانی و بخت
 مقامی دارد بیان طغیان لوار صاب حاکم کر جستان و محاربه و با امرای قزلباشیه که شش تنه شدند و او
 چنانکه در ضمن وقایع گذشته و سوانح گذشته تذکاری و شعاری رفت لوار صاب که رزولات کر جستان بوفور رسالت و غیر
 حالات ممتاز بود از کمال غرور که مایه نقصان باب و نشن و شور است مبتالعت رومی و موافقت امیر پادشاه و عید شاه طهما سب ملکین
 نمیکرد و سرب بر بقطاعت و کردن کمند طاعت و دینید و بعد از رجعت شاه و سپاه قزلباش از کر جستان باز گوری آمده بقیه سیف
 ارمنیه بگذرید و مدهنه بوی پیوستند و در محفل متاعش خوش نشین شدند چون سالی و در وفراخت بگذراند و سر و سامانی یافتند
 دیگر باره بی نامی و خامی پیشه گرفتند و ولایت و کفایت تمام است آن دیار را در اندیشه همی راست و ارمینال که قصد و شصت و سه بود
 از کوری پروانده بقلعه کوس محالی که در آن و حوزه تصرف متابعان شاه طهما سب بود تا حده طهما عصیان خود را ظاهر و آشکار
 ساخته شاه و یردی سلطان زیاده غلی قاچار که میری نامند و پیکر سکی قزلباغ و سایر آریا ر بود از طغیان آن طاعنی و یعنی آن باغی اطلاع
 یافتند با جنود نامحدود و قزلباغ مدفع آن سردار اهل شقاقت شتافته چون بحال قامت و نزدیک آمد لوار صاب شرک مراتب استحقاق
 در خود ندید بارجب تقدیر تدبیری نداشتند و مقام خود فرار اختیار کرد و روی بکینیا آورد و سپاه قزلباش بی تزلزل و ارتعاش در
 کر جیان تاخته و خود در آن صحاری و براری متفرق ساخته بنیث غارت و تاراج و لغا پرده آتش چون اجتماع خود را با شراق مبدل کردند
 بناگاه این لوار صاب جله تاب از کمین کرد و ضلع بد آمده بکنک و نزاع مستعد شده با سپاهی از لار و لار زن و لار بر قلب شاه و یردی
 سلطان قاچار پیکر سکی آن دیار حاکم در چون اغلب قزلباشیه بفرقه یافته بودند و جماعتی قلیل پادشاه و یردی باقی مانده همانا غلبه کرد
 زیاده غلی مضمون الفرار ممالایان افاق من استل سلطین صلاح وقت در جنگ ندیده شتاب بردنک برگزید لوار صاب نیز زن و
 و همرازان و غنیمت شمرده همرازان و ارتعاب که کردند قریب بصدک لار قزلباشیه و معرض قتل آوردند و لوار صاب بکامران و کامیاب
 جنود خود ایستاده بود که محمد سلطان میر چینی با بعد و دی از غازیان با و چهار آمدند با الضرره بایکه کیر و در آتشند لوار صاب
 بر انگیزه که محمد سلطان حمله کند و حربه زند بناگاه اسب لوار صاب بسر و گرد او و غلطید و اگر نامی از غازیان زخمی چند نمک و مملکت
 بلوار صاب زو سهران و بر سروی هجوم بردند و اگر نام را بکشند لوار صاب نیز از آن زخمها برادر چپان جسد و برداشته پیر و دند و جاک
 سپردند و لاری جهانداری لوار صاب نمونار شد بعد از او سپرو سمیونرا بکومت برداشتند و در کوری استقلال و دلبلی یکی چون
 دیگر آید بجای در حد و سالان صد و شصت و چهار اراق خان بن سوچک خان و تیا شکند بر و عسبیل خان بن اسکندر بن جانے
 سلطان برادر زاده پیر محمد خان سمرقند گرفت و از جانب شاه بنزاده اسمعیل میرزا ولی هرات بعضی اخبار موتم و حش که دلالت خود
 پسند و خیره سر و فتنه گری میکرد و بیع شاه طهما سب رسید بمقاد الملک عقیق شاه ویرا بخاند و حکومت هرات را حکامانی السابین خود
 میرزا مغرض نم بود و سوزنک یک تورچی باشی بمراه و بهر نامور شد و را و خراج دای لا اول اسمعیل میرزا از راه حله پهای اردو
 پیر بود با شارت شاه و لا جابه معصوم یک صفوی کسب مطلق العنان شاهی محال ساد و شاه بنزاده را پذیرد و استقبال فرموده
 از هراتجا و اقلعه مقصد برده پس نموده تا حیات شاه طهما سب را فی نیافت و در وی قزلباش بن سیدل که پیچند می شدند و
 از آنجا به تبریز آمد قاضی محمد و ل قاضی سافو که در تبریز سماعی جمیل تقدیم رسانید و سعید اعلی سعایت و غیره را سعادت کرد شاه

بقعه الموت عقاب انشیرین محمد خان تگلو در شوال این سال درگذشت و قزاق خان ولد رشاد بجایش نشست اردوی قزلباش نیز
 بوقت قشلاق بغزوین آمد میر تقی الدین محمد صدر دگر باره بسند صدرت پای نهاد و در بنصد و شصت و پنج شاه بر بیلاق خرقان شد
 ذکر شصت و پنج شاه و طغیان با منی نام ترکمان و خلو قتل شاه و بر دی سلطان حاکم و آمدن سپاه شاه و منهرم
 شدن قوم ترکمه و او زبکیه در سناکامی که شاه علی سلطان حاکم استرآباد درگذشت و شاهپوری استا جلو حکومت استرآباد
 یافت یسرس سفیدان و میقات پهنه شاهپوری حاکم جدیدی آمد و پشنگها داده مختصر شدند سرطایفه و خلوجوانی بود با نام در
 کمال موزونی بکرو صاحب حش نظر بالائی مانند سر فزاد و رزاری بر شانله بد چون برون حش ششیری کج بر کمر بسته و چون کند
 کیسوان دراز در قفا افکند و چاک است زو تیر انداز و نازک همانا شاه و بر دی سلطان ل بدن بای زبای ترکمان
 و او را با سمران با و به باز نفر ستاده بتوقیف تکلیف کرد و با آن ترک ساده دل ستاده روی طغنا عشفقاری عقیف چون چند
 بر آمد ترکمانان در زیر لب ز او دیدم و با یکدیگر درین باب همه داشتند و بای ترکمان دانست که بکمان با و ی ترکمان
 شده اند و شبی بر سب جهان نور در رشته رازی دشت کرکان کرد و روی با و به و خلو آورد یکی از فرستادگان حاکم استرآباد
 و از و غه انقوم بدستیا بود و بعد بکشت و با سلطان حاکم حکم غور جوانی و ناز معشوقی عصیان طغیان آشکارا کرد و سلطان از استرآباد
 از اجبا دبیمان طایفه و خلو آمده بغارت آن اوبه و لا چقا اشارت کرد مردم بمیان ایل مشه بغارت مشغول شدند با و ی رازها
 شفاعت بود و نه اری اطاعت بحسب جو مغرور و لغاشق کشتی مغفور بود و سلطان از با خود در عالم جلال و استخفا دید و ایل اوبه و اقوام و غیره
 در دست قزلباش اعدا نکریست با چند کس سواران ترکمان بر فراز پشته که سلطان حاکم استرآباد با و ی چند ز خواص نشست و تماشا
 غارت ایل و خلو مشغول بود و بنا حش ششیری بر سلطان انداخته سلطان مجروح و پروح شدند از آن استا جلو و خطر را فر کرده با
 رسیدند و تیون ناکه شدند و ملول و غه عاشق کشتی است نازوی و غمزه اش حمام معشوق ترک خاصه که معشوق ترکمان پرخسب سلطان
 استا جلو حاکم و به خان و بطام بود و بجهت حفظ و حرست استرآباد با و ی آمده و قهر را بشاه عرضه داشت و پشته که کج سلطان قاجار و
 سلطان تانی اعلی ذوالقدر و چون سلطان مصطفی سلطان و جمعی قزلباش بنظم و هشام و نوب اشقام آن اوس فراموش شدند با و ی
 بخوارزم اعلی سلطان استمد کرده علی سلطان بالشکری کران ز او زبکیه روی بکرکان و استرآباد نهاد چون از اردحام قزلباش
 اطلاع یافت اصلاحی کرده بخوارزم شتافت که کج سلطان در آن سفر رحلت کرد و امر امبا کن خود رجعت در بنصد و شصت و پنج
 از به اسم خان ذوالقدر بکومت استرآباد آمد و دگر باره بای طاغی و یاغی شده جمعی از متزده ترک را بخود موافق کرده بتاخت و تاراج خوا
 و حواشی و مراعی و مواسی نوالیت جبارت و زبک بر اسم خان حال بشاه طهما سب عرضه کرد که اگر دیگر دشته انکجه شود ز قسبل امرو
 اول ندانند شاه و لا جاه شاه قلی خلیفه مهر در که رکن کین و کلت و بود و سردار کرده بدرخان استا جلو و یادگار محمد سلطان ترخان
 ترکمان و رستم خان افشار را با جمعی از اوران قزلباش بی بمره و رونه فرمودند بعد زور و دبا به اسم خان برو و دکرکان رفته اند با و ی
 در گذشته بر سر ایل و اوبه بای خان سردار ریختند و قتل و نوب و اسر بسیار روی داد و در آنجا مقام گردن با و ی از ترکمه بموت و
 کوکلان و او زبکیه کرکاسج و بلجان استمد کرده با بسیاری زان سپایان نوران بمقابله سپاه آمد طرح جنگ در انداخت و صفوف
 برآر شدند و سیوف پرا شدند دست به تیر و کمان بردند و سهام چون زاله از غمام به میخند و سون کشیده کل با برش چشم آورد و با و ی
 دراز حمله آورد و چون کرکان کل میر بودند و چون شمران نفره میکشیدند جمعی از جوانب طوعه غالب را نب شدند شب در رسید
 میباخی شد و در ویه سواران باز کشیدند و آرام گزیدند و کجی خریدند و دیگر روز که شاهد عثمانی قصاب را حق خاوران سیر کرد و با و ی
 ترکمان تیرا نیز و شمشیر بر سب نفلی تیرنگ فولاد که بر شسته بغرم رزم میبدان جولان زدند قزلباشیه نیز بر نایان با و ی
 برق کرد ازین بجهاد و به پهنه میدان آمدند چنان رزمی سخت کردند که صحرای کرکان از خون ترکان لاله زار قندار شدند و چون
 کوی غلطان گردید و تنها حمیده چون چکان شدند ملول و غه بکده خون رفت از تن ترکان کشت پرورد و غصه کرکان همه کرکان
 پریش شدند شیر بودند و یک شمشیر شدند آخر آن وقتان ستوه شدند دشت بجهاد سوی کوه شدند بای و عثمانی عیاه رود و ترک

در یک کشته از آن پادشاهان بی آبش تابان بخوارزم فرستاد و آن یام در کرکان که صحرائی است ششین هزار کوفه و دهصد است و صبا
از ده که زاده لب لبت آفتاب بی در آب بریان میکرد و حدت هوا و مراد و رصف مرجان می ساخت شاه قلی خلیفه مهر و اسرار
برض قولنج از آن التماس پنج رست و عیان شکری در داری بدرخان راضی نگردیده متفاوت و تخایف شدند و هر یک بخود را می ران
میکردند و سختی میکشیدند از این لغات اطراف شش پرچم ندرسان خود را سبب طرح ساختند غافل که شاه پل افکن و وزیرانی از
در ایران و بای مرد بای تیر انداز و خلوار کین با کمان رخ خوابید و دلیران عرصه پیاده فکنی را در قطع قطع مات و در زرد و رویشند
حیرت خوابد فکند بناگاه خبر اجتماع عساکر خذلان ماثر خوارزم در رسید آمدن علی سلطان خوارزمی با سپاه و زبکیه و
ترکمه بکرکان و منازعه با قزلباشیه و نهیمت قزلباش علی سلطان و زبکی الی خوارزم بجایست بای و سایر ترکه
تیره رای جنود خوارزمیه را بر داشته روی با ترک و کرکان کرده در آن صحرا فرو داد و زبکیه قزلباشیه خندق بر کردار دوی خود
حفر کرد حوالی خندق را استوار نموده استوده خاطر و آن مقام گرفت اما بدرخان بحض و رود علی سلطان متویر بکار برده بر سر او نشسته
چند کله عاقلان محرب و وزیران معذب و ارا منع کردند سودی بخشید و زبکیه خندق کنده و میان ما من نشسته تیر کینان قزلباشیه
که احاطه کرده بودند می فکند و قزلباشیه بدینها سرگرم بودند و بکلیت ترکمه تیس پس اعتنائی ننمودند که ناکاه ابائی و لبا
رزم آزمای پمهر با جمعی از ترکمانان شک چشم شک موی و دوجهر تھف در زره و کمانها بزه بایتغهای منسخر حته و رجهای آخته از
قنای بنه و اغروق و غوغا و بر کشیده بر سر مبارزان تاخت و جنگ در انداختند و از کمان علی سلطانی نیز دلیسر شده آتش
و پس شبیه تیر و ضرب شمشیر بر سپاه قزلباشیه عرصه شک نام آن نامور را زابدل به تنگ کردند سلک جمعیت غازیا را از خفرت
مایل آوردند و محلات قزلباشیه شکستی فاش یافته خود را بر رود کرکان زدند بعضی امواج آب رود هلاک کرد و بعضی را آتش شمشیر
بسوزانید و هر کس از جوانان و لیقنیل و اسیر شدند و از جمله امرا ابراهیم خان و رستم خان کشته و بدرخان و یادگار محمد ترخان
زنده بدست آمدند و بعضی بدستمان رسیدند و علی سلطان و زبکی غنایم موفور بر سر و اسبهای با زین سیم و زربدست آوردند
ابا را اقتدار و حشیا را تمام و در آن بلدیم رسید چنانکه دختر خواجه محمد و دلخواه مظفر شکیخ را خواستگاری کرده رضا داد و ابائی
بعنف گرفته از ابائی و آییندیشید از آن سلسله تکیه با چار بر کرد اما بملازمت تن در داده جمع شدند اما آن شیر زن مرد
فکین ماشوی در مقام خدایت پیرو و چاکران سلسله خود را با خود می افش و همین و جمعی متعهد و متعهد اشکی اسبهای با زین ماده کرد
و با اشاره از تن مجب علی نامی بدرون لاجچ ابائی رفته یک ضربت شمشیر سرش را جدا کرده بر اسبان سوار شدند و از دست
کرکان با ستر باد آمدند و سرور را بدربار پادشاهی برده لغام واکرام یافت و شاه را علی سلطان که از تربت یا شکان این دو ما
بود بغایت آزرده شد و بعد از استخلاص امری گرفتار علی سلطان نیز چندان تر لیت عالم را و داع گفت و در خاک خفت و ضلیل
خان زیاده و علی با بابت استرا با در رفت و آن سر جدار نظم کرد و دقیق حردمند در نکر و که بجهت هوسی که از حاکم استرا با در رسید
ابائی روی داد چه فاسد انگیزه شد و چه خونخوار گشته فاعبه و امنیه با و لوالا البصار و فکر آمدن سیل و قزقروین و غزالی
بتقدیر ربانی و تماشای نظرات کواکب آسمانی صاحب حسن التواریخ حسن یک روملو نگاشته و صاحب عالم از آن
نیز ذکر کرده که در سنه پنصد و شصت و پنج هنگام تحویل آفتاب برج حمل را رانی متواتر شد که سیلی عظیم سیل العرمم را که مبار
قزقروین جمع گردیده روی شهر آورده که بواسطه لغو سیلاب خروشا آب ساکنین قاطنین شهر را خبر شده از خانه ها در رفتند
ولی مجال لغف و فرصت تحویل سبب ضروریات خانه ها نکرد و آن سیل لشکر میل کرده در دیوار و سقف و جدا پوتار تا نکرند
بر روی یکدیگر افکند و بی اغراق تیمه آن شهر غارت ویران کرد و یکبار حکم شاه طهماسب و ابائی قزقروین کوشیدند و ابائی
خرا ببار معمر نمودند و در آن پنج صفویه نوشته اند که در عهد شاه طهماسب در ولایت قاین خراسان دانشیده یکندم از آن
فرو بارید و عجب آنکه خلائق آن دانه را جمع کرده از آن بچسند العمد علی الراوی هم نوشته است که در عهد شاه طهماسب در
پنج قریه از قزقروین قاین لرزه شدید شد که با آنکه پشته خلائق حکم منجم آن بلاد نقل مکان کرد و بودند هزار کس از آن پنج قریه

و بطور عدم و زرقاک ملک نجان شدند بسیار محلی از احوال سلطان بایزید و سلطان سلیمان پسران سلطان سلیمان خان عثمانی خواندگار روم و آمدن بایزید قیصر زاده بخدمت پادشاه ایران شاه طهماسب بجا و خان صفوی و خاتم کار و سلطان سلیمان خان عثمانی خداوندگار روم از پیشتر سلاطین عثمانی بزرگتر و دینا و جنت ممتاز بود و بسیار از بلاد روم و کوشش داشت قیاح و قریک را منخرن نمود ولی در میان فرزندان وی اختلاف افتاد لاجرم بقتل بعضی آن در دوازده سلیمان بایزید پسرش بفرمان سلطان بایزید سلطان سلیمان خان حاکم کونیا و بیه و توابع آن بود و خواندگار و دست سلطان بایزید را از آنجا کونیا کرده حکومت آن نواحی را سلطان سلیمان که در قونییه بوده و بوی نوید و بعدی داده و گذاشت سلطان بایزید که اگر وارشد و لا بود و بچند خاطر شد و نایره حید و رشید و شعله کشید و خرمه و خور و اکل و لای خصوصیت دنیا بزرگ و سیم و امید و هم جمع عمیم و خلقی عظیم را با خود رام آورده حقوق پدر بزرگوار را بققوق بدل کرده مثال بمثال نمود بقصد یکبارت و مشاجرت و مقابله و مقاتله از آنجا سیه لشکر چید و مبر بر برادر کشید سلطان سلیمان صورت حال پدر عرض کرد و حکم سلطان سلیمان سلیمان خان سپاهی بکزان بجا و نیت سلطان سلیمان و بدفعه بایزید فرستادند و روز بعد از مقام جنگی شدیدی قائم بود و جانشانی عزرا نیل و ایم چنانکه قریب شصت هزار کس از طرفین قسبیل شدند دوم روز سلطان بایزید بغیر نفس نفیس مبارزت میباشد کرد و شکست فنی حریف سلطان روی داد چنانکه شکست آن جلوس در روز اسلامبول عثمان کشیدند و صفت این جنگ در روم معروف و معلوم است و ما چون بایزید مخالفت پدر بزرگوار کردید مال این کار دیگر کونه شد سلطان سلیمان پسران شکست عظیم بنگاه خود را بر صفا سپاه برادر و بر حسب تقدیر پامی بنات بایزید زرش در رفته راه نهمیت گرفت سر کسمه با ما سیم کین و سر چند سرور که اولاد آن روزگار بدآور کار بود و ندیده و نزد سلطان روم فرستاده معاذیر جست ولی فایده نداد و دیگر باره اسکندر پاشا و جمعی از سپاه و روم بکوشش و امور شدند و ای احوال اتفاق خود را گذاشته و چهار سپهر خود را باده هزار سوار و آه جنگ کز کرده خود را بجنگ ایران رسانید سپاه رومیه مراجعت کردند و حال خواندگار کعبه قیصر زاده رسید فرستاده شد سنا و طهماسب روانه اظهار آمدن نمود چون فیما بین شاه ایران و روم مصالحه تویم و محکم وقوع داشت بنابر جرئت دولت روم و نجان اصلاح و تالیف میان پدر و پسر نهادند و استقبال فرستاد و امرای بزرگ و وزرای ترک تنبیه این میزبانی امور شدند و در نهایت عز و شرف و تکلیف منزل بمنزل می آمدند و تریز رسید بفرزادین بپشت و مقدم آورد و گریه و تحسین فرمود چون قریب بجوالی دار السلطنه قزوین شد مصوم یک صفوی که از آنجا بر مصر و کلیل شاه بود و بایزید و اسباب تجملات شایسته پادشاهان استقبال را و این شد و شاه و رسیدن سعادت آماجش عالی و بارگاه می متعالی پهای کرد و مجلسی بپای شد که کجهت بر سلطانی دست ندادی و صورت آن در آئینه ضمیر مهندس روی نمود و بساطهای محلی و فرشهای ملون و خیام زرنگار و شامیانهای زرناز چندان بود که تجرید در وقت ورود بشهر طبقات امر و وزرا و اصحاب مناصب حتی رباب تجارت و مکاسب و کمال آداب پذیره شدند و سلطان بایزید زاره استکبار و وقار و ظواهر استغنا و جلال مطلق همین بسیار لطفت نمیکشت و نظیر هر سونیکش کشتی و چشمش از یال سبب یاده فوت دیدن نذر و باده هزار سوار و پیکری و غیر هم و چهار سپهر و می سلب کجا و لب متکبرانه همی آمد بجوای بساط بارگاه پادشاه رسید عثمان کشیده از سینه برآمد پادشاه جمشید بجاه طهماسب بطریق مهربانی و شیوه میزبانی چند قدم او را استقبال کرده مصافحه و تواضعات لازمه بجای آورده بایزید با نجان قار و آرام سناکت و صامت بجای خوشنیت از غایت تجرد و نهایت تکبر انداختن بر دیوار شکم نکشت الحاصل بعد از آسودگی از رنج راه روزی دیگر اسباب جشن ضیافت فراهم شد و در آن استیفا بفرموده هزار تومان بزرگسوک و مصلح آلات و قمشه و جناسق براق سلطان بایزید شجید بعد از آنرا نفوذ و جوهر و مصلح آلات و سبب دولت و ظروف و تحف مرغوب کتب خوب بافته های عالی و زر و نندای یون و قماشهای ایران و توران قریب پانزده هزار تومان بوی لاشات شد و خوشش و این بود که چنانکه سلطان روم القاسم ابدست گرفته طلب ایران میکرد شاه ایران بهرامی وی لشکر بروم کشیده با سلطان سلیمان خان مجاربه نماید تا بایزید

و از آنکه هزار
سوار و پیکر و آه
و شاه بی اوج
و همه و امر استوار
بودند و می کاوه
از سطوت و شاه
چنان بکشد و از
سر خود و از
نیت و
بسیار طاعات
مح

برجای پذیرش کردن و این خود بخند و جلیکانه صورت امکان نداشت و بعد قوی از همه مصالحه فیما بین سلطان روم و شاه ایران بود که بمغادایم
 شریفه یا ایحای الدین اموا و فبا العقود خلاف عهد هر که صورت نمی بست ملی کمون ضمیر مهر خوران بود که دزد و خداوند کار روم صلاح
 از وی شود که قیصر زاده زایران یک سو بس و دم را رجعت نماید و بواسطه رابطه او دیگر باره آتش محاربت و مخالفت در میان دو کشور التبت
 بنیزد لکن آن معتمد نیز سلطان فرستاده التمس عفو زلات بقصیرت و کرده ولی سلطان نیکان را و بخش داشت که بدین مایه
 شفاعت آتش خشمش آب لطف فرو نشیند بلکه از بدحمانی بحمان میرد که شاید شاه او را بدست گرفته با المال بجهت آن مرز و بوم و دفا
 در امور روم خیالی نداشتند و این شوطنی باطل و توهمی باطل بود سلطان سلیمان خان سنان پیک با رسیله بخط خویش و انایران کرده
 در تقویت پیمان مصالحه تاکید و تشدید مینموده و حاصل خواش خود کا آن بود که بایزید را بدست سنان پیک که با پسرش
 بروم آورد با جهان پیش از پیش صورت آفرینش مانع آید شاه خود به یک بهستان نبود و در صلاح ذات الپین مجاهده میفرمود
 ذکر شوطن سلطان بایزید نسبت بشاه طهماسب بفرمای باطل افشادن و ظهور جنایت و خیانت و
 از آمدن مکاتبت و وصول سنان پیک سایر سرفرازان را بحمان کنند که شاید شاه طهماسب بفرستادن و دادن تو
 رضا دیگر کار چنان شود باید در دفع شاه کوشید و باین ده هزار کس قسودن تصرف کرد و باید رعد خوبی نمود اگر عفو نکند یا دشا
 ایران بجاست و اگر این صورت نگیرد میان تر که صایق خانی رود از آنجا بگسی بکفر رفته باشند این شاهزاده بی تدبیر و تکبر خود پسند
 اندیشه افشاد و طیت چو تیره شود مردار و زکار همان کند کشن بایکار قرا و غور و محمود و کس از چرمان بایزید بودند و خلوت
 حقیقت این موضوع را بشاه معروض داشتند یا شاه این معنی را بر مرز و درانی مفتن ان محمول داشت و بنا بر حسن نیت قبول
 نفرموده چون سلطان بایزید زلاقات خلوت آن دوتن با شاه رمن مطلع گردیده هر دو را مجبورن داشت شاه طهماسب بجهت اطمینان
 خاطر بایزید در دفع توهم و روزی و در باغ سعادت آباد قزوین مجلسی خاص آراسته با جمعی خواص سلطان بایزید را خواسته در جنایات
 و حوالی باغ با قیصر زاده صحبت مشقهانه میداشت چون اندک فاصله شد عرب محمد طرازون از خواص سلطان بایزید خود را بشاه طهماسب
 رسانیده عرض داشت که دو کلمه عرض دارم که در حقوق نعمت طهماسب واجب است و فرصت فوت میشود شاه وعده بفرود آمدن بایزید
 نزدیک شد و سلاکت کردید و سخن تمام نکرد و شهاب اسقام بایزید و آند و کس دیگر را که مجبورن داشت بقتل آورده شاه طهماسب از قیصر زاده
 سبب قتل آن سه تن را پرسید و او در آن مرشحی نمی گوشتن و قیصر زاده جوانی شافی و پاسخی کافی نداشت لاجرم شاه بدو بد
 شد امنای دولت نیز توقف و قربت را در حضرت علی مصلح دولت نداشتند و بخانی که لالت برکید و میکرد پان کردن شاه را
 بخاطر عاظر رسید که فرزند کی باید خلاف کند و کمر بخون برادر بند پذیرست که در وقت اضطراب با پیکانه چه خواهد کرد لکن با و مکرر قاف
 نمود همانا عوام الناس فرین نیز بونی برده و با حق و بی گناهی نسبت کردند و استخفاف نمودند و بروی و ملازانش شوریدند و شاه
 طهماسب عوام الناس را آرام داد و چون یکی از لوازیم و شرایط مصالحه آن بود که از دو سو هر کس را قرا و اجانب بیلا دیران و روم گذر
 کنند کار بداری و حمایت ننموده و رد کرده کیل سازند و درینوقت که سال برنصد و شصت و نه و شصت بود سلطان سلیمان خان
 خداوند کار روم علی شاه حاکم عرش حسن قای ناظر را باد و صد نفر از بزرگان و قایان بخواهتن بایزید فرستاده بود شاه ایش از آنها و
 خدا ترس شناخته بودند و رضا ند و تا خرو با شاهی جمعی معتمدین معتمدین آمدند و خواند کار نامه بخط خود شتمل بر استیکام عهد سلیمان و
 اتحاد و ولایتی حضار بایزید و فرزندانشان با تاکیدات اکیده فرستاده بود لکن شاه و را خواسته و خود را بمجلس برخوایسته امرا و مجوس
 و زبانشن با یوزن داشتند و با پسرانش بفرستاده کان سلطان سپردند و با ایشان بر دو گویند و عرض فرمود که روم بحکم سلطان آن مرز و بوم
 هر چه را مقبول کرده جسد آنها را با سلامبول عجل است صحت عمل برده بناظران باز نموند و ملول و فیه در حیرت که خلق خب تران که چیست چون
 کار و جمله شکفت است و عمر از هر چند سال بزرگی و ملک مال کا بی بد پسر کند و لیسیدر و لا حول الا لا اله الا الله لعن
 العظیم اگر چه شاه طهماسب ری بناب غدرای موجه داشت اما ارباب توارش از ارتکاب این عمل زبان تنوچ کشاده و خلاف فتو
 شمرده اند و اینکه هرا ن بایزید را الوس قزلباش قتل و غارت کردند هم همان کشی ایشان مبارک نیاند چنانکه در بد و سلطنت سمعی میرزا

نوشته خوابیدند و در اوایل رمضان شاه طهماسب بیمار شدند و مدت مرض مفقود و پنهان ماند و یافت و مردم ایران خاصه خواص و محران
 پریشان خاطر بودند بفضل و رحمت آفریدگار حسب جدد و جهد حکیم نورالدین محمد طبیب بهبودی حاصل آمد عیسی خان پسر نوند خان حاکم کشر
 که در بستان بدرگاه شاه آمد وی جوانی قناسب الاعضا و متوازن الخلقه رشیق القامه و بیچ الوجه و بیچ الکلام بود چون سلیمان
 در حضرت شاه شاهی غنی و فانی یافت و بر اکثر امار و احکام و جلوس مجلس عالی مقدم بر نشست و قریب ده هزار تومان سپور غالی الحاکم گرفت
 و حضرت شاهنشاهی بقصد شکار باهی بطارم خرامید و در محل التقای رود سپید و سیاه پیکر یک روزی چند شکار کرد و بعد از مرابز
 بغزوین همیشه شاه که خیرات و مبرات پشماراز او بطور آمده بود و شاه با وی کمال موانست داشت خلعت کرد و جنازه او را بقم بردند و در جوار
 حضرت معصومه عظمی و محجوبه کبک علیها السلام و سید حمزه موسوی که از آبا و اجداد سادات مجا و صفویه بود بخاک کس سپردند و ذکر بعضی
 واقعات کرکینان و مخالفات سمیونخان و کرکینخان باز یاد علی قاجار و کشته شدن کرکین و کرکین
 سمیونخان چون لوار صاب کرخی چنانکه کشته مقتول آمد پیشش سمیونخان حاکم کار تیل شد بعد از سالی چند که در کورس
 استقلال یافت مغرور گردیده بطریق خلاف پویندن گرفت و در قصد و شصت و شش از سلاطین کرکستان اعانت جست و بفرستاد
 آمد کرکینخان پسر نوند خان کرخی نیز از کاخت بدقت وی با جمعی سپاهیان رسید و کسر کجا را از اشمنی مو فور و چندی نامحسوس حاصل
 شد نیا دغلی قاجار امرای قرا باغ را با جماع امر کرد و غازیان اسلام خندقی را که طوایف کرج و در رند جفر نموده بودند از خاک و چوب بیند
 معبر کردند و در برابر فرقه ضلالا و بتیوه صفوف جدل و تعبیه صنوف رجال برداخته جنگ در انداخته از دو جانب لیران کجبارت و کج
 و بسالت و تقدی قدیم غم بمیدان رزم ثابت کردند شاه و یردی سلطان قاجار با قزلباشیه سلامیه پیکار بصفت رز و در کربان
 طاقت استقامت نیاموده از فرط رعب و رعب کشش و رعب راجل و راکب منظم شدند کرکین پسر نوند خان با هزار نفر بقتل درآمدند
 سمیون بجانب کوری کرکینت و دو بدالالت قاید توفیق از انظار طالوت پشته جالوت اندیشه جدلی حسته بدرگاه شاه آمد و حاکم و لا
 موردی که در دست پدرش لوار صاب بود گردید و پس از رجوع فیما بین او دو سمیون مخالفت افتاد و درین سال چند بار سمیون بخیر
 تقلید آمد که ای ساخت و ذکر آمدن یلچیان از روم و بدایا و مکتوب آوردن از جانب سلطان سلیمانخان
 عثمانی و در قزوین و حضور پادشاه ایران شاه طهماسب گذاریدند و از غازیان خجسته سال جعفر یک کنکرو که با لچ
 سابق دولت عثمانی بروم رفته بود با اتفاق الیاس یک کمر قراچورون که از اعظم امرای سلطان سلیمانخان خداوندگار روم بود
 با لچ کرمی و سفارت بدولت ایران آمد و آئین و کفر ستاده سلطانی وارد و در میدان سعادت با جمیع لشکر قزلباش بالباسها
 فخره و یرقهای زابره و صفها پمارا کشند و در وسط میدان صفه عالی بر آوردند و نیمه و سپاهانهای بزرگ بر پا کردند و شاه با بعضی از
 خواص و مقران حضرت بمیان میدان آمده معصوم یک صفوی وکیل و نایب السلطنه و میر سید شریف شیرازی و وزیر و عیسی خان کرخی
 پسر نوند خان که بشرف اسلام آمده بخاند و جوانی شایان و زیباروی بود در آئین و زکمال زینت و بها و شقیع و قطع آراشته
 چنانکه بهای سبک لباس و زین مرکب و امعا و ده هزار تومان میشد و بر تاجش لعلی که در انجمن نصب کرده که بر تو و شعلای ان ابصار را
 خیره کردی گویند هرگز سلطان جلیل الشان روم هیچکس از سلاطین عراق ملائمت نکرده بود چه جای اینکه بدانی فرستد که بخرچ قلیمی خند
 و از آنجمله صد سیب زین و ستام مرصع و جلهای زربخت بوده و با صد هزار قروش که چهل و پنجاه هزار تومان نقد باشد و قمه و مته و موم
 و مصر و شام و فیک و در حاکم شمار می نچند و یک قطعه لعل چهارده مثقالی که آزاد و کزلی لقب بود یعنی چشم شیر میبازد آورده بودند و حکم
 شاه طهماسب تمامی بدایا در میدان توده توده و قل تیل و خرمن بخرمن بکشد و شد که حاضران تماشا کنند چون کثرت خلایق از حد
 حصرو ضبط بیرون بود و سیالان و توپچیان مردم عام را از اطراف براند پس سیر پا و شاه روم قریب شد شاه طهماسب بان
 کس مذکور که جراتناکسی سوار بنود سپاده شده بان صف رفت و چون اسبان رومی را بمیدان وارد کردند و مقارن آنحال تمام توپچیا
 آتش زدند و در عتبه و لرزه بر زمین وزان و افتاد و دو و چهره چرخ کبوتر اناشاب شد و آفتاب و حجاب و تابش و موطبت تمام سپاه
 زمام گرفته باز داشتند و لچ روم پادشاهان صفه آمده ملازمت نمود و نامه نگار چنانکه سلاطین سلیمانخان را که بخط شریف خود نکاشته بود

دفع او برآمدند قزاقان از اندیشه ایشان خبر یافته تدارک کار خود کردند از کارهای زایش زلفت آمدن سبب یک مصطفی یک متعلقین و ملازم خود از بهرات برآمدند و عازم غوریان که ولی محمد سلطان روملو در آنجا حاکم بودند قزاق خانان یک سه هزار کسین سپر خود و جعفر قلی یک و برادر خود حسن قلی یک سپر و بکفرش آهنا روانه کردند ایشان در حوالی غوریان مصطفی یک و سبب یک در رسیدند و جعفر قلی بعد از مقابله غلبه کرده ایشان بقلعه کوچیه که پیش از آنجا رسیدند چون بخیر بسمع معصوم یک کیل رسید با شاهرزادگان مشهور مقدس و سیستان و امری قزلباش بر سپل تخیل برانند ولی خلیفه شاملو و طلیس سلطان و شاه منصور که مشغول لشکر بودند هم از کردار برادرش قزاق حاکم بودند ایشان را متفرق کردند از بهرات نیرد و قزاق رسید در غوریان جنگی عظیم اتفاق افتاد و محکومان بای مصابرت افزوده مبارزت در محرابه کردند چون سوار لشکر سلطان ابراهیم میرزا حاکم مشهد و لاجورد میرزا بهرام میرزا بهرامی معصوم یک معلوم شدند عجب و هراس بر سر قزاق خان و افتاده بمحلی راه نبرست گرفتند هزار و بیست تصدکس در آن محاربات از عساکر تا یک بهرات بقتل آمدند و بقیه اسیر خود را بهرات در انداختند قزاق نادان سر اسیر شده خواست بگری که المذبحی عمل نماید آن نیز صورت گرفت پسرش جعفر قلی یک هم از پدر جدا شده راه کامل گرفته بدرفت و چون مار باطریان آمدند ملک جمعیت تا یک قزاق از یکدیگر گریخت و بهر فوجی از متابعان شمشیر و جانبی که گریخته قزاق سلطان محمد میرزا و سلطان حسین میرزا پسر او را برداشته بقلعه حصارالدین رفته تحصن یافتند سلطان ابراهیم میرزا حاکم ارض قدس معصوم یک کیل و میرخان موصول و ولی خلیفه شاملو و نظر سلطان استاجلو و صدرالدین خان و شاه قلی خان و شاهرزادگان و سایر امرای و بهرات شدند و پس از روزی چند معصوم یک قزاق تا یک را طهمینان دوده از آن قلعه نیر آورد و تمامت اموال و اطفال و تصرف معصوم یک درآمد چون تا یک برخص استقای فرزند گرفتار بود در جهان بایام در گذشت و تا پسکی و سلطنت نرسید ای بنابر آن روز که خاک شده و چون تا یک قزاق در بلاد عراق آسی و سی یافته بود و مردم بدو کمانها پدید آمدند بعد از فوت وی سران پچاره ابله بریدند بایران فرستادند مردم ایران سرور اویده شناسانند و خاندان از یادش بختی بزدان لغو لغوه کران تا یک شد از شهراده مرید بباد هر که کرد تا یک سلطان با نر از سریری خواجه نام خواجه ست و بنده و ایم بنده بنده و با نر پیش شاه و ایم جاکری هر که خود شناسند قدر او کرد و بلند هر که پیش از خود و چند زجان کرد و درمی چون مر بهرات شطام و عشاق بدست سلطان محمد میرزا ولی بهرات با امری مذکوره بجا که بوسی آستان شاه طهماسب باز آمدند درین سال شاه پهمال حاصل متغی کل ایتر از نر زمرسان و عراق و کرمان و فارس و آذربایجان و شیروان و کرکستان و مازندران و توابع و لواحق ممالک محروسه که از اصل و نسب و پانصد هزار تومان میرسد بجهت رفاهیت و قامت سوداگران و تجار با التمام عفو فرمود و بدین جهت از اطراف و اکناف عالم تجار متوجه ایران شدند و انواع اجناس امتعه و اقشردم و فزیک و خطا و صن و هنر و کسند و ایران بسیار شد و منافع کلی کردند و حسن التواریخ نگاشته که تا غایت چیک از سلاطین ایران توقی اخنیر خیری عام یافتند و در ذکر تسخیر کیلان و حال خان احمد خان و اشاره بولات تولایت بر دایان سنور و ثغور بلاد انش منتر مباد و ولایت چیلان سالها با ولایت با کفایت و حکام با کفالت بود چنانکه سلاطین بایامه مشهور عالم و صیت جلالتشان مذکور زبان نبی آدم است آل بود و آل بنابر نسبشان مملوک را در عجم میرسد و تانسیل آن در تواریخ مبسوط است و طبقات بر طایفه در فاطر مضبوط از جمله حکام سلاطین کیلانی که از سادات و نسبت ایشان بحضرت امام بهرام زین العابدین می پیوندند اول این طبقه علی کیاست که در بقصد و نود و نه کیلان رفته خود برادرش شهید شد پس از او پسرش کارکیا رضا کیاست که در شاهی وفات یافت پس از او کارکیا ناصر که جهان شاه در تحکام اتفاقا نیز بوی و ادکده شسته بود چنانچه ده سال حکومت کرد و در شاهی برادر کارکیا سلطان محمد حاکم شد و در شاهی برادر کارکیا میرزا علی برادر که شاه اسماعیل صفوی اماره برانه شش سال در کیلان و حفظ حمایت او بود کارکیا سلطان حسن در قزوین بخدمت شاه اسماعیل رسید و الوفاست دید و در سنه صد و چهل و هفت وفات یافت و بیست و هشت سال سلطنت و حکومت کیلان کرده بود بعد از او کارکیا علی کیاست حاکم شد سلطان حسن از بنی اعمامش برادر خود کرد و در بخت و کیلان گرفت و کان ذالک فی الشاهی بعد از او برادرش سلطان حسن در سنه صد و چهل و سلطعون در گذشت حسین بن سلطان حسن حاکم شد و بیار فاضل بود و در ضمن قضایای بایام صفویه رونی ذکر

رفت چون نیطایغ از سادات بودند حقوق متابعت باصفویه داشتند ولایت اینقوم با وجود قرب جوارش عیناقت و همیشه و بتمام
 ترتبت و تقویت و ثواب و اتحاد با این طایفه بوده اند چنانکه بعد از فوت سید حسن که در سال نهم و چهل و دو واقع شد خان احمد پسر
 کودک ضعیف گویا له بود بحکم شهریار بجای پدر منصوب شد با استدعای کیا خور کیا که وکیل او بود بهرام میرزا بصیانت و محافظت
 کیلان رفت کیلانیان را ورمیدند و او پسران آمد چون خان احمد پسر سید شاه و در سلطان حسن نام نهاد و فرزند خطاب داد
 چندین مظاہرت نمود که نوید صابرت فرمود و مظفر سلطان الی پید پس صابرت این دو دمان مغاضرت داشت ای عجب بهنگام آمدن
 خواندگار تا او جان بکستقبال و شد و امیر حاتم در معاودت و راه انداخت و مظفر نیز هم بشیران افتاد و چنانکه در گذشت و در تفرین را
 در آتش قهر پادشاه ایران سوختند پسرش سلطان محمود که خواهرزاده شاه بود خان احمد با وجود ظن پادشاه و راه ولایت راه نداد
 و پادشاه ایران اصلری نفرمود و خان احمد بن سلطان حسن بن خان احمد ضعی بن سلطان حسن کار کیا میرزا علی بن سلطان محمد ناصر
 کیا بن سید محمد بن مهدی کیا بن ضایا کیا بن سید علی کیا لوی و خوش رفت و شد با لاکرفت چند آنکه آسمان کرای شد و بقهر و غلبه پسران
 حاکم کسکو و میرزا کامران حاکم کدم که متصرف ملک موروث خود بودند از آن بلاد پیرون کرده و نماسنت بلا جیلان تصرف آن مرز و
 محیل درآمد و خان احمد خان خود را پادشاه کیلان چنانکه پادشاهان شیروان بودند بهی شمر و کار بجای کشید که شاه طهماسب پسر
 که پادشاهان توران و روم همی برزوی و قادر و مظفر شدی مثال حکومت امیر ساسان صاحب کسرا که دارد و بی سامان
 میراست نخواست و توسط وی که چون مستقر حکومت خود باز گشت سپهسالار سعید نامی که از جانب خان احمد خان والی کسکو بود
 و حامی عسکر او را در آن مکان کتین نداد و مثال مطاعه شاه لازم الاطاعه را از آن اقبال نموده با وی محاربه کرد و به نیروی دولت
 پادشاهی خود و قبل آنکه مع پادشاهان احمد خان ندادن شمرنده نکشت بلکه پسر خود سلطان حسن را با لشکری دشمن شکن بر سر امیر کسکو
 فرستاد که مال و دارا را چ و او را کسکو اخراج کند از گرمی هوا و عفونت و بار در راه بر دختان احمد با زنتها غنچه گشته بغر و موفو زعم
 استیلا و استعلا و آن ولایت برافراشته چند آنکه پادشاه جهانگیر قرام پدانه و منشا شیر حکیمان و داند زو و فصیح بدن با عهده فرستاد و جلا
 آن آتش و دودی و آن نصایح سودی نداد و پادشاه ایران حمزه شید خان پسر مظفر سلطان که جده جده اش صلح و رحم پادشاه
 جلال بود رحم کرده الکای سپاهسل بوجمان پاره و رتبه از خان احمد مقطوع و بد و مرجوع فرستاد و صدر الدین خان رکن الدوله و سلطه
 ولد معصوم یک صفوی وکیل و نایب خود را با جمعی از امرای طو اشان موفو فرموده که سپاهس ایچته جمشید خان ضبط نمایند که آن منتب
 دولت بی نعمت نمایند کیا رستم نام از جانب خان احمد خان کیا و س غلام با آهنگی تمام با صدر الدین خان مصمم پیکار شدند و کشتار شدند
 خان احمد مع پادشاه کوچ سفهان را که از توابع سپهسنت تصرف کرد و جمشید خان نداد و بدین واسطه همیشه فیما بین مناقشه و معارضه قائم
 بود دیگر باره پادشاه حکمی بجان احمد نداشت و یو لعلی یک ذوالقدر که پسر مودی معمر معتبر بود در راه فرستاد که کوچ اسفهان را
 بغر زندی جمشید خان بده و او را فرزند خود شمار و با او الحاح موز و چندین مغر و مباحش نظم ترا در برکان و موی سفید ترا
 و او بر زندگانی نوید و گرنه بغر نامی اسرت بداندیش سازد جدا برت خان احمد بخان درشت که کونیه را همی بخواب گشت
 گفته و دین میانه منصور نامی بیجهانیه یو لعلی یک که باصلاح رفته بود با هم با لشکر کشت چون خبر این معاملات فوج و مخالفت
 صحیح بعض پادشاه حجه طهماسب شاه جهان در خان رسید بغایت متغیر و از ظنور این کار متحیر شد بدانست که پیت کحل را نداد
 چون بگذرد و محنت کمانی بستی برد در ایامی غضبش بجوش آمد و بکینش جوش دریاخروش فرمان داد و شنه خفته از خواب
 بیدار شد و حادثه مست بشیاردانست که این بله کیلانی از فرط سفاهت و نادانی بمضایق سخت و معابر پر دخت و کدو سار
 رسیده و قلوب سیه مغر و کجهاست اماکن و مکان خود سرور و دیند یالما اشش در نظر تصور بهکام سلا حقه است و مزارق
 توابعه اش در دیده تو بهیم سیوف بطارقه شاه و لاجاه کوشمال و راه افواج قاهره با طراف کیلان مامور فرستاده بود و یا دکان
 و سواران بسیار آن بلاد و دیار روانه نمود و سلطان مصطفی میرزا را با امیر خان ترکمان و قوچ خلیفه مکر در و نظیر سلطان تاجلو
 و ابرهیم سلطان زیاد علی را که حاکم قرا باغ بود با صدر الدین خان و بانید رخان و ملامی طو اشش و لشکرهای اتحاد و بر یک

بطرفی نافرود و میر سمانکی سکرانیز با آن لشکر و میرزا کامران کوه می و احمد سلطان پیر پی کیل جمشید خان را با حاطه الکای احمد خان نقر
ساخت و معصوم یک صفیو را جمعی قزلباش صوفی نهاد و صافی اعتقاد بر داری و سالاری همه فرمان داد و آن خان کیلان در ق
و یلمان همیست امیر صلمان و نظر سلطان یک ایغار بر سر و رسیدند و خود را ازیم جان بلاهجان در نداشت امیر مجاهد کبر سپهر
لاهیجان و شاه منصور سپه سالار لشکر کشته نشا را با ده هزار سوار و پیاده بمقابله عساکر نصرت ماثر و دشتای فرستاده لشکر کیل در
دره شک راه را بر بسته آده جنگ شدند معصوم یک امیری بزرگ چون بدان دره شک رسیدند جنگ در نداشتند لموقعه نوزان
ره کشت کم بر پنجم ز زوین با برین اندر جوم شل و خشت چون مرغ پرنده کشت تن بخوشن که برنده کشت دران بشه شک و غبار
خشن تو کوفی که نوکشته جنگ پیش دیران ایران به تیغ و تبر ز کیل و زلم کفند در هم آخر کیلانیان که خود را بیشتر بان نمردند
رواه و اردو کرار کردار به پیشها فرزند و زحما به و مضارب با تو را بشینه ندمت و انا بت کزیند و زسوی و دیگر که صدر الدین خان و امر
طوالش و سپاه سپرس نمی آمدند با امیر بهادر و چند امیر و سپه سالار و صفیو در چار شدند و زرم در پر کشند و بالاخره بهادر و سپهر
سالار را یک حمله در شک شدند لموقعه سپهر کیلان درون شیر بود بر لشکر شیشه چو خنجر بود سپه سالار و امیر بهادر و جمعی قتل در آمدند
خان احمد خانی از آن خواب سپهر و زان سکرانیز را شد ملان عبد الرزاق صدر خود را بصف لغال در بار شاه پهلان فرستاده اظهار
ارادت و عبودیت کرد و سودی نداد و خان احمد مضطرب و بیمه سر از لاهیجان کرزان باشکور رفت غایبان قزلباش را بیجا نرا که در نظر باکی کیل
مروشا بیجا نشعل علی بنیت تصرف کردند و جمعی از راه شک تنگابن که را بنی است از کرم اشجار و تراجم احما صعب المساکت طریقه
بیا یکی نعل و فرخ کیهو باش تباریکی دل جال بی خوف هم چون و لیا بر صراط مستقیم میفرستند مگر بی در آن کوهسار غنایافت و
نذر یکی کران بنده را بر سر و آدبی ستاد و تغابن بعرضه تنگابن در آمدند رستم و در یکجمله می رسیدند و در طلب آن دیو سپید سیاه رو
بکشتند و لیکن ملک آن دیو سارن بود و با خان احمد در پیشهای سخت و جنگهای پردرخت زان چار می ستوری شد و جمیع انقصه در آن
ایام که سرور درستان و لویه متباحت و لشکر باران و برف هر روزه حشری شکر فامه می ساخت جراب ایران را شیرو جواب ایران
از تیر برداشتند آخر الله قلی سلطان استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار با تمام کارخان احمد را مورد شدند حاکم ولد بهرام قزاقان و پست
از تو چیان نزل خان احمد را سرنگ کرد و هنگام طلوع صبح صادق بر سر آن ناجو نرد کاذب ریخته ویرا بصعجالی و قبیح احوالی گرفته بدو
طما سب شاه برده در باغ قزوین که سپهری بود پراه و پروین بحضور رسید پادشاه را بر روی ترحم آمد و ز قتل وی تسامح و وزیر حبس
امروز اقلعه متعبد بودند و بجارس نواب اسمعیل میرزا سپهر و دیالت و کفالت کیلان بالله قلی سلطان ایچک اغلی استاجلو تقویض یافت
و حسام یک قزاقان و بر تبارت رسید و بجاکومت اشکور شتافت محال بحال کیلان بضابط و عمال کاروان محول شد و تحفه در
معاملات دیوانی یافتند و بدعا کوی دوام دولت سلطانی شتافتند با خان احمد خان کیلانی چندی و قلعه متعبد پاد امارت
کیلان بناله و شته بگزینند آخر الامرانهای و ناتوانی و تاسف تلف بر فوت ایام کامرانی بستمه آند چون طبعی موزون داشت
رباعی گفته بکار کز آن دربار پادشاهی فرستاده و با آنکه شعری زان صفویه در اشعار چندان قدرتی نداشتند و می نیکو گفته ربا
از کروش چرخ و از کون میکیم از جور زانده من که چون میکیم با قد خنده چون صراحی شک روز در مقدمه و لیکن خون میکیم
چون این دو مینی بارودی که یان پوی شاهی رسید در جواب و گفتند و بدو فرستادند رباعی آنروز که کارت همی فقهیه بود بازی
تو را سلطنت صدمه بود امروز درین فقهیه با کیه باز کان فقهیه را نتیجی فقهیه بود حرمت پادشاه کیستی پناه شایند
و از ارشاد کی قلعه فقهیه بیرون و در نذر قلعه صیقل فارسل که بحسب فعت بنا و صفوت هوا و عذوبت از همه قلاع و بقلع ممتاز
نقل کردند و سبب معیشت و ادراجا توسیع دادند مدت ده سال درین دو حصار جا کزای ماند تا عاقبت اشخاص فتنه و دیگر بکار حکومت
کیلان رسید سخا که آدمی است بر حدت روزگار ذکر محصور شدن سلطان محمد میرزا پسر شاه طهما سب و مرمان
چهل هزار سوار و یکمیه ترکستان و رسیدن سوار قزلباش و قلعه فتن چون بعد از قراق تا یک شاه ازاد
محمد میرزا بحضور پدر و مهر و شاه طهما سب صفوی بود درین سال که ششصد و هشتاد و چهار هجری بود و منصب ایلغی بشاه قلی سلطان

کرتار خان احمد خان
قلعه فقهیه

استاجلو مقر شد و شاهزاده و مل و عیال و فرزندان خور و سال و روانه بخت شدند چون بنواهی تربت رسیدند بر حسب اتفاق عبد الله خان ولد بسکندر خان که بعد از قتل براق و شکست بریان و برهوشد و ماوراءالنهر و تمام ترکستان مرتبه خانی و منزله سلطانی داشت باخرو سلطان اوزبک و دیگر سلاطین شپانی بتاخت خراسان درآمده بودند و گفتند که شاهزاده ایران با کمترین و پانصد سوار جمعی خانه کوچ و عیال و اولاد متوجه بخت است عبد الله خان شیعنی تمام روی داده با خود اندیشید که لقمه ازین کشته تر و کور زده تر در همه خراسان بدست نخواهد آمد اسیر کردن شاهزاده ایران با عیال شاه طهماسب برون ماوراءالنهر بهم میاید عاری رانی و همس باغش را اختیار تو را خواهد بود و دست پادشاه ایران و تمام امرا و دلیران و در زیر سنگ خواهد آمد بهر قدر از نفوذ و جفا سر و انقال و احمال و ولایت کشته که او را تکلیف نمایم بکشته رانی زن و سرزند خواهد داد و کل الصید فی جوف الفرا بعد از تکمیل درین مباحسی چهل هزار سوار المینا نموده بمشکر شاهزاده نزدیک رسید و شاه پیروی یک برادر شاه قلی خان یکان استاجلو که در رکاب شاهزاده بود چون از قرب وصول و از یکدیگر اطلاع یافته دو دحسرت از نهادش بر هوا برآمد ابقا کجا و کجا و قایل امیر پندیده شدند ناچار بقبله تربت که چار دیواری خراب داشت روی کرد و در آن چار دیواری که اصلا استحکامی در آن متصور نبود و مختصر چشما نمود عبد الله خان با چهل هزار سوار بر بزرگت و کربت خود را بقبله تربت رسانیده بمجا صره پرداخت چون این خبر فاش گردید سواران قزلباش تیز تر از اوام هم مندرسان و محفل ترازی فرسزایگان از نصر صرقت برده و تر و فرین پشاه طهماسب خبر دادند شاه از استماع این خبر جانکه از غریق لجه غیرت و حریق شعله حیرت گردید و دانست که ما فرستادن سپاه از قزوین بترت خراسان آن چار دیواری ویران معشوق و شاهزاده و همسران مقتول و ما سوار خواهند بود و کمان کرد که قزلباشان از زنده اند جنگ خواهند کرد و چون تمام کشته شدند و از یکدیگر شاهزاده و عیال و فرزندان و اسیر کرده ماوراءالنهر خواهند روانی ننگ قیام قیامت این دودا خواهد ماند هر آنیکه کشته شدن ایشان از و شکلی و اسیری سهل و آسان اولی است پس باید مرا می قلعه تربت را خبر داد که اگر تا زمان رسیدن مدد نتوانند خود داری نمایند و به پشید که سپاه از یکدیگر غلبه نمایند از دات و صدقت و صوفیگری که باعث رضای خاطر ما است این است که شاهزاده و عیال و فرزندان از ضرب تیغ نیز بریز نمایند که بدست و دشمنان و از یکدیگر نجات یابند و فرزندان بسیار ممکن است ولیکن کسی که این خبر باطل قلعه تواند بردگست در صورتیکه چهل هزار سوار بر گرد یک چار دیواری بمجا صره باشند از کم و بیش کسی را بقبله نخواهد یافت مگر آنیکه چند صوفی در زده مرشد کامل از سر و جان خود بگذرند و از کشته اندیشه نگنند و بهر طوری که توانند این حکم نوشته را بشاه و پیر و می خان رسانند جمله مرابراین امر تصدیق نمودند شاه فرمود اکنون مرابراین کاکلیت که دانسته و فهمیده در راه من از جان بگذرد لموافق پشیم ما مرابراین کاکلیت مرا اندین ننگ غنچه اکر کیت بیستم گزین مردم نامور بعد که خواهد گذشتن ز سر چون پای امتحان در میان آمد قزلباشان کشته شدند که جناب این حکم بقبله کیان صورت امکان ندارد زیرا که تربت قلعه ایست محصور و چهل هزار سوار از محاصره گردانده و نوعی که شش صنف بر کرد یکدیگر نشسته اند از میان این صفوف چگونه توان بقبله راه یافت جان دادن انسان است ما ابلاغ و وصول بقبله دشوار بلکه مستحکم اگر با خدمت و شکر کشی برویم بطول انجام دهیم به شحانی کاری ز پیش نبرد شاه روی با مراد از دکان ده که چند مرد و روانه میخواستیم که باین خدمت اقدام نمایند حقی برسد که شیخ صفی تبار که کی ثابت نمایند از جان فیدایشند چه کس از امیرزادگان نامدار که فی محققه نزدیک فروتر از رستم و سفید یار بودند گفتند میبایستیم که شته میبایستیم و فرغان مرشد کامل و پادشاه عادل را بر سر نخوی که ممکن باشد میرسانیم تا در تواریج آیندگان نام ما را بروی و صوفیگری و شاه سیونی یعنی شاه پرستی ثبت و ضبط نمایند شاهان اطراف بدانند که قزلباشان چگونه مراد می و جان بازی کرده اند رباعی یا ما خرم خرم با کجیم بسنگ یا او تن با در سازد آونک القصد درین مانه پرینک یک کشته بنیام به کصد زنده ننگ شاه طهماسب را بشان از پیش خواسته جبهه هر یک است و داده با دستخط مبارک مرخص فرموده آن جبهه سوار و دیگر مردان شیر که بر تازیان تیرک بزرگته مکل مسلح با آلات حرب و ادوات طعن و ضربت ننداد و برق روی بیلا و مشرق نهادند لموافق شش روز در دست و درازا شدند و غیرت سب از ورانشان خند پران

قرب جوارش که از کستانی یکی از ایشان گفت که باین دریای لشکر چگونه توان برآمد و راه بدرون قلعه تربت چگونه توان یافت که بلباس
 از بکیت لبس کردیم و در سر کلاه فرصت خود را بقلعه اندازیم و دیگری از راه آب بقلعه رویم آخر قرار بر آن شد که روز روشن با تیغ و شمشیر
 و لباس قزلباشیه و تاج صفوی همچنانکه همیشه علانیه دست بپوشیدیم و کج قزلباشیه کرده چنانکه رسم قزلباش است سوار گشتیم
 بر میان همه صفها زده جنگ کنان خود را بقلعه رسانیدیم اگر گشتند نشدند زنی سعادت و اگر بقلعه رسیدند نعم الا اتفاق در وقتی که
 سپاه از بکیت چهل هزار نفر بیخ چار دیوار قلعه تربت غم خیزم کرده در حرکت آمده بودند و قلعه کیان زنده و حیات نو میدگردید و صراط
 بدفاع و نزاع مشغول بودند آن جبهه سواران را با اتفاق دست بپوشیدیم و کج قزلباشیه کرده چنانکه رسم قزلباش است سوار گشتیم
 بضرر شمشیر شکار و شمشیر چون تیر خدک است بجانب دروازه را زدند سپاه از بکیت متوجه شدند که چند سوار قزلباش با تاجهای دوازده
 ترک سرخ مانند شعله آتش بی پروا سر و گردن سواران مانند برگ درخت می افتادند و بجانب شهر میزدند سواران بر آنها کوفتند
 و دست بتیغ و تیر بردن و دیران مردانه بردند و اگر ده شمشیر با حوله از بکیت پیاده و زخمهای ایشان را بر و جان غریزه در خونمان شمشیر
 زمان خود را از میان صفوف بطرف شهر میکشیدند و هر که در برابر اتفاق افتاد می کشیدند و هم و هر یکی ایشان غلبه کرده ازین جبارت
 تویختند و بر ایشان تیر میباریدند شاه ویرانی که بر فراز برج و حصار ضربان چار دیوار در کمال نومیدی و یاس و غنا
 چم و دیرسب کلاه سحرگرم بود و کلاه چشمش بر سوارهای چند قزلباش افتاده که در دریای لشکر غریق و جنگ کنان بجانب دروازه شهر
 می آیند کمان کرد که ایشان پیش از آن و هر چنان سپاه قزلباشیه اند که رسیده اند و مد قزلباش نزدیک است دروازه را کشوند
 فرمود سواران خود را بشهر رسانیدند و پشت تن ازین جبهه و دیر بی نظیر اکثر جراحت تیغ و تیر جان دادند چون بدرون قلعه آمدند
 و شاه ویرانی از رسیدن سپاه و حکم شاه تحضر شد ازین کار دستور بغایت اندیشه مند گردید و با خود میگفت چگونه بقتلشان بپردازم
 و عیال و رضایم و فرزندانم را که اهل هلاک کنم و اگر نکنم خلاف حکم نیکوایی بر من است و چون فرمان غلط نابدون فرمان غلط همه مشرب
 در بحر اندیشه غریق بود که فرجه شود و چه رو نماید از آن سوی سپاه از بکیت برگشته آرام گرفتند و از آمدن سواران معدود قزلباشیه و دیگری
 اظهار غم کرد و گفت غالباً چنان دانستند که سپاه قزلباشیه نزدیک شده بدفات خواهند رسید و این چند سوار بکیت اجباراً
 و با خود میگفتند که در صورتیکه چند سوار از چهل هزار اندیشه نمایند بدست که سپاه قزلباش را چه دیر نیست و ازینوی بخت بلند پای دوشاهی
 بلکه از الطاف الهی در میان خرد و سلطان و عبده خان اختلافی روی داده نزاع بجای میسر و خرد و سلطان از محاصره کشته با سپاه خود
 و راه اندر کشته روانه شد و از بکیت یک نفر صلاح در توقف ندانسته زود تربت کوچ کرده برفشد علی الصباح شاه پوری خان خداوند قشایر
 شکر گفته که کاری بغایت مشکل تقصیر الهی سهولت کدشت شرح حال پادشاه پهلای عهد داشت و در کمال اطمینان لوی غرمت کجا
 جرات بفرشت چون پادشاه ایران ازین واقعه غریب و فاع عجیب اطلاع یافت بجدات لشکر الهی بجای آورده صدقات و نذورات بکاز
 تبر که فرستاد و بدیشان و کوشه نشینان و علما و سادات انعام و کرام تمام کرد و آن جبهه تن جوان دلی که پشت کس را آنها درین کار
 بقتل رسیده بودند بخوابست و سر و بر آنها را بجای فاع و تاجهای مصرع برآست همه را منصب و بیورغال و حکومت و استقلال و دورا
 و اقوام کشته کار با انواع تعقدات خوشنود و نورسند گردانیداری لمؤلفه چو خرد بود و مردان پرست برآورد کانش کردند و دست
 همه بر خدای عز و جل بخت و بدر کد کارش ملک بخت کهن شکستی ازین کارزار همه رزم سهراب اسفندیار پیمان محلی
 از حال سلطان جلیل الشان سلطان سلیمان خان عثمانی خواند کار و روم و وفات او و مامور شدن شاه مقلی
 سلطان تبغریت و تمینت سلطان سلیمان خان ارباب تواریخ بخاسته اند که سلطان سلیمان خان از غالب سلاطین آل عثمان
 عدالت و شجاعت و سخاوت امتیاز داشته چون بکیت ملاحظه جمعه سلامی به شاه طهماسب بنمود و از علای روی و هم سنوئل کرد
 که امری که فرید ثواب اخروی باشد نیست تقش الحکله عرض داشتند که علای کلمه سلام است سلطان تا او آخر عمر بکجا و با کفر و نصاری اجزیر
 و ذکر جمیل می اندوخت و بجانب میج توجه فرمود و در شاه شاهان زنده قلعه ایشان سحر کرد و عدد لشکر از طرفین بیصد هزار الی چنان
 صد میر رسید و زنده های بزرگ در میان وقوع یافت و در همان سال که نهصد و هفتاد و چهار بود و سلطان پشاه شد و رحلت یافت

جلد ہفتم

ذکر کرتا ہے سیمو خاکری

الصفحة

وزیر اعظم کار بغایت دشوارید نه پای روشن نه جای ندن سخت وفات پادشاه پنهان کرد و گفت سلطان امر فرموده که اگر حصار میج
مستقیم نشود مرا بقتل رساند و باید روز پنج اتفاق افتد و زربساری بلشکریان داده بود و عید ویم و مید و پنج حصار پرده افتد و در آن روز
چندان نصاری مقتول شد که احصا نتوان کرد و وزیر آدمی فرستاده سلطان سلیم را حکم سلطان سلیمان خان را بلغار حصار داد و از اسلامبول
بتهنچل سید و استقبال کرده بر نفس سلطان که در خیمه خاص پنهان بود پیاورد و آنگاه پناه از قنیه بایضا گاه شد که وارث ملک دوست
حاضر و جالس بود ایام سلطنت سلطان سلیمان خان چهل هشت سال امتداد یافت و در عهد و ممالک و ممالک آبادانی رسید شاه طهماسب
همیشه میکشید که جای همده سلطان و پادشاه صاحب که در تصرف سلطان سلیمان خان آمده که هر یک بر بر خراسان و عراق است و تو
که مقصد نرسد و راعوفه خور داشته علی ای حال چون خبر نوشت سلطان سلیمان جلالت شاه طهماسب سید نهایت نداده و کلان حاصل کرد
و نامه سلطان سلیم خان نگاشته بعد از تقریر به تنسیب بعضی اقمشه و متعه عراق و ایران و بازان شکاری روانه کرد و این شاه بقای سلطان
سفیران حاکم چتر سعد و خجوان و برن بود با چهار صد سوار که اسبهای ایشان سی طلا و نقره داشتند متوجه روم شدند و پنجاه هزار تومان
از اندوخته خود مخارج نمود و سپهان تاج قزلباش بر سر مخصوص قیصر رفت و از احدی زر و میه جزئی قبول ننمود بعد از ابلاغ و پیغام
و نوشته در کمال جلالت از کشته مرسله سلطان سلیم خان شمل بود بر بخت بد عهد و پیمان و استحکام امر مصالح روم و ایران و او را وزیر اعظم
مبعوضم یک صفوی نوشته بود که غرض از فرستادن ایلمچی باین زینت چیست اینجا در روم جلوه نذر و خود باد و سوار آمدن کفایت
مینمود بهر صورت چندی پادشاه ایران بعیش و شکار مشغول بود و در هر سال که قصد جهاد و پیج بود امری قابل کارش رخ نمون
کردن شری سمیون خان کرجی که نگاشته میکرد و ذکر محاربات قزلباشیه با سمیون خان کرجی و گرفتاری سمیون خان
چون در ضمن اوقات سنه گذشته صورت ترقیم یافت که دود خان بدر بار شاه سلیمان نشان آمده بکجکوت تفلیس تخصیص پذیرفت
و برادرش سمیون خان کرجی مکرر از بند تخیل آتش کاری از پیش نبزه فرار کرده برفت و در حدود این سال نیز جمعی از نصاری را که جهان
و ازمنه فراهم کرده بغلیس آمد و دود خان و بعضی از اماران با جند قزلباشیه که در آنکند و بودند بمصاف سمیون خان مبادرت جستند
و در آن مصاف قزلباشیه که معدودی بودند شکست یافتند و بقلعه داری رفتند از اسم خلیفه قرا منلو که سردار کرده قزلباش بود و دیگر
پای افتاده بعلت قلت سپاه قزلباش در آن رزم و پرخاش نشیدند صاحبان دود خان نیز تاب مقاومت با جند سمیون جالوت سیر
نیامورده با الاتفاق روی بدو کرده فریاد داد و لاف تا که ایوم بکجا لوت و جنوده برآورده راه نهر میت و تخلف همه و دند و نیز با انصاف
تفلیس آمد و از قزلباشیه همداستان جبهه حسام یک قرا منلو لشکری جمع کرده با او و بر رزم سمیون بر او رفته و در نیمه تیرگی
از عقده کار کشوده مکرر و مغلوب بغلیس باین کشید سمیون خان تصور آنکه دوبار بر او و سپاه و غالب شده و مالی بغلیس و مالیند
و بر روی و در بنواهند بقتل بغلیس مشغول خواهد شد روی بدینوی کرد سپاه قزلباشیه که در شهر مجارست قلعه اشغال داشتند سمیون
تیر تیر از قلعه گیری و لیکر دند و عی تیر بار نه شد چون نکرک جمعی از سپاه که چپ مشغول مجروح و مطعون و ندبوح شدند از نعمت
قزلباشیه و مخالفت که چپ امکان استقامت و استقامت در آن رزمگاه نداشتند ناچار بطبل جیل فرو کوفته و لوای جغت برآور
روی بکوری نهاد چون مهنیان بلادین اخبار بسمع شاه و از آنرا و رسانیدند عروق حیمت و اعصاب عصیت شاه از گرمی خون غیر
بهیجان و ضراب در آمد فی الفور بآن قضا جبران شرف صد یافت که شخیان خان چکر حاکم لشکی با اتفاق امرای قاجار دود خان
بهمراه بر گرفته بر سر سمیون روند و در حال از او درنگ نداشتند با همه زبانی دارند چون فرمان پادشاهی بایشان رسید
با احتشاد و اجتماع لشکر پرچمشنانان بلاد و باینتر جمعی مردان کار فرام کردند و چون قضای مبرم و بلای محکم در بسوی بیون
نماند سمیون چون از حرکت لشکر خبر داشتند غلیت از کوه به غم شکوه گرفت چون کوه به گرفته کوه گرفت سپاه کوه پنا دار نهاد
رعد غر و صاعقه خروش قزلباشیه راه جبال برگرفتند و بغیر از اطلاع بر یافتند از خون گریبان فک کوه چون فک فرزند موج شد و او صد
توب و چنپاره که کوف و مغاره چون پتق جراح آمد سمیون با جمعی از امانه بر مرکب جبل الگب و مبارزت غایبان اسلام را غلب
کردید بر سپاه قزلباشیه محاصره و یکدگر کسرا مقتول و مجروح کرد و بمضمون آنکه حیدر چون اجل آید سوی حیدر و بدو شخیان خان چکر حاکم لشکی

با خوردن یکی از غلامان تنحال بر او حمله کرد و بطعن سنان جانستان و سمیون ملعون شد و زفر از مرکب صرصر قرین بجاک مقرون آمد و مری از غازیان اسلام بجاییت و عانت انعام رسیده سمیون زنده و منکر و سیر کرد و بتاع سمیونان که در حوالی او بودند بعضی مقتول شدند و برخی بفرار مشغول چون سپاه آن روسیه سرزنش خود را بستی بالهنگام زبان قزلباش و اسلام دیدند بالکلیه غریمت نبرمت کردند و لغو چو سردار بکوفته گردید و بجنگ سپه را نماند مقام درنگ امرای عظام منصور و مظفر و مشغوف و مفتخر از آن رزم با گشتند و با قبایل و دشمنان عصبه را شایسته و نظر و مسازیم و اسیران مقید و مجبور و حضور شهباز را بر کسب کردند و سمیون در شهر قزوین و در کمال بلاست و توج و بجن نظر با و شاه اسلام پناه در آمد چندی او را با اسلام ترخیص و تکلیف و تکلیف شهادت تشویق و تالیف نمودند بواسطه تقلید اجداد و آباء از قبول اسلام اجتناب نداشتند با گردا و شاه اسلام چون او را بد فطرت ندید قتل او فرمان داد و بمقاد کل مولود یولد علی الفطره حتی یتوفاه و میباید و میباید و اورا بقلعه الموت فرستاد تا که از شوالیه پست تخی شود و از غشاوه عیب تخی چنانکه در زمان شاه اسماعیل از بطریق ائمه مسلمانی غنیمت گردید و با شاه به مرتبه انا المؤمنون اخوة نسبت اخوت حاصل آورد و در دلخواهیها از او بطور رسید که در مقام خود ترقیم خواهد یافت که حکما گفته اند من لم یؤدبه الا باوان و نه الملوان یعنی هر فرزندی که پدر و مادر و مربوب نکند شب روز و سال ماه و گردش روزگار و نوبت خواهند کرد میت پدر و مادر و جهان لطیف عقل کو یا شانس و نفس نفیس و در او ایل نصد و بمقاد و شش معصوم یک معصوم و کسب سلطنت قصد زیارت که معظم بود و جمعی با وی سمرای کردند و وی درین بفر سعادت شهادت فایز شد و ذکر رفتن کسب سلطنت معصوم یک صفوی بکه معظم و شهادت وی در آن سفر خیرت اثر و آغاز ظهور خلف عهد و میته با و شاه ایران معصوم یک صفوی که و کسب سلطنت و منسوبان سلسله علیه بود و قصد حج میت نمود بعد از استیجاز از حاکم روم با سید سوار و استیاز شایسته این سفر رفته شد و شاه طما سب با وی بحال عتقاد بود و فرزندانش را چون فرزندان خود تربیت میفرمود درین وقت سید این خان و ولد و ابا تا یکی شانزده سلطان جمید میرزا که اغوشا بزرگان بود و خوشتر فرمود و پدر دیگر شش سید یک حکومت استرا با یافت پدر دیگر شش سید محمد خان بخدمت حضور مخصوص شد و خان میرزا پس از فکرش که بحال فضیلت و شسته بنهره پدر رفت و میر محمد یوسف صدر ایران نیز یافت کرد و چون بابتی ملک م در آمد بیک سلطان سید خان بن سلیمان خان خواندگار و همانا در معین شد و منزلت بزرگ در نهایت اغاز و اکرام همیشه شدند چون از شام گذشته بجای که در آمد جمعی از اعراب و دیهنگام طلوع فجر بر سر راه حاج آمده جمعی را بقتل رسانیدند و عیال بعضی را بر ندید حاج رومی و دستر و از آن حاج تهاون و شام و وزید معصوم یک بدو گفت چرا دیه اغا میرزی میر حاج گفت عریان و در شده اند میرسیم معصوم یک سواران خود حرکت نموده در میان روز دیدشان رسید چون اعراب بسیار بودند و همیشه با اعراب و دشنام مردانه محابه میکردند و اغلب بشته اند باستاند و مقاتله کردند و معصوم یک که پری شکست میته و ساله بود در ایشان حمله کرده رزمی عصب دپوشند سید سوار قزلباشیه بر آنها غلبه کردند و بسیاری از اعراب دین با دیه بقتل رسیدند و موال عیال حاج را از ایشان گرفته آورده بقاف حاج و اندر دیمه از افاق این امر بسیار خجل و مغفل شدند و صوبه و اقدار بقیصر معروض داشتند که قزلباش رینولایت نیز ضربت با اعراب نموده جمعی غایبی خواندگار را بقتل آورده چون توانا حاج به مدینه شیر افه رسیدند اسلحه از خود و کرده احرام بشته معصوم یک همزمان و نیز با عتقاد مصالحه با و میه سلاح باز کرده بلباس احرام درآمدند و رومان که بخانی قصد قتل سرکار معصوم یک همزمان وی داشتند و بواسطه اسلحه حرات متنگ کردند و درین وقت اطمینان حاصل کردند در میان که مدینه که بن بحرین است و یکش خون در آنجا نهایت چهرتی است شش شهابنگام که آن پر حرم معصوم عریان و مطمئن با همزمان بجواب فته بودند و از آن رویکه سپین برده معصوم یک میرزا خان و تمام همزمان و اراعه تمشیت مردی دلی انصاف کرد و اموال و را که زیاد و رخصت و ضبط نموده و از او انداختند که اعراب دیدن کار کرده اند و بدین است و نیز در آن شب اموال حاج با کلمه بغارت رفته رفت و این دل خلا فی و بعد از مصالحه از رویه نسبت بقزلباش هرزد و سر حدیث صحیح بنوی که فرموده لادین لادین علی علیه بطور آمد و جمعی از مرزبانان که درین سال حج می آمد رفته بودند بعد ازین کار از راه بادیه و جبهه کوشی بناد و میهن دستا اراده عاده داشتند و کشتیها و دیاغریق شده بچکدام سلامت یافتند و چون این جناح سمیع شاه طما سب سید زیاد و خداوند و مناک

جمله

فکر اختلاف و ایفای شکیه

مدخل الصفا

و بزرگوار شد با چون صلحت دولت در تلافی و تساهل بود پرده ز روی کار بر گرفت و قصه و موعظه را از عراب مقهر و فرمود که در حوالی که مقبول کردند و مشهور ساختند که قاتلین معصوم یک بوده اند معصوم یک با بر سعادت شهادت رسید و پدر و برادر و سلطان در گذشتند و هنوز این خلف عبد و غدر در رفتار نگارندگان سیر مرقم است و مرقوم خواهد بود و ملوک و نه دینا و نه جاه و بر دلم خوش انگو که بستی بود و یک نام ذکر حال اسمعیل میرزا در قلعه مقیمه و و فرقه شدن قزلباشیه و آغاز فساد و دولت شاه طهماسب نفاق امر او ذکر سلطان جید میرزا نواب شاهزاده اسمعیل میرزا فرزند شاه طهماسب صفوی که از بدخونی حکم شاه حقیقت آگاه بعد از مراجعت از بهر تاجب لاسحقاق در قلعه مقیمه مجبوس بود در این اوقات حبس یک استا جلوس حسین یک یوزباشی بجا رست و محافظت وی میرداشت چون آن حصص حسین بجز کمره ای نداشت آن راه را محفوظ و مضبوط کرده بودند و اسمعیل میرزا را باندی نبود و در بالای قلعه که دشمن میکرد و حارسان چندان براو سخت نمیکردند جمعی از صوفیان صفوی در کسوت قلندری از روم بیای قلعه آمده بودند و اسمعیل میرزا که کار از فرزند باره خود را بدان صوفیان هم نمیداد و سخن میکفت و چون علمای عراق بشاه طهماسب گفته بودند که زمره کسوک چون در خزینه مجموع میکرد و بر آن زکوة لازم است حکم شاه زرا و فقر را شکسته خشت و اسرا حقه بقلعه نقل کرده بودند از آنجمله در قلعه مقیمه نیز خشتی چند زرین و سیمین بود درین سال که نصد و هشتاد و هفت بود اسمعیل میرزا از آن خشتها صوفیان رومی که در زیر قلعه بودند که آنها را در پیل برده لشکر کرده بعضی مصارف میرسانند خزینه در قلعه بر خشت خشتها اطلاع یافتند به از آن حبس یک کمان برده با الاغز تحقیق پیوست که خشتها را کجا نشان شاهزاده برده اند و حکم و اقلندران داده اند و حبس یک کمان بیاب شاهزاده لشکر نموده از او بچسبند و از اتفاقات شاهزاده اسمعیل را با زن یکی از اهل از آن حبس یک سبزی بوده و در هنگام شب بخانه وی میرفت شبی از خود در شده بچسب یک خبر داده که اینک اسمعیل میرزا در خانه من آمده با زن من کرم مغازه و معاشقه است رع کرت نیست با و ربا و پسین حبس یک بخانه محبوبه شاهزاده و راند که شاهزاده را منع کند و در آن ظلمت لیل و خانه تاریک شاهزاده حبس یک در آویخته و حبس اتفاق شتی بر بدن شاهزاده آمده و دندان شیش و دغ و قطع کرده و پشاد و میرزا را دندان طلع از آن صید کرده شده خنکین بدست حبس یک استا جلوس حقیقت سرقه خشت و تفصیل آن واقعه زشت را در ضمن عریضه بجرمان دریا یاد داشتی مشهور کرد و ایند شاه طهماسب از استماع این اخبار بغایت زرده خاطر گشت و میرزین العابدین کاشانی را آن شخص تحقیق این امورات روانه قلعه مقیمه فرستاد و ایند در میان او یافت استا جلوس که صاحب منصبان در بار شهمار بودند با اسمعیل میرزا که در وقت و خلاف نفاق استکار داشت حسین یک یوزباشی استا جلوس که مقرب حضرت سلطان ایران و سلطان مصطفی میرزا ولد شاه سپرده وی بوده و در فکر عواقب این مولود شاه با سلطان جید میرزا را بر سر داشت و غیر شاه طهماسب که بعد از رفتن معصوم یک بکله او وکیل و نایب شاه بود و مقامات خلاص کشی و شهنشاهی بطور آورده بواسطه سلطان مصطفی میرزا که بکب سالان سلطان جید قرب لانس و قرب العهد بود و سلسله دوستی و استحکام پذیرفت و حسین یک دانست که اگر اسمعیل میرزا بولایت عهد و سلطنت رسد با استا جلوس خصمی خواهد کرد و متبع کردن امری شاهی و یونما قات با سلطان جید میرزا کوشیده سخت و دیماق سلسله جلیله قاجاریه را که در مقام الوس قزلباشی شجاعت و دلیری و بسیاری طایفه ممتاز بودند با خود متفق گردانید و جمعی که تحقیق حال اسمعیل میرزا بقلعه مقیمه رفته بودند باز آمدند صورت حال عرضه داشتند معلوم شد که اسمعیل میرزا خلاف کرده و بد بگش خاطر پادشاهی شده و یک حبس یک در یک حارس و نیز که خلاف ادب کرده بود و با میر اصلا خان فشار تبدیل یافت و بجا که از قورچیان فشار که با استا جلوس حاصمه داشتند بجا فقط قلعه را و ن شدند اما عتقا بر یک طایفه نفرموده قلعه را بخلیفه انصار قرار داد و انگو که با استا جلوس موافقتی داشت سپرد خلیفه انصار قرار داد و انگو که با تمام ادیاق خود در آن نوا صحرانشین بوده اند بکام شاه بیای قلعه آمدند چنانکه قریب هزار خانه قرار داد علی قلعه را در میان گرفتند و خاطر پادشاه بواسطه حافظ و حاکم افشار از ذات اسمعیل میرزا بواسطه خلیفه انصار فقط و قرار اسمعیل میرزا و حفظ قلعه مذکور را طینان یافت و در میان اوس قزلباش خلاف افتاد جمعی اسمعیل میرزائی و جمعی سلطان جید میرزائی شدند و چون مادر جید میرزا سلطان خانم خواهر علیخان حاکم کرجهستان بود تمام کرجهان با سلطان جید موافقت داشتند و در اقام قلی میرزا و مصطفی میرزا نیز کرجه بودند با برادران و عتقان سلطان جید را پیوسته و صدرالدین خان ولد معصوم یک صفوی نیز در نزد سلطان جید میرزا معتبر شده هم صوفیان نیز با او بودند و کار سلطان جید را لا گرفت و آغاز اختلاف نفاق قزلباشیه زین و در که وی بهم رسید و مایه فتنه های بزرگ گردید فتنه خوابه را پدیدار کردند و در تقویت اسباب چیدن و در زمان حرم میرزا بود

او زکریا بی کسیگاه که خنجر مردم ز نزل خان همه بجمع کردن غارت بسادرت نمودند و پرکنده شدند تا کاه و زکریا خان از کمین خدمت پرده آمد
بر سر قزلباشیه ریخته یک حمله جنود را منهدم شدند و بقدر قدرت پایی افشوده مجاریه کردند و یکم از نفر قزلباش درخی جتایی عوضه شیه اذینه
شدند ز نزل خان و میر حسین سلطان بقتل آمدند حاجی کو تو ال با بعضی سوار کرده جان بدر برده و از سوتدیر و جهالت ز نزل خان چپ چنم
زخمی سپاه قزلباشیه روی داده و از کبک خان با فر فرغونی بولایت اندخود و شیرخان مراجعت کرده و شاه بوسطه سوتدیر نزل خان
بیازمانگان و الشافی نفرمود و گرفتند کیلان و مامور شدن سپاه فتح قوچیان در رزم امیر و دواج سپاه سالار
در سینه بنصده و هشتاد و نه از خود کشته کردند و نقتنه زای در کیلان نیز نقتنه تازه برخواست جمال این مقال اینکه اندقلی سلطان حاکم کیلان
بوسطه گرمی هوایه بسلامت رفته بود جمعی از سپاهیان و لثام تو لایت بهم پیوسته سید حسن نامی را نسبت فرابت با جلد و خان احمد خان دادند
و بایالت کیلان برداشتند و میره و دواج نامی را اسپهبد و سفه سالار خوانده و با حشری بنوه بلاهجان آمده بر سر جماعتی از صفویان صفویه کرده
قلعه کو تو ال بودند تا حمله آمد و جنگ جدل شدند چون حصار را اسناری شمار داشت لاجرم بر آن قلعه مستولی شدند و انصوفیه را با زبان
و طفلان که در آن قلعه بودند بقتل آوردند پس بنجر بر سر کتاش ولد اندقلی سلطان بخت شدند و بد رفته ملازمتش را بدست آوردند و گشتند
امیر و ساسان از کسکه را جمعی عسکر بر زم دواج آمده چون عدد سپاه دواج بیست هزار رسیده بود ساسان لا علاج کرد و قری کرده هر سان رسیا
بدر رفت و این جناب عرض شهیر را بران رسید قوچی خلیفه مهر دار و فوجی قوچیان جلادت شعار و میر غیب یک ستم جلو و غول پر و نه کیلان
شدند همانا روزی در عرض راه و طبعی مقامات برتری سختی از شجاعت و دلاوری و دیرسان بود و یکصد و سی نفر از جوانان بکهادری کرده
پرخست امر با اتفاق قدم در آن ولایت نهادند آری با اتفاق جهان میتوان گرفت چون بگو که و کم کم میزلی لایجان در رسیدند کیلانیان
مستعد پرخاش از وصول قوچیان قزلباش آگاه شدند و اندیشه اینکه همه را اسپه بکنیم و این مغنی باعث خوف آیندگان و دیگر خود پنداشتند استقبال
آن فوج قبل و حرکت آمدند جوانان قزلباش تکیه بر حفظ خود کردند و بر قضیه قاطعه کم من شسته قلیله علت فتنه شیره باذن الله تعالی کمین نمود
دست بر شیره های قاطعه کرده حمله عساکر کیلانی و دیرم بکشتند و کوفی لای آن منازل را بخون کیلانیان آتش کردند و کیلانیان قوچان
و صفا صف در رسیدند و آتش مجاریه را اضطرام دادند جوانان شیردل و بنجر کسل باندیشه و کسل رزمی چنان با آن سپاه کردند که قصه ستم و
اسفندیا را از لوح خاطر در کار محو کردید و این آتش تیری بر میره و دواج سپه سالار کیلان رسیده و از سب و غلطیده نام زیاده و زکریا نفر از رسیا
کیلان در و شرق قتلان ثبت شد باقی تابشات سیاه و روی بر کرده بکشتند و قوچیان بلاهجان رفته بکشتند و ملازمتش را بوقتی آمدند که پاشا
اعدا شکسته و مجروح و قلعه لایجان درست مغشوش گشته بود و بیست هزار کیلانی و دیرم زباین و مزارق ریخته پیشها و جنگها را کجیده مراد خدمت حضرت
شاه طهاسب قصر و مطلقون شدند و الله تعالی سلطان حاکم سابق مغول گردید و پسر مهر خان اسنا جلواتا یک شایسته نژاده نامقلی میرزا در رکاب
شاه نژاده بایالت کیلان شتافتند و الله تعالی سلطان حاکم سابق کیلان با آنکه جمعی از ملازمین و اقربای و بقتل آمده بودند بلا حظه اینکه از غفلت و غرور
او این امر واقعه بود که بعضی از سختگیران لایجان کشته شده بودند و خطی مقصر گردید و از نظر پادشاه که مرشد کامل بود پاشا چنانکه صفویان صافی
اعتماد صفویه که در برابر بودند و راه بیارگاه شاه میزدند و دست رو بر سینه و میخا و دنا و نیز از غایت ارادت و صدفیت بجان خود زدند
با عیال خود کفحه مدت سه ماه برد بارگاه پادشاه مقصود و شرمسار و کمال مسکن و بخشای بی خورش و خواجه و پشوش شب و روز در زیر برف
بازان نشسته بود که مرشد کامل بصرایم آورد و گذر و کچشم لغات و عطوفت و روی نکرد اما مبارک رمضان درآمد جمعی از سادات و فضلا که کفوه
پادشاه میز نشین بر حال و دقت نمودند و حضرت شهیر را از اذ شفاعت توسط کردند که گناه بخشیده شود شاه طهاسب بجهت خاطر علما و سادات
که محترم بودند فرمود از گناه و گذشتیم و مخلص است که بجان خود و در روز یکم رمضان بکفوه شرفیاب شود و الله تعالی سلطان امیدوار سنج
خود رفته در روز یکم سعید با آداب صوفیگری بکفوه آمده زمین بوسید و شکر گفت و گفت و دعا خواند و دست میل میز با دست بخله با شکر شیره لافه
غلامان که زده یقین داشتند بشانان لادست بنشین استند چنین صوفیان رستان بودند بعد از صف و کستان بودند و ذکر و قواف
سلطانان سلیم خان و در شش شاه محمد و باز آمدن زروم و بعضی قایم غلبه سال چون سلطان سلیم خان ثانی سالی چندی
و کمالی بگذریدند از غایت و لوح بر شرب خمر و اومان درین امر کمر بستند و دی و در از انقباض روانه نمودی آخر الامر تاب شد و عیلت

جمید سلطان تکه تحریف قزلباش درآمد و برخان حاکم بهمان بوسطه خط دیاغ و اختلال عقل با رعایای آن ملک سوهلکو پشتر کرد چون صورت حال مالی همدان بحضرت پادشاه همدان علوم شد سلطان حسین تعلق گرفت و محمد بیگ لیدر جعفر ساجی بوزارت رسید و در خانات هشتاد و سه شاه طهماسب بملاحظه رفاه خلائق و اصلاح حال رعایا و عدم طمیسنان از روز را و مراکلیات و جزئیات امور ملک و سیاست و رعایا و معاملات دیوانی را بنفیس خویش رسیدگی و کفالت میفرمود که مباد از نشانزدگان یا وزرا و امرای مظلومی ظلمی رود و در روز عرض کبر یعنی یوم محشر پادشاه شایان از وی باز پرسید و در آن روز کز فعل پرسید و قول اولوالعزم را دل بفرزد زبول و بکوشه نشینان در ویش و صوفیان یا ضعیف کیش و علمای عقبی طلب و پیمان بی بد و برخان در بدر علی اختلاف مراتب رفت و رجعت و بد و شفقت میفرمود و با کرام و انعام و راتب و اوار و وظایف با استمرار هر یک خوشنود و خورسند میداشت و غالب شبها را بطاعت عبادت و تضرع و خشوع و رقت و سوز و زاری آورد و شکر انعامهای منع علی الاطلاق را لحظه فراموش نمیکرد و در آن خسته عهد و پسندیده روزگار بیکهستی در میزد و امن غنوده بود و در هیچ طرف و کنف آسایش آرام و آسایش از نهایت روم که نهایت مغرب است تا نهایت ترکستان و مشرق و تمام هندوستان تا غایت دریای چین چنان مامون و محصور بود که یک کس دو کس با خروارای زیر عبور کردند و کسی بدندانگرستی نرسیدی که گیتی چه سلطان مراد فیض روم در کمال استقلال و معمولیت بلاد بود و جلال الدین اکبر بن هلیون پادشاه باری در نهایت سیاست و عدالت و سیاست هندوستان آرام و آباد داشت و این نیز از حد و زمین داور و قدما الی کرهستان و عمان و بغداد و عین بادانی و آسودگی میبودند و درین حدود کار کیتی بحد کمال رسیده بود و دو و تنها بعین استقلال و کونینده سینه کشفه ملت کمال و در کنار از اجمال جهان کچی رسیده بکالی کجاکرنت کمال در ذکر واقعنا کر مرخصی صلت پادشاه ایران شاه طهماسب صفوی ما را اندر بارانه و اختلافات آن وان در اوایل صفیرین سال که تا سفر آنحال پادشاه پشمال شاه طهماسب بهادرخان صفوی الملو سوی بود آن شاه و الاجاه پهلوی بر بسته تا توانی نهاد و در آن ایام بچسوری و پیماری همچنان بسر انجام محام ملک دود و تقویت امور دین ملت مشغول میکرد و چون بوسطه مرود و هور و کرد و رشور و رعایا از راج ایران نقصانی پیدا شده بود شاه طهماسب اعیان و ارکان کل ممالک ایران را بچسور خواسته در باب شکستن بزای ناتمام عیار مشا ورتی میکود که قرار می شود ارباب تجارت را خساری نبود و در دوسه بدین امر پرداخت پس از تشخیص و تخصیص بخشی نموده خاطر شد و ازین دغدغه برآمد و بدرون ساری بمجاالت کوشید و جروح اسافل اعضا کس کرد مردم همچنان خاطر جمیع مامور جو میزد و چشمند و شاه را بدین درت تاب نشا و مع بذرا کمال صلابت ذات چنان رفتار می فرمود که کسی بحان قهرت بدان شاه پاک فطرت میفرستاد و چهارده صفر طبعیا حان ذوق سر سیمه میزند و زنان حرم بفکر سپران نشاندند و برتن بسایان کار خود پرده چشمند و در سلطان حیدر میرزا بموای خود پیغام کرد که ماه کا در تعیین شهر بار باید بود و جمعی که با اسمعیل میرزا میجو و در قلعه قفقعه سری داشتند در فکر انجام آن کار افتادند و چنانکه در ضمن حال اسمعیل میرزا اشعاری شد که مالی ایران دو فرقه بودند که خلاف و اتفاق بر طایفه در رسید و در آن زمان در ایران از لوس و یماق استمال و مشیر طایفه و طبقه پنودند چه دست کس از آن لوس صاحب طبل و علم بودند و یماق قاجار نیز که جماعتی شجاع و فایدا بود و مذاب صفویه و الوسل استا جلود و ولعیدی سلطان حیدر میرزا معا به و معا فقه داشتند و امرای چرا که خاصه شحال خان و رد ملو و قونلو و قونلو و انشایره و قرا با غلو و تکل و ترکمانه و جمعی با هم موافقه کرده طالب اسمعیل میرزا بودند اما حال ایشان زنان بطلب سلطان حیدر میرزا پیشند و از قول شاه و از بجرم خوانند که در صحن حاکم حاضر باشند و باعث قوت کار و کرد و مردم چنان دانند که شاه او را خوانده و ولعید کرده و او نیز بجرم درآمد و قرار شاه طهماسب چنان بود که هر روز طایفه جمعی پاسداری و دلخانه خارج و داخل و درون پرده مخصوصان شدند و اگر در روز نوبت و کوشیک این طبقه طبقه دیگر خوانستند و داخل شوند و ندانند الا که از شاه طهماسب حکمی صریح سپارند و درین ایام محارست حرم با طایفه دولخواه اسمعیل میرزا پیوده و دولخواهان سلطان حیدر را بی بدرگاه انداخته اند و بمضمون از ارا و اندیشای سبابه هرگاه کار بخلاف بود سلطان حیدر میرزا در حرم نماند و در نزد دولخواهان خود میرفت کار او بهتر بود و چون سلطان حیدر بمشاورت زنان نادان بجرم درآمد و حال شاه و الاجاه را دیگر کون دید و شش خاطر گشته بازماند و در آنجا بود و برین حاکم که با وی کمال خصومت و دشمنی داشت و تقویت حمایت اسمعیل میرزا را با وج شمهاری بر می افراشت از روی عظیم که در ذات مخفی بود اظهار کوسستی و خیر خواهی نسبت بسطان حیدر

اور اسطاعت یتبنت گفت و با وی ایمان غلط میان در آورد و از اسمعیل میرزا اظهار باس و نفرت نمود و سلطان حیدر رسا ده دل نیز با و رکود و در کمال
لحظه شب پادشاه ایران داعی حق را بیک جانب گفت طایر روح پر فروزش شایخا رسد و طوبی آشیان کیند و این واقع در پانزدهم شهر
صفر صد و هشتاد و چهار بود از نوادگان اوقات اینک پانزدهم شهر صفر تاریخ وفات واقع شده است لمؤلفه در پنج آن هشتاد و کابل است
که ایران زمین کر چون کاستان بفرنگ فرزانه جاماسب بود به پیکار مردانکشتاسب بود و فی الحقیقه شاد طهماسب پادشاهی عظیم
و بزرگوار بود و در پنج سال و در کمال شوکت و استقلال سلطنت فرود در شجاعت و سعید بود و چنانکه در مبادی پادشاهی ظاهر
از یک شش پانی که معادل دو سست هزار سوار بجزرسان درآمده بودند در یک شش و چندین بار سلطان سلیمان خان قیصر روم با شکری موفو
غرم ایران کرده از کمال حرم چنان با قیصر رزم کرده که بروی غلبه یافت بلکه در هر باری که سلطان روم بایران مدد فرستاد شکری شکری
و جمعی گرفتار شدند و شایان و شانزدهگان اطراف از روم و کرجهان و هندوستان و ترکستان بخدمت دی آمدند و متوسل بحضرت او
سند با همه لطاف و اعطاف تمام بطور آورده اسباب سلطنت وی یکانی رسید که کمتر از پادشاهان اسلامی بر آن حاصل بود و بعد از یک
مبارک میرزا مومنین علی یکصد و چهارده هزار سپاه علفه خوار از تربت و در ایران بهم پیوسته بودند و در جبا خان شاهی چندان اسلحه جمع
بود که محاسب هم از حصای آن عاجز آمدی زیرا که قریب و قرن هر ساله در اکثر بلاد ایران اسلحه آماده کرده تحویل جبا خان میگردید و در فراتخانه
از جنای محفل و طعنه فرنگ خرا که لاجق و کلایون دوزی و کلمهای بر شینه چندان بود که تا آن غایت هیچ سلطانی از سلطان عراق ندید
بودند و از ده هزار اسب و از ده هزار اسب بوقت رحلت در سر کار پادشاهی بود با همه در تعویذ شریعت غرور و در طریقت پضاد
قدرا و لطف جبا نظیر و مانند و علما و فضلا را تحترم داشتی و شخم بر دهمان در ارضی قلوب رعایا و بریا کاشتی و ایام شباب بنا بر
اقتضای جوانی بشرب با ده رغوانی آلودگی داشت و چنانکه در گذشت در هند و سی و نه که نه سال از جلوسش گذشته و پست سال بود
از صمیم قلب بی سببی آدم قنایب کردید و در آن باب خود این باغ فرموده بر آن یکجندی زمره و سوده شدیم یکجند با قوت ترا لوده شدیم آلود
کسی بود بهر رنگ که بود شستم بابت توبه آلوده شدیم علی ای حال ولادت او را در دژی همه هند و ده و از ده و جلوسش را در هند
سی و مدت عمر مبارکش را شصت و چهار سال و ششماه و پست و شش روز و مدت ملکش را پنجاه و پنج سال و کسری نگاشته اند و بار و می
مقدس ضوی و تذهیب کبند قدس را با بادی شهر طهران و عمارات بسیار قزوین از آثار او میداند و چون اسمعیل میرزا را اسفاک
قاسیه القلب دانسته بود و بوعیدی و ارضی بنود و بتقدیر ربانی و اذ داشت و در باب سلطان حیدر میرزا نیز وصیتی فرمود و بمضمون این
دو بیت عمل کرد که فرزانگان کشته اند قطعه فرزند نه ایست خدا را غرض مخور تو کبستی که به زنده پروری که مقبل است کج سعادت
برای اوست و در بر است پنج زیادت چه میری ذکر حال شاهزاده سلطان حیدر میرزا و جلوس خواستن و کشتن امر
مخالف و را شاهزاده سلطان حیدر میرزا که باید سلطنت و ولایت عمد و با شاره زنان نادان زمینان و دولتمدان خود بجرم
درآمده بود بجان اینکه دیر امتناعی و معارضی نیست و پری خان خواهرش که سابقا پادشاهان بوده اکنون از غنچه جوانی نایب و
بخدمت و طاعت وی رغبت آید که شمشیر مرصع پدر و الا که بر میان بسته و تاج خاص پادشاهی بر سر گذاشته از رخساره بدیو آنگاه آمد
قورچیان کشیک چار تفتی گفتند و در خوف و رجاء درگاه خاندان پادشاه یکانه را محکم کردند از سرداران و امر نیز قورچیان کشیک و دلخوا
پادشاهی که طالب اسمعیل میرزا بودند قدغن در استحکام دروازه و بستن ابواب راه ندادن و سلطان حیدر میرزا پیغامها رسید
سلطان حیدر میرزا چون دید که از امرای دولخواه کسی نیامد و باب امید مسدود است بجرم خانه مراجعت کرده پنجاهانی نامه سلطان مصطفی
که با وی مهربان بود نگاشته از گرفتاری و شغالی خود بوی اجبار کرد و نیز بصدور الدیر خان و ولایت معصوم یک صفوی که وکیل سابق
شاه و اتالیق شاهزاده بود نوشته را نمود و با حسین یک یوزباشی و سایر رفحان اظهار کرد که گفتند هنوز زشت است و جسد مرده
کامل بر زمین مانده خود که نوبت خدمت کشیک با و طبقه مؤفقان ماست میرویم و کار را تمام مینمایم اگر مارا راه دادند نفهم مطلوب اگر
در کشتا دند همه عالم بداند که خلاف نفاق از انظار یهودی داد اجتماع و هشتم میرویم و از جناب نیز بر و اندازیم و بعد از ظهور صبح قضیه
شب بر همه عالم چون آفتاب خشان لاج و واضح کردید تمام خلایق را و آنها و اسلحه با برتن راست کردند و فتنه خفته از خواب سربازان و اسباب

جلد ۱۰

ذکر ملک سلطان محمد میرزا شاهی

خود آمده و در آن ایام که بعد از این میام کرد که مخافت میران بلا شبیه بایه غزالی راست اولی آنکه اسمعیل میرزا از قهقهه چای و برنج و بعد از درود
دی بهر بخوی که اتفاق کنیم رفتار شود مع لقصه تا قریب بمیان روز از دو سو سخن مخالف میفت و سیامهای متضادی آمد و طایفه متکلمه متکلمه
از دو جانب باسلطه و استعداد غم و بار و تمام کار کرد و سلطان محمد میرزا و شاهی از آن چرخ و اتباع ایشان که با اسمعیل میرزا بودند از راه
میدان سب بدو لثانه نشاهی و آمدند و طایفه دیگر از راه درگاه شاه روان گشتند و سلطان ابراهیم میرزا چون بحد و خانه خود رسید بجا
رفته با سلطان جدیدان مرفت نکرد و این معنی باعث پندلی استاجلو و سی سلطان صمصافی میرزا که همراه بود و شایان که چنانکه معبر
باریک و زرد جام و غلغله و غوغا بسیار بود و در راه تقطیل روی می نمود و قویب بغروب نزدیک بدو لثانه رسیدند و شایان راه نداشتند و بیک
در پیوست چند تن گشته شدند و دروازه بگرفتند و از باز آمدند و در شکست شایان و فتنه گرم شد و یو آن خانه پادشاهی که سالها سجد کاه طیار
بود و جباه عاظم بر آن میو دهم سببان که فتنه شدند و یون بزم سروران میدان رزم چاکران آمد و تیر و تفنگ هر سو پیکر میدوخت و ناچ و تبر و نیز
میشکافت چون امری دیگر که اسمعیل بود و غلبه سلطان جدیدان دیدند بر جان خویش خالیف شدند و در هر خانه رفته و از آنجا اسبندش هزار
پنهان شدن خواهری نام دیو صلت شیطان فطرت و زرد میان زبان حرم نبود چاکران خواجگش و میدان مراد سوز بخت سلطان
جید را بگرفتند و آن جوانی و آغاز کارانی چرمی شنیج و پیکانی ثابت بکشد و کار از کار در گذشت و نمونه قیامت که بی آشکار گشت
ایامی حرم محترم که سالها چرمی ندیده بوده و بر کلاه شاه ایران که هنوز جسدش در جامه مستمر مانده و قنصل و نگهبانین یافته گرفتار شایان و
بودند و چون شاهزاده نوجوان را نیز بفرستاد و وفغان بکشیدند و متعجبانه بنگیند و فاجیه با شجودند و میبایکند و میبایکند و میبایکند و با مثال این
اسات سو کوری و زاری میگویند و تلو لفته یکی در کمرای سپهر بکود و ظلم بخت بخت بر پاچه بود شب و دوش آنکف شدن شاه پر در
شب رفت این جوان بر سر سرش را سیاه و شوش بکنانه بریدند و غلطید و خاک راه پلاسی سیه طوق کردن کنیم برین شاه و هزار
شیون کنیم همیشه با نوانی در هر خانه پادشاه و مادر شاهزاده بکنانه ما تمام فخر خاک بر سر می کشند و بر گردن شاه و فرزندش حلقه
شور قیامت برانگیختند و الحق بر افغان سلطنت و دو دمان مکرمت کاری صعب گذشت و شکلی سخت بدین مرا که خود را میرزا خوانده و
میدانند و قبل از پادشاه خود که مرشد کامل میخواندند مبارزت نمودند و بواب چرمی در هر خانه دی گشودند و بخت بست عقیدت شک
بد نظرت بودند بقاعده طریقت نیز ایشان مرشد شدند زیرا که نظم پادشاه سایه خدا باشد سایه با ذات استخا باشد تا ثمره شایان اعمال ایشان
چه باشد چنانکه در طی وقایع آینده برابر باش و اصحاب پیش مشهود خواهد بود و الا عاظم من ازب العادل لودود در میان قایع
حال امری محققه الای قریب باشیه و کفایت او دن شاهزاده اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه و پیاد شایان رسید
او و بشاه اسمعیل ثانی ملقب شدن دیگر و آنکه بر غایب و امری متفق بر سلطنت شاهزاده اسمعیل میرزا از کار خود فراغت یافتند
یعنی دل از غوغا پادشاهی سلطان جید را فرارغ کردند جمیع شاهزادگان و علمای عبد باق امرای پرتفاق بخرمخانه رفته جسد شریف شاه
طما سب باقانون شریعت غرق تفصیل و تکفین نموده برسم مانند در یون و لثانه که استند معلوم شد که در شب نزاع امراد حرم سرای تیر
چند جیب اتفاق بر شش شاه افاق رسیده بود و جسد سلطان جید میرزا که شرع شده بود بنظر ادرش سلطان سلیمان میرزا و امداد ز غایت
عداوت و قتالت قلب از بندگی گرا بجه که بر ازوی آن مقول ظلوم بسته بود و قائلین در انشب تیره ندیده بودند که بکنایند و بر بایند
برادر و الا که بکشاده بدوست و بازوی خود بر بست و طمیب بوفیر بر صدر الشریعه که با سلطان جید تقرری حاصل کرده بود بنظر سلیمان میرزا
آمد و احکم نقبلش رفت و دورا به باره کردند نگاه پروان آمد و فکر که فتن و سپردن امری مخالف افتاد و جمعی با و ردن اسمعیل میرزا فرستاد
و درین ایام انقلاب قدرت حکمرانی و نیابت سلطانی با بر پیکان خانم بود و او و نوایمی در حسی غلیظ متخلف جاری و مضی می نمود و بواسطه
این خیانت که در نظر او خدمت بود و سر از کبر فکلف خراشته داشت و عثمانی ایشان را دکان بزرگ نیز نمیکرد و بسیاری درین میانه تقاضا
حتی اشرار و فرین یکدیگر را تهمت میکشتند و خانها با غارت رفت و جانها سپا می شد و درین ایام سولای حسین اردوغدی خلیفه تکه که در کینان
بودند بقرون آمدند و معادلی که در از مننه سابقه فیا پس استاجلو و تکللو بود و عاده یافت و لثانه قلی سلطان استاجلو سلطان جید رمی بود و جنغلی
خلفا از او بخش داشت و خوایان جسته قلی از حاکم کرده بر سر خانه و فرشتگان از آن می پیشان چهل تن نمادند و تکللو هزار و یانصد کس بودند

بعد از مدتی قلی سلطان غلبه کرده او را پسران و منبایان و ارکانست و چهار نفر شدند مقتول و دوازده عورت و اطفال آنهارا بران کردند و باقی
 و او با شرف و زین نیز بدین بجهان بهر خانه ریخته بغار رسیدند صدر الدین خان و دلا معصوم یک که خود با مالقی سلطان حیدر مخصوص بود با متفقان
 و رخسانا محروس و محبوس را بماند و ولی خانها و اموال ایشان با الحاق بغارت و تاراج رفت طریقی که درری و سایر بلاد بودند با استاجلو
 و موافقان ایشان همین رفتار نمودند و چون خبری از آمدن اسمعیل میرزا رسید جمعی کمان کردند که با شاره سلطان حیدر یا بن خلیفه انصاری کاروا
 ساخته و زنده نمائند اما اسمعیل میرزا که نوزده سال نیم در تبعید محبوس بود بعد از وصول اخبار صحیح حصول مرده صریح و اجتماع عساکر و انضام
 بعد از مرده در حرکت کرده با استنکی و آرام منازل پیرید و فوج فوج اعوان و انصار در هر منزل بدو می رسید تا بار پهل آمده از آنجا بجمعی سلطان
 رفت سلطان بزرگ اسمعیل میرزا استقبال آمد اسمعیل میرزا او را در غوش کشید و بجای بنی عم برادر خواند و امین می بود پسر محمد خان استاجلو که
 بکام شاه بکمالان رفته بود اما اسمعیل میرزا در رسید و بسو بقی خدمت و معاویه با اسمعیل میرزا این الامر معروف و مورد التفات شد و اسمعیل
 میرزا را شاه هزاره اسمعیل بغرض دی خطاب کرد و الحاصل رویش شبانه سحر لاول بحالی ثروین رسید و بجهت تعیین ساعت لشکر درینا و در ظرف
 شامی شاهرزول کرد شاهزادگان تقش علیه و خلفا یعنی حنفی خلیفه و سایر امرا شرفیاب خدمت شدند حسین یک یوزباشی از اکابر سلطان
 حیدر که فرار کرده بود او را در کسوت شبانان گرفته بحضور آوردند و هر کس و دشمنی و تهدیدی بهمیکر و او را بقو حیان سپردند و روز دیگر باغ
 سعادت آباد رفته و مراجعت بجای حنفی خلفا کرده سلطان مصطفی میرزا که از برادران کرکته بود و کرکته در آنجا بحضور آوردند و آن جلوس یافت
 که از این برادران حسین یک یوزباشی را نیز گرفته پادشاه اسمعیل میرزا را برادر سلطان کنکرلو که در سلک استاجلو مشط بود و سپرده حبس المنیر
 مرجه را بقتل آورد و پیرخان خانم همچنین انصرافات در مورسیر کرد و بواسطه خدمت سابقه امید داشت که زیاده از زمان پدر معتبر گردد و اسمعیل
 کنایتا و نصیر بکار مردم پیمان کرد که در خلعت عورت و امورات ملکی لایق ناموس سلطنت مینت و جوع مردم بجزرات میر برده پادشاهی خلا
 اوست و مردم بی وفای او را مروتقت شدند و گاه آن که بمغاولا بکین مکرالتی لایا بل عقوبات معصین شسته انکیر تمثیل شود و خلفا حنفی
 که باعث قتل سلطان حیدر و دود و نحوه اسمعیل میرزا بود خود را شاه نشان میزد و کبری و سخنی زیاده از حد بطنوم می آورد و چنان و می نمود که اگر
 کفایت و کار دانی من نبود اسمعیل میرزا هرگز استخلاص نیافت و بدرجه علاءشاهی نرسید و آن یام که آمدن اسمعیل میرزا بطول انجامید
 بود بعضی کسان پسر داند که واکشته اند خلیفه مذکور فرموده بود که اگر چنین باشد سلطان محمد میرزا پادشاه خواهیم کرد همانا با اسمعیل میرزا رسید و بدو
 سخت ترین باریت بر سلاطین کرام او را چنان دانند که وجود سلطان بسته بوجود ایشان است و بطریق استغنا لازمست سلطان نمایند
 باقی سخن او این سخن حنفی خلیفه پیچیده که درین میان جناب مارت آب شده بود از کم خردی و کم طرفی خود اسمعیل میرزا میسفاک بی ارادت
 یتاک را بخود محتاج میزد و از مقام خلافت و مارت که منصب عظیم بود توقع و کالت نیابت داشت و بریز و کنایت بلکه تبصیر و حکایت طبع
 انعام بود و بخیر نیکی با وجود خصومت اسمعیل میرزا که فی حقیقه پادشاه بود و خلفا بکار حلفا قصد قتل خواجه فضل ترک که با وی سابقه خصومتی داشت
 کرد و میان اینکه و نیز سلطان حیدری بوده خانه و ائمه و املاک و ارضیات نموده حکم بقتلش کرده خواجنا چارخرا کرده بخانه آمد و متحصن و ملجئ شد
 اسمعیل میرزا خلیفه را از این امر عیبه منع کرد و وی زنده خاطر شد و استنجا بخرج داد با بجهل شاه اسمعیل با خلیفه بی عتقاد شد و در مقام کشته شدن
 برآمد اما چون منصب خلیفه تملکاتی داشت و آن منصب و قانون طریق صغویه نیابت سلطنت است و بعد از پادشاه که مرشد کامل خوانند کام
 خلیفه تملکاتی حکم سلطنت داشت و در قزوین ده هزار کس مطیع و مشا داشت لکن مرشد کامل شاه اسمعیل ثانی بدو پیغام کرد که منصب خلیفه
 تملکاتی را واکند از او بکالت حضرت منصوب شوی و بی پاسخ فرستاد که این امر خدمت که کرده ام چار منصب کالت فیدر بر خلافت نباشد جمیع
 برادر برین آسانست و از عهده برد خدمت تو اتم برآمد شاه اسمعیل زیاده بر شفت و روزیکه خلیفه خوانست بحضور مرشد کامل یعنی شاه اسمعیل ثانی
 رود اشک آسان در بار باغ شدند و گفتند که چرخانه شست اما شاه در نیانه قامت دارد و دشمنانه قزلباش است و تو در خدمت مرشد
 کامل نزد حکم و مقصدی و برادر بکاره باش از خطای تو بگذرد و بر سر رضا آید خلیفه تملکاتی از استماع این سخن جانور شوش شد و سپای سوزند
 از یک قطعه شمشیر و دو نخوتی که در کاخ دماغ داشت چو گرفته چار در برادر با طریق مردم کناه کار بجا که فروشت جمعی از امرای رلو
 و نظرو غیر مرفت و موافقت را در خدمت امیر لاهر خلیفه تملکاتی بشنیدگاه نماظر رسید و ازین موافقت بر میدند و بر امای خود شدند از درو

جلد ششم

ذکر سلطنت اسماعیل میرزا پهلوی

الصفحة

دولتخانه حکم شاهانه صادر شد که خلیفه بخانه خود رود و او را خواهم خواست و مدتی بخوابم که در غیبت و کمال اضطراب بخانه شده خاصه که شاه در
سلام عام از او شکایتی نموده که در طریقه صفویه کس حکم نمیشد کامل غل نخیزد از این جهت همه کفشد بستان زدن و کشتن و سوزن
شاه مقرر کرد که بایضا رسواری داشته بایضا خلیفه که دشمن صلیبی این خلیفه بود پادشاه و منقصب این بدو و ادو حقیقی مغول شده و عوم
روملو نزد او فرستاد حتی اینکه ملازانش ترک و کفشد و لو بود اقل مامور شد که او را روانه مشهد مقدس کند که تواریح آستان سعادت با سبها
حضرت امام حسن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السّلام و اهل بیت نباشد خلیفه این منصب در امور ملازمان خود مفید است حکم شاه و اسرار کرد
به معائن بر دزد در آنجا شال و شورشاهی بر دزد کرد و حکم پادشاهی دید جهان پیش از دیدن جهان ممنوع کردند و در زمانی آن همه عانت
بسمعیل میرزا حکم من اعانط لما قد سلط الله علیه جزای خود دیتا خون ناحق سلطان حیدر و سلطان حیدریان بنوز چه کند چون این دو
بسیاری خود رسید بر غیبتی که مایه یقظا آینه فقهایی نایم بود بامیدای شاخ و در شاخ و مثنای کاغ در کاغخ بخدمت شاه اسماعیل
اول در روز القای نیت تا ازین پس میمند امری که در کار سلطان حیدر دیری کرده بودند سر انجام کار خود استند فایض فایض
نوبت خود شد و در مقام ممالک محروسه چون بی القای خاطر شاه با استاجلو و سلطان حیدریان مشهور شده بود و منازعه
برخواست و قبحی بکشتن آمدند بجمه شاه قلی خان حاکم بر آتشکشته سرش انقروین فرستادند و کذا لک امیرخان ترخان حاکم خوار و سمنان
با جمعی شکر بری آمده و پیری یک قوجلو ترخان دار استاجلو حاکم ری را محاصره کرد پیری یک لک پیری بهقاد ساله بود اما در اکثر معار
انرا شجاعت و بطور آمده با امیرخان بیک استاد و آنچه از دلیری و دلاری این پیر سر کرده اند که مرقوم شود بعضی ریحان با عرق رو و محمل
چندان جنگ کرد که کسی با وی نماند و بسیاری بکشت و بعد از شغلی و غلبه پاه امیرخان بر فرزانام بر آمدن ریحان و ترکش بر گرفت بهر
دلیری زیاری و در و در اکثرش زیر تپتی شد از آن پس دشمنان فرزند دست بر قصه شمشیر و حمله کرد و چندان بزد و بکشت و مجروح
ساخت که شمشیر شکست بعد از آن با خنجر جنگ میکرد و تا خود مجروح و کشته شد و بدین رضاند که ترخان و اگر کشته بخنجر پادشاه ایران بزر
باشد مع بعضی جنان صلابت و محاسن شاه اسماعیل در قلوب ترک و تاجیک دور زد و کذا لک اشرار و کثافت ترکستان
و درم کسی با یاری اندیشه ایران نبود و سفر او را ز روم و روس و قندار و ترکستان و از بیکه بغیرت و تنیت وی آمدندی رقیق فتن امور
و احضار سفر و تعیین حکام کلام و توقف بکلاس علی شد و چون هنوز ساعت سه بود و متوقفتاد و با اینکه بلاد حکام داشت احدی را رای ظلم
تقدی و سرق نبود و امرای قزلباشان قدرت آن نماند که در ضلوت بایکد کبر حکم کنند و شاه بزرگان و ملازمه مستعد و منظر بلاک خوش
بودند امرای استاجلو بایکد یکرمه کرده و کلا مقصود به بار آمدند و در شب و در شبش و چون اجتماع داشتند سبب جلالت نظر
و شرب جلوه دادند و سبها بنا بر خود فرستاد و عوضه کردند که اگر امارت قصیر است عفو و اقل و الا توجه دولتی شود که از شرمساری برانیم
شاه اسماعیل تری که در شب جنگ بر خفا نماند آتش بود و در وحشی فرو شده بود و بزرگ استاجلو فرستاد گفت که شاد و عوی خلاص و وفوی
و از دست نیما نید پس این تیرا که مایه شب بکانب یونی که جسد مرشد کامل در آنجا بوده اند آتش اجواب دادند که اجامه و اواباش ایجا
کردند شاه فرما داد و قزلباشان و سیالان و نیمهای استاجلو اطباء بریده بر سر ایشان خراب کردند و اسباب خیمهای آنان بغارت برد
و ایشانرا بجانهای خویش و ایند بعد از روزی چند پیر و مخد خان را بخاند و گفت سلطان مصطفی میرزا بدوستی حیدر میرزا و سلیمان میرزا بخت
بی اعتباری خواهرش پریشان از من بایستد و من از ایشان این منم مصطفی پرورده استاجلوست و سلیمان پرورده شحال چکر خال
اوست خواهی بود مجوس نماید خواهی بد تربیت کرده شاه فرماید و دیگر روز هر دو را نیز دین و دایفه فرستاد بدانش که مقصود چیست برود
شاه ازاده و بکشت مقتول و دستا اندامه جبین مدفون شدند پس از یک روز و خبر و محمد و شحال بعد منالک و آورده و پرورد و بکشت
بدولتخانه فرستاد و ازین پس معتبرند دست جهان زمینان بسی بدو دارد بسی قتل عروسی یاد دارد و ذکر حال اسامی بعضی از
اولاد خاقان مغفوف صفوی شاه طهماسب نور الله مرقدہ اکبر و لا شاه طهماسب صفوی دل سلطان محمد لغت بخت
بنده است اما چون قوت با صره اش ضعیف بوده و از دور امر میند و دقت و تقرب بخواه بزرگ و بدیده و نه باین دو علت قزلباشان
رجوع میکردند و بر سر پیر بود و دل سلطان حسین میرزا که حکم شاه مرحوم درازند از حکومت میکرد و دیگر سلطان حمزه بزرگ و خدمت پدر

بشیر زنده بودیم عباس میرزا که در هرات و خراسان بماند بود و سبب نذر در مقام خود مرقوم خواهد شد و ویم اسمعیل میرزا که بشای رسید و مشی داشت از خود میرزاان ولد شاه نعمت الله سیم ولد شاه طهماسب سلیمان میرزا برادر پیرخانم بود که بواسطه صفات ذمیه در نظر قربان بغایت سخت بود چهارم سلطان حیدر میرزا که بقتل رسید و خری و دسانه داشت پنجم سلطان مصطفی میرزا ششم سلطان محمود میرزا که و قتل سلطان حیدر بسیار سعی بود و بدین مقسم اما قتل میرزا که سپرده شاه بعلی خلیفه ذوالقدر و مهر و در شاه طهماسب بود هشتم سلطان احمد میرزا که امیر صلحان الله بود و دهم سلطان علی میرزا که یوسف پیکار و اغلی قاچار حاکم گنجه و برزغ بمنصب تاپسکی و قیام مینمود و جمعی این شاهزادگان که مذکور و مسطور شد لا سلطان محمد خاند که بشیر از بود و عباس میرزا پسر او که در هرات بماند باقی حکم شاه اسمعیل ثانی کلاه در قزوین چکوس و ازینات خود مایوس بودند و علی قلی میرزا ولد سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا که حاکم قندار بود و دهم درین وقت و در قزوین بود و مقید گشت سلطان ابهریم پسر بهرام میرزا اگر چه بظاہر غنی داشت اما متصد و منتظر قتل خود بود و بدیع الزمان میرزا ی ولد بهرام میرزا در سیستان حاکم بود و سلطان حسین میرزا ی پسر زک بهرام میرزا در قندار حکومت میسکرد و مدبر پسر یکدیگر علی قلی میرزا داشت که در قندار بودند و ضمیمه داشت که در ذکر اسامی آنجا فایده نخواهد بود و بعضی در مقام خود مذکور شده و میشوند بیان حرکت و ان لغش شاه طهماسب انارند بر تان و امانت سپردن و در قندار مازاده حسین قزوین و جلوس شاه اسمعیل ثانی صفو چون یام جلوس شاه اسمعیل نزدیک شریف بردار که انقل کرده بغیر خویش محفه او را برد و شهنشاه امر اتفاق نموده از دولتیانه بر قندار مازاده حسین که در قزوین است حرکت دادند که بشیر تقدیر صوفی برده مدعول سازند و شاه اسمعیل فرامند که چنانکه رسم است فقر را اطعامی و علما را اگر کمی کنند خیمهای بزرگ خمری انصب کردند و مجلسی وسیع و عظیم بساختند و دوزده هزار ظروف و لوازمی در آن تفرشت اطعام خرد و می مقرر شد و هر یک از ارباب میری نامد محمول که در تفرشت قاعده و نظام مجلس رسانند و در وقت ترتیبش در میان دول و نفر از امر قریب باش که مرقی قلی سلطان پرناک و سلطان حسین شکو بودند و منازعتی و گرفت لشکری و دوسوی با شمشیری دوری میان مجلسین آغاز بهما هوی کردند و شاه اسمعیل با چار سوار شده از بهر سوی یکدیگر تیرزدان شدند و فروشت با بوقت تیراندازی و تیراندازی توسن تاز تاج شاه از شمشیر خاک پرتاب شد و درین باب بعضی نظیر کردند و خوب ندانند شاه نیز بدین واسطه شرمگین و در تاب شدیم از بعضی قلیخان که مامور بر قش خراسان و بر دوشش شمع را لران بود و بر چرخدین امر و عقده تعویق نشاد و لغش شاه همچنان تا آخر دوات شاه معمر در آنجا بماند و در روز چهارشنبه شب و مخیم جادی الاول که ساعتی قرین سعادت تعیین کرده بودند و دیوان چهل ستون جشن شایانه بنا کردند و شاه اسمعیل ثانی با فرید دینی و برزغیرزی و ضحک ضحاک کی جلوس کرد و از قتل سخاوت و کثرت قنات عالمیر از خود مایوس سخت شاهزادگان دلمه دهر پس از آن سادات و علمای فخره بحضور آمدند از آن پس علی خان ولد نوزخان از منی و سیمون خان ولد لارصاب کرجی که از الموت مد آورده و شاه رستم که هم از نجوسین بود سعادت حضور یافت بعد از ایشان امیری عالی شان و دوزلوانا قلم و اکابر سلیمان آمدند و همچنان نظام شاه و ابهریم خان ولی لارستان و میرزاخان ولی مازندران و فرستاده ولی عربستان و سفر و خنک میکشها و تحف و هدایای که از آغاز حرکت شاه از قفقاز الی الان معطل مانده بود بکنداریند و مورد الشافی و عتسان می نشاند و دیناری را با حدی نرسید با التمام بخانه عامه که در همین اندک مدت مملو شده بود بردند و بخازن سپردند چون امور بلا و تعطیل افتاده بود مقرر شد که نواب سلطان ابهریم میرزا با اتفاق و مدیخان شقاق و میرزا علی سلطان قاچار و میرزا لشکر الله وزیر دیوان علی نشسته فصول مهمات دهند و حکام بطغرای مردیوان شرف علی فرین ساخته بهمراه مار که جدا گانه بخته این کار معین بود برسانند و مهر دیوان شرف علی بجا بود و چون حضرت شاه اسمعیل ثانی با جمیع طلمهای ظاهری و پنهانی خود در اعدال سلاطین شمر و عنوان مناسبت و فرامین و احکام و ارقام بنوعی دل مرقوم میفرمودند و در شایخ خویش عادی تخاص میفرمودند و منصب وزارت و دوله را شرکت داد که بمباد و دیناری از میان رز یکی میرزا محمد و شریفی بود و دیگری شاه عنایت الله صفهانی اما معظلمات امور ملکیه و حکومت حکام هنوز متعویق تعیین داشت و درین ایام وفات سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حاکم قندار بود رسید و اعتبار سلطان ابهریم میرزا که پسر او بود با انجام انجامید و هم روز شاه در سلام میفرمود که خان احمد کیلانی و شاه برج خانزاد قلع قمع و عدا و ای و حکومت داده ایم باید خواست و اغایت سلطنت بهین سخن

جلد ششم در کشفای اسرار و لطایف احوال امیرالمؤمنین علیه السلام

بر رفت عجز آنکه مادر پسرش را که پدر بزرگوارش مطلق کرده بود و در حضرت عبدالمعظم می بسربرد و سالها بود که با میسر و پدر فرزند بجات خود دل خورسند داشت و بعد از یادشاهی بر اثر تنگی و کامکاری متوقع بود و زن دیدارند و جهنم را نکرد و پسرش نغمه نمود و اعصابش را تا پیاپی ضعیف و بیمار مرقده ماند و خود شاه اسمعیل ثانی رحلت یافت و از آنموقع که شرعا و عرفا و قبا بسیار داشت که همه مذموم بود و هنوز در تواریخ و دفاتر تنگوار پسرش سخنان مطور میکرد و نفوذ با اندمن قلوب القاصیه چون چندی گذشت از دوست و دشمن بر حذر شد و علت سوء الظن که از صفات و کمینها در نهادش ریش قوی کرد و بر کس امین نبود و در زیر قبا زره داشت و شکیبایی را مضبوط و بدل میکرد و غالباً با شهبازیم و اندیشه نمی غنود سپاهان شهباز و شاهزادگان مومنه و صغیره بکرم شاه اسمعیل ثانی بود و بعضی صادرات شهر و نصد و ششاد و بیخ جمعی از صوفیه که از بلاد و رومیه بهوای اردت سلسله علیه صغیره بایران آمده بودند و شاه اسمعیل از بغی کجایینی بدیشان پیرو داشت با کتساب و صنایع و صرفت میکند و رسیدن سعادت قزوین فیما بین انعطاف و کجاسته عبدلغنی استاجل و دروغه زراعی جزوا صوفیان خروج و هجوم کرده کجاسته دروغه را بر زنند و دروغه کجاسته و سنک گذشت به تیغ و جنگ رسید بهما هوای غوغا برخواست و فتنه شست و اما زاریان تماشاشدند و صوفیان تباهجم آمدند خبر شاه اسمعیل رسید چون از ابد کجای بخلفا با صوفیه نیز بی صفا بود و توبی فرمود و قبا شیه را حکم داد که مسلح حاضر شدند و سواره بران صوفیان پیاده حمله کردند و حق جوق و دستکته بر کس از جاکران مراریدند و قتل عام صوفیه رومیه مکرر دیدند چون سپاهیان از اقبل عام صوفیه سرگرم نبود و بی فطان و محارسان شاهزادگان از آرده نیز حکم قتل خاص داده و اول طایفه چاک که کجاسته سلطان برهم میرزا بنی عم و دامادش مامور بودند بحکم وی و آردند او را از حلیه جلیله اش جدا نموده فی القورطناب کجاسته افکنده چنه کردند و این شاهزاده جوانی بود با کمال با انواع فضایل آراسته و از اجناس رفایل پر استه خط نسخ تعلیق را بس نیکو نوشتی و مصوری بنزد و مانند بودی و در موسیقی و علم و ادب و در تصنیف و قول و نقل کمیند مولانا قاسم ملقب بفارابی بوده باشعرا بسیار نوس بودی و کاهی غزلی عاشقانه سرودی و جاهی تخلص نمودی و از جمله اشعار دوست یار اید بر سر دردم رفتن چایی دیده کجاستی اگر طاقت دیدن داری و حلیه اش را تم وی و در میان ببرد و یوم محمد حسین میرزا برزاده اش که جوان هفده ساله بود هنوز پسر خط زرتیرشاکوش او را میل کشیدند و او از کثرت الم و وجع آرام نیک گرفت شاه اسمعیل را بر وی دل سوخت و بدی ارامی وی ارضی نبود راحت و پرا فرماد که اقبلش بر وجهشند و از آلام زارش ساختند سیم سلطان محمود میرزا بود که در وقت چنه کردند و پسرش شد و هنگام اقبلش بهوش آمده را خبر دادند مجدداً حکم اقبلش شد هم مجدداً قزوین فرزندش که کودک وضع کیماله معصوم بود و مقتول ساختند چهارم اما مقلی میرزا پنجم سلطان احمد میرزا امیدان آورده شهید کردند بدیغ از زمان میرزا ولد بهرام میرزا که در سیستان بود با پسرش که کودک بهرام نام بکرم شاه میر غلام بکشد شد سلطان مقلی میرزا که در کجاسته بود بخواب و پسر و در زند و وترجم کرده از خوش و در گذشت و کجاسته کجاسته مجمل درین روز از نسل شاه اسمعیل مغفور و شاه طهاسب مبرور بناحق بازده شاهزاده مقتول و کجاسته شدند و یکم از دولت کسین صوفیه پکنه که دروغه بدیشان جانی میراند مقتول آمدند و بفکر سلطان محمد برادر بزرگ خود و قبا کجاسته او یکد و پسرش و یک کسین از نسل صغیره نمازده بودی عجب که خود فرزند شاه و کونداشت که تصور و کجاسته ولایت عهد این ظلمها را و در جهان با تقاض سلسله صغیره مایل بود و کراحوال سلطان حسن میرزا بن سلطان محمد میرزای خدابنده که از مازندران مغلوب باز آمده بود و بکرم شاه اسمعیل اول در رمی مقتول نمود و مخفی نماد که مازندران مملکتی است مشهور و کوی که در آنجا است مازنا منند لند و ولایتی و بلادی که در اطراف آن کوه است از مازندران خوانند و کجاسته نیکه اغلب حربه اهل آنجا بر بوده و هست بهرستان موسوم و طبرستان معرب است و انولایت مشتمل است بر قبضات عظیمه و بلاد قریه که یکم بر دای خور زبسته است و از سمتی بر تندر که ولایت نور کجاسته و توابع آنست و از سمتی بهرستان و کرکان پخته است لند طبرستان از جهت بلوک دانسته اند و در قیام الامام ملوک مازندران از اولاد کیان بوده اند و رفتی که اسکندر ملوک طویف و از این قرار داد مازندران از پسکی از اولاد ملوک فرس که گذشت و او و اولادش در دست سال در آنجا حکومت کردند پس از او ارشیر با کجاسته از انطایفه اشعرا که در کجاسته نامی و او که هم از اولاد ملوک عجم بود و او و اولادش در دست و شصت و پنجاه حکومت نمودند چون قباد بن فرید و شاه عجم شد حکومت آنجا را بر پسر بزرگ خود کیوس و او کیوس و اولاد جغتو را بر انداخت و خود نیز بعد از هفت سال اقبل سید

انوشیروان حکومت نذر از بابا و لاد سو خرا و دینج از آرمنا صد و ده سال حکومت روزه مجمل بعد از آن چهل بن چهلان شاه که بجا و باره ملقب است
حاکم شد و اولاد او جمعی حکومت کردند بعد از آنها بسا دت زیدیه رسید بعد ملوک جبال مشغول شدند بعد ملوک دزیدیه رسید و جمعی بودند بعد از
آنها بسا دت عربیه رسید پس ملوک روزافرونیه رسید و اولاد ایشان حکومت داشتند و در سال نصد و سی و دو میرشاهی بن عبد الکرم حاکم
بود اما محمد که از طایفه روزافرون بود و او پسر آن کرد و او بخیرت شاه طهماسب صفوی آمده دوباره حاکم شد چون بداند رسید مظفر که
آدم آقا محمد روزافرون میرشاهی را قتل آورد و بعد از او میر عبد الله پسر زاده میر عبد الکرم بجای آقا محمد حاکم باز نذران شد و آقا محمد مرد و او متصرف
و چون خوزیر و سفاک بود شاه طهماسب و از مغول فرمود و سلطان مراد خان بن میرشاهی حکم شاه طهماسب علی باز نذران شد و میر عبد الله
در قلعه و لاد مجوس ساخت و جمعی بدعوی وراثت خون میر عبد الله گشتند و میر مراد حاکم با الاستقلال شد بعد از فوت سلطان مراد خان شاه
طهماسب صفوی حکومت نصف نذران میرزا خان ولد میر مراد داد و وصف میکرد که آقا محمد روزافرون بود و از او شراعی یافت شاه طهماسب
بامیرزاده سلطان حسن میرزا ولد نواب سلطان محمد میرزای خدابنده القاتل فرستاد و او باز نذران رفت و میر مراد که از طایفه شهر بد بود
و بعضی و کیا است و سیاست شهنشاه نموده و کالت و نیابت سلطان حسن میرزا پسر شاه طهماسب مشغول بود و ملازمان شاهزاده چاکر که در
متمنی بودند که خود دخیل و کفیل و امور معاملات و محاکمات آن ولایت باشند و پسران سید مظفر که و عید ریاست بهشت با سیرک بود و طایفه دیو
معاند بودند سلطان حسن میرزای حکم شاه طهماسب قتل میرک یونق در دود دیو ساران باز نذران ازین امر برخیزد و از او بر میدند و چون میر غریز
خان بن میر عبد الله خان خورشید در جبال کلاخ سلطان محمد بن شاه طهماسب بود و خالوی حقیقی سلطان حسن میرزا محمود میشد شاه طهماسب
بمضمون بیابان لدول لعمون چنان دانست که قتل میرک تحریک اغوی میر غریز خان خالوی امیرزاده حاکم بوده علی الغفله کسی فرستاد
مجموع نوشتهجات میرزا گرفته آوردند و مطالعه شد نوشته میر غریز خان در آئینان بنظر رسید بنا بر تسلیه خاطر و ابلق قلوب دیوان باز نذران
ملازمان قدیمی میرزا از اضراف فرستادند و میر غریز خان را در مقید با صطخر فارس فرستادند و میرزا بلا لایت و مونساه و مدراء حکومتی میکرد
درین مین قضیه ریزه شاه طهماسب وی داد و سلطنت بشاه اسمعیل ثانی رسید چون مادر شاه اسمعیل و سلطان محمد یکی بود سلطان حسن میرزا بامید
اینکه عم حقیقی او باشد و شاه را بر لانت و امور و در جمیعها و غرما خواهد شد و چون عم مذکور را اکنون فرزندی ذکور نیست بلا شبیه و در بجای فرزند
ترست خواهد کرد و بکنجومت دیوان دوله باز نذران چرا باید شاعت کرد و نیابت سلطنت و کالت پادشاه بطریق اولی و اولی است بی حکم شاهی
باین امید بای نامشاهی جناب الدن داشت در غیبه نذران دیوان دوله وراثت میرک دیو دیو ساروغا و غرور آورده ترو دهر بدست از حاکم کرد
سجانه سرکاری میرزای حاکم برادرزاده شاه اسمعیل ثانی ریختند و دو برادر و پسر سید مظفر که دخیل و خون میرک دیو بود و نذران نجاری و در
بقصاص میرک قتل رسانیدند و هر چه تمام نسبت بخد مت حضرت حاکم بظهور آمد بعد از غلبه دیو ساران سید مظفر نیز خزه و ناخواه با آنها
مواظقت کرده نسبت این امر را بایشان داده بفرهنگ امیرزای حاکم باغی شدند و نیزه الصوره از نذران پسران آمده روانه خدمت جناب
عم کامیاب شدند و بطهران رسید شاه اسمعیل در مقام بلاکت وی بود ولی بملاحظه بودن برادر و متروخ و سلطان محمد میرزا در فارس و فرزند
دیگر در غرسان و اتفاق امری و ذوالقدر و استا جلوبا ایشان را تعجیل و تقویم در این لحظی متوجه بهرسان بود و مترصد وقت پیرو و در
جواب خریضه می فرمایند که چون والده ام در قم میباشد و عمارت پیتمیه آمدن و راجع بهم دید و بطلب و امیری خواهم فرستاد
شما هم در طهران متوقف باشید و هنگام احضار والده با او روانه قزوین شوید بچاره سلطان حسن میرزا فرموده شد و ولکرده و ناچار در
طهران متوقف و تکلیف با بود و روزگار در سر انجام کار و متوجه و مشغول کی انجام رسد شاه اسمعیل ثانی قطع نظر از فسادت قتلشون
المزاج بوده که هر روز کسی را غول و نصب میکرد میرزا شکر الله را غول نمود و میرزا سلیمان را زارت داد و از طایفه کاکو میستان ولد محمد خان قتل
الدین علی که خاله زاده و بود و بر توفانی رسانیده ایاالتی بدو و مولا حسن بکلو را که درستان فرستاد علی قلیخان شامی و پسر را و را بکلو
بر لانت و مشاب بنویش منفر کرد و نقضی قلیخان پسر را که حکومت شده و ایاالت کبج که با یوسف خلیفه زیاده علی بود به سیر سلطان قاجار عمر
وی و کذا شد و یوسف خلیفه که جید و میرزانی بود بکشت شاه و از فرقه غول کرده کجور باا مقلی سلطان قاجار داده کرمان را بمحمد سلطان
افشار نقویض کرد و فارس را بولیخان قلیانچی اغلی گذاشت درین ایام کی از جواری شاه اسمعیل سپری آورد و از شاه شجاع نام کرد و بولیخان حاکم

جلد ششم

ذکر حالات شاه اسماعیل ثانیه

الصفحة
سروند

فارس سپرده که بخارس برده ولایت آل مظفر را و فتح کرد و شاه شجاع ثانی شود و درین ایام در مجلس ذکر شمسیتی میرفت و شاه پنهانی میفرمود که دلالت بریل لطیف بل سنت و جماعت داشت و علما و مدرین باب گفتگو با غنیمت و دینار میزدند و میزدند و میزدند که همانا از اولاد میر سید شریف صاحب بود از طرف بل سنت حمایت میفرموده و مجمل فیما بین امرا و عیان نقاری تازه وقوع یافت و در خدمت شاه یکدیگر میترسیدند و درین اثنا از غرض شاه عرض کرد که امیرخان و اردو غدی خلیفه بهم ملوافت نموده میگویند اگر شاه مارک مذنب حقه شیعی اشی عثری نماید شاه از انبسان برداشته سلطان حسن میرزا که درری است پادشاهی میرزا شاهی اسماعیل امیرخان را خواسته با وی شادی نموده گفت که شما عقیده مردم خراسان بمن فاسد نمایند امیرخان جواب داد که چرا ما عقاید مردم را نسبت بشاه فاسد نمایم میرزا محمد شریفی پده از روی کار بر گرفته و شاه را بدنام کرده بعد از کلمات شاه فرمود که اردو غدی خلیفه را گرفته بخیر کس کند و با میرخان و مسیحان گفت اگر خیالی در تقویت سلطان حسن میرزا دارید مرا از غده و فراغت بپسند و اکنون جمعی برود و کار را در انجام رسانند که کوشه تعلیمی تر تحمان و چهل و چهار نفر قوری حضور بقتل سلطان حسن میرزا مامور شدند که هر سبت و دو نفر کسر طیارا گرفته بمشاکت و رانجه نمایند شاه هزاره بعد از ورود و قریان مشوش شده در خانه را بر بسته با تیر کمان پیام برآید که مدافعه نمایند کوشه تعلیمی قرانی بدست گرفته سگون یا در کرد که حکم شاه بطلب حضور شما آمده ایم که بحضور پادشاهی برویم شما را با و کرده از نام برآید با ایشان ملاقات نموده یکبار یا بخله بر سر او ریخته و بدو درآویخته و او را در کفنه الطناب قمر از پای در آورده و سلطان حسن میرزا صاحب طبع بوده این باغی از اوست رباعی رویت که زیاده لاله میر وید از او از تاب شراب لاله میر وید از او دستی که پاله زرد تو گرفت که خاک شود پاله میر وید از او و بعد از قتل و آسوده خاطر شدند و بقرون مراجعت کردند شاه در همان روز غازی پیک ذوالقدر را مامور بشیر از فرمود که بحضور رود و نائب سلطان محمد میرزا را در کبر خود را که در شیراز بود گرفته مقید و مجبور از اندام حکم مجدد در باب و وفز نشین در رسد و در باب عباس میرزا و لاله سلطان محمد میرزا که در هرات بود نیز حکمی نگاشت که او را بشهادت رسانند و مقدر نشاند چنانکه مرقوم خواهد شد در میان واقعات و ان واقعات سال نصد و هشتاد و شش و انجام روزگار پادشاهی شاه اسماعیل ثانی بقدری ربانی و مایه است آسمانی شاه اسماعیل ثانی مقرر فرمود که عوام شیعه که در ام المومنین عیاض صید قطع نمیزند ممنوع شوند و خلفای ملته را بکنوینچه که علمای اثنی عشریه بشیادی و سالوسی پدر امر فریفتند اما من فرمایم بقیع را بخوابم خود و حکم فرمود که رسم تیری تیرسان موقوف کرد و میرزا محمد شریفی که مردی فاضل بوده و کاهبی در مسجد موعظی میفرموده و درویشان تبرائی و سایر نفیوم در تیری شکایت کرد قویان تقرر شدند که در مجالس و عطا حاضر باشند بل تبرایه تبرین سزا دهند و سپس کردند و میر سید علی خلیل تبرادی که در طریقه شیع غلوی تمام داشتند از شرفیابی حضور ممنوع آمدند و حکم پادشاهی صادر شد که کتب ایشان را در حجره نماده و در آنرا مقفل ساختند و او را از خانه بیرون نمودند و خانه او را برزول گرفتند و بدیکری دادند و مبلغی اندر صلحای بل اسلام کردند و مشروط بر اینکه مدت عمرش را بشمار و العرف قدح وین نکرده باشند جمعی از اهل قزوین دعای انجالت شدند و میر محمد شریفی در صدق بلین دعوی تصدیق کردند و با لاله طایفه دادند و در مجالس عالی نشا اسماعیل ثانی مذکور شد شتر خوند و نوشستن در مسجد القود حرام است و در دیوار مسجد قزوین ملاوا اشارات نشانده است میرزا زین العابدین کاشی محتسب اینجا بسته فرمود که مساجد را و دشوار کنوین بر جدار و در و بر محوکن وی سحر رفته همه پاک کرد حتی اینکه بعضی اشارات و مناقب حضرت علی اسطالبت نگاشته بودند محتسب کاشی با نام حضرت امیر المومنین همه را محو پاک کرد و چون در سکه دانی نام حضرت رسول و زوج بتول را بر یکطرف و سکه و سکه بود قدح غنیمت بود که موقوف از اردو زخوف علوم و خواص تری دیداشده فریاد و کلامین بت را بر یکطرف سکه سکه بر نگارند بیت ز مشرق تا مغرب کرام است علی آل و اقامت است و در سوی دیگر نام شاه اسماعیل عادل منقوش شد و درین سال خیریت مال حکم کرد که قضای قلیخان حاکم مشهد مقدس وانه شود و نفس شاه طهماسب بهمراه و سیصد قوری حنین آمدند که منزل بمنزل بنوبت آنجا زده و در شنبه و علی قلیخان شاملو که حاکم هرات شده بود در خدمت انصاریافت که تا ارض قدس با شاق جنازه شاه باشند از آنجا بهرات رود و بعد از ورود عباس میرزا و لاله سلطان محمد میرزا را ملاک نماید و بشیر از تیرگی فرستاده که سلطان محمد و حمزه میرزا را بکنند و چون ولی سلطان حاکم جدید فارس برسد بقتل و آرد و بر این لایحه هم بود که جزو فرزند صغیرش شاه شجاع حدی زاد و لاله صفویه در عالم موجود و فاعدا و سلطنت ایران تا قیام قیامت در منزل مستدام باشد غافل ملکای سقی مع الکف و لا یسقی مع الظلم و در بحر متنی و طولی استغرق بود و زمان اجل بوی قر که شسته بزبان

جلد ۸ ذکر جلوس شاه سلطان محمد صفوی و صفینا

و وقوع اینوقت امرای بزرگ ایران ترک اتفاق و بایکدیگر اتفاق کردند و سوری شکرک بغار سر بر نهان شدند که نواب شاهزاده سلطان محمد بن شاه جهان
سلطنت فرود دهد و در آن حرکت بسوی دار السلطنه قزوین ترغیب کند و خود از خیانت خود نومید بود چون بر اتفاق امر او در اطلاع یافت
از خارش غم عراق کرده منافقان را لشکر داد و منافقان را با لشکر سلطان حمزه میرزا روی بفرستاد و سلطان حمزه بامالت اصفهان
بماند و ازین جناب مرستت ارمغانس میرزا نیز در هرات از تشویشش است و ابالی ایران از آن شهیدار سلف خوزیر سنگدل خلفاطی
فراغت یافتند و در محاصره ای مان غنود و خان احمد خان کیلانی و شاه رخ بیگانی اعلان کرد که در اصطخر محبوس و از زندگانی مایوس
بودند بیک سلطان محمد صفی فتنه در رکاب نصرت تاب بدار السلطنه شناسید چون موکب فیروزی که کوکب شاه سلطان محمد کجالی قزوین رسید
تمام امر و وزیر او عاظم بکاب بوسی پوش شدند صدر الدین صفوی و سید یک کمونه جمعی که مقید بودند مطلق شدند پرنیام که هنوز از اوقات
در امور استیستنه نبوده و در آغاز این دولت نیز تصرفات و تحکیمات مستقلا نمیفرومود چون باستان قتل برادر که رسید التفاتی چند
ندید و بواسطه مشقه انگریزهای سابقه و خوزیریهای لاحق و از رجوع در امور حرم ممنوع و از منصب عزت مفلوج شد و در تنهایی خان کچرن
که حامی و معوی و معوی بود و با هم حکومت بشکلی مامور کردند و در عرض راه بیک شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب ورامقوتل میرزا صدق افشار
حسب الامر سر او را در مار شهر بار آورده بایقانی لقب شد شاه در پیش بنه سیم دی که یازده ماه ارسال انصد و شش ماه و پنج گذشت بود
و در قزوین کردید پرنیام خانم دیوسرست هرین سیرت بیک شاه سلطان محمد سلیمان فطرت در دست خلیل خان افشار پلاک شد و ده هزار تومان
در ازای این خدمت بوی انعام رفت و کودکی کیسایه شاه اسمعیل که پدرش بران طفلان بمسایان افغان کردی راه عدم سپرد و بموضعون حکامتین
مقتول آمد و چنانکه کنون ضمیر پدرش بود بیک حکومت فارس اقتدار بقایه نسل صفویه بختم یافت ولی سلطان قلی بیگی اعلان که با تا بکی
شاه شجاع ندکد مامور بود بدست و اولقدردان شیراز دزد و بجزای خود رسید و میرزا سلمان رکن السلطنه و عثمان ولد و شد و میرزا شمس الدین
محمد کرانی که مروی فاضل عاقل بود بصدرت دیوان علمی مقرر گردید و مالک محروسه بامرای عظام قزلباشیه تقسیم یافت و کبرس بول
مخصوص شتافت ایران مصلوب با پاچکان رفت و میختران شقایق بچرخ سعد و قراغ خرامید و لیخان تخلص بدین وقت کرمان بولیان افشار
داده شد که سوسیه و غوریان بابو لغی خان شالمو سپرده آمد که بکلیه بیکجلی خان افشار تعلق گرفت و قزوین بسنجان چین شالمو موقوف شد
فارس بامرای دوی لاقدر از دافدر و پسران حاجید و علی بدلیعاس هر ایری بیلدی و هر سرداری بر جدی چنانکه بر سر دوت
سلطان است تعیین یافتند و خان احمد خان کیلانی که با شاه اسمعیل معاهده داشت و ستخلص نکردید و از موعید عرقوبی وی حقیقتی ندید شتاب
مهمابر و لقب اخوت یافت و بیک حکومت کیلان شتافت و در دل خود با شاه اسمعیل محرم بمیکاف نظم میرید پرنیام زمین سرچشمانی
چرا که و عده نو کردی و بوجا آورد شاه صبتیه نوابس میرزا بعدیشان ولد او را صاحب کرجی که در قلمه الموت مجوس بود داده و بامالت
شکی خرمساده سمیو خان رمنی که بکرم تقیدان بود بشرف اسلام شرف یافت بسبب عاقبت محمود سلطان محمود خان لقب کشته
لقب اخوت یافت و بیلاد موروئی خود شتافت مع الحقه کرجی خوبایه و مقدر بمناب صبتاسب حیثا و تقدار حاصل کرد و در و
بجاری و دیاری آوردند جمله نواب مرتضی ممالک اسلام مرغیاش الدین سیند سادات شهور میران که بکج سادات ایران بود
سیور غلات و طلاکات محبت داریانی شد و صبتیه شاه اسمعیل که صفیه سلطان نام داشت و همشیره زاده وی بود بیک نسبت بشاه خلیل
پسروی دادند و یکی از صبیای خان مغفور شاه طهماسب با کبر اولاد او که شاهی نغمه الله بود و عقد بستند و ازین حکم سیادت بعد از
اخوت ستعد کشت و شاه سلطان محمد دلا شاه اسمعیل که همی نداشت دست سخاوت بیدل و کرم و سرف و صرف نیار و درم کرش
غالب امرای عظام را که بولایات می فرستادند و خرج و معوضه یکد و ساد بدیشان حواله میدادند چنانکه بامیر خان که میری بود وی ش
بهشتران تومان از خزین پادشاهی انعام و کرام رفت و چند و قخانه بلوس کس ملو از خلایع و کسوات علی بودی و در اوایل این مجلس کرامت مانوس
ماند کبرس که دعوی حق ملازمت کردی و امری در مخرج من زر از خزین سلطانی بر دی برای دست بل حقوق را خواسته و مانوخته
نملات و جویز و انعام و راتب از خزین دیاجا بمنزله و دل شدی و پرن و فاتر بجهصول اندک عثوه و رشوه بروات لمشی نگاشته دی و بوضو
انها کمال جد و جدی معمول داشتندی قزلباشیه کیتی ابکام و سکه دولت را بنام خود دیدند و بخود دیگری سر بر او زدند و زیاده جوی غلو کردند

تاسدای سیدینو شکسته و کندای متین شو کشته گشت و با طرف ممالک محروسه آوازه رفت که امرای ایران و عاظم قزلباش در فکر استخلا
و استکمالش متفرق و بی پیوسته توأم ملت و دوام دولت را راعی نیستند و با نظام امور سلطنت سماعی بلند اسلاطین اطراف و سلاطین
اکتاف انقضای سلسله صفوی تصویر و تحیق درین ضمن نقضین کردند که شاه اسمعیل ثانی دوازدهمین و دوازدهم برآورده و بقایار احمدی نکرده شایه
ضعیف البصر و شاهی جفیف اثر بدست کرده اند و صلحت وقت را بخت برآورده ملک ایران را بخشند و خورند و در مراغه خود را بی همی چمند
و چند تخت سلاطین و زبکیه قصد خراسان کردند و انجام مالی و مینه هوای آذربایجان و شروان نمودند چنانکه در ضمن قایع سال عروض را
ارباب الباب کمال خواهند شد و موقوفه زمانه و دشمنها باز کرد و بنورزم و خوزیری آغاز کرد و اگر گرم شد کار شمشیر زهره برآمدگی قیصر
در میان آمدن جلال خان و ولد محمد خان و زبک بجز خراسان و در محاربه مرضی قلیخان پرنایک حاکم مشهد مقدس
مقتول شدن جلال خان و ولد محمد خان و زبک که بعد از فوت ابوالفتح محمد خان برادرش سلاطین خوززم و اورنگ بو فور سپاه و
و کچ امتیاز و احصا من تمام داشت چون بسبع و نوزده رسید بود که شاه اسمعیل ثانی تمام اولاد صفویه را مقتول کرده و لاشری از خود اولاد
نمانده و در این ایام خود نیزه عالم دیگر کشته تیغ عرصه خراسان را بسیار سهل و آسان نموده از طوایف ترکمانیه هزار سبکات و خیز و نوا
و کراچ و خال و خرس و زبکیه فقرات و نفیق سپاهی ساخته کار را مستعد کار فرهم کرده روی بسوی مرو و سواد و سواد
آورده غارت گران بشده مقدس صنوی رسید چون مرای خراسان از وی هر سان بودند چنانکه وی مقابله نمودند جلال خان در کمال
جلال اطراف مشهد را بغیر کرده بجانب نیم و با خرمه ساحت آن دیار را نیز بکار و بکراج پاک برودند اولاد داشت که از راه خرس و طرین
بخوارزم معاودت کند مرضی قلیخان ترکمان پرنایک حاکم مشهد مقدس که دیر بی بود قتال و میری سفایک وجود قتل اعوان و انصار عیوم
حضور و سامان شک بجز و داشت که جلال را بهوس ملک ستانی و در شریعت و بغارت و قایل بلا آورده مشغول وصول شکر امرای اطراف
خراسان نماند و با معبودی از جنود که آمده داشتند از شهر مشهد مقدس بدرآمده و بنال وی گرفته چون بجای جام رسید بعضی از مردم
اتحاد و نیز بوی پیوسته شدند چنانکه در سه هزار سوار اجتماع یافتند جلال خان در عیش آباد از آمدن مرضی قلیخان و سپاه قزلباشیه ایران
خبر یافت غمان از تنگاب با کشید و مصمم معاودت ایاب گشت زمره از تالیقان و پیر مردان مجرب که رزم قزلباش دیده بودند و جبارت
آلقوم دلیز شنیده گفتند که چون بایست که بجای بنوده ایم و غارت و سیر و نهیب تمام نموده ایم و صلحت در منازعه و محاربه نیست اسرای خود را
بولایت برسانیم و باز گردیم نسب است مباد چشم زخمی روی نماید که موجب مذمت و ملامت آید جلال خان فرط غرور و جلال عتسنا
باین قول نکرده توقف نموده مستعد کارزار بوده پرنایک چون کرکان جالاک در رسید و فی القوم صف بر کشید و از بسیاری پنا
اندیشه کرده همراهم از انبغ و طفول قوی ساخته که تیت چوسا لا ریشایه باشد بچنگ شرسد سپاه از دلاور و نهنگ غیو طبل و فای هر چه
بلند گردانیدن گرفت و تو سنان صحرای کفاره رنگ بجام خای شیشه برآورده و بکبار رسولان و جباران و زبکیه و ترکمانیه حمله کردند شمشیر
و ریکه گیرند و لفظم و خیشن تیغ الماسگون شده و برباران آن ابرخون زبکان پولاد و بر عقاب سبک گشت رختان رخ افتاد
سنا نهای نیزه بگردانند و ستاره پالوده کفتی چون آرزو از آغاز زوال تا غروب فیمابین دو سپاه کینه خواه آتش چکار مشغول
شبا بهنگام از یکدیگر جدا شده طلایه برگرد خود نموده حتی از کوشش پارسیدند و سیطره که هر دو لشکر طالب فرار بودند و از محاربه دویم
روزیهم می نمودند جلال از زبات قدم رجال قزلباشیه در عجب بود و از توقف مذمت داشت قزلباشیه نیز بر مرضی قلیخان طمان
میکردند که صلاح ما در جنگ نیست و خان پرنایک هر گاه راد کمال صبوری و شکوه دل جمید و روز دیگر نیز میبای کار شدند و بر سنا
سوار جلال خان صفوف برار گشته سحر سلطان و ولد علی سلطان و زبک در طرف میسبه سپاه خود و نور محمد خان و ولد ابوالفتح خان را در
میدو جای داده خود در نهایت صلابت و مهاجرت و قتل جامی گرفت و از جانبین باز کارزار را می یافت و شور و کار چون شونده آشکر
بتافت حملات طرفین متواتر شد و ضباب سفک با متقاطر مرضی قلیخان غلبه نصیر سارزت میکرد و جلال خان نیز از نو بر روی موهن خسته
مجا رب ت مبادرت نمود و در هنگام بجان داده جنگ که در یکدیگر ریخته بودند مذمت بکاف رخی است با جلال خان دچار گردیده نیزه که
دروست داشت بر بپلوی وی گذشت از قوت راکب مرکب جلال تاب جدل نیارده و بطعنه مرجع و از دست بکاف از فرازی بی بدین

قرلباشان و هشتاد خان خوارزم و غلطید چند تن از ترکمان و طایفه چکنی ایران چون برق بر سر آتش حشد و از دست است یکد بر بوده زنده
 بخصوص خان پرنایک مرتضی قلچان آورند و در میان هشتاد جلوه و ترک در گرفتند وی مخالعه و محاصره و حکم مرتضی قلچان بر سرش از تن بریده بجا که
 ملاک افکند و دو صحنه صحنه بود و بعد خوشتر کرد و بقیه عساکر از یکدیگر دور کرد و در جنگ پیاده و سواره آنچه لغا و سوار شدند با کرده جان بدر بردند
 راه خوارزم بر گرفتند مرتضی قلچان پرنایک اسرار و غنیمت بشهر غنیمت کرده و به جلال خان و ترک با احترام و دین بدر بار پادشاه بعد یک سال که در
 الطاف لغام پادشاه شد و در خراسان استقلال تمام حاصل کرد و علی قلچان شاه ملوک بکسی هرات و ولایت بنابرده عباس میرزا را از این جبار
 آمده و فیما بین ایشان بجار نظام برنگردید و تا آخر الامور بمجادله رسید چنانکه در تمام خود مذکور خواهد کرد و قریب فتنه سیستان و محاربه
 ملک محمود و سیستانی با جعفر سلطان افشار حاکم آن سامان از جمله مخالفتی که بعد از مرگ شاه اسمعیل ثانی از حکام روی د
 قضیه ملک محمود و سیستانی است بدین اجمال بیان میشود و لایزال که سابقا بدین زمان مرز و لید بر مرزین شاه اسمعیل غازی ماضی در
 شاه طهماسب بک حکومت آن ولایات مغرور و متوهم بود و تیمور خان استاجلو مله او به نیابت شاه بنابرده و سیستان حکومت میرزا و چون بدین
 مذکور حکم شاه اسمعیل ثانی بقتل آمد تیمور خان و سیستان با مذامالی سیستان از او برکنند و تیمور خان را نذر خواستند چون آن بلاد از قریب سیستان
 استرادیافت اهل سیستان از زرادلوک صفاری آل لیث سلطانی خواستند و درگاه ملک محمود نامی که از آن سلسله بود بر جوع برار شدند و مداری
 با دولت صفویه می نمود و چون شاه اسمعیل ثانی بتقدیر ربانی در گذشت با اشارت امرای شاه سلطان محمد جعفر سلطان افشار را بایالت آن دیار
 از خبر آمدن اهل سیستان از خلافتی در ایالت آن ولایت روی و بعضی بکسی که ای حکم آن بلاد متخصش شدند و بعضی با استقبال آمدند و سلطان مذکور
 با ایالتی آن بلاد بطریق مداری رفتار پیشه گرفت از ملوک آنجا ملک غیاث الدین محمود و از امیران میرزا علی با سلطان موافقتی کردند و در شهر نزدیکی
 بودند پادشاه در گذشت و ملک غیاث الدین محمود با جمل موعود سیستان بلکه بکسی برادر و کرد و فرزندان و متعلقان وی مقرر شده ببلوکا
 خود در سیستانی سیستان بنای سرکشی را آشکارا و محکم ساختند و بموافقت ملک محمود سابق الذکر اطراف شهر را حشد جعفر سلطان افشار
 با عبا و سلطان حاکم کریم رت که بمعاونت می مامور بود و هزار سوار و سوار مسلح قریب آن که حاضر داشتند بر داشتند برای تادیب و ستودن
 از شهر بیرون شدند و از ایالتی سیستان که مطیع سلطان بودند قریب هزار کس با وی موافقت نمودند ملوک و امرای سیستان نیز بقصد جنگ
 با حشری ابنوه از کس بپرسیدند که شته بمقابل آمدند و در کنار رود میرزا فیما بین سیستانیان و قریب ایشهر زمی کران در پیوسته شد جعفر سلطان
 افشار بجهت عدم تمکین و قریب سپیدی و سرداری نمیدانست بهر ساعی اسباب انداخته بجان میرفت و درین میان تیری بر اسب و رسید و فی الغیر
 در غلطید سرش را بریدند و قریب ایشهر منهدم و مغلوب شدند چون ملک محمود با خلاق محمود متعلق بودند پاسبان قریب ایشهر از شهر سیستانیان
 محافظت کرده حضرت رجعت داد و خود و شهر رفت بر ستیالت و حکمرانی جالس شد و استقلال یافت و بصیت جلالت و نبالت و در اقطار
 کبسته می شند و مثلاً که دیدن خان حسان و کرم که بتدو و جماعتی از مبطبه بر کرد و جمیع و از نمونداغاش قطع آمدند و باب طمع و شته جوی چنانکه بپرسید
 و خوی لغوم است ملوک اغوی کردند که ملوک سلسله علیه خارنه و آل یعقوب و دیگر باره ملوک موردی خود مالک شدند چنانکه سیستان قانع
 شد پای بهت را باید رفع ساخت و بملکت سیستانی پرداخت که قیمة از علی قدر بهت ابعضی علقای عاقبت اندیش صداقت کیش و برآمد و
 و معاودت با دولت صفوت آیت صفویه تحریص ترغیب همیکند و طغیان ویرانغ بودند از غایت تحریف و تحذیر باب عزم بمواسات با این
 دولت میل کرد کس فرستاد و عذر بلوی عام خواست و خدمت خود را بکنا به جلوه کرد و بموسط محمد خان ترکمان که سابقا انا لقی بدین زمان
 و اخراج کران کریم و دولت سلطان محمد پادشاه عذر بودی و مشورالت و کفالت ملک سیستان صد دریافت و وی ازین بمنزله البال کرد
 تا آن حال و در ضمن قضایای نینه مرقوم کرد و در درو طغیان کرد و مخالفت جنود روم و آمدن بیلا و ایران و اختلال حال بعضی
 آذربایجان چون حکام و اعمال حدود و شور و حرارت و زبایجان و روم مذنبین بین و ذالک بودند و در وقت بافتضای زمان مایه
 می شدند در این اوقات که کار سلطنت ایران را ضعف حال پادشاه و قوت انا و اختلاف امیران خالی از اعتدال و مملو از اختلال بود بعضی
 مفسدان که از خاصه غازی بک غازی قرن و اولاد شاه قلی بیلان بلید نشاط از عفار اختلاط لبر کردند بر خلاف سابق که با شاه اسمعیل
 ثانی اظهار بندگی و جانفشانی می نمودند درین اوان بجانف یاروان روانگ شدند و پاشایان روم را بتجیر مرز و بوم آذربایجان و غنیمت دادند

جلد ہفتم

[illegible]

الصفحة
روضة

با آنکه صلحی میان ایران و روم بنحیض سلطان سلیمان خان مرحوم بشیرایه مصالحه صیرجه نسلا بعد صل و اصلا بعد صلح قوم و بایان مخلفه مخوم بود و همانا سلطان
مراوخان خواندگار از قزاق و از جد بزرگوار قدسی انما من رو داشت و مری سرحدات فاصله روم و ایران از بخلاف عهد و تصرفات در حدود
اشارت نمود و قبل از آنکه امیرخان چکر یکی از بایجان با ما مورین آنحد و دو سامان از جانب شاه ایران به تبریز رسند عساکر طغیان با اثر کرد
و ارام با غلبه حشمت تمام علی الغله بر سر حشمتی سلطان خوشنود و محمود و سلطان روم که در شوق قلع و ارمی و سلما و خوی حکومت داشتند
آمدند سپاه قزلباش طغیان بصلح و بدین عیلتین از نقض عهد و نقض میثاق خبر یافتند و طریق حرم و حبس را رعایت ننمودند بناگاه از
وصول عساکر کرد و ارام استحضار یافتند و چار بنابر مدافعه و ممانعت بخدا بدفاع و فرار درآمدند اگر ارجحیه کرده بعد از عید و همان و سونگند ایما
بر ایشان غلبه کردند و چون خانه کوچ سپهر امرا را ایران بود عصبانیت بر سر بست بقولین عریض در حضور زنان مردانه کوشیدند
و شربت شهادت و لیلان نوشیدند بعد از قتل و سینه و اگر با دست زن و سپاه و اخذ اموال اطفال ایشان دست تظاول از استیمن
نقدی برادر و رند و رند آنچیز کردند و قزاق قلع و کوکر حلق تصرف کردند و درین ایام امیرخان چکر یکی از بایجان با امرای قزلباش
و قزلباش پانزده هزار سوار بتلافی و تکافی پرداخته اجناد اکر و بعضی قلاع را تحکیم کرده بکشتند و برخی بدست توکل و توکل مردان تحصیل یافتند
و از بخت بد چون الکای مذکور بجایوب نهب منسوب گشته و ذوق سپاه رکاب علف و جمال و دو نایاب بود امیرخان توقف از آنجا
شوالسته باز گشته به تبریز آمد و اکثر رعایا و برایای خوی و سلما و رومی از خدمات سپاه اکر و دور می را و طغان مالوفه جلا جسد و برخی
که بتدریج جوع کردند مطیع مخالفان غالب شدند پاشای رزته الروم همشهر اکر کس را ن شدند فصل ششما بشور و کل دفع و رفع قزاقان
سلطان با پر لور و دیگر رومیان با شش قهر خیم متعلقه بقزاقان بر جوشند و نیزان چکار و کار زار بر فرود خند قزاقان سلطان مردم
خود را دل قوی کرده جمع آورده بمدافعه و ممانعت و شغلات و حملات و قوداقت رومی صعب در گرفت و جنگ سخت پیوسته شد
و لیران یک با و کرد و کوشیدند و چون سیلاب و نوحها بخند رسانا بشانه مرغان شمشیر بلبلش از غوغا و مثل و مشابه بود و تجاره و خواره آن
مهر کار زان عمل رخشان بدخشان خبر میداد و حق قزاقان روی قزاقان رسید و در روز روشن بر دیده رومیان سپاه ساخت چون بسیاری از جنگها
درشت شمشیر و کشت معارضان بنیت شدند و راه معاودت سپرد و ولی از کثرت برف معدودی از رف در راه ماند و قوم قزاقان بر
سفید را چون سرخ آن کرده کلگون ساختند و همانا یاد از اینجا کس از سپاه قزاقان سلطان در آن محاربه مقتول نیامده بود و از آنسوی پیش از
پانصد هزار قبض و سار آمد پس از یک روی نیز و شور و کل با قامت و ثبات پیاده و حرکت بر سکون کردند و چون جوارخا لغایران
روم به جمع ساکنین آنروز بوم رسید و روی که بجهت از لغت این دولت تنعم بودند و پیوسته بیکجایوب فرو برده بتقریب ترغیب اشرار طایفه
پای زدن کلیم شاعت پیرون و دست از استیمناعت بد آورده بتاحات ناپرد چشمند چنانکه طایفه اکر و دگری که بدم با دولت صفیه
بیایند و بگری میگزینند و غالباً بجدات شایسته تقدیم داشته و دعد و دسل و زو میانه دو آب و فرخ و عین راحت و فراغ ساکن بودند
امیر و یک سردار خود را امیر و خان نام دند و جمعی کثیر سجد و مرغانده و بلخی و سید قزاق و راکه خیول خاصه سلطان صفوی مرحوم بود و ده
هزار مرکب صحرانما داری نژاد داشت بر اند و الاقلیل همه را با مکن میساکن خود رسانند و میان عصبیان مالی شش و آن
مصطفی پاشا از جانب سلطان امرا و خان خواندگار بکایان و بایجان سا با قدا در ضمن تسخیر شیر و آن شارقی که بران میرزا
نامی خود را از اخلا و شیر و آن شایسان شمردی و پس از اختلال حال جلا و دغستان در فساد و درین سال بوبکر میرزا نامی و ولد و سه هزار کز
از کرده لکیزه و قزاق و ک فرایم کرده لوی شروانشاهی بر فراخت ولی چون استقراری و استقامتی نداشت جمعی با سلا بسول فرستاد
سکه اتحاد و مهربان را در دولت روم و میان عدوت با ملت قزلباش استمداد سپاهی کرد و سلطان امرا و خان تیغی اعیان برادران
با مصطفی پاشا وزیر عظم مشاوره کرد و چون سلطان امرا و خان ضخم کجه بود و شغلت اسفار و شکار بکارت و دیند و از آنجا که در دولت عیلتها
سلطانی که بلدی نکشید و چیزی بر روم نمیفرماید معتبر بود و از اختلال احوال امرا را یان تنه شده بملک حظار ارتفاع نام از مصالحه و نایچه
آبی عظام چشم پوشیده مصطفی پاشا را که امیری محمل و جهور و متهور بود و موثر تسخیر شیر و آن و ایران و تمامات و بایجان بلکه تخلیص کل
ایران سرحد مصطفی پاشا بقولی با صند هزار و بقولی با صند و هشتاد هزار کجری از ایشایان و بطارقه و استعدادی شایان و ولایقه

الصفحة
روضة

غم کار کرد و بجز کز آن تامل نبرد و دولت کزای از دل و با توخان از نژاد بجوی خان بین جنگی خان که خود کینه هراخته تا مدت و باغی سرای
 با توخان که شری است بدست حقیق و دشته و خود حکمران گریستان بود و با سلطان مراد خان مودت داشت نیز شاری رفت که بکار آمد
 از راه دست خور بولایت بشروان و آید لشکر غارتگر جان خرد تا با طبع غارت و میدارست ازین دست سرور شدند چون بن خجاست
 آثار در در است سلطان فردین بسج شاه سلطان محمد بن شاه طما سب صفوی رسید مرا هم بر آمدند و هر یک در چاره این کار را می زدند اما از
 مقرر شد که بجهت تمام حجت رسیله حضرت سلطان مراد خان خوانکار روم نمی بر تو عدم موحدت و ضوابط مودت قدیم و قومیه مرقوم و استغفا
 از اسباب نقض عهد و جلالت و جبارت حکام سرحدات و لغو شود پایه پاسخ آید ما بر نگاشتند بوضوح لی یک است با جوار توابع محمد خان
 مرسل داشتند چون و بر سرحدات روم رسید حکام سرحدات و بر موقوف فرموده اند فایده اسلام قبول ممنوع کردند اما مصطفی پاشای نیکو قلب
 بلای پاشا از ارض روم بولایت قارص که میان تچو رسعد و ریشه الروم و نفعت آمد و ضمن صلح سابق بکلی از زیر طایع آن بوده که بعضی
 که در میان ایران و روم قریب شده اند بچ طرف معمولی از دنیا آفریدن حال بود و در این وقت مصطفی پاشا سخت حکم بهای آنها کرده و حجاز
 کو توال حارستق ساختند و بسیاری کشته بولایت خند از اعمال بلاد کج رشت که متعلق بمنجه جرخان و اما و سمیونشان که بجی و داخل تپ سید
 ایران بود و از طاعت سربازان زنده قلعه خود را استحکام فرموده و بر دهمیو خان که بود دلایا شاکبک صولاً اقلعه بجا و مشغول و ضرب کتولها
 آهین از تو بهای آتشین لرزه دینان حصار و حصار یان در افکند و جوار قهر و کسر انکشت و حارث نیگری و در افکند کفاده بجان
 ولایت سمیو خان و آمد محمد خان است با جوار بکلر سکی تچو رسعد و حقیقت مر لایا پاشا و ناخی را کما شاه مجرمان حرم پادشاهی اخبار نمود و نا
 شاه سلطان محمد کجی نهاد در که میرخان و محمد خان و امقلی خان بکلر سکی قرا باغ شکو آید با کجا ترا جمع آورده و مافاق بدافعت استند و در آن
 مصطفی وقت اقتضا که محاربا شدند و مجدداً مجلس کشش و شوری مشتعل شدند و امرا شاه و وزیرانش شدند و گفتند و برخاستند که چون محمد
 روم مغرب فیض افغان بدین افعال نکرده و ادیان ایران تیز زد و دشمنان را سلطان حمزه را موبایان خدمت شود و بسیار عراق و فارس و کمان
 مشهور و فرمان صادر شد که حاضر شوند و مرا نیز از این قرار اطلاع دادند اما محمد خان در وقتی که پاشا تیف فرافص میرد اذیت با میرخان و اما مقلی خان
 نکاشت که چون عبور عساکر و دینار تچو رسعد بود و اگر با یحیی و در آید و ملا وقت افغنی و زیم بصواب قربت با مقلی خان مضائقه کرد
 و با لشکر قرا باغ بد و پوست و لی میرخان بنا بر خف و متی که فیما بین کمان است با جوار بوده اعتدالی بدین امر لغز نموده و آن دو میر و امیر کشتش
 لخمی با شطرا بکلر سکی تیز بودند شری بطور پیوسته با مقلی خان و محمد خان چون شنیدند که دلایا شاکبک حستان متوجه است بغیر و دست و خرق
 فرمودند دلایا شاکبک چون از قرب جوار لشکر قرا باغ شش متخضر شدند زفات استکبار و استظهار بر هر وزی پاشا نیز ایاده تیز و رومی و کرد و بمقتلای
 جیش قزیم طیش روم مامور میکرد و اسوده خاطر بکار خود میرد حجت مقصدین که در نیز اتفاق امری قرا باغ شاکبک با شاکبک طاشان داشت بودند تومی
 نینمود و در نهایت استکبار و اطمینان بود میان محاربه امری قرا باغ و ایروان و تچو رسعد با مصطفی پاشا و منتهزم شدن
 امری قزیم با کمان در آن یام که سپاه قرا باغ شاکبک وجود داشت فاق و کثرت نفاق بغیر و دست و با عسکر و میله شها از فرصت با شطرا پز
 یک کانه قرا و لان ایشان بیکدیگر رسید و مقدمه به جهاد حضرت میرد قرا باغ شاکبک در حلال ایشان از ایشان برداشتند و بهیبت مخالف قرا و لان
 مردم بهیبت عنان از محاربه باز کشیده منتهزم شدند چون خبر منتهزم جمعیت مخالف بقول مرا رسید لشکر قبول نیز به محاربه رجت و آمدند قریب دو
 هزار کس که غالباً اگر در سرحد بودند بطریق سنا بآن تان و خاک بوار غنودند بعضی سربازان بعضی را دست بستند و هر کس از غارتان
 قرا باغ کسیر که در رسید بملاحظ پیش و پس از دنبال نیز بکمان تری اذیت چون مرا پاشا این روم از جهاد قرا باغ و ولادت رومیه طایع
 آمدند قزیمی تشنه شدند اما مصطفی پاشا از غایت عجب تکبر و کمال از نهایت خرم و تدبیر تر لرزی در دنیا و قار خوشی را نداده چند سردار را
 با دست هزار سوار مامور بکسر و دمی کرده و سپاه رومیه ز صغیر تا شافج فوج و دسته دسته و بهیبت تیپ پروان آمد به محاربه قرا باغ شاکبک
 چون چشم ایشان بر قرا باغ شاکبک تیره و نیز کس غنا آنها بسک و با کمان کرده بر سر قرا باغ شاکبک شاکبک قرا باغ شاکبک که دوشه فرخ
 امری خود بتاحش پیش آمد بودند و هر کس ایشان مشهور و ضعیف نش بود و مشغول جنبش میکرد و سوار سیر میزد و سرداری محاربه شدند
 عساکر قزیمی قلیس منتهزم و بودای ملاک منتهزم شدند و میانه اسبان را نفس اسوده طبع متعاقب قرا باغ شاکبک را آمدند قرا باغ شاکبک امری خود را

فکنند و جان به برود و بسیاری نیز دست رویه میروند و قتل شدند و سوار شکیسته قراول بقول امر رسیده صفات آن نیز پاشیده عثمان به جسد
فرار کردند و غلبه اول مغلوب شدند و مقتول شدند و این اولین فتوری بود که از عدم موافقت امر روی نمود و پانزده هزار سوار
خواستند که با صید بزرگ یکه یازده برابر می کنند و این بجانانی بود که گفته اند هفت هزار بر سپاهی خود بیشتر که بگذشت بیشتر و موضوعی گشتند
که در آن ایام لشکر بلاد و زیبا بجان پناه هزار زیاده بود و اندک اجتماع میسر کردند و سلاطین که در جستان نیز در شان ملحق میشدند بدین سهولت مصطفی پاشا
ایشان را حیرت و بران و لیر نشاند و بجز این سنان چله پاشا بر قلعه خفته بعد از سه روز معشوق کرد و آن قلعه شکو و ذوق داشت و بخت
الکای همیو بجان که در وقت محمی بجان در الکای خوشش توقف نموده ایام قلجیان و عسکر قراغ جدا کرده بمنزل خود منازل شدند و همنام
بجان متوسلین دولت ایران را یافتند و بجان و الکای و سلاطین که در جستان نیز یکدیگر اتفاق داشتند و الکای و سلاطین که در وقت موافقت
پذیرفته همیو بجان بکوهستان و جبال شام و پناه برد و در هنگام فرصت بدستوری خوردند و لای پاشا را طمبیسنان افزوده رضایتی که جستان
در گذشته اقله غلیس سید که چه قاعه است و حکم بود و در آن بولسلف اتفاق باراد خود همیو را میدادند و داشت قلعه را و داشت آن نیز
رومیه آمد و در قلعه کوری نیز امر را مضبوط کرده قلعه را بجان رسان سپرده روانه نیروان شدند و همیو بجان که در جستان که حاکم شکی
بود تا بمقاومت نایب و پناه ورده شکی را گذاشته فرار کرده آن نیز تصرف سپاه پاشا درآمد و نیروان در رسید کام و عثمان و لکیر افساد
کنند و در شان حاکم نیروان نیز قلعه را به صلحت ندیده و نیروان را خالی کرده بکوالی رود کرده و پناه و لای پاشا عثمان پاشا را بکلر یکی نیروان کرد
قلعه را و کوه و شامی و اکرش را مستحکم ساخته مر حجت کرده بود که بر میرزا و لای پاشا که آمدن سپاه و در روی مستعدی شده بود کار خود
معوق دیده و حرکت خوشش را دم کرده پاشا او را دل خوشش کرد که عریضه بخیر است حضرت سلطان اهلطین می بخایم که فرمان حکومت
توصا و رسیده پاشا را اما مقتضی آن و همیو بجان را یکدیگر پیوسته و بکیران پیش پس سپاهیان و بشارت غرق و دو لب رومیه را غارت میکرد
اما بوسطه بسیاری سپاه دوم را بر شان سکارا معلوم نبود امیرخان بکلر یکی تیر نیز اما مقتضی آن موافقت کرده و در هنگام فرصت از رویان
میکشند و یکشنبه و در کنار رودخانه قبری از اعمال که در جستان بغوی از رویه که پنجه را کس بودند و تحصیل آن وقت میرشند باز خوردند
بزار کس از اتفاقا قتل شد و جمعی زنده بدست قریب اشیاء درآمدند و یکبار یکدیگر و چار شدند و در هزار کس از سپاه قریب اشیاء قتل و لای پاشا
در میفران به تیر از آمد و مصطفی شالاه خاندکار روم مقتضی المرام و شاد کام بارض روم رسید و غم قسلاق و قصد تراق نمود و طی از سرچ راه سفور
پاسو و در آن ایام که این امورات اتفاق می افتاد و سپاه فارس عراق با سلجوق و براق جمیع آمدند و در رکاب شاهنشاه سلطان حمزه میرزا
رویه تیر و از زیبا بجان شدند و مهد علیا و لای شاهنزه که زنی سیده و علقه بود و همزه و فرزند پاشا شدند و رعایت جلال و استقلال حرکت نمود
در چرم میایخ و اوقات نیروان و در جستان و تصرف عساکر رومیه در آن و یار جستان اما بعضی شاهنزه زاده رسید و ریات خروزی اما
بجان قراغ و لای پاشا آمد و بعد از زور و بار و پهل و رو و بخت و یار ت قیو و مرقد اجداد تبیل رفته از آنجا عازم قراغ شدند و در
شاهنزه و از آنجا بغیر اما مستقیم جیام و مرادات کردند و میرزا سلمان وزیر و عساکر آن بغیر امتداد نیروان
روان شدند و چون خبر و در شاهنزه سلطان حمزه میرزا بقرایغ سمیع ارشاد حاکم سابق شیروان شد بخاطرش رسید که بباد اخالی
کردن قلعه شامی بی منازعتی و محاربتی موردیرا در سکارا شاهنزه و ملای آزاد شد و قصد محاصره نیروان کرده بالکیر خاش جوی و طوطا
روملو از آب گذشته بجان شیروان رفت و بجا صر عثمان پاشا و دخت و غصه بر او شک کرد و دست جدا اندکی غیر و در کار که در اوج
کنند و زکار میان آمدن عادل کرامی بجان سپاه تا نا ریشروان و کشته شدن ارشاد و شکست قریب اشیاء و بقتل و لای پاشا
ایشان سابقا اشارتی رفت که بکیم سلطان مزافخان خداوند کار و روم قرار بود که محمد کرامی بجان پاشا شاه تا از دست خراب بر شیروان
آمد محمد کرامی بجان عادل کرامی و عسکری کرامی برادران خود را با سپاهی کران و جنودی پلایان از راه دین باب لالوب بجمایت رومیه و غار
بلاد و زیبا بجان روانه کرد و عثمان پاشا از قرب حصول سپاه تا خبر داری و در روز موعود و در آن جنود از شهر روانه و در برابر
ایرستان نیز در کمال جهادت بجایه اشتغال است که بنا که کوه و در دوش از سپاه تا مار ملکوت غازیان قریب اشیاء از بکار
ماهی و اردر شبکه اضطراب مضطر ابطه پدید آمدند بعضی از مصالح در آن دیدند که جنگ گیر کرده خود را با منی و کمینی برسانند با بکار

و تمام این غیب بدیده و مغفرا برید عادل کرامی در پیش صف چون بختیان ست بلب کف برآورده و بغیر و غریب معرکه جنگ کرم همیشه
 و خود نیز بکاران سرانی و دلیران صفاری بر قزلباشیه حمله و سوارای زولیران جزار ایران که در ابا خلیفه و لشکر و لشکر کشیدند مانند شعله
 اسب سرخ جنگ خود را بخت با نیزه شتر به سنان عادل کرامی در آوخت و لشکر کشیدند و در آوخت و لشکر کشیدند و در آوخت و لشکر کشیدند
 سپاه تاتار را از خشتاک و از کنگه چون کوی از زمین بجاک سواران قزلباشیه بر روی کشتند و زد و دست و بر لبند و کرم بر مرکب نشسته
 سپاه تاتاری را در روز شنبان و از کفر شاری سپاه در روی بغیر و بخاند سعادت کرامی و عسکری کرامی تیره رای با لکیزه و شیر و ایندیه نیز میانه
 و به پیشهای آن بلاد شتابان به جان بدر بردند و فطاریای اشران با ماری کران که تاتاریه از اردوی ارسلخان غارت کرده بی آوردند و به
 که بودی تصرف تاتار بدست عساکر را در و افشا چون غلبت لکان آنها مقتول بودند سپاه قزلباشیه حکم و ارشت و تملک و آن تصرف نمودند و
 آنجا بکرد و قلع شامخی می توانی و ترافعی و آمده بحاصره و حصار بزم و اصرار نمودند عثمان پاشا چون آنسج عمر رسید و معادن داشت شباهنگام
 از قلعه کرکچه و بسوی دینکد داشت دلیران ایران ظفر و نض و شیر و از مشق نمود و جمعی بقا بقب عثمان مامور کردند و سواران تا نواحی شارب
 بنا حشد و سپاه و تو بخانه عثمانی بر رسیدند و بهار بچک بچک و در آو و جمعی کثیرا اسیر کردند عثمان بکرم بخت و خود را بقلع در بند رسانیدند و
 اقوام و آنجا تحضر شد میرزا اسماعیل و نیز بنی نظیر عادل کرامی آن تاتار را بمقتدا با عریضه محتمی بر شکست تاتاریه عثمانیه فرستاد و سران در کار پاشا
 سلطان محمد بن ابند صفوی روانه داشت که بعد از دیدن سلطان حمزه میرزا بقرون برده باشند و عادل کرامی خان را در قریب باغ باردوی
 سلطان حمزه میرزا در آورده و سپاهیان تماشای او آمدند بلی میست چنین است که در اصرار چرخ بلند بدستی کلاه و بدستی کند چو شادان نشسته
 با کلاه بچشم کشنده شربان کلاه در روز و در دعا و کلامی در اردوی شاهزاده حمزه میرزا بطریق شاد و با غنای و کوس من فلک بنوس رسید
 سلطان حمزه میرزا و عقلمای وقت چنان صلحت و نه شد که او را کمند القات و توجهات بسته سازند تاتاری و دل بجانب پادشاه ایران
 کنند و کمند که از او باز کردند و او را قریب کرام و غار نمودند و چند تن از ازانان را نیز مخصص بحجته خدمات عادل کرامی معین و مخصص نمودند و او را
 مهد علیا و امده سلطان حمزه میرزا چنان صلاح دانسته بودند که او را بعد از فتح شیروان بر سرور بند و چون او را بار دوی قریب آمدند مهد علیا
 بر چند و در این وقت که حکومت شیروان را بکجه امیر حمزه خان استعدا کردند و رضاند و غبار شارب فیما بین امراء مهد علیا مشع کردید و آن یام که
 جو را غایت برودت آب و کمال جودت و سپاه برف کوه و دشت و شهر و خانه را بر سر بریم و غلبت و تصرف فرورفته بود و گیتی درستی
 و قاتون پوشیده داشت آن سیده ماندرانی بچند از قریب راه قرون بر گرفت و آن مسافت بعید را که مردان مسافر و سیاح دیدند
 یکماه بزرجمت و محنت سپارد آن شیرین مراد و در و بهشته رفته باز و هم روز کمال تکلیف در شهر قرون شد و او را میرزا عادل کرامی خان را برد
 بقرون در آمد و بجنور شاه سلطان محمد صفوی بردند و مقرر چنان شد که با اول القات و مذهبانی بطور رسد بسم در دیوانخانه پادشاهی
 بی بنده و کلبان با غایت بگذارد و شرح و حجت و استودی خود بیاورد و ما بر بخار و چوین کرد و از اتفاق ماری قزلباشیه با الاخره کشته شد
 و شاه سلطان محمد بن شاه طاسب صفوی درین سال که او را خنصر و شتاب و شش و ایل خصم و شتاب و جهنت بود و امانت شیر و از امیر محمد خان
 خلیفه حاجی حاکم سابق استرآباد و بر محلی از محالات با میری از امر اسیر و محمد خان حاجی را و این شیروان شد و ذکر لشکر فرستاد
 شاه سلطان محمد مجاز نذران و بدست آوردان میرزا خان و ایل و از نذران حکومت باز نذران که سابقا میرزا عبدالخان و امده
 یکم و امده سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا مستعلق بوده و حکم شاه طاسب میرزا سلطان امیر خان بنی عم و اسیر چون سلطان امیر خان بنی عم
 میرزا عبدالخان را به کمان بلاک کرد و بنابرین غلام و نیز و عقلمای و بنابرین غلام و نیز و عقلمای و بنابرین غلام و نیز و عقلمای
 و در گذشت شاه طاسب شیر و از سلطان محمد فرزند خود عقد نمود و از او و اولادی چند لظهور آمدند که از جمله اسطوخودوس و عباس میرزا بودند و در
 ایام که حشیا را موزان بدست شاه سلطان محمد صفوی بوده و سیده یکم کمال اعتبار داشته و خوست که برادر خود میرزا غیاث را حاکم نذران
 و سلطان محمد شهبو میرزا جان از میان برآورد و در حد و ایل و اینان ترکهار که بمصاهر سلسله صفویه مشغول و با اتفاق میرزا غیاث
 و جمعی و امده نذران نمود میرزا خان که از سادات مشربیه بنده و صلح و درویشی ممتاز بود و از استماع این اخبار بقلع فیروزه و کشته شد و
 آن قلع طویل مدت انجامید مجدداً میرزا محمد خان که از اعظم امراء بود با تو جهت میرزا خان شام با تمام اسباب و از نذران مامور شد و آن نیز کرکی را بکشت

و منسج قلعه دست نزد نواب مهديداشاه خراج خان محمدرضا خليفه عمن نمود و او شان خود را زرين بر زمين دست که با وجود بودن مرابح قلعه فرو
 جا مکن کند ز قبول اين خدمت باو کس ناع و زید مهديدا از دود حضرت شاه سلطانه محمد پسرسل حکایت نکایتی سپان کرد و شاه شاه خراج خان
 حکما و تمامه از روی عتاب خطاب بپنجام اين خدمت نمود که او را جاقبول کرده رفته شد چون مراد قلعه سپهر و زجاء را بد از روی کیست
 و فرست داشت که به دولت معتمد بخواند با میرزا خان طرح دو در یک و تیر و سلاطین را که بخوبی با الاخره میرزا خان از عهد و پیمان مطمئن کرده بیرون
 آورد و امر نیز او را بایمان خلط اطمینان فرود و بد شاه خراج خان روانه نمود و قلعه غیر و زجاء نیز تصرف محاسن مهديدا و او را چون سیر
 فتح قلعه بقانون عهد و سکند اطمینان دادن امر میرزا خان معروض ای مهديدا شد و بچند زیر که میرزا خان قابل پرا و بود و بخوابت که
 بطریقه قهر و قلعه معتمد شود و قلعه دریا و قنار و دافضا ص الشاق افتاد و رون میرزا خان و صحیحی فرستادن بازندان نه کار می بر روی
 خاطر خواه سید و بود و چون عموم ننو از امور طریق الجاج مطبوع است مهديدا کسی فرستاده میرزا خان از منزل مر مطلب کرد امر افکند که
 ما فردا خود را در شهر و شهر قناب حضور پادشاه و بهر خواست سید و لی نگه با خود بکنوز علی آدمی چون فرستادگان قورچی پادشاهی بودند و
 ننمودند و قناب حکم پادشاه این است و باید مجری و معضی داشت مرا با چار میرزا خان از بفرستادن و بهر کمان خبر دهنده و قناب این
 برداشته بشهر و قناب حکم پادشاه این است مهديدا بلاک نمودند و دیگر و زک شاه خراج خان محمدرضا امری ذوالقدر و الاعتبار از قناب میرزا خان
 با آنکه موافقت و پیمان کرده بودند مطلع شدند بغایت تا دهنه خاطر و آزرده دل شدند و کیسه ویرینه که از مهديدا مکنون همیشگیان بفرود
 با چار صبور و و سخت گزید علی الصبح که بعد از شرفیابی حضور پادشاه بخدمت مهديدا بر شرف نذر الشاقی خاص و قوی تمام نمیدان
 نیز نزد علت شد و در بطابع امر از روی حشمت و درشت روی و دود کجاج و احتجاج طرفین بمفاسد عظیم و معاصی غیر کشید و نشانست
 اینجا فرستاده بسیار بمنته طهور رسید و میر علی خان نیز بهر و از حکومت بازندان نیز در ریان جوانی برد آخر بازندان بد قسمت منقسم شد
 بالوند یوزن یافته دیوان و نیم سید رضی و سید فرید و در کمال مرای خراسان و توقف شاهانزاده عباس میرزا در برابر
 چون اسمعیل میرزا میلقب بشاه اسمعیل بدان تفصیل که در ضمن جانشینش قوم شد بقطع صلح حرم ضرری داشت علی قلیخان شالمو حاکم بهرات
 ناکید تمام و در قتل عباس میرزا و سلطانه محمد میرزا رفته بود و بعد از و در حجب تقدیر و درین مراسم سختی و ماطلی نمود تا خبر فوت شاه اسمعیل
 رسید و عباس میرزا اسلامت یافت و علی قلیخان بنا بر مصلحت حال خود صلاح وقت را در دست داشته و مورد حکومت خود را باسم و منظم
 کرد و چون شاه سلطانه محمد سلطنت رسید باستانیاق دید فرزند و بسند و از بقدر طلب نمود و قانظر غلام خاص میر عبد الله خان مازنی که
 خال شاهانزاده نیکو مال بود با و رن و می مامور شده بهرات رفت علی قلیخان معروض داشت که چون ملک بهرات سرحد خراسان و ما و را بهرات
 و ترک تانست چرا که شاهانزاده و بهرات متوقف شد بجهت اختتام این صحنات است و بجز خواستی دولت اقرب مرشد قلیخان نیز در قناب با علی
 قلیخان متعلق بود ولی مرضی قلیخان حاکم شد بحدی که با علی قلیخان سابقه عدونی و مخالفتی داشت و توقف عباس میرزا در بهرات مرضی بود
 و درینا رفتن نیز و زیرا که بودن عباس میرزا در بهرات مایه استغفال و افتخار علی قلیخان میدانست و فی الواقع چنین بود چون رفتن شاهانزاده
 بقرون معوق اند و یکبار مهديدا و شاه سلطانه محمد پسرسل یک و جدید سلطان چاقوق ترخان ترکمان و بیجا سوارا مامور با و رن شاهانزاده
 شدند و بچنین علی قلیخان شالمو نامیک عباس میرزا و مرشد قلیخان و متابعین ایشان بعد از ای موجه شاهانزاده را نگاه داشته بقرون
 بفرستادن مهديدا از مخالفت امرای خراسان و روانه نکردن شاهانزاده متعثر شده سلطان حسین خان پدر علی قلیخان که از امرای معتبر
 در درگاه شاه حاضر بود خواسته در باب ممانعت پسرش علی قلیخان شاهانزاده را با و عتاب خطاب اظهار بغیرت سحاب فرمود سلطان
 حسین خان متعذر شد که بهرات رفته شاهانزاده را با و در ضمنا عرض کرد که اگر کل امرای خراسان درین مر شاق کرده باشند ازین
 و علی قلیخان پسرمن چه بر می آید و بدست سده ما به مملکت خواسته روانه خراسان و بهرات شد بعد از وصول سلطان حسین خان بهرات
 کل خوانین امرای قزلباشیه اجتماع کردند و بعضی بپام دادند که مصلحت دولت نیست که عباس میرزا از بهرات بقرون رفته باشد زیرا
 که در خراسان شاهانزاده صاحب چشمه را لازم است و رسای شالمو بملاحظه اینکه مباد اطفایه شالمو در فرستادن عباس میرزا
 متهم و بدنام شود سخن میزنند و لیکن مرشد قلیخان و سایر ترک و تاجیک صلاحتی نیز رفتن شاهانزاده نمیکردند تا کار بجائی رسید که در سواد

جلد ششم ذکر هلاک عهد مناندر

الصفحة

که قباد خان قاجار بکومت آنجا استقلال است اجتماع کردند و میرزا احمد و میرزا عطاء الله که پدرش سابقا وزیر و پادشاهان بودند و نه پسر
نمودند و صریحا بعلی قلینان بکلی برت پشام دادند که اگر شانه زاده را روانه عراق نمایند تا تمامی در سبزدر که معبر است زو حاکم کرده و میکند
که گذشته باشند و با اجتماع گرفته بخیرسان خواهم برود حکمران خراسان خواهم کرد و سلطان جین خان کربلای این کار را بر این جمله دیدار کردن شاهزادگان
کردید و هنوز این بخان در میان بود که جهان با زنی تازه آغاز کرد و ذکر بخش امرای قزلباشیه از مهد علیا سیده مرعشیه
مازندریه و والده سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا و هلاک کردن وی و در حرم پادشاهی و ضمن بیان قضایای این
ذکور شد که طایفه قزلباشیه که بطریقه ایفک را و ت با سید علی صفیه سلوک سلوک داشتند از نفائی که در باب سلطان حمزه میرزا و امیر
در میان طوایف جاری شد رفته رفته اتفاق بشاق کشید و بقتل سلطان حمزه و ولاد شاه اسمعیل و شاه طهماسب ضدا دادند و اندک اندک
از مرتب خود رانی و مراد خود سری پای برتر نهادند و حشیر ملکان آساور نهاد و دست خود خواستند شاه سلطان محمد که بدخواه قزلباشیه
بسلطنت رسید و پادشاهی بی سیاست و صلابت بود و بواسطه ضعف بصیرت بیارگاه عام و مجلس سلام می مدو پسران و نیزه و در
انظار امرای کبر و تحقیر می شدند و حرم مخترم شاه سلطان محمد سیده حلیه صاحب محمد علیا فخر النساء یکم صبیحه مرضیه میر عبد الله خان عمری
حکام و مساوات مرعشیه مازندران بود و در امور ملک متصرف و کافیه و چنانکه سبق ذکر یافت اما رعنائی چندان نمیکند و در احکام مطاع
وزاری پادشاهی با جازت اوجریان امری نمیکند و در فرامین مهر و مقدم بر امصار و زار بود و هر چه صلیت دولت میدادست شاه
و مضیی میفرمود این امر را در صعب شاق گردیده با یکدیگر شاد و در محاذ و معاهده کردند که در از دخالت و امور ملکی مانع شوند خاصه
ایام که امالی کاشان از جفاف حاکم خود محمد خان ترکخان شاکلی شدند و بعد از تفریع سببه محققت شد که محمد خان ظلم نموده و او را معقول
کردند اما او را نیز با خود و متغیر ساحت و بحار این کار بردارنده تخت کشتند که مهد علیا حکومت مازندران را بر خود داده و خزان صفیه را بجا
فرستاده و دیگر گفته که میت فروغی نمایند و دران خاندان که با یک خردس آید از یکسان زمان از ابرق و فقی مهمام سلطنت مناسبتیست
مرو از تابعان شدن صعب سخت است اگر از این تصرفات دست فراخ و کشد پامای بر این استان نهمیم پشام امرای عظام را بر شانه عرضه
کردند هم مهد علیا جوهای سخت گیر شنه انکیز داده مرا مشوش تر گردیدند و زلفش او در خدمت شاه تبریزند و میر شاه غازی متوفی که حصا
بوابستان مهد علیا داشت بجهان تقوی مر سوم که سختی بود و موبوم با شمشیر زدند و با علای کلمه نفاق اتفاق کردند و سید خان شرف الدین
اغلی تلو خاله زاده شاه سلطان محمد را نیز با گره و اجبار و جمع خود بر زدند و الا اتفاق بخند پادشاه نرفته پشام کردند که تصرف نان و در امور
ملکت بجهت دودمان سلطنت عار و ننگست ما بدین امر به دستمایم که اگر او استغنا نکند دفع او کو شیم شاه پاسخ فرمود که او را روانه قم ما بر
خواهم نمود و شما خود سید کوه سیده مهد علیا اصلا فروشی نگردید پشام فرستاد که من با چهار فرزندم دفع من بالمال شمار باید زوال خود بفر
و من ضا بقضا الله داده ام مجمل امرای مذکوره بی شرمی بی زرمی کرده از میرا عاقبتی بکی بدرون حرم رفته سید را در پوشش و بجز و بجز نمیکند
بدین نیز گفتا نموده مادر او را که زنده دران با چند تن همدات مرعشیه بود و بقتل در آورده و هر چه در آنجا بود بر دزد و از امالی مازندران پس
در فروین بدیدند و عیان کردند و در کمال مخافه و مخاضبه منازل خود رفتند و بحاره سلطان محمد میرزا از بیم فرار کرده بیام عمارت بر شده خود را
محافظت میکرد و شب هنگام علامه کشکان را تغیل کرده با ما نزد جین نقل و دفن کردند و امرای مذکور پس از کربلای قلینان بکلی بر ت پشام
کردند که عباس میرزا حکما کان در برهه متوقف باشد تا بهر چه قضای زمانست عمل نماید پس سلطان جین خان مراجعت نمود و امرای مذکور پس از
اینکه سه روز بدر و لشان پادشاهی آمدند و بارینا فتنه چهارم روز علما را سفیع انکجه معجزه چند تمسک شده بخصوس سلطان محمد شریف و در
دعده خواهی کردند و سوگند یاد نمودند که مادام بحیات پادشاه سلطان محمد است و نامت و سعید سلطان محمد میرزا پادشاه نیز با چار مجاز و مسا
امرا خطا طرح و دل آسواشت و زیاده هر یک با بدین دو ملت مخاطب کرده بود و ملت کشی افغی و بچشش پروری بدیوانکی اندازین و او را
یکی بجهت کرک میروید چو پرورده شد و حجه را بر دید شاهزاده سلطان حمزه میرزا انیرا طینان دادند و میرزا سلیمان وزیر که پناه با بر
بود و وزارت برقرار داشت و لوی اقتدای برافراشتند و پس از واقع بقصر محمد سلیمان نصف اهرنمان دیوخی همسود و او را و نوایی امر را
اتصال نمودند اما از سلطنت نامی بر نهان بود و بر چنان گمان کردند که یکی از اولاد انجا در سلسله صفیه با بنابر قبول عامه و خاصه امالی ایران باید

جلد ۱

ذکر اسعد فضا عذر انزل و اعنا

الصفیاء

در دست داشت و نام او برق و شوق امور است کلید و خزینه ملکی و مملکتی پر دخت و زنده است که چند کلامی بی اندامها نسبت بسلسله بنویسند و در میان ترک و روم شهرت نماید یا تصور دولت و باعث فتوح دولت است لهذا دشمنان دولت از اطراف تصرف کنایه لایست بر جاهد و ساعی آمدند و در میان بنای ملک خفا افکندند و ریشه این نخل بلند را پیشه تدبیر کنند و ذکر حالات مصطفی پاشای عسکر و سایر پاشایان رومیته و استعد در زم دو سپاه از سیاحت ترقیم گذشته معلوم شد که مصطفی پاشا در رزته الروم و عثمان پاشا در دیر بند نظر حکم جدید سلطان مراد خان عثمانی بودند چون ایام رشتان در گذشت و حجام لشکر کشی در رسید و یکبار سپاه روم بعد نجوم بر سر مرای آذربایجان هجوم آوردند چون الکای خوی و سلماس رومی و اوشتی بعضی از توابع مرع را اگر دستگیر بار و مید تصرف کرده بودند بجوای و جوشی بلاد دیگر تعرض میسر نمایند و حصار کوری و قلعه که مقروض و در لایال حکام کر جستان بوده هم در دست رومیته درآمد عثمان پاشا در دیر بند تقیم بود و جماعت لکینه شکی و شایران بر سر مرزا ابوبکر و در بان اجتماع داشتند و بحاکمیت عثمان پاشا و حکام بلاد عثمان در نواحی شامی و شیروان تاخت و تاراج مینمودند و دست پنجاه غارت میکردند و سر و سپاه رومیته مصطفی پاشا و نهایت طبعان اسپا بی پایان در راض و تمکن داشت و تخریق قلاع و بلاد ایران خاصه بقیع بیرون کر مبحث بسته بود در این اوقات بهرام پاشا را باسی هزار کس مستعید بقلع فرستاده بود و چون پاشا چکر یکی راض و مابا چهل هزار کس بجانب یرون روان کرد اما این قلعی خان و امرای قزاق باغ با سیمین کجی کر جی اتفاق کرده بار و میسه که ذخیره و آذوقه بقلع می آوردند و محاربات شدید مینمودند و غالباً ذخیره و براق قلعه را می نشان میزدند و بیرون انقوم را اسیر و قتل میباشند و محمدیخان چکر یکی چور سبعا چکر پاشا کر جی که می بزرگ کرد چنانکه چکر پاشا پیش از ریشی بیرون آمدن توانست و لیکن بی زحمات و اجتهاد اثری چند از تخریب نبود زیرا که قلعه را در تصرف رومیته و سپاه ایشان چجاب و شمار بودند چند لکه در اطراف کشته و اسیر میشدند و کس معلوم نمی افشاد و لایا شایب همان در راض رومیته از جانب خود کار بوی بد و سپاه میر رسید و با استعداد بسیار آینه توجه داشت و دو تن و امان شاه سلطان محمد صفوی چنان مصلحت دانستند که پادشاه و امرا با سپاه مضبوطه زفر وین بتبریز منت قزاق و در تبریز جایست و محافظت بلاد و عباد پر از زنده و حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شالو و شاه بقلی سلطان قزاق رنج استاجلو را کادوده بزرگان امور نمودند و شاه منزل منزل قطع مسافت کرده در روزی سعبه تبریز نزول جلال واقع شد امیرخان و سایر امرا بغیر باطوسی سعادت میبشند و امیرخان شرف مصاهرت مغرور گردید و در پاشا خبر رسید که برادران عادل کرای خان تا مارا ز قتل و در ایران اطلاع یافته اند و بخودخواهی عادل کرای با او سر ظلم تا ریزه بند بقتل و غارت بران قصیر غم کرده اند و کرایدن محمد کرای خان تا مارا بخودخواهی عادل کرای شیریون و قزاق و قتل و غارت عباد و بلاد و تنسیج این خال لکه در قوی که عادل کرای خان تا مارا بدست سپاه قلبا شیشه کوفتا را چنانکه اجمال ابدان پاشا رفت امنای دولت امرای حضرت چنان صلاح دیدند که با شفاق و عطف و دل سخت و لایزم و خاطر برادرانش ابو افقت پادشاه ایران نمایند لهذا او را در دیوانخانه پادشاهی منزل و مقام دادند و ابواب لغات بر روی او گذاشتند و نیز از عهد با نیای پادشاه ایران شری عباد برادران خود نکاست و شهر سرای با تو که تا در بند چهار مرحله فاصله است رسان داشت برادران وی خوشنود کردند و مادر و پسر بعضی بدیا بلاد سرای بجهت پادشاه ایران روانه کردند و در ایام محافل و مجالس امرا با سید و عرشیه خواستند که عادل کرای را از دولتماند شایب بمنزل خود بخاکداری کرده باشند و بی چند طلب احضار و روانه کردند عادل کرای را و چاکران وی با مرمر لکین نموده و از تعمیر مسکن امانوده و کارها را و جبارانجا مید عادل کرای متغیر شده دست بپیر و کمان برده یکدو تن از فرستادگان امرا را به پیکان دله و در مجروح و پیر و جرح کرد فرستادگان خبر کی کرده در وی و بخشند تا ریه کمان بر نهند که فرستادگان کشتن آنها آمده اند دفاع و نزاع پرورشند تا کار بجای می رسد که فرستادگان امرا و پیرا چاکران وی لقبش آوردند و در هنگامی که مادر وی عزم ایران کرده بود و زین کار خبر داشتند مراجعت بسر ای با توخان کرکوتیج بغیر از آن خود بازگفت پادشاه تا مارا محمد کرای خان و سپاهی چشمار با اتفاق غازی کرای و صفی کرای و سعادت کرای برادران خود روانه ساز شدند چون مجد و سپاه تا آمد در بنیاب لالاب سید محمد خلیفه قزاقباش خبر و روایع جنود و عرض که در از استماع و خبر و حشمت بخت پادشاه ایران و تمام است امیران و غیر متغیر شدند و یک درین کار را فی زنده بالاخره بران بر بخاند و بعد استخوان شدند که شاه سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا در تبریز متوقف باشند و امیر و مرزا سلیمان زیر و جماعتی از عالم و دیوان بکانبشیران شوند و خلیفه خان نشست

و زنده شد شاه باز و خلیفه از این اندیشه غمناک بود که مستحق و مستطیع بوده تا سپاه برسد اما هنوز امرای مأمور بفرار غنیمت نرسیده بودند که پیش رو بخوابیدند و
 بشروان رسید و علی بن ابی طالب بر سر خلیفه و اولادش که امیری ماسل بود در ششصد و سیصد نفر با وجود قتل معاون و کثرت معادی تنگ فرار
 برخود نهادند بمقام تازیانه روی نموده و در کنار آب سمور قیامین جنگی صعب قوع یافت آب سمور از اضافه اراقه و ماوراء سرخاب شدند و
 آب شرب نماند و آب گریخته چون جلودار علی بن ابی طالب مضاعف عساکر قریباً شبیه بود شات محمد خلیفه و اولادش با مقتضای اقتضا و قدر و توان
 نیفتاد و خلیفه و جمعی دلیان شهادت یافتند و بقیه اسیران بشروان فرار کرده با طرف شتافتند محمد کرامی خان تا تار و سپاه شمار و تمام
 بشروان و قریباً غارت کرده منوان و رجال و عیال و طفلان مسلمان را اسیر و قتل و اما و عید کردند چون خبر آمدن لشکر قریباً شتافتند
 تبوهم اتفاق سابقه توقف ننموده و از رند و قشتاق بدشت قشاق و از آنجا بجا بصرای جغت کرامی شدند و غازی کرامی صوفی کرامی
 و بعضی خان و سلاطین که خوانشیا طین بودند در نزد عثمان پاشا پناهی موفور یکد اشند و خود را برداشتند و مالی بشروان بعضی
 عثمان پاشا موافقت کردند و برخی پاسبان میرزا که در خاچر لوی امارت بر فراشته بودند اتفاق حبسته و شطر نزول حوادث آسمانی نشسته
 میرزا سلیمان و امیر بشیران بنشیند از حقایق و قایع مطلع شدند و میرخان ترکمان با اتباع خود بموضع جماعتی که در خاچر بودند میفرستند
 و کاری شایسته روی نموده مراجعت کردند و شایر خاچر و جمعی از استاجلو و شاملو و کارامیرخان طنز کردند و کار قریت بکار رسید و امر
 و کاره شد و در وجه جلالت کردند و بیکدیگر ابرین بودند با الاخره از قحط و غلا و فقدان ذوق و عدم اتفاق و وجود اتفاق و خرابی مراحل و دیر
 منازل به مداخله عثمان پاشا شتافتند و محافل بشروان توانستند و در بنده کشودند و در بنده دولت بودند ملک سالیان را بیکان لغت
 و سایر جسیان بکند هشتمه در بحال بی شک نامی و نهایت نمک بگرامی ساغر احاطات از احاطات تن پوری لبریز از ساحات قریب
 و بشروان و عین نام روی سوی تیر کردند و درین سال فحطی شدید در آذربایجان بوقوع و نوح انجامید که جمعی کثیر در تیر و دروغ
 و یکسان از روی نان بجا بک برزند و در شدت بزال و جوع بعالم و بیک رجوع کردند و در میان بعضی سواخ و وقایع خراسان و غلبه
 عمیق علی بن ابی طالب و امیرای آن سامان و ارتقا کار شاهراده عباس میرزای صفوی پوشیده نماند که در این ایام که
 علی قلیخان پاشا و محمد علی بیگ برات عباس میرزا و اولاد سلطانه محمد صفی را در دست داشت و حکام آن بلاد را بموافقت و متابعت وی میفرستاد
 و او را در کار شاه سلطانه محمد شکر کردند که عباس میرزا را در دست گرفته بدست ویزی اسباب سلطنت و استقلال بجهت خود فراموش کردند
 و از دیار شاهی جمعی بکجاست خراسان مأمور شده که مایه اخلال امر او کردند و مرتضی قلیخان ترکمان و امیر محمد مقدس با علی قلیخان کمال خان
 و چنانکه در دیار شاهی امر او دست بود و حکام خراسان نیز بعضی مرتضی قلیخان و بعضی علی قلیخان موافقت داشتند و همه در
 قتل و فعل اسباب فتنه و فساد در آن بلاد پیچیده و آماده میشد که کار از کار بگردان و از قول فعل سید علی قلیخان بیکدیگر برات باخود
 و اتباع خویش از هر جهت حرکت کرده بر سر مرتضی قلیخان پرتاک حاکم شدند و نیز بوداق خان چکنی حاکم جنوشتان و درویش محمد خان رملو
 حاکم میثاق و سیدان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان حاکم جام و غیر جمیع کرده مستعد مجادله نشستند و در ظاهر شهر شدند آن دو
 ده بنده و بیکدیگر صفهار است کردند و شمشیرهای کج برکشیدند جمعی کثیر از جانپس و امیر حرم و قاضی عرضت پیچیدند و دلیان علی
 شاملو و استاجلو و بطولیف ترکمانانه حمل سخت قومی بردند صفوف ایشان هم برآمد و در ترتیب و تنظیم تا خیر و تقدیم روی نمود و آخر از یکدیگر متفرق
 آمدند و روی کجما را شهر و باروی نهادند و تن به تنک قلعه بندی دادند میر عبدالحکیم متولی که در پای لایت حاکم ارض قدس نهاده بودند شتافتند
 و دست روان شاملو و استاجلو شتافتند و قبادخان قاجار که در میان ترکمانان بود خود را بسوی شاملو در افتادند و شاه علی سلطان
 حاکم جام و سیر و قضا و سپاه علی قلیخان شد و خبر قتل و خلیفه در راه با میر حمزه خان و شاه قلیخان که از جانب شاه سلطانه محمد بکجاست بعضی از
 بلاد خراسان می آمدند رسید ایشان نیز بخود گرفته مراجعت کردند مع القصد علی قلیخان و مرشد قلیخان شهر شدند را محاصره دادند و اما هم محاصره بجا
 آمدند و یافت و شتاب مستح و مرآت متنا روی نمود و از کار درویش محمد خان و امیر شاملو در مرشد بود علی قلیخان غم و مصروف میشا بود کرده و
 از غایت محاصره برداشته با جمعیت و سپاه خویش را میثاق و گرفته بمرقت حاکم میثاق و از مرشد حضرت شده میر عزت صاب قبل از رسیدن علی
 قلیخان به میثاق و رسید به استخام و بار و درخت و اخر الامر چار شده ز در بهشتان و آمده پس را طمس نماند از شهر کجما و شاهراده عباس

رسیده مورد توجه گردید و بشا بوبر شد قلیخان سپرده شد و علی قلیخان شاملو پیکر یکی هر است از آنجا تبرت آمد فرخ خان برادر رضی قلیخان ترکمان نیز تربت را بدست داده بمشرف دولت حکومت تربت بجای نیشا بور در رویش محمد خان داده شد و علی قلیخان در کباب شایزاده عباس میرزا بهرات مراجعت کرد و در رویش محمد خان از تربت ایغا کر کرده خبر نیشا بور درآمد و متصرف شد و رضی قلیخان حاکم مشهد مقدس قابع کز شنبه مفضل معروض پایہ میرزا علی انبی نمود و امری در بار شاه سلطانی صفوی زد و قوغ این حدود و طوارین سونج و لکیر شد و بشا عرضہ کرد کہ علی قلیخان بطغیان و عصیان بر سر آورده و شایزاده عباس امتسکی کرده خود صاحب اعیہ است و تقویت امر شایزاده از معاذیر و پیہ و امر ترکمانہ و شاملو نیز در دوی پادشاهی مخالفت آغاز کردند و از سلوک و رفتار سلطان حسین خان شاملو بدری علیقلین کہ حاکم قزوین بود و خان بر زبان رانند و بامیکہ یکجنا صمدی در کشتن میرزا سلیمان وزیر نیشا آنها متفق گشتہ از سلسلہ شایو شکوہ کردند و اکا ریحانی رسید کہ والدہ علی قلیخان کہ در عمر پادشاهی بخیرت شایزاده سلطان حمزہ مشغول بود و زجر اصرار نمود و از مادر آوردند و شایصی کہ از شاملو بلا مرت شایزادہ مذکور سلطان حمزہ رحمت ماری داشتند برانند و مناصب ایشان را بیکران از تر کہ و در ملو و دند و سمیل قلیخان حاکم قزوین شد و سلطان حسین پد علی قلیخان شاملو ابو عیوض فی ظلیفہ کشت و جمعی از شاملو و استا جلو درین میانہ بملکت رسیدند بجمہ امرای قزلباشیہ چندان بفکر اطلاق یکدیگر افتادند و بیشہ نفاق ریشہ بل وفاق بکنند و کاحدی بفکر صلاح دولت و قوت سلطنت نقیادای دار و زور و زقوت شکوہ پادشاه ایران بعضی و شرت کشید و شایزاده چارخا طرخوہ ہشتراد و بار شاعت میکرد و یخراہ چارہ داشت جم شیان خستہ و کرک و دگر بخند و بختہ تالیف قلوب میرزا ترکمان شرف صاہرستان و دومان دریافت و سیدخان کہ مردی با جلال و شان بود و نظر اطوی پکی کردید و حال نگاہ پرخاہ پادشاه و دین مغاخرت انسب بود و ہما ناسا اقبابہ و نامزد شدہ بود چارہ تاب لین و دنیا و دین باقی ترکیہ موزون کردہ بشا سلطانیہ معروض داشت با غنی ای شایزادہمان بی تراودی و لکم و دندی غم الیہم شیکانی انکم یولیلدی خدیلہ در کابینہ ساد و ششرا مکنید و دندی آخر اکم ہم چنین سلطانی و دلشہ علی میرزا شرف صاہرستان یافت و پیر محمد خان طوی پکی می شد و مملکت شرواز سلطانیان و امرای استا جلو تقسیم کردند و ایشان حسب الامرا پادشاهی رندہ الکای شیری و ان شدند و اکا راب کہ توقف نمودند کہ پس از اعتدال ہوا بمقصد غرضمند چون ہما در کرکشت فصول گرمی ہو در رسید بعد از نقطہ و غلای تبریز و بای عام در آن شہر دوی نمود شاد و سہار و سیلا قات اشکبزو و کلنہ تیرہ و سامان کار مشغول بودند و کرامتور سنان پاشا از دولت عثمانی بمحقق حال عثمان پاشا و مصطفی پاشا و نامزدومی و جواب آن سنان پاشا کہ یکی از پاشایان معتبر در بار خد و نکار روم بود و با سپاہی پشمارجا و انت عثمان پاشا و تمام کار شیر و انات و غیرہ روانہ کرد و بعد از زور و د بارزہ الروم قدری توقف نمودہ نگاہ بختہ قزلباشیہ قیزی چربیان و نامر حکمت سنان پاشا بدست شہر بار ایران فرستادہ مرسلہ نیز میرزا سلیمان از شیکا رطب و با سہر چند در آن مسطور داشتہ حاصل آنکہ ہر داری و بلدی کہ بتجس و تصرف دولت بہ عثمانیہ درآمد و فعلیہ الکب سپاہ عثمان بر آنجا کہ رسیدہ باید نام نامی خواند کہ کہ غلیف بر کوا راست در آن بلا خطبہ خواندہ شود و مسامحہ در این مخرلاف قوانین دولت است چون لاا شیروان و شکلی و کرستان بعضی از ادبا بچان در خطبہ تخریبان دولت عثمانیہ است کہ بعد از اجانب طوایف قرلش لغرضی و تشر و د و تحکم بر جایا و برای ان بلاد دوی دہ عمارت منصوبہ مامورہ عثمانی از تخریب تمام ایران دست نخواہند کشید و صلاح شمار است کہ مرسلہ خلاص مرسلہ بحضرت خواند کار نگاشتنہ از تعذبات و تصرفات سابقہ اطہار غدر خواہی و پشیمانی کردہ باشد و بغیری فرستادہ محرک سلسلہ مودت صلاحت کردید من نیز دین خواہی توسط و شفع کردہ قرار مصالح و متار کہ جدید خواہیم داد و الا ایل از ارشادہ نگارید و تبریز را شیروان شمارید امرای ایرا پاسخ نگاشتنہ و ارسال داشتند کہ کہ کوجب از اراضی تصرف قزلباشیہ را نامکلف و مکتفیل بقتبت برومیدہ خواہیم گذشت و از آمدن تو ب سنا چون تو باک نداریم اگر لایا شاکاری کردن و دیکر بود در میان قزلباشیہ کنون اتفاق و عمارت از دبا بچان و فارس و عراق اینک ہمہ رکاب پادشاه و حجاجہ در حد و دزبا بچان مہیا و حاضرند و ال عثمان از شیروان و دزبا بچان لاچار دیوار و بند قلعہ در تصرف نذرند کہ صلاحت بطریق حد و دزبا بچان مغفور است سلسلہ و الایع شمشیر دور ویدہ کاریکوید کنند چون سنان پاشا این جواب صواب بشیند کفشی سنانی در دیدہ ال خلید و دزبان می مقرر شد کہ دوسہ ہاہ و دینال بی جنب و جدل در مقام خود متوقف باشند تا از دو جانب چار و سہا سلما بملول رفتہ جواب آورند و چون عثمان پاشا دعوی تسخیر شیروان کردہ از دو جانب و دغیر باز دید و تحقیق رفتہ مراجعت کنند تا حقیقہ مکتوف نرود و ہما شایزادہ نکند

جلد پنجم کتاب غزای کور و فارس و سیستان و خراسان

تنبه گفت باینکه ارضی بودند و عیای کیلان تیرا قزلباشه اسن گرفتند و غالباً و جنگل و پشته بودند و کاه کاهی دست اندازی مینمودند چون
 منتهی بزی مری مامور بکیلان روی نمود و در آنوقت کیلان ملول گردیدند و آخر الامر بعلت قلت یاران و کثرت یاران آنجا بیرون آمدند و بیک
 معلی پیوستند و کیلینان بمیان کور خود بازگشتند آب دریا ونداقابی دریا خوشتر از ذکر حکومت پیکر خان قاجار در شروان
 و محاربه با غازی کورای خان تاتار و گرفتار غازی کورای و شکست سپاه تاتاریه در بهار این سال یکبار غازی کورای خان و صفی کورای
 خان تاتار با سپاه بسیار بیرون آمدند و عثمان پاشا نیز رویه بسیاری با ایشان روانه کرده بودند چون بآلت و حکومت قزاق و و شیروان
 با امضی خان قاجار و پیکر خان قاجار بود اما امضی خان از آمدن تاتار خبردار شد و قبل از ورود و آمدن و معاون بجهت پیکر خان بکلیسکی شیروان
 فرستاد بود چون سپاه تاتاریه و رویه پیکر خان رسیدند پیکر خان و سایر امرای قاجار و طولیف و او مقامات شیرنگار اجتماع کرده ایشانرا
 استقبال نمودند و در میان شامی و شب بر آن دو سپاه پیکر کورای رسیدند و دو وصف شدند و کوه پازیر و پیکر است کردند پیکر خان قاجار
 که امرای بود جلالت شهاب اول قوی و پیکر بهلوی سینه از بعضی از طولیف خود و سواران چاکر و سپرد و میر و نیزه لیران قزاقان را بکند داشت
 خود با شمشیر زن قاجار چون سده بنین و بر بران قویم با جوج فطرت با استاد سواران دلیران صفها بیرون تاحه عرصه میدادند و کرم ساحتها بکند
 بزه شد و لیران تیرای عقاب پازیر ایشانرا ترکش جناب غم بهلوی فضایی رزم بر کشادند و سواران دمان کشاده و تاب جوج بر عروق خشکند
 دندان نهادند و بکند پیکر خان چینه قامت مخفی از اول کار بدینمان پشت و دند و بکند صاحبخانه روی نهادند و کندی زن حامله را بکند
 زنه نامیکند و با بختان ایله اند که فی المثل تیر ماران پرنده میزند لمولفه بکمان پیر جلی صد ساله بود کشتن از روزه و مبدل مالد بود از آن پسر
 پورای جوان بزادی و در جنگ کشتی و آن سپاه تاتاریه چون تیرباری قاجاریه دیدند پسر بر کمر کشیدند و غازی کورای خان بدیشان سبب داد که
 نیزه کندی تاتار است که قزلباشه و قاجار چاکر بکند و چاقی و تیرای غیله قی پنهان کرده اند و مانند زن سرد نیزه بکسر پنهانند و یکبار دلیران
 تاتاریه را در پیش شمشیر کشیدند دست میزد و بکمان بودند و شوی از روی روزیشان سترند چون فطرات را اندک کرد که حکام قضایا هم بر خود و ترک
 بپایه انداختند و شصت خندک فلکنا خواست بکوش بکمان کوشها خواست بپایه کوش بپایه نیزه بکشد و بر خدیگین تن و دهنش بکشد
 از سپاه و قزلباشانند برک زان با و خزان زمرک بزمین بکشد و کورای چون نیزه ای غازی بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و مرک از یک عمار طبع غیر کردن بوی کشت و عرصه پادان از خونخای روان بشت تاتاران پرورد و جوی دلیران قاجار با سواران تاتار چون
 تار و پود یک و کور بکشد و به تیغ و خنجر از بکشد غازی کورای خان جوی تاتار که مرک بکشد قزلباشه دیده بودند و در نظرش خواران مینمودند و با ظمت
 دلیری مرک بپایان میدادند و حصه حصه از او شمرده و مرک بر خال پلان می فلکند و حمل بر قول سپاه پیکر خان قاجار پسر و کورای بکشد
 و بشیری غیر پیکر خان سب کوه پیکر بکشد و با و در او بکشد و کورای دید که کورای روی میکردند و در بکام فرصت حملات قوی مینمودند که تیغ
 و کاهی تیغ در بدن یافت غازی کورای شمشیری بر پیکر خان تار کرد و او جای بدل نموده با تیغ دراز قد بر نیزه بکشد و کورای بکشد
 غازی کورای بکار برد و او را بر پاد و از تیغ پاد خالی کرده مانند کوبی از او را بکشد خاک کرا میدن گرفت و لیران قاجار تاتار شکار بر سوار
 بکشد و او را بر ستر بیرون بردند سپاه تاتار کورای غازی کورای سب کشته تاب رنگ قدرت جنگ در نمودند و صفی کورای غایت شمر
 با اتفاق در وی بهر میت نهادند و سواران قاجار و قزاقان و کورای با اتفاق بر ستر تاتاریه بکشد و خون ایشانرا بکشد و در بکشد و بکشد
 بسیاری مقتول شدند و مانند قوم با جوج و با جوج و کورای تاتار بکشد و غازی کورای سب کشته و غازی کورای سب کشته و غازی کورای سب کشته
 سوزی سدید تار گرفتند و از آمدن ایران که پشته بشیران است نام و متوجه شدند و پیکر خان قاجار بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 خان تاتار را برداشته معاودت کرد و او را با عرصه صلح فرستاد که محقوی رجحایت نرم و مسخوی بر روایت مسخ بود و خدمت پادشاه
 ایران شاه سلطان محمد ضابطه صفوی روانه نمود و غازی کورای خازن بقلعه الموت فرستاد و پیکر خان زیاد و علی از جانب منای دولت متفقد
 بلا سنایات و طلاع و تلج شایسته و کورای از القابلیه متفقد شد و لی افت عین الکمال در جهان زد و دیا آفتاب عرش را قرین غول زوال کرد
 و غریب بر حسب تقدیر بشیران تبصره دید و در آنجا که و خنجر قالی آینه رفو و معلوم خبر شد و در میان حرکت امرای قزلباش
 بکاتب کورستان و ضد متکذری الکندر خان و سمیو خان سپاه شاه ایران درین ایام محبت فرجام بامرس

جلد

ذکر حکومت الکسندر میرزا در کرجستان

روصد

سلطان محمد صفوی پست هزار سوار و برخی زامانی در با اتفاق میرزا سلمان وزیر نظام امور کرجستان نامور شدند که قاری دکار الکس خان پسر
خان داده باشند حکام کرجستان از وصول لشکر قزلباشیه سر رسید شدند الکس خان که بار و میره مولعی کرده بود و دولت ابدست ایران
فی الجبل مخالفتی از خود بعمل آورده داشت بوسیله توهمات و قبول تقبالت او ای ضرایح مانیه و دودن محتاج آینه از زمره معاندان خارج و در
فرقه متابعان داخل شدند و بصورت و از نیز بجهت شایسته و در کرجستان فی سلطان حمزه میرزا خطبه کردند و پسرش کشیدل خان میرزا بر سر مباحث
و اسم نامت نامور شیرینابی حضور کرجستان برده و لاجا آمدیم و کرجستان نیز لوار حساب میرزا فرزند خود را با همیشه و بر سر مکر و کان با امرای ایران پسر
و فیما بین سمیون و الکسندر مخالفه و مودت تبدیل یافت و بقانون ملت شیخی صلیب و پیکل سوگند چند رفت و مقرر شد که با اولیا
دولت ایران متفق و موافق با اجتماع این دولت مختلف و معاند باشند و الکس خان سه هزار تومان حراج و باج بقایای سنوایت خود را
بخویدل خان دیوان واصل کرد و خویش کرد که عیسی خان برادر و اراد کرجستان تبرک و کدرند و همچنین سمیون و دو خان را بخوابست امنای دولت
و برادر برادر و اراد و اگر استند و متعدد شدند که بطریق قیوت و مروت و قانون کجستی و اخوت با یکدیگر سلوک سلوک دارند و بعد از برادران
از خود پیکانه شمارند و بلا مقرر و در خصوص خود بهر یک الکای و مد و معاش و کذا اند و چنانچه گذشت و میرزا سلمان و سایر امرای ذمی شای
بعد از طمیس نام از ولایت کرجستان مرفه کمال مراجهت کردند و در منزل زکامی باردی و علی در رسیدند و چون در میان خیریت ال زیناب
مرزبوم روم اندیشه بود و بوسیله متار که و فتنه سیف اسلامبول لشکر کشی ضرورت داشت شاه سلطنت محمد دار السلطنه قزوین رجوع فرمود و در آن
کرجستان قتلای در شهر و لشکر و انقضاء و نظر اخبار خارج و داخل ایران بود و از جمله وقایع غیره که دلالت بر بی نظامی امور سلطنت سلطنت محمد
صفوی می کند یکی اینست که درین سال قلندر می مجهول در نواحی کعب و راضی بهیجان پدید شدند که دعوی کردی من اسمعیل میرزا بن شاه طهماسب
و در شب سیزدهم رمضان چنانکه مشهور است در غلوت حیره جلوه ای غلام خفتم جمعیت قصد من کردند و من بخیره آن حیره را شکسته خود را نجات دادم
آنان تازه و افکندند که من مرده ام و برادر مرا آورده بجای من نشاندند و چون مرا عوان و انصاری بنود قرار کرده بودم بر شوم و کنون آمد و نام و غلب
امری قزلباشان من بفرقه و بر سر جمع خواستند شد و ملک خواهم رسید مردم کرد و جمع شدند و با و کردند و حسب اتفاق و دودن پیشین و
نیز فساد بود و شب است صوری با اسمعیل میرزا داشت جمعی از غلام و خواص بدو پیوسته رفته رفته در میان لوار کوکبویه کاشان لاکر فساد اقبال
اتولایت پست هزار کس مناج و بجای کشیده بر مرده داشت که افشایه حاکم آنجا بودند بقابل و محایه رفته جمعی بقتل و ستم یک پسر خلیل خان فساد را کم
کوکبویه را که پسرش را در وی شاه سلطنت محمد بودم درین میان بقتل آورده و رقام حکام شوشتر و دوزخ فارس و خوزستان کاشان
و عساکر آنها را نزد خود و طلب شده و چون خبر فتنه کلمی قلندر بار دی علی رسید خلیل خان فساد را کم کوکبویه مقرر شده به فساد و فتنه و
بنو خواهان قلندر بر مراده آمده و دشمنای در کوی که پسرش را یک مجرمانه جنگ را انداختند و تیری بخلیل خان رسیده متداول شد و کاش
قلندر لاکر فتنه و محمود خان و خلیل خان در آنجا و کاشی با وی مدتی بنمود و نیز بار و فتنه شد علی سلطان حاکم شوشتر بغیرم رزم قلندر نام
کوکبویه شده در راه بر فزیدست ملازمش بقتل رسید اما حاصل کاشیانی رسید که حکم تنهیر ایران سکندر خان فساد را و دست خان حاکم فارس
طولیف ذوالقدر مدت دو سال قلندر دست آویز نموده از یورش آذربایجان و خراسان بدین بجهت شلخص ماندند آخر الامر شغل شرارت و
بابت شمشیر فرو نشاندند اسمعیل میرزای دیگر در لرستان ساختند و ده هزار کس را بقتل برداشته و دیگری در طولش پیداشد و فتنه کرد و دیگری در
غوریان خروج نمود و جنگها فتنه جمعی بقتل آمد بعد از کوفری خرمه فانی شدند و بعضی مرا خود را لقبانی داده بر الکای یکدیگر می رسیدند
شاه در دست مرا و جهانبانی و سپه طبع میرزا سلمان وزیر و چند تن از جوانان فرمان پذیر بود و شراب و غلامی و لوازم نشانات جوان
مشغول بود و طولیف قزلباشیه بر مرده یعنی تازه بر می کشیدند و خون طایفه دیگر از قزلباشیه می کشیدند عباس میرزا نیز در دست علی قلغان شایلو
یکدیگر یکی بر است حاکمی محکوم و امری نامور بود و میره نیز بتدریج اطراف ایران را مشغول کرده روز بروز لوی استقلالی می فرستادند و فتنه
ایران و ایران و کشیدند ذکر سفر خراسان و آمدن علی قلغانی به لرت و حکومت یا فتنه عباس میرزا چون اخبار انقلاب
ایران و استیلا ی روم به روزه بخراسان می رسید و ترکیه و ترکها نیز سرز کریان طغیان و طعمه بر آورده هوای خراسان و کشیدند
لاحرم علی قلغانی یکدیگر یکی بر است عباس میرزا را بکجاست خراسان تربیت و تقویت مینمود و امرای اردو حضور سلطانی همواره از دست

شکایتی میکرد و نواب حمزه میرزا و یحیی پادشاه نیز یک شب بعیش و عشرت کامیاب بودند چون علیقلی خان از اوقات پادشاه بران بجای نوبت میرزا عباس میرزا را در ساعتی بعد از اقامت نمود و منتهی شد تا دونه مطابق میلان بیل برکت سلطنت نشاند و پادشاه عباس خود و برقی فوق امور است پرده چشند و آنخورد اقطاری می شربتند و در هر شهر می شربتند غالب امرا می خراسان را از قاضی قلینان ترکان حاکم مشهد مقدس بمکه مکین کردند شاه سلطان محمد بصوبه قزوین فرستاد و غم یورش خراسان کرده بعد از شاد و با امر و زور از اختلاف عقول را از آن شهر خراسان برادران بایجان بجان یافت و شاه با چندین هزار سوار روانه خراسان شد چون میرزا اسلمان وزیر خود را سلطان حمزه میرزای ولیعهد داده بود و در روشن شاه بخراسان و انصباط امیر حضرت ولیعهد بسیار ساعتی بود و قبل از ورود شاه ایران علیقلی خان چکر سکی برات شاه عباس را بر داشت و بر سر شربتند آمد و از آنجا صلاح در محاصره مشهد ندیده بر سر سبزو آمدند و در وقتی که شاه سلطان محمد بد مخان رسید شاه عباس و علیقلی خان با هم شهنه از سوار خراسانی در سبزو با محاصره مشغول بودند چون آنخیزار و دوی پادشاه و سپاه رسید در خاطر با کمال احتش و افتاد و یقین بمقابل و متقابل شربتند کردند و این امر بسیار مکروه طبع قریباً شیشه اتفاق افتاد چه بسیاری از بزرگان و منوبان در دو جانب بودند و ماده این شیشه را غلیظ نمیدادند و میرزا اسلمان وزیر قیام اهزای قریباً شیشه آمد و رنگی اتفاق نسبت میکرد و چون اخبار ورود وجود قریباً شیشه در کباب شاه سلطان محمد بد افتاد بصورت پوست امرا می خراسان مراجعت اقبال خود و قلعه داری لاوی داشتند و متفرق شدند و علیقلی خان نیز شاه عباس را بر داشت و نظر برات رفت و مرشد قلینان در تربت متحصن شد و شاه و سپاه اول قصد تربت کردند و مرشد قلینان محاصره دادند و در غدی خلیفه و طهماسب قلینان رسید و بی روی گوشت شربتند و شاه این محاصره متولد و یافت آخر الامر توسط امر و شفاعت قریباً شیشه امر با صلاح گذشت و مرشد قلینان نیز مطمئن کرده بجنوب رود و بر کرک حکومت خود بازگشته مستقل گردید و شاه قصد برات نمود و علیقلی خان در غوریان بمقابل و متقابل شربتند و شاه عباس برات رفت و شاه بر کرد برات آمد و در دره شاه سلطان حمزه میرزای باقیقزول لجلال روی و دوشهر را محاصره کردند و چون میرزا اسلمان امرا با اتفاق و قدر و دورنگی بر سر شش منبوه و قریباً شیشه از او بچندند و یکدیگر اتفاق کرده و از انزلیان برداشتن و بخش و از انزلیان مقدس فرستادند و حرا را که در خانه سلطان حمزه میرزای ولیعهد بود از او دور کردند و چون دو ماه را محاصره کردند که شت از عراق خبر رسید که قزاق پادشاه عسکر کرده و یکباره لشکر کج و دوفایان کشید و منای دولت غم چیل را با قیامت ترجیح دادند و با صلاح امر علیقلی خان پای در میان نهادند و قلینان میرزا علیقلی خان با عریضه عفو و کفر عجز از میرزا حضور شاه آمد و سبب این ششها میرزا اسلمان را قرار داد شاه را فرزند جمند خود و خود خلعتی شاد با حکم حکومت خراسان فرستاد و علیقلی خان حکما کان چکر سکی و اناک و گردیده و شاه مراجعت بمشهد مقدس فرستاد و بنابر خواهش علیقلی خان مرشد اسلمان خان نواده عبداللہ خان استاجلو داده شاه قلی سلطان قاجار به اتالیق و حاکم جام کرده است و او و منغان و بسطام و پارسا جمند و هزار جریب بر قاضی قلینان ترکان محرمت شدند و مراجعت بسبزو و حسین بیکان شت ناخداستی کرده و در تربت قلعه را گرفتند و از سیاست رسانیدند و زور و زور شکستی و ششند مالیت آنولایت حاکم سلطان حکم موقوف شد و شاه بفرین رسید و فرود پادشاه در نیماه زاره قارص سخنور سعه کوفت و از آنجا بایران آمد و شربتند در کمال شتانت و غایت رستانت سباحت و ساندو شتاند و بشروان نیز صامی کرده و دوقه عسکر بر جانی را مهیا نموده مراجعت نمود و دوتک کار نیز برز بود و کرجال ولیعهد و آمد عثمان پادشاهی رومی به بر نیز مرشد قلینان بغیر زیارت مرشد مقدس اسلمان خان و بی مرشدان خواسته پاد و چند بی بماند و متابعان بتدریج بدو ملحق شدند و در کمال آداب حرمت با اسلمان خان رفتار نمود و جمعی بر سر اتالیق و شاه بقلی سلطان فرستاده در صدد و جام او را بکشد و پس سلسله خازان مرشد غدر خواسته بخواند با خزر روانه کرد و خود باستقلال حاکم ارض مقدس شد و منصب حکومت بموفاغان خود داد و چکر و کیکر و لباس صدقت بعلیقلی خان بکاشت مردم فیما بین ایشان نقش کردند و لغت بکلفت تبدیل یافت و شاه سلطان محمد غم نیز بر کرد و امیر خان ترکان چکر سکی تبریز داده هزار سوار کل مسلح بدست آمده استقبال نمود و سلطان حمزه زیارت اردبیل رفته باز آمد و در میان او و میرزا غبار رفتار مرقع شد تا کار بایگانی کشید که امیر غبار از یکبرشته بقلعه تقه فرستاد و ترکانینه با هم موافقت کردند و بر بانی امیر خان اجتماع نموده و شربتند کردند و سلطان محمد و امیر خان حکم داد و او را بکشد و امرا می ترکانینه با الکلینه از ولیعهد متوجه شربتند و علیقلی خان شیخ اغلی در نزد ولیعهد اتفاق معتبر شد و در غزل و نصب امر بغیرت بسیار بوقوع و ظهور آمد محمد خان ترکان و طوایف و عسبان کردند و جمعی مقتول شدند و در این سال

مخالفت فیما بین مرشد قلیخان و علی قلیخان بحاکم بشید سپاه فرام کرده روی پیکر آوردند و در نواحی ریش در میان این دو میر شنه انکه ملاقی شدند
یکدیگر رسیده و دشنامی جنگ مرشد قلیخان خود را بشانه زاده عباس رسانید و طرف و را خالی کرده چنان سواره و را برداشته منتهی مقدس بود
و علی قلیخان فرار بهر تکرست و مرشد قلیخان بسباب سلطنت بجهت شاه عباس حیده خود بکالت آتاپکی پرداخت و از آنظر سپاه و میر
استعد و تخریر میکردند و در فکر مشقت این کار بودند و چون بجا رود رسید و سال صد و نود و سه انجامید و نوبت جهانبانی در این بجا
بعیش و شکار و عمارت و ایام جوانی میداد و بی موافقه خود در شاهی و عهد جوانی چند و عمرش کافران بهمن برود چون بدست کرد
بسا پیشانیان مست کردند با جمله در عشرت آباد و تیر جام عشرت از باوه عشق بازی لبرزد داشت و منکر سیری اصفهانی که داشت سخت تر از این و
برشش نرم تر از پریان بود و طبع و خلقی اصرار داده که روی چون کف موسوی و موی چون زره دودی داشت و عریته کان غریبه من بخت طوبه
یعنی موسی بدست من دعو و دو کیلنظر آهوان چشمش از صد شیطان بهتر دانستی و یکدیگر بدان بردان کجش را بنهر ابروان بدل نکردی و همه کجستار
بهای تاری از آن طره بخیردی بلکه تمام ایران خود بقیعت یک سوخته شس نیرزدی و چون آن جوان آنکه زاده بود و از معدن آتش بدست داده و از ایشان
لقب داده و لغو با الله بپوست تبشطان برستی میکند و ازین معنی غافل که لا تعبدوا شیطان و ان لکم عند الله سبب کلام الهی است و از دست
و پیرش شیطان مسلمانان را می موز و ان لغند که همیشه شیطان خیالی در شیره و توصیف خوب و بدان زانه جدد و شد دست تاملش شیطان
غزلها موزون کردند و و بی نظم آوردند حضرت جهانبانی خواندن گرفتند و در این بر زبصل بردند و از قلعت آن کله کردند و یکی از آنها گفته
رباعی کو کلو موشین اول ز کس قاتل آواره کیمد که تنگ غمزه سید جان آواره شیطان شیطان دید و کلری کربولیه من اضیم با می
شیطان آواره شانه زده میفرمود که کان من الکافرن اما لا علیه العشی الی یوم الذین شیطان بد و پانچ میداد که فغیرک لا غویتیم جمیع شیخ
که توان پرسداد بود و خود را بنده مخلص شاه و اینمید و میکفت ای شیطان مرثوانی فریغت آتش کن و بکوالا عبادک انحصین و ندی
و کبریا صبح روز ستان ساقی صبح و محبوب ملج راحت روح میکشد و در مغاطب کرده بمیکفت رباعی عاشق چو رخ تو پندار جان کز
نیز قرهات نسیمه پزان کز درد از دولت همنامیت ای صغ خدای شک نیست که حق زجرم شیطان کز درد علی بکرم لهرم و لعب و عشرت
کرم بود حضرت سلطان حمزه بکوفتاری غمزه و غمزه آن شیطان سیرت خمرشته صورت از پند خواص و علوم ای از مرم چند اندک عقلای عاقبت نذر
صدقت کیش شانه زاده و لیعهد را در پانچم شاری و ایام پیداری ز حال متنبه و میقتضی است و مجلس نصیحت و موعظه و اجاز از اجبار عسکر
رو میامی را رسد سودی نمیداد و آتش نصیحت اضا یفه دودی میکند بلکه نه از نصیحت کایت کن نه از دم که من بل کی ارم درین بوم پانچ می
شدند و بکلی میخیزیدند و انکشت تخم بدندان تغییر میکند حتی اینکه غازی که ای شکر داده اما که در ملوت گرفتار بود بواسطه رابطه باندیمان خاص
شد و مجلس و لیعهد کورستان شای علی الغفله فرار کرده خود را بمجک عثمان پاشای سر عسکر رسانیده بخجای خاص از مجلس عالی و لیعهد
ابرم تیر تر عیب و تحریص میکرد عثمان پاشا با سپاه رومیه حرکت در آمدند و تصمیمی در تخریر نکرده و نوشته جات و ارقام و احکام و لیعهد
باطراف ایران روان شد و شرح حال و هر یک چنان یافت و کمر کسی زد و لشوایان بارد و می با یا جوی شهر ایران شتافت آخر محاسن
شهر که بعدد شهر ایران و در بایستی کفایت شغیران موکول آمد و وعده دیدار و قیامت فدا و چاره شغیران پسندید پروا خند و خود را
می بند در بندان در آمد خند سپاه رومیه با تو بجان و از دحام روی به تیر بخاند و کوچ بر کوچ بجای شور با آمد نزول کردند بی مقابله و مقابل
لش و فرارباش تیر بمصویر آن جنود و فوراً و پسندید با وجود آن چو شوق یا بچون بجز خاری در معبر سیل جاری تیر نبود و بهر توبه های تنین
خاره شکن پاره فلک بمیدان صاحب آباد درآمد و تیر از صاحب امول صاحبان شهر را ناب شدند و حسیقل خان و پیر غیخان از خوانین
بلا شیه که در تیر بودند شاهنجام سرخو و کرفته از شهر در آمد و روی شاه سلطان محمد پوسند و علما و فضلا و سادات و قادات شهر تیر زد
عثمان پاشا شاره اظهار انقیاد و اطاعت نمودند عثمان نیز از ایشانرا اطمینان داده باز فرستاد چون شجاعت و مردانگی بالی تیر کوش ز پاشا
شده بود در ایشان سخت کمر خنده بود و مدینه میکند و زانید اما تیر زیان و در بکام فرصت ال و عیال خود را برداشته از شهر فرامیند و در موعه
خاص احواد و عساکر در مدینه رکشت بجا همی انباشتند و عثمان پاشا بطرف جزدب و شطیح قلعه متین را گذاشت و بزودی بساخت و بنده
چهل روز که رومیان قلعه را محاصره کردند و قلعه کوه مغایب بطرف غایتی و بت مغایب سای پیکر چشمش بعد از تمام قلعه دوق و نوب

و سپاهي شاهي در يکي قلعه مآه کردند و جعفر پاشای احنه که از قضيان پناهيه و نواجان نجاهيه و طو اش و دولت روم بود حاکم آن بوم شد مرد
مردکشا آن زن صفت شدند و قتي معلوم شد که تيريزان روميه ارکشته و با کين منجلباب که باها غل مله پند پاشا حکم بقتل تيريزان و اجمعی
کثير قتل شدند و بسياری فراموش کردند و زنی از پنج الي شام در آن شهر شب نشان جويهای خون روان بود و عيال و صبيان تيريزيه
يکچرايان شدند و آخرتو سلبه قضی حکم امان داده شد مگر که باقی بود پرکنده کردید و چون اموال و اطفال در خانه ها محزون و فون کرده بودند عساکر
روميه مقام خانه ها را بطبع اسباب اثاث البت خراب ساختند و سر اسرار تعمارات عاليه و سوت را همون من منج العنکبوت نمودند و اين ظلم فزار
خدای رحم عادل روانداشته را تير دمای پيران شب خيز تيريزان که قتي ميان دآن ظالم پاشا دچنانکه در ضمن قضايای اتفاقيه آن ايام پاشا
افت و ذکر محاربات قزلباشيه بار روميه و غلبه قزلباشيه و گرفتن پاشايان رومی و بردن عثمان پاشا
سر عسکر سپاه قزلباش از دمان که کوچ کرده بدیده سهند چهار فرسنگي تيريزانند و قورچی باشی که سردار جمعی شده بود از رودخانه و فني کاه
جانب شرقی تيريزانست و سر راه عراق سواد لشکری نمود که در دغمان پاشا چخال غلی را که اشجع بطارقه بود سردار کرده با جمعی از امر و پاشايان
سرحات مامور بدفاعه قزلباشيه که در چون قول لشکر قزلباش در پستی رودخانه ناپدید بودند چخال غلی بر سر چرخيان رانده شور صرب کرم
کرده قول لشکر قزلباشيه از رودخانه بغرا زدند و چون چشم آنها بر و میله فدا و عثا مناسبت که کابجا کران کرده بر سر آنها بتانند و یک جمله در
یک لحظه و نبراکس از روميه بر خاک ملاک انداختند چخال غلی را پای ثبات زيش در رشته برادانی سریع نرشته زاميدان رزم مگر بخت
دغمان ساعت ساعت و سته و سته دشمنان بود و اعانت روميه برشتند و قورچی باشی بعد از شکست و نهمام سردار و سپاه توقف و
خيزه کير امصلی وقت نداشتن میان دره ماحبت کرد و فرار شد و سیرار بار ردوی پادشاهی آورده عرضه دادند و موردالغاث شدند و فرود
حسابی از قزلباش بر گرفتند و از خواب غفلت بیدار شدند و عثمان پاشا چخال غلی را توپ و تيجين بسیار کرده بعد از زنی سه چارسلطه خمر
و دوازده هزار سوار حرکت نمودند عثمان پاشا در پاشا چکر سکی فرمان و محمد پاشا چکر سکی دیار کبر با عساکر اناطولی بجاربه مامور کرد و در کنت
رودخانه و فني قلاقی و لشکر شير چرخيان در هم افتادند و دست و بازو کشادند بخت غلبه روميه بر دوز و سلطان حمزه از فرور و غور جوانی تابان
رخش ميدان تا حته امر مانع شدند فایده نداد قول چون بکشيد و بطعن بنان چال نشان بسیاری از روميه را در فکندند و این رزم از دوز
چرخان کرم بود تا هنگام غروب در رسید پاشايان روميه در ميدان بایستادند و با فردضن مشاغل فرمان دادند درین هن چها بنانی شاهنچ
خان از طرف ست چپ قول جدا کرده مقرر داشتند که بدست است مخالفان حمله بردا و او ملری ذوالقدر و شيرخان و دوز مردم قرايه داغ و کور
از ميه جل شده روانه شدند چون میدان رودخانه درآمد دست راست سپاه روميه نظر جلوه که بنود لختی بیشتر رانند و چون از نشيب و
بغرا آمدند چرخان واقع شد که در قهای قلب ميه برآه بودند بناگاه بانگهای و غیر از پس سپاه قلب و ميه برآمد روميان متقلب شدند و
کيسنه خواه قزلباش حکم شاهزاده اسب از برابر انگيختند و در هم ريختند و ميه قلب بهم برآه متقلب شدند چندانکه سعی کردند قلب اسب بخت
ناچار فرار برقرار کردند تا چون جمعی از سپاه قزلباش در قهای سر روميه بودند هنگام انهم بهم باز خوردند محمد پاشا چکر سکی دیار کبر و فراد
قرايی و يوسف قای جاشی کير سرکار خواند که بدست قزلباشيه گرفتار شدند و سواران يرائی نادر چرنداب که معسکر روميه بودند با حشد
چندکس از ميان خيمه گاه در بودند و با سواران گرفتار شدند و سواران يرائی نادر چرنداب که معسکر روميه بودند با حشد
واری کرده قلع فرستادند و قاسم دوز دگر جنگی برخواست اما روميه چون بسیار بودند از نظر فی کشته ميشدند و از سوزی با تمام قلع ميه و اخشد عثمان
پاشا چهل هزار کس را مقرر کرده بود که قراول رد بودند ولی بیشتر زنده محاربه نمي نمودند و بار دگر سپاه قزلباش بر سر روميه فرستادند آن قوم تقدي
بطور زير سيد شبا هنگام سواری چند خون آشام خود را کنا را ردوی روميه رسانيده حتی چند از درون خيمها بدست آورده بخدست سلطان خمر
ميرزای و لمعه دوزندگان ايشان سبب نيامد روميه بچنگ قزلباشيه پسرش که نذر سرکار خبري نداشتند و درین اثنا آتش بسیاری در لشکرگاه و
افروخته شد که از شر آنها خرم باه سوخته کشت مردمان مجرب چنان خميدند که اردوی سردار روميه از خيال کوچ است و فردضن همه با دخيما پاشا
خروج مقدار اين حال مردی تيريزی که در ميان روميه بودند و قزلباشيه که بخردا که عثمان پاشا از مرض خنقا جل قمرين شده و مشب هلت با
و چخال غلی سر عسکر شده و فرود صبح خوابند رفت اما قلعه دست جعفر پاشا خود بود و دوقه و دوزخ و ساخو بسیار در کجا گذاشته اند از اين اجبا

مرست تا قریب شبیه خوسته و شدند و قرار بر جنگ فردا دند و برخی این قول را دروغ دانسته محمول بر ضلعتی داشتند که بینه را محاطه کرد و گفتند که
 تار و زهر زانکه لیلک جلی بمان تا چند شب بستان است در میان بروز مرک عثمان پاشا سر عسکر و سردار رومیه و کوچ و دهن سپاه روم
 از تبریز و توقف جعفر پاشا و رنگی قلعه علی الصبح چنان غلی که سردار جدید رومیه بود حکم بکوچیدن سپاه داد و جعفر پاشا استعدا داد و
 و سپاه و توپهای جهان انبوب فلک کوپ و رنگی قلعه توقف کرد و محقق شد که عثمان پاشا را دست اجل کلو گیرنده برض خناق در گذشته
 اکنون جدا و راحت میدهند و در بر سر کوچ است چنان غلی قراول و چندول پستش پس سپاه معین کرده مانند دیای عمان توجع دارند
 در وان شدند سپاه قریب شبیه لغرم رزم نهجای درآمدند و در میان از چند باب پیش تا چند در شنب غازان یعنی سبده و طاق غازان چنان بر
 چهار شدند دست بر کشادند و تیر و نیزه بکشد و در او پیشند سلطان حمزه میرزا نیز قول سپاه قریب شبیه را بر داشته بر سر رومیه تاخت و ساسا
 رومیه را برانده رومیه میان عاده و شتر و غرق کر خنجه و جمعی مقتول شدند و چنان غلی چون حال چنان دید با آنکه میدانست که سپاه قریب شبیه
 زانده زنده هزار سوار پیشند و زانکه غلی عساکر رومیه تیر رسید در حوالی شنب غازان فرو آمده اطراف اردو را بعد از توپ شکر سب و چنان
 شک در یکدیگر بزند و یکدیگر با زار در پشت عادهای توپ بجا فتن بدشت و سپاه قریب شبیه بر جای بایستادند و تقدم نکردند و سپاه رومیه را دل
 قوی شد و قلب اطراف سنج آمد و قریب شبیه که در حمله اول سب و شتر غنیمت گرفته در مراجعت کرده متفرق شدند و چون علیقلیان فتح علی در نزد
 شاهزاده و لیمه امیری محترمشده و چرخگیری سپاه را با سباجا و حصا صاده بود سپاه میان قریب شبیه اتفاق که بدین معناد بودند ترک بنیو و منع
 و بر تبریزی که فرصت میکرد جمعی از رومیه را سیر و قتل میا خند و در موضع میان رزمی شایان روی داد و یکی از برادران اسمعیلقلیان با جمعی از
 شاهلو بقبل در رسیدند و سه چهار کس را عیان قریب شبیه تا طلوع رومیه را قاتل نمودند اما طوطی بر کار ایران میفرود و آخر مراجعت کرد
 بنفکر محاصره رنگی قلعه که جعفر پاشا می آمده آن بود و در اخذ تبریزی دیدند غرضان بخاکند و ریخته و طاقها شکسته گویخته و دوت پنج سوسه و
 خاکستر شده اشجار سبایتین و حدائق مقطوع و اجساد اساطین و عاظم سروج کو چهار از اجسام با عفو تن قرین و کشتگان بی تعلیل و بی جانشین
 پنهان شده و اسبها مسدود گشته و کشته بامدشاهی جعفر محاسب قرب بخته اجساد و قتلان تبریز را نفس و دفن کرده لاشه ستوران مردار را از راهکار
 برداشته بخارج شهر نقل کرده خانه آباد و آن شهر یافته غنیمت که شبی یا روزی کسی آن پاساید ملک بسا عتی سکونت را نباشد بوم شوم نیز از
 پیدا لشکر روم در آن خراب با منزل پذیرفتی الا تعالی لعل لربک کل و تان و آن سوبات خراب چیزی دیده نمیشد با بکله کرد و حصار قلعه
 رومیه سپاه پیشند و از قلعت پناه قریب شبیه و سوسی قلعه خالی بماند بکشته آیند کان موموم از بلاد فارس عراق منظور کردند درین محاصره
 نیز شامخ نان مهر و در کار نشا رشت و پیری یک رنگ تا سب و چندین معروف گشته شدند منصب بھر داری و سلیمانخان لدر شامخ موقوف شد
 رضاقلی بیگ لیری بیگ که جوانی صاحب جمال بود اینک آقا سی حصار سلطان خمره شد و توپ کلو کوش که پانزده تن تبریز کلو را می انداخت آورده قلعه
 بستند و متنی کردند فی الحقیقه و تزلزل و تخلفی در قلعه و بقصد تفنگچیان و توپچیان رومیه بنیاد آتشباری کردند و متعطفین توپ را دور نموده و فوجی از قلعه
 آید ریسما بخا بر حلقه توپ فکند و کشیدند و بقلعه رسانیدند و برینا چنان قلعه بستند و سپههای ایشان را اسبب رسانیدند و دریم نگهشند توپچیان
 اردوی بامدشاهی بعد از پناه توپی دیگر ریخته و چون تنی کردند و فرو شکسته شدند پس از پنجاه روز توپچی باشی توپی بزرگ ریخت که پست و پنج تن
 و کلو لیمه و از اسب و لیمه پادشاه ایران آورده بر قلعه بستند و نشان موقع پنهان آنها را سب و سپاه را سب رسانیدند که در وقتی معین با اتفاق بزدان بود
 و انشب از توپ بردارند و قلعه را معشوق و مقلوع سازند تنی چند از قریب شبیه بجهات چند کایه آن نفاق و شقاق مرا خواهم بود از خارج که بکشته انشب
 رفته و قفسه عقب رهنموی جعفر پاشا را نمودند و رومیه از لعل سبب حسن پادشاه تا خند و ولوله دران سپهر را انداختند و این تیر از انشب
 تقدیر خطا شد آری بعد بدرو الت تقدیر الاخره باطل کردن انشب بیتامی نمودند و از ان شورش بخشی بر آسودند و میترس الدین محمد ضحی کزنی
 که منصب ممدارت داشت درین ایام بنفرض بنو انقبه در گذشت و دومی و نا و کامل و عاقل بود و در سلک معاصرین این دولت و محل خدمت کوز
 شد و کفر نفاق امرای تجلو و ترکمان و بردن شاهزاده طهما سب میرزا بقروین و بر سبند و لیمه عیدی نشانیدن چون جن
 مراجعت عثمان پاشا و قلعه حاش در تبریز و نزول قریب شبیه در اطراف قلعه محاصره قلعه کیان اعراف رسید امرای بخوره ترا که از قبل امری
 ترکمان ریخته بودند و با یکدیگر در نفاق پاشا و شاهزاده اتفاق داشتند که دولت را ضعیف دید و یکدیگر را خبر کرده با اجماعی تمام با سبم حش

جلد

امتنان علی بن ابی طالب علیه السلام

روایات

بجز دسری سرباز و دزد و صنفیان عراق مخالفان رفت و کرد و می قتل آمدند و جمعی بمصارد و مواخذ و گرفتند و مقارن این حال اسکندر خان
 او زکات لی و اورا اندر گذشت و کسریش عبدلنغان مستغنیان رفت و غزم تخریرت و خراسان کرد و علیقلیخان لایعالمولی و بیکرک میر است محض
 و کافرانان آشفته ترکشت مرشد قلینان توقف و در ارض اقدس اصلاح وقت مذمت شاه عباس از مشهد بیرون آورد و آوازه در این
 که بفرهات و مقابل با او بیکرک غمیت و ایم و بعد حرکت را ده عراق کرد و آمدن از اطمینان نزد و کربان باره و امان مترد بود و بالاخره مولای علی
 رفیع کرد و بعضی بودند و برخی بر شمشیر و فرزند قلینان پراک ترکمان حاکم و امان نبرد گذشت علیقلیخان تسبیح اعلی و اسمعیل قلینان نیز با یکدیگر گفت
 کردند و مقام امرای ایران و دهرانی پیش کردند و شتر خود را عباسی میخواند و نظر و رود شاه عباس میکشید و در آن یام که شاه سلطان محمد و بعد
 بجهت نظام کاشان و صفهان ابرق بودند خبر آمدن مرشد قلینان از راه و امان و سنان تحقق یافت و دوی پادشاهی با صحرای علیقلیخان تسبیح
 از راه بادقان غمیت فروین نمود و جمعی از این مرشد قلینان امور کردند که بیکرک سودی مذکر آمدن شاه عباس بن سلطان محمد
 با اتفاق مرشد قلینان استاجلو بفرورین و برکت سلطنت ایران نمکین یافتن و او که استن بدید و پادشاهی را بشاه عباس
 چون مرشد قلینان مرشد مقدس را منظم کرد و در دودخدا بر اسم خان سپرده با امانت و شصت نفر از ازان صداقت شعار بعد زیارت
 روضه مطهره و استمداد بهمت شاه عباس را برداشته بحدت برق و سرعت با دوی عراق نهاد و در امان برادران و میران نقیقلینان ترکمان
 بر کاب نصر تائب پسوند احمد سلطان حاکم سمنان را اجاز کردند با استقبال آمده شاه و سپاه سمنان رفتند و سمنان کسی بفرورین فرستاد
 و قورچس خان و برادران اسمعیل قلینان شالوار با استقبال خواندند و عوم مالی فروین غمیت کردند و دهنده مستحق بر سببه با جاده و جلال بود که
 عباسی را استقبال کردند حسیقلی سلطان برادر علیقلیخان که حاکم ری بود از نصیحت قرب حصول موکب فیروزی کوکب هم و هراس عباسی را
 بقلعه الموت رود بار که جماعت قبیح لو کو توال آن بودند که بخت مجملای شازع و مخالف حدی مرشد قلینان شاه عباس را و در او را سلطنت و فرورین
 و بر جای و مقام بامی و جلد داشت ایندو پای تحت تصرف در آمد مرشد قلینان بر توفیق امور و کالت پرداخت از اطراف امرای قزلباش
 تنهت آمدند چون علیقلیخان و اسمعیل قلینان و امرای عظام و بوطالب میرزائی در رکاب شاه سلطان محمد زبیر بادقان گذشت بکجائی شهر قمر رسید
 جز و رود عباس شاه را بفرورین شیندند بر سر عباسی بطبایع ایشان راه کرد و با حضار علیقلی سلطان ذوالقادر حاکم قمر کسی فرستاد و حاکم
 قمر دروازه شهر بر سببه جوات و علیقلیخان که بر کفر و تقوی چنین امورات نیکو و وقتدار و چشم را خود را زاده از این مقامات می پنداشت و بجهت
 غرقه کرد و پیغام فرستاد از حاکم قمر خواهرش که زیارت رود علیقلی سلطان و را باد و کس دیگر خصصت دخول و ورود او پس از ملاقات خوا
 که او را بار دوی پادشاهی و حضور و بعد بزرگ صبح گفت که طایفه قورغلو مرزا آمدن منع کرده اند و نخواهد آمد چون صورت انحال دارد و شایا
 اردو هم بر آمد و مردم که در فروین خانه و عیال داشتند بجانب فروین هجوم کردند چنانکه قبیح علی ممانعت کرد و حاصلی نداشت شب با سنگام ملی
 اذن همی فرستندی در و دوساده بازاریان فروینی نیز غارتند بالاخره تصریح کردند که ما در قزوین خانه و کوج و منسوب و متعلق است و اکنون
 و دست شاه عباس و مرشد قلینان و سپاه خراسان و قزلباش را فاشه ما شوالیم در و توقف کرد که او را و دهرانی و خلا فی اتفاق باشد
 عیال و فیعیاع و عفا با از دست بخواد رفت قبیح علی ازین سخنان حساب کرد و خود بدانت و مترزل شدند و اندیشهای دور و دراز بر گرفت و با
 اسمعیل قلینان نیز اطمینانی نداشت چنانکه در عوالم مشا و با و سخن سیکر و او بر دین فروین رای همیز و مراد کار خود و تخریب ماند و متفکر بود
 مجملای غلبه تقدیر سر رشته پذیر گفت کفایت باب داند رفت و قضا دیده همه را بجا که ضایع نباشد و بدلول ذاهای تقدیر علی بجهت سنان
 نرم و اگر امات کرم مرشد قلینان اعتماد کرده خود و ناخواه و کام و کام در بوک و بکر و کاشکی و اگر روی بفرورین کردند و بعد بقلی سلطان طالش
 و اند قلی سلطان گفت که علیقلیخان بدینا بر سببه بود و بخصص و فرار بفرورین شدند و بیشتر طایفه استاجلو ماندند و غلبه شالوار
 با اسمعیل قلینان ماندند و در شکر و دفرورین جناب میر جمید سین محمد لاشانی و عباسقلیخان شالوار و احمد پیک اشک قاسمی استاجلو از جانب
 نوب شایان و در سر کار مرشد قلینان شرفیاب خدمت سرکار عظمت پادشاه سلطان محمد صفوی شدند و شرفیاب و شرفیاب و شرفیاب
 دولت و اظهار خلاص از دست معروض فی الواقع شاه سلطان محمد زحالت پادشاهی و غمیت نیکو امورات شایان بودند و در سلطنت او محبوب
 کرده بودند و بعد از شهادت ملطافه زاده پرموده خاطر بود و قزلباشی دل خوشی نداشت زادن فرزند ارشد نهایت سرور حاصل کرد زیرا

جلد ششم

در جلوس شاهی و ماضی

الصفی

که از دیدن آمدن عباس میرزا کمال نو میدی داشت بشکرانه و رد و دیدن فرزند مسعود و دل از مشاغل و نوی برداشت چیداشی که ملازمان و نجاری وی روز و زن سید و او را بقتل آورند و فرزند و بعد از او بتوسط دلاک پیری در خون کشند پدایت که باختیار نبوده و درین شایعیهات پشوتای حتی علامه خانه پر خست حرکت کرده نهار خانه و پونا ترا به بره برنده که در وین بنام شاه بنو زنده و روزی که بعزم ورد و شهر پادشاه و بعد سوار شدند از امیر خوران و کابلهان و علامه صطبل زاده از دو کس نمائند بودند و امر منظر ترتیب و کرازان و در رکاب پادشاهی بودن نشد بواسطه اتفاق بی اتفاق بطریق تفاریق راه شهر کردند و مرشد قلینان خرم مرعی داشته امر را جلد بیا یکدتن لازم بدو بخانه راه داده و چون بود بخواه و زحام هر یک از خست داد و دیوای خود میبایم در افتادند و ناکام بقضای آسمانی تن در داده و بجایست کبرس جمعی تعین شدند و الکات فضل العزیز و تهمین بنیادیت کیقوم رازنا رنگ برداشتند تاج کیقوم راجو بر بندید چوین و دیگر وزیران استقبال شاه سلطان محمد مرشدند و در رکاب مستطاب وارد شدند شاهزاده عباس در حوالی کرایا شرف و ستوس یافت و برادر در بر کشید و شاه از دیدن فرزند نهایت سرور و جویو حاصل کرد دست و بگرفته او را بخط شاه عباس مخاطب کرده بگرم و آمدند و دست خود تاج پادشاهی بر سر فرزند نهاد و دوایع سلسله صفویه را بحکم اشغال و ورا بد و سپرداری آن بر کبر نوبت خود با جوان بد علی اصحاب شاه عباس بر تخت سلطنت برآید و امر شرفیاب حضور شدند و علی قلینان قس غلی و اسمعیل قلینان و بسیاری از بنو خوانان و بوالعیر میرزا بالایش خون سلطه تخم و بعد نواخذ آمدند و بارشاد و مرشد قلینان و کلیل السلطنه و رضویا عباس نصیب شمشیرهای خراسانی و قرلباشی پاره پاره شدند قطعه عیبی بی دیدگی گشته فحاده بگرفت بندان تعجب از کشت کشتا تو که کشتی ناکشته شدی خوش فرو بکشتند از کازاموز تر کشت مرشد قلینان و کمال اشغال و کالات سلطنت و رتی و مستحق موارث ملکی پر دشت و جمیع مغرول و فرقه انبوب کرده و شاه سلطان محمد در کمال فرغت بطاعات عبادت پرداخت مایه دوم دولت صفویه از نسل وی شد اگر چه اسمعیل بخلاف این منظور داشت و بجهت بقای نسل خود بقطع نسل همه اولاد صفویه جازم شد و اما تقدیر چنین شد بود باری می فرزند بزرگتر شاه طهماسب پادشاه بوده و در نصدوسی و بیست تولد نموده مادرش دختر موسی خان موصولی ترکمان بایندی است و در زمان اشغال شاه طهماسب چهل و شش ساله بود و در شش سالگی بکومت برت رسید محمد خان شرف الدین اعلی آتاپک و پیروده است و انصیح علوم متدوله با خبر بوده و عقل و کیاست و فضل فراست وجود و سماعت و تقریر و فصاحت نظیرند آشته چون خلدند بود در سیاست و قتال و خط و کمال اعلی زاده بکار میبرد و بقدر امکان بقتل کسی ارضی نمید و بخت زخمی که برضد ویدی دلاک خود زده آن نیز بحکم شرع بود و بدین ملاحظه که در اضعف بصیر بود و دکنه بارگاه می نشست و بکام توقف و درم احکام او رسیده جاری میکرد و بجهت انضباط امر راقم را خود نیز میبرد و قرلباشیه بر او شورش کرده بجهت نموده بقتلش پر دشت پس آنکه کار با فرزندش و بعد فساد لای و عدد و عیدیا کردند تا بقتلش دخت کودکی دیگر را بدست آوردند و مجال نیافتند و از و بنال یکدیگر بد و بخر اشتافتند محمد شاه سلطان محمد پادشاهی در پیش خصال یادریشی پادشاه جلال بوده و ومعنی قرلباشیه هر چه کرد و نبا خود کردند و در پیش خویش بکند مع انصاف از نوت اسمعیل میرزا تا او اخرش و سلطنت ایران با شاه سلطان محمد و شش شت سال و در کم از و چقا وفات یافتند و اوایل بقعه نهصد و نود و پنج شاه عباس فرزند وی جلوس کرده و دولت صفویه که متزلزل و تخیلی و قریب الانقراض شده بود از نو قوت گرفت و تجدید یافت و شاه عباس مجد دانه ثانیه دولت صفویه کردید و عباس میرزا و خان طلیع الحجاب چهل و پنج جلوس است و بهمانه در نو قوت مجدد سال بوده است در سپان جلوس شاه عباس صفوی و شروچ او باینات عمام کرام و شوریدن مرا قرلباشیه بر مرشد قلینان و سیاست رسیدن امر حضرت سلطان محمد که میدی با اولاد دیگرند است و دیده اش به دیدارین فرزند و لبسند روشن بود خواست تا دیده بهم بگذاشته سور و سروری بلکه اولاد و کوری را و دیده باشد لهند شاه عباس الحجاج و شروچ ترغیب کرد صلب سلطان مصطفی میرزا که در کمال جمال بود برای وی خطبه فرمود و یکی از بنات عمام که در جمال الحجاج سلطان خمره میرزا بود نیز بخندگی و سوار شاه عباس مفاخره یافت و در ساعتی سعادت قرین المواقف خطبه برداشت یکی مخاطب فرزند و نا نامه بکاشت یکی کتابت کیزه نویس متن شدند بر تین و اسما بر سعد روشنگر است با سکندر و بار این پس و پس از فرغت از لزوم جشن سور و نغام و اکرام نزدیک ده بر یک از امیرزادگان ازاده و ازادگان میرزا و مناصب سب عطا رفت پیوسته خان توچی باشی کروی و بعلیق سلطان ذوالقدر مهر داری خاصه و ایاالت سوارز بهدلیق خان و قورچمن خان خلیفه اخلافی یافت و بهر شهری حال تعین شد اما مرشد قلینان حکومت اصفهان را بخود مروج داشت و شاه مضاعفه

ساف و تقویت معتقدات فاسد بایشان خبری رسانیده نیاورند و آنچه ذکر کرده شد کسی استخفی و رپی باشد باید که رئیس فرخ و عبد الله را برین فرستد تا امان داده بعضی از علما را بکتابت میمون مناظره نماید باشد که مذہب حق بر همه ظاهر گردد و السلام علی من اتبع الهدی جوابی که بمولانا محمد رفیع کاتب ستماری از ذرائع علمای شیعی نوشته شایع افکار و در شجاعت قلام و در بارافاضل و در الهنود و بریم الله الهی سبیل الرشاد و عظم الله تعالی و امان من الغصب العناد که بوقوع پیوسته در آن باب آنچه صواب موجب اجر و ثواب است مذکور میشود برای حکمت الهی حضرت عالیات تحقیق نماید که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است استابت را بتابعیت کتاب الله و عزت طاهره ساخته و چون حضرت امام الانس و یحیی سلطان ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام و لکناد و ربلا و عجم و قشند را فیم این مکتوب محمد خادم برکات احرام غریب آنحضرت و بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن درین هیچگونه مناسب نیست از سایر حضرات علامت این استعنا از اخبار نموده نه بقراباشر العفی دارد و نه باور یک کلمه بی دلیل و غناد باطایفه بعد از تحقیق و تفحص در امور و در تحقیق تعیین کرده اند به قضای حدیث و قرآن و موافق حضرت ملک مناسبت چه بسیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند که قبول نظر افاد اما حضرت شود و فو له و ان العظم من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواهی استخمس و کبر و خواه ملال و تمیز این بحث کسی صاحب درک کامل و انصاف شامل میباید بود و آنچه از طلبه و از انکه متردین حد و دود و دند سماع شده است که ثواب علی جاتی باین دو صفت حمیده است و از امری ایشان کو کلمات بسیار در جمیع کفر نفیون مضایل پرستند اما تصدیق که از ایشان الی الان بحکایات علماء ماوراء النهر و اقصیه و بنا بر مشهور که چون آنها بقاضی روی ارضی باز آئی معتبر نیست چه فضلالی مذہب استی غیر بحال ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذہب شیعه مندرج و مخرج است و اصلی ندارد اگر بعد از تحقیق حال نفی و اثبات احوال و احوال فریقین در اخبار اهل مذہب پس امر فریاد حکام الملوک ملوک الکلام مطاع خود بود و بمجمل در طریقه شیعه و سنی کتب و احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتبر است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیها باشد بواسطه منافات مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام متخددین و دو فرقه اند که اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر لا فصل ان لم یوزن رسول الله و بکر را میباید مندرج است و اگر حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب را میباید مندرج و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از این مقدمات کو نیم که آنچه مرقوم داشتند بعد از تحقیق و تمحیص حکم کفر شیعه آل پیغمبر است بدلائل متعدده و آنکه حضرت پیغمبر اربع خلفای ثلاث فرموده اند سخن آنحضرت وحی است مقتضی آنکه یکیش چه مخالفه وحی میکنند و مخالفه وحی کفر است جو نیست که ازین دلیل قریح خلفای ثلاث و اطلاق خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف که از آیدی از اکا بر علماء اهل سنت است مشغولست که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر در میان اهل اسلام مخالفی چند واقع شد مخالفات و آنست که حضرت در مرض الموت فرمود که منیونی بقرطاس الکتب لکم شیا فی فضلوا بعدی عمو بدین ارضی نشد و گفت ان الرجل علی وجه و عن ذاکتاب الله حبنا پس صحابه بخلاف کردند اما از اهل مذہب شد حضرت پیغمبر آرزو شد فرمودند که خبر پیغمبر که پیش من نزاع مناز و اوست و این حدیث در اوایل صحاح بخاری در اکثر کتب اهل سنت عبارات مختلفه مذکور است و چنانچه دوم آنکه حضرت در مرض الموت جمیع مقرر ساخته که بمراسته من زید بفرزند بعضی از آن جمیع تخلف نموده سمیع مبارک آنحضرت رسید بمالغ مقام فرمودند که جبره و اچشلا سامر لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفای ثلاث داخل در چنین سامر بودند و متابعت نکردند پس کو نیم مری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند مقتضای آنکه یکیم بمنزله وحی است و معنی که عمر کرد و وحی است و در وحی کفر است علی اعتراف همه و علمای مذہب قولیه و من لم حکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قایل خلافت نیست پس هرگاه که کفر عمر که سلفا بلیت خلافت ثابت شد بنا بر دلیل ثلث لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند از حق اجماع مرکب نشود چه مذہب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بمذہب شیعه بیکدم خلیفه میشوند و اینکه عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند موافق رای پیچاکس از اهل اسلام نیست و تخلف از چنین سامر مقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلاث اند بافاق و از هر یک از روایتین مذکورین بوجه مسکاثره اثبات مذہب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن درین هیچگونه نیکنی و اهل شیعه در اثبات مذہب خود و نفی آنچه غیر از این چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصاء آنرا ملک متعال میداند و این صحایف گنجایش آنرا ندارد و الله یحیی بکلماته الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرت

جلد

جواب مکاتیب کرامت علیا مشہد شریف

مردہ الصفا

وہی حضرت عرفان نمودند کہ فعل غیر از وی است لہذا کذا کہ پس کوئی اخرج حضرت رسول مراد از زمینہ وحی بود و در عثمان و ابوبکر
و عقیل و امیر موطیہ با نمودن رد سخن حضرت رسولت و کفر است بدو دلیل دلیل اول آنکہ حضرت فرمودہ اند ہم آنکہ قولی لہذا کہ تو یونان
بالہذا و ایوم الآخر بود و در رسول اللہ و دلائل متبہدای تحقیق حق و ترمیق طیل برسندہ امامت بر ما و جد لا بسا است و بسک در
خراسان مثل مشہور است کہ بوسہ بہ پیغام نمیشود اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد داشت بہت جمعی صلی تو جویم بعد از کجی
ایاک اما بشرطی کہ مناظرہ بمقامات علمی باشد و شرف و کوکہ بنا شد و نیز در خلفای ثلث ازین معنی متفق علیہ فریقین نیست چہ در کتب
شیخہ ثری از ان ظاہر نیست کہ دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین و غیرہ و در کتب فریقین مطبوعہ مذکور است و نیز بعضی از این
تجویز وضع حدیث بر می صحت کردہ اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیہ نیست خصوصاً وقتی کہ با قائل آن تجویر وضع حدیث یا حال نا شدہ
متفق علیہ دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر و احکام یا خصوصیات مذکور لاسلک کہ کفر باشد و الا پس برہد ہر یک مسلمان نبود و صحیح
اخبار اہل و مجتہدین و ائمہ و تقویہ غیر نسبت بخلفا ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند و عفو
قبل از صدور و عیسان بالہذا کہ معلوم الصدور باشد لہذا حضرت علی از عمل ابن جرم علیہ اللعنہ خبر داد و عقوبت فرمود بر او و این کہ دلالت بر
خصوص فعلی کند متفقہ چنانکہ در آئینہ تقدیری مذکور میشود دلیل دوم آنکہ مقتضای تقدیری لہذا عن المؤمنین اذ یابونک تحت الشجر و خلفا
ثلث برضوان ملک منان شرف شدہ پس ایشان کفر باشد جواب آنکہ لولایہ عند اللہ فی رینا لہذا است از آن محل مخصوص کساعت
و کسی دغدغہ ندارد کہ بعضی از افعال حسہ مرئیہ از ایشان واقع شدہ سخن در است کہ بعضی از افعال قبیحہ از ایشان صادر شدہ کہ خلاف تقدیر
معت است چنانکہ در مخالفت مخالفت نص حضرت پیغمبر کہ در کتب فریقین مذکور نمودہ غضب یافت کردہ و حضرت فاطمہ علیہا السلام را از
ساختہ و چنانچہ در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تہ این روایت است فعضت فاطمہ فخرت عنہ و لم یجزم معہ حتی مات فقیر
در صحیح مذکور شدہ کردہ ام و بسیم در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمہ مذکور است کہ من غضبھا فقد غضبنی و در مشکوٰۃ در مناقب آنحضرت
مقولست کہ من اذا غضد انی و من اذا فی غضد انہ و کلام مجرب صادق این مضمون کہ ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا و الآخرہ
ناطق است حاصل کہ بواسطہ افعال ذمیمہ و منع وصیت حضرت و تکلف از عیش اسامہ و غیرہ کہ با حصہ در نمی آید مورد مذمت شدہ پس سلام
عاقبت و جرم امتہ اعمال فاکردن بعد بہت حضرت رسول تعالست و ہر سعادت سلامت عاقبت مستعد نشود بواسطہ نقص بہت
و مخالفت حضرت رسول متوجہ عقوبت میشود چنانکہ آئینہ فخر نکشت فاما انکشت علی لفظہ من و فی ما عا علیہ لہذا باین شاہد است دلیل
سیم آنکہ حضرت اللہ تعالی ابوبکر را صاحب غیر نمونہ و صاحب بل ذم نیست جواب آنکہ آئینہ فخر نکشت فاما انکشت علی لفظہ من و فی ما عا علیہ لہذا باین شاہد است
پہل و کافرا و واقع است و مصاحبت از نسبت متوافق الظرفین است همچون اخوت پس چنانکہ ہر یک از برادران نسبت بدیکری برادر است خود نسبت
و خود کافران ہر یک از برادران نسبت بدیکری صاحب ہمراہ است خود اسلام نوہ کافرا آئینہ فخر نکشت فاما انکشت علی لفظہ من و فی ما عا علیہ لہذا باین شاہد است
القمار و توبہ مقصود است چنانکہ صاحب کثاف و مضامین و تفسیر ان بصاحب علی علیہ السلام کردہ اند یعنی ای دو صاحب من در زندان پس یوسف کہ پیغمبر
و کس صاحب خواندہ کہ بت پرست بودہ اند چنانکہ تفسیر مذکورہ دلالت صریح دارد بر این پس ظاہر شدہ کہ مجرب صفا نمبر بودن دلیل خوبی نیست و
جاری شدہ تعلیم نخست رقم حضرت کہ بت پرست ہر کہ در وی بیہودہ داشت دیدن روی نبی ہودہ داشت اما از حضرتانی کہ دعوی در آن قائل
قرانی نمودہ اند کہ در بت مذکور بجای ہر کہ ہر کہ او نوشتہ اند و از طریق مصرعی مذکور را برداشتہ اند و ہر مصرعہ افی لفظہ نامقام گذاشتہ اند و باین
مستفطن شدہ روح ملاجہی را از زوہ ہاشمہ اندویشان چون غارت و تالان بکا ذیل خراسان واقع شدہ و خانہ انزاب کشت و حضرت مولوی بر
از این جماعت اگر یک بیت و ضرب شدہ باشد باکی نیست البلیۃ اذ اعت طابت و از اشعار عرب نیز مستحکم است اما اصلاح و در ذکر ان
التماس از حضرت است کہ مجرب لفظ با تامل و معنی است لال افراین و دلیل چهارم کہ حضرت سادہ ولایت پاد علی با وجود کمال شجاعت
در وقت مباہلت مردم با خلفای ثلث بودہ منع فرمودہ اند این دلیل حقیقت بہت است و اگر نہ قبح آنحضرت لازم می آید جواب آنکہ قبل از
کہ حضرت میر از تفسیر و تجوید حضرت رسول فارغ شود خلفای ثلث در توقیفی ساعدہ و مجاہد جمع کردہ برای الی بکر بن ابی قحافہ علیہ السلام
گرفتہ اند و جوئی کہ ذکر ان درین صیفہ منکبتی و در آن حضرت بعد از اطلاع بنا بر قلت اتباع و ہم ہلاک بل حق یا باعث دیگر مباحثہ نہ شدہ

این دلالت بر حقیقت ایشان نمیکند حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آن حضرت نبود
 خاناکو آوار و اجار برین دل است که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین با صحابه بافاق و مرتش جنک نکردند از مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی که متوجه
 کوشیدند در جدیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر دو حی که برای جنک نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و صحابه کجند از آنجا که حضرت امیر
 کافیت مع شنی را بدیده حقیقت کفار قریش مطلق تصور نیست و نزول تحقیق این بعض در بالاترین جایست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهار صد سال
 بر مسند سلطنت متمکن بوده است و هر یک از شداد و مردود و غیره تا مدتی برین دعوی باطل میبودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را لایک
 نکرد تا خلق بسیار بدین کرا با آن اعتقاد آورده و هرگاه در راه الله تعالی تا خیر دفع خصم خود را داده و بنده لایق و ولی خود بود و آنچه فرموده اند که حضرت
 امیر با ایشان محبت کرده و وقوع آن بلا اگراه و نفیتمنوع است و تحقیق آن درین صحیفه میگذرد و درین تاریخ تنفی در این که سبب شیخین کفر باشد شکی
 کرده و صاحب جامع الاصول شیخ از بزرگان فرق اسلام شمرده و صاحب مواضع نیز بر این رفته و دعوی که برای کفر شیعه توهم کرده اند ذکر کرده و در
 محمد غزالی سبب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری بنوعی بلکه جمیع اهل قبل را کافر نمیداند پس آنچه حضرات دیکفر شیعه فرموده اند نه موافق سبب مؤمنانست و نه
 مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که در صد صحیفه معلوم شد و سبب لعن و در او معتبر نیست و میباید که نام خلفای ثلث بر کز
 بر زمان شیعه جاری نشود و اگر باطلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست چنانکه باطلان اهل سنت حکم بوجوب قتل اهل شیعه میکنند
 این حکم مطلقا متقاضی افکار سلف و افکار خلف نیست و آنچه فرموده اند که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافراست عقلا و شرعا دلیل
 بر این نیست قال اشعری ابن سینا می تواند تصدیق من غیر دلیل نقد السیاح علی العظرة لا سائنه و آنچه از بحث و محش و داده عایشه سبب نیست
 کرده اند عاشا و ثم عاشا که حاشا که مرکز واقع شده باشد چه نسبت محش کافرا و ایمان حرام است چه جای حرم حضرت رسول اما چون عایشه مخالفت
 امروفرمان و قرآن فی یومکمن فلا یخرجن منوره بصیره آمده و بحرب نام زمان اقدم نموده حکم حدیث حرمی که فریقین در منافات آنحضرت را
 فرموده اند حربا و حربا رسول است و محارب حضرت پیغمبر لعننا مقبول می تواند بود بنا بر این مورد و طعن شده و این ضعیف و در کتاب حدیثی از کتب شیعه
 دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده و بر چند قصه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد بنا بر تقدیر وقوع بعد از خراج البصره
 قتل جلیل تر از انرا راضی و غیر هم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب بنایا کرد و الله علم خفاقی لا مورد و میباید که با آنجی یوم یخرج فی التصور و آیه کرمه
 اسباب ثبات آنحضرت لایه امینگی مذکور در وجه و مرد و حجت و مذمومت من سبب الوجوه شریکند چه اگر یکی از ایشان سختی بهشت باشد یا دوزخ
 دیگر را چنین باید بود و الا متعوض شود و حضرت نوح و لوط علیهما السلام و زوجه ایشان و سیه فرعون بکینه میباید بود که آیه که میفرماید شریک باشد یا بخیر و آیه دیگر
 صریح شده الزانی لا ینکح الارائنه و شرکه و الزائنه لا ینکحها الا ازان و شرک و فی نظر اوله جواب آنچه در کفریسات عظام که فرزندان سید نام اند
 مرقوم ساخته بود محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر خلاف مرآن حضرت مقررند و با شخصی که لایق کافرا و مسلمانان خلیفه باشد و خود و مناقبان
 حضرت را شنیده روایت کرده باشد جنک کند بوسطه این حکم حدیث محارب پیغمبر بود و ایضا باعث قتل چهل هزار نفر از صحابه و تابعین کرد و فرزند پیغمبر
 نسبت کسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید و حال آنکه پیش آن فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد بمقتضای اولایل باید
 چنین ظاهر شده باشد و آنکس مخالفت پیغمبر و بعضی از مسلمانان حضرت کرده باشد و نیز ازین سخن فرزند پیغمبر بی بی و بدنی کسی زرد و اگر آن سخن حق باشد
 برای آنکس که در حق گوید ثواب حاصل شود آیا که کم ازین دو عمل افضح و اشنع است سبب نیک اولی صلا باعث قدح نمیشود و دوم موجب کفر با
 چه تواند بود و اگر بموجب حدیث مصنوعه که سبب شیخین کفر است متمسک شوند جواب آن ظاهر و اگر چیزی دیگر افتاده فرمانده سفید شویم بهر حال
 انصاف مطلوب است و منقول در کتب است چنان است که در وقت حضور این مکتوم اعمی و در خدمت حضرت رسول کسی از اهل حرم آنحضرت
 عبور نمود حضرت را شیخی اعراض فرموده آن شخص گفت یا رسول الله این مرد کو راست فرمودند خود کو نیستی علماء اهل سنت نقل کرده اند که حضرت
 پیغمبر عایشه را بکف خود نگاه داشت تا مانسی جمعی کند که در کوفه چهارمینو چشم ندین قباح را بار از این نسبت نمیتوان کرد و قیاس این نسبت را
 که حضرت بآن مقدمه باشد و آنچه لازم از این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند به شیخ نیست که کافر باشد بهر حال بعد از حضرت الله تعالی هیچ
 موجودی را شریک اهل از حضرت رسالت نمیدانیم و چیزی که منافای ایشان و جمالات آن حضرت باشد عقدا و نمیکند ما فریاد از خبرتهای حضرت
 که بواسطه میل قصبی حادث موضوع شرع و دین را ضایع کرده اند نیست اندکی پیش تو کفر غم دل رسیدم که دل بزرده شوی و در سخن بسیار

گشت آمد و بر دی یک رتبه خانی و حکومت چربا دقان بافت و محمد ساروقی و روعه صفهان شد و شاه بفرستاد و امورات ملکی دخالت فرمود
و متمرکین کشید که خروخا کلش ملک بودند با تشیی بی نیازی بر فرزند نبوت محمد خان ترخان که طهاسب نیز از ابولعیلی بر داشت
و با حمزه میرزا جنگ غایده بعد از قتل مرشد قلینا طالب مقام بود و بعد از بجای مقام رسید یعنی فرخ خان پزناک حسب الامراج ضعیف
از سر و برداشته و از کشته سرش را نیز در کرده در درو بگردانیدند که عموم فریاد شد مال و فیتی خود سری و سرکشی اربعانیه کنند و بهر ولایتی
حاکمی تعیین شد و فرستاد شاه نیز منزل منزل بمشقه مقدس رضوی شیر قباب و زیارت مرقد آنحضرت سعادت یافت و سلطان اعلی خلیفه شایسته ملوک
که در روز جنگ ترشیز از میان سپاه علی قلینا لایسپاه مرشد قلینا ان پوست و بین بایک شکست علی قلینا و گرفتاری شاه کردید درین وقت
سیاست رسید و سلیمان ترخان که با مرشد قلی نسبت صابرت داشت مواخذ کردید و باقی خانی چکنی را بگجومت مشقه مخفی فرمود و لایق شاهزاد
سلطان حسین نمود ولی چون وزیر دما و مرشد قلینا تو جمع کرده پسران خود را با شاهزاده برداشتند و بفرستادند و شاه با غیابی شد و حکومت
با مرشد قلینا استقامت نمود و فرستاد مرشد قلینا و قشون در ویش امتشان گذاشتند و شاه عباس از مرشد آمده غم برات و
مجا به با او زد که نمود و تاسد فریمان جام رفته جز گردن فرزند پادشاه با سپاه و رویت بقراباغ و تصرف کنج و آمدن خجالت علی انظر ف بعد از آمدن
و بخاند و در اینجا قلعه صاحب برض شاه رسید حرکت بهرات با وجود انیکه اتفاقات صورتی نداشت لکن الوای غیبت بجانب ممالک محرو
بر فراشت بعد از ورود بری سلطان محمد و الدیاجد خود را که مرشد قلی مجبوس کرد بود و کس فرستاده سپاه و دوشاه استقبال کرده و پیاده شد
رکاب در ایوب سید پای اندازد و فاشاند و همیشه کردند و بهر راه بقرون رفتند و در وین بر شاه عباس معلوم شد که اماری غراسان با یکدیگر
اتفاق کرده شاهزاده سلطان حسین میرزا را به دست خود کرده اند و اماری عراق نیز بخود سری سپرد و در دما نوزد و طرف سپاه رومیه بر سپاه
شهری و ولایتی از ایران متصرف میشوند و استقامت امراضی با دولت رومیست که کم کرد و اماریان نظم نخواهد شد لکن بطریق که رومیه خوا
کرده بودند که یکی از شاهزادگان و انداخته بودند و قرار مصاحبه داده بودند و مرشد قلینا چاه و شکوه حاکم را در پهل مردی و دانا و عقیل بود
با شاهزاده سلطان حسین میرزا فرزند سلطان حمزه میرزا که سابقا مقر نشده بود و دما و دوی قای پاشینی که با شکی که مدت دو سال بجهت
مصلحت بود آنها را به اسلامبول نمود و در کرا آمدن عبد المؤمن خان و زینک با خوانین ما و راه انهر متوجه خراسان و محاسن و مشقه
مقدس و سپاهری شاه عباس فروری و گرفتار و زینک شهر مشقه مقدس چون متصرف شدن رومیه و دوسوی
مملکت ایران را چنانکه گذشت و دما و انهر استقامت یافت قوه طبع او زینک و ضبط خراسان پیفرود و عبد الله خان و لایق اسکندر خان
عبد المؤمن خان فرزند خود را بدین محمد خان و لایقانی یک سلطان خواهرزاده عبد المؤمن خان که بمشقه سلطان استقامت داشت بالشرک
ما و انهر از اندود و بلخ و شیرخان و چیکه و سیمه و فایات و هزاره و قیاق و میر قبا با کولکنا شش که بهرات نامور متوجه خراسان نموده
بهنگامی که بنور حمل صحرا بنزد و این جو دنا معدود و روی بخراسان نمودند و در مشقه بدسته از قهای یکدیگر میر رسیدند چون عبد المؤمن خان
فرزند عبد الله خان و یعقوبان شهاب بود و زیاده از سرداران دیگر استقامت خواست بیشتر از دیگران تعجب کرده اول بر سر نشا بود آمد محمود خان
صوفی سا بلویه و آنده با مقدمه تحش و زینک رزمی و دیپوست و چند تن از بھادران او زینک گرفتار شدند چون معلوم شد که عبد المؤمن خان
و در دنا به سپاه چند نوبد بود و قلعه رفته با استحکام و تعمیر برج و باره پرداخت و در قلعه تحصین و چون سامان قلعه داری نداشت بهر طاعت
آن بھادری که گرفته بود دغا می عبد المؤمن خان فرستاد که مینا بوجز و مشقه مقدس است هر وقت که مشقه در تصرف خاندن یا بفرستاد
و من خود بندگی خوبم کرد چون گرفتار قلعه از بھادران نامی و او زینک کرمی بودند و بھادریان ایشان بجهت رانی آنها سعی در این کار
عبد المؤمن خان را از نظر بر نشا بود که باینده بر سر مشقه مقدس بودند و بھادران گرفتار نیز رانی با مشقه مقدس عبد المؤمن خان مشقه را محاصره
و حاکم مشقه سلطان استقامت با سپاه انهر جمع کرده محافظت شهر پرداخت و بریدی میر ملک بقرون فرستاده شاه را از مشقه
شاه عباس بقرون حرکت کرده بری آمد و چند روز توقف فرمود که سپاهیان و قشونهای ولایات رسیده باشند و شهر طهران که بغلظه
ما و عوفت بموقع معروف و ضرب المثل بوده شاه مریض شد و روز بروز مریض شد و کرده چنانکه قوه حرکت و رفتار نماند و مرض عام با
در معکب پادشاهی متابع شد و بسیاری بلاک شدند و در مشقه مقدس و مشقه مقدس سپاه شاه که در مشقه بطام شطرا یکشیدند از اجزاء

اربعه پریشان شدند و از آنجی خبر اطراف خراسان شتر شدند و قریباً شصت یوس برسان و از یکدیگر و دیو مطن کش شدند و خان کاکم را ضایع شد
 مدت چهار ماه خود در ری کرده عاشری و جماعتی بد و نرسید تا کار با اضطراب و بنظر اراجا میسقط و غلامان و مریان محصورین شدت یافت و از نیک
 مان بدوستان راضی شدند و شهر را محاطت نیار شدند ترک کرده بارگ درآمدند و از آن نیز برگشت و راه سخت نبود و محاصران روز بروز افزون
 قوت گرفتند و محصوران ساعت بساعت کاسته ضعیف شدند و با سیمان نیز راضی بودند ولی مان نمی یافتند چه که خدا و رومی خان قدم
 جسارت و شفاعت بیرون گذاشته و برابر قلعه و باره پاره کردند و روزی که روز قریباً شصت سید بود و مدت عمر با شها اراجا میسده
 او از یکدیگر اطراف یوشس و دند و بر و جروج کردند چون قضای میرانم قریباً باره پیکره و در شهر نازل شدند و مدت خان و قریباً شصت
 و غازیان استا بدو و عموم ضلایق از بر طبقه اراجا حصار روضه مقدسه ضمیمه راناه و ملا خود دانسته بقوت علما و سادات دفاع لازم
 شمرده بجهاد درآمدند و از یکدیگر شهر را کفایت و از آنجی بجانب روضه تبرک پیچم آورده دست بقبل و غارت بکشد و بدو بود و داشت جنگ وارس
 تیر و تفنگ زلزله و دینا جستی قریباً شصت و از کفایت علما و خدم بصحرای مرقده بارگ فرار کردند و هر یک بر او و خندند و از یکدیگر غایت حرمت
 اصلا و ابد منظور نگردید و بایر و شمشیر بر سر جوانان و پیران خند و سر برای بزرگان و خود را از چون برگ درخت بر زمین ریختند و بعد از آن
 با ایمان و دین مجبور و دین با پناه گیت و بایر بصحرای ستان درآمدند و از یکدیگر حکم قتل عام دادند و قریباً شصت سید را سر کرده تازنده بودند و بوی
 دشمنان تازنده بودند و دفعه و منازعه می نمودند و هر یک چندین نفر شتر شهادت می نوشیدند و مرغان استا بدو با مدت قریباً شصت چندان جنگ
 کردند که بکلی کشته شدند چون شی زان سروران ماند بعد از آن مرغان بقتل سادات و علما و اعیان فرمان دادند و در صحنه میر علی شیر استا بدو بقتل
 منومنین دیده تماشا کشاد و بولصلا ترجی منکر و پیر جوان و زن و مرد و صغیر و کبیر و جروج و مقتول را سوار شدند و حفاظ مصاحف بدست گرفته و ملا و
 و قرأت میکردند و اسلام ایشان را علامتی باشد بلکه سلامتی روی دید و از یکدیگر میکشید و از دار استیاده و در حفظ بیرون کشیده و در مسجد جامع آن
 میر کشیدند و مولانا عبدالعزیز محمود شوشتری که از شایرین فضلای بود و بقتل رسید میر محمد حسین زاده شصت و سه ساله که از آن روضه بیرون آمد
 دست و ریش مقدس را زده بود و میکشید شمشیری بدست و زدند که دست قطع شد و در پنجه خراج نهادند و او بیرون کشیده و بکشته و خورا
 و نسوان و مصباح و مسجد جامع براقابت اعمام و آبا و اخوان خود که کشته شده بودند و بدست می کشیدند و بکشته و بعد از آن مرغان استا بدو بقتل
 که همه را بیره کی و اسیری گرفته برده باشند چون کار نام فی بحال فراغت روی و افعالت خیر و مرقده حضرت امام علی بن موسی آند فدا و دل
 و سیم و مرتفع و مغوشات و ظروف و اونی و مصاحف کتب و مرقعات و مصاحفی که بخط و احضرات ائمه منسوب بود و خطوط یا قوت و تعمیمی
 و خوش نویسان سکه سلاطین بهید و آن روضه وقف کرده بودند و پناه و تاج بر دند و غیر که از آنجا از ارقف تمیز داندی و بهجای بشیر
 بفر و خندید و کتب نفیس استا و از آن یکدیگر میرا دل کرده و اونی کا اند و خندید و بعد از آن بیظم و تعدی از غایا با سملانی از طلب نمود و هر چه بود و افعالت
 بود و بعد از اولاد که در وراثت مردم را بعضی زیر گرفتند و بعضی از آنان کشیدند که خود و اولاد خود و بعضی از آنانی بداندی ملک جانی بکشد
 بر دند و بعد از آن مرغان غضب الله میت ملی کره سلطان شایر که کشته کرد و از بر و باشد که غارت کند چون از کار طلوس پرداخت بر سر حرس
 بتاخت این چنین خان حاکم خیر بایان اید و عجمی بمرقم قلعه وری تمام و رزید همه و روضه و مضایه و دیربان بود و از یکدیگر غلب و مقتول
 آمدند بعد از آن مرغان حصار خیم پوشید و بجانب دارالهدیه رفت که در سالی دیگر باز آمد و بهر دین سال تقصیر فیه تدارک کند بجهاد و بوجام
 و خاف و با نظر زکو سوب و خوشن و غمیان بدست و از یکدیگر اقامه و چند لک شاه عباس سلطان معالی مزاج میکوشید بهبودی نیابت
 و بهما قضای الهی بود بعد از مدتی که فی بحال اصلاحی در مرض شاه شد از طهران بروی میر عبد العظیم حسنی جلیل الشان رفته چند روز در آن استا
 بخصه و خشوع و نماز و نیاز و مناجات و عرض حاجات سیر برد و در کمال نور محمد خان حاکم مرو و امرای قریباً شصت که خجوشا
 بودند و بعضی از قضایای متفرقه این سال را و قاتیکه عبدالنور مجاهد و مشهمی آمدند و محمد خان ابن ابوالمحمد خان بن دین محمد خان بن
 ابوالنور خان زاولا و شهبان خان جوینی شاد چکنیزی و اونی مرو و دنا و پور و اوشی را و بهر سید بود و چنان لغو میکرد که بر سر و خور و باد
 شش هزار کس جمع کرده در حد و خجوشان آمده بود و باق خان بکلی و ابوسلم خان و امقامی خان و محمود خان را مرای شاه عباس کس شایر
 حسین برده شصت و پنج نفر حصار شده بودند و بر سر و خجوشان کرده و با قریباً شصت سیر نزاع نمود و ناچار شد و بجا به پرداخت بقتل

سپاهامری قزلباشی بقتل درآمد بود و کبرکیت و قلعہ باز شد و عریضہ فرستاد امیر مجتهد شاه عباس اس را رسالت داشت و نور محمد خان نیز این کار را شاه عباس عذر خواسته و بعد المومنان هم اطمینان رختی کرده هر دو را از خود خوشنود ساخت و درین سال که نصد و نود و هشت بود محمد خان قاجار یا ذغلی و امری قاجار قرا باغ بجا صر و قلعہ کجہ برداشتند و چون المچی در راه روم شیند شاه عباس اخبار کرد که این کار منافعی صاف شاه عباس ایشان را منع کرده و نیز فرستاد بالاخره بدستباری زبانمان از حقیقہ حال قاجاریہ را انحصار داد ایشان ترک محاصره و کجہ نمودہ مثال امر شاه را منت پذیر شدند و آخر کجہ بدور رسیدیم درین سال محمد شریف خان چا و شلو تو هم نموده بکیلان رفته شاه را از خود استخوان محمد کیلا عذر آورده و فرستاد و امری فارس و کرمان ویز و سرکشی کرده بایکدی میزنار عکر کردند و فیما بین ایشان این نازعه بطول انجامید و جمعی ضایع شدند و میر میران نیز فساد دی وادی نمودند و شاه غم فاسر کسی که چون کاشان رسید مصر و وض شد که یعقوب خان ذوالقدر حاکم فارس بجز حاضر نیز در رفته و بکتاش خان قشلا را رشتور که حاکم کرمان بود و تصرف نیز درآمد و کشته است شاه عباس لختی فرستاد و سوده خاطر شد و کوتوال قلعہ بکر صفهان که حکومت صفهان داشت نیز طغیان کرده استمال یافت و شاه بشیر زشتافت یعقوب خان روی گردانیده غم زرم کرد کاری از پیش نبرده قرار نموده بشیر زشتافت و از آنجا بقلعه سپید که درستان و حصانت مشہور لافاق است متحضر شدند شاه عباس بفارس رسید و بشیر از درآمد اسیریم خان والی لارستان بخدمت آمد محرمت دیدہ باز کرد دید میرالامرائی فارس بنیاد خان ذوالقدر تقویض شد و امر کرمان ظلم کرد و بد یعقوب خان بدست آمد و با جمعی مفیدین بقتل رسید و چون بعد از بمیون پادشاه بباری که در بند وستان فایا شده بود و فرزندش اکبر پادشاه جلوس کرده بود آمد شدی ز شیر فرمایان ایران و بند وستان اتفاق نیغاده بود شاه عباس بنابر سابقہ مواعدت که با عجب و مینا این دو سلسلہ معنی بود یاد کار سلطنت و ملوک البفارت بند وستان و تجدید موافقت و محبت روانہ نمود و بعد از انظام امور ات فارس کرمان و عراق در یکایک بدنامہ سلطنت محمد که ہمزہ شاه بود مراجعہ بقرون نمود و شلاق و در قزوین اتع کرید و در سان مصالحہ روم نشا عباس صفوی و شخص حسد است و طلاق اسری جانبین فریق مقهور شدن امری طایعہ قزلباشیہ استظام ایران در این سال خیریت آل شاه عباس شش عید نوروزی در سعادت آباد قزوین کرده و میرزا محمد وزیر لقب با اعتماد الدلہ را بختہ انیکہ میرزا بعضی امور ات نامناسب لیری میکرد و مغزول فرمودہ حاتم یک رودباری کہ متوفی الممالک بود بمرتبہ بلند وزارت رسانیدہ اعتماد الدلہ لقب و دولہ قلی یک قاجار را کہ داخل قزوین بود و لہ قلیان نموده و یوزباشی کمری کل کہ منصب بزرگی بود با مقوض فرمودہ و در ہین سال کہ نصد و نود و نہ ہجری بود المچیان دولت روم مراجعت نمودند و از جانب سلطان سلیم خان خود کار خبر استیجاب مصالحہ آور دند و مدعیان المچی ایران نامہ مودت ختاسہ پادشاه روم لا آورده شاه عباس تحریم و یکیم نمود و ازین مصالحہ لختی آسودہ خاطر شد چون کشر طمعا رومیان آن بود کہ اسری طرفین مطلق کرد نہ چند نفر از تاشان کہ کی از آنکس مزاد پاشا بود در دست المی ایران گرفتار شدہ بود و دولہ مقنقہ قراغ مجوسہ و شاه عباس محض مخلص و روانہ روم نمود و از نظر قنقہ شایخ سلطان معز و مدعیان شامو دیگر از مطلق العنان نمود روانہ ایران داشتند شایخ خان در راہ پاروفوت شد و کرمان رسیدند و قورخس خان کہ چندین گناہ داشت و از جملہ کی و خالت و قتل سیدہ یکم والدہ شاه عباس بود در مجلس حضور بنظر شاه درآمد بدست مبارک و بقتل و را در دوفی بحقیقہ قصاص شرعی کرد و دولہ تاشان لہ خلیل سلطان سبہا منصور کہ در سراسر بطغیان و عصیان برآورده بود بدست آمدہ پاسا رسید و میر حمزہ خاٹاٹش و لدبایند رخاٹا کہ قلعہ شندان سرکہ بر فرق کیوان کشیدہ داشت بخصور اعلی آمد و قلعہ و تصرف درآمد و خود بکمر رفت و حشمی خان چا و شلو با اتفاق داروغہ و شربجامیون مامور شدند کہ بہر اتی حضور پاشا کہ از جانب خود کار مامور بخصص حدود و سوار است تحقیق و رسیدگی و تعیین بنور کرده باشند و شایہ بود خان عباسی حاکم کرکوچک کہ مخالفت میکرد عریضہ نوشتہ اطمینان یافتہ بخصور آمدہ مخلص و مغزنا زکشت و ذکر مر اسلہ حاجیم خان خوارزمی و سرداری فرما و خان قزلباش و مدن عبداللہ مومنان از یک سخر اسان و تخیج اسفران و بعضی واقعات خراسان سابقا موصوف و فدا کہ حاجی محمد خان مشہور بجا چم خان حاکم خوارزم کہ بمینہ بادولت صفویہ رجوع و مودت داشت و در زمان شاه طہاسب صفوی محمد قلی سلطان فرزند شربابدر بار شایخ فرستاد درین سال کہ عبداللہ خان بن اسکندر بن جانی یک سلطان و نمک جوئی نژاد و پسر شرب عبداللہ مومنان چکنہ تھا و کمر بخت تخیج بلاد خراسان استوار کرده بود و حاجی محمد خان تجدید قواعد مواعدت کرده

و بشیہ بنیان موافقت کو میدہی کہ کدی زامرا سپاہی فرلباش باخند و رود و تار بافت سدره عبدالمعنان و نیک کرد و نقد ریکه
 باشد بساط حشمت و در از غر صخر اسان در نور و دلفرا و دغانر اسر و اسلم خان و محمد بنان شقاق که مرد کاروان بود بر فاخت و جمعی سپاه
 فرلباش روئے نمت خراسان فرمودند و در وقت فرمایش شد که اگر عبدالمعنان با عبدالمؤمن بن خنفس خوش بخراسان نیند چون
 امر را با پادشاه مقابل نمودن رسم و این ادب نیست عثمان از جنگ پیچیده برکناری نشسته اجبار نمایند و الا در استر و اد مجالی که گرفته اند سعی
 بلنج و جدین مرعی داشته باشد فرما دغان چون بچمن بسطام رسید حاجی محمد خان خوارزمی که فیما بین او و نور محمد خان بن ابوالمحمد خان بر سر
 باغیان دمنار غمی رفته بود چون مطلع شد بنزد فرما دغان آمد تعهد دوستی و کجبتی با پادشاه ایران و مخالفت با عبدالمعنان کرده بار دوی خود را
 کشت و فرما دغان بطرف نیشابور روانه شد و ابو مسلم خان چا و شلو حاکم اسفراین با فرما دغان موافقت کرده بمحضر نیشابور بر سر چشمند
 آواز آمدن فرما دغان و سپاه فرلباشیه و اتفاق کردن با حاج محمد خان خوارزمی بعد از عبدالمعنان رسید عبدالمؤمن بنان با سپاه طخاریا
 یعنی بلنج و بدخشان و حصار شادمان و اند خود و شهرخان و قاریاب بخراسان آمد و آواز آمدن عبدالمعنان خوارزمی در انداخت که با عسکرا و انهر
 بر سر خوارزم رفته حاجی محمد خان خوارزمی محض استماع این اخبار بخوارزم رفت و عبدالمؤمن خان با یلغار بمشهد مقدس سید فرما دغان امر
 مشاوره کرده چون حکم پادشاهی بمقابل و با عبدالمؤمن خان بنو بیطام بازگشته و امر هر یک بمقر حکومت خود رفته و شاه بر اجبت دغان
 حکم داده بغزوین بازگشت نمود و عبدالمؤمن خان چون کجالی نیشابور رسید و بازگشتن سپاه فرلباشیه را شنید این اتفاق را غریزی عظیم شده
 سخت بر سر ایل سیات که در حدود و نیشابور و بلوک مسکن داشتند آه بجه را بقتل رسانیده پس بر سر اسفراین آمد محاصره کرد و ابو مسلم خان بقلعه دار
 پرداخت همه روزه از دو جانب آتش قتال و جدل کمال شغال داشت جمعی بقتل میر رسیدند و از یک توبهها بر بروج و باره اسفراین شدند
 و یورش بر نیشابور و قلعه استاجلو که در قلعه بود و بدیدار فعه میگویند و از او یک قتل میکردند مدت چهار ماه زمان محاصره تطویل یافت و درین عرض
 مدت چهار هزار کس از او بیکه مقتول و در خندق ریخته بودند و در هر یورش غضب عبدالمؤمن خان با فرلباشیه می افروزد و دهر در خیر
 قلعه نمیداد و شاه عباس منور از امر و شانهزکان ایران طبعسنائی تمام حاصل نکرده بود و نظامی شایسته و راصل خانه خویش یعنی ملک
 موردی نمانده بود و امر هر یک و شهر و قلعه حکومت و منازعه داشتند و به سیاق نمی آمدند و قتی که فراغتی روی داد و شاه عزم اسفراین
 کرد و کار گذشت بود و قلعه را تسخیر نموده بودند و بعد از تسخیر احدی اتفاق کرد و ابو مسلم خان بعد از زخمهای مردانه دوست عبدالمؤمن بنان
 رسید و شاه عباس با صفهان و نیز در شتاب از اجبت با صفهان فرموده با نظام احوال شکر و کثرت رجد و جدی و فرزند و ول میکرد که چون سیاق
 خراسان دست دهد بجانب ایران پیچد و دگرانی و مکرانی بطور نرسد و ول در ششید و تقویت پیمان باید کوشید از ان پس باید حقیق
 عمارت پویشد لموقعه بجان دودن و دشمن خانگی بصورت نیت فرزانی هم آغاز از خانه دشمن بران شو و کوه سوی خانه دیگران ذکر است
 اتفاق خان احمد خان و الی کیلان و رفتن فرما دغان سر و تسخیر ان ممالک فراخان احمد بجانب شیر و اما
 بین این مقال که خان احمد خان کیلانی که مکر و در ضمن قالیج دولت صفویه نوب حسب قرابت و مذکور شد و بعد از مجوس و رفته
 او را بمصاهرت این دودان اختصاص داده روانه کیلان نمودند مع نیا پیچد و راجه صداقت از وجات حالش استقام نمیشد و مکر اتفاق
 شقاق و ثابت و مشهود امنای دولت کردیده پادشاه ایران اغماض کرده و خوف فرمود از حمله در هنگام معارضه رومیه و فرلباشیه خان احمد
 حمایت از دولت صفویه نکرده ملاحظه قرابت نموده در مقام عذر و اتفاق غریب برآمده بمجلا اینکه خواجہ حرام الدین و کیل خود را روانه اسلام
 کرده معروض داشته که ولایت کیلان ملک موردی من است و کسان دولت علیه عثمانیه بطیب خاطر و امیدوارم و اگر از شیر و ان تو
 از عساکر آل عثمان زور گشتی نشانیده از راه دریای ماسچان بغیر نشیندین چاکر اذات کیش متعهد شوم که لایحجا نزد عین دولت تصرف نماند
 داده باشم و از آنجا بطور این ذکر راهی است و تسخیر عراق بلکه تمامت ایران و کمال آسانی ممکن است چون مصالحی فیما بین شاه عباس سلطان
 سلیم خان خواندگار است حکام یافت بمعنی محقق شد و بعد از شاه عباس حکم تصرف ولایات کیلان شد و دفع چنین خانگی با این قرب
 جوار نسب و اولی نمود از راه اردو جل و طالش و قرقر قاج و دیلمان سپاهی جوار بر سرخان احمد روانه فرمود و فرما دغان سر و از راستا
 و طوالتش نماند سیل بنیان کن گذشته امیر و سپاه و شاکم کسکیران عسکر بلخی شده و در فومن علی بن فومنی بخدمت آمده روی بوی خان احمد

فخامه خان جو نیز با سبب جنگ سپهر بدخته میر عباس شش تنائی را که مردی بود و حاجت حاصلش از ایام جنگ کجا حلال الدین محمد و کدو سبب لاری بمان با سپهر لاریان و قریب پست هزار سوار و پادیه بدافعه قریباً شصت مور نموده و هر دو سپاه بکنا رسیدند و در برابر یکدیگر صفوف جنگ برآستادند چون احمد خان از علوم نجوم بهره وافی داشتند و از آنکه طالع مولود خود دیده بود که در این سال ملک او دیگران اشغال خواهد یافت و از خانه خود بیرون خواهد شتافت زواری و صفای چند ماهه و ساحه و از طلا و نقره و جواهر و اسباب نفایس و ذخایر آنچه داشته بغایان فرستاده در لشکر دورد و در لشکر کلنده میهای فرار بود و فرادخان سردار روزی دو برابر سپهر و تحقیق معبر و تجویر لشکر توجه کرد و بهم روز بطلال فرود آمد و دشایران را معجزی انسب چون باد صحره چند و در شکر از آب بگذرانید و بایمان صحره شتافت مانند آتش و برق ز روی آب عبور کرده بدلتوی رود فرو آمدند و از دو جانب فوج آسوده و از آب بگذرید و رفتند و اسببیدن کیلان به تیر و مزارق و تفنگ عرصه جنگ روش و رنگ و ذپای جلاد است پیش نخواهد دست بدافعه کشاند و مهرهای روین چون تکرک بر کمر و کمر به ساریدن گرفت و دود و دمای آتشین لب رود تنی بر بست و مزارق چون شتاب قب بهمیدرخشیدی و دهر و تیر چون برق لامع می پاشیدی فرادخان سردار خسرو پوریزا قتل بدلیلان قریباً شصت فرما داد که بیست و نه نفر را باقی این ولایت و شهر کلندین باید و از فرصت مبارزت دادن نشاید که اگر هر دو فریق از اهل اسلامند اما البادی ظلم بسیار بایان قریباً شصت یک حمله متفق بر دزد و مانند قصص آسمانی بر سران کرده و سپه و سپهر ایشان را کینه بر کونید و بخت بد با نایج و جزین و خنجر و شمشیر پنداشتی کیلانیا از این بکنند و بسیار از ان سیاه و لاری مقتول و در سپهر رود و کلندین و دوسپه از خون سرخ ایشان کلندری کشت و زمین زنگاری از دما آسمان پر بخنجر جگر آدم میر عباس که سپه لاری با عیسوی بود بهتر از فرار هیچ چاره نداشت که شمشیر و فرست من توره و از جام و خلاب فرار کرده بدرفت و بر تن از تنقان ملا دکیل در کل د لای آتش بخنجر کل می توار می شدند خان احمد زخیر نهمز عساکر د سپه لاریان زشت بر سر می کشید آتش شمشیر را دینا و آب در بار در پیش دید لاجرم آبر بر آتش بر کزید خود را کمیشی رسانید و کیا فید و زبانا و درون عیال خود که صبیای شاه طهما بودند مرمود کیا فیدون که مردی دانا بود رضامند که داد و دایه ایران بشیران و در و مامند آنها را بد و نرسانیده و بعداً بکحضرت شاه آورد خان احمد ناچار به سپه لاریان شتافت و دولت این طبقه انقضای یافت فرادخان و کمال حلال کیلان و شت استقال پیدا کرده از خنجر و کمال و سبب کت ایران پادشاهی مملکت سیاحت کیا فیدون با و دین شاهزادگان مورد الشفقت شایع شاه عباس شد و کالت کل کیلان بد و مقوض گردید و حکومت بهمیدرخشیدی را شامود آید و علما و سادات مرفعیان و غایب البال آسوده شدند و شصت جوان ایران کشتی بر سر بر غنود و شاهزادگی خان و دلخیزه انصار قریب دینی که او نیز عاصی طاعتی بود و نیز بر کرده بطرف دیار بگریخت در میان حرکت رایات فطرت آیات شاه عباس کجا و خان بکجا بخراسان و با کشتن عجب المومنان چون خاطر شاه عباس صغیر و زجانب معذیان ایران فی بکمال امتی یافت بهیمه یورش خراسان فرما داد شاه سلطان محمد و الداجد را نیز در این سفر با خود همراه کرد شاه بکرم مطبوم ترتیب قرین نصرت کرین کرد و یک عساکر مفضو و نیز دهموره در آنجا اجتماع و احداث کرده متوجه خراسان و جزای کرد کرد و شونده عرض شاه رسانیدند که نور محمد خان و بولنج و ولایت حاجم خان را از دست تصرف و بیرون آورده اند بکمال اینکه چون نور محمد خان تا مقاومت با حاجم خان نداشتند ملتجی عبدالمد خان شده و تعهد کردند که هرگاه نداد و روزی از تصرف حاجم خان بدر آورده من واکندارید من مروتا بکجا نراند شاه جهان بسیار م و این معنی خود بخهای تمی عجب المد خان بود و مروتا متصرف گشتند و عده گرفتند و دادن ندادند و کرده بعد از آنکه دست و استحکام برج و باره مرمود و منزل پیش آمده و خبر توجه شاه عباس را شنیده و عده گرفتند و دادن ندادند و بکمال دیکر اندیش م ارجعت فرمود و چاره نور محمد از عجب المومن بخیوف شده فرادما پور داده و عجب المومن انویدر شش عجب المد خان جدا شده از راه فرادما بکجا بخراسان توجه کرده است و چون شنیدند که شاه قریباً شش در مطبوم است و بهیضا بفرمانده است شاه عباس مستعد ززم گشته و بکجا عزم را فرمود کرده درین اثنا پادیه آمده کوشه ترکان از قواعد نشانیه بکانه نظر کار کردان دولت بدست رسانیده گفت عجب المومن بنه ایران کوشه القدر از آن نوشته بقانون معلوم شد که پادشاهان را با صلح است یا جنگ ما هر دو را نماندیم اگر مصالحه رضا میدید خراسان را گذاشته بفران روید چنانکه حسن پادشاه ترکان با سلطان حسین میرزای کورکان مصالحه واکنداشت کرده بود و اکبر این قریب مصالحه

رضا می‌شود و اراده حرب و ایریست بر قدم بگذارد و این نوشته در حوالی حاجرم بنظر شاه عباس رسید و ابی محمدرضا بنایت آداب القاسم شاهانه
مقوم شد که بافضل الهی موافقت و از ولایت خراسان که ملک موروث صد ساله است میگذریم مصالحه سلطان حسین حسن بیگ جغتای
و ترکمان بود و دخلی بشاه ماند و اگر بقاعده سکن قراسطان و ترک ابی لمج و شاه جغتای مکان جدا جدا مصلحت نمایند دست از خراسان
داشته بکسان ما و اگر این مصلحت نمانیم و کاری با آنزوی ولایت ننمائیم و الا جنگ آمده ایم و از عراق بهین اشتیاق رو بخراسان
نماده ایم و هر جا که مقرر شود حاضریم آنچه در پرده غیب است بظهور خواهد رسید بعد از فرستادن این مکتوب اردوی شاه بجا برآمد و نزل نمود
و میسای رزم بزرگ سلطان بود و بناگاه مکتوبی دیگر از عبداللهم خان رسید که با نوشته اول منافات تمام داشت از جمله و عنوان کاشته
بود که باال علی حرکت در افتاد و بر افتاد و بعد از آنکه با بنا بر مصلحتی بجا نیامد رفیقیم شایسته آنجا آیند که در آنجا ملاقات شود و خبر رسید که ازین شایسته
کوچ کرده بجا می‌نیرتوقف نگردد و کیر سبیل بامیان میان کشاده است شاه عباس دانست که عبداللهم مصلحت در جنگ قریباً شبیه بدست
خود را بلیغ کشیده و نظوفان زورق شکن این دریای رجا ف با حل رسیده و رخلال این احوال سادات و عظمای قریه و سبزووار
چند اشک بجا آورد و بزرگ را که دلی آنها کرده بودند گرفته بقتل رسانیده سرور را برد و می پادشاهی فرستادند و حکمی که در جاجرم از او گزیده
بود فرار نمود و حکام اسفرائین و شقان و سبزووار و سایر دیار نیز نسبت بسینه خان بزرگوار عبداللهم خان فرار برقرار حبس یا رنموده و بر فتنه الله
و یروی خان از جانب شاه با قدری سپاه مسلح کلاه بیزشاور قریب شدند و ترکیه شایسته بر سر سرعت زیاده و کشت کرده و فرستادند و شایسته
بصرف قریباً شبیه آمد حکومت آنجا بدویش محمد خان روم و ملوکات شد و سیصد نفر تفنگچی قادیان را از عراقی اصفهان و جرجانی
در آنجا بکشد است اسفرائین بجهت سلطان و دیار بایا اسپاسات تفویض یافت و ملاک و رقبات و متوجهاتک لطایفه و ایل الوسات سپاه
سیورغال بدی محنت شد و از آنجا کوچ کرده از راه جھان راغان و تاسطان میدان قریب بر او کان مشهد مقدس فرستادند و بپیش
خیام فلک احتشام برافراخته شد و معلوم آمد که کل ضابط و حکام و ترکیه در مشهد مقدس مجتمع شده اند و آذوقه و ذخیره پشمار جمع آورده و فکر قلعه
داری دارند و میخواهند ارض اقدس مشهد رضویه را از محرب قرار و بدین غرض الله من ذالک پادشاه مسلمان موسوی حسینی چگونه بشهر
محاصره کند و توب و تفنگ بجا نبضض صریح مقدس اندازد همانا و ترکیه نیز در این باب دقت کرده بجهت سلامتی نفس مشهد را اختیار نمود
که از آنکه قریباً شایسته محفوظ و مصون مانند شاه عباس از سلطان میدانی مراجعت کرده چند آنکه آذوقه اضافه دارند و بود و تعلیم داران قریباً شایسته
بدویش محمد خان حاکم میناورداده منزل بمنزل فرستادند و در هنگام سفر شاه مقرر شده بود که سپاه یزد و کرمان از راه طبرستان و تون در طبرستان
باردوی بجا یون بپوشند و لیکن و سمیع خان مرای فشار با سپاه کرمان چون طبرستان رسیدند مصطفی خان کنگرلو از جانب شاه عباس حاکم آنجا بود
و او ترکیه بر سر آمده بود و کنگرلو را پیش وین محمد خان خواهر زاده عبداللهم خان مشهور بسلطان بیاچولی بجا و وزیران و افراد از آنجا
بر مصطفی خان آمده بودند و منبرم شده چهار فرسنگ جنگ کیز کرده و چهار دیواری پناه برده بمنابر مشغول بود امرای فشار بجا
مصطفی خان رفته و ترکیه را شکستی فاحش داده بسیاری از کشته جمیع اسیر گرفته از قنبر اردوی شایسته باصفهان برده و نظر رسانیدند و در
ذکر طغیان و عصیان امیر شاه ملک کیلانی و رفتن فرهاد خان به دفعه کفها و تدبیر کیلانیان و تخییر کیلانیان
نور محمد خان و ترک بنزد شاه عباس و محاصره کردن عبداللهم خان میناورداده و بر او پیرون آمدن قریباً شبیه
از شهر و رفتن بقرون و آغاز بجا را منال که تاریخ هجرت بنویس علی مجاهد و الف الف الف الف الف رسید شاه عباس یکدل بجهت
شده بود که سپاه قریباً شبیه بخراسان نهضت دهد و با دشمنان دوروی جیلجوی کار را یکدوی کند و دیگر باره و بعضی ممالک ایران شده
برخواست و اتفاق پیدا کند شاه بتدارک نشان دادن آن فتن پر دخت و کار یا سابق و یورش خراسان معطل ماند از جمله انقلاب کیلان بود
که بعد از فرار تان احمد خان علیخان و هیئت سیاهوش نیز از حکومت پیر و کسر مغرول شدند و شاه ملک می از تو بای علیخان بکومت
کیلان رفت و دومی محیل و مغرول شدند که بود کل ابالی کیلان را فریخته کرد و بر حکومت خود شایسته و احمد بیگ دارد و غلبه کیلان توقف
جایزند آشته بشاورت کیا فریدون پروانده غلبه و استقلال امیر شاه ملک و سپهسالاران کیلانیان گرفت چون این اجبا بعضی
شاه کا سکار رسید و دیگر باره فرهاد خان و الله قلی بیگ قاجار قویجی باشی را با جماعتی از تورچیان و لیر و اندکی کیلان سمر بود و فرهاد خان

باسواریان روم و مکه و مسند در رسیدند و سواره و پیاده از نبرتن زیاد نمودند و زکیه را حیرت افروزد و قصد کردند که بخون مقتولین خویش ایشان را بقتل آورند از اتفاقاً توهم کردند عبدالمؤمن در خلاف عمد محمد داشت عقلای قوم بدو علت مانع آمدند یکی اینکه گفتند این هزار مردوست جان شسته متفق با چند هزار از ما نگشته اند و دیگر آنکه خان کرستان به پیغمبری و عدم ایمان بدنام ایران و توران کرد و عبدالمؤمن خان اندیشه غدر و نامردی از سر کند داشته در ویش محمد خان را نزد خود خواند و ملو مانع شدند در ویش محمد خان گفت ما رفتن را حاصل برسم خواهند کرد یا بدو سرتن زهر امان نبرد عبدالمؤمن فتنه مرا و از نبرد خان برده بگوئش امر کردند خان زاده اوزبک بدو گفت که آفرین بر تو باد و نمک آقا و لیسعت بر تو حلال که در خواجگاری هیچگونه تقصیری مورد ایراد نگشتی و پس از تحکیم باب سوری در پیش محمد خان که زین مرصع داشت و شامهای مینا و بلبل طمع کرده تعریف نمود او نیز همچنان که بود بر کابلان خانزاده ماوراالنهر سپرد و خان نیز از اسبهای صیبت خاصه خود یکی ترکمانی بلکه بوشانی بدر ویش محمد خان اگرام فرمود در ویش محمد خان مخلص شده همانان برده افتاده و از نبرد تاشکاسب سوار رسید و چون بقزوین آمد شاه عباس ایالت لاهیجان و میلاکرامی کیلان بوی نقویض فرمود و عبدالمؤمن خان جمعی را بتبیین نبرد و ارامور خود روانه بلخ شد سزوریان با او متاثر کردند و ششماه به مهلت خواستند بخواه فراوان بکلیه بماندند و نیند سپاه از گرد حصار برزخو استر راندند و ششماه موسی میرزا بحصار آمد با الاخره بواسطه مخالفت مذمت بتابین مشرب فیما بین نواز عهده شده موسی میرزا را گرفته با جمعی بر کاه شاه عباس فرستادند شش ماهه اگرام و انعام کرده مخلص فرموده شد و کام بر فتنه دوشی از قورچیان شابی همراه آنها رفته صحیحی همراه رستم محمد مقدس نظر بهادر رشتا نوشته که رفته نبرد شاه عباس را ندیدیم در این ایام عبدالمؤمن خان و زکیه لشکر بخوارزم کشیده به حاجی محمد خان مشهور بجای محمد خان غلبه کرده سپاهی و رعایای قتل و بچکانه خوارزم ازیم خان با عبدالمؤمن خان در ساخته حاجی محمد خان که با خلاص کشی پادشاه ایران معروف بود و ملجا و پناهی میکردند شش بلطایف خلیل خود را از خوارزم پیروان داشتند با عجب محمد سلطان پسر بزرگش و سوچ محمد سلطان فرزند کوچکش برندق سلطان پسرزاده خود و با خانان برادرزاده اش و پنجاه نفر از معتقدان خود را بمیان ترکمانان ایل صایان خانی که در حدود استر آبادند از حد بطرف قزوین آمدند کمال تعظیم و تکریم از شاه عباس در مینای او بتقدیم رسید شاه وعده داد که انشاء الله جبهه کرده و ونور محمد خان و زکیه والی مرو و دیگران بحکومت خوارزم و مرو و شاپهان برساند و در ذکر طغیان شاهی پوردمی خان حاکم کرستان و فرار او و بیعت او و شطام امر بر وجود و همدان و لرستان مخفی نمائند که لرو کوچک که در خرم آباد و حاده و اشتر و صدمه ویدن سکنی دارند جمعی بوده اند بمشرد عرض ولایت ایشان بر جنوبی عراق واقع است از طرفی بهمدان و قلمرو علیشکر بهار لوی ترکمان و طرفی بالکای خورستان متصل است طول انولایت از قصبه ر و جردالی بغداد و سایر محال اعراب تحمیت نیکصد فرسخ است و کونین طایفه لرو کوچک اشتامات متفرقه بوده اند لکه در ارضی جمع کرده سکونت جستیار نمودند و حقوق دیوانی آنطایفه بوالی بغداد میرسیده و در حدود پانصد و هشت هجری بواسطه بیعتی در میان آنطایفه با اتفاق یکدیگر شجاع الدین خورشید بن بوکر بن محمد بن خورشید را از قبیله جنکروی بر خود والی و امیر کردند و مردمی بسیار عاقل خلق طاهر بود و لولوا بطریق ارادت بجانانواده وی طاعت میکردند و ولاد او را بجای لقب بود بعضی گویند نسب و بحضرت جهان امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب میرسیده بعضی گویند چون طایفه بنی العباس بود بدین لقب شهرت نموده علی اخی حال در زمان شاه مکان شاه اسمعیل بکادر خان صفوی موسوی شاه رستم نامی والی آنطایفه بود و شاه ایران طاعت نمود چنانکه سابقا اشارت شد و بعد از او میرجهانگیر طغیان کرده بدست عبدالمؤمن خان استاجلو گشته شد و ولاد او متفرق شدند و از سادات عالیه در جات بدلا امیرش قاسم که بولایات آنطایفه قریب دشتامیه چنانکه در جماله خراج او بود و پسران او که شاه رستم و محمد بنیام داشتند و خدمت پادشاه ایران توسط و تشیع کرده ایشانرا احضار فرموده ولایت لرستان را دو قسمت کرده بهر یک قسمی داده شد امیر رستم بر جاده صدقت مستقیم ولی محمدی پسک نفاق میوزید و اگر گرفته آوردند چندی بمجوسه و چون جدی طلق گشت و باز بر ولایت خود مسلط شد و شاهی پوردمی دلداره در بنجام حکومت لرستان و منازعه رومیه و قزلباشیه با ایالتی ایران مخالفتی عظیم و منافقانه تحمیل ورزید و بعد از مصالحه با روم بسته شده معاودتی و مرادوتی با شاه عباس کنیز شاه بواسطه تشیع آن سلسله خواهر وادرسلک پرده کیان حرم در آورده و او را ملقب خان اختصاص بخشید مع ذلک همیشه در بنجام فرصت جبارت و جنایت از او بطهور می آمد حتی آنکه از سلطان پات حاکم بر جردا بقتل آورد

شاه عباس سفر خراسان را موقوف داشت تبرستان تو ج فرمود و چنانکه گذشت درویش محمد خان حاکم نیشابور را بمصالحه او بکتابه اذن ادمع بقتضه شاه عباس معیت شکار و صید آن پلنگ کو به بجانب لرستان تو ج فرمود شاه و یردی خان از مقر اقامت خود که خرم آباد بود فرستاد که در آنجا بمصدا صدمه رفته و بعضی مرای لرستان را بکثرت کرده بجا کران و بار پادشاهی تو سئل جسته و خرم آباد سخر شد و بمید نقلی خان شاملو سپرده که از آنجا بجانب قلعه صدمه بهضت فرمود و فضلی که بود در نهایت حرارت و عبور در کمال مرارت و خور و زرد و سکر بخرچنگ رفته و زمین پست آن بقعه بود لکن لطف چو خنجر که در محل درون بخر صدف چو ماهی که بتاب میان لجه زنمک درخت سبز تا شیر نار آذر کون کل سفید زینوی میوه غا رنگ شدی چو کونی از آتشک افکنی از ارم اگر زینته دمی بر میوشدی تو رنگ شاه که از خط آله چون یا قوت و شرس که از خنجر کشت و چون لولود و تهر بخر میاخت از حدت شدت بلوی آن بقاع اندیشه نمود و بسپاسیان مکر و که باله بجا صدمه صدمه پر داند و آن ملحد ابومره را محصور سازند شاه بپوری دیو پیشه چون پری در شیشه مجوس از خروج خود یا کوس گشته در شبی که کون از آن دیز و نماند بکوره کوه که بر رخ لرستان و بغداد است که بجهت که خود را بینه و رانده و انگریز میبغی و پیدا و رانده شاه چون زین کارگاه شنبه و آغز و دق اردوی محمود از صدمه که داشت با فوجی بپلکان کوه تاز و شیران پل اندازست فرستاد جمعیت و شوار و در یک شب کیه و ایاواری کرد چون بکوره کوه رسید معلوم شد که شاه بپوری از لاله کوهستان خود را بر جدت رویه رسانیده چون رفتن سیلا و متعلقه بروم مخالف صلیبا و شرایط مصالح بود شاه عباس مراجعت فرمود سلطان حسین و لدر شاه ستم که از ستم شاه بپوری در میان طایفه کلهر متواری و فراری بود و امید آستان پادشاهی و ده مایالت لرستان مفتخر و منصوب شد و یکصد هزار کوسفند سپاسیان کاب نصرت تاب و مشکشالی لرستان لغام رفت و ایل پات که در آن حدود سیورغال داشتند و ساخلو بودند سبب بزرگوار سبب یغور و ادیان پاتی تزا که در سبب قزلباشه بخونی مشهور بود با سه هزار تومان نقد پیشکش دادند و شاه عباس حکومت بر وجه در ایشا مقبلی سلطان برادر او سلطان پات داده بفتح و فیروزی مراجعت فرمود و درین ایام که نور محمد ولی مرو و حاجی محمد خان ولی خوارزم برادران نصایف و زکار بقر وین آمدند صحبت شاه عباس بودند غالب اوقات شاه و آن دو خان جلالت پناه در مجالس عیش و عشرت بسر میبردند و درین سال بهنگام فائز کلفا جسر مهرکان فرس بود شاه باصفهان بفتح فرمود و نور محمد خان نیز با عرب محمد سلطان فرزند کبر حاجی محمد خان با اتفاق شاه بود و بعد از انقضای زمستان بقر وین معاودت فرمودند و در ذوالحجّه بعضی از صاحبان مذمب باطله نقطه که درین سال صد و یافته و قلع و قمع روسای انیظایف ضاله مضل حکم شاه عباس صفوی موسوی تخمین پوینده مانا و که از مذاهب باطله قدیم یکی مذمب تناخ است که در بند دکن و جمعی از پیر و ان شا کونی داشته و غیر آنها نیز بعضی طوایف و طبقات در هر وقتی آن مذمب را بخش کرده اند و از اصول افغان و شعب مختلفه است و بطل آن در کمال ظنور است و اصل آن این است که تناخیکه گویند نفوس ناقصه انسانی در بدن انسانیت و دوزخ و زبانی بیدنی لغز و تحویل نمینند تا کامل شوند و قطع تعلقی از بدن نمایند و از انسج گویند و جانی که تجوز بغل بدن حیوانات بهم گنند آنرا انسج گویند و بعضی که بغل به بنابر نیز جایز دانند آن مرتبه را فتح گویند و طایفه که بغل انسان را بجمادات قایلند این مقام را راسخ خوانند و مذمب انیظایف این است که اگر آدمی کامل نشود و روح او بعد از فوت و بیدن حیوانات میرود تا به نباتات و جمادات و درین نزد و جنم عباسی از این تزلزلات است و اگر کامل شود با فلاک و اسخر ترقی میکند و بقای جاودانی حاصل مینماید چنان که کلب نیز آدمی بوده اند و بریاضات مثلاً زیره و شتری شده اند و اسخر سل محمود نامی زابل کیلان درین مذمب بصرفات کرد و اصطلاحات تازه استعمال نمود از جمله خاک را نقطه میخواند و پیر و ان و از نقطه به لقب کردند و او مسکیت کل حیوانات و نباتات و جمادات که من می پسندم میدانم که در نشا انسانی چه بوده اند و درین جنم باین صورت شده اند از جمله گفته که سبک در نشا انسانی ترکی بوده و شمشیر که شمشیر آدم اوشده با الفلتر کی میفهمد که تا کونیند چپ و پرون میرود و مرغابی و غاز مردمان و سواسی دست و روی شوی بوده اند الا انیم که درین صورت بد و زارتاب جد نمیشوند و از اینم قول سخنان موهوم بسیار گفته در زمان شاه طهماسب صفوی امریاست شرعی بسیار قوت داشت و از معتقدان جابل و مشرکان سابل اشقام سیکند چنانکه در عهد و چند کس از قلندران ناوان با و نسبت میدهد و اند بعد از نصی و معظه و تحقیق چون فایده اند و بعد رسی چهل کس از انیظایف غالیضه که گشت و چون زمان دور گذشت و در ایام محمل

سلطان محمد میرزا که فریبش به خرق و شقاق و خود سری کاری نداشتند این ملت قوت گرفت چه خرد نامی فروغی از محله در کوشک پدرانش پناه کن بودند نرگ شغل پدر کرده لباس قلندر می پوشید و خود را در سبک مفرود و در پیش جلوه کرده چنانکه گفته اند بدنام کمینند نگو نامی چند بعد از آنکه کارش وسیاحت و معاشرت با ایالتی بلاد بر تدارکست مردی لفظوی گرفتار شد پچاره چنان داشت که طر برزه کردیت و حقیقت یاده کوئی بی حاجتی فروغی از مسافرت از این به چارمغان آورد فکر بر کسر بقدر سمیت است چون بغروب باز گشت در سجده خیزد و سجود می کرد و چشمش دانه کرده و کند و حدی دایم کا و از اسید کرد و غر از ارام بعضی ایشان زمین خد نکند از بارز است و برخی از امتناع شیبادی بار کرد حاصل بعضی مردم ساده لوح و از جنبش حلقه بشند و در حلقه را در نش نشسته علمای نکته یاب و عاقلین احتساب طور را و از منافعی طور در روشی دیدند و کردار را و از منافعی شریعت فهمیدند و از اجلاس سبب منع کردند قصه بشاه طهماسب پدید در ویش خرد و از بخند و از عقاید پدید عقاید اسلام را پیشند از قدم دهر را ز می گفتند از مسائل طبعی فری نمود و مضنون بر نه و سبک و ذابک و مذنبک حقایق حال حاصل سفر و زنده گیش آن ملحدان و در ویش معلوم نشد شاه چون خلاف شرعی نشند بر تعرض در ویش و کردید قدغن سر مود که در مسجدی بگشاید و مردم را بخورده اند به خرد و پس ازین حکم و منع مجالس علمای فرشی و سخن از شک سهو کلمی مسائل فقهیه رسیدی و فقهی مجتهدین امامیه که زید پست ای بسا که فو در این طاهر کجاست خون صد مسلم به پنهانی بر کجاست جمعی به پیش خوانند و برخی به پیش نام کردند مقبول الشهاده شد و ظاهر العدله آمدین حالات و تذورات نیز میرزا طالبان مرگشت بعد از رحلت شاه طهماسب سبب سبب که در خانه اش بود و مسکن ساخته و سفره توکل انداخته قرب ده سال کارش را لا گرفت و آتش الحادش شعل و شد جمعی برزه کردن و بی دولتانی اما از نرگ و تاجیک اباب عرفت و غیر هم در حلقه را در نش نشاندند و رفته رفته در مذنبک الحاد مرتقی کردند و فیاض را شهنوت پرست خوانند و یونان کا ذب شمرند و علمای دنیا جوی نامیدند و عوفا را در و علوی فهمیدند شایخ را و کان از نام کردند و ابل طریقت را انعام خود را از نرگ و فرزانه و همه عالم را ابله و دیوانه کار سفر و روش تمام یافت و کار کیه رواج کامل پذیرفت همه شب و خلوات کار تاب بود و لعل ناب و همه روز در خلوات سپان ریاضات و اعتساب انون ساده جوی و جوانان ساده روی در اتوناق بهم حجه و بهم طاق کا بی نشانه بنگ بود و وقتی نغمه تنگ در ویش خرد و کا بی گفت دی و وقتی دشت نان پسران به سبب با حق بر قصص سماع و لواط و جماع مشغول بودند و دیت وان کان را البت بالذلف مولعا فیتمه اهل البیت کلام از نقص چون غرضه آن مسجد حوز و میران و در بر نمی یافت نیک نیز در استخوانی بساخت و ما غی سرانی مشغول بر کلهای رنگارنگ و جرمای شکامک بران پیروز و بطی از طبع زکین مملو و سفره از طعام کونا کونا مشغول داشت که بر و از زبانی رعیت کرد و با خلاص کشی و معیت نمودار و بی کار او بر شاه عباس عرض کردند و تماشای نیک به ماغ توجه کرد و آن توجه مزید علت قبول عا و خاصه وی کردید شاه در مقام تحقیق قدیق امور خفیه و بر آمدن از نامی بخانی آشکارا شد و ضمنای خسروانی از سر داهای بخانی خا در ویش خرد و پدید آمد همه پراده از غوانی و از نخبه با و در کجیا آلات و دولت لهو و لعب پرون مد شاه عباس ازین واقعه متحیر شد و فرمان داد که در ویش خسرو میران و تبعه را گرفته آن نامقید از امقید کردند و در شهر کسی از آنها معلوم شد مجوس آمد از جلد یوسف تا نادریش که کی بود در لباس شیش دست که در شیطانی مجسم بود و هر می بسج آدم و در ویش کوچکی که دایه ای بزرگ داشت و در الحاد جمع مراد الحاصل الحادین لاصحه نقطویه مانند آفتاب ظاهر کردید و هر یک بوضع خاص تقبل آمدند چون در میان گفته بودند که آنرا کوکب خوانا علوی و سفلی دلالت بر فانی شخص بزرگی از ایالتی ایران منسوب بافتاب کند شاه عباس را عالم مزاج سر مود که مادرین یام که آثار قران ظهور میکنند خود را از سلطنت ایران خلع نمایم و دیگر از سلطان میسازیم تا تاثیر قران بهین قدر بگذرد یوسف نام نقطویه را بغیر مود پاد و پاد شاه کردند تاج و کمر شمشیر بد و صرمت شد و در سواری و پیادگی کل امنای دولت و طبقات حشمت بوجی که در رکاب شاه عباس بودند مبتاعت یوسف شاه حرکت نمیدادند و شاه عباس اصلا در این جهه و سلطنت دخلی نکرد و کا بی یکد کس سواری یا صحبت بکنند و کل امور با یوسف شاه لفظوی بود ولی حارس و نگهبان داشت یوسف نیز آن روز را از عنینت میسر و شایانه میکفت و شایانه سجد و شایانه میخفت و بخمی که این حکم کرده بود بر و بلیط گفتند که یوسف شاه از این امر با خبر شد که بعد از چند روز تقبل خواهد رسید و گفته است که در ایام شاهی پیش ز قتل خود و قبل منجر شاهی فرمان خودیم داد مولانا جلال سخیم را و ابمه گرفته فرار کرده چنان شد که حاصل بعد از چن و

که زمان قرآن بود یوسف کرک سرت و درویش طبعی سر بریز پا و روزه و ریختن تخم کشیدن که با در طالع وی نیز چند روز سلطنت پیر جمعت
مقدر بوده و چند روز را غنیمت شمرده که گفته اند سلطنت کریم یک لحظه بود و ختم است مولانا سلیمان طبیب ساچی و میر سید احمد کا
و درویش کمالی و ترمایی و چند تن از اهل اصطهبانات فارس بدق یکین غلی استاجلو و بسیاری از خطایفه را بکشند و بعضی
که سیادت داشتند شاه که بهر طرف جد و پدری موسوی و زوسوی جد و جمعی حسینی بود بدست و تمیز خود بکشت کوند و روشنها
میر سید احمد کا شیخ مرسله شیخ ابو الفضل و له شیخ مبارک و کشی پروان آمد و معلوم شد که و نیز ازین طبقه بوده و عقاید و در جلال الدین
محمد اکبر بادشاه بند سرت نموده چه که او نیز با کل مذاهب موافقت داشته و مذنب موسوم با بانی خود اختراع کرده بود که از مقام مذنب
چیزی در آن خوش کرده داشت و انعم عند التکی از شعری عهد شاه عباس قصیده گفته شاری باین معنی نموده نظم شها توئی که در اسلام
تیغ خوشخوارت جزایم چون یوسفی سلمان کرد جهانان همه در شندیش و سجود می که حکم تو اش بادشاه ایران کرد نکر سجده آدم
بکرم حق شیطان ولی بکرم تو آدم سجده شیطان کرد و در ذکر احوال شایر او کان صفوی ترا و مظفر حسین میرزا و ستم میرزا
حکام قدما و زمین و داور و بیستان و انجام کار ایشان و روشن بهند و ستان و اشارت بسو خاتمه امری
قرلباشه طایفه جد و خراسان و ضمیر صواریت زمان گذشته یعنی بام ملک شاه طاهاسب آغاز شاه اسمعیل ثانی اشارت
که سلطان حسن میرزا برادر زاده شاه طاهاسب بکرموت شد با و زمین و داور و کرمیرات کنار میرمند و بستان مدتها مضطر بود و در
آغاز دولت اسمعیل میرزا باین آده عالم فانی را و واع کرد از آنچه پیر ما محمد حسین میرزا که اسمعیل میرزا و از نیز بکشت و حکم کرده بود که
که در وقت باز ندر نیز بقتل آورند چون خبر فوت شاه اسمعیل ثانی بقتل رسید مظفر حسین میرزا و ستم میرزا و سلطان ابوسعید میرزا و ستم میرزا
سجاست یافتند و شاه سلطان محمد قدما را با مظفر حسین میرزا و د چون بیستان در وی ملک محمود نامی از اولاد صفاریه بود بر او ظفر یافتند
آخر ستم میرزا یک تن و داور قاتل کرد ولی از مظفر حسین میرزا بچند و مظفر حسین میرزا با ملک محمود موصلت حجت مراجعت کرده بقتل
و زمین آورده اما موصلت ناقص بوده زفاف اتفاق میخاد و بعضی قولی از فرود شده و در در نزد پدرش ملک محمود بوده پس از چند می
بیک فو القدر که بکرا مظفر حسین بود از او خوف شد و کریمه زمین و داور و ستم میرزا بکرا برادر بزرگیت و در کن رود و غنچه
مقاله کردند مظفر مندرم شد و آخر مصالحه رسید حمزه بیک مظفر میرزا خود رفته و ستم باز گشت و یکباره لغت بکلفت تبدیل یافت و با شایر
حمزه ستم بقتل آمد و مسلط شد مظفر حسین میرزا را بقلعه کلات که بمنابت مشهور است فرستادند و ستم میرزا بر سر ملک محمود حکم گشت
رفت و از آنجا نیز کاری ساخته شد با زمین و داور آمد و حمزه بیک مظفر حسین میرزا با شایر او بقتل آورد و استقلال و پس از چندی
حمزه بکشت ستم میرزا با زلنگر زمین و داور بقتل دار کشیده با برادر مصاف داد و ملک محمود دسبزرگس از بیستان بجاایت و اما داور مظفر
حسین میرزا بقتل از فرستاده و در در جنگ ستم میرزا مغلوب شد و زمین و داور باز گشت محمد بیک نامی بجای حمزه بیک کفالت و کالیت
بود و مسلط شده که از حکومت شد با جزمی استعبارا مظفر حسین میرزا بنمود و هند بیستان رجوع نمود محمد بیک عرضیه فرستاده و خوانان را
اوستد باز گشت و پس از چندی محمد بیک بکشته استقلال یافت ما ستم میرزا از او بچند و در فکر فرصت وقت کار بود و یکبار بهر
ظایفه فشار که در فراه بود در ستم حسین میرزا را لغز بخواهند و پاد و در یکی از محاربات با سید حسن از شیخان قزلباش مرگب جنگ هزار
نفر از بجاد و آن و یکبار کرد و غلبه یافت و بعضی از امرای قزلباشه که از شاه عباس سیده قرار کرده بودند از اطراف بر سر ستم میرزا اجتماع کردند
و بعد از استعدا و ایثار کرده بر سر ملک محمود و سیدستانی رفتند ستم میرزا را بکشتند و ملک محمود را بکشتند و ملک حلال الدین و ملک محمود
کریمه استعدای کرده بر سر ستم میرزا آمد ستم میرزا مندرم شده از بیستان بجاایت و داور کریمت و از صدمات و زکیت از آنجا نیز مرو شد
و بجاایت هزاره جات و قلع و قلات رفت و در آنجا ماند و در کار و سامانی بهم رسید از برادر نیز القانی ندیده لایق بجانب هندوستان رفت
بلازمت خدمت اکبر شاه رسید و مظفر حسین میرزا نیز چندین محاربه با او بیکه کرده کاهی غالب کاهی مغلوب بود و آخر الامر از استیلا
عبدلعه خان و بیک در وقت با و زمین و داور آمد آشته با چار بطرف هندوستان رفت و در زمان هزاره هشت در گذشت از او سیر
و هندوستان با محمد میرزا اسمعیل میرزا بهرام میرزا و از ستم میرزا برادر او که سابقا هندوستان رفته بود باز کار و ساخته بکشت

اکبر شاه پدرواحه بعد از فوت جلال الدین کبوتر شاه سلیم بود و پسید میرزا برادر و در سال یکم از پنج در گذشت و بنجر میرزا نیز در اوایل سال فات یافت و تا سال هجرت و پست پنج رستم میرزا صفوی در هندوستان بود و غرض آنکه زمین داور و قشای را از ولایت محو و سایر اشراف یافت و از یکم با ملک جلال الدین پسر محمود پستی می مجاریات کردند و بعضی از قلاع پستی را ضبط نمودند و ملک جلال الدین از راه کرمان بایران آمد و بنج مدت شاه عباس پسر سیده بایرستان عود کرده و از یکم و کربا بر او علیه کردند ملک عیال خود را برداشته و بعد از رفت که بجانب هندوستان رود در سالی که شاه عباس رخ اسار از خستج کردی بنج مدت شاه آمد و دیگر باره حکومت سیستان یافته بدو نایب رفت و چون ذکر حال و لاد بهرام میرزا و انجام کار آنها از اجزای و تبعه و قایع دولت صفویه بود و قاعات مفصله ایشان در مقام که سال هندوستان است اجمالاً ترقیم یافت که تاریخ حاوی و جامع حال آن سلسله بود و باشد و حسن القول فی قصر الکلام و تقریباً باشد که از شاه عباس رد گردان شده مدتی در حدود و حراسان خود سری میکردند با هم اتفاق کرده بر سر ترشینه آمدند و پسید محمد سلطان حاکم ترشینه فرار کرده حال خود به پسر سلطان و زبک یا زکفه سلیم سلطان جمعیتی بسیار برداشته و از غنچه ترشینه بر سر قزلباشیه آمد جنگ و بر می شدند و آخر الامر شکست و قزلباشیه در شاه سلیمان خلیفه که سردار قزلباشیه بود گرفتار شده و بقتل آمد و همچنین تندیج در بر قلع با او از یکم منازعه کرده مغلوب و مقتول شد و بعضی بنجر فرستند و بعضی در تون طبرستان آمدند و صطفی خان باقیم سلطان و زبک مقتول کرده مقتول شد شاه عباس الکای تون طبرستان بخارستان قاجار که مردی عاقل و دانا و با اقتدار بود و تقویض نسیم بود و در آن ملاد استقلال یافت و در میان توصیه یا شاه ایران شاه عباس مجاهد در خان صفوی المومسوی بجانب کیلان و لغر ج و اصطیاد در آن ملاد و اشطام بعضی مجاهدان بخار سال فرزند خال کینه را و سه رای حکمت پیرای ملک آرای شاه عباس بنها در خان صفوی قرار گرفت که تمام شاهی ولایت کیلان و صید و شکار اگنی در آن سامان کضتی واقع شود و فرادخان ر و ملوک حکومت کیلان بوی مفوض بود بجهت تنیه میرزایی و سر انجام همسایه میهمانی در مقدمه و کوب فیروزی کو کربانه شده شاه بطارم آمد و روزی چند در مخیم و خردیل قرصین طارم که در خوبی هوا و عذوبت و توازن بخار و تراکم اشجار کمال وح و صفا و غایت حسن بجا داشت توقف فرمود و آن محلی بود در دامان کوه بفرزان خان خاگانی طبقه ساخته و در پیمان آن باغات پچایات پدرواحه چمنهای صافی خوشکوار از فرزان جبال جاری و در شیب طلال ساری درختان شکوفه بر سر آورده و قنای هوا را معطر و مشکبو کرده طلع که طالع سپاه بخار را نیز بود بر اقبال غصان دیده بانی همینو دگنی کجهان خیام بر سر تن پسید حقیق پر بای کرده اند که از مرغکان نوا سنج پر طبران و دستان ساز است یکی سبوز رنست و دیگری طنبور نواز است شاه را بمقتضای هوای جوانی نشاط داده و رغوانی خوش نشاط افشا فرماد که سابقان سیم ساقی سخن شوند و مطربان چابک دست فرزان به بر بساط سبزه و سخن سخن کنند از باب طرب گرد آمدند و نرم آغاز کردند و شاه بشاید منظور که ساقی مخصوص و بوده اذن بهوشانده فرمود منت شکوفه چینه آساشد نمودر پاسا قی زینا پذیرد از ساقی استیج زد و ساعدیمین جلوه کرد و آتش کشاده و آب سبزه فوخت و هوا را گلگون کرد و صبار مشکین شاه از آناه ساغری چند بگرفت و کونیکان بالجان در آمدند و سرگشت مطربان بجنبش درآمد و گوش باب الحشی مالش و اندبه بیشتر اخن رک بر بط بنجر آسیدند از هر دو ناله زار بگداس برای بزرگ منش شب شد و رقاصان خود را سال برخواستند و سبت افشان و پای کوب همیشه چند لکه بساط سبزه لکه کوب شد بپای نشاط الحان می باری بکار رفت و دستهای نکیستی استگار آمدند بانی و شاقا از آرایش خورشید بود و وقتی شاه را این جمشیداد نو بھاری را ز اوراق شکوفه کنبه با آورد می افشاند و از آزار از قطرات زاله شاد روان مرواریدی کسرت و کبک دری در دره و کوه نوای کبک دری بر یکشید و فاخته بر سر و سبزی سروستان می سرود و راج و رنبر و زار راه سبزه بر سبزه و چکا و ک در فالیز آمینکاف لیزوان میراند تورنگ برغشته بطری نوای سبزه زادی و هنر و دستا در هرستان همیشگی کشیدی هر گوشه از آن محاری مجلس با دود و در مجلس ساقی ساده جمعی سرستان قزلباش از جوزه های شاه خطائی میراند و برخی سر خوشان جغهای پتھای نوای میخواندند و مرغان و مطربان یکدستان میزدند و دستان و بشیالان یکدستان میزدند شاه و الا حیا و لاج و لاج و لاج که نمکها و کمر بند کوبه بر کشاده بر صورت جام داده و صورت بار ساد کاه دیده بستی و کاه کشودی و با سنج ترک لایمی مثال این محال سرودی رباعی تاباده خوشکوار و رای ساقی پر دم منقویمه بهوشیاری ساقی دلدرد قدیمی که دور و دشت و دنا

نداده تو برین باد هوا ایست چون دماغها از آید شنبک آمد و مرزا از خواب کران شد خوان بکترند و خوشه های بابوی مشک کبابهای تر و خشک از داج و ته و کبک تورنگ بره و آه و بر دستار خوان بکترند شاه و امیران بخوردند و کوش بر یک زار خنادل و صوت زبر قناری خوش گفتند قریب بغروب محبور بر جشد و بدفع خمار جام عصار سجا شدند و در زاری شکار کرد و باز دیو و جرج و صق و طغر روی به مرغزار آورد و کلبه های معلم پیشه تاحه تورنگها را برآیند و شاه و امیرهای کمان و تفنگ از هوا بخاک همی فلکند کوه دور از کبک در می و شد و زرد اخته اند و بیه و جنگل ازیر و پلنگ غلی شد و آب بدان از بط و قاز تنی آمد و جوی رود از نایب سیم و آرد خرم کشت شبها به کام بعیش بدم کند شست و علی الصبح بجایب الکامی کدم منضت موکبها لا مقرر شد عیان و اعظم و ولات و اکامه موکبها را از دیره شدند و پذیرای مقدم تمینت توام آمدند در شب جمعه جمادی الثانی که شاه میر سپهر جام از سندن خوت بخاک چلر نیکین شدند عباس نیز از منزل کوله لایچان نزول فرمود لایچان از فرزند مقدم شاه ایران رشک فوای مرو شایان کشت املخا حاکم کیلان پیش از فرط عصیان بای پیش نهاد غول پیوله فرار و دیو جنگل ادا کردید و امیر مظفر برادر امیر سیادش در سر کجواب خرد گشت رفت لهذا بجگم شیر مار شیر کیر شیر و زن جمعی دلیران شیر شکار بنه و کوشمال آن دو در بر و باه خضال امور شدند فرادخان رولوسر سواران و اسپان یک قاجار سر سبک بیادگان انتشار شدند نیکه را قدر از اصفهانی تفنگدار روانه آمدند و بدو لفظا خان فرمانروا مرشد که ز راه طالش راستا با سپاه آذربایجان بر سر ککر و امیر مظفر آمد و حضرت شانه های دلاچیان بسیر و شکار و عیش و عشرت پرداخت و بهوای شکار خوک که در آن محال و بلوک در کمال و فواریست غرم فرمود و سکان شکاری عقور و پیاده گاهان و پن دار و ریکاب بادشاهی روانه شدند چون شیر مار بونخت با جمعی امیران و جوانان ششکول بشکار گاه مشهور بزنگول رسیدند از فیل و طیل و فوای غوغای راکب اجل بشیر و کل و لای پریمای می شدند و دلیران شمشیر زینام برگشیدند و حکما در آن سوفا بر زره کفاهند شاه تیر و کمان برگرفت و غرنگ غریب و پیاده گاه کیلی از چاروسوی برآمد که از آن زدرون پیشه بر میسند و پیکار پیرون آمدند که از آن و قازان و دیلکنان و دندان زان روی بسوی موکب شیر مار می نهادند پست بدنان چوپلان بن بسیج کوه و زایشان هم خلق کیلان سستوه شاه خدنگ عقاب پران ددان جانور کشته و بهتری کاگر از زنی بزبناک ملاک افکنند سبان سواران بر میسند و بهر تن را بطرفی کشیدند شاه چون شرن کیو پای افشوده و تیر و کمان دست برده بچهار ده تیر چپا ده کرانز کشت و سواران چون کرکین میلاد به تیر میسند و چند سب ترک تاز از پیش کرانز جرح شد کیلانیان و جعفر پادشاه خوک پیشدرازا که از چوچون پنه بر دو کها همیکه اندیند و در چنگاه شاه برخاک همی فلکند بهادران نامی جسیع آمد و بغیر شمشیر میکاوتان ددان را چاک چاک کردند و دندانهای بعضی را بر کشته قطا سر کردن مرگب سنان بعد از فراغ از شکار خوک بار قهای شکسته و لای مهای کشته بنایان را آمدند آری میت چون شکار خوک آمد صید عام ریخ سچ لقمه خود زان حرام بعض شاه رسید که جانوران جنگلی بسیارند که با دانی نیانید و کسی قدرت حاطه بران بهایم نیست شیار فراماندا که ده هزار پیاده و سواره با جمعی از چاکران در بار اطراف پشته و کوهسار را حاطه نمایند و جانور را زبا و از تفنگ غیر فوونک کرده ای و سپید مهورم دهند و معابر از چوب و دخت چرینند تا شکاری هر که کرده شود بعد از انجامین مهم شاه کردون بساط موضع موسوم بکلاط که و خمه سلاطین قدیم کیلان در اینجا بوده توجه نموده و در این کبی پر دخت که نا بختانی بدیع دارد و بایستاد و حکم داد که تفنگیان شکار را از اطراف میان دره در آوردند بناگاه ده هزار تفنگ انداز بهایموی در انداخته تفنگها آتش داند و هوا از دو قناری شد و سپید مهورم باغبان در آوردند جانور باله بگوالی کوه و دره از جام شبد شاه متولنه رخس در آن میانند و همه عظامی عهد درین لیری حیران بامد بودند و این کار را شکار عزم میسرند و تیر و تفنگ و شمشیر بسیاری زان جانوران برخاک در افکند نگاه بقدر باشد و آن شکار داند و از آن شکار پر برداشتن و در اینجا زیر دفا هر آن پکنان غسان با شاد آمدن همی کوتاه لنگب لنگب در یک بقعه خوابه شد و بر شتر چنگ با غرم سخن چرم در یک دایه اغشته ماند چندان کیشند که سواران کلال کزیند و صولم کلول و چندان بزند که کتاب مال یافتند و قواضی فلول آخر الامر از آن بر که باز آمدند و چون که بعیش نازینا لهای بلورین پر باد و تاب شد و حقه های الماسین لعل نایاب شاه دشمن گشت و در آتش میت یکی جام می خوا از می کسار که گشتی برادر بر کردی گذار با چنگن نامی دناز و نوش نند روزهای وی و ششهای دوش بخوردند و بختند و برخواستند

جلد ششم ذکر فرزند با اعمام آل الدین در دنیا الصفا و روضه

و بزیم پارسند و دلاوران و زوران کرشنند نظم خوش است این بزیم که ساقی بماند که یکی می خورد باقی ماند از آن سرو آمدن بزیم دلاور گنا
جا که رم کردی کویت خیر روز دیگر حضرت شاهنشاهی تماشای بحر خزر و رسید ما می غم کرد چند آنکه در آن شهر دام و شبک صیاد سگ است
باز و ارق و سفای و کشتی و قزلب ریا و بنا و جمیع که در شاه دریا دل بکف بر لب دریا آمد شکرت یونان مصر و کف بر لب آورده
که از موهجای خویش در زنجیر است و زوید آن و می چون ماه نو دیکر میت یکی از دانیلگون پیکر شش بر پا خرم بخا و سرشش بر دم او
همه دل شکن همه رویش بر وجه من ز بهشتان را بجای آمدی هم ازین پیکر لاله راه آمدی از دیدن آن دریا می پیکران و آن موهجای
کران خدا عظمت یاد کرده و شکار مرغابی و ماهی بسیار و بخا ده کشتی را رسته چون طایوس بجهت شاه پیاوردند چون دریائی در کشتی نشسته
محماد بدست کیلانیان کشتی آن داده و رسید روز دریا و با نسوی رود از مرکب دریائی فرو داد و ما می بسیار و مرغابی چنار در آب
بها شکار شد و پس از چند روز بلا چنان مراجعت افتاد و بواسطه ثبات خیانت امیر و سیاه و حکم قتل او شد و کیا فریدون بخاک گردید
و شاه بجهت گرمی هوای لاجان غم قزوین فرستاده و پس از روزی چند علیخان از پیشه پرون آمد بخانه یکی از کیلانیان که کینت جا کران
پادشاهی اطلاع یافته بکفرش او فرستند و یکبار به بخنجی که بکشته سواران او را تعاقب کردند بعد از زخمها و در مجروح و بی قوت کرده و می چند
کشته شدند تا او را بکفرشند و با امیر ظفر که کفرنا شده بود در زنجیر کشیدند و بغروین بردند بعد به شیخ احمد آقا داروغه قزوین که مردی متهور
سفالتی و مقرر شد که کفرنا را بقلعه الموت برده بکشته الموت کوش جان ایشان فرو خواند و کام از در سلک علما و درگاه مسلک فرمود که از خیانت
کرده بود و بلا حظه شجاعت سخنان و مغرور شد و بسعد و طاش که کوفی یاغی بود و کیا فریدون را به تیغ خنجر کشیدند و محمد ذاکم مطاع بکفرش آهنگ
صادر شد بعد از روزی چند مرد و از جنگها که کشته پیاوردند و بعد که چشما و بود و لی جوانمردی داشت چنانکه بغداری و جیل کیا فریدون
بکشت انداخته بکشته بکشتند و امیر عباس فرخ و سلطان محمود نیز با شاه در دست ملک جهانگیر کوری کشته شدند و چند روز در زندان
سعادت با قزوین بچراغان شب و ازین بندی روز جشن بزرگ و قیام یافت در میان سرداری قزاقان و حکومت فارس
و رفتن با اعتماد الدوله با شطام امور و ز قول و شوشتر و جویزو و عربستان اعتماد الدوله حاکم یک رو با و دی و فغان
روملو با شطام عراق و فارس را مور شدند چون بیو و مرد رسیدند معلوم شد که شاه میردی خان حاکم سابقه لرو کوچک با شخ و بکشته شدند
جونی مشغولست و اطمینان داده ملاقات کردند و قبول خدمت کرده جمیع شد و حکومت ملک مقرری خود مقصود کرد و رودی اعتماد الدوله را
شوشتر حرکت کرد و رسید ببارک عرب و ز فغانی که از امرای طایفه قزلباشیه فغانیه آنولایت عایت و حمایت میکرد از خرق و وصول جونی
پادشاهی از پای قلعه سلاسل کوچ کرده بچون بازگشت و جمعی که در زونل بودند نیز به و پیوسته شد عساکر منصوره سپاهی قلعه شوشتر رسیدند
و حکومت آنجا حسب فرمان پادشاهی با مامورین فغان مشغول بودند و شوشتر و قلعه تصرف و در آمد بر رسید ببارک عرب یم و کرب سیلا فغان
بعد از خواهی کرد را سابقه نامه و رسول فرستاده دم از ادوات کیشی و در فغان با شتی چند از خاصان بجوالی و ولایت در فغان و اطمینان
داده بواسطه تشیع فطری و سیادت دیگر باره حکومت عربستان بدو داده شد و از بار دوی خود باز آمدند و چون خاطر از آنولایت جمیع کردند
و قلعه سلاسل و شوشتر را تصرف نمودند بطرف کوکبلی حرکت نمودند و در فغان فغان که بقلب بر آنولایت الی کرده بود با جند قزلباشیه
گرفته متعهد ساختند و حکومت آن بلاد با میرخان فغان که حاکم کازرون بود و دادند و کازرون را با سید سلیمان سلطان فغان سپردند و از قبایل اوز
ممنوعی و جانکی و بختیاری که در آنجا و در چند سال سنائی یوانی نده بودند به نزار توان دریافت نمودند و بر سومات طبرستان رکاب دادند
و از آنجا بخیطه طبرستان را آمدند و پس از چندی توقف فغان را و ملو بهمر ای اعتماد الدوله و لاله راه اصفهان و کاشان بغروین معا و
و خدمات آنها طبع طبع شاه عباس را و فرید اعتبار و وقت از ایشان شد و ملک جهانگیر رستم داری سپه ملک سلطان محمد حاکم گجرات
نور که پیرش بطریق الحاد میزبست و خود و دیساق را از بخت حضرت شهیار کرد و در و قار آمد بود درین سال و همه بر او سستی شد
چندی فرا کرده بر ستم از رفت و هم درین سال از جانب شاه روس سفیری خیر بخدمت شاه بی نظیر آمد و نامه دوستی خواست و بعضی
آورد و مورد التفات پغایات پادشاهی شد از سواد این سال کی فوات سلطان فغان بن سلطان سلیم خان
عثمانی است درین سال خیریت مال سلطان فغان بن سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان خواند کار و روم و چهارم

جماوی الا اول طبل جیل عالم باقی کوفت و جهاز را دوع و بدر و کوفت و در بنصد و شتاب و دود سلطنت رسیده بود و پست و کمال بدست
 و اقبال گذارینده در زمان و احوال تمام و در ایران روی داده زیرا که نقض عهد کرده مصالحتی که فیما بین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب
 خان بشراطینا بعد از بیست و یکمین بود و شکست و چندین هزار لشکر ایران فرستاد و مورخین دول خارج در تواریخ خود نوشته اند که چند
 سپاه رومی بایران آمده بودند که بهشتا و هزاران عساکر رومی که با عثمان پادشاه بودند در ایران از جوع و تیغ تلف شدند و در جنگها بمرزد
 پست و یک جنگ فیما بین ایرانی و رومی اتفاق افتاد و در جنگ آخر تر نیز را بگرفتند و چندین هزار مسلم را سیر کردند و آنجا که مسلمانان را سیر
 سیر نیک و چون رومیان جایز و نداشتند و بیکه نیز بخت سینه آن بزرگواران عمل کردند و مسلمانان و بیکه و عثمانیه و قزلباشیه
 یکدیگر را ضعیف نمودند و بجهت کجایان چنین نوشته بود زیرا که زهر طرف که شکوخته سوکافراست و صاحب تاریخ عالم آرا نوشته
 که سلطان زامست پس بود اگر از آنها سلطان محمد خان در سختی خود بود و جسد سلطان مراد خان زاده روز در میان برف بد شد و کسی خبر نکردند
 مادرش کسی طلب کرد فرستاد و زیاده از هم زد و غیر معارف داخل عمارت خانه سلطانی شد و زنده برادر را کشت و مادر بچاک پس و سلطان
 محمد خان ثالث که سیزدهم خواندگار آل عثمان است برکت جلوس کرد و تفصیل حال و در تواریخ عثمانیه مفصل است زیاده از این کارش
 رسیده نیست بل جهان بماند و جهان بماند همکند زنده و فرجام نیک و جسم عهد و اعمال خیر باقی نخواهد ماند پست اگر برده برگیری از روی
 خاک رومی با هم نمی بیند و خاک همه فرق بشا امان گشت و بدو رخ نازنینان موش بود ریاست بدست که انانی خطاست که روشنا
 دستها بدست علمی حایان و القهار خان و امانلو مغزیت و تهنیت سلطان محمد خان پادشاه ایران و پادشاه ایران بفکر نظام کار فراسان و شاه و فرادخان و ملوک
 استر با و رفته شد و چون درین سال فی الحقیقه رفع احوال سرحدات ایران شده بود پادشاه ایران بفکر نظام کار فراسان و شاه و فرادخان و ملوک
 برادرانی سرحد فراسان و ضبط فیروز کو و نور و سمنان و دامغان و بگرام و هزار جرت پیا چمن و مونسر مود و زام رتق و قوق اموت
 آن صفات که گفت کفایت کار دانی و امول و فووض افتاد و در احوال و استقلال و امانت امان شد در میان و رود و بهار و نور و
 فیروز و قوی میل مطابق اربع و الف جهری و غرم یورش و فراسان و مد فعه و بیکه چون خن و پرواز آفتاب عالمنا بجهت
 اطمینان تاثیر عمل از سرحد جوت مبارکاه محل کیمه ز جهان پیرا جوانی بار بار گشت و قوای پسی بنو طهماسب خساره و دیگر کن کلکونکر و دیگر کن
 بوی و تک و بجا و کوه و سنگت زاده فاضل شد مشاطه هوا رخسار شاد بخار افرازه نامی زیاده پرست و افشار صاحب چهارچهره باغ و باغ
 منقوش اوان چار است پرند و پریشان بردشت کمر بستند و زنگار و شکوف بر کوه پاشیدند گلهای حمرا سر از جامه خضر بر زدند و طبل
 معلصل و طبل و سر و بنزد رستان در آمدند شاه که جها از این نیز اعظم بود و در پیش چاکر از این اجماع کونا کون زینت و در زم نوروزی
 شامانه ترتیب فرمود و عمارت چهل ستون و شاهانه خلد این غیرت کاخ خورق و رشک قصور آید زم خروانه و مجلس شامانه آراسته شد و
 و پادشاه بزرگان اطراف نامو به تهنیت عید نمود و اسرور شدند و حاج محمد خان پادشاه خوارزم و کرکاسنج و نور محمد خان والی مرو شاهی
 و میر ناصر خان سید مبارک الی عربستان و سلاطین نادای کرهستان و سیفان روم و روسان اکابر و عاظم و حکام و ولات و بایان
 و فارس و عراق و کرمان و مکران و سیستان و مازندران سرسره حضور محرم طنوپا و شاهای در آمدند جمعی و مجلس عالی اذن جلوس و جری
 در سکا عالی مستقیم و شرفیای بوس داشتند خطبا خطبه بنام حضرت رسول و زوج قبول و اننداشی عشره مصطفویه و دوده و ستوده و
 برخاستند و طبق طبق کوب و زنگار بر آن سامی بزرگوار افتادند شعر اعرض ملاحج پر خوانند و در از این خیریت آیین خیرات و سر
 به مبارک مزین ساختند علی بکله مغفه بسور و سرور خورسندی و ذین بندی و چوکان بازی و جولان سازی گذشت و در این طبع
 صادر شد که تثنون اطراف و جنگجویان کثاف بزودی چون سیلهای جاری زبیری و جاری عبور کرد و بکرم و کوب فیروزی کو کب و لا
 پیوند جویند و بغرم زم و بیکه فراسان راه و لغمان پویند و رطلال این احوال فرستاده سرور گشتار از طرف و لغمان و بسور رسید
 که بعد از آن خان و زکب بجا صر سفرین آمده و عرصه قلع و کمان بغایت شک کرده اند شاه عباس مشظ و وصول عمارت کرده بالکند و لغمان
 خان که از ادبای بجان رسیده بودند چون شیر شمشاک که اثر کور در گنام خود پند زش بسک سیر بچوس طلب کرده با قوچیان حاضر رکاب
 چون برق سوزان و آتش فروزان روی بجان بیا و شرق نهاد و کوچ بر کوچ تواریفت تا شاه بچم بطام شتافت و در چم بطام سی هزار

جلد ۱۰

مراجعت عباسی از قاضی

مرحوم

جناب ابی بکر محمد کرد و اعلام غیب کرد از بن بر حرج را بمشاکر میوه شود و غیره و طبل و کوس و غیره که در آن زمان در صفای افلاک نزارده دست
و عکس تاب کله های سرخ در تاراش قشای چرخ نیلی احمدی نمود و سلاحه از کثرت برق چون اینها در تاراش مهری و درخشیدی و دیدار
دیدار شایب در افکنده ای و بیکه که اصلاح از رود شاه و سپاه نداشتند ازین حال اسیر میوه مضطرب شدند و خود را در یای بلا غرق
و در کام از دمای فنا حریق دیدند و در فرار و بهریت بر یکدیگر سبقت گرفتند و سبب خورده و سوار در افتادی و سببی گیر بروی کام نهاد
کله های و بیکه چندان فساد بود که صحرای کو سفند فتنه نمودی و ششای بخاری چندان بیکه که زین که شرباب کثیری بود و فی الواقع
عبدالمؤمن غار از شجاعت و وقار و سپاه کشتی فرار دستور تازه بود که بهریت چون آب بار کشتی و چون باد در رضی از غایت سرکشی سبب
توسن تا بلخ بامی غمان نکشید و از کمال الفتن و قاتر نام و شایب جان و پس نگر نیست ای حاصل شاه و سپاه در ظاهر سوار رسیدند و سوار
چون لاله زار دیدند لمو لغه زین که کاسه بر بود و کجی ساعد دکان کل زان بود و بیکه قصاب شاه عباس در کمال حرمان و یاسر فقید باز ماندگان
مجرور و کشته جان پرور و اذیت حکم کف و دقن فتنی فرمود با چینی سنجی خوشی تشش و انتقام آن کافران ابدال خدای عادل و مقیم
حقیقی حواله کرد و غریبان دعا سبب شد و شاه حکومت تعمیر آن بلاد را بدایق سلطان قاجار که مردی کار دان و مردم دار بود و
فرمود از آنجا بجانب فیما بصر حرکت نمود و در آنجا با محقق شد که بعد از این با یلغا بیلج فرار نموده چون تعاقب و رافیده نمید و درستان دانه
آمده و آذوقه در دانه بود و غم مرجهت کرده و عراق بازگشت و در راه بعلت سربل و قتل عتیق و دو سبب از سببمان تلف بقطه
و چشم یار سواران از برف باران ساقط و شاه و یغایت غرور و سید و معلوم شد که در ایام سفا و شاهی ملک جهانگیر حاکم کج
که از خدمت شاه حضرت کشته برشته بود و بر سر تکران آمده تاخت و تار کرده بود و در ویش صحیح همان بدفع فتنه و رفته حمزه نامی
در کیران شسته تازه ساخته جمیع غارت کرده جمیع کشته و بر سر خانه در ویش محمد خان آمده اما حوره و فلپا شیه کیران و ربه است و رده شیر
بدرگاه شاه فرستاده شاه فرمود که مردم شسته نشا و کوشا ملی بلوغ دادند و بسیاری بقتل رسیدند و بقتل اسیر نام و عتیق کزیده شد
نشا با غرور سلطان بکینی مرجهت شد و الکاپر پس کیران بغرور خان سیو غال داده شد و حکومت فارس را بدو ویردی خان قولل افغانی
تغویض یافت و درین سال قلعو که روید و سعد و قاصر ساخته بودند اجاره و خلاف همان اجتماع کرده خراب نمودند چون بشاه عرض شد
مفسدین اجاره و کشت و جعلی خان که بایه این شد بود و حکومت همان مغرور شد تا خلاف عهده بار و مید و مصالحا لعل نیاید باشد
و درین سال و قزوین در سبب کلام بهی که مردم بعضی اشغال داشتند و زیاده و باش و روزه و قزوین مخالفت شد و انالی محلات و دودسته
شدند و با یکدیگر منازعه کردند و همانا از ایشان بیلا و دیگر نکر و بعضی جدیدی و بعضی انعمی خوانند یا سابقا بوده باری میر قلیا با او کلتا
حاکم برت انجمن اعتماد کتف بدینا بخدمت شاه فرستاده شد عا که بعضی از انالی خراسان و ترکستان زاده زیارت مکد دارند و از
عبور بایران خوفنا کند برگاه باد شاه حضرت فرماید که بهر غده آمد و شد نمایند حکمی صادر شود شاه عباس حضرت داد و مثالی نوشتند
بصحب اسلام یک یوزباشی شامو و فرستادگان میر قلیا بار و نکر کردند و انالی ما و را الهه بایران آمده مغرور و کرم بکر رفته مرجهت کرد
و برایشان معلوم شد که بایه تفریق و بغض این دو فرق اهل اسلام غالباً علمای طایفه فین بوده اند و الا خدای و رسول و کتاب که موبله
اصول و عقاید را چندان تفاوتی نبوده و نخواهد بود که العلم نقطه و کثر با سجا بلون و چه نیکو که محمد بن در بسل نشانی لفظی نظم و لوکان
رفضا حب آل محمد فلیست الهدی الثقلانی فی رفض در ذکر بعضی قایع الثاقیه متفرقه و صحبت شاه عباس را شعرای عمده
و ذکر فوت شاه سلطان محمد صفوی و پوشیده نماند که شایان مصفویه خاصه شاه طهماسب شاه عباس و مقام زینت
علما و فضل و مرا و شعر بودند چنانکه احوال هر یک در خاتمه این قریب از صفویه مرقوم خواهد شد و شعر را را میفرمودند که مدح و ستایش
گویند و غالب شعر اینها قیام حضرت علی بن ابیطالب قضای میگویند و جایز نامی بسیار میگویند از جمله درین بام مولانا شانی بگویند
مدح حضرت شاه ولایت کشته در مجلس خاص شاهی حاضر شده بانسانان میرداخت تا بدین بیت رسید که کشف میث اگر و شکر شد ساع
و کرد دست بطاق بروی مردانه است من مضمون این بیت گفتند در شاه کفیتی مدح بخشید و گفت ای بجهای شایب مناقب حضرت
شاه ویر نیست ولی در ازای جایزه و صله این یک بیت بتو انعامی کنیم و مقرر فرمود که زر مسکوک و ترازوی بزرگ بپا و دانه مولانا شانی

دکته ترازو نهاد و کفه دیگر پر ز کرد و بوزن مولانا کشیدند و هم را با چشند یکی از ان شتر درین یکبیت شانی که بنجا که ره برابر شده
برداشتی برزبر بر کردی مع القصة شعر بطبع نیکو عطا افتاد و به کس فرخواست و احسانی رفت مردی بنزال که طبعی لمبید و فطره لمبید داشت
شعری گفته چون قابل حضور اعلی بنود کسی و در آنحضرت رهبری نمود و روزی که شاه اراده تماشای اسبان خاصه صطبل داشت آن مرد
حسن نام خودی در طویل انداخته در پناه دو آب کین کرده و کسب نکام کرد و ش شاه و دیدن اسبان هر یکا که حسن بنزال خود را بر شاه عرضه کرد
شعری ناخوب ما شد رست و پست و پست گفته بود و قابل تحسینی نیاید چاره آبی سر و زدل پرورد و برگشده از عدم سعادت و بخت خود را
شد و قصه تماشای و بزرگشیدن و راهی شاه فرمود و آنکه که مادر غزین بودیم لغتیم او را بزرگشند اکنون که در صطبل کم کو نیم ترا بر کین گزشتند
و چنین سر بود و آنکه بد و مشت زری گرم نمودن حکایت نیز مطرح نظم و نثر شعر و نظای انعمند شد و هنوز در وفات ترکان زنده و از حسن اخلاق و شجاعت
آن پادشاه شمارند و درین سال که شاه بسفر نیشابور فرستاده بود و الد با جده آنحضرت شاه سلطان محمد صفوی که در دوشانه قزوین خانشین
بود بکام قضای آئین مرضی کشته معالجه سودی نداده چهار نر ایدر و گفت و در آستانه اما مزاجه حسن قزوین مدفن یافت و از آنجا بعباس
عالیات عرش در جات حضرت امام حسین بر ندمت شصت و شش سال عمر داشته چون شرح حال آن جنود و درش حضا سابقا قریب بود
حاجت بکار انخوا بود خرم بد که از وی بچنین بر ذکر وقایع سال کهنار و پنج هجری که دهم سال جلوس شاه عباس است
و سینه مانده دولت صفویه بوده و پسران توحید شاه بفرج کیلان و تخیل ملا دمازندان و کربلاری ملک نهمین
حاکم لاریکان شاه عباس را در خان بعد از انقضای جشن نوروزی ز قزوین رای نخرج و شکار و ایالات کیلان که و بخت از راه
کو بهم بستر رشت متوجه گشت از آنجا بقوم از آنجا بکمر نضت فرمود و هم جا شکار کنان و صید فلکان با شصت و شصت همگان همبخت
و بستر نهایی خوشگوار و پنهانی سبزه زار جامی عطار بچشمشید و چنانکه سابقا شرح داده شد در هر یک چارهای سنگاری کرد و شکار نکول نیز
اشاق افتاد و در قتل غلج روزی چند توقف کرد و تفرج دریا کنای نیز بر وجه حسن تفرج طبع علی کرد و از آنجا بار دپل مشیر یارت شیخ لافا
میر صفی الدین سحیح مشهور و سایر اجداد و بر و رخت و از آنجا روی بقزوین و در سابقا سمعت قیم یافت که محمد علیا و الد شاه عباس
سیده میک صبت میر عبداللہ خان عرش بچینی بود و نسب و بچینا سید توام الدین مشهور بر بزرگ شتی میشود و سید دمازندان خروج صفت کرد
مالک آن ملک شد و اولاد و احفاد و همه صاحب و والی دمازندان بودند و بعد از میر غریب خان غلوی شاه و دیگر از انعطاف و اولاد کوری نمادند و در
آن ملک شود و دوسه نفر متعلق دمازندان حکومت یافتند سید مظفر مرتضی الدین سید یوز طایفه و دیوان نولایت و ملک سیمین هر یک قسمتی از
آنولایت را ضبط کرده حاکم بودند و خدمت شایسته نیز با و شاه نمیدادند شاه عباس فرما و خان سردار از آنجا بسته و فرمود که دمازندان ملک
خاصه موروثی من است چرا و دست متعلقان باشد باید آنولایت ضبط و محمود فرموده کاهی بر سیمیل تفرج بد آنجا حرکت کرد شعری و ملکی کا و سس
و ستم زال بدن سخت طالب تیغ آن بودند با وجود قرب جو و نسبت می بدیکران و اگدا شتن بی حیثی است فرما و خان از سوره و پیاده شمشیر
و سپی بکوه برداشته روی دمازندان کرد و از آنجا باریک درای شک نشیلاخ پر لای و سنگ عبور کرده بغضای دلگشای آمد و در یک سال
رسد و رسایل و یوساران و حتی نهاد آن بلاد را رام کرد و اصل سید مظفر با ستمالت از قلعه بیرون آورده و طمس نماد و ده بهمه بخدمت شاه آورد
مقرر شد که مراجعت کرده عیال خود را برده آشته بعراق آرد و در کجا که خواهد و رسته و میول داده شود و سید با فرما و خان دمازندان باز آمد
از رفتن خود نادم شد و در تدریس کار بود و همانا بر شای دمازندان نیز سخامی کرده که در فکر کار باشند چون فرما و خان و سید مظفر با علی که از شعری
قدیم دمازندانست رسیدند و طایفه و چاکران ملک سیمین حاکم لاریکان در مقام قلعه آری و خذلان شعاری بر آمدند و در حال ملک
بهمن بر پید گشتند و لاریکان است کسی بسوی و فرستاده و در باب قلعه داری ملازمان و پیامی شده و ده عذر ملک سیمین این بود که مرا از کار
خبری نیست و نه با حشیا من این کار کرده اند جماعت ملی کرد و بی گشتند و بطبع بکامت فرمایند رضی نشد و الا اخلاص و ارادت
مربچین و چنانست فرما و خان و یافت که این سیمین نادان دروغ گوید و راه ذلیعت پوید قلعه است حکام داده و جمعی با آذوقه و سامان قلعه
داری بد آنجا فرستاده اکنون خود را بکنار کشیده و در غول خلاف آرمیده است لهذا سردار که پیش جمار مشغول شد و مستحق قلعه بطول
انجام مید و سید مظفر نیز از روی فرما و خان فرار کرده بشهر ساری که در تصرف و و کسان و بود و قریب و باره را مضطرب کرده و سرطیان برود

جلد نهم

سیدک فی الجهاد فی ایران

مرحله

دیگر اعظم و رؤسا و حکام که در اردو بودند اقتدا بایناب سید نمودند هر یک با کمر و کلاه و کلاه و شلاق برآیدند
با الحلیه ای رجوع الی ما کردند از اردوی سردار قطع شد و سردار بی تزلزل لشکر تخریر حصار مجاهد مستعد گردیده با الاخره حصار مفتوح
و حصاریان مقتول شدند و کسی از جانب خود در آنجا گذاشته چون سپل جاری بجایب شهر ساری بخشش درآمد و تخریر قلعه دروازه کله که
مظفر دژان بود پرداخت سید از قلعه کرجه و بجنگل و مشرف و ساری نیز ساری باری تصرف درآمد و معاصرین متباد بودند و در سرسید
و چهار شد و اسبابالفت هم در اسبابالعلم و دیگر شرافت و سردار اولوند یک برادر خود را حاکم ساری کرده بر سر ملک بهم آمد و این ملک بمن
پسر ملک که در پیشین ملک و سواران احفاد که در پیشین بن بستیم است که در زمان دولت امیر تیمور که کانی والی کل است
و کو تو ال قلعه نو بوده پس از او ولایت رستم در میان دو پسر او ملک جهانگیر و ملک اسکندر بدو قسمت تقسیم شد یکی نور توابع و یکی کجور
مضافات آن و همیشه این قسمتین قریب و معتبر بود ولی در زمان دولت شاه طهماسب خان در طبقه از ایشان که بنی عمام بودند حکومت مینمودند ملک
غیر دلی نور و ملک سلطان محمد بن جهانگیر و دلی کجور و ملک بهم بن کور و دلی لاریجان بود که لاریجان در قدیم ایلام از مضافات کجور بود ملک بهم بن
چه وسعت ملکش که تزارانان بوده ولی مردی زیرک بدو فرزند و جلد اندوختند انداز بود و اگر چه دوسه بار خدمت شاه عباس آمده بود ولی
نفاق داشت و ایمان نداشت از ارباب کشتار دوی شاه منع میکرد چنانکه ملک سلطان حسین لوسانی که بشاه خدمت میکرد با وجود قریابت
با ملک بهم بن او را کشته و قتل آورد و عیال او را بر سر والی لاریجان برد و قلعه را با احکام ساری بر شوه حمایت خویش بدو باز گذاشته بودند و در
متابعت وی میکرد و منع القصد فریاد خان بکام پادشاه پرویز غم بر زم و اموار شد و توپخانه بدو بخار شده توپهای تین تن بخشیدند و قلعه او
بسند و در لوازم قلعه کیری کمال تمام نمودند حاجت امیری با فریاد خان موافقت نمودند و ملک بهم بن در آن میز نامی که رئیس آنها بود بگرفته
بکشت و چون سپاهیان او غالباً از اینطایفه بودند از او بر میدوید و یکدل و دشواری پادشاه عهد کردند و راههای مخفی قلعه را کشف کردند
و سپه را بقلعه قریب نمودند و از ضرب توپ قلعه کوب تزلزل را ارکان صبر و ثبات ملک بهم بن در انداخته و پیغام طهارت و خلوص بپستاد
سردار جواب داد که علامت صدق این گفتاریون آمدن انحصار است و قبول کردن طاعت شاهی بهمین چون از همه سوی خود را در دانات از
پلاک دید و ولی دانست که بیرون آید و دزدیری تازه نماید بمنزل فریاد خان آمده و خان از این پیش درون حصار تحلیف کرد و سردار قبول نکرده و در نیز
افزون مراجعت نداشت و مقرر شد که بحضور شاه عباس شد بهشتند اتفاق فریاد خان روانه حضور شد و سپه و فریاد خان ماندند تا آخر دست و
ملک سلطان حسین لوسانی انحصار سید ذکر منتهی شدن حاجم خان و والی سابق خوارزم از سپاه عبداللہ خان اوز
و بارگشتن بایران و جنبی اتفاقات سابقه سابقه مرقوم شد که چون شاه عباس بفرستاد و دو سفران غم کرد حاجی محمد خان
والی خوارزم و داع کرده میان ایل صایر خانی رفت و جمعی از ترکهای خان موافقت کرده از راه ترک و بلوچان بولایت خوارزم آمدنی
بجمله استقلال حاصل کرد چون ترکهای صایر خانی از ایلات و احشامات متفرقه بودند بمقام و مسکن خود رجوع نمودند عبداللہ خان و زبک و
ماوراء النهر چون از آمدن حاجی محمد خان بخوارزم متحضر شدند سپاهی بدفع و روانه کردند آن نیز گفتایت نکرده خود با جمعی از امر و بھادران آوخته
روانه خوارزم شدند بعد از مخالفت حاجی محمد خان و همزمان و منتهی شده فرار کردند با ما با خان برادر زاده او در شهر قلعه داری میردخت
ناچار محصور شد اگر چه امید حمایتی نظری نداشت از فرط غیرت کوفتاری خود را بدست سپاه عبداللہ خان تنگ میدادند تا کار بجائی رسید
که بجا صده بجا راه رسید و اهل قلعه میل بجانب عبداللہ خان کردند و هم آن بود که با ما خان را بدست آوردند با خان کشته شدن در عرض جنگ
بهتر از کوفتاری و در قلعه تنگ دانست خود با معدودی از سواران صف شکن دروازه را کج شده بیرون آمد سپاهیان عبداللہ خان کرد و او را
بگرفتند و نیز بر زم درآمد ساعت بماعت بر کوه اطلس که مشتمل شد و او نیز به نیزه شمشیر کرد و خود در حلقه اطراف در حلقه و اگر رفتند
و او در آن حلقه تنگ بکجک مشغول بود تا از کثرت جراحت از قوه حرکت فرو ماند و در یکبشت و حاجی محمد خان بعد از شکست اطراف ایران آمده
شرم میکرد که بخیر دست شاه آید و همه با استقبال و فرستاده و از راه سرحد ولایت ایران در کمال غرور و اکرام بفرود آمدند و وی و عرب محمد
سلطان فرزند شمس بخیر دست شاه آمده و مقرر و کرم میان کشته توقف کردند و در میان جمعی از خدیوین طایفه افشار از لشکر که در کوه کبیله بودند
با امیرخان حاکم آن ولایت یاغی شده و در راه هر روز قضاات آن ولایت جمع شده ابو القح یک نواده خلیل خان را در میان خود بجائی برداشته

الصفا
مروند

روزنامه

جلد

یوسف بن عبدالمطلب

المصنف

دیوان شاهی شد و ملک جهانگیر حاکم کبودر قلعہ اران که بمحسور کردید تو بچشمی شاهی پای قلعه رفته تو پرت بزرگ ریخته و تمام کرده و بر قلعہ اران زندان را
او همچو موران شدند مدت چهار ماه این محاصره است و یاد شد بود ملک جهانگیر از جهان جهان پیر شده بقلعه دیگر رفته قلعہ مشعشع شد و او نیز در شفا
بگرفتند و بحضور شاه برودند و دولت این طبقه ملوک ستم ازین اراضی یافت و شاه عباس سلسلہ شاهی روی خان حاکم لرستان سابقا بچند خاطر
بود در این اوقات پیفرود چه که سید درویش سید مبارک و ملی عربستان که برسم نواد حضرت پادشاهی بود پسر شخصی فرار کرده روانه عربستان
شده و در حد و لرستان بدست کماستان شاه ویردی خان فساد شاه عباس ابوالقاسم یک ابوعلی را با حضار سید رفته اند و شاه پیر
خان و زنداده و در میان او و فرستاده شاه سخنان سخت و بیسج رد و بدل شده بود و شاه اران کشتاراکه کردید و این یام که شاه پیر
در غم آباد میرزیت شاه عباس بر فتن صفهان و از در اکلند و زفر و قوس حرکت کرد و با بلده سواد و آید و رفته عثمان گیران صرصر فشان را
بجانب برود و معطوف کسر مود و دیکشمار و زوایت پنج فرسنگ قطع شده بود و از دانه نالند کسلسلہ شاهی کتاب قدرت سهرابی فتنه
در راه و نیمراه ماند شاه لخمی آسایش فرمود و شبانه تا صبح هشت فرسنگ یکم بود چون لرستان و خرم آباد رسید معلوم شد که شاه پیر
از تشویش و غم غمہ وقتی که حرکت سفر صفهان شاه ارشد و از خرم آباد رسید و زمان و سبب کارهای خود را بر داشته فرار نموده
تو چنان پادشاهی بقا و مامور شدند و وارد قلعہ جنگل از توابع سرحدات بغداد بکنک را آوردند و بحضور شاه کشتایند و سیاست و
انزای در افکند و ملک لریستان بکینخان و از تصور یکم فوض شد و شاه مظفر و منصور بر سر سلطه مراجعت فرمود و عینخان که از ملی نیز بد
دو لشکر با پادشاهی و ارفاده سیاست بر سید و دیده جهان بین از جهان پوشید و بهم در آخت و در گذشت و در حجب مرشاه و کمر و
فریاد خان سردار باز در آن رفته که قلعہ ولاد دیو که در دست بودند و یوزان ملی سوانه کوه مشهور بود که بود و تیر کشید و بودند و از کشت عظیم
در کشت و بودند چندی در قلعہ ماند و قلعہ را کسان خود سپرده پیشه و کوه که ریخته با الاخره قلعہ سخر شد و فی الحقیقه در المرزا زندران و نور و کج
و کیلان و لرستان و درین سال صافی شطخص کردید و چون در السلطه فروین بعلت قنات آب توقف شاه و سپاه را بر نیتانیت شاه عباس
با صفهان رفته مقرر کرد که عمارات عالیہ و بساتین با صفی طرح انداختند و باغ و شمارت و محله و شهر و بل و مسجد متعدد ساختند و درین سال
که یکبار و شش جری بود و صفهان متفرق و تخریب شد و در الماک خسرو فریدون شکست کشت و در کیمارات و نیتان آن اجمالا در مقام خود
مقوم خود باشد و الکسند خان و سیمو بخان ملاطین کجستان تحف و هدایا بچند تن رجوانان موزون بخلقه یوسف جمال و دختران صبیحه
بشرین تمثال بجهت خدمات پیرون و درون مجلس پادشاه پرویز خصال فرستاد و برود در مقام خود مستحق شد و چون در بلاد ایران نظر
حاصل شده بود شاه تقسیم عزم متوجع ارض اقدس و استخلاص خراسان و تیتہ یورش باساق هرات و بلخ فرمود و از نوار الزهر خا بختلفه
و عبدلله خان و عبدالمؤمن خان سپیکر افتاده بودند و شاه مظفر قو حات علیی بود که چه صورت نماید و که غلب و که غلب شود و تار و کا
با کمالی اندرین میان خبر سنا ز عید پادشاه رسید و از بنال فرار عبدلله خان شخص شد و رفقای این اخبار بخت خبر ساری عبدلله خان
او زبک انشای یافت و صاحب طبعان و زبک شیه مضمون این بیت مترنم بود بیت قاصدی مرده چارای عیار آورد جان فدای شیر که رشتا
خبری بهتر از این متعارن اینحال خبری بهتر از این رسید که عبدلله خان در گذشت و عبدالمؤمن خان پادشاه ما و از المکرشت و شش
بر یورش خراسان و زرم عبدالمؤمن عزم جزم کرده همیشه رشتند و بجای می شدند و قدس بودند که تازه تر از تازه تری رسید خبر که عبدالمؤمن خان
هفت تیر اصل گردیده و شمشیر تقدیر خون خود غلطیده و در میان سرتیوش بعد المشرقین واقع گردیده است چنانکه مجمل این اشارت رسید
عیارات خود آمد و در ذکر محملی از حالات عبدلله خان و عبدالمؤمن خان او زبک کیفیت مرگ این و قتل آن و
اختلافات مالی و عالمی ترکستان امتین این مقال آنکه چون عبدلله خان بن اسکندر خان او زبک را بجز عبدالمؤمن خان
پسری بنوده و رتوبیت و تربیت و باقصی الغایه اهتمام مینمود و اگر چه قانون و زبک چنگیزی نژاد آن است که پادشاه را خان مینامند و
اطلاق این لقب مخصوص فرزند شاهزادگان و سلطان یا توره میخوانند از غایت محبتی که با پسرش داشت او را با بسی خطاب میکرد و خطاب
عبدلله خان را خان کلان و عبدالمؤمن خان خرد میخوانند و عبدلله خان بنضایقه داشت و حکومت بلخ و طنجارستان را بوی داده بود
و او بجهت پدربخش از نیر از سلطان زکاکان جنبای شراع کرده بود و شمس محمد حسن و نیشابور بعضی بلاد خراسان را تصرف در آورده

با سطر قرب جوار متوقع بود که هرات بوی لشکرات شود و عبداللہ خان بواسطہ جوانی و قلت تجربہ روزگار این امر قدامت میفرمود و چنانکہ نزد
شد حکومت ہرات را بمیر قلیا با کوکلتاش کہ مروی عاقل و باسلوک مردم دار بود و اگذاشت و آنچه از خراسان بدست آمدہ بود نیز با مرا
بزرگ دادہ بکلی احشیار آتنا با عبداللہ بن محمد بن محمد سلطان ولد جانی بیگ سلطان خواہر زادہ خود را کہ بتیم سلطان مشہور بود
با بردارن و در خراسان لگا دادہ بود و بعد لہو من میگفت کہ تو و بعد منی ہمہ ولایت ارغشت و ازین رکبہ باطن عبداللہ بن ازید زرد
فاطر بود و جرات برار نیمہ دولی مشہور و نیشابور را کہ او شوق کردہ بود و عبداللہ خان با و اگذاشتہ و در آنجا تصریح کردہ بود و عبداللہ بن
چون لسا و پور و درون و باغیاد و سایر مجال مرونی نور محمد خان بن ابوالمہر خان بن بن محمد خان را گرفت اساس سلطنت و جلال
پیغرو و دست ہزار سوار خاص جمع کرد و متوقع بود کہ نام سلطنت با عبداللہ خان باشد و حقیقت با و خصاص با بد و مہار الملک عظیم
پدر کشن اضی میخند تا فرزند صریح بد گفت کہ اگر ہرات را بمن ہی خود غلبہ و قدرت از کوکلتاش خواہم گرفت پدر را بر سر بچند و با مرا
حکم کرد کہ بی ذون من با و مرو نواہی و متابعت نمایند با بکشد در سہ کینہ از روش عبداللہ خان کہ در بخارا مقوم داشت از راہ چار جو
برو بخارا آمد و میر کوکلتاش ہرات بخدست دفت و تکلیف برفش ہرات کرد و مقدار ان خیال عبداللہ بن خیر از بلخ با سہ ہزار سوار و
آمد و با پدر ہرات آمد و عبداللہ بن ازید درخواست کہ از ہرات بلخ گراید و ہمہانی او آید و پدر و عہدہ کرد و خورد و خورد بلخ رفتہ بکرا
خود پرداخت کوکلتاش بعضی از مصلحت ندیدند و عبداللہ خان نیز از راہ چار جو بخارا باز گشت و بلخ زفت عبداللہ بن خیر از بلخ خان القین
اقتاد کہ پدر بمعایت کوکلتاش بن باو حکمان بد کردہ بجانہ مشہد بہرات آمد و کوکلتاش بن باو استقبال خواند و بی زلفت و ساوری فرزند
دروہ شہر بست و بکھار شست جلیتھای عبداللہ بن خیر صلی ندادہ با چار بلخ باز گشت کوکلتاش شہر ہار و واقعہ بجان کلان و عضد
خان و دستخیز تقویت نمود و از راہ داون پسر بہرات منع بلخ فرمودہ و مادہ خلاف روز بروز غلیظ تر شد تا عبداللہ خان وقتی بکرا جو
قرشی فرمود عبداللہ بن بی ذون پدر بجانہ نور شین بخشان بخیر رگس کرد کہ در ہر بقصد قرشی از ہر تیردایلغار کرد و عبداللہ خان را خبر داد
سر اسیم بخارا کہ بخت پسر بہرات آمدہ خان از رفتہ و بسباب مجلس بنرم را چیدہ دید زدن بالیغار کردہ بوی رسیدہ بخارا آمد
و در راہ را بستہ دید کہ فرستادہ طہار شوق خدمت کرد و پدر را را ندادہ و لشکر با را بخارا بخاند عبداللہ بن بلخ رفتہ بکرا جو
بعد از وصول سپاہ بسیار از بخارا را آمدہ قصد بلخ کرد عبداللہ بن خیر دکن آب مستند مقام نشست مصلحان و رہبانہ اقتاد ہر دورا
مقرر خود با کرد ایندند و سلاطین قزاق فرست یافتہ بطریقان بر کشیدند با سپاہ عبداللہ بخارا کہ کردند و مظهر شدند و جمعی از نزد بخان
عبداللہ خان بقتل رسیدند و قزو مقام در شوکت خان روی و دواز غایت غیرت پمار شدہ بر بہر اقتاد و علاج نیافت و امر با چار
عبداللہ بن خان اخبار کردند و می قصد سمرقند کرد و عبداللہ خان از حیات خود نویسید شد کوکلتاش گفت تا من ندہ ام بہرات زرد
وی قصد رفتن کرد و امر او را مانع شدہ بجان عبداللہ بن بر دند و عبداللہ خان بمرد در راہ و کوکلتاش بخان رسید ویر القتل آوردہ
بوی سمرقند لیغار کردہ و حاجی بی نام را بکجکومت ہرات فرستاد مع القصد بہر شد آمدہ بر سندانیت ماورا النہ جلوس کرد و بونا
و میرزا دکانرا بکشت مظهر و منصور بخارا آمد و بوی پرمحمد نامی از بک کہ مروی فینوی دروشن بود و اقبال امری نیمہ کپر و صغیر
زادگان را بکشت از بخارا با شکری عظیم قصد خراسان و ایران کرد اما بلخ باز گشت کہ از آنجا بمشہد آید مرا کہ از وی متوہم بود
و اما چار با وی بسہر ای می نمودند و انشد کہ چون بلخ آید غوہ عمرانیان بترس بلخ گراید و دفع او ہمہ استان شدند چون ہر و زکرم بود و
او در شب بر نیمہ و یک تیر تاب سپاہیان را زد و دور می آمدند خود با چند نفر از محرم صحبت داشتہ قطع راہ میکرد و شبی کہ از آنجا
قریب عبور داشت بجا دوان پشتر آمدہ در سایہ دیوار کھانہ را بر نہ نمودہ کین کرد و سپاہیان بشروہر کد شد عبداللہ بن خیر چندین مہر
بروشنی مشعل و فانوس را می برد چون شکاری بر تیر آمد تیر و لاواران از بخان جستن کرد و بر سندانیت چاکر این تیر خطا شدی در
خطا بودی خان کلان چون لخت کوی از فرزند زین برین اقتاد مشعل داران مشعل سفکندہ بکشدند و ہمہ را بد رفتند بجا و ان مذکور
بر سر وی آمد و سر او از تن جدا کرد و کثیر از مجاہدان مردان خان قوی القلب سفاک بود و از تیر بارہ پارہ کرد و در فرسند و قصبہ با مرا
مہند تمہد و کھشد سر او برداشتہ همان شب بخارا شد عبداللہ بن اتق بی سر و در راہ سقندہ بود و در و اح اشتقاد و دیگر سر او را پذیرہ

جلد ششم

خاکستر خان و پسران او

المصنف

کردندی و بر سر مقام خود خواندندی پسینان را کمان آن بود که خان دیر است پسینان چون باین مقام رسیدندی بی سرکشته بیدار
کردند که خان در عرض او که گشته و بخون در غنچه شی فرو آمد آن مرد پاره پاره را شناخت و دیگری بر سر خان را زلبا سر مینت دانست که
اوست و دیگر از آن خبر کرد چنانکه بویسنه و بیدیدند و در و بهم برآمد هر یک از رازی بخارا و هم قید با رگشند و غالب مردم در آرزو و بیدیدند که
بردند که خان بشکار رفته و ندانست که خود شکار چنگ اهل گشته ابل ارد و پس از اطلال کرده کرده شدند و هر که روی بشکار آمد امرای عبدالمؤمن
در بخارا بخانی پسر محمد خان کوکناری که جز او مانده بود و رای کردند و ملازمان عبدالمؤمن بکودک دو ساله وی رحمت نمودند بالاخره بر سلطنت
جانی یک سلطان خواهرزاده عبدالمؤمن خان که بدین محمد خان و باقی خان بود و بکم عبدالمؤمن خان بکسر کشتار افاق کردند ولی راجع عبدالمؤمن
سلطان برادر عبدالمؤمن خان مدعی شد که مرا فرزند نیست بی پدر و برادرزاده مرا خواهرزاده همچنان دارد و گفتند نانشیند ایم که عبدالمؤمن سلطان
پسری باشد گفت از پیم عدا ویرانچان کردم و کفتم و خراست و بر مردم روی پوشیده ماند تا یک خراست چون پیامد خست و ابر کیسوی راز
داشت و لمبا سس و ان لمبا بود و سرش با ستره بستره و در محشر بکلاه بدل کردند و مرا تجسس و تفتیش را بر ابر مصلحت وقت ندانستند و بهرم
شمزد و ویرا خان خواندند و بانوی مذکور بر تق و فوق امورات پرداخت و بی اجازت وی مرا را بحال و قدرت و فضل نمودی و لکن گشت حجت
و اینت خود که راجع عقد و بکشدوی مع الفقه از جانب حدیث که عبدالمؤمن خان نام بود به پسر محمد خان نامه نوشتند و در آنجا بی بخارا و ستر
تهدید گفتند و منما خواهرش کردند که عبدالمؤمن خان را بمنزله فرزند خود بشمار و در وطنی استنار او می و گذارد امرای بخارا و بخان و شکار خند
از خواندگان و از یکدیگر پرسش کردند که کی تصدیق نکرد که عبدالمؤمن خان نام پسر بی بوده باشد مع بذات که خط دولت بکین کردند و پسر محمد خان
در ملاطفه و ابر فرزند بی خطاب کرد و بلنج و ممالک عبدالمؤمن خان را بد و مخصوص داشت مشروط بر اینکه در بلنج سکینه زند و در خطبه نام خود را
تقدیم نداند با محکم از حال جانی یک سلطان نیکه وی پدر یکم سلطان و خواهرزاده عبدالمؤمن خان و در آن محسوس کرده بود و پسر وی یکم سلطان که
عبدالمؤمن خان صفائی نداشت و اطهار از اهل صلی شاه عباس منمو و جمعی کرده بر سر برات آمده بود و در آن وقت خبر رسید که عبدالمؤمن مقتول
شده حاجی بی که از جانب عبدالمؤمن بکوه تهرات آمده بود با چار و ارا بهرات آورده و لقب بی داد و بدین محمد خان ملقب کردید و چون پدر کلا
وی یار محمد خان را بکشتند و بوسه خانی بروی که اکبر بود و بخداد و امرای خراسان بکین کردند و دین محمد خان برادر که متهم بود و پسر محمد خان را بر
فرستاد و بوالحمد بی که حاکم مشهد مقدس بود و فرار نموده و بجانب خراسان رفت و در وقتی که فرادخان از جانب شاه عباس بخراسان می
بود و نزدیک آمده بود از این امر مطلع شده بشند مقدس آمده و نصف کرد و تفصیل آن در ضمن سفر شاه عباس مفصل مرقوم خواهد شد و در ذکر
نقصت ریات نصرت پات شاه عباس صفوی ماضی بجانب خراسان و در قش حاجم خان بخارزم و خبر قتل
عبدالمؤمن لشاه عباس سیدان حضرت پادشاه آسمان کرایا شاه عباس را غار شهر سیام بخاشان آمده از آنجا باز نذران و از
چارده به بطام و فوئان زهرجا در چمن بطام جمیع آمده بغیر سپاه فارس کرمان که مقرر شده بود از راه یزد و سیامانک بخراسان نیندیشی
کسر در و زسان عوضه کردند و بخارما و را التهر خا که گذشت تدبیرا بپرسید که عبدالمؤمن خان بر جای پدر تکیه کرده کوکلتاش تابگشته
و جمعی مخالفین از میان برداشته و با غلبه و استقلال و سپاه بسیار متوجه خراسان خود بود و امرای شاجی را از خباشمت و شوکت او
خالی از دهمستی بنمودند و در پاره زاین یورش شاه را منع نمودند شاه عباس از بهمت بلند بخان پست ایشان لغائی نمیکرد و بمنبر ارض
اقدس عزیمت داشت و فطنی در امورات استرا با داده در این اثنا از جانب تلیم سلطان که بنور مرتبه خانی نیافته بود و از عبدالمؤمن
ناک بود پیغام مخلصانه همی آمد و شکوه از عبدالمؤمن خان همیکرد و خود را در لخواه بلنجی بدولت صفویه جلوه همیکرد شاه نیز بد و مراسله دوستانه
نکاشته و چند ارباب سبائی ند و انعام داشته و شاه و درین راه حاجی محمد خان و ولی خوارزم را با اسباب شمت و سپاه و تقویت
از جانب اقترا با بخارزم روانه فرمود و بقایبیل تحکانه کرکان در خدمتگذاری و قیجیات متخانه مرقوم شد بنزد سلطان و الفغیر
نیز بی حاجم خان در خدمت شاه بماند و خود با مغرت محمد سلطان و سایر فرزندان از راه جاجم بجانب خوارزم شدند و در راه
قراملوی سردار و ذوالفقار خان برادر او باده هزار سپاه کینه خوه مقدمه بخش و چرخ سپاه شاه شده کینزل پیشاپیش میرشد شاه
نامه عبدالمؤمن نکاشت و روح انتبه پیکر القدر که رسا و صحبت بود و امور شد حاصل مطلب مقابله و مقابل و خبر آمدن و متعقد قتل

بودن و اظهار نیکو تامل و بخار اعنان مرکب ملک کتایب کشید و خوابیدند و بر جا استعجال قبال میفرمایند و حاضریم و بتقدیر زبانی درویشیم و بعد از این مراسله مقرر شد که شایسته اوکان خود رسال خاصه محمد باقر میرزا باصفهان باز گردانند و سپاه مستعدیورش طویل باشند و از بیکه که دیشا بود برودند نصیت جلالت و شاهی فرار گیرند و نیشا بویستخلص شد و بمیرزا محمد سلطان پات حاکم سبزوار سپردند و یکمزل متعاقب فرموده خان سردار دوی پادشاهی چون شکوف ریای موج کوه و صحرا را مملو کرده همیشه شدند و چنانکه مذکور شد خیر قتل عبدالموسى بطوس رسید ابوالمجدد حاکم مشهد با متابعین خود مشهد را فی الجمله غارتی کرده بجانب سرخرش شدند و خبر فرموده خان روی بشند کرده و ارد گرد و کس فرستاده زین اخبار شاه را مرده و اند چون بشوق زیارت حضرت امام بهام علی بن موسی الرضا شای اسلام حرکت همیکو ازین ستوج مسرت و سرور شکوف روی و دو دست و چهارم ذی حجه بر لب و در خانه شهر طوس سن و دل سعادت مانوس وقوع یافت و دیگر روز بقصد ورود و زیارت آن مرقد مطهر حرکت نموده از لب و دست تعینا و ورود و مصمم زیارت و ورود کردید ذکر ورود و شاه عباس صفوی بشند مرقد سضوی و از آنجا بیرون آمدن و بعزم تخیرات و مقابله با دین محمد خان اوزبک گمشته شدن و در جنگ در روز غیر و زیست و پنجم دی حجه شاه عباس موسوی بحسینی با چهل هزار سوار و پیاده روی بجانب شهر طوس نهاد چون کشتی راه سپرد آمار کنند مبارک حضرت امام و الا مقام غریبشید معصوم مسموم علی بن موسی الرضا علیهما النجاة و دشمنان نمودار شد و درویش نثار و صوفی صافی اعتقاد و سوار احوالاف دب دانسته خود را از اسب پلتن بجاگرفتند و ما بر سر میر و وزیر و برادر و پسر همراه داشت پیاده رخ نیاز بر خاک عجز و سکنت نهاد و از روی حضور قلب قصد زمین بوسل امام بحسن و الا نس سلطان طوس یعنی میت ذات علی کزینا نور علی مصطفی سرفخی مرتضی فرزند موسی بکوسن کرد از آنجا که ارادت آن سید و والا نسب و سعادت آن خرد و عالی حسب بود شک از دیده حقیقت بین بایدن گرفت و اخبارهای چندین ساله را باب اتفاق در آن حرم عرش و ثاق و سفک ماه و بی سنای شیعیان و خدم آن روان کرد و طاق زاریدن آغاز کرد و سپاه خلاص آگاه بواقفت و بمیت شاه پایبها بر سینه کردند و چشمها پر آب اولی تمام مستعد ارادت آن امام بهام شدند و ششقه قبه همیون در دیده و دران آتش طور مشعل نور مجید و چون محومان حرم احرام آن حرم کعبه توام بسته بصدق و فاق و سعی و صفا قدم برداشته از خار و خار متالم نگریده همیشه شدند تبر نم اشال این پات کلم می کردند نظم طوس حرم حرم کعبه است مدفن پاک شپاکان رضا است کعبه کفر خانه آب و کل است طوس رضا کعبه جان و دل است آینه سینه سینه است طوس خواجه بضعه موسی است طوس مبط انوار الکی است طوس جلوه کعبه شاهی است طوس کعبه بود و سجده خاکیان طوس رضا کعبه فلاکیان و همچنین پیاده می آمدند تا پایها از خلیدن خار و دیدن خار را پر خون شد از فرط خلوص کشتی بر کل حرم همیون و بر برینان و خار ای چمن شاه بر بنه پای و فکند سر کشاده و مع و شکسته و ان کجا ادب و حضور قدم بر خار و خار کذاشته چند آنکه خوش آمد گویان بهر لباسی مما لغت و دلسوزی و خیر خواهی خواستند سود می داد بلکه دلالت بر قلقت خلاص آنان کرد و همچنین با خدم و حشم تا حرم محرم آمده بروضه مقدسه رفته سعادت تلثم یافت و آن مرقد مطهر را از اسبنا و زیوری که سلاطین بر سپلند و رات بد آنجا فرستاده بودند عاری دید معلوم شد که کرده و بیکه در ایام توقف هر چه بوده تصرف کرده اند از باب منادیل بردن قنادیل قنوی داده اند و ظروف و الوانی و سیم و زری که در آن بقعه شریف بوده اسراف و بدعت خوانده و از میان برده اند بعضی را بحکام داده و برخی را خود خورده اند علمای کلان ما و را التهر و ثروت اهل الشهر را نیز رخصت نفرموده مال بخارا بنام ابن سبیل و ایام گرفته اند عریه عجت من شیخ و من زنده یذکر النار و اهلها یکره ان یشر فی فیض و یشر فی فیض آن مالهای مع العقد شاه بعضی نذورات کرد که بعد از آن بعمل آید و در مقام خود کشته آید حکومت آن شهر ویران و سپرستی آن مردم پریشان از بسدای جلای سپارش کرد بعد از شهر اطرین زیارت چهار باغ رفته کرفار ان و بیکه را که در جام امیر سپاه بهرام مصمصام شده بودند بخت و آرد و تحقیق شد که چنانکه گذشت تلیم سلطان دین محمد خان صاحب شیمار برت شده و قریب پست نیز از کرمها کرده اراده یورش بر اسنان شاه وین نهاده که مروج دین محمدی بود و فرما و خانزاد مقابل دین محمد خان مامور کرده و روانه فرمود و خود بعد از سه روز حکم بکشت سپاه داد و شاه قلی یک پاتر با پااضد سوار در کاب نور محمد خان و زبک بهرام بود و ضبط سنا و مرو و پور و بلاد سابقه او رستاد و خود راه

بهت بر گرفت و معلوم شد که دین محمد خان را ده وارد که بهتر ایامی خان برادر خود بسیار دو باور و لهنه رفته احتشاد چشم کرده بمقابل سپاه شاه اید شاه جنگ قلعه و شهر را بایه غلبه و استهلاک تدریجی اندیشید که لغزاد خان حکم رود که یکمیزل ملحقیت کند تا دین محمد خان دلیرش از شهر براید و بصحرای آغاخانه غازیان مخصوص بروی تازند و کار او را بر وجه سهل بسازند و چوین فرمود چون خبر آمدن سردار دین محمد خان رسید و یکمیزل و ایش شستن لشکر قزلباش را شنید شوره دادند که خبر خوش از عبا کرد و میسریده و شاه قزلباش بی کردیده دین محمد خان بتعاقب قزلباش عزم جزم کرده شاه نیز از بنال فرما و خان چهار فرسخی بهرات رسید و در ریاض پریان بقصد محاربه ابرهمنیان آماده شد دین محمد خان از جانب بهرات بمقابل جوانان و برانفار و قول و بهلول و چند اول ترتیب داده باقی سلطان نزد دست راست و حاجی بی در دست چپ و بنر سوار را بمخصوص خود کرده قرار داد که اگر لشکر او را بکشت و غالب اگر مغلوب شوند این بنر سوار را از او جدا نکردند و چون بنار و سپاه با لغزات کشاکشی کرده بودند غالب سپاهیان رسیده و اسبهاشان و مانند شاه و سپاه فرما و خان سردار زیاده زده بنر بنو دادند که بعضی با طراف مور شدند و برخی با کشت شدند و جمعی در غرق و بنه بماندند علی می حال شاه عباس بن سواد خان و برادرش و انفار را با پنج هزار کسب و حجب کرده شترستان و اندام و تورچیان در سیمه و میر و جاجا بایستادند و شاه در قول بماند و در آن روز که روز ششم محرم و هواد غایت حرارت عطش بر سپاهیان متولی و گرمی آفتاب بجهایت رسیده زمین چون آهن تفتنه و هوا چون کوره تافتنه زیانها از شش کی خشک و بدن از غرق تر جو شنها تن را همیکدامت و مغر و متغیر را همیخت و درین کرکاه روز خورشید بر فراز سر عتبات خفت کرد و بخار راه نفس بسته بود و دلیران دو جانب بر زم اندامند و بیکه پامی فرآپشتن و اندام و بجادان دست بدیر اندازی گشاد پیمت یکی تیر باران بگردید سخت چو باد خزان بر زبدرخت سخت آمدند تیر بام آجال را غیر شد آن پس نیز بامی دراز کوش سرکشان را زلفش گرفت حماسها ازینا مها بر آمد و چرخیان قزلباشیه بهیات جماعی بهلول و بیکه حمله در شدند و آن کرده بر هم زدند بامی در زنگ قدرت جنگ انداختند روی بر کاشته سواران سیمه و میره کیده و از طراف فرما و خان حرکت کردند و بر و گرفتن و سر آوردن پرده شند باقی سلطان چون نهم از او بیکه بدید لشکر و انفار یکبار بر سر چرخیان قزلباشیه تاخت کرد و غالب شد چرخیان قزلباشیه نیز میت یافتند و چون سردار علم داشت مقام او را نایافته از او رکن شد چنانکه بهریت قزلباش بقول بمیون شاهی اسب و پیم آن بود که قول نیز متر لزل و تسلای شود فرما و خان نیز زخمی رانده بکریخت و رشته اسطام سنا از فرار سردار بکریخت شاه و دید که لشکر او را بپایان که با سردار و برادرش و انفار خان بودند شکست یافته فرار نمودند و میر و چرخیان و تورچیان دست راست و چپا خصیت صاف داد و برانفار و جوانان قزلباشیه با او بیکه مخلوط شدند و بر زم درآمدند و در بخار راه انظار بسته داشت و گرمی هوا و ششکی سپاه که بر شتران شکسته جنگی صعب در پیوستند که سنا یک ستور بخون قتل کوه شایخ بقیم گرفت و سنان را از دم بطلان شایخه ارغوان نمود و شمشیر با شکسته ماند و مرکبها خسته زمین لاله زار شدند و هوا لاله بار خارا کونه لعل بدخش و با قوت رمانی گرفت خارا رنگ کلناری و لون مرجانی پذیرفت نظم زمین تو کشتی را زمین بر آرد بال هوا تو کشتی زلفش سبی بر آرد بر بخار تیره چو بار و خندک چون باران سنان نیزه چو برق و پتله چون شدر مجله سپاه او بیکه جنگی دلیرانه کردند و حمله بهادرانه آوردند و بی بسیاری قتل و اسیر شده شکست در یافتند تا دین محمد خان شکست او بیکه را دیده و سپاه قزلباشیه را پریشان و سرگرم یافته با بنر سوار برار که یکسوی ایستاده بود از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول بمیون شاهی بود چون غل سیه و دیوی اشقه از میان پشه و آجام و می زار سپردن تاحه که بعد از بهریت غریت فشی نماید چون کرد و بخار را بضرار تیره و غیره کرده بود شاه او را ندیده و بطرفی دیگر متوجه بوده سلطان غل و لید و اوق سلطان چکنی که با جمعی مشو و مرکب پادشاهی بود دید که از میان برق کلاه خود و جوشش آبش گرفت و طلیعه لشکر مخالف پدید آمد و بهمانا زیاده زد و دست سجد کین شاه عباس نماند و بدلتون کا شاه را از آمدن سپاه اکتی اندیشه بهین داشت که دین محمد خان از بک است که فرصت نگاه داشته بمبارت شاه مبارک است با قلیت اغوان و کثرت عدائید شده سواران کابی نیش جنگ داو ل سواری که مرکب بر انگشته بر سوار بکان تاخت علی یک استاجو میر گار بود که بجا درنی رسیده شمشیری بر او فراخت و او را بدو نیم زده را سب بزیارند اخت سواران و دیگر حمله بردند و بر کیه

یکه از زمین فرو نکلند و غوغای محاربه و صفار شدند و بخاک گردون کرامی شدند و مرد و مرکب پدید آیند و شاهزاده جنگ با آن
سواران کرد و فرستاده بجعلی خان آمده عرض نمود که قول بن محمد خان بسنوز ورنه نال ست شاه ترک این غزمت کرده بایستاد ما غایب
قرلباش سرگرم جنگ بودند و باو یکت محاربه بنمودند و سنان و شمشیر میزدند و زخم سنانی بر پهلوی دین محمد رسیده توقف نشسته
بر گردیده طایفه از سرکش چپاده بر سر پشته سپاهان نهاد و در یکی کلاه خود را بر سر خلبان نهاده چون باو در فرشتند کلون یک کرجی
شاه عرضه کرد که من و ارشاد ختم و سنانی را بر بکار بدم و کلاه و میثاق و اینک کلاه دوست و جمعی تصدیق کردند و بدال طالش نیدعی بود
که از طعن بر من مجروح شده القصد او یکت شکستی فاخته چنان رفتند که باین محمد خزانست سوار نماد و رجالی موضع چیل دختران
خون بسیار از چپ دمان و جاری شد برادرش باقی بجانب بخاک اکرخت و در محمد خان در راه بر دو میثاق و سر او بریده پیاوردند و
شاهم کلنگه حاکم غوریان فرار کرده مادر خود و زیاده بغالیزی از بغیر زهر رسیدنکی و تلخی کام را چاره میجست فالیزان زهرا رسیده
پلی بر سر او زد و دمیوش میثاق جمعی رسیده و ارشاد شکسته گرفته و برات بنظر شاه رسانیدند و قرب چنبره از غور دین جنگ را از یکت شکسته
شدند و از جمله آنها حاجی بی حاکم برات و باجولی بساد و میرزا عبدالمعظم و محمد مرادی و محمد یار غلان و جمعی معارف بودند و از فرزندان
قرب یکصد نفر بقتل درآمدند که معروف ایشان ولی یک استاجلو یوزباشی و قاسم یک شاملو جلودار بود و یکم شاه حاکم یک عماد الدوله
بنه و اغروق را بر داشته و در بخان برات بار دو تلخی شد و تمام او با مقامات و ملات برات از فحاح و طاهری و تیموری و خجندی
نجدت باد شاه آمده مورد لطف شدند در میان بخشش شاه عباس صفوی از فرزند خان سردار و حکم بقتل او کردن
و بعضی اتفاقات اتفاقیه خوارزم و مرد و اند خود و فتوحات آن بلاد و فرزند خان سردار و عهد دولت شاه سلطان محمد
که ثوری در دولت ایران روی داده بود بهانه جست به رویه پیوسته چون آل عثمان و را بی حقیقت دیدند لهنانه پسندیدند و محل
اعتمادی نشد و کسرم خان برادر اکبر او را بکشید و فرزند و سایر برادران فرار کرده بمیان قزلباشیه درآمدند و در بدو دولت شاه عکا
بنابر تالیف قلوب ترغیب حشیان و برادر او را تربیت و تقویت فرمود سرداری کل ایران و میرالامرای تمام قزلباشها و دغان
و ذوالفقار خان برادر و مغوض بود و اگر چه و نیز خدمت میکرد ولی در احوال شاه را بوی عثمادی چندان نبود و از رفتار او استقام
را یکت اتفاق و عذر میفرمود تا چند کت تجربت رسید و شاه کمان میمود و همیشه در ولایتی اسباب نفاتی فراهم میکرد که شاه بوجود
او و ما موریت او حساسی داشته باشد و مورد التفات کرد و زیرا که اگر تمام ملک مستخلص صفانی باشد و در هیچ طرف صاحب عجم
و مکرشی نماد و کان سردار بر سرایه و متاع لشکر کشی با تمام کساد می انجامد و همیشه بشاه عرضه میکرد که آرزو دارم که در محاربتی که شش
حاضر باشد جان خود را در رکاب خدا کنم و درین سفر که هر چه و مقصد بجهت شرفی و برادری حاکم و امیرالامرا آذربایجان بودند و کما
تسلط بر سپاه خود داشتند در حالت و قعجک ملاحظه فرمائید که باندک کوفری روی بر تافته ننگ نزارم و عا فرار بر خود هموار
ساخته و نزدیک بدن بود که سببی بشاه و سپاه قول برسد و کسی در زرشاه عباس نمانده بود و بر دین محمد خان ششبه ماند که باز
سوار بر سر شاه تاجت چه بدو گفتند که شاه در سیاهی صف بزرگ بعد از قول است و الا امر جعت میگرد و با هزار سوار و کسب صید
سوار را بی شاه بر می آمد و کار تمام بود و شاه چنان داشت که فرزند خان تعذر بزمیت شده زیرا که در این ایام و نیز از شاه بد بجهان
شده بود و بعد از شکست نیز نزدیک شاه میامد از سویی دیگر رفت با اینهمه حالات شاه حکومت برات بوی و عده کرده بود و بدادنا
بعد از این باو طمیسنانی داشت که در برات گذارد با کما فی السابق و منسوب سرداری متعلق دارد و لهنانه و رفتی تقدیرات ربانی روزین
بر سر شاه آمد و یردی خان و بعضی مراد غلامان را بغیرش فرمادند و یردی مبتزل سردار آمده خنجر از کمر او بر کشید و تمسک کار خود را بدست
برادرش ذوالفقار خان فی الغور از او بری کرده بداد شاه و فنت مورد التفات شد و در میرالامرای آذربایجان برقرار بود و شاه حکومت
بر اثر بحسینیان قومی شمشیر شاملو مغویض کرد و بکش سلطان استاجلو بر غایت مار و جاق مامور شد و ملک جلال الدین خان حاکم سابق
سیستان که از قبیل سلاطین او یکت بقصد آمده بود درین اوقات بخدمت شاه آمده و از جانب شاه بکلمت سیستان رفت و نو
محمد خان که با سپاه قزلباشیه بجانب مرده رفته بود مرد و القصد کرد و بر اسیم سلطان از بی اتمام عبد الله خان و از یکت که از جانب

مقدمه
 در مود و نسا حاکم بود که قشار قریباً سیصد و شصت و هفتاد و پنج ساله در کمال جمال بود و نور محمد خان در مود و سکیم شاه عباس
 علیه بر خواند و محمد علیه السلام سلطان مذکور را بخندت شاه فرستاد و در السلطنه برات غلبه با بوی دریافت و از اجزای مجلس خاصش
 حاج محمد و امیری خوارزم نیز بقیامت و تمام خوارزم استیلا یافت و شرح حال و شکر گذاری لطف شهباز بهمان عرضه کرد و بعد از انظار
 نور انصافیات شاه ملاحظه برضای آنکس نمود و نظم و نسق امورات سرکار فیض مبارک از خدمت و حفاظت و مدرست و ارباب و وظیفه و موقوفات
 فساد و جمع و طهارت و شمع انصاف و سیمین زرین و قالیهای شبنم و بریشین و خوشن کین و ظروف سنگین و نیت و تمیز و شید
 روضه مطهره و به تمام تمام نمود و یکماه در آنجا زیارات و عبادات و نظام انصافیات اشتغال داشت و داخل خدمت و شکر گذاری میکرد
 فی الحقیقه بدان فتنی مینمود و پس از مدت مذکور از راه جنوبشان وارد کان یکانب استرآباد و غایت فرمود و در کان شهاب حرکت یافت
 فساد و دوسه هزار حیوان جانور بجان کردند و بقیه را ازاد و مخرج فرمودند و با سترآباد و چین بجا آمدند و در ذکر و درود و شاه عباس
 با سترآباد و نظم آن بلاد و فرار غازی خان و بنسبه سیاه پوشان و تعمیر قلعه مبارک آباد و مراجعت بسترآباد
 مازندران و سار و محقق نماد که سترآباد شهر است از اقلیم چهارم که بکرکان زمین و قاعده آن ملک است و از شهرهای قدیم بود
 اگر چه آنرا استرآباد نیز گفته اند اما اصل در آن استرآباد است از یکطرف دریای خزر پیوسته و از یکسوی مازندران و الکای مازندران
 اتصال دارد و یکطرف آن که رود کرکانست پسابان متصل با رضی که پنج خوارزم است و از آنسوی طایفه ترکمنه نشسته اند و اصل نظام
 ترک که بعضی ترک نامند و گفته اند که چون ترکمانان از ایشان ترکمانان نامیدند بعضی از ایشان ترک بن یافتن خلان دانستند
 و صاحب چلبه اسیر کرد و اولاد و غورخان بعد از تولد و تناسل است و چهار شعبه شدند و در ترکستان و ماوراءالنهر خراسان متفرق
 آمدند بعضی آب و دیوار و شکل اطفال هر یک بغیری کرد و ترکمانان را که اصل ایشان از اولاد و غورخان است ایرانیان ترکمان نام
 نهادند و علی ای حال ترکمان طوایف بسیارند و بسیاری و خوارزم سکنی دارند و طایفه ترکمان صابان خان از اولاد و کولکان امیر
 و سالور و سار و ق کیقنه ترکمان شهر بودند و خوارزم بجا می استرآباد و کولکان آید بواسطه استعداد زمین و عذوبت ما و صفت
 بنمایان کرکان و ترک که نام دور و دور است و بهترین قاع آن بلاد توقف نمودند و زراعت کردند و هر وقت که در سترآباد حاکم بقعه
 بود منال زراعت بوی میدادند و هر وقت که حکمرانی مستقر نبود دست پغما و غارت و اعتساف و حجاب میکشوند و شاه طهماسب
 قلعه مبارک آباد و لب کرکان بساختن فرمود و جمعی در آنجا بنشاند که بحفظ شهر و بلوک و منع دست اندازی اینطایفه بکوشند و بعد از
 رحلت او که در دولت صفویه قمری حاصل شده بود و سپاه ایران بمنار عمر و میه میرد و حاشیه مجاز نظام محام آن محال نبود لهذا ترکمان
 دلیری کرده تا حوالی شهر آمدند و قلعه مذکور را خراب کردند اما لی استرآباد نیز طبعیت آن طوایف کوشند و در هر بلوک کسی سمر را و
 و خود را سیاه پوش لقب کرده رسم سحابی متداول شد و محالی که در کنار رود کرکان و دشت واقع بود و ترکمان تصرف کردند و محالی
 سحبی راه و جنگل و معابر صعب المسالك لشکر قریباً سیصد و شصت و هفتاد و پنج ساله در کمال جمال بود و نور محمد خان در مود و سکیم شاه عباس
 وقوع داشت علی یارخان و پس از آن و از جانب شاه با ستم حکومت در آن دیار شاعت میکردند و ترکمانان آنها را مقتول نموده شاه نیز
 بعد از این در حاشیه مبارکه کز ایندیز که از یکدیگر در خراسان و خوارزم استقلال یافته بودند و طوایف سیاه پوشان بجا بجا ترکمان نیز از اولاد
 غلبه داشتند و حمله خواججه شرف الدین سادری بود که با قریباً سیصد و شصت و هفتاد و پنج ساله در کمال جمال بود و نور محمد خان در مود و سکیم شاه عباس
 خراسان شد و خوارزم بقیامت شاه تصرف حاجی محمد خان در آمد و ستم کام آن شد که دست تصرف بر بلاد استرآباد گشاده شود لهذا
 حکومت استرآباد و توابع آن بجهنم خان زیاد اعلی قاجار مغفوض شد و شاه عباس از سلطنت و غرق و زیادانی را روانه عراق فرستاد
 و خود با شطام امیر آن ولایت ماند و محمد قلی پسر امیر آخو رجائی را که از معتبرین درگاه بود و نزد غازی خان میرزا و خلوص ستاده و ارباب
 موکب و خدمتگذاری و دولت ترغیب فرمود و موکب فیوزی کوکب ز راه کب و و جامه در کشت آمد و فوجی از اکابر سیاه پوشان
 استرآبادی بخندمت آمدند و محمد قلی پسر بعد از وصول بقصد غازی خان زاده و و را رام کرد و لی طوایف و خود سری کرده موافقت نمود
 و ایل و ابامی و لاجوق خود را حرکت داده روی برو داترک نهادند و در ستم کام رعش جهلای انقوم در خیمه میفرزیدند و غارت

کردند و در آن زمان و در آنکس که شاه بعضی اطلاع با سواران قزلباشیه می فرموده چون آتش سوزان بجانب کرکان و خون
ترکان شعل زن کردید و شبی تیره و سورت انجم خیزد رسید بعضی نیام و الا جوق آنها مده و خود را زده بودند مقدار آن خیال با دو بار آن در گرفت
و زمین کرکان بر آید و کل شد و دولتی و انان مذهب عاقلان مجرب در بلاد پیکانه و مکان قوم دیوانه ایلیا پادشاه را خاصه رشت
مصلحت نمیداشت و شاه را از آن کاریغ کردند که فرزانگان کشته اند و میت اگر خود هزری و دشمن دوست چو شب شد و اقلیم ششم است
شب تیره چو سواران یکین چو انصابت بدر زمین شاه عباس که شجاعت با عقل و غم با غم جمع کرده و شمشیر با تیر چو کشته داشت رای
امرای صداقت انما را به پسندید و عثمان را ایلیا در کشید و با جمعی شیران در دشت کرکان فرود آمد و در سورت انجم با سودیه مقصود
پروان کردن انظار ایلیا را تولايت بود عالی الصباح که هنوز زنده سحاب کرکان و جگر برق بریان بود یکی بر مرکب تالیه یک بکست و دیگری
بر فرار آنها خنده و همزه غرق را در نزد بخورد و در یک توپچی باشی و تفنگیان عراقی کذاشته با جمعی سواران حرار راه اترک برگرفت
چون بجای رود اترک رسید غازی خان مطلع گردید و زیم شمشیرهای ابدار آتشبار قزلباشیه چون با خود در آب اترک زده و چون بی
بی شولیش غرق و حرق کردند و شاه غرق و دشت خوارزم برگرفته در رفت پست گریزی به سنگام و سیر بجای باز پهلوانی شیرین
اما طوایف و ایلات و الوستر که نماینده با سطر احسان انان و طواف دواب و غنم و اجمال کذاشتن نیا رسیده با حرم سپاه
منصور با ایشان رسید و رجال انظار خایفه و غمخیز و ناایشان اسیر شدند سپاه اسلام دواب و غنم ایشان را غارت کرده عزت
نموده و در کنار رود کرکان و حوالی کسب پادشاه قدیم حیران شمر المعالی میرقا بوس بن و شکمباردوی پادشاه بی نظیر ملحق آمد و دشت
و سپاه از آن جایگاه کوچ داده و قریب مکان قلعه مبارک آباد را در دزدانهای کونا کون که رشک فرمای قبه بوقلمون بود برپا شد
ایشان سفیدان سایر قبایل صایغیانی از امورو کوکولان و سالو اندیشه منکر دیده با تحفه هدایا بخرمان درگاه توسل بشد رای چنان
ضیای شاه عباس تعمیر قلعه مبارک آباد که از بنیه جدا و جدا بود و تقسیم غم منسوخ و طرف و جوانان قلعه را بر او عا کثمت
شد و در دوازده روز پس بخت فیروز قلعه چون قلعه جبال لاسخ و وادی شامخ ساخته آمد و حکم و الا شرف نفاذ پوست که قلاع مختلفه
در ایام فتور دولت در اطراف بهتر آباد ساخته اند منهدم نمایند و همه قلعه مبارک آباد داده بحکم حاکم کردن بخانه بزرگت و فلاح
پروان بعد از اجرای این حکم مقرر شد که از طوایف سپاه پوشان هر چه سکه و یراق است ضبط نموده بحاکم قلعه سپارند که در وقتی احتیاج
افتد بکار آید چون مغفین آن بلاد اطراف خود را از رانندگان و خراسان و خوارزم و در زیر پادشاه با غم و حزم دیدند و ناچار
اطاعت و انقیاد کردند و تخت سلطنت ایشان مجموع ضبط و بحاکم قلعه سپرده شد آنجا مقرر آمد که خانه کوچ خود را نیز قلعه را راند و جوانان
بدین کار کما شسته شده و همه عیال آنها قلعه مبارک آباد آمدند و بیضا یفه خود سرکار خود شیمانی یافتند و در اندیشه بودند که پس
رجعت شاه فکری و عذری اندیشند روزی شاه بشهر استر آباد آمد و غرض و ناله زن و مرد بر آمد عرضه کردند که طایفه سپاه پوشان
درین چند سال از ازیال و طفلان بی حشمت را داشته تا بجای که خواجه شرف الدین ساوری وقتی با جماعتی بدر کرمانه روان آمد و
کسان خود را بدرون کرمانه ملو از زنان عور فرستاد و همه را اسیر کرده مانند نصاری بسا و برد و هر چه خواست کرد و بهر چندی یکیرا
بشومران و برادران و فروخت و در بجای آن درمای سفته که آنها را با غیظ از محنت و فقیرسیم و زرا دخت شاه اسلام پناه بیاید
علما و فضلا و سادات رفته تحقیق کرد و تصدیق شنیدند سرایای وجود مسعود از آتش خشم چون کانون افروخته شد و از شعلات آن جن
و خار بوستان استر آباد سوخته بهلول لولا اسبیه بطله تریاسته با خذ و سیر سپاه پوشان سیاه دل فرمان رفت تخت خواجه شرف
الدین ساور پناه و دند و حکم شاه آن ظالم رو سیاه را کشتند و تن و ارقطه قطعه ساخته بهر قطعه را حسب الامر برد و روزه زده و را و
و سرور بر در کرمانه که مذکور شد برده نیز کردند و دیگر از نیز بقلع در آوردند و جمیع آنجهت آنکه عبقره لظن طین باشند چنان زکاسه برود
و بی دست بریده و بی شکافه را نمودند و زن و مرد و شرف غلغله نشا ط و ولول و مضا ط برآمد و لکهای زخم را مجروح بمرج القات شانه
انسیام و التام پذیرفت و خاطرهای رسید آرام و در ترک اسبیه ایلی آن بلاد را چنان تاکید رفت که اگر تیری در خانه امیری پیدا شود
او را هدف تیر پاک کنند و هر که از تیری در کشت و شصت تنکند دست و در ایند و قلیچ خان بن علی یا رخا ن و میور که پدر و برادرش زنا

ایشم قبل از ورود و آگاه شده و او را از وصول بمشرد منع کرد زیرا که ترسید که سمرقند یا نیز کرکشی گنبد ایشم نریا و پیوسته روی بخارا کرد
و سمر محمد و بخارا یگان بعد از فرار توکل قزاق از بخارا با ستر و ابله دی که او متصرف بود پیرون آمدند و باقی سلطان برادرین محمد خان که
در جنگ شاه عباس منهنم شده به سمرقند رسیده بتوره و یاسای چنگیزی بد و متابعت کرد و با توکل خان مجاریات نموده منصور کرد
و بعد مجاریات شبی توکل خان پنخون بر سمرقند خان و ده جمعی را مرای امیر محمد کشته شدند توکل خان نیز زخدار شده بتاشکند رفته
بر دو سمرقند ایلالت سمرقند ایلالتی خان و او خود بخارا رفت و باقی خان استقلال یافت و با قزاق صلح کرد آخر با سمر محمد خان یا غی شد
کا بکوب رسید و عبداللین خان نیز متابعت سمر محمد کرد و در دفع باقی خان کوشیدند و سمرقند رفته و را میا صره نمودند و درین ایام مجاریات
و مقابل سمر محمد خان کشته شدند و لشکر با متفرق شدند و باقی خان بخارا آمده تصرف یافت و خان کلان شد و کل ترکستان و ماوراء
باطاعت او آمدند و شاه عباس بعد از استحضار از این اخبار راه کاپوشان چوشش قلمم فروش راه ارض اقدس برگرفت و در راه
مرض شد و تب محرقه عارض گردید و پست روز در امقراس بماند و مرض بصحت تبدیل یافت و شاه بمشهد مقدس رضوی رفته بمشراط
زیارت و کیریم و تعظیم آن مقدس طهره قیام و اقدام نمود و منصب دم باشی بر خود مقرر کرد و باشی خدمتکاران روضه شد و غالب بها
در اینجا بخدمت و دنیا رطاعت اشتغال داشت و زمستان از آن شهر شاه و سپاه توقف نمودند و در بهار سال سیحان ایلک که بلو
نه سال از تاریخ حیرت گذشته بود و چهاردهم سال پادشاهی او بود از ارض اقدس سیرات شدند و دولت قبال در باغ شهر نزول نمود
و چنینان شاملو که از جانب شاه در سیرات حکومت داشت خدمات شایسته کرد و چون مدتی رفته بود که شاه را با نور محمد خان والی مرد
ملاقای نشده خاصه در این اوقات بکشته شده و اموات حضور او در کار بود شاه مر اسل مشفقانه بدو نجاشته اظهار اشتیاق میبخت
او کرده نور محمد خان با اتمه توجهات سابقه و لاحق تمارض کرده بمعاذیر موبه تمسک کرد و پادشاه نیز از آن اعراض اغماض فرمود
و چون خدای نظر به احوال عبداللین خان بمجول النسب حکومت و خانی او را بلخ بعرض شاه رسانیده و سابقا خواهرش محمد ابراهیم خان
او زبک نموده بود و خبری برضضا ضیای شاه پرتو افتاد که محمد ابراهیم سلطان مذکور را بلخ فرستد لهذا او را با اساس و سامان
شاهانه مامور بلخ فرمودند و حکام و مناشیر بامرای بلخ مرقوم داشته خدای نظر به اکر مدوی عاقل بود منصب تالیقی او داده و بدلق خان
حاکم مشهد مقدس ابن چنینان فرود جنگ را معاوضت و همراه فرمودند کاروانان در میان آمد و شد نموده امرای بلخ را رغب کرد
و بعد اللنیما و اللنی محمد ابراهیم خان رونجه بلخ شده مردم غلبه کینجه بدو پیوسته و استقلال تمام یافت و عبداللین تمام شد و نصیت
اقدار او در اقطاع بقاع و اقطاع دیار باور انهمشتر گردید و باقی خان منزلزل شد ذکر تصریح محالفت نور محمد خان و زبک
والی مرو با شاه عباس ماضی صفوی و اتصال و تصرف نمودن شاه مرو را و فرستادن نور محمد
بجانب فارس نور محمد خان والی مرو بترک تحریص قضی ندر شیر و میر غنات وزیر بایه پغا مها و رسولها و رسیدن و مریو
بجضور شاه رسانده و حافظ سلطان بنوشانی که نا صحو ی بود و او را بر نش نزد شاه ترغیب مینمود و قتل آورد و یکد و کتابت کرد
مقام خلاف بامرای بلخ نجاشته بود محمد ابراهیم خان گرفته بشاه فرستاد شاه از او بر بخت و ولی زول بطهوری آورد و نور محمد خان
خلاف و اتفاق ورزیدن گرفت و خواج کلان جغتای که از جانب و حکومت پیور داشت و پادشاه عباس اظهار خلاص مینمود و عزل کرد
خواجیه مرشد قلی سلطان جلایر که در توابع مشهد حاکم بود بخاند و پیور در تبصره او داده بجضور شاه آمد و نور محمد خان به سمرقند رفت
و مرشد قلی را فرقیه پیور را تصرف نموده بمعتدان خود سپرد و متوجه لسا و باغباد شد و شاه از ره خرس کجبه رفته معلوم شد که
نور محمد خان از مر و بطرف لسا آمده و در فکر قلعه داری و خلاف فساد است شاه چنینان شاملو و بکناش سلطان و حکام حرس
غور یا زنجیر و مامور سرمد و خود بغیرم شکار بجانب پیور توجه کرد نور محمد خان از لسا غم معاودت بر و کرده سپاهیان و متفرق
شدند و او خود را قلعه مرو در انداخته پیور تبصره شاه در آمده برو شایگان رفت و محاصره کرد نور محمد خود را در موجه عمان عنانیده
بمیتان در آمد حاکم یک اعتماد دله از او شفاعت کرده بجضور آمده شرمسار و نام شرف ملاقات یافت روز جمعه شاه برو رفته بطابع
مرو اجتماع خلافت دست دده خطبه نام التمه اشاعه علیهم السلام خوانده شد بعد از آن شاه اسمعیل ماضی الی الان هشتاد سال بود که خطبه

جلد ۱

ذکر خال امیر و کان ابو تکبیر

الصفحة
مروحة

[illegible]

جلد ہفتم

ذكرها في من ساعيا الزحمة بطور
 روضه الصفا

روضہ الصفا

[illegible]

ذکر پیغام شاه عباس سباقی خان و زبک در بلخ بشا بزرگان و زبک پناه بشاه آورده اند و کابراتی خان
 درین ایام که شاه در ارض اقدس بوده بود کشت خان حاکم مرو و عریضه فرستاده ضمناً معروف داشت که باقی خان سلطان ماوراءالنهر
 براسلات و پیغامات ظهار مروئی با من میکند و چند اسلحه بخواسته است حکم پادشاه چیست شاه عباس حضرت داد و این
 و فرستادن پاسخ نامه داد و کشت خان فرستاد جان محمد دیوان یکی دین محمد خان برادر او که از اعظم وزرگانه ماوراءالنهر بود و چون
 توان دست آمده شاه بخوابست و مجمع و مکر حضرت مرحبت ماوراءالنهر داده در آن ضمن پیغامی باقی خان فرستاده بود که محمل آن است
 که اگر چه عدوت ما با عبد الله خان و زبک از سلسله جانی یکسان همه عالم دانند و چون محمد ابراهیم خان را قریبای او است
 ما در افتاد و از تربیت کرده حکومت بلاد بلخ فرستادیم و بمنزله فرزند گرامی داشتیم چون حکم اجل محتوم در گذشت مناسب نبود که نایب
 بی اذن ما بلخ را متصرف شود اکنون نیز را طمع می آید و ولایت نیست و لیکن چون از قارب محمد ابراهیم خان و دو دومان عبد الله خان
 دو کودک جوان بلخی بجا ندان ولایت توامان ماسره اند رضای خاطر ما است که ولایت او با من و دو وارث شغل شود که ضایع و بی نام
 و نام نماند هرگاه آن ولایت بدین دو وزیرک زاده و زبکیده داده شود که حال اضا فاست و الا انداخته خبر دست بخت شایسته ثابت و
 لازم است و در حصول حقوق آنها مسامحه نخواهیم کرد و آنچه مقدور است خواهد شد و چون فرستادگان فرستد و باقی خان ازین نیست
 اطلاع یافت ظاهراً قصد یقینی کرد و باطناً رضایت داشت که آنها را بجا نماند فرستید هر جا که صلاح دانیم بدیشان و اکذایم شاه عباس
 دانست که مقصود باقی خان بدست آوردن و او میرزاده و واکند آشتی بخت فرمان با اجتماع عساکر حضرت ماثر قریباً شبیه صادر شد و
 بطلب شکر تو چنان مقرر و معین شدند که از هر جا روانه خراسان کردند ذکر تحریر خیزد و شیریه و بحرین در دست کسان حاکم فاریک
 الله و یرودی خان و شراع از محلی لغین برابر باب حضرت و آگاهی پوشیده مباد که ولایت بحرین از جمله ازمیر متعلقه بفاس
 اقلیم دوم میان بصره و عمان است قصبه آنرا سحر گویند و لوصا و قطیف از اعمال آن جزیره است و وجه تسمیه آن بحرین است که در میان
 دو بحر یعنی خلیج فارس و خلیج هند واقع شده و از جزیره هر روز با بحرین غرض کنند و غلبه غرض جزیره قیس جزیره خاک حوالی بندر شکر
 و بندر عدن است و ما بین این جزایر همه معادن لالی آید است و محل تولد شاه جوار و بحرین ده فرسخ طول دارد و پنج فرسخ عرض و آن ولایت
 در تصرف تورانشاه یک ستم شاهه والی سابقه هر روز در آمده بود و حکام آنجا از جانب وی پیوده اند و در عهد ستمش توران شاه
 کسری بود جماعت فرنگیه بر نکالیدند باطناً در و دکلای هر روز را فرقه در آن جزیره راه می افشاند و چنانکه بسم ایشان است و بحرین کوت
 یعنی خانه بنا کردند و بندر ریج در آنجا اجتماع و زحام نموده شوکت و جنت یافتند و گیتان قلعه آنجا حاکم هر روز در مرتبه و قوت در گذشت
 و حکومت بحرین را بدست آوردند و بحرین فوت فرخ شاه والی هر روز و جلوس فرزندش فریوز شاه رکن الدین معود نام برادر و وزیر فرقه
 آنجا بود از غلبه فرنگیان بر نکالیده استقلال یافت و بحمان فال و اسیر را با وی بستی بود و لهذا در خدمت الله و یرودی خان حکمران فارس
 از او حکایتی رفت و بدو حمایتی آمد و خواجه معین الدین فاللی با جمعی از مالای آن ولایت که به تغنک اندازی و صلابت معروفند ظاهر
 بمعاضدت حاکم بحرین و باطناً متخیر آن جزیره را مورد و زحالی دریا و در و ارق نشسته بحرین رفتند و مقام فرصت رکن الدین معود را
 از میان برداشتند و حکام شدند اگر چه چند بار از جانب حاکم هر روز و غیره جماعتی بجای آورده آمدند و خواجه معین الدین معروج و مقتول شد
 ولی آخر الامور بحرین تصرف الله و یرودی خان حاکم فارس را بدو زد و ذکر تسخیر لارستان و گرفتاری ابراهیم خان را در
 آوردن بخت و رشاهه عباس صفوی در تواریخ آورده اند که حکام لارا را و ولاد کرکین میلادند و در قدیم الایام نمکین بجا کم فارس
 کرمان نداشتند و ولوی خود سری برافراشته اند و از آن طبقه جلال الدین ریج بن کرکین بن قباد و خلافت عمر عبدالعزیز سعادت
 اسلام یافت مع لقمه ولایت ولایت لایا و جودا و قدر از بد و دولت صفویه متابعت کردند و در آن دولت منصب میردوالی شد
 و در ملک خود ملک بودند و بعد و دو و حرکت میکردند و در زمان شاه سلطان محمد صفوی نورالدین خان بن ابراهیم خان بن اوشیرو
 مشهور رئیس عادل حاکم بود و در آغاز جلوس شاه عباس فوت شد میرزا علاء الملک فرزندش قائم مقام و ابراهیم ثانی لقب شد و در
 که الله و یرودی خان حاکم فارس شد و در لارستان استقلال داشت و حاکم فارس نمکین میکرد و در وی بدر بار شیخوار ایران نمی آورد و رعایای

[illegible]

از قبل مبدی علی خان شاملو اشیک آقاسی باشی و غیره بد و معاونت توپخانه و تفکیک آن مرافقت نمایند پس از ترتیب توپخانه و متب مواکب نصرت مواطب و حرکت آیند و صفوف سواران و کتبی لفظی تمام و تریه کامل اعلام که اکنون ولایات نصرت مدون گشته اند فوج فوج چون دریای پرموج و کمال سکنه و وقار راه دراز روند آمد و میردی خان قوللر آقاسی و قوری باشی و مصلحتی خان کیشا و وزیر خان محمود و کجلی خان حاکم کرمان و مثال بن عاظم در سینه قول حمایت که بعرف و مصلح از آنک برانکار خوانده اند و بوف کامجبال و طبل لوبابی بر مثال جلوه گشتند و بکذا جمعی ایران قزلباشیه و صاحب نصیبان در طرف جوانا یعنی میره تبریز آمدند و بکذا جمعی کرند و سپاه شمشیر زن مرد افکن از قوچیان و غیر هم در قول جمیع که قلبا مندر تیرت انظام تمام را پیمانند و قشون و سپاهیان نامی که عارض عرض کرده بود درین سفر خیریت شده هزار سیاه و چهل هزار سوار مستعد مملکت بودند و نوکر و خدمتکار و سالیان و مالیه ای اردو باز که از بر ولایت بعضی آمده بودند درین تعداد راه انداخته همانا آنان نیز زیاده از بیست هزار میشدند الحاصل تیر منی که ظاهر شد شاه و سپاه حرکت میکرد و دغاره خانه پیشا من میزدند و دوازده نفر که باقی در رکاب مستطاب آمده بودند و دمدم در نای کر نای دم میدیدند که قوچیان و غلامان از کثرت کرد و غبار از نظام خود دوختند و میر کسری حاجی خود را بشناسد و از قول پیمان جدا نکرد و جمعی از تیر کشیک چندانی اردو نمیروند که کسی در فغانا ند و خود را بصفت عیسیه برسانند که از غبار همزمان یکدیگر را نمیدیدند و غیثنا خند و شاه و سپاه همه روزه بدین آیین و نمکین راه می سپردند و چون در ولایت پیکانه و یاغی حرکت دادن سپاه پیکانه در شب تا رطاف عقل و خرم بوده روز براه میفرستند و شبها در منازل تراق کرده با انظام تمام استراحت میکردند و چون آب آذوقه نجات هزار کس بلکه هشتاد هزار تن برداشتن کاری صعب بود لهذا استرو استر شمشیر قطار در قطار درین اردو بود و بملاحظه کردی هوا و قلت آب زیاده روی اسکان نداشت بنا علیه شاه روزی دو خر سگک یاده میزدند و در بر جاقدری میماند و روحانی اند خود قزاقان یقینان بحدار که از جانب باقی خان بقراولی و جاسوسی آمده بود با سوارای چند در دست محرابان قاجار گرفتار شدند و او را بحدود شاه عباس اسیر کردند و عرضه کرد که باقی خان با بیعت هزار سوار و زکیه در شهر نصف مشهور بقرشی است و قدرت مقابل ندارد و اخطار سپاه پیرو بر او یقین بود که شاه از بهرات و با و غیس گذشته و بیاد خود و لیمحمد خان حاکم بلخ پیغام داده که از بلخ بدینوی آسای خود را محصور سپاه قزلباشیه نمای ولی لیمحمد خان پاسخ فرستاده که هنوز آمدن سپاه قزلباشیه محقق نشده و آنچه از از دحام و احشام شاه عباس گفته اغراق است بلخ از دست دادن نشاید لهذا باقی خان مرا فرستاده که با ند خود نزد مومنین آمده بحداری چند با من روانه نموده که جاسوسی و تحقیق اردو و سپاه شاه کرده باز کرده خبر بدیم اینک گرفتار گشته ایم و از خود نیز بجزیم شاه او را بتوجهات مطمئن کرده بخیر خان سپرد و از کار با و را انهر استحضاری حاصل فرمود و جنود مسعود را به قصبه اند خود کرد و در پسران محاصره اند خود و گرفتاری مومنین بای و تسخیر قلعه مذکور و ائمن شدن از قهر شاه عینور شاه فلک ترکها از قتلش منضت فرموده روانه اند خود که از بلاد خراسان و تواتر بخت کردید مومنین بای قلعه داری پر وخت مراد بخت اند خود رای بنود از آنجا گذشتن و آنرا گذشتن اولی میفرستد شاه عباس که رای ریزین است و پس گذشتن اند خود را مصلحت وقت ندانسته بتخیر آن حکم داد و او بحدار مشغول شدند قلعه مذکور لفظه بر کار و دایر بلا کردید و مرکز توار و صواد غنا شد حلقهای سپاه قلعه را نگه میدار در میان گرفتند بترقب موهجا و خف و لقب خالی کرد آب خندق مشغول شدند این کار در کیشیا تمام رسید علی الصبح لشکر قزلباشیه کرد که در حصار احاطه کرده توپها و تفنگها را از کلونه آهین و داروی شش پناشد بکبارده هزار تفنگ و سیصد توب و باد بلخ را آتش زده شلیک کردند و لغو و عریو برکشیدند و در انداخته یورش بر قلعه بردند و چون در آن بلزده و آمد و کین مکان بر عرش در افتادند حصار اند خود چون توده سیاه بکعبه شش در آمد و دلبا متوطنین قلعه چون دوی کاروان طپسیدن گرفت عثمان تمارک تمارک زد دست مومنین و سایر قلعه کیان بیرون شدند شمشیر افشاندند از سلسله عزیزان داند خود بود در حضرت پادشاه در پیش میرت توسط تشعیر شد که در بهمان طلب نمود شاه عباس چنانکه سوم طر فیه تواند حقیقت است بر سلب قلعه ترحم کرد و شمشیر را کمال ترحم و تقیم و تکریم فرموده خورسند خوشدل باز گردانیده مومنین و علما و فضلا و سادات و مشایخ آن بلاد بخدمت شاه آمدند و پیشکش بر بسم الله قبول کرده شاه بدیشان بخشید و مکرمت و مومنین امور و لطاف خاص کرد

نمی‌تواند نزد باقی خان، نمود و در باب عدم میل طبیعی به یحیی ملاطفتی رستان دلایل گفت، و از لزوم رعایت و حمایت شاهزادگان کشته
 بر و نیز طلب رسیدن به بخاری فرمود و چون آمدند و بحد سلیمان میرزا و ماوراءالنهر لغات شده بود عرب محمد لائق و بضبط آنجا مشهور
 ماوراءالنهر و سایر بلاد را که در حدود و کوچ داده و در موضع موسوم بخواجه که کینزلی اندوخته و اندوخته و در فرسخی آنجا مخیم بسیار
 انورست، و جواهر و ثمرات و در آنجا تحقیق پیوست که باقی خان و زکیه بیست هزار سوار را جمع چون عبور کرده بطرف بلخ می آمدند
 و از لشکر شاهزادگان و اکرانشان و از دانه بنوازند و مستعد مقابل شدند و با تنظیم و ترتیب تمام منزل میزبانی رفت و در هر جا که تاقی عساکر قرار
 باقی خان و اکرانشان و از دانه بنوازندگان را که آن و زکیه که بر همراه شاهزادگان ماوراءالنهر در رکاب بودند معروض داشتند که درین باب
 از یکدیگر سراسیمه و خراسان منوره چنان حساب غلظت آب و وفور عساکر و در آب و عساکر و تنگی بلخ از زمان رکاب روی خواهد داد
 بلخ و اکرانشان و زکیه که سالها تکلیف پرور و نعمت عبدله خان بودند اکنون ناچار در متابعت باقی خان اشتغال اند و چون سلطان
 که قصد شاه ایران و تحریک ولایت توران نیست بلکه تقویت و تربیت و اولاد عبدله خان است از باقی خان خواهند که با او خواهند
 و از بعضی نایب ضعف دولت باقی خان و نیز مدت سپاه شاه ایران خواهد شد ولی آنکه روزی یکصد تنگ شش و شصت تا آنها مطمئن شده روز
 بر روز غم این سوی کسی که شاه عباس از اصرار امرای و زکیه این امری را پسندید و در کمال خیر و تراخی قطع مراحل نمود و منزل را قوت
 میفرمود و مقارن خیال بعضی از اقربای یار محمد میرزا سوار می شدند و این معنی باعث قوت را می مذکور کردید و حکم شاه از جانب محمد
 میرزا یلیغات بلخ بامری فیعه و زکیه گاشته و فرستادند و مظهر قدوم آنها شدند و عیب کلی از این مسامحه روی داد و اول آنکه هوا
 روز گرم بود و جمعیت اردو بسیار و در راه بعد از آب آشامیدنی کم بود و حرارت هوا باعث بیماری عساکر منوره گردید و مرض
 اسهال دیده و غالب مزه لطیفه و لباسی غرض شد و دوم اینکه تاخیر و بسته کی حرکت قزلباش تا به اطمینان و چرخ و کی و زکیه
 گردید و دل‌های رسیده ایشان اندک پایداری میسر شد و در وقت روز بدین حرکت کرده و بسیار میان مریض و بیمار شد
 و بستم و زبطا بر بلخ رسیدند و منزل کینزلی باقی خان نیز از جنگ و بره و ملاحظه و گردان بودند و پیشتر حصار مستطیر گردید و حوالی شهر
 نشست و در پیش اردوی خندق عمیق ساخته و پس خندق را بتوب تفنگ بناشته بجا فطت شهر مشغول بود و گرد و دشت و شاه عباس
 بظاہر شهر بلخ و حصار می شدند باقی خان و بکنک تقدم نکردن و مریض شاه عباس صفوی روزی دوشنبه
 در و دهن و قزلباشی و فیمابین دو لشکر مقدمه رزمی بطه و آمد دلیران دو جانب بمیدان معرکه رفته دست و بازو بر کشادند و تیرهای خنجر
 از آنها می چای بطیران آمده عیب بسیار یافت و تیغهای میانی از اینا میهای سمرقندی بچریان رسیده مغرور و بیدار و پیکانهای
 رخنه و بجای تازی چون ستاره و شب بمیافت و زربهای و رخنه چون پالان خون همی پالود و خامهای ختم در خم چون مارها
 از قوم حلقه زنان میبرد و کلههای تفنگ چون تیر خنک است بر بدن آبدی و غبارهای خواسته چون تیغهای توبه و دیدار مانع
 شدی جمعی از او زکیه تسلیل شدند و دست و چهار تن گرفتار آمدند و بایا در کمان قرار گرفته و دیگر مبارزت و معارضه مبارزه
 و سایر نکند و زکیه را تقدم بعصه کار مصلحت نبود و قزلباش را پیشتر قلع گیری رای نه قریب یکماه و لشکر در برابر یکدیگر آمدند و
 و احدی سبقت در جنگ نمی‌دود و روز روز از راه گرفتار و کاسته میشد و به بیماری اسهال می نمود و به غلظت بسیار و کینه
 می افزود که از اطراف می رسیدند شاه حکمت پناه توقف در آن صحرا را مصلحت حال لشکر انداخته کوچ داد و در روز نهم محرم الحرام اردو
 خنجر عبور نموده بر انوی رود و فرو آمدند و درین کوچ ظاهر شد که کشت لشکریان مریض و بیمارند و یک قسمت بیمار دارد و بکشتار با حمله
 روز غاصب و در کنار رود و نگر بطریق که رسم و قانون تبع قزلباشیه بود بغیرت داری و لشکری حضرت امام شهاب الدین
 که زشت روز و از دم مقر شد که بقانون و نظام متداول چو شش محم خروش حرکت نمایند اگر او زکیه قبایله و متقاتله آن جنگ کنند و البته
 منازار با رکشت جویند و ششها از پیشین اعدا احتیاط منازار دارند سپاه نصرت پناه حسب الامر بعد از قطع سفر فرود آمده اردو زد
 و پیرستار می باران بر دهنده اماری چند دل که در بنال رودی شایبی همی آمدند و خود اندک سواد داشت و زکیه ظاهر شد که تراخی
 مسامحه شان کشته همی شد شاه مقرر کرد که بسیار میان قزلباشیه و سوار شوند و چون چنانچه بعضی امرای جفا بجا رست اردو می افطه تا غروب

دست غیب نیز از مولانا قوسی شوشتی که شاعر و فضلا می عهد بوده و شاه از بزرگترین شاعران هندو سنو می آمد بعد از توقف و زیارت در آن مکان
 شکار کرده و از راه خوشان چون دیرای جوشان مبطا و سیده قلعجات درون و چنگل که از نظم کرده بخوار و این روشنا بر او کان
 او بیکه را با بار مجریزار و نه فروین نموده و از راه سیه کوه بکاشان رفته بعد از شب توقف و چراغان و عیش با بقیه سپاهیان بصفهان
 نزدیک جلال قهرمود و در آن یام از جانب شاهی بکشت که خدا را که از امرای اکبر شاه هندوستانی کو بکائی بود عریضه و بدایر سید
 زمستان در صفهان گذشت و فرستاده حاکم هندو را معروض کردیم مخلص با جواب عریضه از کشت اما خاتمه کار باقی خان آنکه بعد از شکست
 او بیکه در رود و مذکور را در فراری بکشت و در آنکه کرده چون از مراجعت شاه بجانب خراسان مطلق کردیم منع غنیمت فرایموند و بدخشان رفت که
 مبلغ ازان میرزای حاکم بدخشان که از دلا و خواجه سید لطفعلی بود از زیان برگیرد و بعد از محاصره چنین کرد و بدخشان را یکی از امرای
 خود داد و جمعی امیری خود را که سید جهانگیر خان کرده بود بکشت و بخارام رجعت کرد و اهلکدی محمد خان قزاق که در تاشکنت مصالحه کرده و بر سر
 داران خود قدر غنیمت بوده که دست نظا و لملکت قریبا شیشه بخشاید و طهار دوستی و یکا کلی نمایند و قوافل و متردین آمد و شد کنند و خاکه نشا
 عباس میرزا رسیده بود و یکرا از لشکر کشی بخراسان دست نداده و عثرب بر شویش بر آمد و یکد سال ازین پس در گذشت و این اسم به شمشیر
 سودی نداده و در بخارسان که از راه و از راه که شاه عباس در صفهان بود شاه را فرزند می تولد شد و او را امقلی میرزا نام نهاد و در ذکر کشت
 شاه عباس از صفهان بجانب آذربایجان و میان فتوحات آن وان چون در بد و دولت شاه عباس مصالحه بایزید
 مقرر شده بود که بر قلع که در تصرف است کماکان تصرف باشد و میسر و روحانی نهاد و قلع چون او بد را فرشته بود
 و قرب پانزده سال در دست کما شکان آنها بود چند آنکه امرای قریبا شیشه درباره آن حصار سخن باند شاه بهدم قلع و نقض مصالحه بدست
 نکردید بعد از فوت سلطان مراد خان خاندکار روم که پسر شمس سلطان محمد خان جلوس فرمود در مالک و بعضی جا مرده و او با شیطانیان سرزده
 و برخی مردمان لایالی خود را جلای خواندند و خود را می کردند با شایان نیز رفتاری نامشایان کردند غلامان بعد از پاشای حاکم را بر روی
 کرده اذن انجمن نامی را بکلیت پسندیدند چون علفه سپاهیان قلع نهادند از جانب پاشای سابق بعد از میر سید موقوف بماند قلع کین
 نهادند متفرق شدند و بعضی که قلع بماند قوافل و متردین دست اندازی نمودند و محمد قانمی از بعد از بایالت آن قلع مد قلع داران
 او را ملکیان اند و اموال و باغات میرزا و پناه عباس عرضی کرده شاه بقویت و غم کرد و قبل از آمد شاه احتشام در عایای قریب قلع که
 بسنوه آمده بودند شورش کرده بر سر قلع بر شدند و با فیه بر او افتاد و محمد آقا فرصت غنیمت شمرده فرار کرده و قلع کین که بر رانصرف بل
 هرج و مرج دادند و متفرق شدند و رومی متفرق شدند چون آن قلع بایه فشنه و فساد بود و حیران حاکم قلع و علی شکر بای قلع رفته قلع را تصرف کرده و شاه
 شورش اندام قلع فریاد و بعد از خاک بر سر شاه عباس وقوع این ساس پوشش بلج را بتوین انداخته متقارن انجیل جنر سید که حاکم
 و انجیل از اقبال او و اموال آنها ضبط کرده و حکام سرحدات روم و دیار ریتنه کبری بکیرد و فسادند و احکام و زرای اسلامبول اعتنا
 ندارند مخفی نماید که اگرچه حالات سلاطین عثمانیه و خوانین او بیکه را در تاریخ خاصه ایران نگاشتن مناسب نیست ولی کاهی بنا بر شوق کلام
 و رابط صوا و اتفاقات ضرورت پیدا کند اگر مجمعی نگاشته شود که سر رشته بدست آید بزرگان خورده کیر معذ و دارند و ازین بخارنده گذار
 در عهد و دولت سلاطین اوایل و م نوکری تازه گرفته شد و آتقوم که از بهر جانی بودند یکی چرکیان میسر یعنی لشکر و چرک نو تازه و این نام
 بر آتقوم بماند و کار آنطایفه روز بروز بالا گرفت و قدرت و قوت تمام یافتند چون سپاه سلطان روم غالب از آن طبقه بودند و از آن
 سلطنت میکردند و چنانکه از ترک در دولت خلفای عباسی شاه نشان بودند یکی چرکیان هم در عراق انصب و در قبول سلاطین آل عثمان
 متصرف شدند خاصه در عهد و دولت سلطان محمد خان بر سلطان مراد غلبه تمام کردند چنانکه در روز جلوس و افتاد رسوا و جبارت نمودند و یک
 درانی عمارت سلطانی بود تا آنچه و آنچه آنان بود از سلطان محمد خان ابصر و در ظهور رسید و چون بخبر حاکم طران زلوا اینا بعضی قلع
 عثمانیه را ضبط کرده بود سلطان دوست بزرگ نظر طرف مساجد یکسجور نمودی فرستاد و خود نیز داندوی حرکت فرمود و سپاه عثمانیه در آنجا
 مغلوب شدند و در او اخر عهد و مدم اسلامبول اناطولی اظهار عیده کردند و سلطان انچه و آمان تابع شد و اطراف روم اخلال یافت
 طایفه باغی شده خود را جلای خواندند و شوروی تمام دایمر آن دولت روی داد چنانکه در ضمن قایع و دولت ایران شمران مرقوم خواهد شد

پاشایان ریشه الروم نیز بخود سری مایه نقض عهد و خلاف مصالح دولتی میگردیدند و درین اثنا فامین غازی یک کرد از اولاد شاه قلی سلطان
 حکاری و رومیه منازعه بدو قلع که در حدود سلطنت قاریان موسوم بود فتح کرده متابعت علی پاشا پیکر یکی تبرز که نجیب
 جعفر پاشای محبوب آمده بود و متیکو و علی پاشا باشک تبرز و ایروان و آنجوان که مطیع رومیه بودند بر سر غازی یک فتح و غازی یک فتح
 ابدال نام پیروز را بخدمت شاه عباس فرستاده بطبی شد و استمداد نمود و شاه دانست که بواسطه شرب قلعها و نذر رومیه در مقام محاربه
 در آمده اند و بعد لول الوقت سیف القاتل فرصت از دست نباید داد و ملا و موروثی آذربایجان و شیر و انزلی و جلای که با سلطان خود
 نیز اطاعت نداشتند نباید که داشت اگر درین اوقات که پیکر یکی تبرز با علی کنویش بر سر کردار داشته اند و قلع تبرز از رومیه فی الحقیقه غلوت یافته
 ایغاری رود لبسته مشغول شود با حضار کفر نصرت تا فرما نداد و آواز سفر از نذران در نداشت در بهشت ربيع الثانی سال یکصد و
 دوازده از شهر صفهان بدولت آباد فرخواست و از آنجا بکاشان ایغار رفت و تا حدود قزوین بجهت منزل کردید و در آنجا حقیقت را در پادشاه
 بر امر معلوم شد امیر کونیه یک جا را حکم قزوین را فرمود که با غلامان و قوچیان از دنبال رود و می شایب برسد و ذوالفقار خان حاکم
 اردبیل نیز بخیل با سپاهیان آن ولایت در میان بجنود سعادت ظهور یابد و شاه از حدود قزوین حرکت کرده و شورش و بیهوشی
 و یازدهم روز وارد شهر تبرز شد و در روز و دوشنبه در قریه فوسفنج مشهور بواسطه که سه فرسنگی تبرز است رعایا را چشم بر سپاه
 قزلباشه افشاندی آنکه از هر ایهی شاه مطلع باشند بجنوب محبت و خلوص با دولت صفویه و موافقت بملت شیعه فی الفور تا جهای دوازده
 ترک جند بر که از خوف رومیه در دهانهای آنها مخفی کرده بودند بیرون آورده بر سر گذارشته اظهار داشت و غرضی کردند و بر کشتن رومیه
 که دیدند بخاری تمام بقتل آوردند و پاشا پیش سپاه قزلباشه رفت با اتفاق انداخته که از سنن خروج و اتفاق قزلباش است بر می آوردند
 و انانی تبرز در کمال فرح و شغف سعادت رکاب بومنی مستعد شدند و حارسان قلع رومیه بگریه و آتش در قلع را بر بند و قلع
 داری نشسته تبرزی بنظر شاه و آنکه اصلا بشهر سابق مشابهت نداشت عمارتش و بران و خراب و فو اتش نباشته و بی آب لظم
 بنود در همه اتفاق خوشتر از تبرز با منی و بان به نیکوئی و جمال و در حکام دل خویش بر کشید و امیر و نذر و سالار و فاضل و معضای
 یکی بخوابن جام بر سماع غزل یکی با خشن بوزنکا و غزال و از کشته شیب و شیب کشته و از مال کشته جبال و جبال کشته را
 کسی که رسته نذر گوشت بود و چو کسی که جسته شد از ناله باده بود چنانکه زیر که مدت پست سال آن شهر حجت مثال که توحی طوبی
 نمل در دست سپاهیان عثمانیه لکه کوب و پایمال بود شاه عباس از حال آن شهر و شهریاران متفرق وقت شد و شیب غار
 رفته نزول فرمود و تبری آن اطراف و جانب آگاه شده حیاتی نو یافته بار دوی شاه در می آمدند و مستعد مخالفت عثمانیه می شدند
 و در هر جایی از ایشان بدست شهریار در می افشاد و سرور میداد حتی بعضی که در عرض انهدت با انانی آن شهر وصلت کرده بودند بملاحظه
 و بنظر شاه میرسانید عثمانیه تبرز علی پاشا از وصول سپاه قزلباشه آگاهی دادند علی پاشا غم غازی یک با مساحت و مصالح که نذر
 با سپاه آذربایجان و عثمانیه روی به تبرز نهاد و لشکر آنجوان و ایروان در حدود و مرزها و مفاصلت کرده ببلاد خویش شتافتند و علی
 علی پاشا بدغدغه و تشویش بجانب تبرز می آمد و موضع صوفیان شش فرسنگی تبرز نزول کرده بتهیه حرب پرداخت شاه از شیب غار
 با غازیان طفر قزوین در دو فرسنگی شهر که بجای حرامی موسوم و نامی بود نزول فرمود و دیگر روز ذوالفقار خان را که امیری بود چون دوا
 بر نده و چون ضرغام در نده مقدمه و بران سپاه طفر قزوین کرده شاه تیرا چنجر کس از غلامان و قوچیان بخت کزین شد و کشته
 میر و قلب و جناح و ساقه ترتیب داده با غرض طبل و کوس و دینه خم و نفیر کوفای و کا و دم و سپاهی جنگ اساحت و زیات برافراشته
 همی رفت علی پاشای عثمانی نیز از کمال غرور و نادانی بجهت و تهمید عا کر حرام نموده بقانون بطا قروم و در عسکران آن بوم عوامی تو
 جهان آشوب را چون حلقهای زره پیکر موصول و توپچیان و نیکیان نیز از آتشباران و پشیمان تو بجهت ساخته با محمود پاشا و طبل
 پاشا و سایر بزرگان و سرکان رومیه بظلام و ترتیب تمام بمحاربه تقدیم حجت تاکا و بتلاقی و تقارب انجامید و ذوالفقار خان و ایوب سلطان
 که با سواران اردبیل پاشا چن همی شدند بطریق متداول هر چه بودند میان و محاربه و مضاربه استوار کردند پای بناد و پش نهاده و دست تیر
 رکشاده نرم نرم و گرم و دگر دگر از زمین شستند و معنای نیز از نیام تیر بر آوردند و مصمصام بند وانی چون بند وانی مازی کرد و سرش

کرد و صاحب قلعه مکه بنجدت شاه شاهرخ همراه و باریون خصم شد و در منزل دیدی جمعی از و باوقات سعد و باریون که در زمان فریاد شب
در آنجا بود و در یکایک بوسی سعادت باشند و ده دوازده هزار پادشاه مقرر شد که با اتفاق اردو باریون آمده و سپاه کا کینند و شادان
کوه بجانب باریون شدند و همه تحفظین قلاع و دای قلعه را بستند و در بروج و بار نشسته بجای کردند و توپ و بار و لچ غرور و عید جاری در کوه چنان
در افکندند و کلوله های توپ مانند قطرات مطرات نیایی بجانب اردوی سلطانی نمی باریدن گرفتند و روی شاهی همیان و یو است و در آن
قلعه آمده در محال مناسب ارتحال بسته خیمه و شاهی را بر برف قلعه پیاپی نمودند و پناهی در پیش آن حاصل کردند که از کلوله مانع باشد و شرف
منامه که ایر و انزاسه قلعه بود یکی اصل قلعه یعنی که فراد پاشای سردار رومیه در سال نصد و نود و یکم که شاه سلطان محمد صفوی بخراسان فرست
بود در کنار رودخانه موسوم بزرنگی جانی بساسته و در غایت متانت و کمال احسانت بوده قلعه دیگر قلعه کوچکی است که بر فراز بل بزرگ
ما بین جنوبی و غربی قلعه واقع است و از کوز چینی نام بخداه فاصله میان دو قلعه هجده و سه تیر تیراب خواهد بود که مستحفظین آن قلعه استقامت
متوطنین قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و آذوقه از خارج قلعه کوز چینی میزدند و دیگری قلعه جدید است که در آن ایام تعجب ناکار
در جنب قلعه عسکری بساسته اما محال جعفر خندق و تعمیر شیر حاجی نیانند شاه بنظر وقت در قلاع ثلثه تکریت بر سه قلعه ادرعی فطنت
سپاه همیان قلعه ادرعاون و محمدیکه کردیم بمهر بروج حصون سه گانه باذخار و آذوقه مشون و قلعه داران با شانت مقرون و در آن کار
چنان است که قلعه تیانند از رومیه از اجلا امورات مستعانت چحصاری زار و ام کرشن و چه حصا سپهر رفتن توکل بر خالق عز
و کل و توسل بر صالح خوار و کل کرده و القهار خان که شمشیر بر نهاده بود بجا صوره قلعه کوز چینی مقرر شد و قوز چینی یک باغل مان خاصه و دیگر اهرار
بر یک بر جانی معین موطن فرمود و لیلان بران بجا صوره مشغول شدند و غالب روز و رومیه قلعه بد آمده بمقابل و مقابل میر سید جمعی از
طرفین مجروح میشدند و در یکی ازین معارک مبارک شمشیر حیدر مکرری که دلی می جو بود بر خیمه کلوله تفنگ رومیه هلت نمود شاه عباس صفوی
تبدیر این کار پرداخت و حکم شایان صادر شد که در میان فضای حوالی قلاع قمری عین کند می شود و به تفنگچیان قادر اند از دشمن که از رمل و اکند
کرد که رومیه توانند از دروب قلاع بیرون آمده اظهار مبادرت نمایند و پادشاه بسا شتند و تفنگ اندازان در آن شمشیر رومیه اند
بخواج قلاع منع شدند و چارده قلعه خیزند و بجا است برج و باره مشغول گردیدند و حکم شاه توپهای بزرگ از تبریز میاوردند و در آنجا نیز توپها
بسیار ریختند و با تمام رسانیدند و بر قلعه کوز چینی بسند غرض توپ پرده صماخ ساکنین ملا اعلی بردید و برجی که منهای بزرگ در آن است
و بنا برات متوطنین قلعه بود از کلوله توپها منهدم شدند و بجا است و از القهار خان تجلید کرده میانه و قلعه سپاه در آن دور
تود و در دو قلعه یکسان مسدود شد و کار بر بالی قلعه سخت شده و طش را کفای غلبه که در آن بی آبی متابی یا شند با تغنی می آید از قلعه بیرون تا
بهوی آب در آن شمشیر مغزایان کباب شد و قلعه کوز چینی که دمعنی دیده بان و قلعه دیگر بود دست غازیان فریاد شش آمد و در آن
فصل دی در رسید و بهمین سفند رسپاه خاصه خود در تخریق قلاع و بار مشترک گردانها رجوشن پوشیدند و کماسا مقرر نهادند آن آمد
روین آمد و عصاب بار آئین شدند زمین روین تن بود و بموانا و ک تفنگ و در ضیق فصلی پیاده کان نقب زن جفر کن را دستها از کار
بماند و متین فولاد دل در زمین آئین تن رخنه نمیکرد و لند کار بکرون توپهای شش و تیغهای خار که از فتاد و قلیا شیشه از طرف
سپهرا پیش برده دایره محاصره تراشک می نمودند و اینجا در سبکام از دوسوی بچک میروا خند و از هیچ جانب دیکار امحال
نیفت در خیمه از خیمه ای اردوی پادشاهی کلوله های مرسله از قلاع مذکوره توده توده بود و در میان فوت سلطان روم
آمدن ایلمی بند و بعضی سواخ این سال و از نواد صوادین ایام می آن بود که سلطان محمد خان بن سلطان نادر خان مالک
عثمانی را بعد از قتل فرزند اکبر خود که اورا بدیعه سلطنت متمم کرده بودند ملالت بسیار حاصل و پشیمان شده وفات یافت و سلطان احمد
خان فرزند او را بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس اند و او جوانی بود شانزده ساله و کاکا ایدان دولت عثمانی بر تن و فتن امور مملکت
پرداشند و وصول این اجنایز باعث انقلاب و اضطراب حال عساکر رومیه و یقه قلب سپاه قریبا ششیه آمد دیگر انکیر معصوم خاندان
جلال الدین اکبر پادشاه هندی باری درین وقت در رسید و بیا و کف کونا کون بجهت شاه عباس فرستاده بود از جمله شمشیری بود و در
چیت شبیه صرخ و بلطف بود و صورت آب بلع برق و فعل حاکم لون خضر لغو ذبا اندک را یاد آن کند با جوج بریده کرد و صبح جای سدا سکند

و قضا آن چون تاج پرویز از لوقیت ربانی بهتافت و از قاعده و غلاف نعل سربازان و نعل و دست و دوال و علقه و آن
معلق لالی شوار بود و امری دولت قزلباشیه و چپین و قتی آن اخبار روم و این بدیه بند را از آثار اقبال امارات اجمال شمر
تفاتی نصرت و شوکت کردند سایر تحف و بدایا با فرستاده پادشاه و پگاه هندوستان و حضور شاه گیتی ستان در گذشت و بارها بهین
نکشاده بکشادن حصار معلق تا دهم دین ایوان لکسند رغان و الی کرستان بعزم عقبه بوسی شاه عباس در رسید و دوطبق زرین
که بنام مامی شاه و الا جاه مسکوک کرده بود بر پگاه شاه شاکر کرد و مورد توجهات شاهی شد که گریخان و دلیموند خان کرجی و الی بلاد
کارتل نیز دین یام بک حضور اعلی آمد و دو هزار خانوار از او عیال و عیال روم که سبیل سپهر لقب بودند از آن اوقات بطاعت و خدمت
شاه ایران در رسیدند و در ری و خوار و غیره زکوه متوطن شدند و جماعتی از ایل شمس الدینلو و جاجیک که در آنجا بودند و پیوند بخداست شاه
آمدند و تاجهای سرخ دوازده ترکی حیدری بر سر نهادند و قزلباش شدند و آمد و وردی خان حاکم فارس که با دوازده هزار از ایلات
فارس و الی خوزستان می پیوسته بودند و در آنجا آمد و الی بغداد غلبه کرده و را محصور داشت بکام احضار بجان بایرون و آن
شد و اندرین ایام محاصره ایوان شاه بخریب قلعه تبریز که رومیه ساخته بودند فرماند و تبریزیان در روزی آن قلعه کوه بسیار با خاک را
یکبار کردند و در آن محاصره دو پسر توب قاغان بزرگ که هر یک بوزن سی من تیریزی سنگ و کل و کله می انداخت با تمام رسید و فرمان
بقتیر قلعه های ایوان صادر شد و یک توب بزرگ را بطرف شرقی قلعه عتیق بردند و امیر کونه خان قاچار که تازه از حکومت قزلباش
آمده با قبا حایه و سایر قوچیان مامور شد که فیا بین قلعه جدید و قدیم مراسم قلعه کیری تقسیم دهد و جمعی بشرقه قلعه جدید معین شدند و یک توب
در برج بزرگ بر حصار جدید نصب نمودند و یک از سرداران سپه خود را پیش برده و بر حصار و خفا و لغوب و ثقب سپاهان بردند و است
پوشش قلعه جدید را ستاد و لی چون دوات جنگ از توب و تفنگ با سپاه رومیه و هزار و پنج قلاع بسیار بود و ورش مایه قتل بسیار
گشت ده روز پادشاه دین پناه در این باب بمشاوره و مسامحه گذرانید و خود شاه تهور کرده از تیرهای قلعه کسان نیندیشیده اطراف
قلعه را بدقت تمام ملاحظه کرده و ترتیب و قانونی که دستور العمل و ادب سپاه چهار جانب مستعد شورش و پوشش شدند سخت مقرر بود و کلاز
طرف قلعه عتیق طرح جنگ در اندازند و توب تفنگ را بکنند و لی بجانب قلعه قدیم و سبقت نمایند تا با الی قلعه بخود مشغول شده شوند
بعاد و است بل قلعه جدید را از آنجا سپاهیان بر قلعه تازه پوشانند و از آنجا سحر سازند و در میان تخریب و فتح قلاع و بقیاع ایروان
و قزلباش و انزلی و رومیه و کرفار می شریفی شاعر عسکر و سردار عثمانی در شب جمعیت بیستم شهر ذیحجه الحرام یک هزار و
سیزده جری مقرر شد که علی اصباح قلعه جدید افتتاح باید چون طلعت صبح کاذب سکارش چاکران صادق العقیده ضافی طینت روشن
سجیت قزلباش بعزم پوش و رخاش ساخته و پرداخته شدند و پیشانی باید و روز قیامت است و حقه صور را آغاز خلاست بناگاه
چنانکه مهند و مهند بود و دست شیو و بختی و بنج و خور و خواب لوده کان بشیر غفلت را خبر دار و پید کرد و بچیان بر سر توپهای خود آمده و سوار
برافروختند و سواران و پیاده کان و چهار سوی قلعه بجا مترصد کار ایستاده و چشم و گوش فر راه دیدار و کفر نهاد و یکبار چندین توب
بزرگ و کوچک خمپاره و بادلیج و چندین هزار تفنگ و شغال بجانب قلعه و قلعه کسان شنید که فتنه دو آسمان را سپاه کرد و نظیر
و نای و کوس و کر نای مباد و قزلباش بیست خود سواران در انداختند و یکدیگر را مجبور ساختند آنگاه بیست و جمعی افتد اندک کردند
و از اطراف بچوانب حصار ترسند و کل و توب چهار بروج میشده را و هن من پست انکاک کرده بود و تار و میمه سراسر بر گردن توب و تفنگ
اشغال بسته و دلیران پیاده قزلباشیه از زخمهای بروج عروج و از داخل معابر خروج کرده بودند و دلیران ایران که همیشه چون شیران نرود
امروز چون مرغان تیز تر شدند چون طیور بهر هوا بهیم تر شدند و رومیه و قتی از خود و خبر داشتند که حصار از دلیران قزلباشیه مشغول بود و بدین
بجنگال جمعی گرفتار آمده و خلقی بنوه بفرستد مشیر غازیان مرخ شکوه بقتل رسید و بقیه مان خواستند و اموال و ثقلان سراسر منهدم شد
بعده تخریب حصار جدید کرد و قلعه عتیق را دایره کردند و و الفار خان پشه را در روزه برده و در روزه را با تشریفات امیر کونه خان و دلیران قبا
از کمن و خوشیهای پیش نهاد و شیر حاجی رسیدند از آنجا بروج برآمدند و غوغا و توب تفنگ زلزله و بنیاد آن حصار و حصن ستوار در کف
حصاریان متوهم شده ابواب مید بروی خود بسته دیدند از در استیمن در آمدند و بیفتاد شای عساکر و رومیه و سایر ایل کچه معفو شد و با جمعی عاظم

وایمان رویت با کاه نصرت پناه آمده است التامت و تکلیف یافت و هر دو حصار استوار تصرف آمد و در دو قلعه سه چهارم از کس قبل آمده بودند و در حوالی اردوی شاهی در خیام خود مقام و قیام کردند هر کس ملازمت رکاب شاهی خواست بماند و مورد لشکرات شد و هر که غنم رفتن کرد رخصت یافت و دو آذوقه نیز از تومان پاشا و رومیه پیشکش دادند شاه نکرشته همه را ضلع شایسته داده و از ورم و بارس پروان آورده و چنانکه بگوئی قلعها رفت و توپ و توپخانه و تفنگ و اسلحه و رومیه را ضبط نمود و چون شریف پاشا را اصل از ایران و اصفهان بود بایست که صدرا و منسوبان خواهرش عتکاف در مشهد مقدس ضروی نمود بسالی سید تومان لشکر و سید شتر و از غله و آن ولایت موقوف شد و در آنجی وفات کرد و محمد پاشا و ولد خضر پاشا با سایر رومیه بقایا رفتند و بایست که بیرون بایر کونه خان قاجار موقوف شد و الکسند خان و الی کربستان را بجا آمدن سپاه رومیه بازگشت بلاد خود رخصت دادند و شاه و سباه از ایران کوچ داده و منزل فرخ بلاغ بفرخی سواد ترول کردند و در میان ذکر امیر کونه خان قاجار حاکم ایران و قرباغ و مدافع حنینان قاجار بادا و دیاشا و الی کبچ چون در عهد صفایان مغفول بایست که امیر لامرانی قرباغ بخانواده زیاد و علی قاجار متعلق بود و در عهد شاه عباس حنینان قاجار زیاد بود و دیالت داشت شاه و از قرباغی خطاب میکرد و این وقت که دیالت الصفیات بایر کونه خان قاجار موقوف کرد و حنینان قاجار قرباغی بایالت استرآباد و کرکان مامور شد و فریادش رفت که در قرباغ مانده کنایه از رسد رحمت کند و بعد از مرگ امیر کونه خان از قرباغ بحکومت ایران حنینان از لبالس با دودی شاهی پیوند اما امیر کونه خان بحکم پادشاه چون از پل خدا فرین عبور کرده ببلای قرباغ رفت جمعی کثیر از ایل و ایماق قاجاریه و ترکمه و لور ساکنین قرباغ شاهسونی کرده و بر کرد امیر کونه خان جمع شدند و او با طهارت کفایت ابراز درایت و صابری و محاسن ضلایق در این صفحیات قدر تمام حاصل نموده و در اطراف بارس در محال جلال سکونت کردند و ایام اقامت امیر مذکور اصلاً چشم زخمی بخود و طفر نمود و قربا بشیه رسید و جیب مرشاه امیر کونه خان بایالت ایران آمد و حنینان قاجار قرباغی زیاد بود و قرباغ بماند و حنینان که در مردی دلیر باصلابت و محاببت بود ولی در ریاست و سیاست ساسانی میکرد و بیانات را نداشت و رخصت نمیکرد خلقی است مذمومه خالی نبود و او پاشا و الی کبچ در ایامی که سپاه بجا حصار ایران مشغول بودند بمقتدر کس بر آید و قرباغ آمد حنینان بی آنکه از او جمیع اطلاعی کامل حاصل کنند بنده و غرق رکذ داشته و قدیری سوار بودند شته از تور لوجائی الیغایر نموده با چهار صد سوار چهار رسته از سپاه نامدار شدند چار مقابل کردند و بیستم یک سوکلن مجموع و زخمدار و کوفتار آمد حنینان و غلامان قدر اندازید و بنده و کمان برده جنگ کردند و نموده از پیش سپاه رومیه بسلامت بدر آمدند زیاد از سه چهار نفر از ایشان تلف نکرد و در میان مراجعت کرد و حنینان بمنزل خود باز آمد و بنده غزایان بدست بعضی از طوایف و ذکب قرباغ که بار و رومیه بخالطت و مرافقت داشتند لغارت رفت و حنینان شرح حال بر شاه پهمال عرض کرد و اظهار تقصیر و انفعال نمود شاه چون از فور شجاعت و بسالت وی آگاه بود در مقام انتقام بر نیامد طفر و بنیت معارک را معلق بر تقدیر اندیدی دانست و راسته و راستالت فرمود و از فرخ بلاغ الدلی یکی کقا جارقورچی باشی با دوازده هزار سوار و قرباغ مامور شد و کبچ رفته با سپاه رومیه مبارزتی نمود بعضی کشته و بعضی اسیر کرده مراجعت بارودی پادشاهی کرد کچوک کس نام رو در سلک اسیر نظر شاه درآمد و چون اسیری مسلمانان را باالی قرباغ آورده بود شاه از تورچی باشی خوشدل و مشغوف نگرید و باطلای مغلولان حکم داد و ذکر آمدن ازون احمد اقا باشی بغدادی و ایران و مجاریه و باسلطین افشار و کرفشار شدن و آوردن پاشا بحضور شاه و مرضی ملفقین پادشاه درین ایام ازون احمد اقا باشی بغدادی بر سر قلم و علیشک آمدن خواست و دو روز هزار سوار و پیاده از است قاسم سلطان افشار و شایسته سلطان حاکم پهرین از آمدن پاشا خبردار شدند و حنینان حاکم لرستان خبر داد و بدو هزار کس پادشاهان نیز سه هزار کس جمع نمود در ذهاب مقاتله کردند بعد از آن بکربکشد پادشاه اسیر شد و از وانه خدمت شاه کردند و در بلاق کوکجه تنگ نظر شاه رسید با آنکه حسارت و حیانت و جنایت و شبت و از عفو فرموده مخلص نمود مخلص کرد که بخدا اکر اید و در راه مریض شده چهار هزار بود و کرد و محمد یک پیمزش محمد پاشا شده از جانب دولت رومیه بحکومت بغداد برقرار شد و میر محمد معصوم خان سیف جلال الدین کبرادته و بنده وستانی بامری کورکانی با جوبان مرعوت شامه و بدایای شامه رخصت انظرافه یافت و بجانب شتاده و فرستادگان امرای کرا و خاصه غازی پیک کاری و مصطفی پیک محمودی نیز مخلص شدند و طهریث و دار کشیش پسران داود خان

ولذلك لم يندفع ان كرجي بعد زفوت بدخود باماد خویش کجوتیکر آمدہ تشریف حضور بادشاہی یافتند و احمد پاشای حاکم وان کہ ساقا
 از جانب جعفر پاشای محبوب الی تبریز ترست یافتہ بود و در وان جنت نشان حکومت داشت استقلال تمام و سپاہی بسیار یافتہ
 اور از جانب امنای دولت عثمانی مغول و احضار کردہ بودند چون شوری در دولت روم میدید و غوری در وی بہم رسیدہ
 مکین حکم احضار نکردہ بخود سری و خود را نی در آنحد و امارت و ایلالت مینمود طرہ تر اینکه باہل سنور و ثنور دولت ایران نیز طاول
 تعدی پشہ داشت و دوازہ ہزار لشکر را از خود علوفہ میداد و بار بکر تصرف برآوردہ بود در تجدید سلطنت روم بنیشتہ جات گذر
 آیت خود را در دلخواہ دولت عثمانی جلوہ کردہ بود و توقف خود را در وان صلاح و وقت بخرج دادہ داشت و درین ایام متخیر چہش آمدہ
 آنجا را محصور نمودہ و شاہ اللہ و بری خان حاکم فارس کہ در کباب مستطاب بود بکوشال وی و تصرف ان مامور فرمود و در وی
 سہ روزہ راہ یکہشتہ پسرہ الیغی میکرہ و قتی بد آنجا رسید کہ از غایت ہم زایلغا پادشاہی از چہش مراجعت کردہ بوان آمدہ بود چون
 خان بجاہر وان مامور بنود مراجعت نمود در میان ستیخ قلعہ شورہ کل کہ در دست بعضی از رؤسہ بود قلعہ شورہ کل کہ از قلعہ شہ
 و بقاء حصینہ است در زمان فرصت بدست سپاہیان رومیدہ و رافعاہ جمعی در ان بکشدنی مردم کشتی متعاد و بایہ اخلال حال با
 چور سعد و سایر بلاد کردیدہ بودند و فی حقیقہ از جانب دولت خویش نیز باین کار نامزد مامور نکاشتہ بودند شاہ و ایام بجاہر و وان شکار
 بسوی ان حصار رفت و تہیہ حصار باین سفید حکم بوشش نمود و در شب سخت سپاہیادہ و سوارہ بر اطراف ان بارہ محیط کشید
 و رخنہ در میان ان حصار در افکندہ ان کردہ و بجگہی کہ از سنک سیارہ در غایت متانت و رصانت مساحتہ بودند و در معنی بر ان
 قلعہ بود و چہش بدستہ شاہ بران نیز مستولی شدہ ان بجاہر کا زبندست آوردہ بشہرمانی سرفشانی نمودند و بسیاری را از انکندہ حصار
 حصار و کل کلینا سنک شکم حکم بپادشاہ و دیگر وزرا التمام بازین بسہر و یکسان کردید و شاہ در ان حوالی لحنی صید افکندہ عازم قارضہ
 و درین ایام سلمان سیک محمدی حکمران خوشاب قراحصار کہ خود را سموری و از امرای سنجی روم و پیکر سکی آفرز بوم میدانست از بیت
 صلابت و محابت یادشاہ تشویش خاطر داشتہ بنا بر مصیحت وقت و دورونی مردمان ان لوقت در کمال دب بخدمت شاہ آمدہ اطہا
 اطاعت و ادب بسیار کردہ شاہ نیز در وی کار بر نگرفتہ و از ملقب فانی و ضلعت سلطانی معترف فرمود و رخصت دادہ ہم درین ایام شدہ
 از جانب پادشاہ بزرگ اسپانیا و بر کمال لحنی بزرگ با پنجاہ نفر با یک صاحب منصب معظم و نامہ محبت توام در حد و قارضہ شریفان حصو
 شاہ عباس کردید نامہ نامی و تحت کرامی را رسانیدہ و از الطاف و عطف کردیدند جوانا مصداکر کردہ محبت نمود و ذکر آمدن سنان
 پاشای چقال اعلی صدر اعظم روم بجانبایروان و مراجعت کردن بوان جو اسپیس سیریل السیر و خبر کیر ان صادق القول
 کہ از جانب شاہ حکمت پناہ با سلا مبول در خفا یا رفتہ بودند خبر دادند کہ کار گذاران دولت قوی تحمت عثمانی بعد از استماع احوال
 و اوضاع پاشایان رومیہ و تصرف قلاع تبریز و نخا و ندوایروان و نخجوان و چور سعد و مغلوبت سپاہ عثمانیہ کنکاش کردہ مقرر شدند
 کہ سرداری اعظم با ستراد این بلاد روانہ ایران نمایند لہذا ہمہ بہدستان شدند کہ مختار عمدا کر بجزی سنان پاشای چقال
 اعلی کہ پیشین چقال حبس نرا و از امانی فرانستان بودہ و بشجاعت و تہور و تدبیر شہرت نمودہ بدین کار اقدام کند چہ کہ او در کار با
 نظیرہ محاربات عظیمہ بایر دو دستیار دولت روم بودہ و امارت بحر و حبشیا جہازات جنگی دریائی در دست داشتہ بدین وقا
 اورا بمنصب صدارت اعظم و سرعسکری کل معترف کردہ و سبع کثیری از قاپو خلقی وینکی جرک و سپاہ قزاقان و مانطولی و شام و حلب
 و طرابلس و طرابلس و دیار بکر و ارض روم و خلاط و وان و حبش و سلطان و اگر او دیگر ہمہ اوباجیم و محکوم او ساحہ با شری بلاد و شمال
 قلاع بکر و حلب ایران و تبریز تمام این ممالک کردید و چقال اکنون بجزای موش رسیدہ عازم دیار کراست بعد از استماع و اطلاع شاہ اسلام
 بہیہ و سامان کار ان صفحات اشغال در زید و مقرر فرمود کہ غازیان شیرکار و ستہ و ستہ و فوج فوج و جوق جوق تباخت و تازا لکا
 قارضہ و بلاد واقعہ در معابر و شوارع رومیہ فرستادہ حکم شد کہ بکرس کہ اطہار و دلخواہی کند بدینیوی آید و اسودہ بماند و الا از سب و غار
 بری و عری نکند از دغلات و نوات عرضہ را بسوزانند و جابجای ابر پنبانند در تار سنج عالم ارامی عباسی نوشتہ اند کہ دوسہ ہزار
 نفر ایالت و احشانات و الوس اگر دادہ امنہ کوچانیدہ پا و دندہ دست بجزا غیر ملت را از آب بگذرانیدہ و براق عجم بردہ سکنی دادند و غالباً

جلد ششم

مرجع غیال او علی بحار

٢ الصَّفَا
مِرْوَصَة

[illegible]

سرکار شاه عباس صفوی حکیمی المومنی در ضمن تشریح و توضیح وقایع گذشته مکرر تذکره شد که زمین داور و فتادار و تاجرخشاه طهماسب در آن بود و حکومت آن دیار سلطان حسین میرزا و لعل مرزبان شاه اسماعیل صفوی مغرض گردیده و ولاد و سلطان حسین میرزا که مظفر حسین دوم میرزا نام داشت شد بعد از آنجا که یکدیگر دانه بند و ستان شدند و حکم جلال الدین اکبر پادشاه بابر بر کافیه ایالت فتادار شاهی بیک خان جغتایی تفویض یافت و بلا لحظه دوستی و اتحاد فیما بین سلسله علییه صفویه و ولاد و مجاد طغیانه و لعل مرزبان پادشاه کورکافی درین باب اظهار نزیت و تطیل در گذشت و میرزین العابدین بنیره عبدلحمی که مراحت شاه از سفر بلخ در شهر هرات بحضور شاه عباس آمد و احتفال حال و جلال و وطن خود را عرض داشت و شاه و راجع بنیخان امیر الامرا خراسان و حاکم فراه سپرده که در فراه ساکن باشد شاهی بکنی از راستی انجیل ریخته کوچ سیدزین العابدین و دو فرزند او بر سر مانت و اسم ضمانت با مالی فتادار سپرده که در بازگشت سیدزین العابدین باشد و میرزا کور در فراه دلت سنگ و شکسته خاطر بمنبرست و از یکدیگر میل با فرزندان در مقام چاره جوئی بودی و از خسرویک که از جانب امیر الامرا خراسان تحصیل کرده بود بمنبرست تحریک میکرد که سیدزین العابدین که در دست بود از غفلت ضابطا بستی شخصی بمیرزین العابدین خسرویک گذاشته خسرویک اظهار جلالت و امنیه رشده بی اطلاع حاکم خراسان با جمعی سواران قزلباشیه و جلیل فرسنگ بجا قطع کرده شبها بکنام بدر و از دست در رسیدن زبان بلند پایه بر دیوار مرقع بر بخانه لغز از دشمنان و سیران سلم قلعه شکسته بست و از یکدیگر حسین بیک در جنگ شکسته شد و حسن خود را رانی داده بکرجت و این قلعه بست که در معنی کلزار دیار فتادار بود و امیران الدین بکنکنین را با منبرستین و حسن حسین بیکان سهولت بدست در آمد شاهی بکنی با جماع عمار جغتای و متابعین خود فرمان داد از اقلان حاکم ولایت قلات و رسین در حاکم زمین او و مالی فتادار با فیلان جنگی بسیار بجانب بست حرکت کردند جنینان حاکم خراسان چون از کار خسرویک اطلاع یافت و در شش شاهی بیک شینند لاجمعی بجایت خسرویک فرستاد ملک شاه حسین شینایی و اسماعیل خان حاکم فراه روانه شده از آب میرمند در گذشتند لشکر فتادار از آمدن قزلباشیه خبردار شده بر لب میرمند مقابل گردیدند و صد بار بیشتر از قزلباشیه رسیده بودند و بدفات از دشمنان می آمدند و عسکر جغتایی و فتادار پرخیز از کسب و ندمع بد چون جنگ در پیوسته شد قزلباشیه بی اندیشه و دستها بر قصه قصاص میبندی و خراسانی برده بیکبار بر صف سپاه عدا حمله بردند و حمله اول زلزله خان زلزله خوار سفر همت و هلاک شد ولی زخمی در دست افتاد و او و سرخان از ضرب شمشیر بجا در آن مقتول گردید و با نصدگر گشته شدند و باقی فرار قرار گیریدند و قلعه را بتصرف محمد زمان سلطان شاملو از ملزبان مظفر حسین میرزا دادند و مراحت کردند بعد از مراحت قزلباشیه شاهی بکنان فرمان داد و ما ملک فتادار و زابل و کامل و زمین او را ازین ننگ صم صم جنگ گردیده با سواران زابلی و دلیران کابلی و پهلان مشکو سی و بزرگان جغتای سپاهی بر آراسته در کمال ملتیج و قار و جلالت و اقتدار بعزم تخریب کمر بست و روی بر آه آورد و میرزین العابدین و سایر لاد میر عبدلحمی محمد زمان سلطان شاملو از لشکر کشی شاهی بکنی از خبر دادند ایشان نیز تیه مدفعه و مقابل گردیدند پس روزی چند دروغبار در هوا چون شب تار کرد و علمهای سپاه کامل و فتادار و غزنین نمودار شدند پهلای کوه بیکبار در فشار از دایر خطوم از میان کرد و استکار آمد گفتی که بوجهای جهان در حرکت آمده اند و پستون بر جارتون پیچید نظم نه چرخند لیکن همه خرج کردوش نگویند لیکن همه کوه بیکر چرخید و دایر خطوم ایشان که او بجهت بدیض مدور شاهی بکنی که نام سیم محمد خان شینایی و بکنومت و ارث محمود و غزنوی بود با آن سپاه لکنه خواه بر گرد قلعه بست خاطر کرد و حکم تخریب قلعه داد ازین غافل که بست اکنون کنام شیران و مقام دلیران است و کو تو آل آن جا که پادشاه ایران و حکما و فضلا گفته اند که قیمته از مال بالبا بجا و قیمته لبسیدار با بجا سپاه فاغنه و زلمستان و کابلستان طبلها بنوازش در آورده و حصار بست اتفاق نمودند مالی قلعه اسجود بر فراز برج و باره بر آید و تیر و سنگ با و لیج و تفنگ با کردند سواران لغمان بیکر و فیلان شهلان بیکر بکوه ابریکو دار و در آید اظهار جلالت و بسالت نمودند و پهلان غرطوم در بروج و در و ب حصار استوار کردند شاهی بکنی جغتای بر پشت پلی چون کوه البرز نشسته بر در و در و تاخت و فیل و سر و کله بر در و از نهاده که بقوت و نیرو و برج و باره را بر تیر و زل و مخمل سازد محمد زمان سلطان شاملو بر آمدن سنگ با و لیج تا یکدیگر و کله که کران سنگ با و لیج بردان و غرطوم زنده چل آمد سر حلقوم و غرطوم را و از یکدیگر دیده و چل با شاهی بکنی و غلطید سواران شاهی بیک است کرده بر لب نشاندند و از اسقیم بحال دیدند احتلال از اقبال الشاه

جلد نهم

مخبر امیر کبیر خان قاجار با عساکر عثماني

الصفحة روضه

روی نموده از خوالی قلعه گنجی و پیش نشسته و لیکن قلعه دار و شیران پل خوار و دروازه پیران تا به شمشیرهای خنجر بر سر پلان دویدند و هر طایفه ای
تمثال فغان بضر بمصمام الماس فعال بریدند پلان لغو زمان با کشته روی سپاه غزین و کابل آورده و در نهایت در آن سپاه در افتاد
روی بگریز کردند و سوار و سواره و غارت و غنایات اسارت آن سپاه روی سپاه درآمد و پل و سپاه روی لغو کردند و غنایات
پست همی پل بر پل جنگی قشاده چو کشتی که بر کشتی افند زباده و زبانه و خرطوم پلان به تیغ تو کشتی همی بار بار در میخ شاهی بکلیان مغلوب و منکوب
و محمد زمان سلطان مسرور و مقصود شرح حال باز له خان مغلوب و محذول بد راکه جهان بنه عرضه کردند و در تیر بجو معدلت و ستور
رسیدند و زمزم میر کونه خان قاجار حاکم اروان و قراباغ با شایان رویه میر کونه خان قاجار حاکم و امیر الامرای قراباغ که
بجگم شاه در التخی قساق کرده بود و بجای فطنت آن حدود و میرد اخت محمد تگلور که از امرای چغان علی سردار رویه بود با جمعی از ابطال جمال
روی و در کوه داغ متصرف فرصت جنگ بود و فجر پاشا و مصطفی پاشا با کروی از شجاعان رویه مراد و بنجوان کرده از وان بد آمدند و مقصود
ایشان از ابطال میر کونه خان قاجار بود و میر کونه خان پلوران قاجار و دیگر دیران نصرت شعار بر لب رود و سر رشته پاشا شایان
صرفه در جنگ ندیده به بازگشتن آنک که در زمان محمد تگلور از رفتن میر کونه خان بلرب رود و سرسخت و در اشته بختیال دست برد خوالی التخی
با جمعی از سپاهیان اسحق حرکت نموده بحد و بنجوان آمده میر کونه خان مراجعت نمود و ملترین رکاب خود را بیا که با جنبتهای خوش
از پیش روانه کرده داشت و کمان محاربتی میگردید و در اینجا بعضی سواران مقدمه با محمد تگلور باز خوردند و جنگ در پیوسته و بعضی از ایشان
فرار کرده با میر کونه خان رسیدند و متعاقب ایشان طلوعه لشکر محمد تگلور پدیدار شد و میر کونه خان با آنکه معدودی سوار داشت بملاحظه نام و
چاره بجز نزد جنگ نداشت و محمد تگلور یک حمل سپاه فرستاد که با میر کونه خان بودند و در شمسک امیر قاجار یکبار بطرف پرو در کاه
کرده با معدودی که موجود بود و بنجابه ایستاد و از طرفین جنگ گرم کردید و بسیاری از قزلباشیه مجروح گردیدند و سب سوری میر کونه
خان نیز خراشات منگرا یافته شم افتادن داشت مقصود سلطان لنگر لویز زخمی را کردید و کار صعب سخت و نیک بد شد و درین شان غلامان
و رکابداران خان قاجار که بنجوالی التخی رسیده بودند اثری از وصول خان ندیده متوحش شده بازگشته و در پیچ و خم جنگ رسیدند و رکابدار
جنبش کشیده امیر سوار شد و این معنی را مقدمه طغف دانسته و فیروز بعد العشر شمرده با فوجی که مرکب از سواران و زلفش داشت بر قلب اعدا حمله کرد
بضر بیوسف صفوف را بردیدند و ابطال جمال محمد تگلور را بقتل آوردند و محمد تگلور زخمی را کردند و سوار و سوار و غنیمت بسیار و آن بهریت
بدست سواران قاجار در افتاد و با شمس و اقبال التخی محطف عثمان کرده از آن روسی اسلحه نرود شاه خرستاده شاه چند لوله تفنگ روسی
و چند اسلحه قبول فرموده و در باره میر کونه خان الشفات و توجه بغایات بطول آورده و از جمله وقایع این سال که یکین از چها ده جز
آنکه مصطفی پاشا از جانب چغان علی تباخت و تاراج خوی و مرند ما مورشد و چون ایلیانهای شاه عباس رسیده داشت که از سوار
یکش با نر و زیر و جرد و از اصفهان و دوازده روز به تیرز ایلیانهای میسند و همه کرد که شاید از تیرز بخیر رسد و او خود در خوی متوقف شد و امر
محمودی که سلطان یک خوشایب بیس الظایفه بود با جمعی از اکراد با حش مرند و غارت کردن آن نواحی را مقرر کرد و همیشه سلطان و بنی
حاکم مرند از غم ایشان شاه را آگاه کرده شاه عباس آمد قلی یک قاجار قورچی با ششی سگ کار را با بسیاری از قزلباشان و دیگر سواران بمقاتله
مصطفی پاشا و سباسبان اکراد و محمودی فرستاد و اما انظار ایفای مجالی مرند آمده اندک دوا و اغنام و حتی چند از رعایا را بکجک آورده و نیک نمود
بر مراجعت شتاب گرفتند همیشه سلطان و بنی نظرد و نگریه و ملاحظه عدد نورزیده سیصد سوار داشته و مدافعه آنرا سهل ندیدند از
از غم ایشان تاخت و سپاه رویه دوسه بسته شده بود و جمعی بغارت رفته و مصطفی پاشا و سپاهیان بسیار در سر خشمکی شطرا
آنها میروند بناگاه همیشه سلطان و قلی بیس صد سوار چار آنها شده رزمی پشور فرمود جمعی سواران کبشتن داد و یکدیگر و برادر بکشتاری فرستاد
و خود تنگ فرار خود نموده چون برق مراجعت کرد درین شان قورچی با ششی قاجار در رسید و ازین کار با و عتاب خطاب کرده ولی حال
نداشت و رویه بازگشته بودند و جمعی سواران قزلباش الباقی را تا جنت نموده بکجه از نظر ایفای لنگر با کجاری سپاه اسلام پیش آمده
بودند با نوان و سپاهیان میر کرده بنظر شاه رسانیدند و ذکر حال کشیدل خان بن الکندر خان کبشتن که کبیر خان برادر خود را
و قتل الکندر را سابقا سمت بخارش و صورت گذارش یافت که حکومت شمشاخ و شیران از جانب شاه عباس مرند کشیدل خان

اصدیری خان قولل آقاسی سی هزار سوار با جمعی امرای نامدار مامور فرمود چخال و غلی وقتی خورشید که اسبان رومی که در مراغه می رسیدند
 پنهانی فرلای شبیه آمد و هر چرخان فرلای شبیه از یکمیل و آن قدم دلیری پیش نهاد مصمم نبودند چخال دانست که مقابل با سنا
 فرلای شبیه مخوفان بصرفه و صواب نیست در قلعه و آن خیزده و طریقه قلعه داری کزنده پاشایان دیگر با سپاه خود پیرون آمده پشت بر حصار بند
 و آن زده روی بر فرلای شبیه نمودند ولی نزدیک نمی آمدند چرخان ایرانی اندک اندک آنها را پیش کشید و تا حوالی نیمه شبی می آوردند پاشا
 قول و سردار کل نیامده بودند رومیه جبارنی بحرب می نمودند و روز دیگر که سپاه قول و علامات بر سر پر خشته و طفل و نای و دلیران
 این غای در رسیدند و رومیه چون پیش از چخال دمان کرک بر میسند چرخان فرلای شبیه بر سر ایشان تاختند و جمعی را مقتول کردند و رومیه
 راه شهر بر گرفته سواران را بجوای شهر کشیدند بناگاه از برج و باره حصار با تپنها و تفنگهای ایشان را کردند سواران فرلای شبیه پروا نکرد
 چون سمند در دل شتران و از رفتن در کنار خندق جمع کردند زده و اسیر کرده بار و باز کشیدند چخال از آن غار و معتبرین رومیه بود که
 خندان قای متفرقه آقاسی و پسرش از آنجمله بودند و قلعه مظهر و منصور مراجعت کردند و سپاه فرلای شبیه در برابر شهر خیمه و خراکه بر پا کرده
 جابجا آرام گرفتند و خیمه اصدیری خان سردار در برابر خیمه سردار رومیه برافراشتند و دیگر روز خبر رسید که مجرای پاشا مشهور بشکاف و باد و غیر
 سواران چخال غلی می آید چرخای پاک بعضی دلیران ایران بر سر و تاجه جنگی قوی کردند و جمعی را مقتول ساختند و بسیاری اسیر کردند
 زخمی منکر بر مجرای پاشا رسید زنده بدست مدوی بواسطه جریان خون از راه منبرل نرسیده و در گذشت و در روزی که چرخای پاک سواران
 فرلای شبیه از اردو پیرون می شد و رومیه همان کردند که بغارت میروند و مزار دوی فرلای شبیه خالیست اما مقدم دلیری پیش کشیده بر سر
 اردو آمدند اصدیری خان که استیاض این کار را کرده بود و قوادان معین و مستعد رزم داشت حکم جنگ داد و رومی بزرگ اظهار آمد و پاشا
 رومیه نیز تمام با مشه روی بشهرستان کردند چون باز حاکم از یک دروازه درون شدند خالی از تعطیل و تشویش نبود از کنار خندق روی
 بدروازه دیگر و قلعه فرلای شبیه بر آنها حمله کرد و جمعی را بکشتند و جمعی را اسیر کردند و بسیاری بخندق در افتادند و بعضی بیانات حوالی شهر متفرق
 شدند تا بجای که امانی اردو باز از پنجاه کس از سواران رومیه در میان باغات اسیر کرده بار دوی سواران ایران آوردند و همه را کردن زدند و دیگر
 رومیه متناهی خروج از دروازه و برابری با سپاه فرلای شبیه نمودند چخال غلی دست خود را از بر چاره گونا دیده توقف در شهر و از آنجا
 خود دانسته بدربار که کطرف آن قلعه قریب است و سابقا بدان شاری شده که آنرا بجزه زمین نامند و آمده با جمعی فساد رخا نشسته
 بجانب موش و اندک شد و چخال غلی تند و رایت این آدمی از جنگ پلکان فرلای شبیه بدرفت و اصدیری خان شرح حال پاشا و غیر
 کرد و جمعی سپاه تا عالجواز و پیش رفته از او اثری نپهلو نه پوست و شاه و پسر حکام خروج از تیر و زاراده و آن ازین اخبار مرست تا اطلاع یافت
 و اصدیری خان در حوالی خوی و چالدران مظهر و منصور با اسلحه و سربازی رومیه حضور شاه آمد و خندان قای متفرقه آقاسی و پسرش
 سعادت بخش بجا که قراجه داغ سپرده شدند و حکم شاه عباس قلعه تحکم در خوی بنیاد کردند که توالی قلعه و او لکای خوی بسیدی سلطان
 جنوب شلوغ و فوض شد و درین ایام شیخ احمد آقا که سابقا دروغه فروین و مردی سخاک و پسرین بود از غایت غرور و مرد در اباحت و بکارت
 بقصاص رسید و منصب و سپاهیان و پسرش شهنشاه نقیض یافت هم درین ایام خبر یافت باقی خان حاکم ترکستان و جلوس و تحقیر
 برادرش در بجا را بر سر غایت ماوراءالنهر رسید و ذکر مخالفت امرای اگر او محمودی و شخص صطفی سلطان در قلعه باکو
 و تاخت و تار سپاه فرلای شبیه ایل محمودی و اگر او درین اوقات که بموا اعتدالی یافت شاه بنیسیه بعضی اگر او محمودی
 که در یک باکو متهم بود و غریمت فرمود و صطفی سلطان حاکم باکو با اقربای خویش در قلعه محصور شدند و باکو از قلاع مشهوره و ازینجا
 که در پامی کوه و میان دره واقع است و هیچ صاحب شوکتی تخیل آن قادر نبوده و خیر که تا ظاهر چارم و دیگری از تبع زنان کینی نصر نشسته
 آن حصار را تسخیر نموده است تو کفنی که تن بدگر خراج ماه مارا سرانگوه و آن در نگاه و قلعه دیگر در آن مان کوه داشتند که آنرا آنحکام
 داده قبول و حمل و افعال خود را آنجا گذاشته حارس حافظ بر آنجا گذاشتند شاه طولیف قواد غلو مقدم را بنی قلعه دامن کوه و
 غارت مولتی مراعی و ایل الوسل آن کرده مامور کردند که مدتی قلعه را محصور و مشغول کردند و هر چه یافتند بغارت بردند و جمعی بر سر
 طولیف محمودی رفته چندان دوا غنایم سپا کردند که کوسفندی بنیدر هم که پناه دینار عارفی باشد و کادی بدو در هم فرو خندی و شاه بجا

نخجوان که فیما بین راه رفته الروم و راه وان است شطرا رو قدم سپاه روم می کشید و کشیدیل خان حاکم کرج و شیروان چون بشرف اسلام می رفتند
بود مطبوع طباع ایلی که جستان کردند و قطع نظر از این مرقعین بدو رسج ملتی محمودینا به طوایف کرجه با یکدیگر معا به نموده با الا اتفاق بی
دو نیم کشیدیل خان بخشد و کشیدیل بگریخته اردو بهم برآمده کرجه و دو نفر از بنایر الگ سندر خان بدست آورده اردو را شکسته روی کرجستان
نهادند و قزلباشیه و کشیدیل منظم شدند از اردو درس گذارند و ده بار دوی بیمنون پادشاهی درینا به باردیسل مشا از آنجا قصد کرجستان کردند
و کار محمود پاشا والی شیروان از نو قوی تمام پذیرفت و ایلی کرجستان علیه پاشا عباس فرستاده از سوا سلوک کشیدیل شاک می شد
و طهمورث بن داود خان را پادشاهی خود خواست و شد و شاه بنابر استمالت کرجه قبول فرموده با ایشان مناشیر و احکام فرستاد و گفتند
بخود سری بگر جستان رفته در محرابه کرجان مقول شد و حکومت کرجستان بر طهمورث خان مقرر شد و خبر رجعت چغال اغلی وزیر
اعظم رومیه در رسید و دوی شاهی در دره کفر سنگی صوفیان تبرزینا قامت فرمود و ذکر مرجمت سنان پاشای چغال اغلی وزیر
اعظم روم با سپاه پشماره تیز و زاپچان و منظم با قشرب و میوه ز قزلباشیه چون خبر بارگشت سنان پاشای صمد اعظم
مشهور بچغال اغلی تحقیق پیوست و اتفاق پاشایان و پیکر سبکان و میران بخج و اگر آمد متفرق و میر شرف خان حاکم جزیره و سپه سردار
ذکر با خان و میران محمودی و بطیجی و سایر قبایل را نفقت و سبکباری و توضیح کردید شاه عباس بجانب خوی و سلما س حرکت فرمود
و در خوی سراق قبایل و خیام جلال راه عبور بر صبا و شمال سد و در کرد و پرباق خان حاکم تبریز را بشه مامور فرموده که طریقه خرم مرغی
داشت قلع و شکر منظم کند و و فرمایشات پادشاهی را انجام رساند و قزلباشی کجوالی اردوی رومیه رفته در اوقات
کوچ و اترق و نزول اترحال عسکر رومیه را بدقت سنجید و تخمینا از یکصد هزار نفر و ده و از برجست در سامان و اسباب و استعداد جنگ کمال را را شنید
و است شد شاه تکیه بر فضل و رحمت یزدی کرده که من منبت قلیل غلبت گفته که شرباذن اندر ایشان دیمت عالی بنهاد و ساخته اند و در
خان پیکر سبکی فارس را بر واری و سالاری سپاه کینه خواه قزلباش مامور کرده که خود پیوسته در قلع قول بوده باشد و ذوالفقار خان
روملو و کجخل خان حاکم کرمان و سایر سلطان میر مقدم هرچی و منقلای سپاه قولی شدند امیر کونه خان قاجار را در میمنه بیمنون جمعی
امرا را در میوه بیمنون مقرر فرمود پس از سپارش سردار مذکور و قشون های مامور از موکب نصرت کوکب و دشا هی و جنبش آمده چون
دیرایا آرمیده و تکیه و قار و رفتار کرین شدند و دوی خانی در حوالی قریه صوفیان نزول کرده شاه نیز سحرته متاشای کارزار و
استظهار لشکریان را از دنبال حرکت فرمود و بنزدیکی آمده بر فراز قلعه با جمعی سواران که به ثبات یاستاد و آنروز که شنبه بیست و چهارم
جمادی الثانی ۱۰۲۱ بود در آن صحرای جنگ بزرگ سلطانی فیما بین رومیه و قزلباشیه اتفاق افتاد و شاه عباس خود در طرف دست
راست سپاه بر فراز قلل و در تپه صاب و ملاحظات صافیه با دود و تعداد سپاه اشغال میکرد و قزخای بسک که در اصابت را
و شجاعت نفس منفرد بود با جمعی مجاوت منقلای شکر الله و یردی خان روانه کرد و قنبریک استاجلور را نیز با برخی سواران تیمقوت
قزخای فرستاد و بعد از غایت لوازم تداریک به فضل خالق قدیر کرده و بکل و تسلیم صابر شد اما از آنطرف سر عسکر رومیه با سپاه پشماره
کردن طیش و نخجوان را بجای قلعه سیستش فرسنگی تبریز رسید در آن محل نزول نموده با استحکام پنهان محاربه مستقام و در نزد عاز
و زنجیر البطز که قاعده مقرر رومیه است از جانب برابر لشکر قزلباش پیکر القضا لود و حصنی آهین بر پای کرد و تکیه بایان با خوب لغت
در پشت عراد مضمم جنگ شدند و پاشایان عظیم الشان با عسا که خود فوج در فوج کتیبه و کتیبه و سبجی و سبجی و ضرب از اردو
بزرگ پروان آمده و در برابر سپاه قزلباشیه صفائی نمودند که صفر سبک سبکی ارض روم و عثمان پاشا حاکم شام و علی پاشای عقب
بزرگ خرقن منقلای سپاه رومیه شده و در نهایت بدیه و غایت بکلیه چون کوه آهن بایستاد و شاه عباس تعجل در منازعه را جایز نداشت
و استناز فوست میکرد و با مر اسقام میفرستاد که جنگی سر صفره ننمایند و چون امرای رومیه قدیمی در قزلباشیه ندیدند خیرگی کرده قدم جلاد
پشماره اند و قزخای بسک و قنبریک از اسبان پیاده شده با هم را مان در پناه اسبان بماندند و کلکوله مانند نکردن بر ایشان باز نداشتند
و با سه و یردی خان پغام دادند که درنگ مایید و شتاب رومیه شده و صفره کار از دست پروان خواهد شد اری محکم فی بعض الموضع ناله

چون شاه از صورت حال آنحضرت یافت با سپاه و قلم خود حرکت کرده خدمت جنگ داد و جمعی را علیقلی خان شاملو بمیان پاشایان منتقلی
واردی سردار بکارزار فرستاد که قوت سپاه رومیه بمکی میگوید منجر گردد و امداد قلی بیگ قاجار قوچی باشی را بمعاونت و مامور گردوینا
بساعت بسوار و سپاه و کرنا و کوس و جانب امر امداد و معاون تازه باز میفرستاد سپاهیان رومیه که بر جوالی قلیا قزغای بیگ ابر
شده بودند فغان کرنا و سپاه بگرد و غبار از ظرف اردوی سردار نظر آوردند و متوجه شدند که مبادا سپاه قلیا شیله زغای آنها در آیند و فغان
ایشان واردی سردار حایل شدند و ایشان را مانع آیند غریمت کردند که بسته است خود را بار و در قرب سازند و از دو جانب احتیاط و رزند
تا بجانب بنال و قرب اردو میل کردند قزغای بیگ و سمران و از نوالی بسته مانند سیلاب مرکب بکبار امداد کویان جلوریز خود را بر صف
سواران رومیه رزند امداد ویدی خان سردار نیز از آن سوی حمله کرده سپاهیان را لغار و جوانان را قتل و مقلای با سپاه رومیه در غنیمت
کار از ناوک و نیزه در کشت و شمشیر و خنجر رسید تلهای کشته در دشت صاف ظاهر آمد و جویهای خون در فرخ خشک روان شد و خوش آواز
و تفنگ از اطراف اردوی چغال علی بر افلاک میرسد و نفیر کوس نامی از سپاه قلیا بر در کوهسار چون رعد می چید کرد و خاک پرده افلاک
مانع ابصار بود و بجز برق شمشیر و بارش خون چتری بر دیده جلوه نمیکرد و پست زبر کمر چشم فلک نم گرفت زبر کشته پست زمین خیم
بهرام بی تن سترگ دار بر افشاده چون مجر زرخار فکنده سیریز و جانستان گیرانگون دیگری رستان سپاه رومیه بخوش
پای قرار ایشان بی ثبات کشت و راه فرار ایشان بی نجات اندازید باز کشتار و دنیا فتنه ناچار رسیده بودی و روستا شسته
مردمان کمنام چند آن کشته شدند که رومیه نیز از انشدی و ششنا خندید اما معارف پاشایان و حکام جلیل ایشان و سرداران و بکلر
بکیان بسیار بودند که برخی دیگر از راه شمشیر ادا شدند و بعضی منهدم گردیده گرفتار آمدند کوه صفر چکر میکی ارض دم که از شامیه شجاع
زمان بود و در آنمضاف مقتول گردیدند چینی علی پاشای رنجر قرن و عثمان پاشا چکر میکی شام و قریب قباد تن از پاشایان و برخی پکیان نیز
نامی کشته و گرفتار شدند و مصطفی پاشا از یزد ویم دولت عثمانی و شیر احمد پاشا حاکم قارص قوچی خان کرد در دغا ترکخان و محمد بیگ
خندان قای متوجه باشی زنده بدست آمدند و تا هنگام غروب معرکه بزرگ و روشن نیفتاده بود و شیران مردخای و نهنگان شیر ربای از دنا
هزیمت میان همیشند و سردار میگردانند تا کای بجائی رسید که در آتش تاری جمعی از اهل فرار بر دستا و قزای تسوج و سایر مواضع در افشا
ایشان را اسیر کرد و بحضور می آوردند مع القصد چون شب در آمده بود شاه در آنجا می نزل فرموده بمشاعر زین و سیمین سردق پادشاهی را
چون عرصه افلاک از ثواب کواکب رنگین شاد و از سرهای بریده پیشگاه شاه را باغی بر آرزو شکافته و شکسته کردند و امر بر یک از زنگاه باز
بر بساط محفل ارم مشاکل ارمیده با لطاف اعطاف شاهانه اختصاص می یافتند شاه پناه چند از لاج بسرد کشیده عرصه رزم را بمجله بنم تبدیل
کرده و از کوه بنه زین بکوشه سنجاق و فرموده و قمارن بر حال که هر سیر و سمری آورد یکی از قوچیان ستاجلو که قیصر بجه بود اسیری قوی بکل
با دست کشاده و بحضور آورد شاه با و لغامی سر مود از حال اسیر استفسار کرده آن مرد عظیم شجاعت پاسخ داد که از طایفه کیم کریم شاه فرمود که او
برستم یک مری بسیار که هر چه خواهد کند بصحبت و دیکر آن توجه فرمود و مکرری چنان دانست که حکم بقتل او شده دل زبان بر کوفته لغفته
خنجر بر کشیده بر بشاه حمله کرد شاه وقتی متوجه شد که نیش خنجر قریب به پیشگاه شده بود بجلد فرموده بی نظرات است آن کیر بر بکوفته مری
خود را بقوت تمام بر روی شاه افکنده در تلاش درآمد حاضران از غایت و بهشت مبهوت مانده چرخ فرو گشته امر را برخاسته بر کرد شا
ستاده شمشیر با کشیده ولی چون چغان مری شاه پاک کوه بود و در یک یکر چیده زیر و زبر شدند امر می رسیدند که شمشیر شاه آید و دست
نمی و دنیا بخت مد کرده شاه بر آن دیو سار غلبه کرده زانو بر سینه اش نهاد و خنجر از دست بیرون آورد چاکران او را کوفته قدری واپس
شمشیر در او نهادن و پهلوانش ریزه ریزه کردند و شاه بهمان متانت که نشسته بود تفرج اقتحاز دست ساقیان ملایح اشتغال فرمود
و در واسطه شب اردوی خواجگاه که یکفرنگ مسافت داشت مراجعت فرموده تا علی اصباح بخنده و ذکر متفرق شدن اردو
سر عسکر رومیه و غارت کردن آنها و رفتن چغال علی از غصه جان دادن او دیگر و از معلوم شد که توقف سنان با
با عاده و توب با شطرا آمدن جان فولاد علی سردار عساکر است که از دنا با پیچر اسوار با عانت سردار خود با شاه عباس است
که اگر دیدی بسردار رومیه برسد بقوت جنگ و غلبه و توب تفنگ نایب فراموش و لیلان قلیا شیله خود بود جمعی بر سر جان فولاد علی که در

خلعت

در بیان شهرت پادشاهان و اعلی

الصفی

بطریق رسیده بود فرستاد و میر شرف حاکم جزیره را بپیغام مودت فرجام از پهلوی سردار بفرستاد در آورده رفتن میر شرف را نهم خان را و
همه دوایم غریب در اردوی سردار افکند چنان متوحش و مضطرب بر هم خورده فرار کردند که تصور آن نتوان کرد شب هنگام از قصر
سبقت ربوده احوال اطفال بگنشته بان روان شد و بسیاری راه کم کرده با طراف افتادند و گرفتار آمدند و حوالی صبح در
مطلع شده بار دوی سردار بکشد خیمه برقرار و قیام و مجالس و مشورت و صنایع و مرتب دستور و احوال در حوالی بار خفته و فرصت
جمله و نقل کرده بودند پیری یک بخاک خاصه سردار رفته نظاره کرد که پاره از مسکوک سرخ و سفید در آنجا ریخته و انگشتی سنان با
برکنار رسند افتاده و شمشیر و صحنی که سر عکرو و زرد پهلوی خود دهند در آنجا نهاده بصدوقخانه رفته همه را جای چیده دید و در میان
کرده یافت میقتل شتر از شتران آنجا با کرده بار دوی شاه آورد مردی دیگر در آنجا رفته اسباب بسیار یافته از جمله برلیج سردار
سنان پاشا بود که نشان روم نگاشته و در کمال ترین تمام یافته در آنجا افتاده معلوم شد که در رفتن و فرار کردن کمال اضطراب
و دشت و تعجب داشتند اما حاصل صوازی صد توپ و ضربه زن که نشانی بود بجهت بریدن شتر و توپچان شاه عباس در آنجا
این هر چه نصیب غازیان نصرت کیست بدیشان بخشید و دیناری از کسی نگرفت و شاه بجانب سلیمان حرکت فرموده تمام روم
و حکام الصفی بخدمت پادشاه درآمدند و بخلاف سابق اظهار ادب کردند از جمله مصطفی یک محمودی صاحب قلعه ماکو شمشیر
بگردان افکند شتر سار بخدمت شهباز آمد و بچشم حاکم خوشایند میرخان چو لاق و ذکریا خان چکنی همه بخدمت آمدند و مورد التفات
پادشاهان شدند با خلعتهای خاص و کمر شمشیری مرصع مرقص گردیدند و سنان پاشا بان رسیده در آنجا نیز توقف ننموده بدینار بگریز
کرد و پسر جان فولاد حاکم حلب که بجهت او نیامده بود در راه بکشته طایفه و نیز عاصی شده بر شتر و جلال علی ازین هزیمت چنان
پشیمانی و غم داشت که مدتی نگذشت که در دیده بان یک روزی برود و حشرت تیر تیر و آذینها را بجا عالم باقی برد و شاه بعضی امرار حضرت منازل
خود داده و حکام فارس و خراسان را بفرستاد و بعضی از سپاهیان بار و پهل رفته بعد از زیارت شیخ صفی الدین احمق و با
واجد و بزرگوار بکنار رود و ازین شنبه و بعد از رمضان قصد کجی فرموده منزل منزل میرفتند و کرجی کاخ در کورک آمده است و
ظهور بن و دینار لک سدر خان که در رکاب بود کردند شاه او را طموس خان نموده خلعت داده با کرجیان بکلمه کر جنتان فرود
و در آنجا بقیل خود حوالی کجی آمده قریب بزار شیخ نظامی کجی صاحب خیمه حمله علیه مخیم عساکر نصرت آثار گردید و بتدارک کجی
توپ قلعه کوپ سایر لوازم امرشایانه جاری گردید و در این یام خبر حرکت پادشاه هندوستان جلال الدین محمد که بر شاه باری کورک
و جلوس شاهان برده سلیم بعض پادشاه ایران رسید و در آغاز سال فرخنده فال یونت میل کجی را پانزده که سال پستم جلوس شاه
عباس بود بعد از نوروز فرود در ملک قریب بزار شیخ زیور و زیب قریب یافت و در حوالی مزار شیخ مذکور لوازم و شتران و جتن و مو
بطور آمد و سپاه قریب از اطراف و کناف ممالک محروسه بتدریج در کجی اجتماع کرده بجا صحر شهر اشغال جسد و عساکر و مکه
در کجی بودند بجهت اعلای کلمه اتفاق و تسدید ابواب فاق رستم سلطان موکلین که چندی قبل سیر کرده بودند مقتول نمودند و در قهر
غضب مزاج پادشاه فرود آمد و یکی از سادات عالی نسبتا زندان که قریب با سادات سلسله میرزک جدا می شاه عباس داشت و در
آنجا بود نیز شهادت رسانیدند و مدت سه ماه از طرفین شور مصاف کرم بود و دو بار رویه بر سنان کجی چند کس را بقتل آوردند و درین
ایام آمد و روی خان حاکم فارس با سپاه آن سامان در رسید و در طرف شرقی کجی منزل گزید و در کرم محاصره و شتر قلعه کجی و کورک
محمد پاشای عثمانی و سایر امانی کجی حکام پادشاه کیستی پناه سپاه قریب از اطراف کجی پنهان پنهان برده و ثقیبها را از خندق
گذرانید و نیز بروج و باره رسانیدند و از جانبی قریب پناه بصدور و دیوار قلعه را خالی کردند و چو پناه و ستونهای دران تعقیب کرده چو پناه
آتش زدند و ستونهای شش و فوجش گردید و دیوار حصار منهدم آمده ثقیبها در آن بطور رسید و رویه قلعه هجوم کرده که سندان بابت غنوج
نماند از توانا و کلکهای توپ تفنگ و تهاجم مردان عرصه جنگ صورت امکان نیافت و چو چیان جلالت پشته بروج چهار طاق یوز
برده بر فراز آن برج استیلا و استعلا یافتند و میان غنچه اندازی و آتش بازی درآمد موی و روی بعضی را چو شند بکدام عصیر بروج
دیگر عروج کرده از دست رویه بیرون آورده و صد و پنجاه نفر از امانی قلعه زخمی کردند و بقتل گشته شدند محمد پاشا حاکم قلعه کجی

رومنه از ترغیب بقلعه داری بمنو و قتی خردار شد که قریباً شبیه قلعه اترش کرده اند و این وقت تا سفت تلفه سودی نداشت پاشا و ابالی
 قلعه چارپرون آمد و اظهار انفعال کردند چون سابقاً از شاه بدیشان پیام و نامه رفته بود و آنچه صلاح حال آنها بود اظهار فرموده و اثری نداشت
 کسی را مجال تلفه و توسط انظار بنده بعد از فتح قلعه کجاست و در باره اترش و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 روانه فرمود که در ریشه سید مازندران قصاص نمایند و شعرا را پنج فتح کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 صادر شد و چون مردم قریب از فشار و بنجاریستان قاجار کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 داد و دی بجانب تفرس نهاد و در ذکر تسخیر قلعه کوری و تومانیس و تفرس و درفش شاه عباس تماشای شهر تفرس محسند
 پاشای قزاق و حاکم شهر کوری که از او لشکر و امانان رومی بود و چون از حرکت اردوی پادشاهی اطلاع یافت عریضه فرستاده و روانه
 خدمت اعلی کرده اظهار ارادت نمود و خود نیز شرفیاب حضور و الا شد و بمراحم خاص احتصاص گزید و مقابل قلعه کوری را بملازمان شاهی
 سپرد و تصرف قریباً شبیه در آمد شاه قلعه تومانیس غم کرد آن نیز تصرف در آمده رومی بعضی مطیع و برخی مرفض شده و بر شمشیر چون
 رودخانه الکیت کرجستان محل نزول شاه کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 شاه و بدینجا رفته تفرس انصراف نموده و پاشا را بدینجا رفته و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 آن قلعه پسند سراسر و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 کرجستان است و قلعه تفرس در و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 آن شهر جاریست که از جانب غربی آمده بجانب مشرقی جاری میشود و آن رود خوشکوار روان در جوار شیروان بآب و در اسفل قصاص
 بجزیر میرزا اباجو اتلی تفرس که میرسد پیچیده شده چنانکه کوهی از شمال آید و بجنوب رود و در همان حوالی قلعه از جانب جنوب گردیده و
 بطرف مشرق افتد و در حرم شهر و قلعه که آب که از است زمین سنگ بستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده و تخته ملی در
 کمال استحکام و در آنجا ترتیب یافته که بولایات کرجستان از تغلبیدن آن تخته پل عبور کنند و رودخانه بان عظمت که از آنجا مرده و اترش کجاست
 در زیر آن تخته پل میگذرد و بلده تفرس در جانب غربی آن تخته پل افتاده و چشمهای بسیار و عیون شمار از آنکوه جریان مییابد که ششمانه شیار
 چشمه آن آب گرم است و در زمان هر یک از سلاطین بصرای و مسلمان بر فراز هر یک از آن چشمهای آب گرم کسب نمایی رفیع ساخته
 و حمام مردم آن دیار بدان که با آنجا انحصار در درون قلعه است و پیشتر در بیرون و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 علو بوده و سلاطین از سلاطین آن دست نداده زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند و سرافراز کشیده است و در کوهی آن رودخانه که میگذرد
 بدینجهت مکانی که لشکر تواند آمد و از آنجا صورت وقوع و امکان ندارد و در آنجا خیال کرجستان و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 در آن میرزد و چنانکه ذکر شد از میان شهر تفرس که از کناره آن عبور کرده داخل رود و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 مازندران و حاجی ترخان که نامش بجزیر است میرزد و شهابش خاک شیروان و جنوبش زمین مغنا است مع القه میکنه آن شهر اغلب
 نصاری و کرجی و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 سیمونخان والی کار تیل در گذشت و لوازم صاب فرزند او را که جوانی چارده ساله بود بخدمت شاه آوردند و او را بجای پدر خان و او
 کرجستان کردند و بهمه عاطف و ایمان و میرزا زادهای کرجستان از جانب شاه عباس خلعت و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 تغلب بجزیر سلطان شمس الدین ملو محضه و کشت و شاه مراجهت موده میخیزد و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 و روز بکوه کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 فارسین برادر خاص امیر تفرس قلعه بیرون شدند و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست و اترش کجاست
 از ساحل کوه کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 اجمال آن تفصیل اینکه از جاری حرم شاه طهاسب کلچر نام بر بستاری که در بعد از حلت شاه و از وی خویش سیمونخان والی کرجستان
 بمنیزست چون سیمون ابرشته بروم رفت در سیمون کلچر را که زنی عاقل بود و نزد سیمونخان فرستاد و کلچر که در کوه رودخانه و اترش کجاست

سلطان محمد خان خواندگار را می داشت درین ایام که محاربه ایرانی و رومی واقع شد و بهر میت پنهان اعلی در افش بعضی مفاسد دیگر دولت روم روی در که درین وقت منازعه با دولت ایران مصلحت حال خواندگار نبود و وطنار مصالحه در ازان جانب دلیل بر تنگ و تنگ دولت شیرمند لهند با اشاره درویش پاشا وزیر اعظم والده سلطان مرسله بعه شاه عباس نداشت و کلمه از جانب سمیع خان آن نوشته و سایر مرسله را بر داشت با ایران آورد و چاوشی رومی نیز با وی آمده بود و عیضه سمیع خان که با اشاره صدر اعظم درویش پاشا نوشته بود شاه بخوانده جوابی صریح داده مضمون آنکه بهمان مصالحه که فیما بین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب بوده برقرار باشد مع اقصه امیر کوه خان قاجار که تباخت بلاد رومیه رفته بود تا عاود بخواند و آن تاخت مراجعت کرد و از امرای کبریا المصفا ت عبد الله پیکر محمودی حاکم خوشاب زینل خان حاکم قراحصار مصطفی پیکر حاکم ماکو و زینل حاکم چورسن همه بخدمت شاه آمده و فرستادگان پاشایان و میرسخنان توابع روم بیا علی حاکم آنحضرت پاشا اشاره زمانه شرفیاب شدند و بجهت میر شرف خان و ذکر پاشا خلعت القضا شد و شاه بار و دوا آمده بعیش قشکار و تفرج برداشت و در ذکر آمدن شاه عباس بار و دوا و تبریز آمد و با قصه و نشین آباد و جانب شمالی رود ارس رود منیه کوه قباغان واقع بوده و بخوبی آب و هوا و فو چشمهای خوشکار معروف خوش چند بار قبل عام رفته اند و طایفه نصیری از دودمان استاد البشیر خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره العیز که در آنجا مینرستند صدقات خورده اند و حاکم پیکر عتقاد و دودله وزیر شاه عباس از آن ولایت بوده که قریب بیست سال با استقلال وزارت ایران نمود و چون شاه بار و دوا رسید روزی چند کما شکان اعماد دله بخدمت که بهت بشده و بعیش و عشرت گذشت و امرای قریبایشان تعمیر بیرون فرغت یافتند با بخت جمعی حضور پادشاهی شتافتند و بعد از روزی چند از راه دولی که راهبیت محمودی برضایق جمال شون پادشاهی بتدریج رفته و جلگای جولدور برکشاط مجتمع شدند و پس از ده روز شاه عباس از بهار شاه پاشای تعلیم بیرون روان شد و اسطی می تمام درامولان ساحات داده با ساق یورش شروان فرمود و محمد پیکر و ملو با ستمالت انهار وانه شد عظمای رومیه و شمس الدین پاشا که صهلر ارشخ زادگان شروان بود بخیله مهلت خواستند که مدتی از غنما به با ایشان رسیده باشد پادشاه بمضمون ارباب الدوله لعمون منظور از آنرا استه بغرم شروان حرکت فرمود و در نیم رمضان در کنار آب که نزول نموده چون شیر و اینان جبر جواد آبریده بودند و در اتخالی گذارد یکدیگر بنود شاه غروق را درینوی کرد گذارشته کوچ داده بقراسونزل کیندند از آن غنایمال بیده شامی متوجه گردیدند و باز ماندگان غروق و بنه مشقت بسیار از آب گذار کردند و دوی کیون پوی در حوالی قلعه شام حیمه سر برده برپای نمودند و بواسطه قلت عیلتی لاداب بیشتر تور و اجمال و خیول مالی رد و پراقت و ماریع کنار آب که مرخص شد و قریب دوسه ماه چهره خورشید در قشای سحاب غشیه بود و از کثرت باران در چنار ارد و غنم یاران مستعد بود مع پادشاه بسیار در حصار و اسباب محاصره و کارزار اشتغال میفرمود و در ذکر محاصره قلعه شامی دارالملک شیر وانات و یورش بردن امرای قریبایشان بر تخیل آن قلعه در انشوران و دقیقه بابت تور مباد که شامی که دارالملک شیر وانات فیما بین دره و قلعه و کوی که بر جانب شمال است محل سر او عمارات حکام و سلاطین فدوی لاحترام آن ولایت بوده و ارض آسمان بالهنس باراضی ارتفاع کلی دارد و در میان هر یک خانه را قلعه ترتیب داده و هر دورا یکدیگر متصل کرده و در قلعه طرف شمالی که محلی مرتفع است بروج عمارت ساس کرد و درون ماس از سنگ و آهک ساخته اند که از غایت ارتفاع با قله ایوان کیون بربری کند و از بحال استحکام و شیب کلک میسین جمیع بضرر بجای شدید در آن رخنه نهند و از طرف شمالی و برابر این بروج عالی نزدیک بردن سپه محاصره قریب بحال امتناع دارد و کونین شهر از اینه نویثروان و از قلیه خیمه بوده و ملوک آن چنانکه سبق گریا فنت سلسله خود را بنویثروان و آن سوار میکنند علی ای حال شاه عباس نظر تعمق و تدقیق القلعه را ملاحظه کرده جانب شمالی بجنباب سد ویر دغان و جانب غرب با سد قلعه فوجی باشی قاجار سپه ده شد و سید اطراف یکدیگر و القهارخان و لشکر آذربایجان محول گردید و بعد از ایشان سپه کجلی خان حاکم ایران نجیب علیقلیخان اشک قاسمی و دیگر امرای قسنت یافت و کجف و لقب مشغول شدند و از غایت سختی زمین شکست میشد و حاکم از دوی نقاب و شاه ایالت شیر و از نصیری میرا لامرانی ذوالقهارخان قراقله فرموده و با بهتمام در تخیل شامی تا کیدت فرمود

جلد ششم

ذکر فتح شهر شام و امنیه

الصفحة

غلام خاصه با جمعی از تفکیک یاران عراقی و خراسانی و جغتایی و باقی نام و بجای آن حصار شد بعضی از امثال شاه نظر یک جغتایی و شامی
 بیات و لغت سلطان تیر صوفی تنبیر یارین قلعه و تقویت و سبی خان و دغستانی فرستادند و قلعها و حصارها را بر برج و باره مارین قلعه
 رسانیدند و کار بر محصورین حصار شک شد از استیمان درآمدند حسینی را با سدهای و محصور پادشاه نصرت پشگاه رسانیدند
 و کم کم گردید و چون بعض شاه رسید که وقتی کاروانی بشیروان میرفته شب بر پشت دروازه رسیدند و دروازه بسته بود بانه
 که از گردیدند قنبر یک سله را با شاهی اسماعران و سوار پشته و مهندسان اقلیدس اندیشه مامور شدند که از میان آب بر جها ساخته و سله
 پرداخته بدیوار بست سابق اتصال و بند و از آن برج تا دامن البرز که که منتهای آن سده سید است تجدید عمارت برج و باره نمایند که را
 معبر سد و باشد و حسب لام و شاهی و کمال نصب باط ساخته شد و معلوم شد که قبل از اسلام در اینجا آن برج و سد بوده و تصاریف
 زبان از لطافت آب خراب گردیده یا سلاطین لیثوکت بجهت گذشتن از اینجا آن برج و سد را خراب کرده و از بلوی در بند بانه ده گذ
 که محتاج بیابان ابواب نباشد جغتایی یک خان پادشاه دشت قتیاق در عهد ملک شرف چوپانی کرکی کرده از آن راه بر لمر یا بجای
 آمد و امیر صاحبقران تیمور که در آن بن سنگام غرمت دشت قتیاق از ایران و مجادله با قنبر خان ازین راه عبور کرد و گویند که سد کنند
 همین است و با جوج و با جوج منولیه و تاتاریه مذکوره اند که انوشیروان عادل بن سدرنا حوالی کرکان و دشت ترکمان کشید و هنوز بعضی
 آثار آن در دیوارها ظاهر است العلم عند الله لا علم لنا الا ما سمعنا و ذکر بعضی واقعات ایام محاصره شماخی که در سال کیمزار
 شانزده اتفاق افتاد و در تحویل حمل و نوروز سال هزار و شانزده شاه عباس صفوی بمحاصره اشغال داشت و چون هالی شام
 آواره و دروغ در افکنده بودند که لشکر تاتاریه بمعاونت تاتاریه آمد و درینوقت فرستاده غازیکرای خان تا آواره طهارا رادت و متنا
 کردند و کور نمودن کمران سیر و در قله مجوس و دم بالغات سلطان خمره میرزا برادر شاه عباس از آمدن و ابدان ترک مصداقت و مخالفت
 و دومان نخواهیم کرد و هالی قلعه ازین خبر از تاتاریه نوسید شدند و حسینی خان قاجار برادر امیر کون خان نیز از کج توپهای بزرگ
 بشماخی رسانید و کتوب در سید الله ویردی خان و دیگر برادر سپه قنبر خان و حاکم تبریز که با سپاه تریزی و آذربایجانی تازه آمده بود
 بردند و بعد از انقضای سردی زمستان از هر جانب وارد دی شاهی از دحام تمام بود و دیگر از غراز کرچه و همچنین از غسان و شاق
 و چوکسین بکاری و ما زندان در دروازه دحامی چند حصه بود و در روز عید اضحی ابوانی از چوب و تخته که برای اسلام ساخته بودند قبل از
 آمدن شاه خراب شده جمعی صدر خورند و بعضی از حاضران بدوند و چون یالتیروان بامیر کون خان قاجار مغضوب شده بود و دی در
 سنجوان و البقی ببادی آن بلاد مجزوبه و زراعت و فلاحت اشغال داشت و غالباً بتاخت و نماز الهای ارزنده الروم اظهار استیلا
 و استهلال نموده و چون حکام قارص و خمس قلعه سیادی قدرت مخالفت و منازعت نداشتند قلعه معاذ برد از توابع چور سعد تصرف
 او درآمد و چند بار با هالی رومی که در قارص ساخلو بودند بجایه کرده مطهر شد و با مصطفی پیک لوند پیک محمودی مصاف داده و برود
 مقهور ابوان کرک بخشند و قلعه ماکو و بایزید تصرف فرمایند و بعد ازین فتوحات عظیمه قلعه قارص را تصرف نمود و قارص ولایتی
 از ارمنیه صغری ما بین ایروان و ارزن الروم که اکنون بارض و م شهرت کرده و ارمنیه صغری جزو حدود ایران است و قارص
 فیما بین دو سرحد یعنی روم و ایران واقع شده بود و مابه النزاع دولتین بود و در مصالح اول ایران بود و رومیه بخلاف معاهده آبادان
 کردند و تصرف نمودند و بعد از سی سال درین ایام اظهار شاهسونی کرده از اضطراب ایران آمدند و قلعه قارص تصرف امیر کون خان
 قاجار درآمد و یراق قلعه از توپ سایر لوازیم سراسر بایروان نقل شد و خبر خدمات و فتوحات امیر کون خان در طایفه قلعه شماخی
 شاه عباس رسید و امیر کون خان قاجار در آن سرحدات کمال حشمت و اقتدار حاصل کرد و درین ایام که گذشته که خبر فوت تنجی
 حاکم ماوراءالنهر رسید امیر زادگان ترکستان که چند سال در پناه شاه بودند بتقویت شاه و حکام خراسان روانه غرستان شدند
 و بقدره هزار کس بر سر جهاکلی خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا اجتماع کردند و چون ولیم خان برادر کوچک باقی خان بر سر
 سلطنت ماوراءالنهر متکی بود و وقتی که جهاکلی خان بمحاصره بلخ اشغال داشت پست هزار کس بر سر جهاکلی فرستاده بعد از
 محاربه جهاکلی خان را ظفر بود و دلی در مقابل لب چون یار محمد میرزا مقتول گردید و جهاکلی خان نهر میت یافت و غرستان باز

و بهر خان سپاهی تهاخت تاج خراسان فرستاد و بطرف مرو حاق باو غیس آمده متفرق شدند و حکام و امرای خراسان مطلع گردیدند
 و بهر جانبی با سواران و زبک جنگ کرده جمیع اشته و برخی را اسیر نموده روانه حضور شاه عباس کردند و پیش قلعه شمشاخ بکام
 پادشاهی سپاست رسیدند و بایعرت رومی و سایر قلعه گمان شدند و ذکر تخیر قلعه شمشاخ و بازگشت شاه به تبریز و مشهد
 و اصفهان و وقف کردن اموال خویش علی الاجمال چون اسباب قلعه گیری از هر جهت آماده شد امر او بر سر گذشت
 و توپهای بزرگ که از ایران آورده بود و سی من بزرگ سنگ می انداخت بر برج و باره و فو بشد و کار بر قلعه گمان شک
 کردند و در دست چشم شمس صفر از سپه فرجایی یک چند تن بر برج بر شده و از جانب سپه ذوالقهار خان قرمانلو نیز می رسیدند
 پنجاه نفر از رخنهای دیوار شکسته داخل قلعه شدند از اطراف کرنا و احاطه یکدیگر را خبر کردند بهیات مجموعی دلاوران دلی و بهادران
 قلعه که بر برج و باره چون برق تهاختند و خود را بشهر شمشاخ در انداختند و رومیه قدرت دفاع و مترع انداخته بجانهای رعا می
 گریخته و راندند و فرصتی و قلیل مدتی سه هزار کس از غنایه و شیر و اینه عرضت بشهر شدند با شایان رومیه از شهر قلعه بالاجمع گردیده و کار
 خود فرمودند از قار و روره نقطه اندازی کاری برینا مدتی که خن و خاری عبور سیل را مانع شوند از دیوار و احاطه پادشاهی نزد اند و در قار
 فرستاده الحاج و نامه کرد و طهار طاعت نمود و احمد پادشاه و شمس الدین پادشاه و برادر و برادر کوچک حرم حضور شاه آمدند و در شهر
 قهر پادشاه و هر جنگ و تر جوشند و ملول قلعه گمان مضمون آنکه زندان کونید مال موذی نصیب غازی بغاریان قلعه گمان اشغال با
 و از پای شیر و ان بسیاری محمول شدند و حکومت آنو لایات بذوالقهار خان قرمانلو فو قیض یافت و قریب سی و نوبت کس از
 و مرد و طفل که خواهر زاده و داماد و برادر زاده ذوالقهار خان و در کیش همه اکشت و این امر شیع در نظر شاه پس نشست و قیام
 و از ذوالقهار خان بچند و وجب تقضای زمان کمون خاطر پادشاه و شاه بعد از اطمینان امور الضعیفات ظفر و منقذ و برادر السلطنة
 تبریز آمد و سپاه نصرت همراه که چند سال در رکاب بودند با و طمان حضرت فرمود و بنا بر عقیده صافی و اراده کافی قصد زیارت
 روضه قبر که مشهد مقدس رضوی علی بن موسی الرضا کرد و بشیر لطیف زیارت و نیات و ظهور عذات پرداخت و امرای خراسان
 بحضور آمده با شائق چنان اشراق احضار یافته عرض شدند و شاه و رضوان حفظ الله باصفهان مراجعت فرمود و بعد از پیرش بخپاله
 و استر دلا و امور و چندین عیش و راحت آسوده خاطر شد و حاتم یک ارد و بادی اعتماد دلد و نیز ولایت خود رجوع نمود و شاه
 عباس درین سال کل ملاک خاصه خود از رساتین و خانات و قیصریه و چهار بازار و حمامات حتی خواستیم صلای مبارکه را بکسار و
 تقسیم قوم و بر چهارده معصوم وقف نمود و قنار و خط جناب شیخ المشایخ عالم عامل استخ شیخ بهاء الدین محمد الحامی قدس سره
 نگاشته شد و پادشاهان کرمانی نژاد از ایزد خود قبولیت این موقوفات معین نمود و چهارده مهر باسم چهارده معصوم نقش و
 میرزا رضی صدر سپرده شد که به نیابت متولی کل یعنی شاه جدا گانه جدا گانه معاملات آنها بر داند و در وقت کلام الله و ظروف ضعیفی تقوی
 و جلای هر نفی و ظروف زرین و سیم و مرصع فیسیل جنول و برمه بغال و اجمال و موشی و غنایم و دو باب و لغام سر سره و ضمن موقوفات
 مذکور متضمن بود و اغلب باستانه تبرکه به بدیه نقل نمودند و از الهیة تدل علی مقدار مهربی و اشفاق متاع و ارتفاع ضعیای همه
 سال بلکه به روز به بار ب استحقاق از سادات و علما و فضلا و فقر و طلبه علوم وصول می یافت و شادمانی جمیل و اجر جزیل عینک نامی
 دینی و مشوبات اخروی این عمل بر باطن پادشاهی می یافت که اقال میرالمؤمنین علی بن ابیطالب خیر الممالا افتخ فی سبیل الله
 نظم نیاید کس اند جهان گویند مگر آنکه زو نام نیکنامند عز و انکه مانده پس از دی بجای پل و مسجد و خان و مهمانسرای و گرفتند
 آثار خیر نشانند نشاند پس از مرگش کمر خواند در میان بعضی از و قالیع و سواران و روم و آمدن دوازده هزار جلای
 بر صدر ایران بخت مشکدری شاه عباس در سال که از و شازده که شاه عباس در چمن قیصر انک فریدن سیلاق داشت
 معلوم شد که مصطفی پادشاه ولد او ان احمد پادشاه که اسیر سپاه قزلباش شده و در مراجعت بغداد وفات کرد و برادر خود محمد پادشاه
 والی بغداد غلبه کرد و او را بکشت و خود باستقلال حاکم بغداد شد و پادشاه عباس از طهارت میکرو و ناگاه از دولت خواند که
 محمود پادشاه ولد خال غلی بایالت بغداد نامور گردید و با مصطفی پادشاه مصطفی پادشاه و بعد از محمود پادشاه و برادر

در این سال که شاه عباس در تبریز بود و در این سال که شاه عباس در تبریز بود و در این سال که شاه عباس در تبریز بود

مقرر شد مصطفی از بغداد برآمده بگذشت و در دیار روم از نوجوانان طهور و خراج گردید و بنا بر عیسان و طغیان نهادند تخت مروی
 فرومایه که او را قزاق از انجی می نامیدند در حدود آماسیه و بوقات تبریز و سری برآورده جمعی هرزه گردان بر کرد و اجتماع خود را جلای
 کردند بعد از آن حسن پیک نام برادرش بعرضه آمد و بصلابت و محاببت معروف گردیده و شجاعت و سخاوت موصوف گشت لغیر
 قوا فخل که در محافل شریف و بخت مشهور ملکت آید حکام و پادشاهان از پیر و در قلاع خیزند و اضطراب او مداراة و مواساة گیرند و
 اناطولی حکمران جرجان یافت و سپاهش بده هزار رسید چند بار پادشاهان با او محاربه کردند و منتهی شدند و کار او بداعیه سلطنت رسید
 و باذن پادشاه و الاجاه روم حکومت روم ایلی که سرحد فنک است با سپرده شد و در ایام غزای با فنک گشتی و وفات یافت
 بعد از او جان فولاد نامی و جلب رئیس جلایان گردیده و قزاقش نامی در ارض روم این داعیه بمرسانیده و قوامی ین یافت و لی باغ
 قوی حاصل کرده بود و در وقتی که چال غلی با ذابجان آمده شکسته مراجعت کرد در حدود دیار کرمان گشت پس او خود را جان فولاد
 کرده و بطریق جلایان یاغی شده حلب اقرن نموده و محمد پاشای مشهور قلندر غلی که از ملازمان سلطان روم بود و حکومت محض داشت
 نیز بچند جلایان شد و بار سارافه قتل و غارت کرد از سرحد حمیه بر آستان ارض روم و مقامه اناطولی آتش فتنه برافروخت و از جانب
 سلطان روم مراد پاشای وزیر عظمی با ایلی فنک مصالحه کرده باستصال جلایان که گریهت بست و بدفع مشنه فولاد غلی رفته
 بعد از محاربه فولاد و منتهی بکلب که بخت بدست آمده مقتول شد و بعد از او محمد پاشای قلندر و غلی رئیس جلایان شده استقلال تمام
 یافت و دست هزار کس جلایان مطیع او شدند و او با مراد پاشا جنگ کرده انزمام یافت و با دوازده هزار کس بجانب ارض روم آمد
 و از آنجا نیز جنگ کنان خود را بر سرحد ولایت قرلباش رسانید و و میره مراجعت نمود و قلندر غلی کسی نیز او میره کونه خان قاجار حاکم
 قزاق فرستاده اظهار عقیدت و دوستی کرده و همین پیک از نوات از جانب محمد پاشای قلندر غلی عرضید بشاه عباس سر آورد و
 اظهار شایستگی کرد و شاه درباره او قلندر غلی رفت و رحمت و استمالت مرغی داشته جلایان را بایران طلبیده اعتماد الدوله حاکم پیک
 وزیر مغیر نیز آوردن آن گروه مشنه نگینا مورش و دوازده هزار تومان نقد و دوازده هزار کس بفرستاد و دست هزار خوار غله بفرستاد
 خرج آنجا عت انعام رفت و فرامین و مناشیر و طومر باض اعتماد الدوله سپرده شد که بروی مصالح ملکی نوشته شود و مختار باشد
 و حکام بلاد ترکیم جلایان احکام صادر شد در ذکر وصول جلایان بایران و مما ندراری اعتماد الدوله انظار بقدر
 و بعضی از سوانح اتفاقیه حضرت اعتماد الدوله اصف صفات حکم شاه سلیمانجه به تبریز رفته تهنه میزبانی این گروه خود پسند
 حکما بوقه سرانجام داد و جمیع با استقبال آنها فرستاده جلایان چون بجای ایروان رسیدند امیر کونه خان قاجار حاکم ایروان
 و قزاق باغ اکابر و اعظم آن بلاد بابرخی ریش سفیدان قاجاریه با استقبال آنها روانه نموده و بعد از ورود و راجع بکلیه سیاست فرسنگی شهر
 آنها را منزل و منزل و ساوری داده و در خارج شهر مهمانی و ضیافت خواسته بجلایان علی برارسته فروش زمین در خیام کوناگون
 بکسره و با اعظم ایشان اظهار موافقت و مصداقت کرده قریب سه هزار کس از مرد و سر و داران و بلوک پادشاه از انجی خوش طبع
 دلکش بشیره و اطعمه های شایسته و رفتار و کفاریا بته میزبانی نموده و بسیار نیز نزل و مواد کوناگون ارسال و انعام فرموده و بصد
 از اکابر جلایان را باستحکام ترغیب کرد و پس از خروج از تمام هر یک لباس و خور و پوشانید و چون بایطایفه در شیره که بصلاف
 خود پسندی و داعیه شجاعت و مناعت علوی تمام داشتند همه در مجلس امیر کونا در میان پادشاه و قزاق سعید که شکولی افتاد
 که قزاق سعید بطریق ادب و تمکین پادشاه پاسخ داده بعد از رفتن بمنزل خود با یکدیگر مبارزه بها جسته و پادشاه قزاق سعید را بر خنجر مجروح
 صدر و آغا جدن پری باصالح ذات البس در میان افتاده مانع جنگ و برخاستن شدند و بعد از آن در میان روی داده جلایان
 سه جوق کردند و نزل و خروج جدا گانه از بس شدی اما در تبریز همه بختل بافتند و پیر اوق خان حاکم تبریز و خواجده محمد رضا وزیر ملک
 طبقات شش جلایان را استقبال نمود و هر یک در محلی مناسب فرود آوردند و امر و حکام جوق بوقه میره میداد و آنها را کرم و تحری
 میکردند و اعتماد الدوله مقرر کرد که در روز دهم و در تبریز اسامی جنود جلایان را در قسطنطنیه در آورده اند و هزار و گشتی بخت شد
 که لشکر تنکی ایشان ده هزار مرد می بودند و مماندا یکجته بر فوجی تعین یافت و اعتماد الدوله با ایشان از جانب شاه التماس نمود و بخت

جلد

وَالْحَافِظُ وَالْمُعَافَاةُ وَالْمُرَافِقُ وَالْمُرَافِقَةُ

الصفحة

سودمند پسند گفت و در باغ چمن نشانی سرسرا بزیافت عام خواند و یکمعه پهنایی آن طوی و میهمانی میبایست شغال رفت و تیر
 یکسده آن و از زمین اسلخ و مفروش کرد و خیمه و ساپان و شامیانہ برای نمودند و بعد از انجام ده هزار کس را دعوت فرمود مجلس
 بزرگ جنبافت عالم اتفاقاً یافت و سولی مرا و پاشایان و بزرگان این طایفه از هم یکصد نفر بیست نفر اخلاعت دادند چنانکه از ده هزار
 و دویست کس فخلع شدند و خلعت محمدی شاقبای زر بخت طلا باف و بالا پوشش فخلع زر بخت و مندرلقا من زر و شال چهار زرعی طلا باف
 و چقه مرصع و سب علی وزین و یراقی کبسی توان تمام شده بود و داد و خلعت دیگر از از سران سه جوقه قریب بیست نفر بقیل معین القیاس
 و سایر جماعه را علی اختلافات مرتبم قبایلی زر بخت و فخلع و دارائی و منادر علی الوان دادند مع الفقه درین وقت از سلطانین زیاد
 کرجی عطا یک خان ولد منوچهر خان والی دمشق با صد نفر از قیدمان و دانشمند شوق شرفیابی آستان پادشاهی وارودند بنامی آنها
 نیز خلعتی داده شد و بزیافت دعوت یافتند اقامت یکمقات و مغیرات و قهوجات و تنقلات مجلس عالی در آوردند سیصد خوان
 منقل و هزار ظرف از صوای چند و غریزه و میهن دانه و انگور و سایر میوه و مرکبات خرم خرم و در عین مجالس خیمه بود و یکم از قیاس
 از طعام الوان و لوازم مجلس حاضر کردند و هزار دیگر بخارج مجلس رسانیدند احوال با صد نفر از اعیان و امرای ایشان را خود کسب کرد
 و سایر اربابان را و منازل داده و بقیل شاقات فرستاده که در بهار شرفیاب خدمت شاه شوند و بیست و دو کوچ با صفهان آمدند و بقیل
 در عرض راه کمر بستگی نموده با یکدیگر عهدی کردند و در خیمه از دند و خوردند اعتماد و دله آنها را آرام داده تا وارد شدند و در درگاه دولته عمارت
 نقش جهان باصفهان شرف حضور یافتند و در زمستان در آن شمع میامند و شاه با هم یکم از شایستهها فرمود و یکمقات نمود و درین سال
 فوت غازیکرای خان تاتار رسید امرای تاتاریه قیاس کرای میر و اربابشای برداشته و لی از جانب بیسلطان روم سلامت کرای خان
 برادر و پادشاهی تاتاریه مقرر شد و برادر زاده خود را بکشت و بدت ملک غازیکرای بیست و پنج سال بود و او شایر عالم عاقل محاسب
 غازی عادل بود و در اشعار ترکی و فارسی غزلی مخلص میسر کرد و معطوفی پادشاه کرم سابق بغداد که بکجا راضی شد توقف خود را در آنجا
 بالمال عملی اندسته نسبت با یکدیگر و مکرر اظهار آورده با یکدیگر از شریک بان دولت رومیه متوجه باوس شده روی بخدمت شاه عباس
 آورده در صفهان سعادت حضور پادشاهی دریافت با عطا خی خلع کرمایه از تبسیل کرخج و شمشیر مرصع و چقه مرصع و سیورغال
 سوار قلمرو علی یکم بهار لوی ترکمان تسلطه شد و شاه جلایان را چنان صلحت داشت که مامور بخدمتی کند و بلا احتیاج
 به خدمات آذربایجان و کوشمال کرد و آنجا دود و سامان دلی داشت لهذا جمعی از امرای قزلباش را مقرر فرمود که با محمد پاشا
 بموافقت و مرافقت در اطاق مأمور الصفحات است تمام و ریزند و حکام بلاد هر یک قنونی برداشته بتدریج روانه پنجره سعد شدند و چون
 فیما بین سلسله علییه صفویه و پادشاهان کورکانیه بایره که سلاطین میهن وستان بودند همیشه مراد دلی بود و چنانکه سبق ذکر یافت جلال کد
 محمد اکبر شاه رحلت یافته بود و فرزندش سلطان سلیم پادشاه بجای او بر سرند سلطنت مملکت وسیع الفضای بند وستان جلوس
 داشت چنانکه رسم و قانونت جناب یادگار علی سلطان را با ایشان که از امیر زادگان قزلباش و پند و خلیفه خلفا حاکم سابقه دار اسلام
 بغداد بود بتفریق و تنبیت پادشاه رفته و شاه آده قدیم و جدید امور فرمود و سفید کور که بفرست و یکم است و بنالت و جلالت
 موصوف با پنجاه نفر از بندگان محکم با حقیمای قزلباشی مرصع و فخلع از راه قدما روانه شدند و منوقات و هدایای منته
 که از جل بپناه راس سب تازی و کرجی و سیانی و علمای زر بخت و فخلع و یراق لایقه و چند بطایه پوسین روسی و رازموی سیاه
 رنگ که در عرف محاورات این زمان قراضه کویند و بر بطایه را مقویین بهشت تاد توان قیمت کرده بودند و زیاده از پادشاه قزلباش
 فرنگی و خطائی و یزدی و صعبانی و وزری و طبا بانهی کاشانی و علی بن القیاس نهاد و ارسال رفت و درین اوقات محمد پاشا و لذرا
 پاشای رومی حاکم از پیش و عا و دیار یکدیگر خود را از امثال کیوه فراموش و کابی بجد و دیار قزلباشیه غارت می افکند و بغیر
 پیر بدست سلیمان سلطان دخیلی حاکم جوهرس گرفتار شد و او را بخدمت شاه عباس آوردند و از آنجا که حمت داشت آن پادشاه
 دانش آگاه بود و او را مورد الطاف خاص فرمود و شرف مجالست و مباشرت امتصاص یافت و بعضی نوشته جات از او صادر شد
 که بایه ملاکت و کردید و نایک خان کرجی ولد منوچهر خان دانا و سمیون خان والی کرجستان از صدقات و لطامات جنود و میهنه زور

جلد

تکمال طبرستان و افغانها

الصفیاء روضة

جلالتش طوفانی شده آخر الامردستاری باو شرطه را در ساجات رسید و بحضور شاه عباس که متمند از ملاذ و مناص بود سعادت ثریا یافت و او جوانی بود شانزده ساله با موی چون سبزل و روی چون لاله میت شکفته لاله رخساره نقاب لاجبراره بر آغاج و دل از خار تن از شیر و لب از شکر با صدف کوبه خویش یعنی مادر محبت کیشش بخدمت شاه عباس آمد و دلهای مسلمانان را غارت کرد و نیزه جنگ و رخاش سران رومیه و کرچه عاظم طایفه عثمانی مقهور شدند و بسیاری گرفتار آمدند و حکام شاه عباس سیاست و یا سارند و در ذکر مال حال طایفه طبرستان با ذوالفقار خان و بعضی واقعات متفرقه این بنال درین اوقات که ولایت شیراز بتصرف دلیز ایران و آمد طبرستان که ناحیه ایست از توابع شایران پای رجاده متابعیت نمیکهاند و سخت سری می نمودند لهذا از جانب پادشاه ایران شاه عباس و ذوالفقار خان ترانامه امر شده که در حدود طبرستان حصار می ساخته شود و بانواع استیلا از ساخلو و آذوقه ملوک و دوست نظام و مردم و خستمان زو مان تصرف تذخل آن نواحی کو ماه آید چون ذوالفقار خان بقایای پرداخت معصوم خان و الی طبرستان یعنی بسکن آن ابد جامعی از طوایف خود که مدیه هزار نفر می رسیدند بمناقصت برخاسته بودند مدافعت و منازعت برارست و ذوالفقار خان چند آنکه خواست بجز و بران بر او ثابت کند که بنیاد آن حصار را به مضرت و خسارت بلاد او نکرد و معصوم خان نیز در وقت تا کار بران قاطع یعنی تیغ آمد که کشید تنهارا خنبد و جوف کیکه را خنبد بر خم تیغ و طبرستان از طبرستان فرو بخت و مسلک جمعیت از طایفه سخت از یکدیگر بخت و چنانکه باست و شایست کار ساخته و حصار بر داخته شد و از واقعات دیگر آنکه چون از جانب کارکنان ازان دولت عثمانیه خیل با شاد و طایفه تاتاریه با شطام کر بستان و آخه آمده بود امیر کوه خان قاجار حاکم و امیر الامرای ایروان و قراباغ قضیه بر شاه عرضه کرد و از شاه جمعی سپاه بمعانت وی مامور شدند که از آنجا و در نیز کس از جلایان بودند و مقرر شد که پروداق خان از تیز و محمّد خان زیاد غلی قاجار از قراباغ و مراغه بایروان اجتماع نمایند و با امیر کوه خان بمقابل آن سپاه پروراند و چنین کردند چو شورش و میره در قلاع خریدند و قریب ششیه بولایت کرخه و در آمد شرار خا و اسار و روان بلاد و حصار و زدن و زدن و مسایا اساری و مسایای بسیار بدیده و برایشه برار کردند و ولایت آن ملک و از آن بحد و موشش با درفته تاخت و تار بسیار و آن نواحی کردند و خمس از بدستاری علی خان جوانشیه پشاکه پادشاه جوان بخت افاقا نمودند و هم درین سال خیریت منوال خیر الدین چاووش با محمد بیگ که حقیقتی خلفای رولوک بر دم رفته بود برسم رسالت و سفارت آمد که در باب مصالح و منازعه شفا با قهر شاه عباس بران شده و بر دم بر کرده آنچه مصلحت دانند افاقا نمایند و چون سلطانیته نوشجات مراد پاشای وزیر اعظم را داده و ابواب شاکستی و سخن پروری کشاده پاسخ این یافت که چون خواند کار برار کار خادهم حق الشریعین و مجاهد غازیست در میان مسلمین مقادیر غزاکه مایه ماطله و ماطله از مصالحه است بروجه مقرر اجداد اتحاد و ضایقی بخوابد رفت والا فلا و موبک فیروزی کوکب از سلطانیته بار و پل و زیارت با اجداد و جلیل غیل نهضت سرمود و از آنجا زیارت جناب عالی ربانی شیخ ناج الدین ابرهیم زاید کیلانی رفته و از راه قزل اغاج بار و باد و علی دره و قراباغ حرکت نمود و کرد و حیدر جلای که تیز و وزیر یک که هزار مرد ازان کرده الا با بی بود و هیچ شرب شراب بخوانی و به حکام استماع مزامیر و خوانی چنانکه رسم معبدان است با محمد پاشای جلای عربه کرده بکشت رفت و اموال و در جالی بی پاشا پوسه شد و کمر بخدمت وی بس شد و امیر خان کرد و در آمد که بدست و از باز و در جری بضره منقطع شده بود و شاه عباس از زباب دستی مرصع بجهت وی تعبد فرموده بود و از جانب شاه حکومت ارومی داشت از جنابش ذاتیه و شرارت صفاتیته سرعصیان و خذلان بر آورد و در بکنامی که لشکر پادشاهی بعزم عبور ازان نواحی بار و می رسیدند و نیزه بواقعت آنها مامور بود و از خدمت و موافقت با نمود و در قلعه دم دم که در زمان فرصت حمله بود متحصن شدند و برای قریبایش در امر و متر و شده شرح حال معروض پادشاه بهمان داشتند و اعتماد الدوله حاکم مکتب زیرش نامو بجهت و نظام امولان بلا شده و رفت و بعد از ملاقات و مقالات و نصیحت و وعظ و وعده و وعید و هم و مید و عده موافقت داده و بخصار رفته و بسپارد مخالفت نموده اعتماد الدوله نیزه و محاصره قلعه حکامیه مشهور بددم که بر فراز کوهی شلیخ و بر شو ابق قلل ساخته بود پرداخت و در ذکر قلاع پنجگانه ددم و شیرخان و قتل امیر خان کرد و در دوست و وفات اعتماد الدوله وزیرش

جلد دوم

ذکر فلاح امیر خاگردی باریک

الصفحة
روضة

برای پنهان کردن کثرت و قلعہ دم بر فراز کوهی بلند که یک رسته سنگ طولانی کم عرض است ساخته شده که سطح آن با صطلاح کا و نبال
بوده است و طرفین شمالی و جنوبی آن کوه دره بغایت عمیق که از غایت ارتفاع و علویات و کوه و دریا همراه آن بر بختی و چون محتاج
بحصار نبوده حصار نگذاشته اند و لی طرف دیگر که عرض قلعہ است شرق آن در بلندیت که بحال اتصال دارد حصاری مرتفع با برج و نما
متنوع ساخته اند که یک روزه و در طرف غرب آن که برین اقرب است و حصار ترتیب داده در بی برجانب جنوبی حصار و دیم ساخته اند و در آن
دروازه ناری زمین برای است شک و در میان سنگ عمو یکسواران متعین و سپه شتر بر دوز و طرفین شرق و غربی صورت
امکان ندارد و در جانب شرقی برای حصاری یک تیر تیرا یک سنگ سخت صخره یک تخت است که از لقب و حجر محصون و موصون و در آنجا
آن سنگ بر روی کنار دره برجی ساخته اند که بواسطه آن برج که فی الحقیقه آنهم قلعہ است که یک متصل قلعہ بزرگ زمین آن دره
جرو لقب و حجر محفوظ بماند و آن آن برج مذکور بدست شکر منصوره و درینا بدست سبای قلعہ بر دوز و نیشا اب آن قلعہ در حوضی
بزرگست که از آب باران ملو میشود و هم بر فراز کوه است و در میان دره شمالی قلعہ خیمه است که حوضی برای آن ساخته بودند و روی
آنها پوشیده و آب یکروزه قلعہ کیانز کفایت کند و در خارج نشانی و علامتی از آن ظاهر نیست که توان بدست آورد یا غراب کرد و از
سوق نام کرده و بجهت محافظه موضعی و آب بر دوز برجی در جنب دیوار ساخته زردبان باید از حوض تا بالاتر متب داده اند که روی آن
پوشیده و بر روی دیوار حصار مخفی است و آن برج فلجی است که در خارج قلعہ واقع شده و باصل قلعہ متصل گشته و در جانب جنوبی
و جنب قلعہ پنجالی ساخته اند که در رستان از برف و برف پر میکنند و حوضی در زیر آن ساخته شده که هر دو بر بوی گرم است
از آن پنجاه و بر پنجاه آب میزد و در آنجا صبح کرد و در وقت که بیانی آب جگر آید و این پنجالی نیز قلعہ که کرده بحال استحکام داده اند
و از ابونلق و قارلق نام نهاده تفنگچیان جایگاه در سر سران گذاشته و آن تیر بر روی دیوار مخفی و از نظر پنهان نگذاشته اند
مجلس ابن امیر خان نام کرد و مصلح الیدل شکل در دنی چسب حصاری که پنج قلعہ و یکمال استحکام است در آن کوه ساخته و استعد
از اگر او از ترک کرد آورده از شاه عباس صفوی مایعی و بر او طاعی شد و چندین هزار سپاهیان و مراد از زیر کوه و طرف دشت
حیران و سر سیمه گذاشت اعتماد و از نیز لایه در آنجا توقف کرده بفکر تخریب قلعہ اقدام و این عقده لایحی هیچ وجه تحمل نداشتند و عباس
بتحیر آن قلعہ سپه سراسر حکم کرد بر بوداق خان حاکم آذربایجان از تیر و حسنجان بالفنگچیان صفهانی و میر فتح سمر کرد
انهم و با قصد نفوذ تفنگچیان خاصه مازندران با اتفاق صفهانی یک یوزباشی از اردوی پادشاهی مامور شدند بجهت تفنگچیان
خراسانی و باقی جمعی امرا و حکام با سپاهی پشمار بر کرد آن حصار مجتمع شدند و بر خوردار یک سپه یوزباشان مامور بخت
و توب بزرگ و یک بالمشیده با جمله حمله ارکان دولت شاه بهرام صولت از وزیر و امیر بدست مید بر کرد آن دست مید و حصه
انواع زحمات کشیده و اقسام مرارت چشیده جمعی کثیر و جمعی غیر قتل و اسیر شدند و دست شاه عدت و سپاه کرده از آن سخت
کوه بعجز و استقامت که تفصیل آن مایه طناب طول آن و دلیل اسباب خوابد و بالاخره بتدایر بسیار بران حصاریان و آن حصا
استیلا یافتند و قبل از تخریب قلعہ دم عماد الدوله بغیاد که در کشت و محمد یک پیکر لی شالمو بوداری معین شده بعد از مدتی بتدایر
قلع چکانه متصرف در آمد و بالاخره خوانین امرا و اعظم و اکابر انطایفه سراسر بضر بشمشیر و نیزه و پاره پاره شدند و از
و دارایی اردوی بقتل خان برادر محمد یک پیکر معفوض شد و امرای فریباشیه و چمن قراچوق بارودی پادشاهی پوشند
و بهزار تومان نقد بجهت تعمیر و دم و مخارج غازیان فریباشیه رسال شد و از حدود و قریان و کاردولی سلیمان و بخت امر
قبان خان پیکر لی درآمدند و در کشتن قباد خان مکرری و طایفه او و تخریب قلعہ کا و دولی متعلق بقباد خان ضا
تاریخ عالم آرای عباسی نوشته که ایل و عیث و اگر اد مکرری در حدود و کاردولی و سلد و زومیان و دوات مقیم بودند و دولت
ایران خدمت مینمودند و زبان شاه سلطه محمد صفوی که ضعفی در آن دولت قوی حاصل شده بود و در میه پیمان و عهد مصالح و مواف
با فریباشیه را شکستند و در سرحدات بغداد و غارات دست تعدی و مای تعدی کشادند و یک تیرا لخی می شاه طلماس
کشته و چند هزار لخی فاصله که در آنجا و بود و تصرف کرده از میان بردند و بعد از مرید یک فرزندش شیخ حیدر بجای او ریاست یافته

و بعد مدت شاه عباس آمد و مرغی با سپرد شد و چنانکه بدن اشارتی رفت و پای قلعه بروان بقتل رسید و شاه ولایت و طوایف و ریه بر
 قبادخان داده است و در تربت سرمد و عم قبادخان امیرخان یک نام که در امور قبادخان اخلال نمیداد شاه در الکاهی مرموز مقام
 دوم دیگر قبادخان را که قبادخان بر زاده خود مخالفت میکرد بعد از صدمات بامیرخان برادر دست حاکم ارومی که شرح حالش مرقوم
 شد پیوسته بود و چون قبادخان از صغر سن بنیاد کبر رسید و استعداد استقلالی و خود و دید با پیوسته کان ثرلباشیه
 مخالفت پرداخت و مراغه را تسلیم تسلط ضبط کرد و پای از دایره انقیاد پیرون نهاد و چون دین یام شاه مبعوضه آمد قبادخان بکوه
 جیل آمد و شدی نمیداد و شیعیان مراغه بنابر مخالفت مذکور از او شکی شدند و در چینی که مرکب همایون بجوای کا و دودی قلعه قبادخان
 رسید قبادخان چارباغ و پنجاه سوار بدین سوار شده با دشا بهی آمده سیه شده با سه چهار کس از اقربای خود بسیر کرده آمده و در وقت نوز
 بر آوردن از پای با اشاره شاه عباس کس غلامان خرگاه و حافظان و رکاه و را بقتل آوردند و سر بران و مطلع شده دست بمنار
 بر کشادند و سر بر سر و دست و قلمبایه مقبول شدند و قلعه و تصرف درآمد و کل طوایف مکری دسته دسته و فوج فوج در دست
 سپاه شاه کشته شدند و آخر الامر بقیه انظار را بشیریک مکری سپرده مقرر شد که اگر از مطیع او باشند بقایای انظار فی محکوم او
 شدند و ایلمچی منسوبه موروثه پادشاهی دیگر باره تصرف امنای دولت درآمد و الکاهی مراغه با قاسطان میر مقدم بقویض یافت
 و با نولایت شتافت و اسکند سلطان یاب از توابع مراغه که او نیز از دود کردن استان پادشاهی شده بود از غایت بر سر
 با تیغ و کفن بخت و شاه عباس آمده مغفولت و بخشی آموده خاطر بماند و عاقبت خطا کرد و فنا شد و ایلمچی خان از یک حاکم ما و راهبر
 و ترکستان ایلمچی فرستاده اظهار مراد و مودت کرد شاه نیز بنظر انماض در قصور سابق ایام مکرر سیئه اظهار التماس فرمود
 و درین ایام لواصباخان و دلسیمو خان والی کرهستان کار تیل شرف عبته بوسی یافت و با انواع اصطناع مشمول و بیکو
 تقلید نیز مفتخر و موصول گردید و پادشاهی جلای نیز درین سال در گذشت و جلایان متفرق شده بعضی بروم فرستادند و بعضی
 و ایران بماند و خدمتی بی کردند تا انقضای پادشاهی و محرمیک در خلفای روم و از جانب شاه ایران بمرافقت چاکوش
 خیر الدین فرستاده روم بدن بلاد مامور شد و جواب نوشته سردار روم در عرض راه دیار یار بکر ببرد و رسید و چون سوار
 با سپاه و پشما بجانب سرحدات مامور شده بود محمد یک روم و بمرافقت سردار بازگشت نمود و بریدن سبک سیر و رفتار از
 طیر اقتباس کرده آمدن مرد پادشاهی سردار رومیه را بمجامع مجامع کارکنان دولت پادشاه ایران رسانیدند شاه بکثرت در
 که نامه بخارند و بنده فرستاد و باب صالحی کشانند و از قضا بمنزله آیند لهند با اجتماع عمال که نصرت را مژمنه شیر و فرمین شهر
 صد و یافت و با ساول و تواجی بجهت اخبار این جناب بهر سوی شتافت و ذکر آمدن سپاه رومیه بجانب ایران
 ایران و مامور شدن امیر کونه خان قاجار و محمد خان زیاده اعلی بجانب دیار بکر و محاربه امیر کونه خان
 با سپاه رومیه بامرامی عظام عالمقدامیه کونه خان و محمد خان زیاده اعلی که حاکم خجور سعد و قریباغ و از سلسله قاجاریه
 بودند احکام قضایا نظام صادر شد که با الا اتفاق با طوایف قاجاریه و سایر اجناد از اترک و اگر داده روزه راه ایر و از انچنان
 کتبند که برک کاهی جز در کامیشان افلاک و دانه جز در سبیل به بنظر سپاه رومیه دیناید امیر کونه خان قاجار که در دیرلی تا
 اسفند یار بود و در فرمان شاهی فی الشطر معاون و سپاهی غم کار بزم کرده با یکدیگر سوار جراحون برق فروخته و شمشیر
 بوضع و افروختن دیار و دیار بکر را مغیرا کرد و چون بجوای ارض روم رسید رومیه خبر یافتند حسن پادشاه حاکم آن دیار غما
 پادشاه و ترکیه پلزد و جمعی امرای جنگی دلیر یارده هزار سوار روانه کارزار نمود و همزمان محمد خان زیاده اعلی با سپاه قریباغ بامیر کونه خان
 الحاق نیافتد بود و سواران فضا همی آمد امیر کونه خان از کثرت غیرت و ناموس غلظت و تقوی و در مقابله و جنگ المایه عارفانک
 دانسته و شطرا نیندکان را حسیاج شمره مژمنه با مثال تمیقال بود و پست کر شیر شود و وجه پدا چنهفت با شیر شمشیر
 باید گفت با یکدیگر سواران شیرانه دلیرانه بمقابله عمال که رومیه درآمد و مصاف رزم برادر است پادشاهان از ان شوکت بدست شد
 امیرورین پادشاه است که چون سواران رومیه مستعد کارزار شدند آخر الامر حسن پادشاه قویلی ثبات افشرد و عثمان پادشاه

و ترکیه پسر سبقت گرفته پیش آمدن ازین سوی نیز سواران مقدنه که چرخان بودند قریب برو می کشید و بمقدات جنگ آهنگ گردیدند
 بایسپاهار و میانه هجوم آوردند و بر چرخان قریب با شیه غلبه کردند امیر کونه خان قاجار بولیران تو نیلو چون شیران خنثناک که بر کل کون
 نازند بر صفی که ترکیه سواران بودند حمله نمود و بطبع سنا مخای خطی جوشنهای داودی و رویه را چون نسج عناکب بردیدند و بصیرت مصال
 مصری مغفرا می ضیقگی گردانست از اما حلقوم بریدند ازین ترکنازی ترک تازی حیران شدند و ترکیه پسر که شجاع و دلاوران خیر
 بود تاب ثبات نیارده بایسپاهان متحر و متحاشی و متفرق و متلاشی شدند و امیر کونه خان بصفت عثمان پاشا رسیده و عثمان پاشا
 باینکشد و حمله برد و شی چند از مردان مرد و گردان عرصه نبرد ازین زمین در افکند عثمان پاشا چنان سر سیمه شد که پای از زمین
 و عثمان از رکیب نداشت از معرکه مصاف وی بتافت و بجانب قلعه شتافت محمدرضا خان یار داغلی قاجار و لشکر قرا باغ نیز در
 رسیدند و یکبار بر برین یکبار بتاختند و بسواران از اقسایل و اسیر ساختند تا پامی حصار از ریشه از روم سواران رومیه را غارت
 کردند و غارت و غنیمت از آن غنیمان بسیار آوردند تا سه روز در اینجا توقف نموده چون از جانب حصاریان و فزریان مبادرت
 بمبارت نشد قریب با شیه مطرف و منصور مراجعت نمودند و امیر کونه خان ازین نسج شایان پشته از پشته بلند نام و مسلم خاص و عام
 و از محمدرضا خان و دیر رسیدن وی کلک کرد و او غدر آورد که پشت پشتروان بسپاه دنبال قوی داشتن اولی دانستم علی ای حال شاه
 عباس امیر کونه خانرا شمول غنایات پشتروان فرمود و لقب سار و اصلانی شهنشاه فرمود و ذکر کشمار مصالحه و رفتن خبر ازین
 چا و ویش رومی با سلا مبول آمدن مراد پاشا می سردار بآذربایجان و اجتماع سپاه قریب با شیه و تیریز
 امامراد پاشا وزیر اعظم سلطان احمد خان بن سلطان محمد خان خواندگار روم چون مامور بفرایان و قراصلح و جنگ بود
 از حدود ارض روم مکتوب شاه عباس گناشته خواش فرمود که از جانب شاه بخواندگار در اطهار مصالحه و مواجده سبقت و تقدیمی
 رود شاه عباس سنول و در مبول داشت و یکشماره عنبر اشب که در وزن یک هزار و هشتصد مثقال بود و در کران نادره کاربند
 در ظرف مشک از هفت من زراعت بفقون غریبه و قانون عجبیه تقصیه کرده بودند و پادشاه و الاجاه محمد سلیم پاشا بن محمد الکریم پادشاه
 هدیه فرستاده بودند و در خراین ملوک کمتر اتفاق افتاده نمونه اخلاق محمود شاه و الاجاه بوده بحضرت خواندگار ارسال داشت و با
 چاوش خیرالدین رسول بروم بفرستاد مع بذاسر و ازیرک سار حکمت و زینحیت شعرا مراد پاشا وزیر اعظم خواندگار
 بجهت نزد اسم و رسم از حوالی قارص کوچ کرده از راه پروان غمان پیچیده بطرف چالدران درآمد چون بالکای خوی رسید بکافیک
 قلعه عبور کرده بطرف سلماس که چنانکه تیریز است و در حرکت آمد و درینا و بختن با مصدا دلالهت برمودت و صلاح میکرد ولی بدین چنانکه
 به تیریز آمدن بملینه و شرویر پیریم پادشاه عباس اندیشه نمیداشت و بسپاه و امرا که در مرند و ایروان و قرا باغ اجتماع داشتند حکم شد که
 بتجهیل بجانب تیریز روی آوردند و مبادا و ازیر حلقی اندیشیده باشند و سخن مصالحه بر زبان راند و رای منازعه و خیال مخفی دارد و پیر بود
 و جمعی جوانان شیردل را به تیریز و محاربت استخوان و در وانه فرمود و محفظ قلعه و عمارت شنب غازیان را که فرمود که مبادا بدست رومی
 در افتد و شنب غازیان را از احصائی کنند و بموافقه در آیند و شاه خود در کنار رود آبی نزل بجایال فرستاد و در این کار تردد بود و دیگر بار
 مراد پاشا وزیر اعظم نامه بشاه نگاشته حاصل آنکه قریب جوار بجهت قرار و مدار مصالحه است نه برای منازعه و مخاصمه و الا شط
 مراجعت الپچی روم میریم تا خبر تانی رسد و عقد صلح محکم گردد و متوقع آنکه شاه بلیکن قریب با شیه حکمی فرماید که متعوض جنگ نکردند و طریق
 تقدم و تقصیر نمودند تا خبری دلخواه رسد و شاه پاسخ داد که قریب با شیه بی اجازه و اشاره اسلحه نبوشند بلکه آب ننوشند و جا
 اینکه مجار به در آیند و بمقتضای طلب بکوشند و علی اگر مردم شما در اطراف دست اندازی نمایند بخانه مرند که همانست کنند و مدافعت
 بمنازعت و ماده قیق غلیظ شود نگاه دارم و رسته تا نگردد و فرستاده باز گشت و سردار بخارا آب آبی نزل کرد و سپاهیان
 و امیران ایران را اطراف بصرهت ماد وحدت برق چشم ملک و دقارینک مانند ثوابت و بسیار کرد پادشاه ماه ویدار
 هجوم آوردند و دلاال اعلام نصرت مقام فدا نیان برآوردند و نظم بهم رساند که بالوای رسول جمع گشتی مجاهد و انصار بشکر
 ناکشیده با شکست سپیانی چشیده زهر فرار باره در زیر نشان چو غازی شیر نیزه در دستشان چو پچان مار همه را بار حلقه غلیظ

بجه با سیوف بندی کار چون دارد وی رومیه ذوق کبریت حمز بود و منازعه نیز صرفه نداشت و مردار عکس بهین قدر نام که
 تا و نیز مانند خال غلی منظم نگریه راضی واقع بود دیگر باره نوشته حضرت شاه عباس فرستاده اظهار قرار سرحدات نمود
 شاه فرمود سخن همانست که سرحد و سنوبر قرار مصالحه جدا مجد خاقان مغفور شاه طهاسب مقرب باشد و سردار بفکر تحصیل
 اذوقه ضروریه مراجعت سپاهیان افتاد و در میان کشته شدن جیل با شای عثمانی و باز کشتن مراد پاشا بدبار
 بکرو و فوات یافتن و مراجعت شاه عباس با صفهان و درین ایام که ای سپاهیان رومیه بطلب اذوقه با طرا
 میرفته اند و حیانا اسیر و لباسیه می گردیده اند از آنجمله جیل پاشا سرسنگ جماعتی تا که در میان جنود رومیه بود و شجاعت
 اشتها را داشته بار که بسیار برداشته با جماعتی از رومیه بمیان کوه ذخیره کثیره از اذوقه بدست آورده سپاه قزلباشه مطلع
 گشتند و درین مراجعت آن گروه مهید نقلی خان امیر آخور و جمعی از تفنگچیان بازندارانی و عراقی بدانها رسیدند پاشا از غایت
 غور و بیکجک در آمده بصرب کلکه روین تفنگها را سب و غلطید سر او را بریدند و مردمان در اسیر کردند با بار و بار که بخت
 شاه بی نظیر آوردند شاه از حرکات رومیه بر بخت و چم آن بود که دلاور از بیکجک رخصت دهد و سر او را سر اسیمه شده دیگر فتوح
 جایزه است که کوچ کرده مراجعت نمودند و شرط را جناب سر فرودم را کشیده روانه دیا بگریشتند چند آنکه مراد سپاهیان
 بدلیل بر این اصرار در رخصت کارزار نمودند شاه فرمود سخن از صلح گفته ام بیکجک یغیر و از من خاصه که ایام رمضان است
 شکر بر دوسوی مسلمان و کفر قراران رومیه رخلعت داده بدینال سردار فرستاده و در راه حنارت و زیان بسیار از ایام
 اسب و استروا و اغ و اشتر و تنگی خوراک و کرباب بهره دار و عمار رومیه لاحق گردیدند و شاه قلعه عتیق تبریز را تحریف و قلعه جدید
 بنافه برمود و بار و پل رفته و از آنجا با صفهان غنیمت نمود و در دیار بکر حکم سلطان روم بوی خود مراد پاشا رسید که مصافحه
 مقرر شود و قواعد صلح را استحکام دادند و هنوز فرستادگان پادشاهی از روم باز نگریه بود که مراد پاشا با جیل طبعی در گذشت
 و درین سال که سنه یک هزار و سیصد بود تحویل محل در محرم محرام اتفاق افتاد و شاه عباس ثواب تفریه داری و اشکباری
 بر حضرت پادشاه حسین بن علی را بر بخش نورونی جهان داده بلوازم سیاه پوشی و غم اندوزی پرداخت و مقرر فرمود که
 ترکیمات مولانا محتشم کاشی و کتیبهای تکایا و سیاهبها مرقوم دارند و بر از دیا و پندار تغزیت سطر رسول الثقلین
 اباعبدالله حسین بن مفرانید و شاعرانج و مناقب حیدر که از مراثی انتمه اطهار منظم و درویشان و ذاکران در مجالس مناسبه
 انتشار و پس از مضای رمضان و وصول بجهایش و نشاط و تفریح و شکار نقش نمود و غالب عمارات صفهان نام
 رسد شاه بجهت اخذ ثواب اخروی لباسین سجد جامع جدید فرمان داد و تا غایت آنال سنگ مرمر در حوالی صفهان دیده
 نگریه بود و در آنوقت بدست آوردند و در جدران اینه ترتیب کردند ذکر آمدن ولیمخ خان اوزبک و شاه ما و راه بهتر
 با صفهان و استقبال کردن شاه عباس اوزبک و کیفیت ورود او بشهر صفهان و نیمخ خان ابن جانی بیک
 سلطان همیشه زاده عبدالله خان اوزبک که بعد از فوت برادرش باقی خان بر سر سلطنت ما و را انهنر متکی بود و سمرقند را
 برادر زاده خود اما مقلی سلطان ولد و نیمخ خان داد و بلج و اند خود و بشرخان و مجال منظر آب آمویه یعنی چیچنر ایرادر زاده
 و مکرشند محمد خان و اکذا داشت و بهر یک تالیقی داد اما مقلی سلطان بعد از ترفیع و غرور شباب تالیق خود را بقتل آورد و با
 خود آثار خلاف ظاهر نمود و نیمخ خان قصد سمرقند کرد اما مقلی سلطان بر سید و باراد خود دزد محمد خان که در بلج بود پوست
 او نیز در مخالفت با عم خود و کیدل گردید و جماعتی بر گردان برادر با جمیع کرد و ماده خلاف را به بیخ و را آوردند تا کاسجانی رسید
 فیما بین و نیمخ خان و اما مقلی سلطان لشکر کشی وی داد و امراد خفیه با اما مقلی سلطان بودند و و نیمخ خان را بر ایشان اعتمادی نماد
 بود و جمیع اکثرت و جمعی که باقی ماندند اتفاق میورزیدند و بسکام متعادل و لشکر ششی خوگی چند فیتان لب آب میوه بیرون اند
 بار دوی و نیمخ خان افتادند و در و بهم برآمد بهماجوی بند کمان شمشیر چون کردند و نیمخ خان حرم بکار برده است باط از خراک خود
 بد آمد و با چند تن از خواص و راجع اردو و بی بود چون مرا خازن دینمه خود ندیدند کمان کشته شدن و کردند و اما مقلی خان از خبر

بار و آوردند و بجاییت بر نشاند و یحیی خان چارمه بر کرده چهار آنگه کوهال لازم دی در روی بست چند تن از خیال خود را خواست
بدادند و عیال و سرخو و ستم محمد سلطان را بر داشته بجانب خراسان آمد و روی امید بد رکاه شاه ضعیف نو ز چاره ساز کرده با نصد نفر
قریب صنفیان شد و در مقام منازل ایران اورا بخایت تعظیم و تکریم و میما نداری کرد و بتا روز و در رسید شاه علی تلخین ایک
آقاسی باشی و جمعی امرا با استقبال و فرستاده که اورا در کمال عزت و اکرام با هلیستهای شاهی در آوردند و شاه عباس
تا دولت آباد که سه فرسخ راه است با استقبال و فرشته سواره صافحه کردند و روی براه آوردند و آقا کمال دولت آبادی که از زعماد
رو ساسی زارع بود با اندازنا کسرو و خد متحاکم و دوازده دولت آباد تا میدان نقش جهان همه جا اقمشه و اخضر که پای نزار کوبند
کستاده بود و دست هزار نفر تفنگچی درین سه فرسخه در وی صف بر بسته و تمامت چهار بازار نقشه و قصر و خانها
و قهوه خانه را با تین اذین کرده بودند و دیوار از پرطاد و سون تورک کلاستان بر کلهای رخا زنگه جزئی داد از غایت
استقبالیان و تماشا نشان راه رفتن نمود تا شهید آمدند و علی تلخیان نیز بان و یحیی خان بود و غالباً شاه عباس و سون
میکرد و بدوشاوی در ورود او تاریخی گفته نظم چون ز کردشهای صرخه منتقل گشت سپرداد بخارا اشراف شاه ترکستان
و تلخیان آنکه هست زبکشش سوزا سیاب زهنون شد و دولت و از اتحاد رود رکاه شاه مالک کاب شاه عباس قدر
قدرت که هست کا بخش کامران و کامیاب این قران سعد را تاریخ جوی کشتم از اندیشه قدسی خلیاب کرد و روشن
شمع مجلس و گفت ماه شد همان بزم آفتاب و بخوابش و یحیی خان جمع میجا و نرئی مامور شدند و در کمال عزت روانه
مقصود شد و از مشهد مقدس و فرشته از آنجا نقلی چار و فرشته و مفتوح کرد چند کس از تفنگچیان ایرانی در آنجا کاذب شسته روانه
بخارا کردند اما مقلی خان که بعیش مطرب روز و شب همیکذا رانید آواز مرا جعت و یحیی خان و موافقت با فر لبا شیه شنیده
از بخارا رفتی که بخت خان مذکور بدار السلطنه خود در آمده استقبال یافت و با هفده هزار کس بر برقرشی رفت و اما مقلی خان پرو
شد و تفصیلی که درین محل ضرورتی چندان نذر او امرا با او کید و غدر کردند و در محاربه اما مقلی خان بلاک شده اما مقلی خان برینند
حکمران ما و از انهر ششست ملی هر کسی بخور و نوبت است و چون مردا پا شد از گذشت و ضحج پاشا بر داری مقرر گشت و
فرستاده از روم باز نیامد و یکبار با صرافه و چ پاشا عالیجناب قاضی خان صدر حسینی و چند تن از علما با بعضی دیار و نه سلا
شد و از جانب شاه عباس نامه مودت شماسر سلطان روم بردند و شاه بهما ز نذران بهشت نشان غنیمت نمود و در شرح
شکار شاه عباس بجای نذران و بنا کردن شهر خراج آباد و دران بلاد و رفتن زیارت مشهد مقدس و حضور
و ذکر بعضی اینیه آن روضه مطهره چون شاه عباس اسیر و شکار باغ و بهار و عیش و نشاط طبعی بود راغب و مجمع همه
مطلوبایت وی ما ز نذران بود و وقتی که بجانب استرا باد و حوالی دریای انیسکون و خزر رسید محلی مرتفع و سبز و خرم دید و پستند
و بهمان نام طمان بود و شاه استخار ابعمارات و آبشار و سایر اینیه نراست آنرا رهمو فرمود و خراج آباد نام کرد و در وسط آن بقعه
نهری چون روان روان ساخت و همی ساله و عمارات آن بهر فرد و قصر فات شایمانه نمود تا شهری شد پندیده و از بلند کرد
تا ساری که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرمود بسک و کوچ بر آوردند که کل لای دیعجو و مور و زحمت ندهد و جمیع ارکان
دولت منازل خوب و عمارات مرغوب بجهت خود ساختند و در زیر و آبادان شد و از همه گونه مردم در آنجا سکونت کردند و آب
تجینه رود که از میان آن شهر میگذشت ملی عالی بر آن بستند و بکناد را غلب ز نذران از بار فروشن و مل و ساری عمارات
و بسایین بنشین طرح انداخت و اندک زمانی بساخت و چون شارع ما ز نذران از غایت باران غالباً کل و لای و محسن فرد
رفتن چارپای است بعده میرزا اتقی وزیر ما ز نذران فرمود که ز نال شاه اجرت بعمل بد و خرج کند و از ابتدای حدود و سواد کوه
پلهای عالی بر رودهای بزرگ بسته و قنات راه را بسک و کوچ و آبک و آجر خیابان پهن ساختند و در شان و دوسویر انداختند
معبری در کمال وسعت با تمام رسید و لفظ کا خیرا رنج این کار خیر شد و بهمانا آتزمان با ملی ما ز نذران که بعراق نیامده بودند
ابدا شتر رانیده و منی شناختند و در آتزمان راه چنان شد که شتران بقطر همیشه شدند و در چهار دیکر سال شاه بهمال از نازندرا

جلد ششم از کتب شاهان فیلسوفان

الصفی

بکیان فرمود تماشای آبیازی یام خسته مترقه که در حلال متداول است و در میان مالی عجم روز آب پاشان کونند توجه فرمود و از آنجا
 بغروب رفت و مردم فروین از سوسلوک سلطان خان ولد شاه علی میرزا همیشه زاده شاه مغفور شکایتی را نزد شاه اورا میخواستند
 و مصدوره مغرول و مخدول کرد و دو سال و در قید سلاسل و اغلال بنیریت و از عدل شاه دعای رعایا بجهر و ماه پست که گفته اند
 ملت عدل کن زانکه در ولایت دل در غمبری زند عادل و از آنجا بغیر و زکوه آمد و بعزم زیارت حضرت سلطان الاولیسا
 علی ابن موسی الزینا علیه التحیه و الشان قصد طوس کرد و بتوسیع صحن مبارک پرداخت آن رض مقتدر از خنبان و نهر روان
 شهر و عمارات مرقد مطهره چنان که مست معماری رای زرین و سرکاری دل سعادت گزین خود با تمام رسانید و زیارت مزار
 قبر که خواجہ بزرگوار خواجہ ربیع السجده که از زاده ثمانیه اقران و یس قزنی و ارادت کیشان حضرت میر المومنین حیدر گراغیر فر
 بوده و در جنگ سفین خدمت نموده و در کفر شکمی شهر سنا با دشمن مقدس فون بوده اند عمارات نیکو بر سر قبر او بنا کرد و عمارت
 مشهور بقده کاه پیشا بوزیرا بنید است که آب از بلندی کوه میریزد و از فوارا بار آمده در کمال صفاء طراوت جاریست و قیام مخیر
 که شایع عام است چنانکه آب را شسته اند که آب از دوسوی آن جاری و در شان در طرف و مغرور کس که در بعد از فراغ از کار با
 آن صفحت از دست بگریان صید فلکان با ستر بار درفته و از ستر بار بفرج آبا و منبر بود بین تفاوت راه از کجا است تا کجا
 چون در آنکه دو صحر او دریا و جنگستان و در غایت صفای نظر جلوه دارد شاه عباس شهمی بساخت مجلای آنکه در حوالی ستر بار
 از ملک زندان محلی بود که آنرا ولایت پنجهزار می نامیدند عمارات عالی و چو نوات و تالار و کمرها بسیار بنا فرمود و باغی چون
 بهشت بساخت از علویست میبل که در طبقه طبقه مشرف آبر از فراز کوه بلند داخل باغ کرده و در میان روجو بار و جویست
 متعدد و نرنگ و کوچک و در آورده تا داخل تالار و از آنجا بوضعه بزرگ تالار و درای پروان رفته در چشای سرو و نارنج و دیگر مرکبات
 در آن غرس کرد و آن نیز بتدریج شهری شد و آنرا شرف البلا نام فرمود و دریای مازندران و کشتیهای دریا در آن عمار
 و باغ پدیدار است و از جمله سواخ این سال گشته شدن علیخان یکجای انیر است و میرزا حسین برادر او مخفی نماد که آنکه در تواریخ
 خاصه تاریخ عالم را نوشته اند از او عیبه و موسوم بگو انیر تر آنکه قرا باغ است و چون سی و دو قبیل اند با و تو زکی معروفند
 و علیخان و برادرش میرزا حسین با عیبه بزرگ امیران ایل بوده اند و در زمان غلبه رومیان میان دینا بیا پیوسته و درین سال علیخان
 قصد شتر برادرش میرزا حسین یک کرده و چون و مراودتی با محمد خان قاجار پیدا و غلی حاکم گنجه داشت خود را بمنزل او انداخت
 علیخان با جمیع جو انیر بر سر آورده و می بکرم سزای محمد خان که بکشته علیخان ملا حظہ تحريم نموده بدرون رفته برادر خود را بکشت
 و محمد خان در کار بود بعد از مراجعت خبر او را شد و قاجار به زیاد لوزین بچرمستی که علیخان کرده بود بر نقش علیخان را نیز بکشت شد و بعد
 شفت بشاکس از انظار اید و لیقتل او آوردند و الله قلی یک قتی رچی باشی قاجار نیز درین سال بواسطه سخت و عذو مغضوب
 منکوب و مغرول و مقتول شد و نو محمد خان و زک بن ابو محمد خان بن دین محمد خان از لوسب جو حیی بن جنگی خان که حکم شاه عباس
 در شیر نسکوت داشت باطل طبیعی در گذشت علیخان بجهت از نانی ملا عبد الله شوشتری که از تلامذه جناب محمد مغفور مولانا محمد
 اردبیلی مدرس سره بود و در صفهان حلت نمود و دو بجا رسال که نیز او پست و دو ولایت بن فخر از ملا دکیج و کران که ملک شمس
 الدین ولد ملک نیار حکومت آنجا استقلال داشت بواسطه کجخلی خان حاکم کران معشوق و ضمیمه ممالک محروسه شاه عباس
 و اکنون بین اعیان میفرستند است بیان آمدن الیمیان و پادریان فرنگ بخدمت شاه عباس ماضی صحر
 و سیاست رسیدن بکتر یک یوز باشی روملو سفیر شاه بعد از مراجعت فرنگ بدر کاه شاه عباس
 که یک یوز باشی را بشارت فرنگستان فرستاده بود و او با بعضی فرستادگان و سفیران آن بلاد باز گشت و چند
 تن از علما و اجبار و قتیان و ریبانان که پادری نامند از جانب پادشاه اسپانیول که اعظم سلاطین فرنگ بود بخدمت شاه
 آمدند و در عمارت نقش جهان مستعد گشتند و در فیما فی حضور اعلی شدند و محقق و دیبا کی که داشتند با همای خود بکذا نیت
 و اطلاع بحیث وادی رسالت نمودند شاه و شمس چاه و خورپایه و مایه هر یک ایشان اگر اکرام و اعزاز و پرورش و شرف و شرف نمود

دوستانه شاه بعد از رو به غضب و بخون خوش محضوب شد چنانکه یو باشی مذکور خوست و ضمن فرصتی معذرت گوید و بفرجام برآید
 و متی جوید شخته پادشاه عادل کابل را بجای حکم سیاست که روح قابلیت یاست پراخت و بوزباشی را در حضور مثل
 کردند و شتر از چشم پادشاهی بدیدند نیز فرخنده مقرر فرمود که لورای بخواری تمام از خند و پروان برزد و در میدان عام از دای
 نکو سازد و از یزد و بزم میلهامی آهنگین و ناکوهای دشمن خوش بریزد سفر او را و امر امتی و متفکر بماند که این یوزباشی
 شالو مکرو را در بهار تکیه خانات جبارت کرده که این ملاکت و خنارت حاصل آورده شاه بجهت تشبیه و تعلیم و مکران و
 ارشاد و اتقا حاضران فرمود که سفر که بیلا و سلاطین برود تخت باید نیک بدو نفع و ضرر خود از میان بردارند و کفش
 و کردار همه آن کنند که شوکت و وصولت آن پادشاه فرستاده در آن ظاهر شود که دیده پندکان ملک پیکانه از او همه نیک
 پند و بد و عیب کند و پادشاه او را بکشد و دو دو حفظ اسرار و پیام و نامه و کلام دو طرفین باشد و بجهت منفعت و صرفه خود حکم خدا
 و نامه و نصیحت خود را بخوار بیاورد و سبک نماید و از اعمال قبیح یوزباشی یکایک شمرن گرفت و فرمود از جمله کنایان و یکی این است
 که او در حال کوه بکلیف بوزره حاکم آنجا که امیر بحر بنا در فکست مهر و بند از سر نامه پادشاه سپاسیار داشته کتابت را سر کشاد
 و او را از مضمون مکتوب آگاه گردانید و این بی دیاشی در خدمت سلاطین خطائی است بزرگ دیگر آنکه فرستاده هر مللی باید لباس
 مخصوص بلد خود باشد تا همه را به پند و بداند که کمیت و از کدام ملک آمده است هم او در کل مواد مانند بلد خود دولت و دولت
 خود رفتار کند و از کس نمیدیشد و هیچ چنان نذر و شتر سدا و لالت بر شات و مصلابت ملت و دولت کند و این پیغمبر در الملک
 اسپانیاء در تغییر داری زوجه شاه که برده بود لباس خاص فریباشی را تغییر کرده سیاه پوشید که پس از چند روز بوی خلقی منبذ
 و از سیاهی برآید و حال آنکه اگر امانی نوالایت بوی تکلیف کردندی بنایستی قبول کنند بلکه پاسخ گوید که اکمده شاه ما زنده است
 چرا سیاه پوشیم و دیگر آنکه مکتوبی بدو سپردیم که بریم با خلیفه بزرگ ملت سیحیه و بدو او آن مکتوب را بتاجری داده و از او مبلغی گرفته و آن
 تاجر خود را بکتر یک فرستاده نامان بخاده مکتوب را بدو اختلاف فرستاد و ملک اب برده این نیز چنانی است عظیم بایستی اگر
 شواند بدان شهر رفت نامه را باز کرد و از حقیقت عرض داد و بی حقیقت و نامه را بتاجر فروخته است و منفعتی ندوخته است و این قضیه را
 سهل شمرده و عظیم جرم بجای آنکه چند کس را بدین اسلام شده قصد کدایران داشتند وی چندان بسو خلق و و خاست سلوک با
 ایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عود کرده و دیان بلد بماند و عظیم کنایان و این است
 که در خدی و نیم عمر حصیان کرده و الا آنچه با من نموده بود ما به قتل وی نمیکردید اگر چه مرا بطهارت بود و او را بدیختست قابل وستم
 ولی ز باطن او و اخلاق و سیمه شش جز بداشتم که جنب نفس نکرد و بسا لها معلوم حافظان از استماع فرایشات شاه در غر غمگانه
 در صدف خاطر خود ذخیره کردند و فرستادهای روم و دین سیال حجت نمودند و توضیح پاشا و کیل مصالحتی شد شاه نیز مکره فغان
 قاجار را و کیل فرموده که یکدیگر را ملاقات سرحد و غور را تعیین و تخصیص کنند هم درین سال سلاطین و کنایه محمد قلی قطبشاه و او
 کلکند و ملک عبیر سپه دار سلسله نظام شاهیه که از تعیبات سلطان سلیم شاه باری ستوده آمده بودند نامها و سفیرا و بدیها بحضور
 شاه فلکی و دستاده اظهار ارادت و خلوص کیجستی و خیرخواهی کرده ضمنا توقع نمودند که چون پادشاه دیجا هندوستان سلیم شاه را
 باشهر باران اظهار سعادت و مودت پادشاه ایران و زرد و اشغاعتی و سپارشی از سلاطین قطبشاهیه و نظامشاهیه فرمایند
 و چون ایشان شیعیه بودند شاه قبول فرموده چند سفیر صافی ضمیر معین بدانسانان مامور فرمود و کز غرض شاه عباس غلامی و سفر
 کز خستمان و فراتر طهمورث خان و لوار صواب و الی کز خستمان چون را طوار طهمورث خان پیره الکسندر خان
 کرجی و الی ولایت کاخ و لوار صواب پیره میوه خان کرجی و الی کایتل که از پیر و دکان دولت شاه ایران بودند و در قریه
 داخل انیظرف محبوب میشدند اما خلاف بظهور رسید شاه عباس قصد قریباغ و کز خستمان فرمود و سپاه و قریباغ را از طرف کمر
 کرده و در منازل و بلاد بارودی پادشاهی میوشد و حقیقت مقصود را شاه ضصوص پاشا اعلام فرمود که حمل بر خلاف عاده و مصالحه
 بکند و شاه و قریباغ بشکار پرداخت و امرای کز خستمان پای در و من و قار کشیده در خدمت قدیمی نمودند امرای پادشاهی را ط

جلد ششم کتابخانه آغا خانیه کتب خطی الصفیاء

بکر جتبان مامور شد و طهمورث مضطرب گشته با جمعی سپاهی بکلبها رفته چون فرستاده شاه بدو رسید و آمدن برکاب عزادار و ده و چون سپاه باو قیام شد بیا باصفند فرزند کریمه بولایت کار تیل کریمت و بالوار صاب عمود اتفاق و عقود اتفاق محکم ترک و دید و بایکدیگر میساشی آخو رفته بکر کین خان حاکم آنجا که از تبعه دولت روینیه بود ملتی شدند و دوی پادشاهی در بهار یکبار و مست و سه از آنست و قاتق که ثالث همچون و سچولست بجانب الکای قشق که در دست شمر فرزان کرجی بود گذشت و در آن ارضی بهشت سرشت نزول فرموده و ایالت کرجستان را بعینی خان میرزا ولد کریم میرزا بن الکندر عزاده طهمورث که در خدمت اعلی اسلام یافته بود عتبات فرمود و بر سر متداول کرجستان بروی شارب را گرد و در کار خود مستقل شد و شاه در انضباط امر کرجستان چنان اهتمام کرد که چند تن از سپاهیان اسلام دست اندازی بشیر انجانه نصاری گرفتند شکمهای آنها را دریده و بر دهمار و بکر داند و شاه بهماشای کلیکیا قصبه کیرم که از معابد قدیمه و کنایس عظیمه آن خطه است توجه فرموده و چون بصیت اسلام و نام خدای و رسول ابد و را بجا استماع و مذکور نشده بود شاه مقرر فرمود که مؤلفان خوش آواز در آن کلیسیا اذان کفشد و از آنجا کوچ داده کلیسیای الاور و رفته از آنجا بقلعه طراغ قریب شده معروض شد که گروهی در آنجا نشسته اند که طاعت حاکم جدید نموده و بطاعت اعلی قدیم کمر بست و جمعی متبیر آنجا مامور شدند و تصرف و آمد و از غنائم و خزان آنجا تاجی بود و مرصع که شیخ و مقتدای نصاری که بر تله الاور داشتی و بر سنگام عبادت و میثاقی بر سر گذاشتی و حکم شاه آن کلیسا را قلعه ساختند و دویست نفر تفنگچی از باجانی در آن گذاشته و از آنجا غریمت کار تیل فرموده از کوهی سر شیب پر و دره و خشک که راسی سخت بود بدست سه روز عبور کردند چهارم روز چون خمر خیمه چهارم شاه و خیمه کاه کبوان طاهر نزول کرد و ولایت کاخ امر بغارت و تاخت شدند چندین هزار کس اسیر کردند و میرزا عتبات و وزیر از باجیان نیز در کین خان اطلب لوار صاب طهمورث مامور شدند و بعد للسیا و الاتی لوار صاب طراغ نام و سبیل به حضور شهر آمد و معفو شد و شاه و از آن ولایات قلاع بنا فرمود و بعد از نظام امور آن بلاد و تقسیم حکام و ارمصار بقرباباغ رجعت فرمود و در آنجا لشکر هر که پرداخت و از آنجا از راه کیلان بهما زدن بهشت بنیان غریمت نمود و سپاه فوج فوج رجعت گرفته بکان خود فرستاد و شاه با خواص بهما زدن آمد و زمستان در فرج آباد بعیش و فرج گذشت و جمعی از شیر و افغان و از باجیان که بکر جتستان رفته بودند بکر شاه بهما زدن آورده در فرج آباد و شرف البلاء با سیر کرچه سکنی دادند و ایشان با نژاده نیز خانوار بودند که از شیر و افغان و قرا باغ کوچانیده بهما زدن آورده و بسیاری از ایلات قرا غلور ابد را بجز و فارسن برده ساکن کردند و محمد باقر میرزا فرزند شاه متهم شده مقتول گردید و غسل و بار و پهل بر دند و سال دیگر شاه باصفهان رفت و خبر قتل ضعیف پادشاه و تعطیل ارمصار لاجه خواند کار روم رسید و محمد باشای وزیر اعظم جدید و دولت روم به حدیث ایران مامور گردید و طهمورث کرجی بر روم رفته ملتی شدند و شنه انگیزی کرد و باز بجانب کرجستان آمد و شاه امر را به حدیث قرا باغ و کرجستان و حفظ آن لشور و سامان مامور فرمود و در میان آمدن طهمورث خان کرجی بر سر محمد خان قاجار و شکست قرا باشای کشته شدن محمد خان سردار طهمورث خان کرجی جمعیتی از کرجستان فراهم کرده بجای محمد خان زیاد اعلی قاجار که با نژاده هزار کس در قلعه بود داده و بچند در رسیده بجای پر داخت محمد خان زیاد اعلی مضطرب سوار شده مقدّم به پیش خان زیاد قرا باشیه گردید و امرای دیگر اجتماع کرده میمنه و میسره پارس شدند و هنوز بقایای لشکر در او بودند و بجهت سواری و آمدن بمنوّه طهمورث خان فرصتی نداده بکبار باهم سپاه کرچه بر محمد خان حمله آورد و چرخیمان تاب ثبات نیامده و متفرق گشتند محمد خان زیاد اعلی قاجار که حاکم قرا باغ و سرداران سپاه بود با جمعی بد رحه شهادت رسید که چنان بر قرا باشای چرو بر رزم بود گردیده بصورت اجتماعی خود را بر قول سپاه زندگان نیز متلاشی شدند و چریک از باجانی بی استعمال آلات حرب روی بفرار کردند و نظایفه شامله که با علی قلچان بودند از بهر میت از باجیانیه بهر میت فرستادند و بجانب تفلین افغان سپاه به سردار متفرق و گرفتار آمدند و جمعی بقتل رسیدند اموال غازیان به تصرف کرجیان درآمد و طهمورث منصور و مغرور روی بشهر خود آورداری نپست همه ساله لولونیا بچنگ بدیایکی در بود که نهنگ چنین است کار سراسر میسپنج کتی صحبت از کوی در در بچ چون چنین

جلد ششم ذکر قتل عاقل که حجتا بمکه علی صوفی الصفی

هشت که بخوبی فحرت ثمر بود و فرج آباد و نازان کوشش از شاه صاحبان کردید بخانی بس تنگ دل و پرموده آمد ولی در آشکارا به وقار
کوه خارا می نگرید و در امن شتاب کشیده و مثال عطف آئین بدجوبی علی تسلیمان و بقیه امر صا در شد که مرد از خون کلک و زشت
مشت خاصه که غازیان و در غزو و جهاد با کفره بد بخا و پای بسکک شدند و از زمره سعد شوند رجای و اثنی است که در این
عید سیام هم مصام شتام از قربان یام بهیخته کرد و خونهای کافران ریخته چون فرمان قضا بفرمان بلا حظ امرای مغلوب در
قدری دل خوش کرد و با الضرو و مصارت نمود و شاه درین ماه سی هزار تومان زمال دیوان تجوید رعایا بمنزل و تهنیه
جهاد کفار بدینا مشغول گردید و با حضار سیاه ممالک محروسه حکم صدور یافت و ندای جاهد و فانی سپیل الله بکوششین کنای
ایران رسید و آغاز سال گنبد از پست و پنج که قوی از سلطنت آن شاه فی قرن گذشته بود در ساعتی سعد منیت مینا و از قصبه
فرج رای فرج آباد چون سیل جاری بجانب ساری و چون رود آمل بعرضه اعلی در آمد و از لب دیا که با سیاهی دیا کرد و از تجمیع
بجز غرور و تکلیف لجه اخضره سپار گشت لفظ زاب دیا هر دم بکوشش شاه رسید که شهباز دیا تو می و من فرغ بجیش را تو بخوابم شد
از بخوابم مثل مبال با تو نیام زد از بخوابم بر گردن مکی را و مای و صدفست بگرد تو ممتا بان و تهره از هر مع القصه شاه فرید
جابه بگرد می خوشید و بفره همیشه بهیخت تا حد و کعبه علی قلینان و امر بپذیره را یا شمشج آیات آمدند و زیارت وجود مسعود
مستفیض شدند بر بوداق خان پرنک قاجار دلفهای او به تیریز معاودت کردند و از اطراف و الکاف بلاد و امصا ایران میر
و دلیران با کتیبها و جیستها فرج و فرج و قشون قشون و دسته و دسته چون نهار و شطوط محیط معسک نصرت اثر جمعی پیوستند نظم
بهیخت لشکر گردا کرده چو دیا بجوشید با مودن و کوه چنان تیره شد روی کتبی ز کرد تو کشتی که خوشید شد لا جورد سپر
در سپر تافته دشت و راغ در خیدن تینا چون چرخ پا و شاه حکمت آگاه پس از عرض جو دنا معد و دیا شمشج تفسیر راند و بکرت
میرزا بن داود بن اوار صاب که مسلمان شده بود و شتاب خواند و او را بلقب خان نامور و یالت کر حستان مشحون کرد و کار تیل بود و
و بدای جانب فرستاد و طمبوشت که ماده آن فساد امورث و بجز و در میه ستیله بود با معی و دی از کر چنان سرخود گرفته بجانب
باش اچوق فرزند و شهر یار و شمشج فرزند و کاه که کردا کردا جیستان نایبستان کر حستان از احاطه نمایند و دست
بجو نیزی و شکار افکنی کر از ان و غزالان کشانید شکر و دشمن شکار البرز بزرگ و شکار را بچند گروه مقرر داشته و بر گردی را بر
روانه نموده اردوی کیوان پوی بهرام خوی نیز با غازیان جنگجوی بجانب کر حستان روی کرد و از نیمه جانب آن غالب از
در میان گرفتند شد بجز بلا موخ زن از کلج جانب چاوشان رعد خروشن بجا بدن فولاد پوشش و از اقتلوا لشکر کلج قیام شاه
کردن غلام رسانید بشفک دما و شمشج و سبک پرده ناموس نهب اموال و اسرینا و رجال رخصت یافتند و دما و شمشج
خروشن نامی روین از هر صف برخواست شمشیر از قربان برآمد و کجا نجا از قربان تیرا از کرشن باشد و اسبها جولان فرا کشی قضا
قیام و آخر نازان رسید از جیران خون رود و ارسد که کوه سرخاب و شط کر فشد و غرقان قتل دران رود خون حاش
سرخاب و بطه داشتند ساده دلان ساده روی از ترغیر آن بسکامه بر یا بهوی مضمون لغزین مثبت بکل حشیش در حلیه و لجه
کیشش در او کشیدی و مجاهدین غازی کیشش از حشیش شمر از مصام و زنان ماه روی و پسران مشکینه موی را چون غزالان و
تذروان بگنجد و دام در کشیدندی شکسته دلان قاجار که خون دل از قتل محمد خان سردار بود و اطفال رضیع را در مهد عدا
میدادند و از سنجان ریح در دمان شیر خواران شدی و میخا دند شمشیر می ایشان چندان برید که فرو شکست و خنجرهای آنان چند
درید که داس شد بسا نایب دستان که در دست بهرام سیران فضیحت شد و بسا پری بیک که در بسته دیوان دار المر فضاحت شد
شیران کر حستان از آتش حجام چون غلبان بوجار که کشیدند و پلکان آندیا چون کر از ان بیکلها شتافتند مشحون را من کردند
و انجام را کمن و در کرد و خود خندق ساختند و آب در انداختند و سقا قات محکم کردند و دجال منزل گزیدند و پشتران کرد
از رود غالی گذشته و زوارق را شکسته بدانوی رود فرود آید بودند شاه اردوی بزرگ را بند رخان ذوالقدر مهر داد
کلبه حسین یک یساول خانه پره سبای با سپاه اترنای آتش خوی چون باد بر لب زده و چون برق در گذشته دلیران نیز

جلد ششم

امجدیای سلطنت ایران و اکشت

الکصفای
مروضا

برو ملک کاجواری توکل حفظ باری کرده از دود و عجز و نمودند به قنات آفتوم ریشند و جمعی کشیدند بسیاری سیر کشند و زنی نمود
که سرهای قتیسلان و رخسای سیران زلف شاه نکند و یکی از یو بایشان بسقناتی قوی با همزمان ضعیف و آمده منهنم شد شاه و
سجود و نصایح برانند و بجهت عدم کیاست بسیاری رسانیدند و یکران در هر نرم طریق حرم مرعی داشتند و با عینا ط قدیم بر می شد
جماعت شیردینان که از آن سوی مامور بود و بطایفه ای که از جانب نرم می آمدند و چار خود دند و نواریه کردند و همه را سیر و تسلی نمود
و بخدمت آورد و در مدت پست روز و بشتاد و هزار نفر بقتل در آمده بودند و شمار سیر کسی نماند و صدوی هزار کشته اند و انداخته شد
القصه شاه که برستان از خاصه دلالت کاخت بکلی منسوب ویران ساخت پس از آن راه و اقوب بکارتیل و از آنجا بشکلیه و از آنجا
بکو که تکیه کرده با شفا رور و دود و در میه تراق شد و درین ایام که شاه در کرجستان بود اگر از محمد دی و اولاد غازی یک سبک سبکی از شایسته
طبلان بدست اندازی سلیمان و توابع آن خیره سری میگردید بود و ق خان پیکر یکی تیزی را که وی کبر شمال کرد و رفته ایشان نیز از
سکرم یکی وان و حدود و در یک تمدادی لوم کرده بقلعه داده اند و بجزایر آخر شکست و سپاه تیز را قتلاده و پروداق خان نیز
ششانه بقتل رسیده و طایفه تری که تارینه زیر خبر بنایت طول شدند شاه و الابه بنده و بر و فرزند جوان پروداق خان نیز
که شاه بنده نام داشت لقب خانی داد و حکایت تیز و امیر الامرای دینا چون ستم مرد و ذکر لشکر کشیدن محمد باستانی و تیز
اعظم خواندگار و روم بر سر ابروان و منکوب مراجعت کردن ابروان چون سلطان محمد خان خواندگار و روم بجهت
آمدن جلایان نیران و بعد بواسطه حکام کرجستان و لشکر ایشان در سرحدات از شاه عباس کبیر بود و چشما و ولایت و نیز
در دست امرا و وزرا داده و بر وضعی مایکی موافقت میکرد و بهما عتی مخالفت نموده چنانکه دو نفر از شاه و وزیر اعظم و کبیر امیر صاحب
بودند و بقتل انداختند و مصالحی همچنان تمام نمادند و یکبار به قانون جنگ را بآینک در آورده محمد باستانی و وزیر اعظم
رایع و خامس را بر سرداری عا که منصب از تمام ممالک و سر عثمانیه جماعتی کثیر و حیثی لیسیم را می آورد و اند دیکر که دوا و دنیا
یکای پشته سناه مخنه جویان کرد و سر حنیف را دی بهرامی و قلا و دوزی نموده با حشمتی تمام و شوکتی کامل از ارض روم ما برد
رو کرد و شاه عباس ضعیف و ضعیفی نیز امیری قزلباش را بمتابعت امیر دیر نظر امیر کوند خان قاجار پیکر یکی ابروان مامور و حفظ
قلعه کینه بود و سردار و میر با امرا و شایان و سنجی بکینان و یکچریان که زیاده از صد هزار کس بودند و در یک ماه شعبان یا
قاعه ابروان رسیدند و لحاظ نمودند و تریه یکبار حاکم آحقه که از شجاعان معروف آن سپاه بود و بیکچریان متعهد محاصره و تیر
ایروان گردید و تو بهای تنین بن عثمان مخنه کوه بشکری با طرف حصار فرو بستند و ضمه و شامیهان برای کرده نشاند و شای
و الابه سپاه قزلباشیه را کرده کرده با سرداران کرد و درون شکوه با طرف اردوی رویان مقرر فرمودند و کینا که ایشان قلعه را
مکرز و اردو میان گرفته محاصره نمائید و راه خروج و دخول بر باد صبابه دارند و ایشان از جانان سر اسیمه کشند که جمعیت
حاکم بنانند و ابواب داد و انداخته و از چهار جانب بسد و سازند و قزلباشی برک که شایین تیز و از عقاب انداز
کرجه بود و آخر بر تپه پهلای ترقی نمود با تو چیان و غلامان خاصه از طرف اردوی معلی و امام قلینان پیکر یکی فارس را
باسواران لوار و ترک فارس از طرف شرقی اردوی رویه که بعلی خان حاکم کرمان حسین خان که درین ایام در تیز بودند
بقریب جوارا مقلی خان ریشند و دلو محمد شمس الدین لوراما قشون و لشکر خود از طرف غربی رویه که جانب ارض روم است عین
فرمود که راه آمدن بسته دارد و خلف یک بموضع که نه گیر و دامن کوه که بفرسخی طرف شمالی قلعه است رفته که بر کسب از
شاهی قلعه رود را از قلعه بار و آید محافظت کرده متوجه باشد و مرکب فیروزی کوکب پادشاهی بیرون بیک ساعت در هر طرف
که مقتضی وقت باشد و جناح حرکت بود و بامری طرف مد و پیغام و تقویت و برکت میرسانند و اغواق و اردوی شاهی در
الاکس نزل داشت و اخبار هر جانب از کلیه و خبریه و دادم معروض شد و اعطای لشکر و م خاصه تکیه ای آقاسی که کمر بست
مقیه قلعه بسته و معاهدت این خدمت کرده بودند و موفور بطهور می آورد و از چند محل سیجا و مو جله پیش آورده تو بهما
کران تسنک قلعه کوب نصب نموده تو چیمان فرنگی و رومی دمی از کار فارغ بودند و از طرفی دیگر تلی خاک مشرف بر سر جبار قلعه

میان
کوه
تیز
رودینه

برزبریکدیکریکه اندک اندک قریب قلعہ می نمودند و از درون قلعہ نیز امیر کونہ خان قاجار قویلو و تابعین آن کرامی سروار و تفنگچیان عراق و مازندران با نذاحتن توپ و تفنگ اشغال می فرودند و روزی از صدقات توپ تبرج کجا و روزه اندام یافت رومیان از دحام کرده بجانب قلعہ دیدند حارسان قلعہ با نذاحتن با دلچ و تفنگ جمعی از دلیران رومیہ بدقتیر قنا ساخته چار مراحت کردند شاه عباس از راه خرم و تدرسات قوه رزم یکبار از نظر از تفنگچیان رکابی را بر رفتن قلعہ مامور کرده از طرفی که خلف پیک بود بامیر کونہ خان خبر داده و در سبک نام و از ضرب و طلیع صبح هزار نفر از روزه طرف کمنه کیرا الا شاق شنیدیک کرده دوان دوان خود را بدرون شهر افکندند قناره شادمانه از شهر بر سپهر برین رسید و رومیہ ازین وقوع عظیم افزوده خاطر شدند و زیاده در محاصره اصرار کردند و نایند ربابی روزی نیکی آقاسی و کجه پلزد در توپخانه رومیہ ایستاده و پوچیانرا تا کلمات برآ کردن توپ می نمودند و پوچیان قلعہ توپی بقورخانه و توپخانه رومیہ در افکندند کلوله توپ نیکی آقاسی خورده و ازاد در گذشتہ تر کجه پلزد رسیده و از او بچند کس و کمر باز خورده جمعی تلف شدند و از جمله سوانخ اتفاقیه یکی آن بود که رومیہ خندق شهر را بخاک انباشته غازیان قاجار چون شیران مرد خواریا بشمیرهای برهنه از دروازه بیرون ریختند و خود را بمیان متصدیان این کار افکند بعضی را زنده بست و در قلعہ باز شدند روزی که مقرر بود که رومیہ جنگ بزرگ در اندازند و توپ زمان از اطراف شورید و یورش برده قلعہ را منظر سازند شاه فرمان داد که امیر خان مستقر قلعہ داری باشد و بیرون آن نیز صرف کار از دست نداد و از اطراف او دستبر و نموده حملہ نمایند عموماً سپاهیان روم که زیاده از نجوم بودند جمله بزرگ و قلعہ نجوم آوردند امیر قاجار و قلعہ کمان اشبا را از اطراف بدو توپ تفنگ سطح فلک را تیرہ رنگ کردند چندان اشباری نمودند که نداشتی که اثر بزرگ خاک آنکس کرده و مجاذی اردو رومیہ از یکدیکر متلاشی شده یا مالک و فرخ بجهت حرق آن کرده طبقات حجم را بر فرق ایشان کونان کرده و الحال تخی قلعہ رومیہ را دست نداد و در هر یورش چندین هزار کس مقتول شدند و از خراج اردو نیز راه ایصال حدودا رسال آذوقه مسدود شد تا کار بجای رسید که وقتی چهل هزار کس و مضافاً علمای توپخانه در حرکت آمدند و اما مقلی خان کجعلی خان زنگنه و جماعتی از دلیران با مسلح مقابلہ آنها درآمدند و مقابلہ کردند و رومیان هیچ کاری از پیش نبرده مراجعت کردند و وقتی چندان شتر از ایشان بغارت برده شد که بی بار کیر ماند چون راه نجات و خلاص بر خود بسته دیدند از مصالحو دادند و مجدداً شاخه های ناموجودین بدن معدن داشتند و سخن صلح دیدما آورده با هم و اضطراب تمام از خراج ابروان کوچ داده مراجعت کردند و درین باب ذاب چهل هزار کس از رومیہ مقتول و سایر و جماعت فوت شدند و بعد از ملاقات با قاضی خان یغیاریان خبر داشتند مقصد شده که بور و اسلامبول مصالحه را تمام کند و شاه تماشای قلعہ جدید ابروان که از احداث آن بخت بود رفته امیر کونہ خان را مورد اتفاق کرده و شعری خاصه دیوی بزرگ مضامین پسند معروض داشتند از آنکه این رباعی است رباعی در عهد توکس رشتی شومی نکرفت سنگی نکرفت لیک مومی نکرفت خدام تو صد قلعہ زرومی ستند یک قلعہ زجا که تو رومی نکرفت مجدداً شاخه بدعوی و داعیه تخی ابروان بلکه تیر و دایران منصوب زارت رسیده بود چون منہزم و منکوس با اسلامبول رفت مانند وزرای سابقه بر او ایراد تقصیر خدمت و بدنامی دولت گرفتند و سلطان روم او را مغرور و خلیل با شارا و زیر اعظم خود نمود که دیگر سال و باین خدمت پردازد و خود را در حضرت سلطان محمود اقران سازد غافل که العبدی بتر و المرت بقدر وسه و اربابا بکرامت و جانی یک کرای تا مار را با عمر یک سیر سختی عشره سروان ز راه کونہ بجانب همدان فرود ربابی دشت مغلوب شده طالش با شکستہ و عمر یک سیر کردید و رومیہ و تاتاریہ مراجعت نمودند و کاری از پیش نبردند و در خلال این حال سلطان عالم دیگر ارتحال یافت و از خیال صلح و جنگ نام و تنگ فرغت یافت و مدت ملکش سیزده سال بست و سلطان مصطفی خان را بجای وی نشاندند آن نیز دومی و قوامی نکرد پس ششام سلطان عثمان ثانی عثمانی پیوستند و از خواندگان روم کردند لشکر فرستادند شاه عباس باضی بجانب کرجستان و تاخت و تاز آن سامان و بعضی سوانخ این سال و آمدن حلیل با شامسروار رومیہ به تیریز بمسابع مجامع کارگذاران دربار شاه رسید که دولتمک شیروانی و داود کرجی و طهاسب قفق بولایت کاخت آمد و بفکر تعمیر ویرانها و اجتماع پریشانهای آن ملک افتاده اند عینی خان قورچی باشی را دربار

کرده با جمعی غلامان و قوچیان بخوابی آن سامان روانه فرمود ایشان بعد از وصول بایه بقیه کرجان مقادیر کردند میرفتند تفنگ آقا سی صفیاء
و دو نفر نامی بفرستادند رسیدند و کرجان فرار کرده بدر فرستادند غازیان فرارباش ده هزار اسیر کرجی از مرد و زن حسین
و بجای که از اطراف جمع شده بودند بدست آورده و آنولایت را بجای خراب کرده مراجعت نمودند و جمع که بخون محمد خان زیاد اغلی خا
داشتند در حضور پادشاه غیرتمند بقتل آمدند و برخی بفرج آباد و اشرف مامور شدند و حاکم کنج نیز بقتل رسید حکام و اغشیان بطریق
مشوش شده بگلشهر فرستادند و دین ایام که شاه بایروان بود او زبیکه دست اندازی و تهنه اغازی در خراسان کرده بستر
اعمال رسیدند و چون مصالح محکم گردیده بود و از روم اخبار خلاف اجتماع میشد قرجایی یک بر تبره خانی و مرتبه سپهسالاری
ارتقا یافته با سپاهی تعداد نجوم برجوم شیاطین رض روم مامور گردید حسن پاشای پیکر یکی آن صفیاء مقهور و بقلعه محصور و انواع
قتل و غارت و ضرر و خسارت با مالی ملک می رسانیده از آنجا بوان عطف عنان کرده و چون حسن پاشای پیکر یکی و
در دست یحیی یک کرد و ذکر یا خان بکاری کشته شده بود و یحیی یک نیز در دست کسان پاشا بقتل آمده و در آن صفیاء
سر داری شایسته نبود از خبر و رود و قریبش اضطراب و ارتعاش در احوال مالی آن بلاد راه یافته سپهسالار غارت و غنیمت
بلدان کرده و در انداخته و خانواده بکار یاز که از اولاد بی العباس شهرند و بسیاری معروف بکار و ب تاراج رفته منظر مقصود
با غنایم غیر محصور بخدمت شاه عباس مراجعت نمود و درین سال شاه و لاجه خان احمد و ولد ملو خان اردلانی را که در کستان که بر
حکومت موروثه آنان بوده مامور و قتل فرمود و ملو خان با الضروره بار آورده است عفار نمود و درین سال امامقلی خان از بیک
سی هزار سوار بتاقت خراسان فرستاده و مراجعت از شیا بومحران و مالی خراسان مطلع گردیده بر سر ایشان رفت با قصد
مقبول و دوست و بچاه نفر دستگیر کرده و توکل بجهاد و رستم میرزا از آنجمله بودند و چون بتاج و لاج پادشاه قریباً شش قسم دادند
و قسم خوردند و اظهار نامه کردند محرابان آنها را مرخص نموده رفتند چون قاضی خان سیفی چینی که منصب صدارت داشت
مغول شد و قاضی سلطان ترتیبی منصوب بتولیت سرکافض آقا مرغز بود و درین سال وفات یافت طغرای صدارت بمیرزا
رفع الدین محمد و اند شجاع الدین محمود خلیفه سید علی مشهور بخیلعه سلطان از نژاد میرزک از زندانی صادر و بدین منصب منصوب
گردید و از جمله وقایع آنکه حسن قای چادش پاشای با قاسم یک سپهسالار از زندران که بسفارت روم رفته بودند باز آمدند و از سلطان
مصطفی خان عثمانی نامه آوردند و در صلح و جنگ خلیل پاشای سابق اندک محرابا گردیده و فرستادگان در فروین بحضور شاه
عباس ماضی صفی رسیدند و شاه عموم سپاه را رخصت داده بمنازل و مکامین ملصود و مسکن خود روانه شدند و بعضی امرا و
لما زمان ستم و کاب نصرت تاب را احتیاطاً نزد مقرب حضرت قرجایی خان سپهسالار سرحدات مامور داشتند که در امر صلح
و جنگ با شیا سپهسالار مذکور سکون و حرکت جوش آرام و رزند و خلیل پاشا مکتوبی بحضرت پادشاهی نگاشته اظهار است
نفس و خیر خواستی طرفین را در آن معروض داشته و بمضمون ما مامور معذور و غمناک گردیده که غنیمت تیرنگی است و بلاحظه اضداد
و طعن را باب غرض غنیمت مناسب نیست ولی چون قرب جوار حاصل شود آنچه مصلحت است بمنصبه ظهور خواهد آمد و مقارن
این نامه کوچ بر کوچ حرکت کرده راه تیریز گرفت قرجایی خان بهشت لار چون در حالت متزده بود و در محالفت و مدافعت از شیا
بد و حکمی نرفته محال را از آسیب عبور سپاه رومیه مصون داشته منظر فرمان شاهی بود و پاشا نیز کوچ بر کوچ بتیریز رسید و شهر
از آذوقه بری و عری دید بجهت تحسین نام پخو و زور تیریز مقام کرشمه بر و زهر پون رفته بقریه فوسنج سه فرسنگی تیریز نزول نمود
نیز از خلیل بارد پیل آمد و فرستاده خلیل پاشای سردار اعظم بانامه در آنجا شرفیاب شد و سخن مخلصانه گفت شاه فرمود
چون حرف صلح در میانست تا تیر حکم کرده ایم که امرای قریباً شش تقدیم در منازعه بگویند فرستاده نمره در عرض کرد که ما نیز از بی
آذوقه کی عساکر چند روز پیشتر رانده ایم و اکنون همان این دولتیم و فرستاده مراجعت کرد و کس را کمان منازعت و جنگ
بنود بنا که قزاقان بخدمت سپهسالار آمده خبر دادند که سردار آمده و میبای کار از دست سپهسالار را فرصت و مهلت بخار
و اطهار بشهر یازند و باالاجماع رومیه و تاتاریه که بچاه رخصت هزار سوار بودند بر سر سپهسالار که باز نرود هزار کس حرکت کرد

و شب از موضع اثبات محلی تا با شغری منزل سپهسالار چهار فرسخ است عبور کرده به کام طلوع صبح صادق طلوع سپاه الله گما
 نمودار شدند و چار سپاه قزلباشیه توکل بر محبت مشیت و جابر کرده کار کارزار را ساخته شدند و پنهانکار را بر او حاکم نمودند و قیافه نشین
 نشین بفرزانی چون دشمن در آید بدینگی اگر پیش از کم هزیمت بدست که نشخ و طعمند شک از این دست پیمان محابه و رجوع
 خان کرچی سپهسالار ایران با خلیل پاشا و هر میت یافتن عساکر رومی قوچای خان سپهسالار چون
 سردار رومیه را قریب الوصول دیدند و خوانین را بر تیره صفوف امر کردند و غازیان شالمو با زینل بیگ پیکدی در طرف برالغار یعنی
 و اما مقلی خان در جوار غار میرو قرار گرفت و سپهسالار در قول بزرگ یعنی قلب سپاه متکلم گشت و در خجی و قزول که مقدم حمله کرد
 طیش قزلباشیه بودند چون نصرت و اقبال پشایش جمای علم همایون فال همیشگی شدند زبانی دلیری که با اس قتل کفر سنگ
 سپاه رومیه را با استیصال استقبال کردند کشتی پنهان صاف در دیده آنان حمله زفاست و معتقد گردان و منظر مردان معجز عفاف
 سپهسالار دشمن پشکار چنان زدند که در محلی موسوم ببل شکسته با فوج غنیم رسید بلی قزجای که بعضی باز شکار سب بر سر عصفور
 چنین بود و لفظ راندن چنان که خاک نشوید بر زمین رفت بچنان که مرغ بجنبید از ایشان چون دو دیوای شکواید یکدیگر رویار
 و بر این شدند و لیران طرفین اسب حلاوت بمیدان بسالت تا خند و دست و بازو با استعمال آلات حرب کشتادند مبارزان
 تا تا یکجا نهای چاهی زده کرده سواران را بشبه تیر کشته میسر سیم کردند و رومیه نیز گمازی و آتشازی در آمدند و لیران ایران را کشت
 رومیه و قتل قزلباشیه اندیشه کرده حسیطاً نمودند که مباد رومیه برگردد قزلباشیه حاطه لغند و کار را مشکل نمایند صرفه خود
 در جنگ مغلوبه و حمله شمشیر انداختند یکبار تمام یوزباشیان و قورچیان قاجار و افشار و شالمو و اینا ملوبه داری زینل بیگ
 یکدیگر از جانب است است شمشیرهای کج ازینام بر آورده با الاتفاق بقانون قزلباشیه انداخته اسب نداشتند و هیچ آتش
 بهر که رسیدند زنده و بهر چه زنده بریدند از جانب میوه نیز اما مقلی خان حاکم فارس قارس عصبی شجاعت گردیده با متفقین مکیه
 یکدیگر حمله کردند و بر صفت تانار و رومیه زنده چکا چاک شمشیر فلک اثر رسید و چون نارهای شکافه شدند و خون چون آب نار
 همیچینت ز ریحها بالا و خون بالا بود و مغفراً کاسه های چشما و دستها از بازو قطع میشد و سواران گردن می افتاد و ریحها از سواران
 و سواران غلطان بودند هر قدمی از کشته دکه قصاب بود و هر کامی از خرنوبه خراشید و دیت یکش شدند ز رومی کرده که شد
 خاک دریا و مامون چو کوه از حمله های قزلباشیه قول بزرگ رومیه مثل زلزله شد و قلب ایشان شعل کرد و شکستی فاحش در میان
 روم در افتاد که توان گفت و بهرانی گرفتار شدند که شوان نعت از حمله حسین پاشا پیکر یکی ارض روم و دیگر عساکر از روم بدست
 کلدی قورچی باوغلی گرفتار گردید و چون سحاره ریحهای منکر داشت و آمدن و نوزد سپهسالار را و صعب بود سناه کلدی بر حمت با
 راضی نگردیده و او را اسوده کرده سحرش را بنزد زینل بیگ پیکدی آورد و نیز سجدت سپهسالار فرستاد و مجدداً پیکر یکی خط دان که
 سوار بود و پهلوان چون آفتاب عمرش را یک روز جراتش بنام مات نزدیک شده قورچی شالمونی او را اسیر و پالینگ
 کردن کرده بحضور سیمه سالار بر میزد یک وکیل شایین گرامی خان تانار و بشتاد کس از میرزاهای تانار به گرفتار شدند و بسیار
 از تانار به دریای علم خان تانارستان بضرر صمصام افشاریه و قاجاریه کشته شده بودند و بشتاد علم و لو که رومیه آلاکونید
 و بر علم و الا غلامت سردار است بدست قزلباشیه در افتاد و جماعتی از آقایان و جانشان معتبر رومیه و سیکر شدند که در شای
 قزلباش معروف بودند و جمعی ز خدایان را کردند که در شای طی راه و در و در منازل بنده و در کشته شدند و اسب و سواران
 و غنایم بسیار و شیران قطار و چمنهای کوان و شمشیر و نیزه و زوپن و مطراق و مزراق و کله های افتاده زیاده از شمار است
 غازیان دشمن شکار نصرت شعار قزلباشیه در آمد و تا که وک شلی شبال انجام بسالت رومیه را تعاقب کرده با دست و پا
 شایان باز آمدند و از مقتولین و میوه دین رزم پانزده هزار بقلم اهل شمار در آمد و گرفتار را با سزای کشتگان از نظر نش
 گذارند و مورد تحسین خند وانه شدند و بعد از این جنگ بزرگ سردار وکیل روم و صدر اعظم آن بوم امر صالحی پیکار زنده
 نوشته ممد و خود بهر صد و بدو پای با سلا مبول نهاد شاه نیز بفرموده و ایلمچیان از اطراف وارد شدند از جمله ایلمچی

سلطان سلیم پادشاه والاحاجه هندوستان بود که با هزار گن در کمال عرب شکوه و در گردید و از جمله پدایای اوده زنجیریل قومی بهنگن با
 سر بر پای کوناگون زرین و اقسام جانوران مانند ببر و گردن شیر و آهو و زبای بندی و کاوان بومی و مرغان تنگنکی و کچنه
 از تفایر دلفتنه بود بخوبی نظر مومات شد و بفریاد شاه رسیده و وسیع و عریض که تبری مغولی نگاشته بودند چند دست شنغار
 شکاری که خاصه در سلسله آورده بودند و بگذراند یک دست شنغار را شاه بفرستد و بستان میز را بر خور دار خان عالم
 بخشید و فرستاد قطبشاه والی کل کنده نیز پدایای خود را با نامه معروف داشت و بر یک مور و تو جهات خاصی گردیده مساکن
 پاریمند و چون درین سال حسنیان شاملو سکر یکی هرات وفات یافته بود از ماوراالنهر سی هزار از یک بسرداری بالنگتون
 و دیگران بغارت خراسان آمدند کاری قابل کارش ندیده مر حقه گردند و شاه جشن نو روز بکنار و پست و پشت را در شرف زنده را
 بگذراند و بشکار لب ریافت در میان کمال صبیح است و غزال پرداخته مراجعت فرمود و در آغاز گرمی هوا با صفهان رفت
 حکمر خراسان بفرجای خان لثویش شد و تیر شاه بنده خان و لیدر بدق خان پرنال بر گردید و حکم شاه با ورون آب رو کرد
 بجانب صفهان جریان یافت و بدان کار پرداخته شدند و المچیان طرافرا بنده و دایا مرض فرمود و قصبه و ورق از اجزای حوزیه
 بتصرف حاکم فارس در آمد و چند نفر سادات در کیلان دعوی نیابت حضرت صاحب الامر نموده چون کذب آنان ثابت بود
 سیاست رسید و کروی را از امنه و وضاری که در جوار بخشاری زراعت میکردند از همه بایه خود شکوه نمودند و از جانب شاه
 با آنها تکلیف مسلمانی شد قبول کردند و کل امنه و کرچه که در از نذران بودند شرف اسلام شرف میشدند و در فکر حرکت موکب
 شاه عباس ماضی بجانب خراسان و فتح قندهار و زین داور و بعضی قایع الصفحات چون درین سنه
 در حدود خراسان اجتمالی روی داد شاه غمیت خراسان فرمود و وزیر محمد خان برادر امامقلی خان پادشاه ماوراالنهر پانیند
 میرزا نام از یک رابا لچکی گری ایران فرستاد و از جمله پیشکشهای و چهل و پنج اسب قرقیزی و حصاری و بدخشان بود و فرستاد
 او با نامه ملاطفت شامه مراجعت کرد و موکبشاهی در سیم حمادی الشانی هزار و سی و یک از صفهان بعجم یورش خراسان در
 حرکت آمد و منزل بمنزل فرود جلال همیفت و در فراه خبر یافت و قلعه داری عبدالعزیز خان حاکم قندهار مسموع شد و چون قندهار
 و حقیقت از بلا و متصرف پادشاه ایران بود و چند سال سلاطین پادشاهان هندوستان تصرف کرده بودند و با ظهار دوستی در و
 وقع الوقت میکردند شاه زیاده از این تامل نفرموده و خبر و سلطان پازوکی را با جمعی بقلعه زمین و او را موزر فرمود و خود بجانب
 قندهار حرکت نمود و لیران قلعه کیر را بمحاصره حکم داد چون کار بر قلعه اران شک شد از دستپتیمان در آمده قلعه تسلیم نمودند و قندهار
 قندهار خطبه بنام انیمه شد و چارخو ازده شد و شاه نامه پادشاه هندوستان فرستاد که کسان و روانه فرمود چون حاجی محمد
 پدر عرب سلطان والی خوارزم از دولتمندان پادشاهی بود و چنانکه گذشت بقوت شوکت این دولت بکومت خوارزم رسید
 و درین اوقات پسران عرب سلطان روی خلاف کردند و اسفندیار خان که ولد خلف و بود در گاه شاه آمده استمداد کرد شاه فزین
 بحکام استر اباد و تراکه صایغانی نگاشت که عرب سلطان را تقویت نمایند و ستقل دارند و اسفندیار خان مراجعت کرد و ابو الغار
 سلطان برادر او نیز با وی موافقت نمود و دیگر باره عرب محمد سلطان خوارزم شاه با استقلال گردید و چون هوای قندهار رو
 بغایت گرمی داشت و غزاله خویش مدد گام شیر در آمده بود و چون کام عفوخت حرارت گرفته و چون طبع شیر آتشین شده بود
 تمام غنای از راه غوغو جتبان که سیلاقت داشت لوی مراجعت بر فراشت جنر و فیروز کرد و پست و سردار از راه فیروز گوه سیرا
 آمد سیرا المچیان ماوراالنهر از جانب امامقلی خان بحضور آمدند و بمواخذه معاویه کردند و سبب فتنه آن صفحی ترا و جو درستم محمد خان
 بن ولی محمد خان از یک معروف و بکرت و از آن حدود مستدعی شدند شاه و از ملازم رکاب فرموده به همراه پیاده و در عراق
 الکا و دو و هرات خنجر فتح قلعه بموزر رسید که بدست امامقلی خان میرا لامری فارس عشق گردیده است در تحقیق جزیره
 بموزر که فرنگیه برنگالیه تصرف نمودند و امامقلی خان والی فارس استر و نمود و کرنای بندر عباسی بنام
 شاه عباس جزیره بموزر از نظر مشهوره بحر عمان فارس است و در قدیم الایام ارد شیر با بکان در اینجا قلعه ساخته بود

بشکون

ذکر شریف عرفان بعد اصل

مروصفا

آب بدن نهر چرخه غیر مود و نهر پاک نمودند و از از فرات سبج کوفه جاری ساختند و کمون خاطر شاه عباس آن بود که در کوفه
 فتوا و چای بها جعفر نموده آنرا زودنه مقدسه کند زینده بدیای نجف رساند و در آن خطه بر کها و زینجا ترتیب دهند که مجاورین و ذوات
 عتبه سعادت آنها آب شیرین به ریاب باشند و از نجف می فرایند گردند و تمام خدام گردون مقام و مجاورین سعادت قرین آنقدر
 مطهر و مضجع منور را در زارت ستموه و انعامات مستقره خوشدلان سه موده و از آنجا بعزم زیارت مشهد امجد جناب سید الشهدا
 امام و الامام مقام کبیر الاحرام علی بن محسن اصرار بسته بدان مطاف عرش اتصاف طایف گردیده پس از زیارات مراجعه بغداد نمود
 امرای مذکور که ماموره بعد از تقدیم خدمت و تشریف کر کوک و حصول رزوی عثمان جوی چون بهار بسیار موصول شدند و امیر کونه خان
 قاجار قونیو بکتر یکی بخو رسعه قیصر اخفد بیکر کمره مامور و پس از زحمات سحر نمود و بکام شاه حکومت اخفد تبلیم خان شمس الدین
 که حاکم نوری بود تفرش و مجتبات قاجار حاکم و شاه بجان که از امرای والا مقدر بود درین سال رحلت نمود و در دست
 نور و زسال که بجز در سی سه شاه کرت ثانی از کر بلائی معلی مشهد فرکی ثالث استمدیدی و خاص آل عبا نجف اشرف شریف
 بکر بلا امر حجت نمود و تالیست خدمت مشاهد مقدسه را بر زمین یک نقویض کرده پانصد نفر دزد و کد اشسته بغداد آمده و دیگر با وشتا
 زیارت حضرت ابو لاثمه کاشف الغم سراج الامه را در ایامه صندوق و پوششهای زیاده و دیامای شوشتری و فرستهای بیشین
 سرانجام داده و بجهت دریافت سعادت زیارت جمیع مشهد مقدسه حضرت امام الثقلین علی بن حسین رجوع نمود و پس حصول این
 سعادت بغداد آمده و بر صندقد سر من آتی رفته و در آستانه رفیع حکیمین مقام صاحب الزمان علیه السلام بطاعات و عبادات
 پرداخت و بفرزاده الهالی آنجا از شرف و منجیح حتی طفلان رضیع انعام داد و اکرام کرد و با نهفهان مرجعت کرده و ایالت به
 درین وقت بسید محمد خان و لیدید مبارک خان حاکم حیزه نقویض یافت و حاکم فارس را و استقلال او وزارت خاصه
 سلطان العلماء خلیفه سلطان از اولاد امیر بزرگ مخصوص شد و شاپین کرامی خان تا تار که معاونت این دولت بر بنی عم خود
 غالب و بشاپی تا تارستان تنقل شد و عیوضه فرستاده شکر نعمت کرده بیج مهرش غلام شاه عباس شاپین کرامی بود ذکر
 آمدن حافظ محمد یا شاهر عسکر که در ممتیخ عراق عرب و غریمیت شاه عباس بجانب بغداد و مسوالت آنها
 چون انجا بفسد و بفتح سلطان اذغان رابع عثمانی که بعد از عثمان ثانی خواند کار روم شده بود رسیده حافظ محمد یا شاهر
 بکتر یکی دیار بکر که کیا است و در ویر و مکر متصف بود با ستر و بغداد مامور شد و بر سر بغداد آمد شاه نیز از اصفهان بهمان وقت
 دست و پنجه را موارزین یک بجایت حاکم بغداد روانه فرمود و سپاه منصور حرم ساخته از آب عبور نمودند شاه نیز از دنبال
 بدن نواحی رفت با اینکه مراد پاشا از جانب خطه محمد یا شاهر با جماعتی پشماره ماه بود که بغداد را محاصره داشت بزار نفرتی که عی
 باخلف یک میان لشکر رومیه زده سرش بار و طیارا بجهت تقویت قلعه کمان بردند و رسانیدند و نام مردانگی آنان در دفا
 مذ و جمعه زده فماین سپاه منصور و رومیه از خارج و داخل نجف اشرف بغداد منازعه روی میداد و غالباً نصرت قریباً شده
 بود و رومیه بر گرد روی خود خندق حفر کرده و بجایگاهها نهاده از ترک تازی قریباًش آموده و بجار خود مشغول بودند و رومیه
 بدعا است جنگ صحرانیکار و منع القصدات محاصره بهفما کشید و از طرف کلامی ساخته نشد شاه عباس که در کنار آب بهریر سویم
 بهمان نشسته بود و از طول مدت خسته خاطر گردید و از الامراز آب چون موج گذشت و در محلی که محیط سحابه یزد و جلد و پش بکطرف فراق
 نزول فرمود و علی سلطان مامور که راه گشتی با مان ذوقه رسان رومیه سد و کند و جبهه ادرشت رزوی بهایون نصیب کرد
 و زمین یک سرباز با قشونهای چرخچی از جبهه گذشته با نظرف و دفرود آمدند و حیات طاکا خود را داشتند و اما مقفی یک شیک قاف
 و اما مقفی خان حاکم فارس نصرت داد و با نظرف قبا و الودیا شامصاف او منصور و شد و موازی بزار نظر نمود و اما بعد و رومیه
 ظمیر صغیر غاصصا سپاه قریباً شده و الودیه فرار کرده از سد بره حلقه قبا و الودیه منی فارس لرستان و احمد خان رولانی بطرف
 که چراگاه دوات رومیه بود رفته بزار سب و ستر و رخت و شنگی اردو غارت کرده سپاه و ذوقه رومیه را مکرر سپاه قریباً
 بغارت نمود و منضاد در سید و کار از عدم ذوقه بر رومیه سخت شد و از روی پا و شاپی علاینه ذوقه در زو قها نجاه تفکحان

و سواران طرف شطراک و بار و می جنگ کرده بغله و قدرت بقلمه می رسانند و رویه در آن تنگی معاش چاره مدافعه نداشتند چاره پست
بجزیدن و حسرت خوردن دیگر باره جنگی در خارج شهر شد و قزلباشیه منصوب شدند آنرا لام حافظ احمد مدعی رحمت و منع اذیت و تلبا
شده شاه عجز پذیر گنا بخش قدغن کرد و در انحصار رحمت و دارودی رویه متفوق گردیده که یزان سرخوشت گرفته پیاده و سوار و صحیح
و چار روی بیاراد بار نهادند و هزار سوار از ایشان قدرت رفعت نداشتند بماند و بسیار می بردند شاه نیز بهرام السلام بغله و رفت
بعذر انضباط امویا بصفا من مرجع کرده و قزخای خان سپهسالار که بکرجستان رفته بود مور نام کرچی که بطهران را اسلام نمود
و باطاهر بقره کفر و ضلال می پیمود و بخدمت آمده و در خیمه رفته نیزه بر قزخای زده و از شمشیر گرد بوسف خان امیر لامرای شیراز
نیز بکمر کشید که در قزلباشیه را متفرق و مقتول و منسوب گرداند و جمعیت کرجستان آنچه را تاجا خشنود و بعدا که عیسی خان و امیر کونین
بمیانه کرجستان نامور شدند امیر کونین خان چند زخم منکبر و کشته و از زعفران که پروان بردند و قورچی باشی و شاه بنده خان بایرند و عسا
واده پست هزار سوار کرجیه نهم شدند و جمعی مقتول آمدند و شاه بنده خان که چیه را تعاقب کرده و در قزاقیانی که خضعتی است و حب
المسالک از میان جنگستان تفنگی داشته بر شاه بنده خان و لیدر داق خان پزناک حاکم تبریز و آذربایجان رسید و کرجیه از
کمین بد آمدند و قزاق خانزاد که رفتند و بر شاه بنده وفات یافت و قزاق متخلص شده بکومت شیروان رسید و پسر شاه بنده خان
حاکم با آنکه سه سال بود بجای پدر منصوب شد و بجعلی خان حاکم کرمان و قزلباش که از کار و عثمانی را گردانیده بود در قندهار از نام فاش
وفات یافت پسرش غفران خان حاکم قندهار شد و امیر کونین خان سار و صلمان یعنی شیرزاد که از ایل قچه قونیلوی قاجا و دیگر
چون رسیده بود و در غز و کفر و کرجیه زخم بردارید و آنرا بجای برداخت و در آخر حال و سال زخم شنج شده بشهادت و پسر
طاهر بقلی میرزا خان بجای او نامور شد و در سنه یک هزار و سی و شش قلعه خسته توسط قورچی باشی تصرف قزلباشیه در
دومراده و طهمورث کرجی با یکدیگر منازعه کردند و نوراد نمک بجرام که داعیه حکومت کار تیل داشت شکست خورد و بدیار روم
و طهمورث بختی بکرازمان شاه شد و او دخان ولد الله ویردی خان که در قلعیس قامت داشت از او شفاعت کرده معفو
و لباس کرجیه را لبهاش قزلباشیه تبدیل نمود و خلیل باشی سردار رومیه بارض روم آمده کاری شایسته نکرده بارتشت
و شاه عباس قتلای را در سنه یک هزار و سی و هفت درمازندان قرار داد و از اتفاقات غریبه درین سال و فاجعات الایم
عادل شاه و محمد قطب و سلاطین دکن و نورالدین محمد جهانگیر شاه بن محمد سلیم بن جلال الدین محمد اکبر بن محمد همایون بن محمد بابر
عمر شیخ بن ابوسعید بن سلطان محمد بن مران شاه بن امیر تیمور کورکان در گذشتند و دقیقه شماسان عهد و شعری عصر زولخیر
تاریخ کردند و حاکم روم کوچک یازده توسل بشاه ایران بسته بخدمت شاه عباس آمد و استمداد بدفع رومیه خواست بالاخر
خبر و پاشا انازه را با خود باسلامبول برده و امامتلی خان حاکم فارس بهر و نواحی آن نامور شد و در گذشت و حاکم مالد
و لاجا به شاه عباس ماضی غازی صفوی موسوی بحینی طالب شراه و ولایت عهد پسر او ساقم میرزا
ملقب ببتا صفوی و لوح اتفاقیه این سال مزاج مبارک شاه عباس از یوشهای بسیار و توقف عراق
عرب نقابته روی داد و سودای محترق ز صفر تاب و در وقت بربع بدل شد چون ز قزوین بازندان راهی گردید و از ده
منزل در اشرف جای گرفت از رویای صادق و امارات ظاہره و انوار ولایت و کواهی دل است که زمان و دلیه و دایع
و نیویست فرزندان خود او انصاف میرزا خلف شاه بنده صفوی میرزا ابولایت عهد تعیین نموده و امرا را بران
وصیت کوه گرفته و درین اثنا اسحال و تنبج و امارات سوا لقیه شکار شد و در شب بخت بن بست و چهارم شهر جمادی الاول
حالی دیگر که کونین شته بنگام طلوع صبح کا نوقت بدل میرسد ز دوست پیامی داعی حق البسیک جانبیکه دیده جهان بین
بر بست چشم نهان بین بر کشاد تو لقی انشه بکر نژاد اعتماد الله و خلیفه سلطان عیسی خان قورچی باشی و زینل خان شیک
اقاسی باشی بریدی سبکیه بصعد ویتاد و بنو اب ساقم میرزا اکند و ابوالقاسم خان شیک قاسی و خرد میرزا بکرا و دیگر
حاکم کرجستان که برستم خان موسوم و بکومت صفهان معفو بود و اب ساقم میرزا ملقب ببتا صفوی بر بخت نشاندند پست یکی

چون رودیکر آمد بجای جهاز انماندنی که خدای تعالی از امرای و وزرای قریب سیه که درمازندان حاضر بودند و مالی حرم محترم
شهرن و فغان و طبقات آسمان پیچید جوی کاخواری کیوان مشکین میریدند و خدیه مطهره کریان جامهای زرین بدریدند
شاه صبح نیز با کریان چاک طلوع کرد و خورشید با چهره زر در آمد برمازندری با سوکوران همی گریست غمخوار چون قمار می شارب
سیاه کردن افکنده کوکو همزدند کلکهای سرخ فرج آباد و بزودی مبدل شدند تن پاک شاه را بعد از تغیل و تغیل در محله مخوف
بفیوضات ایزدی بخاده صفویا صفوی بانوهای ترکی بردوش کمر فتنه سرو پای برهنه حرکت دادند و جنبستهای شاهی در پوش
سیاهی و پیش مخه افشا و دندست هزار کرجی کریان کشاده بر سینه میزدند و تفنگیان دارالمزنی نوحه گمان در هر قریه و منزلی
تندیک میکروند زمین زمان متناوب بود که و جنگل متحرک چون بکاشان رسیدند فرخ اکبر اظهار آمد شهبان جمله سیاه پوش با استقبال
آمدند شیوخا کردند عشراد و پشت شهید دفن امام زاد چوب بن موسی بامانت دادند بنی عم را به بنی عم سپردند و مهدی نقلی خان قاجار
ولد محمد خان زیاده علی که صوفی زاده اردت کیش بود در آنجا گذاشته و سپاه روی با صفهان نمودند دست سیم حامی الشان
داخل شهر شدند و شاه نور ابرکاه نویدند بر حسب صایا بنجد مت دی راضی گردیدند مدت عمر آن پادشاه والا جاه نصبت سیال بود
و چهل و دو سال دیکمال استقلال سلطنت نموده بعضی چهل و چهار سال دسته اند و دولت مغویه را و معارج کمال رسانیدند
روفته را و کرباره مفتوح کردنی بحقیقه پادشاهی عادل عاقل و کریم و بهمیم و سیاست کیم بر نودند که بود کارهای بزرگ کرد و نام بزرگ
نهاد و به بطانوار غایبه بود و صاحب انکار صایه بریای خاطرش غمی بود و انکارش دقیق بحسب عقیده و ترویج شریعت نظیر
نداشت و در تقویت صنعتها و اقامت دکان بدیل نیاورد و در عدالت کسری ثانی بود و در کفالت فیدون و انارین و عزم محکم اراده
ثابت و حکم راسخ داشت و دقیقه از دقیق دین و دولت را مهمل نمیکرد و شت مملکت ایران که ده سال در عهد پدرش از خلاف
قرلباشیه ویران و بزمیری در شهری مکی بود و حدود آن ملک در تصرف معاذین رفته در اندک مانی صفائی و مشخص کرد و باطن
اطراف مصافها و دیور شهرها و دمازدار اسلام بغدادی زمیندار و رشدار و غور و زار و غمتان لکنیه تاجیک و مکران سند بزرگ حکم
در آورده و سلاطین افاق از فزک پرتکال و اسپانیاد و ولندیز و انخلیک و پاپ خلیفه عیسی و سلطان روس و کاشغر
وقت و هندوستان و ترکستان و تاتارستان بر سر بد و دستی اظهار کردند و بدیه که دار و نامکار شدند چنانچه و زمین اوقات
مقوم شد و از بناهای مسجد جدید صفهان و میدان نقش جهان و قصر عالی موسوم بعلی قاپو و بکشایچ لطف الله و چهار بازار
قیصریه و خیابان چارباغ و پل مابین چارباغ و عمارات اشرف زندان و فرج آباد و در سه و چهاربان شهید مقدس روضه و
صحن مبارک نجف اشرف و نجف آباد و اصفهان و عباس آباد و جلفا ارامنه است که هر یک از توصیف مبراز از تعریف میر است
و مدارس و حمامات و سرو خانات شهرها و عرض آنها و خیابانها و زندان همه بایه جیست و فی الواقع مبراز است که زبان روحا
خود بگوید میت ان انار ناند علیسا فاطر و بعدا علی الاثار و وزرای او متعدد بوده اند نخست میرزا شاه ولی و میرزا لطف
شیرازی که با عتاد و دله لقب شد و دو سال وزارت کرد تا تمسک رود بادی عتاد و دله و دله است سال میرزا ابوطالب پسرش و سال
سلطان چیمال خلیفه سلطان تازان شاه صفی برقرار بود و بنا بر انکه شاه جامع کالات بود طبع موزون نیرداشت این شعر از حضرت
پیت کبر سرای خود سرزلفی گرفته است زنجیران کم است که دیوانه برتد است و معاصرین او را همچون معاصرین سایر
صفویه در اواخرین دولت مصلحان و خواهم کرد در حجه الله علیه ذکر جلوس شاه صفی پسر شاه عباس صفوی ماضی
و سوانح این سال در شهر حادای الاله یکمزار و سی و هشت هجری بعد از هشت روز از زحمت سلطان جنت مکان
شاه عباس سبب در خان غازی ماضی انار آمد برانه حکم و صیبت پادشاهی سام میرزا بن صفی میرزای مرحوم را که زین
صفی لقب شد در صفهان جناب میر محمد باقر مشهور بداماد مقدس سره العالی بر جنت نشاند و در جامع خطبه بنام
و بنو اندامی اکناف و حکام اطراف شغریت خاقان سابق بتیبت سلطان لاق آمدند و چنانکه رسم است
برخی تبدیل جمعی بر حکومت خود و تحویل داشتند و سوانح این سال نشانه کیلان بود که مجبور بدست آورده و کشیدند

جلد ۴

تذکره کتب و احسان

مرفی الصفا

پیر شایان والی پیرس مخفی بوده کنون ظهور نموده و آن پجاره را غویب شایان نام کردند و کیلیان سادہ لوح کرد و اگر شہ شاهی بازی آغاز نهادند مجلسی هزار کس بر اطراف آن یکس اجتماع کرده ہر یک بحکومت دیاری نامزد شدند و بموجبی دل خوش کردند تا کار بجائی رسید کہ ہر اسمعیلی سلطان کہ حاکم دیلمان و لنگرہ بود ماندن نیارست و کوچ خود را برداشتہ از لاهیجان پروان شد کیلیان لاهیجان را نیز تصرف کردند و کارکنان آن دولت رو بہاہ صولت الی زندان و عالی رستمدار را بشاہ تازہ دعوت کردند چون این بازیچہ غریب و لعین عجب بمساج عقلای دہرا شہر بار رسید مقرر شد کہ سار و خان لش حاکم استار او کہین سلطان حاکم سکرو قورچیان حد و دار پس و طوایف و طارین عالی و سفلی و فغانی این دفعہ شہ آن کردہ ناوان پروانند و وجود آنها را معدوم سازند اما غویب شایان کیلیان و لاهیجان را ترک نمود و بی خود شہرہ و بولایت تنگابن روی گذار شدہ حیدر سلطان قولہ حصار را حاکم شکابن حصار مسکن خود را استحکام کردہ بدو لیران شکابنی بر لب و و و را استقبال کردہ آن آمدہ را استقبال از اسباب ہتھقل خود دیدہ بلکہ میبائی بر ماندہ مہمات خمیدہ ترسان باریک و دیران دنبال او را گرفتند مخدول منکوب فرا کردہ میان دولتیان خود را در آمدہ قریب شدہ او را تعاقب کردہ در کوچہاں بجای مضائقہ نہایت دادند از آنجا بہ شہ نشا کریمہ غازیان بد آنجا رفتند و قتل مخطو کردند و قریب بدہ ہزار کس از مردم کیلیان مقتول شدند و عویب شایان جہول اسیر کردید و بار با صفہاں ورده در میدان نقش جهان با قیج و جہی عہرت جہا نیان کردید و عجبیت اینکہ دیکری بدست آوردند و او را عادل شایان برادر غویب شایان و نیز بدست آمدہ سفاہت انقوم استکار شدہ ابو الغازی سلطان آن عرب محمد سلطان والی خوارزم کہ با عجبی پرورده این دولت بود مہنا و درون غریمت کردہ و موجب علی سلطان استاجلو و لکبش خان حاکم آنجا بحضور آمدہ و حکومت خود را خالی گذار شدہ نہریت نمودہ و آن ولایت پمنار غہ تصرف ابو الغازی در آمدہ و از آنجا قصد سپور نمود و اسفندیار خان برادر ابو الغازی نیز بطبع مرو شاہیچان افتادہ با کردہ ابنوہ بد آنجا شتافت و عاشور خان چکنی حاکم مرو با جمعی پروان آمدہ بہرستیم و با اسفندیار رزمی صعب برآ راست اسفندیار بہریت شدہ روی بودی فرا بخادہ و جمشید سلطان کرجی کہ از غلامان خاصہ شایان مکان بود و حاکم سپور و معاونت منوچہر خان حاکم مشہد با ابو الغازی مقاتلہ کردہ و بکریخت و بہریت رفت و زمان یک ناظر و تفکیکی آفاسی کہ از جانب شایان صفی سرواظر رسان شدہ وقتی رسید کہ این کار گذشتہ بود با حاکم استار بدافعہ رحمن قلی فرما شد کہ عصیان سپور زدہ میباشند و لا علی خان کرامی بر سر ترکمانان مذکور رفتہ بر آئنا غلبہ کردہ و میان شوکت ابو الغازی از استمل غنیمت رحمن قلی تخلیف یافتہ روی بخوارزم نہا و علی یار خان حکم زمان یکت او را تعاقب کردہ بعد از قطع پست فرسخ راہ بدو رسیدہ و مجاہد کردند ابو الغازی شکست فاش خوردہ بجان خوارزم فرار نمود و قلعہ درون و نما تصرف قریب شدہ و آمدہ و موجب علی سلطان و او غورلو سلطان را کہ قلعہ را را کردہ مہنا غہ سرگرد کردہ بود بدیچہ عہرت دیگران زندہ پوست کندہ و را بخندہ و اسفندیار خان ابو الغازی برادر خود را کہ رشتہ بہ عہد تقصیر روانہ ایران بدر گاہ شایان صفی فرستاد و او را قلعہ طبرک بردند و او زکیمہ و را النہر چند بار سجد و خراسان و باغینس ہرات و مار و جاق آمدند صحیح و منہزم و منفعول منہدم باریک شدند و محمد خان تہر زمان یکت کس فرستادہ از حرکات و زکیمہ مذکور عذر خواہی و برات دہست کردہ و آن صحیفہ نظامی گرفتہ سرواظر خراسان یک مطف و منصور را جعت نمود آمدن خسرو با شایان سرسکر روم بکرفش بغداد و رفتن شایان صفی جہاں بجای رہد با وائی سابقا مذکور شد کہ مور او کرجی و در کرجستان نقشہ عظیم کردہ و جمعی اہل را را بعد و مکر شہادت رسانید و بعد از غلبہ شکر قریبانش و می لغت طہموت خان با آن محفل فتان فرا کردہ با سلا مہول رفت بعد از واقعہ بلکہ شایان جنت مکان با غوا و غوامی مور او از دولت رومیہ خسرو پاشا سرسکر و سپاہی سجد و مہناست و او بغداد را مورشند و بر سر قریب شدہ آمدند اما شایان صفی صفوی خلف یکت زینل خان شاملو کہ منصب پہسالاری منصوب شد با سپاہی عدد بند و کردہ بی ظفر مند روانہ عراق عرب شدند و موبک ظفر کوکب پادشاہی نہضت فرمودہ جہاں را منجم خیم فلک ہشتام ساحلہ و فوج فوج شکر دیا موج ہمد قلعو کیان بغداد روانہ شد و چون زینل خان پہسال شہید کہ سرواظر رومیہ وارد کردہ استان شدہ و فوجی را بکرفش قلعہ مریوان مامور کردہ از راہی سخت و عقبانی صعب پیاہ را کمر دادہ و در راہ مشقت بسیار بدامھا رسیدہ چون بدن دیار رسید عدا کرد و مہنا بخاہ خود را مضبوط و متحد کردہ بمقابلہ نزد اہل خشت دور

پوسته شد که شمشیر تا مقصد عمل نکند که شاهی از ترس خدایک کردید بعد از کرد و فرزند نام و سرگزین خان سپهسالار افتاده روی بفرستاد
و چون لشکر شکست بهمان در رسید و پادشاه معلوم شد که زین خان سردار دران رزم خلاف حرم مبارک و بقتلش اشاره شد و او نیز
رنگ و پادشاه فرمان داد که بعضی مالی قلم و را که در معابر عمارت و رسته واقع میشوند کوچ داده با طرف دیگر منزل دهند و سرعتر بعد از محاربه
حرکت کرده بدرگزین آمده و روز توقف کرد و شاه صفی با لشکر ایران از جای جنبش نمود و سرعتر و احمد کرده زدرگزین راه بغداد گزیده
بجای صحرای دشت جنوبی و در رسته اطراف قلعه بغداد را احاطه نمود و قلعه که میان حکم حاکم بعد از صفی قلعه ان بنصره با و پنج و توب و
تفنگ بتافش کوره جنگ برداشته سطح بروج معدن تین و مار شد و جوهر و مخزن و خان و نار استخوان بر شهاب ثابت کردید
و زمین بر برق غاطف اجزای اجسام تلاشی یافت و اعضای بدن تفرق پذیرفت کفشی بر اطراف حصار بنیت سلطنت نشانیگر
نوحه راغان برافروخته اند و از کثافت قلعه تشبازی بنیاد نهاده اند و شورش رومیه و یورش حصار مایه آن کردید که دوازده هزار
نفر از پاشایان معروف و عمارت رومیه بدف کلوتین نامی رومین و مهره مارای تشنیش گردیدند عاظم و پاشایان و یکچهارم خود را
در چارم وجه دریای فنا دیند و حرکت موکب ظفر کوکب پادشاه قریباً شبیه را بسوی بغداد شنیدند توقف خود را بهیچ وجه صلاح ندانستند
قصد فرار نمودند و پادشاهی سرعتر رفتن رضامند تمام عمارت از کار و اوصاف بر سر و هجوم آورده و خیمه و قباب سرعتر را بر سر او
چون خیمه جباب خراب کردند و پادشاه را چاروی بودی نهیمت و سر نهاده و جبراً بعد از عجز و حکم آن حیدر سوزانیدند و فرستادند
و چون پادشاه قلعه شکر زور را معمور و جمیع را بودند و در قلعه مجبور کرده بود که پادشاه صفی سپاهی جزایر استوی رفته بقدر و زور قلعه شهر
زور را مفتوح کردند و دست و بهیچم جامدی اول موکب پادشاهی حرم و دلگشا و لطیف را بعد از رسیدن صفی قلعه ان پیکر سکی که با سر و
علامه ارادت را تمام شاه صفی بود با امرای قلعه شریفیاب حضور عالی شد و بنویهاست خاص حشواست یافت و معروض داشت که
قلعه حیدر خرد پادشاه متصرف شده و دوازده هزار لشکری و غیره هم با استعداد سامان قلعه داری در آنجا گذاشته حکم شاه کا و سکا
رستم یک ریاد را جامعاً از عثمان برز در برگزین کرده و از کما مور مجاوره و فتح حصار حیدر پادشاه با الا حیدر استحققان و کوتولان حله
کمان متاورت را حله کردند و فکر تها را چون خدایک است را دیند و تیر تیر ایشان بهیچ مرادینا بنجر این چاره ندانستند که چون
کمان پشت بدین داده روی معسکر خود نهاده و بنجر پادشاهی شوند و لذت و وار بهوای فرار بر آورده و بر او بقت کوشیدند و بنجر
غازیان قریباً شش هزار جمع بکاشت و چالش و تلاش داخل حله شدند و سوار از امتعاق رومیه فرستادند و سواران قریباً شش صنف
یک کف و الواقع صنع لطیف خدا بود و علی پادشاهی سکن بیست شقه علم و بیست دست تفاره خانه با عمل آن غنیمت گرفته و راجعه نمود
و در شکر حله محافظان و محارسان استعدادین کرده بار دوی پادشاهی صفوی نژاد رجعت گزین شدند و شاه از شش حله سروریم
خانرا بخلع شایسته مخلص و متوج و اورا لقب طائی و منصب جهان پهلوانی یعنی سپهسالاری مفتخر فرمود و حکم پادشاه جوان مجلس
عیش و سرور را آهسته شد و گرفتاران رومیه را بحضور آوردند از جمله علی پادشاهی که کوفه و القهار پادشاه و صنف الله که بنجر
خلیل پادشاه که بجن نظر انگشت نمابود همه اهل حضور را ویدار و شقیه صنع خدا شدند و با الاتفاق عرضه داشتند که بیست و پنج هزار
نیست این صید حرم گزین نیست لهذا و را و بمرایان و از ارق و بنجر را و حکم شاه که نشین بساط مجلس غلمان شطاط گردیدند و باطل
بسیاری از گرفتاران حکم شد و از دوزخ عبرت گذشت و فتنهها بمالک محروسه روان شد و فتنههای اطراف بخواب عدم
شدند و شاه بزیارات رفته مراجعه کرد و دین ذناب یاب خرد پادشاه قریب بی هزار سپاه و ضایع و تلف قتل و اسیر شدند و کرد
از کار فرو بسته و نمک شود و ملو قه بران بود تا قصد ایران کند همه این بر و بوم ویران کند گزینان شد از بنجر شاه نو چو صری که
او بنجر دانه نو مع القصه از اطراف ممالک نیز اخبار مرست نام رسید از جمله آنکه بعد از قضیه مایه شاه مغفور در حد و آذربایجان نیز
طوایف اگراد سرکشی دست اندازی بنیاد نهاده بودند و ظاهراً سبعلی خان ولد امیر کونه خان قاجار که بجای پدر پیکر سکی چو رسعد
شک بر سر و باکر کشیده و اطراف خلاط و عا دلجو از انبارینه منصور و مظفر بایر و ان مراجعت کرد و دیگر خبر قتل سمیه و خان
که جی است چون مور و بهر ای خرد پادشاه بجا نب یار بکر آمد بخلاف ای پادشاهان و بنجر آنهای خود را بکر حستان روانه نمود

که سبکبار بوده آماده فرار باشد تا خبر یافته بنوار باز گردند و بر لشکر زیاده سری نمود غلامان پاشا او را بکشتند و اموال او را منتهی
شدند و بعد از قتل سهراب خان که حی از امیرزادگان قزاقان و در کار تیل لوی حکومت بر افراشته و سیمونخان را نیز بانی کرده در بزم خیر
باده هلاک بوی پیمود و ضرب تیغ او را بکشت و بتجدید ظهورش خان حاکم کار تیل گردید و سید که خان نامی از جانب سلطان حرم پادشاه
هندوستان بتغییرت و تنیست بایران آمد و شیرخان افغان با علی مردخان ولد که بجای خان زنکنه حاکم قندهار مخالفت کرده و بجای
شیرخان حاکم فوشنج منهدم بجوار چکر کجیت راه نیافته بولتان شد ولی علمیردخان در آن معرکه زخمی گردید و بهیود یافت و در
باره علمیردخان باده هزار سوار بر شمشیر خان رفته افغانه بسیار قتل رسیدند میان هزار جات بلخ فرار کرده قندهار و معابر آن
تظاول و چپاول آن غدار صافی شد و همچو راکر شیرخان و افغانه بندی میرزا پسر سلطان حرم نام کرده بودند بیت افتاده روئیدند
شاه صفی گردید و در بطرک مجوس شد تا تحقیق احوال شده باشد و در نوروز فیروز سال فیوزی این کار و چهل و یک شایعه صفی و رعیتان علیا
عروش در جات حضرت خالص ال عباسیه الشهدا حسین بن علی زیارات انتمه نام مستعد بود و بعد از مذورات و زیارات و کرامیم
انعام و اطعام ارباب حاجات معاودت بپیدا کرده و صفی قلی نام حاکم بغداد و پیکر سکی عراق عرب را شیر علی لقب داد و لوی امر
بجانب عراق عجم از هنر از آمد و در شهر دینچه باصفهان نزول فرمود و چون قریب دو هزار نفر از سپاه رومیه درین مجاریات کرفت
و اسیر طایفه قزلباش شده بود و شاه صفی با طلاق آنها حکم فرموده و بیدار روم فرستاد ششمی خان قزاق را حاکم قلعه اخق که در حبس
له بدست رومیه اسیر شده باسلیم خان ذوالقدر شمس الدین که مخلص کرده روانه ایران نمودند و ابواب دوستی و آشنائی گشودند شاه
صفی نیز علی باباشی اسکن اعلی و دو افغان پادشاه صانع الله پاک خواهرزاده خلیل پاشای حاکم حلب که سزاوار حمله بود خلعت داده و بکشت
امر که قریب بیسیس بودند بمرافقت چاکر که از دولت رومیه آمده بود و مقرر شد که المیچی باسلیم قبول رود و مجدداً فاتح
ابواب مودت و صداقت شود حالیکه یک سال ملوک کربلا و مجلس صحبت خاصه بود روانه شد و در سال کینزار و چهل و دو و چهل و سه
سبعایت و بدکونی بعضی از خاصه بیج سلطان شمع جلالتش با فرغ و در بزم خمر و راست شنو غالب سخنانش دروغ بود شاه صفی دست
قدر برافزای چراغ چشم و مشعل وجود ایمان مجلس حضور و بساط خاقان مغفور بگشاد و با دلی نیازی نورعین شمعهای نور بخش
ارحام خود را فرو نشاند نصیر این کنایات آنکه تهنیت اید سروری پسران عیدنیان توریجی باشی که در هزارگان شاه عباس مغفور بود
و یک چهار فرزند پسران سلطان العلماء خلیفه السلطان اعتماد الدوله و داماد شاه مغفور و سه پسر میرزا رفیع صدر و یک پسر میرزا رضی صدر
سابق و دو پسر میرزا محسن متولی باشی شهید مقدس عمه زاد بای خود را غالب مکفوف کجول و پسران توریجی باشی را خاصه مقهور و مقتول کرد
و عمه خود را که از بد و سلطنت بانوی حرمهای عظمت بود از حرم خارج فرستاد و با امری بزرگ ل مد کرد و جمیع مغزول برخی را مقتول نمود
و در صفت تعمیر بقعه کشف اشرف آوردن آب فراه بدینا بختی بستی صفی هم دین سال فرمان لازم لازم
صادق شد که در تجدید عمارت بقعه سپهر رتبه و مقرر شد حضرت سلطان لاولیا و لاولیا شایسته است و ولایت و باد
طریق سعادت و هدایت کو هر دو برج شرافت و احصا من اجبر برج خلافت و احصا من سلاله الغالب علی بن ابطالب عریته ربان است
و القوا ضل المعان و الخمس و البض و البض القواطع و العطار و الخمس و سبحان الشاسات و فوقها الصید خمس سلام الله علیه و علی بنام
اجمعین که بر روم و روم و تعاقب علوم و مشهور شاکستکی حاصل کرده و نخت و سعت آن حرم بخت تو ام که بپشت و میرزا تقی باز درانی وزیر معاد
نقدی باین خدمت و لادرا فیه معماران و مهندسان محطی آن اقلیدس خوان بخت شرف برده مدت سه سال درین کار بای خیر که
خیر کار بای عالم و عالیمان است تمام نمود و کان نکی در کمال خوشنایب و یکی در همان حوالی بدست آورده و در آن بنا با کجا برده و
عمیق و عریض از حوالی حله فرو برده و از قریب سی کوفه و آثار عمارت خورشید نمایی گذرانیده و آبر بیداری بخت رسانیده و بکجهت جمیع ایدان
دریاچه در میان دریابنا نهاد و فرات چنان شد که در دیگر سال بوقت کار آبر انقب و کار بیزان بدرون حصار بخت شرف روان و از آنجا
بجزه و دو لای بر روی زمین جاری سازند که آب بر روی افتاده چون روان پکان بکجهت رادت و نیاز باستان ملاک مطاف
علی اعلی و آن کرد و خادم آنقر با احترام راسخایت کند و بنا بعضی نامهای آن عمارت خوشید و رواق جبریل و شاقین امور را

جلد نهم

ذکر مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

از صفی

دیگر توقیف یافت و چنانکه اکنون خاطر بود رسالی دیگر آن آب بدیاری نجف جاری و ساری شد و شغری آن عهد در تاریخ جریان آب فزات معروض داشتند قطعه شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی آنکه خاک قبرش زیور افراشد یافت توفیق که از نجف آب فزات و آن بشارت باشد از چند صفیر آمد ساکنان نجف از تشنگی آزاد شدند رحمت حق همه را شامل و باور کند سال تارنج چو رسیدم از ایشان گفتند آب از بدیهاتی کوثر آمد و درین سال جمعی از کنگرمان طواف روسیه که خود افرات بخیرام بخاده بودند و در سواحل بحر فرسپسته مترصد کستن ورق تجارت و غارت سرمایه آن بودند و قبش شصت نفر از آنان در روز قحط نشسته بر روی بحر موج آسا همیشه بودند و از حسن اتفاقات ریاح عواصف ایشان را با کوبه بیروان تراخته بشیر و اینان که پوسته از رفتار آنظایفه رنجه خاطر بودند آینهی کج با آورشده بر سر ایشان تاخته گستر وجودشان را با دفا و دندیم درین سال شاهرزادگان صفوی نیز از کفوف البصر معدوم الایثر که از غایت تنگدلی الموت کویان در الموت بسر میزدند بشارت قهرمان ایران مقبور پنج عقیاب فنا شدند اول سلطان محمد میرزا و دوم امامقلی میرزا سیم خجقلی میرزا و دهم امقلی میرزا چهارم سلطان سلیمانخان و ده شاهرزاده شید صفی میرزا و چهارتن از دختران او که با صفوی نیز از کفوف البصر میزدند و چراغ خان تورچی باشی که در خون پیکان ساعی بود بمقتدا حکمتدین تان حکم شاه صفی مقتول گردید و منصب و بامیرخان ذوالقدر رفوض شد و یوسف قای یوزباشی نیز مقتول گردید و منوبان وی از منصب حکومت معزول شدند و چون از جانب خراسان اجناد دست اندازی و زبکیه و رانیه مار و چاق و مهر و کوش زدنمای دولت شد حکم پادشاهی خلف ملک بسرداری خراسان نامور و با سپاهی جرای چون که از برق گردار و زنده شد و چون مشبه مقتدر رسیدند که عاشور خان چکنی حاکم مرو محکوم مرگ گردیده بشاه عرضه داشت و چون کثرت غلبه شکیان مروشا بهمان زایل طلیل قاجار و طایفه و سمران محرابان پیکار پسکی سابقه آن دیار بود پادشاه خدمت شناسی مرضی قلینان قاجار را انکسوت مروشا بهمان بیعت روانه فرمود و چون قبل از وصول و پانزده هزار و نوبک حکم امامقلی خان حاکم ترکستان بفرزاده قلعه از انصرف کرده بودند مرضی قلینان در ارض قلعه سلسله معروض داشت و از طرف بلخ نیز عبدالعزیز سلطان ولدند محمد خان والی آنجا بامست هزار سوار با اتفاق یلکنکوش بهادر بر سر مار و چاق در شند رستم یک سپهسالار پادشاه صفی سپاه بسیار روانه خراسان شد و شاه نیز از دنبال فی قصد زیارت امام بهام و امام مقام علی بن موسی الرضا گرد و رستم محمد خان ولد و لیحمید خان و زبک که از شاهرزادگان ترکستان بودند و بالتماس حاکم ترکستان شاه مغفور او را از خراسان بدرگزین آورده بجهت چنین روزی ذخیره داشت شاه صفی روانه خراسان و بالکام سابقه حاکم و سه هزار تومان مدد خرج بوی داده و وروی براه بخاده احمد سلطان چکنی که مقصر بود و دو نقد خدمت های بزرگ نموده و بهمه و مر بخراسان مدد میخواست که بواسطه صدد و رخصتی مجبور و عفو و لغات شامانه شود با صرا از سر و از رخصت گرفته بلدی برداشته از راه غیر متعارف چون برق یلغ کرده نیم شبی خود را بقلعه مرو رسانید و متهورانه از میان چندین هزار از زبک بکامدار که بجای صر مرو مشغول بودند گذرشته خود را با سپاه حصار رسانید در کنار خندق بقلعه کمان آشنائی داده دروازه بکشد و او و سپهسالار او را بدرون راه دادند و چون خبر این کار غریب بشید رسید مرضی قلینان قاجار حاکم نیز بکمر فتن مرو افتاده قاصدی فرستاده و خود از دنبال براه افتاده اما دلیل وی عهد اسهو کرده او را از راه متعارف مرو برده چون از بکیه قاصد او را گرفته بودند و از رفتن وی خبر داد بطلبی آمدند و در راه بدو باز خوردند و در دست هزار و پانصد سوار و زبک گرفتار شده او را سواران نزد خان کلان امامقلی خان بردند در ذکر خلاصی مرضی قلینان قاجار حاکم مرو از بخارا و مراجعت بمروشا بهمان و سایر سواران و وقایع خراسان چون مرضی قلینان قاجار را بجلوس امامقلی خان پادشاه ترکستان بردند از مقدم او اطهار و جسد بتشار تمام نمود و او را برادرانه در بر آورد و بنظر توقیر و احترام در وی تکریمت و با ستر ضای خاطر وی برآمد زیرا که مادری از بنات کمرات سادات عالی رجا ارض اندس بود و در فترت خراسان بکجایم خان پدرا امامقلی خان در آمده بود و پس از قتل عمیق خان و فتح خراسان با شاهرزادگان مغفور شاه عباس محرابان قاجار او را بجای کجایم خود در آورده بود و مرضی قلینان بر او سپهسالار امامقلی خان محبوب میشد و متعارف با حال خبر و دو سپهسالار او را داده آمدن شاه فرمایش بدان دیار بیع خان رسیده مکمل شستن و اصلاح نمیده و بحال نکین و وقایع

جلد پنجم

ذکر قتل قاجار به قتل ابا علی محمد شاه

الصفحه

او را برود و آنکه در آن محاصره منع فرمود و قتل قاجار در کمال ابرو آمد و آنکه حکم خان کرستان دست از مر و باز داشت
بما و را انهر بار کشید و اگر کرد ما و جاق نیز کرستان مراجع کردند و دیگر باره مملکت خراسان را آشوب و شور و آوازه فریاد و خشم و چون در زمان
کرشای مرضی قلیخان از جانب شاه صفی حاکمی دیگر برآمده بود مرضی قلیخان و آنکس که در مشهد آمد و شاه پس از اطلاع و دیگر باره حکومت
مر و را بر مرضی قلیخان و گذاشت و مقارن وصولی اسیران مر و را اما مقلی خان محض برود فرستاد و درین سال از راه دریای بخا
جوانی بفارس آمد و دعوی کرد که از شاهزادگان هندی اما مقلی خان و را حسب الامر روانه صفهان کرد و حکم شاه صفی در نهایت تعظیم و
تکریم و استقبال و لواورد کردند و خدش مذکور میفرمود که من و او بخش فرزند سلطان خسرو که کم که بعد از واقعه عدم سلطان سیم جهانگیر
فرار کرده ام و خود را سلطان بلاغی خوانده ام شاه فرمود که نیز در درش بندی میرزا برده براحت و غرت معیشت کنند تا حقیقت معلوم
شود که کیست و چیست و از شاهزادگان هندی و ستان میرزا بایسنقرین میرزا دینال بن جلال الدین کبرشاه بایران آمده و آثار سقا
و بلاست از اقوال و افعال وی به ثبوت می پیوست لهذا کارش روایی نیافت و شاه بدو اعتمادی نفرموده بموی صوبه جات کن
شتافت و بخش قاجار به از او و دخان برادر اما مقلی خان حاکم فارس و مراجعت از حضور شاه صفی
و غدر و با قاجار به قریه قراقرغ و گنج چون در ایام شهنشاه مر و را که می محمد قلیخان زیاده علی قاجار ولد محمد خان قاجار که با
آن دیار و پیش سفیدی طایفه قاجار مخصوص بود بواسطه تقصیر خدمت معزول شد و آن دیار بدو خان ولد آمد و وردی خان
امیرالامرای فارس تفویض یافت و طوایف قاجار که در آنجا بودند و طاعت زیاده علی را می نمودند ناچار با مثال امیرشاه
محکوم و او دخان شدند و بتوسط دو دخان طهمورث خان کرجی معفو گردید و دیگر باره بحکومت کاخ رسید فیما بین ایشان مودتی
بود و طهمورث خالی از نفاق نبود و در عهد شاه صفی ترقی زیاد نمود و دو لشکر با آن دیار داشت و دختر او را بجهت خدمت محرم پادشاه
خواستند و بدفع الوقت گذارید و با او دخان غالباً در شکار کا به ملاقاتی و مقالاتی و بتجدید عهد مودتی می نمودند و او دخان
سال آمدن خسرو پادشاه بنصرت شاه آمده شرفیاب گردید در آن ایام غازیان قاجار که خدمتگذاران جلالت شعار بودند و در
در هنگام رکوب پادشاهی زدحام کرده از سوسلوک و او دستکهای عرضند داشتند و شاه از زیاده سیه های او و دشکلات
بی دانه وی بر قاجار به قریه قراقرغ و ایران بر یکدشبی و مجلس حضور با او دخان سخنان عتاب آمیز درشت درین باب داد و او بغرور
جوانی و اطمینان بر خدمتگذار می بد خود چندان وقتی بر کلام شاه و نھا و اظهار انابت و تقصیری نکرده و ندانست که فرزانگان
کعبه اندیت اگر چه کینه گشت پیش شاه چنان با شش پیش که مردکناه مع قصه شاه و او را با نیت از مجلس برانند و دیگر نخواهد
و در توی سرکان که اما مقلی خان حاکم فارس خصمت مراجعت یافته بجانب شیراز شد معلوم افتاد که او دینزی استیند شاه بقراقرغ
رفت و شاه حمل بر جوانی و نادانی او کرده غماض فرمود اما وی بعد از وصول بقراقرغ خبر قتل بعضی از امارانشیند و مضمون الحان
خالیف برترسید و وجود مسعود طوایف قاجار به قراقرغ را خار کلز از شوکت خود و مانع استقلال خویش شمرده علانیه و خفیه کرمیت براندا
قاجار به بسته با طهمورث کرجی معا به نموده که نسطایفه جلیده را از میان بگیرند ذکر گشتن کرجی طایفه قاجار به قراقرغ را
پادشاه و او دخان و او دخان شاملو عاظم و زوسای قاجار به را بحسب طلب بر نا خود محرم و مقرب ساحه غالباً به سمره خود بجا
و سفر میر و انظار چنان تصور کرده بودند که چون شاه در باب خدمات سابقه و لاحق قاجار به بدو دخان سپارش فرموده تا
ر شمار سابقه خواهد کرد و اگر که او و جالوت صفات اطلاعی ندانستند و او را با خود بر سر میل و محبت می نداشتند تا آواز شکار
بر لب آب قری در داد و اکابر قاجار به را در آن شکار با خود دعوت کرد قاجار به خود با الطبع مایل بشکار بود خاصه که امیرالامرا
قراقرغ تکلیف همراهی و اظهار خیرخواهی نمود آن چکارگان ساده دل صادق القوال اتفاق با وی بشکار میشتند درین بین خبر
آمدن طهمورث خان کرجی بمرافعت شکار با او دخان رسید و او قاجار به را بهیات مجموعی باستقبال طهمورث فرستاد و مقرر کرد
که چون قرب جوار حاصل شد مرا اطلاع بخشید که من نیز باستقبال او می کرستان آیم و با یکدیگر در نشاط شکار و جناسط بهار اشتغال جویم
قاجار به فریب آن بایست تمسکین را خورده بهی بر فرستاد و عرض را بطهمورث رسیدند و اظهار خدمتی کردند و وقتی خبردار شدند که سواران چته

باصحابی آخر شکاری و ابر بر کرد قاجار حلقه گردان کرده بی ایمان حیدر ابقا نکردند و مانده اند قاجاریه چون کار بر این منوال دیدند مردم
چو شد و جمعی بجاک افکندند و لیکن سواران کرچه بسیار بودند و کسی قاجاریه را ندانیدند و مع لقصه تمامست آن سواران و زربکان ناثر آید
و ایران فرامرز نهاد و بضرب شمشیرهای بی رحمی ملاک نمودند مرتن ز قاجاریه بضرب چندین تن از ارمنه شهید شدند بدین نیز آگشتا نمودند و
خانهای قاجاریه و ایل و ابای و خانه کوچ آنان اندک نشد و خشت و گداز و کشت و بسند و سوسند و بر دوازدهم و خراگه و عیال و خادان
و اطبق و صامت آن طایفه جلیل اثر بی ثقی ماند حال آن مرد و طفل که ده بود که چون حال بر پخته دیدم بداد و خان کفتم چه شستاید که
کرچیان طایفه قاجاریه را تمام کردند بخندید و گفت نمائشی بدی نبود و این تنها با پس ازین بسیار خواهی کرد من دانستم که این کار
بفرموده دوست و دم و در کشیدم و چون شب در رسید فرار کردیم با حمله بعد ازین خیانت طعمورث خان را بقتل و غارت کجور غریب نمود
سپاه کرچستان با انوشی تمام بکنج آمده و قتل و غارت کردند و خبر اتفاق آن دوستکار بر دیگران و قتل و غارت کنج و قاجاریه را در اصفا
بعضی شاه صفی صفوی رسید و از یاد کردن داد و خواست کردید موی بر اندامش سار شد و جامه جبرجست بار کشت و ذکر کشتن شاه
صفی اما مقفی خان حاکم فارس و اولاد او را بجهت قتل قاجاریه و غارت کنج شاه صفی محمد قلیخان و ولد محمد حسن خان
زیاد اعلی قاجار را در کرباره بامیرالامرائی قربانغ و دیالت آن صفحات نامور و فرمان و خلعت معین نمود و خسرو میرزای مراد بکرات خان
نیز لورستان را بنی الی کرستان و موسوم بر تنخان و قوللر قاسی غلامان خاصه بود بکلمت و دارائی و ولایت کاخت و کار تیل مشهور و نشانی
داده قیام تمالت و حکام بازم زان و ان و نادان که عاظم کرچه نصد و رشد و رستم یک پسر لار با سپاهی شمار مقفی لشکر قیامت از نادان
کرده برعت تمام بفرستاد و حکم با جماع عساکر ولایت صادر کردید چون خیانت و طغیان و داود خان یزد و زو و دیک صبح کردید و شاه با حضار را
خاکم فارس مثال و رستم و او نیز مشورش شده بعد از یاد پذیر رستم که کردید چون شاه اصرار نمود تا چا صفی قلیخان پسر که خود را پیشتر فرستاد
نودین از بنال پاد در بنگامی که خیانت و رستم نظام پادشاهانه در خارج شورش صفیان بغیر کوشش جنتان کیوان کر کردید بود اما مقفی خان از خاک
در سیده و رکاب است خطاب بجنب فروین بد و لوسط برودت بود و آنجا قتل و گرفت نوشته جات طعمورث خان که با مر
قربانغ و کنج نوشته بود ارسال داشتند و نظر شاه که داود خان اطمینان کف بود که فرزندی از شاه مغفور در دست مقفی خان
افتد و و عثمقریب سلطنت خواهد برداشت و کار تو را تمام میداد که در دمن در حال با تو موافقت خواهد داشت
و ان ابله و کرده بود و دین همه مفاسد و خیانت بر کنج شاه صفی با انطایفه دل بد کرد و در زنده بود و در شبی که میدان سجاده
آباد فروین را بنور چراغان چون روز روشن کرده بودند و شاه و مراستما شاه آمده بودند اما مقفی خان بیکلر سپکی و امیرالامرائی تمام قار
و عربستان با سپه صفی قلیخان و فتحعلیخان و علیقلیخان و مجلس پادشاه بعیش و طرب اشتال داشتند اما مقفی خان زودتر برخواست
بخانه رفته بود چون پسران وی رفتن خواستند و از مجلس حضور بیرون شدند حسین پسران طرموتات با شاه و شاه بیرون و شمر بر سر
برادر آورده بحضور شاه نهاد و علیقلی پسر دیوان و پسر لار ایران و داود یک کرچی که هر دو بمصاهرات مقفی خان اختصاص
داشتند با کلعلی یک اشک آقاسی آوردن سر اما مقفی خان امور شدند و سر او بریده بحضور شاه آوردند و غور و لوغان حاجی
بارجم و رشت تار بر تبه المالت و دلالت کو بکلیه میفرمود و بکشتن اولاد اما مقفی خان مانده و حرکت نمود و کلعلی یک یالت لارستان
فارس رفت و چند تن حاکم بفارس نامور و فارس مجری شد و پیشتر اولاد اما مقفی خان کخوف بصر شدند و داود خان نادان و طعمورث
دیو طبع ابله چون خبر قتل اما مقفی خان حاکم فارس و اولاد او را موریست تنخان قوللر قاسی کرچی بولایت کرچستان و حکومت
قلیخان قاجار و ارش خون قاجاریه بکنانه و امیرالامرائی قربانغ و قریب رود رستم خان پسر لارها که در ایدار و حرکت پادشاه
ایران بجانب آن خود و شمشیر تاج بشارت نیاد و به صوب با شنی آچوق قرار کردند و داود بروم که بکشت محمد قلیخان در کنج میر شدند
ایالت نیکه کرد و بقایای قاجاریه را جمع نموده بدیوئی ایشان برداشت و ایالتی کرچستان رستم خان طاعت کردند و حسب الامر فله
کوری را تعمیر کرده صفی با دام نهاد و سبقات که کرچان از طرب کرد و بسیاری مقصود از کشت و درین سال شاه از یکه سبک نهاد
متولد کردید و در فروین بخشی بزرگ بر پا آمد و در سال که در و پس سه شونیک سلطان حاکم بخرین بکجه و پادشاه بجه و در سه بجه

امیر تیمور صاحبقران از اوقات بخت بدست او در قشاده بود شاه صفوی رسید و در قشاده ای که در قشاده بود
کاشت و کار تیمورستان نامور بودند و سلطان ولد میر کونستان قاجار امیر لاملان چویر به مدیون خزان حدود و روش بود که
محمودی و کرستان دقار ص و دیار بکر یکدیگر شاق کرده متاخست چو رسیده بودند و سلطان سقلی سان قاجار قویلو و قش
که امرای اگر او را رسد و رسد متاخست و قش و شول بودند خان عظمی الیه سواران قاجار المغان کرده و در کنار رود مذکور با امرای مذکور
در رسید و نخستین جمله امرای اگر او که چند روز رسیده بودند متفرق شدند و خان قاجار معبران گروه پر شکوه را گرفته از طرفی آب کس
و از سوی شمشیر نره جای قرار و نهامی سینه بها الدین بیک محمد بیک محمودی زخم را خود را بکناری کشیدند و علی سلطان و نیکو
و یردی سلطان نیز از مروان بیرون آمده بدان لشکر منظم چهار شدند اکثر ایشان را اسیر و آنچه غارت کرده بودند و اسیر کشته نمود
و سلطان سقلی سان قاجار قویلو و سقلمکی و امیر لاملان چویر رسیده و آن گروه باستان پادشاه دارا شکوه ارسال داشت
امیر لاملان اسیر و عفو و نیت بکران و امرای اگر او مطلق العنان شدند رفتن سپهسالار و امرای قاجار متخیر قلع و آن و
چنگ بک با پاشایان روم و شکست سپاه رومی چون امرای اگر او بعد از دوم دیار بکر پیشتر اوقات مایه قشاده و طرز
و در حقیقت سبب طرف خدمت نیمه و نیز از دکان بکاری که خدمت شاه صفوی را و دانی داشتند شاه را ترغیب کرده اند که بک
شاه سپهسالار را مودت و بیعت قلع و آن کرده و بعد از وصول بطایفه قلع را دایره وارد در میان گرفته شدند شاه نیز از قزوین به نیریز رفته
و بنا بر رعایت خرم و منع بد و کل بختان قاجار و دلا سرکار را با خان احمد خان دولانی و سپاه قلم و علیش که بجانب موصول و خیره
و عیادیه مامور فرمود و دوازده هزار رسیده و سوار با سینه و اسب جلالت خسته و بسم سو دوست غارت زلزله دین بوم و برادران
آبادی نگذاشتند و ستم خان کرچی باده هزار کس از جنود خسته و کرجستان بخت و غارت و قاصد اردغان و ارشاد و ارض روم نامور
و مدتی قلی پاشا بیکر یکدیگر از اعظم پاشایان بود و دایره وزارت اعظم داشت مانند زمانی از دیار بکر و کف و عیش و شادی
و اناطولی و قرمان و سپاهی جمیع نموده بعد حاکم و ن روان شد و قلی پاشا بیکر یکدیگر ارض و مینیز و جوست و آنچه از کرجستان
کردند و شاه صفی بعد از اطلاع مقرر فرمود که سلطان سقلی سان قاجار بیکر یکدیگر اردغان و آنچه از کرجستان و اناطولی و قرمان و سپاهی
ما از زمان برکات مستطاب و کلبه خان فشار حاکم اردوی معا و ن سبب سالار رستم توان و ن رسد و بیشتر از دین و سوغات
فرمایان رومی و میدار و جام تمام توان رسیدند و سپاه فرمایان را محاصره قلع و پراکنده اطراف دست کشیده و بی اجتماع و دین
اد و بودند با چون رومی زیاد از حد طهارت کرد و تنور و تشنه و بخت کرد و از ایران تاب نیار و دند و سپهسالار تیمور صفوی بدست
و عقبه لشکر چنانکه باید ساخت نظم رده بر کشیدند ایران را به بسته خون کشیدن میان سپه که به بغیر و بدستند سنا نهایان
فرستادند بمغنازدون بانک پولاد خواست با براندون آتش و باد خواست میر قاجار تفکیک قاسی که عاقی دلیرو بود و بکینه از خمر
پیاده خود و سیکه با چون بر زال با بریدن مهرهای ماسار مبارت کرد و پانزده هزار شمشیر زن بر پنجاه هزار لشکر و مید و محرم و کله
بروند کرد و بخار و شیشه هر کس را سپاه و لوله فک و قلوب ضعیف دلاان کردید و دینا یک شد و در شب نزدیک دستهای لغزش
و ن مفلوج برخی از زوینت بلال شمشیر چون شروع بسوزاند و و کروی از دین کاسه میر چون ممسوس بمرزیدندی سفار سوغات و
چکان پکان چند از دوسوی شد و کرد و مصالحتی در میان و مسالمتی نیاید از الامم صمام از نیم بر آورد و غنائم بسیار
و یکا به اگران کردند و بکر خضایان و دیر شد و کلوی مغفر بمرید و ن و جوشن و دسر و مغفر مخلوط بیکدیگر شدند نظم و نرس خون که ریاضت
باشیده بود زمین بجز روی غراشیده بود نه سید از خون تن رزم کوش که مصقول پوششست با علم پوش از غریب و نوب و تفکد
در طس پر دزه رنگ فلین ز قشاده و از زخم تیغ و تیر و کسب و قمر صدی چکا چاک چیده از طلوع تا غروب پیر بانی قنات بک نوش
و شمشیری بلال کل و جیش بود و بکر یکدیگر را نیز و نماند و دست و باز و را حالت حرکت رسیده و دوسوی سنا نگاه با ریمگاه
بار کشیده و از خاک و خون سردی شدند و از خنکی خود افا و نند و تمام کار بر و دیگر نهادند علی الصاح که از خواب نوشین بود
برآمدند اثری از لشکر و دیریه بدینود و معلوم شد که چون در و گذشت بکند اگر از ایشان مقتول و محروح شست به پناه قلع و کجی

جلد ششم

یہ خاکریں بعضی سوچ بلیا

الصفحة
روضة

سپهسالار و سپاه جوار افکر محاصره قلعه و تهدید سبب قلع و ستانی افتادند چون رومی خبر شد آن عساکر جرتان و قتل را بشنید ایران شنید
از و آن خبر بر سر آمد و بر شمشیر و متفرق شدند سپهسالار با حاصره و تخریب قلعه قوتی که متعلق با کرد محمودی بود اقدام نمود و یکصد و پنجاه
خانوار ساکنین آن قلعه را کوی جانیه و بواسطه وصول فصول اشتها و اشتداد و برودت بر آب ششی از خود و دیار بکرو و خلاط را طماعت
کرده بجنوب شهر بارانند و درین متوجه آنکه سپهسالار حسین یک یوزباشی قوریان قاجار را که تقصیر و خدمت کرده بود مقتول کرد
فیما بین او و طماعتی خان قاجار و لاری کونه خان امیرالامرای حمور سعید غبار که در دست ارتقا یافت و به طماعتی خان قونیلوی
مذکور باهر اسم پاشا حاکم قاضی مصاف داده و نظره و منظر و رش و رشاد را از بد رکاهه شاد و فرستاد و چون قتل را قاضی بجاگشت کرجستان
معین بود و سیاهوش یک کرجی غلام خاصه شاه بدن منصب فتحی یافت پس که خان حاکم اکرمی در دست و قات یافت و بزرگش بر بسم خان
بجای او مقرر شد و خلف یک سردار خراسان با او یک یوزباشی کرده و دست افرازان را اسیر و قلعه شهرک را متصرف شد و اسرار را
بجنوب فرستاد و چون عبدالعزیز خان و زبک چهار هزار کس تاخت خراسان فرستاده بود و شاه غم و یورش خراسان فرمود و انصاف
و اوقات سال یکبار و چهل و چهار آن بود که امور دولت عثمانیه اختلالی پیدا کرده و خواندگار اریاره پاشا را کشته و با سلاطین و فرنگ مصاف
کرده و سرداری مامور بدیار کرد که آمدند شاه با حاضری که فرمان داد و برونه اندک و بعضی جهات میرزا ابوطالب خان اعتماد الدوله و دل قائم
اردو بادی و وزیر خاقان مغفور و مغفور میرزا اتقی و وزیران و زبک و کلبان را بر سر وزارت اختصاص داد و درین اوقات قوریان ششی
با عبدالعزیز خان و لند محمد خان و زبک که باسی هزار سوار تاخت خراسان داد و بفرقت منوچهر خان پیکر یکمی شدند مقدس
فوجی از بهرات محاربه کرده جنود و یکتیه منظم و سه هزار کس از لشکر عبدالعزیز خان قتل کردیدند و در میان ایشان از بر سر کشته کرد و بجنوب
اعلی آوردند و سبب عبدالعزیز خان با غلام رستم محمد خان بن لیمچیان و زبک که سالها درین دولت بصلت حرکت ینموده و
شد و امیر خان قوریان ششی منوچهر خان پیکر یکمی رض اقدس خلیف آفتاب شجاع متحیر نشدند و سید منوچهر خان غیب برادر سید منوچهر
حاکم عربستان و حویزه بجنوب پادشاه آمده مورد التفات گردید و بجاگشت عربستان استقلال یافت و بجزیه شتافت و سلم خان
شمس الدینلو حاکم کرجستان کاخ و دکنش و بحرینان مامورانی با مالیت اولایت رفت و درین ایام آب حله بعد از طغیان کرده و
دیوانه و اکتف بر لب آورده بغداد و ایران نمودیت و بعد از اسیال قناری عجبستانه بود پای دوزخ و کلب بر لب کرد و داند
لند قرق خان بجز یکمی سابق شیره و آن تعمیری که قلعه بغداد و آن شد و حکومت بریز بر رستم خان سپهسالار مقرر گشت و در طبع
در فرین شایع گردید چون وازه آمدن خواندگار و در میان مرز و بوم و روان شیع و ع یافت شاه صفی با داریان شتافت اما از
آز جانی و این مرض مری سبب ای را با ای ایران طغون طغیان طاعون شد و از آن پس این مرض مریم عارضه عضدای ریشه
میکرد و بی محرق و سوزنده تر از آتش روی میداد و کردی که چاره نکاش آن بجز کشتن خداقت بچ یکمی صورت نمی بست و کشتن و قتل
وزان و قتل منقعه و کشت و مرضی حالتی چون حالت سبکین دست داده و مستانه پای بعالم فنا میکشد لغو با الهه من ذالک
صاحب این موموس بجز بدین نگاشته که در زمان وقوع و شیوع طاعون در آذربایجان و بغداد و عراق عرب خلقی بشارت رحلت کردند و عطا
بغدادی میکشید که دیگر و زیاده از بیست هزار بسته کاغذ از دکان بچته مسافران دیار فابریکند و س علی نذاری المولفه و زان چون
گشت ادبی نیازی رود بر او یکمیل بازی و زان و بیای چون با دخران است کجا او را غم برک رزان است و از جمله سوار و حواد
سال یکبار و چهل و چهار آنکه رومی که منیع آن کوستان کلپایکان و مجرای آن صحرائی شورشان دار المؤمنین قس است و از جوا
استانه مقدسه حضرت معصومه فاطمه سلام الله علیها میکزد و درین سال بخلاف احوال سالهای ضایع و سیلاب سببای طغیان کرد
و شهر قم را ویران ساخته و مردم باستانه تبرک الیچی گردیده و ضعیفان و نارواح جو عات و عطشانان و آنجا سیر و بند و نامت خانها و مسکا
از لقاصد و متاجم آن طوفان سینا اعم زویر کردید و جماعتی کثیر درین نایبه و حادثه خیره مانند خس و فاشاک تنوا تر این حادثه
خطناک بدیای فنا و بلاک ستغرق شدند و آب که مایه جات کل ششی بود و سبب محات جمعی می کردید تا خلق بدانند که هیچ چیز
شرط هیچ چیز نیست و در در که جلال تشخیص و تمیزی نیست هر کجا خواهد خدا و فرزند کند اوج را بر مرغ و دام و فرخ کند و لکر آمدن

سلطان محمد خان عثمانی خاوند کارروم تنج قلعه خجور سعد اروان نوبت آن قلعه صمانت پنهان و توجه شاه ایران و استر و ابروان بعضی سواح و قضا و ابرین سال خیریت مال چون سپاه فرلباشه دران و این بر سر قلعه وان رفته بودند سلطان محمد خان خاوند کارروم با تمام پاشایان و نیکی جریان و سپاهیان آن مرز بوم که تعداد ایشان قرون را عدد رمل و غل و موب و بر سر اروان مدو محاصره کرد و طما سقلی خان قاجار تو نیلو ولد میر کونه خان قلعه داری پر رخت و لیکن چون مدو نرسید و سپهسالار را بدو چنانکه گذشت تشاری بود و او نیز بخت قتل حسین پیک یوزباشی قورچیان قاجار که سمت برادری با او داشت از سپهسالار که رجی بچنده خاطر بود زیاده از یک هفته در قلعه داری استقام نورزیده ابروان بحرف مراد خان خاوند کارروم درآمد و در آنجا جمعی از رومی که داشتند و طما سقلی خان را بر روم فرستاده خود بطرف آذربایجان تبرزند و شاه صفی چون از این اخبار وحشت آثار اطلاع یافت سپهسالار را با سپاهی حرا بد الظرف مامور کرده پره کسان حرم را بطارین فرستاده و خود سبای مستقر مقابل سلطان محمد خان شد و چون خلیل سلطان قرانلو حاکم استناباد که بحماییت و ایداد طما سقلی خان قاجار مامور بود در فرستادن مدد مسامحه کرده بود حکم شاهی کلبله پیک پسر و سپهسالار بریده بدرگاه فرستاد و حاکمین بازید و با کوبه چون این دو قلعه را خالی کرده برو میسپند که سلامت مانند حکم شاه بهرام قهر پوست پیر و راکنه و گاهه کنند و بدرگاه شاه فرستادند سپاهیان اطراف مانند سیلکهای زمین کوه جهان را شتو رسیدند و اطراف اردوی خاوند کار را گرفته دست به نهب و قتل و سب و کشتار کردند و شاه نیز غم جنگ سلطانی کرده امر اراغی نگه میداد و خاوند کار بعد از دو سه روز توقف در تبرز مرز رجعت کرده از کربوه سلماس روان بیدار روم رفته و دران رستان شاه به تبرز آمده بر جراحت قلوب متمندان مرهم الطاف نهاد و دوست بیدل وجود کشتا و باقتضا دعما کرد و تهیه اسباب کیری پرداخته تو بهای بزرگ طلب فرموده و بایروان روان شد و با سپاهی بعد از اولی انشاز و قطرات اسطار در پیشینه بازید و هم رجب بطا هر ابروان نزول کرد و صحر و دشت از فراخ جنایم رخسار زکات اعلام کونا کونا کارخانه ارتشک و صحف انخلیون کشت و توبت لیمو و یولده آتش را بر تاج حصار ابروان فرار حشد و سرتم خان سپهسالار سپاه را جایجا در چهار جانب شهر پراکنده و معین کرد زمین اطراف قلعه را بجهت پیش بردن و مورجلان بکمال قیمت کردند و هر یکا میری و قومی سپرده شد و مرضی قلی پیک تو سنجی باشی و شهر که توبت و ریزی بود و تو بهای قلعه کوب ساخت از اصفهان نیز سه توبت بزرگ سوار و دزد و شب نیست و جسم رمضان حضرت پورش داده شد و چون سلطان محمد خان مرضی پاشا را با پانزده هزار تنگه و تو بهای بزرگ با دلچهای صف لشکر ابروان نهاده بود از طرفین چنانجا رفتی میرفت که پناذ زمین زمان مترزل می شد و در هر خطه طبقات جهنم در انظار مجسم میکرد و بسوا سر طریع نار داشت و خلق دران آتش سمندر سار بودند بسیاری از طرفین کشته شدند و چندین بار یورشها برده شد و عقده ازان کار فرستاده میشاد و در بیرونی کاروان کاروان بسوی شهرستان عدم روان میشدند و در یورش که در شهر شوال بود مرضی پاشای قلعه دار کشته شدند و نایرین قلعه و شهر تصرف فرلباش در آمد و رومیه حضرت انصاریا داشتند و بخت و اعلی شتافتند و الوفا کربای و کلیل الوکلا و سنجی پاشا حاکم قارص و ابراهیم حاکم قراحصار و عمرش و سوندک پاشا حاکم ادرنه و مؤمن پاشا صاحب ای رقه و محمد پاشا حاکم بایر و و علی پاشای نیکوچری آقاسی و ابراهیم پاشا رضوان آقاسی قولل آقاسی محمد زمان پاشا و شاهین پاشای میراخور و قدو پاشای غریب باشی و مصطفی آقاسی متفرقه آقاسی و نجکم شاه صفی شاه نظر سیک تو سنجی برداشته با ستر با دزد و بجای که آن شهر سپه و وسایر عساکر رومیه را با و طان خود حضرت دادند و در روم رسانیدند و ایالت ابروان کلبله خان حاکم لار غرض شد و تو بهای کران با صفهان لغل یافت و شاه بجای ابروان در آمد و سنج حسب عبدالصمد جبل عالمی برادر سنج الشانچ شیخ بهاء الدین محمد عالمی طاب الله خطبه در محایات فصاحت بلاغت خوانده بذکر اسمی حضرت انبساطنا عشر سلام الله علیه هم جمعین بایر و مرز را بر طبقات کتب بدختر شرافت افرو و دو بنام شاه اشتد یافت و موبک فیروزی که با بهر وار و پسل آید و المپی پادشاه و الاجاه روسیه مبارکباد و تمینت این شوق با یکدست شتفا سیمخ شکار و پست جامه موبک بصور اعلی و خورسند مرعجت کیند جو خان احمد خان اردلانی بدولت رومیه ملتی و از جانب امنای آندولت مدوی یافته بحرف کرد و دستها شتافته بود علی بای پیک از کنگه میراخور پاشای شاه و سیصد نفر تفنگچی مجرب است قلعه کرستان مامور شدند و ش پیک قولل آقاسی

و شاه پوری خان کاکرستان و آقاخان مقدم جوانیشری بدفعه و متعاله خان احمد رولانی رشتند و خان حمیدزاده و زده هزار
سوار از وریند جهان عبور کرده بعد از تسویه صفوف تصفیه سیوف کوچک احمد پاشا و محمد پاشا بکلی مصلی قبل آمدند و قول کردند
شام و سوس کر فزار و خان احمد باقیه السیف فرار کرده فشان و خیزان و پویان و کیزان بدرشتند و اسرار را بحضور شاه فرستاد
و خان حمید رومصلی و زده هزار و الفات شدند و درین ایام کلمعلی بک قاجار و وانداز حکومت رسید و کنگرکنان و داروغه کی فشان
مقتول شدند و حاکم سلطان خلف و الفکار خان قزاقان حکومتی قزل غاج یافت و ایالت استرآباد و قزاق خان بکلی مصلی سابق شیروان غوث شد
و سرخانی خان شمشاد که کراخیان منجلی روانه دیار خود کردید و شاه بجانشان آمد و صفدر خان ایلمچی منند و کستان مخصوص شیر قباب شد و در
شهر قزاقان و عیش و عشرت شکوف برپای کردند و صفدر خان ایلمچی فرستاده کان بولغازی خان و کونجی و ایلمچی عادل شاه مورد
النفات شدند و از کاشان باصفهان نزول و درو شدند و چون میرزا قلی مازندرانی اعتماد و اوله شاه صفی را با علیمردان خان و اولی قندهار
که نسبتی با اعتماد و اوله سابقه داشته نقادی بوده و بکرم شاه صفی او را بشرفیانی حضور دعوت کردند علیمردان خان از محاسبه با اعتماد خند ساله
شدند و طمع موقوف اعتماد و اوله دارالمرزی ندیده کرده از دولت صفویه روی گردان و بسا دشا بهند پیوسته قندهار و در سال یکم هزار و چهل
هفت تصرف کما شکان بادشاه بهند و ده هندوستان رفت آمدن سلطان احمد خان عثمانی بر سر بغداد و تسخیر قلعه
بغداد و مصالحه با شاه صفی سلطان احمد خان عثمانی چون از کفرشاری پاشایان متعدد مذکوره و تصرف ایروان و طالع یافت تبتانی و کما
این و قبه بالشکریات خبر بر بغداد داده بخاصه و کوشید و عرصه را ضرب توب تفنگ بر قلعه ایران تنگ کرده و محمد پاشای وزیر عظم
چندتن پاشایان عظم بدف کلوه توب قلعه کیان شدند و کار بی آرام و تسه را کردید شدت هر چه تمامتر تسخیر بغداد و غم جزم کرد حجاب
تاریخ طبرین نگاشته که در یک روز چهل و پنجاه از کلوه توب که هر یک سبب و چهار من تیریزی بود بر جوار و برج و باره بغداد و فر و کشتند
العمده علی الراوی با جمله در عرض چهل روز قلعه را مفتوح کرده و یکتا شرفان و سایر مراد در پنجاه کشیده و یکتا شرفان غایت غیرت قیوم
بسیار خورده و برد و بغداد لغارت رفت و غلغی عظیم شهید شدند و سروسامان ضریح مبارک اما هیچ همایین کاظمین بدست عدوان سپنا
رومیه لغارت و نهب رسید و کمال جبارت و خلاف ادب از سلطان احمد نامراد بدعتا نسبت بمصنوع اولاد رسولان شاهی بعضی خطوه
رسید که باعث اعدام و فحاشی او گردید مرضی و ملک و عارض شد و باسلامبولان زکشت و مصطفی پاشا را در بغداد کشته تباکله
مبانی مصالحه مامور کرد پس رشتند که سفر مقرر شد که بغداد و دولت رومیه و ایروان با شاه ایران معین باشند و برین جمله مصالحه کردند
و سلطان احمد در همین سال بمرد و پست و پست سال عجم زیاد کردند و در تمام عمر مست بود و از حالت سکروی فراغت نداشت و مسانه در بازارها
گردش میکرد و حکم داده بود که تمام رومیان علانیه اقدام بر شرب ملام کنند و بعد از او برادرش سلطان ابراهیم خان عثمانی بدلقوه
یکچراغ خان خواندگار روم شد علی ای حال شاه صفی ایالت الکای سنقر و حکومت کله را بشا بخت پکت نکره امیر آخو را بانی پیر اکبر علی بک
مشهور بعلی بلی بک مروج و شیخی بک برادر که در امیر آخو بنمود و نوروز هزار و چهل و هشت در قزوین گذشت ایلمچی بهند و کستان
رسیده از جانب پادشاه و پنجاه بهند نامه مودت شامه بعضی بدایا آورد و از آنجمله صراحی مرصع نرمد و یاقوت و سیاه مرصع بالماس بود
و در باب قندهار غرضی رفته بود با طهاریکان که کشته شاه بقضای وقت بهار گذرانید و حسین بک ناظر بیوتات حکومت تزلزل
مقتول شد و قزاقان برادر امیرخان قورچی باشی حکومت بندر عباس می هر موز یافت شاه از قزوین بهماشای مازندران رفت و در طبره
اشرف بعیش و شکار و تفریح پیشه و کوسا پرداخت و در آغاز گرمی بهو باصفهان رفت و ایلمچی روم در رسید و پس از چندین روز بهماشای
اکبری دورت قاجار حاکم سابق بر جلعالت روم مامور شد و درین سال در قزوین زلزله روی داد که دوازده هزار نفر در زلزله هلاک
هلاک شدند و در سال هزار و پنجاه اما مقلی خان پادشاه ترکستان و دادار الله لوسطه صفی با صوره حکومت و سلطنت را بخیر محمد خان و
از ده ایران غم زیارت که معظمه نمود و مودت قلیخان قاجار حاکم مر و شرح حال و از انبیا عرضه کرد و شاه یکبار تو مان زلفه و با قصد
تو مان قمشه بجهت اغراضات عرض راه و تابش وین و صفهان برای و بخراسان فرستاد و درین سال منا خان عرب خراسانی با قبایل
عشایر خود از روم با ایران آمد بکرم شاه در زندون کو بکسلویه ساکن و دلی شد و رسال یکبار و پنجاه و شاه صفی صفوی و کاشان پشمار

درواز دهم شهر مبارک بجا ب عالم باقی بربسته و عالم فانی را دوا کرد مدت ملک می سیزده سال و شش ماه بود است و امرای عظام
نفس او را بر وضو حضرت معصومه قمره مدفون ساختند و بتعزیت برداشتند و عمارت فین کاشان از بناهای اوست و کرج جلوس شاه
عباس شانی بن شاه صفی صفوی بر صفی میرزا بن شاه عباس ماضی بخت پادشاهی و سلطانی شاه عباس بن
شاه صفی بعد از رحلت پدر و الا که در شب جمعه شانزدهم شهر صفر در شهر کاشان جلوس فرمود و در آنوقت نه ساله بود و بشکرانه این
موبست الهی بقایای ممالک محروسه را که با لصد بزرگواران زیاد بود بتخفیف رعایا مقرر فرمود و از کاشان بفرودین رفته با شطام مهمان
ملکداری پرداخت و در منبع شرب شراب قدغن و کلبه بلبل کرد و همه چاکران آستان بلکه اغلب مالی بلاد ایران تارک و تاپشند و بچو
علیمه و آنخان فندار را بتصرف سعیدخان کما شسته پادشاه بفرستاد و ده بود و خبر فوت شاه صفی به بند رسید پادشاه هند و ستان
محمد داراشکوه فرزند خود را با خان دوران و سپاهی بکران کجفت و فدا رو انداد سعیدخان و ستاد شاه عباس غنیمت یورش مشرق کرد و
برستم خان پسر لار که در خراسان بود با شاد و عسکر و اجتماع لشکر فرمان صادر شد و درین ایام نامقلی خان پادشاه سابق مادر و النهر از
خراسان متوجه ایران شد منزل بنزل و کمال اغراض بکران رسید و از طهران حسب اشاره شاه عباس بفرودین رفت و در روز و روز و دو تا
امروز را و او را استقبال کردند و شاه عباس شانی از فرط محرابانی تاد و فرستاد که با استقبال و تقدیم حبه مصافحه و معاذنه کرده او را واد
فرودین کردند و انواع کرمیات شایمانه با وی لظهور آوردند و چون فیما بین برستم خان و الی کرجستان و طهمورث خان کرجی مناقضی افتاده بود
شاه عباس قمر سلطان میرصفوی و جمعی از اهل ادب با بچان بایده و اعانت برستم خان مامور بساخت و قبل از وصول لشکر برستم خان غلام
کرجستان علیه کرد قلاع ایشان را متصرف طهمورث خان فرار کرده بدر رفت و چون شاه عباس برستم خان پسر لار حکم کرده بود که در خراسان
بماند تا شاه حکمی ثانی کند او صلح حال خود را در شیرفانی رکابش کرده نظام الملک زیر خود را بخدمت شاه فرستاده و او در عرض راه
عالم فرمان پادشاهی را که بخراسان مامور بود بهمه خود بازگردانده شاه عباس انست که پسر لار را در ستان خود را برستم سیستان و شاه را
کمان کا و سر کرده که بدینخواه خود حرکت خواب کرد و فوراً امتحالی بفرجای خان بکلی ارض اقدس مشهد مقدس مرقوم و ارسال شد بعض
و رد حکم پادشاهانه بفرجای خان و پیرامعلی خان حاکم نشا ورتاج پسر لار را برستم بر داشته او را از منصب معزولی و مقول کردند
علی قلی پیک و ذوالفقار پیک عیسی پیک برادران پسر لار که هر یک بمناصب جلیله منصوب صاحب قدرت بودند بحکم شاه و دیگر وزیر مقید
مجبوس و از زندگانی بیاورس شدند و در سال یکم از او پنجاه و سه فرستاده سلطان ابنرستم خان عثمانی بامامه و هدایا بتعزیت و تهنیت
عباس آمد و مورد التفات شایمانه و ضیافتهای میرانه امر کرد و یکم از ایلچیان روس نیز بشفرت خاکبوس رسیدند و زلال رطبا و قراقطای
کرجی که هرگز کرون طاعت بجنبه ولتی ننهاده بودند و در کار برستم خان و الی کرجستان با طهمورث مراقت و اشتد بشفاعت والی
کرجستان و توسط او بستان پسرانسان پادشاهی آمدند و با طهارانانیت و شرمساری بخار طلال از تهنیت شاه پسر لار زدوده کامیاب
مراجعه کردند و چون مردم عربستان از رفتار میند صورتان شاکمی شد و حکومت جویره بسید بر که خان پسر وی رسید و رسال یکم از او بفرجای
و بفرجای مقی اعما و دله و مقول و خلیفه سلطان وزیر سابق منصوب شد و قورچی باشی که بایه قیل اعتماد دله بود با جمعی بقتل رسید و کمر
اشتیق کار ندر محمد خان پادشاه ترکستان و آمدن بایران بفرستاده عباس شانی چون نامقلی خان بکرفت و
ندر محمد خان در ترکستان متقل شد اسفندیار خان و دله عرب سلطان خان حاکم اورنگ از سرای سپنج در گذشت ندر محمد خان فرصتیت
شمرده قاسم سلطان پسر خود را با جمعی از بکران از بخار البضط خوارزم فرستاده تصرف شدند و در همه ترکستان او را امتنا زعی و مناقضی ماند
و کوس استبداد و غرور و مینا و خت با فی یوز که یکی از امرای وزیریکه بود در حدود تاشکنت بطل مخالفت فرو گرفت و ندر محمد خان پسر خود عبد
الغیر خان را بدفع او مامور کرد اما بعد از غیر خان ساحه او را بتجانی ترکستان برداشتند و باند محمد لوی مخالفت برافراشتند و باند
ندر محمد خان از بخار را ببلخ کمر بسته و برامری خود ایدین خود را تا کارجانی رسید که از شاه جهان پادشاه هند استمداد استعانت بخت سلطان
مرا کوشش پسر شاه جهان و علیمه و آنخان با جمعی از جنود هندو بجا ببلخ آمدند و چون کوتوالان قلاع دانستند که پناه بفرستاد جهان
ندر محمد خان آمده با طهارانانکی و دوا میگردند و استقبال مینمودند و الظایفه مزور در هر جا که وارد میشدند از خود کوتوال و ساخلو و صوبه

و متعظ کند است به چون غدو مکر ایشان بر نذر محمد خان واضح شد فرار برقرار گشت اما کرده بجانب مرو آمد علی قلجیان غلام خاصه شیر شاه
حاکم مرو و شاه جهان شرح حال شاه عباس عرضه داشت شاه عباس نذر محمد خان را بسخنم و مکر مکر تمام بایران طلبید هزار تومان نقد بجهت مکر
عرضه نذر محمد خان رسال انعام رفت و حکام را قاصد صادر شد که در همه راه منازل و خدمتگذاری و عظیم و کیم و استقبال کرده پادشاه
ترک نماز بایران برسانند و محمد علی بیگ نظر میمانداری روانه شد و نذر محمد خان نزد یکی اصفهان رسید از دروازه اصفهان تا سه فرسنگ
تفنگی عراقی دور و نصف بر شینند و پای انداز گزیدند و کلانی اصفهان استقبال کردند و شمر آفرین بشد و شاه تاد و فرسنگ او را
استقبال کرده مصافحه نمود و چون اسب و زنگی خان لاغر و لاشه و وامانده بود در خارج دروازه یکی انجمنپت های خاص آهوی برین شهر تمام
زیرین بن پادشاهی را خان ترکستان سوار شده بشهر نذر آمدند و طوی بزرگ و چراغان شکوفه بریا کردند و زنگی خان ترکستان را
از آن چراغان سودی و دروشن با پیروی نذر که فعل دل در آتش داشت و بخیال شراع ملک خود مشرب آلوده نمی خفت لهذا شاه بجمع عساکر فرما
داد و نذر محمد خان و الاشان را با سامان شاهانه بجانب خراسان فرستاد بتمام امر و حکام مناسبت صادر شد که معاودت خان پروانده
و ملک و از آن سلاطین و بکته و جغتایه مستخلص سازند بعد از معاودت نذر محمد خان و از آن آمدن سپاه و ثر لباس سپاه هندوستان و نصف
خود را بجا نذرانسته مانند کلاغان و از آنرا حمله نمایند و عاقبان بجانب هندوستان شتابان شدند و نذر محمد خان معاودت
ایران دیگر باره ملک دولت خود و وصول یافت و درین سفر زیاده از پنجاه هزار تومان از نفوذ و اجناس با و بخشید و شد چون شاه جهان
ازین کار با خبر شد سلسله موت بجهت نذر را وروده المچی نامه بشاه عباس فرستاد لهذا جان شاد خان و ارسلان بیگ که از معتبرین صفو
داران دیار بودند بخدمت شاه رسیدند و نامه و بیدیه و پیام رسانند و بخواه طیف خطیر پادشاهی و مباحی بشند و درین ایام شاه بیک
جگر که مفرض و فرستادگان مشایخی نیر شاه جهان بر فتنه ششده ارشادری بشماره نذر آمد بعد از خضعت ایشان و قمار خان غلام
کرجی با اتفاق سفر هبند و ستان مامور شدند و درین سال حکم شاه باغ سعادت بر بساتین اصفهان فروده شد و منصب سپهسالاری
ایران بمقتضی قلجیان قاجار و له محراب خان حاکم مرو و اراض قدس مغفوض شد و امانت مشهر بقرجی خان رسید و کثیر و بیک چرخ
چیز سعادت و عمارت چهل ستون که از غایت نوادینا است درین سال حکم شاه بهمال بنایافت و ذکر حرکت شاه عباس
ثانی بسفر خراسان و زیارت مشهر مقدس و تخریق و مار و صادرات آن سال در آغاز فصل فروردین که شربت
و کوه پریشان گسترده و بریشان اشجار ازین جامه کردند شاه بعد از انقضای جشن نوروزی سال یکمیز و پنجاه و هشت بقصد
زیارت حضرت امام حسن و الاثن علی بن موسی الرضا غم سفر خراسان فرمود و بعد از آن حضرت مطایر تبلیغ حکم کردند که در حین بطام اجتماع
جویند و شاه بادی ازاده و جبهتی کشاده و غزمی و رخ و قدمی ثابت بساعی که تو لا کنبدان تقویم پای رادت در کتاب سعادت نخواه
روی بره کرد و زمین ارشاد ملک حضرت موکلب چون کرد و بر کوکب شد و در سنگام رکوب مرکب سپهر فشارش بدین
خطاب مخاطب بودی که ملیت پرمایه و پرستاره شود هر زبان زمین زان چار شستاره که در چاراه است مع القصه چون چمن
بطام ضرب خیام نصرت قیام شد فرستاده بولغازی خان و بزک حاکم خوارزم و خیره با عیضه رادت شیوه بحضرت آمد شاه او را
با محال تمیستان و عثمان روانه نمود و یعقوب بیگ قورچی خاصه بفرات خوارزم مامور شد و المچیان دیگر که در روم و ماوراء النهر در کتاب
بودند خضعت یافتند و سپاه رعد و فرشت بفرحوش از راه کاپوش بقدمگاه مبارکه آمده و از آنجا بطریق طرق مرطبه میباشند و شاه بطریق
شاه جنت مکان جامد و می انجد خوش پیاده بریده در کمال ضراحت و رادت ره سپار بود تا بعد از تقبل عقبه علمیه شست و کزید
و از جمله امور که خاصه آن شاه مغفول است از اجازات سفیر نام ملترین کتاب مستطاب را زنده دبی خالص ناب جدید لک غایت
و پنج عاده توب قلعه کوکب دینا بود آوردن سر مود و مرقی قلجیان قاجار سپهسالار لشکر جلالی عساکر کاپ بصوب
روانه شد و بر اثر جنبش شش پیرش و قدر سلطان تفنگچی قاسمی و تو بچیان کوه توان کوههای روانه جنبش دادند و در روز
غویان شاه بنماشکار پرداخت بچارم جویند و خت کتی فرور چون خند و طارم چارم بر میند کرد و پیکر آهوک صحرانیک برید
و در ساعتی بعد از سلطه هرات وارد شد و محراب خان پیکر یکی استر با داجا معانی نامرای بزرگ بمالت شیر و جلالت کرک چرخ

و نیز با حسن بخشی و سایر ارجا و امرای هند و ستانرا بحضور آوردند و مهربان نیز گرفتار آن حصار بست را که پدر خان و رفقای او بودند مقید و مغلول با بخت منجوس و علم منکوس بقاره خانه وی که پهلجهای مشکو سیار بود با سترهای بریده از نظر شاه گذرانید و شاه با یکایک آن جنود و با احوال و احوال همه را مریض و عیسی یک را همراه کرده که سرحد هند و ستان برساند و در پنج میل شاور دلاور کرد و در میان شمشیر کش کرده بود به تصرف پهلیمان شاه عباس درآمد و زیاده از اموال ایشان حدی تصرف نکرده بسلاطنت و خرمی بدیدار خود باز گشتند و شادی خان بنیاطه خوه خویش استعدای توقف و خدمتگذاری بی تکلف کرد و مقبول قشاد و شاه بلاخطه دوستی ایاام سابقه که با عیسی فیاپن سلسله ولایت نشان صفویه و سلاطین با بریده هند و ستان قایم بودند نامرئنه جهان گاشته ارسال داشته و حکومت قند را بدیگر آ خان نقویض فرمود و بست را بدو ستعالی خان زنکند داد و بتاشای شهر بدرون قلعه وارک رفته خطبا خطبه بنام نامی انیمه عظام شاه شاعر سلام علیههم معین خواندند و شاربافشانند و شعری رکاب ملایک گفته و از جمل این مصرع تاریخ فتح آنجا است آمد کلید مملکت هند قند در دیرین و قات محمد قلی بیگ و ربک خوارزمی پسرزاده حاجیم خان که با جمعی ترنکمانان در حدود استرا داشتند و قندادی آنجخت بقفل رسید و لا پیمان کیلان در ایام فتح قند را پسند مجر عین الکمال گشته بر حسب اتفاق سوخت و یکبار صورت تغییر و آبادانی گرفت و شاه جشن نوروزی سان فرخنده فال کنیز او عجمه و نه را گذرانید از قند را بر هرات توفه فرمود سیان آمدن محمد اورنگ زیب پسر شاه جهان بادشاه هند و ستانی با سپاه هند و افغان متخیر قند را و نه بر همت شدن از قند لباسش چون اجبا فتح قند را بر شمع شاه جهان پادشاه هند و ستان رسید با غواغوی شاه حسین سلطان ابدالی که از قند را بر هند و ستان فرار کرده محمد اورنگ زیب را رشتا و لا خود را با سلاطند خان وزیر و بجا در خان سپهسالار و برهیم خان دکنی و قلیچ خان و راجهای معتبره و سپاهی پیکران و پهلجهای جنگی توپهای کران بصوب قند را روانه کرد و خود نیز با محمد داراشکوه و لعیعد دولت و فرزند خیر کمال و امرای هند بجا صوره قند را مشغول شدند قلیچ خان و خیر خان و قباد خان و لاند قلی خان متخیر حدی است و سپاه و قند لباس و امرای بزرگ و سته و سته بکامیت محراب خان و معادخت و روانه شدند و وقتی که قلیچ خان سه هزار نفر تاخت کرشک و زمیند او فرستاده بود حاجی منوچهر بیگ با قلیلی زسواران رسید و غار محاربه با آن سه هزار کس و امرای ایشان نمودند و قلی بیگ نیز خورنیز با پانصد سوار رسید قلیچ خان پنج هزار شیر خنجر طلا و ترازو قارب غلاف بنادت نهفته فرار کرده بارودی بزرگ قند را رفت و سترم خان دکنی سپهسالار و سپاه دبیا جنود قند لباسیه را استقبال کرده بناگاه که بکوبول بزرگ لشکر ایران با علمهای افراخته و کوسهای نواخته و بشتاد هزار سوار ماسحه در رسید امرای هند که بر منجوی قدم کرده بودند پانزده هزار کس زیاده انداختند تا چار از اضطراب و فروری کرده روی باز پس نهادند چون بنگام غروب قریب بود و سپاه قند لباس از راه دور آمده خستند و استند جنگ را برود و دیگر معلوق گذارند شمشیر قلیچ خان و خیر خان و دود سیر و دیگر پانزده هزار کس فرار کرده بارودی و رنگ پت قند را زکرت و است و شوکت سپاه قند لباسش بیان کردند کار محاصره قند را را تمام گذارند شمشیر با تمام کوچ داده روی بکابل نهادند علی الصباح لشکر قند لباسش بعزم پرفاش بجانب قند را آمده معلوم شد که شمشیر کلام زباغان شمشیر با و طان و آرشیان خود با لستجبال کشاده اند حقیقت حال را بشاه پهلان معروض داشتند بکلم شاه عباس لوامی را جبهه برافراشت و شاه با رض قدس بازگشته و چون محراب خان و قاتیا قند بود و آثار خان غلام خاصه بکمر سکی قند را کردید و در آغاز سال یکمیز از شصت شاه با صغفان باز آمد آن مهر منزل شرف آید از تاریخ ملامت شاه کردید و رفتی قلیخان قاجار سپهسالار تو چو باشی کردید و اندوید خان با بالست استرا با رسید و پنججری مصح مخلف شد و درین ایام سیصد هزار تومان از بقایای اوبو انجمی خزینه دار که در نزد مودیان مانده و مطالبه میکرد و حکم بخشش بدل آن شد و مطالبه نمودند و در محمد خان پادشاه کرهستان درین سال که بقصد ملاقات شاه بایران می آمد وفات یافت و باز نامکان خود را بشاه عباس سپرد و شاه بسمیم و همجن و سیلاقات فیما بین صغفان و شیراز بشکار رفت و در مراجعه با صغفان متروکات نذر محمد خان که زیاده از صد هزار تومان بود شاه بعبد العزیز خان فرزندش رسال فرمود و منصب قوللر قاسی کمری سناوش خان پس از فوت وی ماند و ویردی خان بکمر سکی استرا با و نقویض یافت و در سال کنیز او شصت و یک یکبار و از یک پسر شاهزاده هند و ستان با سپاهی بی پایان متخیر قند را آمد بعد از زیمت بسیار مراجعت بشاه جهان آباد دلی کرده و در سال کنیز او شصت و سه شیر بجای خود تعلیم

داد و در مازندران بشکاک از مرشد و حکام نگار و بطریق رحمت رود و نهار شیر کجاست از تخت فیصل برگردید و میگردانیدند و چون بر بنامی نظمیه و خان
 کرجی که از دولت صفویه روی گردان بود و کاکرگان دولت روسیه در حدود قزوین و چند قلعه بنا کردند و خسرو خان پیکر یکی شیروان بشاه عرضه
 کرد با امرای وزیران فرمان صادر شد که بتابعیت خسرو خان تخریب قلعه روسیه در مازندران خسرو خان و حاکم در بند و سرخانی خان تخریب
 و آستان و عباسقلی خان و همی و جماعت و خوری بر سر تحفظ قلعه جدید رفته محاربه کرده منصور شدند و قصبه بشاه عرضه داشتند و در سال
 یک هزار و شصت و چهار هجری دارالشکوه و سپاهی بی پایان با توپهای نقبان شمال و فیلهای شهمان شمال متخیر شدند تا آمد و چون مقتضای
 خان سیاه منصور حاکم بست چنانکه باید و در خور این کار نبود و تا رخا حاکم شد با رساله از او بشاه شکوه نکاشته و شاه امانتقلی یک
 حکومت بست تا مور فرموده بود و قبل از رسیدن امانتقلی یک بست ماری بند وستان با پنجاه هزار کس متخیر بست تا مور شدند و در مازندران
 سیاه منصور که از جانب دولت قزلباش لایوس بود و خود را مغرول میدانست بست را تصرف ماری بند داد و پایی در دایره متابعت
 ایشان نهاد و امرای بند می پس از تصرف بست بغیر متین را می درست بهمت لغت شد تا در محاصره آن حصار بست و امرای قزلباش
 تدبیر بجا یافتند رسیدند و رستم خان باب مقادوست قزلباش بنیاد و در وازه بست را موزانیده پیرون آمد روی بار دوی محمد دارالشکوه
 نهاد و آوازه رسیدن سپهسالار و سپاه قزلباش در اردوی دارالشکوه تواریفات لاجرم شاهزاده باشکوه و از او حشمت اسکن در رازجا
 خود کوچیده با تمام عساکر و اعیان و توکخانه روی غنیمت بودی نیز مست محاصره و از آن قزلباش از دنبال و در غنیمتها و اسیران و د
 زنجیر فیصل البرز بر زمینستون توایم و تپس خراسانیم پست بیز البرز و از خطوط مچان چوچان از دوی زابرازدک گرفته بار دو کشته
 و چون زمان محاصره شد با رشت شاه کشیده بود و عمرت و فاقه بدینجا روی کرده داشت بحکم شاه پانزده هزار خروار غله از شیراز گردان
 و استرا با دوی و شهر با حمل و نقل قلعه شد تا مردم آن دیار از مضیق فاقه و تعمرجات یافتند و شاه از چرم بطام که بغیر سفر طربا
 مضرب خیم بود با مازندران رجوع فرمود و ذکر غنیمت شاه عباس ثانی صفوی بولایت مازندران بهشت نشان و
 عمارت همایون پته در اشرف البیلا و شاه عباس ثانی صفوی از راه کتل جزوق و استرا با دوسیرکنان با اشرف البیلا و آمد
 روزی چند عمارت موسوم به پشته بر چها بالش عیش تکیه کرد از آنجا باریان و باجی کلایه روان شده بعد از شکار عرض راده بحال
 و جد و فرج با فرج آباد نزول کرد و بچراغان و آتش بازی سطح بحر خزر را رنگ سقف چرخ اخضر کرد و برشته که در حوالی باغ اشرف است
 و بر دریا و صحرای اشرف بحکم همیون عمارت و دریاچه و باغچه پر گلها می رنگارنگ تمام یافت و از آنجا بیرون پته نام نهاد و درین نام سلطان
 العلماء خلیفه سلطان وزیر اعظم که بنسبت سیادت از اخا و میر بزرگ بود و وفات نمود و محمد بیگ طر سابت وزارت یافت و مهد علی خان بجا
 خسرو خان پیکر یکی شیروان که وفات کرده بود تعیین شد و شاه از مازندران بغیر وین غم کرد و ایلیان با و شاه روس و غیره در میان بهشت
 رخصت یافتند و موبک شاهی از فرج آباد و ساری همه راه کوش بر نغمه هزارستان و ساری بهشتی با رفو شده که قریب به بندر و با
 خراسان و از ساری بلاد مازندران شهر و البرقه بسایق عمارت و بنشین آنجا اما شا کرده یعنی آباد برگشت و از راه سواد کوه بغیر و کوه و دماوند
 آمده و بطهران رسیده و پس از سعادت زیارت حضرت عبدالعظم حسنی و سید حمزه موسوی بغیر وین فته سان و عرض سپاهی که از فته بار
 کشته بودند دیده چون مالی از باریان از علیقلی خان سپهسالار شکوه گردان پس از تحقیق سپهسالار مغرول و بنجوس برادرش زردکانی مالوک
 آمد و آمد و یردی خان قوللر قاسی و حاکم کوکلیلو به منصب سپهسالاری رسیده و فیما بین منوچهر خان پسر حسین خان حاکم لرستان و علیقلی خان
 پسر شهاب بودی خان که عم برادرزاده بودند و در حکومت لرستان مناقضی رفت و آخر منوچهر خان قرار گرفت و شیخ علی خان نیکه نیکوت که از آنجا
 یافت و چون طربا و شاه بصحبت علما و فضلا مایل بود و تقویت شریعت و پضا و طریقت غرار ایشان و بهمت شاهانه کرده بود حکم نمود که
 جناب علامه العالم مولانا فاضل قرینی کتابی است طب علامه کلینی رازی را بلغت فارسی شرح نموده که سالکان مسلک حق جوئی را پرورد
 آن شرح کافی باشد و همچنین خواش نمود که جناب الفضل الاطیاب جامع جوامع علوم طایفه و بطنیسه و کشف مضللات و مشکلات عقلیه
 و نقلیه عالم عامل و عارف کامل محقق مجلسی مولانا محمد تقی سارکن اصفهان که اصل ایشان از زوار المزموده و مجلسی شریعت نمود بشرح کتاب
 شریف من لا یحضره الفقیه و از دوشمالی با حضا جناب فضایل باب مقدادی نام و بنوای خواص عوام محقق مدقق کامل و عارف از عالم

عالم مولانا نقیب الدین صاحب الکاشانی بخاشہ شکہ بحضور آید و بعد از حضور بلوڑم امامت جماعت و نماز جمعہ مکلف کرد و شاہ عباس خود نیز کربچا
مولانا اقدار کردہ نماز جماعت پرداخت و شاہ عباس بقم رفتہ پس از زیارت حضرت معصومہ مرحومہ مقرر کرد کہ در کنار رودخانه قم محلی بن
کردند بنای ریختن توپهای کوه شمال گذاشتند و توپهای بزرگ ترک ریختند و شاہ عباس باصفهان رفتہ و در کینار و شصت و پنج توپ
کرد کہ در ہر ہفتہ سہ روز احدی را رود بحضور اعلیٰ بالغ نشوند ہر کس از غنی و فقیر و کسیر و صغیر غنی و سخی و شکوہ و شکاری و دردی و حکامی
باشند بقیہ خود بناہ غرضہ دارد و چہین معمول بود و مایہ عدل کلی کردید و ہر کس از امنای دولت و حکام شکایتی داشت شاہ تحقیق کردہ برقع
و اظلام مینمود و بعد از انصاف میکوشید و دین سال سدی برود زندہ و بستر فرمود و بشکار کنان غنیمت نمود و بیشتر اوقات را
بعیش و طرب و آبادی بلاد و بنیہ عمارت و نظام و محام و ولایات میکند و مانند و میقدار کہ از فراغت بود دیام سلطنت کمتر از صفویہ روی نمود
و در سال کینار و شصت و شش شاہ عباس تخت باہیزان فروختن نو و زیور باغ موسوم بہ ہزار جریب گذارید و از آن پس لشکار ہمیشہ
فرمود و تہاشا چہمہ آب ملخ غنبت کرد و چون حکایت این آب خالی از غایتی نیست مجلی کا شستہ میشود و ذکر چہمہ آب ملخ بد آنکہ گوہر لہرمان
فرسا و بلند و جوار کوه دنا کہ از شاہ سیر جبال است و در میان اراضی فارس عراق میلای از دمان آن بہتر محال واقع شدہ و بمسافت سی زریع
بدن کوه فلک شکوہ انصاف از اساس بنای آن کوه برد و پایہ سنگی منبہ پلی بدیع این اتفاق افتادہ است و رودی عظیم از رودان در گذر
و این چہمہ از بن کوه دنا میچشد و بروی بل سنگین میریزد و آب آن چہمہ ز طرفین بل برود و فرو در انصاف می یابد و در آن میریزد و تجربہ رسید
و در کتب تواریخ و غیرہ مرقوم کردید کہ در ہر مملکتی آن رود و جنود نامعد و ملخ ثابت باشد شخبی بن چہمہ و شاہ آب آن چہمہ را در طغری کردہ
بہ نیت ہمان ملک از فرع برداشتہ مذکور کنند کہ بخوابم سالخ خوار بفلان دیار آید و در سرچ منزلی از منازل طرف آب چہمہ مذکور را بر زمین
نکند و رو بہ پوستہ بر سہ پایہ یا در چنان و نتیجہ دارد و بعد از وصول آن ملک ملخ زار را بران مزارع و اراضی بیاشد بہمان رودی مرغان سہ فام
کہ از ساز نام در آن محل اجتماع و از وہام نمایند و دستہ و تہ بلخ منار رخہ کردہ ہمہ را بشکنند و بشکند و بخورند تا تمام شود و لعلہ علم کھفایا
و شاہ عباس چندی در چہمہ زندہ رود دست بر جام بدم و کوش بر سر و درود داشت و در آغاز فضل خزان و باد میکان باصفهان فرمود
و درین سال جمعی لاماں چینی یعنی زد و غارتگر قلاق کہ مکنت ایشان در شت قفقاز است از راہ ایماں باستر آباد آمدند و منوچہر خان بکلیکی
استر آباد و خوانین کرملی و منمان بدینال انطاغیر رفتہ بعد از زحمات جمعی از آنان کشتہ و برخی را کوفتہ باستر آباد آوردند و بناہ غرضہ کرد
و در سال کینار و شصت و ہفت الملی سلطان روم بایران مد رعایت جانب و در مجلس و شکار بسیار شدہ خوشنود آمد و خضرند رفت و در
خان قلاق نیز از نو احمی قفقاز تبرہستانی ترکمانان بحضور شاہشاہ ایران آمدہ و از ماکو کشتہ استر آباد و خندز خواہی نمود و مغل مازکشت و خان فیک
نیز از جانب شاہ تہاشا آن بلاد رفت و چون لیماخان حاکم کردستان کہ پروردہ دولت صفویہ بود بعد از خان احمد خان سقلائی صاحب کرد
توہمات بخاطرہ دادہ و دادہ و نمود و شیخی خان زنگہ حاکم کرمانشاہان و کلہر بعرض شاہ رسانید و تصدیق بزرگان کردستان نیز مقوی قول
ا و کردید شکہ سلیمان خان را مژدول و بشہ میقدس فرستاد و میر جہام جمشدی کہ اظہار اذیت بدولت سلسلہ صفویہ کردہ بحکم شاہ در ولایت
خراسان سودہ و تن آسائیزیت و سہ کام استدعای خان توران در باب استر و ایلات و نیکہ بزرگان رسید و نیز مرض کردید بعد از استر خاں
ہمیشہ مفاسد است و راہ مخالفت رفتی تا آنکہ تاخت تالاج و مار و جاق آمد علی قلیخان حاکم آذربایجان و تباخت او را سیر ساخت و چون سفر
حاجی دیدہ بود و دینام ہلاک متواری شد و از سوانح و صواد این سال کیم این بود کہ انسان کلدی نام اوزبک کہ صاحب سہمی بی سما بود
از جانب عبدالعزیز خان پادشاہ ماوراء النہر و ترکستان بسفارت و رسالت ایران آمدہ مراجعہ میکرد و راہ فرستادہ بلوغازی خان والی خوارزم
کر کاچ کہ باغی بروردہ دولت صفویہ بود بحضور اعلیٰ می آورد انسان کلدی او را کوفتہ باخود ہمسہ کرد کہ بزرگان برد و دلاست کہ بر عمل خطا
بزرگست و گرفتار فرستادہ و مہر مخالف توہین عرب تا چہک ترک شاہ چون کاه شد شعلات غنیمت لبش زبانیہ ساز بایہ کشید
مشرارہ اش در بینا و جلالت انسان کلدی احرار اکلند لہذا فرستادہ خوارزم را مطلق العنان کردہ خود بسلا مت جان بدر برد و صفیہ بلوغاز
خان بدر کاه شاہ جہان و روداقت و مطالب خود عرض کرد بامتیافت و ذکر مہی الفت شاہزادگان ہندوستان و فرستاد
مرا و بخش الملی خبر و شاہ عباس فی شاہ جہان داری ملک ای ہندوستان مریض شد و بحسب احتیاج مرض فالج را معالج گشت

جلد ششم

مَهْمَبَتِ دَاسْكَوُونِ رَجَبَتِ بَهْمَنُوسَنَا رَوَضَةُ الصَّفَا

مرض نرسن بوده معالج نمود و خبیلای محمد داراشکوه و بعد از آن با نظام امور مامور کرد و او پدر رنجور را بارگه در مخفاده بارگه فرستاد پس
 العوام و خواص خبر وفات وی شنیدند و ملک را شعله شد و هر یک از فرزندان وی یکدیگر را دشمنانند و بواب مخالفت برکشیدند
 سلطان شجاع در بخاله و اورنگ پست روکن و مراد بخش در کجرات اظهار داعیه کردند و مراد بخش چون بنده شیعه و لوی تمام داشت
 خصبه بنام نهمه و از ده کانه خواندن بفرمود و نامه پادشاه ایران بخارش نمود استمداد کرد و حکیم کاظم قمی لقب بمقر خاثر را بران فرستاد
 و محمد اورنگ پست را فریب داد اظهار سکانت و و استیلائی از قید سلطنت نمود و آن جوان ساده لوح نیز او را سرسوده و شاهزاده شجاع از
 بارگه حرکت کرده و سر خود سلطان را بالشکری انبوه مقلای کرده و داراشکوه و فرزندان خود سلیمان شکور بمقابل فرستاد و بعد از محال و مقاله
 نسیم ظفر بر رجم رایت نصرت آیت سلیمان شکوه و زیده و همینان بریده و قبل از وصول سلیمان شکوه بداراشکوه مراد بخش و اورنگ پست
 بر سر داراشکوه آمدند محمد داراشکوه قاسم خان سردار خود را که میرا تشنیه بنیاید بدافع برادران فرستاد پس از تلافی فریقین و توالی مؤثرین
 مراد بخش فریزی یافته و قاسم نهمه شده و داراشکوه بمقابل آن کرده غم کرده و با آن مخالفان رزم نموده مظهر شد و لیکن بمضمون شعر زیر
 فزون بود همیان زور هنر عیب کرد چو بر گشت بهور پس از قتل جمعی سرداران چون پرای پهل و از اسب خم پیلای و توپ صد سه زید
 از فیض پیاده شده بر لب سوار شد سپاهیان از رجال و رکوب و احمل بر کوب غروب آفتاب نصرت یافتند و چون خیل بسیار را
 متفرق و پریشان بهر سوی شتافتند لهذا منصور مقهور و مقهور منصور آمد و داراشکوه کیزان بلاهور شد مراد بخش و اورنگ پست با کینه و آتش
 خراش و دافین و تصرف کردند و اورنگ پست مراد بخش را فرقیه بتزاور و قدس و اظهار ملازمت و صداقه و امانت خود خوانده و بمعاود
 متفقین کشته قبل از قتل حصینه حصینی انحصون مینه موقوف و محبوس کرد و چون بوساطت تقریبان استمدادی کرده بود شاه عباس
 یکم از تفنگچی فارسی لاری از راه دیار معاونت و مساعدت وی مقرر کرده بود ولی مقارن حرکت انقوم اخبار نکرده رسید و عرفت آنته
 بفتح الغزایم بطور پیوست و فرستاده و که قمی لاصل بود هم در قلم نشست ذالک تقدیر الغزایم العظیم یکی بدکنندیک پیش آیدش بها
 بند و بخت خویش آیدش و در خبر نیکی جهان نپزد زمانه بدو دم می شمرد نغان جبهان زندانم که بصیت برین شکارش بیاید که سیت
 هم از جمل صواب این یام فوست و نیکم خان و لکرم محمد خان و ولد و لیچم خان پادشاه ترکستان بود که سالها در ایران سکونت نمود و پیش
 عباس بزرگ و امیران خانرا بجاگرفت و به و شاقان و میرا زد و که با لیچم خان و زکب برادر همیش بود و امیدوار فرمود و در سال یکم از او
 هشت بجزی ملن زده رود تجدید یافت و زیجا و اربانی تازه و سر جدید پذیرفت و چون اخبار لفرقه آثار بوستان هندوستان گوش زد
 و شتمان و دوستان شد سلطان بلاغی شاهزاده هندوستان که مدتها در ایران بود و غم آن ولایت نموده پهل را یاد آمد و هندوستان +
 ولی چون بعضی اخبار منافی و نخواندی برسیه با میل بد و جنود غنی چندی توقف کردند و درین سال طرح عمارات خلوتخانه و دیوانخانه و طاق
 خانه ریخته شد و اگر چندان بر حسب فرمان طووس بسیار خوش نقش و نگار بجهت طاعتخانه ارسال داشت نظم بس مرغ خوشترام و آمد در آن چرخ
 از غنیمت سرای و زینتک برین کرد و نال تمشش همه به شتری حواله کار و بر شش همه به پورن در دوش و سجاده رنگین بنمود
 بر فرق و ذوابه شکنجی شکن اندر عقب یکی علم کاویان کشان چون بر خفته طبری بکشش کوئی که جز بقلمو نیست بی سبب
 بر دشته ز جای مرازا بگرفتن بریجه چند حلی از گل بهشت و اندر جلیش در یو لوقیت مؤخر شادان شود بدیدن و آدمی و با
 آدم از او فاده بهر عجبی و محن مع القاصین باغ رشک فرادیس ملاکه او طووس بود و درین سال حکومت کرستان بشاه نواز خان
 کرچی لغوی یافت و شاهزاده هند داراشکوه که قصد آمدن ایران کرده بود خان افغان در افغانستان کشته شد و هندوستان برده با اورنگ پست
 سپرد و اورنگ پست و سلطنت استقلال یافت و کر صحبت شاه عباس با علما و فضلالی عهد و کالین و عارفین آن زمان
 و او آن چون شاه عباس تربیه حال عموم خلق و تصحیح علم و عرفا مایل بود و همه را تقویت و تربیت میفرمود و مدار کار سلسله صفویه از افغان
 بر طریقت و ریاضت و ولادت و ارشاد بود و سلسله طریقت شیخ صفی الدین اکتی اردبیلی توسط مشایخ بر عهد حضرت امام الانس و محمد حضرت
 امام بهام علی ابن موسی الرضا مشی میسر پسته بصحبت عرفا و فقرا کوشه نشینان و درویشان و اهل ذوق و حال بهر پرورد و از جمله ارباب
 کشف و شهود بسیار و در آن زمان میران بطبقه جناب شیخ بهاء الدین علی و جناب مولانا محمد تقی مجلسی و میر محمد باقر و قناد

و میل و اوقات هم فندی یکی جمعی دیگرند که ذکر حال ایشان اجمالاً در اوخر این جلد مذکور خواهد شد و از بخل جناب مولانا جعلی تبریزی چه بود و مولانا
 در پیش محمد صالح برستانی و شاه درویش خلاق از راه صدقت و صفای اول بکلیه محقرانه مولانا جعلی تبریزی توفیق فرموده مصداق نموده استمداد
 محبت کرد و دعای خطیب داشت و مبلغی زر نقد در زیر سجاده مولانا گذاشت و از آنجا منزل در پیش صاحب رقبه طهارت الشافیه و از آنجا منزل
 ساخت و غالباً و قات با جناب مولانا محسن کاشی مغفور صاحب غیر صافی و صفی که عالمی تراخ و کاملی فیاض بود و در اشعار فیض مختصر
 مینمود و معاشرت و مصاحبت میکرد و مولانا محمد علی مشهدی که از کاملین باب سلوک بود و بکمال خلوت و انظار ایام حیات منزل خود
 می آمد و در پیش مصطفی نام سیاحتی از روم آمده بود و مردی بود عاقل و جهان دیده شاه از وی سخنان میرسید و نصیحت میخواست و در وقتی که
 بروم باز میگشت شاه بدست خود سطری چند در سپارش می بجای منوچهر خان چکری یکی شیروان نگار داشت و او را مقضی الحرام روانه نمود
 مولانا زعفرانیکه چون محضر است نقل شد اخلاص طرفه راسخ العقیده حاجی منوچهر خان توحه و غایتی طرفیه بمنابیت نیز سلوک که
 اکثر خاطره بدیده حسن خصوص بعضی فضیله مجسده انشاء الله بخشی و جمله حضور رفه تیمک نیز اوله آئینه میری اسمعصومین علیهم السلام مینمود
 مصطفی درویش مصطفی پولیش پرله شیروان سمندان و زولایتی کتمک زاده سی و ارمه با ملین لازم سن بره کتور و ب روانه ایده سن
 ذکر بنای تکیه فیض در جوار رود مشهور بر زنده رود و بکجه منزل درویشان و فقر چون پادشاه حقایق اکاه بکجه جمعیت طایفه
 مسافرن و غیاث سبحان و فقر و ضعیفان پس از منزل آراسته و زری آماوه اندیشه داشت بلع محرابان قاجار مجوم والد میری
 قلینا تو چو بی باشی و گرنه زنده رود مناسب بنای تکیه بود بعد از مباحثه حکم فرمود که معماران شایسته کتب بدی سپهر آثار بعد رجاء
 ذبح ارتفاع بران دریای روان شمل بر یوانی فرسج البینان ساخته باشند و ربعی وسیع از اصل باغ منظور کرده و حجرات و دیواریات
 بر اطراف و جنوب آن ربع اساس انکند و میرزا سعید طیب چند محال مرغوبه آماوه از وجوه بی شبهه حلال غریبه حاصل و مفضلان دقت تکیه
 مذکوره موسوم به تکیه فیض باشد که کبرس از باب جد و حال ذوق و کمال در آنجا ساکن باشند و کتب بدیهه کفنی و جعلی که قانون طبقات
 سلسله فقر است متوجه شوند و دوام دولت پادشاه را از خدا استدعای نمایند و بکمال شایسته فیض با تمام رسید و مقدار مسافرن اهل طریقت
 در آنجا ممکن گردیدند و سوده خاطر بدی شایسته پادشاه سعید خنک آنکه در صحبت کمالان پیامور از اخلاق صاحبان رخور شده
 بکفایت کفایت تمام که یکدورت افتد بانی بدم طریقت بجز خدمت خلق نیست هیچ و سجاده و دولت نیست در بیان حرکت شاه
 عباس شانی مبارزندان و توقف در اشرف و فرج آباد و ساختن کشتی و تفرج و ریای البکون استرأبا
 در بهار سال یکم از روضه است و شاه تفرج بازندان غنیمت فرمود و بعد از حرکت از آن همان در عمارت فین کا نشان نزول و بقی
 از کلبه راه قم و طهران بسوده خوار و از آنجا بغیر زکوه و سواد کوه آمده شکا کران صیدند از در همه راه باغ پیامویش و عشرت و مساز با
 خاصان محرم و شادان توأم بمیرفت و بخت طبری از زمینها رسته و سرشک بر رخسار اوراق بر کهاشته بود و در همه از طراوت کورتر گردید
 و چنانچه از شایسته طوبی حکایت میکند و تا بک شجاریه از در حیرت معنی داشت و تراکم اوراق بر توأفا بر باغ بود و بر بقعه چمن از نور اشجار و
 کثرت انهار معنی نبات بجزی تحتها الا انها مجسم کردی و به طره زمینش از حضرت معنی النظر الی الصفی ترنید نواله در معاینه نمودی که بساکن
 طیاران پرند بر کشیده بود و جو پارس پریشان پوشیده مرغان لوان در بر جنگلی نوامی پهلوی ساز کرده و طیور خوش الحان که
 و ستایندهای طبری چنانده شاه خدای او بخت شمشاد از کید آن تباران نو شاد نمونه بود و در حاشان فراتیه از قامت بیکان کاشمیر
 نشانه میلو از ادش مرد آزاد را به بندگی میخیزد و نار و شمشیر از این می آید و زید شاه در بر جویی خان بیکشید و جامی میطلبید و در چربی از
 مرغی ناله می شخفت و بیاله می گرفت و مرست و خندان را طوطی میکرد و کوه و دره بر زیری در می آورد و اما زیان و کوه بصحرای اکل سید و
 از آنجا چون به ساری ساری فرستع القصد فرج آباد و اشرف البلاء با اقامت کشتا و وفی حقیقه که آن بلاد را مینهادند و غنیمت
 بدل شود باقامت بیشتر اوقات بشکار میرد و راحت و آموه و کورن می نداشت و چون بکمال شادان بخان بزان زور می چند پر داشت و کمال اعتبار
 ساختا بودند شاه تفرج دیاکنار و کربکب دیاکنار شوق کرده بفرج آباد و لب یای غرقا که چون بگری در زورق نشسته بدیار آ
 لمو لغه چو شاه بکف کوشی آمد تو کفشی بجز کشتی است منزل یک کشتی کی کی دیده کا و ا بدشت روی و دوریای بادل از ان بالذکی

کافی ضلوع و زین بیهودانی فاضل و بعد از قرحه دریا بشماره حکم کرده و از نذرینان و ستر بادبان و طایف جاییه و کربلایی عید زیند و ز
جرکه و کربلایی میان کالای چون باد در میان ناله جمع کرده شاه کرده و در مناصب با مقربان خاص میان جرکه آمد به ضرب شیر و خنجر و شمشیر و تفنگ
شوکار و تپو و کوزن بسیار و خون غلظت میزد و شجاع و بیرون تپه پیرخان و شهبازی و عید نوروز و غیره و زین و زین و شهباز و شرف ابله و کسب
بخمی و فرج گذشت و شاه عباس با صفهان بر گشت و مذاق سلطان چوله سفارت هندوستان مامور کرد و بدین میان لاکسند خان و
کرهستان و در گذشت و طبرکوت خان از مسکور و سدی بخاکبوس نگاه شاه آورد مشمول غنایات پنیات کردید که باره شاه بشکار کنند
توجه فرمود و در هزار و هشتاد و یک محمد سیک از مرغزل و میرزا مهدی صدر مالک بوزارت خاصه منصوب شد و حاجی منوچهر خان حاکم
شیروان غزلت و محوری پیک بسیار و صحبت بشیر و ان شتافت و زوال رسطای کرجی که در اولایت خیر و سمری و کرد و کشی میکرد و بقتل آمد
و شاه به غیر مسجد جامع مکرر در دروغی مولانا محسن فیض کاشانی قدس سره نمایانجا ماعت و اقتدار نمود و مع الهفنه شاه و الاجاه و در او اعتراض
و شکار و بنای عمارت و قلع و سیلا قات عراق و از نذرین پیر دخت و ولایات لطراف کمال شتاهم داشت تا در سینه گنزار و هشتاد و یک
جوت و سبک نام رجوع از نذرین عراق و صفهان کوکب دولتش را جمع و ماه سلطنتش در محاق واقع گردید و اصفهان بخوار ملک بنا
پسوست امرای عظام و غرض آن سلطان با اعتدال را بگشت روان نموده و در جوار معصوم قتم چون کبچ بنجاک پسروند و از آنچه داشت چیزی با خود
ولی نام نیکو و گیتی گذشت لظم جهان پیر و چو خوابی درود چمی بدروی پروریدن چسود براری میرزا بچچ بلند سپاریش که بنجا
نژند از آثار و بغیه آن شاه نیکو شکار عمارت چهل ستون و بن نذر و در جنب سعادت آباد و باغ طاهرستان و باغ ششک و عمارات
قوشخانه و باغ سعادت آباد و چهار باغ علیا و باغ هزار جرکه از بنای شاه عباس ماضی است و بی تعمیر و سنگ بست نمود و تالار مشرعی
قابو از اشراعات است و کاشی کاری صحن مشهور مقدس رضوی از خدمات است و مدت پست و بخت و کسری و در نهایت از سلطنت
نمود و سال عرش بنیاد شش سال بود و بعد از او حسب الوصیت پسرش صفی میرزا شاه سلیمان خوانده سلطنت جلوس اند و ذکر حکو
سلیمان بن شاه عباس شانی صفوی المومسوی انا را فته بر نامه در و ششم شهر شعبان المعظم میگرد و میفاد و هشت شاه سلیمان
شاه عباس شانی با ستر عامی فضل و امرا و عظام ایران پای بر سر سلطنت و جناب مولانا آقا حسین خوانساری تهنیت گفته خطه خوانده
و شاربنا افتخاند بعض شاه گیتی سلطان کبریا محمد و زکات پسر شاه عالمگیر بنده و ستانی از پیر در پخته و در کشی شسته از از طبع
عمان به بندر فارس آمده شایق حضور پادشاه ایرانست شاه سلیمان مقرر کرد که حاکم فارس کسی با استقبال و فرستاده و در نهایت تکریم
و غایت تعظیم اول منزل بمنزل بفارس رسانید و میرزا ابراهیم شهباز در ابراهیم نزاری و خدمتگذاری و مامور فرمود شاهزاده کورکانی
نژاد هندوستانی را در همه منازل و در کمال شکوه و جلال همی آمد تا با صفهان و در دیانت و پس از نذر و عزا زباعت چهل ستون رفته
منزل گزید و شاه سلیمان خود بدیدن وی تقدیم کرده با ستین سوال کرد لال زجهه شسترو و از حالش پرسید و شمشیر و دوشهای مهرهای و بر
بطهورا و در شاهزاده فصلی از سوانح و حوادث اسمانی در باب احتمال حال خود و در بخش خاطر از پیر بزرگوارسان کرد و معروض داشت که
چون ظهیر الدوله محمد پادشاه جدید با جلال و مجاد و شامان بن سلسله ولایت نشان تجلی شده و به تاج اعلی و منایج اقصی رسیده و همچنین
خانزادگان کرستان و خوارزم پناه و باین آستان مکرست پاسبان آورده و بکر سلطنت و مملکت خود استقلال یافته اند متوقعم که مرا نیز
در ظل حمایت پرورده سپاهی بمن همراه کرده که به بند و ستان رفته باید خوشی یافته و منازعه کنم شاه فرمود که مخالفت پسر باید رشتود
و شرعاً و عرفاً از ادب ابوت و بنوت مستبعد است مع ذلک مسامحی جمید در اصلاح حال بطهورا خواهیم آورد و چون چندی بر این برآمد که
عالمگیر پادشاه عالم پناه نهانی و لیکر شده خویش رخصت زیارت مشهور مقدس صفوی نمود شاه او را با اسبابی بنایمان که در خور
شاهزادگان است با رض اندکسر روانه فرمود و پس از سعادت زیارات دران روضه با برکات اعتکاف جست و بعد از سالی وفات یافت
و دران زیر طهارت قرین بقرب جوار رحمت جهان آفرین پوست و تختین مجاریه که در دولت این شاه و الاجاه اتفاق افتاد شسته آینه بر کما
صایغانی است در میان از دحام ترکمانه برداری آینه صابین خانی و شکست خوردن از کلبلعلی خان شالمو
منحنی نماند که طایفه ترکمان از نسل ترک بن یافت و غلات و سبب ایشان با و غوزخان میرسد و اولاد و غوزخان بعد از تواد و شاسل

بست و چهار شعبہ شند و در ولایات اورا لنه و کرستان و فراسان و خوارزم و مرو و تون و فشد باقتضای آب و هوای ولایت اشکال اطفال ایشان از صرفت اعلیٰ تفرگه مناسب بل آن بلاد کردید لہذا ایشانرا عجم ترکمان خوانند یعنی ترکمانند و ایشان نیز مانند او زبکیہ خود را زولا و جکیہ خان و جد و او شمارند و بعضی از آنها دیده شدہ کہ خویش را از زبکیہ بجا بخارند علی ای حال اینطایفہ در ترکستان بسیارند و مرو و سرخس خال و خوارزم و کرکاج پنجاہ جمعی از آنطایفہ از صحرای خوارزم پیش آمدہ در حوالی رود کرکان مسکن گردیدند و فیما بین کرکان و ترک زراعتی قلیل دارند و کوکلان درستی دیگر قشادہ اند و میوت و زطراف رود کرکان نشسته اند و این طایفہ را صابین خوانی خوانند و درین ایام سرداری آوینہ نام در میان این قوم سر برآورده و پشتر طوایف ایشان را با خود رام و غنی کردار فرستہ رشتہ از تاخت و تا زطراف کرکاج رشتہ را لاکر قبا شصت ہزار سوار بر سر ستر با داشتہ و ستر با در انبار تید و از خود و ستر با بد معان و سمنان نیز دست اندازی و تکراری کردہ از جانب سہیلان صفوی کلبعلی خان شاملو با لشکر بای بسیار بدفعہ آن اشتر مقرر شد سپاہیان خود را بر داشته و بسوی ستر با و دھاد چون دینہ ترکمان اطلاع یافت طوایف متفرکہ کہ در ہر صحرای با و جنبہ داشتند جمع کرد و برب کرکان مستعدہ مقابلہ کردیدہ خندقی عمیق و وسیع بر کرد خود و سپاہیان جفر نمودہ و رکال اطمینان بنشست و مصمم منازعہ جمہو و کلبعلی خان سردار با حکام و عساکر ایدار بشھر ستر با و دھاد آمدہ بندہ و غروق خود را در شھر کہ از شبہ سواران و سیاہ دکان از شہر مرو آمدہ از از سپاہ آب بجو کرکان شد و دینہ سلطان و سواران ترکمان از خود و کوکلان و میوت بنہیات اجتماعی استعداد جنگ کردند و چون سپاہ قرلباش را در رکال قلت و سپاہ خود را در نجات کثرت یافتند از غنیمت خندق ہزون یافتہ و در برابر قرلباشیہ صف کشیدند کلبعلی خان شاملو نیز با سواران قبا و قبا و کرابی و امرا بادی و کوتول و کبود جامہ و تفنگچیان ما زدرانی و عراقی صف سپار است فسیلج خان حاکم استر با با در میمنہ و جمشید خان حاکم ستر با بر میرو مقرر نمود و خود چون سد سکنہ در میان سپاہ کہ از قلعہ خوانند با سواران ترکمان کہ اسبان قلعہ کی بولان در آوردند و مرکبان جنگی از صف ہارون تاج شہ نیز بای خطی چون مار جری بہ حرکت در آوردند کفشی لب روئی ستانی است و دران شیران عرس کین کردہ و کرکان نیلی است کہ از ان نہنگان تنگنیک بر آمدہ بہ غنہ بای ترکمانی سرود و غیو در انداختند و بر چرخیان سپاہ قرلباش تاخت فتنگیان ایشان را قند از ہم عقد بای مرکبان تنگنیک از دھای تفنگ کشودند و بران دیوساران تیر باران نمودند ترکمانین نیز بای غنہ قانی در کھان حاجی نواز لظلم کی تیر باران کردند سخت چو با و خزان بر زبند درخت و با دہ بار آمد و دارو گیر ہودام کرکاج شش از تیر از تیر باران آن کردہ ضلالت پر دہ حتی نماد کہ خستہ گشت و از جملہ چند ترک کلبعلی خان سردار سپاہ آمدن سردار مردانہ و مرد بجانہ بای ثبات فشر و دوست جلاوت بر کشاد و سپاہ رادل حمید و جبک سواران کرم گشت و دیدہ دلیران بی از زم تیغہای یمانی و مصری بر فتنائی و آمد قرلباشیہ بالا اتفاق بر ترکمانیہ حملہ سخت بر بند و صفوف ترا کہ را بسوی صف منہ دیدند سردار ترکمانان ایشانرا خود مجنبہ بہر رسید و کوی وجود خود را طہ خوان چو کا خمیہ دید بصفت و اسپن باز گشت و قلعہ صفو اختلال یافت سردار و سپاہ بہر میت غرمت کردند و دھاد از از ستر کہ بدر بر غنیمت شمرود را شمای فراسواری بہات آوینہ ترکمان در رسید سنان نیزہ بر پہلوی او فرو بردہ از اسب بر زمین فکند و شش شش بجز بریدہ بسو کلبعلی خان شاملو باز آمد و بر سبب و دھاد سخت و سواران ترکمان بعضی بدست آمدند و برخی کیزران و شخاصند سپاہ بغنیمت و غنہ و غنہ پر داختند و با فتح و فوزی باز گشتند و چون سردار غیر متدین از آمدہ چو بہ تیر از ترکمان خوردہ داشت و خون بسیار زوی رشتہ لاجرم جبارا بدرو کرد و درادہ شاہ از جان گذشتہ عارف را بر خود تنگ شمر و بیت مجنبت بہر و دشمنین زن کہ روز و غنہ رخ بہ بی جہوزن چون خزان فتح بمسامع شھو بار رسید سردری حاصل نمود و باز نا دکان سردار از تربت کردہ حق خدمت و جافتنائی اورا فراموشش نکرد و کرطغان سلیمان خان اردلانی و بنای شھر سلیمانہ کردستان و روشن رستم خان سپہسالار شاہ سلیمان صفوی بہار بہ او و قتل سلیمان بابان مذکور در ضمن سوانح و صواد ایام گذشتہ مذکور شد کہ خان احمد خان کرد اردلانی و سنج کردستان لوی اقامت را بر فراخت و دغیہ اشیا کرد پس زوی سلیمان خان بابان کہ از غنہ بان وی بود در کردستان استقلال یافت و سپاہی بسج کردہ خود سری برداخت و خود را دولت عثمانی را بہ شہری در کردستان بنام خود بنا نمادہ سلیمانہ موسوم کرد و در ایام شغال شاہ عباس مشاغل ملکی در عین سناحتہ آن پادشاہ فرصتی کردہ کہ کوک و وصول را تفریح نمود و دو عہد شاہ سلیمان صفوی بحکم

همنانی بدو بیعت سلطنت علم بافرشت شاه بنگال کوشال آن بلدان و ان مشاده بستم خان سپهسالار از ایلان با سپاهی بستم توان و فرامرزسان دیوبند
 خون شام بدفع آن هرین سلیمان نام مامور کرد چون بستم خان بخواستی شهرزور رسید باندانی سخنور را بر کرد و سلیمان پغامی فرستاد و پندگی
 که فریب همنامی نباید خورد و در عواقب را بدید که در بنال شیران خاییدن یاز یکی بناید بشمر و با چنگل بلایک ملاحظه کردن انسان
 بناید گرفت لبای چون تو هرین حضرت خادمند و محکوم و حاکم ازین ضلالت مذمت جوی و ازین خیره سمری پای فروکش و کر نه سرت براد
 خوابید که بر باط خلاف و درودی و عازم حضرت شاه کردی تقدیم کنم که بتو یانی نرسد و بدو را حکومت خود باز نشوی سلیمان از اغایت خود
 نصیحت مشفاه بستم خان طین داب بگوشت آمده سر رضا بخت بایده و بخان درشت پاسخ داد بستم خان دست کین دیوبند و خبر
 زالمی ندیده و این انگبوس بنور خد که تهنیتی بخورد و متابعت میرینی چند خود را شایسته تحت سلیمانی دانند و برفت و دو دیوبند خیزد
 سلیمان ثانی خواند بکنند و بند و خاک بکرو و قدیم بمت فرامخدا و با جماعتی از دلیران و پروران بسنج و اردلان رفت سلیمان بابا
 جنود خود را فرسبم کرده باریت فرجه و عدت ساحت روی سپاه بستم خان آورده بواب منازع از دوری باز و دست محاربه دراز شد
 سوران بابا چون سیل شتابان حرکت نمودند و دست باز کردند و زمین را که در چون شهاب ثقیب همی جفت و تیر و فلش چون تشنه بشت
 آن همی دوخت و این همی سوخت رزمی صعب پیوسته شد و معرکه عظیم گرم آمد خون کردن از رتیج کردن از صیقل برد و سرکشتگان بر سرچ دیوار
 پرچم داودا عاقبت لایم زده داودی بر سلیمان کفر گشت و پیوسته کان وی میخیزد چون غول هر یک به پیغوله که کثیر بستم خان طغفر و مضرب زد
 شاه سلیمان باز آمد بعد از شیرینی حضور علمی بوجهات خاصه بصره احصا صاف گفت ذکر آمدن عبدالعزیز خان پادشاه ماورالنهر
 و ترکستان بایران و ملاقات او با شاه سلیمان و فرشت بکه معظمه عبدالعزیز خان پادشاه ترکستان و او را بنهر
 حکومت و سلطنت خود را برادرش بجاغلی خان و زنگ که داشته عازم زیارت مکه معظمه گردید و از او را بنهر بجانب ایران غیمت کرد چون
 خبر آمدن آن میهان عزیز بوضع شاه سلیمان رسید چنانکه با عین سلسله علییه بایانی و بهمت و سخاوت و حرمت سلاطین مجبول بود و بیکجا
 خراسان حکم شاه سلیمان صادر شد که در همه منازل تبرکیم و عظیم پادشاه ماورالنهر و از نو و او را مغرور مکر بدو را سلطنته صفهان وارد
 سازد عبدالعزیز خان در نهایت عفت با صفهان وارد و شاه او را استقبال کرد و در عمارت چهل ستون منزل داد و در آن ایام که زمان خود
 فیروز بوجش نوروزی گزیده شد و مجلسی چنانکه در خود حضور پادشاه و پناه ترکستان عبدالعزیز خان چنگیزی باشد پراخته آمد بعد از انقضای
 مجلس نوروزی و محافل نوروزی و نشاطهای ایام بهار و تفرجهای اوقات شکار شاه سلیمان خان حلیل الشان ترکستان را با سر و سامان
 شایسته و اساس در برابر و در نور و ان مقصد فرمود و بکام عرض ایران تا دیارای عمان مشور طراطف طنور و دربارش و حضرت داری
 خان و الا نشان بخارش در آمده خان در حال روانه شد و در ذکر مجلس از حال شخیل خان زنکنه وزیر شاه سلیمان صفو
 و نسب و انتشارت بوفات او و منسوب شدن میرزا محمد طاهر قزوینی تخلص ابو جید بوزارت شاه
 سلیمان جاه در اوقاتیکه شاه صفی مجاصره قلعه خجور سعید روانه شتعال است و از دوری منازعه و محاربه در پیوسته بود و غلامان
 از غلامان پادشاهی که بحسب طاهر استعدا و شجاعتی و آثار بساتی و او دیده نمیشد همه روزها از رویه سمری بریده بکعبه پادشاهی می آورد و در
 انعام و جایزه میکرد و از آنجا که ارباب لدول الملکون در دل شاه افتاد که تحقیق این کار کند چون بوعده و وعید غلام پیش رفت حقیقت حال
 عرض کرد که مرا فقی میمانی علی نام است و ازین اسب و اسلحه میکند و میداند رویت سمری آورد و من بنام خود جلوه داده با انعام و تحسین
 سفر میگردم شاه علی نام را بخواند و علی یک شده و تو رجبان پادشاهی ملازم شد و روزی که چند آورده بودند شاه بلا زمان می
 از آنجا که اسبی بود که در نظر شاه جلوه داشت علی یک عرض کرد که این که در اصطبل ما که نگاه داشتید عفری پس نامی خوابید
 و شاه قبول کرده عاقبت چنانکه او گفته بود پس نیکو شد و پادشاه علی یک ننگ را با صطبل خاصه بخیر خوری و حکومت کرمانشاهان منصب
 وزارت خاصه رسید و سالها مستقل وزارت کرد و سلطان می کل در ممالک محروسه شاهی داد صاحب خلاق نیکو و طبعی و اهب و ذبی
 صاب و جیتی بلند و عقیده بی سودمند داشت و رتقوت دین و دولت میکوشید و در تحکیم و تکریم سادات و علما و فضلا مبالغت میکرد و بجا
 بجامه بتبدیل در محلات گردش نمید و بفرقا و ضعفا و طلبه علوم و یتام بذل و بخشش میفرمود و حمامات نیکو و باطالت و لجو و شمع و عرض راه

و در این زمان که
 سلیمان پادشاه
 در تبرکیم و عظیم
 پادشاه ماورالنهر
 و از نو و او را
 مغرور مکر بدو را
 سلطنته صفهان
 وارد و شاه او را
 استقبال کرد و در
 عمارت چهل ستون
 منزل داد و در آن
 ایام که زمان خود
 فیروز بوجش نوروزی
 گزیده شد و مجلسی
 چنانکه در خود حضور
 پادشاه و پناه ترکستان
 عبدالعزیز خان
 چنگیزی باشد پراخته
 آمد بعد از انقضای
 مجلس نوروزی و محافل
 نوروزی و نشاطهای
 ایام بهار و تفرجهای
 اوقات شکار شاه
 سلیمان خان حلیل
 الشان ترکستان را
 با سر و سامان
 شایسته و اساس
 در برابر و در نور
 و ان مقصد فرمود
 و بکام عرض ایران
 تا دیارای عمان
 مشور طراطف
 طنور و دربارش
 و حضرت داری
 خان و الا نشان
 بخارش در آمده
 خان در حال روانه
 شد و در ذکر مجلس
 از حال شخیل خان
 زنکنه وزیر شاه
 سلیمان صفو و نسب
 و انتشارت بوفات
 او و منسوب شدن
 میرزا محمد طاهر
 قزوینی تخلص ابو
 جید بوزارت شاه
 سلیمان جاه در
 اوقاتیکه شاه
 صفی مجاصره قلعه
 خجور سعید روانه
 شتعال است و از دوری
 منازعه و محاربه
 در پیوسته بود و
 غلامان از غلامان
 پادشاهی که بحسب
 طاهر استعدا و شجاعتی
 و آثار بساتی و او
 دیده نمیشد همه
 روزها از رویه
 سمری بریده بکعبه
 پادشاهی می آورد
 و در انعام و جایزه
 میکرد و از آنجا
 که ارباب لدول الملکون
 در دل شاه افتاد
 که تحقیق این کار
 کند چون بوعده و
 وعید غلام پیش
 رفت حقیقت حال
 عرض کرد که مرا
 فقی میمانی علی
 نام است و ازین اسب
 و اسلحه میکند و
 میداند رویت سمری
 آورد و من بنام
 خود جلوه داده با
 انعام و تحسین
 سفر میگردم شاه
 علی نام را بخواند
 و علی یک شده و تو
 رجبان پادشاهی
 ملازم شد و روزی
 که چند آورده
 بودند شاه بلا
 زمان می از آنجا
 که اسبی بود که
 در نظر شاه جلوه
 داشت علی یک
 عرض کرد که این
 که در اصطبل ما
 که نگاه داشتید
 عفری پس نامی
 خوابید و شاه
 قبول کرده عاقبت
 چنانکه او گفته
 بود پس نیکو شد
 و پادشاه علی یک
 ننگ را با صطبل
 خاصه بخیر خوری
 و حکومت کرمانشاهان
 منصب وزارت
 خاصه رسید و سالها
 مستقل وزارت کرد
 و سلطان می کل در
 ممالک محروسه
 شاهی داد صاحب
 خلاق نیکو و طبعی
 و اهب و ذبی صاب
 و جیتی بلند و
 عقیده بی سودمند
 داشت و رتقوت دین
 و دولت میکوشید
 و در تحکیم و تکریم
 سادات و علما و
 فضلا مبالغت
 میکرد و بجا
 بجامه بتبدیل در
 محلات گردش
 نمید و بفرقا و
 ضعفا و طلبه
 علوم و یتام بذل
 و بخشش میفرمود
 و حمامات نیکو و
 باطالت و لجو و
 شمع و عرض راه

عقبات عالیات بنا کرد که بنو آذران قریب سه رست و مدت پانزده سال من حیث الاستقلال از زرد و عموالدوله پادشاه بود و با عموم خلق نجوب و راستی سلوک می نمود و مدت هفت سال که شاه سلیمان زرد پادشاه بود و کمتر از خانه بدر می آمد از اهتمام عمادالدوله قشوری و قصور در ملکه ری روی نمود مع القصه عمادالدوله شیخی خان زنکته در سال یکم از و صد و یک بجوار رحمت حضرت ایزد متعال پیوست و بعد از او میرزا طاهر قریبی که مخدول و منکوب خانه شش پیر بر سرند وزارت نگه نمود و مرجع امر و سفرا و طبوغ عرب عجم و ترک دایم گردید چون او از اصحاب باب الفضل بوده و دانی شیخون نظم و شعر و ترکیه و عربیه و فارسیه قریب نبود و نیز مدت تمام رسانیده و در سبب حکام مذکور کجاری گردیده شد و در شعر و حدیث و تفسیر و شعر شایسته شاعری همان زمان است و شعرای که درین دولت آمدند پسندیده شد که در این مدت و رباعی را دوست میست و پیش من و طلب یار محترمت مردن به از آن است که پرستم کسی یار کی است رباعی از مهر علی قنیت بر کس که سرشت بر چند بود و عجز در دیر و کشت در دوزخ اگر در آوندش مثل جاکرم کرده پسندش بهشت ای حاصل شاه سلیمان پادشاهی بوده با سیاست و کماست و در کمال شهنشاهی و مرجع سلاطین اطراف و خاقان کنان و زبند و ستان و ترکستان و روم و روس همواره سفرا و امرا با نامه و بدیهه تجریش آمدنی و طهارت و موافقت و موافقت کردند مدت ملک شش و شصت سال و در سال یکم از و صد و پنج رحلت نمود از زمانای و باغ هشت بهشت اصفهان و مدوخی و جنب سبج جامع و حمام محله و باطاط متعدد و مسجدی محله خورسکان و آوارا بر بوده اگر آنجا سلطان حسین ارشد و عقل سلطان یحیی و شاه سلیمان و صیت کرده بود که اگر چه سلطان حسین بزرگتر است اما در تقاضای قواعد ملکه اری نسب است امر از لخواه خود سلطان حسین اسبطنت برداشته و دولت صفویه را منقرض نمودند میان جلوس پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی بن شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی بن شاه صفی بن شاه عباس ماضی صفوی و محمدی برابر اب و دانش و اصحاب پیش پوشیده مباد که همچنانکه عموما و افراد انسان را سه حالت است که ایام شباب و وقوف و شبیه است و در میان نیز همین سه مقام و حالت خوابد و چنانکه مردم را در آغاز جوانی روز بروز قوت نمو و قزونی می افزاید هر دولت را از ابتدا روی بقدرایش و فی المثل آن بمنزله سبب و ترقی اوست و همچنانکه اومی در حالت وقوف چند بی زیاده و نقصان یکسلی است متوقف است دولت نیز در ایام واسطه چندی قوام گرفته حالت وقوف و کمال دارد و همچنانکه انسان را بعد از وقوف حالت پیری و انحطاط و کمولت عارض میشود و یونانیو بلکه آفاقا قوت آن بصغیر میل میکند و دولت نیز در هر حکام انحطاط میل با فقر اض نماید و انانقصان و ضعف و انحلال می ارکان دولت و غفلت پادشاه علامت فقر اض و قوت ملک است لهذا از ابتدای خروج سلطان حسین و سلطان حیدر تا ظهور شاه اسمعیل اول طفولیت و آغاز بلوغ و زمان شباب و ملت صفویه بوده که در زمان سلطان محمد صفوی فی المثل مرضی عارض مزاج آن دولت گردید اما شاه عباس ماضی آن امراض ابتداء ملکی معالجه کرده و طبعیت دولت را صحیح و کامل ساخته بعد وقوف کمال رسانیده و از زمان شاه صفی شاه عباس ثانی تا پیری و شکستگی چندان بروزی نداشت فی المثل عاری در انحطاط کرده بود و با چنان مقوی و تدبیر حکیمانه حافظه مزاج علیش شخص دولت خود را حفظ می نمودند تا آنکه وصیت شاه سلیمان زرد پادشاه را به پسرش سلطان محمد صفی نشاندند و امنای دولت سلطان حسین را بسروری برداشتند روزی و زمان انحطاط بلکه فقر اض حیات شخص دولت بطوریکه از اول و اوله شش باقی اسبابها است و علی غالباً در نظار و البصار با بصورت اسباب امر رعیت تبیین این مقال تفصیل این اجمال آنکه تخت پادشاه را حیلتمی باید از لطف و عطف آنکس و بختی بقدر و مهر آنکس که گفته اند لولا الیاسه لبطله الزیاده چون سلطان حسین میرزا شاهرزاده بود حکیم و محبوب و سلیم و محبوب امرا صفویه خاصه شامقلی خان و دکه شیخی خان مصلحتی حال خود را در یقین او دیدند و از مصالح ملکی دیده پوششیدند نام پادشاهی را بر او نهادند و خود در میان کار افتادند و شاه سلطان حسین را صحبت علمای ظاهر و متابعان فراض و نوافل مایل ساختند و خود بتبجیع و راج و گردش اقلع و معاشرت ساقیان ملایح پرداختند چون در مدت دویست و سی سال سلاطین صفویه بشمشیه و تپه با مخالفان روم و روس و ترکستان جلاد و تحا و غلبه ظاهر کرده بودند و در و در و در و در این دولت نظامی و قوامی حاصل شده بود و بمصلحت و متاثر که از هیچ سونی آثار غفلت بطوریکه رسید و چند سال در عهد شاه سلیمان از جانبی منازعتی و محاربتی نرفته بود و در زمان این پادشاه نیز ایام امر در کمال فراخ گذشته و بهمت ایشان بصر فایغ مصروف گشته غفلت خامی تمام در حال خواص علوم غالب بوده و بهر کس از بزرگتر فرغت رسیده همیز نیست شا

بفرایض و نوافل میروخت و قاطعان طرق بقطع طریق نوبت قوافل ستیادینام زنگار گرفت و بشوینها و لرزن قریافت کوشها و وقف نامه چنگ بود و دیدار محو کردش سیال کی راستی در رنگ کل بود و دیگر را وقت صرف لایرومای مقبول به از چاهی کمان می پسندیدند و عمر بنا شد از پیشتر از ترنمای تاناری میخیزند و قاصان کابلی عزیز تر از بلطالان زابلی بودند و لولیان شیرازی محترم تر از دلیران قفقاری شدند و میانه های مصاف با یولنهای زفاف تغییر یافت و صفهار رزم برزم تبدیل حبت محافل کواعب بر معارک کتابت فزیت گرفت و مجالسو اعب بر طاحم کتابت بجان گردید نخست منغایری که با جاذبه و اجماع در کار اهل ذوق و حال بود و اختلاف اصحاب فضل و کمال کینه فیض که تبغیب محقق کاشانی بنسب آن گرفته بود چون بنای عزت آن محقق بی بنیان شد و خاگاه طریقت که به سامان آن دولت بود چون بنیاد معاش اهل طریقت سیایان در آبراب یاسنت را خشک مغر خوانند و اهل تحقیق را مقلد سرودند حکم مبدع نام کردند و عرفا متحیر لقب نهادند اهل فکر را زرد گردانیدند و قافله سلاسل را شیرازه کشیدند مولانا محمد صادق اردستانی که میر ابو القاسم فینکی خلوصی داشت و مودی حکیم و مجرب بود و در عین سهرای رنستان با عیال از اصفهان پیروی اخراج بلگرد و طفلان و از سر دی بلو قند لبا س غذا و صحرا بردند و از خلق را بر غرض ایشان مسلط ساختند و عموم کرچه و لاسنه را که بتدیس اطنهار اسلام می نمودند بر خواص اهل ایمان و ایقان غالب کردند تا اغلب بشت کارهای بزرگ را بخوردان محول کردند و خدمتهای کوچک را به بزرگان رجوع نمودند خوردان عهده کارهای بزرگ برینا مند و بزرگان در پی کار خود نرفتند لاجرم هر دو ضایع ماند غالب کار گذاران این دولت زمان حرم و دیار محترم بودند مردان محتاج خادمان پناهی بودند و اکابر طبعان چاکران پمایه امنای دولت با امرای خلیج از راه معاشرت و لچ عدوت کردند و حکم پادشاهی همه را بقتل آوردند صفی قلیخان سپهسالار از ایشان دمار بر آوردن را خدمتی بزرگ نداشت در ذکر مجمعی از وضع قندار و سیان حال طوائف افغانه و حکومت کرکین خان کرچی ملقب بشاه نواز خان در قندهار مخفی نماید که زابلستان کشوریست معروف و محد و درست از سمت شرق بولایت کابلستان و از طرف غرب سیستان و از جانب جنوب بایده سهند و بجهت شمال بکابل هزاره و غرسان طوشلیست مرله و عرضش بیست و نه فرسنگ و از کوهستان است و آنولایت مستحیث بر بلاد قدیمه و قصبهات عظیمه و مثل است بر زمینهای خوش و مراتع دلکش ساکنین آنجا افغان و هزاره و قهبری ترک و تاجیک است شهرهای زابلستان غزنین و دارالملک سلطان محمود غزنوی و بست و زمیندور و میمند و فیروزکوه و فراه و شهر شادار است و تمام آنولایت از قلم سینم و قلیلی از کوهستان هزاره داخل قلم چهارم است و چنانکه در ضمن این تاریخ نگاشته شد در تصرف سلاطین صفویه درآمد و عهده دولت شاه سلطان حسین کرکین خان کرچی بکومت آنجا مامور بود و در قندهار مقر داشت و قندهار ببلایت و نشین و قصبه بجهت قرین طول از خط استوا قوم و عرضش پنج و طایفه غلجانی و بدلی درانی در آنجا ساکن و صاحب ساکن و اماکن پهاشند و طوائف افغانه از حد هرات و زابل کابل و سهند و هندو کشمیر و خیال بدخشان الی انصای هندوستان زیاده از هزار خانوار اند و طریق سیلاشی و شلاشی می پسندد و خود را از نسل خالد بن ولید عرب محبوب میداند و حنفی مذہب کرده غاز ترک را بدیند و در سخاکی و پهلای مجبول پهاشند و طایفه هزاره دست شتالی و قندهار شسته اند و طایفه نیرشارند و قریب پهاشند هزار خانوارند و در میان هزاره شیعی مذہب و غالی نیز جمعی پهاشند و شیخ اهل سنت و جماعتند مع القصبه طایفه افغان قندهار از سوه سلوک کرکین خان بسته آمده چند ننگه با او دارا کردند فایده بخشید با الاخره در یکمیزار و صد یازده میر و سیل افغان رئیس طایفه غلجانی بوکالت افغانه قندهار روی بدربار شاه سلطان حسین کرده که نظم نماید و شاه ترحم فرماید چون شاه غالب اوقات در قندهار و غلجانه بود میر و سیل و سرای شاه مذہب بخدمت و زرا و امرار و قندهار کرکین خان شکاک بر زبان را نواز آنجا که اغلب امنای دولت از طایفه کرچی بودند در مجلس میرویس سخن گفت و از سخنان هزاره و درشت و ضرب زبانی و مشت خوار و خیف نمودند و بدو و جوبهای لایعنی میزدند و میرویس منی در اصفهان بماند و کوهی زکارا کشته نشد از خراج و داخل ضلع سلطنت استحضاری کامل حاصل کرد و پیشانی عباد و ویرانی بلاد و ااثاق امارد ظلم و تعدی و غفلت و زرا در امر ملگری مشروط و بار و معلوم شد و درسی نیافت و خیزه های نند از اصفهان بجان که معطر قندهار زیارت و دیگر باره با اصفهان آمد کارا را بر اثر زنا بوقیه و قمرات دولت را تحقیق نمیداد و لی پرازن خون و سری پرازن رعبه را مراعت کرد و قصبه بادوستان بر شمر دوازده نظرف نیز لشکری می نمود

تصرف شد از زمین دور و نوعی تمام داشتند سیر و بس اینجا طریقه که با حاکم شد از طغیان کند و اگر مغلوب شود با ما شاه هندوستان بفرستاد و خدمت کشید و الا خود طایفه او بکجاست پروازند با سران طایفه خود معاهده نموده تا از با خود متفق کرده برگرین خان خروج کردند و او را مقتول نمودند و خود بر سر حکومت نشست و چون بشاه سلطان حسین خبر رسید کجیخه و خان برادرزاده کرکین خان را بکجاست مقتول کردند و بدینسان سلطان افغان بدلی و زانی با کجیخه و خان موافقت کرده و والی بدلی شد با سپه خود اسلحه خان و خدمت کجیخه بجا آوردند و مشغول شدند و بجهانه کرده بایل خود رفت و کجیخه و خان مدت یکسال بمجاوه پرداخت و کاری ساخت و بدست فاغنه گرفتار و مقتول گردید پس از وی مستد زمان افغان حاکم شد با و قمار رسیدن بقصد عرش برآمد و در ایام محاصره مقتول شد بمجملات سرداران و حکام را کاری از پیش نبرده بنا کامی جان سپردند و حاجی میر و سر علیجانی حاکم با الاستقلال شد با رشد و مدت هشت سال امتداد یافت و پس از او برادرش عبدالعزیز حاکم و قریب یکسال حکومت قندار کرد و برادرزاده او محمود و او را بقتل آورد و بکجاست مقتول شد با پرداخت ذکر طغیان طایفه افغان بدلی و کرکین عبداللہ خان شکر بر اثر و بکجاست پرداخت عبداللہ خان بدلی که در مولتان سکنتی و از جانب کجیخه و ریاست طایفه بدلی یافته بود چون خبر غلبه علیجانی بر شد با رشد و نیزه ملک گیری و سروری افتاده باشد شکر خان و افغانه بدلی و سپه خود اسلحه روانه بهرات گردید و طهارت نگاری و دو لشواری نمود و عباس قلجیان شاملو پیکر یکی بهرات و را قلجیان شامه شوریده و سر بخت رفت بر او و در عباس قلجیان پیکر یکی بهرات بی استقلال و تمکین گردید و کجیخه غریبه عبداللہ خان و اسلحه فرصت غنیمت شمرده از بهرات کرکین سپه پروان فرستاد و بمیان ایل بدلی شده در کوہ و دو شاخ آرام و قرار گرفتند چون اخبار انضال کار بهرات و شد با و طغیان افغانه علیجانی و بدلی اندیاز بعد از خرابی البصر بعضی را بران رسید جعفر خان استاجلو با سپاهی بسیار بفرستاد بدلی روانه بهرات فرمود و شاه عالم پناه بمشاورت کارگذاران دولت از صغیان غریمیت فروین و اسطخام بلاد بهرات و قندار فرموده در طهران توقف کرد تا جعفر خان استاجلو بهرات و شد بعد از مجامعه پشاور و در آنکجا بمیاسی بقتل رسید و افغانه بدلی بظفر اسلحه ولایت بهرات بقتل و آورده قتل و غارت کردند و غوریان و باغینس و فراه را نیز گرفتند و فتحی خان ترخان سرداری بهرات مامور شده با اسلحه خان افغان در صدد و کوسوی مجاریه کرده فتحی خان سردار مغلوب و مجذول و منکوب و مقتول آمد و اسلحه را بقتل و استبداد برافراشته و محمود و علیجانی چون از قوت و شوکت اسلحه بدلی اطلاع یافت بلا حاطه صلاح دولت خویش بر سر آمده فیما بین جنگی سخت شده و اسلحه بقتل رسید و محمود و علیجانی بخدمت شاه ایران فرستاده و این امر را و لشواری بخرج داده ساده لوحان به اساطلطا باور نموده شیری مرغ بخت افروزانند و او را حنیق خان لقب دادند و صوفی صافی ضمیمه و لشواری خوانند و حکومت شد با رشد حنیق خان افغان بهمانه بنسب بدلی بجانب سیستان و سیستان ولایت عطف عمان کرده مدت نهمه ما شکر کرمان در ضبط در آورده و تاج مجایج سپاه داخل و منال دیوانی آن بلاد انصرف نمود و چون این خبر بشاه و امنای دولت فطانت پناه رسید لطفعلی خان پیکر یکی و پهلایا فراس که برادرزاده و فتحی خان وزیر اعظم بود سرداری روانه کرمان نموده با محمود و مجاریه درگاه همرست کرده بجانب شیراز رفتند و افغانه بسیاری را زانجا کشید و موال آنها را لغارت غنیمت تصرف شدند درین اثنا خبر شورش فارسی بامان شد با رسید محمود و کجیخه غارت کرده بقتل و مراجعت نمود و درین ایام استقلال تمام بهم رسانید و امنای دولت مرفه الحال فارغ حال آسوده بودند که محمود و صوفی صافی ضمیمه و فتحی خان و از جانب شاه حاکم شد با و زابلستان است و در میان ماموریت لطفعلی خان پیکر یکی فراس بجانب قندار و اختلال حال فتحی خان و وزیر اعظم شاه سلطان حسین صفوی تدبیر امنای دولت پادشاهی و رای ملک را می فتحی خان وزیر اعظم بدان مقرر شد که لطفعلی خان پیکر یکی فراس بخدمت شاه آمده بآنجا بزرگن بجانب قندار رود و بعد از حرکت و شاه نیز بامست بزرگس در حرکت آمده بدفع افغانه و اسطخام آن صفحات پرواز و فرامی نگاشت شد و جماعی سر بر لایه و نه فراس کرد و دید و چون فتحی خان وزیر می مستقل بود و اعمام او در فارس و آذربایجان را بقتل استقلال فرار شده بودند و امنای دولت از زانه نظار میا شاه را بد و شریف و و بدایع سروری و خود سر می متمم نمودند شاه فتحی خان وزیر اعظم را مغلول و او را کور کردند

وزارت محمد قلیخان قوری باشی شالمو داین تیریز نزد علت گردید و سرداری و لشکر کشی صورت وقوع نیافت و از آنجا نب محمود بعد از رفتن آن لاه
منظم و منصوب گردیده و در کشتی ایران فساد و اختیاع کرد که شاه از طرف خراسان و بهر قصد فدا و رفاه دارد و با احتیاج چشم و اجتماع سپاه
مشغولست و درین سال که سید نیکباز و صد و هشتاد و دو بود ملک محمود ستمانی که در تون میزیست نیز از شکار فرصت کرده شمشیر حدس
حضرت رضوی را بجهت تصرف و آورده و در کمال جلال و نهایت اقبال حکمرانی پر دخت و کا خود را با عنوان و انصار تحکم ساخت و درین
سال انصود را شاق و فاشا غایم که کیمیک بجا و یا و شاه هندوستان بود و مدت چهار سال و دو ماه سلطنت نمود و در سال که هزار و صد و پنجاه
سید محمود افغان علییابی از راه سیستان به تیکر کرمان و صفهان که مرست و با سپاهی از افغانان که روانه گردید و در آنجا و از شهر افغان
و بلوچ و هزاره و در شاه افزون بنمود چون یورش خراسان و حوق اند شاه سلطان حسین از طهران با صفهان مراجعت کرد و کمان داشت
که محمود و صفهان تواند نمود درین اثنا بعضی امنای دولت رسانیدند که محمود افغان از راه سیستان و نیز بر سر کرمان آمده است شاه تفر
فرمود که رضا قلیخان و نیک قاسمی شالمو بفارس رفته عمارت فارس را جمع نموده بر سر کرمان رود و افغان ششم محمود را محمود شود و ذکر عت
محمود افغان علییابی از راه فارس با صفهان و مراجعت رضا قلیخان و سید عبدالصمد خان و الی عربستان
خوینره امنای دولت رضا قلیخان شالمو را روانه شیراز نمودند که از آنجا با عمارت فارس بر سر محمود در دو خان معظم الیه و در کمال جلال
نگین و وقار بهر منزلی را و منزل کرده و در راه با و شاقان و لخواه هم آغوش و فقه محمود و کرانش فراموش تا پسگمندی شیراز که از آنز ران خوان
رسید عتده داشتند که شراب خولری و لولیان شیرازی معروف افغانیاید بهر بزمی راست و شراب شاید در همین منزل خواست که
هم عارفان شیراز گفته اند که پست هر وقت خوش که دست و مہنم شمار کس را و توقف نیست که انجام کاجیت لهند که شیراز رفته و از آن
ازان باده را خوانی مایل بر عتقانی سپا و در که در صفهان گفته اند عت بر کف نهاد و لعل می کز فروغ ان اندیشه لالار از شود دیده کاستا
کر که بزمی بشب از شعاع او از چشم آدمی شود شدن نغان ساقی ز عکس نورش کونی سیا و شاست کاتش پناه ساخته از بهر امتحان
خوشبوی تر ز غنیر و نیکین تر از عقیق رو شتر ز ستاره و صافی تر از مروارید جامی جوهر تر از کز و نکرده بی عتقاز نم شپ و کشتی سپا و بان
و معارفان حال قوادی که طلب قوالان و لولیان و رستاده بود باز آمد و یک سته مطرب و دف نامی و چنگ و بربط و باب طرب و شور
و چند کوک رقاصه لهاب و یک سته لولی شکل و سحاب سپا و در خان بخوردن پمانه و فغن تمانه چت و لولیان شیرین کار و شاپان شک افغان
بزم خان سردار و لرشک خورستان و عکس ساختن از نام تا شام و از شام تا بام و عیش و عشرت که شست اصلان داشت که از کجا آمده و بجا
میرود و کی شب می آید و کی روز شود و معارفان این حال مقرر شد که رضا قلیخان شالمو سپاهی که جمیع آورده سید عبدالصمد خان خوینره سپرد
خود بجهت رسیدن به چاره رضا قلیخان سپاه مجموعش مطرب قوال و سله ایشان طنبور و دف و باب بود و بعد از بهوشیاری غم مراجعت کرد
ندام منزل رسید یا کز شارقا غنه گردید و دنبال حضار او و ماموریت سید عرب الی خوینره سرخی و دیگر رسید که سید مراجعت نماید و بکار
رزم افغانه و سالاری عرب و عجم پردازد و ذکر لشکر آرائی امنای دولت شاه سلطان حسین بجا و در خان صفو
و رفشن رستم خان قوللر قاسی و سایر امرای مدافعه محمود افغان علمای صفهان و حضور پادشاه اجتماع کرده سخته و سخته
مشحیه و محربات علمیه سپا و در بند خوش صنیر و کیمیک و یازوی شاه کشور که نمودند محمد قلیخان وزیر اعظم در جباخانه دولت و سی ساله
صفویه بر کشاده و قفل خزانه عامه شکسته و نوکر جان نثار فدای خواست و در آن ایام شهر صفهان چنان مهور بود که دو روز بهر امر
شمار میشد بانی عمارت اشغال داشتند چه جای طویف و سواکن لهند و زیر صاب تیر سر و بر و لیران فدوی را بگوشتن و مغف و شمشیر
خنجر برار است و قرانه شاهی را صفهان آورده سپاهی چهارم بهمن پوش و بحر خوشن و شاد کرده بر لبان صرصر تک بهور که بر فغان
با جنبهای کونا کون و علمهای زکازک و آلات زرینه و سینه و بلوس خزینه و قرینه و طبل و کورس نامی و توپ و کت و فو و زین و سرج
قوللر قاسی مهور کرده خود نیز بجهت اتمام خدمت حرکت فرمود و سر آمده و خیمه محمد قلیخان صدر اعظم و سایر امرای سالار را در خارج
در دوازده شهر پای کرد و بعضی نمایندگان و وزیر آمده معروض داشتند که امروز کوکب سکر نزل و در برابر روی است و خالی از نخوتی نیست
و نیز در دوازده با کوکب انداز مراجعت نموده از دوازده دیگر بار روی کیمیکان پوی در آن خیمه جابا سب کلین به شخص ساعی سید بجهت مقابله

آوردند لاجرم محمود با صرب سیار بمحاصره کوشید و راه عبور صبا و شمال بمحصوران بربست و بواسطه کثرت خلق در درون شهر و محنت قلت آذوقه آن
 قحط و غلاما لا گرفت و تا سبیلکه سپهر بخت کا قحط بجائی رسید که کرسنگان قید محاصره بخودن شمشیر راضی بودند لکن آن برک در داده بر
 تیغ سپهر بیخ افغان غلبه و از بیم آنکه محمود بقبر و غلبه شهر تسخیر خواهد کرد و بقبل عام حکم خواهد نمود راضی شدند که با شاه بار دوی روز بیست
 فتوی بکار برده سخت نکرده و از قضیه ملاکوخان و المعظم بالله عباسی غافل بودند و اگر برادران شاه سلطان حسین صفوی از شهر
 اصفهان و رفتن خبر محمود و افغان و وصول او در محاسبه آن اوان بتقدیر ملک منان شاه سلطان حسین صفوی
 چون کار خود و خلق را بر آشفته دید و بخت نامالی را بر آشفته ناچار صبح روز جمعه و از دهم شهر محرم کینزار و صدوسی و پنج بجوی دل از
 جان برکشته با جمعی از اشرار شهر بدیده بفرج آباد ترحیل یافت و در شنبه و روز شنبه خود را از سلطنت مخلوع و تاج و افسر سلطنت را بمحمود بازگذاشت
 برسام عام چهره شد و دیوبالین محمود در جهان شب معصوم و کینه از افغان را بر کرده کی مان دندان می بهمه محمد قلی خان صدراعظم
 خزان و وفایین و چو تات و کارخانه جات پادشاهی روانه شهر نمود و بعد از انضباط و حسیاط کار در چهار دهم شهر محرم محرام که عاشورای
 یازدهم حسینیان نام و عید افغانه امویه احترام بود با فرزند و کبریا رده و بطریقه و عبوس عباسیه راه شهر گرفت و با جلای زید من
 بر تخت حکومت و مکانی سلطنت تکیه کرد و در عمارت چهل ستون جلوس کرد و سلطان حسین میرزا از طرف خینان چهار باغ بهرامی بوا
 چون تراغ آورده در عمارت کینه خانه مشهور باندرون اشرف منزل دادند و محمود و محمود هر یک را امر را بکار خود ماموینود کار گزاران
 خاصه و عامه که هر یک از حق منافع بود ذیل تدویر را با و کرده از غدر آن مردود و محیل غفلت و زبیده خوشنود شدند و او د فکر دفع و دفع
 شاهزاده طماسب قشاده جمیع القرون فرستاده چون افغانه قریب شدند شاه طماسب از با بجان رفت و قزاقان ناچار با افغانه
 کرده ایشانرا بشهر آورده با چون بمال و عیال مردم تظاول خواستند فروینان با غیرت دست بهمان کشی کشادند سایر افغانه که در باغ
 خارج شهر بودند سرانمودند و بنزد محمود دادند محمود دانست که قریبا شبیه با افغانه بهر تیرخواه بند برود و در هنگام فرصت بمکافات و غیر
 خواهند پرداخت لکن انسان امرای قریبا شهر را شمشیر بهست کرده بعد از تغییر و تشخیص و تعریف و توصیف پای و بایک بتجسس شش جسته
 مقرر کرد که ایشانرا حاضر بعد و سوریه که فرغانی یکصد و چهارده تن بودند آن وقتی زاده نامرد حکم بقتل آنهمه کرد آنگاه اولاد امجا و صفویه و
 سادات ملقبه را جمع نموده صفیه و کپراسی و یک نفر بودند با ناسخ حاج علی علیه السلام حکم بقتل آن سادات حسینی و موسوی نمود و در کشتن
 نفس ایشان مقبوعه جدید کردید و سروداری تصرف و تسخیر از فرستاد بعد از مدت نه ماه محاصره مفتوح گردید مدت دو سال خود در اصفهان
 بماند و هر روز از شریان قریبا شش جوی خون روان نمود تا خون ناحق سادات صفویه را که کفر و مکافات رسید و محمود مردود صریح و کرام
 بچگون و بر سام بخیر شد لاجرم دیوانه کردید و با نیشید بهر میان که رفتار شش متغیر و تحلیله شش متغیر شد و بول و غایط خود خفشی و با نچه
 خود بخوی کفشی بیت نه ماهه خون حوضی چون آبله برارد و دو ساله خون پاکان آخره آورد بر بجهانکه در دوازدهم محرم سلطان حسین صفوی
 از ملک محرم کرد و در دوازدهم شعبان کینه از و صدوسی هفت که دو سال و هفتماه از سلطنت گذشت اشرف بی غش او را گرفته آن مظلوع
 مصروع مجنون را مقتول کرده آن بدرک بدرک موصول و بقرقر کردید مدت عمر آن مردود و خضالت است و کیمال بود و بواسطه قتل سادات
 جوان از جوانی بر نخورد و در دینی و عجمی بچکل عقاب عقاب که رفتار شد و اشرف کشف پس از تاج سلطنت بر سر نهاده بشیر از و کرمان و
 فروین و طهران قسم و کاشانرا تسخیر ساخت و در سال سیم جلوس نخست انوس و احمد پاشای والی بغداد و پاشای وان و پاشا
 موصول و بعد از آن جانب خون کار و مطلب بدین و خواست شاه سلطان حسین و استر و بلاد متهمه و افغانه لشکر کشیدند اشرف نیز در
 بمحاربت رومیه بافت جسته فرستاده پاشایان شاه سلطان حسین را از او خواستند و با وی مقدمات محاربات بر آراستند آن ظالم
 بی شرم و لمحه از کم سربلای صفهان فرستاده بهر پادشاه مکنانه را آورده با حمدا شاه فرستاد و بعد از محاربه رومیه انزام یافتند و دیگر
 باره بمداغنه او اند منازعه بمصلحه انجامید مشروط بر آنکه جوانب شرقی با اشرف و کردستان و خلخال و خمره و لرستان و دخترستان
 بار و میته مقرر باشند و با او ابصار را حاصل نفس شاه سلطان حسین بهر شمشیر بمصوم قمره مدفون ساخته شد مدت یک و شش
 سال بوده و از آنرا و در سه چهار باغ اصفهان و عمارت فرج آباد و تجرید چهل ستونست و زرامی او پنج تن بوده اند و آن شاه قلی خان و کچکی

نکنه و دیگر محمود بن خان شالمو و بعد میرزا طاهر و بعد از او فتحعلی خان و غستمانی و ولد القاس میرزا بن ملیدرم خان شحال که پدر او شاه صبی
 بکر و گرفته صفی قلخان نام نهاده بود و چنانکه گذشت فتحعلی خان را شاه مکفوف البصر کرده و آخرین وزیر محمد قلیخان بود که گرفتار و مقتول
 شد در ذکر حال شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی شهید سعید رحمه الله سابقا سمت بخار شریف
 که طهماسب میرزا و او بعد و روانه قزوین نمود و چون خبر شهادت شاه شهید بدو رسید بادی بر خون در قزوین جلوس نمود و نامه بادشاه
 روس بطریق کبریا شسته استعانت جست و اسمعیل پسر غلامزار را نمود و خود به تبریز رفته همه روزها جناب را شحال دولت و تصرف کردن بلا
 بد و میرسد و از بخت منگوس ناموس بود و نامیر سلطان خواند کار در دم مرقوم و استمداد و دفع افغانه بدینا و نموده و از تبریز کنجه و میروان
 و قزاق و قزاقستان سببی بر آرزو کرد و از آنجا بدین راه را در دین و زیارت مراقب ابا جلیلی اندر آنجا معروض شد که روسته زره
 بحر کیلان آمد و شکر بسته و در آن نشسته اند و با ابائی انولایت بی اعتمادی میمانند و بهانه ایشان آنکه بهر دو معاشرت شاه ایران مدوایم و خود
 خواسته و استمداد نموده محمد قلیخان را بعد از آنجا به شاه طهماسب کیلان رفته که روسیه را بیرون نمایند و این شاه عبدالعزیز پادشاه حاکم آن جا
 نفر و میوه غم نخوان و ایران کرده و شاه طهماسب بن شاه طهماسب قلیخان مقدم و محمد قلیخان قول را قاسی را بعد از آنکه روسیه را مکر کرده و مقابل
 و ظفر قلیش را بود و وزیر کس از عساکر و میوه مقتول شدند و پادشاهان مراجعت کرد شاه طهماسب قف و از آنجا باز اصلاح وقت خود
 ندیده و آمدن نسبت و از آن و خلاق را به تبریز است و در برابر و صدوسی بوقت زره طاهم بطهران مدو بعد از و در دشت خبر رسید که ابراهیم پاشا
 و ابائی رفته از دم تنگیز کربستان و عارف احمد پاشا بیرون و عبدالعزیز پادشاه استولی کرد و بدو و قشون روسیه بیرون و با و کوبه را تصرف و کرده
 و شاه طهماسب و کیلان آمد و از کموی دیلمان احمد خان تفنگچی قاسی پاشا را و استرا و نمود و از نواب فتحعلی خان بن شاه قلیخان قاجار و تونلو
 که بعد از محمد سلطان جلیل الشان قاجار به ایران است استمداد کرده استعانت جست و گرفتار احمد خان تفنگچی قاسی از جانب شاه
 طهماسب ثانی صفوی با استرا و استمداد و استعانت کردن از خان جلیل الشان نواب فتحعلی خان
 قاجار و تونلو چون و ضمن ضار است ایام شاه عباس صفوی ماضی نکر شد که امرای قاجار در قزاق و مرو و استرا و دو سایر سرحدات
 و بلاد امیرالامرا حاکم بوده اند و شاه دست را به بعد از قلع و قمع ملک و سیاه پوشان و دوازده روز با حسن قلع مبارک با و ایتام فرمود
 و از دیوان قاجار به جمعی را بجا نشانید که دست تعدی ترجایه سیاسی را از استرا و کوتا و مانیند زایل جلیل قاجار و تونلو که اصل ایشان از
 ترکستان و از نسل قاجار خان بن سرتاق نویان است در استرا و امرای بزرگ بطور اید و پشت پشت دران صفیات عظمت و اجلال
 حکمرانی داشته اند و زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی غالب باب مناصب که در غلبه و ابائی و غنمان و شحال و نکنه بوده اند
 و امنای دولت سلسله علیه قاجار به بیابان خود سوری و داعیه سوری متمم ساخته و خود بر تق و تق امور است مکی میرد احداث کار بجای
 که بیشتر از افغان دولت چندین ساله صفوی را امتلاشی و مجمل ساختن چنانکه مذکور شد مع بدو در زمان محاصره صفهان خان و الا نشان فتحعلی خان
 بن شاه قلیخان بن محمد قلیخان بن مهدیخان قاجار و تونلو که حکمرانی استرا و و توابع آن بلاد فرج بنیاد و استقلال و استمداد داشت و در
 بسالت و کفالت و شجاعت و مناعت حدیر از افکار و قران خود نمی برداشت بی حضار شاه سلطان حسین صفوی حکیم غیر طبع و تقویت
 دولت ایران با یکدیگر از سواران و قاجار با صفهان رفته بعد از فغانی از حضور شاه همه روزها از شهر بیرون آمد و با افغانه مجاری و ده
 می فرستاده و غالباً و سبب دی تمام بران کرده ضلالت شرو می برده و مدعی و عنایت بشهر می آورده امنای آن دولت که پای در امن و بوی
 کشیده و نیکمای نکبت در دولت قبال ایشان و زید بود و میکشید که اگر امرضا بکند و ابائی است و لا بعد از شش هفته و غلبه قتل عام دیکه خوا
 بود و نامانی که از آن جلیل الشان بطور سیر رسید باغ وای محمد قلیخان و اعظم و دیگران شیشه بر عکس می کشید و بخانی که خان قاجار در
 اجتماع کرد و از آنجا به تهنات و کارزار میرزا جلیل و ابی خان و الا نشان می نمود و بخلاف آن سخنان می گفتند و چنانکه فتحعلی خان
 صد اعظم و ولد القاس میرزا بن غستمانی شحال را بدو می متمم و کور کرده بودند قریب بدان بود که خان جلال الشان فتحعلی خان قاجار را نیز از جمع
 با استرا و مانع کردند و بساط نشاط و سبب شباب و در در نور و داند خان ریخته از صفهان بکرگان آمد و با شطام امور آن مساجات
 اند و مبعثر که غنیمت صفات مشغول بود و چه که از اطراف طوایف ایالت پای در شوارع سرکشی و زیاده جوی نهاده بودند و طوایف ترا که بطریق

جلد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الصفحة
مريض

اولی از همه طوایف بیشتر و شریفتر بود و اندکند از چنین یام فرشت از تمام نام امیر و لا عظمت پای و دامن و یک کشید و بود چون کفشت شجا
و بسالار طایف عظم البر و سجد و بارگشتن از صفهان بجمع نواب شاه طاهاسب رسید و از امری اطراف قریب ایاس رسیده بود و حاضریا نام
و یام شقاق امیر معذرت انگیز و نه استرا با کرده و خواهش اعانت و مدد از فتحعلی خان قاجار نمود و خان و الا نشان شرجی از زمان گذشت
مذکور و تاسفی بر حال شاه شهید مغفور خورده و تفنگچی آقاسی بعد از دست پمان عذر خوبی یام باضی و خان و الا نشان قبول خدمت شاه طاهاسب
راضی گردیده و قرار داده بیشتر از پیشتر در نظام امور قرار گرفته که کران اتمام و بعد از طاهاسبان از حفظ ولایت با سواران جبار شیر و زن و بهادر
و لیر صف شکن بکامیت و رعایت و تقویت و تربیت شاه طاهاسب قدام بنایند احمد خان تفنگچی آقاسی را روانه کرده خود بتیه کار مشغول گردید
و مقارن این حال از شرف افغان خبر رسید که شاه طاهاسب از او با یکان بازگشته و از باز نذران و استرا با و مدد خواسته و در رمی شطرنج
اجتماع عساکر میبود که بجانب صفهان بجهت اجتماع این اجناس پناه افغانه و بنوا را بر داشته بجانب قم و ری غنیمت گردید محمد علی خان قولیان
که از جانب شاه سر کرده جمعی و کجهاظم و شطرنج عساکر از نذران و قاجار با مورو بود و مدافع در دخت اشرف شنیده بود که کسب پناه مستعد سپهر
که با محمد علی خان است صلاح کار چنان دید که جمعی از افغانه را بمجا به قولیان آقاسی مامور خود بر سر شاه طاهاسب آید زیرا که پس از انحصار عساکر
پادشاهی قولیان آقاسی خود متصدی خواهد شد و شاه طاهاسب و زنی بیشتر با یکان رفت و بود و اشرف تصرف و تخریر طهران مشغول شد محمد
علی خان قولیان آقاسی نیز پای ثبات بغیر از قریب با نذران آمده بمجنو شاه رسید و شاه طاهاسب با فرو و شش اشرف رفت ذکر میآید
خان جلالت بنیان نواب فتحعلی خان قاجار قونیلو و قریه ابراهیم آبادری با اشرف افغان بود
خان جلیل الشان فتحعلی خان قاجار با جمعی از سواران و لیر و مردان شیراز طافه قاجار و ترک و دانیلی استرا با و وکتول و فخر ریگ
کرامی بقصد خدمت شاه طاهاسب که در طهران بود از راه و مغان و سمنان بلغار کرده بجوای طهران آمد که بار دوی شتابی بودند و کم حمت
با نظام امور ملکی بنید و چون قریه ابراهیم آباد از توابع طهران رسید معلوم شد که شاه از راه لاریجان با نذران رفته و اشرف افغان با هزار
طهران مشغول است تا آن سپاه قلیل بمقابل اشرف پرداخت اشرف نیز مطلع گردیده و در برابر آمد و دوی متویر مصروف صفوف مشغول شد
اشرف که پادشاه ایران بود و سپاهی بی اندازه داشت و بای در میدان رزم گذشت خروش طبل و کره نای کردن کرامی شده و سواران
معه مصاف کرم کردند و چرخیان بجولان و آمدند بجای بر او گرفت و قلاب تیره شد مرغان نیز بر تیر پر کشد و دند و دختان و جوشن نشان
گردشند و رمه های خطی بکله کری درآمد و بهجای خیلی بجولان و ری کرم گردید چرخیان افغانه اسبهای شکاری و شقاق حصاری رسید
و افکنند و سواران شیر و ان سپاه خان جلالت نشان از ضرب بیشتر از زمین بر زمین افکنند و خان عزت تومان تا نایانه بر سرین سبک
پیکر زده و پیش صف آمد و بدیلان قاجار رخصت بکار و نظم برون تاخت سردار چون شد شیر یکی ترش چون کوه آورده زمر که چون
دل عاشقان کرده شک چو بروی خوبان محامی بچنگ چنان تیر بارید کرد و لیر که هر جوشنی ترکش شد نیز تو کفی مش کوه آهن شست
مگر اسبش از آب از آتش است زبکشته کا فکند از من و بس خروش سروش آمد زیرا که بس دلیلان قاجار نیز دست بد تیر و کمان
بردند و زبک از دوی قلاب سرد و افغانه را رخصت اسب زنی و شمشیر بازی میدادند و بیشتر از زمین بر زمین افکنند و اشرف نیز از ل
شده بنه راه و بلوچ و افغان بنیاد ده که اگر یک سردار قریب باشی سستی بر خاش خوا سید کرد با پادشاه ایشان چگونه بر می آید سواران
افغانه سپهر کشیده و دستها بر قبضه شمشیر حمله بر سواران قاجار آوردند و خان جلالت نشان نیز با سواران خود ایشانرا استقبال کرده و کجا چاک
شمشیر کرده و نیز رسید و قضا و کفنا از خون تنگ بسته شد و دوم شمشیر از قهقاری شمشیر از برق تهناده و باخرو میشد و از عکس خون آینه
سپهر حاضر امنه و جو بهای خون جاری شد و مردان رود و اساری جوشنخا دیده و مغر و باریده و مدد سرو دست پای در میدان حش
و باز و از کشتهای میثید پست زخون و لیر و کور و سپاه نیز کشت صحیح و جوشن سپاه بیارید چندان دم خون زنیغ که با
بمالی بنار و زنیغ زکر و سید دیده و آریکشته همانا شب روز یک شد و در تواج نوشتند که در حلاول که قاجار با افغانه
یکصد سوار نامی از ایشان بر خاک باک افکنند و ولی چون شب نزدیک بود و از شاه طاهاسب نیز خبری نداشت و بجای استعد و جنگ سلطانی
بودند و با همسکام عزم مراجعت کردند و قریب راه برگرفتند چون خان جلیل الشان چنان دید و نیز با سواران قاجار و ترک که که هزار سوار و

برداشتن لوی استقلال فرشته و رفته و رفته بعضی از بلاد و سران بر خطه تصرف آورده دعوی پادشاهی کرد جمعی از امرای خراسان متاعتر کردند بر سر
روگردان بودند و رضا قلی خان سردار نیز دولت مأمور بدفع او رفته کاری برپا نشاند و ملک محمود با استقلال دعوی پادشاهی کرد و تاج کیش
ساخت و در ایامی که شاه طهماسب روز با میان بود در رضا قلی خان از سرداری خراسان مغرول و محمد خان ترکمانزاسر دار کرده روانه خراسان
نمودند و قبل از ورود او ملک محمود بنشاند و بر زمین خالص نموده حاکمی مقرر فرمودند و از کشت سکه زد و خطبه خواند چون دوازده حرکت موبک شاه طهماسب
و نیابت نواب فتحعلی خان قاجار رسیدند بجانب جوی و اسفراین آمد که مانع رفتن شاه و سپاه وی کرد و چون خبریدن ملک بنوای سلطه
فتحعلی خان قاجار رسیدن خبر سر موبک بزرگان سپاه بنده و غرق و اطفال احوال را در بطام کند است به جریده و سبای بجای ملک محمود استعجال
نمائند و بدین نحو حرکت کرده روانه سمت جوی شدند و در جاجریم حیم خان کرمانی را جمعیتی موقوفه و او را دعوی شاه طهماسب شد و خبر از جاجریم
سپاه و اطفال جمعی حضرت پناه ملک محمود رسید و از جانب شهد مقدس نزار طهمینی کامل داشت لوی غریت و بهریت بارض قدیر فرا
نواب سلطه قاجار مقرر کرد که بنده و غرق را رسانند و بر او خوشان بنضت کنین شدند و در منزل حسین آباد و اگر و چنگل بگرید و بی غفلت
یک شاد و بار و آمدند و در بزار تو مان بکشد بدین شند که بعد و خرج غازیان رکاب خدمت نمایند شاه طهماسب فرمود که اکنون ما را لشکری
زرد کار است ده هزار تومان با انعام شما کرمست بنمایم که بعضی آن دوازده هزار سوارسان داده در رکاب ضابط باشند طوایف کرد و قراچو را
قبول نمودند و چون شاه بدو لشواهی ملک محمود را پیش از اتمم میل داشت تخلف بجای صر و شند و بنده و بی غفلت یک کرد و بعد از ای ناموجه فرمان شاهی
قبول نکرد و به تهاون و ساجد که زاریند شاه قبل و فرمان داد و اگر و متوجش و متفرق شدند و با لی اردو حقیقه کرد دست اندازی نمودند و به
علت کردید و عاظم و عثمان کرد و دست سخامی که ندر قلی یک افشار حاکم امپور حسب الامر با حسینعلی یک روز و دو دو چهار روزگی
خوشان نیز و او شد و اگر چه زار رضی بودند و ایند و اینها اعتمادی نداشت چون از همه جای اوس شدند و از شفیع کجی و نیز بملاحظه است
قلوب کرد و قبول نطق کرده بعد از شرفیائی بحضور استدعای عفو نموده کرد و معفو شدند و فتحعلی کردید و ندر قلی یک تنه از نایب سلطه
متوجش کرده بخود نام نمود و صوبه سیام نام و کسب چشکر کرد و خوشکاری کرده بجهت خود نامزد کرد و ایشان را مطمئن نمود و حسین یک حاکم بنوایان
کرد و در مقارن حال حاکم مرده قاجاریه و تا تاریخ مرده و بحضور پادشاهی آمدند و مورد التفات امیرالامرای قاجار نایب سلطه فتحعلی خان تو
شدند و در میان شتم از نسب و حسنه رقی یک افشار از زمان وصول بخدمت شاه طهماسب بطهماسب سلطه
موصوم شدند برابر باب خربت و اصحاب عبرت پوشیده و مباد که ندر قلی یک مذکور در سیال که هزار و یکصد تن و کد کردید و ایند و ایند
نام مردی بوسه استین و زو بود و بد و حسن پوتینه خوشانی معیشت می نمود و ندر قلی در نزد با علی یک کوه احمد و بلواست اشغال داشت
و با با علی با با پور بود و در آن ولایت حکومتی میراند ندر قلی یک کسب خدایات و در نزد او و شناس شد با موطبت حضور رسید و فرش خلوت
کرد و از پیشی ترقی نموده با و ردن و بژدن رعایا پرداخت و در معنی اشیک قاسمی شد و چند بار بجای پاری نزد امنای دولت شاه سلطان
حسین با با علی یک صورت او چون با با فرزند می نمود و از برزند می خواند و بجهت محرمیت و در خود را بوی عقد کرده از او در ۱۳۱
فرزند می بوجود آمد رضا قلی نام یافت و مادر وی بمرد لاجرم و در دیکر را بوی داد که فرزند او را تربیت کند از او نیز و سپرد یکی از اضر الله و دیگر
اما مقام هم نهاد چون با با علی فای یافت اموال و اسباب او بند قلی یک اشغال یافت اسب راقی فرایم کرده بمشدر رفته ملازمت ملک
محمود یستانی مذکور حاکم ارض اقدس قبول نمود و اما مقلی و تسلیج نام و افشار که از طرازان ملک بودند خود را از او بخت بزرگی اولی
السنه ایلمر و دنیا و امعادات میوزین بطایف تحصیل با خود متفق ساخته و چون ملک محمود بی حکم پادشاهی حاکم مشد شده بود و تسرید او
که او این ایام قمرت که فایغه بر ایران استیلا یافته اند و مظلومی در دولت نیست از میان بردارند و راه خیره صریب بماند چون بمعاذ
نکرد و رقی یک مذکر کرد که مباد آن را زار با ملک میمان و زرد و زنی در شکارگاه فرصت کرده آن دوتن را بکشت و فرار کرده بجانب پیور
و در پیور و سجود که مسقطر اسس بود و رفته طوایف آنها را بخود دعوت کرده و سوار می چند بر کرد و جمع کردیدند و بهریت غارت و از پرداخت ملک
محمود بدفع او بجهت نشان رفته آنجا را متصرف شدند و ندر قلی یک و سوسه کسان او فرار کردند و ملک بجانب مشد باز آمد و ندر قلی یک از کمین
پرونی آمد و یکد و قلمه تصرف در آورده که فضای قلعه را بکشت و در وقتی که رضا قلی خان سردار خراسان از جانب دولت صفویه بدفع ملک محمود مانو

بود و نیز با وی موافقت کرد و اظهار العبادت صفویه کرده بعد از شکست ضاقلی خان بجانب خوشنشان فرستاد چون محمد خان ترکمان سربدار
خراسان آمدند قلعی یک بد و پوسته و دین مجاریه بر سریم برد و فرستاد شد و کاری از پیش گرفت مع القصد کار اندر قلعی یک بجای رسید که قصد
سورق و غنای از قرقلو و ترکمان و جلالیه را خود موافق و تباحث و تالاج اطراف مشغول شد و بر کلات و سپهر و نسا تسلط یافت و چنانکه گذشت
از جانب شاه طهماسب یکم پیور و دوسا بود و رفته رفته در آن صفحات نام آورده معروف بصفت بجهادری و صلابت موصوف گردید و جسیل
یک معیر الملک بجهت آنکه او را ملک محمود سابقه عدوت و مخالفت بود و طلب و رفته خد متشر را بحضرت شاه طهماسب آورده چون کرداد
از آن صفحات شاه را بوی تل دیدند جمعی متابعش را کردند و بعد ز حضور شاه طهماسب توجی با شش شد و ماشر را طهماسب قلی خان گذاشت
مقرر شد که مستعد محاصره مشهد شود و غیر نقد خدمات کرد و پیچیده باس حق ملک محمود دانسته که مکرکین او بر لبست و بهانه نیکو پیش
که شاه طهماسب در دست داشت بجهت خود طرح دولتی ریخته باشد و قلی زوایا بسلطنه فتحعلی خان اندیشه مند بود که با وجود جلال و اصلا
و کفایت و کفالت و صلابت و محابث و کالت و صلابت و چگونه کعبین مراوش برز و آرزو راست نشیند اندک بنای موافقت و مراد
و دوستی و کجبتی با جعفری یک سایه مجرمان حیرم خلوت با دشاهی گذاشته اند که مذکور کرده بر کارهای آنجناب بصمت غرض و ارباب سخی
و قلوب مجرمان حضرت پادشاهی را بخار نار اید و سعایت از وی خست و با هر یک جدا گانه عهد خوت بسته باز با ایمان ملوک نمینود
تا غالب ایشان را بنحو طالب از وجود مسعود نواب سلطنه خایف و بار ساخت و بر حسب مراد پادشاه با ملازمان خوش و قورچیان درگاه
لوی سرداری برافراشته روز قبل از در و دو موکب فیروزی کوکب بجا صور ارض اقدس شتافته اردوی پادشاهی نیز پس از روزی دو
در جوار فرار جناب بیج بن کشیم مشهور بنحو راجع نزول جلال گزید و طهماسب قلی خان مشهد را محاصره کرده چندین ایورش برده محتاج
فتوحی بدست اویند مقدارن این حال را در وی بسر دی کرده و سپاه بهمنی بر پیروز و دی هشتی هجوم برده زان بسته بجاری مسخر جنود
اسپنداری کردید نه و باغ سبزه نه در باغ شیخ سپاهیان پادشاه بعلت قلت آذوقه و عدم آب و گیاه و دلب ز غش بعبرت و از دست
بریمت افتادند و بلاد خراسان نیز غلب و تصرف بل عسکریان و طغیان بود و آوردن آذوقه بجهت کفاف ایام رستان دال صعوبت بلکه
محل نمینود و در دست تمام داغمتان و قزباغ و کیلاز تصرف نموده بودند و رومیه چنانکه گذشت ملت از این امصالحی برده فاغنه از خاک
عراق وری لی خوار و در این وزیر حکم آورده محمد علی خان قولی اقا سخی بسر داری و امان و استرا با گذاشته بودند و طهماسب
منسوبان خود را بماندگان حاکم کرده بحال بی عدلی بطهور می آورد چنانکه با الاضرة حاکم استرا با و امد قلی خان را بکشت بنابر این و است خارج
رای صلقت برای نواب سلطنه خان و لا شان فتحعلی خان بر آن بود که شاه تمشلاق و مان زدن بگذارد و اطراف خود میسافین کند
و وقت بهار بعزم بخیر ارض و دست منضت نماید و چون طهماسب قلی خان بولایت خود قریب مراجعت با پادشاه و اصلا و اید اصلا خج تو مقید
و در غیبت شاه ازیم ملک محمود و سایر اعدای خراسان زندگی نمیتوانست رجعت موکب شاهی را ننکد و مانع بود و در توقف اصرار و در حیران
بعضی سخنان فرستاد که نیکو اتفاق کرده و مقام مناسب بنام عرضه میکرد و دل شاه را رفته رفته از نواب خان نامید مکر و غبار الو فیدان
بر و قش تقدیر میبایست که شاه در دست طهماسب قلی خان مذکور بتاه کرد و در کار بدست قدرت و اطوار سلطنت سلسله صفویه را بر سر نورد
و لصاح و اندر زخان و الا شانزاد کوش شاه طهماسب با اثری و قعی خود و حمل بر غرض نمینود و بدست خویش تیره بر ریشه نمود میر و انانوز
بخمس خود مشتمل میساخت که اذابا القضا ضاق القضا و اذابا القدر عی البصر شاعری کوید نظم قضا و سستی است پنج انگشت از بر خنوا
گر که کامی برارد و در چشمش بند و نیز کوش کمی بر نند که کوید که خوشش و در کوشها و دست جناب جلال التماس نواب
الایاله وکیل السلطنه امیر کبیر فی نظیر فتحعلی خان قاجار قویلو بصعایت طهماسب قلی خان افشار و انانوز
دنای بصیر و اندک سیر در وقایع تیر تقدیر نکرد و چون میشت الهی انقراض سلسله صفویه تعلیق گرفته بود و نواب فتحعلی خان بقبوضت
شاه طهماسب غم جویم داشت مسبب الاسباب بهما انجنت و طرهما یحیت تا آنچه در حق غیب مکتوم بود و طهور نمود و طهماسب قلی خان
بکم حید و خود را در عدم جناب ثبات یافت متحقق میدید و هر اندیشه حیاشی که داشت امانت آن امیر کبیر مانع میشد و میداد و میداد
و بر بر آفتاب طهوری نذر و موج حصیه افش حیر جلوه نیارد و اندک پیوسته شعله حید و کانون جسدش متعل بود و با طغای میخلط

مشغل تا در باب حرکت و سکون خندان در میان آمد و رای گیتی آری نایب السلطنه شاه طهماسب متکون المزاج مخالف کردید بالاخره شاه و طهماسب
خان در دفع و دفع و کمال السلطنه قاجار موافقت کردند و چنانکه مقدور بود خان حلیل الشان و بزار گشت اصرار داشت لاجرم به پستتانی از طرف
طهماسب قلی خان امیر قاجار را احضار و خیمه طهماسب قلی خان بشا ورت نامور نمودند و نامورین کرد و خیمه را احاطه کردند و خان جلالت نشان را
بهنگام مراجعت منع نمودند و نیزم آنکه امرا و قاجار شوریده بایه حلال و باعث اعتلال مزاج شخص دولت شوند سری که شایسته
افسوس باشد و ری بود به تیغ بخارید و بجنور شاه طهماسب آوردند و حال بر مرای قاجار عرضه کردند و متعلقین آنحضرت را از راجعه منع و طهارت
انجیل امورات و خدمات غایبه بهر یک مجموع داشتند غالب اعظم با ستر ادا عازم و بعضی خدمت اردو را بر خود لازم شمردند و نشان امیر
جلالت بصیر را در جوار جناب خواجہ رفیع اولیٰ مؤلف ضمیمه و فین و صبیح ساختند و آنستند که خون ناحق این دو پیمان بیاد و شایسته ای در از فراموش
نخواهد شد و این شکوف و یای موج آنکه طوفان خیز باستانی بخوشش نخواهد نشست و فرزندان و که کفر خوان تختگاه ایراند و حکمران تهنیت
و دلیران عنقریب را گردان و امیران یوسف هزار رستم و کور و کیمو میدان بزد و آرد و دمان گشته دی آثاری باقی نماند لم یولع فی
دوده زین و دمان تزلزل باید و جنون بزرگ سیاه و خش اگر یکی بود پور که خون پدر خواست از شاه توره پس از این نزاع و سخت و کلا
که برید و شمن سرکش بکناه پند و سر شکر بار نو و دود خنجر و آید و کوی خنجر و بویه خنجر و زگران ستمی نیا شاه صاحبقران مع الفقه کبر
که این خبر جانوا افشار داشتند و یافتم هرگز نثرین کابان امیر سعید شهید غفران باب که کفران نعمت نه پسندید بدعوم رجوع استر ادا
زین عزم بر مرکب حرم مخدوم با علمهای نگویند که کلی فام و جنبتهای مشکین خوانشی نیلی احکام روانه کرکان شدند و در خدمت فرزندان جانشین
امیرزاده فرامرز مرز ماسام محمد حسن خان قاجار اجتماع کرده به تغزیت و تشکباری و تسلیت و کتواری پرداختند و این اقدام و مسامحه غایله
در روز جمعه و زرد شهر محرم کرام سال که از یکصد و سی و نه اتفاق افتاد و امنای دولت شاه طهماسبی ازیم نشسته و آشوب اردو و مملکت
عاجی یوسف به یکا طر بوقیات و حرم خان کریملی و شرف الدین یک و وینا ز قلی یک قاسم آقایی قاجار تورچی باشی و جمعی از کار متعلقین خان
سعید شهید را که به مجلس نمودند پس از روزی چند شخص کردند و طهماسب قلی خان افشار منوبان خود را بجای صاحب منصبان قاجار بنشیند و کرد
و کار عالم را رسم خود دید و ذکر تسخیر مشهد مقدس و روز مخا لغت میانه شاه طهماسب و طهماسب قلی خان و بعضی
و قلی بیخ و میان ملک محمود و پستتانی که ازیم بنشیند و لیران قاجار در پس حصار خیزد بود و در کتب مطهره مقدس چون مار کج کنجی کزیده
چون از مطهره قتل جناب غفران باب شعلی خان و کمال السلطنه قاجار اطلاع یافت مسرور گردید چون از بومی ایش افشار از شهر بدر
آمده با پیشانه اشبار و سواران لشخوار عزم مقابل شاه طهماسب نمود زیرا که چون طهماسب قلی خان را بدید ملازمت خود دیده بود از او چنان
منکرف و در دیده اش عظمتی داشت و حاصل در پیغمبر منکی خارج شهر ملک محمود و سپاه شاه بتوبه صوف پرداخته دلیرانه بر یکدیگر تاخته رزمی
بزرگ بوست و جمعی از طرفین مقتول شدند و ابراهیم خان توپچی ملک محمود کشته شد بالاخره محمود بشهر بازگشت و طهماسب قلی خان
بجای مشغول شد تا در شانزدهم رجب الثانی کما شکان ملک طهماسب قلی خان موافقت و معاودة نمودند و دروازه را گشوده سپاه شاه
راه دند مشهد مقدس تغیر آمد و ملک محمود لباس درویشی پلبس شده و در حجره نشست و از سراج کیانی برخواست طهماسب قلی خان با طهارت و
تراختا خیر جانیز از آنکه رضا قلی خان پسر کبیر را با عیال و متعلقین خود بمشهد آورده آن شهر را خانه و کاشانه خود قرار داد و زمام مهمام
در مت گرفته بمصالح کار خویش پرداخت بعد از ضبط ارض اقدس بفر عقد دخر سام یک خوشانی که بدان شاری شده فاده شاه
نیز در کار با او چنان مشارکت کرده و همچنان شاه در خلال آن کار احوال را سزاوردیدند و گمان از دخر شاه را به سببی آن نیک اختر اولی از
نقد و شمر و دنده شاه و خان بخویشان آمدند و شاه پنهانی حریه بخویشان شد و طهماسب قلی خان برخند و شاه از دادن دخر سام بطهماسب قلی
ایز از منع کرد و نوشته داد و طهماسب قلی خان بجای حصر خویشان مشغول و از نوشته شاه متحضر شد و در کت و ضبط کار خانه شایه جزوت
و لغت خود را از اسکا ساخت شاه نیز بکام کریملی و مارزند را می و ستر ادا دی جیانت طهماسب قلی خان را اظهار کرد و امر از متابعت امر و بی
قد و اتفاق طرفین زبرد و خفا اینک ظهور کرد و زبان زمانه در گوش قبال آن شاه ماقرانه بمطایبه و سخن به بدین ترانه ستر بخ بود که لفظم
به تاسع دولت بعد کاین بنور از سراج سحر است آخر الامر فماب طهماسب قلی خان و ابایی خویشان کار بجایا که شهید و جعفر قدس پیکنداد و

که از معارف چمنگر بود و بقتل رسید و بعضی دیگر بکیند اساطیر سقلمی خان گرفتار شدند بعد از مدتی که در میان شاه و طهما سقلمی خان اتفاق تمام بود و بر همه واضح گردید شاه به منابور رفت و بچویشان آمد و بعد از سینه زدن و خیزن باین صلیت ناپار شدند و ملک محمود و ملک سخی و ملک محمد علی باشا و طهما سقلمی خان بکشت شدند و کار او روز بروز قوت یافت و بر اغلب خراسان مستولی شدند و شاه و دوست و کاکا المیت بین یدی التماس اشغال و گرفتار بود و از کار خود ندامت حاصل کرده ولی چاره ندانست در پیغ سودن در چوشت تیرانشت چون خبر قتل الم قلمی خان قاجار کلچر بک استرآباد و دوست ذوالفقار خان جنوب محمد قلمی خان قوللر قاسی بشاه طهما سب رسید از ارض قدس بجانب بطام و استرآباد رفته ذوالفقار حاکم مازندران گرفتار و مقتول شدند چون خوار و در این ای و تصرف افغانه بود محمد زیان خان شاملو بجای رست سمنان و حسین قلمی خان زنکده با ستروا کیلان مامور شدند و ایالت استرآباد و بر جیم خان کرالی و حکومت مازندران میرزا جیم مستوفی نقویض یافت و حرم شاهی و در شهر ساری بماند که بعد از ایام بجای ارض قدس آمد و طهما سقلمی خان بنشیند که میوت یافت و محمد جیم خان قاجار ولد محمد علی خان میا تراکم رفته بدست و میقتاد و شاه بجانب خراسان حرکت کرده و طهما سقلمی خان بار دو پوست و شاه و ارض قدس سنان سپاه دیده شخصت بزار سوار و پیاده بقلم آمد بدست بزار بجای طخت خراسان مامور شدند و پنجاه هزار در رکاب قصد بهرات نمودند و کرجال طوالیف ابدالی و تنخیر شهر بهرات و بعضی صادرات ایام شاه طهما سبانی چنین این مقال علی سبیل الاجمال اینکه سابقا بخارش یافت که در بزار و صدوسی و پنج که محمود افغان غلیجانی "صفا نماز امخرمند و طایفه افغانه ابدالی نیز بهرات گشت و مستولی شدند و بعد از اسد ابدالی محمد خان حاکم بهرات و بعد از محمد خان افغان ذوالفقار خان ولد زمان خان رازشورابک آورده حاکم بهرات نمودند و در بزار و صدوسی و هشت حرم خان ولد عبداللہ خان که پدرش در حکومت زمان خان و بهرات مقتول شده بود بهرات آمد و پنجاهوی کرد افغانه قرار دادند که ذوالفقار خان بباغز رود و حرم بهرات و رفاه و بیچیک بهرات رجوعی بنماشد و اندک بار خان برادر محمد خان را التماس خواسته و رسال بزار و صدوسی و هشت حاکم بهرات کردند بعد از آن عبدالغنی افغان بجایست ذوالفقار خان از فرقه بهرات آمد با التماس خان کوا مناجیه بزار فرشت افغانه ذوالفقار را بفرقه و اندک بار و چاق فرستاده هر یک حکومت ناحیت خود را میگردوند و بهرات پاک می مقتدر بود و خود افغانه بی رئیس و سرینک ظل و تصرفی میکردند چون اخبار آمدن سپاه و شاه قریب باش را بر سر بهرات نشینند ذوالفقار و رفاه و اندک بار بهرات خوانند اصلاح ذات الین چارپس صلاح شمرند و بفکر چاره کار خود افتادند و درین سال که نیز را و یکصد و چهل و یک بحری بود شاه و سپاه اراض قدس حرکت کرده و سینه زار و مرد فام موسوم بالنک یا قومی که اکثریت لاله غیرت بدخشان و نهایت چشمه غارت عرصه کان فیروزه نشا بود و جنام کونا کون برپای کردند و از آنجا منزل بمنزل طی فرساخت و مفاد و مراحل کرده با سوارالهیون زرد پس و سپاهی چون دریای خیل مرغ زحمت گریست در مرغزار تربت باده آرام و جام توقف ریخته از باطن جناب شنج قدس سره استقامت جمت کردند و زورق شتاب را بلند کردند سکونت دادند و از آنجا معلوم و مذکور شد که بزار سوار افغان ابدالی با خبر آمده فرزند ابدار محمد که ده اند و زعفر قرب و رود و جنود نامعد و قریب باشش مراجعه کرده اند و در منزل کاری خبر رسید که اندک بار خان ابدالی با سپاهی چهار کوهی و زردیک و کاف و قلعه ملاقی فریقین واقع شدند و زرمی صعب کردند و در آن محاربه رضی برپای طهما سقلمی خان رسید و بالاخر شکست در سپاه ابدالی و افتاده بکریخت پنجه را سوار با اتفاق و لا در خان مایمی بجانب فراه و پنجه را با چرخ یک کشتار بتاخت با و غیر فرستادند و فرستادی بهرات جنگی دیگر اتفاق افتاد و افغانه منزه بهرات فرستاد و ارجا اظهار و لشجاری نموده پیرون آمدند و بهرات سخر شدند و بجای طهما سقلمی خان صلاح خود دانست سپرد و مشبه باز آمدند و در بزار و چهل و یک در اراض قدس شدند و بهر و با و غیر بسیار با و خراسان کار گذران و حکام تعیین شدند لیکن یکی محکوم طهما سقلمی خان بودند و شاه غنیمت جانب عراق کرده خبر آوردند که اشرف افغان با سپاه بکمران غم خراسان کرده شاه طهما سب چهل هزار لشکر شمشیر زن مرد افغان بصوب عراق ریت بهمت فراخت و عرض خبر رسید که اشرف افغان بجای صومناش اشغال و در شاه طهما سب چند سوار جزار اظرافه قاجار سمنان فرستاده که سمنانیان از قریب وصول لشکر شاهی خضر بود و معاونت مستظهر بود سمنان از بدست افغان زند شد اشرف شنید که شاه طهما سب نزدیک است سمنان را گذاشته و بجانب افغان غنیمت کرد و زو حاشا لشکر یانانند بجزو شان و بیل خروشان زمین را بنایک خول صرصر نزول سپرده و کنارتاب مشهور بهمان دوست پیکر میگردید

و بمنزانی رزم سفوفه جلال تیرانیدند در ذکر محاربه شاه طهماسب صفوی با اشرف افغان و بهر میت یافتن افغان منصوب شدن قزلباش دیگر روز که شاه یک سینه خورشید بر تن سپهر نیلی قام بر آمد سپاه روی سپاه افغانه که مانند شنی ظلمانی سبکین و ب بودند و چون عفرین و ابر من بجاده و محاربه جنس نس موع و حریص صف با راستند و هم آرد و خاستند شاه طهماسب صفوی ثانوی نیز صفوف قزلباش چون رشک ثانوی بر راست و توپچیان دوزخ افروز کا فرسوز را با سپان روین تن ماران محوره فکس در پیش روی لشکر چون سد از آهمن روی ثابت و قایم کرد و بعد از انتظام و مشاق توپچی و تفنگچی کل قشور را یک قول قرار داده خود و طهماسب بقلی خان و قزلباشی کردند و مقرر شد که بی حکم و لامبادرت بحاربت نرود و چون افغانه قوت و شوکت یافته و محرب قزلباش دیر شده بودند و در کار سپاه آرائی چند ایتها می نمیکردند و لیسک زنبور کخانه ایران که بدست افغان در افتاده بود پشایش اشرف بر شران کوه کوپان بار و بر قزلباشه تشبار بود و سواران افغان متعاقب یکدیگر میگردان رزم تا خنده و جولان و ناورد ساجستند و از سه طرف سه گروه شده و با نیرو است و شمشیر بخت راست سپاه قزلباش حمله آوردند یکبار یکجمله سوار توپچیان شجوار بدستاری جاسوس آن قبله یعنی شیله رازی بکوش صدق نیون توپهای تین تن صف لشکر کشندان سخت دوان اشرف مزاج بالا الا شاق بر اشغند یکبار و خور کشتانیدن و اشرف فشانیدن و آمدند از اشرف سرکش ایشان شجوار فروخت و خرمهای جانها سوخت مرد و مرکب در جو هوا بایکدیگر کربت مخلوط شدند و بعد از ساختن تملاشی لاجرا و خور الا اعضا از بهر ازین آمدند لظم زین بر کشته خسته شده همه لاله و زعفران رسته شد چو دیای قیامت کفتی جهان همه روشنانش کشته نمان بر اندر و دوسه بوق و کوس زین آهین شد سپهر آهوس کلوله توپهای قزلباش زنبور کخانه و شران آنها را چنان بر لب و ب که یکتن باقی ماند و از منابه این حال دوسه سپاه از نهاد اشرف و سپاه برادر صف قزلباش حمله کردند و بشنیکدی دیگر فوجی دیگر بر دیای فنا موجی زدند سپاه شاه طهماسب همان قانون مانند کوهی روان دنگ ننگ پیش می آمدند چون به تیررس قلب اشرف رسیدند یکجمله سپاه قزلباش تفنگچی و توپچی تشبار یکبار دیگر بشنیک کردند علم و علمار و سه و سه سالار افغان متزلزل شدند و میدان داری افغانه متخلخل آید آن روز از سه ساعتی صبح الی یک ساعتی رواج از دو طرف شنیک توپ تفنگ بریدن سیوف دریدن خندک متواتر بود و خون کشتگان چون ژاله از غمام از راج و سهام متقاطر سواران افغان که خود را رستم عهد می پنداشتند مگر رستم نسبت بچنان خود زالی می نگاشتند یا شمشیر و نیزه از صف بدر آمده خود را در دیای اشرف زدند و با سواران قزلباش رزم و برخاش درآمدند لظم شد از رستم اسبان زین منک نک زنبور هوا همچو پست پلنگ خور و یا کفتی بزنگ اندر است ستاره بکام نهنک اندر است مجله اشرف افغان با صف افغان روی تیرا به بهر میت بسیاری از سپاهیان و درین محله پرای و بهر یاد افغانه رفتند و جمعی زنجار و محج و در راه و نیمه بر دند لظم دوباره ز افغانان کشته شدند و کز خسته از جنگ بهر شته شد همه شته و خسته بودند آنکه زیت شدن شته خسته باید که یست چنین است رسم برای سپنج کبی تلج و کج است که در دویچ اما اشرف بجانب طهران رفته و در سر دره خارتو قفک ده راه لر بست چون آن دره است شک ریمان کوهی پرسنگ سوز توپها و تفنگی زار بر سر و حمیده و کز شته و زار بجهت خودمانی پنداشته دران تمام نیککاری زینش نرود چه که پادکان کوه بر سر کوهها روان و توپخانه شاهی در مقدمه عمار و سپاهی صف لشکر خضم افکن همی آمدند شاه بطهران مدو اشرف با صفهان این درین شهر لغام کرد و آن در صفهان قتل عام آری از کوزه همان بردن ترو که در دست و از طهران حرکت و توپخانه بر راه نظرد و اند صفهان و در بهر منزلی قرا و لان جنگی کردند و زین را از خون رنگی اندد ذکر موافقت رومیه با افغانه شومیه در مخالفت قزلباشه و آمدن بمنزل مورچه خورت و بهر میت رفتن اشرف افغان گزشت ثالث چون رومیه با افغانه صالحه و مذابنه داشتند اشرف از پاشا و سر عسکر روم که در همان نیز میت استقامت کرد و این نیز ازیم چنین و زبی اشرف موافقت جبهه بدل استباق با اشتیاق تمام بمنزل مورچه خورت بمقابل شاه جمعه نگاه آمدند سپهبد ایران طهماسب بقلی خان فشار با توپخانه و تفنگچی بر سر رومیه و افغانه رفته بعد از آتش ساز بر اندازی دست بر آوردند سر تا شکار ابر و کشتند و شهابها را دواع کردند نمونه قیامت گیری بوقوع و ظهور آمد و سونی دوزخ فتنه خاص شهر بود و از جانب جنت ساحه بهر بار طهماسب بقلی خان که فی الواقع شیشه شجاعت بود از گنا میرون مدو بر سر رومیه و افغان حمله برد افغان فغانر کیون و تیر و رواج را دم را بکره تیر انصاف انصاف داد که ای بر جرم لاج شکار و زانی بصمصام بهرام شکر جوشن دوز

و مغر شکاف بود نظم فلند محض در ساعی از مردم ربودن و در خطه از لشکر هزار چو شش تن در میان خوش هزار مغر و سرور میان مغر
تا عاقبت لایم شکست بر سپاه اشرف افغان و در وید و افغان و غنیت موفور بدست لشکر منصور در آمد به حکم شاهی همه را جمع کرده در میان میدان
آتش زدند و شرف افغان نیز از با صفهان و شکو و عیال بعضی از اهل اولاد و شاه شهید زبرد داشته بجا نجات رسفت و در دست تمام اولاد
یکه از و یکصد و چهار و دو و در السلطنه موردی یعنی اصفهان کردید و طهما سبقلی خان از دینال شرف روانه شیراز شد و منزل زرقان اشرف
افغان با امرای فاعنه و هزاره و بلوچ و فارسی و الوار بمقابل طهما سبقلی خان اقدام جست بعد از که در فری شدید و جنگی عظیم اشرف بنیست
و تاد و فرسنگ سلطان قربا باش و ارقاب سرور زنده و غنایم بسیار آوردند و دیگر و زیدال خان افغان و ملا ابوبکر صدیق و ملا زعفران
زندقی از جانب اشرف با سیدمان بن و طهما سبقلی خان آمدند جواب شرط را می و نجات این بود که اسرای افغان شهید سلطان حسین مرچوم کور
ایرانی که بهمه دارند و کور و امانا رد نمایند و طوالیف افغان در ایران متفرق شوند بر عیبتی با ملا زست دیوان مشغول کردند و امراد خوانین و اشرف
بجاکری و بار شهر بار مفاخرت نمایند میا صدیق مرچومت کرده روز دیگر با ملا زعفران محل مهد علیا صیبه قدسیه شاه شهید را آورده و خود نیز
که اشرف را مطهر کرده و پاد و زیدال که پسرش در قرون محصور بود چون شهید که از حصار کریمه و بر و میره رسیده از مصالحه و استماله تن زده
اشرف را زده و سیستان بلوچ بر فتنه دار کوچ و دسر کار اشرف هم دندان طمع از پادشاهی ایران برکنده بدون جان از غنبت دانست و قفر
از صیایای سلطان شهید زبرد داشته و لا و محمود افغان را نیز زده و لا و دینی تمام خویش و کور و امانا را در شیراز گذاشته و افغانی را که بشت
آنها را مورد کرده خود بیرون داده و فرار کرد سپاه طهما سبقلی خان وقتی رسیدند که خواهر محمود و زن اشرف افغان را زخمی زده و متصدد شدن دیگران بود
مجال کشتن کرده و بکریخت و بعد از دخول سپاه زن اشرف افغان که مجروح بودند با کام وفات نمود و بقیه بدست قربا باش آمدند و طهما سبقلی خان
از دینال شرف یلغار کرده و چوایی پل فمیا میان چو افغان که پرو مرشد محمود و اشرف بود کشته شد و میا صدیق و ملا زعفران زنده و میر شد
اشرف چون از ایل گذشته بود قراول سر کرده ما مورین مل طهما سبقلی خان غیور کو کرده و چون بر ایل عبور کرده تا بست فرسنگ است
رفته اسیر بسیار کرد و دینال فدا بود مذکر کشته چون زن اشرف خبری صحیح نبود که از کام سمت که کریخته خود مرچومت کرده و شیراز آمد
و فی الفور جاما بار و امانه خراسان کرده که بهمه بر اشرف کشته و را بچنگ آوردند اجمال حال اینکه اشرف از راه سیستان متوجه کریمه رفت
شیراز که بواسطه قتل محصور از فتنه دار خایف بود مع بد حسین برادر محمود چون زعفران و اطلاع یافت بر بیم نامی را بر سر راه او نهاد
او را کشتند و مدت ملک در ایران پانزده سال بوده و بر اسم افغان صیایای شاه شهید را کشته و بعد از او و حسین از آنجا روانه ایران کردند
که فشاران فاعنه از شیراز با صفهان آورده ملاک کردند خلعت فرستادند شاه طهما سبقلی خان بی محنته طهما سبقلی خان فشار
قورچی باشی و امرای لشکر و ما مور شدن او با مال خراسان و نظم ملا در ایران شاه طهما سبقلی خان دست خلعت
فاخر بجهت سر کرده کان کاتب انیر کل که انجا و نوش فخر صیبه طهما سبقلی خان با مثال باالت خراسان و سرداری ایران ارسال نموده
حسین بیک میرالهاکم برده روزی طهما سبقلی خان بهر قد خواستش الدین محمد با فاطمه که از غایت شهتار از تعریف سختی است و فتنه
دیوان غزلیات و فغانی کرده این غزل آمد که دو بیت آن این است نظم سنو که از همه لبران ستانی بلج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تلج
ز چشم مست تو پر شنه حمله ترکتان بچین لف تو با چن بند داده عراج طهما سبقلی خان بهمیر قد و عمارت و باغ حافظیه و ساحل و بر فراز
کند و بقیه جناب ما فزاده بر کور اسیر میر محمد بن امام موسی الکاظم مشهور بشاه چراغ حکم کرده و بر حسب امر شاه طهما سبقلی خان کو بکلیه و خورشان
و لرستان و همدان و کرانشان غرمت کرده و آن صفحیات مضبوط منظم نموده و چون وزلی روم در امر است و ملا و متصرفه بر و سیام
میور زیدند و رضا قللی خان شاملو سفیر الملوچی شاه ایران روم بازگشته بود طهما سبقلی خان دانست که بی دستکاری سیفر مشیر و می میا بچی سکا
تیران ملا و استر و اخوان یافت شبیکر المفاکر کرده و ده منزل آمده و زبرد و بجا و انداخت به کام طلیعه صبح بر سر عثمان پاشا رسید بعد از
استعمال لات حرب و تهرار طعن و ضرب عثمان پاشا فرار کرده و همدان شد و طهما سبقلی خان شهید که تیمور پاشا حاکم وان و خان پاشای ول
سلیمان بابا حاکم سنندج و کردستان و چند نفر پاشایان عظیم الشان با سنی هزار کس بکلیه آمده و قصد رزم با پادشاه ایران دارند با سنی
طفره بهر بصهرای ملا و رفته جنگ دیوست و بجمالات تنوالی و متو اتر صفوف سپاه رومیه را شکست بهریت شدند حاصل آنکه دران یورش

بلاده و سنج و کرمانشاهان و توپخانه رومیه و سراسر ایالت تصرف قریباً کشید و آمد و جمع کثیری از پاشایان و عساکر رومیه به نعلت دارند
بعد از انتظام این صفحات و در غرض شهر محرم محرم غریمت از پاشان کرده چون تیمور پاشا حاکم وان و علی رضا پاشا حاکم کمری جمعی را عساکر
و قلعہ میمان دوات پاپین قلعہ و دم و مراغه اجتماع کرده بودند طهنا سبقلی خان پست و دفریخ ایلیغا کرده بکنار رود و قزل وزن وارد و رومیه
اکاه شدند و بعزم مقابلہ اقبال کردند ولی از توپخانه اعلام نصرت فرجام و جوش چشمت کرد و نطشید و ن مقابلہ روانه مراغه شدند و سپاه قریباً
نه فرسخ راه ایشانرا تعاقب کرده قتل و اسیر کردند و توپخانه رومیه را گرفتند و بعد از دو روز مراغه آمدند و در حوالی تبریز عساکر رومیه کسی
هزار کس بودند و از تبریز فرار نمودند و محاربتی رفت و سه هزار نفر زنده و سه هزار کس کشته شدند و سراسر تبریز را استوار کرده و بصباح
آن رسانیدند و ستم پاشانرا نیز از تبریز فرار میکرده کشتار شدند و توپهای رومیه که بدست آمد سراسر رومی را بکشتن آن بجانب خراسان
شدند و درین ایام خبر طلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان عثمانی برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر عظم رسید و از خراسان
خبر آوردند که افغان خه هرات بر سرشده و کس آمدند و ابراهیم خان برادر طهنا سبقلی خان شکست خورد و در شهر محصور شد طهنا سبقلی خان
خراسان کرد و روانه شد و شاه طهنا سبقلی خان بخراسان و احمد پاشای والی بغداد که بگردستان و سنج آمده بودند بعد از نظم سنج بخراسان
خان والی را مصلح کرده به تبریز آمد و پست هزار سوار با پستخان افشار بجانب ایروان روانه شد و رومیه در سه فرسخی ایروان و کرمان را در
کرفی سنگر بسته مصمم گردیدند و بعد از مقابلہ و مقاتله مقتول و منکوب ایروان را کشتند و توپخانه و اثاثه رومیه بدست قریباً کشید و افغان
و سپاه شاه بجا صرا و ایروان پرداختند و در تبریز شاه طهنا سبقلی خان که پیش از این پاشا از جانب ایروان و احمد پاشا از سوی بغداد و عساکر متحیر
از پاشان نامورند و موکب فیزی که کوب شاهی از تبریز بسلطانیه رفته و سپاه فارس نیز با جمعی از علی خان قزل آقا قسی و بکلر کفانی در صمیمه حانین
یگاب شدند و شاه زاده و عزیزان و شاه احمد پاشا و منترلی و دوشی پادشاه رسیدند و طهنا سبقلی خان کسی بخدمت شاه و فرستاده و از دنبال او
به نیت جنگ حرکت نمود و امای شاه طهنا سبقلی خان گفتگوی مصالحی در میان و مقام آسوده نشسته بودند که بود و عساکر خدیعت با شرم و بی انگار
و بعضی قرب جوارها و شش بلند و از توپخانه و منترلی من مبارز کشته شاه و سپاه سراسر کشته و سوار شدند و وصف آسوده و محمد خان بلوچ که از موافقان
افغانه سابقه و در سلک امای شاه منسلک بود با وجود اتفاق قلبی و قلب سپاه بایتا و در آغاز کوفی ران تیره قلب از قلب منسلک کرد
میسمنه و میرنیز از فرار و شتابش شدند و سپاه رومیه طهنا جلادت کرده سبب اندازان و تاندان بر سر قریباً کشیدند و غلبه کردند شکست فاش
سپاه شاه رسید و شاه بجانب صفهان روان شد و محمد خان بلوچ که بکشت و کرمانشاهان و جهمان تصرف رومیه درآمد و سراسر شاهی که به نیت
جلوس سلطان محمود و نیکار و روم رفته بودند از مجاریات متوج و شکست ظفرین را اسلامبول با خبر شدند و بالاخره و ولای دولت عثمانی احمد
پاشا را ماذون مصالحی کردند و از جانب او غلبه افندی بخدمت شاه طهنا سبقلی خان آمد و از جانب شاه محمد رضا خان عبداللوی قوری پاشای مو
شد که با رغبت افندی بیداد و فرامصلحی را استحکام دهند و بعد از گفتگوی مینا مقرر شد که آب اسیر سرحد باشد و منظر پاشا ایران
طرف سبب دولت عثمانیه و گذشته شود و ذکر آمدن طهنا سبقلی خان افشار با صفهان و رفتن محصور شاه طهنا سبقلی
اما طهنا سبقلی خان افشار حاکم خراسان از سرشده و کس ضوئی بر سر طایفه افغانه ابدالی که بر هرات متولی بودند رفته شهر هرات را محاصره کرد
پس از چهل و پنج روز از قوت طالع پرویز بر هرات استیلا یافته مشغول کرد و افغانه ابدالی را کوچ داده متفرق ساخت و ابراهیم خان برادر خود را
بغراه فرستاد و جنگی عظیم با سر کرده آن کرده نموده مطهر شد و فرامصلحی بر سر طایفه با عانت سیدال افغان بجانب قندهار فرستاد
و ابراهیم خان بخدمت طهنا سبقلی خان بازگشت و درین اثنا خبر مصالحی شاه طهنا سبقلی رومیه در رسید طهنا سبقلی خان افشار عرضید بخدمت شاه
نخاسته که خراسان نیز از جمله ممالک محروسه پادشاهی است و بنده و امای خراسان همه بنده کاین حضور پست و مضامی طرمانندگان اراده
کیش صداقت اندیش نیز در مصالحی رومیه شرط است و ما این مصالحی خوشنود و خرسند سیم و متعهد و متفهمیم که بضرر شایسته ابر و دوروی آب
ایران اندر رومیه عهد شکن جفا فی اهل نایم پست ز رومی چه برخیزد و لشکرش بسم ستوران و بسم شورش چون شاه ساده دل عرضید
خان خدیعت کیش کمیت اندیش را دیدم و کردید جواب نکاشت که شما با همه عساکر خراسان عراق آید و ما میفرماییم که تمام کمر
عراق نیز با شما موافقت کرده است و در بلاد بطونرا یطهنا سبقلی خان مر خراسانرا منظم کرده با سپاهی جبار و از موده مانند دیای خزر کفک کبیر

و موجب بجانب عراق آمد بکام شاه محمد علی خان قولی آقا ساجی کلم فارس سپاه عراق در قمر نزول کرده که با شاق طهما سبغلی خان بجانب آذربایجان
رفته بطنع واقع رویه پر از نذ چون طهما سبغلی خان بقم آمد زبان بدار بند و تذر لیس و مخاد و تلپس کشنده عرض داشت که چون این غلام صحبت
سال است که بترف نین بوس و زیارت خاکهای مبارک و شاه مشرف گشته ام و سپاه خراسان که پشت پشت از خانه زان این دولت
آمدت لایت نشانند از روی حضور مکرر منور دارند رخصت دهند که با صفهان آند روزی و وسعادت عتبه بوسی درگاه دریافتند
نمایم و پس از طمانی منی منزل بمنزل کوچ کرده روانه صفهان شد و قشون فارس و عراق در قمر ماندند و او را محبت کند و طهما سبغلی خان
چون بلای آسمان و حوادث کجانی مانع و در روز شنبه چهارم ربیع الاول که نهار و صدد و چهل و چهار با توپ میتب فروزیست از بهر جرب
خارج عمارت شاهی شد بعد از فردا آمدن بجهت سلام عام روانه حضور شاه طهما سب کرد و چون داخل عمارت سعادت آباد شد و در کمال
خضض جناح و غایت ادب سب جانین بوسیده تا مجلس اعلی رسید و آن جلوس یافت چندان طهارت خلوص ارادت و جانتشانی و خدمتگذاری
که دل شاه ساده دل را بود و پس از اینهمه پاهوس عرض کرد که چون این غلام قدیمی و جان شامیسی از راه دور آمده و بجاری بزرگ را کوشیده
بجهت طهارت مضافت و سرفرازی و دلگرمی سپاه خراسان بخدمت و جانبار می گزیند و محبتی فرستید و فراموش نماید هم سان سپاه
اجمالا دیده و بهم ارادت گیتی قشون خراسان را فحیده میر قوت و پیشرفت خدمت دولت خواهد بود شاه قبول فرموده و عده رفیق داد و
طهما سبغلی خان سرور و درم بمنزل خود بارگشته و فکر انجام و تمام خدمت شاه طهما سب را فدا و مخفی نماید که امر و محرمان درگاه شاه از آغاز و
بودند جمعی فی تحقیق زیرک و بهوشیار و عاقل و سیدار و گاه از آمار و شمار و بنجای طهما سبغلی خان تفریق تفاق مینمودند و در هنگام خلوت
باشاه بصیر و کنایت سخنی عرض میکردند و استقلال طهما سبغلی خان را در امرش و کشور و نیابت و وکالت سلطنت مصلحت نمیدانستند
شاه را بمقام خرم و استیلا با نیکو چنانکه در بین ایام آمدن او را خلاف خرم شمرند و مبالغت میکردند حتی اینکه در شبی که فردا طهما سبغلی خان
وارد میشد باشاه قرار دادند که در مجلس حضور بدفع او پردازند و شاه رضایت داد و جمعی دیگر از نادانی غرض بخلاف این جمع بودند و وقتی که طهما
خان بحضور آمد و بچرب بانی شاه را ببار دید خواند آن طبقه بر طبقه دیگر نکته گزیند و آنها نسبت به وطن تفریق دادند شاه نیز قبول این
کرده تصدیق کرد و رای دیگر از سخیف و ضعیف شمرد و از صداقت و ارادت طهما سبغلی خان شرحی بموطلپان فرمود و دلخواه امان عاقل
ناچار ساکت شده زبان بیان و کلام نماند و ناگه از دروازه خاموشی فرزند در میان رفتن شاه طهما سب تا فی صوفی
بمنزل طهما سبغلی خان افتاد و توقف شب و بزم آراتی طهما سبغلی خان بر روی شاه صداقت پناه
و مکرر در که چهارشنبه پنجم ربیع الاول بود در بیع و دین و جاره و پیا و باغ و باغ و زیا و برهاری رشت لولوی کمی سخت و باد ازاری
فندق سین از بهومیه سخت امای و نوجوه و امنای کارگاه هر یک بطبعی و تمنای شاه را ببار دید و ملاقات طهما سبغلی خان ترخیص نمود
که زباید و تحف و مشکها و منقوشات طرخی بندگان و مخفی بر ندیکی اسب ترکمانی و نظرها داشت و دیگری شمعیه خوشنمایی بعضی اسب و
سواران زاملی بود و برخی را میل تاشای مردان کابلی و کابلان سب خطایه و شاه را بتمام و زین مرصع مبارکته بدبار آورد و زوار و خوا
مر را ببار و جبار شاه حاضر نمودند که اگر دوعه خلفی رود مایه خلائی شود شاه نیز مرصع و براف مرصع و اکلیل کلک و کوسه شالانه چار استه
از حرم بد آمده با خواص و مقربان ز عمارت سعادت آباد بهر جرب توجه نمود و طهما سبغلی خان پیاده با استقبال مواکب جلالت آمد و در
رکاب شاه با محبت بلند خود همچنان بمهرت چون را روی خود رسید عاظم امای خراسان را بحضور شاه آورد و تفریق تو صیف نمود و شاه با هر
توجهی الشانی خاص فرمود و در منزل مخصوص بر اسود طهما سبغلی خان بگلشنهای لایقه که شامی دهم ترویرا بود و بکند زباید و با نواع
تکلفات خدایات شاه را حاضر کرده و بزم خاص را بمواید عرقوبی بخود مایل و نقشش توهمات را از لوحه اندیشه هر یک ایل کرد و
بستد عامه نمود که مشب شهریار در منزل بعیش و عشرت بکند و عاظمه بزم بان باز کردند و چند تن از خواص اهل صحبت و خلوت حضور
بمانند شاه صداقت پناه مرصع جنانند و با چند تن از خواص مایند و دیگر از رخصت مر لعه و او مجلس طوکانه ساختند و با سباب تجریر
نقیض برده چند مجلس مزاج کل و سبیل شد و باز مکرر آن کلروی سبیل موی هرانی و کابلی کرد و اندر صراحیهای باده و ساقیان ساده بزم را
پایل و بخشان و مهر و رخشان کرد و مظر بان بار بد خضال کدیا نشان بزم خسرو سبیل و نای را موی و راههای خسروی راست و قاصان

کابل و هروی و تبریک موسی قار و جنگ بركات لغز و زنده بکمر شاه با لاریج بجای طهماسب قلی خان محمود و بامرا و مساقان مشهور انگیز
و دشتاقان چایک نیز بهانه های مرد فکل عقل سوز عشق اندوز بشاه و دند نظم پیش نهادی بی شتاب که ماه زرش تیرگشتی شب
مهر مشکمای و شکر می فروش و در کس کل انگش و کل درع پوش روز انباشاد و بوند و پنج خرد و ابرجان کوبند و گنج شده سال آن مرد
نوجوان است و دو هفت و پنج ماهه ناکاسته غزل خوان و طار و در قاصد بود شب شاه را ساجی خاص بود بدستور العمل طهماسب قلی خان چریل
از بام تا شام جامهای مدام پی در پی بشاه طهماسب نمودن گرفت و بختدای نگین و بوسهای شیرین عقل و بموشل و را بودن رخت خرد و سفا
برد و متاع شکلب بتاراج داد و طهماسب قلی خان شاه را بشادان سپرد و بجهانه انجام خدمات خود را غایب از غایب کمناری کشیده و در تنیه
انجام کار بود و خلیتان شاه چندان ست شدند که ز دست شدند بر یک بجاری قتل اند و سهر پرای دل داری نهادند مع العصه را و آخر
شاه و شاه پسرانی باقی ماند و باقی ماند و باقی ماند و در کمالی شاه دست خراب بود و دیای شعورش خشکتر از سراییت عیاض رستخان
ستانه کشتی و با و چو بختی طهماسب قلی خان لاری قتل و اعاظم خراسان از آتشهای حرکات و سکنات بخودانه و قبیح صبح شاه داشت
صبح صبح آورده و از رکتوم شاه را بر نظر یکایک کشوف کرده صورت حال انا قیج و جهی را بصار ایشان جلوه داد و از بی استعدادی
و احتمال کار و دولت ایران و غلبه عدل شکوه کرد و تمامت امر از شاه برخیزد و بر منی لغت شاه موافقت کردند و طهماسب قلی خان همان متا
با امان خلطه استحکام فرودند و در ضلع و قلع شاه طهماسب کیدت کیده نمودند شاه حاکم با خود آمده جام صبوحی گرفته و بجهان کید کرد و از کا
شب گذشته خاف و الا قصاب و دوش فل ناکاه طهماسب قلی خان بحضور آمده و تفکیکمان خراسانی با مراد کرد خلوت سرای شاه را گرفته همه
شاه پرسید که این از دحام و خو غاصب طهماسب قلی خان عرض کرد که لاری قتل و آتش پادشاهی شاه را ضعیف شده و تاج و تاج سلطنت
میخواهند که بشاهزاده عباس میرزا و اکر اندر داده های نوشین و بشیر طر فزاری داد و کل صنی وصال شادان کلعدا عجایبی را و در
از دماغ شاه طهماسب بر آمد و بجز نگین هیچ چاره ندید و قتی از خواب غفلت بیدار شد و از منی شفاست بشیما که کار از دست رفته افسر شای
و خاتم سروی زمر و بعلی را و در پیش طهماسب قلی خان بچکند طهماسب بوسیده و برداشته و بیرون آمده و زرا و منای آن دولت را بخواب
با ایشان کمون خاطر باز گفت که راقوت و قدرت کجا بود و محفه و تحت روان پیاوردند و شاه طهماسب از راه یزد که کناره مملکت است
بشده مقدس بر دند و رضا قلی خان پسر طهماسب قلی خان قتل و چون قبول عامه و خاصه و لا و صفویه در ایران زیاد از اندازه بود و طهماسب قلی
خان از هم شورش خلق و ملاحظه ارباب صورت تا یک نفر تنگ پیاده با تحت روان شاه طهماسب بخت و ذمه میگرد و عذر دومی خواست و دو
اصلاح این کار و باز گشت شهریار محمود بعد از مراجعت محمد عباس میرزا که کودکی ضعیف بود و عمرش کمسال تمام نرسیده پیاورد و در عمارت
تا لا طولیل بگذشت و فیروز شاهی از همدوی با و بخت و خطبه سکینه نام و کرد و خود و اب السلطنه با الاستقلال شد و خنجر از دست
بامرا و عیان داد و شیار پادشاهی بدست خود گرفت و آسوده خاطر بر حق و حق امور ملکی پرداخت و شاه عباس نیز بعضی ملاحظات
اصفهان نگذاشته بغروب و فرستاد و از سلطنت نامی بر عباس میرزا بود و طهماسب قلی خان سکبای داشت و شاه طهماسب را رض اقدس
بود و تا و سبکام سفر طهماسب قلی خان بپند و ستان کج او را بیز و ارا و دره بود و بکمر رضا قلی میرزا محمد حسن خان قاجار که نه لوچکر سکینه استر اباد او
بقتل آورد و خون آن پادشاه را بر گردن سلسله علیه قاجاریه افکندند و قصاص خون خان عفران تا بشیده فحشلی خان قاجار محسوس شدند
مع العصه دست سلطنت شاه طهماسب ثانی صفوی تحمیداده سال بوده شش سال در زمان غلبه خان و چهار سال در اوان جلالت و دنیا
طهماسب قلی خان قتل و با انگیزی تا منتهای خراسان طهماسب قلی خان و اکر اشته بود و وصال و آتولایت قصر فی غم و دکارش بدیج کشید
لظلم جبار چنین است رسم و نهاد جمیع مکرور و غنیمت شاد و یکیز بخت و کلدر کشد یکیز خاک سیه کشد نه زن شاد و کرد
نه زن ستمند چنین است رسم سپهر بلند از آمار شاه طهماسب تمام مالا سعادت با و دست که بینانش از نشا عباس ثانی بود و افغان خزا
نمود تا لا پیش وی ایوانزدی در تعمیر ثانی پیافود و زری وی دل میرزا محمد حسن شهادی و پس از انزوای و پسر میرزا رحیم بود و طهماسب
خان بعد از ضلع و غل شاه روزی چند او را حاکم اصفهان کرده و سال بجزار و صد و پنجاه گشت و کر جلوس در آن طهماسب
خان شاه عباس ثالث را و خود و اب السلطنه شدن و بر زم بعد از رفتن طهماسب قلی خان افشا عباس میرزا

بنام شاهی موسوم و در فرین سکونت او خود را وکیل دولت نامید و نامش سلطان بنده بود و در سال کسری ام و از آنکه و خطی میبندد و در میان
 بالاستقلال و الاستحقاق پادشاه کرد و چنانکه بین الاجمال و التفصیل کارش خود یافت بعد از جلوس شاه عباس ثالث محمد علی خان قولا لکرا
 روانه بندوستان و احمد خان تفکیکی قاسمی را مامور بر سرش نمود و بعزم استقامت بخیا ری بدان صفحات رفت و محمد خان بلوچ را حکومت کوکبلو
 و او سه هزار خانوار بخشید و از کوکبلو به خراسان فرستاد و بپشتش صد خانوار طایفه لور زند که در سیلا خور و سر بند برابری میر و آهسته
 نیت غایت و قتل نمود و بعضی را بحد و دایره مامور و ساخو فرمود و موکبلت کوکبلو طما سبی و آنه بغداد شد و احمد پاشا و الی بغداد
 قاج پاشا را بقراولی شکرتلباش و آنکه کرده و راه با قراولان را بی باز خورده و سیر شد و در دوی نامید و سلطان طما سبلی خان بعد از کشتی
 توپهای کران مشغول بودند و در منزل با طخان دوی بزرگ منزل گزید و طما سبلی خان خود با سواران بسیاری شب بیکام بجانب بغداد حرکت
 نموده علی الصبح بجای بغداد رسید و چپاول در اطراف بغداد و آنکه معلوم شد که امیر پاشا بخیا ل قلعہ داشت و در ویزه سوار با محمد
 پاشای حاکم کوکبلو بخیر کردی دوی قراولان فرستاد و طما سبلی خان در مراجعت بدیشان باز خورد و مانند کرک کرکینه با سه هزار کرک که همراه
 داشت بر سپاه بغداد حمله کرد و بهر گریزی برزی نرم و بهر مصافی ندامتی شوق ساخت محمد پاشا زنده سپید شد و از هم پاشا زنده بدر رفت
 حکم نامید و سلطان طما سبلی خان در وقت فرستاده از جانب دولت منتهی بشارت ایران در رسید و با موز کارای او
 جبری از شش و حطب بطول سه چهارم خنجر و قلعیدار و خنجر و سوزم بدخالد نامید و سلطان با دوازده هزار سوار شهروان و ده و ننگی بغداد و شش
 تحتها و چو بهار اسبها برده بشتند و بیامانها محکم نموده جنگهای بزرگ را پیاورد و کرده بروی آب انداختند و چو بهار ایران بشتند و از روی
 آن که نشند و بدو بغداد و فرستاد و دوی سواران سکونت جبهه و چون سپاه قراولان شبیه با التمام از شرط عبور کرد و متدرج می آمدند سواران
 قراولان در نظر احمد پاشا قلیل آمد و سی هزار کس با احمد پاشا و الی عرفه و قرا مصطفی پاشا و توپخانه و ننگه بایان دیوانه از شهر مروان فرستاد و نامید
 با سپاه قلیل صف را بی فرموده طایفه قراولان که بکسب هم و سها شمشیر و پش از سپاه و شمشیر شکن بودند قراولان ریهای هندی و مصر
 بر کشیده و بر قلب لشکر رومیه حمله کردند و توپخانه و ننگی شمشیر نموده قراولان پس نشند و از شرط آتش چون شیر میزند طایفه کوکلان ترکمانی
 باین خدمت ماموران نیز از عهده برینانند و فاغنه مانند طای سپاه در برابر دوی رومیهای شات افشند و در آن بود که و مینی بزرگ
 سپاه قراولان سرده کرد و بقیه سپاه بلند شد و نامید و سلطان اسب بر کتو یا استقبال ایشان رفت و تحویل و المغانر سپاه جدید را بر سر
 آورده از طرفین باز مضاف روح گرفت و اجل باع بعد و آنکه دید عاقبت لاه جنود بغداد و انزام یافت و قلعہ کرکینه و محصور شد و خبر
 کس از ایشان محمول کند بغداد و بهر حیرت صرف قراولان را آمد سامه و حله و محف و کرک و طایع بغداد و معشوق شد و بغداد را محاصره کردند و ذکر
 وصول عثمان پاشای سر عسکر روم و محاربه طما سبلی خان با دوی و شکست یافتن سپاه قراولان
 و جنگ اول چون احمد پاشا با قبا دولت روم را کازان و اراده تیر بغداد و خبر داده بود عثمان پاشا بهر عسکر با سپاهی متحد و مرما
 شدند و در وقت یکبار در محصورین شک بود و خبر رسیدن عثمان پاشا رسید بعد از رسیدن سر عسکر سپاه و طما سبلی خان که در و بی
 بغداد که داشته شش کلام تیر سپاه را برده شش بر توپ عثمان پاشای سر عسکر که با صد هزار کس آمد و بود و رفت و رویا کرک که همه جالب
 آبرو گرفته چون آتش سوزان می آمدند و دو لشکر یکدیگر رسیدند و در شش میو آمدن جنگ اتفاق افتاد سپاه رومیه سه طرف را در و سپاه
 خود را بطرف و مورصل و عراوه توپ با و لیس و استحکام داده و بر توپهای کران توپیم آنرا محکم نمود و پیش جنگان جنگجوی و یک تازان کرم پوی
 دو جانب میدان درآمد و حمله اول سواران رومیه سرار و بدون ارد و فرقه کرک که کرکینه و بقیه رومیه بطرف خود متجه شدند
 و توبه انداختن پرده آهسته و سوار و پاده از اطراف بر توپخانه و مورصل و رومیه حمله و کرکینه و طما سبلی خان در جنگ توپخانه و از دحام
 پیاوکان و وزیر دست پای مرکب از سب که بهر چون بار و کوه و غلطید کالای بر سبی گیر آمده مجاربه پرداخت و کجس بنان نیزه و
 در انداختن از حمله طعن نیزه بر سوری کجا بر در که مرکب بر و بدو آمدند و سب و غلطید سوار افتاده خورده و یکدیگر با طما سبلی
 خان بجهت مؤمنندی و عظم جبهه از زمین و غلطید با زینت کشیده سوار شدند و لشکر بهم بر آمدند و شات نور زدند و پراکنده شدند و شکست
 و سپاه افتاد و در میان غلطید کردند و درین مجاربه چشم زخمی تمام سپاه قراولان رسید و قریب پنجاه کس سیر و قتل شدند و توپخانه تصرف و خاک

رومیه در فاصله طهاسبقی خان پاچا عیان شیرین بزرگ معطوف امست و عسکر بغداد را ندو بعد از سه روز بازنگر کوک آمد و طهاسبقی خان بهمان آمد و بهمنزیران لشکر و طهاسبقی خان کشور پرداخت و از اطراف لشکرهای حرار در هرمان مجتمع ساخت و تیمورباشای ملی حاکم وان در این وان بر سر تیر زد و در طرف ایران هرج و مرج و کشتار پیدا شد و طهاسبقی خان بعضی ملاحظاتی مشاهده نمود که بمنور دجیات بود با شاه عباس از خراسان و طروین بهمانندران فرستاده و حکومت بازندان و استرا با در نیز بکشتن خان عم خود داده بعد از فراغ فی نظر از کار شاه و ایرانیان در دست و دوم ریح الشانی میهنزار و یکصد و چهل و پنج کشتی بی نیان ب بغداد حرکت نمود و در شهر کرمانشاه بماندند که فلولاد پاشا و ممش پاشا و بیست هزار عسکر رومیه در کنار آب بالیشت کمرنگی ذاب مستعدان نشسته اند بیست منزل را در و شبانه روز قطع کرده بر سر انقوم رسید و در هم ریخته اند و رومیه که بختند اموال اقبال ایشان نصیب فرمایش آمد و از آنجا بسا که سینه خوه و علمهای نصرت پناه حرکت و در منزل علل دران محاذی کر کوک بمقابله عسکر صفوف رزم بر راست توپانای عسکران زدین آن سپاه قیامت شیر سراسیمه و متحیر ماند و بیست قلعه کر کوک داده با طهارتراض عدم تعارض دفع الوقت نمود و در و از اصلا بمقابله نیامد و لشکر فرمایش سوار داشت که قلعه در و فرسنگی کر کوک بود و متحیر گردید و آذوقه بسیار بدست آورد و عزم تخیل بغداد و پیشگاه همت والا شد و حکم شد که ذخیره و آذوقه در قیام بجهت صرفایام محاصره بغداد جمع نمایند و خود بقرابته ادر و رومیه اجتماع آذوقه و غله و سکونت قرابته را حمل روی بنی نظری ایران کردند و توپان عثمان پاشای سر عسکران کر کوک بدر کرده ممش پاشا را با دوازده هزار کس بر سر رودی طهاسبقی خان فرستاد چون این خبر شایع شد طهاسبقی خان با سپاهی زنده و بخند از قرابته بر سر ممش پاشا که در حوالی ق در بند منزل کرده بود زد و کوس عربی بعرض در آورد و لشانی جنگ غرت توب و تفنک سر عسکران را زاده در رسید حملات متواتره فرلباشیه سپاه ممش پاشا را از یکدیگر کند و نه میت ایشان بصفوف سر عسکران پیروز رزم دیو ستند قطنم زنگبر را در سر سرخوش زمین پر خروش و هوا پر زخوش ز آوازی اسبان و بوق سپاه شده قیرون جم خورده ماه جمی تیغ باید گفتی ابر پس بیست بر جوشن خود و کبر در خیدن تیغ الماسگون بگردان آتش بگردان زون قرب ده هزار نفر از رومیه عرض تیغ پدید رنج و سه هزار کس اسیر گردیدند یا نام کر ایلی سر عسکران رسیده نصرت شیر سراسیمه و بریده بجنود آورد و جمیع اردوی ممش پاشا و توپخانه و احام اقبال رومیه صرف فرلباشیه درآمد و سر عسکران رسیدن و ملحق کرده حکم طهاسبقی خان در سخت روان نهاد بعد از که ایم افندی قاضی عسکر رومیه اندک دوا برده در روم مدفون سازد و مظهر و منصور بقرابته مراجعت کرد و با باخان چوشلوما و سر که در حوالی سرمن رای زاب شرط جور کرده حله و نجف اشرف و کر بلای معلی علی ساکنها الف الف الف تیغ و لشنار امضی و آذوقه و غله تجارت از رومیه محفوظ و بجهت و در و جنود فرلباشیه جمع و ذخیره کرده تا مویک فیروزی کوک گرد شود و خود با جمعی از دلیران ایران از قرابته بجانب تبریز توجه کرده در سنا و جبلای مکر می معلوم شد که چون خبر نه میت سر عسکران تیمورباشای ملی رسیده تبریز را خالی و بوان روان شد و طهاسبقی خان یکایب تبریز را خالی از لشکرانده بر تنق و مستقر پرداخت و خبر رسید که محمد خان بلوچ حاکم کوکلیکیه بر عصبیان بر آورد و نما فارس را ضبط کرده لهند محمد حسین خان قاجار بکسر کی استرا با و بدراری انحد و روانه شد و اسمعیل خان قاضی بکومت کوکلیکیه رفت و دوازده هزار سوار با اتفاق آن دو سردار مامور شدند و بطهاسبقی خان جلایر حکم شد که از صفهان ایشانرا ادا کند و خود طهاسبقی خان از پارس تیر و تیر سراسی مراجعت نمود و بر کر بغداد سپاه کشید و مجاوره مشغول شد و پارس چند روز احمدباشای والی بغداد و طهارت و کالت در حال کرد و اسناد پروان آورده بار و در فرستاد که معتمدی نظری معین نمایند و پاشایان رومیه حاکم کج و تعلیقش پروان و پروان قلع و غیره تبریز را خالی کرد و اسرار که در غارات دست افتاده اند و رومیه احمد پاشا خود دباب پروان مدن عذر آورد و بجهت تخلف و ایامات گمان فرستاد و ذکر غرمت نام السلطه طهاسبقی خان افشار بمقامت محمد خان بلوچ و پشان سوانح این سال ناپسند افشار و سوار قنار از ظاهر بغداد کوچ و بقتصد بیهیجان بلوچ بجانب فارس رخصت نمود و پشانی از راه خرم آباد و فیلی باصفهان روانه خود را روانه نمود و قلع و سیات رفته بنه روانه در فلول و کرد و بی را بشوشت و مامور خود از راه پامان بخیزه شبان شد پس از نظر انجا بشوشت و بقبل احوال انجا والی شوش و نه میت غارت شهر اشارت رفت و با باخان فیلی و سمران کردستانی را با میت و چهار هزار نفر بیهیتم و سواران بختیاری و خود از هر فرقه بهبهان حرکت نمود و خبر رسید که محمد خان بلوچ از شیراز حرکت کرده روانه شولمان لوار است بخیل از بهبهان گذشت با حضا

امیرسلطان و طهماسبلی خان جلایر را مورین مدینه محمد بلوچ نرسران او دو کیندن شهید و کیندن بار و رسیدند و محمد خوار بلوچ و بند شولستان که دو سوی آن کوه بلند است سکرته با سپاهیان فارس را تاخت نشسته بود و طهماسبلی خان از ناست با وی بی مهر نمی رسد آمده نزول نمود و تفنگیان پیاده و راد و طرف کوه مامور گردیدند و تفنگیان محمد و ایشان کله تکران ارسفیر و زوالبور بود و بالا الاخره محمد بلوچ فرار و کزیرا بجانب لاریفت سه هزار نفر از تفنگیان فارس که باقی مانده جنگ کزیر میکروند گرفتار شدند و قتل آمدند و بسیاری از عیان اعراب و اعظم بنادر کوجايند بحدود استر آباد و رند و عید نور و زیر و زغال بخزار و یکصد و چهل و شش در شیراز بعش و عشرت و مساز بود و میر تقی شیراز را بجا حکومت فارس معین طهماسبلی خان جلایر را با نظام آن صفیات گذاشته بجانب اصفهان بنصرت فرمود و در راه خبر ولادت شاه ابرج میرزا صبیحه زاده خاقان شهید شاه سلطان حسین صفوی رسید و بعد از ورود اصفهان بعزم سرداد و لایمانی که در تصرف روسته و رومیه بود بماند و در جگر کشی محمد خان بلوچ و در بنادر فارس بدست طهماسبلی خان جلایر در رسید و بعد از ورود و چشمان او را بر آورد و عقیق بر دوازده نعلین قلع و شوره هزار خانوار افشار رومی را که کوجايند بود و یکصد و چهل و شش طهماسبلی خان بخراسان روان کردند و از آنجا خود بر اعه و مغان مد و طاش کده سار که سرکشی نمودند و کوشالی بلوغ داده و دانه اردو پس شد و معلوم شد که نوشته و کالت اچما پاشا در باب مصالحه نظر سرخای خان لکری که می شود و دیگران نشان عظمی مستثالی نشده بلکه سرخای گفته که شیر و از شیران لکریه و عثمان اقبص شمشیر بانشا کرده اند و اچما بیکم اچما پاشا و دیگران بقریش باز نگذاریم ذکر فتوحات شیر و ان و قموق و دغستان و محاصره کهنه و در باد کوبه و مصفا کجه با دولت روستیه موبک فیروزی کوکب طهماسبلی خان افشار با سپاهی چون دریای ذخار بزرگ گردید و نزول نمود سرخای خان لکری که اظهار زیاده مری نمود پای و دلمان دب در کشیده از شامخی تراخی بجانب کوهستان لکریه رفته و جبال سخت و طلال صعب تخصر و فلک یافت و شیر و ان تصرف سپاه نیروی پل توان درآمد و ساعتی بعد حکومت اچما بیکم قلی خان سعدلو تقویض یافت و بنشین سرخای رفته و طهماسبلی خان جلایر از فارس در رسید و خبر رسید که سرخای با حاجی شیراز لکریه و قبله جمعیتی دارند طهماسبلی خان کیتی نشان بنه و غروقی را در قلع و شامخی گذاشته با دوازده هزار سوار و توپخانه آتبار بعزم قموق و خار شده و طهماسبلی خان جلایر مامور شده که با دوازده هزار کس بعد از سه روز دیگر سر سرخای رود و سرخای با پست هزار کس جمعیت و منزل یوه ماش با سه در محاربه کرده انزاع یافت و چنان دانست که طهماسبلی خان نایب سلطنت است که بر سر آمده و لندروی بطرف قموق نموده و رویه بجانب کجه قدم بکنه کردند و غازیان و قرباش قلع و شامخی که از بناهای سرخای خان لکری بود غارت کرده آتش ده سوزانیدند و سرخای از غرمت طهماسبلی خان بجانب قموق طلوع یافته روی بکوهستانات نهاد و اسباب الحی و اثاثه او تمام تصرف درآمد و جمعی از تاتاریه که با وی اطلاق کرده بودند کشته شدند و طهماسبلی خان بزمتمای هر چه تمام تر از جبال توپخانه که مثل بقوق می نمود سرخای با تمام امالی دغستان و در کنار رودخانه سپید بندی نموده و مدافع مستعد بود و غنی خان ققان قانم ابدالی ز رودند که در وسعت و عمق مشهور است عبور کرده سپاهیان بزر و ببال و کشته شدند و از آب کشته شدند و جمعی از بابای دغستان کشته شدند و سرخای بجانب هر کس فرار اختیار کرد و قموق تصرف و لیان و قرباش قلع و شامخی غارت و لیان شد خاص فولاد خان پسر واد لکری خان شحال بخضر و نایب سلطنت افشار رسید و مورد لطف گردید و متعهد شد و ایش و از تقصیرات لکریه تشفع و توسل پیش کرد و امالی آن بلد مغفوب شدند و خان و نشان افشار عزم مراجعت کرد و از راه شکنج و شاده و اغی البرز قلع و شامخی و قبله و از آنجا بشامخی آمد و از شامخی بکجه رخصت نمود و در طرف کلید ساکنی خیم ماه قباب سلطانی بمهر و ماه پوست علی پاشای حاکم کنج با تفکرای سلطان تاتار قلع و شامخی پرداخته و مدتی مدید از طرفین بایره مجاریه شغال و شت بسیاری از مردم معتبر بقتل آمدند و از محاصره کجه خاطر باز بچند و مفتوح نگردید و در سال کبیر و یکصد و چهل و هفت بواسطه سفری روستیه قرامصالحه شد و در بند و باد کوبه و شیراز بدولت ایران و گذاشتند و ساری طرفین مستحق مطلق العنان شدند و چون قلع و شامخی نامناسب باقی بود و یکم خان و بی نشان طهماسبلی خان و چهار فرسخی از قلع و شامخی و حاکم ساحتمند و امالی شامخی را با کجاساکن کردند و دارالملک شیر و ان شد و خبر رسید که عید اید با سپاه عسکر روم با سپاهی بعد و بخوم بقارص آمد و در آنجا ساکن شدند و الا نشان افشار که در بی رباغارت قاص فرستاد و جمیع ابد بطریق کجه مامور کرد و خوبی را بپست بر راه لکریه فرستاد و طایفه از بخوان و لیروان روانه نمود و خود حرکت کرده از راههای صحب بلی و شیراز آنجا پانصد نفر کجایان

دربار قلعه نزول جلال وقوع یافت سرعسكر و میقلعه داری پرداخت تیمور پاشای ملی را یکصد و پست هزار کسب بمقابل مواسحت که شبت
بحصار داده و قدم در میدان نهماده بدافع برآورد و جمعی بر تلی بلند از دام داشتند سپاهیان قزلباش بر سر آتشی بسیار آتش را بر آتش
جمعی بجانب آن و از زنه الروم و جمعی میان قلعه که خشکند و آنکه پاشایام شد و نامه تلخ ارسال رفت از قلعه بمقابل بنای دغان و الاشان
بسوی ایروان توجه کرد عبد الله پاشا آن حرکت را مایه فتوری و قصوری دانست با سپاه از قلعه برآمد روانه ایروان شد و ذکر محاسبه
خان و الاشان طهما سقلی خان افشار با عجله پاشا سرعسكر و میه و صادرات آن ایام طهما سقلی خان بنه
و آغزوق را بار دوی هایون که بکوه تنگ روانه کرده باز زده هزار سوار را خود نگاه داشت و سرعسكر با سپاه هزار سوار و پنجاه هزار پیاده بکوهی
وارد پیانار و دراز اعمال ایروان شد و آتش طاو در منته کوه نزول کرد لشکر قزلباش نیز در آن کندی باز دور و میه از قلعه برآمده از پشت
سراردوی همیون کنار زنگی چانی را فرو کرده که اگر لشکر قزلباش از فراز تپه بمقابل برآورد و ایشان بر سر دوی را برنی روند و دوی سرعسكر نیز از
جای حرکت و بنای کوچ کردن نهماده طهما سقلی خان و باز زده هزار سوار و از فراز تپه آمدند اجل سر شیب شده چون سبل ساری بجانب دوی
سرعسكر جاری شدند و میه نیز تپه های سیئه کرده بکلم سرعسكر تو بخانه را دو و سه نموده بر همین و بسیار بر زد و سه میهن بر فراز تپه داشت و خود
پناه تل با ستاد و از طرفین تپه تفنگ مقدمه کرمی میدان جنگ شد طهما سقلی خان با جمعی هزار جیان بر سر تو بخانه فراز تپه که مامن سرعسكر
اسبان داشت و جمعی نیز تو بخانه دست چپ فرستاد و قول بزرگ را قلب لشکر و میه صلا و اول تو بخانه بالای تل تصرف و لیران
تل درآمد و قلب سرعسكر ازین کار مشکوک شده روی بودی فرار آورد و سواران زمین بسیار بر پیاده و سوار حمله بردند و کار بجای رسید که
کتن حرکت برآنی ده تن تنگچوری رومی را شکاری و ابریشم آتش می آورد و سواران سببان غلیظ و شجاع در زیر نعل فرسوده می گشت
لظم زین خون که بر خاک با شده بود زمین همچو روی خراشیده بود تیر زین بخود می کشید غرق چو تاج خروسان جنگی بفرق هوا
دران پهن داشت درشت سرنه آتشیده چون غبار داشت و از زده پنجاه هزار کس از سپاه رومیه عرض میوه و تیر شمشیر و عبد الله پاشای سرعسكر
رستم نامی قزاقچو را لو گرفته و در راه گشته بر سرش را بخصم آورد و مصطفی پاشا والی دیار که کرد و داد سلطان محمود خان خواندگار روم بود و در زنگ
بدست جلیل یک عرب پیش مست گرفتار و چون مجروح بود بر جسد او را بخصم و خان غیور آورد و تو بخانه و احوال و احوال و حیات و دواب فروان
از دوحیات تصرف سپاهیان آمد و تیمور پاشا بهریت شده بدرفت و این فتح بزرگ و شهر محرم کلینر و یکصد و چهل و هشت اطاق افشا
وصیت آن با طرف دقت و حکم خان و الاشان نقش سرعسكر را بر لبه و ملحق کرده بقارص فرستاد و جسد سار و مصطفی پاشا را بقلعه ایروان روان
کرد و گرفتار آن رومیه را که سی هزار بوهند انعام داده خرقه فرستاده با طرف آفاق خبر زد و با با خان چا و شلو را با شش هزار سوار بجای آورد
ما مورد نمود و خود بکنجه غنیمت فرمود علی پاشای والی کنجه از در استیمنان درآمده امان یافت کنجه را تصرف داده روانه روم شد بحق پاشا نیز بدین
سینه تعلیم سپرده جان بدر برده طهما سقلی خان بقارص فرشته تیمور پاشای ملی و حاکم قارص قلعه داری کوشیدند و با شارت احضار پاشا و بر
بعد از قارص را تصرف دادند و بروم فرستاد و بعد از تخلیه قلع و بلاد از باچان و استخلاص آن ولایت از تصرف رومیه و رومیه طهما سقلی خان
حشمت افرا سیاهی و شوکت تیموری حاصل شد و بدعوی انا و لا غیر سربا آورد و چون موکب فیوزی کوکب بچو لگاه موغان رسید مقام
حکام و املا و اعظم و اعیان و علما را طلب کرده بود و اجتماع داشتند و زیاده از صد نفر کس در آمد و بود و روزی همه را احضار کرده فرمود که عرض
ما استخلاص ملک از دست پکا خان افغانه و رومیه و رومیه کنون بعون الله مستخلص شده اراده داریم که ملک ایران را از انصا جان ملک شاه
طهما سق عباس میرزا سپاریم و بکلمات فیه کوشه احتیاج کنیم ای ایران هر که از خود بندگان را ندیده همه اجتماع تصدیق کردند که اگر محتاج
انحضرت بنودی تخی از ابل ایران از صدقات مخالفان نیاسودی کسی را غیر از تو سزاوارش شهر یاری ایران نمیدانیم بعد از اطمینان از خلق ایران
سیان کرد که بعد از آن حال حضرت رسالت چهار خلیفه تنوالی خلافت کرده اند و میمند و روم و ترکستان و ایران همین مذمب بوده و عبد خا قا
کیشی تمان شاه اسمعیل بهاد خان صفوی علمای وقت آن مذمب را متزوک مذمب شیخ را مسلوک داشته اند و جهلای زمان قص و سبب بخان
پهوه سفایده پر و خند و خشا فات و معادات فیما بین مسلمانان انداخته اند و کم این مغفده رفع کرده و همگیان و یک ملت نشوند آسوده
نخواهند بود و باید این مذمب که مخالف آبی کلام و اروع عظام ماست ترک نمایند ولی چون جناب امام جعفر بن محمد الصادق امام حق است

محمد شاه پادشاه هندوستان بموضع موسوم بکرنال و رسیدن نادر شاه افشار و محاربه کردن دو پادشاه
والا جا و طفر یافتن نادر شاه پادشاه والا جا و تیموری نژاد و باری نهاد هندوستان محمد شاه چون از آمدن نادر شاه با خبر گردید
شکر مشغول شد و با سیصد هزار مرد می جنگ و رود و هزار فیل مشکو سی لبر و سیکر و سه هزار عراده توپ جهان آشوب کرد و کرنال است
فرنگی شاه جهان باد دلی شده منظر قوم پادشاه ایران بود و این موضع در کرنال رودخانه فیض است که علیمردان خان نیکه آنرا بشهر شاه جهان
آباد جاری کرده و از جانب کرنال و از طرفی دیگر بکلی پیوسته است و سنگری حصین و غورغانی متین در آنجا بسته پادشاه هندوستان
منظر نشسته بود و نادر شاه افشار روز چهارشنبه چهارم شهر مذکور و در محلی که دو فرسنگی از دوی محمد شاه بود و شد و خیمه و خراک را بر گزید
صحرائی هند سرسبز و سیاهی پهن و پرند خطا کردید قبا را که شاهنشاه با مهر و ماه می آغوش می نمود و از دور سپاه روی خاک پوشیده و از فاصله
بر بسته ماند از خیمه رختازنگ و لباس کس ناگون کوه و مرغ زالون بر طاق و سوس کوه بوقلمون بود و در روز پانزدهم ماه ذی قعدة حکم قهرمان
ایران و شهر بار کا مکان نادر شاه افشار سپاه رزمخواه فرلپاش به قول مرتب گردید و نصرت میرزا قاید و سبوتیک قول سپاه بود و مقرر
که از طرف شمالی دریای جمون تا حوالی کرنال آمده متوقف باشد و پادشاه شکر کش کشور که نادر شاه دو قول دیگر را بر داشته میباید رود
فیض و بحر جمون آمده و نیم فرسنگی از دوی محمد شاه و هندی رزمگاه و دو سپاه و در مینی هوار و مسطح مقرر گردید و نصرت میرزا را نیز احضار نمود
و مستعد محاربه و مضارب با ایستاد و محمد شاه نیز با آن سپاه بکرنال بجنبش در آمد گفتی زمین زمان متحرک گردیده و کوههای عظیم یو بان آمد
زنده پهلان که بکلی در مقدمه سپاه محمد شاه با کتارهای هندی و دود و دمای صبری پوشیده گشته و عرادهای توپ بگردش و جنبش در آمدند و لشکر
تو بچانه و فیلخانه جلگه که میکاهد و زیره شیر آب میکرد و دیدیم فرسنگ طول سپاه هندوستان بود و از میدان جنگ که نیم فرسنگ تا معبر محمد
شاه فاصله داشت ایستاد و پشت صف سپاه سپاه بود و نظام الملک صاحب مفت صوبه و کرن سعاد و خان و اصلی خان و قمر الدین
خان و خان دوران و سپهسالار هندوستان و آن دیوایانی لشکر بجنبش را ندیده و آماده کار میکرد و از بسیاری جنود هندو زمین چون دریای موج می نمود
نظم زسلان جنگیش و وصف انهم نذر و خردمند و دلاور زمین کوه باشد چو این پیدا چو اندر گذشت چاه مقرر چنان کرد و از عرض نشان
دشت گونی بموج اندر آمد همی بحر خضر سیکر که بیدرات و آتش بدندان بدزد و لاد و مهر سعادت خان ران الملک که پیش از سپاه
هندوستان بود با توپ بت بختی می شد و محمد شاه و امر و سپاه نیز از فضای و راه و گرفتند کوهها و در مینه خم بغرض در آوردند و شند
و شیرو کا و دمنال و در شند از آوای کوفای کوش که یون گریشد و از گرد سپاه روی فتاب مکرر گردید زمین دریای بهتین موج بود و هوا
عفريت قطران جامه می نمود و قهرمان ایران از اندشت صاف با جمل زخاف بر او ان چش کرد و دیش بزم آریان محفل شور و عیش قول نیک
با نصرت میرزا گذشته و خود و جمل و مسلح با توپخانه جلوسیت بر شکر شکنی بجا داشته از دوسوی توپهای متین بکمر عرادهای صاعقه باران برآوردند
و از غوغا و غمگ لرزه در کوههای کران سنگ در انداختند و در آن فرلپاش کرد و افغان از اطراف عثمانها سگ را باها کران کرده با تیر و تیغ و
سنان آن استان حمله ور شدند خون ملکون عرصه صحرای لاله زار کرد و تیغ و خشان هر سنگ خاره را کان بدخشان نمود و شاه خاگر اطلاس رو
جامه بود و شاره کلناری عمامه نظم ذکر و حسیه خنجر چمکیان بهتافت چون خنده نکلیان همدره ز کشته و یکدیگر سر و پای و دل بود
منزوع بکمر کشیده شد و نصف پهلان است یکی باره ده میل و لاد است ز چهره چو انگشت هر یک سنگ و لیکن نثری چو آتش شنگ زبس
هندي ابنوه چون پرنای ز بخت و خنجر چو خشان چراغ یکی پیشه گفتی که شد آبوس بهر شاخش الماس و بر سندر و دزی بود و پهلان
بجنگ زهر در روان شست پرن خدنگ پی زنده پهلان چون اندرون چو کاخی ز سجاده چار شستون بهی سبل بر پیل جنگی شد
چو کشتی که بر کشتی افتد ز باد قهرمان ایران کران بر زرد رنجه گرفته رخسار یک سیر بهر سو بهتافت و مغر کران را با خاک ممزوج بهتافت
هر جا که روی کرد خاک را بر جوی کرده و صرغ حمله درازیم بر دیدیم مع القصة از ابتدای طنز تا پنج ساعت آتش مجاری به شعل بود و شمشیر با قطع حاصل
مشتعل تا عاقبت الامر سپاه هندوستان تاب نیامده شکست یافت و بودی فرار شتابند صفها پاشیده شد و توپها بجای ماند پهلان بی
خرطوم شدند و گردان بی حلقوم بران الملک نثار محمد خان برادر زاده اش که بر بود و ج سبل بر بسته بودند با هم را از خود زنده بدست اند
و خان دوران سپهسالار هندوستان ز خلد رشت برادرش مظفر خان منظم و مقتول و پسرش نیکر شسته شد و دیگر پسرش میا عاشور خان گرفتار آمد

روا میوه و چون که سرحد توران ایران بود مقابله عسکرن واقع شد فراسیاب بر خود میزد و راه خال خیز بود و سپاهی بکران داده بجا بر شا
ایران فرستاده و چنان مقرر شد که بنشیند و باغزاده مبارزت کنند و هر یک مغلوب و مقول شوند سپاه امین بوده ملک
خود رجوع جویند و کجور درین رزم بر شده بن فراسیاب غالب گشت و در انگشت ایند سپاه ترکستان مغلوب شدند و بر اجتهاد مورید
چون در زبان پارسی گویان عجم خوار یعنی اندک بایه و زیون و سهل و رایگانست کجور فوسه بود که درین صحرای خوار رزمی بود یعنی مجاری
آسمان و سهل واقع شد لهذا نام آن بقعه درین خوارزم شد و چنانکه ریم عجم است که حروف متحد متصله را محذوف کنند چنانکه بسید بود
پسی دیو خوانند ازین خوارزم خوانند و بعد بابتدیرج و توالی یام صورت بادی یافت و ملک خوارزم خوانند و بواسطه قرب آب چگون
و استعدا و ارض آباد کردند و گروهی در آن ساکن شدند و مملکتی شد سلطان شمس در آن قلعها افزا شد و شهرها بساخته و طوایف ترکها و
اوزبکها در آن منزل کریدند و روز بروز آبادانی آن پفرود و در آن مرز بود حکومتی و مرزبانی پدید آمدن رفته رفته مانند مجاری احکام و امرایان
فی تحقیق اینموی آب چگون از اجزای ملک ایران شد و در عهد ملک طایفه سلاطین از جانب ایشان لی یافت و نوشت که غریبه و ولاد و در
مرز استیلا یافتند و سلاطین خوارزمشاهیه معروف شدند و کار دولت آنان قوام و علو گرفت تا بجهت خوارزمشاه رسید و چنگیز خان خروج کرد
و بر مرز آب اقتدار عروج و آن ملک را غارت نمود و سپاه مغول بقصد بزرگسازانای آن دیار بگشت و در کجای که در آن ملک خوارزم بود و معز
آن جرجانیست و بران کرد چنانکه در تواریخ معلوم است و بعد از آن روزگار دیگر باره صورت بادی گرفته چنانکه در هر وقتی اشارتی فرستاد
و ولایت اوزبکها و ترکها و دهستانه تا در عهد سلطنت ملوک صفویه چنانکه گذشت پادشاهان و ترک جوی نژاد در آن بلاد فرج بسیار
حکومت داشتند غالباً سلاطین ایران لای مواظقت و متابعت می فرستادند و اگر چه ایل و الواس آن ملک صحرانشین و خیمه کریند ولی بیخ قلع
شهر مانند خوارزم بساختند و سر هر یک ابرقها فلک برافراشتند و آن نیز از سب و خانگاه و خیمه و کلات و در کجای بوده و قلعها نیز از آب
بر کوهی واقع شده و از قلع محکم است و دود و دانه و در دستخ آن خالی از زحمتی و صعوبتی نیست و خانگاه در میان نیز از سب خیمه واقع است و
کلات و کجای در طرف دیگر اتفاق افتاده چون نادری شاه از راه چهار جوی بخارا بر نیز از سب آمد خوارزمیان آب و در چگون را که همه خوارزم را
بر کرد نیز از سب بسند و زمین کل لای شد لهذا نادری شاه از نیز از سب گذشت چنانکه در کشید بخا شاه انداز آن نیز خیمه پوشیده بطرف خوق
که در آن ملک خوارزم است را بدلیل بر رخا از نیز از سب آمده تر که نموت و کولکان و کمر آتش زنی و مبارزت با لشکرها و شاه قهار و
دود نادری شاه در آنز رنکها خود بیک پر دانه رزمی کران بوقع پوست نظم بچو شد بچوشت کوه سپاه اندر آمد کرد و گروه بگذا
باران از بر سپاه مبارد تیر اندازان ز رنکها جهان چون شب بن رنقه و منیع چابری که بارانش و منیع زمین آمین کرده است
منجل بروست گردان بچون گشته لعل مع القصد شکستی فاحش در لشکر مبار بر رخا و دانه و قلعها خانگاه که بخت روز دیگر بیرون آمد چنانکه
کرد و در باره تاب مقاومت نیاورده بامست نیز از نفر از امری اوزبکها مقول کرد و نادری شاه و الاجاه بر نیز خوق آمده بامست نیز از آن بلده بگشت
مخفی نمائاد که خیمه بکر اول ششصد و هشتصد سال است که آبادی تمام یافته کرد آن شهر کفر سنگ است حصار آن در کمال ثبات و سطر
و آن شهر را خندق صلاصیت چه وجود نهرهای بزرگ بسیار که از چگون بهر سوی آن شهر جاریست چنداری نیز از خندق ملو از آب دارد
بریکسوی آن شهر را گیسست محکم بعد از عبور از دروازه و طی کردن نهرهای بزرگ بارگ میسرند آن نیز در کمال استحکام است و این شهر را پنج دروازه
و بعد از دروازه نیز از اب محکم بجا برده اند چون نادری شاه بدینجا رسید و در بابشک شد و پلهها غارت کردند و با طرف شهر آب در انداختند
سپاه نادری چون نهنک در آن آب در آمده از کوله توپهای آتشین خاک حصار را بساد و داند و هنوز آثار آن صدمات بر جدار و حصا
برقرار است آخر الامر از راستمان در آمدند اسرای چندین ساله فراسا نژاد نمودند و چهار هزار سوار ملازم رکاب انداختند و نادری شاه بعد از آن
اسرا و قتل سی هزار کس در محاکم طایفه بر رخا و پسرزاده و نیمه رخا و از بک که از نسل جوی و چنگیز بود و بر سرند خافیت و خوارزمشاهی بر رخا
خراسان کرد و در چهار فرسنگی سپور و خیمه با دنام بلند بسیار و دنا و غالب امر و خوقیان و در آنجا سکونت کردند و نصرا میرزا را حاکم خراسا
کرد و به قتم بگزید و عثمان که ترکب قتل برادرش از سیم خان شده بودند و می باز نذران نهاد در سال صد و پنجاه چهارم باز نذران
و در ولایت سو د کوه و حوالی قلع و ولاد یوکا سوار می زمینان بچکل کلو لغنگی بوی انداخته شد که بازوی دست است نادری شاه را خست و

چند و در بدوین سبب شست و می نمودند و از اسب نیز افکنده کلاه تو بر نمیداد و چون اظهار بی باکی نمود و بی باکی میزدی نایب ایلان در کمر
افکنده کلاه را با شارت و دهنه لهنه چشم از نو چشم خود پوشیده حکم میکنند چشم فرزند بسند کرد و در طهران گذشته راه از باجیان
بر گرفته بدغمان لکریه جا و قله رسید باز از مرغ تیز رواج یافت و قتل و غارت شایع شد بعد از قلع و قمع لکریه از قزوین باز باجیان باز گشتند
فرستادگان روم باز آمدند و برونش خاطر خواهان در شاه پاشا و در شاه قصبه یوشرس روم کردند و از راه شهر نرو بوصول رسید حسین پاشا
والی موصول و پاشایان دیگر که زرم با بدو آمده بودند مرکب جلادت و میدان بادت بجلولان و آوره با نیک حمله و صدمه رسانید پاشا
فلکی که چن حصار را بر پهنه بکار راجع داشتند و از غرش توپهای رعد آواز و کایله آتش نشان مرگ غارت حصار می بودند نیز پاشا و امان خود
و علما و افاضیان استمال بجهت التیام بکار اسلامبول رفته و شاه بجای آنکه که گفته شد و آخر قیام در قراغه که استیضه بکار
اماکن مقدسه تعجیل نمود و در شهر وان سلیمان پاشای که فدای بغداد و محمد آقا از جانب احمد پاشا والی بغداد جنگها آورده مخرج باز گشت نمود
و نادر شاه بزیارت کربلای معلی و محف اشرف شاه اظهار خلاص کرد صاحب تلخ جهانگشای نادر می نگاشته که شاه بزیارت مزار ایلان
ثابت کوفی مشهور با بوصیفه و امام عظم رفته و یک الفان دری بصیغه ندیجیه آن مقبره داد و اظهار ادا نمود و آنجا از راه جلجفت
مشرف شد و در آن شهر مقدس علمای سنی و شیعه را جمع نمود و تحقیق مذنب خواست بعد از گفت و شنود اختلاف با اختلاف تبدیل و حکم سلطانی
و شیعه نگاشته و در آن عزم محترم یعنی در خانه محف اشرف که استیضه کسب فیض ممنوع و متروک مذنب حقه جعفری خاص مذاسب را بعد و در
رکن شافعی شریک و تأمین خود با امام نماز گذارده باشد فی الشیطان اما هیچ نوشته نام و شهر سال تعیین شود و در کمال عزت آتالی ایران بکامه معظمه مشرف
شوند و سراسری طرفین مطلق العنان کردند و هیچ و شری بر ایشان روا نباشد و پس از مذنب کینه عرش بخت حضرت میرالمؤمن علی بن ابدین شاه
خبر عشا مش و انقلاب کشید و دو غمتان رسید در میان فتنه سام میرزا و در اغمتان و شیروان و تشیبه ان
مفسد ان اجمالین مقال که بعد از قتل ابراهیم خان محمد علی خان پسر و حکومت و غمتان و لکریه فخر بود و در ابراهیم خان ثانی میانیه
و در ان بام مجبول نسبی سام نام دعوی فرزندی شاه سلطان حسین صفوی کرد و ابراهیم خان پنی و ابریده را نموده و بدی غمتان و شمشیر محمد
سرخای خان و ابریدست گرفته تصدیق بشاهزادی او کرده و ایل شیروان نیز بدو کرده حیدر خان حاکم خود گرفته مجبوس نموده و سام بدو
بشیروان حاکم کردند و انقلاب در ان بلاد بطور پیوست و ابراهیم خان حاکم و غمتان شرح حال بشاه عرضه کرد حکم نادر و عامشور خان
افشار سردار و حاجی خان پیکر سیک کج و کریم خان افشار پیکر سیک رومی معاودت و امور و افسر ایدیز از اسحاق جلدن با پانزده هزار سوار
بماده مفسدین روانه شد و بعد از مقابله شکست فاحش بلکریه رسیده فرار کردند سام بکرجان شد و محمد زخم آرد و قلعه قشوق و حکم نادر
الاملی لکریه عرضه تیغ پدید ریختند و درین سال طبرستان بقتل و غمتان رسیدند و قیام خان شیرازی حاکم فارس بر عیصیان بر آورده و بوجوه
شکرتا محصور نادر شده گرفتار کردند و بحضور شاه غنور آوردند حکم پادشاهی و خصی کرده و یک جیش کور ساخند و روزی مجلسی از
حال خیریت مال نواب محمد حسن خان قاجار قونیلو و لد فخر علی خان قاجار سعید شهید و لشکر فرستاد ان
نادر شاه با ستر اباد و بماده مفسدین و الاثر او اگر چه شرح مجاریات و لشکر کشی و دشمن کشی نواب خان و الا نشان محمد حسن
قاجار و ذکر ابا و اجداد و اولاد و اجداد و حضرت در جلد و قدر دیگر قوم خواهد شد و لی چون درین سال لکریه را و یکصد و پنجاه و شش بود
این واقعیه رخ نموده مجملی درین مقام مسطور میکرد که نواب محمد حسن خان بن فتح علی خان سعید شهید قاجار بعد از قتل پدر بزرگوار در ستر اباد و کجا
بمکافات و خوشحالی و الدیاجد منظر وقت و منتظر فرصت بود و نادر شاه از راه دور یعنی و عزیمت بر افراض این سلسله علمیه می گماشت
لهذا از طایفه دولوی قاجار که با قونیلو معارض معاند بودند تقوی میکرد که اولاد خان جلیل الشان شهید را قدرتی و قوتی حاصل کرد
و درین اوقات جلیل الشان محمد حسن خان قاجار از کید عادی و عداوت نادر شاه افشار غالباً در میان ایل و ابای طوایف ترکمان
میوت بسربرد و کاهی با ستر اباد و لقا می سازم و کانی طایفه نیمه دهمان روزی در یک مقام مسابقه و دویند اسبیا محمد زان بک
ولد محمد حسین خان قرامو سالوی قاجار مناقشی کرد و محمد زان بک طایفه انیکه پدرش در ملک حاکم کران در بار نادر می معتدست
بروق و اب جوابت و در زبان سخنان زیاده از اندازه خویش گشته و خان الا نشان از بر صبح غنور کران آمده بمضمون اشبلخ انجمن

الاسعد ایل و در کرگان متغیر و بامی ترکیم یوسک بهو خانان و متابعان ای بودند بکشته جمعی از سواران دلیر و جوانان فرمان پذیر با خود برآ
بر سر محمد زان یک قاجار که به نیابت پدر خود محمد حسین خان قراموسالو حکومت استرآباد داشت آمده بناگاه در شهر استرآباد کشته شمشیر خروج و کشته
زیت سروری بر فراخت و کوس جلالت بلند آرزو ساخت محمد زان یک کتاب شکو متاب قفاوست و در خود ندیده کرگزان باردوی بهبود و خان
افغان که از جانب در شاه با همفکر کرسر و در کرگان بود در شمع و انت خواست سردار نیز جمعیت خود را برداشته بنا بر آرزو کرده و در سال
رو در کرگان صفوف محایه بر سر استند خان جلالت نشان محمد حسین خان قاجار نیز سپاه خود را بمقرب صفوف اشارت فرمود و از دو جانب لیرا
بای میدان نهاده دست استعمال تیغ و سنان بر کشادند لظم نوک کشتی که خورشید و پرده شد زمین زیر لعل انداز زده شد همه دشتان
بود و فغان و خود تنه از امید و سرآورد و یکی تیر باران کردند سخت چو با و قرآن بر زد و درخت هوا را پیشید و غراب زمینند
چنان رزم جنگی خوب جمعی کثیر بصب نیزه و طعن ترز خاک ملاک فشا و دین بهود خان چنانکه بعد از کوفه و طعن ضرب روی از سر که حرو
بر تاسیده و در خود را بهتر از سر آید و بی خودی نیافته معین کرگز از سر یک زده و خود را ساجان یک را زده حاشه محمد زان یک نیز فرار نمود
به پیغوله کر سخت و شرح حال باردوی نادری عرض کرد و در سنکامی که موبک جلالت کوکب در شاه در محمل و کنگا و نو بد قصه تیرا
دان شیر جنگ در عرض و داشتند و شاه محمد حسین خان قاجار قراموسالو را با جمعی ملازمین کاب و سپاهیان استرآباد و کوتول و کرانی و کنگا و
سخته دفع خان حلیل الشان و دفع آن هنگامه بواقفت و معاونت بهود خان با موریان اتفاق کرده بر سر استرآباد آمد و در خان جلالت
نشان داشت که همایان و موافقان با عدا کران در شاهی مقابل و مقابل بخویند و اورا به شاهی ثبات و لجاج خلاف خرم است اندام متعلقه خود
کوچ داده زنده بیرون رفته از کرگان گذشته بصحرای ترکمان رسیده با ایل و ختم و چاکر و خدمت جنیه جلالت بر افراخته با حادث روزگار ساخته
مشطر لطیفه غنی مد و لاری محمود که الامور مربوطه با و قاتل کورستانی و جهانبانی خود را بهنگام استعداد محول است که گفته اند
ان الهیفته لاجری علی العیسی محمد حسین خان بهود خان با استرآباد آمده بقلع و قمع سروران کوشیدند و از سرای سمران دو کل منار کران بسا
و جمعی از قاجاریه را که خیر خواه خان و الا نشان تیر و در کفوف البصر و معدوم لاکر کردند و خان حلیل الشان و دریا طایفه کبک خان بیوت و دوی در
کمال جلالت نه نسبت و زبان زمانه بدان سلطان یکانه مضمون این باغی تریم و ترانه داشت رباعی با چرخ ستیزه با فلک جنگا کن و زین و
نامه چنگ کن در خاک ز و در آب دیالو ضایع کن اند و دل شک کن مع لقمه اقمه استرآباد را بعضی نادشاه رسانید لخمی است
خاطرند و چون بر خان والی خوارزم لافراق و او بکشته بود علی قلیخان بن برابیم خان برادر زاده خود را سرداری خوارزم و رزم اولمیه
و فرار نمود و عید نو در سال کینار و یکصد پنجاه و هفت را و فکر و عکس که کردند و چون بهامع احوال رسید که محمد علی نامی رستخانی کرانی
که سابقا خود را فی میر زمانم کرده و دعوی خود شاه سلطان حسین صفوی مینموده و رویه در دست گرفته با احتمال و ضایع دولت ایران نشاند
بر صحت قول و نسب آورده اند و بقاص آورده اند و حاشای جمال غلی سر عسکر قارص از جانب و حکام باجمه افغان و سبی و پسر سرخانی خان و
حکام طبرستان کوشید و آن و در بند نوشته ایشان متکشف و بهیادانه کردند و سام مینی بریده نیز در جنتان بدعوی شان با دکی معروف شد
و جمعی بد و پیشه انداد و شاه غزمت قارص بود و در عرض از دستا و کان و طاعت خان تمام اگر کشته سخیست شاه آورده حکم فرمود
که یکمیش از کاسه بر آورده و او را نه زود غنی میرزا که در قاص بود و نمود که بر او ان یکدگر را معا و انت نمایند و چون شاه و الا باجه بقاص رسید
چون علی سر عسکر محصور شد و از الاما که کرده طاعت کرد و اعتماد تمام قرار صفا تحیران دولت عثمانیه نمود و معفوشد و نادشاه از بدع
بهستان رفت بعد از غارت و عرق جنب باالی لکیزه قدر جمعیت داشت و درین جن جزو و دکن محمد سر عسکر و صدر اعظم دولت عثمانیه
در رسیده ذکر محایه مکن محمد پاشا سر عسکر روم با نادشاه افشار و ظفر قاشقین سپاه قمر کباش بر عثمانیه نادشاه و الا با
بعد از اطلاع از حال مین محمد سر عسکر روم بنده و اذوق را در سیلا قات حدود و تخوان و تیر کز شده و خود با سپاهی یکدگر از و رزم ماه را
از ایران حرکت و در دو فرسخی آن شهر در محل مراد پته که سابقا با عید پاشا کوپری علی دران مقام مقاتله اتفاق فشا و بود رسید
مکن محمد پاشای سر عسکر با صدر هزار سواره و چهل هزار پیاده توب توپخانه و عراده و مطرس و نیکی و دستا و تمام و در و در هم بمقابل کردند
و امنه کوه را عسکر و محل نزول کرده آن روز نیز سبامان سبب جنگ بکشد دریا و در هم جرب و لشکر پر خاش خرقا است از مقبوضه صفوف

بر دست فروش توپ تفنگ کرده و دست بچید و دود و غبار آید و کار کرد و سواران پرخاشجوی از خون شکان جوی روان کردند نظم
 ناکفیه کشت سیرکشان نیتج ندان سیرکزه میدان چناروان لرزان چو دست مردم مغلج بر ستور گردان کار دیده و مردان کاوان
 بعد از نمانعی که دست کار از صورت رشت محشر و یوم ساعت گرفت لشکر و میه شکت یافته از معرکه حرب منتهز شد و ندو در اردو
 خود محصور شد و سپاه نادر شاه راه و طرق سمت قاصد را بر بندد و مانند بحر محیط بر کرد و اگر و عسکر و معسکرها نه محیط شدند بطوریکه فواید
 در روز معمول است خدا کرد و میسر حرکت ندو میگردید یعنی اعزاده توپ و مطیرس توپ قدسی راه طی کرده منزل نموند و بچند کوچ بنیفر سنگی اردو
 نادری رسیدند و متوقف شدند نادر شاه حکم بشنود کرد و سواران بگرد لشکر و میسر رفت معلوم شد که معسکر کین مجرای شام مرض فوت شد عسکر و
 بنظر فرق و نجابت افتادند و میسر و کیزان بفرار گشتند سپاه نادر شاه نیز از طرف بقیل و نهب اسر و غارت رودی رومی صدم شدند و از
 هزار نفر بقیل آورد و چهل کس از پاشایان و لشکریان زنده اسیر کردند و توپخانه و اثاث ایشان نصیب سپاه نادر شاه شد و در وقت خبر رسید
 که شاهزاده نصر الله میرزا و اصولی سر عسکران حدود و مصاف برابر است سپاه رومیه شکست فاحش یافته اند نادر شاه خداوند لشکر شکست دگر باز
 ایلمچی بروم فرستاد و خود بصفتان آمد و نصر الله میرزا را بجزاسان فرستاد و در ویم محرم سال کبیر از او پنجاه و نه اردوی لاری بکرت درآمده از راه
 طبرستان به ارض قدس شده معمار و بنای بسیاری تعمیر کلات و ساختن عمارات فرستاد و خود به تماشای کلات رفت و کلات را فرزند پاشا
 خود قرار داد بعد از عرض کرد و پای پشمارا و استحکام آن قلعه آسمان آثار عظیم عراق کردید و فرستاد بروم باز آمد و مصطفی خان یکدی و میرزا محمد
 خان نشی استرادی مولف تاریخ جهانگشا دوره و سن کلات ترک را موبروم شدند و کشت طلای مرصع طلائی شهر آورد و در کجای فعلی قاصد که
 از بند آورد و بدو نیمه سلطان روم سلطان احمد خان رسال داشت و خود از صفهان حرکت کرده از راه کرمان بقیل باقی آنوالات
 و سامان روانه ندراسان شدند چون از نوسلوک خود با میرزا ملک المالی شهر و ملک ایران طالع داشت و عموم خلق را با خود در مرحله خلاف ثابت
 می نداشت بفرمان حال و اجتماع و استخفا طفره و مال فساد تمام مخازن و جواهر و نفایس اثاث سلطنت را با فرزند خود نصر الله میرزا و
 شاهرخ میرزا و اما مقبل میرزا و سایر اولاد و اخفاء در آن کلات کرده و خود در ارض قدس لوی جورید و در افراشته بطلم و قتل خلق برداشته
 چون استغنا و استقلال خود را بر سر حد کمال دید با خدا و خلق طغیان و عصیان کند دست رد بر سینه صدی از نیک بگذراند و در جوبه
 ثالث فرعون و شد و شد فضا و عقیدت خود را بطور آورد و قصد قتل تمام علما و جمالی اشاعه شری کرد و دست از اخذ مال و صدور اموال
 عموم رعایا و برایا فرغ نبود و کس را بهمانه بمصدا و جوی میگرد و میکشت و کور میکرد و زنده بگویند و بگیری که بگیری نداشت از او آف
 و الواف میخواست و محصلی میخواست و اگر ده الف یا پنج الف که هر الفی پنجاه تومان بود میگفتی حواله میرفت و او در زیر داغ و شکنجه میسر و از غنای
 و متعلقان و طایفه و اهل حتی آن شهر او دریافت میکردند مردم و اولاد خود را با فغانه میفرجستند و بهای میزاید و یوایان دیوانه میدادند
 و فایغ میشدند روزی یکین و نیم چشمانی کنده و در کجا شش افکند و بود کوش بریده در معابر از رخ و خاشاک و خار و خاک پشته میشد
 خانوادگی می شومن مانند و خانه را چرخ نبود احدی فراغت نداشت و فردی بمعیت عیال استطاعت در بی رحمی حجاج شد و در صف
 و اما چنگل کردید و بکلی سباط عدل را فتنه شرم از حق و جرم بر خلق را بدست ظلم در نوردد و کاهی ازش می فروخته اند و حکم آن پادشاه قماربند
 خدا و ازش میخواستند در شهر محلی وارد میشد از سر سکنایان کلمه نارامی ساخت و کلاه کبریا فلک می فراخت و چون علیقلیان بر او زده
 که حاکم از بلستان بود با طلمه سفان جلا بر سر دکان باستان بدین طغیان مالی میستان مامور بود و بدین الف از علیقلیان و پنجاه الف
 از طلمه سفان طلب کرد و برایشان محصل کماشت و علیقلیان میخواست که عذر سمع بخوابد و در سر کشتی بر آورد و طلمه سب را میسر کرد
 و مردم را با خود موافقت داد و بواب مخالفت برشت و اگر او خوشان نیز طغیان و زیدند و علیقلیان نادر که در غرق دکان بود عاز
 نمودند نادر شاه قهار چون بار زخم خورده بادی بر زهر قهر روی بخوشان کرد در شب کیشنیاز و هم جادای لاهری سال کبیر او یکصد
 شخصت در منزل شنج آباد و فرسخی خوشان بودی خوشان قدم نهاد و خلق از ظلم او رستند و در زوایایان نشاند و کفر قتل
 نادر شاه افشار قرقلوی ترکمان و جلوس علی شاه برادرزاده وی در مشهد مقدس رضوی تعیین این مقال
 و تفصیل این اجمال آنکه تمام امر و اعظم دولت داری ز سفاکی او بجان آمد و بودند و احدی بدو اطمینان نداشت باطنی علیقلیان بر او زده

موافق و موافقتی جمعی بسیار کردند و نیم جان خود و قصد جان نادر شاه که نیکو شنبه جمادی الاولین سال در دستج آباد خوشان
 مهین و معتقد شده غم قتل نادر را بجزم نمودند سخت محمد خان قاجار ایرانی بود و دیگران موسی بیگ یارلوی افشار طارمی و قوج بیگ
 کند و زلوی افشار و موسی و محمد صالح خان قرقلوی پور و موسی و محمد قلیخان افشار و موسی بیگ پاشی و گروهی از همیشه کشیکان سراندره نادری
 متفق الاری کل و مسلح شده نیم شب که نادر شاه چون بخت خود خفته بود و در میان جلالت و میان خمیه خوابگاه آن
 پادشاه حشمت نهاده کشته شد و بر این و رفتند بر خیمه های بی دری و اقبال آورد و مری که از کبر و استغنا بگردون فرو دمی آمد بریده علی الصبح
 و میدان رود کوی باز که دوکان رود بازری کردند بر کان رود و دیدن آن سرسراسترا سیم شدند و تمام خلایق هم بر آمدند و در سیم افتادند
 طایفه افغان و از یکبار احمد خان افغان بدلی که از و لخواهان نادر بود اتفاق کرده با سران قاجار و افشار که باعث قتل و رسته بودند
 بمنازعه و محاصره شده راستند و بعد از مقابل و مقابل افشاریه را پس نماندند و رودوی را در اغارت کرده روزی چند با رشتند و افشاریه شجاع
 بعلی قلیخان افشار برادرزاده شاه قمار خضر کردند علی قلیخان از بهر است بهر متعسر شده جلوس نمود و سرب کرجی غلام خود را با جماعتی رطبه
 بجست یاری بکلات نامو کرد چون بخت علی قلیخان یاری کرده بودند آن شب تحفظین قلعه کلات از برجی نوبانی نهاده آب میزد و بر دست
 نردبان فراموش شده وقتی سحر شب و سران رسیدند نوبانی آمده بر برج کلات نهاده و از برج بالا رفته و داخل شدند و شهر کلات بدین متنا
 و رفعت بدین آسانی و سهولت تصرف سرب کرجی در آمد و نصراند میرزا و اما مقلی با اتفاق شانه از دوکان و شاه رخ میرزا هر یک بر سستی
 از روز و از کلات بگریختند و کاکم خان برادر علی قلیخان که در کلات بود ایشانرا تعاقب نموده نصراند میرزا و دیگران را بدست آورده پانزده نفر را
 با رضا قلی میرزا که در کلات بودند با وی محبت فرستاد و نصراند میرزا و اما مقلی میرزا را با شاه رخ میرزا با رضی اقدس بردن آن دو در دور
 بحکم علی قلیخان کشته شدند و شاه رخ میرزا که جوانی چهارده ساله بود پنهان داشته آواز قتلش را ندانند که اگر پادشاهی علی قلیخان صورت
 نگردد و مردم ایران از زوال پادشاه کسی خواهند در دست بوده باشند و چنانکه نادر شاه بدست و نیر شاه طهماسب پادشاهی کرد علی قلیخان
 نیز او را پادشاهی خود دست و نیز کرده باشند مع الفقه و در اندک روزی بسیار کاخ و دولت قوی شوکت نوری از پای و در آن کلات
 تقدیر لغیر بحکم بدست سلطنت نادر شاه و نخل شاه طهماسب لی آخره شانزده ساله بود چهار سال هفتمه و بنام شاه عباس ثالث
 یازده سال و هفتمه استقلال پادشاهی کرد و کرمخان افشار بر ابراهیم خان با برادر خود علی شاه و انقراض دولت
 افشاریه علی قلیخان افشار برادرزاده نادر شاه خود را علی شاه خواند و دست و بستم ماه جمادی الثانی سال یک هزار و صد و شصت و هجرت
 جلوس کرده سکه زد و خطبه خواند و پانزده کرد و رفتند مسکوک نادر که هر گروهی با نصراند میرزا تومان باشند سوای جواهر خانه و نهان
 و تحایف از کلات با رضی قدس نقل شدند و بخلاف عزم دست بزدل و نوال بنذیر و اسراف کربشاد و کوه پشته و سراجی خرف همقدار بخرج رفت
 رفت اندک که تلف کرد و کند و خسته بود حسینعلی بیگ معیر الممالک سحراب کرجی را ترق و فائق امور سلطنت شدند و ابراهیم خان که
 برادر علی شاه هم را و صاحب شیا عراق شد و علی شاه فرصت غنیمت دانسته بغیش و عشرت و معاشرت شاهان ماه طلعت سرگرم گردید
 تمامی ایلات و طوایف نادر شاه از بهر ولایت که جایند و در د و خراسان نشانیده بود چون باغی ندیدند که جیده با و طان و مسکن خود باز نشند
 و بگریختند و افشاریه نادر شاه از آن طایفه نازیده بودند و علی شاه بر بهر خوشان رفته و ستم درین کردار میطیع خود کرد و بواسطه تحط و غلای خراسان با بتر
 و باز نذران مدد و مقام قلع و قمع قاجاریه استر با و طایفه جلیل خان جلیل الشان نواب محمد حسن خان قاجار و قونیا افشار و امرای ایران بنیاد
 هشتاد و دو خود مری نهاد و بسیار یاری کرد و ابراهیم خان جمع شدند و جنالات استبداد و انانیت کرد و چون یازده ماه از راه دور
 بی نور علی شاه قلیل الشور گذشت کار ایران چنان شد که برادر و باوی باغی و عاصی شدند و با صلح خان قرقلوی افشار میرزا و از با بجان
 و محمد خان قاجار ایرانی و موسی خان افشار طارمی قلیخان نادر شاه و لیدار خان افغان و عطا الله خان از کبک آمدند و در پی پیغمبرین
 فارس نامور بودند و بخدمت ابراهیم خان غلام با رجوع نمودند سازش کرده و علی شاه در خراسان ازین جناب خوش پزسان کشته سهر غلام
 بجز برادر خود فرستاد که مراقب احوال و بوده باشد ابراهیم خان و داخل و جاسوس خود دانستند تا تمام کارش پرداخت علی شاه از خراسان
 لشکر کشید و در حسن سلطانیه مقابل با ابراهیم خان روی داد و علی شاه و میرزا کوشا شدند و ابراهیم خان و کور کرد و ابراهیم شاه ستم لاری خراسان

شایخ میرزا از او بیخفا پوچھن آوے بریکه سلطنت جلوس آوند و روی تبدیلی بر سر هم خان آوے زد و حوالی ستر باد و سمنان لشکرهای برابرم شافوج از او کسبته بارودی شایخ شاه پوشید بر سر هم خان آوے باز بجان کرخت و آخر الامر گرفتار شد و در بنزد شاه آوے زد و را با علی شاه برادرش بخون ولاداداری در خون کشید و شایخ شاه نیز مانند قتی از شغل سلطنت مغول و جهان پیش کج عمل کجول آوے میرزا سید محمد متولی شد و محمد سلف میرزا و او که صند زاده شاه سلیمان صفوی و داماد خال خورش شاه سلطان حسین صفوی بود بشای برداشتند و نامش را شاه سلیمان گذاشتند پس از چندی او را کو رو دیگر باره شایخ کفوف البصر را با جو رسا حشند و درین میان که مدت دو سال کسری تطویل داشت آئینه سلطنت نا در شاهی بغارت و غنای و تاراج رفت و هر چیزی بدست گئی فساد و دیکه زار و هت و بدولت نا در شای و برادرزادگان او و شایخ میرزا و شاه سلیمان انقضای یافت و قناب دولت بدست سلسله علییه قاجار از زیر بار زخا و کوف اختفا بکجا یافته بر عالم و عالمان تافت خنانکه در جلد و قد و دیگر مقوم خواهد شد تا هست چنین باشد و تا با چنین باد مدت ملک صفویه الی دو بیست و با اختلاف قوا کشید و دولت فشار نیز بنحیه سال کسری انکسار یافت و چون در عرض مدت دولت طبعه علییه صفویه جمعی از علما و امر و شعرا بزرگوار بوده اند چنانکه رسم و مضمون است که بذكر معاصرین هر دولتی پردازند و سامی آمانرا مذکور سازند اجمالا بترتیب سلاطین که میشوند در ذکر مجمل از احوال فضلا و علما و حکما و سادات و امر و وزرا و شعرا می معاصرین دولت علییه صفویه رحمه الله علیهم اجمعین بر باب فطانت و متانت پوشیده مباد که در عهد هر سلسله از ملوک باب بحال و فضل و حکمت و بیعت و هر صنفی از اصناف لا تعد و لا تحصى خواهند بود هرگاه رعایت تقدیم و تاخیر زمان و مکان هر یک چنانکه بایدمرعی شود و تفصیل کلی باشد و خلاف قاعده تواریخ است لهذا در ضمن دولت صفویه بذكر جمعی از مشایخ و برادران و بقدر ضرورت زمان ظهور و بروز هر یک در عهد هر سلطانی مقوم میدارد و حال کبریا و ضمیر و تخریر و موضوع می چونند و میر تقی میر لیدین و کراما و مولانا شمس الدین کیلانی از وزرای اسبق شاه اسمعیل بوده اند و بعد از شیخ نجم رشتی که امارت با وزارت جمعی است میرزا احمد صفهانی پس از چندی صاحب این مقام شد و او را بنام فی خوند و در او را به انهر شهادت رسید و میرزا عجم الدین کرماتی زره از سادات عالیه در جات از اولاد امجا و سید نور الدین نعمه الله کرماتی مشهور بشاه نعمه الله است و آبا و اجدادش همه از فضلا و خود در زمان دولت شاه اسمعیل صفوی منصب صدارت و وکالت آن پادشاه منصوب بوده در رعایت جانب علما و فضلا جد و جد بلوغ مرعی مینمود و مجلس مرجع امر و مجلس مجمع فضلا و بالاخره در جنگ لدران که فیما بین شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم خان عثمانی واقع گردید بفرستاد و مغر کشت و کان ذاکلک شده و با وجود صدارت صفات حمیده و اخلاق پسندیده مسلم اهل عهد بوده مگر نفس و درویشی و شب زنده دار و طاعت و عبادت میکوشیده است چنانکه این باغی و بر جالش دلالت دارد ریاچی مسکن شده کوه ملاست را ریت باوای سلامت درویشانیم و ترک دنیا کرده این است طریق قیامت را شیخ زاده لایحه می فرزند از جند شیخ محمد باغی شایر کتاب شرح کلین از و در همه علوم کامل فاضل بوده و در شیراز سکونت مینموده و قتی از جانب شاه اسمعیل صفوی بر سالت و سفارت نزد ابوالفتح محمد خان شیبانی خلیفگی پادشاه ماوراءالنهر رفته و در مجلس حضور و با علمای ترکستان مباحثات و محاورات کرده و ادب فصاحت و بلاغت داده و تقویت شریعت عزانموده پس از مراجعت بشیر از رفته عبادت مشغول شد و قطع نظر از فضل و حکمت در فن نظم نیز بایه بلند داشته بالاخره در سال نصد و بیست و بیست وفات یافت میر شاه قوام الدین صفهانی وزیر از سادات صحیح النسب عراق در دولت شاه اسمعیل متکفل منصب صدارت بوده و با اعلی وادانی در بحال رفت و مهربانی سلوک میکرد میرزا شاه حسین وزیر از وزرای شاه اسمعیل بوده و چنانکه در سلسله تاریخ مقوم شده در دست شاه قلی میر کا بدار بقتل آوے با نقی خبوشانی خواهر زاده مولانا عبد الرحمن جاب و مرد فاضل شاعری بوده در وقتی که شاه اسمعیل از یورش خراسان و مقابل با عبد الله خان از میکشت بجهت زیارت مزار شاه قاسم انوار تبریزی بخرجه و جام مولانا در باغی حجه داشته شاه بیدین دی رفته باوای التفات فرموده و صحبت شعرا داشته و از نظم فتوحات خود نامور کرده بعد از نظم کلمه از بیت از فتوحات شاه اسمعیل مولانا وفات یافته آن کتاب تمام نمائند و این اساتید در بدخشان فرخنده صفات از دست و جری مشهور است نظم مثل در بانه بغز انکی سرشته بمردی و مردانکی چه مردی که کبر سر کن نامش شود دگر زین بانه

از او وجود بر او شهادت سردری چو بر بدش آیین پهنی در زمره کوی زخون لیلان و در سپاه زینشت سرخ و هوا شد سیم
 سپه شاد و همه دار کون چو کشتی افند باری خون کله خود با کشته و رون همه چو دلهای عشاق پر خون همه سینه زده و سینه
 کاوش گرفت ز چشم ز خون تراوش گرفت بزرین خون بلان کشته غرق چو تاج فروسان جنگی بفرق فدا و دران پس پشت
 درشت سر تراشیده چون غایبست میر محمد بن یوسف خینی الهروی از اجله سادات و فنانا و طوئش در برات بوده و در خراسان
 منصب صدارت شاه اسمعیل صفوی مخفی گردیده آخر الامر دران دیار با فساد مغنید و حکم امیرخان در کشته بشهادت رسید و سبب
 قتل وی میرخان مغول و محذول شد مولانا امید ریازی ره از شعرای عهد شاه اسمعیل صفوی و مداحان و وزرای او بوده و تحصیل
 علوم در نزد مولانا جمال الدین هلامه و دانی فارسی نموده و یکبار شاه قوام الدین نور بخش مقتول آمده و در بیج شاه قضاید نکو گفته و
 سخن ثانی را مدح کرده این دو بیت از آنجمله است نظم ای گری که بهرین تو بر می پسند اینقدر ریزه نان مورچه زیزه قدم که
 میا شود شاه معانی که سلیمان بر سباسبه و خیل و چشم شمس الدین محمد خفزی الفارسی از اعظم طمانده صدر حکما میرصد
 الدین محمد شیرازی و شاه باز فکرش در کمال شد و رازی بوده جامع علوم عقلیه و نقلیه و حاوی مراتب ذوقیه و فکریه ظهورش
 بزبان دولت شاه اسمعیل بود که فتاوی یا موافق قول معمول معنی بقضای امامیه بوده است یا مطابق اوله قویه فتاوی ایشان اندک اشبح
 فرمود که این تطابق و توافق دلالت بر صحت قاعده حسن فوج عقلی دارد که طایفه امامیه و معتزله از تصانیف جناب مولانا تاج
 اثبات و حجت کتاب نشی لادراک در بیات و برابر رساله نهایت لادراک علامه شیرازی نگاشته و دیگر شرح تذکره می حکم و دیگر رساله
 حل و تحمل و دیگر حاشیه بر اوایل شرح تجریدنا و در بحث وجود و نبی دیگر حاشیه شرح اوایل حکم العین موسوم است بسواد العین و دیگر رساله علم
 رطل و جناب مولانا می نکور از حکمای معاصرین شاه مغفور بوده سید شاه طاهر آجندی ره وی فرزند رضی الدین نجفی است
 و نسبت از او خلافت علویه اسمعیل بوده که در زمان حسن صباح از مصر عراق غم آمدند و بخوانده شهر شدند و در عهد شاه اسمعیل دکن بنده و
 شد و در نظام شاه دکنی و کالت یافت و تفصیل حال و درجی السالمونین قاضی نورالدین شوشتری مسطور است و باعث ترویج مذمت حقه
 امامیه دران ولایت گردیده و جناب سید در علوم تصانیف است که از آنجمله حاشیه بر الهیات شفا و شرح بر تہذیب اصول و شرح
 باب صی و عشر در کلام و شرح رساله جعفریه در فقه و حاشیه بر قاضی مضای و رساله فارسی در احوال معاد و رساله انموذج العلوم و
 رسالات و دیگر در شعر نیز مقام عالی داشته اشعارش در تذکره شعراندگوار است و در رساله نصد و پنجا و دو ولایت و کن این در کتب مذکور
 فرمود سید سیام الدین نورالدین عمرتی الشوشتری از سادات علایه رجات عمرت است که نسب ایشان بحضرت امام زین العابدین
 میرسد و والدش سید محمد شاه جینی عمرتی بوده و عمرتی لقب یکی از اجداد اجداد این سلسله است که چهارم فرزند حضرت امام بوده و جد چهارم
 سید نجم الدین محمود از ازل زاندران زیارت و شوشتر بازگشت و دامادی سید محمد الملک شوشتری یافت و در اینجا متوقف شد و بعد از
 فوت سید نجم الدین در شوشتر و سید ضیاء الدین نورالدین مذکور در شوشتر متولد شد و در علوم مہر ارباب علمی رسید و در شیراز مولانا قوام الدین
 گرامی که از قول طمانده میرسد شریف علامه شیرازی بود و شفا داده نموده و بخدمت سید محمد نور بخش قستانی رسیده و شیخ محمد لایحه ای نیز بد
 سالها در شوشتر علوم پرورده و احوال می که شاه اسمعیل صفوی بشتر فرستید و بعضی در کربلای بوده و در محله نشاند و بحضور شاه مغفور
 بر فرود شاه بایک کمال عظمت و مہربانی کرده و بر تالیفات مانند کتاب صیاب اسطرلاب و شرح روح جدید و کتاب در علم طب غیر
 و وفات او در حدود سنه ۹۰۰ بوده با با فغانی شیرازی ره از شعرای غزل سرای آن عهد بوده و اوایل حال مدحی سلطان یعقوب
 آق قویونلو بر میرده بعد از او بخدمت شاه اسمعیل رسیده و کمر میزد و از لہو و لعبت تپ گردیده و در رضی قدس مشہد مقدس معکف و مجاور
 منصف و دست و پنج حرکت یافته دیوان غزلیات و مکرر شده و تذکره ریاض العارفین بعضی از آن نگاشته و در آنجمله غزلیات و دست
 کما بخان بر رخاکم چمنی پاشانند چمنی بر بگلگون کفنی پاشانند یک جرایع است ریخته و از بر توان هر کجا بینیم که آنجمنی پاشانند مولانا
 طایلی خجستانی بهر از شعرای انهد است و در ستر اما متولد شد و در ولایت تحصیل علوم کرد و اوام شباب بهر افت و بجلل میر علی شیرازی
 در آن مجازات بحسب صورت نیز در مقام کمال بود و میرزا و شعر خواست و تخلص پسید طالی گفت طالی می گفت نه طالی بدری انقصه مولانا کا

ما بر سر کج
 از غلام
 معنی کلان
 بود چون
 شیخ خدیو
 به آنجا
 فتاوی
 مولانا
 و در معنی
 کشید

جلد ۴

ذکر معاصی بن صفی

الصفی

بطریق آدمی و کاه بهرت بودی آغاز الام بحرم شیخ عبدالغفار خان و زکات و اقبال آور و غزلیات نیکو مشهور دارد و ثنویات منظوم کرده اشعار و رتذکرا باسطوار است و این قطعه از اوست قطعه محمد علی آبروی هر دو سر کسی که خاک و دشمنیت خاک بر سر او شنیده ام که حکایت نموده
پنجویج بدین حدیث لب لعل روح پرور او که من بدین علم علی راست مرا عجب خسته حدیثی است من سگ را مولانا و حشمتی فقی
ظهورش در عهد شاه اسماعیل و تازان شاه طهماسب بن شاه اسماعیل در قید حیات بوده صاحب یوان و ثنوی بسیار بدین مشهور است
چون در نزد سکونت داشته نزدی شهرت نموده شعرش رتذکرا باسطوار است میر صدر الدین محمد تریزی از اجله سادات اسکویه
تریز بوده و جلدش میرزا ابوالقاسم مشهور و برادران میر صدر الدین میر نظام الدین احمد و میر قمر الدین و میر ابوالفتح بوده اند و در نزد سلاطین صفویه
خاصه شاه طهماسب باضی کمال عزت و اعتبار داشته اند و مکرر شاه طهماسب بدین ایشان باسکویه میفرستد بحال انظم و محترم ایشان میمونه
و سوار غالات داشته اند میر قوام الدین حسین از سادات اصفهان بوده و چون در دولت صفویه مناصب بزرگ تفصلا و سادات
محول میکردند وی بزرگت میر جمال الدین استرآبادی صدرت داشت بعد از فوت میر جمال الدین میر نعمت الله علی شرکت یافت و بعد میر غیاث
الدین بنصور شیرازی باین نعمت الله در صدرت شرکت داشت و بواسطه محال با جناب تعالی شیخ علی عبدالعالی رنجه بپیر از رفت و مجتهد
الزمانی میر غفر الدین محمد اصفهانی بصدرت رسید و هشت سال من حیث لا نفرد در محال و نهایت استقلال بدان منصب میرود
بعد از او میر اسد الله مرعشی صدرت یافت و پس از او شاه قلی الدین محمد اصفهانی بدین مقام رسید و بعد از او میر محمد یوسف استرآبادی و میر علی
ولد میر اسد الله شوشتری مرعشی منقسم شد میر غیاث الدین میر میران نرودی فرزند شاه نعمت الله نرودی است و نسب مصابرت
باسلسله علیه صفویه یافته میدان سلسله شاه نعمت الله باضی و بی ابا و باروت سلوک میکردند و قریب به پنجاه ار تومان با و و سلسله او از خا
شاه سیورغال میر سید و نیز در سکونت داشته از اولاد امجاد شاه نعمت الله و شاه خلیل الله بود که هر دو شرف مصابرت این سلسله صافی
موسویه صفویه مفاخرت یافته اند و درین دولت بواسطه تصرفات و امور ملک بی اعتبار شدند شاه قاسم فیض بخش قدس سره
فرزند سید محمد نور بخش قناتی بوده که در قصبه طرشت ری مسکن داشته از جناب شاه اسماعیل و شاه طهماسب و الشاهان و اگر امها شد
وقتی نیز بهرت رفقه مراجعت کرده شرح حالش در وفاتر مسطور است میر سید حسین انجمنی العالمی قدس سره دختر زاده شیخ علی عبدالعالی
مجتهد مشهور جبل عاملی است مدتی در اردبیل شیخ الاسلام بود بعد از آن بحضور شاه آده در توقیعات و رسیدن المحققین و سند الفقہین و اثر
علوم الانبیا و المرسلین و خاتم المجتهدین القاب بدو نشسته اند و محال فصاحت بیان داشته تصانیف معتبره و رفقه از او ساد کار مانده است
و فائز در هزار و یک بحر میر فخر الدین سماکی از سادات استرآباد بوده و در مجلس میر غیاث الدین بنصور شیرازی تلمذ نموده از بابوی
اشفاق و لطاف و اورا مجلس دینی پراز علما و شرافه بود حاشیه بر الهیات تجدید نوشته بخانش موثق ابل علوم بوده ره میر حجت الله
بخجفی که از سادات نجف اشرف و در عهد شاه طهماسب باضی امامت میکرد و اشعار عربی را خوب می گفته همانا قنات تخلص میکرد از نامده و بواسطه
شیخ زین الدین مجتهد مشهور مغفور بوده است قاضی نور الله شوشتری از آجتخاب از شا بر فضلالی عتقه بوده و از جامع حسیته مرا
علوم اقلیه و عقلیه و در زبان خود و اقضی القضاات بوده صاحب کتاب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و سایر تصانیف است عمر شریفش از
هفتاد و سال تجاوز و در عهد جهاکیر بادشاه هندوستان حکم آن پادشاه نادان شهنشده است و درجه رفیع شهادت که علامت سعادت
فایز شده کلاهی شعر نیز میفرموده است میر علاء الدین مرعشی از سادات عرشیه قزوین قاضی عسکری بوده بعد از فتح کیلان شاه طهماسب
او را صدرت انولایت داد و جامع کمالات بود و حدیث بسیار در حفظ داشت سیدی بذله کوی و خوش مجاوره و مطبوع و غالباً با طرف
محبت شاه بود و کمال تقوی و تقدس داشت میر محمد مؤمن استرآبادی خواهر زاده میر فخر الدین سماکی و فاضل خوش فحیت
برنی و معلم شاهزاده سلطان جید نیز از او و بعد از شاهزاده بایران نماد هندوستان رفت و در نزد محمد قلی قشطنه حاکم و کن مرتبه
کالت و وزارت اعظم یافت و یرویان شعار بوده و ریاضات پسندیده داشته میر محمد باقر داماد متخلص با شراق قدس سره
از شا بر حکما و فضلالی عالم است خلف مرحوم سید محمد داماد استرآبادی است و دختر زاده مجتهد مغفور مشهور شیخ عبدالعالی عالمی است و
پدرش بن جبهه میر داماد مشهور شده که داماد شیخ بوده از صغر سن در مشهد مقدس تحصیل کرده جامع علوم معقول و منقول شد و ترقات عظمی کرد

دریاضات شاکسته و با علمای مباحثات نموده و از فضایلش بد و در نزد یک پرتوان دانش و فقهی عصرش وای شرعی را تصدیق حضرتش تصدیق کردند و در اکثر علوم تصانیف محققانه نگاشته و شرایط مستقیم و افق المیزان و اشعاع سماوی و در شرح احادیث کتاب فی کلینی و سدره الشبی و غیره قرآن مجید و رساله موسوم بایقاضات و کتاب حله مکتوبه و عیون المسایل و ایاضات و ضوابط الرضای و وسیع شذارد و حاشیه شرح مختصر اصول و قبسات حق الیقین فی حدود العالم و کتاب تقدیسات در رفع شبهه این گونه و شرح صحیفه کامله سجادیه و غیره از آنجناب است و در قیامه و غلبات و رباعی شعار دارد و ثنوی مشرق لانا و در برابر مخزن الاسرار موزون فرموده و در ۱۳۰۰ رصفت یافت و نقش آنجناب را بر جفت اشرف نقل کردند میر شیخ علی الدین محمود و صفهانی ولد میر سید علی مشهور بخلفه سلطان از سادات عظیم الشان از نژاد و از اخفاء میر بزرگ الی انوالایت بوده چون با صفهان آمده سکونت کرده اند با صفهانی مشهور شده اند و میر سید علی مذکور از سلطان ایران خلیفه سلطان لقب یافته و میر شیخ علی الدین فرزند وی سیدی عالم و عالمی فاضل و منظور نظر احصا ص شاه طهماسب گردیده و علوم معقول و حکمیات سرآمد مثال بود و مجلس در پیش از طلبه علوم ملو و رعایت جانب فقر و ضعف را با قصی الغایه میفرمود و شاه قلی الدین محمد نسابه از سادات نسابه در الملک شیراز از ملائذ حکیم شاه فتح الدین شیرازی بود و علم ممتاز بود با مولانا میرزا جان شیراز مکرر مباحثات کردی و در معقولات و حکمیات مجلسی داشتی و مسلم گفتا بودی و در سینه یکبار و سجد و در گذشت میر خیانت الدین منصور و شتم کی قدس سره خلف الصدق سید حکام میر صدر الدین محمد شیرازی است از افاضل حکامی متاخرین بوده و در هند و در سده شصت و وی انجماره سالکی و علوم کامل گردیده و مدتی در محبت شاه طهماسب صفوی منصب صدارت داشت و در کمال جلال میر سید قلی و قلی شاه طهماسب صفی مجتهد الزمانی شیخ علی عبدالعالی مباحثه کرده شاه شیخ حمایت نموده میر سید بنجد بهتر از رفت و در هند و در محبت طاعت کتاب حجه الکلام و کتاب محاکمات و تعدیل المیزان و شرح هیاهل لانا و معیار الاکار کتاب التجرید کتاب معالم الشفا حاشیه بر شرح حکم العیز و خلاصه تلخیص رساله مشارق کتاب اخلاق مصوری قانون السلطنه کتاب ریاض الرضوان مقالات العارفین و غیره آنجناب ترسالات و کتب محققا بسیار داشته اند ملا عبد الله شوشتری از خلف شرف با صفهان آمده ساکن شد فاضلی مجتهد بود و کمال تقدس داشته و در سده هجری است یک در صفهان حلت نموده میر محمد باقر داد و در ملائذ کشته و از ابعثات عالیات نقل کردند و مولانا جعفری و لدا آنجناب تر از فضلا بوده و در رصفت یافته میر ابو الولی و میر ابو المجد ابو النجود ولد میر شاه محمود انجومی شیرازی بوده اند ابو الولی سیدی فاضل و فقیه کامل و بتولیت روضه مبرکه رضویه مفتخر بود و در اشرف در زمان شاه عباس صدارت رسید شاه عثمانیت الدین لغتبا و سادات صفهان و قاضی عسکری مروی مقرر بوده میر سید علی شوشتری و ای از سادات معروف جلای میر سید احمد صدر است که اخراست قضا کرد و میر عبدالوهاب را در او ایالت و فلول و حکومت ترغیبات با هم جمع کرده بود و میر محمد الی الدین میر ابو القاسم متولیان سرکار فیض آباد روضه رضویه بود و از سادات ترابا و ند میرزا ابراهیم محمدانی مشهور بقاضی اده همدان و از سادات طباطبائی است بدش قاضی بود و بعد از او خود آن منصب سید و معقولات و حکمیات کتب جوانی قی مثل رساله اثبات واجب قیوم و حید و شقای ابو علی هینا و حاشیه شرح اشار و غیره الک کشته و قلی قرض شده هفتصد تومان عراقی قرض او را پادشاه فرموده میر کلان سترابادی و میر سید علی سترابادی از سادات رفیع الدرجات آغند بوده و بتولیت و طبابت اشغال نموده ند میرزا ابو طایب رضوی و و الدار جندیش میرزا ابو القاسم از سادات عالی درجات شهمه مقدس در مجلس شاه طهماسب معتبر بوده ند میرزا محمود و میر شمس الدین علی سلطان در سینه و در کمال جلال و اقتدار داشته اند و در نزد پادشاهان عصر معتبر و محترم بوده اند و جمیع متوجهات سرکارات آن سلسله علیه که زیاده از پنجاه هزار تومان عراقی بوده بیورغال جناب میر و اولاد و مقروض میگردد و کلا شری و بزرگی کل خراسان با ایشان تعلق داشته شاعری لغت بیت از خراسان میر شمس الدین علی آبدون راست یکمیکه عراقی از خراسان قناب میر تقی الدین تیرزی از اولاد میر عبدالوهاب که بمصارت بن حسن پادشاه آق قویونلو احصا شده و میر تقی الدین در قریه ان عثمان از تبریز با صفهان آمد در آنجا توقف کرد و سال عمرش از نو و تنجا و از نو و دانش بولت طبع آوده نگردد شیخ عبدالعالی عالمی که خلف الصدق مجتهد الزمانی شیخ علی عبدالعالی است که از مشاهیر متاخر و علما راسخ بوده و در کاشان بر سندها و نمیکه فرموده و مفتیان بهر جامی کماشت و حضرتش مرجع علما و فضلا بود و اجتهادش تصدیق علما و حکما

توقع داشت شیخ علی قنبر با فضل فقه و شاکر و شایسته ذکر بود و در صفهان منصب شیخ الاسلامی داشت مولانا عبد الله شوشتری در شیراز تحصیل کرده و بعد برستان رفته از فقهایی حیل عامل کتابت اقتباس نموده بعد از مراجعت با رضی قدس رفته و ایام جمعه موعظه کرد و تا وصال منصف و نو و دهفت و در بیکه مولانا را بدست آورده و با ورا اله تبرید و با علما مباحثات فرمود و آخر از بقتل رسانید و جدا و آتش زد و مولانا میرزا جان شیرازی عالم فاضل متبحر بود و در مدرسه کمال الدین محمود شیرازی شاکر و بواسطه مولانا جلال الدین محمود علامه دوانی ترقی عظیم کرده سرآمدان گردید و آخر بجانب ورا اله رفت و خواجه افضل الدین محمد ترک که اصفهانی از نسل فقیهات ترک که صفهان بود و ضعیف بیکان داشت و بعد شاه طهماسب ضعیف عکبر شد و بعد با صفهان رفته با مورث رغبه و فقیهات آن ولایت که همیشه سلسله ترکیه بود اشتغال آخر ترک کرده و به مشهد مقدس رفته مجاور شد و در آخر عمر عراق آمده و در گذشت شیخ بهاء الدین محمد العالمی قدس سره از انتخاب خلف الصدق جناب شیخ حسین عبدالصمد است که در جمیع علوم تخصص یافته و حدیث دانستند که مل بوده اما شایر در خدمت شهید ثانی شیخ زین الدین بسر برده و بعد از شهادت شیخ مذکور در دست آل عثمان و رومیه الدین بهاء الدین عربی عجم قصد کرده و مجلس شاهی معزود معظم نیز نسبت علمای ایران بدو اذعان کردند و نماز جمعه و جماعت را ترویج فرمود و نشر شریعت چسباند و در وقت دین پس حقه داد و باستانه شاه بجانب خراسان و بهر در و صل مثل کشف غوامض اتمام فرمود و بشوق زیارت پست آمد روزی چند در کجا و بجرن بماند تا در بحر ارجل موعود و او را دریافت و فرزند ارجمندی بهاء الدین بعد از وفات شیخ و الدخود غنیمت ایران کرده و دیگر باره دوستان از صحبت خود بهر مندر ساخت و علوم معقول و مقول در نزد علمای ایران متبسط فرمود و از آن وقت زبده و نخبه علما و فضلا شد و جامع جمیع کمالات از تصانیف فقهیه یادگار گذاشت کتاب عروة الوثقی و تفسیر قرآن مجید و جمل المتین و در جمیع میان احادیث صحیح و حسن و موثق و شرح هر یک از احادیث و کتاب مشرق الثمین و تفسیر آیات الاحکام احادیث صحیح و حاشیه قواعد شنبیدی و کتاب حیات النصابین در شرح صحیفه کماله کتاب عین البیانات و تفسیر آیات و کتاب جمل حدیث و شرح الشرح حقیقی و ریاض و حاشیه مختصر اصول و حاشیه طول و رساله التشریح الافلاک و مہبت و رساله خلاصه النجائب رساله صحیفه و الاصولات اثنا عشر اربع و طهارت و صوم و صلوة و حج و کتاب بداهة الاصول و تہذیب الفلاح و رتو فی فرائض و سنن و جامع عباسی و کنگول و غیره از آن جناب است آخر الامر بشوق زیارت کعبه معظمه سفرو آمد و ذوق فقر و فقر و بر روی غلبه کرد و کسوت درویشان در پیموده مدت و در عراق عرب شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت کامل کرد و بصحبت بسیاری از افاضل علما و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل اند و مجربین و مومنین رسید جامع کمالات صوری و معنوی شد شریعت را با طریقت حقیقت جمع فرمود و از معرفه و کشف بهره ور آمد و بعد از مراجعت با رضی سلسله صوفیه بوجودی مفاخرت کرد و بی همیشه صحبت او را غنیمت شمرد و بی و علما بخیرش ارادت داشتند و کثرت خلوص در مرز و محاط کا شدند از جمله اصحاب ارادتش جناب مولانا ی محقق مجلسی ملا محمدی طاب ثراه است و حلیت جناب شیخ در عهد شاه عباس بوده است و در متن تاریخ مرقوم است اشعار عربی و فارسیه و سوانح الحجاز و شیراز شکر و ریاض العارفین مرقوم گردیده است آنست که شیخ الطیف الدینی عالمی به پیر شیخ ابراهیم می است که از صفای می جیل غافل بوده و در ارض اقدس مدتی می نموده بعد از تکمیل با صفهان آمد و امامت مسجد شاه با وی اختصاص داشته است عالمی بلند پایه و کرانمای بوده است و مدت در صفهان امامت می فرموده است شیخ حسن دود و خادم و لشکر محمد دود و استرلاب دی خادم و خادم باشی است اما متبرکه که روحه ضویه علوم امام تمام علی بن موسی و کلید و ارضیه مقدسه بوده به نیابت و شاه صداقت کا خادم باشی آنحضرت می و در حاضری جهان سیف حنی قزوینی بعد از خواجه جلال الدین محمد مجتبی خواند میری که او را آتش ده جوشند چندی وزارت کرد و آخر از آمد و پس از وی احمد یک نور کمال اصفهانی وزارت یافت بواسطه عشق بازی با پسر باسیلی که از اقلیتان باو شده بود و شاه طهماسب بر او برافشته او را و قرض چوپین کرده شهنش و اما و کالت بمصوم یک صفوی رسید و نیز بکشته و در شاه شهنش حکیم غیاث الدین علی کاشانی و کمال الدین حسین شیرازی و حکیم ابوالنضر کیلانی و حکیم ابوالفتح تبریزی و یار علی طهرانی و میر روح الدین قزوینی از اطباء فیاضه شاه طهماسب صفوی بوده اند مولانا عبدی غیاثی لوری و مولانا شاه محمود زرین سلم و مولانا دوست هراتی و رستم علی خواهر زاد است و او بنزد مصور و حافظ بابا خان تربتی و مولانا ملک ملی قزوینی و خوشنویسان عهد شاه اسمعیل و شاه طهماسب بوده اند مولانا

محمود استحقاق و شایسته از خوش نویسان آن عهد بوده و میر سید محمد شمع و او بهر دو رشا گردان بواسطه میر علی شهنشاهی بوده اند و بعضی ظاهراً
سید محمد راجان داده اند و ابل مرات خط و ابرجج میدهند و مولانا محمود قطعه ای خود را بنام استاد قسم نمیکرد و چنانکه استاد
میر علی آغچه قطعه خود را محمود اگرچه بکندی بود شاگرد این فقیر فقیر بهر تسلیم او دلم خون شد تا ناخشنافیت صورت تحریر
در حق او زلفت تقصیری کرد و او هم نیکند تقصیر بر چه او میگوید از بد نیک میکند چنانکه بنام فقیر مولانا محمد حسین تبریزی
از این طبقه بوده و روحانی وفات نموده میر سید کاظم نیز از قطعه نویسان بوده مولانا بابا شاه اصفهانی از خوش خطان و کاتبان
آن عهد مزین داشته میر صدر الدین محمد قزوینی و دلیر از شرف قاضی جهان و شاگرد مولانا ملک دلیلی است و در رد
خط سبعلیق قبیح مولانا سلطان علی میگردد و از اقران و شده و رشا بهر خوش نویسان آن عهد بوده و در میان خطوط او و مولانا سلطان علی
ارباب سر رشته و سلیقه شبیه میگردد و از وزی جناب میر از مولانا دوسه قطعه گرفته مطابق قطعه کاشته بعد از دیدن سلطان علی
خط میر از بعضی خط خود برداشته ابراهیم میرزا و دلیر از شاه حسین در نزد خواجه علاء الدین منصور و میرزا احمد و میرزا محمد حسین و دلیر
شکایت میر از خوش نویسان آن عهد بوده اند مولانا علاء اسک ترنری و خط نسخ معروف و مسلم و علی رضای تبریزی و حسن
و دلیر محمد دیک سالن قلم و عبدالباقی که به نویس از شاگردان خوب و بوده اند استاد و بهر او استاد سلطان محمد مصطفی
و آقا میرک اصفهانی نقاشان مشهور عهد شاه طهماسب بوده اند و خود شاه در نقاشی مرتبه اعلی داشته مولانا مظفر علی
از منصوبان استاد و بهر او بر بالی عهد خود استاد و تصویرات عمارت چهل ستون که از او است نیز از این اعابدین و صادقی سبک
افتاد نیز از مشاییر نقاشان آن عهد بوده اند و ظاهر بعد از او و ملا عبد الله در دشت و دران و دیکانه او خود بوده اند مولانا ضمیمه
اصفهان فی و ولی دشت پیاضی حسین شامی و حیدر معانی و ملک طیفور انجذانی و والهی قمی و مولانا ملک قمی و قمی و حضور قی
و صبری و حاتمی و وزنی و ملاکی و مطهری از مشاییر آن عهد بوده اند و غزالیات نیکو داشته اند و از اهل موسیقی نیز جمعی در آن عهد مسلم بوده
که ذکر بربک موجب تطویل کلام خواهد شد و ذکر امرای هر طایفه در ضمن نگارش و قایع مذکور گردیده حاجت تنگداریست میرزا اسلمان
اصفهان فی سلسله نشین بجای از نصاری میر سید و در بعضی علوم مهارتی داشته بعد از شاه طهماسب منی بوزارت شاه سلطان
بن شاه طهماسب اضنی شده با الاخره و در هرات در دست امرای قزلباشیه مقتول شد این باغی از او است رباعی بقدر ترنم که چه
وفادار ترم آرزو ترم که از ار ترم اکو زوم غریز ترنیت کسی سحان اندیچم و از ار ترم مسیخ خان و دلیر محمد خان شرف
الدین علی از اعظم امرای تگلو بوده و در فن موسیقی مهارتی تمام داشته در زمان شاه عباس گیتی را وداع کرده بواسطه طبع شعری
میگفته این باغی از او است رباعی آراسته آمد چه از آشتی دل خواست بعشوه و چه دل خواستی بنشست بی خوردن و برخواست
برقص بی بی چشمتی چه برخواستی میرزا حاتم یک رو باد می از اولاد خواجه نصیر الدین طوسی حجت الله بوده و سالی
چند وزارت شاه عباس صفوی نموده با الاخره چنانکه در اصل تاریخست در حکام محاصره قلعه دم دم فی شده و گذشت و وزیری خوب
و با اعتماد و دلایلقب بوده این بیت از او است بیت از ان بر گرد میر جویت که درم پاسبانان که شاید فرصتی یایم بیوسم استانش
میر عمارت حسین رحمت الله از ابدات جمینی فردین بوده است و در خط تعلیق استاد و مشهور است و مسلم جمهور در سال یک هزار و
بیت و چهار میری نظیر در شهر اصفهان تحریک معاندین بست مقصود و خاص بقول شد ظهوری ترشیری رحمت الله از شعرا
مقرر زمان صفویه است و معاصر شاه عباس است مثنوی و بحر قنبر کشته با فی نامز نام نهاده و از انجذ است مثنوی شنید مثنوی
از شمعان زمین منجاست از گشو خوشترن که انبان مان پروان مند همه خزان و خزان نبند دران مثنوی و در مع شاه عباس
نیز اشعار گفته که تحریر آن سبب تطویل است حکم شهابی اصفهان فی رحمت الله از مشاییر شرف الدین حسین طیبی است و وفای ضنی آراوده بود
و خدمت فضلالی اصفهان کسب علوم عقلیه و نقلیه کرده داشت و بمعالجه مرضی میردخت فضلش از طبابت و طباشیر و اشاعری
و شاعرش از بی سار شد لهذا شاه و لاجاه شاه عباس در انجا کوی تاب ازین شیوه نامد و جانب خواند و وی ترک کرد و درین
باب نظری بشاه آورد و او مثنوی نگار حققت بر او ان حدیقه و کانا منیج و میر العباد حکیم سنائی است کس نیکو گفته و من بنده و در تذکره

جلد ششم

تذکره معاصرتصفوی

الصفیاء

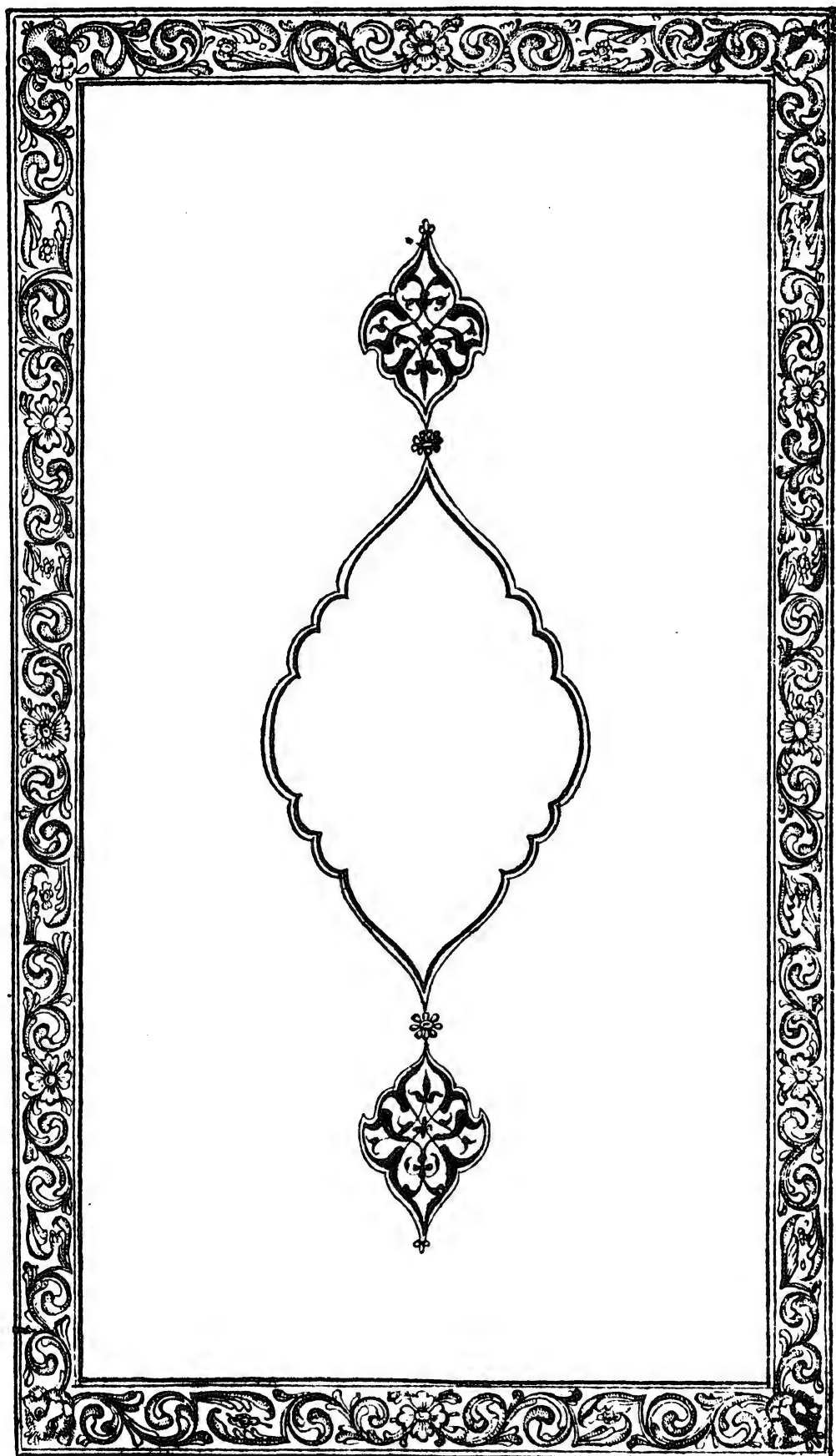
ریاض العارفین بعضی از آنها را نگاشته ام چون جناب ای بن و فریر تطویل نیست نگاشتن بسیار بخت و آسانی است و بدو بیت از غزلیات اقتضا
و اختصار کنم هر دو صاحب ذوق ملاحظت سخن او دارد که کند که گفته نظم غم عالم بریشان نمیکرد سبز لاف بریشان فریدند غیرت سینه
دو زخ شغافانی غم جانوز بهر آن فریدند و فاش در سینه اتفاق افتاده میرزا نورالدین کفرانی اصفهانی از تفرقه کفران روی
دشت از ملوکات متعه اصفهان بوده و در عهد دولت شاه عباس صفوی و در فرخانه مبارکه نویسنده کی بنموده ضیاء تلخیص داشته
و مردی عفتبار بوده همانا معشوش حکم اقتضای زبان جوانی جلالتی بی پروا واقع شده و از انجلیط کرده ترکیب مربعی نظم آورده
که مطلع آن این است و پس مشهور است نظم ای بت برزه کرد بهر جانی ای بر آورده برشیدنی الی آخره شعری معاصرین شاه
عباس صفوی بسیارند که احوال هر یک را ذکره الشعری قدیم و جدید مذکور است و اگر بگذر حال و مقال همه برداریم باید تذکره
الشعرا می درین دولت نگاشته شود و مخالف حقوق این تاریخ خواهد بود و لهذا از احتضار معذورم این بجا نماند عدم خبرت و اگر بگذر
امروزه و از ارباب مناصب هر پادشاه پرواز و کار را مشکل سازد لهذا طریقه وسط بهترین امور است و مؤلف درین امر معذور
امرای عهد شاه صفی صفوی عینی خان ولد معصوم یک شینجا و نضوی خراج خان زاهدی از احفاد شیخ زاهد گیلانی و میرزا
والقادر ولد رستم سلطان سولطان جانی خان بوده است و وزیرای آن دولت اول خلیفه سلطان و دیگر میرزا ابوطالب خان خلف
حاتم یک رود بادی و دیگر میرزا قتی سار و اصلاص لقب مبار و قتی و امرای شاه صفی اول نیل خان یکدیگی پس از او غور بون
ولد معنی قلی خان شاملو دیگر اما مقلی خان شاملو و دیگر جانی خان و دیگر مرتضی قلی خان شاملو و از میرزا خوران عالی علی یکم
پدر شیخی خان مشهور بعلی بابی و شایخ و شیخی و شیخی و شیخی فرزندان وی بوده اند و امرای عالیمقداران شاه صفی اما مقلی خان ولد
آند و یردی خان حاکم فارس و آقا خان مقدم از ایل توزکی مشهور بمقدم و پیر بوداق خان بزک ترکان حسن خان شاملو
خان احمد خان ردانی و خسرو خان ستر بادی و رستم خان سپه سالار ایران و سید محمد خان ولی عربستان و صفی قلی خان کرجی و کلما قلی
خان قاجار یکدیگر یکی چو رسعد و یروان ولد میرکونه خان قاجار لقب مبار و اصلاص و علیمردان خان زیک ولد شیخی خان حاکم قزو
و منوچهر خان ولد قزق خانی خان سپه سالار و از فضلاء عهد شاه صفی صفوی جناب میرزا ابوالقاسم قندرزکی
الاستر بادی قدس سره از سادات عالی درجات فخر رسک من اعمال ستر با داده جامع بجامع علوم عقلی و دینی الکمال
کمالات صوری و معنوی حکیم مجرب و موصوف طریقت پوی حقیقت جوی بود در سفر هندوستان کمال مشقت بر نفس نفیس نمانده بود
از مر اجبت بعباق علم و حکما را بر خوان فضایل خود دعوت کرد و در حکمت طبیبی و الهی و طب و ریاضی مسلم اهل آن عهد بود و در شعر
و فقا و ریج و غنا و پنجوشی و در کوششی احدی نظیر نمی نمود و در مدرسه افتادش مدار بر مباحثه ثقا و قانون بودی و از عجالت و
مواست عوام احترام تمام نمودی و بهر کس را بجزرت خود راه ندادی و در بروی بیکانگان نکشادی پرده خلوتش نشسته بود و بجز
و حدتش نوشته تجرد و تفریدش دنیوی نبود و حال و فاش اخروی نمی نمود دنیا و آخرت را سه طلاق داده و گردن بر طوق
ارادت و عبادت فرو نهاده در مقام تجرد و مع اوینار کم گفت زیرا که از مقام تفکر و تصور گذشته بود اما حاصل در سال
عالم قرار داشت و به عالم بها متصل گشت انجناب و در هنگام فراغت کاهی بختان منظوم از قبیل قصاید محققانه و غزلیات
عاشقانه میرداخته این تصبیه که در جواب حکیم ناصر خسرو و علوی گفته و مطلعش این است مشهور است نظم خرج باین اثران
نظر خوش زینبستی صورتی در زیر واد و هر چه ببالا گستی چون این قصیده مطول و مفصل است از تکرار شش آن معذورند
از غزلیات انجنابست بیت شرب مدام شد چه عیس مدام به چون می حرام گشته بیه حرام به یکبوسه زلفت ده و یکبوسه از جنت
ناهر و در چشیده بگویم کدام به صدر الاحکام مولانا صدر الدین مشهور بصدر اصل انجناب از خاک پاک شیراز دور
بد و جوانی با کتساب فضایل انسانی و اقتباس اخلاق انسانی توجه کرد و عارج معارج الفضل و نایج منایج کمال کرد و دیالها
تم با فاده بود تا در مراتب عقلیه و حکمه الهیه مرتبه اعلی یافت مستفیدان و مریدان از هر جا بجزش آمدند چون آمد و یردی خان حاکم فارس
در رسته خود را در شیراز تمام رسانید طالب مدرسی فاضل گردید لهذا استدعا کرد که جناب صدر العلماء و بزرگمندان

بوطن مالوف مراجعت کند و سپس آن مدعیه باشد لهذا بشارت بادشاه عهد شاه عباس ثانی آنجناب بشیر از شدن مدرس مجلس تدریس را میط بساط فضل و تحقیق نمایند و اما در شهر کسبه بشیر از خوش از ششمین تقیید رست و غرض از آنکه گوهر سار تجرید پر شست تالیفات و تصنیفات وی مشهور و متداول و مدار علیه حکما و فاضل است اسفار از ربعه اش آن راه سلوک و وصول مسافریں عوالم وجود و دنیا را به پیش مرآت ظهور انوار کاشف و شهود است و شاعر و کسر لاسنام مبتدو معاد و شرح بایه بید و تفسیر قرآن و شرح اصول کافی کتب فقیه است رساله پراسته موسوم بنه صلی و تحقیق مبتدو معاش و معاد بطریق ریاضت و تذکره تصوف نگاشته ریایات و ایجاد مبرهن دشته بن صیفه و سودمند و یکیات غرض الوجود است چراغ مولانا رحمت علی تبریزی از اعظم فضلا و اما بعد علمای محققین بوده در فضل و کمال و ذوق و حال نظیرند اشند ظهورش در زمان دولت شاه عباس ثانی صفوی بوده و شاه غالب اوقات جناب وی مشغولی میفرموده و گاه کاه بمنزل وی توجه میکرد و غیره با وی بسیار آشنایان نور ذوق و تجرید و کتب طوار معرفت و توحید از جناب مولانا می نموده در دولت سایر سلاطین صفویه نیز معظم و معزیز رسیده در شهر کسبه نیز از و شصت و پنج عالم فائده داع و دودیه حیات را بدو نموده تالیفات محققانه دارد و تخصص واحد بوده مولانا محمد حسن فیض کاشانی قدس سره و هو فخر الفضلا مولانا قاضی المدعو محسن آنجناب بهترین تلامذه صدر المتعالیین صدر الدین شیرازی و بمصاهرت مولانا مذکور احصا خاص یافته خواهرزاده مولانا ضیاء الدین نورای کاشانی است که از فضلاء عهد شاه عباس ثانی بود جامع بوده میان علم حکم و فقه و شریعه و طریقه و فقه شاه عباس از کاشان بجهت امانت مسجد جامع صفهان طلب نمود خود و خانجاعت بدو تقدیر کرد و غالب اوقات شها بصحبت و احوال بر میر میکی فیض از صفهان بشارت و بی بسیار دیندار و فقیر او در ویشان طهارت و لطافت و اشفاق و ظهور آورد اما حاصل جناب مولانا از فضلاء بزرگوار عهد خود بوده و در شهر رحلت نموده تالیفات آنجناب در هر علمی بسیار و مدار علیه فضلاء هر دیار است من جمله غیر صفی و صفائی و محتاج و دانی و ممتحنه البضای و کلمات گنوده و رساله اسرار الصلوة و غیره و دیوان غزلیاتش و جدا نکرد عشق امین و قربت بشیر از بیت زیارت شده و در تذکره ریاض العارفین بعضی بیاتش ثبت است مولانا المحدث الفاضل محمد باقر المجلدی طاب ثراه آنجناب خلف الصدق جناب حقایق باب زبده المحققین مولانا محمد تقی نورالله مضجعه است اصل ایشان از دارالمزبوره و در صفهان تحصیل نموده اند مولانا محقق مجلدی در خدمت جناب شیخ بهاء الدین محمد عالمی تحصیل تکمیل یافته و در تجرید و تفرید و جمیع عهد شده ریاضات شرعیته کشیده و یا غات ذوقیه چیده از آداب مکاشفه و معاینه بوده و بخواجهش شاه عباس ثانی شرح بر من لایحظه العقیقه نگاشته حدیقه و سایر رسالات آنجناب معروفست و فرزند از جنابش محمد مذکور و بعد دولت شاه سلطان حسین معز و مکرّم بوده و شاه مذکور را یتیم را در ورز جلوس بر بخت نشاندیده اما حاصل آنجناب در جمع اجاب و احادیث و تقویت شریعت غرا کمال جد و جهد نموده تالیفات و تصنیفات وی زیاد از حد و حصر است اغلب مشهور و معروف و مطبوع و مغرب است در سال یک هزار و چهل و یک که زمان شاه طهماسب ثانی بود در صفهان رحلت نموده جمله تالیف و اعطاف و بی ستمش میرزا رفیع و صاحب کتاب بواب الجنانست و در رساله در عهد سلطان حسین وفات یافته اتقا حسین خوانساری چون والدش قاجال بوده و ولدش بابین اسم موسوم نموده و از ذوی الجمالین لقب شده و در خلیفه سلطان تحصیل کرده شاه سلیمان را وی بی نهایت بر بخت نشاندیده و از فضلاء زمان و مجتهدین او ان خود بسیار داشته و مولانا عبد الرزاق لاهیجانی از شاگردان خاص مولانا صدر الدین محمد بن ابراهیم بن یحیی مشهور بملا صدرای شیرازی بود و پس از مولانا محسن فیض از دیگر تلامذه مولانا افضل و اکمل گوهر مراد و شوارق از کشتی و شمر حری بر فصوص نگاشته و پنجاه بیت دیوان داشته و در فضل و حکمت معروف بوده مولانا صادق ارباب کاشانی از مشاهیر فضلا و حکما و از شاگردان خاص میرزا ابوالقاسم فخر رومی قدس سره بوده است در عهد شاه سلطان حسین صفوی از صفهان به سمت تصوف اخراج نموده و اطفال آن فاضل بزرگوار در سر مالغ شدند مولانا عبد الرحیم و ماوند بن یونس الدماوندی از فضلاء و مراض علمای مکاشف و شاگرد مولانا محمد صادق ارباب کاشانی قدس سره بوده است و از صفهان

بقتضای عالیات رفته معتکف و مجاور شد و عبادات و طاعات کو شیده و بمقامات عالیه رسید و در دولت نادر شاه افشا
کتابی تالیف کرده موسوم بمفتاح اسرار مخسینی است و اینک حاضر است و در یک هزار و صد و پنجاه و شش ورقه است رحمه الله علیه
میرزا صادق نقاشی از سادات نقاش بوده و رضاقلی میرزا پسر نادر شاه را تربیت و تعلیم می نموده بواسطه وطن
آن سید شریف را مورد زحری عینف ساخته عنقریب مکافات را بختیم خود دید و نادر شاه را که کرد و سید شارالیه را که
یکصد و شصت و فانیافت ثنوی و معروف است شمیم شیرازی و حجاب صفهانی و شعله صفهانی و داعی نقاشی و
امیر صفهانی و طریب صفهانی و معاصرین ایشان درین سنوای و معاصر نادر شاه و شاه رخ شاه بوده اند و نامیکه از او یکصد
شصت و هفت باندک تقدیم و تا آخر حلت نموده اند اشعار ایشان در تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحاى مؤلف این دفترند
مستور و مذکور است و حاجت تنگ را برترسیم درین تاریخ نخواهد بود و دیگران را در ضمن عهد سلاطین بهاسله علیه عالیله قاجار که کرم
تعالی در وفات دیگر مرقوم و معروض خواهیم کرد که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد اکملته باطن و ظاهر او آوازه و آخر او منزه الابد

والیه العود

تمت



۲-۱

۹۵۵۱

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیکر انہ لیا جائے گا۔

